ص بلاد مجموع رض ازده س ز
مرده عوش و وج هش سغ
مارجب غ د ش د ع
الی ۱۳۱

کتاب تحفة الاسرار از تصنیف و تألیف احقر العباد
محمد [illegible] بهجة الاسلام آیة العلامة القهار رحمه
الله [illegible] آقای حاج سید محمد باقر
موسوی [illegible] المقدس است و از نهایت
ارشدیت و جلالت و عظمت و فضل و
تقوی و جامعیت و زرنگی و فقاهت
و درایت و تقوی و زهد و اقتدار و علو [illegible]
در [illegible] در تمام ممالک اسلام و غیر
الاسلامیه [illegible] برتر از آن [illegible]
و [illegible] شهره [illegible]
مع اجداده الطاهرین
صلوات الله علیهم
اجمعین
[illegible]
[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی توحّد بالملک فلا ندّ له فی ملکوت سلطانه وتفرّد بالعزّ فلا ضدّ له فی جبروت کبریائه وحارت الاذهان الثاقبة فی مبدأ عظمته وقدرته وانحسرت الابصار اللامحة فی بدایع صنعه وغرایب فطرته واشهد ان لا اله الا شهادة تدعو باحدیته ووحدانیته واؤمن به وبجمیع رسله وسفرائه وملائکته واشهد ان محمدا صلی الله علیه وآله سید رسله ومفخر انبیائه وباعث خلقة ارضه وسمائه وان علیّ ابن ابی طالب والائمة الاحد عشر علیه وعلیهم الاف التحیة حجة الکاملة علی عباده وان من اعتصم بهم واهتدی بهدیهم فقد هدی نفسه للفوز برضوانه ومن فارقهم وضلّ عن سبیلهم فقد مکر نفسه فی درک نیرانه **اما بعد** خادم شریعت فخر انبیاء وسید رسل وحاکی درگاه ملجا اولیاء وهادی سبل ابن محمد تقی الموسوی محمد باقر اوتی کل بهما بینهما ... بعرض برادران دینی واخلاء **روحانی** میرساند که این کتابی است در بیان صلوة واقسام ان مسمی بتحفة الابرار الملتقط من آثار الائمة الاطهار والمنوّر بقلوب الاخیار مترتب نموده ام از یک مقدمه وصد باب وهر یک از ابواب مشتملست بر مباحث بسیار **مقدمه** در بیان فضیلت صلوة وجمله از مباحث مهمّه مطلوبه در این مقام است بدانکه بمضمون حق مشحون که وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون غرض ... از ایجاد ... در بوستان سرای این وادی پر محن و ... مگر تحصیل معرفت وعبادت جناب احدیت عز شانه وبمقتضای حدیث حق مقرون الدنیا مزرعة الآخرة فرادان سرای سریع الزوال ... مگر بجهة محل زرع دار قرار مراد از محل زرع آنستکه انسان در آن مرتکب اعمالی شود که موجب نفع و باعث استحقاق اوا بید عطایای جلیله حضرت منعم بی زوال شود در دار قرار چونکه عقول قاصر انسان از درک چنین اعمالی که ارتکاب آن موجب نجات در دار جنان وباعث فوز بعطایای حضرت رحمن شود قاصر است لهذا خلاق جهان ... جلّ عظمته نظر بکمال رأفت وعطوفت بمخلوقین بتوسط انبیا ورسل ومقربین هدایت وارشاد عباد نموده اعمالی را که موجب فوز بدار قرار وباعث استحقاق توسل بنعم بی زوالست مثل صلوة وصوم وزکوة وخمس وحج وعمره وجمیع امورات ... فرموده بعضی را در مدت عمر یکمرتبه وبعضی را در هر سالی وبعضی را در هر شب وروز پنج دفعه تا بارتکاب این اعمال حسنه سعادت نظام ... ذلیل فایز شود بعطایای حضرت ... تا در آن عرصه اکبر از خسارت وندامت بی حاصلی سالم واز شآمت وملالت بی ثمری وتهی دستی تمام وارسته بمقاصد ... شود میدان کثیر الفضای صحرای محشر ... فواید عواید عطایای بی منتهای حضرت کریم وهاب علی الاطلاق محظوظ گردد **مخفی نماناد** اعمال مذکوره با اشتراک در اصل رجحان ومحبوبیت متفاوت المراتب میباشد در فضیلت ورجحان لکن اشرف همه وافضل از کل نماز است که فوق کل طاعات بدنیه وسرمایه افتخار تامه قربات وموجب تحصیل اصل ... رضوان وباعث استحقاق نعم جنان وداعی قبول سایر اعمال است چنانچه از ارکان دین وامنای حضرت رب العالمین ماثورست اذا قبلت قبل ما سواها واذا ردّت ردّ ما سواها وفی العقیبة عن مولینا الصادق اول ما یحاسب العبد الصلوة فاذا قبلت قبل سایر عمله واذا ردّت علیه ردّ علیه سایر عمله حاصل معنی ظاهر این کلام معجز نظام آنستکه در موقف حساب از جانب مؤاخذ ومحاسب حقیقی اول کلامی که در مقام حساب صادر میشود سؤال از حال نماز بندگانست پس اگر نماز شخص مقبول شد مقبولیت آن موجب مقبولیت سایر اعمال میشود

آن موجب مقبولیت سایر اعمال میشود گویا مراد این باشد که بعد از مقبولیت نماز دیگر سؤال از سایر اعمال نمیشود ببرکت نماز معقول کل اعمال مقبول میشود واگر العیاذ بالله سبحانه نماز این شخص در درگاه احدیت جل شانه مردود شد قاطبه طاعات واعمال او مردود میشود یعنی ثمری بر آنها مترتب نمیشود بدانکه اشکالی در ظاهر این حدیث می توان نمود بیان آن این است که از جمله عبادات لفقیه زکوة وخمس وصوم ونحو اینها است هرگاه فرض شود مکلف رعایت نمود هر یک از آنها را بنحوی که در شریعت مقرر وثابت است ... وحکمت مقتضی قبول وترتب ثمرات است بر آنها خواه صلوة مقبول شود یا مردود شود بهمه با رعایت امور معتبره در آنها بسبب مردود شدن صلوة نظر باخلال ببعضی از امور معتبره در آن ملایم با تفضل حکیم علی الاطلاق ومناسب با کرم کریم واهب متعال نیست واحتمال اینکه مقبولیت صلوة معتبر وشرط بوده باشد در قبول سایر اعمال مندفع است بامکان دعوی اجماع بر خلاف آن نظر باینکه تصفح کلمات اصحاب کاشف بر خلاف این احتمال است چه بر هیچ یک متعرض نشده اند امور معتبره در هر یک از اعمال عدیده ... متعرض این شده باشد در کتب فقهیه که معتبر در قبول آنها مثلا رعایت امور معتبره در صلوة یا مقبولیت صلوة است وحدیث مذکور اگر چه ناطق بر اینست لکن نظر بارسال واعراض اصحاب از ظاهر آن قابل این نیست که توان اعتماد بر آن نمود در این مطلب خطیر پس میگوئیم ممکن است که حدیث حمل شود بر صورت عدم رعایت امور معتبره در غیر صلوة بنابراین معنی حدیث چنین میشود هرگاه نماز مقبول شود ببرکت آن سایر اعمالی که مستجمع شرایط قبول نبوده باشد مقبول میشود وهرگاه نماز مردود شد مردود شدن آن مستلزم مردود شدن سایر اعمالی است که ببرکت نماز مقبول میشد ملخص کلام آنکه هر یک از عبادات که غیر صلوة بوده باشد مقبولیت نفسی دارد ومقبولیت غیری **اول** در صورتیست که مستجمع شرایط معتبره بوده باشد خواه شرایط مقبولیت صلوة در صلوة موجود بوده باشد یا نه ومقبولیت غیری در صورتیست که صلوة مقبول شود وغیر از صلوة مستجمع شرایط قبول فی نفسه نبوده باشد لکن مقبول شود بسبب مقبولیت صلوة همین قدر کفایت میکند در افضلیت صلوة نسبت بآنها وممکن است که حمل کرده شود قبول بر قبول بر وجه کمال وحمل شود مردود نیز بعدم آن بنابراین اشکال مندفع خواهد بود مگر حمل کلام بر خلاف ظاهر لکن امر در این سهل است

اخبار در فضیلت نماز بلکه افضلیت آن بر قاطبه اعمال بسیار است **اول** حدیثی است که مذکور شد واین حدیث اگر چه بر فقها مرسلا مرویست لکن ثقة الاسلام در اوایل کتاب صلوة از کافی وشیخ طوسی در باب فضل الصلوة از زیادات تهذیب روایت فرموده است بسند موثق کالصحیح لکن ذیل حدیث در آن مذکور نیست ... کافی باین نحو است عن ابی بصیر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول کل سهو فی الصلوة یطرح منها غیر ان الله یتم بالنوافل ان اول ما یحاسب به العبد الصلوة فان قبلت قبل ما سواها وذیل حدیث یعنی وان ردّت ردّ ما سواها مذکور نیست بنابراین معنی که در حدیث مذکور شد معنی خلاف ظاهر در آن نیست یعنی اعمال غیر صلوة که مستجمع شرایط قبول نیست ببرکت صلوة مقبول مقبول میشود ومقتضای مفهوم شرط این است که اگر صلوة قبول نشود آن اعمال نیز قبول نمیشود نظر بانتفاء شرایط قبول در آنها قریب باین حدیث است که شیخ برقی در کتاب محاسن در باب عقاب من تهاون بالصلوة وشیخ صدوق در عقاب الاعمال ذکر فرموده اند بسند ضعیف هکذا اول ما یسأل العبد اذا وقف بین یدی الله عز وجل عن صلوة فان زکت صلوته زکی سایر اعماله وان لم تزک صلوته لم تزک اعماله یعنی بنده وقتی که حاضر کرده شد در محل حساب اول سؤالی که از او می شود سؤال از نماز است اگر نماز صادره از او مرضی درگاه احدیت جل شانه گردید جمیع اعمال او مرضی میشود نعوذ بالله سبحانه اگر نماز او مرضی بارگاه معبود متعال نشد هیچ عمل او مرضی نخواهد بود ومرحوم شیخ طوسی قدس الله سره الزکی در تهذیب بسند دیگر باین نحو روایت فرموده از مقتدای ارباب معرفت ویقین جناب امیر المومنین علیه السلام که آن

سرّ و را برا از سید ابرار صلی الله علیه و آله روایت فرموده اند انّ عمود الدین الصلوة وهی اوّل ما ینظر فیه من عمل ابن
آدم فان صحّت نظر فی عمله وان لم تصحّ لم ینظر فی بقیّة عمله حدیث دوم حدیث معتبریست مروی در کافی و تهذیب و مؤیّد
حدیثی است که مذکور شد و آن حدیث این است که جناب کاشف الاسرار والدقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت
فرموده از مفخر انبیاء و سید رسل و مفخر ازکیاء و هادی سبیل جناب فخر کاینات صلی الله علیه و آله که فرموده کلامی که حاصل مضمون
آن این است مثال صلوة نسبت بدین و ایمان مثال ستون خیمه است و سایر اعمال مثل زکوة و حج و صوم و غیر اینها مثل
طناب و میخ و پردهٔ خیمه است هرگاه ستون خیمه مستحکم و برپا بوده باشد ثمری مترتب میشود بر طناب خیمه و میخ و پردهٔ
آن و اگر ستون مستحکم و برپا نبوده باشد بلکه شکسته باشد مطلقا ثمری مترتب بر آنها نمیشود و این حدیث با کمال
اعتبار سند دلالت میکند بر منتهای مرتبهٔ مدح و صریح است در افضلیت صلوة نسبت بسایر عبادات سیم
حدیثی است که ثقة الاسلام و رئیس المحدثین و شیخ الطائفه قدس سرهما الله تعالی فی جنة عالیة بسند صحیح در کافی و فقیه و
تهذیب از معویة بن وهب که از ثقات رواتست روایت فرموده اند که او اخبار نموده که استدعا و مسئلت کردم از حضرت
کاشف الاسرار والدقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که بیان فرموده باشند بهترین عملی که وسیلهٔ قرب عبادی شود
بخداوند عالم جلّ شأنه و محبوبترین اعمال نزد خلاق عالم چه چیز است آنحضرت در جواب چنین فرموده اند نمیدانم چیزیرا که بعد از
معرفت بهتر از نماز بوده باشد یعنی نماز بعد از معرفت است و معرفت نبوت فخر انبیا و ائمه هدی علیه و علیهم الاف التحیة والسلام
والثنا از افضل از سایر عبادات است چهارم حدیثی است مذکور در فقیه و تهذیب روایت از جناب رسول خدا صلی الله علیه
و آله قال ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس ایها الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم
فاطفؤها بصلوتکم نیران جمع نار است مثل انوار و نیره بکسر نون و فتح یا و را، قال فی القاموس والنار معلوم وقد تذکر جمعه
انور و نیران و نیره کقردة و نور و نیار، قال فی الصحاح النور الضیاء والجمع انوار الی ان قال والنار مؤنثة وهی من الواو لان
تصغیرها نویرة والجمع نور و انوار و نیران انقلبت الواو یاء لکسر ما قبلها مراد از نیران درین مقام یا معنی ظاهر است بر سبب
یا معاصی است بنا بر ثانی مصحح استعمال یا سببیت است یا شباهت در اوّل اطلاق لفظ مسبّب است بر سبب بعبارة اخری
تسمیه سبب باسم مسبّب است در ثانی استعاره است اقتران با وقد تموها ترشیح است حاصل معنی حدیث این است
داخل نمیشود هیچ وقتی از اوقات نماز مگر اینکه ملکی ندا میکند مقابل مردمان خطاب میکند که ایها الناس برخیزید آتشی را که شعله
کرده اید بجهت خودتان بسبب ارتکاب معاصی آن آتش را خاموش کنید بسبب اقدام بنماز چون نیست که خاموش کردن
آتش کنایه باشد از استخلاص از آن آتش یعنی نظر بارتکاب بمعاصی جزای آن چنین مقرر شد که در فلان مکان معین از جهنم
معاقب شوید بعد از آن بسبب محافظت و شرافت نماز از عذاب آن مکان مستخلص شدید نظر بعید خاموش شدن آتش جهنم
و ممکن است حمل بر ظاهر شود باین نحو که مکانی در جهنم بوده باشد آتش در آن در بدو امر مشتعل نشده باشد بعد از
آن اشتغال بمعاصی موجب اشتعال او شود بعد از آنکه محافظت نماز در وقت خود نماید قیام و اهتمام در صلوة باعث
اطفاء آن آتش شود و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که کلام محتاج بتقدیر است باین نحو قوموا الی اخمادها صکم من
نیرانکم او قوموا الی اطفاء نیرانکم و الاول اقرب معنی والثانی لفظا بمعنی بنا بر آنست که نیران حمل شود بر ظاهر خود
واما هرگاه حمل شود بر تسمیه سبب باسم مسبب معنی چنین خواهد شد برخیزید و سعی نمائید با قامه نماز
و محافظت آن در ابطال معاصی صادره از شما که موجب عقاب در نیران است بنا بر اینکه اعمال حسنه مکفّر معاصیست
کما هو المدلول علیه بالکتاب والسنة قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات و ذکر ابقاد بعد از آن که از ملایمات

مشتبه است

مشتبه است بعبارة اخری که از ملایمات موضوع له لفظ نیرانست بجهت تعبیر بکمال سبب است در بیت کالخ
نفس مستبانست بنا بر این استعاره (استعارهٔ) ترشیحیه مرشحه خواهد بود پنجم حدیثی است کالصحیح که قاطبهٔ مشایخ عظام مکرّم
الله تعالی فی منازل الکرام اطباق بر روایت آن کرده اند حاصل مضمون آن اینست که یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج
و هر حجی بهتر است از خانهٔ که مملو از طلا بوده باشد تصدق کرده شود از آن تا تمام شود اشکالات چندی درین حدیث
وارد است بیان آن اشکالات مع دفع آنها مذکور در مطالع الانوار است ششم حدیثی است معتبر مرویست از فخر
الاوایل والاواخر جناب امام محمد باقر علیه السلام قال ما من عبد من شیعتنا یقوم الی الصلوة الا اکتنفته بعدد من خالفه
ملائکة یصلون خلفه یدعون الله عز وجل له حتی یفرغ من صلوته یعنی نیست بنده از شیعیان ما که بایستد بجهت ادای
نماز مگر اینکه احاطه میکنند بر آن بنده ملائکه بعدد آنچه مخالف آن بنده بوده باشد و این ملائکه متکثره نماز میکنند در عقب
سر او کل آن ملائکه دعا میکنند از خداوند عالم جلّ شأنه در حق او تا آنکه فارغ میشود از نماز ممکن است مراد از مخالف هر کس
بوده باشد که مذهب او مخالف مذهب شیعه بوده باشد خواه سنی بوده باشد یا غیر سنی سایر فرق شیعه بنا
بر این عدد ملائکه معادل میشود با عدد هر کسی که در سطح ارض هست غیر از شیعیان این بنا بر اینست که مراد از مخالفت
مخالفت در اعتقاد بوده باشد و ممکن است که مراد از مخالف مخالفت در فعل صلوة بوده باشد در آن وقت یعنی
مخالفت او کرده باشند که در آن وقت مشغول نماز نباشند از جمله کسانی که نماز ایشان صحیح بوده باشد بنا بر این عدد
ملائکه اکثر از اول میشود و چون آن بعد از تأمّل ظاهر میشود وهو الهادی الی الحق این مدح است فوق کمال مدح هفتم حدیثی
است معتبر مرویست از مفخر الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنجناب حکایت فرموده از فخر کاینات جناب
رسالت مآب صلی الله علیه و آله که فرموده اند بندهٔ مؤمن بعد از آنکه مشغول نماز شد التفات میشود از جانب خلّاق
آسمان و زمین بسوی او تا از نماز فارغ شود و رحمت الهیه جلّ شأنه او را احاطه میکند بر او تا آسمان و ملکی باو گماشته
میشود که بایستد بالای سر او و آن ملک ندا میکند که ای نماز کننده اگر بدانی که کیست التفات بتو کرده است و کیست معبود
تو هرگز از نماز فارغ نمیشدی و از محل خود زایل نمیشدی یعنی راضی نمیشدی که از نماز فارغ شده باشی مخفی نماند که مراد از
التفات الهی بآن بندهٔ مؤمن آنست که نسبت بحق تعالی در آن وقت با او مثل نسبت پادشاهی میشود که التفات داشته باشد فرموده
بشخصی که در حضور او ایستاده و اظهار حاجت مینماید باو هشتم حدیث صحیح است مروی از کاشف اسرار دقایق و حقایق
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده است محبوبترین اعمال و عبادات نزد خداوند عالم جلّ شأنه نماز است و این نماز آخر
وصایای انبیا است مخفی نماند که نماز آخر وصایای انبیا بودن دالّ بر کمال مدح و نهایت مبالغه در آنست نظر باینکه آخر
وصیت در حین قطع بممات میشود مگر بچیزی که نهایت اهتمام و غایت اعتنای ایشان باو بوده باشد نهم حدیث صحیحی است
مروی از مفخر الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده هرگاه ادا کند مکلف یک نماز را با جمیع آداب و شرایط
قبول میشود از او جمیع نمازهای او اگر چه سایر نمازهای او مستجمع شرایط قبول نبوده باشد و اگر صحیح نمازی از او مستجمع شرایط
قبول نبوده باشد هیچیک از نمازهای او قبول و مقبول نمیشود ایبرادران عزیز من از خواب غفلت بیدار شو و تأمل کن در این
حدیث شریف که ثقة الاسلام با جلالت قدر و رفعت منزلت آنرا بسند صحیح روایت نموده از کاشف الدقایق والسرایر
جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که صریح و مدلول صریح این حدیث سعادت قرین اینست که بندهٔ ذلیل هرگاه سعی و اهتمام
نماید در اینکه یک نماز را بعمل آورد بنحوی که مقبول درگاه مراقب قرین خلّاق آسمان و زمین شود این باعث آن میشود که
سایر نمازهای او مقبول شود اگر چه هیچیک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد بعد از ملاحظه مضمون این حدیث را با مضمون

بیرون ملائکه معادل میشود باهر کسی که در سطح ارض هست مگر کسانی که موافق او باشند در فعل صلوة در آن وقت

بلغ

بلغ

حدیثی که در اول مذکور شد که مقبولیت نماز موجب این میشود که جمیع اعمال و عبادات او مقبول شود و این مضمون ترجیح
است با سایر متعدده پس از ملاحظه همه مستفاد میشود که هر گاه مکلف اتیان بیک رکعت نماز نماید بنحوی که مقبول
درگاه عطوفت قرین فیاض دنیا و دین شود جمیع طاعات و عبادات او بشرافت قبول مشرف میگردد اگر چه بعضی جامع
شرایط قبول نبوده باشد این منتهای مرتبهٔ کرم و احسان و غایت مرتبهٔ تفضل و افضال است پس لایق امور نسبت بعبد طبع (?)
عبادات آنست که سعی و اهتمام نموده اگر کل نمازها اتیان نشود بنحوی که مستجمع شرایط قبول بوده باشد لا اقل بعضی از نمازها نحوی (?)
را سعی نمود که چنین بوده باشد تا محروم از چنین سعادت عظمی و عطیهٔ کبری و فضیلت قصوی محروم نگرداند رجای ما از فیاض علی
الاطلاق این است که بحق و حرمت انوار مقدسه ائمه هدی علیهم آلاف التحیة و الثناء کافهٔ نفوس را توفیق خاص عطا فرموده
تا موجب تیقظ از خواب غفلت کثیر الحماقه و باعث توصل باین فضیلت سرا سر سعادت جلیل المنفعه گردد دوم حدیث
موثق است مروی از فخر کاینات صلوات الله و سلامه علیه و آله که خطاب فرمودند بکسانی که متشرف بشرافت سرا سر سعادت
خدمت آن سرور مشرف بودند فرمودند کلامی که حاصل مضمون حق موثق آن اینست که هر گاه در در خانه یکی از شماها نهری
بوده باشد و آنکس بدن خود را بشوید در آن نهر در هر روز و شب پنج مرتبه آیا باقی میماند در بدن او کثافتی عرض کردند
خیر فرمودند مثال نماز یومیه مثال آن نهر جاریست ملخص مراد از این حدیث سعادت انتظام آنست که معصیتی که
از کسی صادر شد آن معصیت موجب خباثتی میشود در نفس این شخص بعد از آنکه همان شخص اتیان بنماز نمود این
نماز باعث تطهیر آن نفس میشود از آن خباثت و هم چنین هر گاه آن شخص بسبب غلبهٔ هوا و هوس نفسانیه و مناهی
قوی بهیمیه بعد از آن نماز عود بمعصیت نمود باز آن معصیت موجب اتصاف نفس آن شخص میشود بخباثت باطنیه
وقت نماز دیگر که اتیان بنماز نمود باز آن نماز موجب رفع آن خباثت باطنی میشود و هم چنین است حال الی ما بعد ذلک
پس با وجود محافظت صلوات یومیه در پنج وقت خباثتی در نفس این شخص باقی نخواهد ماند چنانچه هر گاه کسی
در شبانه روزی پنج دفعه بدن خود را در آب نهر بشوید چرکی و کثافتی در بدن او باقی نمیماند احادیث در باب فضیلت
نماز بسیار است آنچه مذکور شد کفایت میکند در این مقام مجملا ممکن است که استدلال کرده شود در اثبات فضیلت
نماز بلکه افضلیت آن از سایر عبادات از چند وجه اول نظر بنصوص وارده از حجج الهیه جلت عظمته در این باب چنانچه
دانسته شد دوم ملاحظه امر شارع است برعایت امور مستحبه و اجتناب از امور غیر مرضیه در حالت اشتغال بنماز بخلاف
غیر نماز از عبادات دیگر توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود که معتبر در حال اشتغال بنماز آنست که باید مصلی
با وضو بوده باشد و بدن و ثوب او از نجاسات پاک بوده باشد و متوجه شود بجانب کعبهٔ معظمه که اشرف بقاع است
و هم چنین متوجه شود بقلب و عقل بمعبود منعم متعال و ممنوع از دخول در نماز با حدث و نجاست بدن یا لباس و لازم
است اجتناب نماید از اکل و شرب و تکلم با غیر و ضحک و رو گردانیدن از قبله بلکه رو از قبله گردانیدن و اجتناب نمودن از
کشف عورت و از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم و در هیچیک از عبادات غیر از نماز اعتبار امور مذکوره نشده و لهذا جایز است
در حالت صوم و ادای زکوة و خمس با حدث و نجاست ثوب و بدن و در حالت پشت بقبله و کشف عورت و با تکلم با غیر و
در حالت اکل و شرب و ضحک از اینجا مستفاد میشود که نماز اشرف و افضل از اینها است که امر فرموده است شارع برعایت
امور مستحسنه در حال اشتغال بآن و نهی فرموده از امور قبیحه لایقه در آن حالت نظر بشرافت و فضیلت نماز بخلاف غیر
نماز پس نماز افضل از اینها خواهد بود سیم نظر بملاحظهٔ جامعیت نماز است بیان این مطلب مقتضی این است که گفته
شود که اصول عملیهٔ معتبره در نماز زکوة و خمس و صوم و حج و عمره و جهاد بعد از ملاحظه هر یک مشخص میشود جامعیتی (?)

که در نماز

که در نماز هست در هیچ یک از عبادات مذکوره نیست توضیح مرام مقتضی اینست که گفته شود نماز مرکب است از افعال و
اقوال چندی که حکمت بالغهٔ الهیه مقتضی ترکیب آن شده بکیفیت مخصوصه در هر یک از آن افعال و اقوال حکم چندی و فضیلت
و ثواب بحدیست که اطلاع بر آن کاشف از حقیقت حال است که افضلیت اصل صلوة بوده باشد نسبت بسایر عبادات
اول از آن افعال قیام یعنی ایستادن است حکمت ظاهره در آن این است که بنده ذلیل ملتفت شود که در حضرت چنین سلطانی
ایستاده است که اعظم سلاطین جهان را که ملاحظه میکنی با آن سطوت که قاطبهٔ عساکر و امرا و وزرا و رعایا از خوف سطوت
او در اضطراب و ارتعاش میباشند در جنب سلطنت و سطوت الهیه جل شانه مقهور و مضمحل میباشد سلطان با این
اقتدار که از سطوت او رعب در قلوب قاطبهٔ اهل مملکت او مستولی شده ملاحظه کن ببین که هر گاه حیوان ضعیفی مثل
ملخ یا عقرب متوجه او شود چگونه آثار خوف و اضطراب از آن مشاهده میشود خصوصا هر گاه چنین چیزی در شب لا سیما
در ظلمت شب اتفاق افتد مجملا حکمت در اعتبار قیام در نماز آنست که ملتفت این شود که این قیام در خدمت کیست و از
برای چه چیز است در حدیث معتبر وارد است وقتی که بندهٔ مؤمن ایستاد بجهت نماز ملکی از جانب خداوند عالم بر او موکل میشود
مقام آن ملک بالای سر این مصلی است ندا میکند او را که ای نماز کننده اگر میدانستی که کیست که نظر بتو میکند و کیست که تو در بندگی
و اطاعت او ایستادهٔ هرگز از مقام عبادت خود زایل نمیشدی دوم از افعال مهمه نماز رکوع است در مصباح الشریعه در مدح رکوع (?)
حدیثی روایت نموده از کاشف اسرار و حقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که حاصل مضمون آن اینست که نیست بنده که رکوع کند بجهت
امتثال امر خداوند عالم جل شانه فی الحقیقه مگر اینکه زینت بخشد خلاق عالم جل شانه آن بنده را بنور بهای بزرگی خود و پناه دهد
او را در سایهٔ عظمت و کبریائی خود و بپوشاند او را لباس اصفیا و اولیای خود را معلوم نیست حکمت در تقدیم قیام بر رکوع این بوده که
بنده اول در قیام بنحوی که مذکور شد متذکر عظمت خداوند عالم جل شانه میشود بعد از آنکه ملتفت و متذکر بعظمت معبود شد آن
تذکر موجب اظهار ذلت و خشوع میشود پس برکوع میرود بقصد اظهار ذلت و خشوع سیم از افعال مذکوره سجود است اخبار
در مدح سجود علاوه بر آنست که توان استقصا نمود جمله از آنها در بحث سجود بعون الله الملک الودود مطلع خواهی شد
در کتاب مذکور در این باب حدیثی روایت کرده حاصل مضمون آن اینست که قسم بخداوند عالم جل شانه زیان نکرده و ضرر
ندیده کسی که در مدت عمر یکمرتبه اتیان بحقیقت سجود نموده باشد مجملا ذکر استقصای حکم و فضیلت افعال واجبه و مندوبه
نماز موجب طول کلام میشود در این مقام مناسب نیست بعلاوه اشاره بهر یک در مقام خود بقدری که مناسب مقام است خواهد شد
و اما اقوال ثابته در نماز پس اول تکبیرات است بعد از آن قرائت سیما سورهٔ مبارکهٔ فاتحة الکتاب و سورهٔ دیگر از سور قرآنیه
بعد از آن تسبیح و ذکر در رکوع و سجود و شهادت بر الوهیت و رسالت و صلوات بر فخر کاینات و آل اطهار آن سرور در
تشهد اخبار از ائمهٔ اطهار علیهم السلام در بیان فضیلت و مثوبات مترتبه بر هر یک از امور مذکوره اکثر از آنست که توان استقصا
نمود نماز جامع همهٔ اینها هست پس اجتماع محسنات بنحوی که در نماز متحقق است در هیچیک از عبادات نیست لهذا نماز
افضل و اشرف از همه خواهد بود و چون که اطلاع بنصوص وارده در بیان فضیلت امور مذکوره در همه حال خود در حق غالب
اشخاص ممکن نیست و اطلاع بر شرافت و فضیلت را مدخلیت تمام است در تاثیر قلوب امثال ما غافلان لهذا مناسب
دانسته اشاره بجملهٔ از اخبار در آن بر فضیلت فاتحة الکتاب شده باشد تا باعث مزید رغبت غافلان و موجب زیادتی
میل قلوب مومنان گردد در اهتمام میکوشیم شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده از کاشف الاسرار و الحقایق جناب
حضرت امام حسن علیه السلام که آن حضرت فرموده جماعتی از یهود مشرف شدند خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عالم
ترین ایشان سوال کرد از آن سرور از چند مطلب از جمله مطالبی که سوال کرد این بود که اخبار فرموده باش از آن هفت خصلت (?)

که خلاق عالم جل شانه شما را امتیاز فرموده از سایر انبیا علیهم السلام کدام است آنجناب خاتم الانبیا صلی الله علیه وآله در جواب فرمودند اول
از آن هفت چیز آنست که خلاق عالم عز شانه عطا فرموده است بمن سوره مبارکه فاتحة الکتاب را یهودی بعوض کرد که صحیح
فرمودی حضرت فرموده باشید که چه قدر است ثواب کسی که بخواند فاتحة الکتاب جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند کسی که
بخواند فاتحة الکتاب را عطا میفرماید خداوند عالم جل شانه او را ثواب تلاوت هر آیه که از آسمان نازل شده و در تفسیر
منسوب بجناب کاشف الاسرار والمعانی جناب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت فرموده است در فضل این باب معرفت و یقین بجناب
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت فرموده که جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده که خلاق عالم عز شانه فرموده که
قسمت کرده ام سوره فاتحة الکتاب را میان من و میان بندگان من پس این نحو که نصف آن را بجهت خود قرار داده ام و نصف
دیگر را بجهت بندگان خود پس وقتی که بنده گفت بسم الله الرحمن الرحیم خلاق عالم جل جلاله میفرماید ابتدا کرد بنده
من باسم من سزاوار است بر من که تمام امور او را باتمام برسانم و مبارک گردانم از برای او همه احوال او و وقتی که گفت الحمد لله
رب العالمین خداوند عالم عز شانه میفرماید بنده من حمد و شکر مرا ادا کرده و دانست که نعمتهائی که در نزد او هست از جانب
من باو رسیده است و بتفضل و احسان خود بلایا و مکاره را از او دفع کرده ام ای ملائکه من شاهد باشید شما که چنانچه نعمتهای دنیا
باو عطا کرده ام نعمت آخرت را نیز باو عطا خواهم کرد و چنانچه بلاهای دنیوی را از او دفع کرده ام بلایای اخروی را نیز از او دفع
خواهم کرد و در وقتی که بنده گفت الرحمن الرحیم پس خلاق عالم عز شانه میفرماید بنده من اعتراف نمود باینکه من رحمن و رحیم
میباشم شاهد باشید شما که حظ و بهره او را در نعمت من زیاده میکنم و نصیب او را از عطایای خود خواهم افزود پس بعد از آنکه بنده
گفت مالک یوم الدین خلاق عالم جل شانه میفرماید ای ملائکه من شاهد باشید که چنانچه بنده من اعتراف نمود که سلطنت روز
قیامت مختص بمن است در آن روز حساب را بر او آسان خواهم کرد و نیز شاهد باشید که از معاصی و گناهان او در خواهم گذشت
بعد از آنکه بنده ذلیل گفت ایاک نعبد پروردگار عالم میفرماید راست گفت بنده من عبادت و ذلت او بجهت من است ای
ملائکه من شاهد باشید ابتدا به ثواب در مقابل عبادت او باو بدهم که تمنای آن را نماید هر کسی که عبادت مثل او نکرده باشد و
وقتی که گفت ایاک نستعین خداوند عالم عز جلاله میفرماید بنده من از من طلب استعانت و یاری نمود و اعانت گرد گواه باشید
ای ملائکه من که اعانت او خواهم نمود در امور او و میفرماید خواهم رسید در شدائد او و دستگیر او میشوم بر او و در وقتی که تلاوت نمود
اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره خداوند عالم جل شانه میفرماید این سهم بنده من است و از برای بنده من مهیا است هر
مطلبی که خواهد مطالب او را بشرف اجابت مشرف میگردانم عطا میکنم باو هر چه تمنا کند و ایمن میسازم او را از هر چه خایف
از آن است ظاهر اینست که این اشاره بوده باشد بتفسیر غیر المغضوب علیهم ولا الضالین و ایضا در تفسیر مذکور روایت شده
از جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده که خداوند عالم جل شانه فرموده بمن یا محمد و
لقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم فی التفسیر المذکور نقلا من الامام علیه السلام انه تعالی افرد الامتنان بفاتحة الکتاب
وجعلها بازاء القرآن العظیم مقصود از این کلام تنبیه بر کمال مدح و فضیلت فاتحة الکتاب است با آنکه فاتحه جزء قرآن است
خلاق عالم جل جلاله در مقام امتنان بفخر کاینات صلی الله علیه وآله اول سبع المثانی که مراد سوره مبارکه حمد است ذکر فرموده بعد
از آن ذکر فرموده القرآن العظیم مراد از این ما عدای سوره مبارکه حمد است پس سوره مبارکه حمد را در مقابل کل قرآن در مقام امتنان
ذکر فرموده و این دلالت میکند بر کمال مدح این سوره مبارکه و ایضا حکایت شده در تفسیر عیاشی از جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله
که فرموده فاتحة الکتاب افضل سوره قرآنیه است بدانکه در وجه تسمیه این سوره مبارکه بفاتحة الکتاب چند وجه گفته شده است
آنست که فاتحة الکتاب میگویند بجهت آنکه اول سوره قرآنیه است بحسب ترتیب سور در مصاحف بنابر اینکه بعضی ادعا کرده اند

که ترتیب

کرده اند که ترتیب سور قرآنیه بنحو معهود در عصر شریف فخر کاینات شده بمقتضای فرموده آن جناب دوم آنست که ٨
این سوره را فاتحة الکتاب میگویند بجهت آنکه اول سوره منزله است لکن این مخالف چیزی است که مدلول علیه بعضی
احادیث است که اول سوره منزله سوره اقرأ باسم ربک الذی خلق است چنانچه جماعتی از مفسرین بر این تصریح نموده اند
سوم آنست که فاتحة الکتاب میگویند بجهت آنکه بعضی ادعا نموده اند که اول سوره مثبته در لوح محفوظ این سوره است
چهارم آنست که فاتحة الکتاب میگویند بجهت آنکه بمقتضای آیه شریفه انا انزلناه فی لیلة مبارکة کل قرآن در شب قدر
نازل شد باسمان دنیا یکدفعه بعد بتدریج بمقتضای مصلحت نازل شد بجناب رسول خدا صلی الله علیه وآله و این سوره
مبارکه اول آن قرآن بود که بیکدفعه نازل شد پنجم آنست که فاتحة الکتاب میگویند بجهت آنکه اول قرآنی است که ثابت در
نماز هست این بنا بر اینست که کتاب چنانچه اطلاق میشود بر کل قرآن اطلاق شود بر بعضی از آن چنانچه بعضی از مفسرین
در شان الم اسم اشاره در آیه شریفه ذلک الکتاب لا ریب فیه گفته است سوره است باینکه مسمی مقدار ثابت
از قرآن در نماز نه بکتاب از بابت تسمیه جزء است باسم کل بعد از بیان این مطلب که هر یک از وضع رساله بر این مسکوت مقصود
این است که نماز جامع محاسنی است که در هیچیک از عبادات محقق نیست از جمله یکی جزء از آن قرآن است که شرافت و فضیلت
او بنحوی که دانسته شد و همچنین سایر اجزاء پس جامعیتی که در نماز هست در هیچیک از عبادات محقق نیست و این دلیل
است بر اینکه نماز اشرف است از سایر عبادات وهو المطلوب کفایت میکند در اثبات مرام همان حدیث معتبری که سابق بر
این از کتاب کافی و تهذیب نقل شده وهو الذی رواه عبید بن زرارة بسند کالصحیح عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول
الله صلی الله علیه وآله مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود نفعت الاطناب والاوتاد والغشاء واذا انکسر
العمود لم ینفع طنب ولا وتد ولا غشاء الفسطاط بضم الفاء وکسرها وتبدیل الطاء الاولی تاء والطائین تاءین هکذا فسطاط
وفستاط وفستات کما فی القاموس والطنب بضمتین حبل طویل یشد به سرادق البیت او الوتد حاصل معنی این حدیث حق
این چنانچه در سابق بیان شد آنست که مثال صلوة مثال عمود و ستون خیمه است و سایر اعمال مثل زکوة و خمس و صوم و حج
اینها بمنزله طناب و میخ و پرده خیمه است پس هرگاه عمود و ستون خیمه محکم و ثابت باشد نفعی مترتب میشود بر طناب
و میخ و پرده خیمه هرگاه عمود خیمه شکسته باشد هیچ نفعی مترتب نمیشود بر طناب و میخ و پرده خیمه مخفی نماند این تتمه
و غایت مرتبه فضیلت و کمالات مناسب در این مقام ختم کلام است بایراد حدیثی که رئیس المحدثین شیخ صدوق قدس الله
تعالی روحه در مجالس روایت فرموده حاصل معنی آن حدیث شریف اینست که ابن عباس مشهور که اسم او عبد الله است مرحوم
علامه در کتاب خلاصه ذکر فرموده ایشان را با کمال تعظیم و احترام فرموده است حال این شخص در جلالت و بزرگی و انقطاع
بخدمت جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشهورتر از این است که محتاج به بیان باشد بالجمله همین ابن عباس روایت نموده از فخر
کاینات صلی الله علیه وآله که فرموده ان لله خداوند عالم را ملکی است اسم او محائیل عادت او این است که اخذ برات میکند
از خلاق آسمان و زمین جل جلاله در وقت هر نمازی از برای مصلین پس وقتی که صبح کرده مؤمنین ایستادند مشغول وضو شدند
بعد از آن ایشان بنماز صبح نمودند آن ملک برات میگیرد از خداوند عالم جل شانه از برای ایشان که در آن مکتوب است این
است انا الله الباقی منم خداوند عالم که فانی نمیشوم ای بندگان من و ای کنیزان من در پناه خود کرده ام شما را و در
حفظ خود کرده ام شما را قسم بعزت و جلال خود که خوار و ذلیل نخواهم کرد شما را و معاصی شما را آمرزیده میشود تا ظهر بعد از آنکه
وقت نماز ظهر داخل شد پس ایستادند مؤمنین و ایشان بوضو و نماز ظهر نمودند همان ملک میگیرد از خداوند عالم جل شانه
برات دوم را نوشته شده است در آن برات انا الله القادر منم خداوند عالم که قدرت من محیط بهمه چیز است ای بندگان و کنیزان

من آمرزیده‌ام همه گناهان شما را و تبدیل کردم همه گناهان شما را باعمال حسنه و حلال کردانیدم بر شما بسبب راضی بودن من از شما
خانهای بهشت را که مدار جلال است بعد از آنکه وقت نماز عصر داخل شد و ایستادند مومنین بجهت وضو و اتیان بوضو و نماز عصر
همان ملک از خداوند عالم جل شانه میکوید برات سیم را که مکتوب در آن است انا الله الجلیل منم خداوند جلیل و بزرک جلیل و کرم
من و عظیم است سلطنت من ای بندکان من و ای کنیزان من حرام کردانیدم بدنهای شما را از آتش جهنم و ساکن میکردانم شما را در بهشتها
که بجهت ابرار و نیکان مقرر داشته‌ام و دفع کردم از شما زحمت خود را بعد از آنکه وقت نماز مغرب داخل شد و ایستادند
مومنین و اتیان بوضو و نماز مغرب نمودند آن ملک میکوید از خلاق عالم جل شانه برات چهارم را که مکتوبست در آن برات انا الله
الجبار الکبیر المتعال منم خداوندی که جبر کسور و قصور و نقایص با من است و منم خداوند عظیم که منزهم از کل نقایص و صفات تام
مخلوقین ای بندکان من و کنیزان من ملککم من معاونت کوفا از شما بجهاد سزاوار است بر من که شما را راضی کنیم و عطا
فرمائیم بشما خواهشهای شما را در روز قیامت بعد از آنکه وقت نماز عشا داخل شد مومنین ایستادند و اتیان بوضو و نماز عشا
نمودند آن ملک میکوید از خداوند عالم عز شانه برات پنجم را که مکتوبست در آن که انا الله لا اله غیری و لا رب سوای منم خداوندی
که مستجمع جمیع صفات کمال و منزهم از جمیع مناقص و معایب و زوال معبودی که سزاوار معبودیت باشد غیر من نیست و مربی
سوای من نیست ای بندکان و کنیزان من در خانهای خود وضو ساختید و رو آوردید بسوی خانهای من که مساجدست و بخضوع و
خشوع مشغول ذکر من شدید و معرفت بحق من همرسانیدید و اموری که بر شما واجب کرده بودم بعمل آوردید شاهد باش ای
مخائیل و سایر ملکم من که من از ایشان راضی شدم پس مخائیل در هر شب بعد از نماز عشا سر بر میدارد ندا میکند که ای فرقه
ملائکه بشارت باد شما را که حق تعالی جل شانه امرزید مصلین از موحدین را پس باقی میمانند ملکه در هفت آسمان مکر اینکه
استغفار میکنند از برای مصلین و دعا میکنند از برای آنها که موفق شوند پیوسته بر طاعت و عبادت خداوند عالم جل شانه
اکر تعزیز من نماز که این همه شرافت و فضیلت بجهت او ثابتست و افضل از همه عبادات بلکه موقوف علیه قبول کافه طاعات
منحصر است که بعض را است شدن و رنج شدن و افتادن نیست چنانچه در حدیث صحیح وارد است که جناب رسول خدا صلی الله
علیه وآله در مسجد تشریف داشتند مردی داخل در مسجد شد شروع در نماز کرد پس تمام نکرد رکوع و سجود نماز را فقال صلی الله علیه وآله
نقر کنقر الغراب لئن مات هذا وهکذا صلوته لیموتن علی غیر دینی یعنی رکوع و سجودی که این شخص میکند رکوع و سجود مطلوب
در نماز نیست بلکه سر بر زمین زدنست مثل سر بر زمین زدن غراب بجهت از زمین برداشتن هرکاه این شخص بمیرد و نماز او
باین نحو بوده باشد هر اینه مرده است او بر غیر دین و شریعت من خواهد بود پس جهت درین مقام معرفت دو مطلبست اول معرفت
صورت نمازست یعنی باید بداند نمازی که مکلف بر اوست یعنی نمازی را که خداوند عالم جل شانه از او خواسته در هر شب و روز
پنج دفعه آن چه چیز است و شرایط آن چیست و منافیات آن کدام است اجمالا بر هر مکلف لازم است که معرفت او بنماز بنحوی بوده باشد که
اکر در موقف حساب سوال از جانب خلاق متعال جلت عظمته بار و متوجه شود که ای بنده من دانستی که من از تو نماز خواسته‌ام از
کجا دانستی آن نماز را که من از تو خواسته بودم باین نحو بود که تو اتیان می نمودی با جوابی را از برای خود مهیا نموده باشد که از آن جواب
در حین القای چنین سوال عرض نماید آن جواب عقلا معقول و مواخذه کردن قبیح بوده باشد پس اکر باین نحو نبوده باشد نماز
او بی ثمر و عمل او بی حاصل خواهد بود مخفی نماند در بیان این اجمال آنست که هر مکلفی در مقام نیت نماز چنین نیت میباید
کرد که اتیان باین نماز میشایم بجهت امتثال و اطاعت امر پروردکار عالم جل شانه پس باید بداند منوی او که نماز است که مطلوب
خلاق عالم عز شانه میباشد و چون که نماز از مرکبات و مجعولات پروردکار عالم است یعنی نمازی که واجب فرموده است بر بندکان
خود که اتیان بآن نموده باشند مصلحت الهیه جلت عظمته مقتضی این شده که باین نحو ترتیب فرموده باشد اول مکلف باید

بقصد

بقصد اطاعت آن جل شانه بعد از آن تکبیرة الاحرام بکوید پس قرائت حمد و سوره نماید بعد از آن برکوع رود و در رکوع ذکر بعمل آورد بعد
از فراغ از آن رفع راس از رکوع نماید بنحوی که راست بایستد بعد از آن بسجود برود بنحوی که هفت عضو که عبارت از
جبهه و کفین و رکبتین و ابهامین بوده بر زمین بکذارد بعد از آن مشغول بذکر معین شود بعد از فراغ از آن رفع راس از سجود نماید بعد
از آنکه راست نشست و قرار کرفت ثانیا بسجود رود و هکذا تا آخر نماز و شرایطی چندی بجهت این مقرر فرموده مثل آنکه باید با وضو یا غسل
یا تیمم بوده باشد در وقت معین اتیان بآن نموده باشد در مکان مباح با مستقبلیه و بدن پوشیده باشد بساتر مباح و آن ساتر از اجزای غیر ماکول
اللحم نبوده باشد و هم چنین حریر نبوده باشد لکن در حق رجال و بدن و لباس خالی بوده باشد از نجاست مکر آنچه استثنا شده
باید در جمیع احوال نماز متوجه قبله بوده باشد با رعایت هیئت صوری نماز باید در جمیع احوال اجتناب از تکلم و ضحک و اکل و
شرب و انحراف از قبله و سایر آنچه بیان خواهد شد نماید مجملا لازم است که عالم باشد که مکلف بر کردیدنی باسم صلوة است چه چیز است
و چون که این ترکیب از جعل خداوند عالم است جلت قدرته پس تعلیم آن لا محاله منحصر بر ذات اقدس الهی خواهد بود و چون که نقل از
جناب خالق متعال در حق هر کسی متعذر و غیر مقدور است نظر بعدم قابلیت لهذا خلاق عالم جل شانه بعضی را که ممتاز بوده باشند
از من عداء او بمعجزات بسیار اختیار فرموده عبادات بکیفیت مطلوبه تعلیم ایشان میفرموده ایشان را مامور نموده که تبلیغ بکافه عباد خود
باشند چنانچه امر بدیکران فرموده که از او اخذ نموده باشند شخص اول را نبی و پیغمبر و رسول مینامند این الفاظ بترتیب بیک معنی است
نبی میکویند بجهت آنکه خبرات از جانب خداوند عالم و پیغمبر میکویند بجهت آنکه پیغام میآورد از جانب خداوند عالم جل شانه بسوی عباد
او رسول میکویند بجهت اینکه فرستاده شده است از جانب پروردکار عالم عز شانه بسوی بندکان او و در هر عصری از اعصار حکمت
بالغه کریم متعال همچنین اقتضا نمود تا آنکه امر منتهی شد بخاتم پیغمبران یعنی فخر انبیا و سید رسل و سرور اصفیا و هادی سبل محمد
مصطفی صلی الله علیه وآله امت ایشان را بعبادات چندی امر فرموده از جمله نماز بکیفیت معهوده بعد از تعلیم آنرا باصحاب ایشان را
امر فرمود که تبلیغ بامت فرموده باشند چنانچه امت را امر فرموده که از ایشان اخذ نموده بمقتضای آن معمول داشته باشند
حسب الامر خلاق جهان آن ستوده درکاه در چند سر عصر شریف خود تبلیغ بندکان فرمودند فعلا و قولا و در آن اوان که معمور
جهان بنور جمال ایشان منور بود نصب مجتهدی فرمودند که بعد از آنکه روح مقدس ایشان بشوق اتصال بعالم قدس زینت
بخش فاطر اهل انس کردد آن مجتهد منصوب و مکرم حافظ شریعت مطهره و مبین طریقه منوره ایشان بوده تبلیغ تکالیف
الهیه بکافه عباد باشد و از اینکه حکم الهیه جلت عظمته مقتضی عدم ظهور حجت عجل الله تعالی فرجه در برهی از زمان شده
کردست حاجت عباد از تمسک بذیل دامن سعادت آن جناب قاصر لهذا اسوه الشریعه من الاندراس و حفظ الطریقه من
فرموده ان علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و در اصول کافی و غیره باسانید معتبره از حجج الهیه روایت شده که فرموده اند ان العلماء
ورثة الانبیاء و ایضا در اصول کافی بسند معتبر مرویست از کاشف الاسرار و الدقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که
فرموده العلماء امناء و در کتاب عوالی اللئالی از سرور اعالی و ادانی جناب امیر المومنین علیه السلام روایت نموده که فرموده انه لا بمنزلة
محمد بن الحنفیة تفقهوا فی الدین فان الفقهاء ورثة الانبیاء و در کتاب اعلام الوری و کتاب احتجاج روایت فرموده اند از ثقة الاسلام
که روایت نموده از اسحق بن یعقوب که کفت من التماس کردم از محمد بن عثمان العمری که نایب ثانی از نواب جناب امام زمان عجل الله
تعالی فرجه میباشد که عریضه مرا که در آن مسایل چندی که بر من مشکل بود ثبت شده بود برساند بجناب امام زمان عجل الله تعالی فرجه
پس توقیع در جواب خارج شد بخط شریف صاحب الامر علیه السلام اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم
وانا حجة الله و همچنین مرویست در کتاب کشف الغمه نیز هست لکن روایت نموده از اسحق بن یعقوب بدون توسط و ذکر ثقة الاسلام
اما مظنون اینست که در این کتاب نیز ماخوذ از آن ها بوده باشد پس مشیت قاهره سبحانیه اقتضا نموده در هر عصری از اعصار

جمعی از عباد حقان باشد از سایرین بنفوس قدسیه متبرا لیه و قلوب صافیه اکثر که قابل استفاضه باشند از فیوضات الهیه و
محل استفاده باشند از انوار مطهره مضیئه و قابل باشند که اکتساب احکام الهیه و استفاده تکالیف شرعیه از آیات قرآنیه
و آثار نبویه و اخبار ائمه علیه و علیهم افضل السلام و التحیه نموده باشند تا حافظ فرایض و سنن و روادع محارم و بدع و مبلغ
تکالیف شرعیه بعباد و موصل نوامیس الهیه جلت عظمته بخلایق باشند و از اینکه انسان در امور معیشت محتاج بامور
بسیار است مثل مساکن و ملابس و مأکل و مشارب و سایر امور محتاج الیها و هر یک از اینها مقدماتی دارند که لا یعد و لا یحصی
نفوس متکثره تا مباشر نشوند ممکن الحصول نیست مثل لباس که موقوف بر اینست که پنبه در مثلا کاشته شود و این موقوف بر آنست
که زمین شخم شود و شخم شدن زمین توقف دارد بر بیل و تیشه و بیل از آهن است و آهن را میباید از معدن آن اخذ کرد و اخذ کردن آن
توقف دارد بر مقدمات بسیار تا اینکه آهن بجائی برسد که مستعد این باشد که توان از او بیل ساخت آن وقت موقوف بعد از آن
وجود حداد نیست که کفایت نمیکند در آن بلکه محتاج است بذغال و تحصیل آن توقف دارد بر بلت قاطعه که توان با آن قطع اشجار
نمود و اگر نقل کلام در تحصیل مقدمات این آلات کنیم رشته کلام منقطع نمیشود بعد از قطع اشجار بنحوی که توان ذغال نمود توقف دارد
بر حفر کودال و آن نیز مقدمات بسیار دارد بعد از آنکه ذغال موجود شد باید حمل نمود بعد از حمل مقدمات حمل که بحداد رسید توقف
بکوره است و آن محتاج بر بنا است نقل کلام در مقدمات بنا شاغل از وصول باصل مطلب است بعد از آنکه کوره مهیا شد محتاج
است بآتش و بادی که بدمند تا ذغال مشتعل شود تا تأثیر در آهن کند تا توان بیل ساخت و آن آلات را دم مینامند از پوست
میباشد و پوست محتاج بدباغی است مقدمات دباغی را مثل مقدمات امور مذکوره تعداد نمیتوان نمود و هم چنین است
حال در چکوش و سندان و غیرها بعد از همه اینها که بیل موجود شد موقوفست بکیفیه کردن یا باشد که توانند بر بیل ته
تا زمین کنده شود و مقدمات آن مثل آنها است که مذکور شد بعد از آنکه زمین کنده شد موقوف است بالتی که زمین را هموار
کنند بعد از همه مراتب مسطوره که پنبه در آن کشت شد موقوفست بآب دادن آن موضع هفته یا دو هفته یکمرتبه و این توقف
دارد ببعضی مقدمات یا حفر نهر و کلام در مقدمات اینها مثل سابق است بعد از آنکه سبز شد و پنبه بثمر رسید می باید آنرا چید بعد از
آن طایفه محتاج است که پنبه را از غلاف آن جدا کنند بعد از آن محتاج است بچرخی که پنبه را بصورت آن چرخ از تخم آن جدا نمایند
بعد از آن محتاج است بنداف که پنبه را حلاجی نموده و چلوله کند بعد از آن میرسد بدست ریسنده تا ریسمان شود و این توقف
دارد بچرخ و این وظیفه نجار و خراط است و حصول چرخ از نجار و خراط توقف دارد بر مقدماتی که لا یعد و لا یحصی است
بعد از آنکه ریسمان موجود شد موقوفست براینکه کلافه شود آن نیز مقدماتی دارد بعد از آن محتاج است براینکه ماشوره
شود بدستگاه نساجی و نساج مقدمات هر یک را تعداد نمیتوان نمود بعد از آنکه کرباسی موجود میشود بعد از آن میرود بدست سفید
گر از آنجا بصباغ بعد از آن بخیاط تعداد مقدمات هر یک خارج از طاقت است آن وقت لباسی هم میرسد باید علاوه نفس بکه
علاوه مباشر شود تا لباسی هم رسد و هم چنین است حال در فرش و ظروف و مسکن و منزل و سایر اموری که موقوف علیه
حیات انسان است مجملا از اینکه موقوف علیه حیات انسان امور بسیار هست هر یک از آنها ممکن الحصول نیست مگر بمباشرت
نفوس متکثره پس قطعا مطلوب خلاق حکیم جلت عظمته نیست که هر فرد از افراد مکلفین مسائل تکالیف خود از نماز و غیره را اخذ
نماید از آیات قرآنیه و سنت نبویه و اخبار ائمه علیهم السلام چه اشتغال قاطبه نفوس در این مطلب مستلزم موجب اختلال
انتظام عالم است قطعا بلکه این منصب شریف مطلوب است از جماعتی که ممتاز بوده باشند از ماعدا بصفات کالورع و
تقوی تکلیف دیگران اینست که اخذ از آنها نموده باشند اشخاصی که استفاده تکالیف الهیه جلت عظمته از کتاب و سنت
نمایند آنها را مجتهد می نامند یعنی کسانی هستند که استنباط احکام شرعیه نموده اند و بنا گذاشته اند و مدارک معلوم آن سبب

بذل جهد

بیان آنکه تحصیل مرتبه اجتهاد از برای تمام عباد میسر نیست محال عرفی است از تقلید مجتهد

بعد از آن دولابی که شود دوک است ماسوره و رنگ و ماکو ساز و دوک محتاج است

بذل جهد و صرف طاقت خود را در آن و دیگران را که اخذ احکام شرعیه را می نمایند بتعلیم و ارشاد مجتهدین بواسطه یا بواسطه
آنها را مقلد می نامند و اما طریقه احتیاط پس آن در مسائل بسیار یعنی مسائلی که امر در آن مردد است ما بین وجوب و حرمت ممکن
نیست مثل اینکه کسی شک کرد در حال قیام در اینکه رکوع کرده است یا نه واجب است که برود برکوع بعد از دخول در رکوع مشخص او
شد که رکوع کرده بوده است در این صورت جماعتی از فقها را اعتقاد این است که واجب است از همان حالت رکوعی برود بسجود
نماز او محکوم بصحت است قطع نماز در حق او جایز نیست و جماعتی حکم نموده اند ببطلان نماز و لزوم قطع مختار ثانی است و هم چنین
هرگاه کسی داخل در سجده اولی شد مشخص او شد که اخلال برکوع کرده است صاحب مدارک و بعضی دیگر را اعتقاد این است که نماز
صحیح است لازم است عود نماید برکوع بعد از آن بسجده رفته نماز را تمام نماید قطع نماز حرام است مختار این است که نماز باطل است قطع
آن لازم است چگونه ممکن است که کسی احتیاط تواند نمود و هم چنین هرگاه صبی ممیزی سلام کرد بر مصلی آیا امر مصلی در این صورت مردد
ما بین وجوب رد و حرمت آن مختار اول است و هم چنین هرگاه کسی سلام کرد بر جماعتی که مشغول نماز بوده اند از جمله مسلم علیهم صبی
ممیز بود و آن صبی مبادرت کرد برد سلام امر در حق دیگران مردد است ما بین وجوب رد و حرمت آن بنا بر اینکه رد از صبی اگر
مسقط وجوب باشد از مکلفین که مشغول نماز می باشند پس رد در حق آنها حرام خواهد بود و اگر مسقط نبوده باشد رد بر یکی
از آنها واجب خواهد بود مختار عدم سقوط و وجوب رد است مجملا عمل با احتیاط در صورتی ممکن است که امر مردد بوده باشد ما
بین وجوب و غیر حرام یا مردد بوده باشد ما بین حرام و غیر واجب در اول احتیاط در فعل است و در ثانی احتیاط در ترک و اما هرگاه
امر مردد بوده باشد ما بین واجب و حرام پس در آن عمل با احتیاط ممکن نیست مفری نیست در مثل این موارد مگر ترجیح که مختص بر
مجتهد است یا بتقلید پس کسی که مجتهد نبوده باشد و هم چنین مقلد مجتهد نباشد نگوید من احتیاط میکنم در مثل این صورتها کار
خواهد کرد بعلاوه میگوییم در موضعی که امر مردد بوده باشد ما بین وجوب و غیر حرام مثل قرائت سوره در نماز و مثل این موارد این
صورت نیز میگوییم عمل با احتیاط باز ممکن نیست چه مراد از احتیاط آنست که این شخص اتیان عمل نماید بنحوی که قاطع بوده باشد
بحصول برائت ذمه قطع نظر از طریقه اجتهاد و این در این صورت نیز متحقق نیست نظر باینکه جمع کثیری از فقها نیت وجه را
در عمل لازم دانسته اند و این شخص که ترجیح وجوب و استحباب بعمل آورده باشد اگر قصد وجوب نماید عمل باطل خواهد
بود نظر بعدم اعتقاد وجوب و هم چنین هرگاه قصد استحباب نماید و اگر قصد تحصیل از وجوب و استحباب ننماید باز عمل به
احتیاط نکرده است نظر بقول بلزوم اعتبار وجه پس مفر از اجتهاد و تقلید نخواهد بود و اگر گفته شود که این شخص را اعتقاد این
است که نیت وجه معتبر نیست میگوییم این اعتقاد یا از تقلید است یا از اجتهاد علی التقدیرین امر راجع شد بیکی از طریقین
پس طریقه ثالثه درست نیامد و هو المطلوب بعلاوه میگوییم عمل با احتیاط که قاطع بوده باشد که ماتی به او مبری ذمه است
نشد نظر بتحقیق خلاف این است و چه در کلمات معتمدین فقهاء اعلی الله تعالی مقامهم که فرموده اند امر است در این اعصار
منحصر است در اجتهاد و تقلید بنا بر این هرگاه عمل کسی مستند بیکی از این دو طریقه نبوده باشد باطل خواهد بود و چون
در این جا دو مقام است **اول** صحت نماز است در صورتی که مستند بوده باشد باجتهاد یا بتقلید اهل اجتهاد **دویم**
بطلان نماز است در صورت عدم استناد بیکی از این دو طریقه پس مناسب در این مقام ایراد کلام است در دو مبحث
مبحث اول در بیان صحت نماز است در صورتی که اتیان شده باشد بمقتضای اجتهاد این مطلب قطعی الثبوت است
نظر بقطع بثبوت تکلیف بصلوة و عدم تمکن از تحصیل قطع در جمیع مسائل محتاج الیها در نماز و قطع بعدم تکلیف بما لا یطاق
پس هرگاه چنین جوابی عرض شود در مقام القاء سؤال سابق در موقف حساب عقل قاضی است بقبول آن و رفع مواخذه پس هرگاه
فرض شود سؤال از جانب خلاق عالم عز شانه القا شود بچنین شخصی که ای بنده من این نماز که اتیان نمودی از کجا مشخص تو شد که مستوفی

بیان کمال طریقه اجتهاد و بیان آنکه احتیاط در بسیاری از مسائل ممکن نیست

در بیان اینکه لاعلاج [illegible] نماز صحیح است باجتهاد یا تقلید مجتهد

تو مطلوبی من بوده است این جواب را عرض نماید که ای بهترین کار من اثبات بهانه ایمن واجب غیر معبود و دست حاجت من
بذیل دامن سعادت حجت تو نرسید لکن کتاب محمد و اخبار حجت تو در میان بود بقدر استعداد و طاقت خود تفحص و بحث
و تامل در آن آنچه را فهمیدم این کیفیت بود که اثبات بآن نمودم قطع امثال چنین جواب معقول و مقبول مواخذه از آن قبیح و غیر معقول
است بنا بر این بر عملی که بمقتضای اجتهاد محمد هدایت بوده باشد قطع التحیرات است لکن عمده در این مقام که موجب لغزش اقدام
و باعث القای نفوس است بمهالک هائلات انتظام دو چیز است یکی عدم تکمیل استعداد فهم از کتاب و سنت نظر بعضی
در مبانی و مبادی چیزها در این وقت تکلیف این شخص تقلید است در حال عدول از تقلید و اتکال بفهم خود خروج از منصب
موجب بطلان عمل است دویم تقصیر در بذل جهد و صرف طاقت در نظر باینکه ممکن بجهت شده در باب امر کسی مطلبی را که در جمیع جوانب
غنوی میفهمید بعد از تفحص بلیغ و تامل تمام ظاهر میشود فساد آن این امریست که حصول آن موجب ارتعاش قلوب و باعث اضطراب
نفوس است بعلت اینکه بسیار دیده ایم از طایفه که نفس بابه طعن کرده اند بر اساطین دین مبین و امنای رب العالمین و نواب با استحقاق
ائمه طاهرین علیهم بعد از تامل در مقالات و اجتهاد ایشان مشخص شده است باعث این طعن دیگر نیست مگر ضعف و قصور
در استعداد و تقصیر در تحصیل مبادی و مبانی آن نعوذ بالله تعالی منه چنانچه در مواضع متشتته ببسط تمام توضیح این مطلب
را نموده ایم و هم چنین مکرر ملاحظه شده از اشخاص که بمقتضای انصاف آنست که نقصان در آنها باعتبار اول نیست و مع ذلک
سالک طریق شده اند ظاهر میشود منشا آن قلت تفحص و تامل است چنانچه در موارد بسیار از مطالع الانوار توضیح آن
شده نعوذ بالله تعالی منه و نرجو منه التوفیق و العصمة من الخطاء و الزلل فاسئلک اللهم بتفضلک علی عبادک و حبیبک
سید رسلک و ولیک سید اوصیائک و حججک المحیین لعبادک العامرین لبلادک ان لا تکلنی الی نفسی طرفة عین و تعصمنی
فیما بقی من عمری من التقصیر فی خدمتک و استنباط احکامک و تعفو عما صدر منی فیما سلف من عمری من المسامحة و التقصیر
و تعیننی بحق کل خلیفتک فی الوصول الی مرضاتک و ترشدنی بوصول نیلک الی ما ینبغی لارشاد البرین عبادک احکامک
ای عزیز من چنانچه منافع فقه بسیار و محاسن آن بیشمار است کفایت میکند در آن که حفظ نوامیس الهیه جلت عظمته منوط
بآن و اقامه وظایف شرعیه و احیای معاهد دینیه موکول است بر آن و اینکه بعثت انبیا و ارسال رسل بجهت نشر وظایف دینیه
و حفظ محاسن شرعیات بر است در این باب از این است که وارد شده ان الفقهاء ورثة الانبیاء مشخص است مراد از ان
این است که منصب انبیا علیهم بجهت ایشان ثابت است و بهمین معنی است که جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله فرموده
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل این مدح است فوق کل مدح اما ملخص اخبار از ائمه اطهار علیهم در مدح آن بسیار است مرحوم شیخ صدوق
در کتاب خصال روایت نموده از حماد بن عیسی که از اجله رواة است روایت نموده از کاشف الاسرار و الدقایق جناب امام
جعفر صادق علیهم که فرموده در مقام ذکر وصایای حضرت لقمان را بر پسر خود کلامی که حاصل آن اینست که علمی که سزاوار
این است که عالم عمر را صرف در طلب آن نماید سه چیز است العلم بالله و بما یحب و بما یکره یعنی اول علم بوجود خداوند
عالم و بصفات آن جلیل شانه است دویم علم با چیزی که محبوب خداوند عالم است این شامل عبادات و عقود و ایقاعات و احکام
هر هست سیم علم با چیزی که مکروه خداوند عالم است و این شامل محرمات از کبایر و صغایر و مکروهات بعض اعضا است اول
موکول بعلم کلام است دویم و سیم بعلم فقه و ایضا آن بزرگوار در کتاب عیون الاخبار بسند صحیح روایت نموده حدیثی که حاصل
مضمون آن این است شخصی متوسل شد بخدمت جناب امام جعفر صادق علیهم عرض کرد پیری دارم خویش دارم که بخدمت شما
مشرف شود سوال نماید از حلال و حرام حضرت در جواب فرمودند آیا ممکن است که سوال کرده شود از چیزی که افضل از
حلال و حرام بوده باشد و در کتاب عوالی اللئالی روایت نموده از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده لکل شیء عماد

وعلما

وعلما هذا الذین الفقه بمعنی هر چیزی را ستونی است که قوام آن چیز بآن ستون است و ستون دین اسلام فقه است و ایضا
در آن کتاب از آن سرور اخبار مرویست که فرموده الفقهاء امناء الرسل و ایضا عنه صلی الله علیه و آله انه قال رحم الله خلفائی
قیل یا رسول الله من خلفائک قال الذین یاتون بعدی یروون حدیثی و سنتی و من اکرم فقیها مسلما لقی الله یوم القیمة و هو
عنه راض و من اهان فقیها مسلما لقی الله یوم القیمة و هو علیه غضبان و باز در کتاب مسطور از آن قدوه اهل معرفت و سلوک
جناب امیر المؤمنین علیهم روایت نموده که فرموده انه الفقهاء ورثة الانبیاء و ایضا در آن کتاب از فخر انبیا صلی الله علیه و آله
روایت نموده که فرموده مانند فقیه واحد اشد علی ابلیس من الف عابد و در اصول کافی بسند صحیح روایت نموده از مفخر اوایل
و اواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیهم که فرموده عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد یعنی عالمی که منتفع شود
بعلم خود یا عالمی که مردم از علم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد بجلالت و فضیلت این علم شریف که چه
بسیار است لکن خطر منصب آن نیز بیشمار است بلکه از اعظم مهالک و بیشتر و اکثر مفاسد مهلکات است نظر باینکه هر گاه
مسلمانی در مقام حاجت از ملاقات سوال کرده خواه در عبادت بوده باشد یا در معاملات این شخص که متصدی جواب
میشود اگر اهل جواب از آن بوده باشد و مطابق واقع بمقتضی تفحص و بحث خود گفته باشد این شخص امین خواهد بود از امنای
خداوند عالم جل شانه بسوی عباد او مندرج خواهد بود در تحت عموم حدیث سابق که عالمی که از علم او نفع عابد بندگان خداوند
عالم شود بهتر است از هفتاد هزار عابد و هم چنین امین خواهد بود از جانب سرور انبیا صلی الله علیه و آله بسوی امت چون آن
شخص نایب خواهد بود بجهت اعطای آنحضرت و مثوبات غیر متناهیه و اگر العیاذ بالله از اهل آن نبوده باشد یا بمقتضای تشهی نفس
گفته باشد چنین شخص خاین آن دو امین مبین و مفتری است بخلاق آسمان و زمین و جلال و کذا ایست بجناب سید المرسلین علیه
و علی آله الاف التحیة من رب العالمین کفایت میکند در بیان حال او این آیه کریمه فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا یعنی کیست ظالم تر
از کسی که افترا میزند بخداوند عالم جل شانه استفهام انکاری ابطالی است یعنی چنین کسی ظالم بلکه ظالمتر از او نخواهد بود عالم
این معصیت فوق کل ذنب معاصی و معصیت ایست اعظم از کل مفاسد و هر که چنین باشد و حال آنکه مستوجب لعن خالق
آسمان و زمین و مستحق طعن ملائکه مقربین خواهد بود چنانچه همین مطلب صریح براست در بسیاری از اخبار معتبره صادره
از حجج الهیه جلت عظمته مرویه در کتب معتبره شیخ برقی در کتاب محاسن و ثقة الاسلام در اوایل اصول کافی و هم چنین
در اواخر موضع آن و شیخ الطایفه در کتاب تهذیب روایت فرموده اند در حدیث صحیح از مفخر اوایل و اواخر جناب حضرت امام
محمد باقر علیهم که فرموده من افتی الناس بغیر علم و لا هدی من الله لعنته ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب و لحقه وزر من عمل
بفتیاه حاصل معنی این کلام مزیل عیش و مرهب از مذاق معتقدین بشدائد یوم النشور آنست هر کسی که فتوی بگوید در میان
مردمان با عدم علم و با عدم دلیلی و حجتی که از جانب خداوند عالم عز شانه باشد که آن فتوی ماخوذ از آن دلیل بوده باشد
یا با عدم دلیل که دلالت کند بر اینکه چنین فتوی در حق او جایز باشد یعنی چنین دلیلی در دست او نبوده باشد لعنت میکنند
بر او ملائکه رحمت و ملائکه غضب هر دو صنف ملائکه و عاید او میشود معصیت گناه کسی که عمل بفتوی او کرده باشد مخفی نماند
که این حدیث شریف اشعار دارد بر عدم جواز تعویل بظنی که مستند بدلیل شرعی نبوده باشد کما لا یخفی علی المتامل و ایضا شیخ
برقی در کتاب محاسن و شیخ صدوق در کتاب عیون الاخبار از مستور ابو الحسن جناب موسی بن جعفر علیهم روایت نموده که
فرموده اند من افتی الناس بغیر علم لعنته ملائکة الارض و ملائکة السماء و ایضا در کتاب محاسن و در اصول کافی مرویست از
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده اند من افتی الناس بغیر علم و هو لا یعلم الناسخ من المنسوخ و المحکم من المتشابه فقد
هلک و اهلک یعنی کسی که فتوی بگوید بجهت مردم با عدم علم از ماخذ و مستند آن و تفرقه نکرده باشد ما بین ناسخ و منسوخ و ما بین

لیکن آن شخص فاسق خواهد بود مطابقا
لعقیده و ستوبات غیر متناهیه

حکم از آیات قرآنیه ومتشابه آن با تفرقه نکرده باشد ما بین محکم ومتشابه مطلقا پس چنین کسی خویش هالک وباعث هلاکت
دیگران نیز شده است وایضا شیخ برقی در محاسن وثقة الاسلام در اصول کافی وشیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده
از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده من تو را نهی میکنم از دو خصلت بسبب آن دو خصلت هلاک میشوند مردان یکی از
آن دو خصلت فتوی گفتن است بلا علم مجملا ظهور فساد فتوی با عدم علم نزد همه کس ظاهر است که حاجت باظهار فساد آن نبوده
باشد نظر باینکه فتوی اخبار است از جانب خلاق آسمان وزمین جلت قدرته اقوام چنین چیزی العیاذ بالله با عدم علم بواقع کذب
بخداوند عالم جل شانه قبح کذب در جمیع احوال ظاهر است خصوصا کذب بر خداوند عالم وفخر بنی آدم این همان کذبی است که موجب
بطلان صوم ماه مبارک رمضان وموجب قضا وکفاره است فرق در این باب نیست در حرمت در صورتیکه اعتقاد
با عدم علم وعدم رخصت نموده باشد ما بین آنکه فتوی او مطابق واقع اتفاق افتاده باشد یا مخالف واقع چنانچه
ناطق برآنست حدیث معتبری که ثقة الاسلام در فروع کافی ورئیس المحدثین در فقیه وخصال وشیخ الطائفه در تهذیب
روایت نموده اند از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده اند که قضاة بر چهار قسم میباشند سه قسم از آنها
در جهنم خواهند بود ویک قسم در بهشت بیان مجمل آن بیان فرموده اند سه قسم که در جهنم خواهند بود اول آنست
که حکم میکند بجور وباطل ومیداند که حکم او بجور وباطل است دوم آنست که حکم بجور وباطل میکند لکن نمیداند که حکم او
بجور وباطل است سیم آنست که حکم بر حق میکند لکن نمیداند که حکم او بر حق است لکن مطابق واقع اتفاق افتاده که مطابق با
حق بود این سه قسم را فرموده اند که در جهنم خواهند بود واما قسم چهارم که ناجی ودر بهشت خواهند بود آن قاضی است که
حکم بر حق میکند ومیداند که حکم او بر حق است ومأخذ آن چه چیز است وهمین حدیث را شیخ مفید قدس الله تعالی روحه در
مقنعه ذکر فرموده اند لکن اسناد داده از جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وعبارت آن حدیث در کتاب مذکور این است روی
عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال القضاة اربعة ثلثة منهم فی النار وواحد فی الجنة فسئل عن صفاتهم لیقع المعرفة بهم والتمیز
بینهم فقال قاض قضی بالباطل وهو یعلم انه باطل فهو فی النار وقاض قضی بالباطل وهو لا یعلم انه باطل فهو ایضا فی النار و
قاض قضی بالحق وهو لا یعلم انه حق فهو فی النار وقاض قضی بالحق وهو یعلم انه حق فهو فی الجنة واین حدیث معتبر اگر چه
در قاضی وارد شده است لکن فرقی در این باب ما بین مفتی وقاضی نمیباشد در حرمت پس حرمت واثم در هر دو مقام ثابت است
پس فتوی از کسی که مستجمع شرایط فتوی نبوده باشد حرام وموجب عقاب است اگر چه مطابق واقع شده باشد بلی ممکن است که
فرق گذارده شود ما بین مطابق واقع وغیره در حکم وضعی یا بعضی در ماه مبارک اگر چنین چیزی صادر شده باشد حکم به فساد
صوم در صورتیکه مطابق واقع اتفاق افتاده باشد نتوان نمود واین مطلب محل کلام در اینمقام نیست مجملا فرق در اخیر مذکور
شد ما بین فتوی وحکم نمیباشد اگر چه حکم اسوء حالا واشد مفسده است با جمعی کسی که متصدی حکم ومرافعه بین الناس میشود
ومستجمع شرایط آن نباشد مغضوبیت چنین کسی بدرگاه احدیت جل شانه شدیدتر باشد از مفتی در صورتیکه مستجمع شرایط
فتوی نبوده بمقتضای عقل ونقل اما عقلا نظر باینکه حکم مستلزم اخذ اموال ناس وتصرف در فروج ودماء وامثال است بخلاف فتوی
خلاف واقع که مفسده آن اقل است پس حکم بر خلاف واقع مفسده در آن اشد از مفسده در فتوی بخلاف واقع است واما نقلا نظر
باینکه تهدیدات شدیده که در حکم بغیر ما انزل الله هست در فتوی بغیر ما انزل الله نیست مناسب این است بعضی از آن در اینمقام
ذکر شود تا شاید اطلاع بر آن موجب تنبه غافلان گردد تا از مفاسد شدیده آن اجتناب نمایند پس میگوییم ادله دالة بر مفسده
شدیده حکم بغیر ما انزل الله از کتاب وسنت بسیار است اما کتاب یعنی قرآن پس میگوییم آیات قرآنیه که دلالت میکند بر مفسده حکم
بغیر ما انزل الله بسیار است لکن اقتصار در اینمقام میکنیم بر سه آیه شریفه در سوره مبارکه مائده در اولی فرموده ومن لم یحکم

دیگر تقسیم قضاة ومفتیین باقسام اربعه وبودن سه از جمله آنها در جهنم وواحد ناجی [?] هالک

بلغ

دیگر بیان اسوء حال وافسد بودن حال حاکم از مفتی هرگاه از اهل اجتهاد نباشد واستدلال بر آن بدلیل عقلی ونقلی کما مر

بما انزل الله

بما انزل الله فاولئک هم الکافرون ودر ثانیه فرموده ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون ودر ثالثه فرموده
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون ممکن است که گفته شود نکته در اختلاف تعبیر در اول بکفر ودر ثانی
بظلم ودر ثالث بفسق بجهت تنبیه بر اختلاف مراتب قبح بوده باشد در شدت وضعف در موارد حکم مثلا حکم برخلاف
ما انزل الله در جائی که موجب سفک دماء وغصب فروج بوده باشد اشد قبحا است در صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله متعلق به
غصب در مال فقط بوده باشد وهمچنین حکم بغیر ما انزل الله در صورتیکه در مال ایتام بوده باشد از اموالی که خلاق عالم جل
شانه اینها را مالک گردانیده اشد قبحا است از صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله موجب حرمان کبار بوده باشد از اموال
آنها بندرت حاجت آنها نسبت بایتام تعبیر بکفر در مثل قسم اول بوده باشد وتعبیر بظلم در مثل ثانی وتعبیر بفسق در مثل قسم
ثالث وهمین نکته بوده باشد در تکرار بعلاوه تاکید وممکن است که گفته شود وجه دیگر در سبب اختلاف تعبیر در آیات
ثلث بیان آن است که ممکن است اختلاف تعبیر اشاره باقسام ثلثه سابقه یعنی تعبیر بکفر در صورتی بوده باشد که حکم بر باطل
باشد با علم باینکه باطل است وتعبیر بظلم در صورتی بوده باشد که حکم بر باطل بوده باشد با جهل باینکه آن باطل است
اینکه مرجع عنوان مستحق است از حق آن مناسب این اطلاق ظلم است وحکم بفسق در صورتی بوده باشد که حکم بر حق باشد
با عدم علم باینکه حق است مناسبت کفر در اول وظلم در ثانی وفسق در ثالث ظاهر است مخفی نماند ممکن است که حکم آیات
مذکوره اعم بوده باشد از حکم بمعنی خاص یعنی اعم از کلامی که از حاکم صادر میشود در مقام مرافعه بجهت رفع نزاع بنا بر این
فتوی بغیر ما انزل الله نیز مندرج در تحت عموم آیات مذکوره خواهد بود واما اخبار دالة بر کمال مذمت حکم بغیر ما
انزل الله پس بسیار است ثقة الاسلام در کافی وشیخ الطائفه در تهذیب بسند صحیح روایت نموده اند از کاشف اسرار
وحقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده من حکم فی درهمین بغیر ما انزل الله عز وجل فهو کافر بالله العظیم
یعنی کسی که حکم کند در دو درهم بغیر آنچه فرو فرستاده شده است از جانب خداوند عالم جل جلاله پس آن شخص کافر خواهد
بود بخداوند عالم جل شانه کفایت میکند در این باب همین حدیث صحیح السند بعلاوه حدیثی که مذکور شد در باب
تقسیم قضاة باقسام اربعه مذکوره چه کسی که متصدی مرافعه وحکم ما بین مسلمانان میشود با عدم استجماع شرایط یا
حکم میکند بباطل با علم باینکه باطل است مثل اینکه زید ادعا میکند بعمرو که فلان مبلغ را از تو میخواهم وعمرو منکر است طرفین
رجوع میکنند در مقام مرافعه بکسی که متصدی مرافعه میشود لکن مستجمع شرایط افتاء وحکم نیست واین شخص العیاذ بالله
با علم باینکه شخص مدعی در ادعای خود کاذب است العیاذ بالله نظر باغراض ومقاصد فاسده حکم میکند باینکه عمرو آن مبلغ
را داده باشد معلوم است این قسم افسد واسوء اقسام است ولهذا در حدیث مقدم داشته شده است لکن این قسم اگر
چه ممکن است بلکه واقع است لکن نادر است نعوذ بالله از نفسی که متصف بچنین شقاوت بوده باشد یا اینکه حکم
میکند بباطل لکن با عدم علم باینکه این باطل است بلکه با اعتقاد اینکه این حق است این شایع است مثل اینکه صغیره را
زوجه خود شیر داده است وعدد رضاع شرعی محقق شده است بعد زوج یا زوجه یا کلاهما تشکیک میکنند در این رجوع
میکنند بآن شخص مرافعه پس آن شخص حکم میکند بحرمت زوجه بر زوج خود نظر باینکه آن مرضعه در صورت مزبوره مادر زن
زوج میشود چنین توهم میکند که مادر زن مطلقا حرام است پس حکم میکند بتفریق ما بین زن وشوهر بجهت این اعتقاد
که اگر بتفصیل که چنین نیست هرگز چنین حکمی نمیکند یا اینکه صغیره طفل بصغر خود را شیر داده وعدد رضاع محقق شده
بعد از آن نزاع میان زن وشوهر میشود زوجه میگوید بزوج خود من دختر تو حرام میباشم زوج انکار میکند طرفین
رجوع میکنند بآن شخص مرافعه پس آن شخص در اول حکم میکند بحرمت ولزوم تفریق چنانچه مذکور شد ودر ثانی حکم میکند بعد

مادر زن

دیگر ذکر بعض اخبار دالة بر شدت مذمت حکم بغیر ما انزل الله [?]

بعدم حرمت نظر باشقای نسبت چنانچه هر دو این واقعه را خود در اصفهان مشاهده کردیم از بعضی مجلا امثال این شایع و بسیار است
یا آنکه حکم بحق کند لکن عندالله حق است یا بعضی حکمی کرده است مطابق واقع است لکن قدرت و استعداد این را نداشت
که استفاده حقیقت آن را از ادله شرعیه نماید یا قوه و استعداد این را دارد لکن مسامحه در تحقیق مطلب کرده حکم بنماید یا فتوی
میگوید مجملا مجلس و تخمین یا عدم رجوع بماخذ و مدارک حکم بنماید مدلول علیه بصریح حدیث معتبر مذکور آنست که هر سه قسم
و معاقب بعذاب با آتش جهنم خواهند بود پس حاکم و مفتی در هر صورت از صور ثلث مذکوره آثم و عاصی بلکه معاند شریعت
و صاحب شرع است چه مخفی نیست که مخالفت شریعت عامدا معانده با صاحب شریعت است نعوذ بالله سبحانه منها و لکن
مخفی نماند که در هر یک از صور ثلث مذکوره تهاون بامر خداوند عالم است از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده فرموده ایاکم و التهاون بامر الله عز و جل فان من تهاون بامر الله اهانه الله یوم القیمة حاصل بعضی از کلمات حق
انجام آنست که اجتناب نمائید از تهاون و مسامحه یعنی استخفاف در حکم خداوند عالم جل شانه زیرا که هر کسی که تهاون در حکم
خداوند عالم جل شانه نماید خوار و ذلیل میگرداند خداوند عالم او را در روز قیامت نعوذ بالله تعالی منه من ذا الذی اعز من اذله
الله سبحانه پس آن مجلس مجلس مرافعه شرعیه که از امور مرغوبه و فضایل عظیمه در شریعت مطهره است نیست بلکه آن مجلس
مخاصمه و معانده با خلاق عالم عز شانه میباشد بامر لازم الاذعان حتمی الامتثال خلاق زمین و آسمان جل شانه بر قاطبه اهل
ایمان اجتناب از آن مجلس لازم است و قاطبه مشایخ عظام مثل ثقة الاسلام در کتاب کافی و رئیس المحدثین در کتاب فقیه
و شیخ الطائفه در کتاب تهذیب الاحکام و غیرهم روایت فرموده اند از محمد بن مسلم که از اکابر و اعاظم رواة شیعه و از اجله
اصحاب جناب حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام میباشد که گفت من در مجلس قاضی بودم در مسجد که جناب
الاوایل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام از آنجا عبور فرمودند فردا که بخدمت ایشان مشرف شدم
در مقام مواخذه از من سوال فرمودند که چه مجلس بود که دیروز در آنجا نشسته بودی عرض کردم که جعلت فداک این قاضی مرا تکرمه
این شخص قاضی احترامی نسبت بمن منظور میدارد بجهت اتفاق مرافعه در آن مجلس و حین نشستم حضرت فرمودند ایمن میباشی از
اینکه لعنت از جانب خداوند عالم عز شانه نازل شود پس احاطه کند بجمیع اهل آن مجلس و این شخص قاضی اگرچه ظاهر این است از عامه بوده
لکن مخفی نیست منع آنحضرت از جلوس در مجلس او از جهت عامی بودن بوده و لهذا منع از مجالست با عامه نفرموده اند بلکه جهت آنکه
متصدی منصب قضا بوده با عدم قابلیت و اجتماع شرایط و ایضا ثقة الاسلام در اصول کافی از مخزن علوم آل طه امام جعفر صادق
علیه السلام روایت نموده که فرموده لا ینبغی للمؤمن ان یجلس مجلسا یعصی الله فیه و لا یقدر علی تغییره یعنی سزاوار نیست از برای مؤمن
اینکه بنشیند در مجلسی که در آن مجلس معصیت خداوند عالم عز شانه میشود و این شخص قدرت بر تغییر این را نداشته معصیتی بدتر از
حکم بغیر ما انزل الله تعالی که خلاق عالم جل شانه در قرآن مجید تعبیر آن بکفر و ظلم و فسق فرموده نیست و ایضا ثقة الاسلام و رئیس
المحدثین و شیخ الطائفه در کتب مسطوره روایت نموده اند از جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده با شریح قاضی یا شریح قد جلست مجلسا
لا یجلسه الا نبی او وصی نبی او شقی یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خطاب بشریح که یکی از قضاة عامه بود کرد ای شریح بتحقیق که نشستی در مجلسی که فرموده اند
نمی نشیند در آن مجلس مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر یا شقی مراد از وصی اعم است از وصی بمعنی خاص یا وصی بمعنی عام که مستجمع شرایط فتوی
بوده باشد نظر بحصر در اقسام ثلثه مخفی نیست که مراد از شقی کسی است که متصدی مرافعه شود و مستجمع شرایط فتوی نبوده
باشد چنین کسی را جناب سید اوصیاء علیه آلاف التحیة و الثنا حکم فرموده اند که شقی است نعوذ بالله سبحانه کسی را که جناب
سید اوصیا حکم فرموده باشد بر شقاوت او و مرحوم شیخ صدوق قدس الله تعالی روحه در کتاب فقیه روایت نموده از کاشف
اسرار و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده ان النواویس شکت الی الله عز و جل شدة حرها فقال لها اسکنی فان

مواضع

مواضع القضاة اشد حرارة منک نواویس جمع ناووس است و بعضی گفته اند ناووس اسم موضعی است در جهنم که شدة
حرارة او از مواضع دیگر جهنم زیادتر است و بعضی گفته اند ناووس مقبره نصاری است بنا بر ظاهر معنی حدیث مزبور مشعر بر
از مذاق قضاة جور آنست که موضع معینی از جهنم که حرارت او از مواضع دیگر بیشتر است یا مقبره نصاری شکایت کرده بدرگاه
حق تعالی از شدت حرارت خود خطاب رسید باو که ساکت باش یعنی شکوه از شدت حرارت مکن بدرستیکه مواضعی که قضاة
در آنجا می نشینند بجهت مرافعه رسیدن حرارت آن موضع شدید تر است از حرارت تو نعوذ بالله تعالی منه مجملا تصدی
شغل مرافعه و قضا و مثل آن از امور است خطیر و مفسده آن معنوی است بغایت شدید چه در صورت عدم اجتماع شرایط
از اعظم مهالک موبقه و اسوء مقابح مهلکات است چنانچه نبذه از مفاسد آن دانسته شد اخبار ائمه اطهار علیهم الالاف
التحیة من الله الجبار در این باب بسیار است استقصای همه مناسب مقام نیست با آنکه آنچه مذکور شد اگر اعتقاد بوعید حساب
و خوف از مواخذه رب الارباب هست همین قدر کفایت میکند و در صورت اجتماع شرایط نیز ایمن از خطر آن نمیتوان بود بملاحظه
بعدم اطمینان در عدم تقصیر در بیان و اطراف حکم نعوذ بالله سبحانه از تضییع حقوق مسلمانان و مفسده شدید مسلط
مستحق را بر مستحق و بیان ظلم است بغایت شدید و سهل است در نهایت بعید و بدیه بلکه اقبح مقابح عقلیه و از
موبقات شرعیه است امید اکید از خلاق وحید و فرید آنست که بحق مقربین درگاه احدیت و بامین حصین قلوب خاصا
هم را خصوصا این متحیر بوادی غفلت و ضلال را از شر شیطان و از مکر نفس اماره محافظت فرماید عمده در این مقام بعد
از تحصیل استعداد تضرع و ابتهال است بدرگاه حضرت ذو الجلال فانه الواقی عباده عن مهالک الهوی و هادیهم الی
سبیل الحق و مسالک الهدی فاسئلک اللهم بتفضلک علی عبادک ان تحفظنی من الخبط و الخطاء و الزلل فی الحکم و الفتوی
و العمل بحق اشرف خلیقتک سید الرسل و امنائک فی بلادک و احکامک هداة السبل و ان لا تکلنی الی نفسی المیالة الی
المسامحة و الغفلة کالبطالین و الراغبة الی الرقاد فی بساط الغفلة کالغافلین و الامارة بالسوء و الفحشاء و الصادة عن
مناهج الحق و سلوک التقی و اقطع ان یوصلنی الی الحق و الصواب لجذب الیک من المعصیة فیما یوجب المؤاخذة و العقاب فانه
لا هو بمحجوب عنک و اعصمنی و لا ترضی ان اتخطی بحقک حق وعلی کالتی خلیقتک الذین لا یکلون حسیبه الحق و الحساب و لا
الاستقصار فی ترک الدهور و الایام و لا زمان بعد از آنکه این مطالب منقح شد بر میگردیم باصل مقصود میگوئیم نماز که مستنبط
اجتهاد بوده باشد و مسامحه در مقام استنباط از مدارک و ماخذ آن نشده باشد و این شخص هم از اهل حق بوده باشد چنین نمازی در
این اعصار که حجة الله القائم عجل الله تعالی فرجه غایب از انظار است قطعی الصحة است چنانچه مشخص شد و اما هرگاه از اهل آن
نبوده باشد لازم است عمل آن بمقتضای تقلید از چنین کسی بوده باشد که هرگاه چنین نبوده باشد نماز آن باطل خواهد بود تحقیق
آن چنانچه بعد از این مفصلا بیان خواهد شد فرقی در این باب نیست ما بین اینکه رجوع بماخذ بکند یا نه چه رجوع با عدم حصول شرایط
مثل عدم رجوع است و هم چنین است هرگاه اهل اجتهاد بوده باشد لکن تقصیر در استفاده از ادله کرده باشد و بنای عمل خود را
بر فهم خود گذارده باشد با تقصیر در استفاده چنانچه فرض شده است چه جواب این شخص از سوال سابق مقبول نیست بلکه مواخذه
کردن حسن است مگر در صورتی که فرض شود که ایقاع صلوة در ضیق وقت نماید باشکال در این نظر با آنکه الامتناع بالاختیار
لا ینافی الاختیار مبحث دویم در بیان صحت نماز مکلفینی است در این اعصار در صورتیکه مستند بوده باشد بمتابعت اهل
اجتهاد این مطلب نیز قطعی الثبوت است فی الجملة مستند آن آنچه در سابق بیان شد ظاهر میشود نظر باینکه ثبوت
تکالیف الهیه جلت عظمته مقطوع به است و استفاده آنها از کتاب و سنت در حق قاطبه عباد با افتقار عباد در امور
معیشت بامور متکثره ممکن نیست پس استفاده تکالیف از ادله شرعیه مطلوب خداوند عالم جل شانه از نوع افراد مکلفین

نخواهد بود قطعا پس میگوییم تکلیف باتیان نماز مثلا ثابت است جز بما مشخص است اتیان نماز موقوف بر علم بآن است با
لضرورة ومعلوم است نماز از مرکبات اعتباریه جعلیه شایع است بنا بر این لا محاله اجزای مادیه جهت او هست چنانچه
جزو صوری نیز لابد هست پس لازم است علم بخود باجزای مادیه که بعبارة اخری علت مادی آنست وهم چنین جزو صوری
که تعبیر از آن بعلت صوری مینمایند وهر یک از جزو مادی وصوری آن منقسم میشود بمقوم که بانتفای او اصل نماز لازم می آید ومکمل
ومحسن وفرق بین القسمین آن است که بانتفای قسم اول موجب انتفای اصل ماهیت است بخلاف قسم ثانی که انتفای آن موجب
انتفای کمال وحسن آنست پس لازم است علم بهر یک هر دو این قسم اول مثل قیام و تکبیرة الاحرام و قرائة حمد و سوره و رکوع
سجود و ذکر در هر دو و تشهد و تسلیم قسم ثانی مثل تکبیرات ست افتتاحیه و ادعیه مسنونه و استعاذه قبل از قرائة در رکعت
اولی و تکبیر رکوع و دعای در رکوع قبل از اشتغال بذکر و تکرار در اصل ذکر و صلوات بر فخر کاینات و آل اطهار آن شافع عرصات و
دعا بعد از رفع راس و تکبیرات اربع جهت سجود و رفع راس از آن و رفع یدین در اصل کل تکبیرات و دعا قبل از اشتغال بذکر
در سجود و تکرار ذکر و صلوات در آن و دعا فیما بین السجدتین و هکذا الحال فی غیر ما ذکر مما یطول باستقصائه الکلام و در هر یک از
اجزاء مقومه و محسنه معتبر است امور مقومه و محسنه اما امر مقوم در جزو مقوم مثل اخراج حروف از مخارج در قرائة و اجتناب از وقف
بحرکت و وصل بسکون در صورتی که کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد و فصل ما بین فراغ از کلمه سابقه و اخذ بکلمه لاحقه
تخلل نشده باشد و هم چنین رعایت مقصود صوت در مد متصل و امر محسن در جزو مقوم مثل رعایت محسنات قرائة در قرائة مثل رعایت
صفات حروف و رعایت اخفا و اظهار و غنه و ترک مد منفصل و نحو اینها و از آنچه مذکور شد معلوم میشود امر مقوم در جزو محسن و هم
چنین امر محسن در جزو محسن و آنچه مذکور شد در جزو قولی صلوة بود و هم چنین است حال در جزو فعلی مثل قیام و رکوع و سجود پس
امر مقوم در رکوع انحنائی است که متمکن بوده باشد بسبب آن مکلف از بلوغ یدین برکبتین و طمانینه در آن و امر محسن در آن
انحناء بنحویست که پشت بطوری باید بحدی که اگر قطره آب در پشت واقع شود میل بهیچ سمت ننماید و تمکین مفرجات الاصابع
نماید برکبتین و هکذا الحال فی غیر ما ذکر مما یطول باستقصائه المقال اجمالا مذکور شد در اجزای مادیه نماز بود و اما جزو صوری
پس آن عبارتست از ترتیب اجزاء بکیفیة مخصوصه و این هم مثل اجزاء مادیه منقسم میشود بجزو مقوم که اخلال بآن موجب اخلال بامتثال است
تلافی لازم است و جزو محسن و مکمل که هر چند آن موجب کمال نماز است پس اخلال بآن موجب اخلال باصل نماز نیست بلکه موجب
اخلال بکمال آن است اول مثل تقدیم تکبیرة الاحرام بر قرائة و تقدیم قرائة حمد بر قرائة سوره و تقدیم آیات سابقه هر یک از حمد و سوره
بر آیات لاحقه بلکه تقدیم هر کلمه و حروف سابقه بر کلمات و حروف لاحقه و تقدیم قرائة حمد و سوره بر رکوع و هکذا الحال فی الاجزاء الباقیه
که اخلال باین ترتیب عامدا موجب اخلال بنماز است دوم مثل رفع یدین در تکبیرة الاحرام و کل تکبیرات در نماز که رفع یدین بهیئتی است
در نماز و اخلال بآن و اتیان بتکبیرات با عدم رفع یدین صحیح و بی عیب است لکن اخلال بهیئت راجحه نموده است و هم چنین رفع یدین
در حالت قنوت هیئت راجحه است در آن و در صورت اخلال بآن و اتیان بقنوت با عدم رفع یدین اخلال بهیئت راجحه نموده است
پس این هیئت هیئت مکمله خواهد بود نه مقومه و مثل اینکه در قنوت هر گاه دعائی که مشتمل بر ثنای الهی و طلب حاجات بوده باشد
و هم چنین مشتمل باشد بر اظهار مسئلت و حاجات اولی است مشتمل بر ثنا مقدم باشد بر کلام مشتمل بر حاجات پس هرگاه اخلال
باین ترتیب نماید اول اظهار حاجت در قنوت نماید بعد اتیان بکلام دال بر ثنا باشد نماید اخلال بهیئتی که منافی با کمال باشد
شده است لکن اخلال بامتثال نشده است و هر یک از این اجزای مادیه و صوریه مقومه منقسم میشود بر دو قسم یک قسم آنست
که اخلال بآن ساهیا و عامدا موجب اخلال بامتثال است مثل تکبیرة الاحرام و رکوع و سجود و قیام در ضمن تکبیرة الاحرام و قیام
متصل برکوع در اجزاء مادیه و تقدیم سجود بر رکوع در جزو صوری و قسم دیگر آنست که چنین نیست بعضا اخلال بآن عامدا موجب

اخلال

اخلال بامتثال هست لکن اخلال ساهیا چنین نیست مثل قول الاخلال بقرائة فاتحه یا بقرائة سوره احدیهما او کلاهما نمود متذکر
شد بعد از دخول در رکوع در جزو مادی و مثل اخلال باتیان بقرائة سوره نمود مقدم بر قرائة فاتحه و متذکر شد بعد از دخول در رکوع
در جزو صوری پس مجمل از این مراتب لابد منه است اینها همه امور داخلیه در نماز است و اما امور معتبره خارجه از نماز پس آن
نیز بسیار است مثل وضو و غسل و تیمم و وقت و قبله و ستر عورت و اباحه مکان و لباس و طهارت بدن مصلی و لباس او از نجاست
خواه متعدیه بوده باشد یا نه و خلو مکان از نجاست متعدیه و مسجد بر ما یصح السجود علیه و طهارت آن معتبر از جهت از مطلق
نجاسات اگر چه متعدیه بوده باشد این تخصیص نماید و هم چنین اجتناب از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم نمودن و اجتناب از حریر
نمودن در حق رجال و در هر یک از امور مذکوره مسایل کثیره معتبر میباشد مثل مسایل وضو و غسل و غیر اینها و این امور
معتبره خارجه از نماز نیز منقسم میشود بدو قسم قسم اخلال بآن موجب اخلال بنماز است یعنی تلافی لازم است مثل
اینها که مذکور شد و قسم دیگر آنست که اخلال بآن موجب اخلال بامتثال نیست مثل اذان و اقامه و بعضی ادعیه
ثابته قبل از دخول در نماز و قسم اول منقسم میشود بر دو قسم یک قسم آنست که اخلال بآن ساهیا و عامدا موجب
اخلال بامتثال است و قسم دیگر چنین نیست بلکه اخلال عامدا موجب اخلال بامتثال هست لکن اخلال بآن ساهیا
چنین نیست بعد از این مراحل میگوییم نماز مشتمل است بر چندی دارد یعنی امور چندی هست که ارتکاب آنها در نماز موجب
بطلان و اخلال بامتثال است مثل ضحک و اکل و شرب و تکلم و اشتغال بامور خارجه از نماز که ماحی صورت نماز بوده
باشد و استدبار و عدم استقرار و نحو اینها بعد از آنکه این مطالب دانسته شد عود میکنیم باصل مطلب میگوییم تکلیف
بنماز ثابت است قطعا و اتیان بنماز بنحوی که خروج از عهده تکلیف بوده باشد موقوف است بعلم بآنچه مذکور شد از امور داخله
و خارجه و غیر اینها و تعلم مکلفین از خلاق آسمان و زمین غیر ممکن و هم چنین دست حاجت عباد از تمسک بذیل امامت
و میمنت انتظام سعادت اقتران حجت الله الرحمن عجل الله تعالی فرجه کوتاه پس استفاده از آیات قرآنیه و آثار نبویه و اخبار
ائمه علیهم السلام و التحیة و الثناء نسبت بهر فردی از افراد مکلفین غیر مطلوب بلکه غیر مقدور پس مفری نیست مگر اینکه امور
معتبره در نماز از قول کسی که مذکور شد اخذ شود از شخص عالم با آنها یا اخذ مسائل نماز از شخص عالم بآن مسائل واجب و لابد
متوقف بر عمل بمقتضای آن لازم چنین عمل بمقتضای تقلید میگویند و آن شخص عالم ماخوذ منه را مجتهد میگویند و این تخصیص متعلق
را عقل ظاهر است که اشاره بهمین دو صنف باشد حدیث شریف مروی در اصول کافی عن النبی صلی الله علیه و آله قال لا خیر
فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع یعنی خیری در زندگی در هر دو نیست مگر از برای دو کس اول شخص عالم با امور دینیه
دین که مطاع بوده باشد یا اسرار او شایسته این بوده که دیگران مطیع او بوده باشند و ثانی کسی که از این شخص عالم اخذ کنند
امور دینیه خود را و محافظت نماید آنها را از سهو و نسیان و عمل بمقتضای آن نماید مجملا این فقره بر مکلفین لازم است که امور دینیه
خود را اخذ کنند از شخص عالم با امور دینیه محل تشکیک و مکان ریب نیست لکن عمده در این مقام فحص و بحث در طلب و
معرفت آن شخص است در اوایل اصول کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر طعام مذکور در آیه شریفه
فلینظر الانسان الی طعامه مرویست که فرمود علمه الذی یأخذه عمن یأخذه حاصل معنی حدیث شریف آنست که مراد از طعام
در آیه شریفه علم است که محتاج الیه این شخص است پس معنی آیه بنا بر این آنست که لازم است بر انسان که تامل و فحص و بحث
نماید در حال شخصی که امور دینیه خود را از آن شخص اخذ مینماید بعد از فحص و بحث اگر مشخص او شد که موثوق به در
امور دین و امین حضرت رب العالمین هست آن وقت امور دینیه خود را از او اخذ کند پس بمقتضای آیه شریفه نظر بحث
مذکور است قبل از تامل و فحص در امور دینی اعتماد بمشتمل نمودن و ایضا در اصول کافی از آن حضرت فیوضات آلهی عز شانه

روایت که فرموده اند انظروا اهلکم هذا عمن تاخذ ون فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدو لا ینفون عنه تحریف الغالین
وانتحال المبطلین وتاویل الجاهلین حاصل معنی این حدیث شریف آنست که لازم است بر شما که تأمل و تفحص کنید از حال
کسی که امور دین خود را از آن اخذ مینمائید نظر باینکه در هر زمانی کسانی هستند که بعضی از آن هستند که یکی از امور
دین رجوع بآنها نمایند و کسانی هستند که قابل نیستند که رجوع بآنها شود تأمل کنید که امتیاز مابین آنها و صنف اول
مراد بقول فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا صنف اول است و مراد بغالین و مبطلین و جاهلین قسم ثانی است
پس حاصل معنی حدیث این است شما تأمل و نظر کنید در کسانی که امور دین خود تان را از آنها میخواهید اخذ نمود و تا
نظر باینکه هر کس قابل این نیست بدرستی که جماعتی از عدول از ما که اهل بیت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
در هر عصری می باشند عادت آنها این است که دفع مینمایند از دین خدا وند عالم جل شأنه آنچه را غالین یعنی تجاوز
کنندگان از جادهٔ شریعت تحریف و تغییر داده اند و هم چنین دفع مینمایند آنچه را مبطلین زیاد کرده اند و بخود
بسته اند و هم چنین آنچه را جاهلین تأویل نموده اند از کتاب و سنت یعنی صرف کرده اند کتاب و سنت را از ظواهر خود
و حمل کرده اند بر خلاف ظاهر بدون شاهد و دلیل مخفی نماند اینکه لفظ عدول بصیغه جمع دلیل این است که محمل
بر اینکه مراد خصوص امام زمان است نظر بوجود امام زمان در هر عصری از اعصار کم بوده باشد پس حدیث محمول است
بر اعم از امام زمان و غیره و ظاهر حدیث مقتضی این است که می باید آن جماعت عدول از ذریه جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله بوده باشند و احتمال اینکه مراد این باشد که آن جماعت از شیعیان ایشان بوده باشند خواه از ذریه فخر کائنات
بوده باشند یا غیر اگر چه قائم است لکن خلاف ظاهر حدیث است لکن سهل است بنا بر این حمل بر امام زمان نیز ممکن است
مگر اینکه مخالف ظاهر در این صورت اشد است از سابق بجهت ظاهر از حدیث این است که در هر عصری از اعصار می باید جماعتی
از ذریه فخر کائنات صلوات الله و سلامه علیه و علی آله عارف باحکام الهیه جلت عظمته بوده باشند و مرجع باشند در احکام
دینیه و رفع بدع و مفاسد مهلکه بجهت ظاهر مراد معصوم علیهم این است که می باید چنین اشخاصی باشند که آنها شایسته این
باشند که در امور دین رجوع بآنها شود تا به بینی که آن شخص مقال در این مقام این است چون که مقصود مکلف در مقام اتیان
بنماز آنست که اطاعت خداوند عالم جل شأنه نماید در اتیان بر اداء آنچه شأنه می باید بداند که آنچه را اتیان مینماید همین
آن چنین آن مطلوب خداوند عالم است چنانچه مکرر مذکور شده پس هر کس اعتماد در آن میتواند نمود بلکه می باید از
کسی سؤال نماید که معتقد این بوده که آن شخص معتقد و امین خداوند عالم است نسبت بعباد مناسب این است در این
مقام مثالی ذکر شود بجهت توضیح حال این میگوئیم مثال ما نحن فیه مثال رعایا و عسکر و رؤسای عسکر است نسبت به سلطان
هر گاه کسی اخبار نمود برؤسای لشکر که شاه امر کرده است بروید و فلان بلد را تسخیر نموده اهل آنها را بهلاکت برسانید
رؤسای عسکر بمحض استماع این خبر ملاحظه حال مخبر مینمایند که اگر آن مخبر امین الدوله است بلا تأمل اعتماد بآن خبری
نمایند مهیای امتثال می شوند و اما هر گاه مخبر کسی است که اعتماد بآن نیست اعتماد بقول آن نمینمایند امر در ما نحن فیه نیز
چنین است پس در امور دین اعتماد نمیتوان نمود مگر بکسی که شخص باشد که این شخص امین خداوند عالم است در دین او وضح
از آنچه مذکور شد و انسب بمقام این است که فرض میشود که شخص کل عسکر و رعایا و ارکان دولت سلطانی شد که شاه بمجموع
خود ترتیب داده و امر نموده بر اینکه هر فرد از افراد رعایا و عسکر و ارکان دولت در روز معینی اتیان بآن مجموع نموده باشند
و مقرر داشته که هر کس اتیان نمود مقابل بعطایای سلطانیه خواهد شد و هر کس اتیان ننمود مواخذ خواهد بود این تقدیم
مشخص شده است که بعضی عالم باین شده که اجزاء آن مجموع و کیفیت ترتیب آن چه چیز است شکی نیست که در این صورت

عقل قاضی بر این است که هر یک از رعایا و غیرهم لازم است در صدد این بر آیند که علم بآن مجموع بهم رسانند و متشخص آن در صدد
معرفت کسی بر آیند که از او قصد می نمایند که معتمد و امین سلطان بوده باشد نه هر کس که اتفاق افتد اگر چه مدعی این بوده باشد که من
عالم بآن هستم پس هر گاه کسی غیر معتمد بر آنها نماید که کیفیت آن مجموع این است که من میگویم کسی اعتنا بآن نمینماید
حال در محل کلام چنین است که این صلوة نیز از آن مجموع است که حکیم متعال جلت عظمته از اجزاء متعدده بکیفیت مخصوصه
ترتیب فرموده و امور داخله و خارجه را در آن اعتبار فرموده که عباد در هر شبانه روز پنج مرتبه اتیان بآن نموده باشند و جعل
آن وعده ثواب عدم ترک آن ایعاد عقاب فرموده پس در مقام تعلم آن باید شخص امین و معتمدی را تحصیل نمود و علاوه
بر آن خارج از طاقت و غیر مقدور است پس مطلوب آنچه نوشته شد بود همچنانچه گفته شد از این راه و دلیل بر این مدعا و اعتماد بر آن نیز
داریم تفصیل آن را بعد از این مطلع خواهید شد مبحث سیم در بطلان نماز کسانی که مستند باجتهاد و تقلید صحیح
نبوده باشد این مطلب اگر چه از مطالب مرقومه در سابق ظاهر میشود لکن بجهت اتقان مطلب و احکام مرام اکتفا
بآن ننمودن انسب است پس میگوئیم اعتماد این شخص بر آنچه عمل میآید یا بآبا و امهات است یا باشکال و اقران خود است یا
بکتب اموات است مثل قواعد و ارشاد و الفیه و لمعه و شرح لمعه و غیرها پس در اینجا دو مقام است مقام اول در بطلان
نماز کسی که مأخوذ بوده باشد از آباء و امهات یا از اشکال و اقران میگوئیم چنین شخصی در موقف حساب در جواب سؤال سابق
عملت ام جهلت جواب خواهد نمود یا خواهد گفت چون که پدر و مادر خود را دیدیم چنین عمل از آنها صادر میشد متابعت آنها کردیم
یا اینکه بمکتب که میرفتم مکتب دار چنین چیزی تعلیم من نمود اکتفا بهمان نمودم بلا تشکیک و امثال که دیدیم در چنین مقام تحسین
موقع است بجهت استحقاق عقاب در مقابل چنین اعمال اقرب است از استحقاق ثواب نظر بآنچه در سابق دانسته شد لازم است
اخذ کردن امور دین را از کسی که امین خداوند عالم بوده باشد پس مکلف بر این شخص است که مأخوذ باشد از امین از امناء
صاحب شریعت آن ماخوذ از غیر مکلف بر نخواهد بود پس مأتی به غیر مکلف به خواهد بود و مکلف به غیر مأتی به پس آنچه را
اتیان نموده است مخرج از عهده تکلیف نخواهد بود و این بعینه بطلان است بلکه آن شخص در اتیان بمالی به معاقب خواهد بود نظر
باشتغال او بعبث باجزا اتیان نموده پس مأتی به مرتبی بر آن نخواهد بود نه مأمور به و نه بر آن امتثال در حدیث که اشاره بهمین
مطلب بوده باشد حدیث معتبر مروی در اصول کافی از فخر کائنات که فرموده من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح یعنی
کسی که عملی میکند با عدم بصیرت و عدم علم مفسده که مترتب بر عمل او میشود اکثر است از مصلحتی که مترتب بر آن میشود از این
راه است فقهاء کرام که ثواب باستحقاق جناب خلیفة الرحمن عجل الله تعالی فرجه و بعض انبیا میباشند حکم صریح نموده اند
ببطلان نماز مرقوم برفتن کسی که مستند باجتهاد یا بتقلید اهل اجتهاد نبوده باشد و چون که حکم صریح فقها در این باب معلوم نیست
از عبارت اهل العمل انکار شده چنانچه جمعی از بعضی که خود را از اعاظم علما میدانست استماع نمودم که میگفت این را که
وجوب تقلید مجتهد بوده باشد فقها نگفته اند بلکه این کلام ناشی شده است از آن اشخاص که در این عصر خود را مجتهد می
دانند لهذا مناسب دانست که در این مقام ایراد نماید جمله از عبارات اجله فقها که صریح در این مطلب است تا اطلاع بر آن موجب
بصیرت اهل ایمان و باعث اجتناب رجوع از سلوک طریق اهل طغیان گردد فنقول قال العلامة نور الله تعالی ضریحه فی التذکرة
المقصد الثالث فی افعال الصلوة و تروکها و کل منها اما واجب او ندب و یجب معرفة ذلک کله اما بالدلیل او بالتقلید للمجتهد فلو
قلد غیر مجتهد فی الاحکام لم یصح صلوته و قال فی نهایة الاحکام العلم بافعال الصلوة واجب لتوقف الواجب المطلق و هو الاتیان
بها علیه الی ان قال لکن یشترط استناده الی دلیل او تقلید من له اهلیة التقلید و قال شیخنا الشهید فی الالفیة ثم المکلف
بها الآن من الرعیة صنفان مجتهد و فرضه الاخذ بالاستدلال علی کل فعل من افعالها و مقلد و یکفیه الاخذ عن المجتهد و لو

بواسطة او بوسایط مع عدالة الجمیع فمن لم یعتقد ما ذکرنا ولم یاخذ کما وصفناه فلا صلوة له وقال المحقق الثانی فی الجعفریة
وطریق معرفة احکامها ای احکام الصلوة لمن کان بعیدا عن الامام علیه السلام الاخذ بالادلة التفصیلیة فی اعیان المسائل ان کان
مجتهدا والرجوع الی المجتهد ولو بواسطة وان تعددت ان کان مقلدا وقال شیخنا الشهید الثانی فی روض الجنان والمعتبر من المعرفة
المذکورة ما کانت عن دلیل تفصیلی للقادر علیه وهو المجتهد فی الاحکام الشرعیة او التقلید للمجتهد ولو بواسطة بشرایطها المقررة
فی الاصول ان لم یکن مجتهدا ولا یکفی مطلق المعرفة فصلوة المکلف بدون احد الامرین باطلة وان طابق اعتقاده وایقاعه للواجب
والندب المطلوب شرعا وقال الفاضل التستری الخراسانی فی الذخیرة یجب علی المکلف معرفة کیفیة الصلوة وما یعتبر فی ماهیتها لیتمکن
من الاتیان بها علی جهة الامتثال ولا بد من ان یکون تلک المعرفة مستندة الی دلیل تفصیلی ان کان مجتهدا اهلا للاستدلال او
دلیل اجمالی ان کان مقلدا لم یبلغ مرتبة کالتقرر فی الاصول ولا یکفی تقلید غیر مجتهد وعبارات آخرهم در کفایه مثل ذخیره است بلکه
در آن ادعای نفی خلاف کرده اند در عدم کفایت اخذ مسائل از غیر مجتهد در صحت عبادت و حاصل بطلان چنین عبادت که ماخوذ بوده
باشد از آباء و امهات یا از امثال و اقران مقطوع به و محل وفاق ما بین علما است و این ظاهر میشود از مقالات آتیه در مقام
ثانی بعلاوه کلمات مذکوره در این مقام نظر باینکه آنچه در مقام ثانی مذکور خواهد شد آنست که آیا تقلید اموات از
مجتهدین هم جایز است یا آنکه تقلید اموات جایز نیست بلکه معین است تقلید احیا از مجتهدین مقتضای این کلام آنست که
تقلید مجتهد متعین است کلام در جهت اینست که آیا معین است تقلید احیا از مجتهدین یا تقلید اموات نیز جایز است پس
تامل در بطلان نماز نیست در صورتی که مستند بتقلید نبوده باشد مطلقا قال فی الکفایة یجب علی المکلف کیفیة الصلوة وما معرفة در
یعتبر فی ماهیتها لیتمکن من الاتیان بها علی وجه الامتثال ولا بد من ان یکون تلک المعرفة مستندة الی دلیل تفصیلی ان کان مجتهدا
اهلا للاستدلال او دلیل اجمالی ان کان مقلدا لم یبلغ درجة الاجتهاد علی ما تبین فی الاصول ولا یکفی تقلید غیر المجتهد بلا خلاف
ولا تقلید الاموات انتهی کلامه مرفع مقامه ملخص کلام آنکه عمل مکلف در صورتی که مستند بهیچ یک از اجتهاد و تقلید نبوده
باشد خبر مختص است عمل بر چنین صورت با عدم بصیرت در اصول کافی از خبر صادق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که فرموده العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطریق لا تزیده سرعة السیر الا بعدا و فی بعض النسخ لا یزیده کثرة السیر الا
بعدا ملخص کلام در این مقام آنست نماز که ماخوذ از آباء و امهات یا از امثال و اقران بوده باشد نقل کلام در نماز هایی که از
... صادر شده میکنیم یعنی نماز هایی فی یده ماهر یا امثال و اقران که نماز آنها مستند بوده باشد بیکی از دو طریق که مذکور شد یعنی
اجتهاد و تقلید کلام در آن نیست و اگر مستند بهیچ یک نبوده باشد اصل نماز باطل خواهد بود پس چگونه نماز فرع صحیح میشود
نیز بطلان نماز در چنین صورت محل تشکیک نیست کلامی که در این مقام هست اینست که آیا حکم ببطلان مختص است بصورتی
که اخلال ببعض از امور معتبره در نماز شده باشد یا عام است یعنی نماز این طایفه محکوم بفساد است اگرچه مطابق برای
مجتهد بوده باشد مقتضای کلمات اجله علمای مذکوره و غیرهم تعمیم است نه مختص است ثمره در چنین صورت ظاهر میشود
منقل؟ باینکه بطلان نماز در صورت اخلال ببعض امور معتبره در صحت نماز محل تامل نیست که محتاج بیان بوده باشد پس مراد حکم
بفساد است بعنوان اطلاق بلکه ممکن است ادعای ظهور کلمات علما قدس الله تعالی ارواحهم در صورت ثانیه بوده باشد نظر باینکه
ظاهر از کلمات علما بطلان نماز است بجهت انتفای تقلید نه بجهت امور دیگر مثل اخلال ببعض امور واجبه چه در صورت اخلال
ببعض از امور معتبره نماز محکوم بفساد است اگرچه مستند بوده باشد بتقلید تحقیق مقام مقتضی آنست که گفته شود نمازی که از
کسی صادر شده مستند باجتهاد و تقلید نباشد خالی از چهار صورت نیست اول آنست که اخلال کرده باشد ببعض از اموری که
اعتبار او ثابت است در نماز باتفاق کل فقها خواه اخلال ببعض از شرایط کرده باشد مثل اینکه اخلال کرده باشد بوضو یا ببعض

ازامور

ازامور معتبره در وضو مثل اینکه آب وضو غصبی بوده باشد با علم بغصبیت یا تقصیر کرده در ایصال آب وضو ببعض از
اصابع یدین چنانچه متعارف شده در غسل یدین اقتصار مینمایند بغسل آن تا بند دست که تعبیر از آن مینمایند بزند مجملا اخلال
نموده باشد در ایصال آب ببعض از مواضع وضو و نحو آن یا آنکه اخلال کرده باشد ببعض اجزا مثل اینکه اخلال نموده باشد
ببعض کلمات سوره مبارکه فاتحة الکتاب بلکه ببعض حروف آن اگرچه تبدیل حرفی بحرف دیگر بوده باشد قسم دوم آنست
که اتیان بنماز نموده بنحوی که مانی به محکوم بصحت است نزد بعض علما و محکوم بفساد است نزد بعض دیگر مثل اینکه در مقام
تشهد اقتصار بشهادتین نموده باین نحو اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله نظر باینکه صحت نماز در چنین صورتی
محل خلاف ما بین علما است جماعتی حکم نموده اند بصحت نماز و جماعتی دیگر حکم نموده ببطلان آن و این شخص اتیان نموده باین نحو
بدون آنکه تقلید آن اشخاص نموده باشد که نماز را باین نحو صحیح دانسته اند یا آنکه در مقام صلوات بر فخر کاینات و آل اطهار آن
شافع عرصات در تشهد اتیان باین نحو نموده اللهم صل علی محمد و آل محمد یا آنکه اتیان بتکبیر ما قبل رکوع نموده در حال نهضتی شده به
جهت رکوع یا آنکه رفع یدین نموده در جمیع تکبیرات نماز با اعتقاد آنکه رفع یدین در آنها لازم است یا آنکه اتیان بنماز نموده در سعه
وقت با اشتغال ذمه او بنماز قضا بدون آنکه بنای عمل او بفتوی فقیهی بوده باشد که با اشتغال ذمه بقضا اتیان بنماز ادا
در سعه وقت تجویز نموده یا ترک ازاله نجاست از مسجد نموده با تمکن از ازاله آن در آن وقت اتیان بنماز نموده یا آنکه دین
در ذمه او بوده و متمکن از ادای آن بوده و عالم بوده بعدم رضای صاحب دین از تاخیر در ادا و مع ذلک تاخیر در ادا نموده
در آن وقت مشغول بنماز شده یا آنکه خمس یا زکوة و امثال آن در ذمه او بوده و ترک در ادای آن نموده و اتیان بنماز نموده
در سعه وقت در کل این موارد صحت نماز محل خلاف ما بین علمای اعلام است قال العلامة فی کتاب الدین من التذکرة
یجب علی المدیون المبادرة الی قضاء الدین ولا یحل له تاخیره مع حلوله و تمکنه من الاداء و مطالبة صاحب الدین فان اخر
والحال هذه کان عاصیا الی ان قال ولا یصح صلوته فی اول الوقت بل اذا تضیق ولا یصح منه فعل شیء من الواجبات
الموسعة المنافیة للقضاء فی اول اوقاتها وکذا غیر الدیون من الحقوق الواجبة کالزکوة والخمس وان لم یطالب بها الحاکم
لان اربابها فی العادة مطالبون وقال فی القواعد بعد الحکم بوجوب السعی علی المدیون فی قضاء الدین ما هذا لفظه لا
یصح صلوته فی اول وقتها ولا شیء من الواجبات المنافیة فی اول اوقاتها قبل القضاء مع المطالبة وکذا غیر الدین من الحقوق
الواجبة کالزکوة والخمس وقال فی التحریر کل من علیه دین حل قضاؤه عند المطالبة فی الحال مع القدرة وان اخر مع ذلک اثم ولا
یقبل صلوته فی اول وقتها بل یجب اعادتها وقال شیخنا الشهید فی مباحث منافیات الصلوة من کتاب البیان ولو ترک ازالة النجاسة
او رد الودیعة المطالب بها او الصلوة وهو قادر علی ادائها من غیر ابطال او ایفاء الدین الواجب کذلک فالاقرب عدم الابطال
سواء اتی بفعل من افعال الصلوة بتلک الحالة او لا اما المطالب بالودیعة والدین فمع سعة الوقت بعد المطالبة
فالمشهور بطلانها وکذا باقی العبادات الموسعة کل ذلک مع المنافات لاداء حق الادمی فلو امکن الجمع بینهما فلا ابطال
و حکم الزکوة والخمس کذلک وان لم یطالب انتهی کلام البیان و این عبارات صریح است در بطلان نماز در سعه وقت در صورتی
که زکوة یا خمس در ذمه او بوده باشد و متمکن بوده باشد از ادای آن ترک ادای آن نموده و هم چنین دین در صورت تمکن
از ادا و عدم رضای صاحب دین با تاخیر کلام شیخ شهید صریح است در اینکه مشهور ما بین فقها اینست و جماعتی دیگر از
اجله علما را اعتقاد این است که این شخص در چنین صورت اگرچه آثم و عاصی است لکن نماز باطل نیست که اعاده
یا قضای آن واجب بوده باشد و چنین نیست کلام در اینست که جمعی از مسلمانان که ذمه ایشان مشغول بچنین حقوقی بوده
در صورت تمکن از ادا ترک آن نموده و اتیان بنماز نموده در سعه وقت لکن نه از این راه که عمل خود را مستند ساخته باشد

بقول آن اشخاصی که حکم ببطلان نماز میکنند مجملا این قسم این بود که اتیان بنماز نموده بنحوی که نماز او صحیح است بنا بر قول بعضی
از مجتهدین و باطل است بنا بر قول بعضی دیگر از مجتهدین لکن نه از این راه که این شخص عمل خود را مستند ساخته باشد
بقول آن اشخاصی که صحیح میدانند عمل را در آن صورت بلکه با عدم تقصیر چنین عملی از او صادر شده بعد مطلع شد که
آن عمل بنا بر فتوی بعضی باطل و بمقتضای فتوی بعضی دیگر صحیح بوده و شکی نیست در بطلان صلوة در قسم اول بجهة
در صورتی که اخلال نموده مکلف ببعضی امور بدون آنکه اجماع علما منعقد است باعتبار آن در نماز و چون آن ظاهر است نظر به
اینکه صحت عمل در صورتی متحقق است که مکلف اتیان بماموربه نموده باشد بوجهی که امر او ساقط شده باشد مفروض این است
که مکلف ماموربه را بوجهی که امر خواسته است اتیان ننموده است پس ماتی به غیر ماموربه است و ماموربه غیر ماتی به
پس این شخص معاقب است بر ترک ماموربه بلکه بمقتضای برهان این شخص اسوء حالا است نسبت بشخصی که بالمره اتیان
بنماز ننموده باشد نظر باشتراک هر دو در اثم بترک ماموربه بعلاوه این شخص نظر بارتکاب غیر ماموربه بقصد اینکه ماموربه
است ممکن است که گفته شود مشرع و مبدع خواهد بود مجملا شبهه در بطلان عمل در صورت مفروضه نیست و اما قسم ثانی
پس ظاهر این است که آن نیز چنین بوده باشد نظر باینکه هر گاه فرض شود صحت عمل در این صورت میگوئیم حکم بصحت یا بجهة
اعتقاد مکلف است که منوی او ماموربه است یا بجهة آنست که اتفاقا منکر عمل او مطابق شد با رای بعض از علما
هیچ یک از این دو موجب حکم بصحت نمیتواند شد اما الاول فبالنقض و الحل اما النقض میگوئیم که بمحض اعتقاد
ماموربه از مکلف کفایت میکرد در صحت عمل او هر آینه در قسم اول نیز حکم بصحت شود نظر باینکه این اعتقاد در آنجا
نیز ثابت است و حال آنکه بطلان عمل در آنجا مقطوع به است و اما حل پس میگوئیم اعتقاد مکلف مجرد بدون وقتی میتواند
شد که دلیل قائم باشد بر جواز اعتماد بر ماخذ آن اعتقاد مثل اینکه هر گاه این اعتقاد مستند بر وجه بقول مجتهدی در این
صورت حکم بصحت بحسب ظاهر مقطوع به بود اگر چه در الحقیقة مطابق با نفس الامر نبوده باشد و اما هر گاه دلیلی نداشته
باشیم بر جواز اعتماد بآن ماخذ پس وجود آن اعتقاد با عدم آن مساوی است مثل اینکه فرض شود چنین اعتقادی مستند بر قول
باشد یا بجهتی دیگر مثل آن مجملا اعتقاد ماموربه در صورتی نافع هست که بصحت شرعیه ناطق باشد بر جواز اتکال به
مستند آن اعتقاد مفروض اینست که اعتقاد این بیچاره مستند است بقول ملا مکتبی یا مثل آن و دلیل بر جواز اعتماد
بآن نداریم بلکه بر خلاف آن موجود است چنانچه از سابق ظاهر میشود بعلاوه عدم دلیل بر جواز اعتماد بآن کفایت
میکند در حکم بعدم جواز اعتماد کما لا یخفی علی المتامل و اما ثانی یعنی محض مطابقه بارای مجتهد با عدم علم مکلف بآن پس بجهت
آنکه مشخص است مناط در تکالیف الهیة جلت عظمته اختیار و اراده مکلف است مفروض اینست که این شخص حین العمل مبنی
اعتقاد او چیزی بوده که اعتماد بر آن صحیح نبود و بعد از فراغ عمل خواه فصلی تخلل شده باشد یا نه مشخص شد که بعض علما عمل را
باین کیفیت صحیح میدانند معلوم است که این شخص صحیح در وقتی میداند که اتیان عمل بجهت منبعث و موافق اعتقاد
او بوده باشد نه اینکه مبنای عمل او چیزی بوده باشد و اتیان عمل بجهت آن مبنای غیر صحیح بوده باشد بعد از فرق مثلا شخص
مطابقه ما اتی به او با اعتقاد بعض از معتمدین علما مجملا مناط در صحت عمل بمقتضای قواعد عقلیه اتیان عمل است بجهت رضای
صحیح و این در محل کلام متحقق نیست بلکه متحقق در محل کلام محض مطابقه عمل است با رای بعض از معتمدین پس
مناط و معتبر در صحت عمل مکلف غیر موجود است در محل کلام و موجود که محض مطابقه بوده باشد من غیر
اراده کفایت نمیکند در صحت پس عمل در این قسم نیز مثل قسم اول محکوم بفساد است مجملا آنچه که مبنای عمل این شخص است
که اخذ از ملا مکتبی بوده باشد مثلا قابل این باشد که مبنی تواند شد نیست و آنچه که میتواند مبنی شد منتهی در محل این

شخص

شخص نیست پس عمل او نظر بانتفای مبنی صحت محکوم بفساد است تنقیح مقام مقتضای این است که گفته شود که عمل این شخص و نظر که اعمال
عمل او مصداق قسم اول است و ثانی عمل او مصداق قسم ثانی بمقتضای قواعد عقلیة باید هر دو مقبول شود یا هر دو مردود
مقبولیت هر دو قطعی الفساد است نظر بانتفای شرط قبول در قسم اول قطعا نظر باینکه مفروض اینست که اخلال شده است
بعض از امور معتبره در آن اتفاقا پس متعین است که باید هر دو مردود شود تفرقه بمردودیة اول و مقبولیة ثانی بجهت محض
مطابقه اتفاقیه مدفوع است ببرهان عقل چه ممکن است عامل اول در موقف حساب عرض نماید ای معبود حکیم مناط
ما دو نفر در امور اختیاریه که مناط در تکلیف است مساوی بودیم تفرقه که ما بین ما دو نفر هست این است که اتفاق افتاد با
عدم شعور و اراده و رضی در عمل او ظاهر شد و در عمل من نبود عدالت مقتضی اینست که هر دو بجزای واحد
شویم چنین کلامی مطابق عقل و مستحسن است نظر این آنست که دو نفر دو کاسه اگر ملتفت باشد از ما بعض بقصد اینکه ما
فی الکاسه شراب است تناول کردند بعد اتفاق افتاد احدهما شراب بوده و ثانی غیر شراب میگوئیم هر دو شرکت در معاقب
بودن نظر باینکه در امور که مناط در تکلیف است که عبارت از اراده و اختیار بوده باشد هر دو مساوی اند و محض
اتفاق اینکه احدهما غیر شراب بوده با مساوات هر دو در امور اختیاریه تمیز نیست و هم چنین است حال هر گاه دو نفر
بدون ضعیف در شب تار مقاربت نمودند با اعتقاد اینکه هر دو اجنبیه است بعد مشخص شد که یکی اجنبیه بوده است
و دیگری معقوده و اظهر این است که استحقاق اثم و مذمت نسبت بهر دو ثابت باشد و ایضا ممکن است که کسی عارف
و عالم بمذاق فقها باشد دعوی انطباق فقها تواند نمود بر بطلان چنین عمل اما بنا بر اعتقاد مجتهدی که این شخص اخلال بواجب
نموده ظاهر است و اما بنا بر اعتقاد مجتهد دیگر که معتقد اینست چنین عملی صحیح است نظر باینکه مشخص است شخص حکم
صحت در وقتی مینماید که حین العمل مکلف عالم بوده باشد که مطابق او چنین حکم نموده علت اختیار او آن عمل را فتوی مفتی
او بوده باشد مفروض اینست که در این مقام چنین نیست پس بمقتضای برهان اینست چنانچه عبادت محکوم ببطلان است
در قسم اول در قسم ثانی نیز چنین بوده باشد و اما قسم ثالث یعنی اتیان نماز بنحوی نموده که بمقتضای اعتقاد کل مجتهدین اخلال
بواجب از واجبات نماز ننموده است پس میگوئیم این قسم اگر چه بسیار بعید الوقوع است لکن بر فرض وقوع حکم بصحت
در این قسم نیز محل اشکال است بلکه بمقتضای آنچه در قسم ثانی مذکور شد آنست که در این صورت نیز حکم شود ببطلان
نماز نظر باینکه مبنای اعتقاد این شخص در اقسام ثلثه ثابت یکی است دلیل بر جواز اتکال بآن چون درست نیست بلکه دلیل بر
خلاف آن موجود است چنانچه مشخص شد پس ظهور مطابقه با رای کل مثل ظهور مطابقه با رای بعض کفایت نمیکند در
حکم بصحت و حکم بصحت در صورتی است که مبنای عمل مکلف فتوی مفتی باشد که دلیلی درست باشد که دلالت کند
بر اینکه فتوی او مبنی عمل میتواند شد و این چنانچه در قسم ثانی منتفی بود در این قسم نیز منتفی است و اتفاق مطابقه با رای کل
مثل اتفاق مطابقه با رای بعض است پس تمیز نمیتواند شد پس آنچه مبنای عمل این شخص است مبنا نمیتواند شد و آنچه
و آنچه مبنای عمل تواند شد منتفی شده است در این مقام بلکه میتوان گفت اخذ نماز با اعتقاد بآن مبنی منهی عنه است
و نهی مقتضی بطلان است کما لا یکره در این مقام هست اینست که آنچه مذکور شد اگر چه مطابق برهان و مقرون باعتبار است
لکن مستفاد از جمله از اخبار معتبره آنست که امر اوسع از این است نظر باینکه استفاده میشود از اخبار مذکوره که هر گاه
کسی جاهل بحقیقت حال بوده باشد و پیش خود عملی بکند و مشخص شود آن عمل مطابق با واقع بوده همین قدر کفایت
میکند در صحت عمل اگر چه حین العمل عالم نبوده باشد بحقیقت حال فالمناسب ایراد النصوص المذکورة فنقول منها صحیحة
زرارة المروية في الفقيه عن ابي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم لعمار في سفر له يا عمار بلغنا انك

در بیان استناد اول برضا و کل به دو بصیرة و تقلید و بعد ما قسم ثانی از اقسام ثلثه به دو کرده که ظهور مطابقه بارای بعض مجتهدین نا باشد

لجنب فكيف صنعت قال فرغت يا رسول الله في التراب قال فقال له كذلك يتمرغ الحمار افلا صنعت كذا ثم اهوى بيديه الى الارض فوضعهما
على الصعيد ثم مسح جبينيه باصابعه وكفيه احديهما بالاخرى ترجمه ظاهر حديث اين است كه جناب مفخر الاوايل والاواخر جناب حضرت امام
محمد باقر عليه السلام فرمودند كه جناب مخزن اسرار الهى جناب رسول خدا صلى الله عليه وآله در سفرى بجانب ياسر فرمودند كه اى عمار رسيده كه تو
جنب شده بودى چه كار كردى در چاره جنابت خود عمار عرض كرد خود را بخاك غلطانيدم جناب رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند كه
همچنين است كه بايد نوع خود را بخاك مى غلطاند چرا چنين نكردى بعد از آن دو دست مبارك خود را بر زمين گذارده بعد از آن دو جبين
خود را با انگشتان خود مسح كردند بعد از آن دو كف دست را هريك را بديگرى مسح كردند وجه استفاده آنست كه فرموده افلا صنعت كذا
مستفاد از اين كلام آنست كه اگر چنين كرده بودى عمل تو صحيح و بى عيب بود مخصوص است كه عمار […] آنست كه چنين ميبايد كرد و مع
ذلك فرموده اند كه اگر چنين كرده بودى صحيح بود پس مقتضاى اين كلام شريف آنست كه جاهل بمسئله هرگاه پيش خود عملى كند […]
شود مطابق واقع بوده است همين قدر كفايت مى كند در صحت عمل او وهو المطلوب ومنها الصحيح المروية في باب […] العلة
من اجلها كان الناس يستنجون بثلثة احجار والعلة التي من اجلها صاروا يستنجون بالماء من الفقيه عن ابى خديجة عن ابى عبد الله عليه السلام
قال كان الناس يستنجون بثلثة احجار لانهم كانوا ياكلون البسر فكانوا يبعرون بعرا فاكل رجل من الانصار الدبا فلان بطنه واستنجى
بالماء فبعث اليه النبى صلى الله عليه وآله فجاء الرجل وهو خائف يظن ان يكون قد نزل فيه امر يسوءه في استنجائه بالماء فقال له هل عملت
في يومك هذا شيئا فقال يا رسول الله انى والله ما حملنى على الاستنجاء بالماء الا انى اكلت طعاما فلان بطنى فلم تغن عنى الحجارة
شيئا فاستنجيت بالماء فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله هنيئا لك فان الله جل وعز قد انزل فيك آية فابشر ان الله يحب
التوابين ويحب المتطهرين وايضا في الفقيه ايضا لكن مرسلا قال وكان الناس يستنجون بالاحجار فاكل رجل من الانصار
طعاما فلان بطنه فاستنجى بالماء فانزل الله سبحانه فيه ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين فدعاه رسول الله صلى الله عليه
وآله فخشى الرجل ان يكون قد نزل فيه امر يسوءه فلما دخل قال له رسول الله صلى الله عليه وآله هل عملت في يومك هذا شيئا قال
نعم يا رسول الله اكلت طعاما فلان بطنى فاستنجيت بالماء فقال له ابشر فان الله تبارك وتعالى قد انزل فيك ان الله يحب
التوابين ويحب المتطهرين فكنت اول التوابين واول المتطهرين ويقال ان هذا الرجل كان البراء بن معرور الانصارى حاصل ترجمه حديث
در علل آنست كه عادت ناس آن بود كه استنجا به سنگ ميكردند چونكه ماكول آنها بسر يعنى خرماى قبل از آنكه بحد رطب برسد بود
لهذا فضله ايشان خشك و غليظ از آنها دفع مى شد مثل پشكل بود چونكه از اهل مدينه از كسانى كه حضرت جناب رسول خدا صلى الله عليه
وآله كرده بودند كه در مزاج لينتى بمزاج او بهم رسيد باين سبب عدول كرد از استنجاء باحجار باستنجاء بآب در آن وقت آيه
شريفه ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين بر آنحضرت نازل شد پس جناب حضرت امر باحضار آن شخص فرمودند آن شخص
با خوف واضطراب خدمت آنحضرت مشرف شد بگمان آنكه مبادا در باره او نازل شده باشد جهت استنجا ننمودن […]
از او استفسار فرمودند در اين روز عملى از تو ظاهر شده است عرض كرد بلى استنجا بآب كردم لكن باعث بر آن نبود مگر آنكه چون
كه در مزاج من لينتى بهم رسيد از نجاست بسنگ پاك نمى شد لهذا استنجا بآب نمودم پس جناب رسول خدا صلى الله عليه وآله
فرمودند كه […] بتو كه جناب بارى تعالى عز شانه آيه در حق تو نازل فرموده آن آيه اينست ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين
[…] عالم دوست ميدارد توبه كارانرا و دوست ميدارد كسانى را كه در صدد اين هستند كه خود را پاك كنند از كثافات ذكر
توبه شايد بجهت اين باشد كه مردم راغب تر شوند باحسان شخص […] بوده باشد و وجه دلالت حديث مذكور بر مدعى
ظاهر است نظر باينكه با جهل بآنكه استنجا بآب ميتوان كرد يا نه استنجا نموده بآب چونكه عمل او مطابق واقع شده بود حكم بصحت
شد با عدم علم آن بحقيقت حال ومنها المعتبر المروى في باب احكام السهو في الصلوة من الفقيه عن على بن النعمان الرازى انه قال

كنت

كنت مع اصحاب لى في سفر وانا امامهم فصليت بهم المغرب فسلمت في الركعتين الاوليين فقال اصحابى انما صليت بنا ركعتين فكلمتهم
وكلموني فقالوا اما نحن فنعيد فقلت ولكنى لا اعيد واتم بركعة فاتممت بركعة ثم سرنا فاتيت ابا عبد الله عليه السلام فذكرت له الذى
كان من امرنا فقال لى انت اصوب منهم فعلا انما يعيد من لا يدرى ما صلى وجه الدلالة ظاهر لان قول المأمومين اما نحن فنعيد
يرشد الى ان الامام لم يكن جازما بصحة الصلوة مع الاتيان بركعة بل كان متحيرا ومترددا في ذلك والا لما تابعه المأمومون في
ذلك ومع ذلك صوبه المعصوم عليه السلام في فعله ومنها ما دل على صحة حج من ترك الوقوف مع الجهل بلزوم الوقوف فيه كالمعتبر المروى
في الكافي عن ابن مسكان عن ابى بصير قال قلت لابى عبد الله عليه السلام جعلت فداك ان صاحبى هذين جهلا ان يقفا بالمزدلفة
فقال يرجعان مكانهما فيقفان بالمشعر ساعة قلت فانه لم يخبرهما احد حتى كان اليوم وقد نفر الناس قال فنكس رأسه ساعة
ثم قال اليسا قد صليا الغداة بالمزدلفة قلت بلى فقال اليسا قد قنتا في صلوتهما قلت بلى فقال تم حجهما ظاهر ترجمه اين حديث
آنست كه ابا بصير عرض كرده خدمت جناب صادق عليه السلام كه فداى تو گردم اين دو نفر رفيق من جاهل بوده اند كه بايد
وقوف در مشعر الحرام كنند حضرت در جواب فرمودند همان وقت كه عالم شدند بوجوب وقوف لازم است عود نمايند
بمشعر و ساعتى در آنجا توقف نمايند راوى ميگويد عرض كردم كه احدى اخبار بآنها نكرد تا امروز كه كوچ كردند مردمان
يعنى تا حال كه مطلع شده بودند بر مسئله و حال كه مطلع شده اند قدرت بر عود ندارند نظر باينكه كوچ كرده اند مردم راوى
گفته اين را كه عرض كردم حضرت سر مبارك را بزير انداختند ساعتى آن وقت فرمودند آيا اين دو نفر نماز صبح را در مزدلفه
كه مشعر باشد ايشان نكرده اند عرض كردم بلى فرمودند آيا در نماز صبح قنوت نخوانده اند عرض كردم بلى قنوت خوانده اند
پس فرمودند حج آنها تمام و صحيح است وجه استدلال بر مدعى آنست كه اين حديث دلالت ميكند بر اينكه هرگاه اتفاقا چيزى
از مكلف صادر شد با جهل بر اينكه آن چيز مطلوب از او هست و در واقع و نفس الامر مطلوب بوده باشد آخر كار او صادر
شده قايم مقام آن چيز مطلوب ميشود در صحت عمل بنا بر اين هرگاه كسى در نماز اتيان بچيزى نمود بقصد مطلوبيت آن در نماز لكن خلل
در هستى و درستى او نباشد و بعد مشخص شد آن چيز مطلوب بوده باشد در واقع پس نماز او ميبايد صحيح بوده باشد نظر بحقيقت
اولى از اين راه است كه محقق اردبيلى […] فرموده اند هرگاه كسى چيزى را اعتقاد نمود كه مطلوب از او هست از هر راه كه بوده باشد
اين كفايت مى كند در صحت عمل او و عبارت آن مرحوم اينست قال […] في الارشاد في مباحث اوقات الصلوة كل من فعل ما هو
في نفس الامر وان لم يعرف كونه كذلك ما لم يكن عالما بنهيه وقت الفعل حتى لو اخذ المسائل من غير اهلها بل لو لم ياخذ من احد
وظنها كذلك فانه يصح ما فعله وكذا في الاعتقادات وان لم ياخذها من ادلتها فانه يكفى ما اعتقده دليلا ووصل الى المطلوب
ولو كان تقليدا كما يفهم من كلام منسوب الى المحقق نصير الملة والدين قدس سره العزيز وفي كلام الشارع اشارات اليه مثل
[…] جماعة للطهارة بالمجهول الماء مع عدم العلم […] وصحة حج من […] بالموقف وغيرها ما يدل عليه لا […] عليه ان
تاملت مثل قوله صلى الله عليه وآله لعمار حين غلط في التيمم افلا فعلت كذا فانه يدل على انه لو فعل كذا يصح مع انه ما كان يعرف
وفي الصحيح من نسى ركعة فعلها […] عليه السلام مع عدم العلم انتهى كلامه رفع مقامه ممكن است جواب از احاديث مذكوره
اما حديث الاول پس مناسب اينست كه نقل كلام شود در آن از چند راه اول در بيان اختلاف در لفظ حديث است
بزيادة ونقصان پس ميگوييم حديث بنحو مذكور روايت در فقيه واما در كافى و تهذيب پس مطابق با مذكور در فقيه نيست
اما در كافى پس مذكور در آن بسند صحيح […] باين نحو است روايت كرده است يونس بن عبد الرحمن از ابى ايوب
الخزاز از جناب امام جعفر صادق عليه السلام قال سألته عن التيمم فقال ان عمارا اصابته جنابة فتمعك كما تتمعك الدابة
فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله يا عمار تمعكت كما تتمعك الدابة فقلت له كيف التيمم فوضع يده على المسح ثم

رفعهما فمسح وجهه ثم فوق الکف قلیلا روایت کرده است همین حدیث را بسند دیگر از ابن ابی عمیر از ابی ایوب مذکور و آماده ترتیب
پس مذکور در آن باین نحو است روایت کرده بسند صحیح از داود بن النعمن قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن التیمم فقال ان
عمارا اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله وهو یهزء به یا عمار تمعکت کما
تتمعک الدابة فقلنا له فکیف التیمم فوضع یده علی الارض ثم رفعهما فمسح وجهه ویدیه فوق الکف قلیلا و در استبصار
نیز بهمین طریق است و روایت کرده است همین حدیث را ابن ادریس در اواخر سرائر چنین که مخالف باهم انها است
نظرا بانکه روایت کرده است از نوادر احمد بن ابی نصر که آن بزرگوار روایت کرده از عبدالله بن بکیر از زراره از جناب حضرت امام
محمد باقر علیه السلام که فرموده اتی عمار بن یاسر رسول الله صلی الله علیه وآله فقال یا رسول الله اجنبت اللیلة ولم یکن معی ماء
قال کیف صنعت قال طرحت ثیابی وقمت علی الصعید فتمعکت فیه فقال هکذا یصنع الحمار انما قال الله عز وجل فتیمموا
صعیدا طیبا فضرب بیدیه علی الارض ثم ضرب احدیهما علی الاخری ثم مسح بجبینیه ثم مسح کفیه کل واحدة علی الاخری فمسح
بالیسری علی الیمنی والیمنی علی الیسری دویم در باب داعی و باعث بجهة عمار براینکه در مقام غسل خود را بخاک غلطانید
میگوئیم دور نیست داعی بر این مطلب این بوده باشد چونکه جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله در مقام حاجت بغسل جنابت
چنین فرموده اند یکفیک الصعید عشر سنین یا این یا مثل این که فرموده اند جعلت لی الارض مسجدا وترابها طهورا
یا مثل اینکه ان الله تعالی جعل التراب طهورا کما جعل الماء طهورا مقتضای همه اینها اینست که تراب قائم مقام آب است
در مقام حاجت بغسل و مختص است طهوریت آب در مقام حاجت بغسل باین نحو است که باید آب را بجمیع اجزای
بدن رسانید یا مثل غسل ارتماسی که میباید بدن را در جوف آب داخل نمود بالمقایسه بر اینکه تراب نیز طهور است چنین
توهم کرده بود که کیفیت تطهیر بتراب مثل تطهیر بآب است لهذا بدن خود را بخاک غلطانیده بوده است بعد از ترجیح آب
این بنا بر غفلت از آیه تیمم بوده که فرموده فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه سیم در اصل مطلب است که
جواب از تمسک باین حدیث بوده باشد در اثبات اینکه عمار جاهل بمسئله در مقام امتثال اتیان بجهل نموده اتفاقا آن
عمل مطابق واقع شد عمل او چنین صورت میکنیم بجهت خواهد بود پس میگوئیم دلالت حدیث مذکور بر این مطلب ظاهر
نیست مگر بجهت اشتمال حدیث بلفظ افلا صنعت کذا یعنی استعمال خاک باین نحو نموده بودی صحیح بود میگوئیم اعتماد باین حکایت
در اثبات این مطلب ممکن نیست اما اولا بجهت آنکه ظاهر میشود این واقعه در سفری بود که عمار در خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله
بود با وجود تمکن از استکشاف از حقیقت حال از آن سرور ممکن است که ایشان فرموده باشند که اگر چنین خود چنین
کاری میکردی صحیح بود خصوصا در مثل چنین واقعه اما ثانیا میگوئیم معروف اینست که عمار جاهل بوده از کیفیت تیمم و معلوم
و معلوم است این کیفیت از امور توقیفیات است که میباید دو دست را بخاک زند و بعد کف مسح جبهه و ظهر کفین نمود این از کجا
محال است که کسی بدون تعلیم معلمی تواند بآن رسید با وجود این چگونه میفرمایند جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله که اگر
چنین عملی نیز میکردی صحیح بود بجهت اینکه با وجود آنکه نظر بتوقیفیت آن محال بود که بتواند شد کسی نیز خود چنین
عمل نماید بقصد امتثال بخلاف غلطیدن بخاک آن را هر داشت که توهم شود چنانچه مذکور شد بخلاف کیفیت مطلوبه
تیمم و اما ثالثا میگوئیم توهم دلالت حدیث بجهت همین لفظ است که مذکور شد انچه ذکر کردیم در اول مختص شد که
این حدیث مذکور است در کتب معتبره این لفظ در صحیفه مذکور نیست مگر در فقیه ظاهر است که این لفظ از فقیه بوده است
عمار نظر بطریقی که مذکور شد خود را بخاک غلطانیده جناب رسول خدا ایشان را تقبیح فرمودند که این فعل حمار است
همین قدر است چنانچه مذکور در کافی و تهذیب و استبصار همین قدر است بعلاوه سند در فقیه منتهی میشود بزراره

چنانچه

۳۰
چنانچه در اواخر سرائر چنین است در موضع کتاب روایت نموده است از جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام مصرح است در اواخر
سرائر اینست که زراره روایت نموده که جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده که عمار بعد از وقوع واقعه خود خدمت جناب
رسول خدا صلی الله علیه وآله مشرف شد و عرض کرد چنین و افعل جنبت من در شب اتفاق افتاد و آبی نداشتم از اینجا
ظاهر میشود که در شب نوعی بوده که وصول بخدمت آن حضرت ممکن نبوده حضرت فرمودند چه کار کردی عرض کرد
چنان کردم حضرت فرمودند که این فعل حمار است در صورت نشر آن و آیه تیمم را تلاوت فرمودند و کیفیت تیمم را بفعل
تیمم تعلیم عمار فرمودند حکایت باین نحو منقح مطابق اعتبارات و مقتضای آن خبر مرتبی در فقیه است آنست که جناب
رسول خدا صلی الله علیه وآله خود سبقت بسؤال فرمودند الی آخره و چونکه قضیه واحده است و راوی واحد است مثل زراره
عند ... مظنون این است بلکه نحو نقل شده مطابق اخبار کیفیت مسطوره در اواخر سرائر است پس کلام مذکور در فقیه
که عبارت از افلا صنعت کذا بوده باشد نوعی نیست که توان بآن اعتماد نمود پس اتفاقی بآن نیست خصوصا در چنین مقام
خطیری که مخالف عقل و فتاوی اصحاب است بجهة حکایت عمار مرویست بطرق متعدده در کتب خاصه و عامه این زیادت
که عبارت از افلا صنعت کذا بوده باشد در هیچیک از کتب غیر فقیه بنقل نرسیده است مگر در فقیه اما طرق خاصه پس دانسته
شد و اما در کتب عامه پس در کتاب مصابیح که از کتب معتبره عامه است روایت نموده است از عمار انه قال کنا فی سریة فاجنبت
فتمعکت فصلیت فذکرت للنبی صلی الله علیه وآله فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی صلی الله علیه وآله بکفیه علی الارض
ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه وکفیه و در مشکوة المصابیح وهو ایضا من کتبهم المعتبرة عن عمار قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب فقال
انی اجنبت فلم اصب الماء فقال عمار لعمر اما تذکر انا کنا فی سفر انا وانت فاما انت فلم تصل واما انا فتمعکت فصلیت فذکرت
ذلک للنبی صلی الله علیه وآله فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی صلی الله علیه وآله بکفیه الارض ونفخ فیهما ثم مسح بهما
وجهه وکفیه قال رواه البخاری ومسلم و در کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول عن عبد الرحمن ان رجلا اتی عمر فقال
انی اجنبت ولم اجد ماء فقال لا تصل فقال عمار اما تذکر یا امیر المؤمنین اذ انا وانت فی سریة فاصابتنا جنابة فلم نجد
ماء فاما انت فلم تصل واما انا فتمعکت فی التراب وصلیت فذکرت ذلک للنبی صلی الله علیه وآله فقال لکم انما کان یکفیک ان تضرب
بیدیک الارض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهک وکفیک مقصود از تطویل مقال در این مقام آنست که منقح شود عبارت که در فقیه
مذکور شده ماخذش کجا است بلکه مخالف طریقه ثابته در طرق عامه و خاصه است بعلاوه آنچه مذکور شد پس مطلقا اتفاقی و اعتبار
باین زیادت نیست و اما جواب از حدیث ثانی که مشتمل بر حکایت استنجا بآب است پس میگوئیم اولا مسلم نداریم دلالت حدیث مذکور
بر اینکه در آن وقت انصار معتقد این بوده باشند که استنجا باحجار متعین بوده باشد یا بنحوی که استنجا بآب جایز نبوده باشد
چرا این بسیار بسیار بعید است سیما بعد از عمومات متکثره دالة بر طهوریت آب بعنوان اطلاق از کتاب و سنت مثل قوله تعالی وانزلنا
من السماء ماء طهورا و قوله تعالی وینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم بر خصوص بعد التفات باینکه آیه شریفه وانزلنا من السماء ماء
طهورا جزو از سوره فرقان است و سوره فرقان از سوری است که در مکه زادها الله تعالی عزا و شرفا نازل شده و حکایت انصار در مدینه
متبرکه بوده بعد از مهاجرت از مکه بعلاوه میگوئیم همین انصار و غیر ایشان بر صورتی که بدن آنها یا لباس آنها متلوث بغایط میشد
آیا میگوئی مطلقا تطهیر نمیکردند یا تطهیر میکردند بغیر آب بر یکی از این دو که ملتزم شود باشد پس کلا منع قطعی است که تطهیر
لباسی که متلوث بغایط میشد بآب میکردند چنانچه میتوان ادعای قطع نمود که در تطهیر آن اکتفا باحجار نمینمودند و هم چنین
در تطهیر مخرج بول پس بسیار بسیار مستبعد است تطهیر لباس از غایط خلاف بآب متعین بوده باشد و تطهیر مخرج غایط بآب جایز نه
باشد و مجمر متعین بوده باشد بلکه ظاهر حدیث مذکور اینست که شیوع داشت استنجا باحجار و عادت بآن معلوم شده بود

شیوع واطراد عادت بر آن بجهت ندرت آب در محل بنیه متبرکه در آن زمان بوده بلکه میگوئیم دلالت حدیث بر شیوع
واطراد استنجا با احجار بعنوان اطلاق مسلم نیست نظر بعبارت حدیث که فرموده لانهم کانوا یاکلون البسر وکانوا یبعرون بعرا
بعد انعقاد استمرار عادت آنها باینکه در مقام استنجا با احجار میکرده اند بجهت این بود چیزی که دفع میشد از آنها در مقام تغوط
مثل پشکل بود در یبوست در اینصورت حاجت با آب نبود و آب هم ندرت داشت لهذا عادت مطرد بود در استنجا با احجار
واگر کسی بگوید اگر استنجا با احجار متعین نمیبود و آن شخص معتقد انحصار در احجار نمیبود پس تشویش و اضطراب او در
اوان صدور امر از فخر کاینات صلی الله علیه وآله بانحصار بچه سبب بود ممکن است جواب گفته شود چونکه عادت مطرد
شده بود در استنجا با احجار بجهت ندرت آب و این شخص عدول از عادت کرده بود با بجهت اضطراب بجهت او هم رسید در این
وقت بر فرض تمحض یمین از این و تسلیم بعد اینکه اضطراب بجهت این بوده باشد میگوئیم استبعادی که اولا ذکر کردیم بمراتب زاید بر
این میباشد و اما نزول آیه شریفه در مدح این عمل پس ممکن است بجهت اختیار اولی بوده باشد و نظر باینکه استنجا با آب
اولی است از اقتصار باستنجا با احجار مرجح دیگر از برای آنچه مذکور شد که ثابت در آن وقت استنجا منحصر باشد در احجار
در صورت تجاوز نجاست است از اطراف مخرج التزام حصول تطهیر با احجار در این صورت ابعد از سابق است یا چیزی که
دال بر این مقام میتوان گفت آنست که حکایت انصار مروی در کافی بنحو هست و از آنجا ظاهر میشود انحصار استنجا در آن وقت
قبل از فعل آن شخص انصاری در احجار روی ثقة الاسلام فی الصحیح عن جمیل بن دراج عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی قول الله عز وجل
ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین قال کان الناس یستنجون بالکرسف والاحجار ثم احدث الوضوء وهو خلق
کریم فامر به رسول الله صلی الله علیه وآله وصنعه وانزله الله فی کتابه ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین ظاهر آنست
که مراد از وضوء در قوله ثم احدث الوضوء الاستنجا با آب باشد پس ترجمه ظاهر حدیث اینست عادت مردم چنین مطرد
شده بود که استنجا بکهنه و احجار میکرده اند بعد از آن حادث شد استنجا با آب و این استنجا با آب صنعت خوبی است پس امر
فرمودند بآن جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله وخود شان نیز بعمل آوردند و حق تعالی آیه فرستاد ممکن است جواب گفته شود از این حدیث به
این نحو که حدیث متروک الظاهر است قطعا نظر باینکه مقتضای ظاهر آن اینست که در وقتی متداول بود استنجا بخرقه و احجار
فقط میکرده اند بعد از آن نسخ شد و متعین شد استنجا با آب فقط این مخالف اجماع است جزما لهذا ممکن است حمل کرده شود با
نحوی که در سابق متعارف مابین ناس این بود که استنجا میکرده اند بخرقه و سنگ مطلقا بعد احداث شد استنجا با آب بعنوان
معین شد آب این را حمل بکنیم در صورتی که نجاست تجاوز کرده باشد از اطراف مخرج و این حمل است صحیح
مطلقا مگر اینکه مقابله مقتضی اینست که قبل از آن وقت استنجا بخرقه و احجار ثابت بوده است مطلقا اگر چه تجاوز کرده
باشد نجاست و این صحیح نیست ممکن است جواب از این باز باین نحو که غایت آنچه مستفاد از این کلام هست آنست
که سابق بر این چنین کار میکرده اند اما اینکه این مقتضای شریعت مطهره فخر کاینات بوده است مطلقا چنین چیزی
استفاده نمیشود پس معنی حدیث چنین میشود که عادت ناس در جاهلیت چنین بود مطلقا خواه مخرج بول بوده
باشد یا غایط نجاست تعدی کرده باشد یا نه از این نسخ شد و استنجا با آب متعین شد هم در مخرج بول و هم در مخرج غایط
لکن اطلاق کلام نسبت ببول مسلم است ولکن نسبت بغایط محمولست در صورتی که تعدی کرده باشد نظر باجماع
وغیره که دلالت میکند بر ثبوت استنجا با احجار در مخرج غایط حتی در این شریعت در صورت عدم تعدی بنا بر
این مطلقا اشکالی در حدیث نیست اگر چه حمل شود احدث الوضوء در این حدیث بر فعل انصاری نظر باینکه چنین
چیزی علی سبیل الاطلاق معتاد کل بود انصاری در صورت لینت مزاج نظر بحسن عقل و مقتضای عمومات کتاب سنت

مخرج م

که مقتضی

که مقتضی طهوریت آب است مطلقا عدول از آنچه سابق میکرده اند بسوی آب نمودند بعد از ملاحظه جمیع آنچه مذکور
شد با دقت نظر در آن ظاهر میشود که تمسک بحدیث مذکور در اثبات صحت عمل اگر چه اختراع تو و خود باشد در
صورتی که مشخص شود که مطابق واقع بوده است ضعیف است قطعا و بر فرض تمحض یمین از جمیع آنچه مذکور
شد و تسلیم دلالت حدیث باینکه حدیث حمل شود بر اینکه اتیان با آب مشروع و دلیل شرعی که مقتضی آن بوده نظر آن شخص
نبوده و تو و خود چنین اختراعی نمود لکن اتفاق افتاد مطابق با رضای الهی جل شانه شد لهذا عمل آن شخص محکوم بصحت
شد میگوئیم اعتماد باین حدیث در اثبات این مطلب صمیم در محل کلام بسیار بی وجه است نظر باینکه کلام در عبادات است
صحت در عبادات موقوف بر معلومیت تعلق امر و قصد قربت است و با جهل بحقیقت حال چگونه معلوم میشود که امر
ثابت است و کجا ممکن است که قصد قربت شود برخلاف در مورد حدیث نظر باینکه مقصود در اینجا ازاله نجاست است
و مطهر آن در واقع آب است هرگاه چیز نجسی را کسی در آب غسل نمود هر غسل که ازاله نجاست باشد بر آن مترتب میشود اگر چه
بگوش او نرسیده باشد که آب مطهر و مزیل نجاست هست بنا بر این میگوئیم هرگاه کسی هرگز نشنیده باشد که باید ازاله غایط
میتوان نمود لکن تو و خود چنین احتمال داد که ازاله غایط با آن میشود و بمقتضای این احتمال آب را در آن استعمال نمود قطعا
این ثمره بر آن مترتب میشود لکن این چگونه میتواند شد موسس اساس شود در عبادات که با جهل بحقیقت حال اگر کسی عملی
از او صادر شود و اتفاق افتد مطابق واقع بود حکم شود بر صحت آن نظر بحدیث مذکور با فرق بین بین المقامین چنانچه
مذکور شد و اما جواب از حدیث سیم یعنی حدیث مشتمل بر حکایت فعل ماموم و امامی که اخلال بیک رکعت از نماز مغرب
کرده بود پس جواب این میگوئیم این حدیث نیز متروک الظاهر است یعنی میتوان ادعا نمود که اجماع برخلاف آن منعقد است
توضیح حال در بیان این مطلب مقتضی اینست که گفته شود که اجماع منعقد است بر اینکه تکلم بعنوان عمد در اثنای نماز
مقتضی فساد نماز است پس کلام ماموین نسبت با امام انما صلیت بنا رکعتین کلامی است در اثنای نماز متعمدا مقتضی
بطلان نماز است قطعا پس چگونه میتوان کلام معصوم علیه السلام انت اصوب منهم فعلا را حمل نمود بر ظاهر خود که مقتضی اینست
که اگر آنها بعد از تکلم اتیان بیک رکعت از نماز نمیکردند حاجت باعاده نماز نبود بلکه حکم در حق آنها این بود که قبل از تکلم برخیزند
اتمام نماز نمایند باتیان بیک رکعت باقی و هم چنین است حال نسبت بامام نظر باینکه کلام امام فقلت ولکنی لا اعید کلامی است
بر رکعتی کلامی است صادر از امام بعد از اعتقاد باینکه اخلال بیک رکعت از نماز کرده چنین کلامی موجب بطلان نماز است قطعا
و مع ذلک چگونه ممکن است که معصوم فرموده باشند در حق او که انت اصوب منهم فعلا یعنی عمل تو از عمل آنها صحیح تر است
در صورتی بود که حمل شود حدیث بر ظاهر خود و هرگاه صرف از ظاهر خود شود و بگوئیم مراد اینست که ماموین تفهیم امام نمودند به
غیر طریق تکلم که مفسد باشد که اخلال بیک رکعت از نماز نموده و امام نیز بعد از اعتقاد بوقوع تفهیم آنها نمود بهمان طریقی که
مانع از اعاده نماز نمیکنیم بلکه اکتفا میکنیم باتیان رکعت باقیه در خصوص حکم بصحت نماز امام صحیح و هم چنین حکم با صوبیت فعل
امام از فعل آنها لکن حمل کردن آن ذو بر اینکه امام جاهل بوده است از حقیقت حال بجهالت چه شود که امام واقف بمسئله بوده
لهذا بمقتضای اعتقاد خود عمل نموده لکن چونکه از فعل امام چیزی که مظهر آن باشد که ماموین اعتماد بآن توانند نمود نبوده و
خود هم عالم بحکم مسئله نبوده اند لهذا استیناف نماز نمودند و عرض کردن واقعه را خدمت معصوم علیه السلام بعد از آنکه مشرف
خدمت ایشان را درک نمودند چه شود بجهت زیادتی اطمینان خود بود که اشتباه نکرده بوده است یا بجهت اعتماد ماموین
البته میباید چنین بوده باشد چه اگر فرض کنیم امام نیز مثل ماموین جاهل بوده چگونه ممکن بود که قصد امتثال توانند نمود
چه مشخص است قصد امتثال ممکن نیست مگر با اعتقاد بتحقق امر یا اعتقاد بتحقق امر با شک در اصل عمل از جمله محالات است

[illegible]

[illegible]

بر اعتماد بالحدیث نیز بر اثبات مطلب مسطور بسیار ضعیف و واهی است واما جواب از حدیث رابع یعنی حدیث مشتمل بر
صحت حج کسی که مو بر بشعر کرده باشد باجهل بوجوب وتوقف بر آن پس آن نیز ظاهر بلکه اظهر از سابق است بیان آن این است
اولا میگوییم چگونه ممکن است عاقل احتمال اینرا تواند داد که هرگاه فعلی از کسی صادر شد باجهل بر اینکه آن فعل مطلوب شارع است
ودر واقع مطلوب شارع بوده باشد بمحض صدور آن فعل از آن شخص بی قصد امتثال بلکه باجهل بر اینکه مطلوب است کفایت کند در
حصول امتثال واتیان مأمور به سبحان الله این بحثی است ممکن نیست که عاقل تفوه بر آن تواند نمود آخر مقتضای لا عمل الا بنیة
ونحو آن بکجا رفت بعلاوه میگوییم اگر چنین چیزی کفایت میکرد پس معصوم در همین حدیث امر برجوع بجهت تدارک آن فعل بجا
نمی فرمود و بر بودن خبر مکانهما فیقفان بالمشعر وحال آنکه وقوف جهلا صادر شده بود و مفروض آنست این قدر کفایت میکند
اگر گویی کفایت میکند در صورتی که متمکن از تلافی آن در وقت آن فعل نباشد میگوییم با آنکه این تفصیل بی وجه است بنابر این
پس میباید در نماز تفصیل داده شود ما بین امکان تدارک در وقت و عدم آن در اول حکم شود ببطلان بخلاف ثانی وحال آنکه
چنین تفصیلی در کلام این قائل نیست بلکه حدیث بعینه مذکور صحیح نیست بلکه میگوییم غایت آنچه مدلول علیه بحدیث هست آنست
که در چنین موقعی حج آن شخص بحکم صحیح است واین مستلزم این نیست که آنچه جهلا از او صادر شده کفایت کند در حصول امتثال
با آنکه مخالف عقل ونقل است چون شاید که سبب آن این بوده باشد که در چنین صورت آن فعل در حق چنین شخص مطلوب نبوده است پس
حکم بصحت در صورت عدم صدور آن چیزی است از این شخص حصر نه اینکه بجهت تحقق مطلوب بوده باشد این از این قبیل است که
کسی را اختیار در وقت داخل نبوده است و نداند مشعر را مطلقا نبوده است نه اختیاری مشعر که عبارت از طلوع فجر تا طلوع شمس بعید
اضطراری بوده باشد نه اضطراری مشعر که عبارت از طلوع شمس بوده باشد تا زوال یوم مذکور که چنین شخص بحکم صحت است حج
ثانیا اگر صرف نظر کنیم از کلام در تنقیح مرام خارج از اعتدال شد لکن از اینکه مطلب بسیار مهم بود و محل مزال اقدام اعلام بود جایز بود تطویل
کلام والمناسب بحال در تنقیح مرام نمودیم والله العاصم من الخطل والزلل والحکم والفتوی والقول والعمل پس از جمیع مباحث مذکوره
ظاهر شد وجمیع کلمات علما که ذکر نموده اند ظاهر شد که لازم است که مستند بوده باشد باجتهاد یا بتقلید از مجتهد و هرگاه چنین باشد
آن عمل محکوم بفساد است هرگاه اخذ نموده باشد از آبا وامهات یا از امثال واقران یا جز چند مجلس و تجمیع جمع نموده باشد
از کلمات اعاظم اصحاب که دال بر این مطلب بوده مذکور شد و بسیاری از کلمات اصحاب که مقتضی این مطلب است انشاء الله بعد
از این مذکور خواهد شد ظاهر از صاحب معالم دعوی اتفاق است بر این مطلب قال فی مقام الاستدلال علی انه لابد من تخصیص
اهل الذکر فی الآیة الشریفة بمن جمع شرائط الفتوی ما هذا لفظه للاتفاق علی عدم وجوب استفتاء غیره بل علی عدم جوازه انتهی کلامه
رفع مقامه ومعلوم ان الاتفاق علی عدم جواز الاستفتاء من غیر المستجمع للشرائط یستلزم الاتفاق علی عدم جواز العمل بقوله فظهر
آنست که فرق نیست درین باب ما بین آنکه عمل مطابق واقع شده باشد یا مخالف و چون این مبحث تمام شد بتحقیق مقام ثالث
دربیان عدم جواز اتکال است بر اقوال اموات در عمل و بطلان آن است در صورتی که مستند بوده باشد بتقلید اموات اگرچه معروف
ما بین فقها است قال العلامة اعلی الله تعالی مقامه فی النهایة اختلفوا فی ان من لیس من اهل الاجتهاد هل یجوز له الافتاء
بمذهب غیره من المجتهدین الی ان قال ان حکاه عن میت لم یجز الاخذ بقوله اذ لا قول للمیت لانعقاد الاجماع مع خلافه بعد
موته دون حیاته فدل علی انه لم یبق له قول وفائدة تصنیف الکتب مع موت مصنفها استفادة طریق الاجتهاد من تصرفهم
فی الحوادث وکیفیة بناء بعضها علی بعض ومعرفة المجمع علیه من المختلف فیه الی ان قال وان حکی عن مجتهد حی فان سمعه
منه مشافهة جاز له العمل به وجاز لغیره الحکی له العمل ایضا ثم قال وهذا هو الاجود عندی وقال فی التهذیب وهل لغیر المجتهد
الفتوی بما یحکیه عن المجتهد الاقرب انه ان حکی عن میت لم یجز له العمل به اذ لا قول للمیت ولهذا ینعقد الاجماع لو خالف حال

حکی عن حی

حکی عن حی من اهل الاجتهاد فان کان قد سمعه منه مشافهة جاز له العمل ولغیره ایضا وکذا لو سمعه من عدل ثقة عن المجتهد وان
کان تبرعا فالاقرب جواز العمل به ان امن الغلط والتزویر والا فلا وقال فی مبادی الاصول اذا افتی غیر المجتهد بما یحکیه عن المجتهد فان
کان یحکی عن میت لم یجز الاخذ بقوله اذ لا قول للمیت فان الاجماع لا ینعقد مع خلافه حیا وینعقد بعد موته وان کان یحکی عن
حی مجتهد فان سمعه منه مشافهة فالاقرب جواز العمل به وان وجده مکتوبا وکان موثوقا به فالاقرب جواز العمل به ایضا والا فلا وقال
فی القواعد ولا یحل لفاقد الشرائط او بعضها الحکم ولا الافتاء ولا ینفذ حکمه ولا یکفیه فتوی العلماء ولا تقلید المتقدمین فان المیت لا
قول له وقال فی الارشاد ولا یحل الحکم ولا الافتاء لغیر الجامع للشرائط ولا یکفیه فتوی العلماء ولا تقلید المتقدمین فان المیت لا
یحل تقلیده وان کان مجتهدا وقال شیخنا الشهید فی الذکری الاشتراط مشافهة المفتی فی العمل بقوله بل یجوز بالروایة عنه ما دام حیا
وتقیید جواز العمل بالحکایة عن المفتی ما دام کونه حیا یقتضی انتفائه بعد موته وهو المطلوب وقال المحقق الثانی فی حاشیة الشرائع
الشرایع وقد صرح جمع من الاصولیین والفقهاء باشتراط کون المجتهد حیا لیجوز العمل بفتیاه فلا یجوز العمل بقول المجتهد بعد موته
وهو حجة وقال شیخنا الشهید الثانی فی شرحه علی المختصر یعنی لنقل الفقیه الحی نقل الاحکام الی غیره وذلک لا یعد افتاء اما الحکم
فیمتنع مطلقا للاجماع علی اشتراط اهلیة الفتوی فی الحاکم حال حضور الامام وغیبته وقال الفاضل الخراسانی فی الکفایة ولا یحل
لفاقد الشرائط کلا او بعضا الحکم ولا الافتاء ولا ینفذ حکمه ولا یکفیه فتوی العلماء ولا تقلید الفقهاء فان المیت لا قول له ولا یعمل
بفتیاه وان کان مجتهدا ولا یخفی علیک ان العبارات المذکورة ابرها صریحة فی عدم جواز تقلید الاموات ولو کانوا من اعاظم
المجتهدین بل الظاهر من کثیر من عبارات جماعة من اعاظم الاصحاب دعوی الاطباق علی ذلک منها ما ذکره شیخنا الشهید الثانی
فی الذکری ایضا حیث قال وهل یجوز العمل بالروایة عن المیت ظاهر العلماء المنع منه محتجین بانه لا قول له ولهذا ینعقد الاجماع
مع خلافه میتا وجوزه بعضهم انتهی والظاهر ان مراده من البعض بعض علماء العامة کما ستقف علیه فی کلام شیخنا الشهید
الثانی والفاضل المدقق السید الشهیر بالداماد وغیرهما ومنها ما ذکره المحقق الثانی فی شرحه علی الالفیة فی شرح ثم المکلف
بها الان من الرعیة صنفان مجتهد وفرضه الاخذ بالاستدلال علی کل فعل من افعالها ومقلد وکیفیة الاخذ عن المجتهد من قوله
اللام فی قوله عن المجتهد للعهد الذکری فکانه قال عن المجتهد المذکور ویکون فیه ایماء لطیف الی اعتبار کون المجتهد الماخوذ عنه حیا فان
ذلک مذهب اصحابنا الامامیة لا ماتیة طبقه وقد نادوا به فی مصنفاتهم الاصولیة والفقهیة فاجمعوا من کان حیا ومنها ما ذکره
شیخنا الشهید الثانی فی المسالک حیث قال وقد صرح الاصحاب فی هذا الباب من کتبهم المختصرة والمطولة وفی غیره باشتراط
حیات المجتهد فی جواز العمل بقوله وان المیت لا یجوز العمل بقوله ولم یتحقق الی الان فی ذلک خلاف ممن یعتد بقوله
من اصحابنا وان کان للعامة فی ذلک خلاف مشهور ومنها ما ذکره فی المقاصد العلیة قال اللام فی قوله عن المجتهد للعهد الذکری
وهو المذکور قبله بسیر عن المجتهد المتقدم الاخذ بالاستدلال وفیه اشارة لطیفة الی اشتراط حیات المجتهد المأخوذ عنه فان ذلک
هو المعروف من مذهب الامامیة لا نعلم فیه مخالفا منهم وان کان الجمهور قد اختلفوا فی ذلک ومنها ما ذکره فی منیة المرید قال
فی جواز تقلید المجتهد المیت مع وجود الحی ولا مع عدمه الجمهور اقوال اصحها عندهم جوازه مطلقا لان المذاهب لا تموت بموت اصحابها
ولهذا یعتد بها بعدهم فی الاجماع والخلاف ولان موت الشاهد قبل الحکم لا یمنع الحکم بشهادته بخلاف فسقه والثانی لا یجوز
مطلقا لفوات اهلیته بالموت ولهذا ینعقد الاجماع بعده ولا ینعقد فی حیاته علی خلافه وهذا هو المشهور بین اصحابنا
خصوصا المتأخرین منهم بل لا نعلم قائلا بخلافه صریحا ممن یعتد بقوله لکن هذا الدلیل لا یتم علی اصولنا من ان العبرة فی
الاجماع انما هی بدخول المعصوم کما لا یخفی والثالث المنع منه مع وجود الحی لا مع عدمه ومنها ما ذکره شیخنا الشیخ حسین
والد شیخنا البهائی نور الله تعالی مرقدهما فی شرح الالفیة حیث قال واللام فی المجتهد للعهد الذکری وفیه ایماء الی اشتراط کونه

فی نقل الاجماعات المنقولة فی عدم جواز تقلید المیت

مقام ثالث

حيا لا على اصحابنا ومنها ما ذكره ابن الجمهور في المسالك الجامعية في شرح الالفية قال ولا كذلك الماضون من قول المفتي بل لا
في جواز العمل بقول من تقدم من العلماء بطل العمل بقوله ووجب الرجوع الى غيره اذ الميت لا قول له وعلى هذا انعقد اجماع الامامية
وبه نطقت مصنفاتهم الاصولية والفروعية لا اعلم فيه مخالفا منهم ومنها ما ذكره صاحب المعالم قال لا نعرف خلافا في عدم اشتراط
مشافهة المفتي في العمل بقوله بل يكفي بالرواية عنه ما دام حيا ثم قال وهل يجوز العمل بالرواية عن الميت ظاهر الاصحاب
الاطباق على عدمه ومن اهل الخلاف من اجازه وقال ايضا ان القول بالجواز قليل الجدوى على اصولنا لان المسألة اجتهادية
وفرض العامي فيها الرجوع الى فتوى المجتهد حتى ان القائل بالجواز ان كان ميتا فالرجوع الى فتواه فيها دور ظاهر وان كان حيا فاتباعه
فيها والعمل بفتاوى الموتى في غيرها بعيد عن الاعتبار غالبا مخالف لما يظهر من اتفاق علمائنا على المنع من الرجوع الى فتوى الميت
مع وجود المجتهد الحي بل قد حكى الاجماع فيه صريحا بعض الاصحاب انتهى ومنها ما ذكره ايضا قال لا حاجة لمكلف عن اخطار التفريط
في جنب الله والتقصير في جهده بدون الوصول الى رتبة الاقتدار على استنباط الاحكام التكليفية واخذنا منها من اصولها
ما اخذها بالقوة القدسية او بالتقليد لمن هذا شانه مشافهة او بتوسط عدل فصاعدا بشرط كونه حيا والاسترواح في ذلك الى
فتاوى الموتى كما يصنعه الاغبياء الذين يبنون دينهم على غير اساس هو فيما يدرك فساده بادنى نظر وهو شيء يروى بطلانه
كل من ابصر ان التقليد من حيث هو غير محصل لليقين وقد دلت الادلة العقلية والنقلية على المنع من اتباع غير الحق
وجواز التقليد من كل جهة حصل بل هو مخصوص بمواضع ثبت حكمها بدليل قطعي لا ظني فان اعتماد الظن في ذلك مع صريح
يقتضي البديهة ببطلانه ومن جملة المواضع التي ثبت بالقطع ظن القادر على الاستنباط وظن المقلد للمجتهد الحي
في قول جمهور العلماء لم يخالف فيه الا من اوجب الاجتهاد عينا من علمائنا وحينئذ فيحتاج اتباع الظن الحاصل من تقليد
الميت الى حجة ودليل قاطع وكيف يتصور وجوده ولا يعرف من علمائنا الماضين قائل بذلك ولا عامل به ومنها ما ذكره
الفاضل المدقق المشتهر بالداماد في تعليقاته على العبارة السالفة من الذكرى حيث قال قوله وجوزه بعضهم يعني
بعضا من العلماء العامة على ما في كتب الاصول فانا لا نعرف الى الان مخالفا في ذلك من اصحابنا رضوان الله عليهم وقال
الفاضل المحقق الاستاد قدس الله تعالى روحه الزكي وحشره مع اجداده من النبي والوصي ما هذا لفظه وايضا
المستند ليس نفس الظن من حيث هو ظن بل الادلة التي ترتب عليها موجودة في حال الحيوة دون الموت و
منها الاجماع وههنا نقلوا الاجماع على عدم الجواز بل ربما جعلوه من المعلوم من مذهب الشيعة انتهى كلامه رفع الله
مقامه وقدس الله سره ونور الله مرقده انه جعل عدم جواز العمل بقول الميت من الامور المعلومة والثابتة في مذهب الشيعة وقال سيد
الفضلاء والمحققين وسند العلماء والمدققين استادنا بل استاد البرية في عصره حشره الله تعالى مع اجداده في سرحاتهم في المصابيح
ان القول بالجواز لبعض العامة بنا على اصولهم الفاسدة واما الاصحاب فمذهبهم المنع كما نص عليه غير واحد وحكى المحقق
الثاني في تعليقاته على كتب الامر بالمعروف من الشرايع من فخر المحققين انه حكى عن والده العلامة جواز تقليد الميت فيما
اذا خلى العصر عن المجتهد واستبعده حيث قال بعد حكايته قلت هذا بعيد جدا لانه قد صرح في كتبه الاصولية والفقهية
بان الميت لا قول له ولذا كان يجب الواقع لا قول له لم يتفاوت في عدم جواز الرجوع حال الضرورة والاختيار قال ولعله
اراد الاستعانة بقول المتقدمين في معرفة مصادر المسائل والاحكام مع اشتغال المرجح لما في العبادة على وجه الضرورة
لا انه اراد تقليدهم انتهى مخفي نماند عبارات مذكوره از اعاظم و اكابر علماى سلطنة صريح است در عدم جواز تقليد
اموات و انكار اعلم از علما شيعه قدس الله تعالى ارواحهم و حشرهم مع ائمتهم في اعلى غرفات الجنان تجويز اين مطلب انقرض بوده انکه
بنا بر اين تشكيكي نيست در ضعف آنچه مرحوم مغفور السيد السند سيد نعمة الله اختيار بلكه اعلان نموده اند از كه بعض

در بيان استدلال بر عدم جواز تقليد

اينست كه عبارات مذكوره كه صريح است در اينكه احدى از علماى شيعه قائل باين مطلب نشده بلكه قول بجواز از بعض علماى عامه است
كفايت ميكند در توهين و تضعيف اين قول و حاجت باستدلال در ابطال و فساد اين نيست لكن بعلت كمال اهتمام و اتقان
مطلب تنبيه بر بعض مطالب در اين مقام نمودن بجا است پس ميگوييم براهل انصاف و بصيرت و معتزلين از طريق جور و اعتساف
و لجاجت ظاهر و هويدا است كه با اذعان علما بر اين مطلب تامل نمودن در اين مطلب باميل بر خلاف آن نمودن خطا
آن قلت تامل در مسئله و اطراف آن است توضيح مرام مقتضى اينست كه گفته شود در سابق بيان شد كه نظير ما نحن فيه
نظير معجونى است كه سلطانى ترتيب داده باشد بعلت اين امر مرهون باشد بعيادت نمود كه اتيان بآن معجون نمايند
معلوم است كه عقل قاطع براينست كه بر عباد لازم است در صدد تحصيل علم بآن معجون بر آيند باشند و در صورت عدم تمكن
تعلم از سلطان از اشخاصى كه امين سلطان بوده باشند تعلم نمايند چنانچه سابقا مفصلا بيان شد مقصود در اين مقام اين است
كه بيان ماهيت صلوة و امور معتبره در آن كه بمنزله معجون مذكور است و هم چنين ساير تكاليف الهية جلت عظمته در عصر غيبت
امام زمان عجل الله تعالى فرجه مختص است در فقهاى عظام كه امناء الله تعالى في الحرام والحلال و سابق بيان شد كه جواز اعتماد در اين
مطلب مهم بر فقها قدس الله تعالى ارواحهم از جمله امورى است كه محل تشكيك نيست نظر باينكه طريقه اسلام و استنباط فقها
غالب امور معتبره در زمان مختص است بادله ظنيه و اختلاف افكار و انظار و تفاوت سليقه و استعدادها بعلت امرى است ظاهر و
هويدا بعلت اختلاف شده و ميشود مابين فقها تا ظهور فخر زمين و آسمان جناب صاحب العصر والزمان عجل الله تعالى بلاده بظهوره
و در جميع اينها ترتب نفعاله و اجماع علما منعقد بلكه از امور قطعيه است كه مكلفين در امور دين هر گاه اعتماد كنند بافتاء مجتهد
بى عيب بلكه ماجور و مثاب ميباشند كلامى كه هست در اعتماد نمودن باموات از مجتهدين است مقصود اين است كه بيا
حضرت آن رحل شانه بوضع خوش بسهولت بيان شود كه اعتماد باموات در اين باب بعنوان نمودن ميكوييم تشكيكى در آن نيست كه
حجت خداوند عالم جل جلاله در زمان غيبت امام عليه الاف التحية والسلام بر ما ظهر مكلفين كه متمكن از استنباط احكام الهيه از
مدارك معلومه آن نيستند فقهاى عظام كه امناى حضرت رب العالمين و ورثه علوم انبيا و مرسلين و حفظه طريقه ائمه طاهرين
عليهم الاف التحية والسلام ميباشند و اين مطلب بعقل و نقل ثابت است چنانچه در سابق مفصلا بيان شد و جمله از اخبار و اروايه
در اين باب بعلاوه آنچه در سابق مذكور شد بيان خواهد شد بنا بر اين ميگوييم معروض اينست كه اين امنا رضا خلاق آسمان و زمين
و ثواب باستحقاق ائمه طاهرين عليهم اخبار فرموده اند كه در امور متعلقه بنماز مثلا اعتماد بقول اموات از فقها بعنوان
نمود بنا بر اين ميگوييم تو كه در مسائل نماز خود اعتماد ميكنى بكتاب قواعد يا ارشاد يا لمعه يا القيد يا شرح لمعه يا مسالك و همچنين
هر گاه مستغرق بحار رحمة الله مرحوم علامه از تو سوال كند كه اى بنده خلاق آسمان و زمين مرا امين خلق عالم ساختى در احكام
الهيه باينكه مختصر است در جواب چه خواهى گفت بلى بعلت آن هر گاه بگويند مرا كه امين خلق عالم دانستى بعد اينكه تكاليف
خود را بمقتضاى قواعد قرار داده بودى كه در همان كتاب كه بناى عمل خود را بر آن گذاشتى تصريح كردم بكلامى كه صريح بود كه بعد از
ممات اعتماد بقول من نميتوان نمود پس چگونه اعتماد بآن كردى در مقام امتثال خلاق جهان آفرين ببين در آن وقت چه جواب
تو از گفت و هم چنين است حال هر گاه در امور صلوة متابعت هر يك از شهيدين سعيدين قدس الله تعالى ارواحهم نمائى و كلام
علامه در قواعد و غيره و هم چنين كلام شهيدين سعيدين و غيرهم كه صريح در اين باب است در سابق بيان شد پس هر گاه همچنين
از عهده جواب قدس الله شانهم مرحوم علامه و مثل ايشان نتوان بر آمد چگونه از عهده جواب خلاق آسمان و زمين خواهى بر آمد
و زمين شود در مقام مواخذه و سوال چنين سوال از خلاق عالم جل شانه نماينده شود اى بنده من فلان عالم بتو چنين مطلب اخبار نمود
اگر معتقد اين بودى كه امين از امناى من بوده است پس چرا متابعت او كردى در اينكه اخبار نمود بتو كه در تكاليف الهيه جلت

عظمی بعد از موت او اعتماد بقول او عنوان نموده و اگر معتقد این نبود که امینی از امنای من است پس چگونه اعتماد بقول او
نموده در مقام اتیان بمطلوب من بیین چه جواب خواهی گفت حال عمومه را ملاحظه کن نسبت بمجوزه مرتب از سلطان تا کی
بیین هرگاه جماعتی که سابق بر این از امنای سلطان بوده‌اند در بیان اجزای آن معجون و شرایط آن هر یک شرحی ذکر نموده باشند
عمل بمقتضای قول هر یک در حال حیات او بی اشکال باشد نظر باینکه هر یک امینی از امنای آن سلطان بوده‌اند و هرگاه هر یک بعد
حال حیوة خود چنین اظهار نموده باشد که بعد از فوت من در اتیان بمعجون مطلوب سلطان اکتفا بقول من عنوان نموده تا کی
بیین هیچ عاقل بعد از اطلاع بر این مرحله هرگز اکتفا خواهد نمود در اتیان بآن معجون بگفته آن امنائی که سابق بوده‌اند و هم
چنین هرگاه فرض شود از آن امنای سابق چیزی در این باب در دست نباشد لکن امنای سلطان که موجود هستند در این عصر
و شخص این شخص باشد که امنای سلطان هستند هرگاه چنین چیزی از هر یک از آنها بیکبار از یک نفر از آنها استماع نموده باشد
هرگز اکتفا نخواهد نمود در مقام اتیان بمطلوب سلطان بقول آن شخص و هرگاه فرض شود کسی اکتفا نمود بقول یکی از امنای
سابقه در اتیان بمطلوب سلطان هرگاه آن سلطان در مقام سؤال بگوید که ای فلان شخص تو که از امینی از امنای من
شنیدی که در اتیان بمطلوب من اکتفا بقول آن شخص بعد از فوت عنوان نموده پس چگونه اکتفا بآن نمودی ببین که جواب در آن وقت
در اینجا تو آنچه گفت در اینجا نیز میتوانی گفت بلکه بی اشکال چنین کسی در چنین حالت مستحق لوم و عتاب و مؤاخذه و عقاب است همین
قدر در این مقام کفایت میکند مرحق اهل انصاف و متنزل از مسلک عجب و اعتساف حاجت ببیان علاوه بر این قدر نیست بعلاوه حکم
بعدم جواز اعتماد بقول اموات حاجت نشده لا الی غیر مختصر است حکم بجواز اکتفا بآن محتاج بدلیل و برهان است چه کلام راجع
باین است قول فلان میت حجت است بر مکلفین مختصر است حکم بحجیت آن محتاج ببرهان است و عدم ظهور حجیت و مستند در اعتماد
کفایت میکند در حکم بعدم جواز اعتماد در این جمیع آنچه مذکور شد مختص حیثیه آنچه ذکر مرحوم مغفور السید السند نعمت الله
اختیار نموده است از قول بجواز تقلید اموات قول است بین الضعف ظاهر البطلان کفایت میکند در فساد و بطلان آن عدم ظهور
چنین قولی در میان علمای شیعه بلکه معظم علما امتیاز شده که اعاظم علمای شیعه تصریح نموده‌اند که چنین قولی در میان علمای شیعه
و قائل آن منحصر است در علمای عامه همین قدر کفایت میکند در تضعیف چنین قول مذکور و تضعیف آن والله الموفق للاصابة الی الحق و العصمة
و الاجتناب عن الخطاء و الزلل و حسن المآب بعلاوه از همه میگوئیم دلالت میکند بر بطلان این قول و یقین تقلید مجتهد حی حدیث
صحیحی که شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع روایت نموده از حسن بن محبوب عن یعقوب السراج قال قلت لابی عبد الله علیه السلام تبقی الارض
بلا عالم حی ظاهر یفزع الیه الناس فی حلالهم و حرامهم فقال اذا لا یعبد الله یا ابا یوسف مقتضای عبارت این حدیث بر بطلان مذکور ثبت
کلام که در این مقام هست اینست که آیا منع مختص است بتقلید ابتدائی بنا بر این هرگاه در حال حیوة مجتهد کسی عمل بقول آن مجتهد
نموده بعد فوت شد میتوان باقی بر تقلید خود باشد یا منع مختص بتقلید ابتدائی نیست بلکه عام است شامل
ابتدائی و استدامی هر دو هست پس عمل بمقتضای قول میت جایز نیست اگرچه در حال حیوة تقلید آن نموده باشد پس در این
صورت عدول از قول آن مجتهد لازم و متعین است میگوئیم آنچه ظاهر میشود از کلمات اصحاب ثانی است ملاحظه و
تأمل کن در عبارات مذکوره نظر باینکه در بسیاری از آنها حکم بعدم جواز تقلید میت معلل باین شده است ان المیت لا قول له
و چون دلالت آن است که مدلول علیه حدیث مذکور آنست که موقوف علیه تحقق عبادت معبود آنست که رجوع شود در مسائل
آن عبادت بشخص عالم بحلال و حرام که زنده باشد پس در صورت عدم شخص عالم زنده عبادت متحقق نخواهد بود و هو المطلوب
و مقتضای این استدلال آنست که بعد از موت مجتهد بقا بر تقلید آن جایز نیست نظر باینکه میگوئیم این شخص که در حال حیوة مجتهد عمل
خود را بمقتضای قول او قرار داده و مدتی هم فرض میکنیم باین نحو عمل نموده بعد رجع سعید این مجتهد سیل بعالم سرمدی نموده میگوئیم

بنابر بقای

وجه دلالت آنست که مدلول علیه
حدیث مذکور آنست که موقوف علیه
تحقق عبادت آنست که رجوع بشود
در مسائل آن عبادت بشخص
عالم بحلال و حرام که زنده باشد
پس در صورت عدم رجوع بشخص
عالم زنده عبادت متحقق نخواهد
بود و هو المطلوب صح صح

بنا بر بقای عمل این شخص در این وقت با مجتهد است یا مقلد مختص است شقاوه احتمال دیگر مقلد نخواهد بود میگوئیم عمل این
شخص در این حالت بنا بر قول حی است یا بنا بر قول میت اول مفروض که شقا است پس متعین است ثانی پس صادق است که
این شخص که عمل آن در این وقت بمقتضی قول میت است پس اعتماد نموده این شخص در این وقت بقول میت و حال آنکه مقتضای
کلمات جماعت از اجله علما قدس الله تعالی ارواحهم ان المیت لا قول له آن است که اعتماد بقول میت در هیچ مقام آن ثابت و جایز
نیست و اوضح از این در افاده این مطلب کلام شیخ سعید شهید ثانی است در رسالة که ذکر نموده و قد صرح الاصحاب باشتراط
حیات المجتهد فی جواز العمل بقوله و ان المیت لا یجوز العمل بقوله تا آخر عبارت آن مرحوم که سابق بیان شد وجه دلالت و اوضحیت
این ظاهر است و اوضح از همه کلام محقق ثانی است قال اذا تحقق المجتهد اذا مات سقط بموته اعتبار قوله شرعا بحیث لا یعتد
به و ما هذا شانه لا یجوز الاستناد الیه شرعا الی آخر ما ذکره و دلالة این کلام بر عدم جواز تقلید میت اگرچه بطریق بقا بر تقلید
بوده باشد ظاهر است و هم چنین آن چه که ذکر نموده متصلا بر فرض لو قلد فقیه فسق العیاذ بالله او جن او طعن فی السن کثیرا بحیث
اختل فهمه امتنع تقلیده لوجود المانع و لو کان قد قلده مقلد فحصل له ذلک بطل حکم تقلیده لان العمل بقوله فی مستقبل الزمان
مقتض لاستناده الیه و قد خرج عن الاهلیة لذلک فکان تقلیده باطلا بالنسبة الی مستقبل الزمان انتهی کلامه و دلالت
این کلام نیز بر عدم جواز تقلید میت بعنوان اطلاق اگرچه بطریق استدامت بوده باشد ظاهر است و این قول مفتی بر اعاظم
از مشایخ عظام است که بشرف استفاده خدمت ایشان مشرف شده ام منهم المولی الاعظم الاجل الاکرم و الاستاد الاکمل
الافخم المحقق المشتهر بین المجتهدین بالاغا البهبهانی مولانا آقا محمد باقر و منهم سیدنا الاجل الاکمل قدوة ارباب التحقیق و اسوة اهل
التدقیق الذی یعجز العبارة عن تحدیده و وصفه و یقصر القراطیس الطویلة عن نقل بعض محامده سید المحققین سیدنا السید محمد
مهدی و منهم المحقق لطریقة المجتهدین و المقوم للقواعد الممهدة لاستنباط الاحکام الدین المبین مولانا المحقق العالی سیدنا
الامیر السید علی اعلی الله تعالی مقامهم و حشرهم مع اجدادهم الطاهرین فی درجاتهم و بیان ذلک علیه الحجة الصحیح المروی فی العلل عن الحسن بن محبوب
عن یعقوب السراج قال قلت لابی عبد الله علیه السلام تبقی الارض بلا عالم حی ظاهر یفزع الیه الناس فی حلالهم و حرامهم فقال اذا
لا یعبد الله یا ابا یوسف وجه دلالت حدیث بر مدعی آنست که مقتضای حدیث آنست که موقوف علیه تحقق عبادت معبود
در هر زمان رجوع بعالم زنده است پس در صورتی که رجوع بعالم حی نباشد در هر زمان عبادت متحقق نخواهد بود و این تمام است
از اینکه مقلد در مسائل نموده باشد از عالمی در حال حیوة یا نه بجمله آنچه ظاهر میشود از کلمات اکثر اصحاب آنست که تقلید میت جایز
نیست خواه ابتدائی بوده باشد یا استدامی بلکه قول باختصاص منع بتقلید ابتدائی و جواز استدامی قائلی بآن ظاهر نیست
بلی مرحوم مغفور سید الشارحین السید صدر الدین در شرح وافیة الاصول حکایت نموده اند از بعضی از متأخرین میل
باین قول را بعد از آن اختیار این قول نموده و قال و مال بعض المتأخرین الی عدم بطلان التقلید بموت المجتهد الذی قلده فی حیوته
و عدم جواز تقلید المیت ابتداء بعد موته و هو قریب انتهی کلامه رفع مقامه و مستند این قول دو چیز است اول استصحاب بعلم
لزوم عمل بقول مجتهد تمام نیست اما استصحاب پس حجیت آنکه استصحاب بر دو وجه صحیح است که حکمی ثابت باشد در وقتی لا بشرط
و در وقت دیگر مشکوک الثبوت بوده باشد باعتبار یا عقلی آن وقت گفته میشود ثبوت در زمان اول کفایت میکند در حکم
بثبوت آن در زمانی که مشکوک الثبوت بوده باشد و در ما نحن فیه چنین نیست بلکه جواز تقلید ثابت است بشرط حیات مجتهد پس
در صورت ممات مستقر است نظر باینکه انتفاء شرط مستلزم انتفاء مشروط است اما آنکه جواز تقلید ثابت است بشرط حیات
مجتهد پس بجهت آنکه عمومات دالّه بر عدم جواز عمل بظن از کتاب و سنت مقتضی عدم جواز است مطلقا خارج شده ظن مجتهد ما
دامی که مختلع است بظلمت موجود باجماع و غیر آنچه که در سابق بیان شد و باقی مانده ما عدای آن از جمله عمل بمقتضای ظن مجتهد

بعد از ممات آن مطلقا اگرچه در حال حیوة تقلید آن نموده باشد پس جواز عمل بقول مجتهد مشروط بحیات مجتهد است و این
مدلول علیه بکلام اصحاب است چنانچه بیان شد که کفایت میکند در این باب کلام مذکور از مسالک فرموده و قد صرح الاصحاب
باشتراط حیات المجتهد فی جواز العمل بقوله و بر فرض اغماض از این مرحله گوییم شرط استصحاب بقای موضوع است و این
در اینمقام منتفی است نظر باینکه ثابت در حق مکلف در حال حیات مجتهد وجوب عمل بقول اوست و این بعد از ممات ثابت
نیست نظر بامکان ادعا قطع بجواز عدول بقول مجتهد حی و کلام در جواز بقا بمحض سابق و عدم آنست از این راه است که
مرحوم سید سند السید صدر الدین تعبیر بعدم بطلان تقلید فرموده اند فتدبر قوله و اما بعض المتأخرین الی عدم بطلان
التقلید بموت المجتهد الذی قلده فی حیاته الی آخر عبارة السالفة پس شرط استصحاب که بقای موضوع بوده باشد محقق
نیست پس تمسک باستصحاب در این مقام صحیح نخواهد بود اگر کسی بگوید مسلم نداریم ثابت در حال حیوة مجتهد وجوب
عمل بقول این مجتهد بوده باشد بلکه واجب عمل بقول یکی از مجتهدین است و اما نسبت باین مجتهد معین فلا جواب میگوییم موضوع
در محل کلام بعد از عمل است در قبل از عمل تخییر است ثابت بعد از عمل وجوب عمل است بقول همین مجتهد معین در صورتی
که اعلم و اوثق از آن نبوده باشد چنانچه مفروض است ظاهر اینست در جواز عدول بعد از فوت او بقول مجتهد مساوی تشکیکی
نبوده باشد کلامی که هست در لزوم عدول و عدم لزوم است و نظر باینکه اصل جواز جنس است نسبت باحکام اربعه که
عبارت از وجوب و ندب و اباحه بمعنی اخص و کراهت بوده باشد و ظاهر اینست که تحصل جنس بفصل او بوده باشد
بنا بر این زوال وجوب مستلزم است زوال جواز را زیرا که تحصل جنس بفصل او بوده پس در چنین صورت جواز ثابت
نخواهد بود و اما تمسک بعسر و حرج پس آن نیز تمام نیست نظر باینکه مفروض اینست تعلم مسائل لازم است و در آن عسر
و حرج نیست و این شخص مفروض اینست که اخذ مسائل لازمه خود را نموده از آن مجتهد معلوم است در ضمن مسائل معلومه خود را
بکتاب مجتهد دیگر تا مستخلص شود و اتفاق و خلاف تعرض در آن نیست که بتوان متحمل شد پس بقا بر تقلید جایز نیست
بلکه عدول متعین است مجملاً از جمیع آنچه مذکور شد مستخلص میشود که بر قاطبه مکلفین لازم است در زمان غیبت
امام علیه السلام و الصلوة اخذ مسائل و احکام دین خود را از مجتهد حی نموده باشد لکن لازم نیست از خود مجتهد بعینه
اخذ نماید بلکه این ممکن نیست بلکه از واسطه عادل نیز اخذ میتواند نمود مخصص است که اخذ جمیع مسائل بلاواسطه
از مجتهد نسبت بقاطبه اشخاص ممکن نخواهد بود چنانچه در عصر ائمه علیهم السلام نیز چنین بود کل شیعیان را ممکن نبود که
اخذ مسائل نموده باشند از امام علیه السلام عرض میکردند در این باب اذن از حضرت صادق علیه السلام میشد که رجوع نمایند بفلان
شخص مثل ابی بصیر رحمه الله چنانچه شعیب عقرقوفی عرض کرد خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که بسیار میشود که
محتاج میشوم در مسائل از که سؤال کنم فرمودند سؤال کن از ابا بصیر رحمه الله و هم چنین محمد بن مسلم چنانچه روایت شده از
عبد الله بن ابی یعفور که گفت من عرض کردم خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ممکن نمیشود در هر ساعت مشرف شدن
خدمت شما و می آیند از من سؤال میکنند و گاه هست جواب آنچه را که سؤال میکنند نمیدانم جواب فرمودند در چنین حالت سؤال
کن از محمد بن مسلم بدرستی که محمد بن مسلم مسائل بسیاری از والد بزرگوارم اخذ کرده است و هم چنین زکریا بن آدم چنانچه
روایت شده از علی بن مسیب که گفت من عرض کردم خدمت جناب حضرت امام رضا علیه السلام که منزل من دور است در هر زمان
ممکن من نمیشود مشرف شدن خدمت مسائل دین خود را از که اخذ کنم فرمودند اخذ کن از زکریا بن آدم که او امین میباشد
در امور دین و دنیا و هم چنین یونس بن عبد الرحمن چنانچه عبد العزیز بن المهتدی گفت که عرض کردم خدمت حضرت امام رضا
علیه السلام ممکن نمیشود که هر ساعت خدمت شما مشرف شوم مسائل دین خود را از که اخذ کنم فرمودند اخذ کن از یونس بن عبد الرحمن

مجملاً لازم نیست اخذ مسائل از مجتهد بدون واسطه و مواجهة بلکه بکتابت یا بواسطه بلکه بوسایط متعدده نیز اکتفا جایز هم
نمود اما کتابت مثل اینکه کسی در بلد که مسافت [illegible] مسائل متعدده در طوماری ثبت نماید میفرستد خدمت مجتهد مجتهد جواب
مینویسد اعتماد باین میتوان نمود در صورتی که مشخص باشد که جواب از مجتهد بوده باشد و اما واسطه یا وسایط
پس آن نیز چنین است لکن در صورتی که سائل معتقد عدالت هم بوده باشد لکن با امکان سؤال از مجتهد بدون مشقت
و عسر اکتفا بواسطه نمودن مشکل است و در صورت عدم امکان اولی اینست تعیین آن شخص واسطه از مجتهد شده باشد
پس جزم [illegible] مقتضی این است که با امکان اخذ از مجتهد نماید مثل فهمیدن از کتاب او یا خط مجتهد یا خط غیر در صورتی که
ایمن از غلط بوده باشد لکن در صورتی که قابلیت فهم آن را داشته باشد پس بعد از آن بواسطه که تعیین از مجتهد شده باشد
بعد از آن بواسطه که تعیین از مجتهد شده باشد بعد از آن بواسطه عادل و با تعدد ترجیح دهد اوثق را از غیر اوثق با
امکان سؤال از متعدد بسهولت اکتفا بواحد نماید اینها در صورت عدالت واسطه است و اعتماد بغیر عادل نمی
توان نمود مگر در صورتی که مقرون بقراین قطعیه بوده باشد بعد از انکه نظم کلام باینمقام رسید مناسب آن است
که بحث شود از طریق ثبوت اجتهاد و عدالت پس میگوییم در اینمقام دو بحث است **بحث اول** در طریق ثبوت اجتهاد
است بعضی طریق معرفت مکلفین که فلان شخص مجتهد است میگوییم طریق آن اختبار است و اخبار اما اختبار بمعنی امتحان و
استعلام کردن است پس این مختص اهل علم و کمالات از مطلعین بعلوم شرعیه خواه فایز برتبه اجتهاد بوده باشد
یا نه پس کسی که عالم بطریقه فقها و عارف بمرتبه مجتهدین بوده باشد بعد از انکه ملاحظه تألیفات و مقالات این شخص
را نمود بنظر دقیق متفحص و میشود که این شخص متصف بصفت اجتهاد هست یا نه کلامی که در این مقام هست این است
که آیا مظنه بتحقق ملکه اجتهاد کفایت در حکم باجتهاد این شخص میکند یا نه بلکه لابد است از علم بتحقق آن و الا علم
اینکه فلان شخص مجتهد است نمیتوان نمود اکتفا بمظنه خالی از اشکال نیست بلکه ظاهر عدم اکتفا است پس معتبر
تحقق آنست چنانچه عرف و عاده اشتقاق و لغت مقتضی آنست **و اما** اخبار پس هرگاه اخبار باجتهاد شخص صادر شود
از دو نفر عادل فصاعداً اکتفا بآن میتوان نمود در صورتی که آن دو نفر از اهل معرفت باجتهاد بوده باشند اگرچه
غیر مجتهد بوده باشد همچنین که اخبار باجتهاد شخصی از دو نفر عادل عالم بمعنی اجتهاد صادر شود اعتماد باجتهاد آن
شخص میتوان نمود بلکه ظاهر اینست که اعتماد باخبار عادل واحد نیز میتوان نمود در صورتی که آن شخص مخبر
از اهل خبرت و بصیرت باجتهاد بوده باشد لکن این اعتماد در صورتی میتوان نمود که آن شخص مخبر خواه واحد
بوده باشد یا متعدد مخبر عن علم و یقین بوده باشد پس هرگاه مخبر واحد اخبار بمظنه نماید مثل اینکه بگوید مظنون
من اینست که فلان شخص مجتهد است اکتفا بآن نمیتوان نمود و هم چنین است حال هرگاه مخبر متعدد بوده باشد لکن در
صورتی که هر دو اخبار بمظنه نمایند و اما هرگاه احدهما اخبار بمظنه نماید و دیگری اخبار بجزم نماید ظاهر اینست که
اعتماد میتوان نمود لکن کلام در اینجاست آنچه مذکور شد که اعتماد باخباری که مستند بمظنه بوده باشد نمیتوان
نمود این در صورتی است که ظن آن شخص مخبر مستند بسبب شرعی نباشد یا خفی بلکه عام است پس هرگاه مخبر
واحد یا متعدد اخبار نمایند باجتهاد شخصی بمظنه و ظن هر دو یا یکی مستند باشد بقول عدل واحد یا عدلین که
اخبار عن علم نموده باشد باز اعتماد نمیتوان نمود ظاهر اینست پس بر این صورت اجتهاد در حق مخبر ثابت نخواهد
بود نه در حق مخبر الیه **مخفی** نماند آنچه مذکور شد مشخص میشود که گاه هست مخبر و مخبر الیه هر دو اعتماد باجتهاد آن شخص
میتوانند نمود و گاه هست نه مخبر و نه مخبر الیه هیچ یک اعتماد نمیتوانند نمود و گاه هست مخبر اعتماد میتواند نمود لکن مخبر

الیه اعتماد نمی تواند نمود اول در صورتی است که مخبر خواه واحد بوده باشد یا متعدد اخبار بعلم و جزم نماید دویم در صورتی است که مخبر
اخبار بمظنه نماید و ظن او متعدد بسبب شرعی نبوده باشد مثل اینکه از اخبار مظنون کسی شود که ملکه اجتهاد در فلان شخص ثابت است
و اعتماد باین مظنه نمود و در اخبار باجتهاد آن شخص در این صورت هیچیک از مخبر و مخبر الیه اعتماد باجتهاد آن شخص نمیتواند نمود
سیم وقتی است که مخبر بمظنه بوده باشد و آن ظن بسبب شرعی بوده باشد مثل اینکه عدل واحد یا عدلین اخبار باجتهاد شخص
نموده اند و مخبر هم و یا اینکه ماخوذ شده از اخبار عدل واحد یا عدلین که اخبار بعلم نموده باشد و در این صورت مخبر اعتماد باجتهاد
آن شخص میتواند نمود لکن مخبر الیه ظاهر این است که اعتماد نمی تواند نمود بر اجتهاد او مگر اینکه مخبر واحد یا متعدد از اهل خبرت و
وقوف بحقیقت اجتهاد بوده باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه دو نفر عادل مسلم العدالة یا یک نفر عادل اخبار نمایند
که فلان شخص مجتهد است لکن میدانیم که این شخص شخصی است عارف بحقیقت اجتهاد نیست در این صورت ممکن است تفصیل داده شود در
باب شخوص که اگر قول آن دو نفر عادل یا یک نفر مفید مظنه شد و اتصاف آن شخص بملکه اجتهاد در این صورت اعتماد توان نمود و در
اجتهاد آن شخص و اما هرگاه قول دو عادل یا یک نفر مفید مظنه نشد پس ظاهر این است که اکتفا بآن خبر نتوان نمود پس اینکه ... شخص
که هرگاه مخبر عدل واحد عارف بحقیقت اجتهاد اخبار باجتهاد شخصی نماید مخبر جزم اعتماد بآن میتوان نمود آیا این در صورتی است که
مخبر غیر مجتهد بوده باشد یا اگر عام است یا مخصوص هرگاه مخبر از اجتهاد شخصی مخبر مجتهد بوده باشد یا در حکم اجتهاد داد
بقول او آن شخص میتوان نمود مثل اینکه شخص عادلی از اهل علم مرا از علم شرعیه اخبار نموده که باجتهاد خود ... مجتهد ...
حکیم بعنوان قطع این اخبار را و ... اعتماد ... نمود در حکم باجتهاد او باخبار خود اوست این متصور نیست مگر در صورت
بیش ... که قول آن شخص مطلقا مفید مظنه نیست دویم آنست که قول او مفید مظنه هست ... ممکن ... نیست ... در وجه
مثل اینکه مخبر عادل اخبار ... کند ... که ... است ... اخبار بلکه مطلقا ملکه اجتهاد در آن قائم نیست سیم آنست که قول آن شخص
مفید مظنه هست ... اجتهاد ... آنست که قول او مفید قطع است ... اخبار ... بآن شک نیست در جواز اعتماد بآن در قسم ... تشکیک
نیست در عدم جواز اعتماد بآن در قسم اول ... نیز چنین است ... هست در قسم ثالث است ... اشکال است لکن ظاهر از نظر
این قاصر عدم جواز اعتماد است نظر باستصحاب عدم جواز اعتماد و عدم حصول ... و عدم حصول ملکه اجتهاد در ... و
از جهت ... مقتضی عدم است معارض نیست ... آن اعتماد بآن میتوان نمود ... اطلاقات با عموم ... لکن ... ان نبیّ ... علم
یا ... العلم است یا ... رفع ... التقدیرین رفع ید ... منکر ... عنوان ... منکر ... شخص ... و
عدم جواز اکتفا در حکم باجتهاد شخص بشاهد ... که ... متصدی امور فتوی ... و اقبال عامه ناس بوده
بوده باشد و در این امور اگرچه متصف بعدالت و زهد و ورع او بوده باشد ... مقترن بقرائن مفید علم باتصاف او
بصفت اجتهاد یا اخبار مفید علم بآن بوده باشد و ... ظاهر از ... جلیل ... مرحوم ... محقق ... ثانی است
و مرحوم علامه اکتفا ... در حکم باجتهاد ... بتحقق ملکه اجتهاد ... مظنه حاصل ... شاهد ... که آن شخص را کم
متصدی فتوی بوده باشد ... باشد ... اخلاق ... آن شخص ... فتوی جماعتی از متاخرین با ایشان موافقت نموده اند
و این دو مطلب تمام نیست ... شاهد ... متصدی منصب فتوی است ... مظنه ... ملکه اجتهاد ... تمام نیست مسلم
نیست ... تسلیم ... در این مقام ... بعنوان ... شده ... هرگاه کسی مطلع باشد بر اینکه فلان شخص در
... فلان بلد مجتهد است ... که ... آن شخص ... باشد ... تقلید آن شخص بلا ... است ... شخص
... نماید ... مجتهد دیگری هست ... مجتهد ... آن شخص ... ظاهر است ... شخص
شد و رجوع بمجتهد دیگر در آن بلد یا لازم است ... شخص بحث نماید در اینکه کدام ... اعلم ... باشند تا تقلید اعلم نماید یا ... ظاهر این است که لازم

نباشد تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود در این مقام چند احتمال است اول آنست کسی وارد بلدی شد عالم نبود باینکه در آن
مجتهدی هست یا نه ... شده باینکه فلان شخص در آن بلد مجتهد است دویم آنست که میداند در آن بلد فلان شخص مجتهد است
لکن عالم نیست باینکه مجتهد دیگری هست در آن بلد یا نه ظاهر این است در هر دو صورت در اول و دویم خود اعتماد باین مجتهد
میتواند نمود ... از وجود مجتهد دیگر در آن بلد لازم نیست سیم آنست که عالم است بوجود متعدد مجتهد در آن بلد ... علم و ... است
حاصل بود یا بعد از فحص ... لکن ... مجتهدین ... معلوم این شخص نیست ... مقام تقلید که افضل
... قول ... که ... نماید ... بعضی مسائل تقلید بعضی نماید ... مسائل ... تقلید دیگری یا مخیر ... لازم
... بعضی ... بعد از فحص ... شخص ... در فتوی ... با ... تعیین ... خواهد
... خواهد بود ظاهر تفصیل است ... بآن ... که ... شده ... مجتهدین ... اختلاف ... اعلم
... دیگری ... بخلاف آن گفته ... در این صورت ظاهر این است که لازم بوده باشد فحص ... الاوثقیت ... باشد
... احدهما الاوثقیت ... مقتضی ... تعیین است ... در این صورت ... تقلید ... که
باشد اما عدم لزوم فحص در صورت ... نظر باطلاق ادله ... قول ... صاحب الامر عجل الله فرجه اما
الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله ... الفقهاء ... و
مقبوله عمر بن حنظله ... کان ... ینظر ... ان یکن منکم ... روی حدیثنا و نظر فی حلالنا
و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما ... قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ... لزوم
فحص ... در صورت تعدد مجتهدین ... اخبار ... خلاف ... اعتبار ... عدم ...
ظاهر ... نظر ... اخبار ... و ... است ... و ... ثابت ... واقع ... ممکن ...
... است ... حکم ... اخبار ... است که ... ممکن ...
... است ... اعتماد ... آن ... شخص ... اعتماد ... مکلف ...
... قول ... الحقیقة ... قول ... دیگری ...
... مقبوله عمر بن حنظله قال قلت فان کان کل واحد اختار رجلا من اصحابنا فرضیا ان یکونا
الناظرین فی حقهما فاختلفا فیما حکما ... قال الحکم ما حکم به اعدلهما و افقههما و اصدقهما فی الحدیث
حدیث اگرچه ... لکن ... چهارم آنست که مخصوص ... مجتهد ... بلد ... چنین ...
الاوثقیت ... در این صورت ... تعیین است ظاهر این است ... کتاب ... طریق ...
... اقوی ... اعلم ... باشد ...
... فلان شخص اعلم ... است ... اعلم ...
و معقول ... اهل ... در حکم ... قول مجتهد ... مجتهد دیگر ... صورت ...
العدول ... العدول ... بتقلید مجتهد ... دیگر ...
... العدول ... فتوی ... الامرین ... صورت ... است ...
و عدم ... شخص ... باشد ... اعتبار ...
... مرحوم علامه ... قال ... الاعتبار ... المقلد ... الفقیه ... قدح ... کذا
المقلد ... الفقیه العالم ... قدح ... المجتهد

شیأ من الفروع وفعل صلاة مع بقاء اعتقاده بقدح فی ملاقاته کذا المقلد اذا افتاه العالم اما لو عدل من عالم الی اعلم منه او مساو له لم
یقدح فی العدل الذی فعله ذکر فی نهایة الاحکام و مصرح بر در کلام علامه در تهذیب الاصول بخلاف آنست و از اشارات المقداد قلت
العامی احدهما لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم والاقرب جوازه فی غیره و انظر شرح النهایة من دعوی الاجماع علی عدم جواز
الرجوع ولا یخفی ما فیه قال اذا تبع العامی بعض المجتهدین فی حکم حادثة و عمل بقوله فیها لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم بعد ذلک
الی غیره اجماعا و الوجه عندی جواز العدول الی غیره فی متساویه لا غیره فضلا و لا یمکن حمله علی العدول من المفضول الی الفاضل و
لا علی العدول من الفاضل الی المفضول للزوم العدول فی الاول و عدم جوازه فی الثانی مطلقا پس مراد در صورت تساوی
مجتهدین است چنانچه این صحیح بر است در عبارت السید السند السید عمید الدین در شرح تهذیب الاصول اذا قلد العامی
احد المجتهدین المتساویین فی الفتوی فی حکم حادثة و عمل علی فتواه فیها لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم الی غیره اجماعا و جوز بعضهم
العدول فی مساوی ذلک الحکم لا فی عینه و هو اختیار المصنف پس عبارت نهایة محمول است در صورت تساوی مجتهدین لکن
دعوی اجماع در عدم جواز عدول در این وقت منافی با حکم بجواز آنست در تذکره و نهایة الاحکام و قبل از ایشان در هم محقق
در معتبر عبارت این دو بزرگوار مذکور شد تحقیق حال در این مقام مقتضی آنست که گفته شود تأملی نباید نمود در جواز رجوع
مجتهد در بنا بر احکام نظر بعموم ادله آنکه بر حجیت قول مجتهد بعمل و صرف الاطلاق رجوع ببعض از مجتهدین در بعض از مسائل
موجب این نمیشود که قول دیگری از حجیت خارج شود در حق این شخص کلامی که در این مقام هست این است که آیا این ببعض
جواز رجوع بغیر از مجتهد در صورتی است که در بدو امر عازم نشده باشد که در کل امور تقلید آن مجتهد کرده باشد
یا عام است پس رجوع جایز خواهد بود اگر چه عازم شده که در کل مسائل تقلید آن مجتهد نموده باشد ظاهر این است که
رجوع در بعض بکه جایز بوده باشد اگر چه در بدایت امر عازم این شده باشد که در کل مسائل تقلید آنرا نموده باشد تنقیح
مقام مقتضی این است که گفته شود مسئله متصور بچند صورت است اول آنست که شخص مقلد در بدو امر قرار داد که تقلید
دو مجتهد متساویین را نموده باشد در بعض مسائل تقلید یکی و در بعض دیگر تقلید دیگری دوم آنست که در بعض ٢
مسائل تقلید احد مجتهدین را نمود با غفلت و عدم التفات از تقلید در بعض سیم آنست که قرار داد در کل از مسائل ٣
تقلید یکی از دو مجتهد را نموده باشد قبل از آنکه این عزم فضیلت هم رسانید مطلقا یعنی قبل از اینکه تقلید نماید که چه در
بعض مسائل بوده باشد عزم او قرار گرفت که تقلید مجتهد دیگر را نموده باشد در کل مسائل یا در بعض مسائل چهارم آنست ۴
لکن تقلید کرد در بعض مسائل و خواهد در بعض مسائل تقلید مجتهد دیگر را نموده باشد ظاهر این است منع و تخطئه
در هیچ یک نبوده باشد اما قسم اول و ثانی پس وجه آن ظاهر است نظر باینکه مفروض این است دو مجتهد مثلا هر دو مساوی
نظر بادله سابقه و غیرها قول هر یک حجت است در حق این شخص پس چنانچه ممکن است در کل مسائل تقلید بعض نماید همچنین
جایز خواهد بود دلیلی که دلالت کند بر اینکه باید مبلغ احکام شرعیه بالاضافه بهر مکلفی واحد بوده باشد در دست نیست بلکه
مقتضای عمومات و اطلاقات سابقه خلاف این است و اما قسم ثالث که عازم این شد که در جمیع مسائل تقلید احد مجتهدین
نموده باشد بعد رای او قرار گرفت در کل مسائل تقلید دیگری را نموده باشد یا توزیع نماید پس در این نیز اشکال نباید نمود
نظر بادله که بر حجیت قول مجتهد نیست بتقلید بعلاوه آنکه قطع حاصل است که قبل از این عزم در حق این شخص مجتهد هر یک
از اقسام مذکوره است قطعا این استصحاب مقتضی بقاء آن است عزم مکلف بر اینکه در کل مسائل تقلید یکی خواهد نمود
موجب تقلید آن نادر گردد رافع حکم استصحاب نمیتواند شد و هم چنین است حال در قسم رابع و جبر این نیز از آنچه مذکور شد
ظاهر میشود کلامی که هست در آن بعض است که تقلید آن مجتهد نموده آیا میتواند در آن بعض تقلید مجتهد دیگر نمود یا

این قسم

[illegible]

این منقسم بدو قسم میشود نظر باینکه مجتهد دیگر موافق است با آن مجتهد در حکم یا مخالف در صورت اول نیز تأملی در جواز
نباید نمود با این نحو چنانچه در اول مطاع خود را آن مجتهد قرار داده بود حال مطاع خود را این مجتهد قرار دهد یعنی
حین العمل چنین التفات نماید جزم در حال حیات احد مجتهدین ظاهر میشود در بقای بر تقلید و عدم آن بنا بر این
مبنای عمل این بر طریق ممکن خواهد بود قول آن مجتهد و قول این مجتهد و تشریک و این اکمل است و در صورت
ثانیه یعنی صورتی که قول مجتهد ثانی مخالف بوده باشد با قول مجتهد اول مثل اینکه احدهما صحت بوده باشد و
دیگری بطلان یا احدهما حرام بوده باشد و دیگری واجب اشکالی که در این صورت میتوان نمود این است که بعد
از آنکه این شخص قول بصحت را مثلا اختیار نمود در مقام عمل پس حکم الهی در حق این شخص آن خواهد بود بنا بر
این هرگاه تجویز عدول از این تقلید نمائیم و تجویز تقلید قول مخالف نمائیم در همان مسئله لازم می آید قول بصحت و قول
ببطلان هر دو نسبت بشخص واحد حق بوده باشد و این محال است جواب از این اینست محال اجتماع صحت و فساد است یعنی
در آن واحد چیزی هم صحیح بوده باشد و هم باطل نسبت بشخص واحد و این لازم نیست بلکه لازم آن است چیزی صحیح بوده بر اعتقاد
شخصی در وقتی باعتبار چیزی و همان چیز در وقت دیگر باعتبار همان چیز محکوم به بطلان بوده باشد و استحاله این مسلم
نیست مثل آنکه مجتهدی چیزی را واجب داند در وقتی باعتبار دلیلی و در وقت دیگر همان چیز را حرام داند باعتبار
دلیل دیگر مجملا حکم بعدم جواز عدول در این صورت نیز نمیتوان نمود بلکه ظاهر نیست که عدول در آن جایز بوده باشد
چنانچه مصرح بر در کلام محقق است در معتبر و کلام مرحوم علامه است در تذکره و نهایة الاحکام و دعوی اجماع بر عدم جواز
عدول که ظاهر میشود از کلام مرحوم علامه در نهایة الاصول و غیره مسلم نیست چنانچه مخصص شد لکن انصاف این است که
تجویز عدول در چنین صورت خالی از اشکال نیست نظر باینکه حکم ثابت در واقع نیست مگر وجوب یا حرمت فرض کنیم
احد مجتهدین چنین استنباط نموده آن حکم ثابت نسبت بشیء معین وجوب است نه حرمت و مجتهد دیگر چنین استنباط
نموده که آن حکم ثابت حرمت است نه وجوب مفروض این است رجحانی و مزیتی در حق احد مجتهدین بدیگری ثابت نیست
مفروض این است یا با عدم اطلاع بفتوی مجتهد دیگر یا با اطلاع لکن نظر بمساوات ما بین مجتهدین مخیر بود در اختیار هر
یک که خواسته باشد وجوب را اختیار نمود بمقتضای آن معمول داشت و مع ذلک اعتقاد حرمت دارد در حق آن
مقلد با اعتقاد آنکه در واقع نیست مگر وجوب یا حرمت ممکن نیست و حمل این برانکه مجتهدی حکم بوجوب چیزی نمود باعتبار
دلیلی و بعد حکم بحرمت آن نمود باعتبار دلیل دیگر صحیح نیست بجهة آنکه در ثانی که حکم بحرمت آن مینماید باعتبار دلیلی معتقد
این هست که در اول اشتباه نموده بود ما است حکم واقع نموده مگر حرمت در ما نحن فیه چنین نیست نظر باینکه فرض مساوات
بین مجتهدین و عدم رجحان احدهما است بر دیگری در نظر آن مقلد مفروض این است نظر بفتوی احد مجتهدین معتقد وجوب
او شد بمقتضای آن معمول داشت و مع ذلک معتقد حرمت آن شد که در واقع چنین است غیر معقول است پس عدول از
قول مجتهدی بقول مجتهد دیگر در مسئله واحده در صورت اختلاف با فرض مساوات صحیح نیست بل هرگاه احدهما
در نظر او رجحانی هم رسانید آن محل کلام نیست بلکه آن از قبیل عدول از قول مفضول است بقول فاضل و هانست شد
که عدول در چنین صورت لازم خواهد بود از آنچه مذکور شد ظاهر میشود هرگاه دو دلیل متعارض باشد در نظر
مجتهد و مجتهد ترک رجحان احد دلیلین بر دیگری مطلقا ممکن نبوده باشد در این صورت تکلیف مجتهد تخییر است
در مقام فتوی لکن هرگاه در مقام عمل اختیار احدهما نمود در مقام دیگر اختیار دیگری نمیتواند نمود با بقای
اعتقاد مساوات ما بین دلیلین و ممکن است حمل شود عبارت معتبر و تذکره و نهایة الاحکام بر عدول بقول

ساوی در حکم دیگر و این اگرچه خلاف ظاهر است لکن ارتکاب مخالفت ظاهر اولی است از حمل بر ظاهر چنانچه وجه آن
بعد از تامل در آنچه مذکور میشود ظاهر میشود و اما ما ذکره شیخنا الشهید الثانی حیث قال لو تعدد المفتی و تساووا
فی العلم والدین قلنا بتخییره مطلقا قلّد من شاء فیما نزل به ثم اذا حضرت واقعة اخری فهل یجب علیه الرجوع فیها الی الاول
وجهان وعدمه اوجه وکذا القول فی تلک الواقعة فی وقت آخر فلیس من هذا القبیل ای من قبیل کلام المعتبر والتذکرة زیرا که
مراد این آن بوده باشد و اقعه که در آن رجوع نموده بود باحد مفتیین متساویین هرگاه عین آن واقعه در وقت دیگر
اتفاق افتاد اعتماد بآنچه در سابق از مفتی شنیده مشکل است نظر باحتمال تجدد رای او و مقتضای فرموده شیخ شهید آن
است که رجوع در آن واقعه در وقت دیگر بمفتی دیگر که مساوی با اول بوده باشد میتواند نمود و این مفتی ثانی یا
موافق با اول حکم خواهد نمود یا مخالف علی التقدیرین بمقتضای آن عمل میتواند نمود اما بنا بر اول پس وجه آن ظاهر است
و اما بنا بر ثانی پس نظر باحتمال عدم بقای مفتی اول بر آن فتوی اولا این شخص عمل بمقتضای قول مفتی ثانی میتواند نمود
و اشکالی که مذکور شد نظر باحتمال مذکور وارد نیست چنانچه وجه آن بعد از تامل دقیق ظاهر میشود بدانکه امر
فتوی اگرچه امریست در نهایت عظم و خطر آن خطریست در غایت جسیم لکن مفتی بعد از آنکه اهلیت این منصب جلیل
را بهم رساند و صرف طاقت و بذل جهد خود را نمود در خدمت شریعت مطهره و انقاذ عباد را از ضلالت جهالت
و ضلالت و اصل بمرتبه حسنات شریعت و ما الغرر قلع و قمع مبغوضات الهیه جلت عظمته نموده باشد بجواهر
بمواهب غیر متناهیه و اصبح عالی جل شانه اخبار از رسول مختار و ائمه اطهار علیه و علیهم الاف التحیة من الله الغفار در
مدح بلیغ این منصب شریف علاوه بر آنست که بتوان استقصا نمود اگرچه در سابق جمله از اخبار مشتمل بر این مطلب
مذکور شد لکن نظر باینکه تکرار اطلاع موجب مزید رغبت مؤمنان است در اهتمام بآن لهذا مناسب دانست ختم
مقام نماید باورد جمله دیگر از آن اخبار پس میگوییم از جمله حدیثی است مروی در تفسیر منسوب بجناب کاشف اسرار الهی
امام حسن عسکری علیه وعلی آبائه و خلفه الاف التحیة والسلام که آن حضرت روایت فرموده از جناب علی بن الحسین
که فرموده حدیثی که حاصل مضمون آن اینست از جانب خداوند عالم جل شانه وحی رسید بحضرت موسی که ای موسی
حب مرا در قلوب عباد داخل و محکم گردان و محبوب گردان بندگان مرا بسوی من حضرت موسی عرض کرد ای پروردگار من
کدام که این عمل آنکه مترتب شود خطاب رسید که متذکر کن بندگان را نعمتهای ظاهره و باطنه من تا آنکه محبت من در قلوب
ایشان جا کند ای موسی هرگاه فرار کننده از درگاه مرا برگردانی یا گم شده از درگاه مرا هدایت نمائی این بهتر است از برای تو از
عبادت صد سال که روزهای آن را روزه باشی و شبها را مشغول عبادت شده باشی حضرت موسی عرض کرد که ای
پروردگار من کیست آن بنده که از درگاه تو فرار کرده باشد جواب رسید که آن شخص کسی است که طغیان و سرکشی در
معصیت کرده باشد و عرض کرد که آن گم شده از درگاه تو کیست فرمود آنکس است که جاهل با امام زمان خود بوده باشد
بشناسان تو او را امام زمان او را و هم چنین آن گم شده کسی است که غایب بوده باشد از امام زمان خود بعد از آنکه عارف با امام
زمان خود بوده باشد لکن جاهل بوده باشد بشریعت دین خود تعلیم نما باو شریعت دین او را باو و کیفیت عبادت پروردگار
و چیزی که موجب توصل برضای الهی است باو تعلیم نما بعد از آن جناب علی بن الحسین فرمودند بشارت دهید علمای
شیعه ما را بثواب بسیار و جزای وافر و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از جناب حضرت امام حسن عسکری مرویست
که آن حضرت روایت فرموده از جناب سید اوصیا جناب امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده کلامی که حاصل مضمون آن این است
کسی که از شیعیان ما عالم بشریعت ما بوده باشد پس بیرون بیاورد ضعفای شیعیان ما را از تاریکی جهل بسوی نور

علم که ما باو عطا فرموده ایم می آید در روز قیامت و حال آنکه بر سر او تاجی بوده باشد از نور که نور او احاطه کند بجمیع اهل محشر
و بر بدن او جامه باشد که جمیع دنیا و ما فیها مقاومت نمیکند بیک رشته از آن بعد از آن منادی ندا میکند با اهل محشر ای بندگان
خدا این شخص عالمی است از جمله تلامذه بعضی علمای آل محمد صلی الله علیه وآله پس هر کسی را که این شخص عالم از حیرت جهل خارج
نموده باید تمسک بنور آن تا آنکه بیرون بیرد او را از حیرت ظلمت و تاریکی این عرصات بسوی درجات بهشت پس بیرون
میرود از آن ظلمات عرصات هر کسی که تعلیم نموده باشد او را در دنیا امر خیری یا کشوده باشد از قلب او قفل جهل را یا آیه
را از او رفع نموده باشد و ایضا در تفسیر مذکور در تفسیر آیه شریفه و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و
بالوالدین احسانا و ذی القربی والیتامی وهم چنین در کتاب احتجاج از آن امام عالی مقام از جناب امام حسن عسکری علیه السلام
والصلوة ماثور است که فرموده که جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده که خداوند عالم جل شانه ترغیب فرموده بر
احسان بر ایتام بجهت منقطع شدن آنها از پدران خود پس هر کس محافظت کند آن ایتام را محافظت فرماید خداوند عالم او را
و کسی که نوازش و احسان کند در حق ایتام احسان فرماید خداوند عالم جل جلاله در حق او و کسی که دست خود را بسر یتیمی
بکشد بجهت محبت و مودت بر آن مقدار موی سر او خداوند عالم عز شانه بجهت او در بهشت بازا هر موئی که دست او
بآن رسیده است قصری را که وسیع تر بوده باشد از دنیا و آنچه در دنیا است و در آن قصر هست هر چیزی که خواسته باشد
جناب امام حسن عسکری علیه السلام بعد از ذکر این فرمودند محتاج تر باحسان از این یتیم یتیمی است که منقطع باشد از امام زمان خود و قدرت
بر مشرف شدن بخدمت امام خود نداشته باشد و در مسائلی که بر خود مشکل و حیران باشد متحیر شود پس کسی که از شیعیان ما که عالم
باشد بعلوم ما این شخص جاهل بشریعت ما که محروم است از سعادت مشاهده جمال ما بیرون است در حجر او پس کسی که هدایت و ارشاد
و تعلیم نماید او را بشریعت ما او با ما در رفیق اعلی بوده باشد در بهشت و ایضا در تفسیر مذکور و احتجاج روایت شده از جناب حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام که روایت فرموده از آن کاشف اسرار و لطائف جناب امام حسن علیه السلام که فرموده اند فضیلت کسی که متکفل
ایتام آل محمد بوده باشد بایتامی که منقطع از امام خود بوده باشند و در حیرت باشند در گرداب جهل بسر برند بیرون آوردن ایشان را از جهل
و رفع شبهات آنها بکند بر فضیلت کسانی که متکفل ایتام هستند باطعام و اکساء آنها مثل فضیلت آفتاب که اعظم کواکب است
است بر سهی که اصغر کواکب است و ایضا در کتابین مذکورین مرویست از آن امام عالی مقام که روایت فرموده از جناب حضرت
امام حسین علیه السلام که آن حضرت فرموده اند کسی که متکفل یتیمی که دست او ربایند بسبب محنتها از ما کرده بار سیده و بسبب
مخفی بودن ما متکفل چنین یتیمی از ایتام ما بشود پس تعلیم نماید او را از علوم ما که از ما ضبط و شده است تا آنکه او را ارشاد و
هدایت نماید خطاب میرسد از جانب خداوند عالم جل شانه باو یا ایها العبد الکریم المواسی من اولی لم بکرم از تو اولی است
من بکرم و انعام از برای بنده من در بهشت بعدد حروفی که تعلیم نموده است هزار هزار قصر و ضم کنید بآن قصرها آنچه را که
لایق بآنها است از سایر نعمتها و ایضا در تفسیر مذکور از آن امام عالی مقام مرویست که فرموده ضعیفه مشرف شد بخدمت
جناب سیده نساء فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که من والده ضعیفه دارم مشتبه شده است بر او در امر نماز او بعضی چیزها مرا فرستاده
است بخدمت شما که از آن استفسار کرده باشم حضرت جواب فرمودند ثانیا سؤالی کرد جواب فرمودند ثالثا سؤالی کرد
جواب فرمودند تا ده مرتبه سؤال کرد جواب شنید بعد از آن آن ضعیفه اظهار معذرت و خجالت کرد از کثرت سؤال
کرد دیگر شما را مشقت نمیدهم ای دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله جناب سیده نساء فرمودند سؤال کن هر چه خواهی
بعضی ترک سؤال ما از امعن نماز تکن بفرمودند آنکه بر من در جواب آن مشقتی باشد آیا کسی که نفس خود را اکرا میدهد از
برای آنکه بار سنگینی را به پشت بام ببرد و اجرت که با به صد هزار اشرفی بوده باشد آیا بر آن شخص حمل آن چیز گران است

با این اجرت ضعیفه عرض کرد که نمیتوان خواهد بود پس سیده نساء فرمود که اجرت من در جواب هر مسئله بیشتر است از
آنکه از عرش تا هفت طبقه زمین را که پر از جواهر باشد پس من سزاوارترم از آن شخص که چنانم که بر من شاق نباشد جواب
از مسئله و شنیدم از والد بزرگوار خود صلی الله علیه و آله که فرمودند که علمای شیعیان ما محشور میشوند در روز قیامت پس
خلعت داده خواهند بود از خلعتهای کرامات بمقدار کثرت علوم آنها و بقدر سعی و اهتمام آنها در ارشاد و تعلیم
بندگان خدا تا آنکه کاهست هزار خلعت داده خواهند شد بیک عالم از علما هزار هزار حله از نور بعد از آن منادی از
جانب پروردگار عالم جل شانه ندا خواهد نمود که ای علمائی که متکفل ایتام آل محمد صلی الله علیه و آله بوده اید و بیرون
آورده اید آنها را از جهالت در وقتی که منقطع بوده اند آنها از پدران خود که ائمه طاهرین علیهم السلام بوده باشند
این آن اشخاصی بوده اند که تعلیم نموده اید شما آنها را و باعانت شما از کوره جهالت خارج شده اند پس خلعت به
دهید بر آنها پس آن علما خلعت میدهند بهریک از آن ایتام ائمه انام علیهم السلام بمقدار علومی که اخذ کرده اند از آنها تا
بجائی میرسد که کاه هست میکنند صد هزار خلعت داده خواهند شد و همچنین خلعت میدهند آن ایتام بر کسانی که
از آنها تعلم کرده اند آن وقت خطاب از جانب پروردگار عالم جل شانه میرسد که بدهید باین علما عوض آنچه را که داده
بمتعلمین خود بلکه مضاعف از این آنچه را که بمتعلمین خود داده بوده اند میدهند بآنها بلکه مضاعف را میدهند آن
وقت جناب سیده نساء فرمودند بآن ضعیفه که یک نخ آن خلعتها بهتر است از هر چیز در دنیا که آفتاب تابیده هزار
هزار بار و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از آن امام عالی مقام علیه الصلوة و السلام مرویست که روایت فرموده از
کاشف الاسرار و الدقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند مصدقی که حاصل مضمون آن این است که علمای
شیعه ما سد میکنند رخنهائی را که شیطان و اعوان او مسلط میشوند بر ایشان و منع مینمایند آن شیاطین را از
مسلط شدن بر ضعفای از شیعیان ما پس کسی که از شیعیان ما نفس خود را نصب نموده از برای این مطلب هر آینه این شخص در
نزد خداوند عالم بهتر است از کسانی که جهاد میکنند با روم و ترک و فرنگ هزار هزار مرتبه بجهت آنکه این شخص عالم دفع
میکند دشمن را از دین شیعیان ما و این شخص که جهاد میکند با روم و فرنگ دفع میکند دشمن را از ابدان شیعیان ما
و ایضا در کتاب مذکور مرویست از جناب امام عالی مقام علیه الصلوة و السلام که روایت فرموده از جناب امام موسی بن جعفر علیهما السلام
که فرمودند فقیهی که انقاذ و خلاص نماید یتیمی را از ایتام ما که منقطع میباشد از ما و از مشاهده ما و محروم است از سعادت مشاهده
جمال ما از شر شیطان بسبب تعلیم نمودن او را از امری که محتاج الیها است در دین چنین فقیهی شدیدتر است بر ابلیس از
هزار عابد بجهت آنکه عابد همّ او همین مصلحت نفس خود است و این شخص فقیه همّ او مصلحت نفس خود هست مقصود
مصلحت کافه انام بندگان و کنیزان خداوند جهان است تا آنکه مستخلص نماید آنها را از دست ابلیس و توابع او و همچنین
شخص بهتر است نزد خداوند عالم جل شانه از هزار هزار عابد و هزار هزار عابده و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از جناب
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که آن حضرت روایت فرموده و ایضا بمحمد بن علی ظاهرا اینست که مراد جناب امام محمد تقی بوده
باشد چنانچه مصرح بوده در احتجاج است که آن حضرت فرموده که کسی که متکفل شود ایتام آل محمد را که منقطع میباشند
از امام زمان خود و متحیرند در جهالت و اسیر میباشند در دست شیاطین و در دست نواصب از دشمنان ما پس
استنقاذ و خلاص کند آنها را از دست این شیاطین و نواصب و بیرون آورد آنها را از حیرت جهل و ضلالت و از مقهور بودن
شیاطین بسبب باطل کردن وساوس آنها را و مقهور کردن نواصب بسبب اقامه حجج بر بطلان کار ایشان و دلیل ائمه ایشان هر آینه
این اشخاص فضیلت داده شده اند از جانب پروردگار عالم جلت عظمته بر ناظر بندگان زیاده از فضل آسمان بر زمین و زیاده

برفضیلت

یا معین

برفضیلت عرش و کرسی و حجب بر آسمان و فضل چنین اشخاص بر عابد مثل فضل ماه است در شب چهاردهم بر خفی‌ترین
ستاره که در آسمان هست و ایضا در تفسیر مذکور از جناب امام حسن عسکری علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرموده اند
علمای شیعیان ما آن علمائی که حفاظ ضعفا و محبین ما میباشند می‌آیند آن علما در روز قیامت و حال آنکه بر سر هر یک از آن علما
تاجی است که نور آن ساطع و منبسط گشته در جمیع عرصات پس باقی نمیماند در آنجا شخصی که در دار دنیا آن علما آنها را از ظلمت
جهل و از تحیر ضلالت اخراج نموده بودند مگر آنکه آنها متمسک میشوند بشعبه از آن پس آن نور آنها را بلند میکند تا آنکه
بمحاذات بهشت میرسانند بعد از آن پایین می‌آورد آنها را بر منازلی که مهیا ساخته اند بجهت آنها در جوار آن علمائی که
استادان آنها بوده اند که منازل آنها در جوار ائمه علیهم السلام میباشد و باقی نمیماند ناصبی از نواصب مگر آنکه میرسد چیزی
از شعاع آن تاجها بچشمهای آنها مگر آنکه چشمهای آنها را کور میکند و گوشهای آنها را کر میکند و زبانهای آنها را لال می
کند و ایضا در تفسیر و کتاب احتجاج مرویست از آن امام عالیمقام علیه الصلوة و السلام که فرموده که جناب سیده نساء فاطمه
زهرا علیها السلام فرموده در وقتی که دو نفر با هم در امری از امور دین در خدمت آن معصومه نزاع کردند یکی از آن دو نفر معانده و
دیگری مؤمنه بوده پس جناب سیده نساء تعلیم ضعیفه مؤمنه فرمودند حجتی را که بسبب آن مؤمنه غالب شد بر معانده
پس مسرور شد آن ضعیفه مؤمنه سرور بسیار پس جناب سیده نساء فرمودند فرح و سرور ملائکه بسبب غالب شدن تو بر آن
معانده زیاده تر از سرور تو شد و غم و حزن شیطان و متابعین آن بسبب محزون شدن آن معانده زیاده زیاده از حزن خود
آن معانده و عطا فی شدید البشارة از جانب خداوند عالم جل شانه رسید که مهیا نمائید از برای حضرت فاطمه بسبب آن
حجتی که تعلیم آن ضعیفه مسکینه مؤمنه نموده در بهشت هزار هزار معادل آنچه بجهت ایشان در بهشت مهیا فرموده بودیم
و بگردانید این قاعده را مطرد و سنت در حق هر کس که حجتی را بر معاند و مبطل غالب کرداند پس از برای او مهیا نمائید در بهشت
هزار هزار معادل آنچه بجهت ایشان او مهیا شده بود در بهشت احادیث در این باب در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج بسیار است
و لکن ظاهر از کتاب احتجاج آنست که نقل از آن نموده باشد مجملا احادیث در این باب بسیار است همین قدر در این مقام کفایت
میکند با اطلاع بر بعضا من این اخبار چه بسیار بی فطرت و کم همت کسی است که محروم از این سعادات کثیره بلکه غیر متناهیه
محروم گرداند نعوذ بالله سبحانه من الخذلان بالحرمان من هذه العطایا الجلیلة و اسئله ان یتفضل منه الفوز بتلک المراتب
العالیة **بحث دویم** در بیان معنی عدالت و طریق معرفت آنست پس میگوییم اما عدالت پس آن عبارتست از ملکه نفسانیه
که باعث میشود بر ارتکاب واجبات و ترک محرمات و همچنین ترک منافیات مروت را و بعبارت اخری عبارتست از ملکه
نفسانیه که باعث میشود اجتناب از محرمات و منافیات مروت را نظر باینکه ترک واجب حرام است پس منع بر عبارت خواهد
بود و تحقیق این مطلب کما ینبغی محتاج بسط و تطویل مقالات در اینجا محل آن نیست که تحقیق آن کماهو حقه در جلد
رابع از مطالع الانوار شده است در این مقام بعنوان اجمال میگوییم محرمات بر دو قسم میباشند کبیره و صغیره و ارتکاب کبیره
اگرچه مطلقا منافی با عدالت هست لکن ارتکاب صغیره بعنوان ندرت منافی نیست و مراد از منافیات مروت ارتکاب امری است
که دال است بر دنائت نفس و استخفاف فاعل آن مثل تقبیل زوجه یا کنیزه در حضور ناس و مقدمه چینی در مجالس و افراط در
ضحک با عدم باعث و اکل و شرب در اسواق در غیر اهل سوق مجملا مراد از منافیات مروت ارتکاب امری است که نزد عقلا مستهجن
و معدود از معایب است و مقتضای مقابله بمحرمات اینست که منافیات مروت از جمله امور محرمه نبوده باشد لکن خست
نفس و دنائت فاعل و عیب او باشد در نظر عقلا و اعتبار چنین چیزی در عدالت مشهور ما بین فقها است بلکه مصرح به
بر خلاف آن قبل از صاحب مدارک معلوم نیست و اما طریق معرفت عدالت پس چند امر است اول اختبار است یعنی معاشرت

در بیان معنی
عدالت است

ظاهر میشود که بعض فلان شخص چنین است یعنی متصف بجانفزا است اگر محلی شود بین او و معصیت یعنی هیچ مانعی و
مانعی نبوده باشد آن حالت مانع شود از ارتکاب آن معصیت تحقق چنین حالت که مدلول علیه است بمعاشرت مختلف
میشود بشدت و ضعف تابع زمان معاشرت است بطول و قصر گاه هست معاشرت بجائی میرسد که موجب قطع بتحقق آن
حالت میشود و گاه هست موجب ظن میشود ظاهر اینست که اکتفا بظن میتوان نمود بلی قطع بتحقق حالت مذکوره ضرور نیست
دویم تزکیه و تعدیل است یعنی دو نفر عادل شخص مجهول الحال را تعدیل نمایند یعنی میگویند فلان شخص عادل است بلی هرگاه
گاه قول آن دو نفر عادل مفید قطع یا ظن بعدالت آن شخص شود این شخص محکوم بعدالت خواهد بود و اعتماد باین شخص در جمیع
اموریکه توقف بعدالت دارد میتوان نمود بلکه باعتقاد این خادم شریعت مطهره هرگاه تعدیل شود از یک نفر کسی که کمال
وثوق و اعتماد بقول او هست اعتماد میتوان نمود سیم اشتهار است یعنی هرگاه شخصی در بلاد مشهور و معروف بعدالت
بوده باشد و این اشتهار موجب ظن بعدالت آن شخص شود اعتماد باین نیز میتوان نمود بعد از آنکه این مطلب مشخص شد
میگوئیم مطلب این بود که اخذ مسائل از مجتهد لازم است خواه بلا واسطه یا بواسطه که عدالت او بیکی از طرق ثلثه مذکوره
ثابت شده باشد لکن در سابق بیان شد با امکان اخذ بلا واسطه با عدم عسر اکتفا بواسطه نماید پس اعتقاد از مجتهد اخذ
مجتهد یا از کتاب او مقدم است بر اخذ بواسطه و اما از کتاب مجتهد یا خود مجتهد پس مختلف میشود نسبت بحالات مختلفه
مجتهد و احوال مقلدین گاه هست اخذ از کتاب اولی است در صورتیکه مقلد صاحب فهم باشد و مدقق و متامل بوده باشد که
مجتهد رجوع نکرده باشد و گاه هست بعکس است مخفی نماند تا حال بیان مطلوب در مطلب اول بود مطلب ثانی در معرفت
اسرار اقوال و افعال صلوة و تنبیه بر رعایت توجه و اقبال است بحضرت کریم ذو الجلال در اوان اشتغال بنماز که روح و حقیقت نماز
است و این مطلب در مباحث نیت و رکوع و سجود و غیرها مبین خواهد شد انشاء الله تعالی

باب اول

در بیان مقدمات است و در آن چند فصل است فصل اول در تقسیم صلوة است بدانکه نماز منقسم میشود بواجب و مستحب
و هر یک از این دو قسم منقسم میشود بچند قسم اما نماز واجب پس اقسام آن شش است اول نماز یومیه است دویم نماز جمعه سیم
نماز عیدین چهارم نماز آیات پنجم نماز طواف ششم نمازیست که بنذر و عهد و غیرهما بر مکلف لازم میشود و افضل از همه نماز
یومیه است یعنی پنج نمازیکه در شب و روز اتیان میشود و وجه تسمیه آن بنماز یومیه با آنکه بعضی در روز واقع میشود و بعضی در شب
چند چیز است و اکتفا میشود در این مقام بیکی از آنها اینکه میگوئیم ممکن است وجه آن این بوده باشد چونکه آنچه در روز واقع
میشود بیشتر است از آنچه در شب واقع میشود باین سبب تسمیه شده بیومیه تسمیة للشیء بوصف اکثر اجزاء او و نماز
یومیه پنج است اول نماز ظهر دویم نماز عصر سیم نماز مغرب چهارم نماز عشا پنجم نماز صبح و هر یک از نماز ظهر و عصر
و عشا در حضر چهار رکعت است و در سفر دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت است و نماز صبح دو رکعت و فرقی در این دو
نماز در حضر و سفر نیست فصل دویم در بیان اوقات این پنج نماز است و در آن چند مبحث است مبحث اول در بیان
وقت نماز ظهر و عصر است بدانکه اول وقت نماز ظهر زوال شمس است و مراد از زوال شمس تجاوز نمودن آفتاب است از دایره
نصف النهار و علامت آن زیاد شدن ظل شاخص است بعد از نقصان در غالب بلاد و حادث شدن ظل است بعد از
انعدام آن در بعض بلاد و مراد این است که اول وقت نماز ظهر زوال شمس است یعنی که مذکور شد بعد از تحقق زوال بمقدار
چهار رکعت در حق حاضر و دو رکعت در حق مسافر مختص است بنماز ظهر و بعد از انقضای این مقدار از اول زوال داخل میشود
وقت نماز عصر و وقت هر دو نماز ممتد است تا غروب آفتاب یعنی که وقت ظهر ممتد است تا باقی بماند بغروب شمس مقدار
که کفایت کند ادای نماز عصر را چهار رکعت نسبت بحاضر و دو رکعت نسبت بمسافر پس این مقدار مختص بنماز عصر است

در بیان اوقات صلوة یومیه

چنانچه

چنانچه در اول معادل این مقدار مختص بنماز ظهر باشد و ما بین این دو وقت مشترک خواهد بود بین الصلوتین و معتبر در رکعت این
مقام همان قدر واجب است از فعل و قول در حق کسی که معتدل القراءة بوده باشد در سرعت و بطؤ و هم چنین در فعل توضیح این اجمال
مقتضی اینست که گفته شود چونکه مذکور شد بعد از تحقق زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر مختص بنماز ظهر است و مخفی نیست
که زمان رکعت مختلف است بزیاده و نقصان باعتبار اشتمال آن بر واجب و مستحب میگوئیم مراد در این مقام رکعت مشتمل بر واجب است
و چونکه مقدار واجب نیز مختلف میشود باعتبار طول سوره و قصر آن میگوئیم مراد زمان قرائت قصر سوره قرائت است و چونکه این نیز
مختلف میشود باعتبار سرعت قرائت و بطؤ آن میگوئیم مراد مقداریست که ادا شود در آن ماهیت حروف و چونکه این نیز مختلف میشود باعتبار
اختلاف اشخاص در مراتب سرعت و بطؤ میگوئیم مراد حال اغلب ناس است و هم چنین است کلام در فعل بعض اشخاص که فعل بسرعت از
آنها صادر میشود بخلاف بعض دیگر معیار صدور ماهیت فعل است بالاضافه بحال اغلب اشخاص و بعد از اطلاع بر مراتب مرقومه
میگوئیم تفریعات متفرع بر قاعده مذکوره چند است اول آن است در تفریع میگوئیم در اول زوال شروع کردند بنماز ظهر یکی در
رکعت اول طول داد بسبب رعایت آداب و سنن و دیگری اقتصار نمود باقل واجب و این از نماز ظهر فارغ شد و اول هنوز از رکعت
اول فارغ نشده بنابر آنچه مذکور شد میگوئیم جایز است در حق شخص ثانی اقتدا کند در صلوة عصر چونکه بالنسبه بآن شخص بجهت آنکه وقت
نماز عصر بمقتضای آنچه مذکور شد داخل شده است اگرچه امام هنوز از رکعت اول نماز ظهر فارغ نشده باشد یا آنکه هر دو در یک آن
مشغول بنماز ظهر شده باشند دویم آنست که هرگاه فرض شود شخصی بطیء القراءة بعد از انقضای مقدار یک رکعت از نماز بسبب حال
او از اول زوال شروع کند بنماز عصر باعتقاد آنکه نماز ظهر را بجا آورده و بعد از فراغ از نماز عصر عالم شد بحقیقت حال صلوة عصر او محکوم
بصحت است بنابر آنکه آن مقدار وقت وسعت کل اقل واجبات صلوة را داشته باشد بخلاف آنکه اگر مراد چهار رکعت مختص
بالاضافه بحال این شخص بطیء القراءة بوده باشد سیم آنست که هرگاه فرض شود کسی باعتقاد آنکه زوال تحقق شده مشغول شد
بنماز ظهر و ثانیاً خلاف اعتقاد او منکشف شد هرگاه بعد از صلوة ظهر مصادف با وقت شده باشد بجهت آنکه آن وقت وسعت اقل واجب
نماز ظهر را داشته باشد در این وقت من غیر تامل حکم میکنیم بجواز اتیان بصلوة عصر بدون فصل بخلاف اینکه هرگاه وسعت آن را
نداشته باشد چهارم هرگاه فرض شود بالاضافه بر بطیء القراءة بمقدار چهار رکعت از آخر وقت باقی بوده باشد و همین مقدار نسبت
باغلب اشخاص وسعت هشت رکعت نماز را داشته باشد در این صورت در حق این شخص جایز نیست مشغول بنماز عصر شود
و عدول کند از نماز ظهر مطلقا بلکه اگر ممکن بوده باشد در حق این شخص اتیان صلوتین بجماعت آن متعین خواهد بود و اگر
جماعت ممکن نبوده باشد و متمکن بوده باشد بترک قرائت سوره در هر دو نماز از برای کل صلوة ظهر و یک رکعت از عصر لازم است
قبل از غروب چنین نماید و اگر فرض شود که چنین ممکن نبوده باشد دور نیست که بگوئیم در چنین صورت این شخص مخیر است ما بین
آنکه اتیان بصلوة ظهر نماید ادا و نماز عصر را قضا نماید و بالعکس و ممکن است که گفته شود عدول از ظهر نماید و متعین بوده
باشد در حق این نماز عصر و نماز ظهر را بعد از آن قضا نماید نظر بآنکه مقدار دو رکعت اخیر مختص بنماز عصر است پس ای کلام
و مقدار دو رکعت اول مشترک است ما بین صلوتین پس در صورت اختیار نماز عصر در وقت خود اتیان شده خواهد بود
دو رکعت آن در وقت مشترک ما بین هر دو نماز و دو رکعت دیگر در وقت مختص خود نماز عصر بخلاف اینکه هرگاه اختیار کند نماز
ظهر را در این صورت اگرچه دو رکعت اولی از آن در وقت مشترک شده خواهد بود لکن دو رکعت آخر آن در غایت وقت خود
بلکه در وقت مختص بنماز عصر اتیان شده خواهد بود و اگر چنین نماید و بعد از نماز ظهر قضاء نماز عصر را نیز اعاده نماید قضاً
اکمل و اتم خواهد بود مبحث دویم در ذکر خلافی است در تحدید وقت صلوتین بدانکه بنا بر آنچه مذکور شد که
اول وقت نماز عصر بعد از انقضاء مقدار ادای نماز ظهر است از اول زوال این مشهور بین فقهاست و قولی از شیخ صدوق نقل شده

[illegible]

حاصل آن اینست که آن بزرگوار منکر اختصاص شده بلکه از زوال تا غروب را وقت هر دو نماز میداند با حکم بلزوم تقدیم ظهر بر عصر
ثمره ما بین قولین ظاهر میشود در چند موضع اول آن است هرگاه کسی شروع بنماز ظهر نمود باعتقاد تحقق زوال و فارغ از نماز
ظهر شد بعد از آن که قلیلی از نماز واقع در وقت شده آن وقت حقیقت حال منکشف شد بنا بر مشهور لازم است تامل نماید تا مقدار
ادای ظهر منقضی شود از اول زوال آن وقت شروع نماید بنماز عصر بخلاف قول شیخ صدوق که مطلقا تامل لازم نیست بلکه جایز
است شروع نماید بنماز عصر بعد از فراغ از ظهر من غیر فصل دویم در صورت اتیان بصلوة عصر است بعد از زوال من غیر
فصل باعتقاد اینکه نماز ظهر را بعمل آورده است و بعد از فراغ از صلوة فساد اعتقاد او منکشف شود بنا بر مشهور نماز عصر باطل
است و بنا بر قول ثانی صحیح است سیم در صورتی که بمقدار ادای عصر تا غروب باقی مانده باشد و مکلف اتیان بهیچیک از
دو نماز ننموده باشد در این صورت بنا بر مشهور متعین است که اتیان بنماز عصر نماید اشتغال بنماز ظهر در این حالت مجوز نیست
نظر باینکه وقت مختص بعصر است و وقت ظهر منقضی شده و مقتضای قول ثانی آنست که صحیح بوده باشد نظر باینکه این مقدار
نیز مشترک ما بین هر دو نماز خواهد بود بلکه مقتضای اینقول آنست که اشتغال بنماز ظهر در این وقت نیز متعین بوده باشد
و مخفی نماند که اینقول اگرچه مشهور شده از صدوق لکن از کتب آن بزرگوار کلامی که صریح در این مطلب بوده باشد حال ظاهر
نیست بلکه کلام آن مرحوم در هدایه ظاهر در خلاف اینست و همچنین در مقنع تصریح فرموده که هرگاه کسی نماز ظهر و عصر را
نکرده باشد تا آخر وقت و وقت کفایت نکند مگر یک نماز معین است که اتیان بنماز عصر نماید و اما اختلاف در نهایت پس میگوییم
بعد از اطباق اصحاب بر اینکه اول وقت نماز ظهر زوال شمس است ظاهر میشود از کلمات ایشان در آخر وقت آن چهار قول
اول قول شیخ مفید است فرموده وقت ظهر بعد از زوال است تا اینکه سایه شاخص زیاد شود بقدر دو سبع شاخص دویم قول
شیخ طوسی است در نهایه که فرموده آخر وقت ظهر در حق مختار وقتی است که سایه شاخص زیاد شود بمقدار چهار سبع آن سیم
قول شیخ طوسی است در مبسوط و خلاف که فرموده وقت صلوة ظهر در حق مختار ممتد است تا اینکه سایه شاخص زیاد شود بقدر
شاخص و شکی در ضعف این اقوال نیست بلکه ظاهر اینست که مراد شیخین جلیلین نیز چنانچه ظاهر میشود از کلام ایشان بیان نبوده
باشد چنانچه مدقق در مطالع الانوار بیان نموده قول چهارم قول ابی الصلاح است در کافی ایشان فرموده وقت فضیلت نماز ظهر در حق
مختار ممتد است تا وقتی که ظل شاخص بدو سبع شاخص برسد و وقت اجزای نماز ظهر در حق مختار ممتد است تا اینکه ظل شاخص
بچهار سبع شاخص برسد و وقت نماز ظهر در حق مضطر ممتد است تا اینکه ظل شاخص بمثل شاخص برسد اینها که مذکور شد
ذکر اختلاف بود در وقت نماز ظهر من حیث النهایة و وقت نماز عصر من حیث البدایة و اما اختلاف در وقت نماز عصر من حیث
النهایة پس این نیز بحسب ظاهر چهار قول میشود قول اول قول مشهور ما بین اصحاب و مختار ما بین اقوال است و آن اینست که وقت
نماز عصر ممتد است الی الغروب و تفاوتی ما بین مختار و مضطر در اصل جواز تاخیر تا این وقت نمیباشد بلی چیزی که هست این
است که تاخیر در حق مختار تا آن وقت بسیار مرجوح و مذموم است و اما بالاصالة فقد بالاداء معذور پس چنین نیست قول ثانی
آنست که وقت صلوة ممتد است در حق مختار تا اینکه سایه شاخص دو مثل شاخص شود در اینوقت وقت صلوة عصر در حق مختار
منقضی میشود و اما در حق ارباب معاذیر پس وقت باقی است تا غروب و این ظاهر میشود از شیخ در مبسوط و ابن حمزه و ابن براج
سیم ظاهر میشود از شیخ مفید حاصل آن اینست که وقت عصر اگرچه در حق ارباب معاذیر ممتد است تا غروب لکن در حق مختار
منتهی میشود بمیل کردن شعاع آفتاب بزردی چهارم قول ابی الصلاح است در کافی حاصل آن اینست وقت فضیلت نماز عصر در حق مختار
ممتد است تا اینکه ظل شاخص بچهار سبع شاخص برسد و وقت اجزاء آن در حق مختار ممتد است تا اینکه ظل شاخص بمثل شاخص برسد
و وقت آن در حق مضطر ممتد است تا غروب شمس مبحث سیم در بیان وقت نماز مغرب و عشا است بدانکه اجماع علما منعقد است

اینکه

در ذکر اقوال علما در اختلاف ایشان در آخر وقت

در بیان وقت نماز مغرب و عشا

اینکه وقت نماز مغرب داخل میشود بتحقق غروب شمس و اشکالی در این نیست و خلافی که هست ما بین علما در اینست که علامت
غروب شمس چه چیز است اختلاف کرده اند علما در این پس دو قول قول اول آنست که علامت غروب شمس استتار قرص شمس است هرگاه
در صورت استتار ابر و مانع بعد از ملاحظه افق مشخص شد که قرص شمس پایین رفته و مرئی نشود مشخص میشود که غروب شده است
و اینقول ضعیف و موافق مذهب عامه است و مشهور ما بین علما شیعه آنست که اینقدر کفایت نمیکند در تحقق غروب و اینها
متفرق بعد و فرقه شده اند طایفه فرموده اند علامت غروب اختفای حمره است در مشرق مقابل مغرب و اینقول شیخ مفید است در
مقنعه و شیخ طوسی است و غیرهما این قول ثانی است و جماعت دیگر فرموده اند علامت غروب میل نمودن حمره مشرقیه است از سمت
راس بجانب مغرب این قول سیم است توضیح این اجمال آنست بعد از آنکه قرص شمس از افق در جانب مغرب پایین رفت سرخی که در
جانب مشرق هست میل بارتفاع می نماید و هر قدر که قرص آفتاب پایین تر میرود سرخی از جانب مشرق بالاتر میرود تا اینکه آن سرخی
بمحاذات سر میرسد بعد از آنکه آن سرخی از جانب سر میل بجانب مغرب نمود پس اشکال وقت نماز مغرب و وقت افطار خواهد بود
و قبل از آن شروع بنماز مغرب نمیتوان نمود و همچنین جایز نیست افطار و این ثمره ما بین دو قول است بنا بر قول اول که علامت غروب
استتار قرص است همین که قرص آفتاب مخفی شد شروع بنماز مغرب و افطار جایز خواهد بود و بنا بر مختار جایز نخواهد بود مگر مقام
تقیه و همچنین هرگاه فرض شود کسی نماز عصر نکرده باشد تا اینکه قرص شمس مخفی شد بنا بر مختار نماز عصر او بنیت ادا میتواند شروع
نمود و بنا بر قول اول قضا خواهد بود و لکن احتیاط در امثال این مقام اینست که کسی عمدا تاخیر نماز عصر تا آن وقت ننماید و اگر
اتفاقا تاخیر شد تا آن وقت اگرچه نماز عصر در این حالت اداست لکن احتیاط اینست که متعرض ادا و قضا نشود اکتفا بقربت مطلقه
نماید بعد از آنکه مشخص شد که اول وقت نماز مغرب غروب شمس است و علامت غروب میل حمره مشرقیه است از سمت راس بجانب
مغرب پس اشکال در اینوقت شروع بنماز مغرب میتوان نمود و همچنین است کلام در افطار در حق صائم و بعد از تحقق غروب بمقداری
که کفایت نماز مغرب کند بعینه که در نماز ظهر مذکور شد مختص بنماز مغرب است بعد از انقضای این مقدار از زمان از اول غروب وقت
نماز عشا داخل میشود و وقت هر دو نماز باقی است تا نصف شب چنانچه از اول وقت بمقدار ادای نماز مغرب مختص بادای است هم
چنین در آخر وقت بمقدار ادای نماز عشا مختص است بنماز عشا پس وقت نماز مغرب داخل بغروب آفتاب و ممتد است تا اینکه باقی
ماند از نصف شب مقداری که کفایت نماز عشا نماید و وقت نماز عشا داخل میشود بعد از آنکه غروب منقضی شد مقداری که کفایت
نماز مغرب نماید و ممتد است تا نصف شب و قول باشتراک هر دو نماز در تمام وقت چنانچه در ظهر نیز منقول از شیخ بزرگوار صدوق
مرحوم بود در اینجا نیز نقل شده لکن کلام آن بزرگوار در فقیه و غیره مطابق با این حکایت نیست و آنچه مذکور شد در تحدید آخر
وقت دو نماز مغرب موافق مشهور و معروف ما بین فقها است و ظاهر میشود از جماعت از اجله فقهای اصحاب خلاف در مسئله
چند قول اول آنست که وقت نماز مغرب منقضی میشود بزوال شفق که عبارت از حمره مغربیه است و این ظاهر میشود از ثقة
الاسلام در کافی و شیخ صدوق در هدایه و غیره و شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در خلاف و مبسوط و غیرهما قول ثانی
آنست که وقت نماز ممتد است تا طلوع فجر صادق و این قول را شیخ طوسی در خلاف نقل فرموده از بعض علمای ما و از جماعت
از علمای عامه پس اختلاف شده در آخر وقت نماز مغرب پس دو قول اول آنست که وقت نماز مغرب منتهی میشود بزوال حمره مغربیه ثانی
آنست که ممتد است تا اینکه باقی بماند از نصف شب مقداری که کفایت نماز عشا نماید سیم آنست که وقت آن ممتد است
تا طلوع فجر صادق خیر الامور اوسطها قول اول و سیم هر دو ضعیف است خصوصا سیم و همچنین اختلاف است که در وقت نماز
عشا مذکور شد بدایه و نهایه مشهور و معروف ما بین اصحاب است و در آن نیز خلاف شده پس دو قول اول آنست که مذکور شد
یعنی وقت نماز عشا داخل میشود بعد از انقضای زمانیکه کفایت نماز مغرب کند از اول غروب و وقت آن ممتد است تا نصف شب

اختلاف علما در علامت غروب

در ذکر اختلاف فقها در آخر وقت نماز مغرب

در اختلاف علما در ابتدا و انتهای وقت نماز عشا

قول ثانی آنست که وقت آن داخل میشود بزوال حمرۀ مغربیه و منقضی میشود بثلث شب و این قول شیخ صدوق است در هدایه و شیخ
مفید است در مقنعه و شیخ طوسی است در خلاف و مبسوط و نهایه و اقتصاد و سلار بن عبد العزیز در مراسم و موافقت مشایخ
عظام فرموده در بدایه و مخالفت نموده در نهایه و ترجیح فرموده اول وقت نماز عشا زوال حمره است و ممتد است تا آنکه باقی
بماند بنصف شب مقدار چهار رکعت و چونکه مشایخ مذکوره از اعاظم علمای شیعه میباشند بنا بر این احتیاط مقتضی آنست
که شروع بنماز عشا نشود قبل از زوال حمرۀ مغربیه و اگر نماز بجماعت بوده باشد چونکه تعجیل در آن مطلوبست اولی آنست
که اندک تأخیر در نماز مغرب نماید بعد بر که فارغ شود از نماز مغرب و نافلۀ آن زوال حمره شده باشد آنوقت شروع بنماز عشا
نماید و لا سیما بعد از ملاحظه آنکه مرحوم شیخ در خلاف این را نسبت بمذهب اصحاب داده و مع ذلک اگر نخواهد کسی رعایت
آن احتیاط نکند مانعی ندارد و قول ثالث قول است که در نماز مغرب مذکور شد که ممتد است تا طلوع فجر صادق اگرچه این قول را
شیخ الطائفه در خلاف در وقت نماز مغرب نسبت به بعض اصحاب داده لکن بیّن است آن کسی که این قول را در نماز مغرب
قایل شده البته قایل خواهد بود در نماز عشا و این ظاهر است لکن ممکن هست که کسی ادعا نماید این قول اگرچه از کلام شیخ
در خلاف ظاهر میشود که چنین قایل در علمای شیعه بوده باشد لکن چونکه از مبسوط ظاهر میشود این قایل که قایل این قول شده
در حال ضرورت نه مطلقا بنا بر این قول باطلاق قایل ندارد و اما قول به این در حال ضرورت پس قایل این قول مجهول نخواهد بود
بلکه جماعتی از اعاظم متأخرین این قول را اختیار نموده اند لکن مختار نزد حقیر اینست که فرقی ما بین مختار و مضطر در این باب
نمیباشد و وقت نماز عشا منقضی میشود بانتصاف لیل مطلقا بنا بر این هرگاه کسی در اول شب خوابید قبل از ادای نماز عشا و بیدار
نشد مگر بعد از نصف شب ظاهر اینست که نماز او قضا بوده باشد و کلامی که در اینمقام هست اینست که آیا واجبست بر این شخص
روزه بگیرد همان روز را بقصد کفارۀ این عمل ظاهر اینست که واجب بوده باشد خواه خوابیدن باختیار این شخص بوده باشد یا
باضطرار خواه معتاد بوده باشد بیدار شدن یا نه ظاهر اینست که صوم واجب بوده باشد در جمیع صور مذکوره و هم چنین ظاهر
اینست که وجوب صوم ثابت بوده باشد خواه نوم او بعد از اتیان بنماز مغرب بوده باشد یا قبل از اتیان بوده باشد لکن ظاهر هم
اینست که وجوب صوم محقق بوده باشد بصورتیکه اتیان بنوم نموده باشد بعد از دخول لیل و انقضای زمانی که وسعت
هر دو نماز را داشته باشد و اما هرگاه چنین نبوده مثل اینکه قبل از تحقق غروب خوابید و بیدار نشد مگر بعد از انتصاف
لیل ظاهر اینست که صوم واجب نبوده باشد و هم چنین است هرگاه خوابید بعد از تحقق غروب لکن قبل از انقضای زمانی
که وسعت هر دو نماز را داشته باشد بدانکه مرحوم [illegible] و کلام اصحاب آنست که بیدار شود بعد از نصف شب و قبل از فجر پس هر
گاه در نصف شب خوابید و بیدار نشد مگر بعد از طلوع صبح ظاهر اینست در این وقت نیز روزه واجب بوده باشد و هم چنین محل
سؤال در حدیث معتبره که مستلزم حکم در مسئله است اگرچه مرد است لکن فرقی در این باب مرد و زن نمیباشد پس هر
گاه زن قبل از نماز عشا خوابید و بیدار نشد مگر بعد از انتصاف لیل روزۀ آن روز بر آن زن نیز واجب خواهد بود و اخبار مذکوره
شامل صورتی بود که اخلال بنماز عشا شده باشد در وقت آن بجهت نوم و اما هرگاه اخلال بآن شده باشد بسبب اغماء یا سهو یا
بسبب مستی یا بتعمد ترک نماز کرده باشد آیا در این صور روزۀ آن روز بر آن شخص واجب خواهد بود یا نه میگوئیم اما اغماء پس
اشکال نمیتوان گفت که روزه بر مغمی علیه واجب نبوده باشد لکن این در صورتی است که اغماء باختیار خود این شخص نبوده باشد
بانحوی که این شخص باختیار خود احداث سبب اغماء نموده باشد و اما هرگاه باختیار خود احداث سبب اغماء نموده ممکن هست
که گفته شود این شخص حکم عامد خواهد بود و حکم عامد بعد مذکور خواهد شد و اما اخلال بنماز عشا ساهیا پس میگوئیم که سهو
بر دو قسم است اول آنست که معتقد این بود که نماز عشا را بعمل آورده و باین جهت نماز عشا نکرده بعد از انتصاف شب متذکر شد

مسئله در بیان وجوب صوم کفاره از برای کسی که اخلال نماید بنماز عشا تا نصف شب

مسئله در حکم اخلال بنماز عشا

فساد اعتقاد او ظاهر اینست در اینصورت حکم بوجوب روزۀ آن روز نتوان نمود و اکتفا بهمان قضای نماز بنماید دوم آنست که
غافل شد از نماز کردن در وقتی متذکر شد که نصف شب شده بود احتیاط در این مقتضی اینست در این صورت اخلال بروزه
این روز ننماید و اما اخلال بنماز عشا بجهت مستی پس میگوئیم این نیز بر دو قسم است یک قسم آنست که مستی باختیار خود نه
باشد در اینصورت اگرچه حکم بوجوب روزۀ آن روز ممکن نیست لکن طریقۀ احتیاط مقتضی آنست که اخلال بروزۀ آن
روز ننماید و قسم دیگر آنست که مستی باختیار خود این شخص بوده که احداث سبب سکر را باختیار خود نموده در این صورت
حکم این شخص حکم عامد بوده باشد پس میگوئیم اما عامد یعنی کسی که عمدا ترک نماز عشا کرده تا نصف شب گذشت
آیا روزۀ آن روز بر این شخص واجب است یا نه در این نیست که واجب بوده باشد پس هرگاه اخلال بروزه نماید معاقب خواهد
بود بترک صوم چنانچه معاقب بترک صلوة و بتأخیر آن از وقت آن **تنبیه** سزاوار اینست که هم بحث شود با در
چند مطلب اول آنست که وجوب صوم مذکور آیا مختص است در صورتی که اخلال بنماز عشا شده باشد در حضر یا
ثابت است در سفر هم ظاهر اینست که تفصیل داده شود در مسئله ما بین کثیر السفر و سایر فرقی که سفر او معصیت بوده باشد
و غیر اینها اگر کثیر السفر بوده باشد آن شخص اخلال بنماز عشا نموده یا آنکه سفر او معصیت بوده باشد ظاهر اینست که واجب
بوده باشد که روزه گرفته باشد در آن روز و اما هرگاه چنین نبوده باشد بر آن شخص واجب نخواهد بود و هم چنین است هرگاه
این امر در شبی اتفاق افتاده باشد که روزۀ آن روز در شریعت ظاهره محرم نبوده باشد مثل اینکه در شب عید این اتفاق افتاد
و هم چنین است هرگاه مانعی از صوم در آن روز هم رسید مثل اینکه مریض شد یا آنکه ضعیفه حایض شد و هکذا مجملا هرگاه این سبب
صوم در شبی هم رسید که صوم آن روز در شریعت ممنوع و محرم بوده باشد روزه در آن روز واجب بلکه جایز نخواهد بود
تفصیل مقام مقتضی آنست که گفته شود این سبب صوم در شبی که هم رسید صوم آن روز در شریعت مطلوب یا حرام است
یا جایز است یا واجب اگر حرام بوده باشد ظاهر اینست که روزۀ آن روز در اینمقام مطلوب نبوده باشد پس جایز نخواهد بود
و اگر ممکن بوده باشد یعنی مانعی از صوم نبوده باشد واجب است روزه و اما اگر واجب بوده باشد این محتاج به
تفصیل است باین نحو واجب یا معین است مثل اینکه این امر در ماه مبارک اتفاق افتاد یا در شبی که روزۀ روز آن بر این
شخص معین بوده بنذر یا بغیر نذر در این صورت ظاهر اینست که لازم بوده باشد نیت صوم روزه نماید پس صوم
تداخل خواهد نمود با کفارۀ روزۀ ماه مبارک یا نذر معین نماید و نیت این نماید که این مجزی باشد از آن صوم که مستند
باخلال نماز عشا تحقیق مبنای این مسئله را کما هو حقه بتوفیق الله در جلد خامس از مجلدات مطالع الانوار در باب مبحث
صلوة کسوف و خسوف ایراد نموده ایم و اشارۀ اجمالی در جلد اول در مبحث مواقیت در خصوص همین مسئله نیز شده است
و هرگاه صوم آن روز معین نبوده باشد مثل اینکه صوم منذور بنذر مطلق در ذمۀ او بوده و منظور این بود که فردا بعنوان
قصد روزه گرفته باشد بشب چنین امری اتفاق افتاد و هم چنین است قضای ماه مبارک رمضان در صورت سعت وقت در این
صورت امتثال در حق این شخص بدو طریق ممکن هست **اول** آنست که روزه را بقصد کفارۀ تأخیر صلوة عشا روزه گرفته وجوبا
و روزۀ واجب بنذر مطلق را مثلا تأخیر اندازد بوقت دیگر و ثانی آنست که همان روز را بنیت هر دو صوم روزه گرفته صوم هر
دو را اینجا نیز تداخل خواهد نمود و فرقی ما بین این صورت و صورت سابقه آنست که تداخل در اینجا لازم نبود در اینصورت که تداخل
در اینمقام جایز خواهد بود بنا بر این هرگاه کسی مشغول بصوم شده باشد که تتابع و توالی در آن شرط بوده باشد مثل کفارۀ صوم
ماه مبارک در صورت عدم تجاوز از نصف چنین امری اتفاق افتاد میتواند در آن روز بقصد هر دو صوم نماید امتثال بهر دو
حق او حاصل میشود بنا بر این اخلال بتتابع هم نخواهد رسید تا آنکه لازم باشد استیناف صوم کفاره نظر باخلال امر بتتابع

مسئله در بیان تفصیل صوم کفاره در سفر

بعلاوه ممکن هست که گفته شود در صورتی که نادی تداخل نبوده باشد بلکه همان روز باید نیت این صوم مسبب اخلال به صلوة
عشا بر خصوص همان روز شود و تحقق چنین امری موجب اخلال بتتابع مطلوب در آن صوم نشود خصوص صورتی که اخلال
سبب باختیار این شخص نبوده باشد مثل اینکه فرض شود کسی که در شب سابق و در روز آن هیچ خواب نکرده باشد و بعد از ادای نماز
مغرب خواست سجده شکر مستحب را بعمل آورده باشد در اثنای سجده خواب برو غلبه نموده خوابید و وقتی بیدار شد که هوا الی
صبح است لکن بعد از فتح باب تداخل بتوفیق الله الموفق کار بحاجت باین دقت نخواهد بود **مطلب ثانی** آنست که هرگاه
شب چنین امری اتفاق افتاد و روز آن اثنای سفر قبل از زوال بوده و یا بعد از زوال اگر بعد از زوال بوده باشد میگوییم جایز است چه
مسافرت بعد از زوال منافات با اتمام صوم واجب ندارد و اگر قبل از زوال بوده باشد تفصیل داده شود ما بین کثیر السفری
که رافع حکم او بظهور نرسیده باشد و غیر آن اگر کثیر السفر بوده باشد حکم بشود بجواز سفر و لزوم صوم در آن روز و اگر غیر کثیر
السفر بوده باشد در این وقت تفصیل داده شود ما بین سفر واجب و غیر واجب اگر غیر واجب است حکم میشود بعدم جواز
آن و تعیین صوم بر آن شخص در آن روز و اگر واجب بوده باشد در این وقت لازم می آید تعارض واجبین مگر حیثیت در این
صورت ممکن رجوع بترجیح و اختیار اهم در نظر شارع مثلا هرگاه فرض شود چنین امری در شب اتفاق افتاد و روز آن قافله حاج
میرود و این شخص هم مستطیع است و با تخلف از این قافله مأیوس از ادراک حج است در این مثال در این صورت ظاهر اینست
که اختیار مسافرت نماید و قضای آن روز را بکند و با عدم امکان ترجیح تخییر خواهد بود ما بین احد واجبین **مطلب سیم**
آنست آیا اقتضای این فرض در صورت اخلال بسبب عذری یا غیر عذر واجب خواهد بود یا نه مثل اینکه فرض شود چنین امری اتفاق
افتاد در حق ضعیفی و صحیحی یعنی شد یا در حق مریض اتفاق افتاد یا بعد مریض شد یا متذکر حقیقت حال شد در روز
حال آنکه اکل بعمل آورده بود یا آنکه سفری در حق او متعین بود اختیار سفر نمود باین سبب یا اینکه بعد روز آن شب فطر بمنع
شرعیت ممکن نبود مثل اینکه شب اخیر عید بود یا ایام التشریق که عبارت از یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجة الحرام بوده
باشد در منی یا آنکه اخلال بصوم نموده متعمدا آیا نظر اینست که حکم بوجوب قضای آن روز ممکن نبوده باشد در جمیع صور مذکوره
مطلب چهارم آنست که این حکم مختص بنماز عشا است و در سایر صلوات مثل ظهرین و صلوة مغرب ثابت نیست پس هرگاه بعد از دخول
و انقضای زمانی که وسعت فرضین داشته باشد کسی خوابید و بیدار نشد تا غروب یا آنکه در شب بالاعتقاد اینکه نماز مغرب کرده است
نماز عشا را بعمل آورد و خوابید بیدار نشد مگر بعد از نصف شب آن وقت فساد اعتقاد او منکشف شد و مشخص شد که نماز مغرب را
بعمل نیاورده است یا آنکه بعد از دخول شب و انقضای زمانی که کفایت صلوتین مینمود خوابید قبل از ادای صلوتین و بیدار نشد
مگر قبل از نصف شب مقداری که کفایت مینمود که ادای صلوة عشا را در جمیع این صور صوم آن روز ثابت نیست و زمام کلام در این
مقام که صعب بجا و دراز اعتدال نمود لکن نظر باینکه مباحث مباحث مهمه بود و اصحاب رفع الله تعالی مقامهم متعرض نشده بودند
در این مقام ثبت نمود والله العالم بحقایق الاحکام و حججه الائمة النجباء العظام علیهم الاف التحیة والثناء والسلام **بحث چهارم**
در بیان وقت نماز صبح است و تحقیق آن بدایة و نهایة چنین میگوییم اول آن حین ظهور سفیدی است فوق افق متصل با افق در جانب
مشرق که منبسط و منتشر است در عرض افق متصل بآن این اول فجر است که تعبیر از آن بصبح صادق میشود در مقابل صبح کاذب که عبارت
از سفیدی است که فوق افق بطریق استطاله میرسد قبل از این و این سفیدی متصل بافق نیست بلکه ما فوق افق است و طلوع
یعنی سیاهی فاصله هست ما بین این سفیدی و افق مشرق تعبیر از این میشود بصبح کاذب و بفجر اول و گاه بذنب سرحان تشبیها
اینکه این سفیدی قبل از سفیدی که متصل بافق و منتشر در عرض افق است هم میرسد و صبح کاذب میگویند از بابت صفت
بحال متعلق موصوف است ای کاذب من اخبر بالصبح یعنی این سفیدی است که کسی که اعتماد باین بکند و اخبار بکند که صبح است

کاذب است

کاذب است در این اخبار آنجا اول مذکور شد آن فجر ثانی و صبح صادق میگویند ثانی بجهة آنکه بعد از روشنی اول است و صادق
بجهة آنست که صادق است کسی که اخبار میکند که صبح است و این روشنی که عبارت از روشنی متصل بافق است مشرق و منتشر در عرض
آنست اول وقت فریضه صبح است و در این وقت حرام میشود اکل و شرب بر کسی که عازم صوم هست و وقت نماز ممتد است تا طلوع
شمس یا بعضی که وقت نماز صبح منقضی میشود بطلوع شمس اما اینکه اول وقت نماز صبح حین ظهور سفیدی است که مذکور شد پس
محل اتفاق است و کسی از فقها در این خلاف نکرده اند و اما انقضای وقت آن در حق مختار بوده باشد یا مضطر بطلوع شمس است
پس مشهور ما بین فقها است و شیخ طوسی تفصیل داده ما بین مختار و مضطر و فرموده اگر چه در حق مضطر وقت ممتد است تا
طلوع شمس لکن در حق مختار منتهی میشود بظهور حمره در جانب مشرق چنانچه در مبسوط فرموده و با سفار صبح یعنی بکمال روشنی
رسیدن چنانچه در خلاف و ممکن است ارجاع هر دو بیک چیز **بحث پنجم** در بیان آنست که هر یک از مواقیت مذکوره
در هر یک از صلوات خمسه منقسم میشود بدو قسم وقت فضیلت و وقت اجزا و مراد از وقت فضیلت وقتی است که نماز در آن
افضل است از نماز در وقت دیگر و مراد از وقت اجزا وقتی است که نماز در آن مسقط تکلیف است و مرجوح است نسبت
بنماز در وقت فضیلت و وقت فضیلت صلوة ظهر از اول زوال است تا آنکه ظل حادث مثل شاخص برسد و وقت اجزای آن
بعد از انقضای وقت فضیلت است تا آنکه باقی بماند بغروب شمس مقدار ادای عصر و وقت فضیلت نماز عصر بعد از ادای
ظهر است تا آنکه ظل حادث بمقدار دو مثل شاخص برسد و وقت اجزای آن بعد از انقضای این مقدار است تا غروب شمس و
وقت فضیلت نماز مغرب از غروب شمس است تا غروب حمره مغربیه و وقت اجزای آن بعد از انقضای فضیلت است تا آنکه باقی
ماند از نصف شب مقداری که کفایت ادای نماز عشا بکند و وقت فضیلت نماز عشا از غروب حمره مغربیه است تا ثلث شب
و وقت اجزای آن بعد از فراغ از نماز مغرب است تا زوال حمره مغربیه و بعد از ثلث شب است تا نصف شب و وقت فضیلت
فریضه صبح از اول طلوع فجر ثانی است تا ظهور حمره مشرقیه و وقت اجزای آن باقی است تا طلوع شمس و مخفی نماند ظهور حمره مشرقی
بعد از طلوع فجر در دو وقت است اول بعد از انفجار بفاصله بسیار کم و دیگری بعد از آنکه هوا روشن شد و مراد در این
مقام که وقت فضیلت ممتد است تا ظهور حمره ثانی است کما اخیرا که گفته شد در بیان اصل وقت نماز عشا و بیان وقت فضیلت
آن و وقت اجزای آن معلوم میشود که وقت فضیلت نماز عشا محفوف است بدو وقت اجزا یعنی وقت فضیلت آن متوسط
است ما بین دو وقت اجزا اول بعد از فراغ از نماز مغرب است تا زوال حمره مغربیه و ثانی بعد از انقضای ثلث شب است تا
نصف شب و بجا معلوم نماند که وقت فضیلت نماز عصر را نیز چنین میدانند یعنی وقت فضیلت آن متوسط است ما بین دو وقت
اجزا اول بعد از فراغ از نماز ظهر است تا آنکه ظل شاخص بمثل شاخص برسد و آن وقت فضیلت نماز عصر داخل میشود
و منقضی میشود برسیدن ظل بدو مثل شاخص بعد از آن وقت اجزا است تا غروب و محتمل خلاف آنست بلکه بعید از
انقضا بمقدار مذکور که کفایت نماز ظهر کند وقت فضیلت نماز عصر داخل میشود بل بعد از تحقق زوال چنانچه در اخبار است
تاخیر نماز ظهر بمقدار اتیان هشت رکعت نافله چنین است حال در نماز عصر یعنی راجح است تاخیر در نماز عصر تا فارغ شود
از هشت رکعت نافله آن و لکن این در صورتی است که خواهد اتیان بنافله نموده باشد و اما هرگاه نخواهد نافله بعمل
آورد رجحان تاخیر صلوتین بمقدار نافله مسلم نیست بلکه چنانچه اتیان بنماز ظهر نموده در اول زوال اتیان شده خواهد
در وقت فضیلت خود چنین است حال در نماز عصر که هرگاه اتیان بان نماید بعد از فراغ از نماز ظهر بدون فصل در
نماز عصر در وقت فضیلت خود واقع شده خواهد بود و حوله اتیان بهشت رکعت زوال که نافله ظهر است کرده باشد
یا نه نماید تا ما فی الباب آنست در صورت عدم اتیان بنافله در هر دو یا احدهما خود را از فضیلت نافله محروم کرده خواهد

در بیان وقت فضیلت و وقت اجزای هر نماز

در بیان وقت نماز صبح بدایة و نهایة

بدان این مطلب در نماز عشا مسلم است که هرگاه اتیان شود بآن قبل از زوال حمره مغربیه واقع شده خواهد بود نماز عشا در غیر
وقت فضیلت خود بدانکه اهتمام تام در محافظت صلوات در اوقات فضیلت آنها ضرور است و نهایت مبالغه در اخبار معتبره
در این باب بعمل آمده چنانچه در حدیث از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر الصادق علیه السلام مرویست که آن حضرت فرموده که
فضل در میان فضیلت وقت اول بر وقت آخر بهتر است از برای مکلف از اولاد و اموال او و در حدیث دیگر از آن سرور علیه السلام
مرویست که فضیلت وقت اول بر وقت آخر مثل فضیلت آخرت است بر دنیا و اهتمام بر این فوق جمیع مجاهد و حسنات است
بالاتر از جمیع محاسن محروم ساختن انسان خود را از این سعادت عظمی در صورت انتفای عذر ستم است شدید و ضلالت
است عظیم و چونکه محافظت صلوات در اوقات فضیلت آنها موقوف بمعرفت وقت فضیلت می باشد و معرفت وقت
فضیلت در غیر ظهرین بنحوی که مذکور شد چندان صعوبتی ندارد و اما در ظهرین معرفت آن از راهی که مذکور شد صعوبتی
داشت لهذا مناسب دانست در تحدید وقت فضیلت این دو نماز اشاره نماید بنحوی که ظاهر از این بوده باشد پس میگوییم
مذکور وقت فضیلت در عطارد و غیره آنست وقتی که آفتاب در اول جدی بوده باشد که شمس در آن وقت در غایت انحطاط
است ظل حادث بمثل شاخص میرسد در دو ساعت و چهل و دو دقیقه بعد در این وقت وقت فضیلت نماز ظهر منقضی
بعد دو ساعت و چهل و دو دقیقه و ظل حادث در این وقت معادل دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و سه
دقیقه و هم چنین ظل حادث در وسط جدی معادل یک مثل شاخص میشود در دو ساعت و چهل و چهار دقیقه و دو مثل شاخص
میشود در سه ساعت و بیست و پنج دقیقه و در آخر جدی که متصل باول دلو است ظل حادث بمثل شاخص میرسد در دو ساعت
چهل و نه دقیقه و بدو مثل شاخص میرسد در دو ساعت و سی و دو دقیقه و در وسط دلو معادل مثل شاخص میشود در دو
ساعت و پنجاه و نه دقیقه و معادل دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و چهل و سه دقیقه و در آخر دلو که متصل باول
حوت معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و نه دقیقه و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و پنجاه و هشت دقیقه
و در وسط حوت معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و نوزده دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و یازده
دقیقه و در آخر حوت که متصل باول حمل است معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و شش دقیقه و دو مثل
شاخص میشود در چهار ساعت و هیجده دقیقه و در وسط حمل معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و سه
دقیقه و معادل دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و سی و یک دقیقه و در آخر حمل که اول ثور است ظل شاخص معادل
مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل دقیقه و در وسط ثور
معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و چهل دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل و هشت دقیقه و در آخر
ثور که اول جوزاست معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و چهل و یک دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار
ساعت و پنجاه و سه دقیقه و در وسط جوزا معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و نه دقیقه و در این اشتباهی
و چون ابتدا در مطالع لا تزال ایراد نموده ایم و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پنجاه و شش دقیقه و در آخر جوزا
که اول سرطان بوده باشد معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار
ساعت و چهل و سه دقیقه در این دو مقام نیز اشتباه شده و وسط سرطان مثل وسط جوزاست و اول اسد مثل اول
جوزاست و وسط اسد مثل وسط ثور است و وسط سنبله مثل وسط حمل است و اول میزان مثل اول حمل است و وسط
میزان مثل وسط حوت و اول عقرب مثل اول حوت است و وسط عقرب مثل وسط دلو است و اول قوس مثل اول دلو و
و وسط قوس مثل وسط جدی است این همه در صورتی است که عرض بلد بقدر سی و دو درجه بوده باشد مثل اصفهان

در بیان تعیین وقت فضیلت ظهرین

و نواحی آن

و نواحی آن و در صورتی که عرض بلد بیشتر بوده باشد یا کمتر وقت بلوغ ظل حادث بمثل شاخص یا بدو مثل شاخص بیشتر میشود یا
کمتر و آنچه بیان شد در بیان وقت بلوغ ظل حادث بمثل شاخص یا دو مثل شاخص در اول آن بودن شمس بود در اوایل بروج
و اواسط و اواخر آن در سایر احوال تقریبا مطلوب مشخص میشود و مخفی نماند که آنچه مذکور شد در تعیین مقادیر مذکوره اگرچه
مفید قطع نیست نظر بوقوع اشتباه در بعضی مواضع لکن چونکه مفید ظن است و باکی در اعتماد بمظنه در امثال این
مقام نیست لهذا عمل بمقتضای آن نمودن بی عیب است و مع ذلک رعایت تعجیل نمودن احوط و احکم خواهد بود و آنچه ذکر
شد تا اینجا در بیان اوقات صلوات فرایض یومیه بود اما اوقات باقی فرایض انشاء الله تعالی در محل خود بیان خواهد شد

فصل سیم در تقسیم نمازهای مستحب است نماز نافله منقسم میشود بنوافل یومیه و غیر یومیه و اقسام غیر یومیه بسیار است
اعانه الله تعالی بسیاری از آنها در محل خود بیان خواهد شد کلام در این مقام در نوافل یومیه است و تسمیه بنوافل یومیه بالکلیه
بسیاری در شب واقع میشود یا باعتبار آنست که اکثر آن متعلق بصلوة یومیه است اگر چه آنچه متعلق بفریضه فجر است جایز است
اتیان شود در شب یا باعتبار تسمیه مظروف است باسم اشرف ظرفین و در این نوع چند بحث است **بحث اول** در عدد
رکعات آنهاست بدانکه نوافل یومیه سی و چهار رکعت است ضعف رکعات فرایض یومیه هشت رکعت نافله زوال آنست
که قبل از نماز ظهر اتیان میشود و هشت رکعت بعد از نماز ظهر و قبل از عصر اتیان میشود و تعبیر میشود از اول بنافله ظهر
و از ثانی بنافله عصر و در چنین نیت هرگاه متعرض این اضافه شود مطلقا عیبی ندارد باین نحو که هشت رکعت را بنیت نافله
ظهر و هشت رکعت را بنیت نافله عصر بعمل آورد بلکه شیخ صدوق در کتاب هدایه بجمیع شانزده رکعت را نافله ظهر
هشت رکعت قبل از ظهر و هشت رکعت بعد از آن قبل العصر و نقل شده از ابن الجنید که چهارده رکعت را نافله ظهر قرار داده
و دو رکعت را نافله عصر و این هر دو قول ضعیف است و ممکن هست که مراد صدوق از ظهر زوال بوده باشد نه غیر آن
بر این مراد این خواهد بود که شانزده رکعت نافله زوال خواهد بود چنانچه صاحب کتاب جامع تصریح نموده که شانزده رکعت
نافله زوال است و چهار رکعت نافله مغرب است که اتیان میشود بعد از نماز مغرب و دو رکعت نشسته است بجای یک رکعت
که بعد از نماز عشا است آنرا نماز وتیره می نامند و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت شفع و یک رکعت وتر که مجموع یازده
رکعت میشود اطلاق نماز شب چنانچه بر هشت رکعت اول اطلاق میشود اطلاق میشود بر مجموع یازده رکعت و دو رکعت نافله
فجر است که قبل از فریضه فجر اتیان میشود و آنچه مذکور شد که عدد رکعات نوافل یومیه سی و چهار است این در حضر است و اما در
سفر پس بنا بر این نصف آن ساقط است بنا بر این پس عدد رکعات این نافله در سفر هفده خواهد بود و شانزده رکعت نافله
ظهر و عصر و هم چنین نافله عشا که وتیره بوده باشد ساقط است لکن این در حق مسافری است که قصر صلوة در حق او متعین بوده باشد
و اما چنین مسافری که قصر نماز در حق او جایز نبوده باشد مثل کثیر السفر یا کسی که سفر او مشروع نبوده باشد ظاهر اینست که جمیع
نوافل در حق او ثابت بوده باشد مثل حضر و هم چنین است هرگاه قصر صلوة در حق او متعین نبوده باشد بلکه مخیر بوده باشد
مابین قصر و اتمام مثل مسافر در مسجد الحرام یا مسجد نبی صلی الله علیه و آله در مدینه یا حایر حسین علیه السلام یا مسجد کوفه پس
مسافر در این اماکن اربعه اتیان بنافله ظهرین و وتیره میتواند نمود و هرگاه فریضه را قصر کند یا تمام لکن کلام در این است
که این حکم در صورت قصر نمودن فریضه یا در صورتیست که اتیان بفریضه مقصوره در نفس این اماکن نماید یا ثابت است اگر
چه اتیان بفریضه مقصوره در خارج اماکن نیز نماید و علی التقدیر نافله را نیز در نفس اماکن اتیان نماید یا در خارج پس
مسئله متصور بچند قسم میشود **اول** آنست که اتیان بفریضه نماید در خود اماکن تمام **و ثانی** مثل اولست مگر اینکه اتیان
بفریضه نماید مقصوره در این دو صورت نافله ثابت است بلا شبهه **سیم** آنست که اتیان بنافله در خارج نماید و اتیان بفریضه

در تقسیم نمازهای مستحب

در بیان عدد رکعات نافله

در بیان اتیان نافله در اماکن اربعه

نماید در بعض اماکن لکن تمام **چهارم** مثل اینست که اگر اتیان بفریضه نماید در بعض اماکن مقصوره در ابتدا و صورت
نیز ظاهر اینست اتیان بنافله تواند نمود **پنجم** آنست که اتیان بنافله نماید در بعض اماکن و بفریضه در خارج **سادس**
آنست که اتیان بهر یک از نافله و فریضه در خارج بوده باشد مخفی است در اینجا و صورت فریضه نیز چنانکه
و این محل کلام نیست و کلام اینست آیا در این دو صورت اتیان بنافله جایز هست یا نه هر یک از طرفین خالی از اشکال
نیست لکن دور نیست که حکم بجواز اقرب بصواب بوده باشد پس در قسم اول اتیان بنافله ظهرین نماید در بعض یکی از
اماکن اربعه اگر چه چنین اتیان بنافله نادر این بوده باشد که اتیان بفریضه در خارج خواهد نمود مقصوره یا آنکه
نماز عشا را در خارج مقصوره اتیان نمود نماز وتیره را در بعض یکی از اماکن اتیان می تواند نمود و در قسم ثانی که سه
اقسام است اتیان بهر یک از نافله ظهرین و ظهرین در خارج اماکن می نماید لکن در صورتی که متمکن از ظهرین در
نفس اماکن بوده باشد پس نافله ظهرین مثلا در سفر بوقتی ساقط است که قصر ظهرین متعین بوده باشد بجهت آنکه مفروض
از قصر در حق او نبوده باشد اگر چه تبدیل مکان نماید مگر با قامت عشرة ایام و در ما نحن فیه چنین نیست نظر بآنکه
متمکن هست در آن وقت نماز را در بعض اماکن اتیان نماید تا متم باشد و این مسافر هر گاه معتقد هر گاه نماز ظهرین را در
منزل خود اتیان نماید متعین است که قصر نماید لکن نظر بآنکه متمکن هست از اتیان نماز در مسجد الحرام تا متم باشد
میتواند اتیان بنافله ظهر مثلا در منزل خود نماید بعد از فراغ از نافله نماز فریضه را در همان منزل مقصوره اتیان نماید
و هم چنین است در مدینه منوره و کربلا معلی علی مشرفها الاف التحیة و الثناء پس محصل کلام در این مقام اینست که هر گاه
کسی در یکی از اماکن اربعه مذکوره بوده باشد جایز است در حق او اتیان بنوافل خواه نافله و فریضه هر دو را در خارج اماکن
اتیان نماید یا هر دو را در نفس اماکن یا نافله را در نفس اماکن اتیان نماید و فریضه را در خارج یا بالعکس و در صورت
اتیان بفریضه در نفس اماکن خواه اتمام نماید یا قصر در جمیع صور اتیان بنافله ظهرین و عشا در حق او تجویز خواهد
بود و هم چنین هر گاه کسی از سفر وارد میشود در دو فرسخ بلد خود منزل زوال شد هر گاه تاخیر در نافله نماید تا
ورود بلد وقت نافله منقضی میشود در این صورت در حق او جایز است در بین راه نافله نماید و تاخیر در فریضه
نماید تا ورود بلد تا نماز را تمام بکند اتیان بنافله و فریضه هر دو در سفر نماید در چنین صورت متمکن از اتیان بفریضه
تامه در خانه خود هست بتاخیر در آن اگر چه تا آخر وقت بوده باشد و هم چنین است هر گاه کسی اثنای سفر نماید
در اول زوال جایز است در حق او اتیان بنافله زوال در منزل اگر چه اتیان بفریضه ظهر در سفر نماید و وجه ثبوت نافله
در موارد مذکوره را در مطالع الانوار ذکر نموده ایم **مبحث دویم** در بیان وقت نافله ظهرین است و در این چند
قول است **اول** و هو اوسع الاقوال آنست که وقت نافله ممتد است با متداد وقت فریضه و این قول را صاحب
شرایع و غیره حکایت نموده اند و قایلی بقایل این بر نخورده ایم لکن کلام ابن الصلاح در مبحث صلوات مسنونه
اگر چه موهم اینست چنانچه فرموده است که اوقات نافله و فریضه ممتد است با متداد آن فریضه لکن مذکور
شد در اوقات فرایض که آن مرحوم وقت اجزای نماز ظهر را در حق مختار منتهی میداند برسیدن ظل شاخص بر
چهار سبع آن و وقت نماز ظهر را در حق مضطر منتهی میداند برسیدن ظل شاخص مثل شاخص پس مقتضای
جمع ما بین دو کلام او آنست که وقت نافله ظهر ممتد است تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص شود لکن در حق مضطر پس مقتضای
کلام ایشان در نماز عصر چنین است لکن در حق مضطر نظر بآنکه وقت نماز عصر را در حق مضطر ممتد میداند تا غروب و در حق مختار
وقت را ممتد میداند تا بلوغ ظل شاخص مثل شاخص   آنست که وقت نماز نافله ظهر ممتد است تا آنکه ظل شاخص مثل

شاخص

در بیان وقت نافله ظهرین

شاخص مثل شاخص شود و وقت نافله عصر ممتد است تا آنکه ظل شاخص دو مثل شاخص بشود و از ارباب این قول مختلفند بعضی استثناء
نموده اند از نافلتین دو وقت مقدار رکعتی از کفایت فریضتین نماید و بعضی مطلق ذکر نموده اند و استثنا نموده اند بلکه بعضی تصریح
بر عدم استثناء نموده اند و قول **سیم** و هو اضیق الاقوال آنست که وقت نافله ظهر ممتد است تا آنکه ظل حادث بدو سبع شاخص
برسد بعد از تحقق زوال تا این وقت مشترک ما بین نافله و فریضه است و بعد از آن مختص بنافله ظهر میشود یا بمعنی که اتیان بنافله ظهر
در این وقت جایز نخواهد بود نظر بخروج وقت آن و وقت نافله عصر باقی است تا آنکه ظل حادث بمقدار چهار سبع شاخص برسد
بعد از آن مختص بنماز عصر میشود بامعنی که اتیان بنافله بعد از انقضای این مقدار و قبل از عصر جایز نیست و مختار ما این قول ثالث
است و از جمله اموری که در این مقام مناسب است بیان شود دو مطلب است **اول** آنست که هر گاه کسی در اول زوال بجهت عادت
ترک نافله ظهر نمود نماز ظهر را در اول وقت اتیان نمود و هم چنین ترک نافله عصر نمود و نماز عصر را بعد از ظهر بلا فصل بعمل آورد و هنوز
ظل حادث مساوی دو سبع شاخص نشده در این وقت باعث رفع شده میتواند هر دو نافله را بعمل آورد بقصد ادا نظر ببقاء
وقت هر دو و هر گاه مفروض شود که رفع باعث شد بعد از ادای ظهر و قبل از عصر در این صورت آیا میتواند اتیان بنافله ظهر نماید
مقدم بر نماز عصر یا نه نظر بآنکه این نافلات در وقت فریضه و آن قدر که ثابت است جواز این نافلات مقدم بر صلوة
ظهر و عصر و ظاهر اینست که بعد است ظاهر اینست که جایز بوده باشد **مطلب دویم** در تحدید وقت نافله ظهر و عصر است
بحسب ساعات بدانکه مذکور در چهار و غیره آن است که زمان بلوغ ظل حادث بدو سبع شاخص وقتی که شمس در راس
جدی بوده باشد در یک ساعت و نیم و هفت دقیقه و بچهار سبع شاخص در دو ساعت و ده دقیقه و در آخر جدی در یک ساعت
و نیم و هشت دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و دوازده دقیقه و در آخر جدی که اول دلو است بلوغ ظل بدو سبع شاخص در یک ساعت
و چهل دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و هفده دقیقه و در وسط دلو بلوغ ظل بدو سبع شاخص در یک ساعت و نیم و شانزده
دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و بیست و سه دقیقه و در آخر دلو که اول حوت است بلوغ ظل بدو سبع در یک ساعت و نیم
و شانزده دقیقه در این اشتباه است و بچهار سبع در دو ساعت و نیم و یک دقیقه و در وسط حوت بلوغ ظل بمقدار دو سبع
در یک ساعت و نیم و بیست و چهار دقیقه و بچهار سبع شاخص در دو ساعت الا سه دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و نیم و
دقیقه و در وسط حمل بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت الا سه دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و نیم و هفده دقیقه
و در آخر حمل که اول ثور است بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت الا پنج دقیقه در این اشتباه است و بمقدار چهار سبع در
دو ساعت و نیم و هفده دقیقه و در وسط ثور بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت الا نه دقیقه و بمقدار چهار سبع در
دو ساعت و نیم و یازده دقیقه است و در آخر ثور که اول جوزا است بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یک ساعت و چهل و نه دقیقه و بمقدار
چهار سبع در دو ساعت و چهل و دو دقیقه و در وسط جوزا بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یک ساعت و سی و هشت دقیقه و به
مقدار چهار سبع در دو ساعت و سی و هشت دقیقه و در آخر جوزا که اول سرطان است بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یک ساعت
و چهل و یک دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و سی و هشت دقیقه و وسط سرطان مثل وسط جوزا است و آخر سرطان یعنی اول
اسد مثل اول جوزا است و وسط اسد مثل وسط ثور است و آخر اسد یعنی اول سنبله مثل اول ثور است و وسط سنبله
مثل وسط حمل است و آخر سنبله یعنی اول میزان مثل اول حمل است و وسط میزان مثل وسط حوت است و آخر میزان یعنی
اول عقرب مثل اول حوت است و وسط عقرب مثل وسط دلو است و آخر عقرب یعنی اول قوس مثل اول دلو است و وسط
قوس مثل وسط جدی است و در بعضی مواضع اگر چه بسیار اشتباه شده لکن مخفی نیست که منافی با مطلب نبوده باشد بنا بر
این محل بمقتضای آن نمودن در اتیان نوافل فی حسبات مخفی نماند آنچه که مذکور شد در وقت نافله ظهرین در غیر روز جمعه است

و اما در روز جمعه چنین نیست و هم چنین عدد رکعات نافله روز جمعه مدلول علیه است از عدد رکعات نافله سایر ایام چهار رکعت
عدد رکعات نافله روز جمعه بیست است و اشکالی در این نیست بلکه کلام در وقت اتیان باین بیست رکعت است و احتمالات در
این بسیار است **اول** آنست که اتیان شود بمجموع بیست رکعت قبل از زوال مجتمعه یعنی در یک دفعه ظاهر اینست که جایز بوده باشد در هر
وقت از اوقات و قبل از زوال که بوده باشد خواه وقت پهن شدن آفتاب یا وقت بلند شدن آفتاب یا قریب بزوال بوده باشد
در هر وقت که خواسته باشد مجموع بیست رکعت را لکن بعضرا اتیان نتواند نمود **دویم** آنست که مجموع بیست رکعت را بالمره اتیان
نماید قبل از زوال لکن متفرق این نیز بهر نحو که خواسته باشد ظاهر اینست که جایز بوده باشد لکن افضل اقسام متصوره آنست
که توزیع نموده باین نحو که شش رکعت را وقت انبساط شمس یعنی وقت پهن شدن آفتاب در سطح زمین اتیان نماید و شش
رکعت را وقتی که آفتاب بلند شد اتیان نماید و شش رکعت را قریب بزوال اتیان نماید و دو رکعت را متصل بزوال یعنی بسیار نزدیک
بزوال اتیان نماید و بعد از تحقق بزوال ظاهر اینست که جایز نباشد باین معنی که جایز نیست تأخیر نماید تا اینکه دو رکعت را
بعد از زوال اتیان نماید و اگر اتفاق افتد و زوال شد و اتیان بایند دو رکعت نموده باشد قبل از اتیان بفریضه اتیان باین نافله
نماز نماید **سیم** آنست که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت نافله بعد از زوال و قبل از اتیان بفریضه مجتمعه بوده باشد یا متفرقه
و این قسم اگرچه از کلام شهید ثانی در شرح لمعه و شرح ارشاد ظاهر میشود جواز آن لکن مختار عدم جواز است **چهارم** آنست
که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت نافله در میان دو نماز خواه مجتمعه بوده یا متفرقه و این نیز جایز نیست اگرچه مرحوم علامه در
نهایة الاحکام و شهید ثانی در شرح ارشاد تصریح فرموده اند بجواز **پنجم** آنست که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت بعد از ادای
فریضتین و تشکیکی در جواز این نیست خواه مجتمعه اتیان نماید یا متفرقه لکن کلام در اینست که در این وقت به نیت قضا اتیان نماید
یا به نیت ادا اولی آنست که قصد قربت مطلقه نماید و متعرض ادا و قضا هیچیک نشود **ششم** توزیع است و این بچند قسم متصور
میشود **اول** آنست که بعضی از این نافله را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال قبل از ادای فریضتین **ثانی** آنست که
بعضی از آن را بعد از زوال و قبل از فریضه و باقی را فیما بین فریضتین اتیان نماید **ثالث** آنست که بعضی را بعد از زوال اتیان نماید
قبل از فریضتین و باقی را بعد از فریضتین و **رابع** اینست که بعضی را بعد از زوال و قبل از فریضه و بعضی از آن را فیما بین فریضتین
و بعضی دیگر را بعد از فریضتین و **خامس** اینست که بعضی را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال قبل از فریضتین و بعضی
را فیما بین فریضتین فقط یا بعد از فریضتین هم اتیان نماید ظاهر اینست که هیچیک از اقسام خمسه جایز نبوده باشد بلی اقسام
دیگر هست که مضایقه از جواز آن نداریم **اول** آنست که بعضی از نافله را قبل از زوال اتیان نماید و تتمه را فیما بین فریضتین
و سه قسم از این منصوص است یکی آنست که هشت رکعت در ما بین فریضتین اتیان شود و ثانی آنست که شش رکعت
فیما بین اتیان شود و ثالث آنست که چهار رکعت فیما بین اتیان شود **دویم** آنست که بعضی از نافله را قبل از زوال اتیان
نماید و تتمه را بعد از فریضتین و **ثالث** آنست که جمع ما بین هر سه را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال لکن
فیما بین فریضتین و تتمه را بعد از فراغ از ظهر و فریضه اتیان نماید و درست این اقسام همه جایز بوده باشد بدانکه مناسب
اینست که ختم بحث را تتمیم بذکر دو مطلب **مطلب اول** آنست که مذکور شد که هرگاه کسی اتیان باین بیست رکعت نماز
نماید بهر یک از انحاء مذکوره که بوده باشد موافق سنت خواهد بود مگر اقسامی که تصریح شد بعدم جواز آنها لکن افضل
از همه آنست که اتیان شود بمجموع بیست رکعت قبل از زوال بتوزیعی که مذکور شد باین نحو که شش رکعت وقت انبساط
شمس و شش رکعت وقت ارتفاع آن و شش رکعت قریب بزوال و دو رکعت متصل بزوال کلامی که در این مقام هست
اینست که هرگاه عید فطر یا عید اضحی اتفاق افتاد در روز جمعه آیا حکم نافله بحال خود باقی است یا ضعیف نظر باینکه اتیان بنماز

در این دویم

وقت نافلهٔ یوم جمعه
وقت آن

وقت نافلهٔ مغرب

در این دو یوم قبل از نماز عید و بعد از آن مشروعیت ظاهر احتمال اول است پس نافله مذکوره بر حال خود باقی است اگر
چه در صورت مزاحمت بوده باشد و ظاهر اینست که هرگز ساقط نیست این نماز بوده باشد **و مطلب ثانی** آنست که مجموع این بیست
رکعت نماز از نافله ظهر و عصر این روز است یا از وظیفه روز جمعه است یا شانزده رکعت از نافله ظهرین است و چهار رکعت از
وظیفه یوم است ثمره در مقام نیت ظاهر میشود ظاهر احتمال اول است پس ده رکعت اول را به نیت نافله ظهر یا صلوة جمعه
بعمل می تواند آورد و ده رکعت باقی را به نیت عصر لکن اولی اینست که نیت اینکه از نافله فریضتین است یا از وظیفه یوم است
متعرض هیچیک نشود بلکه مقصود این باشد چونکه شارع مقرر فرموده در این روز بیست رکعت نماز شود امتثالا لطلبه و طلبا
لرضاه این نماز را بعمل می آورم **بحث سیم** در بیان وقت نافله مغرب است وقت این نافله داخل میشود بعد از انقضای وقت آن
که کفایت نماز مغرب نماید بعد از تحقق مغرب لکن جایز نیست اتیان بنافله مگر بعد از ادای نماز مغرب و در آخر وقت این نافله
است بر سه قول **اول** مشهور و معروف ما بین فقها آنست که وقت آن منقضی میشود بزوال حمره مغربیه و ظاهر محقق در معتبر
و علامه در منتهی دعوی اتفاق علمای شیعه است بر این مطلب **دویم** آنست که ممتد است بامتداد وقت مغرب و این مختار
شیخ شهید است در دروس و صاحب مدارک **سیم** جمع ما بین هر دو قول است اول در حق مختار و دویم در حق مضطر
و این ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح در کافی نظر باینکه در فعل صلوات مسنونه فرموده است که وقت نافله مغرب بعد فریضه
ممتد است بامتداد وقت آن فریضه و در وقت نماز مغرب قایل شده که وقت مختار منتهی میشود بزوال حمره مغربیه و وقت
مضطر باقیست تا نصف شب و مختار ما بین اقوال قول اول است بدانکه مناسب اینست که تنبیه شود در این مقام بچند
چیز **اول** آنست که هرگاه فرض شود کسی مرید و طالب باشد باعتبار باعثی قوی و داعی که ترک نافله مغرب نماید و باین قصد اتیان به
دو نماز نمود بلا فصل بعد از رفع باعث شد و قرار داد که اتیان بنافله مغرب نماید اگر بعد از زوال حمره است اتیان بنیت
قضا و اگر قبل از زوال حمره است ظاهر اینست که اتیان بنیت ادا می تواند نمود **دویم** آنست که مکروه است حرف زدن ما بین مغرب
و نافله آن و هم چنین ما بین چهار رکعت **سیم** سجده شکری که مستحبست بعد از فراغ از فرایض اولی اینست که اتیان شود بآن
سجده مقدم بر نافله مغرب **بحث چهارم** در بیان مراعات نوافل [illegible] است نسبت بفرایض و در این چند مقام است
اول آنست که نافله ظهرین ملازم این دو نماز نیست در وقت این دو نماز توضیح این اجمال آنست که هرگاه کسی یک رکعت از نافله ظهر
قضا عمدا اتیان نمود و وقت نافله منقضی شد در این صورت جایز است که هفت رکعت دیگر را هم [illegible] هفت
رکعت را بعد از انقضای وقت نافله اتیان نماید بعد از اتیان بنماز ظهر نماید و هم چنین است حال در نافله عصر پس هرگاه یک
رکعت را قضا عمدا در وقت خود اتیان نمود و وقت این نافله منقضی شد میتواند اتمام نافله عصر نماید مقدم بر نماز عصر و
اشکالی در این نیست لکن کلام در اینجاست که آیا این حکم مختص بصورتی است که این شخص باعتقاد سعه وقت نافله شروع به
نافله نمود و بعد از اتیان به یک رکعت فساد اعتقاد او منکشف شد یا اینکه مختص باین صورت نیست بلکه حکم ثابت است در
صورتی که قبل از شروع بنماز نافله معتقد آن بوده باشد که وقت نافله وسعت ندارد مگر یک رکعت از آن را در این صورت هم جایز
هست و یک رکعت را در وقت اتیان نماید و تتمه را در خارج وقت ظاهر اینست که حکم در هر دو صورت ثابت بوده باشد
و مختص بصورت اول نبوده باشد و لکن این در صورتی است که خروج وقت نافله بعد از اتیان بیک رکعت بوده باشد اما
هرگاه قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد این حکم ثابت نیست آیا در این صورت اتمام دو رکعت جایز است یا اینکه قطع
آن نماز متعین است ظاهر اول است لکن این صورتی است که باعتقاد سعه وقت شروع بنماز نافله نموده باشد و قبل
از اتمام رکعت فساد اعتقاد او ظاهر شود بلکه وقت خارج شود قبل از اتمام رکعت در این صورت اگرچه اتمام دو رکعت جایز

[illegible]

در عدم جواز مزاحمت نافله با فریضه جمعه

یعنی قطع نماز را لازم نیست لکن اتمام همه نافله جایز نیست اما هرگاه قبل از شروع بنماز متخصص بوده باشد که متمکن از اتمام یک رکعت
در وقت نیست ظاهر اینست که شروع بنافله در این صورت جایز نبوده باشد **مقام دویم** در این است که آیا این مزاحمت در
نافله روز جمعه ثابت هست یا نه یا مخصوص کسی که شروع نموده بنافله روز جمعه با اعتقاد سعه وقت بعد از اتمام یک رکعت متخصص
شد که وقت نافله خارج شده یعنی وقت فریضه داخل شد بتحقق زوال در این صورت ظاهر اینست که مزاحمت نبوده باشد یعنی
اتمام نافله روز جمعه جایز نبوده باشد واما اتمام آن نمازی که شروع نموده و بعد از اتیان یک رکعت وقت خارج شد ظاهر اینست
که جایز بوده بلکه دور نیست که اتمام آن دو رکعت جایز بوده باشد اگرچه خروج وقت قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد متخصص مقال
آنست که مزاحمت نافله روز جمعه با فریضه ثابت نیست اگرچه دو رکعت نافله را بلکه مجموع رکعت را بعمل آورده باشد
بلی هرگاه مجموع رکعت را اتمام نموده باشد و شروع برکعت دیگر نموده باشد در آن وقت وقت نافله خارج شود یعنی
وقت نماز ظهر داخل بشود در این صورت میتواند آن دو رکعت را اتمام نماید تا بیست رکعت تمام شود اگرچه این مزاحم
فریضه شده **مقام سیم** در مزاحمت نافله مغرب است با صلوة عشا یعنی که شروع بنماز نافله مغرب نموده با اعتقاد
اینکه وقت تمام نافله باقیست بعد از اتمام یک رکعت وقت خارج شود در اینصورت ظاهر اینست که اتمام نافله مغرب یعنی چهار
رکعت را نتواند نمود ولکن اتمام آنچه شروع نموده ظاهر اینست که جایز بوده باشد اگرچه خروج وقت قبل از اتمام یک رکعت بوده
باشد اما این در صورتیست که قبل از شروع بنماز معتقد سعه وقت نسبت بهر چهار رکعت بوده باشد و هرگاه چنین نبوده
باشد این منقسم بچند قسم میشود **اول** آنست که معتقد این هست که بقدر دو رکعت از وقت نافله باقیست در این
صورت ظاهر اینست که تواند دو رکعت را اتیان نمود ظاهر اینست که بر باید در این وقت قصد کند که این دو رکعت اخیرتین
است **دویم** آنست که معتقد این است که وقت وسعت یک رکعت دارد نه دو رکعت در اینصورت ظاهر اینست که شروع
بنافله نتواند نمود **سیم** آنست که معتقد این است که وقت وسعت سه رکعت دارد در اینصورت اتیان بدل دو رکعت
تواند نمود علاوه **مبحث پنجم** در بیان بعضی نمازهای وارده در این وقتها است فیما بین نماز مغرب و نماز عشا در اخبار بعضی
از این دو وقت یعنی بعد از غروب آفتاب تا ذهاب شفق و هم چنین بعد از طلوع فجر تا طلوع شمس بساعت غفلت شده و وجه
تسمیه این وقت بساعت غفلت چنانچه در بعضی اخبار ایمائی دارد بر این آنست که چون شیطان در این وقت غافل میشود از احوال
انسان پس مراد این است که این ساعت ساعتی است که جنود شیطان از انسان غافل میباشند پس انسان از شر آنها در این وقت
محفوظ میباشد پس دعا و عبادت در آن وقت اقرب باجابت و احری بقبول خواهد بود و حدیثی که اشاره بآن شده این
است که شیطان پهن میکند لشکر و جنود لیلیه خود را از برای اغوای عباد الله از وقت غایب شدن شمس تا زوال
شفق که حمره مغربیه است و هم چنین پهن میکند عسکر و جنود نهاریه خود را از وقت طلوع فجر تا طلوع شمس پس این
دو وقت وقت جمع نمودن عسکر و پهن نمودن و منتشر ساختن جنود است بجهت اغوای خلایق پس در این دو وقت
چونکه مستولی نیستند بر خلایق لهذا میتوان گفت که غافل اند از احوال انسان و چونکه منتشر میسازد ایشان را بجهت اغوای
ناس لهذا مناسب اینست که در آن وقت انسان مشغول بذکر و دعا شود تا از شر آنها محفوظ باشد یا اینکه چون این
دو ساعت ساعت تفرق است و غالب ناس از شر آفت اینها غافلند لهذا تسمیه شده بساعت غفلت نظر بغفلت
اغلب ناس از برکت عزل آفت آنها یا اینکه چون شیطان در این دو وقت جنود خود را متفرق میسازد بجهت اغوا و اغفال
ناس از طاعت الهی جل شانه بر این مناسب است تسمیه شده بساعت غفلت علی ای حال مقصود در این مقام
اشاره است ببعضی نمازهای وارده در این وقت که عبارت از بعد نماز مغرب و قبل از نماز عشا است و در این مقام

در عدم جواز مزاحمت نافله مغرب با عشا

در بیان ساعات غفلت

اقتصار میشود

در بیان نماز غفیله

اقتصار میشود بچند نماز **اول** چهار رکعت نافله مغرب است که بیان شد **دویم** نمازیست که مشهور شده است به
صلوة غفیله و آن نماز دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد این آیه را بخواند وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا
فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ
نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ و در رکعت ثانیه بعد از حمد این آیه را بخواند وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا
إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ
إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ عبارت حدیث بعد از این اینست فاذا فرغ من القراءة رفع یدیه فقال اللهم انی اسئلک بمفاتح
الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا ویقول اللهم انت ولی
طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد وآله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی وسال الله حاجته اعطاه الله
ما سئل اینست عبارت حدیث و قوله وان تفعل بی کذا وکذا اشاره است باینکه حاجت خود را در آن وقت ذکر
نماید و قوله فی آخر الحدیث و سال الله حاجته اشاره بر اینست که حاجت خود را دو مرتبه در قنوت ذکر نماید و گویا
نکته در تکرار این بوده باشد که یک مرتبه متوسل میشود بذات الله جل شانه در قضای حاجت خود بمعرفت شفاعت
مفاتح الغیب یعنی چیزهائی که موجب توصل بمغیبات است از اسم اعظم الهی و غیره از چیزهائی که علم بآنها
نیست مگر باری تعالی جل شانه و باین اشاره است قوله علیه السلام بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت تا آخر و مرتبه دیگر
وسیله قضای حاجت خود قرار میدهد سید المرسلین صلی الله علیه وآله را مع آل اطهار او را و باین اشاره است قوله علیه السلام
فاسئلک بحق محمد وآله الاکرم و قوله و سال الله حاجته و ممکن است که مراد این بوده باشد که ذکر حاجت خود نماید
بعد از آنکه گفت تعلم حاجتی یا بنحو اللهم انت ولی طلبتی تعلم حاجتی و هی ان تغفر لی ذنوبی و تجعلنی من اخترتهم
لدینک و خلقتهم لجنتک و تشرفنی فی قرب الطرق للوفود علیک و تحشرنی فی زمرة اولیائک الذین لا خوف علیهم ولا هم
یحزنون و هر مطلب که خواهد ذکر نماید آن وقت بگوید فاسئلک بحق محمد وآله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی
ممکن است که مراد این باشد که ذکر حاجت نماید در ضمن اینکه بنحو اللهم انت ولی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک
بحق محمد وآله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی آنوقت ذکر حاجت خود نماید **و احتمال سیم** آنست که قوله علیه السلام و سال
حاجته اشاره بوده باشد بتعبیر کذا وکذا در آنجا که فرموده وان تفعل بی کذا وکذا و این بعید است چه اگر مراد این
میبود میبایست در عقب آن ذکر شده باشد **و احتمال چهارم** آنست که مراد این بوده باشد که بعد از فراغ از نماز
سؤال حاجت خود نماید بنابراین و سال الله حاجته عطف خواهد بود بر صلی که در اول حدیث مذکور است و اول
حدیث اینست که من صلی بین العشائین رکعتین قرء فی الاولی الحمد و قوله وذا النون اذ ذهب مغاضبا الی قوله و
کذلک ننجی المؤمنین و فی الثانیة الحمد و قوله وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو الی آخر الآیة فاذا فرغ من القراءة رفع یدیه
الی آخر الحدیث حاصل مضمون حدیث بنابراین چنین خواهد بود که هر کس که در میان نماز مغرب و عشا دو رکعت نماز کند باین
کیفیت که مذکور شد و سؤال کند حاجت خود را بعد از نماز هرگاه چنین نماید خداوند عالم اجابت حاجت او خواهد
فرمود و حاجت او را بر خواهد آورد و هرگاه جمع ما بین همه اینها بکند یعنی احتمالات حدیث عمل کرده خواهد بود باین
نحو که بجای و ان تفعل بی کذا وکذا ذکر حاجت خود نماید و هم چنین بعد از آنکه گفت تعلم حاجتی سؤال حاجت خود
نماید و اعاده آن نماید بعد از آنکه گفت لما قضیتها لی و هم چنین بعد از فراغ از نماز و اگر چنین نماید اسهل و اتقن خواهد
بود **سیم** نماز دیگر که مذکور شد در بیان کیفیت و ضعف این نماز بود و کلامی که در این مقام هست در حکم آنست که آیا

در تفسیر ...

این نماز را مابین نماز مغرب و عشا میتوان بعمل آورد باید تحقیق در این باب و تفصیل در مقالات پس میگوییم اتیان باین
نماز یا قبل از زوال سرخی است که در جانب مغرب هم میرسد بعد از غروب یا بعد از آن در صورت اول یا اقتصار مینماید
بهمین دو رکعت یا جمع میکند مابین آن و چهار رکعت نافلهٔ مغرب و در صورت ثانیه یا این دو رکعت نماز را مقدم
دارد بر نافلهٔ مغرب یا در وسط آن اتیان مینماید یا بعد از آن پس اقسام مسئله شش است **اول** آنست که اتیان باین
نماز نماید قبل از زوال حمرهٔ مغربیه و اقتصار نماید بر آن **دویم** آنست که جمع نماید مابین آن و نافلهٔ مغرب لکن این نماز را
مقدم میدارد بر نافلهٔ مغرب در این دو صورت ظاهر اینست که اتیان باین نماز میتوان نمود **سیم** آنست که جمع نماید
بین این نماز و نافلهٔ مغرب لکن اتیان باین نماز نماید مابین نافلهٔ مغرب مختص است که این قبل از زوال حمرهٔ مغربیه خواهد
بود و این قسم نیز ظاهر اینست که جایز بوده باشد **چهارم** آنست که اتیان نماید باین دو رکعت بعد از چهار رکعت نافلهٔ مغرب لکن
قبل از زوال حمرهٔ مغربیه این نیز معلوم نیست که جایز بوده باشد **پنجم** مثل چهارم است مگر اینکه اتیان باین دو رکعت بعد از زوال
حمرهٔ مغربیه بوده باشد **ششم** آنست که اقتصار نماید باین دو رکعت لکن بعد از زوال حمرهٔ مغربیه باشد و این قسم ظاهر اینست
که جایز نبوده باشد پس اتیان باین دو رکعت در چهار صورت که اول مذکور شد بی عیب است لکن اینها مختلف
میباشند در قوت و ضعف اضعف که در صورت اولی حکم بجواز کمال قوت دارد و در صورت ثالثه اگرچه جایز است لکن
مثل این دو صورت در قوت نیست چنانچه در صورت ثالثه اقوی از صورت رابعه است و ممکن است که هرگاه کسی دو
رکعت نافلهٔ مغرب را اتیان نماید بکیفیتی که مذکور شد و در آن قصد هر دو نماز کند هم قصد نافلهٔ مغرب و هم قصد این
نماز امتثال نسبت بهر دو نماز بعمل آورده باشد پس فایز بثواب هر دو نماز خواهد بود ان شاء الله تعالی و جبر جواز این نماز
در چهار صورت که مذکور شد و عدم جواز در دو صورت اخیره ظاهر میشود از مطالع الانوار **وازجملهٔ صلوات** در بیان نماز وصیت
وارده مابین نماز مغرب و نماز عشا نماز معروف بنماز وصیت است که شیخ طوسی در کتاب مصباح ذکر فرموده از
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن جناب در مقام وصیت بامت خود فرموده که وصیت میکنم شما را بدو رکعت
نماز میان مغرب و عشا قرائت کند در رکعت اولی بعد از حمد سیزده مرتبه سورهٔ اذا زلزلت و در رکعت ثانیه بعد
از حمد پانزده مرتبه قل هو الله احد کسی که این نماز را بکند در هر ماهی یا شد او از جملهٔ متقین و هرگاه در هر سالی بکند
می باشد او از جملهٔ محسنین و هرگاه در هر جمعه بکند میباشد او از جملهٔ نمازکنندگان و اگر در هر شب بعمل آورد
زحام میشود در بهشت و غیر از خداوند عالم جل شانه کسی احصای ثواب آن نمیتواند نمود و چون که حدیثی که
مشتمل این نماز هست ضعیف است لهذا ترک این نماز اولی است مگر در صورتی که اتیان بنافلهٔ مغرب نماید با اینکه
این نماز را مقدم بر نافلهٔ مغرب اتیان نماید در این دو صورت ظاهر اینست که اتیان این نماز عیب نداشته باشد در بیان نماز ... علیه السلام
وازجملهٔ نمازهای وارده مابین عشائین نمازیست که در دههٔ اول ماه ذی الحجة الحرام مابین این دو نماز وارد شده و این
نمازیست روایت شده از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرموده که جناب والد
بزرگوارم فرموده که نباید ترک بکنی دو رکعت نماز را میان نماز مغرب و عشا در دههٔ ذی الحجه و میخوانی در هر یک از آن
دو رکعت بعد از فراغ از سورهٔ مبارکهٔ حمد سورهٔ قل هو الله احد و این آیهٔ شریفه را واعدنا موسی ثلثین لیلة و
اتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة وقال موسی لاخیه هرون اخلفنی فی قومی و اصلح ولا تتبع سبیل المفسدین
بعد از آنکه این دو رکعت نماز را میان این دو نماز در این دهه بعمل آوری شریک خواهی بود با حاج در ثواب ایشان
اگرچه حج نکرده باشی این نماز نیز مثل نماز وصیت است بلکه بمراتب سند این اضعف از سند آنست چرا که حدیث ده

احد

احدا از کتب معتبره روایت نشده و سید بن طاوس نقل فرموده این را از کتاب ابن اشناس و اصل این کتاب معروف
است و نیز مصنف آن بی اعتماد بآن نمیتوان نمود در حکم بجواز این نماز در وقت فضیلت مگر بنحوی که در صلوات وصیت
مذکور شد باینکه اقتصار نماید باین و اتیان بنافلهٔ مغرب ننماید یا اگر در صورت جمع مابین هر دو اول اتیان باین نماز
نماید بعد بنماز نافلهٔ مغرب در این دو صورت بی عیب خواهد بود چنانچه وجه آن در مطالع الانوار مبین است
وازجملهٔ نمازهائی که متداول شده در این اعصار میان نماز مغرب و عشا میکنند نماز هدیهٔ میت است و این مطلقا ماخذی
ندارد بلکه تا حال مستند بلی برای این نماز برنخورده ایم مگر کفعمی در مصباح ایراد نموده و آن اینست صلوة الهدیة
لیلة الدفن رکعتان فی الاولی الحمد وآیة الکرسی وفی الثانیة الحمد والقدر عشر مرات فاذا سلم قال اللهم صل علی محمد
وآل محمد وابعث ثوابهما الی قبر فلان قال وفی روایة اخری بعد الحمد التوحید مرتین وفی الثانیة بعد الحمد الهیکم
التکاثر عشرا ثم الدعاء المذکور و از اینکه اسناد بمعصوم علیهم السلام نداده حدیث بودن آن مشخص نیست بلکه ظاهر میشود
از عبارت وفی روایة اخری اینکه اخبار اول مذکور شده حدیث است لکن نه سندی دارد که ملاحظه شود و نه
اشاره بماخذ شده که استعلام حال آن توان نمود بعلاوه اینکه غایت مدلول آن این است که چنین نمازی در شب
دفن میت وارد شده و اما اینکه این نماز مابین دو نماز کرده شود مطلقا اثری از آن نیست پس اتیان نمودن
این نماز میان دو نماز بی وجه است بلکه هرگاه این نماز بطریق اجاره بر کسی لازم شود در آن وقت اگرچه مخیر است
مابین اینکه میان مغرب و عشا این نماز را اتیان کند یا بعد از هر دو نماز لکن در این صورت از محل کلام خارج است نظر
باینکه در این حالت نافله نخواهد بود **مبحث ششم** در بیان وقت نافلهٔ عشا و آن که مسمی بوتیره است بدانکه در وقت نافلهٔ عشا
وقت این نافله داخل میشود بعد از آنکه منقضی شد از مغرب مقداری که کفایت نماز مغرب و نماز عشا نماید
بعد از آنکه این مقدار منقضی شد اتیان باین نماز میتوان نمود اگرچه اتیان بنافلهٔ مغرب ننموده باشد پس لازم نیست
انتظار انقضای زمانی که کفایت نماز نافلهٔ مغرب نماید بلکه بعد از انقضای مقدار هفت رکعت اگرچه در اول وقت
اتیان شده باشد بلا فصل اتیان بنافلهٔ عشا جایز است و وقت این نماز ممتد است بامتداد وقت عشا محقق در معتبر
و علامه در منتهی بر این ادعای اتفاق فقها فرموده اند پس مقتضای این کلام آنست که هرگاه تاخیر نماز عشا شود تا آخر
وقت آن بحدی که فارغ از نماز عشا شود در نصف شب پس وقت این نافله منقضی شده باشد ظاهر اینست که
چنین نبوده باشد پس مناسب این است که گفته شود وقت این نافله ممتد است بامتداد وقت عشا بعلاوهٔ
زمانی که کفایت این نماز نماید در وقتی که نماز عشا را اتیان شود در آخر وقت خود و جمیع نوافل مذکوره و غیرها
اتیان بآنها در حال قیام با تمکن افضل از اتیان آنها است در حال جلوس و هرگاه با تمکن از قیام اختیار جلوس
نماید مستحب اینست که بجای هر رکعتی دو رکعت اتیان نماید مگر این نماز که چنین نیست بلکه جلوس را تعیین آن
و تخفیف نماید اگرچه وقت این نماز بعد از فراغ از نماز عشا است لکن اولی آنست که اتیان باین نماز نماید بعد از
هر نمازی که در این شب اتیان نماید تا نصف شب **مبحث هفتم** در بیان کیفیت در این نماز است محقق کرکی
بعد از قطع بر اینکه در این نماز و سایر نوافل مذکوره اقتصار بحمد و سوره و توحید میتوان نمود بلکه اقتصار بحمد
تنها نیز میتوان نمود لکن کلام در قرائت موظفه در خصوص این صلوة است و این بسه طریق روایت شده **اول**
آنست که قرائت شود در این دو رکعت نماز صد آیه از قرآن ظاهر اینست که امتثال حاصل است بقرائت صد آیه
در هر دو رکعت خواه بالمساوات بوده باشد که نصف در رکعت اولی و نصف در ثانیه و خواه بالتفاوت در آن نصفیت

کرآیات فاخترالکتاب وازجمله یکصد آیه محسوب میتوان نمود واگر محسوب نماید اولی خواهد بود دویم آنست که
اتیان نماید این دو رکعت را بسوره والفجر واخلاص اگر سوره اولی در رکعت اولی وتاخیر در ثانیه قرائت نماید اولی وافق بظاهر
حدیث خواهد بود سیم آنست که اتیان شود بسوره ملک واخلاص بحث هشتم در وقت نماز شب است بدانکه اول

در بیان وقت نماز شب

وقت نماز عشا متصل است باول وقت نماز شب بعد از آنکه نصف اول شب منقضی شد وقت نماز شب داخل میشود واول
وقت نماز شب اول نصف آخر شب است ووقت آن ممتد است تا طلوع فجر صادق وتقدیم این نماز بر نصف شب جایز نیست
مگر در حق مسافری که مظنون او بوده باشد که متمکن از اتیان نماز شب بعد از نصف شب نخواهد بود خواه باعتبار مشقت
سفر بوده باشد یا باعتبار غلبه نوم یا امر دیگر در اینصورت جایز است در حق چنین کسی اتیان نماید بنماز شب قبل از
نصف شب وهم چنین است هرگاه کسی مظنه عدم تمکن از نماز شب در وقت آن داشته باشد باعتبار غلبه نوم خواه
جوان بوده باشد یا پیر خواه در فصل تابستان بوده باشد یا زمستان خواه در سفر بوده باشد یا در حضر وهم چنین هرگاه
مظنه جنابت داشته باشد در وقت وتمکن از غسل نبوده باشد اگرچه در حضر بوده باشد در جمیع این صور اتیان بنماز
در اول شب می تواند نمود لیکن در صورتی است که مظنون او بوده باشد که متمکن از اصل نماز شب نبوده باشد واما
هرگاه معتقد این بوده باشد که متمکن از نماز شب در وقت آن هست لکن نه بر وجه کمال مثل اینکه امر او مردد است مابین
اتیان بنماز شب در اول شب قائما در بقیه یا آنکه اتیان نماید بعد از نصف شب در محمل در حین راه نشسته یا جودی
جاری واظهر اینست در چنین صورت تقدیم نماز شب بر نصف شب جایز نبوده باشد بلکه جواز تقدیم در صورتی است
که متمکن از آن در وقت مطلقا نبوده باشد واما تقدیم نماز شب در حق کسی که خائف از جنابت بوده باشد یا اعتقاد
عدم تمکن از غسل ظاهر اینست که مختص نبوده باشد بصورتی که متمکن از تیمم نبوده باشد بلکه با تمکن از تیمم ظاهر
اینست که تقدیم مجوز بوده باشد پس در اینصورت این شخص مخیر خواهد بود مابین آنکه نماز شب را در اول شب
اتیان نماید با وضو یا آنکه در آخر شب اتیان نماید با تیمم بدل از غسل جنابت بعد از آنکه این مطالب معلوم شد می
گوییم مناسب این است که در این مقام تنبیه شود بر چند مطلب مطلب اول آنست که در صورت تقدیم نماز
در صورت مسطوره معین است که باید در شب اتیان شود نه در روز یعنی قبل از غروب اتیان نمیتواند نمود بلکه
لازم است که بعد از نماز مغرب وعشا اتیان نماید پس مقدم بودن نماز بر این دو نماز نمیتواند اتیان نمود دویم آنست
هرگاه چنین کسی اتیان بنماز شب نمود در اول شب ومتمکن شد از اتیان آن در آخر شب ظاهر اینست که اتیان بنماز
شب ثانیا نتواند نمود سیم آنست که این نماز در صورت تقدیم ظاهر اینست که ادا بوده باشد پس به نیت ادا
اتیان میتواند نمود بنا بر این ظاهر میشود که وقت نماز شب در حق چنین اشخاصی داخل میشود بعد از فراغ از نماز
مغرب وعشا ودر حق غیر ایشان داخل میشود بعد از انقضاء نصف لیل چهارم آنست که تقدیم نماز شب در صورت
مذکوره مشروط بر این نیست که معتقد عدم تمکن از قضا بوده باشد بلکه میتواند تقدیم داشت اگرچه با اعتقاد
تمکن از قضا بوده باشد لکن ظاهر اینست که قضا افضل از تقدیم بوده باشد پنجم آنست که حکم بجواز تقدیم مختص
هشت رکعت نماز شب نیست بلکه بالاضافه شفع ووتر نیز ثابت است لکن حکم تقدیم مختص بهمین یازده رکعت
می باشد نسبت بدو رکعت نافله فجر ثابت نیست اگرچه فرض شود که متمکن از اتیان آن در وقت خود نبوده باشد
ششم آنست که وقت نماز شب ممتد است تا طلوع فجر صادق بعد از آنکه فجر طالع شد قبل از اتیان بفریضه اتیان
باین نماز جایز نیست مگر در صورتی که چهار رکعت از نماز کرده باشد وفجر طالع شود در این صورت جایز است

جایز است اتمام نماز شب بعد از طلوع فجر هرگاه چهار رکعت قبل از فجر بجا آورده باشد

تمام

تمام نماید بقیه این نماز را بر فریضه فجر ولکن این در صورتی است که با اعتقاد سعه وقت نسبت بمجموع نماز شب شروع
بنماز نموده باشد بعد از اتیان چهار رکعت خطا اعتقاد او ظاهر شود واما هرگاه قبل از شروع مشخص بوده که وقت وسعت همه
نماز را ندارد اگرچه بعنوان اختصار بوده باشد در چنین صورت اتیان بنماز شفع ووتر نماید وهشت رکعت را بعد از
نماز صبح قضا نماید وتفصیل مقام مقتضی این است که گفته شود در این مقام چند احتمال است اول آنست که مکلف قبل از شروع
در نماز شب معتقد این است که مقدار باقی از شب کفایت همه نماز شب را نخواهد نمود دویم آنست که مکلف معتقد است
که مقدار باقی از شب کفایت نماز شب را مینماید سیم آنست که معتقد اتساع وقت وعدم اتساع مجمل بوده باشد قسم
اول وثالث شروع بنماز شب بطریق معهود میتواند نمود پس اگر فجر طالع نشد تا آنکه نماز شب را تمام نمود در اینصورت
کلامی نخواهد بود واگر فجر طالع شد قبل از اتمام نماز شب خالی از آن نیست که طلوع فجر یا بعد از اتیان چهار رکعت
خواهد بود یا قبل اگر بعد از اتیان چهار رکعت است جایز است نماز شب را تمام کند قبل از نماز صبح ظاهر اینست که در این
صورت لازم نبوده باشد که در رکعات اقتصار بحمد تنها نماید مگر در صورتی که چهار رکعتی که اتیان نموده قبل از فجر اتیان
نموده باشد بحمد تنها با جمعی که لازم بود اتیان بحمد تنها نماید مثل اینکه قبل از شروع در نماز معتقد این بود که وقت وسعت
ندارد مگر بمقدار یازده رکعتی که اقتصار شود در آنها بحمد تنها در اینصورت ممکن است که گفته شود آنچه بعد از فجر اتیان
میشود لازم است که اقتصار شود در آن بحمد تنها واگر طلوع فجر قبل از اتیان بچهار رکعت بوده باشد اگرچه در رکعت چهارم
بوده باشد اتمام نماز شب مقدم بر فریضه فجر جایز نیست پس ترک نماز شب می نماید بعد از اتیان بنافله صبح نماز صبح را
بعمل می آورد وبقیه از نماز شب را بعد قضا خواهد نمود واگر طلوع صبح در حین اشتغال برکعت ثالثه یا رکعت رابعه بوده
باشد آیا متعین است قطع این نماز نماید یا جایز است اتمام آید هر رکعت یا عدول مینماید بنافله فجر یعنی این دو رکعت
را قرار میدهد که نافله فجر است واتمام مینماید بنیت نافله فجر ظاهر اینست که قطع لازم نبوده باشد وعدول نیز جایز
نبوده باشد پس اتمام آن دو رکعت بهمان قصدی که شروع نموده جایز خواهد بود واما قسم دویم یعنی قبل از شروع بنماز
شب معتقد این بوده باشد که قدر باقی از شب کفایت نماز شب را نمیکند در اینصورت ظاهر اینست که شروع بنماز
شب بطریق معهود نتواند نمود اگرچه معتقد این بوده باشد که چهار رکعت را قبل از صبح اتیان میتواند نمود بلکه در
این صورت عدول مینماید از نماز شب بشفع ووتر مخیر تا آنکه اتمام نماز شب بعد از طلوع فجر در صورتی که چهار
رکعت از نماز شب را اتیان نموده باشد قبل از فجر مختص باین نیست که طلوع فجر در حال اشتغال بنماز شب شود بلکه حکم
ثابت است اگرچه چهار رکعت از نماز شب را کرده باشد در اول وقت نماز شب وبقیه را تاخیر نمود که بعد اتیان نمود
باشد خواب برد یا مشغول بمطالعه وشغل دیگر شد وقتی مطلع شد که صبح طالع شده در اینصورت نیز اتمام نماز
شب را قبل از اتیان بفریضه میتواند نمود هفتم آنست در صورتی که مکلف باعتبار مظنه ضیق وقت اتیان بنماز شفع
ووتر نمود بعد خطا اعتقاد او ظاهر شد مشخص شد که وقت باقی کفایت همه نماز شب را مینماید ظاهر اینست که اعاده شفع
ووتر بعد از اتیان هشت رکعت نماز شب مشروع نبوده باشد بلکه جواز اعاده آن محل تشکیک است هشتم در حدیث
صحیح وارد است بر کسی که برخیزد قبل از صبح واتیان نماید بنماز شفع ووتر ودو رکعت نافله صبح ثبت میشود در نامه
عمل او نماز شب بدانکه در این مقام چند احتمال است اول آنست که کسی در اول شب عازم بود که در آخر شب
برخیزد وتمام نماز شب را بعمل آورد بعد از آنکه بیدار شد مشخص شد که مقدار باقی از شب کفایت همه نماز شب را
نمیکند دویم آنست که کسی در اول شب قصد نداشت که نماز شب کند بعد از آنکه از خواب بیدار شد قبل از طلوع

اتیان بنماز شفع ووتر ودو
رکعت نافله قبل از صبح
بجای نماز شب است

در کیفیت نماز شب

فرمایی او قرار گرفت که اتیان بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافلهٔ صبح نماید سیم آنست که در اول شب عازم این بود که آخر
شب برخیزد و اقتصار نماید بهمان شفع و وتر و دو رکعت نافله فرمودند بمقتضای احادیث صحیح آنست که در جمیع این
احتمالات مذکوره هر گاه اتیان بشفع و وتر و دو رکعت نافله نماید نماز شب در حق او محسوب خواهد بود مبحث هفتم
در بیان کیفیت نماز شب است بدانکه نماز شب یازده رکعت است با دو رکعت شفع و یک رکعت وتر و در رکعت اول
چند طریق نقل شده اول آنست که در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم بعد از حمد
قل هو الله احد بخواند و هو اشهرها دوم آنست که در هر رکعت بعد از حمد سی مرتبه سورهٔ قل هو الله احد بخواند و هو
افضلها سیم آنست در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه سورهٔ قل هو الله احد و در رکعت ثانیه بعد از حمد سی مرتبه
سورهٔ قل یا ایها الکافرون بخواند چهارم آنست که در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ قل هو الله احد سی مرتبه و در رکعت
ثانیه سورهٔ قل یا ایها الکافرون یک مرتبه بخواند قول سیم مذکور در کلام شیخ مفید است و قول چهارم مذکور در کلام
شیخ بهائی است رحمهما الله تعالی و تا حال بمستند این دو قول در اخبار برنخورده ام و شش رکعت دیگر را اگر تواند
اتیان نماید بسور مطوله و اگر نه بهر سوره که خواهد بعد از حمد تلاوت نماید در هر رکعت خوب است اگر در هر یک
قل هو الله احد اتیان نماید خوب است و مستحب است بعد از فراغ از قرائت سورهٔ توحید در هر جا ذکر بوده باشد بگوید
کذلک الله ربی و سنت است بعد از فراغ از هر دو رکعت از این هشت رکعت این دعا بخواند اللهم انی اسئلک
ولم یسئل مثلک انت موضع مسئلة السائلین و منتهی رغبة الراغبین ادعوک ولم یدع مثلک وارغب
الیک ولم یرغب الی مثلک انت مجیب دعوة المضطرین و ارحم الراحمین اسئلک بافضل المسائل و
انجحها و اعظمها یا الله یا رحمن یا رحیم و باسمائک الحسنی و امثالک العلیا و نعمک التی لا تحصی و
باکرم اسمائک علیک و احبها الیک و اقربها منک وسیلة و اشرفها عندک منزلة و اجزلها لدیک ثوابا و
اسرعها فی الامور اجابة و باسمک المکنون الاکبر الاعز الاجل الاعظم الاکرم الذی تحبه و تهواه و
ترضی به عمن دعاک به و استجبت له دعائه و حق علیک ان لا تحرم سائلک و لا ترده و بکل اسم هو
لک فی التوریة و الانجیل و الزبور و الفرقان العظیم و بکل اسم دعاک به حملة عرشک و ملائکتک و انبیاؤک
و رسلک و اهل طاعتک من خلقک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعجل فرج ولیک و ابن ولیک و تعجل
خزی اعدائه جمع نماید که این دعا دعای عظیم است در هر وقت از اوقات بلکه در قنوت صلوات کسی حاجتی
داشته باشد خواندنش با جابت انجاح حاجت بسیار مناسب است بشرط که با معرفت و حضور قلب و خشوع بوده باشد
بدانکه مستحب است بعد از فراغ از رکعت دوم و رکعت هشتم تسبیح سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام بعد از آن شروع
بنماز شفع نماید در هر رکعت بعد از فراغ از قرائت حمد سورهٔ توحید بخواند و در رکعت ثانیه بعد از فراغ از قرائت قبل
از رکوع مثل سایر نمازها قنوت مستحب است و قول بعدم قنوت در نماز شفع ضعیف است بعد از فراغ از آن نماز وتر
سنت است که این دعا بخواند الهی تعرض لک فی هذا اللیل المتعرضون و قصدک فیه القاصدون و امل
فضلک و معروفک الطالبون و لک فی هذا اللیل نفحات و جوائز و عطایا و مواهب تمن بها علی من تشاء
من عبادک و تمنعها من لم تسبق له العنایة منک و ها انا ذا عبیدک الفقیر الیک المؤمل فضلک
و معروفک فان کنت یا مولای تفضلت فی هذه اللیلة علی احد من خلقک و عدت علیه بعائدة من
عطفک فصل علی محمد و آل محمد الطیبین الطاهرین الخیرین الفاضلین وجد علی بطولک و معروفک

یارب

در کیفیت نماز وتر

یا رب العالمین و صلی الله علی محمد خاتم النبیین و آله الطاهرین و سلم تسلیما انک حمید مجید اللهم
انی ادعوک کما امرتنی فاستجب لی کما وعدتنی انک لا تخلف المیعاد و بعد از آن شروع نماید بنماز وتر
و افتتاح آن نماید بتکبیرات افتتاحیه وارد غیر معهوده و اگر خواهد بهمان اقتصار نماید بنیت و تکبیرة الاحرام بعد
از فراغ از قرائت فاتحة الکتاب سه مرتبه سورهٔ توحید بخواند و بعد از فراغ از هر مرتبه کذلک الله ربی مناسب است و اگر
اقتصار بر این نماید بعد از فراغ از مرتبهٔ سیم باکی نیست و بعد از آن سورهٔ قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس هم
خواندن مناسب است بعد از آنکه گفت قل اعوذ برب الفلق بگوید اعوذ برب الفلق و هم چنین بعد از آنکه گفت قل اعوذ
برب الناس بگوید اعوذ برب الناس و سوره را تمام نماید بعد از آن شروع نماید بقنوت تطویل در قنوت جمیع صلوات
امریست بغایت مطلوب و مرغوب است در نهایت محبوب خصوصا در قنوت نماز شب که وقت خلوت و تخاطب با معبود
و محل عرض مطلب و مناجات با قاضی الحاجات است از جمله خطابهائی که جناب موسی بن عمران از جانب رب العزة تعالی شانه
شرف بشرف آن شده خطابیست که حاصل مضمون آن اینست ای پسر عمران کسی که در همه شب خواب می کند و خود را از
سعادت و شرافت ذکر و مناجات با ما محروم می نماید اگر ادعا نماید که محبت با ما دارد این ادعا از او دروغ و بی اصل خواهد بود
آیا همچنین نیست که هر کسی محبت محبوب در قلب او بوده باشد پیوسته با کمال شوق طالب خلوت با محبوب خود می باشد و حلاوت
نماز شب کی ممکن خواهد شد که کافهٔ ناس در خواب باشند مگر کسانی که لذت مناجات با خالق ارضین و سموات جل جلاله عقلای
ایشان رسیده هر کس استراحت خود را در خواب میداند مگر این جماعت که عین استراحت و محض لذت خود را در اشتغال بمناجات
و تضرع و ابتهال بدرگاه قاضی الحاجات میدانند مجملا تطویل در قنوت در جمیع صلوات خصوصا در قنوت نماز شب لا سیما
در قنوت وتر مطلوب و مرغوب است و هر که خواهد می تواند بخواند و بهترین ادعیه مناجاتهای وارده از ائمهٔ اطهار
خصوصا ادعیهٔ صحیفهٔ کامله و سایر مناجاتهای آن حضرت بدانکه از آداب خصوص قنوت وتر سه چیز است اول دعا
در حق چهل نفر از برادران دینی و احادیث در فضیلت دعا در حق چهل نفر از برادران دینی اگر چه بسیار است اما در خصوص
قنوت وتر تا حال حدیثی در آن باب برنخورده ام لکن عموم احادیث وارده شامل این مقام هست اگر چه این کفایت در
خصوص توظیف در قنوت وتر نمیکند لکن فتوی ثابت از جماعت از اجلهٔ فقها نور الله مرقدهم کفایت میکند در
امثال مقام پس حکم باستحباب دعا در حق چهل نفر از برادران دینی در خصوص قنوت وتر بی عیب است و ظاهر
اینست که تادیهٔ سنت مختص باین نیست که هر یک از چهل نفر مومن از اموات بوده باشد بلکه امتثال چنانچه
بدعا در حق چهل نفر از اموات حاصل میشود بدعا در حق چهل نفر از احیا یا باشتراک ما بین احیا و اموات
و ظاهر اینست که تادیهٔ سنت منحصر در این است که با یکی چهل نفر مرد بوده و چهل زن یا بعضی زن و بعضی مرد کفایت می
کند در این باب بلی هر گاه در حق یک نفر دعا بکند در همین قنوت لکن آنها را از چهل حساب نماید باکی نیست و ظاهر اینست
که تادیهٔ سنت موقوف بر این نیست که چهل نفر عادل بوده باشند پس اگر کل فاسق بوده باشند یا بعضی فاسق و بعضی
غیر فاسق ظاهر اینست که کفایت می نماید در تادیهٔ سنت مخفی نماند که امتثال موقوف بر این نیست که دعا جهت غفران
ذنوب بوده باشد بلکه چنانچه سنت مؤدی میشود بدعا در مغفرت ذنوب در حق جمیع هم چنین مؤدی میشود بدعا در
رزق در حق همه چنانچه مؤدی میشود بدعای مغفرت ذنوب در حق بعضی و سعهٔ رزق نسبت بدیگری یا طلب مغفرت نسبت
ببعض و سعهٔ رزق نسبت بدیگری و ادای دین نسبت بثالث مجملا مناط دعا است در حق چهل مؤمن خواه در امور متعلق
بدنیا بوده باشد یا در امور متعلق باخرت یا مختلف این باعث این میشود که دعائی که در حق خود میکند دعای او مستجاب شود

در دعا در حق چهل نفر در قنوت وتر

خواه دعای جهت خود و عائل و عیال بوده باشد که در حق غیر کرده یا مخالف دویم از امور ثلثه که از آداب خصوص قنوت
وتر باشد استغفار است پس مناسب آنست بعد از آنکه از دعا در حق چهل نفر فارغ شد هفتاد مرتبه استغفار نماید استغفار در قنوت وتر
خواه بلفظ استغفر الله ربی واتوب الیه بوده باشد یا باسقاط ربی باین نحو استغفر الله واتوب الیه یا باسقاط
لفظ جلاله بگوید استغفر ربی واتوب الیه و یا بگوید استغفر الله واسأله التوبة یا جمع کند مابین اثنین یا ثلثه یا
اربعه باین طریق که اول مثلا بگوید استغفر الله ربی واتوب الیه و بقیه هفتاد را تمام نماید بطریق دیگر
مثلا اگر هفتاد مرتبه بگوید اللهم اغفر لی ذنوبی ظاهر اینست که امتثال بعمل آمده باشد و از جمله آداب این استغفار
آنست که در حین استغفار دست چپ خود را بلند نگاه دارد و بدست راست ضبط عدد استغفار نماید و بعد
از فراغ از هفتاد مرتبه بهتر آنست که هفت مرتبه بگوید هذا مقام العائذ بک من النار و بعد از آن هفت مرتبه
بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم لجمیع ظلمی وجرمی واسرافی علی نفسی واتوب الیه
بعد از آن بگوید رب اسأت وظلمت نفسی وبئس ما صنعت وهذه یدای یا رب جزاء بما کسبت
وهذه رقبتی خاضعة لما اتیت وها انا ذا بین یدیک فخذ لنفسک من نفسی الرضا حتی ترضی لک
العتبی لا اعود سیم از امور ثلثه اینست که بعد از آنکه از استغفار فارغ شد سیصد مرتبه بگوید العفو جایز است
بنصب ولوجیا جایز است برفع آن و بنا بر نصب مفعول فعل محذوف است ای اسألک العفو عن ذنوبی او اسئل منک سیصد مرتبه العفو در قنوت
العفو و بنا برفع این لفظ مبتدا و محذوف الخبر خواهد بود ای العفو مطلوبی منک او من صفاتک و در صورتی که جمع
مابین هر سه نماید اتیان کرده خواهد بود بافضل افراد و در صورت انتصار بد و ظاهر اینست که جمع مابین دعا در حق چهل نفر
از برادران دینی و هفتاد مرتبه استغفار کامل از دو تای دیگر بوده باشد خواه جمع مابین دعا در حق چهل نفر و سیصد مرتبه
العفو بوده باشد یا جمع مابین استغفار و سیصد مرتبه العفو و در صورت انتصار بیکی دور نیست که اقتصار بهفتاد
مرتبه استغفار بهتر از اقتصار بهر یک از دو تای دیگر بوده باشد مگر در صورتی که دعا در حق چهل نفر طلب مغفرت ذنوب
ایشان از غفار الذنوب بوده باشد در این صورت دور نیست که اقتصار بدعا در حق چهل نفر اولی خواهد بود نظر باحادیث
مستفیضه از جمله آنها حدیث صحیح است که ثقة الاسلام روایت نموده از ابرهیم بن هاشم که گفت دیدم عبد الله بن جندب
را در عرفات ندیدم در عرفات کسی را که حالت او بهتر بوده باشد از او دست او بلند بود بسوی آسمان اشکهای چشم او جاری بود تا بزمین
رسید بعد از آنکه مردم متفرق شدند باو گفتم یا ابا محمد ندیدم کسی را بمثل حالتی که از تو دیدم در جواب من گفت قسم بخدا که دعا
نکردم الا برای برادران خود نظر باینکه از ابو الحسن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که فرمود هر کس دعا
کند در حق برادران خود در حال غیاب او ندا کرده میشود از جانب رب العزة که از برای تو خواهد بود صد هزار برابر آنچه که برای
مؤمن خود خواستی پس خوش نداشتم که بگذارم صد هزار برابری که خدا و قول او ضامن او شده باشد برای مطلبی که خود بجهت
خود خواهم ندانستم که مستجاب خواهد شد یا نه بنا بر این هر گاه طلب مغفرت [illegible] رب العزة در حق چهل نفر از برادران
دینی خود نماید چندین هزار مقابل از جانب رب العزة بجهت او خواهد بود [illegible] در این حالت نیز کامل مستغفرین فی
الاسحار خواهد بود بعد از فراغ از قنوت برکوع رفته بعد از رفع راس از رکوع مستحب است که این دعا بخواند هذا مقام من
حسناته نعمة منک وشکره ضعیف وذنبه عظیم ولیس لذلک الا رفقک ورحمتک فانک قلت فی کتابک المنزل قلیلا
علی نبیک المرسل کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون وبالاسحار هم یستغفرون طال هجوعی وقل قیامی وهذا
السحر وانا استغفرک استغفار من لا یجد لنفسه نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حیوة ولا نشورا بعد از آن بسجود رفته رکعت را

تمام نماید

تمام نماید ای عزیز من از خواب غفلت بیدار شو و خرقه مستی از گوش و هوش دور کن بدانکه آنچه مذکور شد از آداب
تا این مقام در کیفیت نماز شب بمنزله بدن و کالبد است و از برای آن روحی است که باآن حیات و بقا و نما و صفا
آن است و آن توجه و التفات است در جمیع افعال و اقوال بجناب معبود عظیم متعال با نهایت خضوع و خشوع و اقبال و با آن
اشاره بقوله علیه السلام الصلوة معراج المؤمن و بما ذکر کل آنچه اشاره و بها و صفا آن روح است و آن بدن با عدم روح شر است بلکه
و حقیر است زائل چنین است حال صلوة با عدم توجه و اقبال بجناب حضرت ذو الجلال که بمنزله روح آنست و بعد مخصوص که در
خصوص شب خیزی هست در غیر آن نیست آنست که چون در آن وقت نوم مستولی بحواس و مشاعر اغلب ناس شده مهر ایشان
بستر استراحت آسوده اغلب بلذت نوم خود را از لذت ثمرات خلقت انسانی محروم و در خور عبرت الذاذ بمحبوب اختیار
خود را از سرمایه اعتبار [illegible] لهذا در این وقت عوایق تخاطب با معبود کمتر و موانع مناجات با قاضی الحاجات
اندک است اکنون که اوقات توجه بساحت عظمت رب العزة و حلاوت التفات بر پیدای کبریای حضرت العظمة [illegible]
رسیده طالب چنین وقتی است که خود را سرمایه سعادت دارین و مصدر افتخار نشأتین [illegible]
ساحت حضور از خود دور [illegible]
جمال محبوب متعال را با نالهای جگرسوز و نداهای [illegible]
بذیل [illegible] قلوبنا بعضا ونظرها الیک قطع نموده خود را متعلق بعز قدس حضرت ودود ساز و با عادات
توسل بمناجات وهب لی دوام الاتصال بخدمتک خود را از حضیض [illegible] فرقت محبوب [illegible] وصال
سرمد [illegible] است که ببرکت خروج دموع از عیون در آن وقت ظلام از خوف و خشیت حضرت معبود جل
شانه از اهوال [illegible] رفع خواهد شد [illegible] نالهای بسیار در آتش [illegible] از خوف و غضب
حضرت قهار [illegible] رسید نعم ما قیل شعر ای دل اگر خوشی تو [illegible] • در خاک [illegible]
[illegible] جناب حضرت امام جعفر [illegible] روایت حدیث است که حاصل مضمون آن اینست که هر چشمی
در روز قیامت گریان خواهد بود مگر چشمی که گریسته باشد از خوف و خشیت الله جل شانه و نیست چشمی که پر شده باشد
آن چشم از آب خود از خوف الهی مگر آنکه خداوند عالم جل جلاله بدن آن شخص را از آتش جهنم حرام خواهد کرد و هر گاه آب چشم
بصورت جاری شده باشد خواری و مذلتی در روز قیامت بر آن صورت وارد نخواهد شد و نیست چیزی مگر آنکه کیلی
و وزنی بجهت او هست مگر اشک چشمی که از خوف الهی ریخته شده باشد بدرستی که خداوند عالم ببرکت قلیلی از آن دریاهای
آتش جهنم را خاموش خواهد فرمود و اگر بنده در میان امتی از خوف و خشیت الهی بنالد خداوند عالم جل شانه ببرکت گریه
او [illegible] رحم خواهد فرمود نعم ما قیل شعر تا نگرید ابر کی خندد چمن • تا نگرید طفل کی نوشد لبن • تا نگرید
طفلک حلوا فروش • دیگ بخشایش نمی آید بجوش • اشک اگر [illegible] • [illegible]
ما بر [illegible] • ما بر [illegible] سوزش چشم تر است • مجملا نماز عبارت از خضوع جهت بدنی است در رکوع و عبادت
بدنی توجه و اقبال چون شعله چراغ است بی روغن و قیام در مقام امتثال با عدم شعور بعظمت جناب باری عز شانه
محال است بی آب [illegible] و از غرر اسرار الهی [illegible] رسالت پناهی [illegible] که حاصل مضمون آن اینست که هر
بنده که مشغول نماز شد و در آن اقبال بمعبود بی زوال نمود و قلب و التفات بغیر ننمود در آن حالت فرمان از
جانب رب العزة میرسد که ای بنده من که مقصود [illegible] و کرا طلب می کنی آیا بغیر من کاری می خواهی یا طلب
کنی حافظی اگر سوای من بوده باشد یا مطلب جوادی هستی که غیر من بوده باشد منم اکرم الاکرمین و منم جود کننده تر

از هر جود کنند و منع افضل از هر عطا کننده اگر ثواب بجوام ثوابی بتو خواهم داد که کسی احصای آن نتواند نمود روی بدرگاه
ما آورد که من اقبال بجانب تو نموده ام و ملکم ما بجانب تو اقبال نموده اند پس هرگاه آن بنده مستبشر شد از بشارت غفلت
اجتناب نمود اقبال بجانب عظمت مدار حضرت آفریدگار نموده قلم عفو بر آنچه از او صادر شده میزند پس کرت ثانیا باز التفات
نمود اعاده میشود از جانب رب العزة آنچه حال مذکور شد پس اگر اقبال نمود بجانب پروردگار عالم خداوند عالم از هر آنچه
از او صادر شده و مواخذه خواهد نمود در گذر پس اگر مرتبه سیم باز التفات نمود باز از جانب رب العزة همان کلام اعاده
میشود پس اگر باز اقبال بصلوة خود نمود خداوند عالم عفو میفرماید آنچه را که صادر شده پس اگر مرتبه چهارم باز التفات نمود
در نماز بجانب غیر خداوند عالم جل شانه از او اعراض میفرماید و هم چنین ملائکه از او اعراض خواهند نمود و خطاب میشود
در این حالات از جانب رب العزة با این مضمون که ترا واگذاردیم بانکس که دل با او داری و بغیر از آن سرور انبیا علیه و علی آله الاف
الثناء وارد شده که از جمله وصایائی که آنسرور عالم با ابا ذر فرموده این است که ای اباذر دو رکعت نماز از کسی صادر شود با
تفکر و توجه و اقبال بدرگاه ذو الجلال بهتر است از نماز در کل شب در حالتی که قلب غافل از معبود حقیقی غافل بوده
باشد و نفهمد که چه میگوید و چه میکند او بعضی از خلاق عالم جل شانه محتاج بعبادت ما و شما نیست چه بمقتضای که امر از آثار
قدرت آن خلقت سموات و ارضین است با عدم ماده و مکان و انتفاء ارض و آلات و احکام و اتقان که عقول جلا
در برابر آن حیران و عاجز میباشند چه حاجت است جناب او را بعبادت عابدان و صانعی که هر چه را مشیتش قرار گرفت کافی است
میکند در تحقق آن بعض صدور کن او را چه حاجت باطاعت عالمیان بلکه حکمت در وضع تکالیف آنست که چون خلاق
عالم جل شانه مریده خیر عبادات و خیری در حق عباد اولی از معرفت معبود و اطاعت او نمیتواند شد لهذا اساس عبادت
را برگزیده تا ملتزمین بمناهج آن خود را بمطلوب و ساحل نجات توانند رسانید و مقصود اینست این ثمره که باعث و داعی
بر وضع طاعات است مترتب بر وجه کمال بر بعض این اقوال و افعال نمیشود بلکه لابد است از توجه و اقبال بمعبود جلیل
متعال با خضوع و خشوع و اجلال در جمیع افعال و اقوال لا اقل از بعض صحیح نیست است از اغراض و مفاسد فاسده مثل ریا
و سمعه هرگاه داعی بر اقدام بعبادت این بوده باشد که مردم مطلع بشوند که این شخص نماز شب میکند تا اینکه احترام او را
منظور داشته باشند یا اینکه بار وجهی بدهند یا اینکه هرگاه اظهار حاجتی باینها نماید اجابت او نمایند چنین عمل مراد
است از آن که برای ترتب اوطمأن نفع آن است و آیات و اخبار در مذمت این صفت زشت بسیار است و سمع آن
است که داعی برای این عبادت آنست که منتشر شود صیت عبادت این در بلاد ای چنین اگر طالب عزت و احترام
از خداوند عالم بخواهد و اگر رغبت بچیزی بکند محتاج باو هستی از در گاه قادر علی الاطلاق طلب کن چه کاینه موجودات غیر از
ذات احدیت جل و علا همه محتاج اند اگر چه سلاطین و دولتمندان بوده باشند بلکه میتوان گفت احتیاج سلاطین نسبت به
دیگران اشد است چه حاجت هر کس بقدر تعلق اوست بآن پس هر کس که تعلق او با اسباب دنیا بیشتر است احتیاج
او بآن اشد است معلوم و ظاهر است که اخذ محتاج الیه از محتاج بسیار صعب بلکه سفاهت است قال الحکیم طلب المحتاج
من المحتاج سفه من عقله و ذلة من رأیه و خداوند عالم است غنی مطلق و شایبه احتیاج در حق او غیر متصور و هر چه غیر
خداست محتاج است بتحصیل محتاج الیه او با عدم تعب در حق او متصور نیست و خداوند عالم است قادر مطلق انه علی کل
شیء قدیر انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون اگر خود را از سلک عقلا میدانی طلب محتاج الیه خود از کسی طلب کن
که مبری از وصف احتیاج بوده باشد تا توصل بمطلوب بسهولت ممکن بوده باشد غیر از ذات اقدس از ابنای زمان استدعا منما
نزد اینها محبوبیت و مراتب محبوبیت مختلف است بشدت و ضعف نسبت باشخاص باعتبار شدت تعلق و ضعف آن

و معلوم است

و معلوم است انتزاع محبوب کسی از ید او بسهولت ممکن نیست دنیا و ما فیها در جنب قدرت الهی جل و علا لا یسوی شیئا
پس تحصیل مطلوب نمودن از کسی که مطلقا مطلوب نزد او وقعی ندا شته باشد بمراتب اسهل است از طلب نمودن او از
کسی که حب آن در قلب او رسوخ نموده باشد پس قصد را در عبادات که فی الحقیقة راجع است بطلب محبوب باز ثانی
بعد از تامل چگونه با عقل جمع میشود و اگر طالب این هستی که معزز و محبوب نزد مردم باشی خود را محبوب خداوند عالم عز
شانه کن محبوب آنچه محبوب آفاق است بعد از تخلیص نیت از اغراض فاسده قلب خود را متوجه معبودی که هو معک اینما
کنت کن و سعی کن که غایت فعل خود را تحصیل انس بمعبود و معرفت مالک وجود قرار بدهی که خدا را داری فاقد هیچ چیز نیستی
و اگر خدا را نداری هیچ چیز نداری فاقد هر چیزی ما الذی فقد من وجدک و ما الذی وجد من فقدک و فکر کن که چرا اراده داری
در مقابل کسی خواهی ایستاده باشی که چه عبادت بنوعی که قابل حضرت معبود بوده باشد محال است که از امثال ما ها
صادر تواند شد لکن بقدر مقدور باید سعی نمود در جمیع احوال با خضوع تذکر معبود بود و هرگاه چنین نمائی با
مداومت در آن آن وقت خواهی فهمید معنی قول جناب مخزن اسرار الهی جناب رسالت پناهی را که فرموده قرة عینی فی
الصلوة و هم چنین معنی قول آن سرور را که فرموده الصلوة معراج المؤمن بعد از آنکه دو رکعت نماز با جمیع آداب ظاهره
و باطنه بجا آوردی آن وقت اگر تامل نمائی فی الحقیقة محول غایت خجلت انفعال خواهی بود چه مثال تو در آن وقت مثال
بنده خواهد بود که بجمیع ما فی الید او از مولای او بوده باشد و وقتی اراده نمود که خدمتی نسبت بمولای خود نموده باشد
انواع تکلفات در حضور مولای خود حاضر نموده بعد که تامل نمود دید که هر چه صرف نموده کل از مال مولای او بوده مطلقا
در تکلفاتی که بجهت خدمت مولای خود مهیا نموده از این عبد چیزی نبوده و هر چه بوده همه از مال مولی تعرف نموده در
خدمت مولی صرف نموده بعد از تعقل و تفکر و فهم این مطلب چرا اینکه مستغرق بحار خجلت و انفعال و مستولی بانواع
وساوس و شرمساری میشود چاره ندارد تو که ای عابد مشغول عبادت شده در حالتی که اتیان بدو رکعت نماز با غایت تضرع
و ابتهال نموده آنچه که از تو صادر شده تامل کن ببین چه چیز است اگر بدو قدم در مقام خدمت الهی ایستاده اند و قدم
را از کجا آورده و اگر بلسان معذرت انجام مناجات با قاضی الحاجات نموده لسان را که بتو داد و اگر بخضوع شدی بجهة
رکوع و سجود قدرت این اعضا را از کجا آورده و اگر تضرع و ابتهال نموده توفیق وصول باین سعادت عظمی از که بوده
و از این راه است که فخر عابدین و سید الساجدین فرموده کیف لی بتحصیل الشکر و شکری ایاک یفتقر الی شکر
فکلما قلت لک الحمد وجب علی لذلک ان اقول لک الحمد فی الحقیقة اگر خلاق عالم جل شانه عبادت را از امثال ما ها
بشرافت قبول مشرف گرداند و جزای آنها از روی احسان و رحمت خود بعبید ذلیل خود عطا فرماید بمنزله آن خواهد
بود که نقل کرده اند شخص عابدی ساده در کوهی عزلت اختیار نموده در آنجا مشغول عبادت میبود اتفاقا چشمه
آبی در آن مکان بود آن آب شور و تلخ و این شخص فقیر آبی بهتر از آن آب ندیده بود چنین توهم مینمود که جمیع آبهای
عالم مثل همان آب است در تلخی و شوری و وقتی نظر بغلبه فقر و تنگدستی و شدت حاجت و بی بضاعتی بخیال افتاد که
نزد سلطان وقت رفته چیزی از آن اخذ نموده باین سد فاقت خود نموده باشد با این عزم از صومعه خود بیرون آمد
اتفاقا در اثنای راه بنهری برخورد که آب آن بسیار صاف و شیرین بود چنین بخاطر او خطور کرد که مثل این آب در عالم نیست
و چون که متعارف است هرگاه کسی بدیدن شخص بزرگی میرود مناسب است از افضل اشیا با خود بعنوان هدیه
برده نثار خدمت آن بزرگ نماید برخود قرار داد که در آن وقت که بدیدن سلطان میرود چون که بهتر از این آب
چیزی نیست مناسب است قلیلی از این آب با خود برده بعنوان تحفه نثار خدمت سلطان نماید لهذا ظرفی را مملو از

ان آب نمود بدرشتی کشید اتفاقاً همان پادشاه بجهت تمام اموری بیرون آمده در جائی منزل نموده این شخص عابد
هم در مجلس پادشاه رسانید بحضور آورد که همان آب بوده باشد شاه بخدمت سلطان نمود آن سلطان شخص صاحب
فطانت بود که از بوی درک مطلب نمود امر نمود که چیزی بدهند که فلان مبلغ بشخص عابد داده او را از همان مکان قرار داده
که عود بمکان خود نماید بعد از استعلام از سبب تعجیل و اصرار به معاودت از آن مکان و چه از ابراز نمود که اگر از آن مکان
معاودت ننمودم چون که در اثنای راه نهر عظیم است آب آن در نهایت خوبی این شخص عابد از تشنگی آن منفعل
شد از هدیه خود لهذا مناسب دانستم که از اینجا معاودت نماید تا او از مشاهده آن آب بالمره خجلت و انفعال مبتلا نگردد
ای عزیز من اگر عبادت خداوند عالم آن است که از ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
صادر شده اجزا از ما ها صادر میشود فی الحقیقة معصیت است نه عبادت اگر خلاق عالم از فضل و کرم خود قبول فرماید
از این راه است که اشاره بآن شد اگر اوضح از این خواهی بدانکه حال قبول فرمودن خداوند عالم جل جلاله از امثال ماها
مثال این است که جمعی بخدمت شخص بزرگی مشرف میشوند هر یک باعتقاد خود تحفه بعنوان هدیه میبرند هر کس چیزی را که
برده باعتقاد خود چیزی نفیس دانسته بعضی فی الواقع نفیس و مطابق واقع بوده بر خلاف بعضی که هر کدام چیز نفیس
و مطابق واقع بوده بر خلاف بعضی دیگر هر کدام چیز نفیس بشرافت قبول مشرف شده و غیر نفیس مردود شود باعث
خجلت و انفعال آورنده و موجب روسیاهی و شرمساری او میشود لهذا جلالت و بزرگی مقتضی آن است که غیر نفیس را هم
قابل بشرافت قبول مشرف بگرداند تا آن عبد ذلیل بدان خجلت و انفعال مبتلا نگردد بعد از آنکه نظم کلام باینجا
رسید مناسب دانست که عنان قلم را در میدان وصف بنده از عبادات صادره از ارکان دین و مقربین بارگاه رب
العالمین جلوه داده باشد شاید اطلاع بر آن موجب تیقظ از خواب غفلت غافلان و باعث تنبه از مفاسد سکرات
اهل طغیان شود مثلاً که روایت شده که خلاق عالم را ملائکه چندی هستند در آسمان هفتم از وقتی که خلق شده اند تا
روز قیامت از غایت تعجب تمام اعضا و جوارح آنها از خوف و خشیت الهی جل شانه میلرزد و از هر قطره
از اشکهای آنها که منفصل میشود ملکی خلق میشود و این صنف از ملائکه با این حالات هستند تا روز قیامت بعد از آنکه
روز قیامت شد سر را از سجده برمیدارند عرض مینمایند در مقام اعتذار ما عبدناک حق عبادتک و از سرور عالم و فخر بنی آدم صلوات
الله و سلامه علیه در بیان حال شریف آنحضرت در مقام عبادت مرویست که آنحضرت وقتی که بنماز می‌ایستادند از شدت گریه
از خوف الهی صداهای از سینه مبارک آنحضرت میرسید مثل صدای دیگ جوشی که بر روی آتش بود روایت شده که آنحضرت
عالم از خوف الهی انقدری که میایستادند تا بحدی که ورم میکرد و در جمیع شب مشغول عبادت میبودند تا انکه از کثرت عبادت
عتابی از جانب خلاق عالم جل شانه بر ایشان نازل شد بقوله تعالی طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی یعنی ما نفرستادیم
قرآن را بسوی تو از برای آنکه بر خود اینقدر تعب داده باشی کما یقال سید القوم اشقاهم اما کیفیت عبادت
سرحلقه ارباب معرفت و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اظهر از این است که بیان شود مادر این مقام اقتصار مینمائیم به آنچه
شیخ صدوق در مجالس ذکر فرموده حاصل مضمون آن اینست که راوی میگوید در خدمت سید اوصیاء علیه آلاف التحیة
والثناء مشرف بودیم در نخلستان بنی النجار از سر برچیده شده اند از نخاصی که در خدمت ایشان مشرف بودند و دور
شده اند بحدی که از نظرها غایب شده اند و من چنین بخاطرم رسید که آنحضرت بمنزل خود تشریف برده اند ناگاه
صوت حزین و ناله اندوه ناکی بگوش من رسید گوش دادم شنیدم کسی با صوت حزین و ناله سوزناک
مشغول باین مناجات است الهی کم من موبقة حلمت عنی فقابلتها بنعمتک و کم من جریرة تکرمت عن

کشفها

در بیان آنکه از عبادات ارکان دین و مقربین

در بیان کیفیت عبادت حضرت امیر المؤمنین

کشفها بکرمک یعنی ای معبود من چه بسیار از معاصی مهلکه از من مطلع شدی بمقتضای سعه حلم خود با من معامله
در مقام مؤاخذه من بر نیامدی بلکه در مقابل آن که مستحق مؤاخذه بودم بر نعمتهای خود بر من افزودی و چه بسیار
معاصی بسیار از من صادر شده با علم بحرمت آنها که مستحق این بودم که بوده از روی کرم بر داشتن را مقتضی ننمائی
از کرم بی منتهای خود آنها را مستور و از انظار پوشیده ی در مقام افتضاح من بر نیامدی الهی ان طال فی عصیانک عمری
و عظم فی الصحف ذنبی فما انا مؤمل غیر غفرانک ولا انا براج غیر رضوانک یعنی ای معبود من اگر چه بسیار از عمر
خود را در معصیت تو صرف نموده باشم و معاصی عظیم در دیوان اعمال ثبت شده باشد یعنی چونکه چنین هست
لهذا من امیدی ندارم مگر بصفت غفاریت تو معاصی اگر چه عظیم بوده باشد لکن در جنب سعه مغفرت تو چیزی نیست
و چاره ندارم مگر بعفو و خوشنودی تو که با افعال قبیحه از من میگذری چنانچه اجمعی مدلول علیه است بقوله
یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر راوی میگوید بعد از اینکه این ابیات را با این حال شنیدم در تفحص آن بر آمدم
و از عقب این صوت جگر سوز رفتم دیدم که صاحب این مناجات علی ابن ابی طالب است خود را مخفی داشتم تا ببینم
آخر این کلمات بکجا خواهد رسید آن وقت جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در همان دل شب چند رکعت نماز کرده بعد از آن
شروع کردند بدعا و گریه و مناجات از جمله مناجات که در آن وقت از آن مخزن ارباب عرفان صادر شد این بود الهی افکر
فی عفوک فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذک فتعظم علی بلیتی یعنی ای معبود من در وقتی که فکر میکنم
در سعه عفو گذشت از تو هر خطا یا من در نظر من سهل میشود بعد از آنکه متذکر شدت عذاب و انتقام تو میشوم
آن وقت امر من بر خودم صعب و عظیم میشود بعد از آن فرمودند آه آه ان انا قرأت فی الصحف سیئة انا ناسیها و انت محصیها
فتقول خذوه فیا له من ماخوذ لا تنجیه عشیرته ولا تنفعه قبیلته یرحمه الملا اذا اذن فیه بالنداء یعنی آه آه وای بر من
که نامه اعمال را بمن دهند به بینم در آن معصیتی ثبت است که من فراموش کرده ام آنرا و تو احصا و ثبت فرموده
اکرام بزبانی بملائکه غلاظ و شداد بگوید این عبد عاصی را بگیرید در آن وقت بر آن گرفتار شده نه عشیره او میتواند او را
نجات داده و نه قبیله او میتوانند باو نفعی رسانند اهل محشر بر او رحم میکنند هرگاه ماذون شوند در ندا و بالمره کردن بعد
از آن فرمودند آه من نار تنضج الاکباد والکلی آه من نار نزاعة للشوی آه من غمرة من لهبات لظی یعنی آه از آتشی که
سینه و جگرها و گرده را آه از آتشی که پوست را از سر میکند یا آتشی که خطوط دستوب بغیر آتش نیست و آه از شدت
آنچنانی که ناشی میشود از شعله های آتش بعد از آن گریه بسیاری کردند و صوت ایشان قطع شد من بخاطرم رسید که
خواب بایشان غلبه نموده نظر بطول مدت بیداری در شب تا طلوع صبح طالع شد گفتم ایشان را بیدار کنم تا نماز صبح را ادا
نمایند رفتم نزدیک دیدم ایشان را مانند چوب که بر روی زمین افتاده نه حس دارند و نه حرکت حرکت دادم ایشان حرکت ننمودند
و اعضا و جوارح ایشان را خواستم بهم آورده باشم بهم نیامدند گفتم انا لله و انا الیه راجعون دمع مقدس آنحضرت را اطلاع دادم
جهت انتقال نمود بتعجیل رفتم منزل ایشان خبر وفات ایشان را بحضرت سیدة نساء فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند که شرح حال آن
و قصه ایشان را بیان کن و من آنچه را دیده بودم بعرض آن معصومه رسانیدم فرمودند بخدا این آن موتی که تو خیال نموده
بلکه اغمائی است که از خوف الهی جل شانه عارض ایشان میشود بعد از آن جمع شده آب بر روی مبارک ایشان پاشیدند تا بحال
آمدند و از سینه حقایق و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرموده که عادت جناب علی بن الحسین علیهما السلام چنین
بود که وقت نماز که داخل میشدند رنگ مبارک آنحضرت زرد میشد و اعضای شریفه ایشان بلرزه در می آمد مثل شاخ درخت خرما
و مقالات صادره از آن قدوه ارباب معرفت و یقین واضح شاهد راست بر کیفیت عبادت آنحضرت و از جمله مناجات آنحضرت فقرتین

در بیان کیفیت عبادت حضرت امام زین العابدین

قوانین اخلاص و بنده یک ابن ابن الهی لو بکیت الیک حتی تسقط اشفار عینی و انتحبت الیک حتی ینقطع صوتی
و قمت لک حتی تتنشر قدمای و رکعت لک حتی ینخلع صلبی و سجدت لک حتی تتفقا حدقتای و اکلت
تراب الارض طول عمری و شربت ماء الرماد آخر دهری و ذکرتک فی خلال ذلک حتی یکل لسانی ثم لم ارفع
طرفی الی آفاق السماء استحیاء منک ما استوجبت بذلک محو سیئة واحدة من سیئاتی و از جملهٔ آنها اینست
الهی وعزتک وجلالک وعظمتک لو انی منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک
بکل شعرة فی کل طرفة عین سرمد الابد بحمد الخلائق وشکرهم اجمعین لکنت مقصرا فی بلوغ شکر اخفی نعمة
من نعمک علی ولو انی کربت معادن الدنیا بانیابی وحرثت ارضها باشفار عینی وبکیت من خشیتک
مثل بحور السموات والارضین دما وصدیدا لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما یجب علی من حقک ولو انک یا الهی عذبتنی
بعذاب الخلائق اجمعین وعظمت للنار خلقی وجسمی وملأت طبقات جهنم منی حتی لا یکون فی النار معذب غیری
ولا لجهنم حطب سوای لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما استوجبته من عقوبتک و غیر اینها از مناجاتها که
از آن سرور و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام صادر شده بلکه دلیل واضح بر عصمت و طهارت انبیا و ائمه علیهم السلام گردیده اصل ازین
است که بکثافات و خباثت معاصی ملوث شود لکن این موجب این نیست که ایشان خوف و مواخذه از عدل الهی نداشته
باشند بلکه خوف و خشیت ایشان از همه کس بیشتر و تضرع و ابتهال ایشان نسبت بدیگران زیادتر میباید باشد
چنانچه در واقع چنین است چه قلت و کثرت خوف تابع قلت و کثرت معصیت نیست با بعضی که هر کس معصیت بیشتر داشته
باشد خوف آن بیشتر باشد چنین نیست بلکه قلت و کثرت خوف حقا تابع قلت و کثرت معرفت الهی است هر کس که معرفت
او بجناب اقدس تعالی زیاده تر است خوف او بیشتر است سبحانک اخشی خلقک بک اعلمهم بک بجملهٔ وجد و تضرع و ابتهال و اظهار
خوف از عقوبات الهیه و غیره و انابه و اعتذار از معاصی از انبیا و ائمه علیهم السلام بنوعی که مشخص آن مفسر هر کاه در ذو الجلال در مقام
مناجات با قاضی الحاجات شده چند چیز است اوّل مقام حیاست بیان این مطلب مقتضی این است که تصویر مثال این نحو
که موصل بحقیقت حال باشد باید اتفاق نشین میکنیم بنده که صاحب عقل و درک و اهل فطانت و قابلیت باشد مدام
که در حضور مولی است پیوسته ملازم حیا و ادب و همواره مجتنب از مقابح و غیر ملایمات هر عبدی که در عقل کاملتر
و مال اندیش او بیشتر است در لزوم طریقهٔ ادب اقوی و امیل و در اجتناب از مساوی و ادب اتم و اکمل است احترام مولی و
اظهار وفا بحق او مقتضی این است که جمیع جوارح ظاهره و باطنه هر یک را باحسن حالات و اخضع آنچه نسبت باو متصور
است در حضور مولی مرعی داشته باشد مثلا مناسب عبدیکه در حضور مولی خود هست اینست که بایستد خدمت مولی نه
نشیند و ایستادن هم بطرق مختلفه متصور هست بطریق انتصاب و انحنا و بعنوان استقلال و اتکاء و باعتبار طرق مختلفه
میتوان کذاشت بعضی اقرب بحیا و احترام و ادب از بعضی دیگر هم چنین دست و انکشاف هم حیات ... در ایستادن انچه اقرب
احترام است اختیار نماید بخصوص در صورتیکه مطلع باشد که مولی ملتفت بمنت او خواهد شد بهمین دقایق و تحفه
خود و هم چنین در وضع تکلم و سیما و اقرب احوال لسان باید آن است که در حال تکلم خاضع بوده با نهایت تانی
و التفات و اجتناب نماید از رفع صوت بطریق متعارف و در وظیفهٔ چشم و قوهٔ باصره آنست که منصوب بسوی مولی بوده بر
وجهی که از انسب بحیا باشد و وظیفهٔ گوش و قوهٔ سامعه آنست که متوجه دار دست مولی که اگر خطابی از مولی صادر شود بمقتضای
آن معمول شده باشد و سایر این دقایق مختلف میشود بضعف قوهٔ حافظه و قوت آن اکثر اعقلات ... و بحسن رعایت
و تمیز ترک آنها زیاده تر است از اکثر عقل او کمتر است و اینها با علم بحضور مولی است که هست اتفاق ... حاضر است و بنده

در بیان صدور معصیت از انبیا و ائمه علیهم السلام ...

مطلقا علم بحضور او ندارد اعمالی که ملایم با حضور مولی نبوده از او صادر میشود بعد مطلع بر حضور مولی و اطلاع او
بآنچه از او صادر شده میشود یا اگر عالم بحضور مولی بوده لکن غفلة چنین عملی که ملایم با حضور مولی نبوده از او صادر شده
یا متعمدا صادر شد بسبب حدوث بعضی دواعی که هست بجهت نوع لباس از خود بکند بحدی که منکشف العوره
میشود در حضور مولی و وقتی که بحال آمد مطلع میشود بر آنچه در حال بیخودی از او صادر شد در جمیع این مراتب همین اندکی که
عقل دارد در مقام دیگر چه قدر بحول الله خجلت و انفعال میشود که هست بجایی میرسد که راضی بموت خود میشود باین
سبب که دیگر نظر او بمولی نیفتد تشکیکی در این مراتب نیست در حق عبید نسبت بموالی مجازیه پس چگونه امثال این امور نسبت
بمولای حقیقی و خلاق هر وضیع و دنی موجب اعتذار و اظهار خجلت و روسیاهی و باعث تضرع و گریه و انابه و بیقراری نشود با
انکه در همه آن از همه بنده در هیچ ... ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا
اکثر الا هو معهم اینما کانوا و در موضع دیگر فرموده یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها وما ینزل من السماء وما یعرج
فیها وهو معکم اینما کنتم و در جای دیگر فرموده یستخفون من الناس ولا یستخفون من الله وهو معهم و در موضع دیگر فرموده
اذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع و در مقام دیگر فرموده انا اقرب الیکم من حبل الورید و مشخص است
اعقل عقلا انبیا و ائمه علیهم السلام می باشند و معلوم است ایشان منفک ازین معقول که مذکور شد نیستند و مامور هم نیستند که منفک
از امثال اینها باشند لا محاله صحبت با مردم میداشتند و خنده ها از آنها صادر میشد و معاشرت با نسا میفرمودند و ملاعبه
ملاعبه و تقبیل و جماع از ایشان صادر میشد بلکه مر امثال این امور نسبت بسایر ناس اشتیاق داشتند که هست شبی
نمیگذشت مگر اینکه جماع از ایشان صادر میشد و مر ... کثرة الطروقة من خواص الانبیاء و هم چنین می
خوابیدند یا ... مختصات احوال انبیا و ائمه بالاضافه بخلاق عالم مختلف بوده حالت
بوده در آن توجه تام بخداوند عالم جل جلاله داشتند تشکیکی نیست ... در آن وقت صدور بعضی از اینها با بقاء آن حالت
ممکن نبوده نمیتوانستند با آن حالت ترک کنند و ملاعبه و معاشرت با نسا در حق آنها ممکن نبوده و هکذا سایر امور بلکه در آن حالت که
حالت توجه تام بمعبود منعم ذو الجلال و الاکرام بوده باشد رعایت میداشتند جمیع انچه را که عقل قاضی بر حسن آن بوده و مجتنب
بوده اند از جمیع آنچه منافی با ادب و طریقه احترام بوده و حالتی دیگر از برای ایشان بود که در آن حالات معاشرت با مردمان میفرمودند
و می خندیدند و حرف میزدند و صحبت میداشتند و ملاعبه با زنان و تقبیل آنها و جماع میفرمودند و امثال این امور که هر چند در حق
ایشان طاعت بوده لکن چون امثال این امور در حضور مولی با اطلاع مولی غیر مناسب بلکه غیر ملایم با احترام مولی میباشد در
توجه تام که متذکر این مطلب که میشدند بجهت حیا و حجاب مستولی آن نفوس مقدسه میشد و باختیار فتح لسان معذرت
با گریه و زاری و تضرع و انابه میکشادند آنچه از ایشان صادر شده بود می نمودند بلکه در حین غفلت از حضور مولی سیأت
امور صادر شده باشد که ملایم با حضور مولی نبوده و ازین راه است که مقتدای قاطبه ناس و سرور جناب موسی بن جعفر علیه
صلوات الله الملک الاکبر در حین سجود با معبود و دود جل شانه در حال گریان اشک گوهر بار از دیده حق بین میریخت و بآله
فتح لسان معذرت بدرگاه پروردگار نموده در مقام مناجات چنین عرض درگاه قاضی الحاجات میرسانیدند رب عصیتک
بلسانی ولو شئت وعزتک لاخرستنی یعنی ای پروردگار من معصیت تو کردم بزبانم و قسم بعزت تو اگر
بخواهی لال و گنگم میکنی مشخص است معصیت لسان آن سرور بحکم غیبت و فحش و غیر آن از محرمات لسانی نبوده بلکه
ظاهر اینست از این مقوله بوده آنحضرت در اوان صحبت با ناس کیفیت تکلم ایشان بر وجهی بوده که با تذکر بحضور و
عظمت حضرت ملایم نبوده بعد از انکه متذکر میشدند نظر بفرط حیا منفعل میشده فتح لسان معذرت چنین میفرمود و بعد

فرموده عصيتك ببصري ولو شئت وعزتك لاكمهتني عصيتك بسمعي ولو شئت وعزتك لاصممتني عصيتك بيدي
ولو شئت وعزتك لكنعتني عصيتك برجلي ولو شئت وعزتك لجذمتني عصيتك بفرجي ولو شئت وعزتك لعقمتني عصيتك
بجميع جوارحي التي انعمت بها علي وليس هذا جزائك مني معصيت لسان در حق ايشان مشخص شد واما معصيت بغير مخصوص بهمان
و وظيفه بغير عبد ذليل در حضور مولى جليل بايد مثل بصر و سمع بوده باشد چنانچه در حال توجه تام بمعبود چنين است و در حالي
كه چنين نبوده باشد خارج از طريقه ادب شده در نظر خواهد بود با استخفاف بحق مولى نموده لهذا بعد از التفات بحيل انواع خجلت
انفعال ميشود و اطاعت گوش ايشان آن است كه در حالت استماع جميع آثار بحضرت بوده باشد كه ملايم با عظمت و جلال جناب
احديت جل جلاله بوده باشد و معصيت گوش ايشان آنست كه در حين استماع جميع آثار چنين نبوده باشد و اطاعت بدن ايشان
آنست كه هرچه از بدن ايشان از حركات صادر شود بجميع بحضرت بوده كه ملايم عظمت و جلالت و حضور جناب احديت بوده باشد
و معصيت بدن ايشان آنست كه چنين نبوده باشد و همچنين هرگاه كسي با عدم شعور و التفات بحضور مولى مقاربت با اهل
خود كند و بعد ملتفت شود كه مولى حاضر بوده باشد اگرچه مطلقا اثمي از آن صادر نشده لكن تامل كن ببين در مقام حيا از شخص مولى در
حالت انفعال و تذكر بحضور چه قدر منفعل ميشود و هم چنين هرگاه فرض شود در حال شعور بحضور مولى بوده لكن بعد
از تامل بحيل خجلت و انفعال در اين صورت زيادتر است بجهة هر امري از امور صادره از هر يك از جوارح مولى چنين بوده باشد
حين توجه تام و تذكر بحضور معبود حضرات مزيد حيا موجب خجلت و شرمساري و فتح لسان اعتذار و بيقراري ميشود و مقتضي
اين ميشود كه در صدد اصلاح و جبران آن بر آمده و چون تدبر چاره بجز از اعتراف بخطا و تضرع و ابتهال در توبه و انابه نميشود لهذا اهل اختيار
اهل معرفت و اعتبار اختيار سلوك اين مسلك بر اعتبار ايشان نمايند و از اين مقولات است كلام سيد الاوصيا جناب امير المؤمنين الهي
اعتذاري اليك اعتذار من لم يستغن عن قبول عذره فاقبل عذري يا اكرم من اعتذر اليه المسيئون الهي ان لم تبتدئني
الغفلة عن الاستعداد للقائك فقد نبهتني المعرفة بكرم آلائك و كلام سيد الساجدين مشحون كه فرموده هل
ينفعني يا الهي اقراري عندك بسوء ما اكتسبت وهل ينجيني منك اعترافي لك بقبيح ما ارتكبت ام اوجبت
لي في مقامي هذا سخطك ام لزمني في وقت دعائي مقتك سبحانك لا ايأس منك وقد فتحت لي باب التوبة اليك
بل اقول مقال العبد الذليل الظالم لنفسه المستخف بحرمة ربه الى اخره مقصود از اين تطويل فتح باب است
در وجه اعتراف ارباب طهارت و عصمت بذنوب تامل در آنچه مذكور شد موجب فتح ابواب جديد در اين مقصود و وجهي
ديگر كه مذكور شد يعني مقام حيا بجهت ارتكاب امور غير ملايمه با حسن ادب وجهي است در كلام سيد الاوصياء عليه الاف التحية
والثناء كه مذكور شد يعني قوله الهي كم من موبقة الى اخره و هم چنين كلام سيد الساجدين عليه الاف التحية رب العالمين و لو
انك بالاوهنتني بعذاب الخلايق اجمعين الى اخره و عارف در مقام غايت توجه و مناجات بعد از آنكه در عتبه شهود رسيد كه
كاشف از اين كلام معجز نظام سيد اوليا است كه فرموده لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا ملاقات ... كه در وقت
ديگر از او صادر شده اگرچه در واقع و نفس الامر چنين بوده باشد بلكه موجب ... في الواقع نبوده باشد در حال
توجه تام بمعبود در مقام اعتراف در نظر و اعتقاد او اعظم كباير مي آيد بمقتضاي ان اعتقاد ناله و زاري و توبه و انابه
و بيقراري و اعتراف آن مي نمايد وجه دويم از وجوهي كه باعث انبيا و اوليا است بر جزع و فزع و بيقراري و ادعاي ايشان وجه دويم
بر اعتراف بر جرايم و معاصي مقام شكر است توضيح اين مطلب مقتضي اينست كه گفته شود بدان حقوق و نعم منعم متعال
بر عباد اجل از آن است كه توان احصا نمود لكن من باب التنبيه اشاره ببعضي از آن مي نماييم تا حقيقت حال مشخص
شود ميگوييم از جمله حقوق الهي جل شانه بر هر فردي از افراد عباد چشم است اگر خواهي كه قدر و منزلت اين نعمت

عظيم را

عظيم را دانسته باشي چنين فرض كن كه طفلي از مادر متولد شد بي چشم تامل و فكر كن ببين كه هرگاه سلاطين دوران و
متمولين عالم و ارباب علم و كمال از فقها و حكما و اطبا و غيرهم و قاطبه ارباب حرف و صنايع جمع شوند بذل ما في اليد بكنند
چاره اين امر را نميتوانند نمود بلكه مقطوع به است در نزد هر بي فطنتي كه هرگاه قاطبه ناس جمع شوند و ما للتجميع
خزاين عالم بوده باشد صرف نمايند چاره اين امر را نميتوانند نمود اي بي انصاف حاضر تامل كن و انصاف بده اين يك
جزئي از جزئيات نعمت خداوند عالم است جل شانه در تفكر مقاومت كرده با هرچه در عالم است بلكه علاوه آنچه در عالم است
كه اگر كسي چشم نداشته باشد قاطبه ناس جمع شوند صرف مجموع خزاين عالم نمايند چاره اين امر را نميتوانند نمود و پس اين فايق
بر همه آمد بدانكه آنچه مذكور شد اختصاص بچشم ندارد گوش و دماغ و دهن و لسان و دست و پا بلكه يك يك انگشت بلكه يك
ناخن هر يك را بخصوص هرگاه ملاحظه نمايي چنين است كه مذكور شد بعد از آنكه عارف بهمه اينها كه مذكور شد و غير اينها بعقل
معرفت و انصاف ملاحظه نمود كجا طاقت دارد كه قيام و اقدام بشكر اينها نمايد و هم چنين است نعم خارجيه از ماكول و مشارب
و ملابس هر يك را اگر ملاحظه نمايي جاري است در هر يك آنچه در خصوص چشم مذكور شد بر هر كاه فرض كني طبيعت گندم
معدوم شد هرگاه جميع عالم جمع شوند و بذل ما في الكون نمايند نخواهند كند ايجاد نمايند محالست و هم چنين است ساير
ماكولات و ملبوسات و غيرها آخر تامل كن قطره نطفه مني كه از صلب پدر در رحم مادر قرار گرفت بصنع و قدرت كه
اين خلقت غريب و صنعت عجيب بظهور رسيد كه قاطبه عقلا از درك حقيقت آن متحير و سرگردانند و بيني هر جزئي
از جزئيات آن مخلوقات عظيم هرگاه كسي مالك باشد هر چه را كه در عالم بوده و بذل نمايد در مقابل شكر يك چشم كه خداي
عالم عطا فرموده از عهده شكر آن بر نيامده خواهد بود تا برسيم بچشم ديگر و گوش و دماغ و دهن و زبان و ساير اعضا و جوارح
هرگاه يكي از ابناي نوع انسان بكسي نمايد اين شخص كه آدم هست مي بايد بپوستر شد كه احسان او بوده باشد و هرقدر كه
ادراك مي بيد بمقتضاي آن احسان با او معمول داشته باشد اگر چنين ننمايد از قواعد انسانيت خارج خواهد بود و مراتب امتنان
مختلف مي باشد باختلاف مراتب احسان و هم چنين مختلف مي باشد باختلاف استعداد در ادراك مراتب احسان و هر كس كه قوه عاقله
او كامل است درك او بمراتب احسان اتم و اقوى است پس در امتنان و وفا باداي حقوق اقوى و اشد خواهد بود و مخفي است عقل
موجودات انبيا و اوصيا انها مي باشند و اعقل از كل انبيا و فخر رسل و خاتم انبيا و باعث خلقت ارضين و سموات جناب محمد
آخر الزمان صلوات الله و سلام عليه مي باشد و هم چنين اعقل از كل اوصيا اوصياي آن شفيع كافه اهل محشر خواهند بود پس آنسرور
عالم و اوصياي آن مفخر بني آدم در ادراك حقوق الهي اقوي و اكمل خواهند بود از ساير انبيا و اوصيا پس ايشان در وفا باداي شكر در
مقابل حقوق الهيه اشد و اتم خواهند بود و اين وجه ديگر است از وجوهي كه دال است در حق ائمه طاهرين و ساير
اولياي مقربين عليهم الاف التحية من رب العالمين كه اصرار در ناله و زاري و اكثار در تضرع و ابتهال و بيقراري فرموده باشند
و از اين راه است كه جناب سيد الساجدين صلوات الله و سلامه عليه در مقام مناجات بعرض بارگاه قاضي الحاجات رسانيده الهي
مفترق كه قبلا مذكور شد حاصل معني آنها اينست اي معبود من قسم بعزت تو و جلال و عظمت تو اگر من مي بودم از اول عهد
عالم از ان وقتي كه اراده خلقت من فرموده و عبادت تو مي نمودم بقدر استعداد ربوبيت تو بهر صنف در هر چشم زدن در هر
روزگار و حمد و شكر تو مي نمودم بحمد و شكري كه معادل حمد و شكر قاطبه خلايق بوده باشد يعني اگر بودم و چنين مي نمودم با وجود
اين معترف اين هستم و ميدانم كه نميتوانستم از عهده شكر پست ترين نعمتي از نعمتهاي تو بر آمده باشم في الواقع چنين است
كه هرگاه فرض شود كه همان نعمت كه پست تر از آن نه در بين نعم الهي جل شانه نبوده باشد معدوم شود و فرض شود كسي مالك جميع
خزاين ارض بوده باشد و صرف كند در ايجاد آن متمكن از ايجاد آن نخواهد شد پس همان نعمت كه پست ترين نعمتها است معادل

کرده باشد مجموع خزاین عالم بعلاوه پس چگونه میتواند شد کسی از عهده شکر آن بر آمده باشد پس حقوق غیر متناهیه الهیه که در حق هر فرد
از افراد ناس ثابت است عقل حکم میکند باین است که ادای شکر آنها ننموده باشد از عهده آن بر نمیتواند آمد پس چاره ندارد مگر اینکه روز و
شب اوقات را صرف تضرع و ابتهال بدرگاه حضرت ذو الجلال نموده باشد و اعتراف بعجز از ادای شکر حقوق الهیه نموده باشد و در مقام
توجه تام بدرگاه خالق انام هیچ انفعال بشکر اگرچه مستند بعجز بوده باشد از اعظم معاصی بنظر او می باشد لهذا مبالغه در
اعتراف بمعصیت و عجز بدان است که جناب سید الساجدین علیه السلام در فقره ثانیه از دعای مذکور نموده و حاصل معنی آن این است
که ای معبود و متعالی هرگاه بکنم جمیع معارف که در دنیا می باشد بچشمها و جمیع منافذ کنم و تمام زمین را با جمیع
مژهای چشم خود بنالم از خوف و خشیت تو مجدد گریه جاری شود از آب چشم من مثل دریاها تا آسمانها و زمینها خون و چرک جراحت
اینها که خواهد بود در جنب بسیار چیزهای که بر من واجب است از حقوق تو و فی الواقع چنین است و بعد از آن آنچه مذکور شد
ظاهر میشود **وجه سیم** از وجوهی که موجب تضرع و ابتهال و باعث گریه و زاری و اضطراب بدرگاه باری حضرت ذو الجلال
نسبت بانبیا و اولیا و ائمه اطهار صلوات الله المتعال میشود مقام حجب است بیان این مطلب آنست که حکمت بالغه الهی جل
جلاله چنین اقتضا نموده که خلقت انسان شده باشد بنحوی که در آن جمع شود قوی مختلفه متضاده پس خلق نموده انسان
را بنحوی که در آن قوه روحانیه و قوی بهیمیه جمع شده مخفی است تضاد ما بین قوی و مقتضی تضاد ما بین مقتضیات آنها است
در او واقف که مشغول مقتضیات هر یک گردیده باشد از مقتضای قوای دیگر محروم و غافل است بمقتضای قوای بهیمیه
طالب اکل و شرب و نوم و معاشرت با ناس و نحو آنها می باشد و بمقتضای قوه ملکیه طالب توجه بمعبود و تحصیل معرفت و …
بارگاه سعادت مسعود ملک ودود می باشد بعد از آنکه قوی بهیمیه مغلوب قوای ملکیه گردیده بحد مقصود مقصور …
بمعبود و طاعت و انقیاد امر ملک ودود میگردد و لکن نه بنحوی که منخلع شده باشد از مقتضیات قوای بهیمیه بالمره چه
ظاهر است مادامی که نفس انسانی متعلق باین بدن بوده باشد لا بد است او را از معاشرت با ناس و اکل و شرب بقدر احتیاج
و صحبت و معاشرت با ناس و مخالطت با اهل و اولاد و نوم و استراحت اگرچه در قلیلی از اوقات بوده باشد و چون که مشغول
باین مقتضیات قوی بهیمیه که بنظر بعلو همتشان اینها محروم از توجه تام بساحت عزت ملک انام و بتبتل با شدید مفارقت
حضرت علام میشود بعد از اشتغال بمقتضای قوه ملکیه قواعد جنبه محبت و وداد معرکه اظهار شکایت از آلام فراق و مقتضی
گریه و زاری و تضرع و ابتهال و بیقراری و ابراز الم ندامت از حرمان فیوضات وصال نزد محبوب متعال میگردد و از این است
که جناب فخر ما المعین سید الساجدین علیه و علی آبائه و اولاده آلاف التحیة من رب العالمین بعرض شکایت در این باب بدرگاه
رب الارباب رسانیده حیث قال مالی کلما قلت قد صلحت سریرتی و قرب من مجالس التوابین مجلسی عرضت لی بلیة
ازالت قدمی و حالت بینی و بین خدمتک سیدی لعلک عن بابک طردتنی و عن خدمتک نحیتنی او لعلک رأیتنی
مستخفا بحقک فاقصیتنی او لعلک رأیتنی معرضا عنک فقلیتنی او لعلک وجدتنی فی مقام الکاذبین فرفضتنی
او لعلک رأیتنی غیر شاکر لنعمائک فحرمتنی او لعلک رأیتنی فی الغافلین فمن رحمتک آیستنی او لعلک رأیتنی
آلف مجالس البطالین فبینی و بینهم خلیتنی او لعلک لم تحب ان تسمع دعائی فباعدتنی او لعلک بجرمی و
جریرتی کافیتنی او لعلک بقلة حیائی منک جازیتنی این فقیر … قرائت این فقرات … از قلوب
احبا علاوه … این فقره را او لعلک رأیتنی غیر … فطردتنی و هم چنین آن سرور … در جای
دیگر در مقام استعطاف رحمت اکرم غفار بعرض رسانیده ارحمنی اللهم و ان کان امری حقیرا و خطری یسیرا و لیس عذابی
مما یزید فی ملکک مثقال ذرة و لو ان عذابی مما یزید فی ملکک مثقال ذرة لسألتک الصبر علیه و احببت ان یکون ذلک

لک ولکن

لک و لکن سلطانک اللهم اعظم و ملکک ادوم من ان تزید فیه طاعة المطیعین او تنقص منه معصیة المذنبین

وجه چهارم از وجوهی که موجب اضطراب قلوب ابرار و باعث بکا و اشک ارباب افتقار و داعی توسل و انقطاع بدر
درگاه کریم غفار میشود مقام استکمال است توضیح این مطلب آنست که صانع حکیم متعال و خالق مجید … بیره
انقطاع و زوال الخلقت انسان فرموده بر وجهی که قابل انواع کمالات و لایق انحاء ترقیات و ارتقاء از مهابط حضیض …
انحطاط … عالیات می باشد این مرتبه مرتبه ایست که هر کس بقدر قابلیت و همت شایق وصول باین سعادت عظمی و …
و فائز باین کرامت کبری هست مختص است طریقه استکمال موجب افتقار … اهل کمال است معلوم است ما عدای
خداوند متعال هر چه هست فنا و زوال … و اضمحلال است و کمال حاصل نمیشود مگر برفع نقصان و قصور و این یا
برجوع بارباب کمال … انسان است یا بتضرع و گریه و زاری و بیقراری و انقطاع بدرگاه با رفعت عظیم متعال خداوند
تعالی که موصل با آثار قدرت او است … انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون معلوم است اول در حق انبیا
و اوصیا ایشان غیر معقول است پس ثانی متعین است پس داعی بر تضرع و ابتهال بدرگاه حضرت ذو الجلال استکمال
است از این است که جناب سید الساجدین علیه السلام در مقام مناجات بعرض درگاه قاضی الحاجات رسانیده و عزتک لا اجد
لذنوبی سواک غافرا و لا اری لکسری غیرک جابرا و قال ایضا الهی کسری لا یجبره الا لطفک و حنانک و فقری لا یغنیه
الا عطفک و احسانک و قال ایضا فمن ذا الذی … من عندک و من ذا الذی … الفقر عن نفسه بک … طلب
حاجته فی … و ما ازین باب است کلام قرة عیون ارباب معرفت و یقین جناب امیر
المؤمنین … الهی … قلوبنا ابصار ضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة
و تصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک و هم چنین کلام آن مصباح سعادت و یقین الهی الحقیقی بتوحید … الا بهج
فاکون لک عارفا و عن سواک منحرفا و قوله الهی من ابتهج بک لمستنیر و ان من اعتصم بک لمستجیر و هم چنین
کلام آن … اولیاء علیه آلاف التحیة و الثناء اسئلک بحقک و قدسک و اعظم صفاتک و اسمائک ان تجعل
اوقاتی فی اللیل و النهار بذکرک معمورة و بخدمتک موصولة و اعمالی عندک مقبولة حتی تکون اعمالی و اورادی
کلها وردا واحدا و حالی فی خدمتک سرمدا و کلام آن … اللهم انی اتقرب الیک بذکرک و استشفع
بک الی نفسک و اسئلک بجودک ان تدنینی من قربک و ان توزعنی شکرک و ان تلهمنی ذکرک توضیح مطلب
آنست که هر چند بنده … است … نقصان و افتقار است و هر چه معرفت او بقادر …
و نظیر … در خسارت و ضلالت است … و انفکاک از این … ممکن نیست
مگر … تضرع و ابتهال بدرگاه کریم غفار و مبادرت … اضطراب ببارگاه … رحیم و ستار
… بساحت حضور جناب احدیت … نقصان و خسارت و قرب … کمال حضرت معبود …
… مرتبه کمال و جلالت است … مراتب نقصان و کمال بقدر قابلیت و استعداد مختلف …
… بساحت حضور عظمت … اعظم … بارگاه …
… کمالات … سعادت … مقصود در این مقام … وجه دیگر از وجوهی که موجب شدت
گریه و فغان و زاری و تضرع و ابتهال و بیقراری در حق انبیا و اولیا است … بساحت حضور و تحصیل قرب
و وصول بمرتبت … و وصول بخدمت حضرت ملک ودود است خواه مرتبه فوق آنچه در حق ایشان حاصل شده ممکن
باشد نسبت بایشان … در مقام مناجات و عرض نیاز بدرگاه قاضی الحاجات تا هر مرتبه از مراتب کمال که …

او متغیر شده معترف بتقصیر خود در تحصیل ذوق و مطالب علاوه بر آن هست از این رو است که فخر ملائکه مقربین و ملجا انبیا
و مرسلین در مقام عجز و تقصیر بعرض درگاه رب رحیم قدیر رسانیده سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک
وجه خامس از وجوهی که موقع رعب و خوف در قلوب و حالت لرزش و غبار و موجب نهایت دهشت و اضطرار و غایت خشیت
و اضطراب قاطبه اخیار است ملاحظه عظمت و شوکت مخترع افلاک و عناصر و مبدع جمله افلاک و کواکب است هر کس بقدر ادراک
عظمت خلاق ارضین و سموات خائف و لرزان و بمقدار تعقل شوکت رزاق قاطبه نفوس و حیوانات هایم و هراسان است
هر که در ادراک عظمت حضرت قیوم جل جلاله کاملتر است خوف و رعب او بیشتر است سبحانک اخشی خلقک بک اعرفهم بحقک
ادراک و معرفت اصل عظمت در کلا اقتدار موجب دهشت و اضطراب هست خواه در آن وقت تشویش و واهمه در حق او حاصل
بوده باشد یا نه بلکه هرگاه فرض شود که ایمن از بواهمه بوده باشد باز آن اضطراب و ارتعاش که مستند باصل ادراک عظمت
معبود هست حاصل است بجملا اصل ادراک عظمت و شوکت موجب خوف و رعب در قلوب اخیار و باعث ظهور اضطراب و
اضطرار و ناله و انکسار بی اختیار میشود و از این است که در حدیث وارد است در بیان کیفیت احوال اشرف فخر انبیا و
سید رسل و ملجا اولیا و هادی سبیل علیه و علی آله صلوات الله الخالق الاکبر که اکثر است که آن سرور عالم و فخر بنی آدم در
وقت قیام بنماز از خوف و خشیت آن عزّ جل شانه صدا و جوشش از سینه مبارک ایشان شنیده میشد مثل صدای جوشش دیگ
از آتش شدید و آن قدر بیکریستند تا بیخود میشدند و از فواید کاملت معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام است که
چون وقت نماز داخل میشد اندام مبارک آن سرور میلرزید و آمد و رنگ متغیر وارد شده که جامع المکارم فی الشرف العلی جناب حضرت
امام حسن چون مشغول وضو بجهة نماز میشدند مفاصل بدن شریف ایشان میلرزید و رنگ مبارک آن جناب مایل بزردی میشد
و چون از وجه این سؤال میکردند در جواب می‌فرمودند که سزاوار است که هر کس در مقام بندگی بخدمت خداوند عالم ایستاده باشد
از خوف و بیم معبود بلرزد و در کتاب حلیة الاولیا مذکور است روایتی که حاصل مضمون آن این است که چون جناب فخر العابدین
سید الساجدین امام زین العابدین علیه و علی آبائه و اولاده الاف التحیة من رب العالمین از وضو فارغ میشدند و عازم نماز
میشدند ارتعاش و لرزه بر اعضای مبارک آن حضرت مستولی میشد و چون استعلام می‌نمودند میفرمودند وای بر شما مگر نمیدانید
که بخدمت که میایستم و با چه عظیم الشانی و عظیم مناجات کنم **وجه سادس** از وجوهی که موجب اضطراب قاطبه عباد و
داعی بزوال مسرت و هادم اللذات است ملاحظه شداید موت و عقوبات اخرویات است که سموات و ارضین طاقت تحمل
آن ندارد مناسب اینست ختم مقام شود در بیان این مرام بدانکه ثقة الاسلام در کتاب کافی روایت نموده از کاشف
اسرار و دقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند نبود در بین که عیسی ولد مریم آمد بسر قبر یحیی بن زکریا و مسئلت نمود عیسی از
خداوند عالم جل شانه مسئلت نمود که حضرت یحیی را زنده نماید جهة او پس خطاب نمود بحضرت یحیی و یحیی با مر الله اجابت
جواب گفت او را و بیرون از قبر بیرون آمد گفت بحضرت عیسی چه میخواهی از من گفت میخواهم بدنیا برگردی و مونس و انیس
من باشی در دنیا حضرت یحیی در جواب گفت او را عیسی هنوز شدت و تلخی جان کندن از من ساکن نشده تو میخواهی مرا برگردانی
بدنیا دوباره و این مرارت عاید من شود و نیز در آن کتاب از جناب مستطاب فخر الاوایل والاواخر حضرت امام محمد باقر ع
مرویست که فرمود جوانان چندی از اولاد سلاطین بنی اسرائیل طریق عبادت و بندگی خداوند عالم جل شانه را اختیار نموده
بودند و ایشان از شهر بیرون رفتند سیر در بلاد میکردند تا از مشاهده امور عجیبه عبرت گرفته باشند اتفاقا مرور نمودند
بقبری که در پشت راهی واقع شده بود باد ریگ و خاک را بر روی آن قبر جمع نموده و اثری از آن باقی مانده بود که شخص
میشد که قبر هست و آن جوانان با هم گفتند خوبست از درگاه خلاق عالم جل شانه مسئلت نمائیم در این وقت که صاحب

قبر را زنده فرماید تا از او سؤال نمائیم که چه نحو طعم موت را یافته پس شروع نمودند بدعا باین دعوات الصا یا ربنا
لیس لنا اله غیرک والبدیع الدایم غیر الغافل الحی الذی لا یموت الک فی کل یوم شأن تعلم کل شیء بغیر تعلیم انشر لنا
هذا المیت بقدرتک بعد از فراغ از این دعا از قبر شکافته شد شخصی از آن قبر بیرون آمد موی سر و ریش او سفید بود
خاک را از سر خود دور مینمود در حالتی که مضطرب بود و چشم خود را بسوی آسمان باز کرده بود و خطاب کرد باین جوانان
چه باعث شده که بر سر قبر من ایستاده اید گفتند ما از درگاه الهی جل شانه استدعا نمودیم که ترا زنده نماید تا از تو سؤال
نمائیم چه مرتبه یافته طعم و شدت موت را گفت که من در قبر ساکن بوده ام نود و نه سال هنوز شدت و الم موت از
خواطر من محو نشده و مرارت طعم موت هنوز از حلق من خارج نشده است و آن جوانان از او سؤال نمودند که تو روزی که
میمردی باین نحو موی سر و ریش تو سفید بود گفت نه و لکن چون که شنیدم صیحه که از قبر بیرون بیا جمع شد نزد من استخوانهای
من بسوی روح من پس بیرون آمدم با اضطراب در حالتی که چشم بآن صوت انداخته بودم و بسبب شنائم در اجابت آن
صوت باین جهت موی سر و ریش من سفید شده و ایضا روایت شده که حضرت عیسی بن مریم که از معجزه آن حضرت این بود که بقدرت
الهی جل شانه مرده را زنده میکرد بعضی از کفار در مقام انکار آن برآمدند بر وجه کار در عرض کردند چیزی که حاصل آن این است که تو مرده
میکنی اموات را که تازه مرده اند شاید این اشخاص مرده باشند یعنی این ساختگی و حیله بوده باشد زنده کن از برای ما کسانی
را که در ازمنه سابقه فوت شده باشند حضرت فرمودند شما اختیار نمائید از اموات در زمان سابق هر کس را که میخواهید تا بشما
عرض کردند که زنده کنید از برای ما سام بن نوح را حضرت عیسی تشریف برده اند بر سر قبر سام و دو رکعت نماز ادا نمودند و دعا
از درگاه رب العزة جل شانه نمود که سام را زنده نموده باشد سؤال او زیر نمودند مستجاب شد که دید سام زنده شد دیدند موی سر
ریش او سفید شده سؤال کردند در زمان تو چرا موی تو این سفیدی موی سر و ریش تو از چه چیز است در جواب گفت
شنیدم ندائی که از قبر بیرون بیا گمان کردم که قیامت برپا شده بجهت هیبت آن موی سر و ریشم سفید شد سؤال کردند
چند وقت است از اول موت تو تا حال گفت چهار هزار سال لکن شدت الم موت هنوز از خاطرم محو نشده است و ایضا
روایت شده که هیچ مؤمنی نیست که بعد از مرگ اظهار رجوع بدنیا باو میشود و او انکار مینماید بجهة شدت آنچه از تلخی جان
کندن با مر رسیده مگر شهدا که ایشان مرارت جان کندن را نفهمیده اند و موت تمنا میکنند رجوع بدنیا از برای آنکه تا بار دیگر شهید
شوند در راه خداوند عالم جل شانه و بعضی در این مقام مثالی ذکر کرده اند باین نحو که موت را تشبیه نموده اند بدرختی که
خار بسیار در او شته باشد مثل خار مغیلان و داخل شده باشد در جوف انسان هر خار در رگی فرو رفته باشد بیرون کشیده
رگهای انسان شخص شدید القوه ای درخت را بقوت تمام بکشد معلوم است تا آن زحمت را است که توان تحمل شده موت
نیز چنین است و آنچه در این مقام تا حال مذکور شده وصف شدت موت بود و در حدیث وارد شده که ما بین دنیا و آخرت هزار عقبه
اهون آن و اسهل از همه موت است سوای که اهون از همه است و صعب آن مذکور شد نعوذ بالله سبحانه من البلاء و **اما** وصف
عذاب الهی در آخرت پس آن کما و کیفا اگرچه بنحوی است که توان توصیف نمود و لکن ما در این مقام ایراد مینمائیم اخبار
که حدیث صحیح مروی در تفسیر علی بن ابراهیم مشتمل بر آن است میکوئیم از مبین اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام
روایت نموده که جبرئیل امین بعرض سید المرسلین چنین رسانید که خداوند عالم امر فرموده که آتش جهنم را دمیدند هزار سال
تا سفید شد بعد از آن با مر الهی دمیدند باز هزار سال دیگر تا سرخ شد پس از آن با مر الهی دمیدند بر آن هزار سال دیگر تا
سیاه شد بهمان حالت سیاهی باقیست که اگر یک قطره از ضریع واقع شود در آبهای دنیا هر آینه قاطبه اهل دنیا میمیرند از شدت
عفونت آن و هرگاه یک حلقه از زنجیری که طول آن هفتاد ذرع است و مهیا شده است بجهة اهل جهنم واقع شود بر روی زمین هر آینه

وجه ششم
در بیان صعوبات ... و سکرات آن
در بیان عذاب الهی در آخرت

هر زمین آب میشود از شدت حرارت آن و هرگاه یک اهل از اهلهای اهل جهنم آویخته شود ما بین زمین و آسمان هر آینه فاطبه اهل زمین
هلاک میشوند از شدت عفونت و حرارت آن پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست و از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که بعد از
این واقعه کسی جناب رسول خدا را خندان ندید و اهل جهنم بعد از آنکه داخل جهنم شده اند سعی مینمایند بهزار سعی مسافت هفتاد
ساله راه خود را بکنار میرسانند آن وقت ملائکه گرزها که میزنند ایشانرا بآن گرزهای آهنی تا پائین ته ایشانرا در قعر جهنم و الیه الاشارة
بقوله تعالی و لهم مقامع من حدید کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم اعیدوا فیها و ذوقوا عذاب الحریق و اگر علاوه بر این خواهی بدانی
بدانکه در کتاب ورع الواقیه روایت شده از جناب امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت روایت نموده از سید المرسلین صلوات الله و سلامه
علیه فرموده قسم بکسی که حیات و ممات خلق در ید قدرت اوست هرگاه قطره از زقوم بر زمین بر کوههای عالم هر آینه فرو میرود تا هفت
طبقه زمین و آن کوهها طاقت تحمل آنرا ندارند پس چگونه طاقت آنرا داشته باشد کسی که زقوم طعام او بوده باشد و قسم بکسی که
حیات و ممات من بید قدرت اوست هرگاه قطره از غسلین واقع شود بر کوههای عالم هر آینه فرو میرود تا هفت طبقه زمین
و این کوهها طاقت تحمل آنرا ندارند پس چگونه تواند شد طاقت او را داشته باشد کسی که این غسلین شراب او بوده باشد و قسم
بحق کسی که حیات و ممات من بید قدرت اوست که هرگاه یک گرز از گرزهائی که خداوند عالم در قرآن ذکر فرموده که گذارده شود
بر کوههای عالم هر آینه فرو میرود تا هفت طبقه زمین و طاقت تحمل آنرا ندارند پس چگونه طاقت این گرز را دارد کسی که این الت
ضرب او بوده باشد بعد از آنکه شدت موت و فی الجمله وصف از عذاب آخرت را شنیدی میگوئیم مقصود اینست که
از جمله بواعث و دواعی گریه و زاری و تضرع و ابتهال و بیقراری بدرگاه جناب باری جل شانه خوف و تشویش از عذاب آلیم و
شدت موت است پس بنده ذلیل بعد از اعتقاد باین مراتب چگونه میتواند که خائف و ترسان و هراسان نبوده باشد
پس باید بر سبیل دوام ناله و زاری و تضرع و بیقراری بدرگاه حضرت باری نماید تا از فضل و کرم بی منتهای خود بنده ذلیل
را از این مهالک و عقوبات نجات دهد ممکن نیست کسی مطلع بر این امور بوده باشد و اعتقاد بر صحت آنها داشته باشد
خود را از تضرع و ابتهال بدرگاه ذو الجلال ضبط تواند نمود مگر او وقتی که مسخر جنود غفلت و ضلال و مصبوب بعمی
[illegible] هول و خیال بوده باشد لکن افراد انسان در سلوک باین طریق بحسب عقل و نقل مختلف الاحوال میباشند
هر کس که اطلاع او بر حقیقت این امور بیشتر و از عساکر غفلت و جنود سکرت دورتر است تضرع و ابتهال و ناله و زاری
او در این باب زیادتر است و از این راه است که جناب مقتدای قوانین عبادت و بندگی و مؤسس اساس تضرع و بیقراری
جناب علی بن الحسین علیهما السلام در اواسط شب در مقام مناجات بدرگاه قاضی الحاجات چنین میفرمود
الهی و قد ترف(?) وقوفی و ذل مقامی بین یدیک تعلم سریرتی و تطلع علی ما فی قلبی و ما تصلح به امر آخرتی و دنیای
اللهم ان ذکرت الموت و هول المطلع و الوقوف بین یدیک نغصنی مطعمی و مشربی و اغصنی بریقی و اقلقنی
عن وسادی و منعنی رقادی کیف ینام من یخاف بیات ملک الموت فی طوارق اللیل و طوارق النهار بل کیف
ینام العاقل و ملک الموت لا ینام لا باللیل و لا بالنهار و یطلب قبض روحه بالبیات و فی آناء الساعات یعنی ای
معبود و خداوند من بتحقیق ایستادن مرا و خواری و بیمقداری ایستادن مرا در خدمت تو و خبیری بر باطن من و مطلعی بر
آنچه در قلب من هست و آنچه بصلاح می‌آید بان امر آخرت و دنیای من یا باصلاح می‌آوری تو بآن امر آخرت و دنیای مرا
ای خداوند من هرگاه متذکر مردن و هول آنهائی که بعد از مردن هست میشوم و همچنین متذکر میشوم ایستادن در موقف
حساب خدمت ترا تلخ میگرداند آنها بر من طعام و شراب مرا یعنی نمی فهمم در آن وقت اکل و شرب خود را و آنها باعث
این میشود که آب دهن من در حلق من بماند یعنی از شدت خوف قدرت بر فرو دادن آب دهن ندارم و همچنین باعث

اضطراب

اضطراب من میشود در بالش استراحت من و منع میکند خواب را از من چگونه بخوابد کسی که میترسد از اینکه ملک الموت
در جمیع ساعات که در آید در شب در منزل او بلکه چگونه بخوابد عاقل و حال آنکه ملک الموت نمی خوابد نه در شب و نه در روز و
طالب این هست که قبض روح من نموده باشد در شب یا در روز و ایضا نقل شده که آنسرور احیانا بعد از فراغ از نماز شب این
دعا را میخواندند اناجیک یا موجودا فی کل مکان لعلک تسمع ندائی فقد عظم جرمی و قل حیائی مولای یا مولای ای
الاهوال اتذکر و ایها انسی و لو لم یکن الا الموت لکفی کیف و ما بعد الموت اعظم و ادهی الی آخره و ایضا در دعای
صحیفه که بعد از نماز شب تلاوت میفرمودند فرموده اللهم انی اعوذ بک من نار تغلظت بها علی من عصاک و
توعدت بها من صدف عن رضاک و من نار نورها ظلمة و هینها الیم و بعیدها قریب و من نار یاکل بعضها بعضا
و یصول بعضها علی بعض و من نار تذر العظام رمیما و تسقی اهلها حمیما و من نار لا تبقی علی من تضرع الیها و لا ترحم
من استعطفها و لا تقدر علی التخفیف عمن خشع لها و استسلم الیها تلقی سکانها باحر ما لدیها من الیم النکال
و شدید الوبال و اعوذ بک من عقاربها الفاغرة افواهها و حیاتها الصالقة بانیابها و شرابها الذی یقطع امعاء و
افئدة سکانها الخ و مناجاتهای ائمه طاهرین علیهم السلام که مشتمل بر تضرع و ابتهال در مقام استعاذه از عقوبات اخرویه بوده
باشد بسیار است کسی توهم نکند که انبیا و اولیا را تشویشی نسبت بایشان در عقوبات اخرویه نیست پس این اضطراب و بیقراری
چه معنی دارد جواب آنکه مراد اینست که دیگران قاطع اند بر اینکه عقوبات اخرویه مطلقا در حق انبیا و اولیا نیست این مسلم است
لکن این موجب عدم اضطراب ایشان نمیتواند شد و اگر مراد اینست که خود انبیا و اولیا قاطع در هیچ احوال حتی در حالت
مناجات بدرگاه قاضی الحاجات بر اینکه عقوبت اخرویه مطلقا از ایشان منتفی است میگوئیم چنین نیست و جز این بعلاوه
مکالمات صادره از ایشان در مقام مناجات ظاهر میشود از آنچه در سابق بیان شد یعنی از وجه اول و ثانی چگونه چنین نبوده
باشد و حال آنکه حیا چه پایه از جهت اجل شانه از معاصی کبیره است چنین است امن از سخط الهی عز شانه و مخفی نماند که چه
رشته کلام در این مقام از حد اعتدال خارج شد و مناسب وضع رساله نبود لکن چونکه اطلاع بر این مطالب که مذکور شد باعث
تنبیه امثال ما غافلین و موجب استیقاظ ارباب معاصی و طاغین میشد عنان قلم را در میدان بیان این مطالب جولان داده شد
شاید اطلاع بر آن موجب تنبیه غافلان و باعث تیقظ ارباب عصیان شود بلکه مناسب در این مقام آنست که ختم کلام شود
در بیان ساعت مخصوص در هر شب [illegible]
در این مباحث بذکر دو مسئله مسئله اولی بدانکه در کتب معتبره شیعه و سنی احادیث مستفیضه وارد شده است در بیان آنکه
در هر شب از شبهای سنه یک ساعتی هست هر بنده از بندگان خداوند عالم جل شانه در آن ساعت بدرگاه حاجتی از قاضی الحاجات
بخواهد البته باجابت میرسد و در احادیث معتبره از ائمه ما صلوات الله و سلامه علیهم بیان این ساعت شده و فرموده اند این در
ثلث اول از نصف ثانی شب است و بعبارة اخری این ساعت در سدس رابع از شب است و بعبارة ثالثة اخص از اولیین این در
آخر ثلث ثانی از شب است که آخر آن متصل است باول ثلث آخر شب و در وقتی که آفتاب در راس سرطان است در آفاق مائلة
شب در آن وقت در نهایت کوتاهی است مقدار شب در این وقت بنا بر آنچه در محل خود ذکر کرده اند در اواخر اقلیم ثالث و اوائل اقلیم
ثالث ده ساعت و ربع ساعت است و همچنین مقدار شب در اواخر اقلیم ثالث و اوائل اقلیم رابع نه ساعت و سه ربع ساعت است
و این مقدار از غروب شمس است تا طلوع شمس و ظاهر اینست شبی که در کلام ائمه علیهم السلام ذکر شده مراد از آن از غروب شمس است تا
طلوع فجر پس ما بین طلوع فجر تا طلوع شمس را از این مقدار باید کم شود و آن باختلاف آفاق مختلف میشود قدر اعتدال در اقلیم
ثالث مثل اصفهان و امثال آن در این زمان مذکور یک ساعت و چهل دقیقه است تقریبا و بعد از انتقاص این مقدار از نه ساعت و چهل
و پنج دقیقه باقی میماند مقدار شب در صورت مسطوره هشت ساعت و پنج دقیقه و بنا بر آنچه از برکات ائمه ما صلوات الله علیهم

ظاهر میشود آنست که این ساعت مطلوبه بعد از انقضاء چهار ساعت و دو دقیقه و نیم در مقدار یک ساعت و ثلث ساعت و دو ثلث
دقیقه و سدس دقیقه میباشد بلکه بمقتضای عبارت ثالثه ساعت مطلوبه بعد از انقضاء نیم ساعت و دو ثلث دقیقه و سدس
دقیقه از این مقدار میباشد پس ساعت باقیه از این مقدار همان ساعتی است که بمقتضای احادیث معتبره هر حاجتی که بنده
ذلیل از خداوند جلیل در آن ساعت نماید البته بدرجه اجابت مقرون میشود اگرچه بعزیزی محتاج شفقت سعی و بیرون رفت
هوا میشود و متعلق ارازل ناس میشود و مدتی تردد در خانه فلان و فلان را بر خود قرار میدهیم و غافل از مضمون حق سبحانه
الحمد لله الذی وکلنی الیه فاکرمنی ولم یکلنی الی الناس فیهینونی گویا هرگز بگوش نرسیده مضمون صدق انتهای این الحمد لله الذی
ادعوه کلما شئت لحاجتی واخلو به حیث شئت لسری بغیر شفیع فیقضی لی حاجتی این زحمات سعی و تملق و مذلات ارازل ناس
بر خود قرار میدهیم و در فکر آن نمیشویم که در صدد این بوده با حال مناسب حوائج همه در این ساعت شریفه را عنوده باشیم و در آن
مناجات با قاضی الحاجات و تضرع و ابتهال بدرگاه خالق ارضین و سموات نموده از درگاه وهاب علی الاطلاق سؤال نمائی
که توفیق سعادت کامعرفت بجناب احدیت ولذت انس مناجات با معبود متعال را روزی تو نماید که جمیع لذایذ دنیا و آخرت
در جنب آن مقهور و مضمحل و تا ظیر ملاذ نشاتین در مقابل آن بی وقع و باطل است و در آن حالت لسان معذرت به
درگاه کریم غفار منفتح نموده که کافه ما محتاج دنیا و آخرت را بدون تحمل ذلت از ارازل ناس بجهة تو بجستی و متوجه بوده باشد
انصاف اینست بسیار بسیار بلکه بسیار بسیار عجیب و غریب است مخفی نماند اینکه مذکور شد در تعیین این ساعت مطلوبه بود در امثال
این بلاد و اوقات غایت قصر لیالی و در اوقات غایت امتداد شب یعنی وقتی که شمس در برج جدی بوده باشد مقدار شب در آن
وقت چهارده ساعت و پانزده دقیقه میباشد در مثل اصفهان و بعد از انتقاص ما بین طلوعین یعنی یک ساعت و هفده دقیقه
تقریبا در فرض مذکور از این مقدار باقی میماند از این مقدار دوازده ساعت و نیم و بیست و هشت دقیقه بعبارة اخری باقی میماند
دوازده ساعت و پنجاه و هشت دقیقه بعبارة ثالثه سیزده ساعت الا دو دقیقه و شب در آن وقت عبارت از همین است
و ساعت مطلوبه بنا بر آنچه از برکات ائمه اطهار علیهم صلوات الملک الجبار ظاهر میشود بعد از انقضاء شش ساعت و چهارده
دقیقه و ربع و ساعت و چهارده دقیقه و ثلث دقیقه تقریبا متحقق است بر عاقل طالب معرفت و سعادت غایب لذت طاعت
و مناجات بسیار سهل و مجرد است اهتمام در بر آوردن این مقدار بجهت وصول باین عطیه نامدار بلکه بصورت عبارت
ثالثه ماخوذه از بعض نصوص معتبر آنست که در چنین صورت نیز ساعت مطلوبه ساعت باقیه بعد از انقضاء یک ساعت
و چهار دقیقه و دو ثلث دقیقه خواهد بود بنا بر این امر مدرک ساعت مطلوبه باسهل وجه خواهد بود پس خاسر و مغبون کسی است
که محروم از شرافت سعادت این نعمت عظمی و عطیه کبری و فضیلت مثلی محروم گردد بدانکه طریقه دعا در ساعت مطلوبه که
مقرون باجابت بوده باشد انشاء الله تعالی یعنی که از حدیث صحیح مستفاد میشود آنست اول اتیان بدو رکعت نماز خواه
نماز حاجت بوده باشد یا نماز دیگر مثل دو رکعت نماز شب اگرچه متیقن اولی است بعد از آن استدعای حاجت خود
از درگاه رب الارباب نماید خواه در اثنای نماز مثل حالت قنوت یا حالت سجده بوده باشد یا بعد از فراغ از نماز اگر جمع
ما بین هر دو نماید اکمل و ادخل در اجابت خواهد بود انشاء الله تعالی **مسئله ثامنه** در تعیین سحر است بدانکه احادیث در فضیلت
استغفار در سحار بیشمار است و کفایت میکند در این باب آیه شریفه حیث قال و المستغفرین بالاسحار و آیه شریفه و بالاسحار هم یستغفرون
و تحصیل درک این فضیلت عظیم موقوف بمعرفت وقت سحر است و با رعایت و ارادت در وقت سحر خصوصا در ماه مبارک رمضان معروف
است و امتثال آن نیز موقوف بمعرفت آنست و کلمات علما در تعیین آن وقت مختلف است در صحاح و قاموس و غیرهما سحر را
تفسیر نموده اند بقبیل الصبح یعنی بسیار نزدیک بصبح و ظاهر از مرحوم علامه رفع الله تعالی قدره در منتهی اختیار این قول است و صاحب

در تعیین وقت سحر

کشاف

کشاف در کشاف در تفسیر آیه شریفه و بالاسحار هم یستغفرون سحر را تفسیر نموده بسدس آخر شب و مرحوم شیخ طوسی قدس الله
تعالی روحه در جوامع الجامع نیز موافقت بایشان نموده فخر رازی در تفسیر خود این قول را نسبت بقیل داده بعد از آنکه
سحر را تفسیر نموده باخر لیل و بیضاوی نیز سحر را تفسیر باخر شب نموده و این تفسیر اعم از دو تفسیر اول است و ظاهر اینست که
سحر عبارت از ثلث آخر شب بوده باشد پس سحر عبارت از مجموع سدس خامس و سدس آخر لیل خواهد بود چنانچه مستفاد میشود
از این لفظ در عرف این عصر است و لهذا هرگاه کسی استغفار در این وقت بالحاح بکند در این وقت نماید میتوان گفت استغفار
در سحر نموده است و ظاهر میشود این قول از مرحوم علامه در تذکره و منتهی و این مطابق است حدیث صحیحی که اسمعیل بن سعد اشعری
روایت نموده قال سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن ساعات الوتر قال احبها الی الفجر الاول و سألته عن افضل ساعات اللیل
قال الثلث الباقی بنا بر اینکه چون سحر افضل اجزاء لیل است و این حدیث دلالت دارد بر اینکه افضل ساعات شب ثلث آخر
شب است پس سحر عبارت از ثلث آخر شب خواهد بود و قول اول مضایقه نداریم که گفته شود یعنی معنی سحر همان بوده باشد
که تفسیر نموده اند لکن سحر در عرف اعم از این قدر است جزما که تفسیر نبوده باشد و حال اینکه میتوان ادعا نمود این قدر که گزیر
مدلول علیه باین تفسیر است وسعت ربع ادعیه وارده در سحرهای ماه مبارک رمضان ثمره مترتبه بر این مطلب ظاهر است چه
اعمال موظفه در سحرها بر قول باینکه سحر عبارت از سدس آخر لیل است قبل از آن هرگاه کسی اتیان بآن نماید محصل امتثال
نخواهد بود بلکه حکم بمشروعیت آن بعنوان مشکل است چه اتیان بعبادت موظفه بقصد توظیف قبل از وقت آن بدعت
خواهد بود بر خلاف اینکه گوئیم که سحر عبارت از ثلث آخر شب و باشد و هم چنین نحو بوده که مستحب است در ماه رمضان امتثال آن
در صورتی میشود در ثلث آخر شب واقع شود اگرچه در سدس خامس بوده باشد و هرگاه قبل از آن شود موقت نیست
نخواهد بود و هم چنین است حال در استغفار در اسحار **بحث هشتم** در وقت نافله صبح است بدانکه وقت نافله داخل میشود
بعد از آنکه از نصف ثانی شب منقضی شد مقداری که کفایت یازده رکعت نماید که عبارت از هشت رکعت نماز شب و
سه رکعت شفع و وتر بوده باشد و ممتد است تا ظهور حمره از جانب مشرق لکن افضل اوقات این ما بین فجرین است پس در وقت
فضیلت این محفوف بدو وقت اجزاء سابق و لاحق سابق بعد از انقضاء مقدار یازده رکعت است از نصف ثانی شب و
لاحق بعد از طلوع فجر صادق است تا ظهور حمره از جانب مشرق بنا بر این اتیان باین نافله قبل از فجر اول جایز خواهد بود خصوصا
در صورتی که اتیان بنماز شب و شفع و وتر نموده باشد بلکه ظاهر اینست در صورتی که نماز شب را نکرده باشد و نخواهد
بکند اتیان باین نافله صبح قبل از فجر اول بتنهائی میتوان نمود و هم چنین هرگاه کسی باعتبار عذری بنا و بر این شد که
اتیان باین نافله نماید در اول فجر اتیان بفریضه فجر نموده و بعد از آن نافله رفع شد اتیان بنافله نماید بر نیت ادا
ما دام که حمره از جانب مشرق ظاهر نشده باشد و الا اتیان مینماید بر نیت قضا و آنچه مذکور شد در وقت این نافله بدایت و
نهایت است مشهور ما بین فقهاست و در هر دو مقام خلاف شده بعضی قایل شده اند بر اینکه وقت آن داخل میشود به
طلوع فجر اول پس اتیان بآن را قبل از آن تجویز نمینمایند و بعضی قایل شده اند بر اینکه وقت آن منتهی میشود بطلوع فجر
ثانی پس اتیان باین دو رکعت بعد از طلوع فجر ثانی و قبل از اتیان بفریضه بنا بر این قول مجزی نخواهد بود لکن خلاصی
اینست این در صورتی بوده باشد که اتیان بنماز شب نموده و تا هرگاه مشغول بنماز وتر نموده و فجر ثانی طالع شد بسیار
بعید است در این صورت کسی ادعا نماید که اتیان بنافله صبح قبل از اتیان بفریضه نتوان نمود و مخفی نماند که از جمله اعمال و آن
عبادات مواظبت نوافل است خصوصا نوافل یومیه که اهتمام در محافظت آنها بسیار باید نمود و ثمرات مترتبه بر محافظت
آنها بسیار است از جمله آنست که محافظت آنها باعث این میشود که اتیان بفرایض یومیه در وقت فضیلت آنها شود

در بیان وقت نافله صبح

در بیان ترک سنت نوافل ...

وشوبات مترتب بر ایشان بفرایض بوشیده در وقت فضیلت بسیارات معیم غالب آنست که نمازها فی کل زمانها صادر می
شود مشوب بانواع نقص وقصور واحادیث مستفیض است که اتیان بنوافل موجب رفع نقایص وقصور فرایض
است سیم آنست مواظبت نوافل احیای سنت جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله می باشد بنظر باینکه نوافل یومیه
از موضوعات آن سرور اختیار میباشد که فرض شود هیچ ثمری مترتب بر محافظت این نوافل نمیبود مگر همین احیای سنت
آنجناب مناسب این بود که امت آنسرور اهمال باین نمایند چنانچه آن فخر عالم پیوسته در صدد صلاح امت بود هر گز
امری که موجب ضرر و تالم امت بود راضی نمیتوانستند شد قال الله تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما
عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم یعنی آمده است بسوی شما پیغمبری که از جنس شما است یعنی از انسان مراد آنست
نه از ملک که شاق است بر آن رسول مشقت شما یعنی امری که موجب مشقت شما است نمیتوانند دید مناسب حال
امت بهر حیثی است که در این کلام آنسرور با بنده اطلاع از امت تخلف از آن نمایند بعد از آنکه رشته کلام باین مقام کشانید
بخاطر رسید حدیثی که مظهر لطف آن سید عالم و فخر بنی آدم بوده باشد در حق امت در این مقام ذکر شود که اطلاع بر آن
موجب تنبه هوشیاران است در حق امثال ما غافلان و تذکر آن باعث تذکر عزیزان است در حق ما عاصیان پس چنین نقل

در نقل حدیث در صفت جهنم

شده از انس بن مالک که یکی از اصحاب جناب رسول خدا بود حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که حضرت جبرئیل امین نازل
شد بر سید المرسلین در وقتی که متعارف نبود در مثل آن وقت بر آن سرور نازل شود و وارد شد در حالتی که آثار حزن و
ملال از آن امین حضرت ذو الجلال ظاهر میشد آنسرور عالم از سبب تغیر و الم استفسار فرمودند بعرض آن سرور رسانید
که لایق و سزاوار نیست کسی که عالم بجهنم و متذکر شدت عذاب آن بوده باشد آثار سرور و بشاشت از آن ظاهر شود جناب
رسول خدا فرمودند ای جبرئیل پاره از وصف جهنم را بیان کن جبرئیل گفت یا محمد خداوند عالم بعد از آنکه جهنم را
خلق فرمود امر فرمود افروختند بر آن هزار سال تا سرخ شد بعد از آن افروختند بر آن هزار سال دیگر تا سفید شد بعد
از آن افروختند بر آن هزار سال دیگر تا سیاه شد و حال بهمان حالت سیاهی و ظلمت باقی است قسم بکسیکه شما را
مبعوث بحق فرموده هرگاه ثوبی از ثیاب اهل جهنم معلق شود ما بین آسمان و زمین هر آینه قاطبهٔ اهل زمین هلاک

در تفصیل طبقات جهنم

میشوند از شدت عفونت آن و قسم بعزت کسیکه شما را برسالت مبعوث فرموده هرگاه قطره از زنجیرهایی که
خداوند عالم مقرر فرموده و در قرآن ذکر فرموده گذارده شود بر کوههای عالم هر آینه کوهها آب میشوند از شدت حرارت
آن تا هفت طبقه زمین و قسم بجلالت کسیکه شما را بنبوت مبعوث گردانیده اگر مردی در مغرب معذب شود به
عذاب جهنم هر آینه میسوزند کسانیکه در مشرق هستند از شدت عذاب آن مغربی و آتش جهنم آتشی است که حرارت
آن شدید است و قعر جهنم بسیار دور است و زیور جهنم آهن است و آب اهل جهنم حمیم و صدید است از برای جهنم
هفت در است از برای هر دری طائفه از مردان و زنان قسمت شده که داخل شوند در آن وقت حضرت فرمودند یا
آن هفت در مثل درهای این زمانست جبرئیل عرض کرد نبوده درهای جهنم بعضی از آن درها فوق دیگریست مسافت
ما بین هر بابی تا باب دیگر بقدر هفتاد سال راه است هر طبقه او که در تحت هست حرارت آن اشد است از طبقه
که در فوق او هست بهفتاد مقابل کشیده میشود دشمنان خداوند عالم بسوی آن طبقات بعد از آنکه نزدیک رسانید ایشان
ملائکه غلاظ که موکل بآن طبقه میباشند باستقبال آنها می آیند با غلها و زنجیرها طرفی زنجیر را داخل در دهن آنها می
کنند و از عقب آن بیرون می آورند و غل را بدست چپ و بگردن او میگذارند آن وقت بآن زنجیر آنها را میکشند
هر نفری را مع شیاطینی که با او بوده در یک زنجیر قرار میدهند میکشند آنها را در حالتی که برو در افتاده باشند و ملائکه

عذاب

عذاب میزنند آنها را باگرزهای آهنی جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند که کیست سکان این طبقات جبرئیل
در جواب عرض کرد طبقه که در تحت همه است ساکنین آن منافقین و کفار از آل فرعون و اسم این طبقه هاویه است و طبقه
که فوق آن است سکان آن مشرکون است نام آن حریق است و طبقه ثالثه سکان آن کسانی اند که خارج از جمیع ادیان
بوده باشند و نام این طبقه سقر است و طبقه رابعه سکان آن ابلیس و اتباع او و مجوس میباشد و نام آن لظی است و طبقه
خامسه سکان آن یهود میباشند و نام این حطمه میباشد و طبقه سادسه سکان آن نصاری میباشند و نام آن سعیر است بعد از
آن جبرئیل سکوت نمود جناب رسول خدا فرمودند ای برادر من جبرئیل چرا اخبار ننمودی از طبقه سابعه که سکان آن کیانند عرض
کرد یا محمد سؤال مکن از سکان این طبقه که سکان آن اهل معاصی کبیره از امت شما میباشند تا نکرده اقدام بمعاصی کبیره نموده و
فوت شده اند قبل از توبه و نام این طبقه جحیم است چون این کلام باخبار رسید جناب رسول خدا بیهوش شد و افتاد پس حضرت
جبرئیل سر مبارک آن رسول جلیل را بر دامن گذارد تا حضرت بحال آمدند پس فرمودند ای جبرئیل چه بسیار عظیم شد از استماع این
مصیبت من و شدید شد حزن و الم من آیا از امت من کسی داخل آتش جهنم میشوند جبرئیل عرض نمود بلی اهل کبایر از امت تو داخل خواهند
شد پس جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله و جبرئیل هر دو شروع نمودند بگریستن جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله
تشریف برده اند بمنزل خود و قرار فرمودند که کسی داخل نشود بر ایشان و بیرون تشریف نمیاوردند مگر جهت نماز بعد از
فراغ از نماز با کسی متکلم نمیشدند داخل در منزل خود میشدند در بعضی اوقات بعد از فراغ از نماز گریه و تضرع و زاری بدرگاه
جناب باری عز شأنه مینمودند باین نحو تا سه روز در این مدت سه روز از بسکه آنسرور ملول بودند کسی جرأت تکلم با ایشان
نمینمود بعد از سه روز بعضی از اصحاب بر در خانه باب حجرات بر در حجره آمده ایستاد سه دفعه در این جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله
وگفت السلام علیکم اهل بیت الرحمة هل الی رؤیة رسول الله من سبیل یعنی آیا ممکن هست کسی بخدمت جناب رسول خدا
صلی الله علیه وآله برساند احدی جواب نگفت برگشت ثانیا عود نمود بهمان نحو سلام گفت و سؤال نمود جواب نشنید تا سه مرتبه
باین نحو معمول داشت مطلقا جوابی نشنید سلمان فارسی رضی الله عنه را بخاطر رسید که در این باب مرا باید متوسل بسیدهٔ
نساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها شد آمد بخدمت آن معصومه و عرض نمود یا بنت رسول الله مدتی جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله
عزلت از مردمان اختیار نموده و بیرون تشریف نمیاورند مگر جهت نماز از شدت حزن و الم باعث ... واحدی را
نمیدهند که بخدمت ایشان مشرف شوند جناب سیدهٔ نساء بجامه ابریشم ... تشریف آوردند در وقتیکه آن سرور در سجده بودند
پس سلام کرده عرض کردند یا رسول الله من فاطمه‌ام جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله سر مبارک را از سجده برداشته چونکه
نظر جناب فاطمه زهرا بانحضرت افتاد آثار تغیر و حزن دانسته و رنگ از ایشان مشاهده فرمودند که رخسار مبارک آن
سرور آب شده بود از شدت حزن و الم گریه بر سیدهٔ نساء غلبه نمود گریه بسیار کردند عرض کردند یا رسول الله چه میشود شما را
چه چیز نازل شده بر شما حضرت فرمودند جبرئیل نازل شد وصف نمود طبقات جهنم را و خبر داد بمن در طبقه که فوق همه طبقات
است معذب خواهند بود اهل کبایر از امت من اینست که باعث حزن و الم و موجب گریه من گردیده فاطمه زهرا عرض کرد که کیفیت
دخول این جماعت در جهنم چه نحو است حضرت فرمودند که میکشند ملائکه ایشان را تا داخل جهنم نمایند لکن روهای
آنها سیاه نمیشود و مهر بر دهنهای ایشان نمیگذارند و غل و زنجیر بگردن آنها نمیگذارند عرض کرد پس چگونه میکشند آنها را
فرمودند اما مردان پس ریشهای ایشان را میگیرند و اما زنان گیسوهای آنها را میگیرند و میکشند و چه بسیار از پیران امت
من میباشند که ریشهای آنها را میگیرند و میکشند بسوی جهنم و آنها فریاد میکنند وا شیباه و وا ضعفاه و چه بسیار از جوانان
امت من که ریشهای آنها را میگیرند و میکشند بسوی جهنم و آنها فریاد میکنند وا شباباه وا نضیحتاه باین نحو آنها را میکشند تا برسانند

بمالک بعد از انکه نظر مالک بآنها افتاد استفسار مینماید از ملکها که اینها را که کشند کیستند این اشخاص که اشقیائی مثل
اینها من ندیده ام صورتهای آنها سیاه شده است و غل و زنجیرهم بر گردنهای اینها گذارده شده است ملکها میگویند ما
باین نحو مامور بودیم که آنها را بتو رسانیده باشیم مالک خطاب مینماید بآنها که از جمله اشقیا کیستید شما در جواب میگویند
ما از جمله اشخاصی بودیم که قرآن بر آنها نازل شد و روزه ماه رمضان را میگرفتیم پس مالک میگوید قرآن نازل نشد مگر بر
محمد صلی الله علیه و آله پس میگویند با نو رسید اتقوان بر شما صیحه که منع نماید شما را از معصیت الهی میگویند در جواب
بلی رسید بالکن شقاوت بر ما غلبه نمود و گمراه شدیم پس بعد از انکه اینها را بکنار جهنم رسانیدند و نظر کردند بسوی آتش
جهنم و بملکه غلاظ و شداد که بر آنها موکلند التماس مینمایند بمالک که ای مالک ما را اذن بده تا بحال خود بگرییم مالک اذن
که بیرون میدهد آنقدر گریه میکنند تا اشک چشم آنها تمام میشود آخر بجائی میرسد که خون از چشمهای آنها خارج شود بجای
اشک چشم آن وقت مالک بآنها میگوید که این گریه از خوف خدا در عالم دنیا بود ممکن نبود الحال از آتش جهنم نجات
برسید میرآن وقت مالک امر میکند بآتش جهنم بگیر اینها را آتش میگوید چگونه بگیرم اینها را و حال انکه ایشان میگویند لا
اله الا الله بعد از آن مالک میگوید قسم میخورم ترا بحق خداوند عالم جل شانه که بگیر اینها را آن وقت آتش میگیرد اینها را
پس میگویند بسم الله الرحمن الرحیم آتش جدا میشود از آنها باز خطاب میکند بآتش که بگیر اینها را آتش میگوید چگونه بگیرم کسانی
را که ذکر اسم خداوند عالم مینمایند باز مالک میگوید که بگیر اینها را آتش میگوید که تو مامور هستی از جانب پروردگار عالم که با امر الهی که
اینها را بگیرم مالک میگوید بلی باین نحو مامورم از جانب پروردگار عالم آن وقت آتش میگیرد اینها را باختلاف شقاوت اینها بعضی
میگیرد تا قدمهای بعضی را میگیرد تا زانوها و بعضی را میگیرد تا بکمر و بعضی را میگیرد تا بگردن بعد از آن آتش میل میکند بسوی
روهای آنها مالک میگوید بسوزان روها را آنها را که بسیار سجده کرده اند از برای خدا و نسوزان قلوب آنها را که بسیار تحمل
عطش و تشنگی شده اند در ماه مبارک رمضان پس بهمین حالت معذب خواهند بود تا آن قدر که مشیت الهی قرار
گرفته باشد و ندا میکنند یا ارحم الراحمین یا حنان یا منان بعد از انکه خداوند عالم حکم فرمود باین نحو بآنها جانب برسد
میفرماید بجبرئیل ای جبرئیل چه کار کرده اند گناهکاران از امت محمد عرض میکند چه بسیار بد است حال اینها و چه بسیار
تنگ است مکان آنها سوزانیده است آتش بدنهای آنها را و خورده است گوشتهای آنها را و باقی مانده است قلوب و روهای
آنها که نور ایمان در قلوب آنها باقی است بعد از خطاب از رب جلیل امر مینماید بمالک که حجاب از روی آنها بردارد تا ببینند که
حال آنها بکجا رسیده پس امر مینماید مالک ملکه را که حجاب را بر میدارند بعد از انکه نظر آنها بجبرئیل و ملاحظه حسن خلقت
او مینمایند میدانند که از ملکه عذاب نیست استفسار مینمایند که کیست این بنده که مثل او ما ندیده ایم پس ملکه میگویند که این حضرت
جبرئیل مقرب درگاه احدیت است که واسطه وحی بود بجناب محمد پیغمبر شما بعد از انکه اسم جناب رسول خدا را میشنوند همه
آنها فریاد میکنند که ای جبرئیل سلام ما را به پیغمبر ما سید المرسلین برسان و خبر بده ایشان که معاصی ما جدا کرده ما را از
فیض خدمت شما و خبر بده ایشان را از بدی حال و شدت عذاب ما آن وقت حضرت جبرئیل بعد از انکه خود را بموقف عرض
پروردگار جلیل جل شانه رسانید خداوند عالم میفرماید ای جبرئیل چگونه دیدی امت محمد را عرض میکند ای پروردگار
عالم چه بسیار بد است حال آنها پس پروردگار عالم میفرماید و حال انکه داناتر از همه است ایا از
تو طلب سوالی کردند عرض میکند بلی سوال نمودند از من که سلام آنها را به پیغمبر ایشان برسانم و بدی حال ایشان را بآن جناب
عرض نمایم خطاب میرسد از جانب خداوند عالم که بمقتضای خواهش آنها معمول دار پس جبرئیل امین بخدمت جناب رسول
می رود وقتی که آنحضرت در خیمه تشریف دارند که از برای آنحضرت چهار هزار در میباشد هر دری دو لنگه از طلا پس عرض میکند

اتش

ای محمد

حضرت
ای محمد من آمده ام از جانب امتان تو که معذبند در جهنم سلام بشما رسانیدند و عرض میکنند که معاصی ما جدا کرد ما را از فیض
شما و چه گونه خبر از حال ما نداری که چه بر ما میگذرد از شدت عذاب آن وقت جناب رسول خدا تشریف میبرند تا مقام
مناجات با قاضی الحاجات میروند بسجده در سجده خداوند عالم آنقدر که خواهد بود بثنائی که احدی بمثل آن ثنا خدا را
ذکر ننموده باشد خطاب میرسد از جانب رب العزة که یا محمد سر را از سجده بردار هر سوالی که خواهی بکن که باجابت مقرون است
در آن وقت سوالی که از آنحضرت صادر میشود اینست که ای پروردگار عالم حکم فرما با جاری شدن در اشقیای از امت من
شفاعت مرا بس بلی آنها بدین خبر قبول مشرف که ان خطاب میرسد که ای حبیب من شفاعت تو مقبول است برو و در
که امتان تو معذبند بیا و بیرون بیاور هر کسی که گفته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله پس روانه میشود جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله با آن حسرت وقتی که نظر مالک بجمال با کمال سعادت حشر فلک رسالت می افتد برمیخیزد بجهت تعظیم
آنحضرت پس جناب رسول خدا میفرمایند ای مالک اشقیای امت ما حال اینها چگونه است مالک عرض میکند چه بسیار بد
حال اینها و ضیق است مکان آنها حضرت میفرماید در جهنم را باز کن و حجاب را بردار بعد از انکه نظر عصاة از امت بجمال
با کمال حشر فلک سعادت می افتد و نظر اینها یکبار بتضرع و ابتهال فریاد و ناله میکنند که یا محمد ما را از امتان تو بسوزانید آتش
پوست و گوشت و بدن ما را و سوزانید آن وقت جناب رسول خدا همه آنها را از آتش بیرون می آورد در حالتی که بدن
همه آنها مثل زغال شده باشد حضرت اینها را با خود میبرند بسوی نهری که در بهشت است اسم او حیوان پس غوطه میدهند
در آن نهر بجهت نجات و بیرون می آیند صحیح الاعضاء و الجوارح خوش صورت که ان بشکل جوانان امرد بر پیشانی آنها نقش شده
جهنمیون عتقاء الرحمن من النار پس داخل میشوند بهشت بعد از انکه اهل سایر طبقات جهنم می بینند مسلمانان از
عذاب جهنم مستخلص شده اند تمنی میکنند که کاش ما مسلمان میبودیم از عذاب جهنم مستخلص میشدیم و الیه الاشارة
بقوله ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین مبحث نهم در بیان مطالبی که مناسب بمباحث سابقه است و
این بیان است اول در بیان آنست که افضل نوافل رواتب کدام است بدانکه افضل نوافل مذکوره نافله شب است بعد
انکه نافله زوال یعنی نافله ظهر افضل از باقی است بعد از آن نافله فجر افضل از مغرب است و نافله مغرب افضل از باقی
و نافله عصر افضل از نافله عشا است مطلب ثانی در بعض اسباب مسقطه تکلیف بصلوة و رفع آن است در این
مقام است اول در حدوث و عروض این اعذار است بدانکه هرگاه حیض یا نفاس یا جنون یا اغما رسید بعد از دخول
وقت نماز اگر بعد از دخول وقت تا عروض این اعذار بمقداری منقضی شده باشد که کفایت نماز با شرایط مفقوده نماید در این صورت
قضای آن نماز لازم است جزما در صورت عدم اتیان بنماز اگر چنین نبوده باشد قضای آن نماز لازم نیست تفصیل مسئله
مقتضی اینست که گفته شود که هست همان انقضای مقداری که کفایت چهار رکعت یا سه رکعت یا دو رکعت نماید کفایت
میکند در حکم بوجوب قضای ظهر یا مغرب یا نماز صبح و گاه هست این قدر کفایت در حکم بلزوم قضا نمینماید اول در صورتی
است که کسی در چنین دخول وقت از بعض جمیع شرایط صلوة در حق او متحقق بود مقدار چهار رکعت از زوال و مقدار سه رکعت
از غروب و دو رکعت از طلوع فجر که منقضی شد عذر مسقط تکلیف حادث شد مثل اینکه ضعیف حایض شد در این صورت
بی اشکال آن نماز لازم است و اما هرگاه در چنین دخول وقت چنین نبوده باشد انقضای این مقدار کفایت نمیکند در حکم
بلزوم قضا بلکه لا بد است در حکم بلزوم قضا از انقضا شدن مقداری که کفایت نماز و شرایط مفقوده نماید در صورت
نفاس و جنون و اغماء مقام ثانی در رفع اسباب مانعه است بدانکه هرگاه این اسباب رفع شد و از آخر وقت درک نمود
مقداری را که کفایت شرایط مفقوده و یک رکعت از نماز نماید در این صورت اتیان باین نماز واجب است پس هرگاه ضعیفه

در بیان افضلیت بعضی نوافل از بعضی

در بیان اسباب مسقطه تکلیف صلوة و رفع آن

در بیان رفع اسباب مانعه از صلوة

مقام ثانی

از حیض پاک شد و از آخر وقت درک نمود مقداری را که کفایت غسل و یک رکعت از نماز کند نماز واجب است و هم چنین هرگاه طفل
بالغ شد و بعد از بلوغ درک نمود مقداری را که کفایت وضو و یک رکعت از نماز نماید ظاهر اینست که نماز ادا بوده باشد پس بر نیت
ادا می تواند نمود بلکه ظاهر اینست که اگر زمان کفایت غسل و یک رکعت را ننماید لکن کفایت تیمم و یک رکعت نماید باز نماز واجب
باشد و ظاهر اینست که وسعت زمان جهت رفع خبث معتبر نبوده باشد پس اگر زمان کفایت در رفع خبث ننماید با آن
خبث لازم خواهد بود و در جمیع صور مذکوره هرگاه اخلال بنماز در همان وقت نماید آثم و قضای آن نماز واجب بوده و آنچه
مذکور شد معلوم میشود که اگر قبل از غروب درک نماید مقداری را که کفایت پنج رکعت نماید نماز ظهر و عصر هر دو بر آن شخص لازم
خواهد بود و هم چنین هرگاه قبل از نصف شب درک کند مقدار پنج رکعت را نماز مغرب و عشا هر دو لازم خواهد بود و
اما هرگاه بقدر چهار رکعت درک کند در این وقت لازم است اتیان بنماز عشا نماید اتیان بنماز مغرب جایز نیست نظر باینکه
مقدار مختص بنماز عشا است پس صادق نیست که یک رکعت از نماز مغرب را در وقت خود درک نموده و قول بوجوب
نماز مغرب و عشا در این صورت ضعیف است و جهت آن از آنچه مذکور شد ظاهر میشود بعلاوه اینکه وقت مختص بنماز عشا مقدار
چهار رکعتی است که دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد و دو رکعت بی سوره در این صورت متمکن از اتیان سه رکعت
نماز مغرب و یک رکعت نماز عشا که با حمد و سوره بوده باشد نخواهد بود پس لازم میشود خارج خواهد بود مگر اینکه گفته شود که چون
که در ضیق وقت است سوره در ضیق وقت واجب نیست لکن بنا بر این در چهار رکعت هم پنج رکعت نیز چنین میگوئیم پس
هرگاه بقدر پنج رکعت از آخر وقت درک نمود هر دو نماز واجب است این نیز چون در ضیق وقت است پس پنج رکعت پنج رکعت
خواهد بود مگر مشتمل بر سوره نبوده باشد و مقدار رکعتی است که معین است نماز عشا چهار رکعتی است که مشتمل بر سوره
نبوده باشد پس آنچه فرض کرده شد در چنین صورت نماز مغرب و نماز عشا هر دو واجب خواهد بود صحیح نخواهد بود تحقیق در
مسئله این است در حق مختار وقت چهار رکعتی که مختص بنماز عشا است چهار رکعتی است که دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد
و دو رکعت بدون سوره باین معنی تأخیر نماز عصر و نماز عشا در حق مختار تا این حد جایز است اما تأخیر زیاده بر این ظاهر
اینست که جایز نبوده باشد اگرچه کفایت چهار رکعت بدون سوره بکند و اما ارباب معاذیر پس هرگاه بمقدار پنج
رکعت بدون سوره از وقت درک نمایند ظاهر اینست هر دو نماز واجب بوده باشد نظر بضیق وقت و اتفاق فقها
بعدم وجوب سوره در این حالت مطلب سیم لازم است قبل از شروع نمودن بنماز تحصیل علم بدخول وقت نماز
با امکان علم و اما در صورت عدم امکان علم اکتفا بظن در دخول وقت جایز است پس هرگاه در صورت تمکن از علم اکتفا
بظن نموده شروع بنماز نمود نماز باطل خواهد بود خواه مشخص شود که کل نماز واقع در خارج وقت شده یا بعضی
در خارج وقت شده و بعضی در وقت باشد بلکه نماز باطل است اگرچه مشخص شود که کل نماز واقع در وقت شده باشد و اما
هرگاه متمکن از تحصیل علم نبوده باشد در اینصورت اعتماد بظن میتوان نمود و این قسم بر دو قسم میشود
آنست که متمکن از تحصیل علم در حال نیست و هم چنین است رجای حصول علم در استقبال در اینصورت اعتماد بظن
در دخول وقت بی اشکال است دویم آنست که متمکن از تحصیل علم در حال نیست لکن رجای حصول علم در استقبال هست
مثل یوم غیم در اینصورت نیز اعتماد بظن ظاهر اینست میتوان نمود بعضی لازم نیست که تأمل نماید تا علم بدخول
وقت حاصل شود بلکه بهمان مظنه بدخول وقت نماز میتوان نمود پس گاه اعتماد بظن در این صورت نمود خالی از این نیست
یا معلوم شد که ظن او مطابق واقع بوده یا معلوم شد که مطابق واقع نبوده است یا احتمال مطابقه و عدم مطابقه هیچ یک
مشخص نشد صحت صلوة در قسم اول مسلّم است و هم چنین حال در قسم ثالث و اما قسم ثانی پس آن بر دو قسم میشود یک

در بیان لزوم تحصیل علم بدخول وقت

قسم آنست که اگرچه فساد اعتقاد او مشخص باشد لکن بعضی از اجزای صلوة در خارج وقت شده و بعضی در وقت واقع
شده این قسم نیز نماز صحیح است اگرچه اجزای واقعه در وقت اقل بوده باشد نسبت باجزای واقعه در خارج وقت لکن این
در صورتی است که فساد اعتقاد او بعد از فراغ از نماز مشخص شده باشد یا در اثنای نماز لکن بعد از دخول وقت و اما هرگاه فساد
اعتقاد او در بین نماز مشخص شود لکن قبل از دخول وقت اما بعضی گفته اند که اگر نماز را اتمام نماید در بین نماز وقت داخل میشود و
بعضی اجزای نماز بعد از دخول وقت میشود در این صورت ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد پس قطع نماز در این وقت که
مشخص شد و هنوز وقت داخل نشده متعین است اگرچه عالم بوده باشد که قبل از اتمام صلوة وقت داخل میشود و قسم دیگر
آنست که کل اجزای صلوة واقع شود در خارج وقت در این قسم نماز باطل و اعاده آن در وقت لازم است مطلب چهارم
راجح و افضل در هر نماز آنست که بعد از دخول وقت آن تعجیل شود در اتیان آن نماز مگر در مواضع چندی که استثنا
شده از این حکم که چنین نیست بلکه تأخیر اولی از تعجیل است اول نماز ظهر و عصر است اولی در حق نافله کذا آن است
که بقدر ادای نافله تأخیر نماید و هم چنین نماز صبح افضل آنست که بقدر اتیان دو رکعت نافله تأخیر نماید هرگاه نافله مقدم
بر فجر اتیان ننموده باشد دویم نماز عشا است اولی تأخیر آنست تا زائل شدن حمره مغربیه شود سیم نماز مغرب و عشا است
در حق کسی که وقوف بعرفات نموده بعد از غروب کوچ نماید از عرفات بسوی مشعر الحرام چه افضل در حق این شخص آنست
که تأخیر در ادای مغرب و عشا نماید تا برسد بمشعر چهارم تأخیر نماز است بجهت حصول علم بدخول وقت آن در وقتی
که اکتفا بظن در دخول وقت جایز بوده باشد پنجم تأخیر مستحاضه است با استحاضه کثیره است نماز ظهر و مغرب را مطلقا
چنانچه مقتضی بستن است یا تأخیر نماید تا اتیان نماید هر یک از صلوتین را در آخر وقت فضیلت آنها با انتظار نقا
و جمع میان ظهر و عصر با غسل واحد و هم چنین جمع مابین مغرب و عشا بغسل واحد با اتیان هر دو در وقت فضیلت یا
تأخیر نماید بجهت ترقب و انتظار نقا با رعایت اتیان صلوات را در اوقات فضیلت آنها یعنی تأخیر نماید نماز ظهر را تا بحدی
که بعد از اتیان بغسل و نماز ظهر ظل شاخص بمثل شاخص شود و اتیان بنماز عصر بعد از آن بلا فصل نماید و تأخیر
نماید نماز مغرب را بحدی که بعد از غسل و اتیان بنماز مغرب زوال حمره مغربیه شود و بعد از آن بلا فصل اتیان بنماز عشا
نماید ششم ارباب معاذیر مسوغه تیمم یعنی کسانی که تکلیف آنها تیمم است بجهت عذری که موجب تیمم میشود در صورتی که این
عذر چون جواز زوال بوده باشد تأخیر نماز از اول وقت راجح است بلکه احتیاط در تأخیر است تا ضیق وقت آن وقتی که
رفع شد بمقتضای آن محول شده و اگر در آن وقت تیمم کند و نماز کند هفتم در حق صائم در صورتی که جمعی منتظر او
بوده باشند یا نفس او منازعه با او کند پس در اینصورت افطار را مقدم میدارد بر صلوة هشتم تأخیر نماز است بجهت
دفع بول و غایط نهم تأخیر صلوة مغرب است تا آخر وقت فضیلت در حق مسلوس و مبطون تا جمع کند مابین مغرب
و نماز عشا در وقت فضیلت هر دو بعد از آن از نجاست در صورتی که سر تعدّد از الرشحه بوده باشد یا احتمال
خفقه مرض قائم بوده باشد دهم تأخیر ظهر و عصر است از برای طفل در صورتی که موثب متعدد نداشته باشد
در اینصورت تأخیر ظهرین مینماید تا آخر وقت بعد از غسل همان ثوب و جمع مینماید مابین ظهرین و عشائین یازدهم
تأخیر نماز است از اول وقت بجهت اشتغال بقضای حاجت مؤمن دوازدهم تأخیر ظهر و عصر است در صورتی که اتیان
بیک رکعت از نافله آنها در وقت نافله درک نموده باشد در اینصورت اولی تأخیر هر دو نماز است بقدری که فارغ از نافله
شود سیزدهم تأخیر نماز صبح است در صورتی که فجر طالع شده باشد بعد از اتیان چهار رکعت از نماز شب در اینصورت
اولی تأخیر نماز صبح است بقدری که اتمام نماز شب و اتیان بنافله فجر نماید چهاردهم تأخیر نیز مستحب است از برای کسی که آنرا

در بیان مواضع افضلیت تأخیر نماز از اول وقت

احرام دارد از نافلهٔ احرام **پانزدهم** تاخیر صلوات است در حق کسی که دعا او مشغول بعبادت بوده باشد **شانزدهم**
تاخیر صلوات در صورت انتفای بعض شرایط بجهت عدم تمکن از آن در صورت رجای تمکن بتاخیر مثل صلوات با کشف
عورت در اول وقت در صورت عدم تمکن از ساتر با رجای تمکن از آن بتاخیر و هم چنین نماز در اول وقت با نجاست ثوب یا
بدن در صورت عدم تمکن از ازالهٔ آن با احتمال تمکن از ازالهٔ آن بتاخیر تا ضیق وقت و هم چنین نماز در سعهٔ وقت نشسته با
احتمال تمکن از نماز ایستاده با تاخیر و سجود بر چیزی که سجده بر آن جایز نیست در حال الاختیار باعتبار عدم تمکن از چیزی که
سجده بر آن جایز است در اول وقت با رجای تمکن از سجده بر آن با تاخیر و امثال این بیکره هست که تاخیر نماز در آن راجح است
مطلب پنجم آنست که نافله منقسم بر سه قسم است در اینجا و این نوافل یومیات و غیرها است لا سببیه مثل نماز طواف و الاحرام و
نماز تحیت مسجد و نماز زیارت و نماز حاجت و مثل اینها و نافلهٔ مبتدأه و آن نمازیست که مکلف اتیان آن مینماید بدون خصوص
یعنی خصوصیت آنها در شریعت وارد نشده است اگرچه بعنوان عموم رخصت رسیده است قسم اول موقت است چنانچه
بیان شد پس در غیر وقت آن اتیان بعنوان ادا نمود مگر بعنوان قضا و قسم ثانی و ثالث در هر وقت از اوقات که کسی خواهد
اتیان میتواند نمود مگر اینکه قسم ثالث مکروه است اتیان بآن در پنج محل سه موضع کراهت متعلق بزمان است و دو
موضع متعلق بفعل اما آن سه موضع که متعلق بزمان است اول وقت طلوع شمس است تا اینکه آفتاب بلند شود بهم
رسد و قیم وقت قیام آفتاب است که عبارت است از نزدیک رسیدن آفتاب باشد بدایرهٔ نصف النهار تا تحقق زوال که عبارت از
تجاوز نمودن آفتاب بوده باشد از دایرهٔ نصف النهار **سیم** نزدیک بغروب شمس است یعنی وقتی که آفتاب میل بزردی
میکند تا وقت غروب و اما آن دو موضع که متعلق بفعل است اول بعد از نماز صبح است تا طلوع آفتاب کراهت فعلا
در اینجا متصل است بکراهت زمان **دویم** بعد از نماز عصر است تا غروب در اینجا گاه هست توارد هر دو کراهت میشود و این در
صورتیست که اتیان بنماز عصر در وقت میل آفتاب بوده باشد بزردی و گاه هست زمان کراهت فعلا بیشتر است از زمان
کراهت زمان این در صورتیست که اتیان بنماز عصر قبل از آن وقت نموده باشد و گاه هست بعکس اینست که زمان
کراهت فعلا اقل از زمان کراهت زمان است این در وقتی است که اتیان بنماز عصر بعد از آن وقت نموده باشد **مطلب**
ششم صبی و مجنون هرگاه بالغ شود در اثنای وقت خالی از این نیست یا قبل از اشتغال بنماز خواهد بود یا حین اشتغال یا
بعد از فراغ از نماز و بر جمیع تقادیر بعد از بلوغ یا وقت وسعت یکرکعت نماز یا زیاده را دارد یا ندارد بکل تقادیر یا بلوغ
بچیزیست که مبطل طهارت نیست مثل اکمال سن یا مبطل هست پس مسئله بهیجده صورت متصور میشود در نه قسم
نماز واجب نیست و این در صورتیست که زمان بعد از بلوغ وسعت یکرکعت نماز را نداشته باشد خواه قبل از اشتغال
بنماز بوده باشد یا بعد از فراغ از آن و تفاوتی نیست که بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد یا نبود
و هم چنین در صورتی که زمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت نماز و طهارت را نداشته باشد لکن بلوغ بچیزی بوده
باشد که مبطل طهارة بوده باشد و در نه قسم دیگر نماز واجب است و این در صورتیست که بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل
طهارت نبوده باشد و زمان بعد از بلوغ وسعت یکرکعت را داشته باشد خواه قبل از شروع بنماز بوده باشد یا در اثنای نماز
یا بعد از فراغ و هم چنین در صورتی که بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارة بوده باشد لکن زمان بعد از بلوغ وسعت
طهارت و یکرکعت نماز را داشته باشد در جمیع این صور نماز واجب است پس هرگاه اخلال نماید آثم و قضای آن لازم خواهد
بود **مطلب هفتم** آنست هرگاه کسی مشغول نماز عصر شد باعتقاد اینکه نماز ظهر را بعمل آورده است یا مشغول بنماز
عشا شد باعتقاد اینکه اتیان بنماز مغرب نموده است بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد ظهور فساد اعتقاد یا در اثنای نماز

عصر و عشا است

عصر و عشا است یا بعد از فراغ از ظهر و دو نماز پس در این مطلب دو مقام است مقام **اول** آن است که ظهور فساد اعتقاد
در اثنای نماز بوده باشد و این بر شش قسم میشود **اول** آنست که شروع بنماز متأخر در وقت مختص متقدم بوده باشد و ظهور
فساد اعتقاد نیز در وقت مختص بهمان نماز بوده باشد **دویم** آنست که شروع بنماز متأخر در وقت مختص بنماز سابق شده باشد
لکن ظهور فساد اعتقاد در وقت مشترک ما بین صلوتین بوده باشد **سیم** آنست که شروع بنماز لاحق و هم چنین ظهور فساد
اعتقاد هر دو در وقت مشترک بوده باشد در هر سه قسم لازم است که بمحض اطلاع بر حقیقت حال عدول نماید از نماز لاحق
بسوی نماز سابق یعنی قلب نیت نماید از لاحق بسابق پس نیز چنین قرار دهد که این نماز نماز ظهر است یا مغرب قسم **چهارم**
آنست که زمان شروع بنماز و زمان تذکر هر دو در وقت مختص بنماز متأخر بوده باشد مثل اینکه شروع بنماز عصر یا نماز عشا
در آخر وقت نمود باعتقاد اینکه نماز اول از نماز ظهر یا مغرب بری شده در اثنای نماز بخاطر او آمد که نماز ظهر یا نماز مغرب را اتیان
ننموده در اینصورت بی اشکال عدول جایز نیست بلکه لازم است بهمان نماز بقصد اینکه عصر یا عشا است باتمام رساند
بعد از آن نماز سابق را قضا نماید قسم **پنجم** آنست که وقت شروع بنماز لاحق وقت مشترک بوده و وقت تذکر بحقیقت
حال وقت مختص بنماز لاحق بوده و این قسم اگرچه نادر است که اگر عدول بنماز سابق نماید و تمام کند متمکن از ادراک
یکرکعت از نماز لاحق در وقت نخواهد شد از عدول جایز نیست و اگر چنین نبوده باشد یعنی بعد از عدول
بنماز سابق و اتمام آن میتواند یکرکعت از نماز لاحق را در وقت اتیان نمود خالی از اشکال نیست لکن با ظاهر
اینست که عدول نتواند نمود یعنی نماز لاحق را که شد در قسم پنجم ظاهر میشود حکم قسم ششم با **مقام دویم** آنست
که ظهور فساد اعتقاد بعد از فراغ از نماز بوده باشد احتمالات سابقه در اینجا نیز جاریست توضیح حال مقتضی اینست که
گفته شود که فراغ از نماز لاحق یا در وقت مختص بنماز سابق است یا در وقت مشترک است یا در وقت مختص بنماز لاحق
خواهد بود و بر جمیع تقادیر زمان شروع در زمان لاحق یا موافق است با زمان فراغ یا مخالف پس احتمالات متعدد خواهد
بود **اول** آنست که زمان فراغ از نماز لاحق مختص بوده بنماز سابق و هم چنین زمان شروع در این وقت ظاهر اینست که
نماز باطل بوده باشد اعادهٔ آن بعد از اتیان بنماز سابق لازم بوده باشد پس عدول در این مقام ثابت نخواهد بود
دویم آنست که زمان فراغ مخالف با زمان شروع است باین نحو که زمان شروع بنماز لاحق که مختص بزمان سابق است
لکن زمان فراغ وقت مشترک ما بین هر دو نماز است در این صورت نیز ظاهر اینست که این نماز باطل بوده باشد پس
اعادهٔ این بنماز سابق لازم خواهد بود **سیم** آنست که زمان فراغ از نماز لاحق موافق بوده باشد با زمان شروع
در آن باین نحو که زمان فراغ از آن و زمان شروع بآن هر دو در وقت مشترک میان هر دو نماز بوده باشد در این وقت که هم
عدول ثابت نیست لکن ظاهر اینست که نماز لاحق صحیح بوده باشد و اعادهٔ آن واجب نبوده باشد پس اتیان مینماید سابق
تنها **چهارم** آنست که زمان شروع با زمان فراغ از نماز لاحق مختلف بوده باشد باین نحو که زمان شروع مشترک ما بین
هر دو نماز بوده باشد و زمان فراغ مختص بنماز لاحق بوده باشد **پنجم** آنست که زمان فراغ موافق بوده باشد با زمان
شروع باین نحو که هر دو در وقت مختص بنماز لاحق بوده باشد در اینها در صورت نیز نماز لاحق صحیح است و عدول
ثابت نیست و لازم است اتیان نماید بنماز سابق لکن در اینها در صورت نماز سابق قضا خواهد بود پس اتیان مینماید
آنرا بنیت قضا بنا بر آنچه مذکور شد که عدول از نماز لاحق بسابق بعد از فراغ از نماز ثابت نیست خواه دو
نماز باهم در عدد رکعات مساوی بوده باشند یا مختلف و در صورت مساوات هر دو چهار رکعتی بوده باشد یا
سه رکعتی یا دو رکعتی لکن در اینها در صورت اخیره لا محاله احدهما میباید قضا بوده باشد و دیگری ادا یا هر دو قضا

بوده باشد بخلاف در چهار رکعتی چنانچه گذشت و قضا ممکن هست مردود ایضا ممکن است و هم چنین در مختلفین پس جواز
عدول مختص خواهد بود بصورتی که سابق تحقیقش گذشت حال شروع در اثنای نماز و این اعم از این است که هر دو ادائی بوده یا
معدول الیه قضا و تصویر عکس اگرچه ممکن است لکن خالی از اشکال نیست و معدول در صورتی که معدول منه و معدول
الیه هر دو مساوی در عدد رکعات بوده باشد ثابت است مادامی که فارغ نشده است اگرچه قبل از صیغه سلام بوده باشد
که بآن از نماز خارج میشود و هم چنین است در صورتی که معدول منه و معدول الیه مختلف بوده باشد لکن رکعات معدول
الیه زیادتر بوده باشد از رکعات معدول منه مثل اینکه معدول منه نماز مغرب بوده باشد و معدول الیه نماز عصر و اما اگر
رکعات معدول منه بیشتر بوده باشد از رکعات معدول الیه مثل اینکه معدول منه نماز عشا است و معدول الیه نماز مغرب
شکی در این نیست که حکم بجواز عدول قبل از فراغ بوده اطلاق صحیح نیست چه ظاهر است که بعد از رفع راس از سجود رکعت
اخیره مانی بر چهار رکعت خواهد بود و مختص است که نماز مغرب سه رکعت است پس عدول در این صورت ممکن نخواهد
بود بلکه ظاهر نیست که محل عدول فوت میشود بدخول در رکوع رکعت رابعه در صورت مفروض بر کلامی که در این مقام هست
اینست که آیا فوات محل عدول موقوف بر زیادتی رکعات است نسبت بمعدول الیه یا مطلق زیادتی است مختار نزد حقیر
ثانی است بنا بر این هم چنین که در صورت مفروض اینجا در رکعت چهارم میگوید عدول متوالی نمود اگرچه شروع بقرائت یا
تسبیح نموده باشد پس لازم است در صورت مفروض هرگاه متذکر حقیقت حال شد بعد از اکمال جهت رکعت چهارم نماز
عشا را تمام نماید بقصد نماز عشا بعد از فراغ از این نماز اتیان بنماز مغرب نماید از آنچه مذکور شد معلوم شد که عدول چنانچه
خیر بعد از فراغ از عمل ثابت نیست هم چنین است در اثنا و محل هرگاه تجاوز نموده از محل عدول و هم چنین مشخص شد
که اختلاف در کیفیت ما بین معدول منه و معدول الیه در قرائت جهر و اخفات مانع از عدول نیست و لهذا جایز است
عدول از نماز مغرب بنماز عصر و از نماز ظهر بنماز صبح و هکذا **فصل چهارم** در بیان قبله است بدانکه قبله در اصطلاح
اهل شرع عبارت از موضعی که لازم است استقبال بجانب آن در حالت نماز و لازم است گردانیدن انسان را بجانب
آن در حالت احتضار و دفن نمودن میت را بجانب آن و گردانیدن ذبیحه را در حال ذبح بجانب آن و ترک نمودن توجه
بجانب آن در حالت بول و غایط و فقها اعلی الله مقامهم اختلاف کرده اند در تعیین آن بسیاری از قدما از فقها فرموده اند
آن کعبه است در حق کسانی که در مسجد الحرام می باشند و مسجد الحرام است در حق اشخاصی که در حرم می باشند و حرم است
حق کسانی که در خارج حرم می باشند و حق آنست که قبله عبارت از فضائی است که کعبه معظمه در آن است در فوق تا سموات
عُلی و در تحت تا تخوم الارض در حق اشخاصی که متمکن هستند از استقبال بان و جهت عین فضائی است در حق کسانی که
متمکن از استقبال بآن نیستند و این قول مختار محققین از فقهاست و مختار در تعریف جهت آنست که گفته شود جهت
قبله فضائی و جانبی است که تحقق کعبه در آن معلوم بوده باشد یا مظنون باحتمال عدم خروج آن فضا از هر جزوی از
اجزای عرضیه آن امتداد بر قطع یا ظن بتحقق فضا نسبت بمجموع آن امتدادات و احتمال نسبت بهر جزو از اجزای آن
و این امتداد در عرض مختلف میشود بزیادتی و نقصان باعتبار بعد محل متحرّی طول و عرض بلد و مجهولیت آن و گاه هست جهت
بمعنی مذکور تمام نصف جنوبی میشود و گاه هست تمام نصف شمالی چنانچه گاه هست تمام نصف شرقی و گاه هست تمام
نصف غربی میشود و گاه هست ربع غربی جنوبی و گاه هست ربع شرقی جنوبی میشود و گاه هست بین و هکذا تفصیل مقال
آنست که در صورت معلوم بودن طول و عرض بلد بچند قسم منقسم میشود **اول** آنست که طول و عرض بلد هر دو زیاده
از طول و عرض مکه بوده باشد در این صورت مکه غربی جنوبی بلد خواهد بود **دویم** آنست که عرض بلد زیاده از عرض مکه بوده

باشد

باشد لکن طول کمتر از طول مکه بوده باشد در این قسم مکه شرقی جنوبی بلد خواهد بود **سیم** آنست که طول و عرض بلد هر دو کمتر
از طول و عرض مکه بوده باشد در این قسم مکه شرقی شمالی بلد خواهد بود **چهارم** آنست که طول بلد از طول مکه زیادتر بوده باشد
لکن عرض کمتر از عرض مکه بوده باشد در این قسم مکه در ربع غربی شمالی بلد خواهد بود **پنجم** آنست که طول بلد مساوی
بوده باشد با طول مکه لکن عرض بلد زیادتر بوده باشد از عرض مکه **ششم** آنست که طول بلد مساوی بوده باشد با طول
مکه لکن عرض بلد کمتر بوده باشد از عرض مکه در قسم پنجم نقطه سمت قبله نقطه جنوب خواهد بود چنانچه در قسم ششم نقطه
سمت قبله نقطه شمال بلد خواهد بود **هفتم** آنست که عرض بلد مساوی بوده باشد با عرض مکه لکن طول بلد زیادتر بوده باشد از طول
مکه **هشتم** آنست که عرض بلد مساوی بوده باشد با عرض مکه لکن طول بلد کمتر بوده باشد از طول مکه در این دو صورت بعضی
توهم کرده اند که در قسم اول نقطه سمت قبله نقطه مغرب بوده باشد و در قسم ثانی آن نقطه مشرق است و این صحیح نیست چنانچه
مطلع خواهی شد بدانکه عمده در تشخیص سمت قبله قواعد هیئت است پس مناسب جهت اشاره نماید بکیفیت استخراج سمت
قبله بنا بر قواعد هیئت پس میگوئیم سمت قبله هر بلدی در اصطلاح ارباب هیئت عبارت از نقطه محل تقاطع دایره افق
آن بلد و دایره عظیمه که مرور نماید بسمت راس آن بلد و سمت راس مکه و آن نقطه تقاطع که اقرب بسمت راس مکه است و
خطی که اخراج میشود از مرکز افق بلد بآن نقطه این خط خط سمت قبله خواهد بود بعد از آنکه
این نقطه و این خط مشخص شد قبله مشخص است مهم در این مقام در طریق تشخیص و تعلم آنست و استعلام آن بچند
طریق میشود اسهل و انفع بطریق دایره هندیه است بیان آن اینست که موضعی از زمین یا غیر زمین را هموار نماید بنحوی
که سطح آن مطلقا بهیچ وجه پستی و بلندی نداشته باشد مثل سطح کاغذ که اگر آب بر آن بریزند بهمه
جهات جاری شود بالمساوات و در این سطح مذکور دایره رسم نماید بنحوی که محیط بتمام این سطح نشود بلکه بعضی
داخل این سطح واقع شود و بعضی از این سطح خارج دایره خواهد بود و قدری بیشتر خارج دایره باشد بعد از این شاخصی
ثقیلی که بشکل مخروط بوده باشد در آن دایره نصب نماید بنحوی که مرکز قاعده این مخروط منطبق شود بر مرکز دایره و این
دانسته میشود برسم دایره بر مرکز آن دایره که نصف قطر آن مساوی با نصف قطر قاعده مخروط بوده باشد بعد از
آنکه محیط قاعده مخروط منطبق شد بمحیط آن دایره مشخص میشود که مرکز قاعده منطبق شده است بمرکز دایره
اولی و لازم است شاخص در بلندی قدری بوده باشد که ظل آن در حالت انتقاص بمقداری برسد که اقصر از نصف
قطر دایره بوده باشد تا ظل در حالت انتقاص داخل دایره بشود و در حالت ازدیاد خارج شود از طرف دیگر
بعد از این مراحل باید استخراج خط نصف النهار شود باین نحو که بعد از ارتفاع شمس ملاحظه حال ظل نمود تا آنکه
داخل در دایره شود مدخل ظل را تعیین نماید و هم چنین ملاحظه حال ظل نموده تا از دایره خارج شود آن وقت
تعیین مخرج ظل نماید بعد از آن ما بین مدخل و مخرج بخط مستقیم وصل نماید و این خط وتر خواهد بود بجهة
دو قطعه از دایره و خطی که اخراج میشود از مرکز دایره بجهتی که منصف وتر مذکور و دو قطعه مذکوره از دایره
شود آن خط خط نصف النهار خواهد بود میل ظل از این خط از جانب مغرب بجانب مشرق دلیل تحقق زوال
است و لا محاله دایره باین خط نصف النهار منقسم میشود بدو قسم متساوی بعد از آن از منتصف این دو
قسم خطی اخراج میشود که تقاطع نماید با خط نصف النهار در مرکز دایره بر زوایای قائمه بحاصل دایره باین
دو خط منقسم میشود بچهار قسم متساوی هر یک ربع دور میشود و این خط ثانی مسمی بخط مشرق و مغرب است
بعد از آنکه این مطلب منقح شد عود میکنیم باصل مطلبی که عبارت از استخراج سمت قبله بوده باشد پس میگوئیم

۱۵

در دو قسم از اقسام ثمانیه مذکوره همین استخراج خط نصف النهار کفایت میکند در استخراج سمت قبله دیگر احتیاج بعمل دیگر
نیست آن دو قسم آنست که بلد مساوی بوده باشد با مکه در طول نهایت آنکه در این حال اگر عرض بلد بیشتر بوده باشد از
عرض مکه مکه جنوبی بلد خواهد بود و سمت قبله نقطه جنوب خواهد بود و اگر عرض بلد از عرض مکه کمتر بوده باشد
مکه شمالی بلد خواهد بود و سمت قبله نقطه شمال خواهد بود پس هرگاه کسی در اول متوجه نقطه جنوب شد
متوجه قبله خواهد بود و همچنین هرگاه کسی در ثانی متوجه نقطه شمال شد متوجه قبله خواهد بود ولکن در شش قسم باقی
دیگر همین استخراج خط نصف النهار تنها کفایت نمیکند در استخراج سمت قبله بلکه محتاج است بعمل دیگر و بیان
آن این است که در صورتی که طول و عرض بلد اکثر بوده باشد از طول و عرض مکه مثل اصفهان مثلا که طول آن هشتاد
و شش درجه و چهل دقیقه است و عرض آن سی و دو درجه و بیست و پنج دقیقه است و طول مکه هفتاد و هفت درجه است
و عرض آن بیست و یک درجه و چهل دقیقه پس طریقه در استخراج سمت قبله در این بلد آنست بعد از استخراج خط نصف النهار
و تقسیم دایره مذکوره بسیصد و شصت قسم متساوی از هر یک از نقطه جنوب و شمال بشمارند بقدر زیادتی طول بلد
از طول مکه که عبارت از نه درجه و کسری بوده باشد در این فرض بجانب مغرب و وصل نمایند مابین این دو موضع بخط
مستقیم و از هر یک از نقطه مشرق و مغرب بشمارند بجانب جنوب بقدر زیادتی عرض بلد از عرض مکه که در فرض مذکور عبارت
از یازده درجه بوده باشد تقریبا بعد از آن مابین موضعین وصل نمایند بخط مستقیم البته این خط تقاطع میکند با خط
اول که عبارت از فصل مابین الطولین بود بعد از آن از مرکز دایره خطی اخراج میشود بمحل تقاطع این دو خط این خط خط سمت
قبله خواهد بود و اگر فرض شود که طول و عرض بلد اقل بوده باشد از طول و عرض مکه در اینحالت مکه شمالی شرقی بلد
میشود پس طریقه استخراج سمت قبله مقتضی آنست که شمرده شود از نقطه جنوب و شمال بجانب مشرق بقدر فضل طول
مکه از طول بلد و مابین موضعین بخط مستقیم وصل نمایند و همچنین از نقطه مغرب و مشرق بقدر زیادتی عرض مکه
از عرض بلد بجانب شمال و مابین موضعین بخط مستقیم وصل نمایند مختصر است ایند و خط باهم تقاطع خواهند نمود
بعد از آن از مرکز دایره خطی اخراج شود بمحل تقاطع این دو خط این خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود که
طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه و عرض اقل از عرض مکه در این صورت شمرده میشود از نقطه جنوب و شمال از محیط
دایره بجانب مغرب بقدر زیادتی طول بلد از طول مکه و وصل میشود مابین موضعین بخط مستقیم و همچنین از نقطه
مغرب و مشرق بجانب شمال بقدر زیادتی عرض مکه از عرض بلد و مابین نقطتین وصل میشود بخط مستقیم و این دو خط
باهم تقاطع خواهند نمود بعد از آن از مرکز دایره خطی اخراج میشود بمحل تقاطع خطین این خط خط سمت قبله خواهد بود
و اگر فرض شود که طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه و عرض اکثر از عرض مکه در این صورت مکه شرقی جنوبی بلد خواهد
بود طریقه استخراج سمت قبله آنست که از نقطه جنوب و شمال بقدر زیادتی طول مکه از طول بلد شمرده شود از محیط دایره
بجانب مشرق و مابین دو نقطه بخط مستقیم وصل شود و از نقطه مشرق و مغرب شمرده شود از محیط دایره بجانب جنوب
بقدر زیادتی عرض بلد از عرض مکه و مابین موضعین وصل شود بخط مستقیم و دو خط باهم تقاطع مینمایند و از مرکز
دایره خطی اخراج میشود بموضع تقاطع خطین این خط خط سمت قبله خواهد بود آنچه مذکور شد کیفیت استخراج سمت
قبله در شش قسم از اقسام ثمانیه مذکوره مشخص شد و دو قسم دیگر باقی یکی آنست که بلد مساوی بوده باشد با مکه در
عرض لکن طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه و ثانی مثل اینست در عرض لکن طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه
در این دو قسم که مذکور شد که قبله نقطه مغرب بوده باشد در اول و نقطه مشرق در ثانی پس استخراج خط مشرق و مغرب

کفایت

اقل م

است ۲

[illegible]

کفایت مینماید در تشخیص قبله لکن چنین نیست چه این در صورتی صحیح بود که ممکن می بود که دایره اول سموت بلد منطبق
بوده باشد با دایره اول سموت مکه و این محال است چه غایت تباعد مابین دو دایره عظیمه متقاطعه در دو نقطه
و اگر دایره اول سموت بلد منطبق با دایره اول سموت مکه لازم می آید که غایت تباعد مابین دو دایره عظیمه متقاطعه
در چهار نقطه بوده باشد و هذا خلف توضیح مطلب اینست که گفته شود که دایره اول سموت بلد در نقطه مشرق تقاطع
مینماید با معدل النهار بعد از آن شروع مینماید بتباعد تا اینکه برسد بسمت راس بلد در اینجا غایت تباعد مابین این دو دایره
متقاطعات بعد از آن شروع مینماید بتقارب تا اینکه در نقطه مغرب باهم تقاطع مینمایند و چونکه فرض این است که بلد با مکه مساوی
در عرض می باشد و مختلف در طول لکن طول اکثر است از طول مکه در این وقت لا محاله دایره اول سموت بلد در سمت راس بلد
غایت تباعد مابین آن بود اکثر و معدل النهار است بعد از مرور از سمت راس بلد شروع مینماید بتقارب پیش از آنکه بسمت
راس مکه برسد سمت راس مکه واقع میشود در جانب شمال غربی بلد پس نقطه مغرب سمت قبله نخواهد بود بلکه نقطه سمت قبله
واقع شده خواهد بود در ربع غربی شمالی و بعبارة اخری نظر باینکه مفروض اینست که بلد با مکه مساوی در عرض می
باشد بنابر این پس بعد سمت راس بلد از معدل النهار مثل بعد سمت راس مکه خواهد بود از معدل النهار پس اگر فرض شود
که دایره اول سموت بلد مرور نماید بسمت راس مکه لازم می آید دو دایره عظیمه متقاطعه غایت تباعد آنها از هم در چهار نقطه
بوده باشد و این در صورتی بود که طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه با مساوات در عرض و اگر فرض شود در این صورت
که طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه معلوم نقطه سمت قبله نقطه مشرق نمیتواند شد قطعا بلکه نقطه سمت قبله واقع می شود
در ربع شرقی شمالی بهمان وجهی که مذکور شد توضیح مطلب اینست که دایره اول سمت بلد در این صورت که توهم ارتسام او
شد از نقطه مغرب بلد در آنجا با معدل النهار تقاطع میکند بعد میل میکند بارتفاع تا بسمت راس بلد در آنجا که ربع دور است
غایت تباعد مابین این دایره است با دایره معدل النهار و بعد شروع مینماید بتقارب نظر باینکه مفروض اینست که بلد با
مکه مساوی در عرض است پس لا محاله نخواهد مرور نمود بسمت راس مکه بلکه سمت راس مکه در جانب شمال شرقی این دایره واقع
خواهد شد پس سمت قبله شرقی شمالی بلد خواهد بود نه نقطه مشرق بلد و هو المطلوب طریقه دیگر از طرقی که بیان تشخیص
سمت قبله میشود آنست که ملاحظه ظل شمس شود در هنگام مرور شمس بسمت راس مکه و ظل شمس در آنوقت خط سمت
قبله خواهد بود توضیح مطلب در این مقام مقتضی این است که گفته شود سابق بیان شد که عرض مکه زادها الله تعالی عزا
و شرفا بیست و یک درجه و چهل دقیقه میباشد و غایت میل منطقة البروج از معدل النهار که تعبیر از آن بمیل کلی مینمایند
بیست و چهار درجه بیش نیست پس لا محاله شمس در وقتی که بوده باشد در جزوی از اجزاء منطقة البروج که بعد
او از معدل مساوی عرض مکه بوده باشد خواه در وقت صعود یا در وقت هبوط مرور خواهد نمود بسمت راس
مکه و این جزو از منطقة البروج که بعد او از معدل بیست و یک درجه و چهل دقیقه است بنابر آنچه تصریح فرموده
آن محقق طوسی قدس الله سره هشتم درجه جوزاست و بیست و سیم درجه سرطان در اول شمس صاعد خواهد
بود و در ثانی هابط و مرجع در اطلاع بر اینکه شمس در احد جزوین است رجوع باغلب اهل تقاویم است و اما تشخیص
اینکه شمس در آن حین بسمت راس مکه مرور مینماید بملاحظه طول است که تفاوت مابین طولین که عبارت از طول مکه و
طول بلد بوده باشد ملاحظه شود پس اگر طول مکه اکثر بوده باشد از طول بلد آن زاید را حساب نموده بازای
هر پانزده درجه یک ساعت وضع نموده و بازای هر درجه چهار دقیقه آن وقت ملاحظه ارتفاع شمس نموده همان
قدر که بازای زیادتی طول مکه از طول بلد مانده که شمس بنصف نهار بلد برسد آن وقت شمس در نصف نهار مکه است

طریقه دیگر بیان استخراج سمت قبله

رأس یکی خواهد بود و ظل شمس در این حالت سمت قبله خواهد باشد مثلاً هرگاه فرض شود در بلدی که نصف نهار آن بلد حین
وصول شمس بدو جزء تا منتهی جزو از شش ساعت و نیم بوده باشد و زیادتی طول مکه از طول بلد بقدر بیست و هفت جزء بوده باشد
در اینوقت تعیین ارتفاع شمس با اصطرلاب یا آلات نماید تا در هر جزء منتهی بنصف النهار بلد برسد آن وقت مشخص میشود که شمس
بدایره نصف النهار مکه رسیده ظل شمس در اینوقت سمت قبله میباشد و هرگاه فرض شود طول مکه اقل از طول بلد بوده باشد
مثل آنکه فرض شود طول مکه اقل است از طول بلد بهفت درجه و نیم در اینوقت بعد از آنکه شمس بدایره نصف النهار
بلد رسید بقدر نیم ساعت تامل نموده آن وقت شمس در نصف نهار مکه خواهد بود و ظل شمس در این وقت سمت قبله
میباشد هرگاه سمت قبله مشخص نبوده باشد لازم است اجتهاد در تشخیص آن از امارات که مذکور شد یا از غیر آن ولکن
در بلاد مسلمین اعتماد بمحاریب مسلمین و مقابر ایشان میتوان نمود مگر در صورتیکه علم یا مظنه داشته باشد بر خطاء آن در
هر یک از این دو صورت که بوده باشد اعتماد نتوان نمود بلکه لازم است اجتهاد در تشخیص قبله تا مجتهد بعلم یا بمظنه
شود بلکه در صورت شک نیز چنین است بجهة آنکه سمت قبله می باید یا معلوم باشد یا مظنون تا توان اعتماد نمود و در
صورت انتفاء مظنه و عدم تمکن از آن در جهت معتبر از جمیع جهات در نظر مکلف مساوی بوده باشد لازم است
اتیان چهار نماز در چهار سمت و اگر مساوی نبوده باشد بلکه امر قبله منحصر در سه جهت بوده باشد لازم است اتیان
سه نماز در سه سمت و اگر منحصر در دو جهت بوده باشد اقتصار نماید بدو نماز در دو سمت و قول بجواز اقتصار بنماز
واحد بهر سمتی که خواهد یا با رجوع بقرعه ضعیف است و اشکالی در این نیست لکن سزاوار این است که در این مقام تعرض
شود بر چند امر **اول** آنست که اتیان چهار نماز مثلاً در چهار سمت در صورتی که یک نماز بوده باشد ظاهر است مثل
نماز صبح و اما هرگاه دو نماز بوده باشد مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشا در این صورت آیا لازم است اول چهار نماز ظهر
در چهار سمت اتیان نماید بعد از آن اتیان بچهار نماز عصر در چهار سمت نماید یا اتیان بنماز عصر در هر جهتی میتواند بعد
از فراغ از نماز ظهر در آن جهت بوده باشد یا مخیر است بهر نحوی که خواهد اتیان نماید ظاهر اولی است پس اول اتیان به
چهار نماز ظهر در چهار سمت نماید بعد از فراغ از چهار نماز ظهر در چهار سمت اتیان بچهار نماز عصر در چهار سمت
نماید لکن لازم نیست که ابتدا نماید بنماز عصر در آن سمتی که اول شروع بنماز ظهر نموده بود بلکه جایز است اتیان بنماز
عصر اول در هر سمتی که اتیان نموده است نماز ظهر چهارم را **دویم** بهتر آنست در صورتی که اتیان چهار نماز در چهار
سمت نماید باین نحو بوده باشد که اول دو خط مستقیم اخراج نماید بنوعی که زاویه ما بین هر دو خط مساوی
باشد با هم و بعبارت اخری اقرب بفهم عوام انفراج ما بین هر دو خط با هم مساوی بوده باشد اینقدر و خط بعد از
تقاطع چهار قسم میشود هر قسمی را در حال نماز ما بین دو قدم خط قرار دهد و نماز کند **سیم** آنست آنچه مذکور شد
که لازم است چهار نماز نماید در حالت سعة وقت است اما در حال ضیق وقت اقتصار نماید با آخر وقت کفایت
نماید پس هرگاه وقت کفایت نکند مگر یک نماز اقتصار بهمان یک نماز نماید و تعدد لازم نیست و در تعیین جهت در این
صورت مختار است و اگر کفایت دو نماز نماید لازم است دو نماز و همچنین **چهارم** واجب نیست در حق متحیر در امر قبله
تاخیر نماز نماید تا آنکه باقی نماند از وقت مگر مقداری که کفایت هشت نماز یا شش نماز یا چهار نماز نماید بلکه ظاهر
اینست که جایز بوده باشد در اول وقت اشتغال بنماز نماید خصوص در صورتی که عالم بوده باشد باستمرار تحیر
تا آخر وقت بلکه در صورتی که مکلف را لازم بوده باشد تاخیر نماز در صورت علم برفع مانع در آخر وقت **پنجم**
آنست هرگاه مقدار چهار نماز از اول زوال مثلاً منقضی شد بر متحیر در قبله بعد از آن متحیر بعضی عذر مسقط تکلیف

شد مثل اینکه ضعیف و حایض شد بعد از ارتفاع عذر حالی از این نیست یا باقی است بر وصف تحیر یا متذکر باقی است لازم است
در مقام قضا رعایت نماید حالت اولی را یعنی لازم است اتیان بچهار نماز ظهر قضا نماید قضای نماز عصر را و لازم نیست بلکه
ممکن است کسی ادعا نماید در چنین صورت اولی بلکه لازم این بوده باشد که تاخیر در قضا نماید تا رفع تحیر شود اگر
چه بنا بر قول بعضا بقضا بوده باشد نظر باینکه محصول از ادا این قول نسبت باین فرض ظاهر نیست و اگر تحیر باقی نبوده
باشد در چنین قضا تشکیکی در این نیست که چهار نماز ظهر قضای بچهار سمت واجب نیست بلکه جایز نیست و همچنین
ظاهر اینست که در اشکال اتیان چهار نماز ظهر قضای در سمت قبله نیز لازم نبوده باشد بلکه جایز نبوده باشد پس اجزاء
بیک نماز ظهر میتواند نمود لکن کلام در این است آیا در این صورت که مقدار شانزده رکعت نماز از اول زوال منقضی شده
بعد از آن عذر مسقط طاری شد تکلیف طاری شد آیا قضای نماز عصر در این شخص لازم خواهد بود یا نه حکم در مسئله خالی از
اشکال نیست لکن ظاهر اینست که قضای نماز عصر در چنین صورت لازم نبوده باشد و از اینجا ظاهر میشود هرگاه مقدار
هفت نماز چهار رکعتی مثلاً منقضی شود بعد از آن عذر مسقط تکلیف عارض شود حکم بوجوب قضای نماز عصر باید
ممکن نبوده باشد و همچنین حکم بوجوب قضای نماز ظهر ممکن نبوده باشد در صورتی که منقضی شده باشد از اول وقت
مقدار سه نماز ظهر بعد از آن عذر مسقط تکلیف عارض شود و معلوم است آنچه مذکور شد در صورتی است که تحیر
در امر قبله در اول وقت متحقق بوده باشد و اما اگر چنین نبوده باشد متحصل است مقدار انقضای چهار رکعت یا هشت
رکعت بالانقضای زمانی که کفایت طهارت نماید کفایت میکند در حکم بوجوب قضا اگر چه ما بین تحقق تحیر و عروض
عذر مسقط تکلیف مقداری که کفایت چهار نماز بلکه یک نماز کند تخلل نشده باشد **ششم** آنچه مذکور شد حکم لزوم قضا
و عدم لزوم آن است بالاضافه باول وقت و اما آخر وقت پس چنین که عذر مسقط تکلیف رفع شد و از وقت باقی نمانده
باشد مگر مقداری که کفایت چهار نماز نماید با طهارت ظاهر اینست که این مقدار وقت مختص بنماز عصر بوده باشد چنانچه
در حق متحیر در قبله از اول وقت بمقدار چهار نماز مختص بنماز ظهر است همین مقدار از آخر وقت مختص بنماز عصر خواهد بود
پس در فرض مذکور نماز ظهر واجب نخواهد بود نه بعنوان ادا و نه بطریق قضا و هرگاه بمقدار پنج نماز از آخر وقت
درک نماید واجب است یک نماز ظهر بهر سمتی که خواهد و چهار نماز عصر بچهار سمت و همچنین هرگاه بمقدار شش نماز یا هفت
نماز درک نماید دو نماز ظهر در اول به دو سمت و سه نماز ظهر به سه سمت اتیان نماید و در جمیع چهار نماز عصر بچهار سمت **هفتم**
هرگاه متحیر در قبله مشغول بنماز شد بقصد اینکه چهار نماز نماید بچهار سمت مثلاً بعد از اداء یکی از نماز رفع تحیر او شد خالی از
نیست یکی از نمازها که قبل از زوال تحیر از او صادر شده یا بسمت قبله بوده یا بخلاف آن اگر بخلاف قبله بوده بی اشکال اکتفا بآن نماز
نمیتوان نمود بلکه لازم است اتیان بیک نماز بسمت قبله نماید و اگر آن نماز اتفاقا بسمت قبله بوده است هر چند احتیاط این اشکال
احوط اعاده آن نماز است ثانیا بهمان سمت قبله بلکه دور نیست که واجب بوده باشد بجهت آنکه بر مکلف لازم است که نماز
بسوی قبله اتیان نموده باشد و امتثال در صورتی متحقق است که قبل از اخذ بصلوة معتقد این بوده باشد که این سمت
قبله است آن وقت شروع بنماز نماید و در متحیر چنین که اعتقاد ممکن نبود شارع چهار نماز را بر او واجب نموده من باب المقدمه
در هیچ یک از چهار ممکن نیست ناوی این بوده باشد که این نماز بجانب قبله است بلکه بعد از اتیان چهار نماز مشخص میشود که
یک نماز او بسمت قبله بوده پس امتثال در حق مکلف متحیر بهمین نحو متحقق میشود یا اینکه قبل از نماز عالم بوده باشد که این سمت
سمت قبله است شروع بنماز نماید بهمان سمت یا آنکه نماند لکن چهار نماز مثلاً بعمل آورده و در ما نحن فیه هیچ یک متحقق نیست
پس حکم بحصول امتثال مثلاً ممکن نیست پس اعاده نماز بهمان سمت لازم خواهد بود و اما هرگاه رفع تحیر در اثنای نماز شود

پس هرگاه متشخص شد که نماز برخلاف سمت قبله است قطع آن لازم است و اگر بسمت قبله بوده باشد اگرچه استصحاب صحت مقتضی
حکم باتمام لکن مقتضای لا صلوة الا الی القبلة نظر بآنچه مذکور شد باز حکم بلزوم قطع است بجهت آنکه لفظ صلوة اسم است از
برای افعال مفتتحه بتکبیر و مختتمه بتسلیم و امتثال بمضمون این حدیث موقوف برآنست که وقت شروع بنماز معتقد این بوده
باشد که این صلوة بخصوص بجهت قبله است و معروض نزد چنین است **هشتم** آنست این حکم که مذکور شد یعنی جهاد نماز بچهار
سمت آیا مختص است بنماز یومیه یا عام است ممکن است تفصیل درین مقام باین نحو اما نماز میت پس ظاهر اینست که کفایت
بیک نماز بهر سمتی که بوده باشد بتوان نمود و اما غیر آن مثل نماز آیات غیر کسوفین است که موقت بوقت نبوده باشد که
تاخیر آن نماید تا رفع تحیر شود آن وقت اتیان بیک نماز نماید بسوی قبله و اما کسوفین پس اگر وسعت چهار نماز بچهار
سمت داشته باشد لازم است که اتیان نماید و اگر وسعت نداشته باشد اقتصار نماید بآنچه وقت گنجایش داشته دور نیست که
امثال مقامات در مثل نماز میت و نماز کسوف و خسوف در چنین وقتی عمل بمقتضای قرعه نمودن اولی بوده باشد
خصوصا در مثل نماز میت نظر بعموم و شمول ادله قرعه و عدم انصراف مقتضی تکرار در اتیان صلوة بنماز میت و غیره **نهم**
آنست که متحیر در قبله جایز است اقتدا نماید بمتحیر دیگر همچنین جایز است اقتدای غیر متحیر بمتحیر و اما اقتدای غیر متحیر
بمتحیر در سمتی که غیر متحیر معتقد اینست که سمت قبله نیست بی اشکال جایز نیست و اما در سمتی که معتقد اینست که
سمت قبله است حکم بجواز اقتدا اشکال است بلکه درین مقام چند بحث است **اول** آنست که واجب است رعایت
استقبال در جمیع احوال نماز پس هرگاه التفات از قبله نماید در اثنای نماز این بر دو قسم میشود عمدا یا سهوا و علی التقدیرین
یا بهمه بدنست یا بروی تنها و بر جمیع تقادیر یا بخلف قبله است یا بسوی یمین و یسار است یا ما بین یمین و یسار پس اقسام
دوازده است شش قسم در عمد و شش قسم در سهو اما اقسام عمد **اول** آنست که التفات نماید بهمه بدن بخلف قبله **دویم**
آنست که التفات نماید بروی تنها بخلف قبله بتحقیکه در بطلان نماز درین دو قسم نیست پس استیناف نماز لازم است
سیم آنست که التفات نماید بکل بدن بجانب یمین یا بجانب یسار درین قسم نیز نماز باطل میشود استیناف آن
لازم است **چهارم** آنست که التفات نماید بکل بدن بما بین یمین یا یسار این قسم نیز نماز باطل است خواه مشغول بوده
باشد در چنین انحراف ببعض افعال نماز یا نه در هر صورت نماز باطل و استیناف آن لازم است **پنجم** آنست که التفات
نماید بروی تنها و بجانب یمین خود یا یسار خود این قسم ظاهر اینست که نماز صحیح و لکن اصل فعل مکروه بوده باشد **ششم**
آنست که التفات نماید بروی تنها بما بین یمین یا یسار صحت درین قسم خامس مستلزم صحت درین قسم است بطریق اولی
بلکه حکم بکراهت درین صورت ممکن نیست و اما اقسام سهو **اول** آنست که التفات نماید بروی تنها بما بین یمین و یسار
دویم آنست که التفات نماید بروی تنها بسوی یمین یا یسار شبهه در صحت صلوة درین دو قسم نیست حکم بصحت نماز درین دو صورت
عمدا مقتضی صحت است در صورت سهو بطریق اولی **سیم** التفات بروی تنها است بخلف قبله درین صورت اگرچه ظاهر از
بسیاری از فقها رفع الله تعالی قدرهم صحت نماز است مثل دو صورت مذکوره لکن مختار نزد حقیر آنست که نماز باطل و استیناف آن لازم
باشد **چهارم** التفات بکل بدنست بخلف قبله **پنجم** التفات بکل بدنست بجانب یمین یا یسار مختار درین دو صورت نیز فساد
نماز است **ششم** التفات بکل بدنست بما بین یمین و یسار درین وقت اگر مشغول ببعضی از واجبات نماز بوده باشد نماز باطل
میشود اگرچه از واجبات غیر رکنی بوده باشد و اگر مشغول نشود حکم ببطلان مشکل است احتیاط در اعاده است تحقیق نماند
آنچه مذکور شد حکم التفات و انحراف از قبله در اقسام متعدده نسیان مختص بنمازهای روزانه است و اما نمازهای نافله ظاهر اینست
هیچ قسم از اقسام مذکوره موجب فساد نشود اگرچه التفات بکل بدن بوده باشد بمقابل جهة قبله متعمدا **بحث دویم** در ظهور

در بیان وجوب استقبال در جمیع احوال نماز

فساد

فساد اعتقاد است در امر قبله بعد از فراغ از نماز یا در اثنای نماز هرگاه فساد اعتقاد بعد از فراغ از نماز بوده باشد این سه قسم
میشود **اول** آنست که نماز واقع شده است ما بین یمین و یسار مصلی **ثانی** بسوی نفس یمین یا نفس یسار **ثالث** بخلف قبله و
بعبارة اخری بعد ما بین سمت قبله و ما بین آنسمتی که متوجه شده در حال نماز یا اقل از ربع دور است یا مساوی ربع است یا بیشتر از
ربع است تعبیر از اول میشود بما بین مشرق و مغرب و از ثانی بنفس مشرق یا مغرب و از ثالث باستدبار اگر اول است نماز
صحیح است محتاج باعاده نیست و در ثانی اعاده لازم است هرگاه انکشاف فساد اعتقاد او در وقت شده باشد و اگر بعد از
انقضاء وقت بوده باشد قضا لازم نیست و در ثالث خلاف عظیم است ما بین فقها مختار اینست که مثل صورت ثانی است
اعاده نماز در وقت لازم و بعد از انقضاء وقت قضا لازم نیست لکن احوط درین قسم اتیان بقضا است و اما هرگاه ظهور
فساد اعتقاد در اثنای نماز بوده باشد درین صورت اگر ما بین یمین و یسار است لازم است میل نماید بسوی قبله نماز را تمام کند
در حال میل ظاهر اینست که لازم است مشغول بواجبی از واجبات نماز نشود و در صورت دیگر لازم است نماز را قطع نموده
متوجه قبله شده استیناف نماز نماید اگرچه متمکن از اتیان کل نماز در وقت نبوده باشد هرگاه از وقت درک نماید
مقدار یک رکعت کفایت یک رکعت قضا عمل نماید و اما هرگاه فرض شود بعد از قطع متمکن از ادراک یک رکعت نماز را در وقت نخواهد
شد آنچه از جامع المقاصد [illegible] ظاهر میشود آنست که درین صورت لازم است اتمام نماز بعد از انحراف بسمت قبله
و قطع نماز را درین صورت تجویز نفرموده اند مختار نزد حقیر خلاف آنست بلکه لازم است قطع نماز حتی درین صورت چه حکم
مفروض اینست که ما بقی از وقت کفایت یک رکعت از نماز نمیکند لازم است نماز را بقصد قضا اتیان نماید و آیا حکم در جاهل بسمت
قبله یا ناسی مثل کسی است که ضبط در سمت قبله نموده یا نه سکوت [illegible] اما جاهل پس ظاهر اینست که حکم او چنین نیست بلکه لازم است
اعاده نماز اگرچه نماز او ما بین مشرق و مغرب بعینه که مذکور شد واقع شده باشد بلکه جاهل حکم عامد است پس هرگاه کسی عمدا
نماز بغیر جهة قبله نموده باشد نماز او باطل است جزما اعاده نماز یا قضای آن متعین است جاهل نیز مثل اوست و اما ناسی
مناسب اینست اول بیان شود که مراد از ناسی چه چیز است آن وقت تفسیر شود حکم آن میگوییم مراد از ناسی درین مقام دو احتمال
دارد **اول** آن است که مراد ناسی حکم بوده باشد **دویم** ناسی موضوع و مراد از ناسی حکم آنست که اول میدانست که در نماز لازم
است استقبال قبله لکن این مطلب را فراموش نموده و مراد از ناسی موضوع آنست که اولا سمت قبله را تشخیص نموده لکن فراموش نموده
و نماز بسمت دیگر نموده باعتقاد اینکه این سمت همان سمتی است که تشخیص نموده بوده است اما ناسی حکم پس این دو قسم میشود
یکی اینست که در نسیان مقصر است یعنی منشا نسیان قلت مبالات و مسامحه در دین بوده دویم آنست که چنین نیست اول ظاهر اینست
که حکم او حکم جاهل است پس صلوة او محکوم ببطلان است اگرچه واقع شده باشد ما بین مشرق و مغرب بلکه حکم بصحت صلوة او
مشکل است اگرچه واقع شده باشد بسمت قبله نظر باینکه امتثال بقوله تعالی و حیثما کنتم فولوا وجوهکم شطره با جهل بلزوم استقبال
ممکن نیست و در ثانی نیز حکم در ثانی نیز چنین بوده باشد وجه آن از آنچه مذکور شد متشخص میشود و تفاوت که هست آنست
که در اول بجهة نسیان آثم است بخلاف ثانی و اما ناسی موضوع پس ظاهر اینست حکم این حکم کسی است که ضبط در سمت قبله
نموده باشد پس اگر نماز او فیما بین یمین و یسار بوده باشد صحیح خواهد بود و اگر بنفس یمین یا یسار بوده باشد یا بخلف قبله بوده
باشد نماز باطل خواهد بود بلکه دور نیست که گفته شود تدارک لازم بوده باشد اگرچه متذکر شود بحقیقت حال در خارج
وقت پس اعاده صلوة در وقت و قضای آن در خارج وقت لازم خواهد بود و این در صورتی است که متذکر شود بحقیقت
حال بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه متذکر در اثنای نماز بوده باشد پس اگر ما بین یمین و یسار بوده باشد نماز او صحیح لازم است
میل نماید بسمت قبله و اگر بنفس یمین یا یسار یا بخلاف جهة قبله بوده باشد نماز باطل قطع نماز و استیناف آن لازم است

لازم است قطع نموده استیناف نماید بعد از آن رو نموده بسمت قبله

مبحث سیم آنست که علم بجهت قبله با امکان لازم است و با عدم امکان علم یا ظن اقلش چنین است اعتماد بظن میتوان
نمود و طریق مظنه مختلف است مثل مشاهده محاریب مسلمین یا مقابر ایشان لکن در شهرها یا قریه‌های کبیره یا متوسطه و اما قریه
که در آن چند نفر بوده باشد استفاده ظن از محراب مسجد که در چنین قریه بوده باشد مشکل است و اما مذابح مسلمین پس
اگر مذابح شیعیان بوده باشد مفید مظنه هست و اعتماد میتوان نمود و اما اگر از اهل سنت بوده باشد مشکل است نظر باینکه
شرط نمیدانند استقبال قبله را در ذبح و ذبح بغیر قبله را نیز تجویز مینمایند مجملا مرجع در تشخیص سمت قبله قواعد هیئت است
چنانچه مذکور شد و بنای محاریب و مقابر در بلاد مسلمین باید مستند بآن قواعد بوده باشد و هم چنین ظاهر اینست که آنچه
فقها قدس الله ارواحهم ذکر فرموده اند از علامات مختلفه نسبت ببلاد مختلفه هم مستند بوده باشد بقواعد هیئت چه علامات
مذکوره در کلمات فقها مذکور در اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام نیست بجهت اینکه نصوص وارده از اهل عصمت در بیان قبله چند
حدیث است من جمله از آن احادیث اینست که ما بین مشرق و مغرب قبله است و علامات مذکوره
در کتب فقهیه مطلقا راجع باین نمیتواند شد بلکه عمل باین اخبار بر وجه اطلاق ممکن نیست بلکه اجماع بر خلاف این منعقد
میان این اخبار اطلاق محمول است بر صورت اشتباه در سمت قبله چنانچه سابق اشاره بآن نمودیم یا مخصوص کسی است که معتقد اینکه
سمتی سمت قبله باشد در حال نماز متوجه آن سمت شد بعد فساد اعتقاد او منکشف شد در آن وقت مقتضی این اخبار
اینست که نماز ما بین مشرق و مغرب بوده باشد نماز صحیح خواهد بود و الا فلا پس مراد از این اخبار این خواهد بود که ما بین
مشرق و مغرب قبله است در حق کسی که اشتباه و خبط در سمت قبله نموده باشد و حدیث دیگر در باب تشخیص قبله حدیث موثق است
که محمد بن مسلم ... اللواتی ... چنانچه حضرت امام محمد باقر علیه السلام یا از کاشف الاسرار والدقایق جناب امام جعفر صادق
علیهما السلام روایت نموده که گفت که من سوال کردم از احد امامین علیهما السلام از امر قبله در جواب فرمودند جدی را در پشت سر خود قرار
بده و نماز بکن و چون که محمد بن مسلم بوده باشد از اهل کوفه بوده باشد لهذا حمل میشود بر اینکه مراد معصوم بیان قبله
عراق است و مراد از قفا اگر چه بر پشت سر حقیقت است که بعبارت اخری ما بین کتفین بوده باشد مخالف است با آنچه فقها ذکر
فرموده اند در بیان علامات قبله عراق که جدی را خلف منکب ایمن قرار بدهند و اگر مراد از این معنی است شامل صورتی که جدی
خواهد بود یک صورت آنست که فقها ذکر فرموده اند و حدیث دیگر حدیثی است که شیخ صدوق در فقیه ذکر فرموده از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام با ابن ... در خدمت باسعادت آن حضرت عرض کرد که من مردی هستم بسوی قبله ... در شب
معرفت در حال سفر نموده اند آیا ... شناسی ... که امر ... بیکی ... گفتم بلی فرمودند آن ستاره را بر یمین خود قرار
بده و هرگاه در سر راه مکه بوده باشی بگردان آن ستاره را ما بین دو کتف خود یعنی علامت قبله در سر راه مکه اینست که جدی را ما بین
کتفین خود قرار بدهی و در سفر دیگر اینست که جدی را بر یمین خود قرار بدهی و این شخص را معلوم نیست که کجا بوده و از اهل
کدام بلد بوده با وجود این منطبق میشود با آنچه فقها ذکر فرموده اند در بیان علامات قبله بعد از رجوع بقواعد هیئت ظاهر
شود که سفر این شخص یا بطرف بلاد ... بوده باشد که عرض آن بلد زاید باشد بر عرض مکه بقلیل و طول آن بلد اکثر بوده
از طول مکه تا اینکه آن بلد نزدیک بنقطه مغرب بوده باشد تا اینکه استقبال بقبله متحقق شود در صورت قرار دادن جدی را
بجانب یمین و حدیث دیگر حدیثی است در تفسیر آیه کریمه و بالنجم هم یهتدون که در سوره نحل است وارد شده چنانچه عیاشی روایت
نموده ... از ارباب معرفت و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که
فرمود که مراد از نجم در آیه شریفه جدی است بجهت اینکه آن ستاره ایست که از مکان خود زایل نمیشود و بر آن است بنای قبله و بآن
ستاره راه می یابند اهل بر و بحر ... عدم انطباق مضمون این حدیث با آنچه فقها ذکر فرموده اند ظاهر است و حدیث دیگر که حکم ...

در بیان جهت ... قبله ...

اخبار ... ما بین مشرق و مغرب قبله است ...

حدیث ... مسلم در بیان قبله

با نظائر خواهد بود الا انه
در بیان علامات مشهوران
ذکر فرموده اند
۱۲ع

قبلا ۲

در بیان قبله اظهر از آنچه مذکور شد نقل نمودیم پس مرجع در آنچه فقها ذکر فرموده اند می باید قواعد هیئت بوده باشد لکن
انصاف این است که انطباق آنچه ذکر فرموده اند در بیان قبله و علامات بقواعد هیئت نیز کمال اشکال دارد از جمله
فرموده اند که اهل اقلیم عراق باید متوجه شوند بسوی رکنی از ارکان کعبه که برابر اهل آن اقلیم هست پس اهل عراق لازم
است متوجه شوند بسوی رکن عراقی و آن رکنی است که در آن حجر الاسود منصوب است و بعضی بر این ایراد نموده اند
که لازم می آید بنا بر این قبله عراقی نقطه مغرب بوده باشد نه ما بین جنوب و مغرب و بیان ملازمه مقتضی این است که گفته
شود چون بنای کعبه بنحوی که هست مربع مستطیل است بنا بر این هرگاه در زمین خط مستقیم اخراج شود از رکنی که در آن منصوب
است حجر الاسود برکن مغربی لا محاله این مربع مستطیل منقسم میشود بدو مثلث یک ضلع احد مثلثین محصور است ما بین رکن
حجر و رکن یمانی و ضلع دیگر از این مثلث محصور است ما بین رکن حجر و رکن شامی و ضلع دیگر از این مثلث محصور است ما بین
رکن یمانی و رکن مغربی و یک ضلع از مثلث دیگر محصور است ما بین رکن حجر و رکن شامی و ضلع دیگر از این محصور است ما
بین رکن حجر و رکن شامی و ضلع دیگر از این محصور است ما بین رکن شامی و رکن مغربی و ضلع مشترک ما بین هر دو مثلث خطی
که محصور است ما بین رکن حجر و رکن مغربی که وتر هر دو مثلث است و بنا بر این هرگاه کسی مواجه طرفی این ضلع شد از جانب حجر
الاسود لا محاله مواجه طرف دیگر این ضلع خواهد بود پس کسی که مواجه رکن حجر الاسود بوده باشد که مسمی برکن عراقی است لا
محاله مواجه رکن مغربی خواهد بود پس مواجه نقطه مغرب خواهد بود بنا بر این نقطه سمت قبله متوسط ما بین نقطه
جنوب و نقطه مغرب نخواهد بود بلکه یا عین نقطه مغرب میباشد یا متوسط ما بین نقطه مغرب و نقطه شمال پس حکم باینکه
که عراقی میباید متوجه رکنی بشود که در آن نصب شده حجر الاسود صحیح نخواهد بود نهایت غایت آنچه ممکن است که گفته
شود در بیان ملازمت در این مطلب اگر چه چنین است که مذکور شد لکن جمع ما بین این و میان آنچه فرموده اند که از علامات
قبله اهل عراق آنست که مشرق را بجانب چپ و مغرب را بجانب یمین قرار دهند ممکن نیست بلکه در این صورت ادعای عکس لازم
بود نظر باینکه مشخص است کسی که محاذی نقطه مغرب می ایستد لازم اینست که نقطه مشرق در خلف او واقع شود پس قطعا
این قسم از توجه که عراقی را فقها خواهد بود بلکه لازم است تصویر این نوع شود که جمع ما بین هر دو شده باشد هم توجه برکن
رکن حجر هم قرار دادن مشرق را بجانب یسار و مغرب را بجانب یمین و اگر رکن مغربی محاذی نقطه مغرب بوده باشد لازم است
رکن حجر محاذی با نقطه مشرق بوده باشد پس بنا بر این در صورت که کسی مغرب را بجانب یمین قرار داد حقیقة و مشرق را در جانب
یسار لازم است که محاذی رکن شامی و رکن یمانی بلکه محاذی جزئی که ما بین رکن شامی و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام است محاذی مستجار
مستجار بوده باشد لکن ظاهر بجهتی که مشاهده شده رکن حجر محاذی با مشرق اعتدال نیست بلکه محاذی با مشرق ما بین رکن حجر
و باب بیت است که تعبیر از آن بحطیم میشود پس رکن مغربی محاذی با مغرب اعتدال نخواهد بود بلکه محاذی با مغرب اعتدال
نقطه قبل از وصول برکن مغربی خواهد بود پس با قرار دادن مغرب را بجانب یمین و مشرق را بجانب یسار حقیقة محاذات
متحقق است ما بین این شخص و جزئی از خانه که متوسط بوده باشد ما بین رکن شامی و مقام حضرت ابراهیم لکن جزئی از
خانه که قریب بوده باشد برکن شامی از جزئی که سابق مذکور شد بلکه گاه هست محاذات بعین رکن شامی میشود و اگر قایل باشیم
از این بشویم چنانچه ظاهر اینست که این مراد بوده باشد یعنی مراد این باشد که مغرب در جانب یمین باشد عرفا و مشرق در جانب
یسار باشد که ... فرض شود چنانچه عرض بلد بیشتر است از عرض مکه و طول آن نیز زیادتر بوده باشد چنانچه ادعا ... در این
صورت بسبب اختلاف ... طول گاه هست محاذات ما بین این شخص و بین باب میشود و گاه هست محاذات ما بین
این و حطیم میشود که ما بین باب و رکن حجر است و گاه هست محاذات با رکن حجر میشود و لکن در آن ... مذکور شد و لکن بنا

اعتدال ۲

او و نسبت باب خانه میشود و گاه هست
محاذات ما بین ۲

در بیان

بلی این حکم بر جهان تیاسر مشکل است بلکه سزاوار آنست که حکم بر جهان تیاسر نشود و علی جمیع التقادیر حکم بر اینکه اهل عراق باید
متوجه رکن عراقی بشوند و آن رکنی است که حجر الاسود در آن منصوب است یا حکم باینکه اهل عراق شرقی الحرم جانب یسار و مغرب را
در جانب یمین قرار بدهند بعنوان اطلاق صحیح نیست **بحث چهارم** در اینست در جائی که سمت قبله مشخص نبوده و فحص
و بحث نموده مظنه هم رسانید بسمتی که آن جهت قبله است اعتماد بآن مظنه میتوان نمود مادامی که باقی بر وصف مظنه بوده
باشد محتاج بتکرار اجتهاد موافق عدد نمازها نیست پس اگر عمل باجتهاد اول مینماید اگرچه صد نماز بعمل آورد و ظاهر آنست
همین که مظنه هم رسید اعتماد میتواند نمود و نماز کرده انتظار اینکه ظن اقوی تحصیل نماید لازم نیست مگر در صورتی که علم داشته
باشد که با تأخیر ظن اقوی میشود در این صورت احوط بلکه دور نیست که حکم بوجوب تأخیر نموده شود و آنچه مذکور شد
که حاجت بتکرار اجتهاد نیست این در صورتی است که باقی بر وصف مظنه بوده باشد و اما هرگاه باعتبار عروض امری از امور
ظن او مبدل بشک شود لازم است اعاده اجتهاد پس اگر مظنه بخلاف سمت اول هم رسید نمازها را سابق را آنچه بعمل آمده
صحیح حاجت باعاده نیست نمازها را بسمت دیگری که مقتضای اجتهاد ثانی است بعمل می آورد و فرق مابین این مسئله و
مسئله که سابق بیان شد که اعاده نماز با بقای وقت لازم بود در اینجا لازم نیست آن است که موضوع مسئله سابق این بود که
سمت قبله مشخص بود و این شخص اشتباه نموده بود بسمت دیگر بعد از فراغ از نماز مثلا مشخص میشد عدول می نمود بهمان سمت
که مشخص بود بخلاف ما نحن فیه که در اینجا تعیین سمت قبله بود باجتهاد و بهمان سمت اتیان بنماز نمود بعد ظن مبدل بشک
شد و بمقتضای اجتهاد سمت دیگر مظنون شد و فرق دیگر در آنجا یقین غلط بود بخلاف ما نحن فیه که در اینجا ظن خطا میباشد
بحث پنجم آنست هرگاه مخبر اخبار نمود بسمت قبله و مظنه حاصل شد از قول آن شخص عمل بآن مظنه میتوان نمود و اگر دو شخص
شوند مخبر و دیگری اخبار بخلاف آن نمود خالی از این نیست یا هر دو مساوی اند در عدالت یا احدهما اوثق میباشد بر هر دو تقدیر
یا مخبر ثانی هم مخبر قبل از شروع بنماز است یا در اثنای نماز است یا بعد از فراغ از نماز پس مسئله منقسم بشش قسم میشود **اول** آنست
که هر دو مخبر قبل از شروع بنماز بوده باشند و هر دو مخبر هم مساوی باشند در عدالت و وثوق در این صورت ظاهر اینست حکم این شخص که
متحیر است در دو سمت لازم است بهر دو سمت نماز نماید **دویم** آنست که هر دو مخبر باز قبل از شروع بنماز بوده باشند لکن
احدهما اوثق از دیگری بوده باشد در این قسم عمل بقول اوثق لازم و ترک دیگری متعین است **سیم و چهارم** مثل این دو
صورت است لکن اخبار از مخبر ثانی در اثنای نماز و حکم در این دو صورت آنست در صورت اوثقیت احدهما اگر اوثق
مخبر اول است نماز را بهمان سمت که شروع نموده تمام مینماید اعتنائی بقول مخبر ثانی نیست و اگر اوثق مخبر ثانی است اگر اختلاف ما دون
یمین و یسار است منحرف میشود در اثنای نماز بآن سمت که مقتضای قول اوثق است و اگر بسوی یمین یا یسار است یا
مقابل آن جهت که شروع بنماز نموده قطع نماز لازم و استیناف آن نماید بمقتضای قول اوثق و در صورت مساوات مخبرین
در وثوق نماز را بهمان سمت که شروع نموده تمام مینماید یا لازم است نماز دیگر بمقتضای قول مخبر ثانی حکمی است تفصیل
داده شود در این مقام باین نحو که اگر اختلاف ما بین دو مخبر ما دون یمین و یسار است اعاده نماز ضرور نباشد و اگر
اختلاف بنفس یمین یا یسار بوده باشد یا بمقابل قول اول حکم خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که بگوئیم که اکتفا
بهمان نماز میتواند نمود و اتیان بنماز ثانیا بمقتضای قول مخبر ثانی واجب نبوده باشد **پنجم و ششم** مثل سیم و چهارم است
لکن اخبار از مخبر ثانی بعد از فراغ از نماز بوده در این صورت اگر اختلاف ما بین دو مخبر ما بین یمین و یسار است اعاده
نماز ضرور نیست اگرچه مخبر ثانی اوثق بوده باشد و اگر چنین نبوده باشد خواه اختلاف ما بین دو مخبر بنفس یمین
یا یسار بوده باشد یا بمقابل قول اول در صورت مساوات دو مخبر در وثوق اشکالی در عدم احتیاج باعاده نماز نیست

بلاکلام

بلاکلام که هست در نماز دیگر است که بعد می باید بعمل بیاورد و حکم این در اول ظاهر شد و در صورت اوثقیت احدهما بلا اشکال
نیست اگر اوثق اول بوده باشد و اشکالی که هست در صورت اوثقیت ثانی است باز دور نیست که اکتفا بهمان نماز توان
نمود و لازم نبوده باشد که ثانیا اتیان بنماز نماید بمقتضای قول مخبر ثانی لکن دور نیست که بگوئیم احوط اعاده است لکن
با بقای وقت **بحث ششم** در حکم نماز در جوف کعبه و سطح آن است پس در این دو مقام است **مقام اول** در نماز
در جوف کعبه است پس میگوئیم نماز در جوف کعبه یا نافله است یا فریضه اگر نافله بوده باشد اشکالی در جواز آن نیست
و مخیر است بهر سمتی و در کنجی که خواهد متوجه میتواند شد بلکه دو رکعت نماز مستحب است و در حدیث صحیح وارد شده
که حضرت امیر المؤمنین از جناب رسول خدا صلعم در هر یک از چهار کنج یعنی مقابل هر رکنی دو رکعت نماز اتیان فرموده اند و اما نماز
واجبی در جوف کعبه بحالة ضرورت مثل کسی متمکن از بیرون آمدن نبوده باشد بی اشکال جایز است و ظاهر اینست که محل خلاف
نبوده باشد و اما در حال اختیار پس محل خلاف است و ظاهر اینست که جایز بوده باشد لکن با کراهت **مقام ثانی** نماز در سطح
بام کعبه است و این نیز محل خلاف مابین فقهاست بعضی گفته اند نماز میکند مستلقیا یعنی بپشت میخوابد و رو به بیت
المعمور نماز میکند و بعضی گفته اند مضطجعا یعنی به پهلو میخوابد نماز میکند و این هر دو قول ضعیف است مشهور مابین
فقها و مختار ما بین اقوال آن است که نماز را ایستاده میکند با رکوع و سجود مثل سایر مواضع بهر سمتی که خواهد متوجه میتواند شد
لکن لازم است بنحوی بایستد در جمیع احوال حتی در حال سجود چیزی از قبله پیش روی او باقی بوده باشد تا در جمیع احوال
چیزی از فضا و هوای پیش روی او بوده باشد و از اینجا ظاهر میشود آنچه مشهور است از فضای کعبه اوسع بوده از این
مقدار که هست جواز جواب از بعض چیزی از آن فضا را بیرون افتاده مسلم نبوده باشد **بحث هشتم** در بیان چیزها
است که استقبال قبله در آنها لازم است و این چند امر است **اول** نمازهای واجبی است **دویم** نماز میت است **سیم**
ذبیحه است یعنی لازم است در حال ذبح یا نحر مذبوح یا منحور را بسمت قبله نگه داشته ذبح یا نحر نمایند و اما استقبال ذابح پس
لازم نیست **چهارم** محتضر است یعنی لازم است در حالت احتضار یعنی حال نزع روح که عبارت از حال موت بوده باشد
شخص را متوجه قبله نماید **پنجم** میت است در حالت دفن کردن لکن کیفیت استقبال در اینها مختلف است کیفیت استقبال
در احوال نماز آن است که رو و سایر مقادیم بدن را بسمت قبله نگه دارد و احتیاط در انگشتان پاها نیز چنین است این در حال
قیام است و در حال جلوس هم قریب باین است و اما در حال سجود مختص است که باین طریق نیست بلکه می باید سجود بر سطح
دائره [illegible] بسمت راس بلد و مکه بحیثی بوده باشد که دائره [illegible] ساجد بوده بدو قسم متساوی [illegible]
و صدر و غیرها و تنفیل نماز [illegible] استقبال قبله در [illegible] واجب نیست [illegible] اتیان بنافله
بغیر سمت قبله در سفر و حضر در حال اختیار و ضرورت در حال مشی و سواره [illegible] و اجمالا ظاهر اینست که اتیان بنماز نافله در جمیع
احوال مذکوره بغیر سمت قبله میتوان نمود و در حالت رکوع اشاره بسر نماید و ایما بجهت سجود و سجود اخفض از ایما بجهت رکوع
باشد یعنی بجهت رکوع و سجود سر را پائین حرکت داده میل بجهت سجود زیاده تر بوده باشد و آیا لازم است تکبیرة الاحرام بجانب
قبله بگوید در جمیع احوال مذکوره ظاهر اینست که چنین نبوده باشد اگرچه رعایت آن احوط است [illegible]
آنچه مذکور شد [illegible] ناظر بوده در حین مشی و حرکت نمودن و اما در حال ایستاده در حال اختیار پس دور نیست که باز استقبال
قبله شرط نبوده باشد پس اتیان نافله در حال وقوف [illegible] بغیر سمت قبله میتوان نمود لکن احوط رعایت استقبال است
فصل پنجم در لباس مصلی است و در این چند مطلب است **مطلب اول** آنست که جایز نیست نماز را در اجزای
حیوان غیر ماکول اللحم خواه آن حیوان نجس العین بوده باشد مثل کلب و کافر و خوک یا طاهر العین بوده باشد مثل گربه و

در لباس مصلی

زهره و غیرهما خواه آن جزئی که از حیوان طاهر العین و یا باشد نجس بوده باشد مثل بول گربه مثلا یا نجس نبوده باشد مثل شیر گربه و آب دهن او و سوای آن و سایر اجزاء آن و فرقی که هست مابین بول گربه و آب دهن او آن است که بول گربه در لباس مصلی مادامی که رطوبت آن باقی است از دو راه مانع صحت نماز است یکی از راه نجاست و دیگری از این راه که جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و در صورت زوال رطوبت و تحقق جفاف منحصر میشود مانعیت از راه نجاست و اما آب دهن مانعیت آن منحصر است در جزء غیر ماکول اللحم بودن و معلوم است این در صورتی است که رطوبت باقی بوده باشد چه صورت خشک شدن مانع نخواهد بود و تحقیق حال در این مقام مقتضی این است که گفته شود نماز با جزء غیر ماکول اللحم یا با علم بموضوع و حکم است یا با جهل به هر دو یا با علم بموضوع و جهل بحکم یا بعکس آن این چهار قسم است مراد از علم بموضوع آن است که عالم بوده باشد که این جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و مراد از علم بحکم این است که عالم بوده باشد که با جزء غیر ماکول اللحم نماز جایز نیست بلکه فاسد است هرگاه این دانسته شد میگوییم شبهه نیست در قسم اول و ظاهر این است که در قسم ثانی نیز نماز باطل بوده باشد و همچنین در قسم سیم که عبارت از علم بموضوع و جهل بحکم بوده باشد **و اما** در قسم چهارم یعنی در صورت جهل بموضوع و علم بحکم مثل اینکه میدانست که نماز در جزء غیر ماکول اللحم صحیح نیست لکن نمیدانست که جزء غیر ماکول اللحم بالفعل چه چیز است در این صورت ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد و معنی دیگر جهل بموضوع آن است که میدانسته این چیز بالفعل هست لکن نمیدانسته که این جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و این منقسم بدو صورت میشود یک صورت آن است که مشتبه الحال بوده باشد حکم این مثل حکم صورت سابق خواهد شد **دویم** این است که میدانسته که آن جزء از حیوان غیر ماکول اللحم است بلکه معتقد این است که از حیوان ماکول اللحم است در این صورت ظاهر این است که صلوة فاسد بوده باشد اعاده آن لازم باشد و اما در صورت نسیان پس این دو قسم است نظر باینکه ناسی یا ناسی موضوع است یا ناسی حکم اول مثل اینکه میدانست که جزء حیوان غیر ماکول اللحم همراه او هست لکن در حال نماز فراموش کرده و نماز کرده بعد از فراغ از نماز متذکر شد **دویم** ناسی حکم است در این هر دو صورت نماز باطل است و مخفی نماند آنچه مذکور شد تمام است از اینکه جزء لباس مصلی بوده باشد یا محمول بوده باشد بلکه شعراتی که چسبیده باشد به بدن مصلی یا ثوب مصلی نیز همچنین است بلی ممکن است که تفصیل داده شود در محمول باینکه اگر ملاصق بدن مصلی یا ثوب مصلی بوده باشد نماز باطل باشد و اگر چنین نبوده باشد مثل اینکه در جوف قلمدان بوده باشد که در جیب مصلی است در این صورت حکم بفساد نماز ممکن نیست آنچه مذکور شد در صورتی است که حیوان غیر ماکول اللحم غیر انسان بوده باشد و اما انسان پس بحث در اجزاء آن از دو راه است اول اجزائی که نجس است بلا اشکال و دوم اجزائی که نجس نیست ظاهر این است در غیر اجزائی که نجس بوده باشد مثل خون و بول و منی و غائط عیب بوده باشد مثل موی سر و ناخن و عرق و قی و آب دهن و مذی و ودی و غیر اینها پس بودن اینها با شخص موجب بطلان نماز نمیشود اگرچه دندان بوده باشد بنا بر این هرگاه دندان کسی افتاده باشد و این دندان را در بغل خود بگذارد نماز کند نماز صحیح خواهد بود و این در صورتی است که آن جزء گوشت نداشته باشد و اگر گوشت داشته باشد مثل اینکه انگشت کسی را بریده باشند و آن انگشت را با خود داشته نماز نماید در این صورت نیز حکم ببطلان نماز مشکل است احوط اجتناب است **دویم** آن است اجزائی که نجس نیست بدیگری تعلق داشته (?) ظاهر این است در مثل موی و ناخن و عرق و قی و آب دهن و دمع موجب بطلان نماز نشود و اما مثل دندان و انگشت و نحوهما ظاهر این است که موجب بطلان نماز نشود و اما مثل شیر اگرچه شیر بشر بوده باشد پس حکم خالی از اشکال نیست احوط اجتناب است لکن با بقای رطوبت و اما در صورت جفاف پس حرجی نیست اگرچه شیر دختر بوده باشد مخفی نبوده باشد آنچه مذکور شد در اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم است در صورتی که صاحب خون جهنده بوده باشد و اما هرگاه نفس سائله نداشته باشد پس هرگاه کو

فائده

نداشته باشد

۲۱۰ نداشته باشد مثل شپش و کک و پشه و مگس اشکالی نیست در عدم لزوم اجتناب و همچنین است در نبوده خصوصا مثل موم و عسل بنابر این شمع در جیب بوده نماز کند موجب بطلان نماز نخواهد بود و از این باب است ابریشم پس اجتناب از آن نیز لازم نیست و اما در مثل حیواناتی که نفس سائله ندارند لکن صاحب گوشت باشند مثل بعضی اقسام ماهی که ماکول نیست پس دور نیست که اجتناب از اجزاء آن در حال نماز لازم بوده باشد و از جمله حیواناتی که صاحب نفس سائله نیست صدف است اما حیوانیت صدف پس مستفاد میشود از صحیح علی بن جعفر و اما اینکه صاحب نفس سائله نیست پس ظاهر است از مشاهده و لکن ظاهر این است که اجتناب از اجزاء آن در حال صلوة لازم نباشد … بلکه ممکن است ادعای استقرار سیره مسلمین شود بر عدم اجتناب از آن و اما چیزی که مشتبه بوده باشد یعنی مردد باشد مابین اینکه از حیوان ماکول اللحم است یا نه اگر جلد بوده باشد یا غیر جلد بوده لکن جزء لباس بوده باشد در این دو صورت ظاهر این است که اجتناب لازم بوده باشد و اما مثل شعراتی که بر عبا یا عمامه مصلی چسبیده باشد و مشتبه بوده باشد که از ماکول اللحم بوده باشد یا از غیر ماکول اللحم ظاهر این است که اجتناب از آن لازم نبوده باشد و همچنین است احتمالاتی که در مردد بوده باشد مابین اینکه از ماکول اللحم بوده باشد یا غیر ماکول اللحم بلکه اگرچه احتمال این بوده باشد که از نجس العین بوده باشد اجتناب از آن در احوال نماز نیست و ظاهر این است وجوب اجتناب از اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم مختص نبوده باشد باینکه حرمت اکل لحم او بالاصالة بوده باشد بلکه تا است اگرچه حرمت اکل لحم او بالعرض بوده باشد مثل حیوانی که نعوذ بالله سبحانه موطوء انسان بوده باشد یا جلال بوده باشد و نحوهما پس لزوم اجتناب از اجزاء حیوانی که اکل گوشت آن حرام بوده باشد ثابت است در جمیع حیواناتی که حرمت اکل لحم آنها ثابت بوده باشد مگر در چند **اول** خز است که اجتناب از ثوبی که معمول از کرک آن بوده باشد لازم نیست باتفاق فقها و همچنین است جلد آن لکن بنابر مشهور اقوی مجملا اجتناب از کرک او و موی پوست خز در نماز لازم نیست و اما سایر اجزاء آن مثل عظم و غیره محل اشکال است ظاهر لزوم اجتناب است **دویم** سنجاب **سیم** حواصل است … که گفته است حواصل مرغ بزرگ است در بلاد مصر معروف است … تصریح نموده که این بر دو قسم است یک قسم سفید است و یک قسم سیاه و این بدبو است و جلد او را استعمال نمیکنند و قسم سفید آن نیکو و خوشبو است طبیعت آن قلیل الحرارة کثیر الرطوبة است و لباسی که از آن بعمل می آورند نافع از برای معده است و همچنین نافع از برای … است که صفرا بر آن غالب بوده باشد مجملا مقصود این است که سنجاب و حواصل اگرچه از حیوان غیر ماکول اللحم لکن استعمال ثوبی که معمول از جلد و وبر اینها در نماز جایز است اگرچه اجتناب احوط است و اما اجزای دیگر اینها و حیوانات مثل عظم و غیره … مذکور شد پس استعمال اینها در نماز جایز نیست **مطلب ثانی** در استعمال اجزای میته است بدانکه میته یا از ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم یا نجس العین است یا طاهر العین پس در این سه مقام است مقام **اول** در میته از ماکول اللحم است بدانکه اجزاء میته ماکول اللحم یا جزئی است که حیوة در آن حلول نکرده مثل شعر و عظم و نحوهما یا جزئی است که حیات در آن حلول نموده است اگر اول بوده باشد ظاهر این است که استعمال آنها در صلوة و غیر صلوة جایز بوده باشد خواه موی بوده باشد که قطع نموده باشند از میته یا کنده شده باشد لکن در صورت ثانی موضعی که از اخراج شده از جلد باید شسته شود پس اجزاء … از میته که از ماکول اللحم بوده باشد استعمال آن در نماز موجب بطلان نمیشود مگر در صورتی که مانع بوده باشد مثل بول و خون و شیر و نحو اینها مثل رطوبت خارجه از میته در این صورت میگوییم هرگاه یکی از اینها برسد به بدن مصلی یا لباس مصلی نماز در آن جایز نیست اگرچه بگوییم شیر از میته ماکول اللحم طاهر است لکن در این صورت … باید شود میان شیر و غیر شیر مانعیت شیر با حلیت با بقای رطوبت است پس در صورت

باغیرماکول اللحم

جفاف مانعی نخواهد بود بنا بر این محتاج بغسل ملاقی نخواهد بود بخلاف بول و نحو آن اگر چه بول حیوان ماکول اللحم در حال
حیوة طاهر است لکن بعد از ممات نظر بملاقات میته نجس میشود پس بعد از تحقق جفاف از نجاست باقی است الا
آن محتاج بغسل است واما اگر اجزاء بوده که حیات در آنها حلول کرده باشد مثل جلد و لحم و نحو اینها پس نماز در این بلکه
نماز با آن جایز نیست اگر چه مالا تتم به الصلوة بوده باشد بلکه استعمال آنها در مقام امتناع در خارج نماز نیز جایز نیست
مقام ثانی در جواز میته غیر ماکول اللحم است که طاهر العین بوده باشد و حکم این از آنچه در سابق بیان شد مشخص
شود بلکه حکم در صورت موت اشد [illegible] نیز از آنچه در آن مقام مذکور شد ظاهر میشود نظر باینکه اشیاء
مایعه منفصل از حیوان غیر ماکول اللحم در حال حیوة غیر از بول و نحوه طاهر است پس مانعیت اجزای ما نحن فیه
مشروط خواهد بود به بقای رطوبت بنا بر این در صورت تحقق جفاف مانع نخواهد بود بخلاف رطوبات منفصل از آن
حیوان بعد از ممات نظر بملاقات آنها با نجاست مقام ثالث در اجزای میته از نجس العین است حکم این نیز از آنچه ذکر
شد در مباحث سابقه معلوم میشود بلکه حکم در اینها اشد است نظر باینکه تفرقه ما بین رطوبات منفصل از نجس العین
در حال حیات و بعد از ممات از حیثیت نجاست نمی باشد بلکه ما لا تحله الحیوة از نجس العین مثل مو و عظم و نحو اینها نیز نجس است
بلکه فرق نیست در جمیع آنچه مذکور شد در مباحث متعلقه بمیته میان اینکه اجزای میته ملبوس بوده باشد یا جزو ملبوس
یا محمول مما تتم به الصلوة بوده باشد یا غیر ما لا تحله الحیوة بوده یا غیر آن تفصیلی که در آن اجزای میته از ماکول اللحم مذکور
شد در جمیع صور مذکوره واجتناب لازم و با عدم اجتناب نماز محکوم بفساد است مطلب سیم آنست که حکم بعدم جواز استعمال
جزو حیوان بجهة جزو میته بودن در نماز وغیر نماز آیا مختص است بصورتی که علم حاصل باشد براینکه آن از اجزای میته است
پس در صورت عدم حصول علم بآن حکم میشود بجواز استعمال اعم از اینکه عالم باشد بتحقق تذکیه یا نباشد بلکه جواز
استعمال مشروط بثبوت تذکیه است با عدم ثبوت تذکیه حکم میشود بعدم جواز استعمال ظاهر ثانی است بنا بر این پس در
صورت جلود مثلا حکم است بعدم جواز استعمال مگر اینکه عالم بوده باشد بمیته نبودن یکی در صورت عدم ثبوت
تذکیه است پس استعمال جلود مردد ما بین اینکه از میته بوده باشد یا از مذکی در نماز جایز نخواهد بود لکن ثبوت تذکیه بچند چیز است
اول بمشاهده صدور تذکیه از مذکی دوم بصدور اخبار از عدلین بلکه از عدل واحد بتحقق تذکیه سیم بوجود جلود در بلاد
مسلمانان اگر چه مشاهده تذکیه حیوان نموده و همچنین عدلین یا عدل واحد اخبار بتذکیه ننموده باشد اعم از اینکه ذابح
الیه معلوم الاسلام بوده باشد یا مجهول الحال واما اگر معلوم الکفر بوده استعمال آن جایز نیست مگر در صورتی که
مشاهده تذکیه حیوان را از مسلم نموده باشد یا عدلین یا عدل واحد اخبار نماید بصدور تذکیه از مسلم واما جلود مطروحه
در بلاد مسلمانان پس اگر آثار تصرف در آن بوده باشد مثل اینکه قطعه از کفش یا جلد کتاب یا قاب [illegible] بوده و نحو اینها
است استعمال آن در نماز و غیر نماز جایز بوده باشد واما هرگاه آثار استعمال در آن نبوده باشد اگر چه مثل [illegible] بوده باشد
در این صورت استعمال آن جایز نیست مگر در صورتی که یکی از وجوه مذکوره تذکیه آن ثابت شود یا مظنون التذکیه بوده باشد
ظن از جهتی که حاصل شود ظاهر این است که کفایت بکند واما جلود موجوده در بلاد مسلمین غیر از بازار پس اگر آثار استعمال
در آن هست مثل پوستین مثلا در دست مسلمان است در غیر بازار در این صورت نیز اشکالی در جواز نماز با آن و جواز استعمال
آن در نماز و غیر نماز نیست واما اگر آثار استعمال مطلقا در آن نبوده باشد پس اگر مظنون بتذکیه هم رسد استعمال آن جایز
خواهد بود الا احتیاط قول در لباس مصلی مقتضی این است که گفته شود لباس مصلی یا ماخوذ از نبات است مثل قطن و کتان
ونحو اینها یا از حیوانات اگر از نبات است شبهه در جواز آن مطلقا نیست واگر از حیوانات است پس اگر از حیوان غیر ماکول

اللحم است

اللحم است مطلقا جایز نیست خواه مذکی بوده باشد یا غیر مذکی پس اگر مردد شود ما بین اینکه نماز در آن جایز بوده باشد یا
باینکه لباس معمول از حیوان غیر ماکول اللحم است تا نماز در آن باطل باشد یا مشتبه است واگر معمول از حیوان ماکول اللحم بوده باشد یا ماخوذ
از مذکی است یا از میته اگر اول است جایز است واگر از ثانی است جایز نیست واما در صورت اضطرار پس اگر مردد شود
بین لباس ماخوذ از میته غیر ماکول اللحم یا از میته ماکول اللحم ظاهر این است که ترجیح ثانی متعین بوده باشد واگر مردد شود
ما بین لباس ماخوذ از میته ماکول اللحم و از مذکی غیر ماکول اللحم اشکال در ترجیح هست لکن دور نیست که ترجیح میته
ماکول اللحم اولی بوده باشد از عکس یا تخییر مطلب چهارم در احکام حریر است ودر این چند بحث است اول آن است
که جایز نیست در حق مرد پوشیدن لباس حریر محض خواه در حال نماز بوده باشد یا غیر حال نماز بلکه اگر بپوشد لباس حریر
را نماز در آن بعمل آورد نماز باطل خواهد بود مگر در دو صورت که پوشیدن آن و نماز در آن بعمل آوردن جایز هست اول در
حال حربی که راجح بوده باشد در شریعت مطلوب دویم در حال ضرورت مثل برودت هوا بحدی که در ترک لبس حریر مظنه
هلاکت نفس یا حدوث مرضی بوده باشد واما لبس آن بجهت دفع شپش علی وجه الاطلاق مشکل بلکه جایز نیست مگر در صورتی
که بعقد ضرورت برسد و آنچه که مذکور شد در حق مردان بوده واما نسبت بزنان پس پوشیدن حریر بی اشکال جایز است در
حق ایشان واما نماز زنان در حریر بعضی اگر چه شیخ صدوق قایل بعدم جواز شده لکن مشهور وحق در مسئله آنست که جایز بوده باشد
بلکه مسئله در نظر حقیر بی اشکال است اگر چه [illegible] احوط بوده بحث ثانی آنست که منع از پوشیدن حریر
در نماز و غیر آن در حق مردان در صورتی است که مخلوط بچیزی نبوده باشد که نماز در آن جایز بوده باشد پس هرگاه لباس مرکب بوده
باشد از ابریشم و ریسمان پوشیدن آن در حق مردان و همچنین نماز کردن آنها در آن جایز خواهد بود خواه کل تار ابریشم بوده باشد و کل
پود ریسمان یا بعض از هر یک از تار و پود هم ابریشم بوده باشد وهم ریسمان یا کل تار ابریشم بوده باشد و پود مرکب از ریسمان و ابریشم
یا بعکس باینحو که کل پود ابریشم بوده باشد و تار مرکب از ابریشم و ریسمان پس در جمیع این صور پوشیدن مردان همچنین لباس را و هم
چنین نماز کردن در آن جایز خواهد بود و در صورت امتزاج شرط نیست که بالا ابریشم علاوه از ریسمان نبوده باشد پس جواز
پوشیدن مردان و نماز در آن ثابت است اگر چه ابریشم علاوه از ریسمان در صورت [illegible] بوده باشد مجملا منع از پوشیدن حریر
محض در نماز در آن است پس هرگاه امتزاج بچیزی بوده باشد که صادق نباشد که حریر محض است منعی نخواهد بود واینها
در صورتی است که ابریشم ممزوج بوده باشد بغیر ابریشم از جنسهایی که نماز در آنها جایز بوده باشد مثل ریسمان و پشم حیوان
ماکول اللحم و کتان ونحو ذلک از امثال اینها واما هرگاه ممزوج بوده باشد بچیزی که نماز در آن جایز نبوده باشد مثل اینکه مخلوط بوده با
پشم حیوان غیر ماکول اللحم یا ابطال در این صورت امتزاج ثمری نخواهد و منع از استعمال در احوال نماز باقی است بحث سیم
در حکم خز است [illegible] در این مقام حکم ابریشم است پس هرگاه لباس معمول بوده باشد از محض خز یا از خز و ابریشم یا از خز و غیر خز
از جنسهایی که نماز در آنها جایز نیست نماز در آن جایز نخواهد بود واما پوشیدن در غیر حال نماز کراهت منع ثابت است
وکراهت منتفی است تفصیل این اجمال آنست که اگر ثوب معمول از خز تنها بوده باشد یا از خز و ابریشم بوده باشد
پوشیدن آن در حق مردان جایز نیست واما اگر معمول از خز و سوی حیوان غیر ماکول اللحم غیر نجس العین بوده باشد
پس پوشیدن آن در غیر حالت نماز جایز خواهد بود بلکه حکم بعدم جواز پوشیدن آن اگر چه ممزوج بوده باشد با اجزای نجس العین
مشکل است ولکن اینها در صورتی است که آن جنس مخلوط ماخوذ بوده باشد از آن حیوان غیر ماکول اللحم در حال حیوة
واما هرگاه ماخوذ بوده باشد از آن بعد از ممات حکم بجواز پوشیدن آن اگر چه در غیر حالت نماز بوده باشد مشکل بلکه ممکن
نیست [illegible] نبوده باشد که منع از نماز در حریر ثابت است اگر چه صورت [illegible] بغیر آن بوده باشد بلکه منع ثابت است

اگرچه بوده جامه حریر نبوده باشد و آستر غیر حریر یا بعکس آن **بحث چهارم** آنست که حریر بودن از موانع علمیه است پس هرگاه کسی
در حریر نماز کند با جهل بموضوع یعنی نداند که آن ثوب حریر است مثل اینکه در شب تار جامه پوشیده نماز کرده بعد از فراغ از نماز
مشخص شد که نماز در حریر بوده ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد و اعاده آن نماز لازم نباشد اگرچه عالم بحقیقت حال در وقت شود
و اما هرگاه بر عکس این بوده باشد یا بنحوی که نماز در جامه با تأنی نموده با اعتقاد اینکه این جامه حریر می‌باشد بعد از فراغ از نماز مشخص
شد که حریر نبوده ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد و اما ناسی پس آن یا ناسی موضوع است یا ناسی حکم ناسی موضوع ظاهر
است که مثل جاهل بوده باشد و اما ناسی حکم پس در آن تفصیلی است ان شاء الله تعالی در بحث مخصوص به آن مذکور خواهد شد
بحث پنجم آنست که حکم ببطلان نماز مختص باین نیست که حریر بقدری بوده باشد که نماز تنهائی در آن توان نمود بلکه ثابت است
اگرچه مما لا تتم به الصلوة بوده باشد پس نماز در بند زیرجامه از حریر یا کمربند از حریر باطل خواهد بود و هم چنین است نماز در
کلاه حریر لیکن این متصور بچند صورت میشود یک قسم آنست که رو و آستر کلاه هر دو حریر بوده باشد **دوم** آنست که رویه تنها
حریر بوده باشد و آستر غیر حریر **سیم** عکس آنست یعنی آستر حریر بوده باشد و رویه کلاه غیر حریر در هر یک از سه صورت که بیان
باشد نماز باطل خواهد بود **چهارم** آنست که بعضی از رویه کلاه حریر بوده باشد یا بعضی آن از آستر آن حریر بوده باشد در این
صورت اگر حریر قلیل بوده باشد اشکالی در جواز آن نیست و اگر بسیار بوده باشد محل اشکال است حکم بجواز اظهر است اگرچه اجتناب
از بعض … و اوفق بطریق احتیاط است خصوصاً در صورتی که کلاه در سر داری بوده باشد و کلاه حریر بوده باشد و اما هرگاه
سرکلاهی که تعبیر از آن در عرف بعرقچین کلاه مینماید حریر بوده باشد و در کلاه غیر حریر بوده باشد اشکال در آن که اولیست اخیر مذکور
شد در حکم نماز در مما لا تتم به الصلوة از حریر است و اما استعمال اینها یعنی بستن کمربند بکمر یا قرار دادن بند زیرجامه در لیفه
زیرجامه یا کلاه حریر بر سر گذاردن در خارج نماز معلوم نیست که تفصیل داده شود در این مقام باین نحو که اگر کلاه حریر بوده باشد
بر سر گذاردن آن جایز نبوده باشد اگرچه در غیر حالت نماز بوده باشد و اما اگر مثل کمربند یا بند زیرجامه بوده باشد ظاهر
این است که حکم بحرمت نتوان نمود پس بستن کمربند حریر بر کمر و همچنین بند زیرجامه حریر در لیفه زیرجامه … بوده
آن زیرجامه در غیر حالت نماز جایز خواهد بود اگرچه اجتناب اقرب بطریق سلامت است **بحث ششم** در بیان مسائل متفرقه
متعلقه باین مقام است **مسئله اولی** آنست که حکم خنثی مشکل در این مقام حکم رجال است پس جایز نیست در حق او
پوشیدن حریر محض و نه نماز کردن در آن **مسئله ثانیه** آنست هرگاه مضطر شود که مکلف تمکن نبوده باشد که از لباس
حریر و امثال آن … باشد ما بین اینکه نماز در لباس حریر نماید یا عاریاً متعین است … پس نماز در حریر جایز خواهد بود که هرچه
در چنین صورت بوده باشد **مسئله ثالثه** هرگاه امر مردد شود ما بین اینکه نماز … یا برهنه … لازم است اول را
اختیار نماید **مسئله رابعه** واجب نیست بر ولی منع نماید طفل را از پوشیدن حریر بلکه دور نیست که …
بر پوشیدن حریر جایز بوده باشد **مسئله خامسه** آنست لازم است بر مکلف که اجتناب نماید از مشتبه بحریر پس هرگاه لباسی مردد
باشد باینکه حریر است یا غیر حریر و تشخیص آن ممکن نبوده باشد اجتناب از آن لازم است و هم چنین هرگاه شک کند که ممزوج
هست بچیزی که نماز در آن مباح بوده باشد یا نه **مسئله سادسه** آنچه مذکور شد در پوشیدن حریر و نماز کردن در آن است
و اما راه رفتن بر فرش حریر یا نشستن بر آن یا خوابیدن بر آن یا تکیه کردن بر حریر پس تحقیق حرمت آن ثابت نیست و
مرحوم ابن حمزه در این مقام قائل بحرمت شده فرموده است هر چیزی که پوشیدن آن حرام بوده باشد حرام است فرش نمودن
آن و تکیه نمودن بر آن و این قول ضعیف است و هم چنین جایز است سوار شدن … یا لان آن حریر بوده باشد و
همچنین است هرگاه … لکن اگر … بوده باشد استعمال آن مکروه است و اما حریر بجهت پیچیدن

اگرچه

اگرچه هم مثل سابق است ظاهر این است که حکم بحرمت نتوان نمود لکن احوط اجتناب است و اما در حال نماز پس جایز نیست **مسئله
سابعه** پوشیدن حریر محمول است باینکه حمل حریر در غیر حالت نماز شبهه در جواز آن نیست و اما در حال نماز پس ظاهر این است
که موجب بطلان نماز نشود اگرچه جامه دوخته بوده باشد **مسئله ثامنه** لباس مکفوف بحریر است یعنی جامه که سجاف آن حریر
بوده باشد بدانکه پوشیدن چنین لباسی بی اشکال جایز است و اما نماز در آن باز ظاهر این است که جایز بوده باشد
و مراد بکفت جامه سجاف آن است لکن … جایز است نماز در جامه که سجاف آن حریر بوده باشد همچنین است جامه
که قیطان از ابریشم در آن دوخته باشند خواه سر اطراف جامه بوده باشد یا عدم میل … مثل اطراف … جیب یا
جیب یا بالاتر یا بایل … مثل بافتن از ابریشم که متعارف است که در سر … قبا … و هم چنین سر آستین و مثل
تکمه ابریشم که در … سر آستین … جمیع اینها بی عیب … صحیح است و هم چنین است بند حریر
که قبا … آن نیز بی عیب است **مطلب پنجم** در حکم نماز در طلاآلات بدانکه بی اشکال حرام است از برای مرد
پوشیدن جامه که از مفتول طلا بافته شده باشد خواه کل ثوب از آن مفتول بافته شده یا آنکه مخلوط بوده باشد بچیزی که
پوشیدن لباس از آن جایز بوده باشد مثل … باطل است تفصیل مسئله آنست که مسئله متصور بچند صورت میشود
اول آنست که کل لباس بافته شده باشد از مفتول طلا **دوم** آنست که لباس مرکب بوده باشد از مفتول طلا و ابریشم **سیم**
آنست که لباس بافته شده باشد از مفتول طلا و مفتول نقره **چهارم** آنست که بافته شده باشد از مفتول طلا و ریسمان
ظاهر این است که نماز در چنین لباس در جمیع صور مذکوره باطل بوده باشد بلکه پوشیدن چنین لباسی جایز نبوده باشد اگرچه
در خارج نماز باشد و اما هرگاه لباس بافته شده باشد بتمام آن از مفتول نقره یا آنکه لباس مرکب بوده باشد از مفتول نقره
و ابریشم و همچنین پوشیدن آن و هم چنین نماز در آن جایز است پس نماز در جامه طلا باطل است خواه طلا محض بوده یا ممزوج
بوده باشد بچیزی که نماز در آن جایز نیست مثل ابریشم یا ممزوج بوده باشد بچیزی که نماز در آن جایز بوده باشد مثل ابریشم یا ممزوج
بوده باشد بچیزی که نماز در آن جایز بوده باشد مثل مفتول نقره و ریسمان … است از اینکه صورت …
لباس طلا بوده باشد … اگر فرض شود … لباس ریسمان بوده باشد لکن لباس طلا را لباس ممزوج
را فوق آن پوشیده باشد باز نماز باطل خواهد بود … در صورتی است که لباس طلا ممزوج بطلا ما تتم به الصلوة بوده باشد
اما هرگاه ما لا تتم به الصلوة بوده باشد ظاهر این است که تامل در بطلان نماز … مثل بند زیرجامه … بوده باشد
و اما انگشتر طلا بی اشکال حرام است … جایز نیست که … نماید و اما بطلان نماز در آن … صورت که انگشتر
طلا … بوده باشد اگرچه محل کلام است لکن ظاهر این است که باطل بوده باشد و اما مثل تکمه طلا در قبا یا غیر قبا
… و هم چنین … از مفتول طلا … لباس … پس مثل این استعمال نیز جایز نیست … موجب
بطلان نماز نیز بشود و اما … طلا … بر فرش طلا … اینها نیز حرام بوده باشد در جمیع آنچه مذکور شد
در صورتی که طلا خالص بوده باشد ظاهر است و اما هرگاه خالص نبوده باشد باین نحو که طلا … آن بوده باشد
اگرچه حکم صریح بحرمت بطلان نماز در آن خالی از اشکال نیست لکن احتیاط … اجتناب از آن است خواه در نماز
باشد یا خارج نماز و اما حمل طلا یعنی طلا با خود داشتن ظاهر این است که موجب بطلان نماز نبوده باشد خواه مسکوک بوده
باشد یا غیر مسکوک بلکه پارچه که منسوج از مفتول طلا بوده باشد هرگاه با خود بوده باشد موجب بطلان نماز نخواهد شد
بنا بر این منع در صورتی است که ملبوس بوده باشد یا جزء ملبوس … مثل … است موجب بطلان
نماز نیست … آنچه مذکور شد در حق مردان است و اما در حق زنان مطلقاً نقصی ندارد در پوشیدن لباس از طلا و نیز نماز

بودن در آن و در جلوس بر آن و در خوابیدن بر روی آن و در بر و انداختن بدانکه مناسب در این مقام آن است که بنا گذاشته شود
چیزهائی که معهود است جهت پا بر سه قسم است اوّل آن است که ساتر پشت پا نیست مثل نعلین این قسم بی اشکال نماز
در آن جایز است دوم آنست که ساتر پشت پا است تا مفصل و چیزی از ساق را نمی پوشاند مثل چکمه و چموش که ساق
او بلند نبوده باشد این قسم نیز بی اشکال نماز در آن صحیح است بنا بر اینکه کسی که چکمه بر پای او بوده باشد با همان چکمه نماز می تواند بکند
پس کندن چکمه جهت نماز لازم نیست قسم سیّم آنست که ساتر پشت قدم هست لکن ساتر چیزی از ساق نیست مثل چموش
که ساق او کوتاه بوده باشد و مثل آنچه متعارف است در میان زنان که تعبیر از آن نیم ساق می کنند این قسم محل خلاف ما بین
فقها است جمعی از فقها حکم فرموده اند بر اینکه نماز در آن جایز نیست چنانکه کسی نماز کند در آن نمازش باطل خواهد بود مختار
حقیر خلاف آنست لکن احتیاط شدید در اجتناب است و در صورت عدم اجتناب احتیاط در اعادهٔ نماز است که بر
که فراموش نموده بعد از نماز متذکر شود در این صورت ظاهر اینست که حاجت باعاده نداشته باشد مطلب ششم آنکه
که مانع از نماز در لباس یا ذاتی است یا عرضی اوّل مثل حریر و طلا و نحو اینها دوم مثل پوست حیوان ماکول اللحم در صورتی
که ماخوذ از مذکی نبوده باشد بجهت اینکه عدم جواز نماز در آن بجهت نجاست آن است که باعث آن عدم تذکیه است
و از این قبیل است چیزی که ساتر پشت قدم پا بوده باشد لکن ساتر چیزی از ساق نبوده باشد بنا بر قول بعدم جواز نماز در
آن گاه هست دو حیثیت با هم جمع میشوند مثل پوست حیوان غیر ماکول اللحم در صورتی که ماخوذ از غیر مذکی بوده باشد
و مانع ذاتی گاه هست مانع است مطلقا خواه ساتر عورت بوده باشد یا نه مثل اجزای غیر ماکول اللحم پس نماز در آن جایز
نیست خواه متصل بمرد بوده باشد یا نه قسم ثانی آنست که مانعیت آن مختص بمردان است و در حق زنان نماز در آن جایز
مثل حریر و طلا چنانچه خبر داده شد و مانع عرضی نیز بر دو قسم است لکن بعکس مانع ذاتی یک قسم آنست که مانعیت
آن مختص است در حق زنان مثل لباسی که حاجب ما در این عضو نبوده باشد در صورتی که اقتصار بر آن نماید و قبل بود بر
مستور بچیزی دیگر بوده باشد دوم آنست که مانعیت آن مشترک است میان زن و مرد و این چند چیز است یکی مغصوب
بودن لباس است کلام در این مقام در بیان این مطلب است بدانکه لازم است در این لباسی که مکلف در آن نماز می کند منفعت
آن لباس مملوک او بوده باشد بنا بر بعث عین یا بالانفراد مثل اینکه منفعت لباس را در مدت معینه مالک آن با او مصالحه
نموده باشد یا مالک نبوده باشد لکن یا ماذون بوده باشد از قبل مالک پس هر لباسی که این شخص مالک منفعت او نه
بوده باشد یا ماذون در تصرف در آن از جانب مالک نبوده باشد مغصوب خواهد بود نماز در آن باطل است و اذن
بر سه قسم است اوّل اذن صریح است دوم اذن فحوی سیّم اذن شاهد حال اذن صریح یا در خصوص نماز است
مثل اینکه می گوید که ماذون هستی که نماز در این لباس ما اتیان نموده باشی یا مطلق است بنحوی که شامل نماز نیز هست مثل
اینکه میگوید هر تصرفی که خواسته باشی در این جامه نموده باشی ماذون هستی کلامی که در این مقام هست اینست
که معتبر در اذن صریح آنست که مفید علم برضا مالک بوده باشد یا منتج تحقیق حال محتاج بتفصیل در مسئله است چنان
مطلب مقتضی اینست که گفته شود قول مالک لباس در حق غیر که ماذون هستی در این جامه نماز کرده باشی یا مفید
علم برضا او است در این تصرف یا نه در صورت اوّل تشکیکی در جواز نماز در آن نیست و در صورت ثانی خالی از
این نیست یا عالم است بعدم رضا مالک در تصرف در آن مثل اینکه از قراین احوال مشخص میشود که این کلام از راه خوف
از او صادر شده یا بود در مسند در این صورت شبهه در عدم جواز تصرف نیست پس اگر نماز در آن بعمل آورد با این حالت
نماز محکوم ببطلان خواهد بود یا مفید علم برضا و عدم رضا هیچیک نیست این متصور بر سه صورت میشود اوّل آنکه

که مظنه

در بیان حکم چموشی که ساتر
پشت پا است و ساتر
چیزی از ساق
نباشد

مسائلی که متعلق است بلباس
مغصوب و فروع آن

تقسیم اذن باقسام ثلثة
و تحقیق در آن

که مظنه بعدم رضا مالک داشته باشد دوم آن است که ظن برضا و عدم رضا هیچیک حاصل نیست در این دو قسم نیز ظاهر اینست
که تصرف جایز نبوده باشد پس در این دو صورت نیز اگر ایشان بهمان جامه در آن نماید نماز باطل خواهد بود سیّم آنست این کلام از مالک
اگرچه مفید علم برضای او نیست لکن مفید مظنه برضای او هست این قسم ظاهر اینست که تصرف جایز بوده باشد پس نماز صحیح
خواهد بود و از جمله مطالبی که در این مقام مناسب این است که تعبیر در آن بشود آن است که داعی و باعث بر اذن مالک یا معلوم
هست یا نه در قسم ثانی اشکالی نیست اما در قسم اوّل مالک در اعتقاد تحقق داعی یا مصیب است یا مخطی در اوّل تشکیکی در
جواز تصرف و اشکالی در صحت نماز نیست و اشکالی که هست در قسم ثانی است مثل اینکه مشخص است که باعث بر اذن مالک در
نماز در آن جامه این است که معتقد این بوده که این شخص صالح و عادل می باشد یا معتقد این بوده که این شخص صدیق او می باشد در
این صورت که این اعتقاد مطابق واقع بوده باشد یعنی چنانچه این شخص معتقد صلاح و عدالت و صداقت او بوده باشد باین
اصل اذن در نماز در جامه خود داده و ماذون نیز باعتقاد خود متصف باین صفات می باشد مشخص است اشکالی در
جواز تصرف و نماز در آن در این حالت نیست و اشکالی که هست در این است که ماذون معتقد بعدم اتصاف خود است بصفاتی
که داعی بر اذن مالک شده مثل اینکه میداند که داعی بر اذن اعتقاد مالک است بصلاح و عدالت و صدیق بودن او و حال آنکه در واقع
این شخص میداند که فاسق و دشمن او است پس علت صدور اذن از مالک اعتقاد صدیق بودن است با او است و خود عالم
با اینکه از اعادی او است پس انتفای علت مقتضی انتفای معلول است پس می باید تصرف جایز نبوده باشد در بیان وجه اشکال آن
جواب از این آنست که انتفای علت اگرچه مستلزم انتفای معلول است لکن مسلم نداریم که در این مقام علت منتفی بوده باشد بجهت
آنکه علت اذن اعتقاد مالک است بعدالت متصرف مثلا نه عدالت نفس الامری و این اعتقاد متحقق است بلکه تصرف در
مال مالک تابع علم متصرف است برضا مالک و علم برضا او حاصل است نظر بعلم متصرف بآنکه باعث اذن اعتقاد مالک است
بعدالت آن و مفروض اینست که این اعتقاد متحقق است پس علم برضا او حاصل است بلی هرگاه فرض شود که قلب این اعتقاد شده
این نحو که مالک مطلع شد بر فسق این شخص در این صورت علت که اعتقاد مالک بود بعدالت او منتفی میشود و انتفای
علت مستلزم انتفای معلول است پس عالم بعدم رضا در تصرف خواهد شد پس تصرف در این حالت جایز نخواهد بود تحقیق
در امثال مقام مقتضی این است که گفته شود اعتبار صفت در امری از امور یا از جهة تعلق بعواقب امور است یا از جهة که اوّل است بد
این صورت در حق کسی که عالم است بعدم اتصاف خود بآن صفت تصرف او در آن جایز که شرط متحقق آن صفت است جهة
نخواهد بود نظر باینکه مناط در این وقت واقع و نفس الامر خواهد بود و از این قبیل است آیه شریفه انما الصدقات للفقراء و
والمساکین الآیة پس صدقات بمقتضای آیه شریفه مختص بفقرا است در واقع پس هرگاه کسی که عالم بعدم فقر خود بوده باشد
تصرف در آن نمیتواند نمود اگرچه دیگران معتقد فقر او بوده باشند و هم چنین است خمس که بخلاف علماء اهل شان مختص بجهة نقل از
سادات مقرر بوده پس هرگاه کسی که معتقد این بوده باشد که سید نیست یا سید هست لکن فقیر نیست تصرف در آن
نمیتواند نمود اگرچه دیگران معتقد سیادت او بوده باشند و اگر دوم است یعنی اعتبار صفت مخصوصه در امری از جهة علم
بعواقب امور است در این صورت خالی از این نیست یا کلام بنحوی ادا نموده که مدلول آن اعتبار واقع و نفس الامر است
پس رعایت آن لازم و در صورت انتفای آن تصرف جایز نیست مثل اینکه مالک بگوید من راضیم که تصرف در مال من بکند
کسی که صدیق من بوده باشد در واقع در این صورت هرگاه کسی که در نفس الامر از اعادی او است تصرف او در آن مال جایز نه
خواهد بود اگرچه عالم بوده باشد که مالک معتقد این هست که او از اصدقای او است یا کلام بنحوی است که مخصص بوده باشد
که مراد مالک اعتبار واقع بحسب واقع نیست بلکه مراد او کسی است که چنین بوده بحسب واقع اعم از آنکه مالک او را چنین داند

در صحت تعلق بالتبلی
کرده بجا دارد صاحب
راضی

تفصیل در داعی اذن تعرض
آن و عدم اینکه تصرف مال تابع
علم متصرف است برضا
مالک

کہ بحسب واقع چنین است یا نه لکن در واقع چنین بوده باشد در این صورت اگر کسی چنین داند که مالک او را از اصدقای
خود میداند باز درست نیست که تصرف تواند نمود مگر بنابر تقدیری که مذکور شد و اما هرگاه القای خطاب بشخص معینی نماید باین نحو
راضیم که تو تصرف در این لباس من نمائی بعلت انکه تو از اصدقای منی تصرف او در آن لباس جایز خواهد بود اگر چه این شخص
خود را از اعادی مالک داند مسئله اگر چه چنین است لکن تنقیح آن محتاج است بتامل تام بعد از استمداد و توفیق از
موفق علام جل الاء علی قاطبة الانام و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم در صورت منع مثل انکه مالک میگوید هر
کسی که من راضی نیستم باینکه او تصرف در لباس من نماید بعلت انکه او دشمن منی و فرض شود که این شخص از اصدق اصدقای
اوست در این صورت میگوئیم که تصرف این شخص در لباس او جایز نیست نظر باینکه منع او مستند باعتقاد اوست که او را دشمن
میداند پس علم بعدم رضای او ثابت است اگر چه عدم رضای او مستند بچیزی است که واقعیت ندارد و اما هرگاه بگوید که راضی
نیستم هر کس که دشمن منست تصرف در لباس من نماید ایا میتواند این شخص که دوست اوست در واقع تصرف در آن لباس
نماید یا خیر نظر باینکه مفروض اینست مالک این شخص بخصوصه را دشمن خود میداند پس منع منصرف باو هم میشود نظر
باعتقاد او یا ظاهر آن است پس تصرف در چنین صورت در حق او جایز نخواهد بود اگر چه فی الواقع دوست او می باشد و این
در صورتی که متخصص بوده باشد که اعتقاد مالک در حق این شخص اینست که از اعادی اوست و اما هرگاه اعتقاد مالک
در حق این شخص مشخص نبوده باشد فی اشکال منع منصرف باین نمیشود بلکه از اختصاص عدم رضا بدشمن خود ظاهر می
شود رضا بالاضافه بدوست او و مفروض اینست که این شخص چنین است پس تصرف در حق او جایز خواهد بود و اما هرگاه
القای کلام بنوعی نماید که مظنون معلق از واقع و نفس الامر بوده باشد مثل انکه بگوید هر کس دشمن من بوده باشد در واقع راضی
نیستم که تصرف در لباس من نماید در حق چنین شخصی که مالک معتقد این هست که دشمن اوست و لکن در واقع و نفس الامر از
اصدق اصدقای اوست تصرف در لباس او محقق خواهد بود مگر بنابر احتمالی که سابق اشاره بآن شد تنقیح این مطلب
محتاج بتامل بسیار است و آنچه مذکور شد تا این مقام در بیان اذن صریح بود و اما اذن فحوی پس آن استفاده رضا و اذن است
در تصرف اعلی باعتبار صدور اذن از مالک در تصرف ادنی این گاه هست نسبت بمتصرف واحد است بالاضافه بانواع تصرفات
یا نسبت بمتصرف متعددات مختلف بشرافت و دنائت اول مثل اینکه میگوید نسبت بشخصی من راضیم که تو این لباس را
استعمال نمائی در وقت بنا نمودن مثلا از این اذن استفاده میشود رضای او در استعمال آن لباس در حین نماز کردن و هکذا
دوم مثل اینکه بدشمن خود میگوید راضیم که استعمال این لباس من نمائی در حین نماز پس از این استفاده میشود رضای او در
این لباس در حق دوست او یا اگر نسبت بفاسقی گوید راضیم که این جامه را بپوشی در حال نماز و لذا اینجا متخصص میشود
اعدر این استعمال در حق شخص صالح متقی و اما اذن شاهد حال پس آن اذنی است که استفاده میشود بملاحظه ارتباطی که
بین مالک و متصرف می باشد و بعبارة اخری اذن شاهد حال اذنی است که حاصل میشود بجهت متصرف بملاحظه حال مالک
با خود و گاه هست کفایت میکند در حصول اذن معرفت اسلام مالک اگر چه بخصوصه مالک معلوم نبوده باشد مثل انکه
در صحرای منتشر چنین فقیری که متخصص شد که مالک این صحرا مسلمان است حالا ناطق است برضای آن مالک در نماز کردن در آن
صحرا و احتمال اینکه شاید مالک آن صغیر بوده باشد ظاهر اینست که مضر نبوده باشد چرا که قطع در امثال مقامات که قطع
بعدم تضرر مالک هست کفایت میکند و اما این مقدار کفایت نمیکند در تصرف نمودن در خانه کسی یا در باغ کسی بلکه لا بد است
از تحقق ارتباط اتم از این مقداری که مذکور شد مثل صلاح مالک یا صداقت او یا قرابت او با متصرف پس صرف کلام اسلام
مفید اذن او هست صلاح طرفین مفید آنست بعلاوه و هکذا در تقریب که صلاح طرفین من غیر قرابت موصل بآن است صلاح طرفین

در بیان اذن فحوی

در بیان اذن شاهد حال

باقرابت

با قرابت موصل بآن هست بعلاوه و ظاهر اینست معتبر در اذن شاهد حال علم برضای مالک است ظن کفایت نمیکند مگر
در جهاد رستمعذر که فقها آیست که ظن برضای مالک را کافی میدانند **تتمیم** گاه هست تعارض میشود ما بین اقسام مذکوره
در اذن مثل اینکه قال ناطق برضا است و حال ناطق برخلاف آن یا اذن صریح مقتضی رضا و حال مالک است بتصرف مثل اینکه
میگوید راضیم که در این لباس من نماز بعمل آورده باشی و حال او شهادت میدهد برخلاف آن مثل اینکه قول از راه خوف
یا از این راه است که برو منده است متخصص است که در این صورت عمل بمقتضای حال است و اعتماد بر مقول در این
وقت که مفروض شده نیست و هم چنین است هرگاه قول مقتضی عدم رضا بوده و حال مقتضی رضا باشد در هر دو صورت
عمل بمقتضای حال لازم است و بسیاری از اوقات است که این تعارض واقع میشود مثل اینکه کسی بکسی اظهار میکند بیا بخانه ما
و حال او شهادت میدهد که این اظهار قلبا نیست بلکه من باب تعارفات است و ظاهر میشود که قلبا راضی باین مطلب
نیست عمل بمقتضای قول در این صورت نمیتوان نمود **مطلب هفتم** هرگاه کسی نماز کند در جامه که مالک منفعت
او نبوده باشد و مأذون نیز نبوده باشد نه باذن صریح و نه باذن فحوی و نه باذن شاهد حال در این صورت اگر عالم
بوده باشد آثم و نماز او باطل و اعاده آن لازم است و اگر ناسی بوده باشد خالی از این نیست یا ناسی موضوع بوده
یا ناسی حکم اما ناسی موضوع مثل اینکه میدانست که این ثوب مملوک او نیست و هم چنین مأذون از جانب مالک
آن نیست و در آن نماز بعمل آورد لکن در وقت پوشیدن آن و نماز کردن در آن فراموش کرده بعد از نماز متذکر شده در
این صورت ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد و تدارک آن لازم نبوده باشد اگر چه متذکر حقیقت حال شود
در وقت نماز اما ناسی حکم مثل اینکه فراموش کرده که نماز در لباس مغصوب جایز نیست پس که این نسیان از تقصیر او بوده باشد
مثل اینکه بی مبالاتی و مسامحه در ضبط آن نمود تا فراموش نمود در این صورت ظاهر اینست که نماز او باطل و اعاده آن
لازم بوده باشد و اگر این نسیان مستند بتقصیر او نبوده باشد مثل اینکه ذاهل بالمره شد بدون انکه قصد او مسامحه
در این بوده باشد یا اینکه مکرر متذکر این حکم بود بنحوی که مطمئن شد که از خاطر او محو نخواهد شد لکن خلاف آن بظهور
رسید محو شد با عدم تقصیر در این صورت ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده و اعاده آن لازم نبوده باشد اگر چه اعاده
اقرب باحتیاط و اوفق بسبیل نجات است و اما اگر جاهل بموضوع بوده باشد مثل اینکه نماز در لباسی بعمل آورد با اعتقاد
اینکه لباس از خود اوست یا مأذون بوده است در تصرف در آن یا اینکه در لباسی او را مأذون نمود که نماز در این لباس بعمل
آورد ظاهر اینست در جمیع این صور نماز صحیح بوده تلافی آن لازم نبوده باشد اگر چه عالم شود بحقیقت حال در اثنای
وقت **مطلب هشتم** هرگاه مالک ثوب مغصوب مأذون نماید در نماز کردن در آن ثوب پس این اذن یا نسبت بغیر
غاصب می باشد یا بالاضافه بغیر غاصب یا مطلق خواهد بود **اول** آنست که ظالمی لباس کسی را غصب نمود شخصی دیگر
و مالک آن لباس همان شخص معین را مأذون نمود که نماز در آن لباس نماید در این صورت فی اشکال نماز آن شخص در آن
جایز و بی عیب خواهد بود خواه این اذن اذن صریح بوده باشد یا غیر مذکور شد یا اذن فحوی یا شاهد حال هر یک که
بوده باشد کفایت میکند حکم بر صحت نماز متخصص است این حکم مختص بمأذون است پس در حق غیر مأذون نیست **دوم**
آنست که این اذن نسبت بغاصب است و فی الحقیقة اذن هم بوده باشد در این صورت نماز غاصب در آن لباس مغصوب
صحیح خواهد بود اگر چه آثم بوده باشد در استعمال خارج نماز که اذن متعلق بحال نماز بوده باشد و گاه هست در
این صورت اذن فحوی در حق غیر غاصب متحقق میشود بنابر اینکه هرگاه مالک راضی بوده باشد بنماز غاصب را در
آن پس رضای او در نماز دیگران در آن لباس بطریق اولی خواهد بود **سیم** آنست که اذن مالک در نماز در آن بعض

اطلاق یا عموم بوده در این صورت نماز کردن در غیر غاصب در آن خالی از اشکال خواهد بود و اما نماز در خود غاصب محل اشکال است
نظر بعدم معلومیت انصراف اطلاق یا عموم در حق غاصب مجملاً حاصل در نماز در لباس غیر تحقق اذن از مالک است در حق او که
که تحقق شد فی الاشکال است اگرچه غاصب بوده باشد در صورت عدم تحقق اذن نماز جایز نیست اگرچه غیر غاصب بوده
باشد بنا بر این فرق ما بین غاصب و غیر غاصب در این باب نخواهد بود مگر اینکه غالباً اینست که غاصب مغضوب حالک
رضای او نیز معلوم نیست بلکه غالباً معلوم العدم است **مطلب نهم** واجب است بر مردان ستر عورتین در حال نماز
و هم چنین در غیر حالت نماز لکن در غیر حال نماز نظر بحرمت نظر چنانچه بیان خواهد شد و مراد بعورت که ستر آن بر مردان واجب است
در نماز بنا بر مشهور و مختار ما بین اقوال قبل و دبر است و مراد بقبل قضیب ذکر و خصیتین است و مراد از دبر نفس مخرج یعنی محل
خروج غایط است پس آنچه که عبارت از محل دو ... فوق ذکر از عورت نیست و هم چنین است محل که عبارت است
ما بین ذکر و مخرج و هم چنین در ... معتمد و قول دیگر هست ... عورت مردان است که عورت عبارت است از ناف تا زانو
و قول سیم مثل اینست در روایت و لکن بخلاف اینست در نهایت یعنی عورت عبارت است از ناف تا ساق و این دو قول
ضعیف است و بعضی نماز چنانچه واجب است بر مردان ستر عورتین در نماز هم چنین شرط صحت نماز نیز هست پس هرگاه
کسی نماز کند با کشف عورتین یا احدهما خالی از این نیست یا عمداً خواهد بود یا نسیاناً یا جهلاً پس اگر عمداً بوده باشد
آنگاه نماز باطل خواهد بود و اگر نسیاناً بوده باشد خواه ناسی موضوع بوده باشد یعنی میدانست عورت او منکشف است
لکن در حال نماز فراموش کرده که عورت او منکشف است تا عورت را بپوشاند یا ناسی حکم مثل اینکه فراموش کرده که ستر عورت
در حال نماز واجب است در هر دو صورت نماز باطل خواهد بود و اما اگر جاهل بموضوع بوده باشد یعنی نمیدانست که عورت
او مستور نیست بلکه معتقد این بوده که عورت او مستور است بعد از فراغ از نماز مطلع شد که عورت او مستور نبوده ظاهر
اینست که نماز او در این صورت صحیح بوده باشد اگرچه عالم شود بحقیقت حال در وقت و آنچه مذکور شد در حق مردان
و اما عورت زن که ستر آن در نماز لازم است پس زن یا حره است یا امة یعنی از ادات کنیز پس اگر حره بوده باشد
واجب است در حق او جمیع بدن خود را در حال نماز بپوشاند مگر وجه و کف و قدم بنا بر مشهور ما بین اصحاب و مختار
ما بین اقوال و مراد از وجه که ستر آن بر زن در حال نماز لازم نیست و کشف آن مضر بصحت نماز او نیست آن مقداریست
که شستن آن در وضو واجب است پس علاوه بر این مقدار لازم است که مستور بوده باشد بلکه بعضی از مقداری که غسل
آن در وضو لازم است میباید بعنوان باب مقدمه پوشانیده شود تا ستر آنچه لازم است محقق شود و از آنچه مذکور شد
ظاهر شد که بر زن لازم است که گوش و موی سر را در حال نماز بپوشاند و اما کف پس ظاهر اینست که مراد از آن از زند
بوده باشد تا سر انگشتان و مراد از زند محل اجتماع استخوان ساعد و کف است بنا بر این باید پشت دست از پائین تر پوشانیده
شود تا مشخص شود تحقق ستر آنچه لازم است که مستور باشد بلکه اسلم اینست پشت دو کف نیز پوشانیده شود
و اما قدمان پس ظاهر اینست که مراد از قدم از سر انگشتان پا است تا محل اجتماع استخوان ساق و قدم پس این مقدار مکشوف
بودن آن مضر بصحت نماز زن نیست لکن چنانچه در کف مذکور شد قلیلی پائین تر از مفصل را بپوشاند تا مطمئن شود
که مقدار لازم را پوشانیده خواهد بود بنا بر این پس مکشوف بودن پشت قدم مضر بصحت نماز زن نیست پس ستر عقب پا
که عبارت از پاشنه پا بوده باشد لازم نیست و اما بطن قدم پس ظاهر اینکه در حال قیام آن مستور است بسبب ملاصق آن
بزمین و در حال سجود مستور است بجامه که بر تن پوشیده است و هم چنین در حال جلوس مستور است بجامه و بعضی اعضای دیگر
بنا بر این ثمره چندانی ندارد که گفته شود که کشف آن مضر است یا نه اگرچه ممکن است که گفته شود حینیکه متعارف و معهود

آن است

[illegible]

[illegible]

103

آن است که باطن قدم مستور بوده باشد چنانچه بیان شد پس احتیاط را مقتضی اینست که بطریق متعارف و معهود
معمول داشته شود و فرقی در آنچه مذکور شد نمیباشد ما بین وجود ناظر و عدم آن پس اگر فرض شود احدی در آنجا نبوده
باشد لازم است رعایت آنچه مذکور شد کرده باشد اگرچه فرض شود در شب تاریک در موضعی بوده باشد که قطع داشته
باشد احدی در آن مکان تردد نخواهد نمود باز لازم است آن مقداری که مذکور شد بپوشاند و نماز کند پس اگر اخلال بآن
نماید کلاً او بعضاً نماز باطل خواهد بود اگرچه قاطع باشد که احدی در آن مکان تردد نخواهد نمود بلی هرگاه ناظر
نامحرمی بوده باشد گاه هست این مقداری که مستثنی شد نیز لازم میشود که بپوشاند باشد و اما هرگاه تخلف نماید
یعنی با وجود ناظر نامحرمی که ستر مقدار آن لازم بوده باشد بعد از آن نپوشاند و نماز کند ظاهر اینست که نماز او باطل نبوده
باشد اگرچه بترک ستر در چنین صورت آثم خواهد بود که باشد آنچه مذکور شد احد اقوال در مسئله است قول **ثانی**
آنست که ستر راس بر زن در حال نماز لازم نیست بنا بر این هرگاه جمیع سر مستور نبوده نماز بعمل آورد نماز او صحیح
خواهد بود و این قول شاذ و ضعیف است قول **سیم** در مقابل اینست که ستر جمیع اعضای بدن زن در حال نماز لازم
است اگرچه کفین و قدمین بوده باشد سوای وجه و بعضی وجه را نیز استثنا ننموده مانند بر ظاهر کلام این بعض اینست
که لازم است بر زن ستر جمیع اجزای بدن اگرچه کفین و قدمین و وجه بوده باشد مگر مقداری از پیشانی که بآن سجده متحقق
میشود ستر این مقدار واجب نیست و این دو قول نیز اگرچه ضعیف است لکن رعایت این دو ما امکن فی غایت است و اما
هرگاه زن کنیز بوده باشد پس در حال نماز ستر سر کردن آن بعلاوه وجه و کفین و قدمین لازم نیست پس نماز کنیز صحیح است اگرچه
جمیع سر کردن آن منکشف بوده باشد و هم چنین است دختر غیر بالغ و مقصود اینست صحت نماز کنیز موقوف
بستر راس در قبر او نیست و با عدم آن نماز او صحیح است لکن مستحب در حق او رعایت ستر سر کردن است و قول بر وجوب
آن ضعیف است چنانچه در محل خود بیان نموده ایم مجملاً واجب است در حق مردان و زنان در حال نماز ستر عورت نمایند
پس هرگاه اخلال بآن نمایند نماز باطل خواهد بود عمداً بوده باشد یا نسیاناً بتفصیلی که بیان شد و اما جهل به
موضوع مثل اینکه ... نمیدانست که گوش او مکشوف بوده بعد از نماز مطلع شد ظاهر اینست که نماز در این صورت
صحیح بوده باشد چنانچه در حق مردان بیان شد فرقی در این باب ما بین مرد و زن نخواهد بود پس در صورت نسیان
نماز او باطل و در صورت جهل بموضوع نماز او صحیح میباشد و اینها در صورتیست که متذکر شده در صورت
نسیان یا عالم شده در صورت جهل بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه در اثنای نماز بوده باشد پس این یا در صورت جهل
یا صورت نسیان پس در اینجا دو مقام است **اول** آنست که عورت او منکشف بوده و این شخص جاهل بوده و در اثنای
نماز عالم شد بحقیقت حال این منقسم بچند قسم میشود بجهت اینکه بعد از علم بحقیقت حال این شخص یا متمکن از
تحصیل ساتر هست بنحوی که مستلزم فعل منافی نبوده باشد یا نیست و در صورت ثانی نیز بعد از قطع نماز یا متمکن
خواهد بود از تحصیل ساتر یا نه و در صورت تمکن این در سعه وقت است یا در ضیق وقت **اول** آنست که بعد از
علم بحقیقت حال متمکن بوده باشد از ستر عورت بنحوی که مستلزم فعل منافی نبوده باشد در این صورت بعد از
علم بحقیقت حال و قبل از ستر عورت یا مباشر فعلی از افعال واجبه صلوة شده یا نه و در صورت عدم مباشرت یا فصل
متخلل شده ما بین علم بحقیقت حال و ستر عورت یا نه در صورتی که عالم بحقیقت حال شد و مباشر فعلی از افعال
صلوة نشد و فصلی هم متخلل نشد یعنی بعد از اطلاع بلا فصل ستر عورت نمود و نماز را تمام نمود من غیر اشکال نماز
صحیح خواهد بود و در بس نیست در صورتی که فصلی متخلل شده باشد لکن مباشر فعلی از افعال نشده باشد نماز صحیح

بوده باشد و اما هرگاه قبل از ستر مباشر فعلی از افعال واجبه نماز باشد در اینصورت نماز او باطل است **دویم** آنکه
کسی بعد از علم بحقیقت حال متمکن از تحصیل ساتر با عدم فعل منافی نبوده باشد در این صورت یا وقت مضیق است
بنوعی که اگر نماز را قطع نماید و تحصیل ساتر نماید متمکن از ادراک رکعتی از نماز در وقت با ستر عورت نخواهد بود یا موسع
است در صورت اول لازم است که نماز را اتمام نماید با عدم ستر عورت لکن اکتفا نماید در رکوع و سجود بایماء
بدل هر یک از آنها و در صورت ثانیه لازم است قطع نماز نموده بعد از ستر عورت استیناف نماز نماید **سیم** آنکه
که متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد اگرچه با قطع کردن نماز بوده باشد در این صورت قطع نماز جایز نیست بلکه
لازم است بهمان حالت نماز را اتمام نماید لکن در رکوع و سجود چنانچه مذکور شد اکتفا نماید بایماء بسر بدل هر یک
و فرقی در این حال مابین ضیق وقت و سعه آن نمی باشد و در صورت امن از ناظر محترم اتیان بنماز نماید در حال قیام
و در صورت عدم امن اتیان بنماز نماید جالسا و در این صورت و در صورت سابقه که نماز را ایستاده اتیان مینماید در
صورت امن از ناظر احتیاط در وضع مقتضی این است که دست را بر عورت بگذارد **مقام ثالث** در صورت نسیان است
بعضی عالم بوده بکشف عورت قبل از نماز و در حال اخذ بنماز فراموش کرده و در اثنای نماز متذکر شد در این صورت اگر
متمکن از تحصیل ساتر بوده باشد و وقت موسع بوده باشد قطع نماز لازم است پس قطع نماز مینماید بعد از ستر
عورت استیناف نماز نماید و ظاهر این است که قطع نماز لازم باشد اگرچه متمکن از ستر در اثنای نماز بوده باشد
با عدم فعل منافی و اما هرگاه متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد در اینصورت قطع نماز جایز نیست لکن نماز را تمام
نماید ایستاده و در صورت امن از ناظر بجهت رکوع و سجود اکتفا مینماید بایماء بسر و در صورت عدم امن از ناظر تمام
نماز نماید نشسته و اما در صورت ضیق وقت پس اگر در اثنای نماز متمکن از ستر عورت بوده باشد بنحوی که مستلزم
فعل منافی نبوده باشد لازم است ستر عورت نموده نماز را اتمام نماید و اگر متمکن از ستر عورت باین نحو نبوده باشد
بهمان حالت نماز را تمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر و نشسته در صورت عدم امن با وضع ید بر عورت و
ایماء بسر بجهت رکوع و سجود **مطلب دهم** آنست که شرطیت ستر عورت مختص بفرایض نیست بلکه عام است خواه صلوة فرض
بوده باشد یا نافله معنی شرطیت ستر در نافله آنست که با عدم آن نافله باطل است و در دو نیت با علم و شعور اثم نیز
بوده باشد و همچنین ظاهر این است شرطیت ستر عورت مختص نیست بفرایض یومیه بلکه ثابت است در جمیع صلوة
مفروضه مثل جمعه و عیدین و نماز آیات بلی کلامی که هست در این است که نماز میت هم مثل سایر صلوات است یا
باب دیگر است پس هرگاه کسی خواهد که نماز میت نماید عورت او مستور بوده باشد لازم است اول ستر عورت نموده بعد
از آن شروع بنماز میت نماید مرحوم شهید و محقق ثانی رفع الله درجتهما چنین فرموده اند و مختار در نظر حقیر
خلاف این است پس ستر عورت در نماز میت لازم نیست بنا بر این در صورت امن از ناظر با تمکن از ستر عورت هرگاه
ترک ستر عورت نموده نماز میت نماید نماز صحیح خواهد بود لکن این در صورت امن از وجود ناظر است و اما
هرگاه ایمن از وجود ناظر نبوده باشد بلکه ناظر موجود بوده باشد در این وقت ممکن است که تفصیل داده شود مابین
اینکه متمکن از ساتر بوده یا نبوده باشد پس اگر متمکن از ساتر بوده باشد و مع ذلک ترک ستر عورت نموده باشد با وجود
ناظر بهمان حالت اتیان بنماز میت نموده باشد ظاهر این است در این صورت نماز صحیح بوده باشد و اما هرگاه
متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد در این صورت با وجود ناظر اتیان بنماز میت ایستاده نماید ظاهر این است که نماز
باطل بوده باشد نظر باینکه نماز ایستاده در این صورت مأمور به نیست نظر باحتمال انفکاک قیام از قبح پس در این

[illegible]

[illegible]

صورت

صورت متعین است که نماز میت را نشسته بعمل آورد پس صلوة قائما مأمور به در آن حالت نخواهد بود مخفی نماند
این در صورتی است که متمکن از ستر عورت مطلقا نبوده باشد اگرچه بوضع دستها بر قبل بوده باشد مثل کسی که فرض
شود مقطوع الیدین بوده باشد و اما هرگاه متمکن از وضع ید بر قبل بوده باشد در این صورت محل کلام خارج
است بلکه در چنین صورت لازم است وضع ید بر قبل نماید و دبر مستور است بچیزی که محیط بآن است از دو طرف
و این نماز مشتمل بر رکوع و سجود نیست تا انحناء باعث کشف عورت شود پس در چنین صورت لازم است نماز
ایستاده اتیان نماید با وضع ید بر قبل مشخص شد که این در صورت وجود ناظر است و اما در صورت انتفای ناظر
با تمکن از ستر عورت میتواند ترک ستر عورت نموده اتیان بنماز با مکشوفیت عورت نموده باشد چنانکه بیان شد
بدانکه اخیر مذکور شد یعنی با وجود ناظر و عدم تمکن از ساتر لازم است ترک نماز ایستاده نموده و اتیان نماید بنماز نشسته
این در صورتی که کسی بر آنجا نبوده باشد که بتواند اتیان بنماز ایستاده نماید ظاهر است و اما هرگاه کسی باشد که متمکن
از نماز ایستاده بوده باشد آیا اجتزاء بهمان نماز میتوان نمود یا لازم است آنکس که متمکن از نماز ایستاده بوده باشد اتیان
بنماز ایستاده نماید محل اشکال است نظر باینکه واجب واجب عینی نیست که مطلوب بوده باشد در حق هر مکلف عینا تا
اینکه تواند هر کس بقدر مقدور خود اتیان بمکلف به نموده باشد بلکه واجب کفائیست مفروض این است نماز میتی که واجب
باشد نماز ایستاده است در صورت عجز مکلفین باسرهم از نماز ایستاده تأملی نیست در جواز اتیان بان نماز نشسته در حق
هر مکلف که بوده باشد و دیگران نیز اجتزاء بآن میتوانند نمود و اما هرگاه فرض شود بعضی متمکن از اتیان بآن نماز قائما
بوده باشند و بعضی متمکن نبوده باشند و هر یک نیز عالم بحال دیگری بوده باشد در این صورت اکتفا نمودن کسی که
متمکن از نماز ایستاده بوده باشد بفعل کسی که اتیان بنماز نشسته نموده بسیار مشکل است نظر باینکه اطلاق واجب کفائی
در صورتی جاری است که دیگری اقدام بآن نماید و مفروض این است که اتیان بنماز ایستاده نشده است با تمکن از آن پس لازم است
در حق متمکن از قیام اتیان بنماز قائما نموده باشد بنا بر این تجویز کردن اتیان بنماز جالسا در حق کسی که متمکن از نماز ایستاده
نبوده باشد در چنین صورت که مفروض است دیگری متمکن از نماز ایستاده می باشد خالی از اشکال نیست نظر باینکه واجب
کفائی با تمکن از قیام نماز ایستاده است و مفروض این است که اتیان بآن ممکن است پس با امکان اتیان بآن ایستاده عدول
از قیام بجلوس بچه صورت است اگرچه این شخص بخصوصه متمکن از نماز ایستاده نبوده باشد و لکن چونکه مطلوبیت
عینی منتفی است بلکه کفائیست و مطلوب شارع بنحوی که مطلوب بوده اتیان آن در حق دیگری ممکن هست پس تعلق امر
شارع در چنین صورت بغیر نماز ایستاده معلوم نیست و همین قدر کفایت میکند در حکم بعدم جواز آن و هو المطلوب
مطلب یازدهم در مسائل متفرقه مناسب این مقام است **مسئله اولی** ستر عورت چنانچه واجب است در نماز واجب
است در اجزای منسیه از نماز و اما لزوم آن در سجده سهو معلوم نیست بلکه ظاهر این است که در سجده سهو لازم نبوده باشد
پس سجده سهو با عدم مستوریت عورت صحیح خواهد شد و همچنین است سجده شکر و سجود تلاوت **مسئله ثانیه**
سابق بیان شد که ستر عورت واجب است در نماز خواه ناظری در آنجا بوده باشد یا نه بلکه هرگاه در شب تار در مکانی
بوده باشد که قاطع باشد تا فراغ از نماز ناظری در آنجا نخواهد رسید باز ستر عورت لازم است کلامی که هست در
اینست که ستر بچه نحو متحقق میشود پس میگوئیم ستر عورت باین نحو متحقق میشود که اگر فرض شود ناظری در آن مکان
بوده باشد و موانع رؤیت منتفی بوده باشد و نظر نماید بطریق متعارف رؤیت عورت متحقق نشود و این متحقق می
شود بستر عورت از پیش و عقب اما جانب راست و جانب چپ پس مستور بران است پس ستر عورت از تحت لازم نیست

بنا براین هرگاه ایمعنی محقق شد ستری که شرط صحت نماز است محقق شده اگرچه در بعضی حالات نماز رویت نسبت
بعضو معینی ممکن بوده باشد مثل اینکه نماز در پیراهن تنها بعمل آورد در اینصورت در حال میل برکوع گاه هست رویت عورت
نسبت بعضو محقق میشود ظاهر اینست مثل این مضر بصحت نماز نبوده باشد بجهة آنکه ستر عورت از تحت لازم نیست که هرگاه فرض
فرض شود کسی ایستاده نماز نماید در بالای سقفی و از ان سقف سوراخی داشته باشد بجهت در این مختص پایها را بعد و طرف سوراخ
بگذارد و در تحت شخص بوده باشد هرگاه نظر ببالا نماید عورت او را ببیند در این صورت دور نیست ستر از تحت نیز واجب بوده
باشد **مسئلهٔ ثالثه** لازم است رعایت ترتیب مابین ثوب و گیاه و گل پس در صورت امکان لباس جایز نیست عدول از آن
و ستر عورت بمثل گیاه و برگ درخت و در صورت عدم تمکن از لباس جایز است که ستر عورت نماید بگیاه بلکه با امکان ستر بگیاه
آن لازم است و عدول از ان و نماز عاریا جایز نیست و لازم است تقدیم گیاه بر گل و در صورتی که متمکن از گیاه و برگ درخت نبوده
باشد در اینوقت متعین است که با امکان ستر عورت نماید بگل و احتیاط اینست این قدر باشد که حجم عورت مستور شود
صورت عدم تمکن از آن آن وقت نماز را برهنه میتواند نمود بعمل آورد بهمین ترتیب که مذکور شد بلکه نماز عاریا در صورت
متعین است بعضی جایز نیست تأخیر نماز نماید تا متمکن از ساتر شود بلکه لازم است رعایت وقت نماز و در کیفیت نماز عاری
وقت اگرچه خلاف بسیار هست میان فقها لکن ظاهر اینست نماز ایستاده بعمل آورد در صورت امن از ناظر و نشسته بعمل آورد در صورت
عدم امن از ناظر و علی التقدیرین جایز نیست رکوع و سجود بطریق متعارف بلکه متعین است ایما پس بدل هریک از رکوع و سجود
حیا بجهة سابق اشاره باین شد ایما بجهت سجود سر را بیشتر پایین بیاورد ظاهر اینست در صورت ایما بجهت سجود لازم
باشد که بلند نماید چیزی را که سجده بر آن صحیح بوده باشد تا پیشانی را بر ما یصح السجود علیه گذارده باشد خواه بدست خود
بلند نماید یا بخود دیگر مخفی نماند مراد بناظری که در این مقام موجب عدول است از قیام بجلوس ناظر اینست که ستر عورت
از آن واجب بوده باشد پس هرگاه کسی در آنجا بوده باشد که ستر عورت از آن لازم نبوده باشد مثل زن یا کنیز یا طفل و هکذا
در این صورت عدول از قیام بجلوس جایز نیست بلکه لازم است که نماز ایستاده بعمل آورده باشد و ظاهر اینست که همچنین بوده
باشد اگرچه شخص کوری در آن مکان بوده باشد پس نماز را در این صورت بایستاده خواهد بود **مسئلهٔ چهارم** ظاهر اینست
که لازم نبوده باشد بر عاری در حال نماز خواه ایستاده باشد یا نشسته دست خود را بر عورت خود بگذارد و نماز کند اگر
چه رعایت این اقرب باحتیاط و اوفق بطریق نجات است مخفی نماند که آنچه مذکور شد که وضع ید بر عورت لازم نیست
بجهت نماز است یعنی صحت نماز در چنین صورت توقف ندارد بوضع ید بر عورت و اما هرگاه ناظری بوده باشد که از شق
دست بر عورت بجهة ستر از ناظر ظاهر اینست که لازم بوده باشد پس هرگاه آن عورت که ظاهر بوده باشد در صورت
نشسته اگرچه باعتبار صحت صلوة وضع دست لازم نبوده باشد لکن بجهت ستر از ناظر لازم است **مسئلهٔ پنجم** آیا
واجب است بر فاقد ساتر تأخیر نماز نماید تا آخر وقت یا نه این مسئله متصور بچند صورت میشود اول اینست که مکلف
عالم است که متمکن از ساتر نخواهد شد اگرچه نماز را تأخیر نماید تا آخر وقت در اینصورت بی اشکال تأخیر لازم
نیست بلکه حکم برجحان تأخیر نیز ممکن نیست بلکه اولی و اقرب رعایت فضیلت اول وقت مقتضی رجحان مسارعت است
صورت ثانیه مقابل آنست یعنی عالم هست که بتأخیر متمکن از ساتر خواهد شد در اینوقت ظاهر اینست که تأخیر لازم بوده
باشد صورت ثالثه آنست که عالم بتمکن از ساتر و عدم تمکن از آن هیچ یک نیست در این صورت نیز ظاهر اینست که
تأخیر لازم نبوده باشد خواه تمکن از ساتر مظنون بوده باشد یا غیر لکن احوط در صورت ظن بتمکن تأخیر است **مسئلهٔ
ششم** لازم نیست بر جماعتی که فاقد ساتر بوده باشند نماز را فرادی اتیان نمایند بلکه جماعت نیز جایز است و از برای جماعت

قول

در بیان جواز جماعت عراة

قول بانکار جماعت در این مقام ضعیف است اشکالی در جواز جماعت نیست کلامی که هست اینست که بعد از اطباق فقها
بر اینکه امام و ماموم لازم است نماز را تمام نشسته بوده باشند بر امام لازم است اشاره نماید بدل رکوع و سجود و اختلاف
کرده اند در حق ماموین که آیا ماموم هم مثل امام است در اینکه بدل رکوع و سجود بایستی ایما نماید یا اینکه خیر بلکه لازم است
که رکوع و سجود نماید ظاهر اول است پس فرقی در این باب مابین امام و ماموم نخواهد بود لکن امام می نشیند در وسط ماموین بنحوی که
زانوهای امام مقدم بر زانوهای ماموین بوده باشد اشکالی که در این مقام میتوان نمود در اصل شرعیت جماعت در بعضی
فروض این است که با تمکن از نماز ایستاده نماز نشسته باید جایز باشد و تجویز جماعت در این مسئله منافی آن است **توضیح** مطلب مخفی
اینست که گفته شود کسی که متمکن از ساتر نبوده باشد در صورت امن از وجود ناظر لازم است نماز ایستاده نماید و در صورت
عدم امن از ناظر لازم است اتیان بنماز نشسته بوده باشد و در بعضی فروض جماعتی که متمکن از ساتر نیستند هرگاه هر یک دور
شوند از دیگری بجهتی که ایمن شوند از وجود ناظر میتوانند نماز ایستاده میتوانند نمود و هرگاه نماز بجماعت نمایند در این صورت
هر یک نسبت بدیگری ناظر است و لهذا لازم است که نماز را نشسته بعمل آورده باشند پس فی الحقیقة تجویز جماعت در این مقام
راجع باین میشود که حکم شود بجواز نماز نشسته با تمکن از نماز ایستاده بجهة طلب ثواب جماعت و این اشکال در این مقام قوی است که این
استبعادی است در مقابل نص اعتنا بر آن نیست چه میشود ترجیح [illegible] نماز نشسته بجماعت مترتب شود اقوی بوده باشد از ثوابی که
مترتب میشود بنماز ایستاده منفردا بعلاوه اگر میتوان گفت در بعضی فروض هر یک از دیگری مستلزم این بوده باشد که ایمن
باشد آن شخص از وجود ناظر به حال منع است **مسئلهٔ هفتم** در صورت جماعت در بعضی فروض ظاهر اینست که لازم بوده باشد
که قاطبه ماموین در یک صف باشند تعدد صفوف جایز نبوده باشد و این اعتبار در این مطلب [illegible] نیز خلاف
نبوده **مسئلهٔ هشتم** آیا جایز است کسی که عورت او مستور بوده باشد اقتدا نماید بجنب امامی که [illegible] تجویز این مطلب
از عبارت خلاف ظاهر میشود لکن این مستلزم اینست که تجویز شود اقتدای تام بقاعد [illegible] هرگاه فرض شود این شخص مستور
العورة متمکن از قیام و رکوع و سجود بنحو متعارف نبوده باشد اشکالی در جواز آن نخواهد بود و اما هرگاه فرض شود که متمکن
از قیام نبوده باشد لکن متمکن از رکوع و سجود بوده باشد در این صورت دور نیست که بگوییم باز اقتدا جایز بوده باشد
رکوع و سجود امام بطریق ایما بوده باشد و رکوع و سجود این بطریق متعارف اشکال دیگری که در این مقام میتوان نمود این است
که بیان شد نماز کسی که متمکن از ستر عورت نیست در صورت امن از ناظر لازم است ایستاده بوده باشد و در صورت عدم امن
از ناظر نشسته و اما رکوع و سجود در هر دو حال لازم است که با ایما بوده باشد مخفی است وجه عدول از رکوع و سجود متعارف
با ایما بجهة ظهور عورت است که عبارت از دبر بوده باشد تمامیت این موقوف بر اینست که اعضای [illegible] هر یک از رکوع و سجود مستلزم
ظهور مخرج بوده باشد و این مسلم نیست چه ممکن است اعضای [illegible] رکوع و سجود با انضمام اعضای دیگر بنحوی که مخرج ظاهر شود
و بر فرض عدم امکان در سجود تشکیک در امکان آن در رکوع نمی باشد پس میباید تو[illegible] شود مابین رکوع و سجود باین نحو که حکم شود
رکوع بطریق متعارف بوده باشد و سجود بطریق ایما و جواب از این نیز همان است که این استبعاد است در مقابل نص پس
از نص چنین ظاهر میشود که احتمال [illegible] مخرج [illegible] عدول از رکوع با ایما مقرر فرموده است **مسئلهٔ نهم** ظاهر اینست
که آنچه مذکور شد غیر متمکن از ستر عورت در صورت عدم امن از ناظر اتیان نماز را باید نشسته در صورتی است که
ناظر از جمله کسی بوده باشد که ستر عورت نسبت باو لازم بوده باشد و اما هرگاه ناظر موجود است و لکن ناظر از جمله
کسی است که ستر عورت نسبت باو لازم نیست مثل اینکه زوجه این شخص است یا کنیز او است ظاهر اینست در چنین صورت
متعین است که نماز ایستاده بوده باشد عدول از قیام بجلوس در اینصورت جایز نبوده باشد و هم چنین هرگاه فرض

در بیان جواز اقتدای مستور العورة [illegible]

شود که این شخص ایمن از ناظر نیست بلکه ناظر موجود است لکن در جانب خلف این شخص می باشد و مطمئن هست تا فراغ
این شخص از نماز از مکان خود دور نخواهد شد یا بنحوی که آمده باشد بجائی که قبل مرئی او شود در چنین صورت بار ظاهرا این است
که نماز ایستاده متعین بوده باشد و عدول از قیام بجلوس در حق این شخص در چنین حالت ظاهر این است که جایز نبوده
باشد **مسئله دهم** آنست هرگاه کسی متمکن شد از چیزی که آن کفایت ستر یکی از دو عورت دائر نماید آیا لازم است
ستر قبل را بآن نماید یا ستر دبر را یا مخیر است ظاهر این است که دبر را بآن مستور نماید بعد از آن اتیان بنماز نماید با رکوع و
سجود نظر باینکه امر با ایماء بدل رکوع و سجود در حق عاری در صورت صحیح معلل است به بدو ظهور دبر پس هرگاه رکوع و سجود
دبر بآن شود علت عدول از رکوع و سجود با ایماء منتفی میشود و انتفاء علت مستلزم انتفاء معلول است پس در چنین
صورت رکوع و سجود متعین خواهد بود و آنچه مذکور شد اعم است از اینکه ایمن بوده باشد از وجود ناظر یا نه در صورت
اول نماز ایستاده میباید با رکوع و سجود و در صورت ثانیه نماز نشسته میباید با رکوع و سجود لکن در صورت امن از ناظر
که نماز ایستاده است آنچه مذکور شد متعین است و اما در صورت عدم امن از ناظر چون نماز نشسته می باشد در چنین صورت
هرگاه قبل را ستر نماید بآن چیز نماز ایستاده خواهد بود پس ستر قبل در چنین صورت اولی خواهد بود مگر اینکه کسی بگوید
اگر چه با ستر دبر بآن چیز نماز نشسته خواهد بود لکن نماز با رکوع و سجود می باشد و در صورت ستر قبل نماز در حالت
امن از ناظر ایستاده می باشد با رکوع و سجود مطلقا ظاهرا کلامی نیست مگر یک شود قبل و این معرفت نظر بعدم تمکن
از ستر و اما در صورت عدم امن از ناظر پس امر مردد است مابین اینکه نماز ایستاده باشد با ایماء بدل رکوع و سجود یا نشسته
بوده باشد با رکوع و سجود نماز با رکوع و سجود اگر چه نشسته بوده باشد اولی است از نماز ایستاده با عدم رکوع و سجود و ممکن است
جواب از این باین نحو که ادله موجبه قیام در نماز مقتضی این است که بگوئیم رعایت قیام در نماز لازم است مگر در صورت عدم امکان
و در این صورت هرگاه حکم کنیم بستر قبل بآن چیز متمکن از قیام خواهد بود پس ستر قبل بآن لازم است بعد از آن حصول عجز از رکوع
چونکه رکوع و سجود مستلزم بدو عورت است ایماء نماید بدل آنها اما اگر فرض شود که مکلف بوده باشد از ستر قبل بآن در حالت
قیام و ستر دبر بآن در حالت رکوع و سجود اشکال مرتفع میشود بالمره **مسئله یازدهم** آن است هرگاه کسی متمکن نبوده باشد
مگر از لباس نجس امر او مردد بوده باشد مابین اینکه نماز عاریا بوده باشد با ایماء بجهت رکوع و سجود یا نماز در لباس نجس بوده
باشد با رکوع و سجود بعضی ترجیح نماز در جامه نجس داده اند و بعضی ترجیح نماز عاریا داده اند و بعضی قایل بتخییر
شده اند مختار نزد حقیر قول ثالث است پس نماز در لباس نجس در چنین صورت جایز خواهد بود بلی هرگاه ضرورت داعی بر صلوة
در لباس نجس بوده باشد مثل برودت هوا در این صورت امر بیّن است دیگر کلام در صورت اختیار است پس هرگاه ضرورت داعی
بر لبس ثوب نجس شود حتی در حالت نماز در این وقت نماز در همان لباس نجس صحیح است **مسئله دوازدهم** هرگاه ساتری نه
داشته باشد و متمکن از خریدن آن بوده باشد خریدن آن لازم است اگر چه زیاده از ثمن المثل آن بوده باشد بعلاوه تحصیل ساتر هرگاه ممکن
لازم است خواه ببیع بوده باشد یا باستیجار یا باستعاره و اگر فرض شود کسی لباسی در چنین صورت باو هبه نماید لازم
نیست قبول آن لازم بوده باشد فرق مابین این مقام و مکان حج ظاهر است نظر باینکه حج واجب مشروط است تحصیل
مقدمات آن واجب نیست و لهذا اگر کسی مالی بکسی هبه نماید که کفایت در استطاعت او بکند قبول آن واجب نیست بخلاف نماز
نظر باینکه آن واجب مطلق است تحصیل مقدمات آن با امکان لازم است بلی طلب در تحصیل مقدمات نماز هرگاه ممکن لازم است
ظاهر این است وجوب طلب ثابت است مگر در صورتی که مایوس بوده باشد از تحصیل پس با احتمال تمکن نیز لازم طلب لازم
خواهد بود **مسئله سیزدهم** سنت است در حق مصلی عاریا یا در صورتی که عورتین او مستور بوده باشد بمثل نیخته

لنگ مغیر هما اینکه چیزی را بدوش خود بیندازد مثل دستمال یا بند یا جامه یا طناب یا ریسمان یا احتیاطا و نماز کند و اگر
بر روی دوش بیندازد افضل خواهد بود **مسئله چهاردهم** سابق بیان شد که نماز کنیز با کشف راس و قبر صحیح است پس
هرگاه کنیز آزاد شد این بر سه قسم منقسم میشود **اول** آن است که مطلع بر آزاد شدن خود شد قبل از شروع در نماز در این
صورت اشکال در ستر راس و قبر در جمیع احوال نماز بر او لازم است مثل سایر زنان **دوم** آنست که مطلع بر آزاد شدن خود
نشد مگر بعد از فراغ از نماز در این صورت نماز کنیز با مکشوف بودن سر یکدان بوده صحیح است اگر چه ... سال بوده باشد **سیم**
آنست که مطلع بر آزاد شدن خود باشد در اثنای نماز در این صورت اگر در اثنای نماز متمکن از ستر راس و قبر خود بوده باشد
بنحوی که مستلزم منافی از منافیات نماز نشود ستر نماید و بعد از اطلاع و قبل از ستر نمودن ساتر فعلی از افعال نماز نشود و
اگر متمکن نبوده باشد در اثنای نماز مگر بارتکاب فعل منافی اگر در ضیق وقت بوده باشد نماز را بهمان حالت تمام نماید
و اگر در سعه وقت بوده باشد در این صورت خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این است که اتمام نماز بهمان حالت در حق او جایز
بوده باشد و احتمال بهمان نماز نتواند نمود لکن احتیاط اعاده آن نماز است بعد از اتمام و اما هرگاه بعد از دخول وقت و قبل از
نماز عالم شود که اقامه یا اذان در اثنای وقت از او نخواهد شد آیا می تواند با عدم ستر راس و قبر اتیان بنماز نماید یا نه ظاهر
اول است و اما هرگاه بداند در اثنای نماز آزاد نخواهد شد در اینصورت باز حکم بلزوم ستر راس و قبر قبل از شروع در نماز
ممکن نیست لکن احتیاط در چنین صورت مقتضی این است یا حین شروع نمودن در نماز ستر راس و قبر خود نماید یا تاخیر
در نماز خود نماید که بعد از تحقق آزادی ستر نماید تا مجبور بارتکاب فعل منافی نشود این در صورتی است که وقت آزاد شدن
مشخص او بوده باشد و اما اگر مشخص او نباشد اگر بداند در اثنای نماز آزاد خواهد شد حکم بعدم وجوب ظاهر است اگر چه
بداند در اثنای نماز آزاد خواهد شد لکن نداند که در چه وقت آزاد خواهد شد در این صورت اگر چه حکم بلزوم ستر نمودن مشکل
است لکن احتیاط در این صورت مقتضی این است که قبل از شروع در نماز ستر نماید و اما صبیه که علم بهم رسانیده بر بلوغ خود در اثنای
وقت حکم در آن از راه دیگر اصعب از این است که مذکور شد نظر باینکه نماز بر آن صبیه قبل از بلوغ لازم نیست و بعد از بلوغ
میشود بنا بر این اگر علم ببلوغ خود در اثنای وقت نداشته باشد اشکال در جواز اتیان بنماز نیست خواه با ستر بوده راس و قبر
بوده باشد یا با مکشوف بودن آنها و اشکال در صورت حصول علم ببلوغ است قبل از انقضای وقت در اینصورت اگر عالم بآن
بر اینکه بعد از بلوغ وقت وسعت یک رکعت از نماز را خواهد داشت باز شبهه در جواز اتیان بنماز نخواهد بود اگر چه بعض
اجزای نماز بعد از بلوغ قبل از انقضای وقت واقع شود در این صورت نیز با عدم ستر راس و قبر اتیان بنماز میتواند نمود
و اما هرگاه چنین نبوده باشد خواه عالم بوده باشد بر اینکه بعد از بلوغ وقت وسعت کل نماز را خواهد داشت یا یک
رکعت از آن را وجه اشکال در این صورت این است که نماز ظهر در حق هر یک مخصوص مطلوب نیست مگر یک نماز از این یا آن
است یا واجب موسع ... نیست این ... علم دارد ببلوغ خود در اثنای وقت بل مخصوص است که نماز ظهر مطلوب در حق او
نماز ظهر واجب است پس نماز ظهر مستحبی در حق او مطلوب نیست ثمره این آنست در صورتی که با علم با آنچه مذکور شد
اتیان بنماز ظهر نماید ثمره بر آن مترتب نمیشود بر اینکه عاصی بوده باشد نظر باینکه شرایط تکلیف در حق او در آن حال
ثابت نیست پس حکم بثبوت مواخذه و عصیان نمیتوان نمود و چونکه ترتب ثمره بر عمل موقوف بر دلیل شرعی است چنین
دلیلی معلوم نیست پس حکم بآن نمیتوان نمود و فرض استصحاب از طرفین ممکن است مثل فرض حصول علم بحقیقت حال
قبل از دخول وقت و بعد از دخول آن در اول استصحاب مقتضی عدم است چنانچه در ثانی مقتضی ثبوت بعد از تعارض
تساقط خواهد نمود پس تمسک باستصحاب در اثبات ترجیح ثمره خواهد بود بنا بر این در چنین حالتی صبر خواهد نمود

تا تحقق بلوغ آن وقت مثل طلوع زمان ستر راس و رقبه نبوده نماز نخواهد بود و اما هرگاه بالغ شد در اثنای نماز بلوغ
خواهد رسید پس اگر داند بعد از بلوغ در این نخواهد بود مقداری و اگر کفایت یک رکعت نماید اشکالی در ترتیب نهج بر آن
عمل نخواهد بود اگر چه ستر راس و رقبه نموده باشد اگر چنین نبوده باشد ظاهر اینست که نهج بیان عمل به ترتیب نشود
پس چه نماید بعد از بلوغ لقیان نماز بقصد وجوب نماید با ستر راس و رقبه بطریق لزوم و اما هرگاه اتفاق افتاد بلوغ
در اثنای نماز با عدم علم قبل از شروع در نماز پس اگر بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارة بوده باشد و مسقط تکلیف نماز
مثل حیض اشکالی در آن نیست هم نماز قطع خواهد شد و تکلیف نخواهد بود و اگر مبطل طهارت بوده باشد لکن مسقط
تکلیف بنماز نبوده باشد مثل انزال پس اگر وقت کفایت طهارت اگر چه تیمم بود مبادرت نماید با یک رکعت نماز لازم است
بعد از اتیان بطهارت استیناف نماز نماید با ستر راس و رقبه و اگر وقت کفایت آنچه مذکور شد ننماید تکلیف بر آن نیست
و اگر بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارة نبوده باشد در این صورت اگر وقت باقی بعد از بلوغ کفایت یک رکعت
نماز نفضا مطلقا ننماید پس اشکال نماز را تمام می تواند نمود اگر چه با عدم ستر راس و رقبه بوده باشد و قضا لازم بر آن
نخواهد بود و اگر باقی از وقت وسعت آن را داشته باشد خالی از این نیست یا اتمام همان نماز بمقداری از وقت با
خواهد ماند که کفایت کل نماز نماید یا نه در صورت ثانیه قطع نماز لازم و بعد از قطع استیناف نماز خواهد نمود و در
صورت اولی حکم بجواز اتمام خالی از اشکال نیست ظاهر این است با قطع و استیناف صلوة بعد از ستر راس و رقبه
لازم بوده باشد **مطلب دوازدهم** در بیان امور مستحبه و مکروهه متعلق باین مقام است پس در آن چند بحث است
بحث اول در امور مستحبه متعلق بلباس است و آن چند امر است **اول** نماز کردن است در لباس سفید که از پنبه بوده
باشد **دوم** نماز کردن است در عمامه که تحت الحنک داشته باشد یعنی طرف اول عمامه را از زیر ذقن داخل
نماید و بگرداند از طرف عمامه از زیر ذقن تا طرف دیگر که مقابل طرف اول است که ابتدا نموده خواه بیندازد طرف عمامه
بعد از ادارة زیر حنک بکتف خود یا داخل نماید آن طرف عمامه را از طرف دیگر بزیر عمامه یا در زیر کلاه ظاهر اینست که
امتثال بهمه اینها حاصل شود و دور نیست که اتیان بسنت اختصاص نداشته باشد با اینکه طرف عمامه را از جانب یسار
داخل زیر ذقن نموده ختم بجانب یمین نماید بلکه بعکس این نیز اتیان بسنت نموده خواهد بود پس بنا بر آنچه مذکور شد
امتثال بچند نحو حاصل میشود **اول** آن است که طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر ذقن نموده و بگرداند تا جانب یمین
آن طرف عمامه را بدوش راست بیندازد **دوم** آنست که آن طرف را در جانب راست زیر عمامه یا زیر کلاه داخل نموده و
سیم آنست که طرف عمامه را بگرداند بعد از [illegible] پشت تا آنکه بدوش بیندازد یا در جانب چپ زیر عمامه یا زیر کلاه
داخل نماید **چهارم** آنست که ابتدا از جانب یمین نماید زیر ذقن داخل نموده ختم بیسار نماید خواه بدوش چپ بیندازد یا به
جانب چپ بزیر عمامه یا زیر کلاه داخل نماید یا آنکه همان طرف عمامه را [illegible] دور کردن را از پیش و پس [illegible] ختم
بجانب یمین نماید بنحوی که در جانب یسار مذکور شد احسن صور آنست که طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر ذقن
نموده [illegible] تا بدوش راست بیندازد بنحوی که آن طرف را به پشت بیندازد تا با آخر کتف یا پایین تر برسد
مجملا از جمله مستحبات نماز کردن است در عمامه که تحت الحنک داشته باشد و ظاهر از شیخ صدوق آنست که نماز
کردن را با عمامه که تحت الحنک نداشته باشد حرام میداند و قول بحرمت اگر چه ضعیف است لکن رعایت این
بسیار مطلوب بلکه از این جهت که ظاهر از مثل چنین بزرگواری قول بحرمت است رعایت آن دور نیست که واجب
بوده باشد **سیم** نماز کردن با ردا است یعنی جامه که بدوش اندازد خواه باقی گذارده شود بهمان حالت یا جمع نماید

در بیان استحباب تحت الحنک و کیفیت آن

در استحباب ردا در نماز

در طرف جانب

در طرف جامه را بر دوش راست خود یعنی طرفی که بر جانب یسار هست او را بدوش راست انداخته تا هر دو طرف
جمع شود در دوش راست **چهارم** پوشیدن ما بین ناف تا زانو بلکه پوشانیدن کل بدن است در حق مردان **پنجم** نماز کردن
در زیر جامه است شیخ شهید در ذکری فرموده روایت شده است یک رکعت نماز با زیر جامه معادل است با [illegible] رکعت
بغیر زیر جامه **بحث دوم** در بیان امور مکروهه متعلقه بلباس است و آن بسیار است اول نماز کردن در جامه سیاه است
در حق مردان مگر عبا و دستار سیاه که کراهت ندارد و همچنین مکروه است نماز کردن در لباس سرخ و لباسی که زعفرانی
رنگ نموده باشند یا بگل کاجیره رنگ شده باشد در جمیع اینها نماز کردن مکروه است استثنای در این الوان ثلثه بالا پوش [illegible]
شده است پس کراهت در جمیع ثابت است و جمعی از اعاظم علما حکم فرموده اند بکراهت نماز در هر جامه که رنگ نموده
باشند برنگ سیر **دوم** نماز کردن مکروه است در جامه واحدی که رقیق بوده باشد بحدی که ساتر پوست بدن بوده باشد
و لکن ساتر حجم عورة نبوده باشد و هم چنین است نماز کردن زنان در جامه واحد خواه رقیق و نازک بوده باشد بنحوی که
مذکور شد یا نه بلکه کراهت نماز کردن در یک جامه در حق زنان ثابت است اگر چه کلفت بوده باشد **سیم** نماز کردن در
صورتی که لنگی را بالای پیراهن بسته باشد **چهارم** نماز کردنست در صورتی که لنگی را بطریق توشیح بالای پیراهن بسته
باشد و مراد از بستن لنگ بطریق توشیح فوق پیراهن آن است که کسی در حالتی که پیراهن پوشیده باشد لنگی را یا قطیفه
بدوش بیندازد و یک طرف آن را از زیر بغل در آورده و بدوش دیگر بیندازد و هر دو طرف آن ثوب را بر پشت سر با هم گره
زند و در حدیث صحیح وجه کراهت چنین بیان شده که این از عادت زنان جاهلیت بوده **پنجم** اشتمال صما است و این
چنانچه در حدیث صحیح تفسیر شده آنست که ثوب را در زیر بغل داخل نموده هر دو طرف آن را بیک دوش بیندازد و مصداق
این بچند صورت متحقق میشود **اول** آن است مثل عبا را اول بدوش گرفته آن وقت دو طرف عبا را در زیر بغل راست
داخل نموده هر دو طرف عبا را بدوش چپ اندازد **دوم** عکس آنست که دو طرف عبا را از زیر بغل چپ داخل نموده هر دو را بدوش
راست اندازد **سیم** آنست که هر دو طرف جامه را در زیر بغل راست داخل نموده بدوش راست بیندازد **چهارم** آنست هر دو
طرف را در زیر بغل چپ داخل نموده هر دو طرف را بدوش چپ اندازد **پنجم** آنست یک طرف را از زیر بغل راست داخل
نموده و طرف دیگر را زیر بغل چپ هر دو طرف را بدوش راست اندازد **ششم** مثل اینست مگر آنکه هر دو طرف را بدوش چپ اندازد
آنچه مستفاد از حدیث صحیح میشود آنست که جمیع اینها مکروه است **ششم** از مکروهات نماز کردن در عمامه است که
تحت الحنک نداشته باشد در سابق اشاره شد که ظاهر میشود از شیخ صدوق که نماز کردن با چنین عمامه جایز نیست و این
قول ضعیف است **هفتم** نماز کردن است در قبائی که بسیار تنگ بوده باشد مگر در حال حرب که تنگی ثوب در آن وقت مطلق
است نماز کردن در این حالت کراهت ندارد **هشتم** امامت کردن است با عدم ردا در صورت تمکن از آن **نهم** نماز کردن است
در جامه که در آن تمثال حیوان نقش کرده باشد یا صورت در خاتم یا شمشیر و نحو اینها و اما هرگاه مثل درخت گل و نحو آن نقش
باشد ظاهر اینست که حکم بکراهت نیست و هم چنین مثل نقشی که در قلمکار و چیت و نحو اینها موجود است مثل این نیز
حکم بکراهت نیست [illegible] ظاهر اینست که فرقی در ثبوت کراهت و عدم آن ما بین زن و مرد نبوده باشد **دهم** نماز کردن است
در حالتی که در دست او انگشتری بوده باشد که در آن انگشتر صورت حیوان نقش شده باشد و اما غیر حیوان ظاهر این است
که مکروه نبوده باشد و مخفی نماند آنچه مذکور شد از کراهت نماز در جامه که صورت حیوان در آن نقش شده باشد در صورتی است
که صورت تمام بوده باشد و اما هرگاه ناقص بوده باشد بسبب نقص کردن جزوی از اجزای آن در این صورت ظاهر این است
که کراهتی نبوده باشد و هم چنین هرگاه صورت حیوان در انگشتر بوده باشد با تمام صورت و عدم تغییر آن مکروه است

در بیان امور مکروهه متعلقه بلباس

در بیان توشیح و کراهت آن

در بیان اشتمال صما و کراهت آن است

تغییر کراهت مرتفع میشود یازدهم نماز کردن با چیزی که در آن صورت بت یا صورت دیگر در آن نقش شده باشد در صورتی
که آن چیز ظاهر بوده باشد و اما هرگاه مستور بوده باشد مثل آنکه در جوف کیسه بوده باشد ظاهر اینست که کراهت
نداشته باشد در این صورت هرگاه در جیب یا آستین بوده باشد بهتر از این است که در جیب بغل بوده باشد و هم چنین
ما بین لباس و پیش مصلی بوده باشد بهتر از اینست که ما بین لباس و پیش مصلی بوده باشد که مواجه قبله است بوده باشد
دوازدهم نماز کردن است مع خضاب و فرقی نیست در این باب ما بین اینکه مرد بوده باشد یا زن خضاب در ریش بوده باشد یا
در سر یا دست هم بوده باشد و همچنین است مختص است مراد با بقای عین حنا و رنگ است نه با اثر آن سیزدهم داخل کردانیدن
دستها است در زیر لباس تفصیل این اجمال مقتضی آنست که گفته شود لباس مصلی یا منحصر است در پیراهن یا نه و در صورت عدم
انحصار یا منحصر است در پیراهن و زیر جامه یا نه پس مسئله بر چند قسم است اول آنست که لباس مصلی منحصر بوده باشد
به پیراهن تنها در این صورت داخل نمودن دو دست در زیر پیراهن جای اشکال نیست که مکروه است خواه در حال قرائت بوده باشد یا
در حال رکوع یا غیر اینها دوم حالت دوم آنست با پیراهن قبا یا ارخالق پوشیده است لکن زیر جامه نپوشیده است در این
صورت هرگاه دو دست را داخل در زیر پیراهن نماید باز جای اشکال مکروه است سیم مثل ثانی است اما دو دست را داخل
نماید زیر ارخالق و در زیر پیراهن دو نیست این هم مکروه بوده باشد و مثل اینست هرگاه دو دست را زیر قبا و در زیر ارخالق
بگذارد چهارم آنست که پیراهن و زیر جامه هر دو پوشیده باشد در این صورت هرگاه دو دست را در زیر پیراهن داخل نموده لکن
در زیر جامه اگر در حال قرائت بوده باشد ظاهر اینست حکم بکراهت نمیتوان نمود نظر بتفصیلی که از حدیث موثق ظاهر می
شود و اگر در حال رکوع بوده باشد اگرچه مقتضای حدیث مذکور باز انتفای کراهت است لکن مقتضای کلام اصحاب
ثبوت کراهت است تفاوتی نیست در این باب ما بین اینکه ارخالق و قبا هم پوشیده باشد یا نه و بر جمیع تقادیر ظاهر اینست
این حکم در مثل عبا و پوستین و نحو هما ثابت نبوده باشد پس حکم بکراهت کلا شتی دستها در زیر عبا و پوستین در جمیع
احوال نماز ممکن نیست چهاردهم نماز کردن است در جامه کسی که متهم بوده باشد که اجتناب از نجاست نمیکند پانزدهم
نماز کردن است در صورتی که با مصلی آهنی بوده باشد که ظاهر باشد و اما هرگاه ظاهر نبوده باشد مثل چاقو در جوف قلمدان بوده
باشد و قلمدان در جیب بوده باشد یا کلید در جیب بوده باشد اشارا استثنا کراهت نخواهد داشت و بعضی از فقهای عظام
حکم فرموده بعدم صحت نماز در صورتی که شمشیر یا کارد با مصلی همراه باشد لکن ظاهر بوده باشد و هم چنین هرگاه کلید از آهن
در آستین مصلی بوده باشد مگر اینکه آن کلید در حریر پیچیده و این قول اگرچه ضعیف است لکن احتیاط نمودن از این
عیب است شانزدهم نماز کردن زنست با خلخالی که صدا داشته باشد خلخال چیزیست که در پا میکنند در هندوستان شیوع
دارد هفدهم نماز کردن زنست در صورتی که در گوش او یا پای او زینتی باشد فصل نهم در مکان مصلی است
و در آن چند بحث است اول در تعریف مکان است در این مقام بدانکه فقیر محتاج است بر بحث در مکان مصلی از
دو راه یکی با اعتبار اباحت و غصبیت و ثانی با اعتبار طهارت و نجاست مکان اما با اعتبار اول عبارتست از زمینی که
محل استقرار و وقوف مکلف و مصلی بوده باشد خواه بلا واسطه مثل قطعه زمینی که بر روی آن می ایستد یا بواسطه واحده
یا بوسایط متعدده مثل اینکه ده فرش بر روی هم بگذارد بر روی آنها می ایستد در این وقت بر اصل زمینی که زیر همه آ
صادق است که مکان مصلی است بجهت آنکه محل استقرار و وقوف مصلی است بچند واسطه و بر هر یک از آن فرشهای زیر
صادق است که مکان مصلی است بجهت آنکه بر هر یک صادق است که محل وقوف اوست غیر از یکی بواسطه و یکی که
فوق همه میباشد آن محل وقوف مصلی است بی واسطه مجملا پس مکان مصلی با اعتبار اباحت و غصبیت عبارتست از محل

دیکر از چیزها که با مکروه است صورت بت یا صورت دیکر در آن باشد

دیکر از چیزها داخل کردن دستها در زیر لباس

یا چاقو در جیب بوده باشد

در مکان مصلی است

کلام در مکان است با اعتبار اباحت و غصبیت

وقوف

١٣٠ وقوف مصلی اگرچه بواسطه بوده باشد یا اعضای که پر می کند آن را بدن مصلی در هر حالت از احوال نماز که بوده باشد که
چه بگوشه از جامه او بوده و بوده بسبب ارتکاب فعلی از افعال نماز بنا بر این هرگاه کسی صد فرش بر روی هم بگذارد و بر روی آن یکی
که فوق همه است بایستد اگر این فرش یا قطعه زمینی که این فرش بر روی آن واقع شده همه مملوک مصلی است عینا و
منفعتا یا منفعتا تنها فی در این وقت میگوییم که مکان مصلی مباح است یعنی اباحه مکانی که معتبر است در صحت نماز تحقق
است و هم چنین است هرگاه مملوک مصلی نبوده باشد بلکه ماذون بوده باشد در نماز در آن پس اباحه مکان موقوف بر
اباحه همه این فرش و آن قطعه زمین است که این فرش بر روی آن واقع شده پس هرگاه احدی از این چند فرش مغصوب
بوده باشد یا کل اینها مباح بوده باشد لکن قطعه زمینی که این فرش بر روی او واقع شده مغصوب بوده باشد در این وقت
اباحه مکان که شرط صحت نماز است متحقق نخواهد بود بلکه میگوییم در این وقت مکان مصلی مغصوب است و هم چنین
هرگاه کل این فرش و قطعه زمین مملوک این شخص بوده باشد لکن این فضائی که بدن این شخص آن را پر میکند در حال قیام و
قعود اگر مملوک این شخص نبوده مثل اینکه این فضا را از آن منتقل نموده به دیگری بر بعضی از اسباب ناقله شرعیه باز
میگوییم اباحه مکان مصلی که شرط صحت نماز است منتفی است بلکه مکان مصلی با اعتبار این فضا مغصوب است و هم
چنین هرگاه فرض کنیم که کل این فضا و فرش و قطعه زمین مفروض مباح است لکن فضائی که در حالت سجود بدن مصلی آن را
پر میکند مغصوب بوده باشد خواه محل سجده و موضع دستها هم مغصوب بوده باشد یا نه بلکه محل اینها مباح بوده
باشد مثل اینکه محل وقوف مملوک او بوده باشد و هم چنین فضائی که بدن این مالک او هست در حال قیام مملوک او بوده
و محل سجده و دو دست و محل دو زانو نیز مملوک او بوده باشد لکن آن فضائی که واقع شده ما بین محل سجده و محل
دو زانو غیر مباح بوده باشد در این صورت نیز اباحه مکان که صحت نماز مشروط بتحقق آنست منتفی خواهد بود بلکه هر
گاه کل اینها مباح بوده باشد لکن فرض کنیم در حینی که دستها را در حین سجده در موضع خود می گذارد دگر آستین مصلی در آن وقت
واقع شود در مکان غصبی باز اباحه مکان که شرط صحت نماز است منتفی خواهد بود بنا بر این پس انتفای اباحه مکان مصلی
در چند صورت متحقق است یکی آنست که هرگاه فرش را بعض هم انداخت و فرض کنیم کل اینها این فرش
مباح است مگر آن یکی که بر روی زمین واقع شده آن مغصوب باشد در این صورت میگوییم نماز این شخص باطل است
نظر باینکه اباحه مکان مصلی شرط صحت نماز است و این در این حالت متحقق نیست و ثانی در صورتی است که فرض کنیم
که کل این فرش و قطعه زمینی که این فرش بر آن واقع شده مباح است لکن فضائی که بدن این شخص آن را پر میکند
در حال قیام و قعود یا در حال قیام فقط یا در حال قعود فقط آن غیر مباح است باز نماز باطل خواهد بود نظر بر
غصبیت آن فضا کلا و بعضا ثالث آنست که کل این فرش و قطعه زمین و فضائی که بدن این شخص در حال قیام
و قعود آن را پر مینماید مباح بوده باشد لکن محل سجود و موضع دستها همه یا بعضی مغصوب است در این صورت نیز
اباحه مکان که شرط صحت است منتفی است نماز باطل خواهد بود رابع آنست که جمیع اینها مباح است لکن فضائی
که بعضی از بدن مصلی آن را پر میکند در حال سجود آن مغصوب بوده باشد در این صورت نیز اباحه مکان مصلی متحقق
نیست خامس آنست که همه اینها مباح است لکن آستین مصلی مثلا در حینی که در سجده است واقع میشود بر محل مغصوب
در این حالت نیز میگوییم که اباحه که شرط صحت نماز است موجود نیست پس در جمیع این صور نماز محکوم ببطلان
است نظر بانتفای اباحه مکان مصلی که معتبر است در صحت نماز پس صحت نماز در صورتی است که جمیع آنچه ذکر
شد مباح بوده باشد بنا بر این اباحه مکان مصلی در صورتی متحقق خواهد بود که محل وقوف و محل اعضا او بلا واسطه

یا بواسطه در حال افعال نماز مباح بوده باشد و هم چنین فضائی که بدن او کلا او بعضا او را پر کند در حال مباشرت افعال
نماز مباح بوده باشد بلکه مواضعی که لباس مصلی بر آنها واقع میشود بسبب اتیان بافعال نماز هم اینها مباح بوده باشد
پس مکان از این راه است که گفتیم مکان مصلی باعتبار اباحت و غصبیت عبارتست از محل وقوف و قعود آن با محل وقوع
اعضای سبعه در حال سجود و محل وقوع لباس او آن بسبب اتیان بافعال نماز با فضائی که بدن و لباس مصلی آنرا پر میکند
در حال قیام و قعود و رکوع و سجود اگر همه اینها مباح است آن وقت اباحت مکان متحقق خواهد بود و الا فلا خواه همه
اینها غصب بوده باشد یا بعضی پس کفایت میکند در حکم بانتفای اباحت مکان انتفای اباحت در محلی که از این مصلی
در آن واقع میشود در حین سجود مثلا چنانچه ظاهر بیان شد بلکه ممکن است که گفته شود این قدر نیز کفایت نمیکند در تحقق
اباحت مکان بعلت آنکه هر گاه فرض شود که همه اینها متحقق هست لکن در حال قیام مثلا بدن او ملاقی و ملاصق دیوار
غصبی بشود باز میتوان گفت که اباحت منتفی است مگر اینکه ادعا کند که نهی از تصرف در مال غیر انصراف آن بمثل این معلوم نیست

کلام در مکان مصلی است باعتبار طهارت و نجاست

و اما مکان مصلی باعتبار طهارت و نجاست پس میگوئیم صحت نماز مشروط نیست بخلو مکان از نجاست مطلقا اگر آن قدر
که مسلم است آن است که محل جبهه خالی بوده باشد از مطلق نجاست اگر چه متعدی نبوده باشد لکن خلو مواضع
دیگر که ملاقی با اعضای مصلی یا لباس مصلی میشود از مطلق نجاست معتبر نیست بلکه معتبر این است که خالی از نجاست
مسریه بوده باشد یعنی نجاستی نبوده باشد که سرایت به بدن یا لباس مصلی نماید بنا بر این هر گاه موضع وقوف مصلی نجس
بوده باشد لکن نجاست آن متعدی به مصلی نگردید مضر نخواهد بود اگر چه میگوئیم که مکان مصلی نجس است در این حالت
پس چندان ثمری در تعریف مکان مصلی باعتبار طهارت و نجاست مترتب نمیشود پس هر گاه یک طرف جای نماز مثلا نجس
بوده باشد با رطوبت لکن طرف دیگر خشک بوده باشد در این صورت طرف نجس آن جای نماز را متصل بزمین نماید
و بطرف دیگر بایستد نماز را بعمل آورد بی عیب است [بحث دویم] لا بد است که مکان مصلی یعنی که تحقیق شده
در اول مملوک مصلی بوده باشد عینا و منفعتا یا اگر عین مملوک مصلی نباشد و منفعت آن مملوک مصلی بوده باشد مثل
اینکه مالک زمین یا کسی که قائم مقام مالک است منفعت آنرا استحقاق مصلی نموده باشد پس معتبر در صحت نماز مالکیت
مصلی است منفعت آن مکان را که اتیان نماز در آنجا مینماید اما مالکیت عین بدون منفعت کفایت نمیکند در صحت
نماز مثل اینکه کسی خانه خود را بدیگری اجاره داده در این صورت اگر چه عین خانه مال مالک است لکن منفعت آن
مال مستاجر است پس مالک در چنین صورت نماز در این خانه با عدم اذن از مستاجر نمیتواند بعمل آورد مگر عجالة که
آن نماز بعمل می آورد لازم است که منفعت آن مملوک مصلی بوده باشد یا ماذون از جانب مالک بوده باشد یا اذن
صریح یا فحوی یا اذن شاهد حال و تحقیق اقسام اذن در بحث لباس بسط تمام مذکور شد هر گاه کسی خواهد که مطلع
شده باشد رجوع بآن بحث نماید پس هر گاه کسی در مکانی نماز بعمل آورد که مالک منفعت او نبوده باشد و ماذون از
قبل مالک نیز نبوده باشد این متصور چند صورت میشود [اول] آن است که عالم بوده باشد که این مکان مغصوب
میباشد در این صورت بی اشکال مصلی آثم و نماز او باطل است اعاده آن در آن وقت و قضای آن در خارج وقت
لازم است خواه عالم این بوده باشد که نماز در مکان مغصوب صحیح نیست یا نه [دویم] آن است که جاهل بغصبیت
آن مکان بوده باشد مثل اینکه کسی او را بجائی خود برده و ماذون نمود که نماز در آنجا بعمل آورده باشد بعد از نماز مطلع
شد که این خانه مغصوب بوده در این صورت ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد اعاده آن لازم نبوده باشد
اگر چه بعد از علم بحقیقت حال وقت آن صلوة باقی بوده باشد [سیم] آنست که ناسی بوده این بر دو قسم است بجهة

انکه ناسی

انکه با سبی یا ناسی بموضوع بوده یا ناسی بحکم اگر ناسی بموضوع بوده باین معنی که عالم بوده که این مکان غصب است
لکن فراموش کرده بعد از نماز متذکر شد در این وقت ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد اعاده آن اگر چه وقت نماز باقی
بوده باشد ضرور نباشد و ظاهرا این است فرقی نباشد مابین اینکه عالم بحکم بوده باشد یا نه و اگر ناسی بحکم بوده باشد
یعنی میدانست که در مکان غصبی نماز جایز نیست بعد فراموش نمود و نماز را در آن مکان با علم بغصبیت بعمل آورد در این صورت
اگر نسیان مستند بتقصیر این شخص بوده باشد آثم و نماز او باطل خواهد بود و اگر مستند بتقصیر او نبوده باشد بنحوی
که در بحث لباس مذکور شد ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد [بحث سیم] فرقی در این باب مابین نماز واجبی و

در عدم فرق مابین نماز واجبی و سنتی در مکان مغصوب

سنتی نیست پس در صورتی که نماز واجب در مکان مغصوب باطل بود نماز نافله نیز باطل است و هم چنین در صورتی که
نماز واجب صحیح بود نماز نافله نیز صحیح خواهد بود بلی فرقی که هست این است که چون نماز نافله در سعه وقت در حال مشی جایز
میباشد بنا بر این هر گاه کسی اتفاق افتاد داخل در مکان مغصوب شد لازم است فورا بیرون رفته باشد در ضمن
خروج هر گاه اتیان بنافله نماید با ایما بجهة رکوع و سجود ممکن است که حکم شود بصحت آن با اشکال نظر باینکه ایما
بجهت رکوع و سجود خارج است از حقیقت خروج مامور به پس این تصرف زائد خواهد بود در مکان مغصوب مگر اینکه
بگوئیم که نهی از تصرف در حال خروج شامل امثال این تصرفات نخواهد بود یا اگر در چنین صورت ایما را هم تجویز کرده شود لکن
ثانی ثابت نیست و ظاهر از کلمات بسیاری از اصحاب ثبوت منع است در امثال این تصرفات ایضا پس حکم بجواز نافله
در مکان مغصوب اگر چه در مثل این صورت بوده باشد خالی از اشکال نیست خصوصا اینکه احوط است مانعی اتیان به
مستحب و نفل بجهت شبهه در رجحان ترک در مثل این صورت نخواهد بود پس ترک اتیان بنافله اولی خواهد بود [بحث چهارم]

در بیان اتیان بقرائت منذوره و صوم و ادای زکوة در مکان غصبی

در بیان اتیان بقرائت منذوره و صوم و ادای زکوة است در مکان غصبی بدانکه جماعتی از اکابر علما مثل مرحوم علامه و
شیخ شهید در دروس تفرقه فرموده اند ما بین اتیان بصوم واجب در مکان مغصوب و غیره پس حکم فرموده اند ببطلان
قرائت منذوره و ادای زکوة بخلاف صوم که فرموده اند صحیح است بنا بر این هر گاه کسی نذر کرده باشد سوره از سوره قرآن
را مثل سوره یس را تلاوت نماید پس هر گاه این قرائت را در مکان غصبی بعمل آورد از عهده نذر خارج نشده خواهد بود و
وجه فرق آنست چون صوم عبارتست از امساک مخصوص است با نیت و مشخص است که نیت از قلوب است پس مطلقا
در صوم تصرفی در مغصوب نشده است مگر کون در آن و آن خارج از حقیقت صوم است بخلاف
قرائت نظر باینکه قرائت موقوف است بر تحریک شفتین و این تصرفی است در غصب منهی عنه است نهی از لازم مستلزم نهی
از ملزوم است پس قرائت منهی عنه خواهد بود لکن دور نیست که بگوئیم که قرائت صحیح بوده باشد نظر باینکه معلوم نیست
که نهی شامل امثال این تصرفات بوده باشد بلکه میتوان گفت که نهی شامل امثال این تصرفات نیست پس اتیان بما موربه
کرده خواهد بود و آنچه که متعلق نهی است کون در آن مکان است و آن خارج از حقیقت قرائت است و اما ادای زکوة
در مکان مغصوب پس آن نیز گاه هست نباید تامل در صحت آن بوده باشد مثل اینکه مال زکوی در مکان مغصوب
است و مستحق حاضر بعینا بدیا مالک آن مکان که این زکوة مال من است بتو دادم و آن شخص نیز قبول نماید در این صورت
نباید تامل کنیم در صحت آن و هم چنین هر گاه مال زکوی در مکان غصبی بوده باشد و مستحق در آن مکان باذن مالک داخل
شود و این شخص زکوة بگوید که این زکوة مال من است بتو دادم و آن شخص مستحق آن مال را برداشته با خود برده باشد
و هم چنین هر گاه پول زکوة در جیب این شخص بوده باشد و پول را از جیب خود در آورده و بدست مستحق دهد بعد از آنکه
بزکوة محسوب دارد این نیز بی اشکال است و هم چنین هر گاه مستحق باذن مالک داخل در آن مکان شده باشد شخص مزکی خطاب

بستحق نماید که پول زکوة موجب من است حتی بیرون آورد و تصرف کند این نیز بی اشکال است و اما صوم واجب در مکان
مغصوب پس اظهر آنست اظهر از زکوة و قرائت مستند و رواست و لهذا کسی که حکم بفساد در اینها نموده در صوم حکم بصحت نموده
از آن راه که مذکور شد مگر شهید ثانی در شرح ارشاد که اشکال در صحت صوم در مکان مغصوب نموده نظر بآنکه
صحت صوم مشروط بنیت است و نیت اگرچه امر قلبی است لکن موقوف است بر مکان و این ضعیف است **بحث**
پنجم هرگاه کسی داخل در مکان مغصوب شد عمداً یا با عدم علم بغصبیت مکان بعد از آن عالم شد بحقیقت حال
بر این شخص لازم است خود را بیرون رفته باشد از آن مکان پس اگر وقت نماز موسع است اشتغال بنماز در آن مکان
جایز نیست چنانچه دانسته شد پس اگر اتیان بنماز نماید در آن مکان در آن حالت نماز او فاسد خواهد بود خواه نماز
در حال خروج و مشی بوده باشد یا در حال وقوف و اما اگر وقت مضیق بوده باشد پس اگر متمکن بوده باشد از ادراک
رکعت از نماز در مکان مباح بعد از خروج ظاهر اینست که تأخیر نماز لازم بوده باشد پس لازم است که تعجیل در خروج نموده
بعد از دخول در مکان مباح یک رکعت از نماز را در وقت اتیان نماید و بقیه را بعد از انقضای وقت در این وقت نیز
اتیان بنماز در مکان مغصوب جایز نیست خواه اتیان بنماز نماید در حال خروج یا ترک خروج نموده بایستد و مشغول به
نماز شود در هر دو صورت ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد و اما اگر ضیق وقت بحدی بوده باشد که بعد از
خروج از مکان مغصوب متمکن از اتیان یک رکعت از نماز در وقت بعد از دخول در مکان مباح نبوده باشد در این صورت
ظاهر اینست که اتیان بنماز در حال خروج لازم بوده باشد لکن لازم است که اجتناب از رکوع و سجود بنحو معهود نماید
بلکه رکوع و سجود بحرکت دادن سر بنحوی که جهت سجود پائین تر بوده باشد مشکل است لکن ظاهر اینست حرکت
دادن سر فی الجمله بجهت رکوع و اندکی زیاده بر آن بجهت سجود معتبر بوده باشد و اگر استدامه داشته باشد که دو نماز بعمل
آورد یکی با ایماء یا بر جهت رکوع و سجود و نماز دیگر با ایماء بچشم بجهت آنها احوط خواهد بود مخفی نماند فرقی نباشد
در این باب ما بین آنکه غصب ابتدائی بوده باشد مثل آنکه در اول دفعه داخل شد در ملک کسی با عدم اذن مالک یا ثانوی
مثل اینکه ساکن شد در خانه کسی بخواهش و رضیت مالک بعد از چندی مالک نادم شود و اظهار نماید که تخلیه خانه من
نموده که بعد از این راضی نیستم که در خانه من توقف نموده باشی در این صورت نیز مثل صورت سابقه اگر نماز در آن مکان
بعمل آورد نماز باطل خواهد بود پس اگر وقت موسع است لازم است بیرون رود و نماز در مکان مباح بعمل آورد و اگر مضیق است
بنحوی که مذکور شد لازم است که اتیان بنماز نماید در حال خروج بنحوی که بیان شد و اگر امر بخروج از مکان مأذون فیه در اثنای نماز
بوده باشد در این صورت اگر مشخص شود که مراد مالک اینست که بعد از فراغ از نماز بیرون رفته باشد اشکالی در وجوب اتمام
نماز بلکه لزوم آن و عدم جواز ابطال نیست بلکه چنین است حال در صورتیکه مشخص نشود که مراد مالک از امر بخروج از آن مکان بعد
از فراغ از نماز است یا در اثنای نماز بالنظر ظاهر اینست که در این قسم نیز اتمام نماز نماید بلکه قطع جایز نبوده باشد و اما هرگاه
مشخص شود که مراد مالک اینست که نماز را قطع نموده بیرون رفته باشد در این وقت حکم خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که
قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه نماز را اتمام نماید مستقراً بعد از فراغ بیرون رود لکن احتیاط مقتضی اینست که در این وقت اقتصار
نماید بواجبات نماز و ترک امور مستحبه نموده نماز را اتمام نماید اینها همه در صورتی است که کون در مکان مغصوب باختیار خود
این شخص بوده باشد پس هرگاه چنین نبوده باشد بلکه مضطر بوده باشد ببودن در آن مکان مغصوب پس هرگاه محبوس
در اثنای نماز در آن مکان بوده باشد بنحوی که قدرت بر تخلف نداشته باشد در این صورت نماز او صحیح خواهد بود و اما هرگاه
محبوس بر کون در آن مکان بوده باشد نه محبوس بر نماز در آن مکان مثل کسی که محبوس در مکان مغصوب بوده باشد در این صورت

شبهه

شبهه در لزوم اتیان نماز در آن مکان نیست لکن کلامی که هست در اینست که نماز را با رکوع و سجود بعمل آورد یا با ایما در این صورت
غالب اینست که اذن شاهد حال هست برضای مالک در اتیان بنماز بطریق معهود و اگر فرض شود که چنین نبوده باشد ظاهر آنست
لازم باشد در این صورت اقتصار نماید در تصرف با آنچه کون در آن مکان منفک از آن نمیشود پس رکوع و سجود بطریق متعارف
نتوان نمود بلکه بجهت رکوع و سجود ایما نماید **بحث ششم** در بیان اعتبار تفاوت در مکان مصلی است در صورت
تعدد بتقدم و تأخر و عدم اعتبار آن بدانکه تعدد مصلی یا اتحاد صنف است مثل اینکه هر دو مرد بوده باشند یا هر دو زن بوده باشند
در هر یک از دو صورت که بوده باشد و دو یکی امام و دیگری مأموم و این محل کلام در این مقام نیست و اما در صورت اختلاف در صنف
مثل اینکه بعضی مرد بوده باشد و دیگری زن در این صورت اختلاف است ما بین فقها در اینکه هرگاه مرد در مکانی مشغول
نماز بوده باشد آیا جایز است در حق زن در محاذی آن مرد یا پیش روی او مشغول نماز شود یا نه و هم چنین هرگاه زن در مکانی
مشغول نماز بوده باشد آیا جایز است در حق مرد در برابر او یا پشت سر او مشغول نماز شود یا نه ظاهر این است در هر دو صورت
جایز بوده باشد لکن با کراهت مشکل اما احتیاط این است که اجتناب نمایند تفاوتی نیست ما بین اینکه زن محرم بوده
باشد یا نه و ما بین آنکه زن حایض بوده یا پرده داشته باشد یا عبای مجرد بر پیچیده یا نه در جمیع صور کراهت یا حرمت ثابت
است لکن این کراهت یا حرمت مختص است بآنکسی که متأخر است در نماز در حق سابق ثابت نیست پس هرگاه مرد مشغول
نماز بوده باشد زن در آن حالت در برابر آن یا پیش روی آن مشغول نماز شود کراهت یا حرمت مختص بزن خواهد بود
در حق مرد ثابت نیست و هم چنین هرگاه زن سابق در نماز بوده باشد و مرد بعد مشغول نماز شود در برابر آن زن یا پس
پشت سر آن در این صورت کراهت مختص بمرد خواهد بود نه زن و هرگاه فرض شود هر دو در یک وقت شروع بنماز نمایند
کراهت یا حرمت در حق هر دو ثابت خواهد بود و اما در صورت تقدم و تأخر کراهت مختص بمتأخر است و این در صورتی است
که فساد نماز سابق مشخص نبوده باشد پس هرگاه متأخر عالم بوده باشد که نماز سابق فاسد است مثل اینکه عالم بوده باشد که نماز
او بی وضو است یا آنکه شخص سابق اخلال به بعضی امور واجبه نماید مثل اینکه قرائت او صحیح نبوده باشد یا نماز سابق جامع
شرایط معتبره در صحت نبوده باشد در این صورت کراهتی نیست اگرچه با هم شروع در نماز نمایند پس اگر احدهما
عالم بوده باشد که نماز دیگری صحیح نیست کراهت در حق آنکس که نماز او صحیح است منتفی خواهد بود و هم چنین است هرگاه
محاذی ما بین زن و مرد بوده باشد یا بعد ما بین آنها بقدر ده ذرع و ضاعف بوده باشد یا زن متأخر بایستد در هر یک از
این صور که بوده باشد کراهت ثابت نیست تفصیل مقام مقتضی اینست که گفته شود در صورت تعدد مصلی و اختلاف در
رجولیت و انوثیت نماز کردن آنها با هم مرجوح است و رفع مرجوحیت میشود بچند چیز **اول** آنست که حایل ما بین آنها بوده باشد
پس اگر حایل بوده باشد زن پیش بایستد و مرد عقب یا محاذی همدیگر لکن احدهما در یک طرف حایل و دیگری در طرف دیگر حایل
مرجوحیت منتفی است و آیا معتبر در حایل آنست که حیلولت محقق بوده باشد در جمیع احوال نماز یا حیلولت در حال جلوس کفایت
میکند ظاهر اول است بنابراین هرگاه فرض شود دیواری کوتاهی بوده باشد زن در یکطرف آن دیوار بایستد پیش و مرد در طرف
دیگر بایستد لکن عقب در حالت جلوس موجب استتار شوند و در حال قیام رؤیت متحقق شود ظاهر اینست مرجوحیت ثابت
باشد و مانعیت ظلمت و تاریکی ظاهر اینست که کفایت نکند در رفع حکم و ظاهر اینست که حاجب یا احدهما بر کردن کفایت
نکند در این مقام و هم چنین ظاهر اینست که حکم مختص به بینا نبوده باشد بلکه در حق کور نیز ثابت است اگرچه اعمی متأخر
موقف بوده باشد **دوم** از چیزهائی که مرجوحیت بآن منتفی میشود تأخر زن است از مرد آیا معتبر در تأخر آنست که زن
بنحوی عقب بایستد که موضع سجود او پائین تر از موضع قدم مرد بوده باشد یا نه بلکه کفایت میکند عدم محاذات مسجد

در بیان کراهت محاذات زن و مرد در حال نماز با تقدم زن و تأخر مرد

در بیان رفع کراهت بحایل

در بیان رفع کراهت بتأخر زن از مرد

باین نحو همین که موضع سجود زن پائین تر بوده باشد از موضع سجود مرد بشرطی که موضع قدم قدم زن نیز پائین تر بوده باشد
از موضع قدم مرد باین تقدیر کفایت میکند در رفع مرجوحیت ظاهرا نیست لکن باین نحو که موضع قدم زن موخر بوده باشد
از موضع قدم مرد بمقدار یک وجب یا بیشتر این اول مرتبه ایست که کفایت میکند در رفع منع بهتر از این آنست که زن متاخر
بوده باشد بحدی که موضع سجود او محاذی با سینه مرد بوده باشد اولی از این آنست که موضع سجود زن محاذی با موضع زانوی
مرد بوده باشد اکمل از همه است که زن بنحوی بایستد که جمیع اجزای او متاخر از جمیع اجزای مرد بوده باشد بعبارت اخری موضع
سجود زن موخر بوده باشد از موضع قدم مرد **سیم** از چیزهای مذکوره آنست که بعد میان زن و مرد در صورت محاذات
یا در صورت تقدم زن بقدر ده ذرع بوده باشد شکی نیست در اینکه ببعد بمقدار مذکور مرجوحیت و کراهت منتفی
شود کلامی که هست در این است که تحدید این مقدار از کجا است پس میگوئیم شبهه نیست در صورت محاذات این مقدار از
محل قدم است تا محل قدم و اما در صورت تقدم زن چهار احتمال قائم است **اول** آنست که مثل صورت محاذات بوده باشد
یعنی اعتبار این امتداد شود از موضع قدم مرد تا موضع قدم زن **دویم** اعتبار این امتدادات از محل سجود تا محل سجود زن
سیم اعتبار این امتدادات از محل سجود مرد تا محل قدم زن **چهارم** اعتبار اینست از محل قدم مرد تا محل سجود زن ظاهر
احتمال اول است بنا بر این هرگاه امتداد مابین موضع قدم مرد و موضع قدم زن بقدر ده ذرع بوده باشد منع نباشد لکن
احوط اعتبار این امتدادات از موضع سجود مرد تا موضع قدم زن که سیم از احتمالات مذکوره است بدانکه آنچه مذکور
شد در صورت مساوات محل وقوف مرد است با محل وقوف زن یعنی عدم اختلاف محل وقوف احدهما با دیگری در ارتفاع
و انخفاض بقدری معتد به و اما هرگاه مختلف بوده در بلندی و پستی بقدر معتد به مثل اینکه مرد بر بلندی هست یا قطعه
زمینی است که مقطع و فرض شود مرد در پستی نماز میکند و زن در موضع بلندی که پیش روی مرد است یا در جانب یمین مرد یا در
جانب یسار او در این صورت تحدید این مقدار از نقطه که محاذی سر مرد بوده از جانبی و محاذی قدم زن بوده از جانب دیگر
تا محل قدم زن اعتبار میشود یا از محل قدم تا نقطه محاذات مذکوره و از نقطه محاذات تا محل قدم زن یا خیر بلکه از محل
قدم مرد میشود تا محل قدم زن از اقصر طرق پس در این سه احتمال است توضیح این اجمال مقتضی اینست که گفته شود در
چنین صورت مثلثی تصویر میشود که یک ضلع آن مثلث توهم میشود از محل قدم مرد باستقامت قامت او منتهی میشود
بنقطه که محاذی با محل قدم زن بوده باشد و ضلع دیگر از همین نقطه است تا محل قدم زن و ضلع ثالث از محل قدم زن است
تا محل قدم مرد و ممکن است تصویر مثلث بنحو دیگر باین نحو که یک ضلع مثلث از محل قدم مرد است در سطح ارض با
تا نقطه محاذی قدم زن در زیر مکان مرتفع و ضلع دیگر از همین نقطه است تا محل قدم زن و ضلع ثالث از محل قدم زن است
تا محل قدم مرد و مقصود اینست در این صورت آیا معتبر در تحدید همان ضلع است که از محل قدم مرد است تا نقطه محاذات
بنا بر مثلث ثانی یا از نقطه محاذات تا محل قدم زن بنا بر مثلث بتقدیر اول یا دو ضلع از مثلث است که عبارت از
موضع قدم مرد بوده باشد تا نقطه محاذات و از نقطه محاذات تا موضع قدم زن بنا بر هر دو مثلث یا آنکه معتبر در تحدید یک
ضلع از دو مثلث است که محصور است مابین موضع قدم مرد و موضع قدم زن نظر باینکه بعد همین از همه چیز ظاهر است
در اقصر خطوط واصل بین انها و آن عبارت است از همین ضلع که در آخر مذکور شد و این در صورتی است که موضع مرتفع در جانب
پیش مرد بوده باشد و اما هرگاه در جانب یمین یا یسار مرد بوده باشد تصویر مثلث از آنچه مذکور شد ظاهر میشود باین نحو
که یک ضلع مثلث از موضع قدم مرد است تا نقطه که محاذی موضع قدم زن بوده باشد و یک ضلع دیگر از همان نقطه محاذات
است تا موضع قدم زن و ضلع ثالث از موضع قدم زن است تا موضع قدم مرد و ظاهر اینست که معتبر در تحدید همین

در بیان رفع کراهت بتبعید ده ذرع

ضلع است

ضلع است که محصور است مابین قدمین پس هرگاه این امتداد بقدر ده ذرع بوده باشد کراهت منتفی است والا
فلا بلکه ممکن است که گفته شود که کراهت در مثل این صورت ثابت نیست اگرچه امتداد اقل از ده ذرع بوده باشد
وجه اینها در مطالع الانوار بیان نموده ایم مخفی نماند مراد از ذرع در امثال این مقام عبارت از امتداد مرفق تا سر انگشتان
بحث هفتم در بیان اموری است که مناسب در این بحث است و آن چند چیز است **اول** آنست که هرگاه زن و مرد با هم جمع شده
اند در محلی و ممکن نبوده باشد تبعید مسافت بمقداری که مذکور شد و هم چنین ممکن نباشد تاخر زن از مرد و وضع حایل
میان آنها در این صورت مستحب است که اول مرد نماز کند بعد از آن زن در صورتی که وقت نماز مضیق نبوده باشد و اگر وقت
تنگ بوده باشد بحدی که بتاخیر نماز زن فوت شود اگرچه بعض از اجزای آن بعد از انقضای وقت واقع شود در این صورت
تاخیر نکند بلکه اتیان بنماز با هم نمایند و اما هرگاه تاخیر نماز زن موجب خروج وقت فضیلت بوده باشد ظاهر اینست تاخیر
اولی و احوط بوده باشد در هر حیث حکم برجحان تاخیر نماز در حق زن ثابت بوده باشد اگرچه مکان مملوک او بوده
باشد یا بمنزله او در حق زن در چنین صورت آنست که ماذون نماید که اول مرد اتیان بنماز نماید بعد زن **دویم**
آنست که منع در حق زن ثابت است خواه که مرد بالغ بوده باشد یا غیر بالغ بنا بر این هرگاه پسر غیر بالغ مشغول نماز بوده
باشد مکروه است در حق زن بایستد در مقابل یا پیش روی او مشغول نماز شود مگر در صورت تحقق یکی از امور مذکوره که [illegible]
شد بلکه نماز [illegible] غیر بالغ و اما در حق مرد پس ظاهر اینست که چنین نبوده باشد یعنی حکم بکراهت نماز مرد در پیش
[illegible] در صورتی است که [illegible] بحد بلوغ رسیده باشد پس حکم بکراهت نماز در حق مرد در صورتی
که پیش روی او دختری که بحد بلوغ نرسیده باشد مشغول نماز باشد ممکن نیست و هم چنین است نماز مرد در برابر دختر
غیر بالغ در چنین صورت **سیم** آنست که حکم بمنع بعنوان حرمت یا کراهت در صورتی است که هیچیک از مرد و زن معتقد
بطلان نماز دیگری نبوده باشد چنانچه در اوایل اشاره بآن نمودیم پس هرگاه فرض شود که مرد را اعتقاد اینست که نماز این زن
باطل است بنا بر این حرجی در حق مرد در اتیان بنماز در عقب آن زن یا در برابر او نخواهد بود و هم چنین هرگاه زن را اعتقاد
این بوده باشد که نماز او صحیح نیست حرجی در حق آن زن در اشتغال بنماز در پیش روی [illegible] یا در جانب آن نیست **بحث
هشتم** در بیان اعتبار طهارت مکان مصلی و عدم اعتبار آنست بدانکه آنچه لازم است آنست که مکانی که مصلی در آن اتیان بنماز
مینماید خالی بوده باشد از نجاست متعدیه غیر معفو عنها این شرط در سه صورت تحقق هست **اول** آن است که مکان
مطلقا نجس نبوده باشد **دویم** آنست که نجس بوده باشد لکن نجاست سرایت نکند ببدن مصلی یا بجامه آن **سیم** آنست
که مکان نجس است و سرایت هم میکند نجاست ببدن یا بلباس مصلی لکن این نجاست معفو عنها است مثل اینکه آن
مکان نجس است بخون و آن خون متعدی میشود ببدن یا بلباس مصلی لکن مقداری از خون که ببدن یا بجامه میرسد
نماز با آن میتوان نمود در جمیع این سه صورت شرط صحت نماز با اضافه بمکان ثابت است لکن اینها همه نسبت به
ما عدای محل جبهه بلکه محل قدر معتبر از جبهه است و اما معتبر نیست بمحل قدر معتبر از جبهه آنست که خالی از مطلق
نجاست بوده باشد خواه متعدی بوده باشد یا غیر متعدی و تقیید بمحل قدر معتبر بجهت آنست که معتبر طهارت
کل موضعی که جبهه بر آن واقع میشود نیست بلکه معتبر طهارت محل مقداری از جبهه است که وضع آن کفایت مینماید
در تحقق سجده شرعا پس هرگاه فرض شود مجموع محلی که جبهه بر آن واقع میشود طاهر نیست لکن مقداری هم از آن محل
مثلا طاهر است علاوه بر این نجس است لکن نجاست غیر متعدیه ظاهر اینست که شرط صحت نماز متحقق بوده باشد
پس از آنچه مذکور شد دانسته میشود که هرگاه کل اعضای سبعه که عبارت از کفین و رکبتین و ابهامین بوده باشد

حکم بکراهت نماز زن [illegible]

حکم بکراهت نماز [illegible]

معتبر طهارت مکان است از نجاست متعدیه غیر معفو عنها

بلغ

واقع شود بر محل نجس که غیر متعدی بوده باشد مقر بصحت نماز نیست واین ما بر مشهور ما بین فقها است و مختار ما بین محققین
اکمل است و هر مقابل این قول است که از سید مرتضی نقل شده که قایل شده اند باعتبار طهارت کل مکان مصلی و قول دیگر
نقل شده از ابی الصلاح که قایل شده اند باعتبار طهارت محل اعضا سبعه که عبارت از محل سجود و مواضع مذکوره با محل جبهه
بوده باشد و این دو قول ضعیف است لکن رعایت این با امکان مقرون باحتیاط است **مبحث نهم** در بیان مواضعی است
که نماز در آنها مکروه است خواه باعتبار نفس مکان بوده باشد یا باعتبار امور خارجه و این بسیار است **اول** حمام است مشهور
ما بین فقها آنست که نماز در حمام مکروه است و ابو الصلاح که از قدمای فقها است قایل شده بحرمت آن و این قول اگر
چه ضعیف است لکن رعایت این با امکان خالی از احتیاط نیست و آنچه مذکور شد در داخل حمام است و اما مسلخ حمام
یعنی جائی که رخت میکنند ظاهر اینست که کراهت نداشته باشد و هم چنین سطح یعنی پشت بام حمام و مرحوم علامه در نهایة
الاحکام قایل بثبوت کراهت در مسلخ نیز شده ظاهر اینست که فرقی در این باب ما بین نماز مفروضه و نوافل و غیرها نبوده باشد
و هم چنین فرقی میان نمازهای واجبی و سنتی نبوده باشد بل ظاهر اینست که کراهت نسبت به نماز میت ثابت نبوده باشد
دویم مزابل است یعنی مواضعی که مهیا شده بجهة غایط و بول و حکم بکراهت مثل سابق مشهور است و قول بحرمت ظاهر
شده از ابو الصلاح و بعضی علما که چنانچه مکروه است نماز در بیوت غایط مکروه است نماز کردن در جائی که پیش روی این
شخص غایط بوده باشد و کلام شیخ شهید در ذکری نقل فرموده از ابی الصلاح دلالت میکند بر حرمت پس اجتناب در صورت
امکان اقرب بسلامت خواهد بود **سیم** مبارک ابل است یعنی مواضعی که شتر آرام میگیرد و مسکن ایشان است بعد از سیرابی آب در نوبت دوم
بعد از آنکه آب خورده اند اول را عطن گویند و کلام ابو الصلاح در اینجا نیز مقتضی حرمت است **چهارم** مساکن مور است
پنجم مواضعی که مهیا شده است بجهة جریان آب اگر چه آب بالفعل در آن جاری نباشد **ششم** زمین شوره زار است و
لکن در زمین شوره زار اگر زمین هموار بوده باشد که پیشانی در آن قرار بگیرد میتوان گفت که کراهت نداشته باشد
هفتم زمینی است که در آن برف بوده باشد یعنی نماز کردن بر روی برف اما هرگاه برف از شدت برودت هوا یخ
کرده باشد بحدی که مطلقا منافی با استقرار نداشته باشد در روی برف میتوان نماز در آن فرش نماید کراهت
داشته باشد **هشتم** میان قبور است بدانکه احتمالات در این مقام متعدد است **اول** آنست که مصلی اتیان بنماز
نماید در موضعی که قبر در جوانب اربعه او بوده باشد **دویم** آنست که قبر در سه جانب او بوده باشد **سیم** آنست که دو قبر
یا زیاده در جانب یمین او و یک قبر یا زیاده در جانب یسار او بوده باشد یا بعکس **چهارم** مثل اینست در پیش و عقب و جمیع
این صور صادق است که نماز ما بین قبور است پس مکروه خواهد بود **پنجم** آنست که یک قبر در جانب یمین او بوده و قبر
دیگر در جانب یسار یا یک قبر در جانب پیش و قبر دیگر در عقب او یا در یسار او یا در یمین او و در هیچیک از این صور صادق
نیست که نماز ما بین قبور شده پس بنا بر این حکم بکراهت مشکل است لکن ممکن است که تفصیل داده شود باین عنوان
یا در موضعی است که مقرر شده بجهة قبرستان بنحوی که صادق است که نماز در مقبره یا در قبرستان شده یا نه اگر اول است
باز حکم بکراهت است بخلاف ثانی و هم چنین است هرگاه نماز بر روی قبر واحد یا متعدد شود مثل اینکه در روی قبر
بایستد و محل سجده او هم قبر بوده باشد یا نه در این صورت باز همان تفصیل ممکن است تنقیح مقام محتاج است به
نقل کلام در دو مطلب **اول** آن است حکم بکراهت نماز بین المقابر در صورتی است که بعد میان مصلی و میان مقابر به
قدر ده ذرع فاصله نبوده باشد پس هرگاه فرض شود که بعد میان مصلی و مقابر بقدر ده ذرع بوده باشد در جمیع جوانب یعنی
ده ذرع در جانب یمین و ده ذرع در جانب یسار و هم چنین در پیش و عقب در این صورت کراهت منتفی است و هم چنین است

محالّ

مکروهات نماز است در حمام

نماز در بیت حمام مکروه نیست

کراهت نماز در برف

هرگاه بعد میان مصلی و مقابر بوده باشد لکن حایل میان مصلی و مقابر بوده باشد در این صورت باز کراهت نخواهد بود
لکن بشرط آنکه ارتفاع حایل در جمیع جوانب بقدر قامت مصلی بوده باشد و اما هرگاه ارتفاع آن کمتر از این مقدار بوده باشد
از بسیاری از فقها ظاهر میشود انتفای کراهت در این صورت باز در این خالی از اشکال نیست و اما مثل انداختن ترکی
بر روی قبر یا انداختن مثل حصیر و غیر آن ظاهر اینست اینقدر کفایت نمیکند در رفع کراهت بنا بر این پس حکم بعدم کراهت
نماز در رواق در اماکن مشرفه بجهة آنکه فرش بر روی قبرها انداخته شده مشکل است بلکه ممکن نیست **مطلب ثانی**
آنست جماعتی از فقها مثل شیخ مفید و شیخ طوسی اعلی الله تعالی مقامهما تصریح فرموده اند بکراهت اتیان نماز بسوی قبر
امام یعنی قبر معصوم را پیش روی خود قرار دهد نماز بجا آورد مکروه است و این باعتقاد حقیر ضعیف است بلکه
نماز در عقب قبور ائمه علیهم السلام مستحب است بلکه میتوان گفت نماز در عقب قبور ائمه علیهم السلام افضل از نماز در مساجد است
چنانچه در حرا جز بتفصیل تمام در مطالع الانوار بیان نموده ام **نهم** از مواضع مذکوره موضعی است که مهیا شده باشد
بجهة آتش افروختن اعم از اینکه از معابد اهل الضلال بوده باشد یا نه و مقتضای کلام ابی الصلاح حرمت است و مشهور
ما بین فقها کراهت است بلکه چنانچه مکروه است نماز در بیوت النیران مکروه است اتیان بنماز در مکانی که پیش روی
مصلی آتش بوده باشد خواه مشتعل بوده باشد یا نه بلکه حکم بکراهت ثابت است اگر چه چراغ یا لامپ بوده باشد یا آتش
توی منقل بوده باشد که مقابل این شخص بوده باشد اگر چه شعله نداشته باشد و هم چنین است حکم بکراهت ثابت
است اگر چه در مقابل این شخص قندیل آویخته باشد که در آن فتیله روشن کرده باشند و مقتضای اطلاق کلمات اصحاب
ثبوت کراهت است خواه مصلی از اولاد عبدة اوثان بوده باشد یا نه بلی در توقیع رفیع مروی در کمال الدین در
احتجاج از امام زمان جناب صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه تفریع فرموده اند ما بین آنکه از اولاد عبدة اصنام بوده باشد
یا نه و حکم بعموم جواز داده اند و بکراهت مختص فرموده اند در حق اول بنا بر این ممکن است که حکم کرده شود
باشتغال کراهت در حق ایشان **دهم** خانه است که در آن شراب یا مسکری دیگر بوده باشد اعم از اینکه آنها در ظرف
باشند بجهة این یا نه معلوم است حکم بکراهت در صورتی است که شراب بقدری باشد که مصلی یا بدن او نجس شده و اما
در صورت تعدی ظاهر است که جایز نیست مگر بعد از ازاله و تطهیر **یازدهم** جواد طرقات است یعنی راههای وسیع بلکه
مطلق راهها خواه در حین مرور مارة بوده باشد یا نه مختفی نباشد حکم بکراهت در صورتی است که مزاحم مارة نبوده
باشد و اما در صورت مزاحمت جایز نیست بلکه نماز باطل است **دوازدهم** خانهای مجوس است که کبری بوده باشد و نیست
که خانه یهود و نصاری نیز چنین بوده باشد اگر چه احادیث در باب یهود و نصاری مختلف است ظاهر اینست وجه
آن تنبیه بر اختلاف مراتب مرجوحیت بوده باشد باین معنی که کراهت نماز در خانهای مجوس شدیدتر بوده باشد و در
خانهای یهود و نصاری کمتر بوده باشد **سیزدهم** بیع و کنایس است بیع بکسر با و فتح یا موحده مکسوره و یای مثناة تحتانیه مفتوحه
جمع بیعه است بکسر با و سکون یا و کنایس جمع کنیسه است اختلاف کرده اند علما در معنی این دو لفظ از بعضی ظاهر
میشود که بیعه معبد نصاری است و کنیسه معبد یهود است و ظاهر از صاحب قاموس آنست که بیعه معبد نصاری است
و کنیسه مشترک است ما بین یهود و نصاری و ظاهر از صاحب صحاح آنست که هر دو مشترک اند ما بین هر دو فرقه و بعضی بعد
از قول باشتراک هر دو در هر دو تفصیل داده اند که بیعه معبد صغیر یهود و نصاری است بمنزله مسجد محله نسبت به
مسلمین و کنیسه معبد کبیر ایشان است بمنزله مسجد جامع در حق مسلمین بعد از معرفت معنی لفظین علما اختلاف
کرده اند در کراهت نماز در بیع و کنایس و عدم کراهت جماعتی از فقها قایل شده اند بعدم کراهت و جمعی کثیر از قدما

عدم کراهت نماز در قبور ائمه علیهم السلام

در کراهت نماز در مقابل آتش

در بیان بیع و کنایس

کراهت نماز در بیع و کنایس

و هنا

اصحاب قایل شده اند بکراهت ظاهر قول ثانی است پس نماز در آنها مکروه است وکلامی که هست در این مقام این است
که آیا دخول در آنها و نماز در آنها موقوف است بر استیذان از اهل آنها یا نه ظاهر اینست که توقف نداشته باشد چهاردهم
مرابض حیوانات است یعنی مواضعی که مهیا شده است جهت زیستن حیوانات ظاهر میشود از اهل اصطلاح که نماز در مرابض
حیوانات حرام میدانند پس اجتناب احوط خواهد بود پانزدهم مکانی است که در آن تصویری بوده باشد بدانکه کلمات علما
در این مقام مختلف است ظاهر از کلام اهل اصطلاح آنست که اتیان کردن بنماز در اطاق که در آن صورت نقش شده باشد
حرام است وظاهر کلام آن مرحوم حرمت است خواه پیش روی مصلی بوده باشد یا نه وآنچه ظاهر میشود از بسیاری از فقها کراهت
است در صورتی که پیش روی مصلی بوده باشد خواه نقش در دیوار و طاق بوده باشد یا نه مثل آنکه پیش روی مصلی اشیاء
بوده باشد که صورت در روی آن نقش شده باشد واما هرگاه صورت در جانب یمین مصلی یا یسار او یا پشت سر او واقع
شود ظاهر اینست نماز در چنین صورت مکروه نبوده باشد و هم چنین هرگاه پیش روی نبوده باشد لکن در حین نماز بوده
باشد چیزی بکه در روی آن صورت بیندازد که مستور شود باز ظاهر اینست که کراهت نداشته باشد و در صورتی که هرگاه ستر
آن ممکن نبوده باشد وتبدیل آن بمکان دیگر نیز ممکن نبوده باشد در این صورت هرگاه راس آن صورت را قطع نماید
ظاهر اینست همین قدر کفایت بکند در رفع کراهت مخفی نماند چنانچه مکروه است نماز در صورتی که پیش روی مصلی صورت
بوده باشد هم چنین مکروه است نماز بر فرشی که در آن صورت نقش شده باشد در وقتی که در حالی از احوال نماز چشم مصلی
بر آن صورت واقع شود واما هرگاه جانماز بر روی آن فرش بیندازند بنحوی که آن صورت مستور شود کراهتی در این
صورت نخواهد بود و هم چنین هرگاه چشم آن صورت را حک نماید یا سر او را قطع نماید در این صورت نیز کراهت منتفی میشود
اگر چه متمکن از تبدیل مکان بمکان دیگر یا متمکن از ستر آن صورت بوده باشد شانزدهم اندرون خانه کعبه و پشت بام آنست
که اتیان بنماز فریضه در هر دو مکروه است چنانچه در مبحث قبله بیان شد هفدهم مرابط خیل و بغال است یعنی جایی که اسب
و قاطر را می بندند بنابر علف خوردن و لازم کردن آنها وظاهر از کلام اهل اصطلاح عدم جواز اتیان بنماز است در اینها و هم
چنین در مرابض غنم و مرابط بقر یعنی جایی که خوابگاه گوسفند است وجایی که گاو را می بندند پس اجتناب از همه اینها بهتر
خواهد بود اگرچه از حدیث صحیح ظاهر میشود عدم کراهت نماز در مرابض غنم هجدهم مکانی که در آنجا مصحفی مفتوح
بوده باشد یعنی مکروه است نماز کردن در چنین مکانی که پیش روی مصلی مصحفی مفتوح بوده باشد تا اگر آن مصحف
را هم بکناری در آن وقت کراهت منتفی میشود بدانکه حال اگرچه متبادر از لفظ مصحف قرآن است لکن در اصل اعم از قرآن است
چنانچه ایمایی دارد بر این مطلب ابن اثیر بعد از ان هذا اقل الصحف لا ولی صحف ابراهیم و موسی و در حدیث از جناب امام جعفر صادق
علیهم روایت شده که نزد ما مصحف فاطمه علیها سلام در آنست مثل قرآن تمام سه برابر الحدیث حالا اگرچه از لفظ مصحف قرآن است لکن
ظاهر اینست که مراد در این مقام اعم از آن بوده باشد پس کراهت نماز ثابت است خواه پیش روی این شخص قرآنی مفتوح بوده باشد ظاهر
یا کتابی مفتوح بوده باشد بلکه دور نیست که حکم بکراهت ثابت بوده باشد اگرچه کاغذ مکتوبی در پیش روی مصلی بوده باشد
و این کراهت منتفی میشود بهم گذاشتن آن یا گذاشتن آن در موضع دیگر که پیش روی مصلی نبوده باشد مخفی نماند حکم بکراهت ظاهر
اینست که ثابت بوده باشد خواه این شخص قاری بوده باشد یا نه بعضی از فقها تخصیص داده اند بقاری لکن این مدفوع است
باطلاق نص بلکه حکم ثابت است اگرچه در شب تاریک بوده باشد بلکه چنین است اگرچه مصلی کور بوده باشد نوزدهم مکانی است
که هرگاه مصلی در آن بایستد که پیش روی او دیواری بوده باشد که در آن دیوار رطوبتی ظاهر شده باشد از بالوعه دور نیست که
اختصاص برطوبت بیت الخلا نداشته باشد بلکه نماز کردن مکروه بوده باشد در مکانی که پیش روی مصلی دیواری بوده

باشد

باشد که در آن دیوار رطوبتی ظاهر شده باشد از بالوعه خواه چاه بیت الخلا بوده باشد یا غیر آن بیستم مکانی است که ۱۲۴
اگر مصلی در آن بایستد پیش روی آن آهنی بوده باشد خواه از جمله اسلحه بوده باشد مثل شمشیر و کارد و تفنگ یا غیر سلاح
بوده مثل چیزهای آهن بیست و یکم خانه که در آن سگ بوده باشد مگر آنکه کلب صید بوده باشد که این قسم از سگ مستثنی
شده است در حدیث بیست و دوم مکانی است که سمت قبله آن انسانی بوده باشد باین معنی که اگر کسی در آن مکان
بایستد مواجه او انسانی باشد خواه مرد بوده باشد یا زن بیست و سیم مکانیست که سمت قبله آن دری مفتوح باشد
بعبارة اخری مکروه است نماز بجانب بابی که مفتوح بوده باشد تا حال بسند این از اخبار بر نخورده ام محقق مرحوم
این نسبت بابی الصلاح داده است و فرموده است چونکه او از اعیان فقها است متابعت او در این باب نمودن
عیبی ندارد و آنچه فرموده اند اگرچه صحیح است لکن این مطلب را در کتاب ابی الصلاح که مسمی بکافی است ندیدم بدانکه مناسب این
است که ختم این بحث شود به بیان دو مطلب اول آن است که ثقة الاسلام حدیث صحیحی در کتاب کافی ذکر فرموده که آن حدیث
مشتمل است بر کراهت نماز در سه موضع که بیدا است و ذات الصلاصل و ضجنان آن سه موضع ما بین مدینه مشرفه و مکه معظمه اما
بیدا پس آن موضعی است که کسی که از مدینه بمکه معظمه میرود بعد از آنکه از مسجد شجره که محل احرام است گذشت بفاصله اندکی بر
آنجا میرسد اول حد آن از جانب مدینه که بمکه میرود بعد از معرس نبی صلی الله علیه و آله است یعنی بعد از انکه از معرس نبی که در دست
چپ واقع است گذشت داخل در بیدا میشود و این آن موضعی است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در این موضع رفع صوت به
تلبیه میفرمودند و آخر حد بیدا نسبت بکسی که از مدینه بمکه میرود ذات جیش است که انشاء الله تعالی لشکر سفیانی در اینجا هلاک
شده بزمین فرو میروند واما ضجنان پس آن کوهی است نزدیک بمکه معظمه واما ذات صلاصل پس آن میان آن دو موضع واقع است
مطلب ثانی در بیان ستره است بدانکه مستحب است در حق هر مصلی خواه مرد بوده باشد یا زن خواه نماز بجماعت بوده باشد یا
فرادی فریضه بوده باشد یا نافله ستره پیش روی خود قرار بدهد در صورتی که احتمال مرور مرور کننده در آنجا قایم بوده
باشد خواه مرور کننده انسان بوده باشد یا حیوان صغیر بوده باشد یا کبیر پس هرگاه قاطع بوده باشد که چیزی پیش روی او مرور
نخواهد نمود ظاهر اینست در اینصورت استحباب ثابت نبوده باشد توضیح مرام مقتضی نقل کلام است در سه مبحث اول در
بیان چیزی است که بآن ستره محقق میشود دویم در کیفیت آن سیم در فایده آن اما اول پس میگوییم ظاهر اینست که محقق
میشود ستره بهرچیزی که گذارده شود پیش روی مصلی خواه مشتبی بوده باشد یا جامه یا کتب یا سنگ یا عصا یا نیزه بوده باشد یا غیر
آن بلکه محقق میشود بنحو ... ساختن محل سجده را بدیواری یا ستونی و بخواباندن بلکه بخط کشیدن پیش رو نیز محقق میشود
واما کیفیت آن پس در عصا و خط ظاهر است واما مثل عصا و نیزه ظاهر اینست که مختص نبوده باشد بفرو بردن نیزه و عصا در
در زمین بلکه چنانچه بفرو بردن حاصل میشود هم چنین حاصل میشود بانداختن در روی زمین لکن بطریق عرض نه بطریق
طول و هم چنین است حال در خط یعنی خط را عرضا بکشد نه با استقامت قبله و از بعضی از علما نقل شده که خط مدور
بکشد باین نحو که محیط بمحل سجده بوده باشد یا طولا با استقامت قبله یا عرضا بشکل هلال بکشد واما فایده ستره
پس میگوییم فایده آن رفع مرجوحیت از نماز است در صورت تحقق مرور و تعلق نهی است بعد ذوی العقول از مرور
توضیح این اجمال آنست که هرگاه کسی در موضعی اتیان بنماز نماید مثلا از پیش روی آن شخص عبور نماید که این
شخص چیزی که مثل مذکور شد ستره قرار داده باشد این عبور سبب موجب مرجوحیت نماز او نمیشود والا نماز او مرجوح
خواهد بود و اگر عبور کننده از ذوی العقول و مکلف بوده باشد وضع ستره موجب این میشود که نهی از عبور باو تعلق
میگیرد پس اجتناب از عبور خواهد نمود و اگر فرضا اجتناب نماید این شخص عابر مباشر مرجوح خواهد بود در صورت تحقق

در بیان ستره

در بیان فایده ستره

ستره و موجب مرجوحیت نماز مصلی نخواهد بود بخلاف اینکه هرگاه وضع ستره نموده باشد مراد بصورت نمی از مرور در
حق آن شخص مار نخواهد بود پس آفة مرجوح نخواهد بود و نماز متصف بوصف مرجوحیت نخواهد بود بلی آنکه مستحب است
که مصلی نزدیک بستره بایستد و بعضی از فقها تحدید نموده اند بمقدار جای که گوسفند و مرحوم شهید در ذکری فرموده اند
که ستره امام مغنی میکرد از ستره مأمومین است الا آنکه فرموده اند برای بد و دلیل **اول** آنکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
امر نفرموده اند مأمومین را بستره **دویم** آنست که ظاهر حدیث آنکه مأمومین ستر است در حق مأموم دیگر اول شهادت بر نفی آن
و من الذی احاط علما بذلک و ثانی بر فرض تسلیم در صف اول جاری نیست و بعلاوه نصوص وارده در مسئله مطلق است شامل
مأموم نیز هست **فصل ششم** در بیان چیزی است که سجده بر آن صحیح است و در آن چند بحث است بحث **اول** جایز نیست
سجده مگر بر زمین یا چیزی که از زمین روئیده باشد بشرطی که مأکول یا ملبوس نبوده باشد پس سجده بر ابریشم و انحوان و گوشت
و جلود و فروش و حریر و صوف و مروارید و طلا و نقره و عقیق و فیروزج و آهن و مانند اینها جایز نخواهد بود
و تفاوتی نیست در عدم جواز سجود بر غیر ارض ما بین اینکه هیچ ارض نبوده باشد یا آنکه در اصل ارض بوده باشد لکن باستحاله
خارج از ارضیت شده باشد مثل جمله ارضهائی که مذکور شد پس سجده جایز است که یا ارض بوده باشد یا نبات ارض به
تفصیلی که مذکور خواهد شد لکن اجزای ارض گاه هست که بجهت اقتران بعض خصوصیات مختلف میشود در سجده و جواز
مثل تربت جناب سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه که سجده بر آن ترجیح دارد بر جمیع قطعات ارض عالم بلکه اجزای زمین
مختلفات است در خروج از وصف ارضیت و عدم خروج آن بعضی مقطوع به است که خارج از ارض شده مثل طلا و نقره و امثال اینها
پس شکی در عدم جواز سجود بر امثال این نیست و بعضی شکی نیست در عدم خروج مثل غالب اجزای ارض و شکی در جواز
سجود بر این نیست بجهت آنکه مشخص است که مقصود سجده بر قطعه و جزئی از ارض است خواه متصل بکره ارض بوده باشد
یا منفصل و بعضی محل تشکیک است مثل آجر و کوزه و سنگ و اجزای اینها از عدم خروج از ارضیت است پس سجده بر اینها جایز خواهد
بود بلکه ظاهر از کلمات جماعت از فقها آنست که جواز سجود بر خزف محل خلاف ما بین فقها نبوده باشد و هم چنین است سجده
بر جص آن نیز محل خلاف نیست بعلاوه جواز سجود بر حصی که عبارت از سنگ ریزه بوده باشد مدلول علیه است بجملة از اخبار
معتبره و اما سجود بر گچ پس این نیز محل خلاف است ظاهر اینست که جایز بوده باشد و جمعی این در مطالع الانوار مفصلا مذکور است
لکن اجتناب در صورت تمکن از غیر اولی است بجهت موافقت طریقه احتیاط است **بحث دویم** در سجود بر نباتات است بدانکه
ظاهر اینست که سجده بر هر نباتی جایز بوده باشد مگر نباتی که مأکول یا ملبوس بوده باشد سجده بر این جایز نیست و این در
صورتی که در جمیع بلاد مأکول بوده باشد ظاهر است و اما هرگاه فرض شود چیزی در بلدی مأکول هست و در بلدی دیگر مأکول
نیست آیا حکم هر بلدی تابع حال آن بلد خواهد بود پس حکم میشود در بلدی که مأکول هست بعدم جواز سجود بر آن در حق اهل
آن بلد و بجواز سجود بر آن در حق اهل بلد دیگر یا خیر بلکه هر چیزی که مأکول در بلدی شد حکم میشود بعدم جواز سجود بر آن اگرچه با
لا اضافه باهل بلدی بوده باشد که آن در آن بلد مأکول نبوده باشد ظاهر ثانی است و اما هرگاه فرض شود نباتی دو حالت
داشته باشد در یکی از دو حالت مأکول بوده باشد بخلاف حالت دیگر تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود نباتات
بر چهار قسم است **اول** آنست که مأکول است بدایة و نهایة مثل بسیاری از اقسام بقولات **دویم** مقابل آنست که مأکول
نیست لا بدایة و لا نهایة مثل غالب اقسام گیاهها و برگ بسیاری از اشجار و حکم در این دو قسم ظاهر است باین معنی که سجده بر
قسم اول جایز نیست در جمیع احوال و بر قسم ثانی جایز است کذلک **سیم** آنست که مأکول است بدایة لا نهایة مثل برگ
مو و پوست بادام و پوست خربزه در این قسم ظاهر اینست که حکم هر حالتی تابع آن حالت است پس سجده بر برگ مو در اول

احوال

ستره امام کفایت میکند از مأموم نمی‌باشد

در بیان مایصح السجود علیه

نباتات چهار قسم است

احوال جایز نخواهد بود بخلاف در آخر که جایز است و اما مثل خربزه و بادام و پسته و فندق که پوست اینها مأکول است در
اول نه در آخر پس سجده بر آنها در اول احوال جایز نیست و هم چنین است در آخر لکن مادامی که متصل باصل است پس بادام مادام
که شکسته نشده میگوئیم سجده بر پوست آن جایز نیست و هم چنین است پسته و فندق و گردو و بعد از آنکه شکسته شد
و مغز آن اخراج شد در این وقت سجده بر مغز آنها اگرچه جایز نیست لکن سجده بر پوست آنها در این حال که منفصل از مغز شده
جایز خواهد بود و هم چنین پوست خربزه و هندوانه مادامی که متصل است باصل خود پاره کرده باشند یا نه سجده بر آن جایز
نیست و اما بعد از پاره کردن و جدا کردن مأکول از آن را از پوست در این وقت ظاهر اینست که سجده بر آن پوست جدا شده
از اصل جایز بوده باشد قسم **چهارم** عکس این است باین معنی که مأکول نیست بدایة لکن مأکول است نهایة و بعبارة اخری
که حالت مأکول بودن مسبوق است بحالت غیر مأکول بودن مثل خرما و زیتون و بر بعضی اینها و این قسم ظاهر اینست
که سجده بر آن جایز نیست در جمیع احوال نظر باینکه صادق است در حق همه در جمیع احوال که مأکول است مخفی نماند که آنچه
مذکور شد حکم گندم و جو و شلتوک ظاهر شد باین نحو که سجود بر اینها جایز نیست خواه قبل از آرد کردن بوده یا بعد بلکه
سجده بر اینها جایز نیست اگرچه از پوست در نیامده باشند و اما پوست آنها پس ظاهر اینست که سجده بر آنها جایز نیست
در حال اتصال باصل و جایز است بعد از انفصال از اصل و قول بجواز سجده بر حنطه و شعیر قبل از آرد نمودن ضعیف است
و آنچه مذکور شد در حکم مأکول بود و اما ملبوس بدانکه نباتی که بالفعل ملبوس بوده باشد شبهه نیست در عدم جواز سجود و مراد
از ملبوس که در اخبار استثنا شده آنست که در آن قوة و استعداد ملبوس بودن متحقق بوده باشد و توضیح مقال مقتضی اینست که
گفته شود نباتات بعد از اشتراک کل در اینکه در اقسام نباتات نباتی نمی‌باشد که بالفعل ملبوس بوده باشد منقسم میشود بدو قسم
یک قسم آنست که قوة ملبوسیت در آن متحقق است مثل پنبه و کتان و قسم **دیگر** آنست که چنین نیست مثل غالب اقسام گیاه
شکی در عدم جواز سجود در قسم ثانی نیست و کلام که هست در قسم اول است باین معنی که استعداد ملبوس بودن کفایت میکند
در حکم بعدم جواز سجود یا خیر مختار اول است پس سجده بر قطن و کتان جایز نخواهد بود خواه قبل از غزل بوده باشد یا بعد قبل
از بافتن بوده باشد یا بعد و قول بجواز سجود بر قطن و کتان قبل از غزل ضعیف است و اضعف از این قول بجواز سجود است اگر
چه بعد از غزل بلکه بعد از بافتن بوده باشد و این قول شاذ است و هرگاه فرض شود چیزی بافته شده باشد از معتاد اللبس لکن غیر
معتاد اللبس مثل لیف خرما در این صورت اگر جبهه در حال سجود واقع شود بر غیر معتاد اللبس سجده صحیح خواهد بود بخلاف
اینکه جبهه واقع شود بر معتاد اللبس پس در این صورت صحیح نخواهد بود و از این قبیل است حصیری که بعض اجزای آن جبهه
واقع شود بر آن گیاه که حصیر از آن بافته شده صحیح است و اگر واقع شود بر ریسمان تنها یا بر ریسمان و آن
گیاه با هم صحیح نخواهد بود **بحث سیم** در بیان جواز سجود است بر کاغذ بدانکه اگرچه مقتضای بعضی از کلمات سابقه عدم
جواز سجده است بر چیزی که خارج از ارض و نبات بوده باشد لکن جواز سجود بر کاغذ بدلیل خاص ثابت شده است خواه
مأخوذ شده باشد از چیزی که سجده بر آن جایز باشد یا نه مثل کاغذی که معمول از قطن و کتان بوده باشد بلکه ظاهر اینست که سجده بر
کاغذ جایز بوده باشد اگرچه مأخوذ از حریر بوده باشد لکن اجتناب از این با تمکن از غیر مقرون باحتیاط است و قول باختصاص جواز
بکاغذی که مأخوذ بوده باشد از چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بسیار ضعیف است بلی هرگاه کاغذ در آن حین نوشته باشد
از این نیست مانع الکتابة یا چیزی که سجده بر آن جایز است مثل تربة حسینیه علی مشرفها الاف السلام والتحیة یا از کل دیگر یا از
چیزی نیست که سجده بر آن جایز نیست مثل مرکب و علی التقدیرین الاضعی یا کتابت محیط بر سطح کاغذ هست بحدی که موضع
خالی از کتابت باقی نمانده که کفایت نماید در صحت سجود یا مانع است پس مسئله متصور بچند صورت است **اول**

سجده بر پوست گندم و جو و شلتوک جایز است بعد از انفصال و جایز نیست در حال اتصال

در بیان سجود بر کاغذ

در سجده بر کاغذ نوشته

آن است که ما بر الکتابة از چیزی است که سجده بر آن جایز است در این صورت شبهه در جواز آن نیست خواه موضعی
از کاغذ باقی بوده باشد یا نه **دویم** آنست که ما بر الکتابة غیر آن است یعنی چیزی است که سجود بر آن جایز نیست لکن
موضعی از کاغذ خالی از کتابت است که وضع جبهه بر آن کفایت می‌کند در سجده در این صورت باز جایز است در
صورتی که جبهه واقع شود بر موضعی خالی از کتابت **سیم** مثل ثانی است لکن کتابت مستوعب سطح کاغذ است به
این معنی موضع خالی از کتابت به قدر مذکور نیست در این صورت ظاهر این است که سجده صحیح نبوده باشد پس عدم جواز
مختص است به این صورت در تتمه دیگر جایز است با کراهت بلکه ممکن است قول با نتفای کراهت در صورتی که ما بر الکتابة
ما یصح السجود علیه بوده باشد و ظاهر این است این کراهت مختص بوده باشد در حق قاری بصیر پس در حق غیر جایز است
من غیر کراهة بنا بر اینکه کراهت در حق غیر قاری ثابت نیست و هم چنین در حق قاری در وقت ظلمت چنانچه در حق اعمی
ثابت نیست اگرچه قاری و سجده در روز بوده باشد **بحث چهارم** در بیان حکم سجده است با ظهور خلاف بدانکه
هرگاه کسی وضع جبهه نمود بر چیزی با اعتقاد اینکه از چیزی است که سجده بر آن صحیح است بعد از آن فساد اعتقاد او ظاهر
شد مشخص شد که سجده بر آن جایز نبوده خواه باعتبار ذات آن بوده باشد مثل اینکه معلوم شد که آن استخوان بوده
مثلا یا باعتبار وصف آن مثل اینکه مشخص شد که چوب نجس بوده است یا باعتبار هر دو مثل نجس بودن ذات و هم نجاست
آن مثل اینکه مشخص شد در این صورت خالی از این نیست این ظهور فساد اعتقاد یا در اثنای سجده است یا بعد از رفع
راس از سجده در صورت اخیر در سجده واحده است یا در سجدات متعدده اگر در اثنای سجده بوده باشد یا قبل از
اتیان بذکر واجب است یا بعد از آن و علی التقدیرین یا متمکن است با عدم رفع راس از تدارک باینحو که پیشانی خود را به
کشد تا برساند به چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا آن چیز را بیاورد در زیر جبهه خود قرار دهد یا متمکن نیست
اگر متمکن بوده باشد پس در این مقام چند احتمالات است **اول** آنست که عالم شد به حقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب
و متمکن است از رسانیدن جبهه به چیزی که سجده بر آن صحیح است در این صورت ظاهر این است که لازم بوده باشد که پیشانی
خود را بکشد تا برساند به چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بعد از رسانیدن به آن آن وقت اتیان بذکر واجب
نماید و هرگاه فرض نمود در این صورت این شخص متمکن بوده باشد از رسانیدن به چیزی که سجده بر آن صحیح بوده
باشد به جبهه آیا این جایز خواهد بود بنا بر این این شخص مخیر خواهد بود ما بین رسانیدن جبهه تا آنچیز
یا رسانیدن آن چیز به جبهه ممکن است تفصیل داده شود در این مقام باین نحو که اگر آن موضعی که سجده بر آن صحیح است یا
مساوی است با آن موضعی که جبهه بر آن واقع شده یا پایین‌تر است یا بلندتر اگر مساوی بوده باشد در این صورت اولی
این است که پیشانی را بکشد تا برساند به آن موضع مساوی که سجده بر آن جایز است مثل اینکه اگر سر را گذارده در اول به
موضع از زمین مشخص شد که آن موضع نجس بوده در این وقت پیشانی را می‌کشد تا برساند به موضع طاهر و
رسانیدن به چیزی که سجده بر آن جایز است به جهت نظر باینکه خالی نیست از رفع و فی الجمله اجتناب از آن اگر لازم نبوده باشد
یقینا اولی خواهد بود و هم چنین است اگر موضعی که پیشانی را به سوی آن می‌کشد اخفض از آن موضع اول بوده باشد
اگر حکم به تعیین کشانیدن پیشانی نکنیم یقینا اولی خواهد بود از رسانیدن چیزی را که سجده بر آن صحیح بوده باشد به
پیشانی به همان جهت که مذکور شد و اما هرگاه بلندتر از آن موضع اول بوده باشد در این صورت خالی از این نیست که
علو یا قائم است یا به طریق سراشیب اگر اول است ظاهر این است که رسانیدن چیزی را که سجده بر آن صحیح است به جبهه
اولی است از کشانیدن جبهه را به سوی آن موضع مرتفع و این تفصیل اجزاء در صورت اخفضیت نیز محتمل است و از آنچه

مذکور شد

مذکور شد مشخص می‌شود که اگر پیشانی را در اول فعل بر مثل تربت پاک در آن بر مثلا گذارده باشد و بعد از آن که مشخص شد
مهر را حرکت داد تا موضع تربت پاک در آن قرار بگیرد اولی است از اینکه سر را از آنجا حرکت داده به مهر برساند **دویم** آن است که عالم
به حقیقت حال بعد از اتیان بذکر واجب در این صورت ظاهر این است که سجده این شخص صحیح بوده باشد چنانچه هرگاه عالم
به حقیقت حال نشده بود مگر بعد از رفع راس از سجود می‌گفتیم سجده آن صحیح است یعنی اتیان به سجده و ذکر واجب در سجده و انحناء آن
پس از این ظاهر می‌شود طهارت محل سجده مثلا شرط صحت ذکر است در وقتی که عالم بوده باشد قبل اتیان بذکر واجب اگر آن محل
نجس است در این صورت اتیان بذکر واجب در آن محل جایز نیست و اما شرطیه مطلقه طهارت محل سجده مثلا بالاضافه به کل
ثابت نیست تا مثل صورت مفروضه حکم توانیم نمود به فساد ذکر پس واجب باشد تدارک آن بعد از رسانیدن جبهه را به چیزی
که سجده بر آن صحیح بوده باشد بلی در صورت مفروضه ممکن است که قایل بشویم به رجحان جر جبهه تا برساند به چیزی که سجده بر
آن جایز بوده باشد به جهت ادراک ذکر مستحب هرگاه اتیان ننموده باشد و اقلا به جهت تدارک ذکر واجب ظاهر این است که جایز نبوده
باشد و از آنچه مذکور شد مشخص شد که اگر عالم به حقیقت حال بعد از رفع راس از سجده بلا اشکال سجده صحیح خواهد بود
سیم آنست که عالم شود به حقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب لکن متمکن نیست از رسانیدن جبهه به چیزی که سجده
بر آن صحیح باشد و نه از رسانیدن چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد به جبهه با عدم فعل منافی حکم در این مسئله خالی
از اشکال نیست و دور نیست که تفصیل داده شود در این مقام ما بین اینکه این در سجده اخری است یا در غیر آن علی التقدیرین
با رفع راس متمکن خواهد بود از تحصیل چیزی که سجده بر آن صحیح باشد با عدم فعل منافی یا نه پس مسئله متصور به چند صورت
می‌شود **اول** آنست در سجده اخری است و با رفع راس متمکن از تحصیل ما یصح السجود علیه نیست در این صورت دور
نیست که بگوییم سجده آن صحیح بوده باشد پس لازم است اتیان بذکر به جهت عمل به همان حالت نظر به استصحاب صحت
و عدم ظهور شمول مستند در کمی دلالت می‌کند بر اعتبار ارض یا نبات در چیزی که جبهه بر آن واقع می‌شود نسبت
با چنین مفروض است در محل کلام **دویم** مثل همین است که مفروض شد یعنی این واقعه در سجده اخری است و عالم به حقیقت
حال شد قبل از ذکر و در آن حالت متمکن نیست از چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد لکن با رفع راس متمکن
از آن خواهد بود در این صورت نیز ظاهر این است اتیان بذکر به همان حالت در حق او متعین بوده باشد رفع راس
قبل از ذکر و عود به سجود بعد از تحصیل چیزی که سجده بر آن جایز بوده باشد در حق این واجب بلکه جایز نبوده باشد بلحاظ
لزوم زیادتی سجده با عدم ظهور دلالت بر کفایت سجود آن **سیم** آنست که در غیر سجده آخر است لکن اگر جبهه در آن
حالت متمکن از تحصیل چیزی که سجده بر آن جایز بوده باشد نیست اما بعد از رفع راس متمکن از آن خواهد بود در
این صورت نیز مثل دو صورت مذکوره اتیان بذکر واجب در همان حالت نماید بعد از آن رفع راس نموده بعد از تحصیل
ما یصح السجود علیه اتیان به بقیه سجود نماید در این سه صورت که جمیع [illegible] نماز صحیح است لکن احتمال در صورت
مقتضی رعایت احتیاط است با اعاده نماز **چهارم** مثل صورت سیم است لکن می‌داند که با رفع راس نیز متمکن از تحصیل
چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد نیست با عدم فعل منافی در این صورت نماز باطل خواهد بود در همان حالت
قطع عمل نموده و بعد از رفع راس استیناف نماز نماید یعنی نماز را از سر گیرد و آنچه مذکور شد در جمیع این اقسام من اولها الی آخرها در
سجده بر نجس نیز جاری است چنانچه اشاره به آن نمودیم پس هرگاه سجده بر نجس نموده پس اطلاع بر آن یا بعد از رفع راس از سجود
است یا قبل اگر اول است سجده صحیح خواهد بود خواه بعد از نماز بوده باشد یا در اثنای نماز متمکن بوده باشد از اعاده نماز
در وقت یا نه در جمیع صور ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد و قول به لزوم اعاده با بقای وقت ضعیف است لکن رعایت این

خالی از احتیاط نیست و اکر ثانی است بعضی هم بر حقیقت حال قبل از رفع رأس از سجود است در این صورت یا قبل از اتیان بذکر
واجب است یا بعد از اتیان بآن اکر بعد از اتیان بذکر واجب بوده باشد ظاهر این است که سجده صحیح بوده باشد احتیاطا بهمان
نماید و رفع رأس نموده نماز را تمام نماید و اکر قبل از اتیان بذکر واجب بوده باشد اکر در آن حالت متمکن بوده باشد از وضع
جبهه بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بایستی که آن را بجبهه رسانیده بعد از اتیان بذکر تمام نماز نماید و اکر در
آن حالت متمکن از این نبوده باشد یا بعد از رفع رأس متمکن از این خواهد بود یا بعدم فعل منافی بنابر علی التقدیرین باید
سجود آخر است یا غیر آن تفصیل حکم چنین است که بیان شد با این نحو که اکر سجده آخر است در همان حالت اتیان بذکر
لازم بوده نماز را تمام نماید و بعد از رفع رأس متمکن از تحصیل ما یصح السجود علیه بوده باشد یا نه و اکر در غیر
سجده آخر بوده باشد یا نه چنین نماید در صورتی که متمکن بوده باشد بعد از رفع رأس از تحصیل آن و اکر متمکن نبوده
باشد بعد از رفع رأس از تحصیل آن یا بعدم فعل منافی در همان حالت نماز را قطع نموده استیناف نماز نماید لکن احتیاط در آن
مقتضی اعاده نماز است در صورت اتمام که مذکور شد **بحث پنجم** هرکاه مصلی شروع بنماز نمود در صورتی که متمکن
بود از وضع جبهه بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده و در اثنای نماز بعذری هم رسید که رفع تمکن از او شد مثل اینکه بر روی
فرش وسیع ایستاده بوده در وسط آن کناره مشغول نماز شد و در اثنای نماز طفل آمد و آن را برداشت و وقت اکر
مختص به این وقت مرتدات ما بین اینکه نماز را قطع نماید تا تحصیل چیزی نماید که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نماز را
بهمان حالت تمام نماید ظاهر تفصیل است در این مقام باین نحو که این امر یا در ضیق وقت است یا در سعت وقت اکر در
ضیق وقت است بحدی که اکر نماز را قطع نماید تا تحصیل نماید چیزی را که سجده بر آن صحیح بوده باشد درک نماز در وقت نم
خواهد نمود در این صورت ظاهر اینست که قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه متعین است که اتمام نماز نماید و در چنین صورتی
سجده بر کف یا ثوب تفصیلی که بیان خواهد شد نماید و اکر وقت موسع است متعین است که نماز را قطع نماید بعد از تحصیل چیزی
که سجده بر آن صحیح است استیناف نماز نماید **بحث ششم** سابق بیان شد که سجده جایز نیست مکر بر ارض یا نبات غیر ماکول و ملبوس
مخفی نماند از این قاعده استثنا شده چیز چند بعضی بعنوان اطلاق و عموم و بعضی در وقتی و وقتی بعبارة اخری بعضی
جواز سجود بر آن ثابت است در حال اختیار و اضطرار و بعضی مختص است بحالت ضرورت **اول** مختص بر این حیز است و آن
کاغذ است چنانچه سابق بیان شد که جواز سجود بر آن در جمیع احوال ثابت است اکرچه متمکن از ارض و نبات بوده باشد
دوم ثوب **سیم** کف مصلی است لکن این در صورتی است که متمکن از سجود بر ارض و نبات و کاغذ نبوده باشد در این صورت
که متمکن از سجود بر آنها نبوده باشد جایز است سجده بر لباس خود نماید لکن لباسی که معمول از قطن و کتان بوده باشد و در صورت
جایز است در این صورت بجهة خود قطن و کتان نماید یا بر قطعه کرباس اکرچه جزو ثوب نبوده باشد و اما ثوب معمول از صوف یا شعر
اینست که جایز نبوده باشد اکرچه دقیق نازک بوده باشد و اما ثوب مصنوع از ریشم پس بخصوص آن سعی نیست که سجده بر آن نیز جایز
نبوده باشد اکرچه در فصل برودت هوا بوده باشد لکن با تمکن از سجده بر ثوب معمول از قطن و کتان چنانچه بیان خواهد شد
ظاهر اینست که لازم نبوده باشد که ثوب از خود مصلی بوده اکرچه توهم میشود از بسیاری از عبارات فقها اختصاص لکن ظاهر این
که اختصاص مراد نبوده باشد بلکه ظاهر اینست که سجده بر ثوب مخصوص جایز بوده باشد اکرچه ثوب از خود نبوده باشد بلکه
ملبوس او نیز نبوده باشد بنابر این چند احتمال در این مقام محتمل است **اول** آنست که ثوب از خود مصلی بوده و ملبوس
او نیز بوده باشد **دوم** آنست که ثوب مملوک او بوده لکن ملبوس دیگری بوده باشد **سیم** آنست که ملبوس او بوده باشد
لکن مملوک غیر بوده باشد در نزد او بطریق عاریه یا اجاره بوده باشد **چهارم** آنست مملوک غیر و ملبوس غیر بوده باشد ظاهر

اینست

بلغ

این است که در جمیع صور مذکوره سجده بر ثوب جایز بوده باشد مختص است در صورت مملوکیت غیر جواز سجود مختص
بصورت اذن او است و در جمیع صور سجده بر ثوب مقدم است بر سجده بر کف و با عدم تمکن سجده بر ثوب بتفصیلی که
مذکور شد و هم چنین عدم تمکن از سجود بر قطن و کتان جایز است که سجده بر کف خود نموده باشد ظاهر اینست که سجده بر
ظهر کف متعین است پس سجده بر بطن کف جایز نخواهد بود بلکه لازم است که بطن کف را بر زمین بگذارد و بر ظهر آن سجده
نماید و مخیر است ما بین سجده بر کف دست راست یا دست چپ هر یک را که خواسته باشد اختیار نماید و در صورتی که مستور
کف آن مستور بوده باشد بقطن و کتان سجده بر آن ساتر نماید بلکه احتیاط اینست نزع آن ساتر نموده بعد از آن سجده بر آن
ساتر نماید نه بر کف و اما هرکاه آن ساتر از غیر قطن و کتان بوده باشد مثل دست کش از پوست یا از ریشم در این صورت حکم
بجواز سجده بر روی آن ساتر مشکل است با تمکن از سجود بر قطن یا کتان یا ثوب مصنوع از آنها بلکه جایز نیست و ظاهر این است
همین که متمکن از سجود بر ارض نیست مثلا نیست سجده بر ثوب و با عدم تمکن از ثوب سجده بر کف بی تامل نمود خواه مانع از سجود
بر ارض حرارت هوا بوده باشد یا برودت آن و حکم مختص بحالت حرارت نیست چنانچه توهم میشود از بسیاری از عبارات مخفی
نماند مناط در جواز سجده بر ثوب یا بر کف عدم تمکن است از سجود بر ارض مثلا در جمیع وقت نماز یا نه بلکه در اول وقت همبنکه
متمکن از وضع جبهه بر ارض نیست همان وقت میتواند سجده بر ثوب نمود اکرچه معتقد این بوده باشد که در آخر وقت متمکن
از وضع جبهه بر ارض خواهد شد ظاهر ثانی است اکرچه احتیاط در اول است و هم چنین است حال در تبدیل مکان یعنی
یعنی فرض میکنیم در مسجد متمکن از سجود بر ارض نیست بجهة حرارت هوا لکن در بیرون متمکن خواهد بود یا وجود این لازم
سجده بر ثوب نماید یا نه بلکه لازم است تبدیل مکان نموده سجده بر ارض نماید اکرچه ظاهر از ظواهر نصوص اول است لکن
البته احتیاط در ثانی است **حاصل** تحقیق در این مقام باید دانسته شود اینست که اکر متمکن از سجود بر ارض یا نبات غیر ماکول
و ملبوس بوده باشد یا کاغذ سجده بر غیر اینها جایز نیست و در صورت تمکن از هر سه نوع مخیر است ما بین هر یک که خواسته باشد
اکرچه بعضی افضل از بعضی بوده باشد و هرکاه متمکن از هیچ یک از این انواع ثلاثه نبوده باشد در این صورت جایز است سجده
بر قطن و کتان یا ثوب مصنوع از اینها نموده باشد و در صورت عدم تمکن از اینها جایز است سجده بر معدنیات مثل عقیق و
و فیروزج و امثال اینها و در صورت عدم تمکن از اینها نیز جایز است سجده نماید بر چیزی که نه از ارض بوده باشد و نه نبات
و نه متحصل از اینها مثل پشم و ثوب معمول از آن و مو و امثال اینها و در صورتی که متمکن از هیچ یک نبوده باشد آن وقت
جایز است سجده بر ظهر کف نماید پس جواز سجود بر پشت کف دست بعد از عجز از جمیع خواهد بود **بحث هفتم** واجب است
محل سجده مستوی بوده باشد که جبهه بر آن قرار گیرد پس سجده بر شیء لینی و چیزی که محل جبهه کل رقیق و امثال اینها که جبهه
بر آن مستقر نمیشود جایز نیست و اما هرکاه مضطر بوده باشد در چنین محلی ایستادن بنماز نماید لازم است که ترک سجده نماید
و اکتفا نماید باشاره بسر بدل سجده ظاهر این است که اشاره بایماء در حال ایستاده جایز بوده باشد پس لازم نیست
که بنشیند بجهة ایماء و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که عدول از سجود بایماء در صورتی است که وقت کمال بوده
باشد که جبهه قرار گیرد و اما هرکاه بایخ نموده مثل زمینی که از باران تر شده باشد لکن تر باین حد در این صورت
نماز در آنجا جایز خواهد بود و سجده را بطریق معهود بعمل آورد **بحث هشتم** مخفی نماند اعتبار ارض یا نبات از غیر
ماکول و ملبوس بوده باشد در محل جبهه است نه محال سایر اعضای دیگر توضیح این اجمال آنست چون که لازم است
در حال سجده هفت عضو بر زمین قرار گیرد و آنها جبهه و دو کف و دو زانو و سرهای دو انگشت بزرگ دو پا است چنانچه
بتفصیل در مباحث سجود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی مراد در این مقام آنست که آنچه مذکور شد که باید سجده بر ارض یا نبات

در بیان اینکه [illegible] جبهه [illegible] محل سجده

در بیان [illegible] مواضع [illegible] سجده [illegible]

ارض بوده باشد این مختص محل جبهه است اما سایر اعضائی که مذکور شد چنین نیست بلکه آنها اگرچه در حال اختیار
بوده باشد بر هر چه واقع شود اگرچه بر روی فرش و حصیر و نحو آنها بوده باشد جایز خواهد بود اگرچه نجس هم بوده
باشد لکن مشروط بر آنکه رطوبت نداشته باشد که تعدی نماید بسوی بدن یا لباس مصلی و مجملا عدم وجوب گذاشتن سایر عضو
مذکوره در حال سجود بر ارض یا نبات از ارض محل تأمل نیست کلامی که هست در استحباب آن است که آیا رعایت آن نیز واجب
بود یا لا اما فرجیه مستحب هست بالاضافه بجمیع اعضای سبعه بانی نظر بظاهر جماعتی از اعاظم فقهاء اعلی الله مقامهم اول آنست
بین مستحب خواهد بود که دو دست و دو سر زانو و دو سر انگشت دو پا را در حال سجود واقع بسازد بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده
باشد و کلمات این بزرگواران اگرچه مطلق است لکن ظاهر اینست که باید مراد ایشان مع بوده باشد چه در حق زن کشف دو
زانو در جمیع احوال نماز جایز نیست بلکه ستر آنها لازم است و این منافی حکم باستحباب وضع آنهاست بر ما یصح السجود علیه مختار
نزد حقیر اینست که استحباب رعایت این نسبت بدو کف ثابت است پس مستحب اینست که کفها را در حال سجود بگذارد بر
چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد اما نسبت بدو سر زانو و دو انگشت دو پا ثابت نیست بلکه نسبت بزانو در بعضی از
صور رعایت این مخالف با احتیاطات است **بحث نهم** در بیان اعتبار طهارت محل جبهه است بدانکه لازم است محل جبهه که
بر آن واقع میشود پاک بوده باشد پس هرگاه نجس بوده باشد سجده بر آن جایز نیست اگرچه نجاست غیر متعدیه بوده باشد بلکه
اگرچه نجاستی بوده باشد که معفو عنها بوده باشد در حال نماز مثل خونی که کمتر از درهم بغلی بوده باشد و مجملا اعتبار طهارت
محل جبهه در سجود محل تشکیک نیست کلامی که هست در این است که آیا معتبر طهارت محل کل جبهه است یا نه بلکه کفایت میکند
در صحت سجود و صلوة طهارت مقداری از محل بقدری معتبر از جبهه ظاهر و پیدا است بیان این اجمال آنست آنچه که واجب است
آنست که جبهه را بگذارد بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بمقداری که صادق باشد که جبهه را بر آن چیز گذارده است بعضی تحدید
کرده اند که بمقدار درهم از جبهه لا بد است ظاهر اینست که چنین نبوده باشد بلکه صدق آن در اقل از آن نیز متحقق است
بنا بر این هرگاه فرض شود محلی که جبهه بر آن واقع میشود نجس بوده باشد لکن محل بقدری از جبهه که بوضع آن قدر صادق است که جبهه
را نهاد بر ارض طاهر بوده سجده صحیح خواهد بود پس نجاست ما عدای این مقدار مضر بصحت نماز نیست پس معتبر در صحت نماز طهارت محل مقدار
معتبر از جبهه است نه محل کل جبهه لکن بشرط آنکه نجاست علاوه باین قدر تعدی بمصلی نکند مگر در صورتی که نجاست علاوه بر آن قدر
نجاستی بوده باشد که بعد از تعدیه معفو عنها بوده در نماز مثل اینکه خون بوده باشد که کمتر از درهم در این صورت ظاهر اینست که
مضر نبوده باشد توضیح مقام مقتضی اینست که گفته شود در اینمقام چند صورت است **اول** آنست که محل کل جبهه طاهر بوده
باشد تشکیکی در صحت سجود در این حالت نیست بلکه کل اصحاب مسلم است **ثانی** آنست که محل جمیع جبهه نجس بوده باشد شبهه در بطلان نماز
در این حالت نیست خواه نجاست متعدیه بوده باشد یا نه در صورت تعدیه معفو عنها بوده باشد یا نه **سیم** آنست که محل قدر معتبر از
جبهه طاهر بوده باشد لکن علاوه بر آن قدر نجس باشد در این صورت اگر آن نجاست تعدی بمصلی نکند نماز صحیح است و همچنین
نماز صحیح است اگر تعدی بکند لکن بعد از تعدی نجاستی بوده باشد که معفو عنها بوده باشد در نماز و اما هرگاه متنجس بوده باشد
بنجاستی که تعدی نماید و معفو عنها نبوده باشد فی تشکیک نماز باطل است و اما غیر از جبهه از اعضای سبعه مذکوره پس طهارت
محال آنها معتبر نیست بلکه معتبر خلو محال آنها است از نجاست متعدیه غیر معفو عنها پس هرگاه محال آنها کلا او بعضا نجس بوده
باشد لکن تعدی بمصلی نکند نه ببدن او و نه بلباس او نماز صحیح خواهد بود و همچنین است حال در صورتی که تعدی بکند لکن
بعد از تعدیه معفو عنها بوده باشد در نماز و اما هرگاه نجس بوده باشد بنجاست متعدیه غیر معفو عنها در این صورت نماز
باطل خواهد بود بجهت سرایت نجاست غیر معفو عنها بمصلی **بحث دهم** در بیان ترجیح انواع چیزهائی است که در حال

در اعتبار طهارت محل جبهه

در ترجیح انواع چیزهائی که سجده بر آنها جایز است

اختیار

اختیار سجده بر آنها جایز نیست بلکه در صورتی که ضرورت داعی شود بر سجده بر یکی از آنها بدانکه هرگاه کسی متمکن از سجده بر چیزی
که سجده بر آن صحیح بوده باشد نباشد و متمکن بوده باشد از سجده بر ثوب و بر جنس اختیار کدام یک نماید سکوت این مقصود
چند صورت میشود **اول** آنست که امر مردد بوده باشد ما بین سجود بر ثوب طاهر و ثوب نجس در این صورت
سجود بر ثوب طاهر متعین است بی اشکال هرگاه هر دو از یک صنف بوده باشد مثل اینکه هر دو از قطن بوده باشد یا
هر دو از ابریشم بوده باشد و هرگاه مختلف در صنف بوده باشند مثل اینکه احدهما از قطن بوده باشد و دیگری از ابریشم لکن
نجس لباس ابریشم بوده باشد در این صورت نیز سجده بر لباس قطن متعین است و اما هرگاه نجس لباس قطن بوده باشد
و طاهر لباس ابریشم در این صورت نیز ظاهر اینست که سجده بر طاهر متعین بوده باشد پس لازم است که سجده بر لباس ابریشم
دوم آنست که امر مردد باشد ما بین سجود بر نجس ما یصح السجود علیه و طاهر ما لا یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و
ثوب طاهر در این صورت نیز ظاهر اینست که سجده بر طاهر متعین بوده باشد پس سجده بر ارض نجس در چنین صورتی
جایز نخواهد بود و همچنین است سجود بر نبات نجس یا کاغذ نجس و ثوب طاهر اگرچه از ابریشم بوده باشد **سیم** آنست
که امر مردد بوده باشد ما بین سجود بر نجس ما یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و نجس ما لا یصح السجود علیه مثل
سجود بر ثوب نجس در این صورت ظاهر اینست که سجود بر نجس ما یصح السجود علیه متعین بوده باشد و سجود بر نجس
ما لا یصح السجود علیه جایز نبوده باشد نظر باینکه مانعیت در اینجا از دو راه است یکی باعتبار ذات آنچیز و دیگری
باعتبار وصف که عبارت از نجاست بوده باشد و مانعیت در اول منحصر است باعتبار وصف **چهارم** آنست که امر مردد
بوده باشد ما بین سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه مثل ثوب نجس و سجود بر عین نجاست در این صورت اگرچه مانعیت
در هر دو طرف باعتبار ذات و وصف است لکن ظاهر اینست که سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه متعین بوده باشد
و سجود بر عین نجاست جایز نبوده باشد و از اینجا مشخص میشود در صورتی که امر مردد شود ما بین سجود بر متنجس ما یصح
السجود علیه و سجود بر عین نجس العین سجود بر متنجس ما یصح السجود علیه متعین است و مجملا در صورتیکه امر مردد بوده باشد ما
بین سجود بر متنجس و عین نجاست سجود بر متنجس متعین است خواه متنجس ما یصح السجود علیه بوده باشد یا ما لا یصح السجود علیه
و در هر دو صورت سجود بر عین نجاست جایز نیست و از جمیع آنچه مذکور شد مشخص میشود که با وجود تمکن از سجود بر متنجس عدول
از سجده با ایماء جایز نیست پس قول بانتقال سجود با ایماء در مثل این صورت ضعیف خواهد بود بلی هرگاه فرض شود که تمکن از
سجود نبوده باشد مگر بر نجس العین در این صورت ظاهر اینست که ایماء بدل سجود متعین بوده باشد نه سجده بر نجس العین
هر گز جایز نخواهد بود بخلاف متنجس که سجود بر آن جایز هست در صورت عدم تمکن از سجود بر طاهر بتفصیلی که دانسته شد
کلامی که در این مقام هست آنست که آیا سجده بر متنجس جایز است در صورتی است که نجاست تعدی بمصلی نکند پس هرگاه نجاست
آن متنجس تعدی کند بمصلی سجود بر آن جایز نخواهد بود پس لازم است که سجود با ایماء در چنین صورت یا آنکه سجود بر متنجس جایز
هست اگرچه نجاست تعدی نماید بمصلی ممکن است در اینمقام تفصیل داده شود ما بین نجسی که معفو عنها بوده باشد بعد
از تعدی بجبهه و غیر آن اگر اول بوده باشد فی الحکم شود بلزوم سجود و عدم جواز عدول با ایماء و اگر ثانی بوده باشد
باز تفصیل داده شود ما بین کسی که جبهه او نجس بوده باشد قبل از شروع بنماز و متمکن از تطهیر نبوده باشد و کسی که جبهه او
طاهر بوده باشد اگر اول بوده باشد باز حکم شود بتعین سجود بر آن متنجس اگرچه موجب تعدی نجاست میشود بجبهه
نظر باینکه مفروض اینست که جبهه متنجس است و دلیلی که منع کند از تزاید نجاست در نظر نیست و اگر ثانی بوده باشد محل
اشکال است اگرچه ممکن است باز حکم شود بتعین سجود نظر باینکه در حرجی نیست مگر تنجس جبهه در اثنای صلوة و دلیلی که

این حال مستوغ عدول بوده باشد بایما در نظر نیست مختص است که تکلیف بنماز ثابت است و دلیلی بر جواز عدول
از سجود بایما در اینحالت ظاهر نیست پس متعین است نماز با سجود اگرچه موجب نجاست جبهه بشود و در این صورت اگر
اتیان بدو نماز نماید یکی با سجود و دیگری با ایما بدل سجود شاید احوط بوده باشد و صلوة با ایما مقدم بدارد بر صلوة
با سجود در صورتی که متمکن از تطهیر جبهه نبوده باشد و اگر متمکن از تطهیر بوده باشد نماز با سجده را مقدم دارد بر نماز
با ایما بحمل الله تعالی فرج ولی رفع الشبهات وحل المشکلات محمد و آله سادات السادات **بحث یازدهم** در حکم اشتباه
چیزی که سجده بر آن صحیح نیست بدانکه هرگاه ما یصح السجود مشتبه شود بما لا یصح علیه السجود بسبب مثل آنکه موضعی از
زمین نجس شده و موضع نجس مشتبه شد بغیر آن یا غیر مغصوب مشتبه شد بمغصوب در این صورت یا مضطر است
در نماز در آن مکان یا نه اگر مضطر است یا بمعنی که متمکن از سجود بر موضع دیگر نیست پس اشکال نیست در سجده بر آن موضع مشتبه
جایز است بلکه لازم است نظر باینچه در سابق بیان شد که هرگاه متمکن نبوده باشد مگر از سجده بر ارض نجس بر این صورت
سجده بر ارض نجس لازم است پس مشتبه بنجس بطریق اولی و این در صورتی که متمکن از سجود بر شیء طاهر نیز نبوده باشد
ظاهر است و اما هرگاه متمکن بوده باشد از سجود بر شیء طاهر پس حکم خالی از اشکال نیست نظر باینچه از سابق بیان شد
در صورتی که او مردد بوده باشد مابین سجود بر شیء طاهر و ارض نجس متعین است سجده بر شیء طاهر و با وجود آن
سجده بر ارض نجس جایز نبوده و مشتبه بر نجس نیز در موضع محصور حکم نجس دارد و اما امر مشتبه بمغصوب در این صورت
که محل کلام است پس حکم بجواز سجود بر آن مشکل است بلکه بعید نیست در چنین صورت ایما متعین بوده باشد و
هرگاه متمکن از سجود بر موضع دیگر بوده باشد خالی از این نیست یا آن اشتباه در موضع محصور است یا غیر محصور
اما در موضع محصور مثل آنکه یک موضع از اطاق نجس شده و متمکن از نماز در اطاق دیگر بوده باشد یا یک اطاق از
میان پنج اطاق نجس بوده باشد و اطاق نجس مشتبه شده باشد بغیر آن پس در امثال این دو صورت سجده در آن موضع
جایز نیست پس لازم است که اتیان بنماز در موضع دیگر بوده باشد و اما هرگاه موضع غیر محصور بوده باشد ظاهر این است
که اجتناب واجب نبوده باشد و مراد بمحصور در اینمقام آنست که اجتناب از سجود بر آن مشقتی نبوده باشد پس مراد
بغیر محصور در این مقام بمقتضای معا... آنست که در اجتناب از آن صعوبتی بوده باشد و معیار در تحقق مشقت
و عدم آن حال اغلب مردم است **فصل هفتم** در اذان و اقامه است و در این چند بحث است **اول** در فضیلت
اینها است بدانکه اخبار از اعداد اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار در فضیلت اذان و اقامه بسیار است در این
مقام اختصار میشود بذکر قلیلی از آن نظر باینکه اطلاع بر آن موجب رغبت انسان و باعث تغییر امثال ما غافلان است
پس میگوییم در حدیث صحیح از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که آن برگزیده مکه جناب ختمی
انبیا و رسل صلوات الله علیه و آله فرموده هر کس در شهری از شهرهای مسلمانان یکسال اذان بگوید بهشت در حق او واجب میشود و در
حدیث صحیح دیگر فرموده هرگاه اذان و اقامه بگویی این باعث این میشود که دو صف از ملائکه در عقب تو نماز کنند و هرگاه
دو صف از ملائکه اقتدا میکنند بتو در آن نماز و اگر اقتصار بر اقامه تنها نمایی یک صف از ملائکه در عقب تو نماز میکنند و در
حدیثی وارد شده که امتداد آن صف از ملائکه از مشرق تا بمغرب و از مخزن اسرار الهی جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و آله رویت
شده که آنحضرت فرموده کسی که اذان بگوید و مقصود او از گفتن اذان نبوده باشد مگر رضای الله جل شانه خداوند
عالم جل جلاله عطا میفرماید باو ثواب چهل هزار شهید و داخل میشود بسبب شفاعت او چهل هزار گناهکار در بهشت
و همین که موذن که با معرفت بگوید اشهد ان لا اله الا الله دعا و استغفار میکنند در حق او هفتاد هزار ملک در
چهل هزار

برآن جمیع است بجیری کرسجده مرم

در فضیلت اذان و اقامه است

چهل هزار ملک در ... مر عمل او ثوابی که مترتب میشود بر گفتن اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و اخبار در فضیلت
اذان و اقامه بسیار است همین قدر که مذکور شد در اینمقام کافی است و ظاهر است اینها در صورتی است که با معرفت
بوده باشد و معنی اشهد ان لا اله الا الله اینست که من شهادت میدهم که کسی که سزاوار معبودیت و پرستش بوده باشد
منحصر است در ذات اقدس و جناب مقدس حضرت خلاق عالم عز شانه و ملتفت این بشود که آن معبود من چنین معبودی
است که از جمله آثار قدرت آن معبود متعال است خلقت آسمان و زمین با عدم ماده و مدت و استغنا از معاون و انصار
و او است عالم بما فی الضمیر و ما طبیعت عباد و خطورات قلبیه بمحض خطور نزد او است عیان و اذعان بحقیقت این اعتراف در
غالب احوال منفک نمیشود از دهشت و اضطراب بسبب تذکر سطوت و عظمت حضرت ذی الجلال و مناسب در مقام
شهادت برسالت آن فخر کاینات موجودات آنست که ملتفت بر جلالت آن نفس مطهر و ذات مقدس آن سید انبیا و رسل
شده که چه جلالتی داشته که بشرافت رسالت از جانب حضرت رب العزة تعالی شانه مشرف شده و امین هذه لونه عالم امکان گردیده
در تبلیغ مرضیات و محبوبات و منهیات و مبغوضات بقاطبه موجودات منحصر است امین بودن از جانب خلاق عالم
شانه در کافه امور سعادت فوق همه سعادات و شرافتی است که فوق شرافات منحصر است که هرگاه حال موذن
در وقت اذان و اقامه چنین بوده باشد نظر باحادیث مذکوره و غیر اینها انشاء الله تعالی مستحق بوده باشد که مترتب و فایز خواهد بود
بسعادات و عطایای مذکوره از جانب خبیر جهان افرین جل شانه بس ما قریب ... قربیت آنست که محروم از شرافت این سعادات عظیم
نماید و مغبون خسارت آنکسی است که حضور را منظر بهوا جس و وساوس شیطانیه از امثال این کرامات عظیمه محروم کرداند
اعاذنا الله تعالی شانه من الحرمان المقرون بالخذلان و اعطانا بفضله و کرمه اللغویه بالشهیة بما یعطی برا اولیائه فی درجات الجنان بحق
اکمل انبیائه و اولیائه الطاهرة الطاهرة الطیبه من الان و الحاضر **بحث دوم** در ذکر اختلافی است بین علما شیعه در حکم اذان
و اقامه بوجوب و استحباب بحیثی **قول اول** آنست که اذان و اقامه واجب است در نماز جماعت خواه نماز جهری بوده باشد مثل نماز
مغرب و عشا و صبح یا اخفاتی بوده باشد مثل نماز ظهر و عصر و مستحب است در حال انفراد و این قول نقل شده از شیخ مفید
و شیخ طوسی و ابن براج و ابن حمزه و ابن زهره **دوم** آنست که اقامه واجب است در جمیع نمازها و اذان واجب است در نماز
جمعه و در نماز صبح و نماز مغرب که چیزی این دو نماز قصر ادا بوده باشد و مستحب است در ظهر و عصر و عشا و این قول حکایت
شده از ابن جنید و ابن ابی عقیل **قول سیم** آنست که اذان و اقامه واجب است در نماز جماعت مطلقا و هم چنین قایل
است در نماز صبح و مغرب اگرچه فرادی بوده باشد و اذان مستحب است در نماز ظهر و عصر و عشا این قول ظاهر میشود
از شیخ مفید در مقنعه **چهارم** آنست که هر دو مستحب است مطلقا خواه در نماز جماعت بوده باشد یا فرادی جهری بوده
باشد یا اخفاتی جماعت واجب بوده باشد مثل جمعه یا نماز قضائی بوده باشد یا ادا و این مشهور ما بین فقها
است و مختار ما بین اقوال است مخفی نماند محل اذان و اقامه قبل نماز یومیه و نماز جمعه است دون سایر نمازها خواه
واجب بوده باشد یا مستحب خواه جماعت در آن واجب بوده باشد مثل عیدین در صورت حضور امام علیه السلام
یا مستحب مثل صلوات نافله **بحث سیم** در فصول و ماهیت اذان و اقامه است اما اذان بدانکه فصول آن هجده
است چهار تکبیر اول بعد از آن شهادت بر توحید و الوهیت بعد از آن شهادت بر رسالت هر یک دو مرتبه و اما
شهادت بر ثبوت ولایت بر حق مشکاة معارف حقیقی و یقین جناب حضرت امیر المومنین علیه الصلوات من رب العالمین
پس این از اجزای اذان نیست نه از اجزای لازمه و نه از اجزای مستحبه و ظاهر میشود اطباق فقها بر این حکم چنانچه علامه
مجلسی نور الله تعالی مرقده در بحار فرموده مگر از اجزای مستحبه اذان است لکن انصاف اینست که حکم بجزئیت آن منضیف

اختلاف علما در وجوب و استحباب اذان و اقامه بحیثی

در فصول اذان و اقامت

شهادت به ولایت جزو اذان نیست

اگرچه جزء مستحب بوده باشد لکن چون که در کتاب احتجاج حدیثی مذکور است که حاصل مضمون آن این است هرگاه احدی از شما بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله پس باید بگوید علی امیر المؤمنین بنابراین هرگاه کسی بعد از فراغ از شهادت برسالت بگوید اشهد ان علیا امیر المؤمنین بقصد امتثال این حدیث نه بقصد آنکه جزء اذان است اتیان بمستحب مطلق کرده خواهد بود و چون که جماعتی از اعاظم فقها قدس الله تعالی ارواحهم مثل شیخ طوسی و علامه و غیرایشان فرموده اند که در اخبار شاذه در مقام بیان اجزای اذان وارد شده اشهد ان علیا ولی الله بنابراین هرگاه مؤذن بعد از فراغ از شهادت برسالت شهادت بر امارت و ولایت هر دو را جمع نماید باین نحو اشهد ان علیا امیر المؤمنین و ولی الله موافقت بهر دو حدیث نموده خواهد بود لکن نه بقصد جزئیت اذان بلکه بقصد امتثال اینها و صورت مجملا بعد از فراغ از شهادت برسالت از اجزای اذان سه جمله است یعنی حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و حی علی خیر العمل باین ترتیب که مذکور شد هریک را دو بار بگوید بعد از آن دو تکبیر بعد از آن دو تهلیل باید و تهلیل هجده جزء اذان تمام میشود و اجزای اقامه مثل اجزای اذان است تفاوت نیست میان آنها مگر به سه چیز دو چیز در انتقاص و یکی در زیاده باید **اول** آنست که تکبیر را اوّل اقامه دو بار است و در اذان چهار **دوم** آنست که تهلیل در اجزای اقامه یکبار است و در آخر اذان دو بار چنانچه بیان شد **سیم** آنست که بعد از حی علی خیر العمل در اقامه زیاده نماید قد قامت الصلوة را دو بار **بحث چهارم** اذان و اقامه اگرچه بنا بر مشهور و حق مستحب است لکن مبالغه و اهتمام در رعایت آنها می باید نمود خصوصا در صلوات جهریه سیما در نماز صبح و مغرب خصوصا در نماز جماعت نظر باینکه جماعتی از اعاظم فقها قدس الله تعالی ارواحهم قایل بوجوب آنها در جماعت شده اند بلکه صاحب غنیه دعوی اجماع نموده پس مقتضای احتیاط عدم اخلال بآنهاست در جماعت و فرادی و در نمازهای جهری و عدم اخلال باقامه است مطلقا اگرچه منفرد بوده باشد و در نماز اخفاتی بوده باشد لکن مواضع چند است که در آنها ساقط است چنانچه چند مورد است که اذان و اقامه هر دو ساقط است **اما** موارد که اذان تنها در آنها ساقط است **اول** سفر است بنا بر آنکه عمل در سفر بیشتر باذان و اقامه بر وجه طریق معهود **اول** آنست که اتیان نماید باذان و اقامه لکن نه بطریق معهود بلکه اقتصار نماید بر یک یک فصول اذان و اقامه یکی **دوم** آنست که ترک اذان نماید بالمرّة و اقتصار نماید باقامه بطریق معهود ظاهر اینست که هر دو قسم جایز بوده باشد لکن اتیان باقامه تماما و ترک اذان بالمرّة اولی است از آنکه اتیان بهر دو نماید منقوصا بنا بر این افضل آنست که ترک اذان نموده بالمرّة و اتیان باقامه نماید بطریق معهود پس اذان در سفر ساقط خواهد بود لکن سقوط در این مقام بطریق رخصت است پس اتیان بهر یک از اذان و اقامه بطریق معهود افضل خواهد بود تفاوت که هست مبالغه و اهتمامی که در اذان در حضر هست در سفر نیست **دوم** از مواضع که اذان ساقط است عرفه است توضیح مقال آنست که بعد از وقوف حاج در عرفات از زوال روز عرفه تا غروب لازم است که بعد از غروب کوچ نمایند از عرفات بسمت مشعر و اولی اینست که تاخیر نماز مغرب و عشا نموده تا وصول بمشعر در مشعر اذان نماز مغرب را گفته اتیان بنماز مغرب نماید بعد از نماز مغرب اتیان بنماز عشا نماید بدون اذان و خواهد فصل متحقق بشود ما بین دو نماز یا نه **سیم** از مواضع مذکوره صورتی است که مکلف جمع نماید میان ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا در این وقت اذان عصر و اذان عشا ساقط است یعنی در صورتی که مکلف خواسته باشد اتیان بنافله عصر و نافله مغرب ننماید بلکه اتیان بنماز عصر یا بنماز عشا نماید بعد از فراغ از ظهر یا مغرب بدون فاصله در این صورت اذان عصر و اذان عشا ساقط است بنا بر این هرگاه اتیان بنافله عصر یا بنافله مغرب نماید اذان ساقط نیست بلکه هرگاه اتیان بدو رکعت از نافله عصر یا نافله مغرب نماید باز ظاهر اینست که اذان ساقط نبوده باشد

در سقوط اذان است سفر

در سقوط اذان عشا در مشعر الحرام

در سقوط اذان عصر و عشا در صورت جمع میان ظهر و عصر و مغرب و عشا

ببعضی از تعقیبات قصیره مثل تسبیح سیده نساء صلوات الله علیها و نحو آن ظاهر اینست که منافی با صدق جمع که مناط در سقوط اذان است نبوده باشد **چهارم** صورت استماع اذان غیر است بدانکه این مسئله متصور بچند صورت میشود **اول** آنست کسی که اراده داشت که اتیان بنماز جماعت نماید شنید اذان کسی را که آن مؤذن اذان بجهت نماز جماعت میگفت مثل اینکه فرض کنیم مسجد وسیعی هست در آن ائمه متعدده نماز جماعت بعمل می آورند یکی از ائمه داخل مسجد شد دید که مؤذن بجهت جماعت دیگر اذان میگفت خواه مؤذن امام آن جماعت بوده باشد یا غیر امام و این امام استماع آن اذان نمود در این صورت ظاهر اینست که این امام مستمع اذان اجتزاء بآن میتواند نمود **ثانی** آنست که کسی اراده جماعت داشت استماع اذان از منفرد نمود در این صورت نیز ظاهر اینست امام جماعت اجتزاء باستماع اذان از منفرد نمود در این صورت نیز ظاهر این است امام جماعت اجتزاء باستماع آن اذان منفرد میتواند نمود پس شروع بنماز جماعت میتواند نمود با عدم اذان **سیم** آنست که منفرد استماع اذان نمود از مؤذن جماعت **چهارم** آن است که منفرد استماع اذان از منفرد نمود در این دو صورت نیز مصلی اکتفا باستماع آن اذان میتواند نمود پس در جمیع این چهار صورت که استماع مرید جماعت اذان جماعت را و استماع منفرد اذان منفرد و استماع مرید جماعت اذان منفرد و استماع منفرد اذان جماعت را نموده باشد ظاهر اینست که در جمیع اینها اکتفا در اذان باستماع آن اذان میتوان نمود اینها در صورتی است که اتیان بنماز نماید بهمان وصفی که حین استماع ناوی آن وصف بود ظاهر است و اما هرگاه عدول از آن قصد نماید و خواهد اتیان بنماز نماید بخلاف آن وصفی که حین استماع ناوی آن بود مثل اینکه حین استماع اذان عازم این بود که اتیان بنماز جماعت نموده باشد بعد از آن او متحرک شد خواهد نماز منفرد بعمل آورده باشد یا بعکس آن مثل اینکه حین استماع اذان عازم این بود که نماز را منفردا اتیان نموده باشد بعد خواهد اتیان نماز جماعت نموده باشد آیا حکم در صورت اختلاف در مثل صورت عدم اختلاف است پس اکتفا بهمان استماع اذان میتوان نمود یا حکم در صورت اختلاف در مثل صورت چنین نیست بلکه اتیان باذان در این صورت لابد منه است دور نیست که در این مقام تفصیل داده شود ما بین عدول از اقوی باضعف مثل اینکه حین استماع اذان ناوی جماعت بود بعد از آن متحرک شد خواهد اتیان بنماز منفردا نموده باشد و بین عدول از اضعف باقوی مثل اینکه حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد خواهد نماز را بجماعت بعمل آورده باشد در قسم اول حکم کنیم بجواز اکتفا بهمان اذان مسموع بخلاف این در قسم ثانی پس هرگاه حین استماع اذان عازم این بود که اتیان نماز بجماعت نموده باشد بعد خواهد نماز را منفردا اتیان نماید در این صورت اکتفا بهمان اذان مسموع میتوانی نمود خواه اختیار انفراد باختیار بوده باشد یا باضطرار یعنی با تمکن از جماعت بوده باشد یا نه مثل اینکه حین استماع اذان معتقد این بود که بعضی خواهند اقتدا کرد با و اقتدا نمایند بعد خلاف اعتقاد او منکشف شد ظاهر اینست که در هر دو صورت اکتفا بهمان اذان مسموع میتواند نمود خصوصا در صورتی که اختیار انفراد باعتبار عدم تمکن از جماعت بوده باشد این در صورت عدول از اقوی باضعف بود و اما هرگاه عدول از اضعف باقوی بوده باشد مثل اینکه حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد در این صورت میگوئیم اجتزاء بآن اذان مسموع نمیتواند نمود خصوصا در صورتی که حیثیت انفراد با عدم تمکن از جماعت بوده باشد و محتمل است در این مقام تفصیل داده شود ما بین اینکه اذان مسموع اذان جماعت بوده باشد یا اذان منفرد در اول حکم شود بجواز اجتزاء و در ثانی بعدم جواز اجتزاء **تنقیح مقام** مقتضی این است که گوئیم مستمع اذان یا عازم جماعت است یعنی امامت یا انفراد علی التقدیرین اذان مسموع یا اذان جماعت است یا اذان منفرد و علی التقادیر یا اتیان بنماز می نماید بهمان وصفی که حین استماع اذان ناوی آن بود یا بر خلاف آن پس اقسام در مسئله هشت است **اول** آنست که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان عازم جماعت بوده و اتیان بنماز نیز بهمان قصد یعنی جماعت نمود

استماع اذان موجب سقوط اذان است

بوده باشد در این صورت فی اشکال اذان ساقط است بعضی حاجت باذان دیگر نیست دوم آنست که استماع اذان منفرد
نموده و در حین استماع عازم جماعت بوده و بهمان قصد نیز میخواهد اتیان بنماز نموده باشد در این قسم نیز حاجت باذان دیگر
نیست بهمان اذان مسموع اکتفا میتواند نمود سیم آنست که استماع اذان جماعت نموده و حین استماع اذان عازم انفراد بوده و
بهمان قصد نیز میخواهد اتیان بنماز نموده باشد چهارم آنست که استماع اذان منفرد نموده و حین استماع عازم انفراد بوده
بهمان قصد نیز میخواهد اتیان بنماز نموده باشد در این دو صورت نیز ظاهر اینست که حاجت باذان نبوده باشد پنجم آنست
که استماع اذان جماعت نموده و حین استماع اذان ناوی جماعت بود بعد از آن از جماعت منحرف شده میخواهد اتیان بنماز
منفردا نموده باشد ششم آنست که استماع اذان منفرد نموده و حین استماع اذان عازم جماعت بود بعد نخواهد نماز
اتیان نموده باشد در این دو صورت نیز دور نیست که حاجت باذان دیگر نبوده باشد پس اکتفا بهمان اذان مسموع میتواند نمود
هفتم آنست که استماع اذان منفرد نموده و حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد هشتم آنست که استماع
اذان جماعت نموده و حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد در این دو صورت عدول از اضعف باقوی نموده
در قسم اول ظاهر اینست که اکتفا باذان مسموع میتواند نمود پس هرگاه خواسته باشد که درک فضیلت اذان را نموده باشد باید
اذان بگوید و اما قسم ثانی پس اگر چه در صورت اجتزا و اجتزا باذان نماز جماعت شده است در نماز جماعت لکن دور نیست
که اکتفا نتوان نمود بلکه می باید اذان گفته باشد تا محروم از فضیلت اذان نبوده باشد اگر کسی گوید این تفصیل مسلم
هرگاه اکتفا باستماع اذان منفرد در جماعت می شد و منفرد اینست که شما اکتفا بان مینمائید چنانچه بیان شد در قسم ثانی که هرگاه
که استماع اذان عازم این بود که نماز جماعت بجا آورده باشد در این صورت اکتفا بهمان اذان مسموع از منفرد میتواند نمود — منفرد نموده و حین استماع
در جماعت و در این صورت نیز چنین خواهد بود بعد از قصد جماعت پس باید اجتزا توان نمود خصوصا در صورت
اخیره که اجتزا با استماع اذان جماعت در اذان نماز جماعت خواهد بود جواب این آنست که ما را که حسین است لکن
چون که اجتزا در واجبات و مستحبات هیچ فعل غیر مخالف اصل است پس لازم است که اقتصار شود در مخالفت اصل
بقدری که ظاهر از نص است و ظاهر از مستند مسئله بعد از تدقیق نظر در صورتی است که اتحاد فی ما بین قصد حین
استماع اذان و قصد حین شروع در نماز بوده باشد پس تمسک بان در صورت تغایر ما بین قصدین ممکن نیست بنا بر این
باید در صورت تغایر قصد اتیان باذان نماید تا موافق سنت بوده باشد و بعبارة اخری چونکه مقتضای حدیث موثق لا صلوة
الا باذان و اقامة آنست که هر نماز مرتبط باذان و اقامة بوده باشد تخصیص این عموم در صورت اتحاد در قصد وقت استماع
اذان و وقت شروع در نماز ثابت شد و اما در صورت مغایرت پس مخصص معلوم نیست بلی هرگاه عدول از اقوی باضعف
بوده باشد چنانچه مذکور شد در آنجا ممکن است که متمسک شویم بطریق اولی معنی عکس ان لکن فهمیدن آن موقوف است
بتامل تام بعد از استمداد توفیق از فیاض علام ببرکت ارواح مطهره ائمه انام علیهم الاف التحیة والسلام بعد از ترقیم مطالب
مرقومه بقدری که مقام مقتضی آن بود میگوئیم در این مقام دقایق چند هست مناسب اینست که تنبیه بر این شده باشد اول آنست
که استماع اذان که مغنی میگردد از اذان آیا استماع جمیع فصول اذان است یا استماع بعض نیز کفایت مینماید در این مقام
اولست پس سماع بعض فصول کفایت میکند در حکم بسقوط اذان ثانی آنست حکم با اینکه استماع اذان موجب سقوط
اذانست در صورتی است که حین استماع عازم نماز بوده باشد پس هرگاه حین استماع اذان عازم نماز نبوده باشد بعد
از استماع اذان عازم شد که اتیان بنماز نموده باشد ظاهر اینست که اذان ساقط نبوده باشد اگر چه عازم بنماز شود بعد از
استماع اذان بدون فاصله سیم آنست استماع اذانی که موجب سقوط اذان میشود در صورتی است که استماع اذان

بوده باشد

بوده باشد که این شخص عازم اتیان آن نماز بوده باشد پس هرگاه این شخص عازم نماز ظهر بوده باشد و استماع اذان عصر
نموده باشد یا بعکس آن ظاهر اینست که اذان ساقط نبوده باشد چهارم استماع اذان کفایت میکند در اذان مستمع در صورتی
که مؤذن ناوی این بوده باشد که اذان جهت نماز است پس هرگاه اذان مؤذن باین قصد نبوده باشد مثل اینکه اذان بقصد تعلیم
یا تعلم گوید یا استماع اذانی نموده باشد که خلف مسافر گفته شده باشد این موجب سقوط اذان نمیشود و هم چنین استماع اذان
در گوش راست مولود نموده باشد یا استماع اذان در گوش کسی که ترک اکل لحم نموده تا چهل روز باید در گوش کسی که سوء خلق هم
رسانیده باشد و هکذا مجملا استماع اذانی که موجب سقوط اذان میشود استماع اذانی است که مؤذن اتیان نماید بقصد
اتیان بنماز نه مطلق استماع اذان اگر چه این از آنچه در سیم مذکور شد مستفاد میشود خامس استماع اذان در صورتی مسقط
اذان است که اذان مؤذن صحیح بوده باشد پس هرگاه اذان او صحیح نبوده باشد خواه باخلال ببعض فصول اذان یا باخلال
بعض کلمات آن یا بتقدیم و تأخیر بعضی حروف اذان از مخرج آن ظاهر اینست در هیچیک از صور مذکوره استماع چنین اذانی
مسقط اذان نبوده باشد و هم چنین است هرگاه در فقرات اذان کلا او بعضا تغنی نماید ششم ظاهر اینست سقوط بسبب
استماع اذان در صورتی است که مؤذن مرد بوده باشد پس هرگاه استماع اذان زن نماید این کفایت در سقوط اذان او نخواهد
نمود اگر آن زن از محارم او یا غیر محارم او بوده باشد این در حق مردان است و اما در حق زنان با حیثیت ضعیف استماع اذان از زن
دیگر نموده یا استماع اذان از مرد نموده لکن از محارم خود ظاهر اینست که این کفایت بکند در حکم بسقوط اذان زن دیگر دور نیست که
غیر محارم نیز چنین بوده باشد هفتم ظاهر اینست چنانچه استماع اذان مؤذن جماعت و اذان منفرد کفایت میکند در حکم بسقوط
اذان مستمع هم چنین است استماع اذان مؤذن بلد خواه معلوم شود که بعد از اذان بلا فصل اتیان بهمان نماز نماید یا نه بلکه اذان جهت
محض اعلام بدخول وقت نماز بوده باشد پس اذان مؤذن بلد هستی چنین خواهد بود از آنکه در سابق بیان شد که هرگاه اذان مؤذن
جهت نماز نبوده باشد استماع آن اذان موجب سقوط اذان نمیشود هشتم آیا حکم مذکور مختص بنماز ادائی است یا در اذان نماز قضائی
نیز ثابت است دور نیست که مختص بنماز ادائی نبوده باشد بلکه در نماز قضائی نیز ثابت بوده باشد لکن تفصیلی که محتاج
به بیان است پس میگوئیم در این مقام چند احتمال است اول استماع اذان نماز ادا در حق کسی که عازم اتیان بنماز ادا است دوم استماع
اذان نماز قضا در حق کسی که عازم نماز قضا است سیم استماع اذان نماز ادا در حق کسی که عازم اتیان بنماز قضا است چهارم
عکس اینست یعنی استماع اذان نماز قضا در حق کسی که عازم اتیان بنماز ادا است اول حکم آن مفصلا بیان شد دوم متصور بچند
صورت میشود توافق در نوع صلوة و تخالف در آن اما در صورت تخالف مثل اینکه کسی اذان گفت جهت اتیان بنماز ظهر قضائی کند
و دیگری استماع آن اذان نمود لکن عازم این هست که اتیان بنماز صبح قضائی نموده باشد این صورت حکم بسقوط اذان در حق
مستمع ممکن نیست و اما صورت توافق پس این متصور به دو صورت میشود یک صورت آنست که کسی مثلا دو سال قبل از این
نماز ظهر او از او فوت شده و دیگری نیز نماز ظهر او از او فوت شده لکن یکی قبل و دیگری بعد ولی وقت عازم این شده اند که اتیان بنماز
ظهر قضائی نموده باشند یکی بهمین قصد اذان گفت و دیگری استماع آن اذان نمود ظاهر اینست در این صورت نیز استماع اذان کفایت
در حکم بسقوط اذان نماید صورت دیگر آنست که یک نماز ظهر در یک وقت فوت شده مثل اینکه نماز ظهر روز یکشنبه اول فلان ماه
از دو نفر فوت شده هر دو در یک وقت اراده نمودند که قضا نموده باشند یکی اذان جهت همان نماز گفت و دیگری شنید در این
صورت ظاهر اینست که اذان مسموع قائم مقام اذان سامع بشود پس اذان او ساقط خواهد بود سیم نیز متصور بدو صورت
میشود توافق در صنف و تخالف در آن اول مثل اینکه کسی اذان گفت بقصد اینکه اتیان بنماز ظهر ادائی نموده باشد مثلا و
دیگری استماع آن اذان نمود با عزم باتیان ظهر قضائی دوم مثل اینکه مستمع اذان در این فرض عازم این هست که اتیان بنماز عشا

قضائی نموده باشد ظاهر اینست در هیچ یک از این دو صورت حکم بسقوط اذان نماز قضا نمیتوان نمود و همچنین
است حال در قسم چهارم یعنی استماع اذان نماز قضائی موجب سقوط اذان نماز ادائی نمیتواند شد خواه در صورت
توافق در صنف بوده باشد یا در صورت تخالف **نهم** آنست این حکم بسقوط اذان در محل کلام مختص است بصورت
استماع اذان موذن یا اعم است از صورت استماع و سماع اگرچه متیقن اول است لکن ظاهر اینست که اختصاص بصورت
استماع نداشته باشد پس در صورت سماع اذان غیر نیز اذان سامع ساقط است **دهم** آنست این حکم چنانچه در سماع
اذان ثابت است در سماع اقامه نیز چنین است یعنی هرگاه کسی اذان و اقامه را هر دو را از موذن و مقیم شنید سماع اذان
چنانچه مغنی از اذان است سماع اقامه نیز مغنی از اقامه است و اما سماع اذان فقط اگرچه مغنی از اذان هست لکن مغنی از
اقامه نیست و اما سماع اقامه فقط پس هرگاه بعد از صدور اذان از این شخص سامع بوده باشد ظاهر اینست که موجب
سقوط اقامه بشود و اما هرگاه اذان از این شخص صادر نشده باشد و استماع اذان نیز ننموده باشد چنانکه مفروض است
مثل اینکه فرض کنیم وقت گفتن اذان موذن حاضر نبوده یا موذن ترک اذان نموده اقتصار باقامه تنها نمود پس این شخص سامع
اقامه فقط حکم بسقوط اذان در حق او ممکن نیست پس کو اینان باذان نماید ظاهر اینست که حکم بسقوط اقامه در حق او
ممکن نبوده باشد پس اقامه نیز باید بگوید و اگر ترک اذان نماید یا استماع اقامه فقط مغنی از اقامه او خواهد بود یا نه حکم
از اشکال نیست لکن دور نیست که استماع اقامه فقط مغنی از اقامه نبوده باشد خواه اذان را ترک نماید یا نه **یازدهم** ظاهر
اینست که حکم مذکور در صورتی است که بعد از استماع اذان و اقامه بلا فصل عرفی مشغول نماز بشود و اما هرگاه فصل تخلل
شود در این صورت اذان و اقامه هیچیک ساقط نیست **دوازدهم** ظاهر اینست که سقوط اذان و اقامه در صورت مسطوره
من باب العزیمت نبوده باشد که ممنوع بوده باشد این شخص از اذان و اقامه بلکه من باب الرخصت خواهد بود پس با استماع
اذان و اقامه اتیان بهر دو میتواند نمود بلکه دور نیست که عدم اجتزاء باذان و اقامه مسموع و اتیان بانها نمودن اولی و احوط
بوده باشد خصوصا نسبت باقامه **پنجم** از جمله مواضعی که اذان ساقط است در روز جمعه است یعنی اذان نماز عصر در
آن روز ساقط است خواه در عرفات بوده باشد یا در سایر اماکن کلامی که هست در این است که آیا حکم مختص است بصورتی
که مشغول دعا شود یا عام است ظاهر ثانی است پس اذان نماز عصر در روز عرفه ساقط است اگرچه قصد دعا و تعقیب
در آن روز نداشته باشد ظاهر اینست که سقوط اذان در اینجا بطریق عزیمت بوده باشد پس اذان عصر در آن روز جایز نیست
ششم از جمله مواضعی که اذان ساقط است عصر روز جمعه است خواه مکلف اتیان بنماز جمعه نماید یا نماز ظهر بنا بر آنچه جماعتی
از فقها ذکر نموده اند و بعضی از فقها چنین ذکر نموده اند که اگر اتیان بنماز جمعه نموده باشد اذان عصر ساقط است و اگر اتیان بنماز
ظهر نموده باشد عصر ساقط نیست مختار نزد حقیر عدم سقوط است پس اذان عصر در روز جمعه مثل اذان عصر سایر روزها
خواهد بود اگرچه اتیان بنماز جمعه نموده باشد **هفتم** از مواضعی که اذان ساقط است در صورتی است که کسی داخل مسجد
شد بقصد نماز در حالتی که اهل مسجد مشغول بنماز جماعت بوده باشند خواه در اثنای نماز بوده باشند یا بعد از
فراغ از نماز لکن در صورتی که اهل صفوف متفرق نشده باشند اعم از آنکه این شخص عازم نماز جماعت بوده باشد
باین نحو که عازم این بود که اقتدا نماید بامام همان جماعت یا بامام جماعت دیگر بلکه هرگاه امام جماعت دیگر خواهد
بوده باشد باز ساقط خواهد بود و هم چنین است هرگاه خواهد نماز منفردا اتیان نماید باز ساقط خواهد بود خواه
امام جماعت معلوم العدالة حتی این شخص بوده باشد یا مجهول الحال بلکه هرگاه فرض شود که امام معلوم الفسق بوده
باشد بنا بر اعتقاد این شخص در اینصورت ظاهر اینست که اذان ساقط نباشد پس اقسام مسئله متعدد است **اول**

آنست

آنست که داخل مسجد شد بقصد اینکه اقتدا بامام جماعت نموده باشد **دویم** آنست داخل مسجد شد بقصد اینکه امامت
نموده باشد بجهت جماعت دیگر **سیم** آنست داخل شد بقصد اینکه منفردا اتیان نموده در جمیع این سه صورت وقتی که داخل
شده باید امام مشغول بنماز جماعت است در اثنای نماز آن امام داخل مسجد شده یا بعد از فراغ آن امام از نماز لکن با
بقاء صفوف در جمیع این سه صورت اذان بلکه اقامه نیز ساقط است این در صورتی است که این شخص عازم اتیان به
همان نماز بوده باشد که امام مشغول بان بوده یا فارغ شده باشد از آن اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه امام
مشغول بنماز ظهر یا مغرب بود و این شخص عازم اتیان بنماز عصر یا نماز عشا بوده باشد در این صورت اذان و اقامه ساقط
نیست پس میباید اتیان باذان و اقامه نموده باشد و اما هرگاه امام مشغول بنماز عصر یا نماز عشا بود و این شخص عازم
اتیان بنماز ظهر یا مغرب بوده باشد در این صورت دور نیست که هیچیک از اذان و اقامه ساقط نبوده باشد در این مقام
مباحث چندی هست که تنبیه بر آن مناسب است **اول** آنست آنچه مذکور شد که اذان و اقامه هر دو ساقط هست این
در صورتی است که نماز جماعت در مسجد بوده باشد اما هرگاه در مسجد نبوده مثل اینکه نماز جماعت در خانه است یا
در صحرا است چنانچه در سفرها غالبا چنین است در این صورت اگر کسی در آن مکان خواهد اتیان بنماز نموده باشد اذان
و اقامه باید بگوید اگرچه اتیان بنماز در صف جماعت نموده باشد نماید مگر در صورتی که اقتدا نماید بامام جماعت مثلا هرگاه
کسی در صحرا اتیان بنماز جماعت میکنند و یکی آمد بقصد اینکه اقتدا بهمان امام نموده باشد در همان نماز وقتی که
ملحق بصف جماعت شد امام از نماز فارغ شده بود در این صورت بر این شخص اتیان باذان و اقامه هر دو میباید اگرچه اتیان
بهمان نماز در بین صفوف جماعت نماید پس حکم بسقوط اذان و اقامه در محلی که اتیان بجماعت شود در صورتی است که جماعت در
مساجد بوده باشد در غیر مساجد چنین نیست **دویم** آنست حکم بسقوط اذان و اقامه در صورتی است که صلوة متحد بوده
بوده باشد در نوع و صنف پس هرگاه نوع نماز مختلف بوده مثل اینکه امام اتیان بنماز ظهر نموده باشد و این شخص میخواهد
اتیان بعصر نموده باشد در این صورت اذان و اقامه ساقط نیست و هم چنین است در حال نماز مغرب و عشا یا بعکس آن باین نحو که امام
مشغول بنماز عصر یا عشا است و این شخص میخواهد منفردا اتیان بنماز ظهر یا مغرب نماید در اینصورت نیز اذان و اقامه ظاهر اینست
که ساقط نبوده باشد و هم چنین است هرگاه نوع نماز متحد بوده باشد لکن مختلف بصنف بوده باشد مثل اینکه هر دو نماز ظهر بوده
باشد لکن نماز امام ادا بوده باشد و نماز این شخص قضا پس هرگاه امام از نماز ظهر ادا فارغ شد و این شخص میخواهد در صف جماعت
اتیان بنماز ظهر قضائی نموده باشد ظاهر اینست که اذان و اقامه ساقط نبوده باشد **سیم** آنست مکان این شخص یا مکان جماعت یکی
هم بوده باشد یا قریب باو پس هرگاه جماعت در مسجد عظیمی بوده باشد و جماعت در سمتی بوده باشد و این شخص در سمت دیگر بعید
از سمت جماعت بوده باشد ظاهر اینست که اذان و اقامه در حق این شخص ثابت بوده باشد **چهارم** آنست که سقوط اذان و اقامه
در این مقام در صورتی است که امام جماعت باعتقاد این شخص فاسق نبوده باشد پس هرگاه معتقد فسق او بوده باشد
ظاهر اینست که اذان و اقامه ثابت بوده باشد اگرچه نماز این شخص با نماز امام متحد در نوع و صنف بوده و این شخص اتیان
بنماز در صف جماعت نماید بنا بر این پس سقوط اذان و اقامه در صورت اعتقاد بعدالت امام است یا اینکه امام جماعت مجهول
الحال نزد این شخص بوده باشد **پنجم** آنست سقوط اذان و اقامه در صورتی که داخل مسجد شد در حال اشتغال امام بنماز ظاهر
است و اما هرگاه داخل شد بعد از فراغ امام پس این متصور بچند صورت میشود **یکی** آنست که احدی از اهل جماعت متفرق نه
شده باشد شبهه در سقوط اذان و اقامه در این مقام نیست **دویم** مقابل آنست یعنی که احدی از اهل جماعت باقی نمانده باشد
تشکیکی در ثبوت اذان و اقامه در این صورت نیست **سیم** آنست که بعضی متفرق شده اند و بعضی دیگر باقی مانده باشند این مقصود

بر صورت میشود اول آنست آنچه از اهل جماعت که رفته‌اند اکثر بوده‌اند از باقی دویم عکس آن است یعنی آنچه باقی مانده از
اهل جماعت بیشتر است از آنچه متفرق شده‌اند سیم آنست که باقی از اهل جماعت مساوی است با متفرق شده ظاهر
این است حکم بسقوط در جمیع ثابت است بنابر این پس بقا بعض از صفوف کفایت میکند در حکم بسقوط کلامی که در
این مقام هست اینست آیا مطلق بقا کفایت میکند یا معتبر بقا جمعیت ایشان بتعقیب است ظاهر اول است در صورتی که باقی
از اهل جماعت بسیار بوده باشد بحدی که عرفا نتوان گفت که اهل جماعت متفرق شده‌اند و ثانی است در صورتی که باقی قلیل
بوده باشد باتفاق آن صادق باشد تفرق اهل جماعت و هم این تفصیل را استفاده میشود از رجوع بمطالع الانوار لکن ظاهر
این است که مطلق بقا کفایت نماید بلکه مراد بقا بقدری معتاد و متعارف است که بعد از نماز باقی میمانند و اما هرگاه باقی بمانند
بعض اهل جماعت یا اکثر از آن باقی مانند بعد از بقدر متعارف مثل اینکه در ظهر فارغ است از ادا و عصر فارغ شده مشغول
شوند بدعا تا غروب یا حوالی غروب یا نماز مغرب را ... بعد از فراغ از صلوتین مشغول شوند بعمل استفتاح تا غروب یا
شبها ... بعد از فراغ از نماز عشا مشغول شده‌اند بعبادت در این چنین صورت هرگاه داخل در مسجد شود کسی بقصد
ادای نماز عصر حوالی غروب یا بجهة اتیان بنماز عشا نزدیک بنصف شب ظاهر اینست که حکم بسقوط اذان و اقامه نتوان نمود که
صفوف متفرق نشده باشد بلکه ظاهر اینست اذان و اقامه در مثل این صورت ثابت است ششم آنچه مذکور شد که
اذان و اقامه ساقط است در صورتی که امام آن جماعت مستجمع شرایط اقتدا بوده باشد در نظر این شخص ظاهر است و اما
هرگاه چنین نبوده باشد خالی از این نیست اگر آن امام از عامه است قطعا اذان و اقامه ساقط نیست و اگر از شیعه است
معروف نیست که در این صورت تفصیل داده شود ما بین مجهول الحال و معلوم الفسق در اول حکم شود بسقوط و در ثانی بثبوت
والشکر لله الملک الودود هفتم آنست که آیا این حکم مختص است برجال یا در حق زنان نیز ثابت است تحقیق مقام مقتضی تفصیل المجید
است باین نحو امام یا مرد است یا زن و هم چنین است کلام در آن کسی که داخل در مسجد میشود پس مسئله متصور بچهار صورت میشود
اول آنست که امام جماعت مرد است و آن کسی که داخل در مسجد میشود آن نیز مرد است این قسم همان است که مذکور شد دویم
آنست که امام جماعت مرد است لکن آن کسی که داخل میشود بقصد نماز زن است در این صورت اگر چه اشکال در سقوط اذان و
اقامه میتوان نمود لکن ظاهر اینست که ساقط بوده باشد نظر باینکه مطلوبیت اذان و اقامه در حق رجال آکد است و مبالغه
و اهتمام در حق آنها بیشتر است پس دلیل دال بر سقوط در حق رجال در این صورت دال بر سقوط خواهد بود در حق
زنان بطریق اولی سیم آنست که امام جماعت زن است و داخل در مسجد مرد در این صورت اگر چه اشکال میتوان نمود در
حکم بثبوت اذان و اقامه لکن ظاهر اینست که ثابت بوده باشد چهارم آنست که امام جماعت زن بوده باشد و داخل در
مسجد بقصد نماز هم زن آیا اذان و اقامه در حق چنین زن ساقط است یا ثابت شاید حکم بسقوط اقرب بصواب بوده باشد
هشتم آنست که سقوط اذان و اقامه در این مقام آیا بعنوان حتم و لزوم است پس اتیان بآنها جایز نخواهد بود یا بعنوان
رخصت پس اتیان باذان و اقامه نمودن در این صورت اگر چه جایز هست لکن مرجوح است ظاهر ثانی است اگر چه
احتیاط در ترک است نهم از موارد ترک با اذان و اقامه هر دو ساقط است در حق کسی است که وارد شد در جماعتی
منعقد شده امام مشغول نماز است جماعتی با او اقتدا نموده‌اند در این صورت میتواند آن شخص ترک اذان و اقامه نموده
ملحق شود بجماعت در اقتدا نمودن بهمان امام خواه در مسجد بوده باشد یا غیر مسجد و هم چنین است حال هرگاه دیگری
که مستجمع شرایط امامت بوده مشغول نماز است منفردا در این صورت میتواند ترک اذان و اقامه نمود اقتدا بآن شخص نماید
دهم از مواضع که اذان ساقط است در غیر نماز اول از نمازهای قضائی است که اتیان بآنها نماید در عقب یکدیگر و توضیح مطلب

مقتضی

مقتضی این است که گفته شود تشکیکی نیست در این که چنانچه اذان و اقامه ثابت و راجح است در نمازهای ادائی ثابت
و راجح است در نمازهای قضائی بنابر این هرگاه اتیان بنمازهای قضائی بفاصله نماید راجح است نسبت بهر نماز ترک
اذان و اقامه بگوید و اما هرگاه اتیان بآنها متصل بهم نماید در این وقت اتیان باذان و اقامه میباید در نماز اول بوده و در تتمه
نمازها اگر چه ده عدد بوده باشد اقتصار نماید باقامه تنها با جمعی که در جمعیان اتیان باذان در غیر نماز اول در صورت مذکوره
معلوم نیست و معتبر در این اتیان بآن نمازهای قضائی است عقب همدیگر بدون فصل خواه در موضع واحد بوده باشد یا
در مواضع متعدده کلامی که هست در این مقام اینست آیا این حکم مختص بصورتی است که نماز قضا از خود این شخص بوده
باشد یا در صورتی که از غیر هم بوده باشد ثابت است مثل نمازی که بر این شخص لازم شده باشد باجاره مثلا ممکن
است در این مقام تفصیل داده شود در نمازی که بر این شخص لازم شده باشد باجاره ما بین اینکه این نماز نمازی است که
از منوب عنه فوت شده پس فعل نایب تدارک آن نماز است که فوت شده از منوب عنه یا غیر چنین نیست اگر اول است
در این صورت بگوئیم حکم این است که مذکور شد در صورت اتیان بصلوات متعدده مع التوالی اذان در غیر نماز اول
ساقط است و اگر ثانی است بگوئیم اذان ثابت است در هر نمازها خواه اتیان نماید متوالیا یا بفاصله و از آنچه
مذکور شد معلوم میشود که نه موضع است که اذان ساقط است و سه موضع از این نه موضع اقامه هم ساقط است
بخلاف شش موضع دیگر که اقامه ثابت است پس شش موضع اذان تنها ساقط است و سه موضع اذان و اقامه هر
دو ساقط است بحث پنجم هرگاه کسی اتیان باذان و اقامه نمود بنیت اینکه اتیان بنماز فرادی نموده باشد یا بجهة
اینکه کسی نبود که جماعت با او منعقد شود یا اراده جماعت نموده بعد رای او منصرف شده خواست نماز جماعت اتیان نمود
باشد در هر دو صورت ظاهر اینست که اکتفا بآن اذان و اقامه که از او صادر شده نتواند نمود بلکه ... موقوف
است باذان و اقامه دیگر خواه همین شخص اعاده اذان و اقامه نماید بنیت جماعت یا دیگری اتیان بآنها نماید فرقی نیست
در این مقام ما بین اینکه خود این شخص خواهد امامت کند یا اقتدا کند بدیگری لکن ثانی در صورتی است که اذان
و اقامه از امام یا غیر امام بقصد جماعت صادر نشده باشد و الا حاجت باذان و اقامه دیگر نخواهد بود چنانچه در سابق
بیان شد توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود کسی که اتیان باذان و اقامه نمود بقصد اینکه منفردا اتیان بنماز نموده
باشد بعد رای او قرار گرفت که اتیان نماز جماعت نموده باشد و یا باین نحو که امامت نماید یا اقتدا نماید بدیگری در هر دو
صورت اذان و اقامه منهی است در قسم اول امام اکتفا باذان و اقامه که از او صادر شده بقصد انفراد نمیتواند نمود در
قسم ثانی آنکسی که امامت میکند اکتفا باین اذان که از ماموم صادر شده بر حیثیت انفراد نمیتواند نمود لکن این در
صورتی است که این امام استماع این اذان را نموده باشد یا استماع نموده باشد لکن حین استماع عازم جماعت
نبوده باشد و اگر استماع نموده باشد و وقت استماع نا در جماعت بوده باشد در این صورت ظاهر اینست که اکتفا
میتواند نمود چنانچه سابق مفصلا بیان شد بحث ششم دخول در نماز یا با اتیان باذان و اقامه است یا با
اخلال بهر دو یا با اتیان باذان است و اخلال باقامه یا بعکس آن و در صورت اخلال بهر دو یا ببعض اخلال متعمدا
خواهد بود یا ساهیا پس اقسام مسئله هفت است اول آنست که اتیان باذان و اقامه هر دو نموده بعد از آن شروع
بنماز نمود معلوم است این اکمل اقسام و افضل آنها است محل کلام در این مقام نیست دویم آنست که اخلال بهر دو
نموده عامدا و شروع بنماز نمود ظاهر اینست در این صورت قطع نماز در حق این شخص بجهة اتیان باذان و اقامه جایز باشد
خواه قبل از دخول در رکوع بوده باشد یا بعد بلکه جایز نیست قطع نماز اگر چه قبل از شروع در قرائة بوده باشد سیم آن

کہ اخلال باذان و اقامہ نمود سا هیا بعد از دخول در نماز متذکر شد در این صورت اگر متذکر شد بعد از دخول در رکوع
بازظاهر اینست قطع نماز بجهت درک اذان و اقامه جایز نبوده باشد و اما هرگاه متذکر شد قبل از دخول در رکوع رکعت اول
ظاهر اینست قطع نماز مرحق این شخص درچنین صورت جایز نبوده باشد بجهت اتیان باذان و اقامه بعد از اتیان بر دو لازم
است استیناف نماز نماید پس قطع نماز در این صورت بجهت درک صلوة با اذان و اقامه مستحب خواهد بود اگر چه احتیاط
در عدم قطع است **چهارم** آنست که ترک اذان نمود عمدا بعد از اتیان با قامه شروع بنماز نمود **پنجم** عکس اینست یعنی اتیان
باذان نمود و ترک اقامه نمود عمدا و شروع کرده بنماز در این دو صورت نیز قطع نماز جایز نیست بس اتمام آن لازم خواهد
بود **ششم** آنست که اتیان باذان نمود لکن اخلال با قامه نمود سهوا و شروع بنماز نمود **هفتم** عکس آنست یعنی
اخلال باذان نمود سهوا و اتیان با قامه نموده شروع در نماز نمود در این صورت نیز ظاهر اینست که قطع نماز جایز نبوده
باشد پس جواز قطع نماز در جمیع صور مذکوره منحصر خواهد بود در یک صورت که مذکور شد کلامی که در این مقام
هست این است که آیا جواز قطع در صورت مسطوره مختص است بمنفرد یا در حق امام نیز ثابت است مختار نزد حقیر
اول است اگر چه جماعتی قایل بثبوت در هر دو شده اند **بحث هشتم** در بیان وقت اذان است بدانکه اذان هر
فریضه میباید بعد از دخول وقت آن فریضه اتیان شود بنا بر این پس اتیان باذان پیش قبل از دخول وقت فریضه جایز
نبوده باشد هیچ در واقع چنین است بل استثنا شده از این قاعده در دو جا یکی اذان نماز صبح است که مشهور
ما بین فقها آنست که تقدیم آن بر فجر جایز است لکن فرموده اند مستحب اعاده آنست بعد از فجر **دوم** اذان صلوة جمعه
است که لازم جماعتی از فقها آنست که جایز فرموده باشند اتیان آنرا قبل از زوال مثل عمدة الفقهاء ابن حمزه و قاضی
ابن البراج و قطب راوندی و غیر ایشان نظر باینکه لازم دانسته اند تقدیم دو خطبه نماز جمعه را بر زوال و اذان نماز جمعه
لازم است قبل از خطبتین بوده باشد بنا بر این پس لازم از قول این اعاظم این است که اتیان باذان صلوة جمعه شده
باشد قبل از زوال و جواز تقدیم اذان صبح بر فجر اگرچه مسلم است مثل استحباب اعاده بعد از فجر لکن تقدیم دو خطبه جمعه
بر زوال بنا بر مختار مسلم نیست مقصود تنبیه بر وقوع خلاف در مسئله بود بنا بر این حصر که از کلمات بسیاری از اعاظم ظاهر
میشود که تقدیم اذان بر دخول وقت جایز نیست مگر اذان صبح صحیح نخواهد بود مگر بنا بر قول غیر از اعاظم مذکوره **بحث نهم**
در امور معتبره در مؤذن و امور منحصر در اول است اما امور معتبره در بحث اذان و اقامت از مؤذن وهم چنین در اعتقاد غیر
اذان او پس آن چند چیز است **اول** عقل است پس اذان از مجنون و مست صحیح نیست و دیگری اکتفا باذان او میتواند نمود
دوم اسلام است پس اذان از کافر صحیح نیست خواه حربی بوده باشد یا کتابی یا مرتد یا منکر ضروری نعوذ بالله **سیم**
ایمان است پس اعتدا باذان صادر از مخالفین جایز نیست بلکه اذان مثل سایر عبادات صادره از آنها صحیح نیست احادیث
معتبره در این باب از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار بسیار است مناسب اینست که این مقام مشرف شود با یراد جمله
از آن تا اطلاع بر آن باعث حیوة قلوب شیعیان آن مقربان درگاه خالق جهان شود از جمله آن احادیث حدیثی است که شیخ
صدوق روایت نموده از ابو حمزه الثمالی از جناب فخر العابدین و سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام که آن حضرت در حق
کرده جماعتی از شیعیان ایشان بشرف سعادت آن بزرگوار مشرف بوده اند فرموده اند که کدام بقعه از بقعات زمین افضل است
عرض کردیم خدا وند عالم جل شأنه و رسول خدا و پسر رسول خدا داناتر است حضرت فرمودند بدانید افضل قطعات
زمین مقداری از زمین است از مسجد الحرام که واقع است ما بین حجر الاسود و مقام حضرت ابراهیم هرگاه کسی عمر آن بقدر عمر حضرت
نوح ع بوده باشد که عبارت از نهصد و پنجاه سال بوده باشد کل روزهای این مدت را صایم شود و شبهای آنرا مشغول

عبادت شود در آن مکان شریف بعد از آن بمیرد و معترف بولایت و امامت ما نبوده باشد این همه طاعات مطلقا مفید نفعی
در باره او نخواهد بود و از جمله احادیث مذکوره حدیثی است که ثقة الاسلام روایت فرموده از محمد بن مسلم از کاشف دقایق علوم
الاولین و الآخرین جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرموده هر کسی که اطاعت خداوند عالم جل جلاله نمود و در آنچه جناب
باری عز شأنه امر بآن فرموده و در اتیان آن طاعات غایت مشقت را متحمل شود و امام و پیشوای از جانب خداوند عالم تعالی شأنه بجهت
او نبوده باشد پس سعی و عبادات او مقبول درگاه احدیت نخواهد بود و چنین کسی گمراه و متحیر خواهد بود و اعمال صادره او
مبغوض خداوند عالم عز شأنه خواهد بود و مثال و حالت چنین شخصی مثال و حالت گوسفندی است که گم شده باشد از
شبان خود و گله که در آن بوده پس طلب کند گله را که در میان آنها بوده برفیق و آمد و شد بس چون شب داخل شد دید گله را
چنین فهمید این همان گله است که در میان آنها بوده پس میل نمود بسوی آنها و مغرور شد بآنها شب را در میان آنها ماند هم
خوابگاه آنها بعد از آنکه صبح شد شبان گله خود را بخوابگاه روانه نمود فهمید این شبان او و گله او نیست پس باز طلب کرد با
تحیر و حیران گله خود را پس دید گوسفند دیگر را مع شبان آنها و میل کرد بسوی آنها و مغرور شد بآنها پس فریاد زد با و
شبان که برو ملحق شو بشبان و گله خود بدرستی که تو گمراه و حیرانی گم شده از شبان و گله خود پس طلب کند بخوف و تحیر
گله خود و شبان بجهت او نیست که دلالت کند او را بخوابگاه و برگرداند او را از چراگاه بسوی خوابگاه او و با این تحیر و حیران خواهد
بود تا آنگاه که گرگ هم رسد و چند چنین گوسفندی بجا فقط و غنیمت داند پس هلاک گرداند او را و حال این بعینه حال مردم بوده
حضرت خطاب فرمودند بمحمد بن مسلم قسم بخدا ای محمد کسی که صبح کند از این امت امام ظاهر و عادل از جانب او نبوده باشد از
جانب خداوند عالم جل جلاله صبح کند حیران خواهد بود گمراه و حیران اگر بمیرد با همان حالت خواهد بود با کفر و نفاق بدانکه
ای محمد بدرستی که ائمه جور و متابعین ایشان معزول اند از دین خداوند عالم جل شأنه و در حقیقت گمراه شده اند بتحقیق گمراه نمودند
اند پس اعمالی که از ایشان صادر میشود مانند خاکستری است که باد شدید در آن وزد هر ذرات آنرا پراکنده کند پس بجهت عامل هیچ از
آن باقی نخواهد ماند و احادیث در این باب بسیار است ایراد اینها درین مقام کافی است **چهارم** از امور معتبره
در مؤذن ذکوریت مؤذن است پس اعتدا کردن رجال بسماع اذان از زن ثابت نیست اگر چه آن زن از محارم مرد بوده
باشد لکن این در صورتی است که زن اذان بجهت نماز خود بگوید کلامی که در این مقام هست اینست آیا جایز است
زن که محرم جماعتی از رجال بوده باشد چنین زنی محارم او را بوده کرد اذان بگوید بجهت نماز جماعت بعضی از
محارم خود چنانچه از برای زنان این جایز است میگوییم مسئله متصور بچند صورت میشود یکی آنست که جماعت از نسوان مثل
بیست نفر زن مثلا هستند در امامت بجهت آنها نماید یکی از آنها زن یا از محارم آن امام است ظاهر اینست در این
صورت در چنین جماعتی اکتفا باذان چنین زنی میتوان نمود **دوم** آنست که بیست نفر مرد مثلا میباشند ضعیفه
که از محارم همه آنهاست مثل اینکه مادر یا خواهر یا عمه آنها است یکی از بیست نفر امامت میکند و سایرین اقتدا میکنند
یا امثال آن زن که از محارم آنها است نیز اقتدا با آن امام مینماید در چنین نماز مطلب اینست آیا در چنین صورت میتوان قرار
داد که آن زن اتیان باذان چنین جماعت نماید یا نه حکم بجواز خالی از اشکال نیست ظاهر از محقق در شرایع و نافع
و معتبر عدم جواز است و مصرح بر عدم در مبسوط و کلام علامه و شیخ شهید و غیر آنها جواز است و این مهم نیست لکن
احوط اولی است صورت **ثالثه** آنست زن امامت زنان میکند در این صورت اگر زنی که امامت میکند همان زن اتیان
باذان و اقامه نماید از برای سایر زنان که اهل جماعت میباشند اکتفا نمودن باین اذان و اقامه بی اشکال است و این
مقطوع به است احادیثی که دلالت میکند بر جواز امامت زن بجهت سایر زنان دال بر این مطلب است بعلاوه منصوص

بوده است در حدیثی که بطریق عامه رسیده حاصل مضمون این حدیث الخ است که جناب مخبر انبیاء رسول صلوات الله وسلامه علیه
مریض فرموده بودند ام ورقه را که اذان واقامه گفته امامت زنان سلسله خود نموده باشد واما اعتراض زنی که امامت میکند
وسایر زنان باذان زن دیگر پس ظاهر این است که جایز بوده بلکه بعضی نیست که مسئله محل خلاف نبوده باشد پنجم از
امور معتبره در مؤذن آنست که ممیز بوده باشد پس جواز باذان مؤذن مشروطست ببلوغ مؤذن یا غیر بالغ بوده اعتماد
باشد بشرطی که ممیز بوده پس اعتماد باذان غیر ممیز نمیتوان نمود واما امور مستحبه در مؤذن پس این نیز بر چند امر است
اول آنست که مؤذن عادل بوده باشد یعنی مستحب آنست کسی که تعیین مینمایند بجهت اتیان باذان خواه بجهت اعلام
بشعایر الاسلام بوده باشد یا بجهت اذان جماعت مستحب آنست که این شخص عادل بوده باشد آنچه مذکور شد مقتضی
اینست که این استحباب در حق غیر مؤذنان است یعنی مستحب بر حق حاکم یا امام جماعت یا غیر آنها اینست که کسی را که
نصب مینمایند بجهت اذان عادل بوده باشد وممکن است استحباب نسبت بخود مؤذن بوده باشد یعنی مستحب است که
در حق شخص عادل که این منصب را اختیار نماید یا آنکه اگر مؤذن غیر عادل بوده باشد مستحب در حق او اینست که خود را عادل
نماید بتحصیل ملکه که مانع از اقدام بمعاصی است وداعی باقدام طاعات است بجهت اذان گفتن نظر باینکه شارع امر
فرموده است که مبادرت باقدام باذان چنین کسی نموده باشد اگر چه این طلب از شارع از باب ندب ورجحان بوده باشد نه حتم
والزام پس استحباب چنانچه نسبت بناصب مؤذن هست نسبت بخود مؤذن هم هست بهر یک از دو معنی که مذکور
شد دویم از محسنات ومستحبات آنست که مؤذن حسن الصوت ورفیع الصوت بوده باشد این مستحب هم ممکن است
که نسبت بناصب مؤذن بوده باشد وهم چنانچه نسبت بخود مؤذن میباشد یعنی مستحب است چنین کسی که این منصب را
اختیار نماید چنانچه مستحب در حق دیگران اینست چنین کسی را نصب نمایند بجهت اذان گفتن سیم آنست که مؤذن بینا
بوده باشد یعنی کور نبوده باشد این استحباب نیز ممکن است نسبت بخود مؤذن بوده باشد چنانچه در حق ناصب است چهارم
آنست که بصیر وعارف باوقات بوده باشد پنجم آنست که مؤذن در حال اذان بایستد بر موضع مرتفع ششم
آن است که مؤذن در حال اذان با طهارت بوده باشد مخفی نماند که مراد از اول از امور مذکوره چنانچه در حق مؤذنیست
که منصوب بوده باشد بجهت اعلام ممکن است در حق مؤذن جماعت نیز مستحب بوده باشد واما سیم وچهارم ظاهر
اینست که مختص بوده باشد بمؤذن اعلامی مستحب در مؤذن جماعت نبوده باشد چه کور ونا عارف بمواقیت هر گاه مؤذن
جماعت چندان تفاوت با غیر آنها ندارد مع ذلک اگر در مؤذن جماعت نیز مرعی شود عیب ندارد بلکه احسن خواهد
بود واما وقوف بر موضع مرتفع از خواص مؤذن بلاد است ودر مؤذن جماعت مطلوب نیست مگر در صورتی که فرض شود که
ازدحام مأمومین بحدی بوده باشد که اسماع مأمومین موقوف بوده باشد بوقوف مؤذن در مکان مرتفع واحتمال بعید
اگر منفتح بشود حاجت باین تخصیص نخواهد بود واما کون بر طهارت پس ظاهر اینست مطلوبست در حال اذان گفتن مطلقا
خواه اذان اعلامی بوده باشد یا اذان جماعت یا اذان منفرد هفتم از امور مستحبه قیام در حال اذان است آن نیز
مطلوب است مطلقا اگر چه مؤذن جماعت نبوده باشد هشتم استقبال است یعنی مستحب اینست مؤذن مطلقا
اگر چه منفرد بوده باشد در حال اذان گفتن متوجه قبله بوده باشد خصوصا در حال شهادتین که اهتمام در رعایت
استقبال در آن بیشتر است وابن براج که از قدمای فقها است قایل شده بوجوب رعایت استقبال وقیام در حال
اذان در حق مؤذنی که اذان جماعت گوید مخفی نماند امور ثلثه مذکوره که عبارت از طهارت وقیام واستقبال بوده
باشد چنانچه مطلوبست در اذان مطلوب در اقامه نیز هست بلکه ظاهر این است که طهارت در حال اقامه

لازم

لازم بوده باشد یعنی جایز نباشد که اتیان باقامه نماید با عدم طهارت واین قول ظاهر میشود از جماعتی از اعاظم از قدماء و
متأخرین مثل شیخ مفید در مقنعه وسید مرتضی در جمل وشیخ طوسی در نهایه وابن براج در مهذب وابن ادریس و
علامه در منتهی وغیر ایشان واما قیام واستقبال در حال اقامه آن نیز محل خلاف است مشهور استحباب است وابن
براج چنانچه قایل شده بوجوب قیام واستقبال در حال اذان نسبت بمؤذن جماعت قایل شده بوجوب آنها در اقامه مع
در صلوة جماعت وظاهر از صدوق در مقنع وشیخ مفید در مقنعه وجوب آنهاست در اقامه مطلقا در حال
اختیار واین ظاهر از شیخ طوسی است در نهایه پس در مسئله چهار قول است اول استحباب قیام واستقبال است در اقامه
مطلقا واین مشهور است دویم وجوب آنهاست در اقامه کذلک واین ظاهر میشود از مقنع ومقنعه ونهایه سیم
تفصیل است مابین جماعت وفرادی بوجوب است در اول واستحباب است در ثانی واین مختار ابن براج است رابع
اقوال تفصیل مابین قیام واستقبال است باستحباب اول ووجوب ثانی واین بعض مختار ابن حمزه است وظاهر میشود از
مرحوم شیخ در مبسوط نظر باینکه در اول اگر چه تصریح فرموده باستحباب قیام واستقبال در حال اذان واقامه لکن بعد از
آن فرموده که رخصت است که بگوید اذان را در حالتی که سواره بوده یا از قبله در حال اذان لکن این مطلب در حال اذان نیست واما اقامه پس لابد است
در آن از استقبال قبله ومختار قول اول است لکن احتیاط مقتضی رعایت هر یک از قیام واستقبال است در اقامه
اگر چه در غیر جماعت بوده باشد مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر شد که قیام واستقبال بنا بر مختار از جمله چیزهائی
است که مستحب است در هر یک از اذان واقامه سیم از امور که مستحب است در هر یک از اذان واقامه توقف نمودن
است در آخر هر فصل از فصول اقامه بعدم اظهار حرکت که با قطع نفس یا با تخلل فصل ما بین فراغ از کلمه وشروع بکلمه دیگر
بلکه با عدم هیچ یک در صورتیکه کلمه که شروع مینماید مفتتح بهمزه وصل نباشد بعبارة اخری در غیر قد قامت الصلوة
در مرتبه ثانیه وغیر تکبیر لکن در اقامه نسبت باذان نظر باستحباب تأنی در آن چنانچه مذکور خواهد شد چهارم از جمله امور
مستحبه در هر یک از اذان واقامه بنا بر آنچه فاضل ابن براج در مهذب مذکور فرموده اینست که بعد از فراغ از هر یک از حی
علی الصلوة وحی علی الفلاح بگوید لا حول ولا قوة الا بالله وبعد از فراغ از حی علی خیر العمل دو مرتبه بگوید الحمد لله خیر
البریة دو مرتبه وبعد از قد قامت الصلوة در اقامه بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة اعط محمدا سؤله
یوم القیمة وبلغه الدرجة والوسیلة من الجنة وتقبل شفاعته فی امته وشیخ در مبسوط ذکر حوقله را بعد حی علی الصلوة
نسبت بجناب رسول خدا صلی الله علیه وآله داده پنجم از امور مستحبه تأنی در اذانست در حین تلفظ بفصول وهم چنین
فیما بین فصول باین معنی در حین تلفظ بفصول با تأنی والزام تلفظ نماید وهم چنین تأملی فیما بین فصلین نماید بخلاف اقامه
پس مستحب در آن سرعت نمودن است در تلفظ وترک تأمل فیما بین فصلین ششم مستحب است رفع صوت در اذان مطلقا
اگر چه اذان منفرد بوده باشد ودر احادیث ترغیب باین بسیار شده است ومضمون بعضی احادیث این است که رفع صوت در اذان
باعث رفع مرض وکثرت اولاد است محمد بن راشد روایت کرده از هشام بن ابراهیم که او گفت من شکایت کردم خدمت جناب امام
رضا علیه السلام از مرض واز عدم اولاد من حضرت امر فرمودند مرا به بلند نمودن صدا در اذان در منزل خود ومن چنین نمودم
خداوند عالم جل شانه مرض را از من دفع فرموده واولاد من بسیار شد محمد بن راشد گفت من دائما علیل بودم وهم چنین جماعت از عیال
من نیز چنین بودند بعد از آنکه این را شنیدم از هشام رفع صوت نمودم در اذان پس خداوند عالم رفع مرض از من واز عیال من
فرمود وجماعتی از فقها حکم باستحباب رفع صوت در فصول اقامه کرده ذکر نموده باشند مثل تکبیر وشهادتین وتهلیل یا کی
در حال ایستادن هفتم مستحب است فصل مابین اذان واقامه بدو رکعت نماز یا بسجده یا بجلسه یا بتسبیح وتحمید یا با جلسه

یا بکاری بیرون قبله بنا بر این در نماز ظهر اوّل شش رکعت نافله اتیان می نماید بعد از آن اذان می گوید بعد از آن دو رکعت باقی
از نافلهٔ ظهر را بعمل می آورد و آن وقت اتیان باقامه مینماید و هم چنین در اذان عصر و در اذان نماز عشا اوّل اتیان بدو رکعت نافلهٔ
مغرب مینماید بعد از آن اذان عشا می گوید بعد از آن اتیان بدو رکعت باقی از نماز نافلهٔ مغرب مینماید آن وقت اتیان باقامهٔ
نماز عشا مینماید و در نماز صبح اوّل اذان می گوید بعد از آن اتیان بدو رکعت نافلهٔ صبح می نماید بعد از فراغ از نافله اقامه میگوید
بنا بر این در نماز مغرب چون نافلهٔ آن موخر است فصل ما بین اذان و اقامهٔ آن بنماز نیست بلکه فصل ما بین اذان و اقامه در
مغرب بغیر نماز از امور دیگر که بعد بیان خواهد شد می باید بشود اینها در صورتی است که اتیان بنوافل نماید و اگر نافله گذارده
نباشد یا وقت نافله منقضی شده باشد که فصل ما بین اذان و اقامه بغیر نماز نماید مجملاً مستحب است فصل ما بین اذان و اقامه
در غیر اذان و اقامهٔ نماز مغرب بدو رکعت نماز یا بجلوس یا بسجده یا بتحمید مثل اینکه بگوید الحمد لله رب العالمین و اگر
اقتصار بالحمد لله نیز نماید خوب است یا بتسبیح مثل سبحان الله یا بکلام برداشتن بر طریقی که اتیان نماید موذن سنت حکما
بود لکن ظاهر اینست که فصل بدو رکعت نماز اولی و الحمد لله بعده دیگر بوده باشد بعد از آن بسجده و هرگاه جلوس با اختیار نموده
سنت است در آن وقت این دعا بخواند اللهم اجعل قلبی بارا و رزقی دارا و اجعل لی عند قبر نبیک محمد صلی الله
علیه و آله قرارا و مستقرا و در بعضی نسخ دعا بعد از قلبی بارا و عیشی قارا هست و چون که سوره رابعه با اصطلاحی که در کتاب
مذکور است در حالت اختیار جلوس بنا بر این در غیر جلوس بقصد توظیف خواندن مشکل است بلی مرحوم شیخ طوسی
در کتاب مصباح فرموده مستحب است اینکه ما لا بد سجده ما بین اذان و اقامه بخواند بنا بر این در حال سجود نیز خوب است
بنا بر این پس خواندن این دعا در غیر حالت جلوس و سجود مثل اینکه در حال قیام مطلقا یا بعد از اختیار کلام چنانکه متعارف
شده بقصد توظیف مشکل بلکه صورت ندارد و امّا تفسیر دعا بدانکه بارا اسم فاعل است بمعنی ظاهر اینست خداوندا
بگردان قلب مرا احسن در راغب بنیر و معیشت مرا مستقر فیها که منقطع نشود یا مقترن قرار که وجه معیشت برسد
در حالتی که من مستقر باشم در مکان بعینه محتاج نشوم در تحصیل معیشت بر مسافرت از بلدی بلد دیگر و اجعل
لی رزقی دارا یعنی بگردان روزی مرا پی در پی و اجعل لی عند قبر نبیک قرارا و مستقرا یعنی بگردان از برای
من مقری در جوار پیغمبر ممکن است مراد از قرار در آخرت بوده باشد و مراد از مستقر در دنیا کما یومی الیه قوله تعالی
و لکم فی الارض مستقر و الاخرة دار القرار یعنی بگردان مقر مرا در دنیا و آخرت در جوار نبی خود بدانکه در این بحث
چند فائده است تعبیر با آنها مناسب است اوّل آنست استحباب فصل ما بین اذان و اقامه با موری که ذکر شد
ظاهر اینست در حق خود موذن بوده باشد یعنی در حق غیر موذن از اشخاصی که استماع اذان مینمایند حکم
باستحباب این نمیتوان کرد اگرچه مستمعین از اهل جماعت بوده باشد چنانچه مفصلا در مطالع الانوار بیان
شده است دوم آنست معلوم شد از جملهٔ امور مذکوره یکی سجده است در صورتی که مکلف اختیار آن نموده
در آن سجده هرگاه قصد سجدهٔ شکر کند که مستحب است در عقیب صلوات یا جهت سببی دیگر نماید ظاهر این است
از هر دو حاصل شود سیم بیان شد که فصل ما بین اذان و اقامهٔ نماز مغرب مثل فصل ما بین اذان و اقامهٔ سایر صلوات
نیست بلکه مستحب است در این مقام فصل شود بخطوه یا بجلوس یا بتسبیح یا بسکوت در جملهٔ از کلمات فقها حصر
مستحب شده در اخیر مذکورین بلکه در جملهٔ از عبارات نفی شده از سجده مثل عبارات شیخ مفید در مقنعه و غیر ایشان
و مقتضای بسیاری از کلمات فقها آن است که جلوس در آنجا مستحب نباشد لکن در حدیث مبالغه در استحباب جلوس
در این مقام شده مضمون حدیث اینست ثواب کسی که بنشیند در ما بین اذان مغرب و اقامهٔ آن مثل ثواب کسی است

که بخلط

که بخلط در خون خود در راه خدا و غلطیده باشد **بحث دهم** مکروه است حرف زدن ما بین فصول اذان و هم
چنین ما بین فصول اقامه و امّا تکلم بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه پس ظاهر اینست که کراهت نداشته
باشد بلکه در بعضی از احادیث معتبره امر بتکلم شده ما بین اذان و اقامه و آن حدیث موثق است که مروی در فقیه و
تهذیب است مضمون آن اینست هرگاه اراده نماز فریضه نمائی پس اذان و اقامه بگو و فصل ما بین اذان و اقامه واقع
بساز بجلوس یا تسبیح یا بکلام مجملاً حرف زدن اگرچه مکروه است ما بین فصول اذان و اقامه یا بنحو بعد از فراغ از
اذان و قبل از شروع در اقامه ظاهر اینست که مکروه نبوده باشد مگر در نماز صبح در آنجا تکلم بعد از فراغ از اذان قبل از شروع در
اقامه نیز مکروه است تفصیل مطلب مقتضی اینست که گفته شود در اینجا سه مقام است اوّل تکلم در اثنای فصول اذان
است تامل در کراهت این نیست اگرچه ظاهر میشود از ابن براج قول بانتفاء کراهت در آن دوم تکلم در ما بین اذان و
اقامه است کراهتی در این نیست مگر ما بین اذان صبح و اقامهٔ آن سیم تکلم در اثنای فصول اقامه است تشکیکی در
کراهت آن نیست بلکه کراهت در این مقام اشد است از کراهت ما بین اذان بلکه ظاهر از جماعتی از اعاظم قدمای اصحاب
حرمت است مثل شیخ مفید در مقنعه و سید مرتضی در جمل و شیخ طوسی در تهذیب و نهایه و ابن زهره در غنیه و این قول اگر
چه ضعیف است لکن اجتناب اقرب باحتیاط و اوفق بطریق سداد است و هرگاه کسی این کراهت را بعمل آورد و کرده در
اثنای اذان بوده باشد ظاهر اینست مقتضی اعادهٔ اذان نمیشود یعنی حکم باستحباب اعادهٔ اذان ثابت نیست مگر در
صورتی که تکلم بسیار نماید بحدی که مخل بموالات بوده باشد در این صورت اعادهٔ اذان مستحب است لکن نه از جهت
تکلم بلکه بجهت اخلال بموالات و هم چنین است هرگاه سکوت طویلی در اثنای فصول اذان بعمل آورد که منافی
با صدق موذن بودن بوده باشد در این صورت نیز اعادهٔ اذان نماید و امّا اگر تکلم در اثنای اقامه بوده باشد این
مقتضی اعادهٔ اقامه هست یعنی مستحب است که اعادهٔ اقامه نماید مخفی نماند این کراهت تکلم در اثنای اذان و
اقامه در حق موذن و مقیم است و امّا غیر موذن و مقیم از اهل جماعت ظاهر اینست که کراهت در حق آنها
ثابت نبوده باشد مگر بعد از گفتن قد قامت الصلوة در اقامه در این وقت تشکیکی در مرجوحیت تکلم نیست خواه
در حق کسی که اقامه میگوید یا دیگری بلکه جماعتی از متقدمین قدمای فقها مثل سید مرتضی و شیخ طوسی در نهایه و مبسوط
و ابن حمزه و غیرهم تصریح فرموده اند بحرمت تکلم در حق کل اهل جماعت که مطلع شده باشند بر قصد مگر قد قامت الصلوة
از تقیم تکلم کلامی که متعلق بتقدیم امام بوده باشد بتسویهٔ صفوف و نصوص معتبره صریح است در این مطلب جانب ایشان
احتیاط مقتضی اجتناب از این است و از جملهٔ مکروهات در اثنای اذان التفات نمودن موذن است بتمام بدن بجانب یمین
و یسار اگرچه در غیر حالت تکبیر و شهادتین بوده باشد و امّا التفات بوجه تنها پس کراهت آن معلوم نیست و از جمله
مکروهات در حال اذان ترجیع و تثویب است پس در اینجا دو مقام است مقام **اوّل** در بیان ترجیع است بدانکه علما اختلاف
کرده اند در حقیقت ترجیع بر پنج قول **اوّل** آنست که ترجیع عبارت از تکریر تکبیر و شهادتین است در اذان یعنی علاوه بر چهار
تکبیر و دو بار شهادتین این قول قول شیخ است در مبسوط و ابن براج است در مهذب **دوم** آنست که ترجیع عبارت
است از تکریر شهادتین دو مرتبه دیگر این قول خلاف و جامع و معتبر و تذکره و منتهی است **سیم** آنست که ترجیع عبارت
از تکریر فصلی از فصول اذان است این ظاهر میشود از شیخ شهید در ذکری **چهارم** آنست که ترجیع عبارت است از تکریر
شهادتین است جهرا بعد از اتیان بآن اخفاتا و این ظاهر میشود از صاحب مغرب و قاموس **پنجم** آنست که ترجیع در اذان
عبارت است از تردید صوت است در حلق در حین تلفظ بفصول آن و این ظاهر میشود از صاحب صحاح و صاحب قاموس نیز

در بیان تکلم بین فصول اذان و اقامه

تکلم ما بین اذان و اقامه

قول با نتفای کراهت تکلم در ما بین فصول اقامه

در بیان ... سکوت ... در اثنای اذان اعاده

در بیان اختلاف اقوال در حقیقت ترجیع

تفسیر را بعضی نموده بعد از معنی که مذکور شد این بیان اقوالات در حقیقت ترجیع و اما حکم آن پس کلمات فقها
در آن نیز مختلف است جماعتی از فقها حکم بحرمت فرموده اند و بسیاری حکم بکراهت نموده اند و تحقیق در مقام این است که
اگر مقصود آن شخص باتیان و تکریر علاوه از قدر مقرر شرعیت مطهره شرعیت آن است یعنی با اعتقاد شرعیت آن اتیان می
نماید باید که کسی تأمل در حرمت آن ننماید نظر باینکه اذان در شریعت بمقتضای نصوص معتبره و اجماع شیعه عبارت
از فصول است که سابق بیان شد و اتیان علاوه بر آن تشریع و بدعت است اگرچه بتکریر چیزی از آن فصول بوده باشد پس
حرام خواهد بود و اگر این قصد ننموده باشد پس اگر تکریر بشهادتین است حکم بکراهت نمیتوان نمود نظر باینکه اینها از اعاظم
اذکار است بلکه تأمل در جواز اتیان با اینها در اثنای اذان نیست با عدم کراهت پس عدم کراهت در اذان بطریق اولی خواهد
بود و اگر غیر تکریر شهادتین و تهلیل است نظر بتفسیر اکثر در این صورت دور نیست که حکم بکراهت شود نقل باینکه
این تکلم است در اثنای اذان و در غیر تفسیر خامس بوده و اما تفسیر خامس پس در آن نیز محتاج بتفصیل است این نحو اگر در آن
صورت مجاز است که موجب اندراج در حقیقت غنا شود شبهه در حرمت آن نیست و اگر این حال نیست حکم بحرمت بلکه بکراهت
نیز نمیتوان نمود **مقام ثانی** در تثویب است کلام در این نیز در حقیقت در حکم آن است اما **اول** پس آنچه از مغرب اللغة
ظاهر میشود تثویب بر دو قسم است تثویب قدیم و تثویب جدید تثویب قدیم عبارت است از قول مؤذن در اذان صبح الصلوة
خیر من النوم دو مرتبه و تثویب جدید عبارت است از الصلوة الصلوة او قامت قامت این است مضمون عبارت او مخفی
از کلام او میشود که آنچه را حکم کرده که تثویب جدید است محدث در کجا است ممکن است که مراد آن باشد که در بعض بلاد
عامه متداول است چنانچه در مدینه و بریه استماع نمودیم و آن این است در اواخر شبها قریب بصبح مؤذن در کوچها و در پشتها
راه میرود و میگوید الصلوة الصلوة و ممکن است که در غیر صلوات یومیه بوده باشد که در حین دعوت بآن نماز ها الصلوة
الصلوة ثابت است صاحب قاموس تصویر تثویب باین نحو نموده التثویب التعویض والدعاء الی الصلوة او تثنیة الدعاء
او ان تقول فی اذان الفجر الصلوة خیر من النوم مرتین یعنی تثویب بمعنی عوض دادن است بعبارت اخری ثواب دادن است یا
بسوی نماز است یا دو مرتبه خواندن بسوی او است یا گفتن دو مرتبه است در اذان صبح الصلوة خیر من النوم مراد فقها در این
مقام همین معنی اخیر است بعضی گفته اند بعد از حی علی الفلاح الصلوة خیر من النوم دو مرتبه در کتاب مصابیح که از کتب معتبره
عامه است روایت نموده از ابی محذوره بعبارت معتمدة الحجر که او گفت عرض کردم بجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلیم
من نما طریقه اذان را آنحضرت اذان را ذکر فرمودند و فرمودند بعد از حی علی الفلاح هرگاه نماز صبح بوده باشد بگو الصلوة خیر
من النوم الصلوة خیر من النوم و در همان کتاب روایت نموده از بلال که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که تثویب
نباید بگوئی در هیچ نمازی مگر در نماز صبح و مرحوم شیخ در مبسوط ذکر تثویب فرموده در اذان نماز صبح و اذان عشا و حکم
بکراهت این فرموده و این بخلاف فتوی جمیع فقها از فقها رواة گفته اند که در اذان نماز عشا تثویب مستحب نیست مگر
حسن بن صالح بن حی که او گفته که این مستحب است در اذان نماز عشا و نماز صبح و ابن ادریس در سرائر نقل فرموده از جماعتی
از علمای ما که فرموده اند تثویب عبارت است از تکرار شهادتین دو مرتبه و فرموده هذا هو الاظهر و آنچه از جماعت از اصحاب ما نقل
فرموده مخصوص حقیر در این وقت نیست که کیانند بلکه ظاهر از کلام سید مرتضی در انتصار و شیخ در خلاف اطباق علمای شیعه است
بر اینکه تثویب عبارت از الصلوة خیر من النوم است بل کلام ابن حمزه در وسیله مظهر این است که تثویب مغایر با این
بوده باشد قال والمحظور ثلثة التثویب وقول الصلوة خیر من النوم نظر باینکه عطف الترجیع بر تثویب ظاهر در مغایرت
بلکه کلام آن مرحوم صریح در مغایرت است نظر باینکه هرگاه ایشان الصلوة خیر من النوم مغایر با تثویب نمی بوده پس عدد محظور دو

بوده نیز

در تفسیر تثویب و حکم آن

بعد از حی علی الفلاح چنانچه صاحب مصابیح گفته تثویب در اذان فجر است که بگوید مؤذن دو مرتبه

بوده نیز سه **اول** الاشاره در کلام آن مرحوم تثویب **دوم** الصلوة خیر من النوم است در اذان صبح **سیم** تکلم است در
اقامه بعد از قد قامت الصلوة و اما حکم آن پس آنچه از کلمات علما ما ظاهر میشود اختلاف در این سه قول **اول** قول ابن
الجنید است که حکایت شده از او که فرموده بلکه باتیان باین در اذان صبح نیست **دوم** قول بکراهت است و این ظاهر میشود از سید
مرتضی در انتصار و شیخ در مبسوط و محقق در شرایع و نافع و معتبر **سیم** حرمت است و این قول مرحوم شیخ است در نهایه
و ابن حمزه و ابن براج و صاحب جامع و علامه و غیر ایشان و حقیقت حال مشخص میشود از آنچه در ترجیع مذکور شد با اینکه اگر
کسی بقصد شرعیت اتیان بآن نماید شکی در بدعت و حرمت آن نیست و ابن ادریس در این دعوی اجماع نموده نظر باینکه شرعیت
این ثابت نیست مؤید این مطلب چیزی است که در کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول که از کتب معتبره عامه است مذکور است
حاصل آن این است که در آن کتاب نقل شده از مالک که او نقل نموده که مؤذن در عهد خلیفه ثانی آمد نزد او که او را اعلام نماید
بجهت حضور در نماز صبح پس یافت او را در خواب پس آن مؤذن بجهت تنبیه خلیفه ثانی و بیدار نمودن او گفت الصلوة
خیر من النوم چونکه خلیفه ثانی این را شنید او را خوش آمد پس امر کرد که این کلام را داخل در اذان صبح نماید و در همین کتاب
مذکور است که نقل از ابی داود و ترمذی شده و مکرر آنها از مجاهد نقل نموده اند که او گفت من با عبدالله بن عمر داخل مسجد
شدیم و عبدالله بن عمر اذان گفت در آن مسجد خواستیم نماز کنیم پس تثویب یعنی قول الصلوة خیر من النوم از مؤذن بصدا
شد پس بیرون رفت عبدالله بن عمر از مسجد گفت ما را از نزد این مبتدع بیرون ببر پس نماز در آن مسجد بعمل نیاورد و مجملا
اگر کسی اتیان باین کلام بقصد شرعیت نماید شبهه در حرمت آن نیست و ظاهر این است که کلام قائلین بحرمت راجع است باین
و اگر باین جهت نبوده باشد مکروه خواهد بود نظر باینکه آن تکلم است در اثنای اذان نظر ظاهر این است که کلام قائلین بکراهت
راجع باین بوده باشد و این مسلم است پس نزاع لفظی خواهد بود و بعضی احادیث که بظاهر منافی اند واردات و مشتمل بر آن
کلمات محمول است که محمول بر تقیه است **بحث یازدهم** در بیان مسائل چند است که متعلق است باذان و اقامه
اول آنکه لازم است رعایت ترتیب نمودن ما بین فصول اذان و فصول اقامه این نحو که تکبیر را مقدم دارد بر تشهد بعد از
آن شهادت بالوهیت معبود و بعد از آن شهادت برسالت بعد از آن حی علی الصلوة و بعد از آن حی علی الفلاح و بعد از آن
حی علی خیر العمل و بعد از آن تکبیر و بعد از آن تهلیل و ترتیب در فصول اقامه نیز بهمین طریق است که مذکور شد مگر اینکه بعد از
حی علی خیر العمل بجا بیاید قد قامت الصلوة و آنچه مذکور شد ترتیب ما بین فصول آنها بوده و هم چنین است ترتیب ما بین
خود اذان و اقامه اول اذان را بعمل آورده و بعد از فراغ از اذان اقامه را پس هرگاه کسی اخلال بهر یک از دو ترتیب که مذکور شد نماید
پس اگر عمداً اخلال نموده باشد آثم و معاقب خواهد بود و اکتفا بآنچه بعمل آمده نمیتواند نمود یعنی آن سنت نخواهد بود پس هرگاه
خواهد که بوجه سنت بوده باشد لازم است که اعاده نماید پس هرگاه بعضی فصول متأخر را بر مقدم داشته باشد و مقدم را
متأخر در این صورت تأدیه سنت موقوف باعاده خواهد است بطریقی که بوده و احتیاج باعاده متأخر و حصول امتثال نمیشود
نظر باینکه آنچه را که اتیان نموده بعنوان ثابت در شریعت متحقق بوده پس آنچه سابق بعمل آورده نظر بتعلق نهی باطل بوده پس اکتفا باتیان
متأخر کفایت در تحقق سنت نمیکند و هم چنین است حال در اخلال بترتیب ما بین نفس اذان و اقامه هرگاه سهوا اخلال نموده باشد
در این صورت اگرچه اثم نیست لکن اعاده هر یک از فصول اذان یا اقامه که در آن اخلال بترتیب شده باشد باید نمود در این صورت
هرگاه تقدیم و تأخیر هر دو بعمل آمده باشد یا اکتفا باعاده متأخر تنها میتوان نمود پس اکتفا می نماید در مقدم تنها بهمان اتیان سابق
ظاهر او حدیثی صحیح که روایت در این مطلب است خلاف آن نیست پس اعاده هر یک از متقدم و متأخر نماید تا در آن ترتیب نماید پس هرگاه
در اثنای اذان یا بعد از فراغ از اذان متذکر شد که اخلال بترتیب بعضی از فصول آن نموده تدارک نماید بنحوی که مذکور شد مگر

در بیان اختلاف فقها در حکم تثویب

در بیان اینکه رعایت ترتیب در فصول اذان و اقامه و ما بین اذان و اقامه لازم است

صورتی که بعد از فراغ از اذان متخصص شود و فصل طویلی متخلل شده باشد در این صورت معلوم نیست که استیناف اصل اذان نماید و یا
هرگاه در اثنای اقامه متخصص شد که اخلال بترتیب بعضی از فصول اذان نموده سهوا در این صورت هم بنا بر احتیاط ... استیناف
میشود حاجت بتدارک نیست اقامه را تمام نموده شروع بنماز نماید بنا بر این در صورتی که این مطلب بعد از فراغ از اقامه معلوم
شود علم احتیاج بتدارک اولی خواهد بود و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود هرگاه کسی اخلال بترتیب بعضی فصول اقامه نموده
باشد و متخصص شود بر این متخصص بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع بنماز باید بعود نماید تا تلافی و تدارک ترتیب نماید و اما
هرگاه متخصص شود این اخلال بعد از دخول در نماز حاجت بتدارک نیست بلکه ظاهر اینست که جایز نبوده باشد اگر چه
متخصص شود قبل از دخول در رکوع بلکه قبل از شروع بقرائة و فرق مابین این مسئله و مسئله ناسی اذان و اقامه ظاهر است
از جهت راه میرجواز رجوع در این مقام مستلزم جواز رجوع در اینجا نیست چنانچه وجه آن با تامل ظاهر میشود دویم از
مسائل مذکوره آنست هرگاه نزاع واقع شود مابین اهل جماعت با غیر آنها در باب اذان که گفتن هر یک خواهد که او اذان بگوید یا
در این صورت اگر عادل و غیر عادل نزاع نمایند تفویض اذان بعادل نمایند و اگر هر دو عادل باشند و مخصوص شود باعدل
و در صورت مساوات باعلم و در صورت مساوات رجوع نمایند بقرعه و حل میشود بمقتضای آن لکن کلامی که در این مقام
اینست که آنچه مذکور شد در صورتی که تعدد اذان مضر باشد خوب است و اما هرگاه تعدد اذان مضر نبوده باشد بلکه
مطلوب بوده باشد چنانچه در جماعت هرگاه در نفر از اهل جماعت خواسته باشند اذان بگویند بلکه همه اهل جماعت خواهند بعض
اجتماع بوده باشد یا بطریق تعاقب لکن در صورت سعة وقت منع از آن نمیباشد خواه بعضی عادل بوده باشند و
بعضی غیر عادل و بعضی عالم باحکام اذان و بعضی غیر عالم و بعضی هاشمی و بعضی غیر هاشمی در این فرض مسئله تشاح و نزاع مانعی
موذنین در صورتی مناسب است که هرگاه شرعی در اقدام باذان یافت نشود و امر منحصر شود در اینکه اعلم باید باتاب
امام منصب موذن نماید و مستمری بجهت معیشت او از بیت المال قرار دهد در این صورت هرگاه نزاع واقع شود بنحو که
مذکور شد عمل باید معمول داشت **مسئله سیم** بدانکه مشهور اعتبار موالات در اذان و اقامه است و مراد بموالات در این
مقام آنست که فصل مابین فصول هر یک از اذان و اقامه متخلل نشود بقدری که در عرف و عادت ماحی صورت موذن بودن
و مقیم بودن بوده باشد و وجه اعتبار این آنست که هر مرکبی از مرکبات اعتباریه عبارة اخری هر ماهیتی ملتئمه از اجزای
متعدده متغایره که بحر الوجود هرگاه امر شارع متعلق شود بایجاد آن و شارع در ایجاد آن کیفیت خاصه از تعاقب
اجزاء و تراخی آنها بیان ننموده باشد متخصص میشود که اکتفا میشود در آن بجزئی که در عرف صادق باشد که این متخصص
مکلف مباشر اتیان آن هست پس با تخلل فصل طویلی که ماحی صورت آن بوده باشد این صدق محقق نیست پس امتثال
حاصل نمیشود پس جمیع اعمال و عبادات در غیر آن مشترک میباشند در اینکه حصول امتثال هستند و عدم امتثال در صورتی
است که صدق عرفی محقق نبوده باشد بعبارة اخری این اعتبار موالات است پس با اخلال بموالات امتثال حاصل
نخواهد بود **مسئله چهارم** در حکم اذان و اقامه است با تخلل حدث بدانکه حدثی که متخلل میشود یا در اثنای اذان است
یا بعد از فراغ از اذان است و قبل از شروع در اقامه یا در اثنای اقامه است یا بعد از فراغ از اذان است لکن قبل از شروع در نماز
یا بعد از شروع در نماز است لکن قبل از فراغ از آن پس در اینجا چند مقام است **اول** در حکم اذان است با تخلل حدث در اثنای
آن بدانکه هرگاه حدثی که در اثنای اذان عارض شد در این مقام چهار احتمال است **اول** اتمام اذان است با حدث **دویم**
اتمام آنست بعد از طهارت **سیم** استیناف اذان است بعد از طهارت **چهارم** استیناف اذان است با عدم طهارت
ظاهر اینست که جمیع اقسام مذکوره جایز بوده باشد تشکیکی در جواز جمیع اقسام مذکوره نیست کلام در رجحان در مرجوحیت

است بیشتر

است بیشتر از چهار احتمال چهارم است نظر باینکه استیناف اذان با عدم طهارت مستلزم اینست که کل اذان با عدم طهارت
بوده باشد مختص است بمرجوحیت این بالاضافه باینکه بعضی با طهارت بوده باشد و تتمه با عدم طهارت یا کل با طهارت بوده
باشد قطع نظر از قسم چهارم که ... قسم اول مرجوح تر است نسبت بدو قسم دیگر چه کلامی که در قسم ثالث هست اینست که در آن
تفصیل داده باشد مابین اینکه تحقق طهارت و تحصیل مقدمات آن یا مستلزم فصل طویلی و تخلل کثیری است که مخل بموالات
معتبره در اذان بوده باشد یا نه اگر قسم اول است ظاهر اینست که این کفایت در تادیه سنت نکند بلکه تشکیکی در عدم جواز
اقدام بآن میتوان نمود نظر باحتمال عدم معلومیت مشروعیت اتیان باذان باین نحو پس این بیشتر از جمیع اقسام مذکوره
بلکه صحیح نیست و اگر قسم ثانی است مطلقا نقصی در آن نیست نظر باینکه صادق است جمیع فصول اذان با طهارت
نیز استحباب اتیان اذان با طهارت متحقق است بلی نظر بقیام احتمال مدخلیت هیئت صوری و ارتباط اجزای اذان با هم در
اتیان بفرد کامل و احتمال ... منافات حدث متخلل با آن قسم ثالث اکمل نخواهد بود مجملا جمیع اقسام با اشتراک در تادیه
سنت مختلف میباشند در رجحان و مرجوحیت بنحوی که مذکور شد مگر تفصیلی که در قسم ثالث مذکور شد مقام **دویم** در
حدث متخلل فیما بین اذان و اقامه است یعنی حدثی که حادث شد بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه در این مطلقا
موجب اعاده اذان نیست بلکه مرجح اعاده آن نیز نیست بلکه حکم بمشروعیت اعاده در صورت عروض حدث نتوان
نمود بلی وضوء میسازد بجهة اتیان با اقامه و اقدام با اقامه مینماید بعد از وضوء مقام **سیم** در حکم اقامه است در صورت
تخلل حدث در اثنای آن بدانکه چهار احتمالی که در اذان مذکور شد در اینجا نیز جاری است اتمام اقامه با حدث و اتمام
آن بعد از طهارت و استیناف اقامه بعد از طهارت و استیناف آن با عدم طهارت بنا بر قول بعدم لزوم طهارت در اقامه
چنانچه نسبت بمشهور داده شده جمیع اقسام مذکوره جایز خواهد بود و اما بنا بر مختار در مسئله که عبارت از عدم جواز
اتیان با اقامه با عدم طهارت بوده باشد دو قسم آن صحیح نخواهد بود یعنی اتمام اقامه با حدث و همچنین استیناف آن با حدث
پس قسم جایز در اینجا منحصر خواهد بود در دو قسم باقی که عبارت از استیناف بعد از طهارت یا اتمام اقامه بعد از طهارت
بوده باشد بلی در قسم ثانی تفصیلی که در اذان مذکور شد در اینجا نیز معتبر است بلکه در اینجا اقوی است باین معنی که
اگر اتیان بطهارت منافی با موالات معتبره فیما بین فصول اقامه بوده باشد اکتفا باتمام اقامه بعد از طهارت در این
صورت کفایت در تادیه سنت نخواهد بود بخلاف اینکه اتیان بطهارت منافی با موالات مطلوبه نبوده باشد پس احسن
اقسام متصوره در اینجا نیز استیناف بعد از طهارت خواهد بود بنا بر غیر مختار و احسن تعیین آن خواهد بود بنا بر مختار
والحمد لله الموفق الحمید الرؤف الغفار **مقام چهارم** در حکم حدث واقع بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز است
بدانکه هرگاه حدث متخلل شد بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز خالی از این نیست که این متخصص مکلف یا متطهر بوده
بطهارت ترابیه یا بطهارت مائیه و علی التقدیرین یا صدور حدث مبطل طهارت عمدا بوده و یا سهوا در صورتی که
متطهر بطهارت ترابیه بوده و وقوع حدث سهوا بوده باشد و در این وقت متمکن از طهارت مائیه بوده باشد و اتیان
بطهارت مائیه مستلزم فصل طویل نبوده باشد که منافی باشد با صدق صلوة با اقامه بودن ظاهر اینست که در این وقت
حاجت باعاده اقامه نبوده باشد نظر باینکه در چنین صورت هرگاه حدث سهوا در اثنای نماز واقع شود بعد از اتیان
بطهارت مائیه حاجت باستیناف نماز با عاده آنچه از اجزاء صلوة که اتیان شده نیست پس عدم حاجت باعاده اقامه
در چنین صورت بطریق اولی خواهد بود مثل اینکه کسی با تیمم اذان و اقامه گفت بعد از فراغ از اقامه قبل از شروع در نماز
متمکن از طهارت مائیه شد لازم است وضوء بسازد ظاهر اینست که حاجت باعاده اقامه نباشد مگر در صورتی که اشاره

آن شد و بعد مرتبه اما مذکور خواهد شد و اما در غیر این صورت پس اشکال در حکم باستحباب اعاده می‌توان نمود نظر
باینکه کثیری از فقها تصریح فرموده‌اند که هرگاه حدث در اثنای صلوة واقع شود بعد از اعادهٔ طهارت استیناف
نماز نماید و حاجت باعادهٔ اقامه نیست چنانچه در مقام خامس مفصلا باعانة الله جل شانه بیان خواهد شد
پس عدم اقامه در صورت مفروضه بطریق اولی خواهد بود لکن ممکن است استدلال کرده شود بر رجحان اعاده
بحدیثی که مرویست در کافی از ابی هرون که روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که
فرموده الاقامة من الصلوة نظر باینکه ظاهر اینست که کلمهٔ من در این حدیث من تبعیضیه است پس معنی حدیث این
است که اقامه از ابعاض و اجزاء نماز است چون که حمل بر حقیقت متعذر است پس حمل میشود بر اقرب مجازات پس
مقتضای حدیث بنا براین این خواهد بود که اقامه مشارک با اجزاء صلوة است در احکامی که مختص است از جملهٔ احکام جزء نماز
آنست که هرگاه حدث بعد از آن واقع شود لازم است اعادهٔ آن جزء پس اقامه نیز چنین باید باشد پس وقوع حدث
بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز مقتضی اعادهٔ اقامه است مخفی نماند آنچه مذکور شد در صورتی است که وقوع حدث
بعد از آن حدث مستلزم فصل طویل و فعل کثیر نبوده باشد و اما هرگاه مستلزم فعل کثیر و فصل طویلی بوده باشد که منافی
با صدق صلوة با اقامه بوده باشد یعنی اقامهٔ سابقه عرفا و عادة کفایت نکند در اینکه صادق باشد این نماز با اقامه
بلکه گفته شود بالعدم اتیان با اقامه ترک اقامه نموده در نماز و اتیان نماز با عدم اقامه نموده در این صورت اعادهٔ اقامه می‌نماید
تا نماز او با اقامه بوده باشد و هم چنین است در اذان اگر چه موجب صدق معیت مختلف است فیما بین اذان و اقامه
... کاهست فصل بمقدار معتنی ما بین اقامه و نماز باذان بودن نیست چنانچه و جز از ظاهر میشود بعد از تامل

مقام پنجم در حکم اقامه است در صورتی که حدث متخلل شود در اثنای نماز در این صورت شبهه در قطع نماز و
استیناف آن بعد از اتیان بطهارت نیست مگر در صورتی که اشاره بآن شد یعنی صورتی که داخل در نماز شده باشد
با طهارت ترابیه بعد از تخلل حدث سهوا متمکن از طهارت مائیه بوده باشد در این صورت استیناف صلوة لازم
نیست بلکه بنا می‌گذارد بر همان موضع که در اشتغال بآن حدث صادر شد بعد از تحصیل طهارت مائیه و در غیر این موضع
استیناف نماز بعد از اتیان بطهارت لازم است کلامی که در این مقام هست اینست که آیا اعادهٔ اقامه ضرور است تا نماز
او فضیلت نماز با اقامه را داشته باشد یا ضرور نیست بلکه اکتفا بهمان اقامه می‌توان نمود مصرح به در مبسوط و نهایه و
سرائر و شرایع و نافع و معتبر و منتهی و تذکره و تحریر و قواعد و دروس و ذکری و بیان ثانی است یعنی اکتفا باستیناف
نماز مینماید بعد از طهارت و اقامه را اعاده نمی‌نماید و لیکن بعضی توهم نموده‌اند که این منافی است با حکم بافضلیت اعادهٔ
اقامه در صورتی که حدث متخلل شود در اثنای اقامه بلکه بنابر این می‌باید در اینجا حکم شود بافضلیت اعادهٔ اقامه بنا
براین پس کسی که طهارت را لازم میداند در اقامه پس میباید در اینجا حکم کند بلزوم اعادهٔ اقامه بعد از طهارت این
توهم است بیجا نظر باینکه حکم بافضلیت اعادهٔ اقامه یا لزوم آن مقتضی اینست که اقامه را واقع شود با طهارت و این در صورتی
که حدث متخلل شود در اثنای صلوة محقق هست بخلاف اینکه حدث متخلل شود در اثنای اقامه لکن تحقیق در این
مقام مقتضی اینست که گفته شود در این مقام نظیر آنچه را در سابق ذکر نمودیم بیان آن اینست که اگر تحصیل طهارت مستلزم
فصل طویل است مثل اینکه فرض شود این شخص جنب بوده و وقت دخول در نماز متمکن از غسل نبوده با تیمم بعد از غسل داخل
در نماز شد بعد از تخلل حدث در اثنای نماز مطلع شد که متمکن از غسل هست لکن میباید مسافت طویلی را طی کند تا انجام
دهد غسل نماید یا اینکه بعد از تخلل حدث در اثنای صلوة مطلع شد که جنب بوده است در آن صورت لازم است که

غسل نماید

بودن م

منافی با صدق نماز با اقامه بودن هست
و بمقدار معتنی فصل منافی با صدق نماز م

خلاف بعضی در اثنای صلوة ... موجب اعادهٔ اقامه ...

۱۱۰

غسل نماید و غسل نمودن مستلزم فصل طویل و فعل کثیر است و هکذا یا اینکه جنب نبوده و وضو مستلزم فصل طویل است در امثال
این صور ظاهر این حقیر تامل در حکم شود باعادهٔ اقامه یا عدم اقامه زیرا فضیلت نماز با اقامه مرتفع خواهد شد نظر باینکه در چنین صورتی
این نماز بدل نماز بی اقامه میگویند پس عمومات اکیده مثل حدیث لا صلوة الا باذان و اقامه مقتضی اتیان باقامه است بلکه اعادهٔ
اذان هم لکن در بعضی صور و اگر چنین نبوده باشد یعنی اتیان بطهارت مستلزم فصل طویل نبوده باشد پس در این صورت
گوئیم حاجت باعادهٔ اقامه نیست خصوصا در صورتی که تخلل حدث در رکعت اولی بلکه در حال قیام در رکعت
اولی بوده باشد ظاهر اینست مراد اعاظم علما مذکورین نیز این صورت بوده باشد در صورت اول لکن چیزی که در این مقام هست
اینست مقتضای حدیث سابق که عبارت از الاقامة من الصلوة بوده باشد بنحوی که مذکور شد اینست که حکم بشود بلزوم
اقامه مطلقا اگر چه در صورت تاثیر بوده باشد بعبارة اخری اگر چه اتیان بطهارت مستلزم فعل کثیر و فصل طویل نبوده
باشد چنانچه مذکور شد چنانچه مذکور شد در صورت تخلل حدث بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز اما چون که سند
حدیث مذکور ضعیف است و منقطع بوده و کلمات اعاظم علما خلاف آنست حتی اینکه مخالف در مسئله تا امروز محقق ثابت
معلوم نیست گویا از این راه است که مرحوم علامه در مختلف متعرض آن نشده است بعلاوه دلالت حدیث مذکور
نیز صریح در این مطلب نیست بلکه در ظهور هم سخن میتوان تامل نمود بر فرض تسلیم ظهور دلالت آن نیست مگر از باب عموم
مسامحه بعد از اطلاق اعاظم اصحاب بر خلاف آن چنانچه از کلمات ایشان ظاهر میشود دلالت عموم بر این مطلب موهوم میشود
پس اعتماد بر آن نمیتوان نمود سیما بعد از صدق امتثال چنانچه مفروض در این مقام است مخفی نماند که کلمات علما که ناطق
بعدم اعادهٔ اقامه است هرچند آنها مقیدات است بصورت عدم صدور تکلم بعد از حدث قبل از شروع بنماز ثانیا و اما بعد از
صدور کلام کل مصرح اند باستحباب اعادهٔ اقامه و حدیث صحیح محمد بن مسلم بعنوان عموم مقتضی آن است پس استحباب اعاده
بالتخلل تکلم ثابت است **بحث دوازدهم** در بیان استحباب حکایت اذان است تنقیح مقام مقتضی نقل کلام است در چند
مطلب **مطلب اول** مستحب است در حق کسی که اذان مؤذن را بشنود بگوید مثل آنچه مؤذن میگوید از فصول اذان در وقتی که
مذکور است که این موجب سعت رزق میشود بلکه استحباب حکایت ثابت است در جمیع فصول اذان اگر چه حی علی
الصلوة بوده باشد مرحوم شیخ در مبسوط حدیث مرسلی ذکر فرموده که مقتضای آن حدیث آنست وقتی که مؤذن
گوید حی علی الصلوة این شخص بگوید لا حول و لا قوة الا بالله لکن حدیث مذکور نظر بضعف سند و جهل ماخذ
آن قابل معارضه با نصوص معتبره که مقتضی استحباب حکایت است در جمیع فصول اذان نیست پس استحباب حکایت فصول
اذان ثابت است اگر چه حی علی الصلوة بوده باشد **مطلب ثانی** آنست که استحباب حکایت فصول اذان ثابت
است اگر چه مکلف مشغول بدعا و ذکر بوده باشد پس مستحب است حکایت فصول اذان اگر چه مستلزم قطع قرائت
و ذکر و دعا بوده باشد یا منجی در حال استماع فصول اذان قطع قرائت نموده بعد از حکایت مشغول شود
بآنچه مشغول بآن بوده کلامی که در این مقام هست اینست که استحباب حکایت فصول اذان شامل حال الصلوة هم هست
یا نه ظاهر ثانی است بنا براین هرگاه کسی مشغول بنماز بوده باشد استماع فصول اذان نمود ظاهر اینست استحباب
حکایت فصول اذان در حق او ثابت نبوده باشد مجملا استحباب حکایت فصول اذان در جمیع احوال ثابت است
خواه حالت خسیسه بوده باشد مثل اینکه حال بول یا در حال تغوط بوده باشد در بیت الخلاء یا غیر آن حالت شریفه
مثل حال اشتغال بکتابت قرآن یا قرائت آن یا مشغول بدعا و ذکر الله جل شانه بوده باشد در جمیع احوال هرگاه
استماع فصول اذان مؤذن نمود مستحب است که اعادهٔ فصول اذان نماید مگر در حال اشتغال بصلوة که در این وقت

در حال تخلیه استحباب حکایت فصول اذان در جمیع ... صلوة

استحباب ثابت نیست **مطلب ثالث** آنست که آیا تادیهٔ سنت موقوف بر این است که شروع نماید بحکایت فصل اذان
بعد از فراغ موذن از آن فصل یا نه بلکه معتبر آنست که شروع نمودن بحکایت فصول اذان بهر فصلی که مسبوق نبوده باشد بشروع
نمودن موذن بآن فصل اگرچه فراغ از آن فصل یافته بوده باشد ظاهر ثانی است لکن افضل و اکمل اولی است پس اولی آن
است که تامل نماید تا موذن فارغ شود بعد از آن شروع بآن فصل نماید و اولی آنست که شروع نماید بعد از فراغ موذن
از آن فصل بعد ودنانکه فصلی متخلل شود مابین فراغ موذن از آن فصل و شروع نمودن این شخص بآن **مطلب چهارم** در
بیان اینست که حکایت اذان قابل تبعیض هست یا نه یعنی چنانچه مستحب است حکایت مجموع فصول اذان مستحب است اقتصار
بحکایت بعض اذان نیز هرگاه کسی بطریقی عبور از محل عبور نمود شنید از موذن بعض فصول اذان را مستحب است حکایت
او و حکایت نمودن همان بعض را یا نه که وارد شده در حالتی که موذن بغالب فصول اذان اتیان نموده بود مستحب است در
حق او حکایت بقیه از فصول اذان بلکه در غیر هرگاه کسی استماع جمیع فصول اذان نمود بعضی از فصول را حکایت
نموده و بعض دیگر را نسبت ببعضی که حکایت نموده ماجور و مثاب بوده باشد بخلاف بعضی که ترک نموده
مطلب پنجم در بیان تعمیم حکم است سکوییم ظاهر اینست که استحباب حکایت اذان ثابت است نسبت بهر اذانی که
شنیده شود خواه اذان موذن بلد بوده باشد یا موذن جماعت یا اذان منفرد خواه مستمع عازم نماز بوده باشد یا نه
خواه مرد بوده باشد یا زن بنا بر این هرگاه ضعیفه صدای اذان را شنید مستحب است در حق او موافقت با موذن نماید
در اتیان با چیزی که موذن اتیان آن مینماید از فصول اذان و اما هرگاه کسی اذان زن را شنید این مستمع یا زن است یا مرد
و مرد یا از محارم آن زن است یا نه و در صورتی که مرد از غیر محارم آن زن بوده باشد یا آن زن عالم است بآنکه مرد اجنبی صوت
او را می شنود یا نه پس در این مقام چند احتمالات است **اول** آنست که زنان صدای اذان زن را می شنوند در این صورت تشکیکی
در استحباب حکایت در حق آن زنان نیست **دوم** آنست که شنونده اذان زن مرد است لکن از محارم آن زن است در این قسم نیز
تامل نباید کرد و شبهه در حکم باستحباب حکایت اذان **سیم** آنست که مستمع اذان زن مرد غیر محرم است لکن مشخص نیست که زن
که اذان میگوید عالم هست که صوت اذان او را مرد اجنبی میشنود یا نه یا معلوم است که ضعیفه عالم با جنبی نیست در این دو صورت
نیز ظاهر است که استحباب حکایت ثابت بوده باشد لکن در صورت انتفاء ریبه و التلذذ که مستند بقول اشهر است بوده
باشد و مع ذلک حکم باستحباب حکایت فصول اذان که ذکر نبوده باشد مثل حی علی الصلوة و نحوه مشکل است و اما اجزای
فصول اذان که ذکر بوده باشد استحباب حکایت ثابت است **چهارم** آنست که مستمع اذان زن مرد غیر محرم است لکن
مشخص است که ضعیفه داند بآنکه صوت او را در اذان مرد غیر محرم میشنود در این صورت حکم باستحباب حکایت نمیتوان
نمود **مطلب ششم** در بیان اختصاص استحباب حکایت است باذان یا در اقامه نیز ثابت است بدانکه استحباب حکایت
چنانکه در اذان ثابت است در اقامه نیز ثابت است لکن نه مطلقا بلکه در غیر حیعلات یعنی فصولی که اذکار بوده باشد
مطلب هفتم سابق بیان شد که مکروه است در حق موذن حرف زدن مابین فصول اذان ظاهر اینست که این حکم
مختص بموذن بوده باشد در حق کسی که حکایت فصول اذان میکند ظاهر اینست که کراهت تکلم ثابت نبوده باشد
تنبیه در حدیث صحیح وارد است از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که هرکه استماع شهادت
بر الوهیت و شهادت بر رسالت از موذن نمود یعنی شنید که موذن میگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمدا رسول الله و این شخص در مقام تصدیق و اعتراف بگوید و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
اکتفی بها عمن ابی و جحد و اعین بها من اقر و شهد ثبت میشود در حق او ثواب بعدد هر کسی که انکار ربوبیت نموده الاجل

شانه

در استحباب حکایت بعض فصول اذان

شانه و رسالت فخر کاینات صلوات الله و سلامه علیه و علی آله نموده و هم چنین ثبت میشود جهت او ثواب بعدد هر
کسی که اقرار بآنها نموده **مطلب** بدانکه مستحب است در وقت شنیدن اذان صبح و اذان مغرب این دعا خوانده شود
اللهم انی اسئلک باقبال نهارک و ادبار لیلک و حضور صلواتک و اصوات دعاتک ان تتوب علی انک انت التواب
الرحیم و در حدیث وارد است که هرگاه کسی این دعا را در اینوقت بخواند و بمیرد در آن روز یا در آن شب مرده خواهد بود
با توبه **بحث سیزدهم** در بیان وحدت و تعدد اذان است بدانکه اتیان نماز بطریق انفراد است یا بجماعت در صورت اول
تشکیکی در رجحان اذان و اقامه نیست بعد مصلین بل هرگاه بعضی استماع اذان دیگری نموده در این صورت اجتزاء
باذان مسموع میتواند نمود لکن این مانع از اتیان باذان و اقامه منفرد نیست بلکه در این اتیان باذان و اقامه منفرد
و عدم اکتفا باذان مسموع اولی از اکتفا بوده باشد مگر نماز منفردی که داخل در مسجد شد بعد از اتیان اهل جماعت بنماز
جماعت و عدم تفرق صفوف چنانچه سابق بیان شد و اما در جماعت پس خالی از این نیست یا جماعات متعدده است یا جماعت
واحده اگر جماعات متعدده بوده باشد باز شهبه در رجحان تعدد اذان بعدد جماعات نیست مگر در صورتی که سابقا بیان
شد که جماعت ثانیه در محلی بوده باشد که بعد از انقضای جماعت اولی و عدم تفرق صفوف بتفصیلی که مفصلا بیان
شد اینها محل کلام در این مقام نیست بلکه مقصود در این مقام اینست که معتبر در جماعت اذان واحد است یا تعدد اذان
معتبر نیست میگوییم این متصور بچند صورت میشود **اول** آنست که دو نفر مثلا از اهل یک جماعت اتیان باذان می نمایند در یک
وقت منفرد از یکدیگر بلکه مقتضای عمومات رجحان در رجحان است بلی چیزی که هست اینست که مرتبه ترجیح نموده
که سیره در بلاد اسلام مستقر بخلاف این شده **دوم** اتیان باذان متعدد است لکن بتعاقب مثل اینکه موذن اتیان باذان
نمود بعد از فراغ از اذان امام حاضر نشد در این صورت اتیان باذان ثانی و هکذا تا امام حاضر نشود مطلقا جایز است بلکه
آنکه آتی باذان ثانی غیر از موذن اول بوده باشد و هکذا اذان ثالث و اگر موذن ثانی و ثالث کسی بوده باشد که
فصول اذان سابق را نموده باشد از اسلم اشهر خواهد بود **تنقیح** در این مقام مقتضی اینست که گفته شود اذان
جماعت واحده یا واحد است یا متعدد و علی التقدیرین یا موذن واحد است یا متعدد پس اقسام متعدده است **اول**
آنست که اذان جماعت واحده یکی است از موذن واحد مثل اینکه امام حاضر است موذن واحد اتیان باذان نمود تشکیکی در
صحت و جواز اجتزاء بآن نیست **دوم** آنست که موذن متعدد اتیان باذان واحد نمایند خواه مجتمعا بوده باشد یا
متعاقبا مثل اینکه چهار نفر یکی تکبیر اول را بگویند و دیگری تکبیر دوم یا اینکه یک نفر اتیان بچهار تکبیر نماید دیگری اتیان بشهادتین
نماید و هکذا این قسم محصل امتثال نیست بلکه ظاهر اینست که جایز نبوده باشد **سیم** اذان متعدد است از موذن
واحد مثل اینکه موذن اذان گفت باذان صحیح و ثانیا همان موذن بدون عروض امری که مبطل آن اذان بوده باشد
اتیان باذان نماید و مثل اینکه بعد از فراغ از اذان اول امام حاضر نشد همان موذن شروع نماید باذان دیگر تا امام
حاضر شود آن نیز ظاهر اینست که جایز نبوده باشد بلی هرگاه مقتضی اعاده عارض شود آن از محل کلام خارج خواهد
بود **چهارم** اینست که اذان متعدد در جماعت واحده از موذن متعدد بوده باشد خواه بطریق اجتماع بوده باشد یا
بطریق تعاقب ظاهر اینست که هیچ یک از آن دو قسم منع نبوده باشد بدانکه مطلبی در این مقام هست که تنبیه بر
آن مناسب است بیان آن این است هرگاه موذن جماعت اتیان باذان نمود و امام بعد از فراغ از اذان حاضر شد ظاهر
اینست که امام اکتفا بآن اذان که استماع آن نموده نمیتواند نمود بلکه باید یا خود اتیان باذان نماید یا امر نماید
موذن دیگر که اتیان باذان نماید تا نماز امام جامع فضیلت اذان و اقامه بوده باشد **بحث چهاردهم** در بیان

چیزهاست که اذان و اقامه هر دو یا اذان تنها مستحب است **اول** صلوات یومیات چنانچه مذکور شد خواه ادا بوده باشد
یا قضا بتفصیلی که سابقا بیان شد **دویم** نماز جمعه است **سیم** اذان در گوش راست طفل بعد از تولد آن و اقامه است
در گوش چپ او در حدیث مذکور است استحباب اذان و اقامه در این مقام قبل از بریدن ناف طفل است و وارد از اذان در گوش
راست و اقامه در گوش چپ آنست که در بزرگی آن طفل اذان و اقامه بگوید و متصدی این اذان و اقامه کسی بشود که ولد
بجهت او است مثل پدر و مادر وجد اگر چه جد حقیقی بوده باشد چنانچه جناب فخر العالمین و سید المرسلین علیه و علی آله
الاف السلام من رب العالمین نسبت بزینت ارض و سما جناب امام حسن مجتبی و شافع و شفیع روز جزا جناب سید الشهدا
صادر شد **چهارم** اذان و اقامه است بجهت رفع تب به مکارم الاخلاق و کتاب طب الائمه از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر
صادق علیه و علی آبائه و اولاده التحیة من الوهاب الخالق ماثور است بعد از آنکه بعضی از شیعیان آن هادی اهل الجنان بعرض آن
سرور اهل زمان شکایت از شدت تب را رسانیدند آنجناب فرمودند ... و داخل خیمه خود کن و اذان
و اقامه بگو و هفت مرتبه سوره مبارکه حمد را ... که از شدت تب متخلص خواهی شد راوی میگوید از قول و فرموده آنجناب عمل
نمودم تب من رفع شد مثل کسی که از ریسمانی که محکم بسته باشد خلاص شده باشد خلاص شدم **پنجم** اذان است در گوش کسی که بدخلق واقع شده
باشد بجهت رفع آن **ششم** اذان است در حق مسافری که راه را گم نموده باشد در این صورت اذان بجهت نجات از گم
نمودن راه مستحب است **باب دویم** در بیان افعال نماز است و در این دو منهج است منهج اول در بیان افعال واجبه
نماز است بدانکه افعال واجبه نماز هشت است **اول** نیت است و در آن چند بحث است **اول** آنستکه نیت در لغت
بمعنی قصد است مراد در اینمقام این است که معتبر است در صحت نماز آن است که مصلی در حین شروع در نماز دانا و متذکر بوده باشد که
اتیان باین نماز معین مینمایم بجهت امتثال امر خداوند عالم جل شانه ظاهر این است همین قدر کفایت نماید در صحت صلوة خواه
واجب بوده باشد یا مستحب خواه ادا بوده باشد یا قضا خواه تمام بوده باشد یا قصر لکن احوط آنست در نماز واجب
قصد وجوب و در نماز مستحب قصد استحباب نماید و در ادا قصد ادا و در قضا قصد قضا و در تمام قصد تمام و در قصر قصد قصر
نماید باین نحو در نماز ظهر مثلا در حضر چنین نیت نماید که اتیان بنماز ظهر ادای حضری مینمایم بجهت اینکه خلاق عالم جل شانه
بر من واجب ساخته است قربة الی الله و اگر قضا است تبدیل ادا بقضا نماید و اگر در سفر است تبدیل تمام بقصر نماید و همچنانچه
تبدیل واجب بمستحب مینماید در نماز مستحبی **بحث دویم** در تفصیل اینچیزی است که در بحث اول مذکور شد بدانکه
از آنچه مذکور شد معلوم شد که نیت امر قلبی است لسان را در آن دخل نیست پس هر گاه کسی آنچه مذکور شد ... در
لفظ در آورد اگر باعتقاد این است که آنچه تلفظ نموده نیت است تشریع خواهد بود فرقی در این باب ما بین نماز و غیر نماز
از عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و زکوة و خمس و صوم و حج نیست نیت در جمیع اینها عبارت از امر قلبی است که متعلق
بهر یک از عبادات مذکوره بکیفیتی که مذکور شد بلا امتیاز هر یک از عبادات مذکوره و اتیان بلفظ بقصد اینکه ملفوظ
عین نیت است تشریع خواهد بود لکن ظاهر این است که موجب فساد اصل عبادت نشود مگر در صورتی که فرض شود انفکاک
ملفوظ از آن امر قلبی که شرط صحت عبادت است لکن این بسیار بعید است در حالتی که متلفظ با شعور و اراده بوده
باشد بلکه در این حالت انفکاک از آن ممکن نیست و اگر تلفظ باین نماید لکن نه بقصد اینکه این کلام نیت است در این
صورت این کلام ضرر خواهد بود بعد از قد قامت الصلوة احوط اجتناب از آن است **بحث سیم** در تعیین حکم است
اگر مکلف مخیر بوده باشد ما بین قصر و اتمام بدانکه آنچه مذکور شد که مصلی در حال نیت لازم نیست که متعرض قصر و اتمام
شود در صورتی که هر یک از قصر و اتمام متعین بوده باشد ظاهر است و اما در صورت عدم تعیین مثل اماکن اربعه که

عبارت

عبارت از مکه معظمه و مدینه منوره و مسجد کوفه و حایر حسینیه بوده باشد که مکلف مخیر است ما بین قصر و اتمام آیا حکم در این
اماکن مثل غیر اینها است پس تعیین اتمام یا قصر در حین نیت در چنین صورت لازم نیست یا لازم است ظاهر اول است
شبهه که در این مقام میتوان کرد این است که عمل در حین نیت میباید معین بوده باشد و این با عدم التفات و عدم تعیین
احد امرین در محل کلام متحقق نیست جواب از این آنست که این مسلم است در صورتی که عمل در واقع متعین بوده باشد
یا متعین نبوده باشد لکن احدهما مختلف با دیگری بوده باشد در جنس ... در این صورت آنچه ذکر شد
میباید تعیین آن در حین نیت لازم است و اما هرگاه چنین نبوده باشد بلکه احدهما مماثل با دیگری بوده باشد در ماهیت
و مختلف بوده باشد بزیاده و نقصان بعبارة اخری هرگاه دو چیز بوده باشد که قدر مشترکی ما بین هر دو بوده باشد و
هر دو مسمی باسم واحد بوده باشد و این شخص مخیر باشد ما بین اتیان احدهما در این صورت دلیل بر تعیین احدهما در حین
نیت نیست و این از باب این است که مولا فی المثل به مملوک خود امر نماید پنج ذرع یا ده ذرع از سمت معینی از زمین
مس نموده باشد در این صورت امتثال در حق مملوک بچند نحو ممکن است **اول** آنست که در حین اخذ بمس تعیین
نماید ده ذرع را **دویم** آنست که تعیین نماید پنج ذرع را **سیم** آنست که نیت مس مامور به در این سمت را بنماید
که اگر خواهد بعد از طی پنج ذرع اقتصار بر آن نماید و فارغ شود یا آن وقت اختیار ده ذرع نماید ظاهر این است جمیع اینها
مشترک میباشند در حصول امتثال و ما نحن فیه از این قبیل است نظر باینکه مفروض این است که مکلف مخیر است ما بین قصر
و اتمام یعنی ما بین دو رکعت و چهار رکعت در ظهر و عصر و عشا باسم واحد مثل ظهر یا عصر یا عشا بنا بر این هر گاه مکلف
حین شروع بعمل نیت مطلق ظهر نماید و شروع نماید بنماز بعد از فراغ از تشهد در دو رکعت تا آن وقت نیت اکتفا بر آن نماید
پس اتیان بسلام نماید و فارغ شود یا تعیین چهار رکعت نماید بضمیمه اتیان بدو رکعت باقی نماید بنا بر این پس تخییر ... قبل
از شروع بعمل ثابت بود باقی است تا فراغ از تشهد در رکعت ثانیه و مرحوم شیخ شهید در کتاب ... تعیین قصر و اتمام
را در حین نیت در این صورت ... واجب دانسته و حکم بوجوب آن اگر چه مشکل است لکن رعایت این
احوط است بلی هرگاه تکلیف نسبت بتمام و قصر هر دو ثابت بوده باشد مثل احدهما قضا و دیگری ادا بوده باشد در این صورت
تعیین اتمام یا قصر در حال نیت لازم است چنانچه هرگاه این فرض نسبت بدو تمام یا بدو قصر متحقق شود مثل اینکه در ذمه او
دو نماز تمام ظهر ثابت است لکن احدهما بطریق ادا و دیگری بطریق قضا تعیین در این صورت لازم است و هم چنین است
حال در قضا و ادا و هم چنین هرگاه اشتراک ما بین واجب و مستحب بوده باشد مثل اینکه نماز نافله صبح و فریضه بعد از
طلوع فجر در حق کسی که نافله نکرده بوده باشد تعیین واجب یا ندب لازم است و اما ... لازم نیست بر مکلف در حال نیت تعرض
وصف دیگر بشود مثل اینکه بر امام لازم است در جماعت واجب قصد امامت نماید خواه وجوب آن بالذات بوده باشد مثل نماز
جمعه و عیدین در حال تحقق شرایط یا بالعرض بوده باشد مثل اینکه کسی بر خود واجب نموده است بنذر و مانند آن که اتیان نماز
معینی را بجماعت نموده با امامت و اما در صورت استحباب جماعت پس بر امام لازم نیست که قصد امامت نماید یعنی کسی که
ایستاده بنماز و عالم است که جماعتی با او اقتدا مینمایند در این صورت لازم نیست که امام قصد جماعت و امامت نموده باشد
بلکه با قصد انفراد امام جماعت در حق ماموین منعقد است و لکن در حق ماموین لازم است در صورتی که نماز در جماعت بوده
باشد نیت اقتدا نموده باشند بلی ممکن است که گفته شود اگر چه تحقق جماعت در حق ماموین موقوف نیست بر اینکه
امام قصد امامت نماید لکن استحقاق امام فضیلت جماعت و امامت را ... که موقوف بوده باشد بر اینکه نیت امامت
نماید و با عدم آن مستحق این فضیلت نبوده باشد بنا بر این پس فضیلت نماز ماموین کامل خواهد بود در این صورت از فضیلت

نماز امام **مبحث چهارم** در بیان تفاوت مراتب نیت است در فضیلت و رجحان سابق بیان شد که نیت صلوة عبارت است از
قصد اتیان صلوة و این قصد در صورت اشتغال اضطراری نمیشود مگر بجهت غایت و فائده و این غایت یا امتثال و اطاعت خداوند
عالم است یا چیز دیگر مثل ریا و سمعه و نحو اینها اگر ثانی است نماز باطل است و اما اول پس بچند قسم متصور میشود
نظر باینکه داعی بر اتیان مأمور به اگرچه امتثال و اطاعت نمودن امر است لکن داعی بر امتثال مختلف میشود مثل اینکه میداند
هرگاه ترک امتثال نماید مخالفت امر کرده خواهد بود و این مخالفت موجب استحقاق عقاب میشود در آخرت پس بجهت
خوف از عقوبت در آخرت امتثال مینماید یا آنکه باعث بر امتثال توصل بثواب است در آخرت نظر باینکه اتیان بمأمور به موجب
ثواب است یا آنکه مقصود هر دو است هم قصد توصل بثواب و هم قصد تحذر از عقاب یا آنکه آنچه مذکور شد هیچیک منظور
نیست بلکه مقصود از امتثال فوائد دنیویه است یا تحصیل عزت است یا هر دو یا بعضی نظر باینکه مخالفت کردن امر باعث این
میشود که این شخص ذلیل میشود نزد امر بجهت فوائد دنیویه ترک مخالفت مینماید یا آنکه اتیان مأمور به که عبارت از اطاعت
نمودن بوده باشد موجب عزت این شخص میشود نزد امر و میخواهد نزد آمر معزز شود باین سبب اختیار امتثال مینماید یا مقصود
چیز دیگر فوائد دنیویه آنست تحصیل عزت هم هست و هم چنین است هرگاه غایت اطاعت و بندگی آنکس جل شانه توصل بعطا
دنیویه بوده بعلاوه معتبر در صحت عبادت آنست همین اراده ناوی این بوده باشد که اتیان این عبادت مینماید بجهة باشد هم
اطاعت و بندگی خداوند عالم جل شانه خواه غایت بندگی و داعی بر آن دفع عقوبت بوده باشد یا جلب منفعت
آخرت یا هر دو و هم چنین فوائد دنیویه بوده باشد یا تحصیل عزت یا هر دو بلکه صحیح است اگرچه مقصود توصل بمنافع دنیویه
بوده باشد بلکه دور نیست که حکم بصحت شود اگرچه منظور عزت نزد ناس بوده باشد لکن بالتبع نه بالذات توضیح این
اجمال مقتضی اینست که گفته شود چونکه اطاعت و بندگی و امتثال امر او طوعا و رغبة موجب این میشود که بنده عزیز و
محبوب نزد آمر شود مخصوص است عزیز و محبوب آنکس جل شانه عزیز آفاق است پس از لوازم معزز بودن نزد آنکس جلت عظمته
عزیز شدن عند الناس است پس هرگاه داعی بنده بر عبادت معزز شدن نزد جناب احدیت جل شانه بوده باشد عبادت او
صحیح خواهد بود و چونکه مترتب میشود بر عزت نزد آنکس عزت نزد مخلوقین این را قصد نماید از این وجه که مقصود
بالتبع بوده باشد ظاهر اینست که موجب فساد [illegible] لازم باشد اعاده آن نشود و اما هرگاه نعوذ بالله سبحانه این شخص
معزز شدن نزد ناس [illegible] بر اصل عمل بوده باشد در این صورت ریا و مبطل عبادت خواهد بود [illegible] هرگاه داعی معزز
شدن عند الله تعالی بوده باشد و معزز شدن عند الناس مقصود بالتبع بوده باشد در این صورت ظاهر این است موجب بطلان
نشود لکن این بلکه جمیع احتمالات که مذکور شد هیچیک داعی بر اتیان عبادت منفعت عایده بخود مصلی است پس فی الحقیقة
این از باب اجیری میشود که عمل را بقصد اجرت نموده پس حسن در آن نخواهد بود اگرچه موجب بطلان نشود نعم ما قیل
شعر
عابدی کز اجرت طاعات خواست ٭ که عبادت می نهد نامش خطاست ٭ خادمان مزد گیرند این گروه ٭ خدمتی با مزد کی
دارد شکوه ٭ بلکه کمال مرتبه عبادت آنست که داعی بر اتیان نبوده باشد مگر محض امتثال و فرمان برداری و غایات مذکوره مترتب بر امتثال
مطلقا منظور نظر بنده نبوده باشد [illegible] غایت امتثال قرار دهد [illegible] کمال بندگی آنست که مقصود از بندگی
عبادت نبوده باشد مگر فرمان برداری و طاعت معبود نمودن بمحض اینکه چنین معبودی سزاوار این است که اطاعت کرده شود
چنانکه کلام معجز نظام سید اولیا علیه آلاف التحیة والثنا ناطق بر اینست که فرموده ما عبدتک خوفا من نارک ولا شوقا الی جنتک
بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک **مبحث پنجم** در بیان شرطیت نیت است بدانکه علما اختلاف کرده اند در
اینکه نیت جزء نماز است یا شرط مختار شرطیت آن است بالجمله که حقیقت و ماهیت صلوة مرکب از نیت و سایر اجزای [illegible] بوده

در بیان تفاوت مراتب نیت

در بیان شرطیت نیت است

آن نیت

آن نیت بلکه نیت خارج از حقیقت آن است و شرط صحت و حصول امتثال است مناسب این است در این مقام تفصیل
شود بمثالی که موصل باشد بحقیقت حال پس میگوئیم مثال الصلوة مثال معجونی است که سلطان حکیمی آنرا ترکیب داده از اجزاء
متعدده متکثره بجهة حکم و مصالح چندی بعد از آن بیان اجزاء نموده بقول یا بفعل پس از آن امر نموده بعبید خود آن معجون
را اتیان نموده باشند بنحوی که صادق باشد در حق آنها که اطاعت مولی نموده در اتیان بآن معجون این معنی مقتضی این است
که بنده اولا علم بمعجون هم رساند بعد از آن حین شروع نمودن باتیان آن معجون قصد نماید که من این معجون را اتیان
مینمایم بجهة اینکه مولای من مرا امر نموده باتیان آن مشخص است این قصد که تعبیر از آن بنیت میشود فعل قلبی عبد است
متعلق است بمعجون که امر و سید ترکیب داده و خارج است از اجزائی که ماهیت آن معجون [illegible] لکن موقوف
علیه صدق اطاعت و فرمان برداری عبد است در اتیان بآن معجون پس هرگاه اتیان بآن معجون نماید بدون این قصد
اگرچه در حق او صادق است که اتیان بمعجون نموده لکن صادق نیست در حق او که اطاعت مولی نموده در اتیان بآن معجون
پس قصد مذکور موقوف علیه صدق اطاعت است نه جزء معجون کلام در صلوة و نیت آن نظیر این معجون و نیت آن
است پس امتثال با قیموا الصلوة در صورتی که حاصل است نظر باینکه مقصود تحصیل و تحقق اطاعت است که بنده
اراده نماید که من اتیان باین صلوة مینمایم بجهت اینکه مطاع و مولای من مرا امر نموده باتیان آن تا در اتیان آن مطیع
ممتثل بوده باشم پس این قصد که فعل قلبی بنده است خارج از ماهیت [illegible] است که امر باتیان آن نموده موقوف علیه صدق
اطاعت است در اتیان بآن **مبحث ششم** در منافیات صلوة است که متعلق بحال نیت است میگوئیم چونکه بیان
شد که معتبر در صحت عبادات این است که مکلف حین نیت ناوی این بوده که اتیان باین عبادت مینمایم بجهة اینکه خداوند عالم جل شانه
امر باین نموده است یا اینکه خداوند عالم جل جلاله در اتیان بآن [illegible] است یا اینکه این اطاعت محبوب خداوند عالم است یا اینکه موجب ثواب
میشود در آخرت و نحو اینها از آنچه از سابق ظاهر و مبین شد پس هرگاه مکلف این مراتب منتفی شود خواه هیچ نیت نبوده مثل اینکه محض تمرین یا
للعادة اتیان بصورت نماز نماید یا اینکه نعوذ بالله [illegible] قصد ریا نماید در هر دو صورت عبادت باطل خواهد شد خصوصا
در صورت ریا بودن که ریا عبارت از آن است که داعی بر اقدام بعبادت قصد تقرب بمخلوقین بوده باشد خواه بجهة اینکه او را خوب
داند یا بجهة اینکه تعظیم او را منظور داشته باشند یا اینکه او را چیزی دهند یا اینکه اجابت او نمایند و هکذا و این معنی موجب بطلان
عبادت میشود خواه داعی بر عبادت محض این بوده باشد یا غیر یا این [illegible] داعی قرار دهد مثل اینکه منظور هم اطاعت آنکس جل
شانه و هم تقرب جستن بمخلوقین بوده باشد و اما هرگاه مقصود بالذات نبوده باشد که اطاعت آنکس جل شانه و طلب مغفرت بدرگاه
احدیت عز جلاله بوده این اغراض دنیویه مقصود بالتبع بوده باشد چنانچه در سابق تفسیر آن شد ظاهر اینست که حکم ببطلان نتوان نمود
بدانکه آنچه مذکور شد این بود که قصد ریا نماید در حال نیت و اما هرگاه فرض شود که ظهور در حین نیت متحقق بود لکن نیت
ریا در فعل از افعال نماز نماید پس این متصور بچند صورت میشود **اول** آنست که قصد ریا نماید در فعل واجب از واجبات
نماز مثل قرائت یا رکوع یا سجود و نحو اینها قبل از تحقق این مسئله میگوئیم آنچه مذکور شد در بیان نیت تشکیکی در اعتبار آن حین
شروع نمودن بنماز نیست لکن ابقای آن و استمرار معنی آن تا آخر نماز لازم نیست بلکه همان قدر که تمام صلوة نماید بمقتضای
آن نیت کافی است در صحت صلوة توضیح مقام آنست که استمرار عین نیت تا آخر صلوة عبارت از این است که در جمیع
احوال صلوة شاعر و متذکر بوده باشد که اتیان باین نماز نماید معین میباشم بجهت امتثال و اطاعت خلاق عالم جل شانه
و استمرار باین معنی لازم نیست بلکه استمرار حکمی که لازم و معتبر در صحت صلوة است آنست که تحقق که در اول صلوة متحقق شد
جمیع اجزای نماز را بمقتضای آن اتیان نماید تعبیر از این مطلب مینماید باستمرار حکمی پس هرگاه منوی شود که اخلال باین عزم

هرگاه داعی بر اتیان نماز [illegible] عبادت بوده باشد نماز باطل است

قصد ریا [illegible] باطل است

در بیان [illegible] استمرار نیت

استمرار نشود نماز محکوم ببطلان خواهد بود بعد از آنکه این مطلب دانسته شد میگوییم هرگاه قصد ریا در فعلی از افعال واجبه نماز
شود پس اخلال باین استمرار حکمی نیت خواهد بود لهذا نماز باطل میشود خواه اعاده نماید آن فعل را بعد از نقض این نیت فاسده
و عود بمقتضای نیت سابق یا نه اما در صورت عدم اعاده باعتبار اخلال بشرط صحت در جزء واجب نماز پس اخلال با
جزء خواهد بود و اخلال بجزء مستلزم اخلال بکل است و اما در صورت اعاده باعتبار زیادت در جزء صلوة بعلاوه آنچه
بیان میشود در صورتی که قصد ریا در جزء مستحب نماز نماید و اما هرگاه قصد ریا به فعلی از افعال مستحبه نماز نماید مثل
قنوت ظاهر این است باز موجب بطلان نماز میشود نه باعتبار آنکه فساد چنین جزئی موجب فساد کل میشود بلکه نظر
با جماعات منقوله در وجوب استمرار حکمی بمقتضای این اجماعات منقول است که صحت صلوة مشروط است بعدم انتفای
حکم نیت سابقه و شبهه در نقض آن نیت بقصد ریا اگرچه در اجزای مستحبه بوده باشد نیست شرط صحت منتفی میشود مخفی
انتفای شرط مستلزم انتفای مشروط است پس رفض قصد ریا بعد از تحقق آن و عود بمقتضای حکم نیت سابقه کفایت نمیکند
در حکم بصحت و اما هرگاه قصد ریا نماید در اثنای صلوة لکن نه در اجزای واجبه و نه در اجزای مستحبه مثل اینکه قصد ریا نماید در قیامی
که بعد از فراغ از قرائت قبل از میل کردن برکوع بوده باشد بعد از آن رفض آن نمود و متحقق شد بقصد رکوع بعد از عود
بمقتضای نیت سابق در این صورت حکم خالی از اشکال نیست لکن ظاهر نیست که موجب بطلان نشود پس نماز صحیح
خواهد بود اگرچه احتیاط در این مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام و اما قصد قطع نماز پس اگر در حین نیت این قصد
محقق بوده باشد مثل اینکه در وقت نیت قصد او این بود که در رکعت ثانیه مثلاً نماز را قطع خواهد نمود در این صورت شبهه
در بطلان نماز نیست نظر باینکه در چنین صورت اصل نیت محقق نیست بجهة اینکه نماز عبارت است از افعال مفتتحه به
تکبیر و مختتمه بتسلیم و نیت این در صورتی محقق میشود که در حین شروع نماز در اتیان باین بوده باشد نیت قطع در اثنا و
با اتیان این است و هم چنین است هرگاه در حین نیت تردید و تشکیک در قطع آن داشته باشد در رکعت ثانیه مثلاً و اما نیت
قطع در اثنای نماز پس اگر در حین نیت قطع مباشر فعلی از افعال واجبه نماز شود ظاهر این است که نماز باطل شود خواه اعاده
آن فعل نماید بعد از رفض آن نیت و عود بمقتضای نیت نماز یا نه بلکه دور نیست که چنین بوده باشد اگرچه آن فعل از افعال
مستحبه نماز بوده باشد نظر بتقریبی که در قصد ریا مذکور شد اگرچه احتیاط در این صورت مقتضی اتمام نماز است بعد از
آن اعاده نماید و اما هرگاه نیت قطع نماز نموده و در آن وقت مباشر فعلی از افعال نشد بعد از رفض آن نیت و عود در
نیت صلوة شروع بافعال نماز نمود در این صورت ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد اگرچه احتیاط مقتضی اعاده
نماز است بعد از اتمام و اما قصد منافی از منافیات شرعیه مثل حدث و تکلم و استدبار و نحو اینها خواه در حال نیت
بوده باشد یا در اثنای صلوة پس اگر با علم بمنافات بوده باشد تفرقه ما بین قصد اینها و نیت قطع که مذکور شد نم
خواهد بود و اگر با جهل بوده باشد تفرقه میتوان نمود باین نحو با نیت فعل منافی از منافیات خواه در حال نیت بوده
باشد یا در اثنای صلوة در صورت جهل بجهل شرعی و عدم وقوع آن منافی صلوة محکوم شود بصحت بخلاف صورت
علم و وجه تفرقه آن است نظر باینکه منافات ما بین فعل صلوة و قطع آن عقلی است بنا بر این نیت صلوة و قطع در قوه
فعل صلوة و عدم فعل آن است و این محال است پس نیت قطع مستلزم عدم نیت فعل یا مستلزم رفع استدامه حکمیه است
پس باطل خواهد بود و هم چنین است حال نیت فعل منافی با علم و شعور بمنافات و اما صورت جهل نظر باینکه
منافات عقلی نیست بلکه شرعی است و مفروض صورت جهل است پس نیت صلوة با نیت آنها ممکن است پس با عدم
صدور آنها حکم بصحت صلوة ممکن است بلی اشکالی که در این مقام میتوان نمود و ازاله دیگر است بیان آن این است که گفته شود

قصد ریا در اثنای نماز

نیت قطع نماز در حین نیت نماز

تردید در قطع نماز در حین نیت نماز

در بیان اشکال در این مقام و جواب آن

تشکیک

تشکیک در قطع صلوة هرگاه موجب بطلان نماز شود لازم می آید حکم ببطلان صلوة غالب اشخاص الا واحداً بعد واحد
در بطلان لازم نیست بطلان آن مستلزم بطلان لزوم است بیان ملازمه آن است که از جمله شکوک مبطله در نماز چهار
رکعتی شک متعلق برکعتین اولیین است در نماز چهار رکعتی و هم چنین شک متعلق بعدد رکعات نماز صبح و
نماز مغرب پس اگر هر فردی از افراد انسان حین شروع بنماز در نقض این شک در حقوق محتمل است پس این نظیر کسی است که در
حین شروع بنماز قطع نماز را معلق کند بآمدن شخصی که احتمال آمدن او قائم باشد ممکن است جواب از این اشکال باین نحو
که قطع نمازی که معلق بوده باشد بآمدن کسی که ممکن الحصول بوده باشد چون چنین قطعی باختیار این شخص است لهذا با نیت
اصل صلوة با هم جمع نمیشود پس تعلیق قطع بامری که ممکن الوقوع است مستلزم انتفای نیت معتبره در صلوة است بنا بر این نماز
باطل خواهد بود و اما در مسئله شک چونکه منوی نماز است که سالم از چنین شکی بوده باشد و ابطال در صورت عروض
شک مبطل باختیار این شخص نیست لهذا احتمال عروض چنین شکی منافی با تحقق نیتی که معتبره در صحت صلوة است
نیست مجملاً منوی در حین نیت نماز است که سالم از چنین شک بوده باشد طریان چنین شکی در اثنای صلوة مستلزم
انتفای منوی است نه انتفای نیت پس در صورت عدم طریان شک موصوف چنانچه منوی محقق است نیت نیز
محقق هست و در صورت طریان شک اگرچه نیت محقق بود لکن منوی محقق نشده پس عدم امتثال بجهة انتفای نیت
پیش از طریان شک مقتضی بطلان نمیباشد بخلاف آنکه هرگاه قطع نماز را معلق سازد بشیئی محتمل الوقوع در آنجا اگر
چه آن شیئی واقع نشود نماز باطل خواهد بود باعتبار انتفای نیت معتبره در صحت صلوة پس تفرقه ما بین مقامین
محقق است مخفی نماند آنچه مذکور شد اختصاص بشک مبطل ندارد بلکه در هر چیزی که مبطل نماز بوده باشد در صورتیکه
که احتمال وقوع آن در اثنای نماز قائم باشد جاری است مثل اخلال برکنی سهواً یا با عدم تذکر آن مگر بعد از تجاوز از محل و وقوع
حدث با عدم اختیار و حدوث موت و نحو اینها جواب از همه چیزی است که سبق شد **بحث هفتم** سابق بیان شد که نیت
صلوة از جمله شرایط است نه اجزای صلوة مثل سایر عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و خمس و زکوة و حج چنانچه اصلی عنوان
ارتفاع نمود که نیت زکوة و خمس و صوم جزء زکوة و خمس و صوم است و هم چنین نیت وضو و غسل و تیمم چنین است حال
نیت صلوة پس نیت در هر یک اینها از جمله شرایط است لکن از شرایط رکنیه است که اخلال بآن سهواً و عمداً مفسد است
بحث هشتم دانسته شد که نیتی که معتبر است در تحصیل امتثال همان قصد بجا آوردن معین است بجهة اطاعت و فرمان
بردار بودن الله تعالی شانه همین قدر کفایت میکند در صحت عمل خواه واجب باشد یا مندوب و خواه اداء بوده باشد یا قضا
و تعرض باین صفات لازم نیست لکن هرگاه مکلف متعرض این صفات شود خالی از این نیست یا متعرض صفتی شده
که موصوف متصف بآن می باشد مثل وجوب در واجب و استحباب در مستحب و اداء در اداء و قضاء در قضاء و هکذا یا نه
بلکه در حین نیت متعرض صفتی شده که منوی متصف بخلاف آنست مثل اینکه قصد استحباب نموده در واجب و یا
بالعکس و قصد قضا نموده در اداء و بالعکس تشکیکی در صحت قسم اول نیست **و اما** قسم ثانی پس این متصور بدو نحو
میشود **اول** آن است که بطریق اشتباه متعرض خلاف شده باشد مثلاً گمان نماید که نماز ظهر مثلاً واجب است یا نماز
شب مثلاً مستحب است پس حالت نیت وجوب در اول و قصد استحباب در ثانی نماید لکن اشتباهاً قصد استحباب
در اول و وجوب در ثانی نمود این قسم شبهه در صحت نیست اشتباه لسانی مضر نیست مناط همان اراده قلبیه است
دویم آن است که مکلف متعرض خلاف وصف عبادت شود عامداً مثل اینکه با علم مکلف بر اینکه نماز شب سنت است قصد
وجوب در آن نماید یا با علم بوجوب عبادتی قصد استحباب نماید در این نیز ظاهر این است که صحیح بوده باشد نظر باینکه دا[illegible]

متعلق بنیات است در جمیع انحاء به

در بیان اینکه تعرض بوجوب و ندب در نیت لازم نیست

برانیان آن عبادت همان علم اولست بصفت عبادت و تعرض خلاف آن شیء است لغو مثلا هرگاه کسی معتقد این
بوده باشد که نماز شب مستحب است یعنی خداوند عالم جل شانه امر بآن فرموده لکن مواخذه بر ترک آن نخواهد فرمود
و مقصود مکلف از اتیان اطاعت امر بوده باشد و مع ذلک قصد وجوب نماید متحقق است در اینصورت مواخذه یعنی
وجوب که مواخذه بر ترک آن بوده باشد نخواهد بود نظر باینکه مفروض این است که این شخص معتقد این است که خلاق
عالم جل شانه مواخذه بر ترک آن نخواهد فرمود پس معلوم است که اعتقاد عدم مواخذه بر ترک شیء با مواخذه بر ترک
آن با هم جمع نمیشود و چونکه مفروض اینست که اعتقاد عدم مواخذه بر ترک ثابت است پس قصد وجوب در اینصورت
لغو خواهد بود بنا بر این مفسد بصحت عمل نمیتواند شد بلی هرگاه کسی معتقد استحباب یا وجوب چیزی بوده باشد و او را نه
خلاف آن را نمود بالقصد تشریع اطاعت نماید در اینصورت چنین کسی مبدع خواهد بود سیم مثل ثانی است لکن با جهل
بحقیقت حال باین نحو که نیت وجوب نماید در مستحب با اعتقاد وجوب یا نیت استحباب نماید در واجب با اعتقاد
استحباب آن در اینصورت این شخص مبدع است و عبادت آن باطل خواهد بود پس هرگاه کسی اتیان بغسل جنابت
نماید بقصد وجوب در صورتی که ذمه او مشغول بواجبی که موقوف بر غسل بوده باشد نباشد و غسل هم از انواع
دیگر بر او واجب نبوده باشد و معتقد این هم بوده باشد که غسل در این وقت بر آن واجب است و باین قصد اتیان
بغسل نماید ظاهر اینست غسل او باطل بوده باشد و آنچه مذکور شد در عبادات مستقله بود و اما اجزای عبادات
پس هرگاه کسی اتیان بقرائت فاتحة الکتاب نماید در نماز بقصد اینکه این قرائة در نماز فریضه مستحب است صادق است که
حول او که او در این عمل مبدع است پس اثم و عمل محکوم ببطلان خواهد بود و اما نیت وجوب در جزء مستحب پس آن
نیز ظاهر اینست که باطل بوده باشد با جمیع که اتیان بجزء مستحب نموده خواهد بود لکن حکم بفساد صلوة مشکل است
و حکم بصحت نیز مشکل است ظاهر اینست که باطل بوده باشد و فرقی که مرحوم شیخ شهید در بیان فرموده ما بین قصد
وجوب در مستحب و قصد استحباب در واجب در اول حکم بصحت فرموده و در ثانی حکم بفساد در نظر حقیر تمام نیست
تفصیل کلام در این مقام مقتضی اینست که گفته شود نیت صلوة از مکلف بچند وجه میتواند باشد باعتبار تعرض
و عدم آن بچند قسم ممکن است اول آنست که نیت مینماید که اتیان بنماز ظهر مثلا مینمایم بجهة آنکه خداوند عالم اتیان
آنرا بر من واجب فرموده است بعد از التفات و قصد این مطلب اتیان بتکبیرة الاحرام مینماید در اینصورت مقام
اتیان باجزاء امتثال بچهار نحو حاصل میشود اول آن است که در حین اتیان باجزاء واجبه قصد وجوب نماید
و در حین اتیان باجزاء مستحبه قصد استحباب نماید دویم آنست که مطلقا متعرض وجوب در اجزاء واجبه و متعرض
استحباب در اجزاء مستحبه نشود بلکه قصد قربت مطلقه نماید در جمیع سیم آنست که قصد وجوب در اجزاء
واجبه نماید و اما در اجزاء مستحبه بمحض اقتصار نماید بقربت مطلقه چهارم عکس اینست یعنی قصد استحباب نماید
اجزاء مستحبه و اقتصار نماید در اجزاء واجبه بقربت مطلقه و معنی قربت در این مقام آن است که اتیان مینمایم باین عمل
بجهت آنکه خداوند عالم جل جلاله امر باتیان بآن نموده است علی ای حال جمیع اقسام مذکوره محکوم بصحت است اشکالی
که در این مقام میتوان نمود اینست که نیت وجوب در اتیان اصل عمل منافی است با اشتمال آن با امور مستحبه مثل تکرار
جوابش از این ممکن است باین نحو که اتیان بنماز ظهر بر مکلف واجب است و او مخیر است ما بین آنکه اتیان نماید
نماز ظهر واجب را بنحوی که مشتمل از جمیع آداب و اجزای مستحبه بوده باشد یا آنکه اتیان نماید آن را با اجزای مستحبه
کلا او بعضا بلی نماز ظهری که با اجزای مستحبه بوده باشد افضل خواهد بود از نماز ظهری که مشتمل از آن بوده

باشد

باشد مثل نماز ظهری که اتیان میشود بآن در وقت فضیلت و وقت اجزاء و مکان شریف مثل مسجد و غیر شریف پس وصف
وجوب در نیت بالاضافه بطبیعت نماز ظهر است و مکلف مخیر است در اتیان مکلف به واجب در ضمن احد فردین
و نیت باین نحو نماید که اتیان بنماز ظهر مینمایم بجهت آنکه خلاق عالم جل شانه آنرا بر من واجب فرموده است و این
صادق است در صورتی که اقتصار نماید در نماز ظهر باجزای واجبه چنانچه صادق است در صورتی که جمع نماید ما
بین اجزای واجبه و مستحبه و این مستلزم این نیست در صورتی که منظور مکلف در حین نیت اقتصار باجزاء واجبه
نبوده باشد اجزای مستحبه در آن حین مطلقا منوی نبوده باشد چنانچه بعضی از ایشان بعد از اندک تأمل ظاهر میشود بلی
اشکال در صورتی متوجه است که منظور مکلف این بوده باشد که اتیان بنماز ظهر نماید با اجزای واجبه و مستحبه
و اتیان چنین منوی را معلل نماید بوجوب باین نحو که این نماز ظهری که با اجزای واجبه و مستحبه است اتیان مینمایم بعلت
واجب بودن آن بر من و بعبارت دیگر که افصح در مقام و اولی است فرض میکنیم کسی عادت او مستقر شده که اتیان بفریضه
مینماید با آداب و سنن اگرچه بعض از آداب و سنن بوده باشد چنانچه غالب چنین است و قبل از نیت نماز قرار او چنین
است که اتیان بنماز باین نحو نماید و منوی او در مقام نیت چنین نمازی است و در مقام نیت اشاره مینماید بچنین نماز
که اتیان بآن مینمایم بجهت آنکه بر من واجب است بنا بر این اراده وارد است بلکه حکم بصحت نماز در چنین صورت خالی
از اشکال نیست نظر باینکه نماز منوی او مرکب از امور واجبه و مستحبه هر دو هست پس حکم باینکه اتیان چنین نماز بر من مطلقا
واجب است صحیح نیست پس نیت واجب در غیر واجب کرده نظر باینکه نماز باین کیفیت واجب نیست پس نیت باین
نحو صحیح نخواهد بود و اما نیت بآن نحو که ذکر کردیم مطلقا ایرادی بر آن وارد نخواهد بود و جواب اول آن است در
صورتی که مقصود مکلف اقتصار باجزای واجبه نبوده باشد متعرض وجوب مطلقا نشود بلکه چنین قصد نماید
که من اتیان بنماز ظهر مثلا مینمایم بجهت اطاعت و فرمان برداری خداوند عالم جل شانه بلی اشکال در این مقام از راه دیگر
میتوان نمود بیان آن اینست که عمل در حین نیت میباید معین بوده باشد اجزای واجبه نماز نسبت بغالب اشخاص
معلوم است و ملحوظ در حین نیت هم هست اگرچه بعنوان اجمال بوده باشد و اشکالی که هست در اجزای مستحبه است
و منوی بنا بر آنچه مذکور شد مرکب از اجزای واجبه و مستحبه است پس میباید در حین نیت چنانچه اجزای واجبه نماز به
طریق اجمال ملحوظ هست مقداری از اجزای مستحبه نماز که مکلف به ترکیب از هر دو است ملحوظ باشد تا تعیین منوی
محقق شود تخلص از این باین نحو حاصل میشود که مکلف بر خود قرار دهد مقدار معینی از آداب و اجزای مستحبه
را منضم نماید با اجزای واجبه مثل استعاذه قبل از قرائة در رکعت اولی و تکبیرات رکوع و سجود و رفع ید در احوال
تکبیرات با سرها و اتیان بدو ذکر در رکوع و سجود بعلاوه ذکر واجب و اتیان بصلوات در هر یک از رکوع و سجود بعد از
فراغ از ذکر و هکذا الی آخر الصلوة بنا بر این منوی در نظر این شخص معین خواهد بود و ملحوظ است بجمیع اجزائه اجمالا
و در حین نیت اشاره مینماید بچنین عمل که اتیان بآن مینمایم بجهت تحصیل اطاعت و فرمان برداری و چنین نیت محتاج
بمعهودیت عمل است و این بنحو مذکور متحقق است بعد از آنکه نظم کلام باین مقام رسید تحریر دو مطلب مناسب
اول آنست بعد از آنکه معهودیت عمل بنحو مذکور متحقق شد و منوی مکلف در حین نیت چنین عمل معهود شد
آیا بعد از شروع نمودن بچنین عمل منوی معین است بهمه آنچه بعنوان اجمال منوی شده اتیان نماید یا نه مثل
اینکه معهود در نظر مکلف این بود که در هر رکوع مثلا اتیان بسه ذکر و صلوات نماید و در حین نیت منوی او چنین نماز
بود بعد از عزم باتیان چنین عمل و تعلق نیت بآن شروع بنماز نمود میتواند در زمان رسیدن برکوع اقتصار ببعض

از آنچه ملحوظ بود غنا ید بعد از قطع بر اینکه اخلال بواجب جایز نیست و منافی با حصول امتثال است کلامی که هست
در این است که آیا در چنین صورت اقتصار بذکر واجب و اخلال بذکر مستحب جایز هست یا نه میگوئیم حکم در مسئله مبتنی
بر اینست که نیت اتیان واجب بکیفیت مخصوص سر آیا معتبر است یا نه هست که بهمان هیئت و کیفیت اتیان شود یا نه ظاهر
ثانی است نظر باینکه دلیلی که دلالت کند بر اینکه نیت معتبر است در امتثال این مقام نداریم مجملا ظاهر این است که
اشکالی در جواز اقتصار بهمان قدر واجب نبوده باشد بلی کلامی که در این مقام هست اینست که آیا اقتصار ببعض آنچه
منوی بوده از اذکار مستحبه میتوان نمود یا نه مثل اینکه در مثال مفروض اقتصار بصلوات نماید و اخلال بدو تسبیح مستحب
نماید یا اتیان بدو تسبیح مستحب نماید و اخلال بصلوات نماید یا اخلال بیک تسبیح نماید و جمع ما بین یک تسبیح مستحب
و صلوات نماید ظاهر اینست که نیت را مدخلیتی در عدم جواز آنچه مذکور شد نباشد با اینمعنی که نیت معتبر منوی
نشود بلکه مرجع مستقلی است که مثبت رجحان امور مستحبه است اگر بکیفیت خاصه است تعذر از آن نتوان نمود
مجملا مرجع در این باب مستند امور مذکوره است هر یک مقتضای آن جایز و تعذر از آن غیر مجوز در مثال مذکور مجملا اتیان بر صلوات
با اخلال بدو ذکر مستحب بی اشکال است و ظاهر اینست اخلال بیک تسبیح مستحب و اتیان بدیگری با صلوات و علم
آن هم جایز باشد دوم چنین است حال در ذکر سجود مطلب دوم در تعذر از منویت بزیادتی معهود مثل اینکه
معهود نزد مکلف در نماز کیفیت معتبر بود در مقام عزم باتیان آن نیت متعلق شد بهمان کیفیت معهوده مثل اینکه
در ذکر رکوع و سجود اقتصار بسه ذکر مثلا نماید و باین عزم بود تا برکوع رسید آیا میتواند علاوه بر آن اتیان نماید مثل اینکه
اتیان بر پنج ذکر نماید یا اینکه دعای در رکوع قبل از ذکر منظور او نبوده در حین وصول برکوع میخواهد بخواند باشد
و هم چنین دعای بعد از رفع راس از رکوع ظاهر اینست که همه اینها جایز و بی عیب باشد و هم چنین قنوت علاوه از آنچه در
نظر بود میتواند بکند عدول از آنچه حین نیت منظور او بود بغیر آن نیز جایز و بی عیب است مجملا جمیع اینها بی عیب است
مگر اجزای واجبه که تعدی از آنها بزیاده و نقصان هیچ یک جایز نیست قسم دوم آنست که در مقام نیت مطلقا
متعرض وجوب نشود خواه منظور اولی بوده باشد که اقتصار نماید در نماز باجزای واجبه آن یا جمع نماید ما بین
اجزای واجبه و مستحبه کلا او بعضا بلکه مقصود همان محض اطاعت بوده باشد ظاهر اینست که این قدر کفایت کند در
صحت عمل بلکه مذکور شد این در ثانی بعینه در صورتی که مقصود جمع ما بین اجزای واجبه و مستحبه بوده باشد ببعض
جهات اتی خواهد بود سیم آنست که قصد وجوب و استحباب هر دو نماید وجوب نسبت با اصل صلوة و استحباب
نسبت بفرد او باین نحو که اتیان نماز واجب مینمایم بجهت واجب بودن آن در ضمن این فرد یا کامل بجهت فضیلت در حصول
و استحباب آن هر دو بجهت اطاعت و فرمان برداری نظر اتیان نمازهای واجبه علی الجماعت این نیز صحیح و بی
عیب است بلکه اسلم از بعض احتمالات سابقه است لکن این مثل بعض آنچه سابق مذکور شد در صورتی میشود که
امتیاز ما بین اجزای واجبه و اجزای مستحبه آن نموده باشد و اما در صورت عدم امتیاز ما بین صنفین متحقق است
که این متصور نمیشود بعد از آنکه کلام باینجا رسید مناسب اینست که عنان قلم در تحقیق این مسئله جولان داده شود
پس میگوئیم آیا بر مکلف واجب است امتیاز ما بین صنفین نماید قبل از شروع در نماز یا نه و بر فرض وجوب آیا شرط
صحت نماز هم هست یا خیر ممکن است استدلال که کرده شود در اثبات عدم وجوب و مقام بحدیثی که اصحاب رضوان
الله علیهم تلقی بقبول فرموده اند و روایت شده از فخر عالم و فخر بنی آدم علیه و علی آله الصلوات اشهد الملک العلام که فرموده
در مقام بیان صلوا کما رایتمونی اصلی و ظاهر دلالت آنست که آنحضرت در مقام تعلیم امت بجهت امتثال آنها فرموده

هر گاه عمل حین نیت معین
شد با تغییر آن بزیادتی
جایز هست یا نه

استدلال بر اینکه امتیاز ما بین اجزا
واجبه و مستحبه
لازم نیست

بعد از انکه

بعد از انکه در مشهد آنها اتیان بنماز فرموده اند و آنها مشاهده نموده اند اقوال و افعال صادره از آن مقتدای عالم را
اتیان بنماز نمایند باین کیفیت که دیدید از من صادر شد مشخص است که این کلام از آن ستوده درگاه خلاق انام جل
جلاله صادر شده مگر بجهت تعلیم معلوم است اصل مشاهده فعل نتوانند نمود و صل نوجه هم اجزای آن بوده باشد
بلکه از مشاهده متحقق نمیشود مگر اصل اقوال و افعال بکیفیت هیئت مخصوصه و احتمال اینکه فعل آن سرور عالم در آن وقت
منحصر بوده در امور واجبه که از قطعی الفساد است و اگر مخاطبین باین خطاب کلا قبل از این خطاب عالم بماهیت نماز بوده
و امتیاز ما بین اجزای واجبه نموده بوده اند حاجت باین خطاب نبوده پس مقتضای این خطاب از آن مستطاب آنست که
علم بماهیات اجزای نماز و وضع آن بهیئت وجوب و استحباب نموده باشد و هو المطلوب نظیر این حدیث است که
استفاده این مرام حدیث مشهور از حماد بعد از انکه بشرف سعادت درک حضرت کاشف الاسرار الالهیة امام همام
امام جعفر صادق علیه السلام مشرف گردید حضرت فرموده آیا حسن است نفسی بجز ای حماد اتیان بنماز خوب میکنی عرض اقدس نمود
رسانید که من حفظ دارم کتاب حریز را که در نماز تصنیف نموده گویا مقصود حماد این بوده که اهتمام من در امر صلوة
این قدر است که کتاب حریز در صلوة تصنیف نموده ضبط نموده ام حضرت فرمودند باکی نیست برخیز نماز
کن حماد گفت ایستادم در حضور آن سرور شروع کردم بنماز بعد از آنکه برکوع و سجود رفتم حضرت فرمودند چه خوب نماز
میکنی با تعبیر و توبیخ فرمودند چه بسیار قبیح است بمرد از شما که شصت سال یا هفتاد سال از عمر او بگذرد و یک نماز را
با حدود آن تمام نتواند بجا آورد حماد نقل کرده بعد از آنکه این عتاب را از آن سرور شنیدم مذلت و خجلت بسیار بمن عارض
شد عرض کردم فدایت شوم مرا ملاحظه بفرمائید که چگونه نماز را تعلیم من فرما حضرت در آن وقت اتیان بدو رکعت نماز فرمودند
با آداب و شرایط بسیار بعد از فراغ فرمودند ای حماد مثل این نماز بعمل آور وجه استدلال باین حدیث در اثبات مرام
ظاهر میشود از آنچه در حدیث اول مذکور شد بنا بر این میگوئیم هر گاه کسی بیت مرقتیه معتمد اتیان بنمازی نمود جمیع
اقوال و افعال و هیئات را از آن اخذ نمود و اعتقاد نمود که اتیان نماز باین کیفیت سبب ذمه و محصل امتثال است مطلقا
امتیاز ما بین اجزای واجبه و مندوبه نموده و در مقام نیت اقتصار نمود بقربت مطلقه مثل اینکه قصد نمود که
اتیان بنماز مینمایم بجهت اطاعت خداوند عالم و اتیان نمود بهمان هیئت که از آن مجتهد مطاع مشاهده نموده بود آیا
کفایت در حصول امتثال از او میکند اگرچه تفرقه ما بین امور واجبه و مسنونه ننموده باشد بلی چیزی که قابل
هست در این مقام کسی تمسک بشود در لزوم امتیاز ما بین صنفین احکام سهو و شک است تقریر آن اینست
که حکم اجزای واجبه در صورت سهو این است که هر گاه متذکر شد بجزء منسی مادامی که داخل در رکن نشده لازم است
عود نموده اتیان بمنسی نموده بعد از آن اعاده ما بعد نموده نماز را اتمام نماید قطع نماز در چنین صورت جایز نیست
و اگر تذکر بعد از دخول در رکن بوده باشد اگر آن منسی واجب رکنی است نماز باطل و استیناف نماز لازم است و اگر
واجب غیر رکنی است نماز صحیح و ابطال آن جایز نیست و اگر آن منسی جزء مستحب بوده باشد در جمیع احوال عود
بان بعد از تجاوز از محل آن جایز نیست خواه داخل در رکن بعد از آن شده باشد یا نه مثلا فرض میکنیم کسی تسمیه را
در اول حمد یا اول سوره فراموش نمود بعد از فراغ از سوره متذکر شد در این صورت اگر تسمیه در اینجا واجب
لازم است عود نموده تدارک نماید و اگر مستحب است حرام است عود بان و هم چنین استعاذه در اول حمد در رکعت
اولی و خواندن اینها بنا بر اینکه امر این مختص در این صورت مردد است ما بین واجب و حرام مفری از این نیست مگر امتیاز
ما بین صنفین پس امتیاز مذکور لازم است من باب المقدمه اشکالی که در این مقام میتوان نمود آنست که این مبتنی است

معهوده که باید بود نماید در حصول
امتثال اگرچه عالم بوجه آنها
از جهت وجوب و ندب

ذکر دلیل بر اینکه امتیاز ما بین اجزا
واجبه و مستحبه لازم
نیست

بر وجوب مقدمه واجب واین اول کلام است بر فرض تسلیم کلام در وجوب مقدمه در صورتیست که ذی المقدمه واجب
بوده باشد واین در محل کلام متحقق نیست نظر باینکه مفروض اینست هرگاه بعد از این چنین سهوی در نماز واقع شود چنین
خواهد شد بر فرضی که تسلیم شود که قاطع شود باینکه چنین امری در بعضی از صلوات آتیه متحقق خواهد شد از قبیل شبهه غیر
محصوره خواهد بود اجتناب از آن واجب نخواهد بود پس آنچه مذکور شد در اثبات وجوب امتیاز مابین امور واجبه و مستحبه
تمام نخواهد بود جواب اول این است اما مقدمه واجب ظاهر اینست که واجبست واین مشهور و معروف مابین فقهاست
ولهذا در کتب استدلالیه فقهیه و مطالع ظاهر میشود که این محل انکار ایشان نیست بلکه ظاهر میشود از مباحث متکثره
کتب فقهیه که این از جمله امور مسلمه است و بر فرض تسلیم نزاع در وجوب شرعی است واما وجوب عقلی لابد منه محل تامل نیست و همین
قدر کفایت میکند در محل کلام واما جواب ثانی اینکه قول بوجوب مقدمه بعد از وجوب ذی المقدمه است پس اینکلام بر وجه
اطلاق مسلم نیست بلکه محتاج بتفصیل است چنانچه بر مطالع لا یخفی و در این بحث بیان نموده ایم حاصلش اینست این
کلام مسلم است در صورتیکه تحصیل مقدمه بعد از ثبوت امر ذی المقدمه ممکن بوده باشد واما هرگاه چنین نبوده باشد مثل
اینکه مکلف معتقد این هست بعد از این تکلیف بر او واجب خواهد شد و حال متمکن از تحصیل مقدمه او هست و عالم هست
باینکه بعد از ثبوت متمکن نخواهد شد در این صورت عقل قاضی است بر لزوم تحصیل مقدمه و ترک آن با چنین اعتقاد مذموم
است نزد عقلا مثل اینکه فرض کنیم قبل از زوال کسی متمکن از آب جهت وضو هست و عالم هست باینکه بعد از تحقق زوال متمکن
از آب و تراب مباح جهت تیمم نخواهد شد در این صورت میگوییم ضبط آب جهت طهارت بعد از زوال بر او لازم است بلکه
اشکالی در تحول نمود در صورت اعتقاد از تمکن تراب جهت تیمم و سقوط تکلیف بصلوة [illegible] تمامی [illegible] واما حدیث
شبهه غیر محصوره پس این مقام صحیح نیست بلکه [illegible] شبهه محصوره او است نظر باینکه غالب اینست در عرض
چند یوم غالب اشخاص منفک از شک و سهو نیست بلا علاقه ممکن است [illegible] میشود [illegible] وجوب امتیاز
از راه دیگر چه مبنای این نوع همان است که مذکور شد بیان آن اینست که گفته شود بعد از تحقق سهو چنین که مذکور شد
امر این شخص مردد خواهد بود مابین وجوب و حرمت اگر عدم قطع بتحقق موجب این در مرتبه قلیله نشود لا اقل مظنون
التحقق هست احتراز از ضرر مظنون واجب است و این نمیشود مگر با امتیاز مابین صنفین پس امتیاز مابین آنها لازم خواهد
بود مخفی نماند که بنا بر این دقت و استدلال ظاهر میشود وجوب [illegible] است [illegible] هرگاه کسی امتیاز مابین اجزای
واجبه و مستحبه نماز ننموده و اتیان بنماز نموده و در نماز سهوی از او واقع نشد ظاهر اینست نماز صحیح و اعاده آن واجب نباشد

در صورتی مسلم است که باختیار خود خود را فاقد طهورین [illegible]

بحث نهم در بیان معنی قربت است که متعارف شده اضافه آن در نیت بدانکه دانسته شد از مباحث سابقه آنچه معتبر است
در نیت نمازها آنقدر است که اشاره بنوع معین نموده قصد نماید که اتیان بآن مینمایم جهت اطاعت و فرمان برداری
خلاق عالم جل شانه ممکن است مراد از قربت متعارفه در نیت همین معنی بوده باشد خفائی در صحت این نیست لکن تطبیق
لفظ بر این محتاج بتقدیر است پس میگوییم قول مصلی اصلی فرض الظهر لوجوبها قربة الی الله مشتمل بر دو علت است یکی لوجوبها
و دیگری قربة الی الله لوجوبها علت اتیان بصلوة ظهر است و قربة الی الله علت اتیان بصلوة واجبه یعنی کلام بنا بر این
چنین خواهد بود من اتیان بنماز ظهر مینمایم جهت واجب بودن آن نماز و من اتیان بنماز واجب مینمایم جهت اطاعت
و امتثال امر الهی جل شانه پس تعلیل اول جهة اتیان بنماز ظهر است مثلا و تعلیل ثانی جهت اتیان فعل معلل بعلت اول و
ممکن است قربة الی الله عطف بوده باشد بر محل لوجوبها باسقاط عاطف بنا بر این هر دو علت خواهد بود جهت معلل
واحد لکن تکلف در آن ظاهر است و ممکن است که مراد از قرب این معنی نبوده باشد بلکه مراد تحصیل قرب بدرگاه احدیت

جل شانه

در بیان معنی قربت

جل شانه بوده باشد پس مناسب در این مقام اینست که تبیین شود معنی قرب بجناب احدیت که ممدوح در کتاب و سنت
باشد و مطلوب و مرغوب فیه در ادعیه و مناجاتهای صادره از ائمه اطهار علیهم صلوات الملک الغفار است بیان شود
میگوییم قرب در لغت و عرف بمعنی نزدیک شدن چیزی است بچیزی و قرب چیزی بچیزی یا در زمانست مثل اینکه گفته میشود
فلان عالم قریب بعصر امام بوده یعنی مابین عصری که امام علیه السلام در آن ظاهر بوده و عصری که آن شخص در آن موجود
بوده چندان امتداد در زمان نداشت و یا قرب در مکانست مثل اینکه گفته میشود فلان مأموم قریب بامام ایستاده یعنی فصل
چندان مابین مکانیکه امام در آن ایستاده است و مکانی که این شخص مأموم ایستاده است نیست اراده هر یک از این دو
معنی که مذکور شد نسبت بخلاق عالم جل شانه محال است و وجه آن ظاهر است اما اول بجهة اینکه آن در صورتی صحیح است
که زمان ظرف وجود شخص بوده باشد در وقتی و بعد از آن ظرفیت منتفی شود بعد از آن دیگری موجود شود قبل از
آنکه امتداد چندان متخلل شده باشد مابین انتفاء اولی و وجود ثانی در اینوقت گفته میشود این شخص ثانی قریب است
باول در زمان مشخص است این معنی در حق ذات اقدس ممتنع است واما قرب مکانی پس بجهت اینکه این در حق اجسام
است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس قرب بجناب خلاق عالم جل شانه که مطلوب در ادعیه و مناجاتهای اهل مناجات می
باشد بیکی از دو معنی ممکن است حمل شود اول قرب بتذکر و مصاحبه است بیان این مطلب اینست هرگاه کسی متذکر خلاق عالم
عز شانه بوده باشد بقدری که متذکر هست نزدیک است بجناب او و هر قدر کسی که تذکر او بجناب احدیت بیشتر است قرب
او بجناب اقدس بیشتر است [illegible] که تذکر [illegible] قوت [illegible] بمرتبه [illegible] رسید که علم و تذکر جهت او بوده باشد این منتهای مرتبه کمال
و غایت مرتبه سعادت است و باین است اشاره در دعای کمیل وهب لی التدلل فی الاتصال بخدمتک موصولة **معنی دوم**
قرب صفات و کمالات است توضیح این مطلب مقتضی آن است که گفته شود ذات اقدس تعالی شانه در غایت مرتبه کمال و عزت است
و جامع جمیع محاسن و محامدات است و منزه است از جمیع شوائب نقصان و قصور و مبرا است از قاطبه معایب و مقابح
و [illegible] در نهایت مرتبه خست و نقصان و متصف است بصفات ذمیمه و طغیان لکن مأمور است باینکه رفع نقایص
از خود نماید و مجتنب از مقابح و مفاسد و محترز از معایب و مناقص بوده و متزین بصفات حسنه و خصال حمیده شود چنانچه
مستفاد است از قول فخر عالم و مفخر بنی آدم علیه و علی آله الف الف التحیة من الملک العالم که فرموده است تخلقوا باخلاق الله
پس هرگاه اهل نظر بتفاوت مابین جهل و علم و درجات تفاوت [illegible] بجناب احدیت و بقدر [illegible] از جهل و اتصاف بصفت علم نزدیک
میشود بخلاق عالم و هم چنین ظالم و بخیل باعتبار اتصاف بصفت ظلم و بخل در کمال دوری است بدرگاه با رفعت جناب [illegible]
تقدس بقدر تقلیل از صفت ظلم و بخل و اتصاف بصفت حسنه عدالت وجود باین سبب نزدیک میشود بدرگاه خالق عالم جل جلاله
بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوییم ممکن است که یکی از این دو معنی که مذکور شد اراده شود از قربت مأخوذه در نیت اما
اول پس حاصل آن باین راجع میشود که من اتیان بنماز میکنم جهت آنکه نماز موجب ترقی و تذکر بنده میشود بدرگاه احدیت یعنی
متذکر میشود بدرگاه خالق جل شانه و اما ثانی پس باین طریق میشود که من اتیان بنماز مینمایم بجهة قرب بجناب احدیت نظر
باینکه این نماز موجب تخلی از مقابح و مناقص و باعث تحلی بصفات حسنه است باین جهت اتیان بآن مینمایم ظاهر این
است که اراده هر یک از این دو معنی نموده باشد از قربت مأخوذه در نیت عیب نداشته باشد بلکه راجح است نسبت به
بعضی احتمالات سابقه چنانچه بعد از تامل در آنچه سابق بیان شده ظاهر میشود کلام در تعلیل [illegible] علت بجهتی است که [illegible]
بیان شد لکن وجه ذکر لام در اول و عدم ذکر آن در ثانی است که در نحو مقرر شده حذف لام از مفعول له در وقتی جایز است
که فاعل مفعول له متحد باشد با فاعل فعل معلل و این شرط در تعلیل ثانی متحقق است و اما در اول باین سبب تعلیل اول با لام

در بیان معنی قرب بجناب خالق عالم

و ادنو منک دنو المخلصین
ان تجعل اوقاتی من اللیل و
النهار بذکرک معمورة و
بخدمتک م

مذکور شده و ثانی با عدم کلام یعنی بالنصب فی قوله الحاکی عن النیة القلبیة اصلی صلوة الظهر لوجوبها قربة الی الله نظر باینکه
وجوب وصف صلوة است که مفعول بر اصلی است و فاعل اصلی معلوم است که مکلف است پس فاعل و مفعول له
با فاعل فعل معلل بیستعقول است بخلاف قربة الی الله که فاعل مسعود محذوف است نظر باینکه معنی اینست که من اتیان بنماز
ظهر مینمایم بجهت نزدیک شدن من بدرگاه احدیت بنابر دو معنی که حال مذکور شد یا بجهت اطاعت و امتثال نمودن
بنا بر آنچه در سابق مذکور شد در هر دو معنی فاعل مفعول له و فاعل فعل معلل بر متحد است بدانکه اضافة صلوة در اصلی
صلوة الظهر در اصل ممکن است اضافة لامی بوده باشد نظر باینکه معتبر در اضافة لامی همان افاده اختصاص است و این
معنی در این مقام محقق است و هم چنین صلوة العصر و صلوة المغرب و صلوة العشاء و صلوة الفجر لکن در اینمقام مجموع
مضاف و مضاف الیه اسم شده بجهت چهار رکعتی که واجب میشود بر مکلف بتحقق زوال شمس مقدم بر صلوة دیگر در حضر یا
بجهت دو رکعتی که واجب میشود بر مکلف در همین وقت در سفر و هم چنین صلوة العصر اسم شده بجهت چهار رکعتی که واجب میشود
بعد از آن در حضر و دو رکعتی که بعد از آن است در سفر و هم چنین است حال در تتمه صلوات پس معنی اصلی صلوة الظهر اداء
لوجوبها قربة الی الله این است که من اتیان مینمایم بنماز ظهر ادائی بجهت واجب بودن آن بر من و بجهت اطاعت و امتثال
امر الله جل شانه بنا بر این هرگاه ماشاء و بر اصلی بطریقی توصیف شود بطریقی مثبت انشا خواهد بود باین نحو که اصلی صلوة
الظهر الواجبة اداء قربة الی الله تعالی بدانکه فخر المحققین در رساله فخریه در نیت نماز ظهر این نحو ذکر نموده اصلی صلوة الظهر
بان اوجد القیام و النیة و تکبیرة الاحرام و قراءة الحمد و سورة و الرکوع و الذکر فیه مطمئنا بقدره و رفع الراس منه مطمئنا او السجود
علی سبعة اعضاء و الذکر فیه مطمئنا بقدره و رفع الراس منه مطمئنا ثم السجود ثانیا کالاول ثم رفع الراس منه و هکذا فی الباقی
الا ان اسقط تکبیرة الاحرام فیما عدا الاولی و اسقط السورة من الاخیرتین و ازید التشهد فیه بعد الثانیة و الرابعة و
التسلیم و اضاف فی الجمیع اداء الوجوب قربة الی الله اگر مراد اینست آنچه مذکور شد در اینجا در نیت بایست تفصیل ملحوظ
شود این لزوم ندارد قطعا بلکه همان قصد نماز ظهر که مستلزم التفات اجمالی است با جزاء آن کفایت مینماید در صحت نماز
و علاوه بر این ضرور نیست بلکه گاه هست منجر میشود بوسواس پس اجتناب اولی خواهد بود و اگر مراد این است که نیت
باین نحو صحیح است بلکه راجح است مضایقه در آن نداریم هرگاه منجر بوسواس نشود تعقیبی تمام از آنچه در سابق بیان شد
ظاهر شد که حکم باینکه اول افعال نماز نیت است مسامحه است بلکه این کلام بنا بر اصطلاح اشخاصی است که نیت را
جزء نماز میدانند پس بنا بر تحقیق اول افعال نماز قیام است ولکن چون که بنای کلام در اول بنا بر جزئیت نیت گذارده شده
گوئیم **دویم از افعال نماز قیام است** تنقیح مطلب محتاج است با یراد کلام در چند بحث **بحث اول** در تقسیم قیام
ثابت در اثنای نماز است بدانکه قیام در اثنای نماز بر چند قسم است **اول** قیام واجب رکنی است و آن قیامی است که در
ضمن تکبیرة الاحرام بوده باشد و هم چنین قیام متصل برکوع **دویم** قیام واجب غیر رکنی مثل قیام در ضمن قرائت حمد و سوره
و قیام بعد از رفع راس از رکوع **سیم** قیام مستحب مثل قیام در ضمن اذکار مستحبه مثل قیام در تکبیرات مستحبه و دعا قبل از آن و در
حال استعاذه و قنوت و نحو آنها **چهارم** قیام مباح است و آن قیامی است بعد از فراغ از آیات حمد و سوره علاوه از قدر ضرورت
اشکال در هیچیک از این اقسام نیست مگر قیام متصل برکوع پس باید دانست که مراد از قیام متصل برکوع قیامی است که از آن
معنی منتقل میشود برکوع شرعی پس مراد از قیام متصل برکوع مطلق قیامی بعد از فراغ از قرائة بوده باشد نیست و هم چنین
مطلق قیامی که از آن منحنی میشود نیست بلکه مراد از آن قیامی است که از آن منتقل میشود برکوع شرعی پس ثمره این قید در چند
موضع ظاهر میشود **اول** آن است کسی منحنی شد بقصد سجود قبل از بلوغ جبهه بمحل سجود متذکر شد که رکوع را بجا نیاورده

دویم از افعال صلوة قیام است

مبحث اول در تقسیمات قیام در اثنای نماز

در تحقیق قیام متصل برکوع

درانحنا

میگوئیم لازم است که راست بایستد بعد از آن برکوع برود بعد از اتمام رکوع رفع راس از رکوع نموده اتمام نماز نماید پس
هرگاه راست نشود نماز او باطل خواهد بود اگرچه خود را بحد رکوع برساند بجهت بطلان نماز از اخلال بقیام متصل برکوع
دویم آنست هرگاه کسی منحنی از قیام شد بقصد رکوع در اینوقت متذکر شد که اخلال بقرائت سوره مثلا نموده پس اگر بحد رکوع
شرعی نرسیده باشد عود بجهت تدارک منسی جایز نیست نظر باینکه عود مستلزم زیادتی در رکن است یعنی قیام متصل
برکوع زیرا که رکوع شرعی عبارت از انحنائی است که متمکن بوده باشد از رسانیدن دو دست بر دو زانو و اما هرگاه متذکر
شود منسی قبل از بلوغ بانحناء در این وقت لازم است که عود نماید بجهت تدارک منسی نظر باینکه این تذکر قبل از دخول در
رکن است پس عود مستلزم زیادتی رکن نخواهد بود و هرگاه قیام متصل برکوع قیامی بود که از آن بقصد رکوع منحنی شود
مطلقا اگرچه بحد رکوع شرعی نرسد و روایت عود در چنین صورت بجهت تدارک منسی جایز نبوده باشد اما این قبیل آنست
هرگاه منحنی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر شد که اخلال بقنوت نموده در اینصورت عود بجهت
تدارک قنوت منسی جایز نیست بلکه مستحب است قال شیخنا الشهید قدس الله تعالی روحه السعید فی البیان یرجع الناسی لو هوی
الی الرکوع مالم یتم فیقضیه بعده **سیم** از مواضع مذکوره آنست کسی منحنی شد بقصد رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی
متذکر شد که رکوع را بجا آورده منشاء بقصد سجود در این صورت ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد نظر باینکه
این زیادتی سهواً رکن نیست پس زیادتی آن مضر بصحت صلوة نیست و اگر قیام متصل برکوع آن قیامی میبود که از او بقصد
رکوع منحنی شده باشد میبایست حکم ببطلان شود در صورت مفروضه **چهارم** از مواضع مذکوره آنست که منحنی شده بر
قصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل از رکوع شده یا معتقد این شد که رکوع را بجا آورده منشاء بقصد سجود
آن وقت متذکر شد که رکوع را بجا نیاورده بوده است در اینصورت میگوئیم لازم است راست بایستد آن وقت منحنی
شود بقصد رکوع و عود بهیئت رکوع کفایت نمیکند نظر بعدم صدق قیام متصل برکوع **بحث دویم** واجب است قیام
بعنوان استقلال یعنی در حال قیام استناد و اعتماد بچیزی جایز نیست توضیح مقال مقتضی این است که گفته شود
قیام بچند نحو متصور میشود **اول** آنست که بایستد بنحوی که بدن او ملاصق هیچ چیز نبوده باشد **دویم** آنست که بایستد
و بدن او ملاصق دیواری یا چیز دیگر بوده باشد لکن همان محض ملاصق بوده باشد مطلقا القای ثقل بدن را بر آن ننموده
باشد **سیم** آنست که ملاصق و اعتماد و القای ثقل بدن فی الجمله بوده باشد لکن بنحوی نبوده باشد که اعتماد تام بر آن نموده
باشد **چهارم** آنست که ایستاده با اعتماد و استناد بچیزی بحیثیتی که اگر آن چیز برداشته شود فعله این شخص میفتد شکی
در قسم اول نیست بلکه اکمل و اسلم اقسام است و هم چنین است قسم ثانی آن نیز محل کلام نباید بشود و اما قسم ثالث پس ظاهر کلام
جماعتی از کلمات اجلاء اصحاب ظاهر میشود آن است که آن نیز مضر بصحت صلوة نیست نظر باینکه تفسیر استقلال نموده اند
باینکه اعتماد و استناد ننموده باشد بچیزی که اگر مستند الیه زایل شود فعله این شخص بیفتد بنا بر این محل کلام قسم چهارم
خواهد بود مشهور در باب اینحقیقها عدم جواز آنست نقل کرده اند از حلبی که قایل شده بکراهت جماعتی از متأخرین علما اگرچه میل
این نموده اند لکن این قول ضعیف است پس چنین اعتمادی در حالات قدرت و اختیار جایز نیست بلکه احتیاط مقتضی اجتناب
از مطلق اعتماد است اگرچه باین حد نبوده باشد بلی هرگاه متمکن از قیام بعنوان استقلال نبوده باشد در اینصورت
جایز است قیام با اعتماد بلکه متعین است عدول از آن بقعود جایز نیست اگرچه متمکن از قعود بطریق استقلال
بوده باشد پس قیام استنادی مقدم است بر قعود اگرچه قعود استقلالی بوده باشد و اگر متمکن از قیام استقلالی در بعضی
احوال نماز بوده باشد و متمکن از قیام استنادی در بعض دیگر لازم است اقتصار بقدر ضرورت پس با تمکن از قیام استقلالی

باب ترک قیام متصل برکوع

در بیان ... استقلال ... قیام

در بعض احوال الصلوة عدول از استقلال با استناد جایز نیست محصل کلام آن است که مسئله منقسم بچند صورت
میشود **اول** آن است که متمکن از قیام بعنوان استقلال هست در جمیع احوال نماز شبهه در لزوم رعایت آن
نیست **دویم** آنست که متمکن از قیام استقلالی نیست در هیچ حالی از احوال نماز در این صورت که متمکن از قیام
استنادی هست در جمیع احوال نماز لازم است اختیار آن **سیم** آنست که متمکن از قیام استقلالی در بعض احوال
نماز و از استناد در بعض دیگر در این صورت لازم است که جمع مابین هر دو نماید قیام استقلالی در حال قعود و در انشا
در غیر مقعد خواه هر دو اینها در رکعتی بوده باشد یا هر یک در رکعتی در صورت اول قیام استقلالی و استنادی
هر دو در رکعتی خواهد بود و در صورت ثانیه هر یک در رکعتی اشکالی در اینها نیست کلامی که در اینمقام هست اینست
که هر گاه کسی معتقد این بوده باشد که هر گاه اختیار قیام استقلالی کند در بعض احوال نماز محتاج خواهد شد به
قعود در بعض احوال دیگر بجلاف اینکه هر گاه اختیار نماید قیام استنادی را در این صورت کل نماز با قیام استنادی خواهد
بود آیا عدول از استقلال با استناد در این صورت جایز خواهد بود یا نه ظاهر اینست که جایز نبوده باشد پس
لازم است با تمکن از قیام استقلالی آنرا اختیار نماید که هر چه معتقد این بوده باشد که با اختیار آن محتاج خواهد شد
بقعود در بعض احوال نماز **بحث سیم** در بیان وجوب اعتماد است بهر دو پا در حالت قیام یا عدم وجوب آن
بدانکه این مطلب منقسم بچند قسم میشود **اول** آنست که اعتماد بهر دو پا کند یعنی خواهد با نحوی که القا و ثقل بدن
نماید بهر دو پا بطریق مساوات ظاهر اینست که این لازم نبوده باشد **دویم** آنست که حامل ثقل بدن احدی رجلین بوده
باشد نه دیگری این قسم ظاهر اینست که جایز نبوده باشد **سیم** آنست که حامل ثقل بدن هر دو پا بوده باشد لکن نه
بطریق مساوات بوده باشد یا مختلف ظاهر اینست که این قسم لازم نبوده باشد بنا بر این امتثال بهر طریق حاصل
میشود **اول** آنست که حامل ثقل بدن هر دو پا بوده باشد لکن بطریق مساوات **دویم** آنست که چنین بوده باشد
لکن بالاختلاف بنحوی که القا و ثقل بدن بر یک پا بیشتر از دیگری باشد خواه نسبت با پای چپ **سیم** عکس
اینست ظاهر اینست که همه اینها جایز بوده باشد خواه کل اینها در نماز واحد بوده باشد یا هر یک در رکعت واحد یا در
نمازها و متعدده پس اقسام مسئله متعدد است **اول** آنست که اتیان بکل نماز نماید با القا و ثقل بدن بهر دو پا بطریق
مساوات **دویم** مثل اینست لکن با القا و ثقل بدن را بپای راست بیشتر **سیم** مثل اینست لکن ثقل بدن بپای چپ زیاد
تر **چهارم** جمع میان دو قسم اینها است در نماز واحد **پنجم** جمع میان هر سه است در آن نماز خواه هر یک در رکعتی بوده باشد یا کل
کل رکعات با الاختلاف ظاهر اینست در همه اینها جایز بوده باشد **بحث چهارم** در بیان عدول از قیام است بقعود
بدانکه هر گاه کسی متمکن نبوده باشد از قیام نه بطریق استقلال و نه بطریق استناد در این صورت عدول نماید از قیام بقعود
پس در این حالت لازم است که اتیان نماز نماید قاعدا احتمال استقلالی بوده باشد عدول از استقلال باستناد در اینجا
جایز نیست بل هر گاه متمکن از قعود استقلالی نبوده باشد لازم است اختیار قعود استنادی نماید با تمکن از این عدول از قعود
با ضطجاع جایز نخواهد بود اقسام مذکوره در قیام در قعود نیز جاری نیست گاه هست که لازم است کل نماز بطریق قعود استقلالی
بوده باشد و گاه هست لازم است که کل بطریق قعود استنادی بوده باشد و گاه هست بعضی بطریق استقلالی و بعضی بطریق
استنادی باید بشود خواه هر یک در رکعتی بوده باشد یا کل در هر رکعت یا در بعضی رکعات مرجع در اینها حال مکلف است
و گاه هست که اقسام قیام و قعود با هم جمع میشوند در نماز واحد باین نحو که بعضی از نماز بطریق قیام استقلالی است و
بعضی بقیام استنادی و بعضی بقعود استقلالی و بعضی بقعود استنادی خواه حال قیام سابق باشد بر حال قعود یا

مسبوق

مسبوق اول در حال تزاید مرض و شدت آن است و ثانی در حال تناقص مرض و تخفیف آن **بحث پنجم** در لزوم اختیار
قیام بر قعود اگر چه منجر شود با یما بجهت رکوع و سجود بدانکه هر گاه مکلف متمکن از قیام بوده باشد لکن چنین داند که هر گاه اختیار
قیام نماید محتاج خواهد شد با یما بجهت رکوع و سجود بخلاف اینکه هر گاه عدول از قیام بقعود نماید در این وقت اگر چه
نماز او قاعدا خواهد بود لکن رکوع و سجود بطریق معهود خواهد بود در این وقت بعضی از علما حکم فرموده اند بجواز عدول
از قیام بقعود نظر با همیت رکوع و سجود این قول باعتقاد حقیر ضعیف است بلکه لازم است اختیار قیام نماید عدول از قیام
بقعود جایز نیست نظر باینکه مفروض اینست این شخص متمکن از قیام واجب هست پس ادله موجبه قیام مقتضی رعایت قیام است
در حق این شخص و مفروض اینست بعد از رسیدن بمحل رکوع و سجود متمکن از رکوع و سجود نیست پس بمقتضای ادله که دلالت
میکند بر اینکه هر گاه کسی متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نباشد تکلیف میشود با یما بدل رکوع و سجود این شخص نیز چنین خواهد
بود و تجویز عدول از قیام بقعود با تمکن از قیام بجهت اینکه رکوع او بطریق معهود شود جهتی است نظر باینکه تکلیف بهر چیزی که
در محل او واجب باشد طاقت و قدرت مکلف است مفروض اینست این شخص در محل قیام متمکن از قیام هست و در محل رکوع و سجود
متمکن از رکوع و سجود نیست نظر بعدم تمکن از آن بعد از اینکه قیام اهمیت رکوع و سجود بطریق معهود با لاضافه بقیام غیر رکنی
مسلم است اما بالاضافه بقیام رکنی مسلم نیست بنا بر اختیار قعود لازم می آید رفع ید از قیام در ضمن تکبیرة الاحرام و قیام متصل
برکوع که در فرض مذکور عبارت است از قیام متصل با یما بدل از رکوع هر دو در رکعت اولی و ثانیه و در سایر رکعات این
آخر مذکور شد مختص بودن اهمیت رکوع و سجود بطریق معهود در ما نحن فیه مسلم نیست بلکه رکوع و سجود بطریق
معهود در صورت مفروضه ممنوع و غیر مأمور به است پس هر گاه اختیار نماید نماز باطل خواهد بود **بحث ششم**
در بیان رکوع کسی است که نماز او نشسته است بدانکه هر گاه کسی اختیار جلوس نمود در نماز اگر متمکن بوده باشد از قیام
بجهت انکه ایستاده داخل در رکوع شود این قیام در حق او واجب است پس بر چنین شخص بعد از آن برکوع میرود لکن ظاهر
اینست که ظاهرا غیر بعد از قیام بر این شخص واجب نبوده باشد و اما هر گاه متمکن از قیام نبوده باشد از برای او بعد از جلوس برکوع
میرود در کیفیت رکوع این شخص دو نوع نقل شده تنقیح مقال مقتضی اینست که گفته شود چنانچه رکوع قائم بدو معنی میشود **اول** معنی
آنست که اقل ما یحصل به الامتثال است و آن انحنائی است که متمکن بوده باشد مکلف بسبب آن از رسانیدن یدین بر رکبتین
و معنی دیگر رکوع بوجه فضیلت و کمال است و آن انحنائی است چند که مساوات در ابزار طرفین تحقق بشود بنحوی که اگر قطره
آب در آن واقع شود میل بطرفی نماید چنین است رکوع قاعد نیز منقسم بدو قسم است یکی نقصان است و قسم دیگر فضیلت و کمال
اول آنست که منحنی شود بنحوی که محاذی بشود روی او با چیزی که پیش زانوهای او هست **دویم** آنست که منحنی شود بنحوی
که محاذی شود جبهه او بموضع سجود او مخفی نماند این کیفیت که در رکوع قاعد مذکور شد اختصاص ندارد برکوع کسی که
متمکن از قیام نبوده باشد بلکه این کیفیت رکوع است در نماز نشسته خواه متمکن از قیام بوده باشد مثل نماز فریضه یا بوده
باشد لکن اتیان بنماز نشسته نماید مثل نماز نافله بدانکه مصلی قاعدا هر گاه متمکن از سجود معهود که وضع جبهه بر ما یصح
علیه بوده باشد کلامی در آن نیست که اتیان بسجود متمکن لازم است و اما هر گاه متمکن از آن نبوده باشد پس هر گاه متمکن
از انحنا و بنحوی که قسم کامل رکوع محقق شود قاعدا بوده باشد و این فرد کامل را نیز در رکوع اختیار نمود لازم است که
سجود منحنی شود علاوه از آن مقداری که در رکوع منحنی شد تا فرق بین انحنای رکوع و سجود حاصل شود و اما هر گاه در
این صورت اینقدر کامل رکوع را اختیار ننمود خواه اقتصار نموده باشد بفرد ادنی یا نه ظاهر اینست که در انحنای سجود که
لازم است علاوه از آن مقداری که در رکوع بعمل آورده آورده باشد بنحوی که فرق مابین دو انحنا حاصل شود ظاهر اینست

در بیان وجوب اعتماد در وقت قیام بطرق مساوات

در بیان عدول از قیام بقعود

در بیان ... انحنای ... که ...

بیان اینکه مطلوب ... این شخص قیام است ... بتمکن از آن در رکوع و سجود

در بیان کیفیت رکوع در نماز نشسته

در بیان ... انحنای ... سجود

علاوه از این مقدار برو لازم نبوده باشد و جبر آن در مطالع لا تعلم هیتین است مجملا انحنای از برای سجود بقدر مقدور
در این صورت لازم نیست چنانچه در قسم اول نیز چنین بود بلکه قدر لازم همان قدر است که صادق باشد انحنا سجود بر اخفض
بوده باشد از انحنای رکوع و اما هرگاه فرض شود که متمکن نیست علاوه از انحنائی که فرد کامل رکوع بآن متحقق میشود اینکه
این صورت در حق این جایز است که در رکوع اختیار این فرد نماید یا نه بلکه فرد نهایی رکوع در این صورت در حق او
متعین است در این اشکال است احتیاط مقتضی اینست که در انحنا رکوعی اقتصار نماید بقدر انحنای بیشتر بود کامل نهاده
اگرچه حکم بتعیین این و عدم تجویز فرد کامل ممکن نیست لکن رعایت احتیاط در امثال این مقام از حسنات اهل ایمان است

بحث هفتم در بیان کیفیت جلوس مصلی است در نماز نشسته بدانکه مذکور شد در صورت عدم قدرت بر قیام در نماز مصلی
عدول مینماید بقعود ظاهر اینست بهر نحو که بنشیند در حال قرائت مجزی بوده باشد لکن افضل اینست که در حال قرائت
تربع بنشیند بدانکه تربع در جلوس بر چند قسم است **اول** آنست که بنشیند بنحوی که زانوی راست را بکشد بجانب
یمین و قدم یمین را بجانب یسار و زانوی چپ را بکشد بجانب چپ و قدم چپ را بجانب یمین و اینمعنی در اینمقام مراد نیست
بلکه مراد از تربع در اینمقام این است که بنشیند با نصب دو ران و دو ساق و وضع دو قدم و الیتین بر ارض ظاهر اینست
استحباب این حالت مختص بوده باشد بحال قرائت بنابراین ممکن است حکمت در آن اقربیت این حالت بوده باشد بحال
قیامی که مطلوب بود در حال قرائت و لهذا حکم باستحباب این حالت در حال التشهد ثابت نیست بلکه ظاهر اینست که تورک
در حال التشهد ما بین نماز ایستاده و نشسته نبوده باشد پس مستحب در حال التشهد این است که بنشیند بورک یسار بنحوی که
ظهر قدم یسری را بگذارد بزمین و ظهر قدم یمنی را بگذارد بر باطن قدم یسری خواه نماز ایستاده بوده باشد یا نشسته و
اما حال رکوع پس مستحب اینست که دو ساق را بر زمین بگذارد و رانها را بلند کند مخفی نماند که آنچه مذکور شد کیفیت
مذکوره مستحب بوده باشد در مطلق نماز نشسته اگرچه نماز نافله بوده باشد با قدرت از قیام لکن نظر بحکمتی که مذکور شد
حکم باستحباب کیفیت مذکوره در حال قرائت در نماز و تربع مشکل است بدانکه شیخ سعید شهید در کتاب دروس فرموده
انحنا چنانچه جلوس در نماز فریضه ثابت است در حق کسی که عاجز از قیام بوده باشد هم چنین جایز است با قدرت بر قیام در صورت
خوف از عدو مثل کسی که در جایی بوده باشد که اگر بایستد تشویش این دارد که دشمن مطلع شود و ... در چنین
صورت جایز است که ایشان بنماز نشسته نماید و هم چنین ... بوده است جایز است اختیار جلوس در نماز فریضه در حق
کسی که بسبب ایستادن تشویش زیادتی مرض داشته یا باشد مشقت شدیده در ایستادن در حق او بازخواه ... و همچنین
اختیار جلوس در جایی که سقف خانه کوتاه بوده باشد معلوم است مراد در صورتیست که کسی در جائی مسقف بوده
باشد که سقف آن ارتفاع نداشته باشد و متمکن از نماز در موضع دیگر نبوده باشد در این صورت اختیار جلوس بعد
نماز فریضه جایز خواهد بود بنابراین این قسم را از جمله اقسامی که مکلف قدرت بر قیام داشته باشد خالی از ناخوشی نیست
بلکه میباید گفت اختیار جلوس در نماز فریضه جایز است در صورت عجز از قیام خواه عجز باعتبار عایق داخلی بوده یا باعتبار
امر خارجی مثل عدم ارتفاع سقف و غیره

بحث هشتم در بیان عدول از قعود باضطجاع است بدانکه هرگاه مکلف
قدرت بر نشستن نداشته باشد لازم است با قدرت بپهلو بخوابد بجانب یمین رو بقبله بهیئتی که کسی را در قبر
میگذارند و در صورت عدم قدرت بجانب یمین اختیار جانب یسار نماید بعکس آن حالت با اینمعنی که در این بلاد یعنی
بلاد شمالیه سر را بجانب مشرق گذارد و پاها را بجانب مغرب بعکس حالت اولی آن وقت شروع بنماز نماید و هرگاه متمکن از
هیچیک از جانب یمین و یسار نبوده باشد آن وقت بر پشت بخوابد پاها را بسمت قبله دراز نموده مانند حالت احتضار

آن وقت

آن وقت شروع بنماز نماید و در جمیع این سه حالت لازم است که رکوع و سجود با ایما بوده باشد ایما بسر نماید با امکان
ایماء بجهة سجود زیاده تر بوده باشد از ایماء بجهة رکوع و با عدم تمکن از ایما بسر ایماء بچشم نماید احتیاط مقتضی آن است
که غمض عین بجهة سجود بیشتر بوده باشد از غمض عین بجهت رکوع و سجود اتیان بذکر رکوع و سجود در حال ایما نماید
یعنی در صورتی که ایما بسر متعین بوده باشد ذکر رکوع و سجود در حال غمض عین اتیان نماید و فتح عین را در اینجا قائم
مقام رفع راس داند چنانچه در صورتی که ایماء براس بوده باشد اتیان بذکر نماید بعد از حرکت دادن راس و لازم کردن
و بالا نمودن راس قائم مقام رفع راس در رکوع و سجود خواهد بود مخفی نماند ایماء بجهة رکوع و سجود مختص بمصلی
مضطجع و مستلقی نیست بلکه ثابت است در هر موضعی که متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نبوده باشد چنانچه
سابقا اشاره بآن شده کلامی که در این مقام هست اینست که آیا لازم است در حال ایماء بجهة سجود بلند نمودن ما یصح
السجود علیه را بجهة که جبهة باو برسد یا مطلقا اگرچه در حال ایما بچشم بوده باشد یا نه ظاهر تفصیل در مسئله است
باین نحو که اگر ایماء براس ممکن بوده باشد یا بنفسه یا بمعونت غیر ظاهر اینست که واجب بوده باشد پس آنکه احتراز
با ایماء براس تنها نمیتواند نمود بلکه لازم است ما یصح السجود علیه را بلند نموده آن وقت بمعونت ایماء براس
جبهه را بآن چیز برساند و اما هرگاه ایماء براس ممکن نبوده باشد بلکه مکلف بر او ایماء بچشم بوده باشد ظاهر این
است که رسانیدن چیزی را که سجده بر آن جایز بوده باشد به پیشانی واجب نبوده باشد پس اکتفای بهمان ایماء
بعین بجهة سجده کفایت میکند لکن در صورت امکان اگر رعایت نماید شاید اسلم بوده باشد بنابر آنچه مذکور شد
سجده با ایما بچند طریق میشود **اول** آنست که ایماء بسر نماید با وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه بمعونت بلند نمودن
آن خواه خود بلند نماید یا دیگری **دوم** آنست که اکتفا بهمان ایماء بسر نماید در صورت عدم امکان برفع ما یصح السجود
علیه **سیم** آنست که اکتفا با ایماء بچشم نماید اگرچه متمکن بوده باشد از رسانیدن ما یصح السجود علیه را به پیشانی

بحث نهم در بیان انتقال از حالت علیا بسفلی است و بالعکس بدانکه از مباحث مذکوره مشخص شد که بجهة نماز
حالات مختلفه میباشد قیام استقلالی و استنادی و انتصابی و انحنائی و هم چنین است حال در قعود آن نیز منقسم
میشود بقعود استقلالی و استنادی و انتصابی و انحنائی چنانچه جمیع انواع قیام مقدم است بر اقسام قعود همچنین
است حال در اقسام قعود نسبت باضطجاع مقصود در این مقام بیان حال مصلی است در انتقال از اعلی بادنی
و بالعکس بحسب اختلاف در حال او از حیثیت تنزل و ترقی هرگاه مکلف مشغول بنماز شد با قیام استقلالی
عاجز شد از اتمام نماز بآن حالت منتقل میشود از قیام استقلالی بقیام استنادی انتصابی و در صورت عجز از این
منتقل میشود از قیام انتصابی بانحنائی استقلالی با امکان و باستنادی با عدم امکان و در صورت عجز از امکان از
هم منتقل میشود از قیام بقعود استقلالی با عجز از این منتقل میشود بقعود استنادی انتصابی و با عدم امکان
منتقل میشود بقعود انحنائی و با عجز از هم منتقل میشود باضطجاع این در حالتی است که اشتداد مرض و تنزل مکلف آید
و هم چنین است حال در ترقی و خفت مرض یعنی هرگاه شروع بنماز نمود مضطجعا و بعد ترقی در حال او هم رسید
منتقل میشود از اضطجاع بقعود استنادی و هم چنین است حال از قعود استنادی و استقلالی و از قعود بقیام و هکذا
کلامی که در اینمقام هست اینست که در حال انتقال از حالتی بحالتی دیگر آیا لازم است ترک قرائت نماید یا نه
ظاهر اینست که تامل نبوده باشد در لزوم ترک قرائت در صورتی که انتقال از حالت ادنی باعلی بوده باشد مثل
انتقال از اضطجاع بقعود و از قعود بقیام کلامی که هست در صورتی مشکل است نظر بآنکه از بعضی ظاهر میشود

لزوم اشتغال بقرائت و عدم جواز ترک آن نظر باینکه آن حالت واسطه مابین انتقال از قیام بقعود قریب است بحال قیام
از حالات منتقل الیها و اقرب از آن است پس اشتغال بقرائت در آن حالت لازم است ظاهر اینست که فرقی مابین حالتین
نبوده باشد باین معنی ترک اشتغال بقرائت در هر دو صورت لازم بوده باشد **مبحث دهم** در بیان آداب مختصات
در حال قیام بدانکه مستحب است در وقتی که ایستاده جهت ادای هر نمازی که بوده باشد این دعا را که در بعضی روایات منقول از کاشف
اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام منقول است بخواند اللهم انی اقدم الیک محمدا بین یدی حاجتی و اتوجه به الیک
واجعلنی به وجیها فی الدنیا والآخرة ومن المقربین واجعل صلاتی به مقبولة وذنبی به مغفورا ودعائی
به مستجابا انک انت الغفور الرحیم و دور نیست که تا دیر نشده بخواند این دعا حاصل شود خواه قبل از اذان
بوده باشد یا بعد از آن قبل از اقامه و اما بعد از اقامه متعین و دور نیست که هر گاه کسی اتیان نماید در آن وقت نیز
مؤدی سنت بوده باشد لکن قبل از دخول در صلوة وظیفه مکلف باعتبار چشم آنست که در حال قیام چشم را با
اخضع حالات متصوره متوجه و بیند از محل سجود تا فراغ از قرائت و وظیفه او باعتبار دو دست آنست که دستها
را سرازیر نموده بگذارد بر رانها دست راست را بر ران راست مقابل زانو و دست چپ بر ران چپ محاذی زانو با
انضمام انگشتان دستها با هم انگشتهای دست راست را باهم بچسباند همچنین انگشتهای دست چپ را حتی انگشت
بزرگ را منفرج نگذارد و وظیفه مکلف باعتبار قدمین آنست که قدمین را بهم نچسباند بلکه فاصله مابین آنها قرار
دهد و غایت انفراج مابین آنها تحدید شده است بمقدار شبر علاوه بر این منفک از فضیلت است بلکه کراهت
هم رسد که مفوت صحت صلوة است بجهة انفصال مابین قدمین در جانب کثرة تحدید شده است بمقدار شبر چنانچه در جانب
قلة تحدید شده است بمقدار یک انگشت ظاهر اینست که مراد طول انگشت بوده باشد نه عرض آن مؤید این آن است
که تحدید در حدیث حماد بمقدار ثلث اصابع منفرجات شده نظر باینکه مقدار ثلث اصابع منفرجات در غالب
متحد است با طول یک انگشت و همچنین وظیفه او باعتبار دو قدم آنست که متوجه بگذارد که انگشتهای آن بقبله بوده
باشد و انگشتهای دو پا را هم از هم دیگر بعضی بیشتر و دیگری بیشتر بوده باشد مخفی نماند که آنچه مذکور شد تمام
ظاهر و مصحح تعبد در حال قیام است اهم امور در این مقام این است که ملتفت این شود و بفهمد که این قیام و وضع که
کیست عمده بنا بر آنکه ایستاده است بجهت چه ایستاده است مقصود از اتیان نماز امتثال و اطاعت امر خلاق عالم و آسمان
و زمین است عظمت و جلالت معبود را در نظر خود آورده و بداند که قطعا غافل از او نیست و عالم است بجمیع
صادره از جوارح و جوانح محیط است بجمیع خطرات و خیالات و عیون و خاطر خطرات قلبیه جوارح نفس قال الله تعالی یعلم
خائنة الاعین وما تخفی الصدور وقال سبحانه ایضا قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله ویعلم ما فی
السموات وما فی الارض والله علی کل شیء قدیر یعنی ظاهر آیه شریفه اینست بگو بآن اشخاص که هر گاه مخفی دارید آنچه که در
دلهای شما است و اظهار ننمائید یا اظهار نمائید و بروز دهید فرقی در علم الهی در این دو صورت نیست چنانچه در
صورت اظهار معلوم خلاق عالم جل شانه هست در صورت عدم اظهار نیز معلوم است و علام است خداوند
عز شانه بر هر چه در آسمانها و آنچه در زمین است و در جای دیگر قرآن فرموده یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها
وما ینزل من السماء وما یعرج فیها وهو معکم اینما کنتم و در احادیث وارد است اعبد الله کانک تراه و ان لم
تکن تراه فانه یراک و متذکر عظمت معبود باید بود عظمت و جلالت معبود بمرتبه ایست که سلاطین دوران
با عظمت و اقتدار از ادنی بندگان او بندگان خداوند عالم است اعظم سلاطین زمان با شوکت و اقتدار تمام در جنب

عظمت

در بیان آداب مختصه بحال القیام

دعای وقت قیام بجهت نماز

وظیفه چشم در حال قیام

وظیفه قدمین در حال القیام

وظیفه قلب در حال القیام

تنبیه

عظمت و شوکت خلاق جهان کمتر از ذره از ذرات عالم است مرهون است بدون زمان بعضها بر بعض ملک اعظم اموال
و عسکر و اقتدار خود نمود باسباب مهلکه غفلت مغرور گشت از لسان زشت بیان او این کلام جاری گردید انا ربی
رب ابرهیم یحیی و یمیت یعنی کجا است خدای پروردگار ابرهیم که باید عجب است این کلام کفر انجام بسمع شریف
حضرت ابرهیم علیه السلام رسید موجب تالم قلب او گردید بدیهه اختیار گفت اللهم تمم ما قال هذا الکلب سلط علیه من
اضعف الخلق یعنی ای پروردگار زمام میدانی که کلامی از این سگ صادر گردیده مسلط کن و مجازات او فرست
ضعیف ترین بشر از پشه های عالم را حضرت جبرئیل امین بامر رب العالمین ضعیف ترین پشه را مسلط آن
شقی بدبخت فرستاد آن پشه بکیفیتی از صعوبت بخیر او نشست او را مهانت نمود بطرفی دیگر نشست او را
مهانت نمود بعد از آن داخل دماغ او شد بتقدیر آن هم حیرانی نمانده بشرحی که بعضی در او میرسانید بجهان
حالت باقی بود آن پشه مشغول باکل اعضای او شد تا مغز استخوان او تمام شد بعد از آن بجهنم واصل شد
الکن که تمنای این معنی نمود که حضرت ابرهیم جل شانه مجازات او را از جهة مقاومت و محاربه ضعیف
ترین بشر که اضعف از اغلب مخلوقین جناب باری عز شانه میباشد نتوانست بر آمد در آخال خطاب قدرت
انجام از جانب خلاق جهان بجناب خلیل الرحمن رسید که ای ابرهیم مسلک نمود که اضعف تی را مسلط کنیم
چنین نمود هم اکرا است هما نموده بودیم که اضعف خلق را مسلط نمائیم مسلط می نمودیم با و حیوانی که مرئی
نمیشد این نموده از عظمت و قدرت معبود بر که بر مقام بندگی وا ایستاده تامل کن و سعی نما که قیام در بندگی
و وضعیت چنین معبود بر اسع وجهی که عظمت معبود اقتضا نماید بعمل آورده باشی نه اینکه ایستاده باشی در
مقام بندگی و قلب تو از معبود عظیم حقیقی جل جلاله غافل بوده باشد و مصدر کن از اینکه ایاک نعبد که مشتمل بر صیغه
خطاب است از زبان تو جاری شود مطلقا التفاتی بمخاطبه عظیم متعال و منعم کریم بی زوال عز شانه نمائی حیرانی
عبادت و بندگی که موجب قرب بدرگاه معبود حقیقی شود نیست بلکه فی الحقیقه بمقتضای انصاف موجب عذاب
و طرد از ساحت حضور عظمت دستور است بجان انداخت حال ما ها در صلوة که اشرف و اکمل و افضل طاعات
بعبارات من یکون بها شبه تسا کیف لا یکون مسا و بر مصا برجا از خلاق ارض و سما آن است که به
تفضل و مرحمت مقرر نمی درگاه و اصلاحیت توفیق خاص عطا فرموده ما ها را بمقتضای نتایج اعمال ما مواخذه نفرماید
سیم از افعال نماز تکبیرة الاحرام است یعنی الله اکبر گفتن که مکلف بان داخل در نماز میشود تنقیح مطلب محتاج است بر
مقدمه و چند مبحث **مقدمه** بدانکه هر گاه لفظ واحد مشترک بوده باشد مابین واجب و مستحب تعیین هم کما
آن لفظ واجب میشود هکذا هست مستحب بودیم لیکن یا مختلف الحقیقت است مثل تکبیر اولی نماز و تکبیر رکوع مثلا
یا مختلف الحقیقت نیست مثل تکبیرات افتتاحیه نماز یعنی هفت تکبیر که در اوله نماز ثابت است اگر از قبیل اولی است
حاجت بتعیین نیت همان امتیاز محل تکبیرة الاحرام چونکه اول صلوة است با تخصص که در دخول در نماز بان
محقق میشود و تکبیر رکوع حین اراده رکوع است بنا بر این در حین تلفظ بهر یک که بوده باشد نیت آن جهت
امتیاز از دیگری حاجت نیست بی آنکه قصد تعیین در آن شود نه جهت این ثمره است بلکه جهت امتثال بامر متوجه با
است همین قدر که مذکور شد کفایت در امتیاز میکند اگر چه فرض شود قرائتی ما بین آنها متحقق نشود مثل
ماموم مسبوق که ملحق امام نماید در رکوع در این صورت اگر چه دو تکبیر متصل بهم هستند لکن تقدیم تکبیرة
الاحرام بر تکبیرة الرکوع کفایت در امتیاز مینماید بر اینکه این دو مختلف الحقیقه باشند پس باز تعیین اینکه تکبیرة الاحرام

بمجازات او

استخوان او

سیم از افعال نماز تکبیرة الاحرام است

معنی اوست اگر چه اصل تکبیر مشترک است مابین تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع و قنوت لکن علی [illegible]

لفظ واحد مستعمل [illegible] بلفظ واحد [illegible] [illegible]

جهت امتیاز از تکبیرة الرکوع ضرور نیست واما هرگاه اشتراک ما بین آنها چنانچه در لفظ هست در محل هم بوده باشد
مثل تکبیرات ست افتتاحیه نظر باینکه چنانچه بعد مذکور میشود مکلف مخیر است در اینکه هر یک را که خواهد تکبیرة الاحرام
قرار میتواند داد پس اشتراک ما بین تکبیرة الاحرام وما بین یکی از تکبیرات ست باقیه چنانچه در لفظ هست در محل نیز
هست با اختلاف در وجوب واستحباب پس تعیین اینکه واجب است چنانچه جهت امتثال امر متوجه بآن هست
جهت امتیاز از مندوب نیز هست اگرچه اتفاقات بهر دو غایت ضرور نبوده باشد چه نیت وجوب کفایت میکند
در امتثال وامتیاز هر دو پس اگرچه نیت وجوب وندب را معتبر ندانیم در اجزای واجبه ومستحبه لکن در این مقام نظر
باشتراک معتبر خواهد بود لکن نه بعنوان تعیین بلکه بطریق تخییر ما بین نیت وجوب ونیت اینکه تکبیرة الاحرام است
اگرچه قصد قربت مطلقه در همه نماید همان تعیین اینکه این تکبیر تکبیرة الاحرام است یا نیت اینکه تکبیری است که باین
دخول در نماز متحقق میشود کفایت در امتثال وامتیاز میکند مخفی نماند آنچه مذکور شد در حق کسی است که اتیان بتکبیرات
سبع افتتاحیه نماید واما هرگاه معتاد نیست مگر باتیان تکبیرة الاحرام پس در این صورت تکبیر نیست بار مشتبه است
اشتراک بالاضافه در باو ثابت نیست تا محتاج بممیز بوده باشد **مبحث اول** در بیان تکبیرات افتتاحیه وادعیه متعلقه
بآنهاست بدانکه بعد از فراغ از اقامه اتیان بهفت تکبیر راجح است که یکی از آنها بطریق حتم والزام که تکبیرة الاحرام است
وباقی دیگر بعنوان ندب در رجحان باین نحو که اول اتیان بسه تکبیر نماید بعد از آن این دعا را میخواند اللهم انت
الملک الحق لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از
آن دو تکبیر میگوید واین دعا میخواند لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت
لا ملجأ منک الا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک رب البیت بعد از آن دو تکبیر
میگوید واین دعا را میخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة
حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک
له وبذلک امرت وانا من المسلمین ودر حال هر یک از تکبیرات مذکوره رفع یدین با بسط کفین وضم اصابع
حتی ابهامین مستحب است ادعیه ثلثه بنحوی که مذکور شد بمقتضای حدیث صحیح است که ثقة الاسلام در کافی
ذکر فرموده وشیخ صدوق در فقیه بنحوی که ذکر فرموده اختلافی دارد با آنچه مذکور شد دعای اول را چنین ذکر
فرموده است اللهم انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک وبحمدک عملت سوء وظلمت نفسی فاغفر
لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت ودعای ثانی را چنین ذکر فرموده لبیک وسعدیک والخیر
فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت عبدک وابن عبدیک ذلیل بین یدیک منک و
بک ولک والیک لا ملجأ ولا منجا ولا مفر منک الا الیک تبارکت وتعالیت سبحانک وحنانیک
سبحانک رب البیت الحرام ودعای ثالث را چنین ذکر فرموده وجهت وجهی للذی فطر السموات و
الارض علی ملة ابرهیم ودین محمد ومنهاج علی حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی الی
آخره ومرحوم شیخ طوسی در مصباح بطریق فقیه ذکر فرموده اند لکن حدیثی که مشتمل بر ادعیه ثلثه بنحو مذکور در
فقیه بوده باشد تا حال بنظر نرسیده ومابلی در آخر احتجاج در ضمن جوابهائی که از جناب امام زمان خلیفة الرحمن
جناب حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه وعجل الله تعالی فرجه خصوص دعای توجه را چنین ذکر فرموده اند وجهت
وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما علی ملة ابرهیم ودین محمد وهدی علی امیر المؤمنین وما انا

در بیان تکبیرات افتتاحیه وادعیه آنهاست

[illegible] گاه مشهور [illegible] ادعیه [illegible]

من المشرکین

من المشرکین تا آخر دعا که ذکر فرموده اند بعد از وانا من المسلمین اللهم اجعلنی من المسلمین ظاهر اینست عمل بهمه
اینها جایز است لکن اقتصار بنحو مذکور در کافی نظر بصحت مستند اسلم است ومذکور شد که یکی از این تکبیرات سبع
واجب وشش مستحب است ومکلف مخیر است در هر یک که خواهد نیت وجوب نماید آن تکبیرة الاحرام خواهد بود وتعیین
این بچند وجه میشود **اول** اینکه قصد وجوب در آن نماید **دوم** اینکه قصد نماید که این تکبیرة الاحرام است **سیم** اینکه این
تکبیری است که باین داخل در نماز میشوم تعیین آن بهر یک از سه بکه بوده باشد خوب است مخفی نماند که دعای توجه که
عبارت از وجهت وجهی للذی فطر السموات الی آخره بوده باشد بعد از تکبیر هفتم است خواه آنرا تکبیرة الاحرام قرار
دهد یا نه پس هرگاه قصد تکبیرة الاحرام در اول نماید باز این دعا را بعد تکبیر هفتم بخواند لکن اولی اینست که تکبیرات
مستحبه را مقدم داشته تکبیر هفتم را تکبیرة الاحرام قرار دهد در این صورت دعای توجه چنانچه بعد از تکبیر هفتم
بعد از تکبیرة الاحرام بلا فصل خواهد بود واما آنچه مستفاد میشود از کلام شیخین سعیدین شهیدین رحمهما الله
وشرح آن از اینکه لازم است که اتیان بدعای توجه بعد از تکبیرة الاحرام بوده باشد در هر جا که واقع شود پس هرگاه
تکبیر اول را تکبیرة الاحرام قرار دهد لازم است اتیان بدعای توجه در آن وقت نماید پس آن خلاف مقتضای
حدیث صحیح وکلمات اکثر اصحاب است مخفی نماند که ادعیه ثلثه مذکوره چنین نیست که شرط استحباب
تکبیرات مذکوره باشد بلکه با عدم ادعیه نیز استحباب تکبیرات ثابت است باین نحو که مجموع تکبیرات را متوالی
بگوید بلکه اقتصار بر پنج تکبیر بلکه بسه تکبیر نیز وارد است پس این اقسام متفاوت المراتب است افضل از همه اتیان
به تکبیرات است با ادعیه مذکوره بنحو مذکور بعد از این اتیان بهفت تکبیرات است متوالیا با عدم ادعیه بعد از این
اقتصار بر پنج تکبیرات که از جمله آنها تکبیرة الاحرام بوده باشد بعد از این اقتصار بسه تکبیر است [illegible]
واجب که هست اقتصار بهمان تکبیرة الاحرام میشود بترک شش تکبیر مستحب واما کیفیت اتیان بتکبیرات از
حیثیت جهر واخفات پس اگر ماموم بوده باشد اولی در حق او آنست که اخفات در همه نموده باشد خصوصا در
صورتی که صوت او را امام بشنود اولی در حق او اخفات در شش تکبیر مستحب است وجهر در تکبیرة الاحرام خواه
نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی شاید حکمت در این آن بوده باشد که جهر قرینه شود در حق ماموین که امام داخل
در نماز شده واما منفرد پس دور نیست که مخیر بوده باشد ما بین جهر واخفات اگرچه ممکن است تفرقه شود
در نماز جهری واخفاتی پس حکم باستحباب اجهار بتکبیرات شود در نماز جهری وباستحباب اخفات در نماز اخفاتی
بدانکه از جمله ادعیه وارده قبل از تکبیرة الاحرام این دعاست یا محسن قد اتاک المسیء وقد امرت المحسن ان یتجاوز
عن المسیء انت المحسن وانا المسیء فبحق محمد وآل محمد صل علی محمد وآل محمد وتجاوز عن قبیح ما تعلم منی و
کفعمی زیاد کرده است بعد از تعلم منی یا ذا الجلال والاکرام بدانکه مقتضای حدیثی که مستند این دعاست آن
است که این دعا قبل از تکبیرة الاحرام خوانده شود خواه با تکبیرات ست بوده باشد یا نه وبر تقدیر اول مقتضی تکبیرة
الاحرام در تکبیر اخیره نماید یا در اول یا در غیر اینها بنا براین پس آنچه مرحوم شیخ شهید در ذکری فرموده که مورد این
دعا بعد تکبیرة الاحرام اخیره نماید یا در اول یا در غیر اینها بنا براین پس آنچه مرحوم شیخ شهید در ذکری فرموده که مورد این
دعا بعد از تکبیر چهارم است محل تأمل است **مبحث دوم** در بیان اینکه این تکبیرات افتتاحیه اختصاص دارد
بفرایض یومیه یا ضمیمه بدانکه اختلاف کرده اند فقها رضوان الله علیهم در این مسئله بر شش قول **اول** آن است که تکبیرات
مذکوره مختص است بفرایض یومیه این قول ابن ادریس است ونسبت داده است ببعض اصحاب بنا براین قول اتیان بآن

دعای توجه بعد از تکبیر سابع است اگرچه آنرا تکبیرة الاحرام قرار بدهند

واگر امام بوده باشد هم

در بیان اختلاف اقوال علما در محل تکبیرات افتتاحیه

تکبیرات در غیر فرایض یومیه جایز نخواهد بود اگر چه در صلوات مفروضه باشد دوم اختصاص آنها است بمطلق
فرایض پس اتیان بآنها در مطلق فرایض مستحب است اگر چه غیر از یومیه بوده باشد لکن در نوافل جایز نخواهد بود اگر چه
نوافل یومیه بوده باشد و این قول حکایت شده است از مرحوم سید مرتضی در بعض افادات ایشان سیم اختصاص
آنها است بشش موضع اول از مواضع یومیه و اول رکعت از رکعتین اولیین از نافلهٔ زوال و اول رکعت از رکعتین
اولیین از نافلهٔ مغرب و اول رکعت از رکعتین اولیین نماز شب و مفرده وتر و اول رکعت از نماز احرام و این قول
حکایت شده است از شیخ بزرگوار علی بن بابویه والد شیخ صدوق رضی الله تعالی عنهما چهارم استحباب آنها است در
مواضع مذکوره بعلاوه رکعت اول از نماز نافلهٔ عشا و این قول مرحوم شیخ طوسی است در مبسوط و نهایه و مرحوم علامه
در جمله از کتب ایشان پنجم مثل چهارم است که در استحباب تکبیرات در نماز احرام بجای آن نماز شفع را ذکر فرموده و
این قول سلار بن عبد العزیز است در کتاب مراسم ششم قول باستحباب آنها است در جمیع صلوات فریضه بوده باشد
یا نافله و این قول مختار شیخ مفید و محقق و علامه در مختلف و مرحوم شیخ شهید در ذکری و دروس و بیان و جماعت
از محققین متأخرین است و ما بالقول فی عبیاست بحث سیم در بیان بطلان نماز است بسبب اخلال
بتکبیرة الاحرام بدانکه تکبیرة الاحرام رکن نماز است پس اخلال بان موجب بطلان نماز است خواه عمدا بوده باشد
یا سهوا تفاوتی در این باب نباشد ما بین انکه اخلال بنفس ان بوده باشد یا بجزئی از ان یا بامر معتبر در آن و اخلال
بجزء اعم است از اینکه اصل جزئین تکبیر بوده باشد یا بعض اجزاء هر یک از جزئین خواه بتبدیل بوده باشد یا باسقاط
بنا بر این هر گاه ما اتیان بلفظ جلاله نماید بدون خبر یا بعکس انکه خبر در هر دو صورت هیچ وقت متوقف بوده
باشد نماز باطل خواهد بود و هم چنین در صورت تبدیل خواه تبدیل جلاله نماید باسم دیگر از اسماء الحق جل
شانه مثل اینکه گوید الرحمن اکبر او الخالق اکبر و هکذا یا تبدیل اسم تفضیل نماید بشبه آن مثل اینکه گوید الله اعظم
و نحوه یا تبدیل هر دو نماید مثل الرحمن اعظم و نحوه یا تبدیل اجزاء هر یک از جزئین تکبیر بوده باشد نماید و از این قبیل
است ادای حروف و از مخرج حرف دیگر بوده مثل ادای همزه از مخرج عین یا ادای ها از مخرج حا و هکذا در جمیع صور
نماز باطل خواهد بود و هم چنین است حال در صورت زیادتی خواه زیادتی کلمه بوده باشد مطابق واقع و دال بر
تعظیم الحق جل شانه مثل اینکه گوید الله جل شانه اکبر یا الله الافضل اکبر او الله اکبر من ان یوصف او الله اکبر من کل شیء یا غیر
نحوه یکی در جمیع صور نماز محکوم ببطلان است و اما زیادتی حرف پس میگوییم آن زیادتی یا بسبب اشباع حرکات حرف
است یا بغیر آن مثل اینکه بعد از همزه جلاله همزه دیگر زیاد کند مثل اینکه گوید ءالله اکبر و نحوه در این صورت نیز
بطلان نماز محل تأمل نیست و اما هر گاه آن زیادتی حرف بسبب اشباع حرکت بوده باشد پس این محل خلاف ما بین فقها است
تنقیح مقام مقتضی اینست که تحقیق مسئله شود بنحوی که شامل ما نحن فیه و غیر آن شود پس میگوییم حرفی که اشباع حرکت او
میشود یا ضمیر غایب است یا غیر ضمیر غایب پس دو مقام است مقام اول در حکم اشباع حرکت ضمیر غایب است
میگوییم این چهار صورت میشود نظر باینکه ما قبل آن ضمیر غایب یا ساکن است یا متحرک و در صورت حرکت حرکت
آن ضم است یا فتح است یا کسر و در صورتی که ما قبل آن ضمیر ساکن بوده باشد اشباع حرکت آن ضمیر بنحوی که مولد
حرف بوده باشد جایز نیست مثل علیه و عنه و منه و قوله تعالی فکذبوه فعقروها بخلاف انکه هر گاه ما قبل آن ضمیر
مکسور بوده باشد در این صورت اشباع حرکت آن ضمیر بحدی که مولد حرف بوده باشد لازم است مثل قول المصلی
سبحان ربی العظیم و بحمده و سبحان ربی الاعلی و بحمده و مثل بشفاعته و اشتروا مثال اینها در این صورت اگر وقف نماید

مخصوص

در بیان بطلان نماز است بسبب اخلال بتکبیرة الاحرام

در بیان جواز اشباع حرکات و عدم بطلان نماز است

در بیان اشباع ضمیر غایب

مخصوص است حاجت باشباع حرکت نیست و اما غیر حالت وقف اشباع آن لازم است و اما هر گاه ما قبل
آن ضمیر مضموم یا مفتوح بوده باشد مثل وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و قوله تعالی و لم یکن
له کفوا احد و امثال اینها در این صورت مخصوص است در حال وقف باز اشباع نمی باشد و اما در غیر حالت وقف ظاهر این
است مشهور و معتاد در امثال این مقام اشباع ضمه ضمیر است بحدی که مولد واو شود بنا بر این احتیاط بکثرت از ان محل
اشکال است مقام ثانی در حکم اشباع حرکت غیر ضمیر غایب است و این بر چند قسم منقسم میشود بجهت انکه آن حرف
که اشباع حرکت آن میشود بحدی که حرف مد برسد یا حرفی است مقدم بر حروف مد که عبارت از الف ما قبل مفتوح و واو ساکن
ما قبل مضموم و یای ساکن ما قبل مکسور باشد یا مقدم بر حروف مد نیست بعبارة اخری آن حرفی که میخواهد اشباع حرکت آن
نماید بعد از ان یا حرف مد میباشد یا نه اگر بعد از ان حرف حرف مد بوده باشد خالی از این نیست آن حرف مد یا مکتوب
است یا مکتوب نیست بلکه ملفوظ است پس این سه قسم میشود اول آن است که بعد از آن حرف حرف مد میباشد لکن
حرف مد در خط نیست بلکه همان ملفوظ است در این صورت اشباع حرکت آن حرف که مقدم بر حرف مد ملفوظ غیر
عیب است اگر چه اشباع حرکت آن مولد حرف نبوده باشد خواه مولد واو بوده باشد مثل هو آن یا مولد الف بوده باشد
مثل رحمن و رب یا مولد یاء بوده باشد مثل رحیم و نحوهما ... کلام در اشباع بحدی که اصل حرف مد حاصل شود
نیست بلکه در علاوه از ان مقدار است قسم دوم آنست که بعد از آن حرف که اشباع حرکت آن منظور است یکی از
حروف مد هست و آن حرف مد مکتوب در خط میباشد در این صورت سبب مد یا موجود است یا نه و در صورت که
سبب مد موجود است همزه است یا سکون و در صورتی که همزه بوده باشد یا آن همزه با حرف مد در یک کلمه میباشد یا در دو
کلمه باین نحو که حرف مد در آخر کلمهٔ اولی است و سبب مد در اول کلمهٔ ثانیه است و در صورتی که سبب مد سکون بوده
باشد این سکون یا ذاتی است یا عارضی پس مسئله بر چند قسم میشود اول اینست که سبب مد همزه بوده باشد لکن
با حرف مد در یک کلمه جمع شده باشد در این قسم ظاهر اینست که اشباع حرکت آن حرف مقدم بر حرف مد لازم بوده
باشد بحدی که مولد حرف بوده باشد دوم مثل این است لکن سبب مد که همزه است در اول کلمهٔ ثانیه بوده باشد در این
صورت اگر چه حکم بلزوم اشباع حرکت آن بنحوی مذکور مشکل است لکن شبهه در جواز آن نیست تعبیر از قسم اول
بمد متصل مینمایند و از قسم ثانی بمد منفصل جایز تفصیل اینها در بحث قرائت مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
قسم ثالث آنست که سبب مد سکون لازم بوده باشد مثل دابة و اتحاجونی و ولا الضالین در این صورت
نیز ظاهر اینست که اشباع حرکت آن حرف مقدم بر حرف مد لازم بوده و تعبیر از این بمد سکون لازم ملزم می
نمایند قسم چهارم آنست که سبب مد سکون غیر لازم بوده باشد در این صورت نیز اشباع حرکت آن حرف
بنحوی که مولد حرف بوده باشد بلا اشکال جایز است مثل العالمین الرحمن الرحیم و یوم الدین و نستعین و نحو اینها
قسم پنجم آنست که حروف مد منتفی از سبب مد بوده باشد یا بنحوی که همزه و سکون بعد از حروف مد نبوده
باشد خواه مقدم بر حروف مد بوده باشد مثل آمن و اوتیت و ایمانا یا مقدم بر حروف مد نبوده باشد مثل
العالمین رحمن و نحوهما و مثله در غیر حالت وقف در جمیع این صور اگر چه در اخلال باشباع حرکت آن حرف
که قبل از حروف مد است مطلقا حرجی نیست لکن حکم بعدم جواز اشباع آن بنحوی که ضعف امتداد معتبر حاصل
شود بلکه حکم بفساد عمل بسیار مشکل است بلکه ممکن نیست بنا بر این هر گاه کسی اشباع در ضمه فاء نعبد بحیثیتی
نمود بنحوی که امتداد متغیر شد بقدر دو واو حکم بعدم جواز آن ممکن نیست و هم چنین در کسرهٔ حای رحیم ...

در بیان اشباع حرکات حروفی که مقدم بوده باشد بر حروف مد

در بیان اشباع حرکت حرفی که بعد از آن حرف مد ملفوظ بوده باشد

غیر حالت وقف و هم چنین در امثال آن مثل امتداد الف لفظ جلاله در مثل الله اکبر و اشباع الف اعلی در سبحان ربی الاعلی
و بخوانیم اقسام ششم اشباع حرکات است در غیر اقسام مذکوره و این منقسم به پنج قسم میشود اول آنست که اشباع حرکت
نماید بنحوی که مولد حرفی بوده باشد و آن حرف در مثل آن مقام موضوع باشد جهة معنی و آن معنی مقصود قاری نیز
بوده باشد مثل اینکه اشباع فتحه قاف نمود در خلق در آیه کریمه سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق بحیثیتی که الف حاصل شود معلوم
است آن الف در مثل این مقام موضوع است از برای علامت تثنیه و این معنی را نیز قصد نماید تشکیکی در عدم جواز و بطلان
عمل در این صورت نیست دوم مثل آنست مگر بدون قصد آخر را که زیادتی مقتضی این بود یعنی قرائت نمود با اشباع فتحه قاف
در آیه شریفه بنحو مذکور لکن قصد اینکه صیغه تثنیه است ننمود یا آنکه قصد عدم نمود و این قسم محل خلاف ما بین فقها است از
جماعتی از فقها ظاهر میشود حکم بصحت عمل لکن مختار عدم جواز و بطلان عمل است سیم آن است که آن حرفی که از اشباع حرکت
حاصل شود اگرچه در مثل آن مقام موضوع نیست بجهت معنی لکن موجب اندراج کلمه مزید فیها میشود در تحت بعض الفاظ
موضوعه مثل اشباع در فتحه بای اکبر بحیثیتی که بگوید اکبار و حرف زاید بسبب اشباع فتحه در این مقام اگرچه وضع بجهة
معنی نشده است لکن باعث این شد که این لفظ مندرج شد در تحت بعض الفاظ موضوعه نظر باینکه اکبار جمع کبر است
و کبر نقاره و دهل را گویند و این نیز بر دو قسم میشود جهة آنکه این معنی یا منوی قاری هست یا نه در صورت اول تشکیکی
در فساد آن نیست و اما در صورت ثانیه پس محل خلاف ما بین فقها است مختار در اینجا نیز فساد عمل است و فرقی در این باب
ما بین اینکه اکتفا بآن نماید یا اعاده بر وجه صحیح نماید نیست مگر در صورتی که فرض شود که این اشباع سهوا شده باشد
در اینصورت که عالم بحقیقت حال شد با بقاء محل تلافی لازم و با تجاوز از محل تلافی نمیباشد در هر دو صورت عمل محکوم بصحت
است مخفی نماند که از آنچه مذکور شد حکم چهار قسم از اقسام خمسه معلوم شد قسم پنجم از اقسام مسئله آنست که اشباع
حرکت نماید بنحوی که مولد حرفی بوده باشد لکن نه از قبیل قسم اول بوده باشد و نه از قبیل قسم ثانی مثل اشباع حمد دال
الحمد لله بنحوی که واو حاصل شود و اشباع کسره هاء جلاله بنحوی که یاء حاصل شود و مثل اینها حکم بفساد در اینجا اگرچه اخفی از سابق
است لکن ظاهر حکم به بطلان عمل است در این صورت باید آنکه تفاوتی نیست در حکم بفساد در اقسام مذکوره ما
بین اینکه نماز باطل بوده باشد یا غیر نماز مثل تلاوت قرآن که بر آن تخصیص لازم شده باشد بسبب اجاره یا غیر اجاره بلی
فرقی که هست ما بین تلاوت قرآن مثلا و نماز آن است که اگر اتیان بچنین عمل در تلاوت قرآن نماید احتراز از آن میتوان نمود
لکن با تدارک و تلافی بنحوی که اخلال بترتیب واقع نشود عمل بی عیب و صحیح است و اما در نماز پس اگر سهوا چنین عملی
از او صادر شده باشد و از محل تجاوز نموده باشد لازم است تلافی نماید و با تلافی نماز محکوم بصحت است و اگر بعد از
تجاوز از محل متذکر شود تلافی لازم نیست بلکه جایز نیست و نماز صحیح است و اما هرگاه عمدا نموده باشد پس ممکن است
تفصیل داده شود در این مقام باین نحو که این زیادتی یا موجب این میشود که مزید فیها خارج از قرآن بوده و ذکر شود یا نه
اگر اول است مثل اکبار که مصداق صحیحی نیست در این صورت حکم به بطلان نماز و اعاده مثمر ثمری نخواهد بود و اگر
چنین نبوده باشد اگرچه در صورت احتراز بلی نماز فاسد خواهد بود لکن هرگاه اعاده نماید بر وجه صحیح صحیح خواهد بود
اشکالی که در این مقام هست اینست که آن کلمه که این زیادتی در آن واقع شده یا مصداق قرآن هست یا نه اگر هست بنا بر
حکم شود بجواز چنین زیادتی و صحت نماز نظر بصدق امتثال بنا بر این فرض و اگر نیست حکم شود بعدم جواز و فساد نماز پس اعاده
مطلقا مثمر ثمری نخواهد بود و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم چنین اشباعی در اذکار مستحبه نماز باین نحو که اگر این اشباع موجب
خروج از ذکر بودن شود نماز باطل خواهد بود و اگر نه فساد نخواهد بود در صورت عمد و اما در صورت سهو مطلقا موجب

بطلان

بطلان نیست اگرچه امتثال بآن ذکر موظف در جمیع احوال کرده نخواهد بود مخفی نماند آنچه مذکور شد در صورتی بود که
اشباع حرکت حرفی نماید که از جمله اقوال ثابته در نماز بوده خواه در قرائت بوده باشد یا اذکار واجبه یا اذکار مستحبه و اما هرگاه
غیر از اینها بوده باشد مثل اینکه در اثنای نماز تکلم بحرفی نماید با اشباع حرکت آن بنحوی که مولد حرفی بوده باشد اشکالی در آن هست
ظاهر اینست که اگر متعمدا چنین نماید باعث بطلان نماز شود و اما اگر ساهیا بوده باشد ضرری نداشته باشد یعنی موجب بطلان
نماز نشود اگرچه موجب سجده سهو شود بدانکه بعد از آنکه این مباحث منقح شد عود میکنیم بچیزی که کلام ما در آن بود پس میگوییم
در تکبیرة الاحرام هرگاه اشباع همزه نماید باین نحو که بگوید آلله اکبر مثل آ انتم [illegible] پس اگر قصد معنی استفهام نماید
شبهه در بطلان نماز نیست و ظاهر اینست که محل خلاف نیز نبوده باشد و اما هرگاه اصلا قصد معنی ننموده باشد پس این محل خلاف
است ظاهر از مرحوم محقق و مرحوم علامه رفع الله تعالی قدرهما این است که موجب بطلان نشود اگرچه ترک افضل نموده باشد
ولکن مختار این است که موجب بطلان نماز شود و استیناف آن لازم بوده باشد مگر در صورتی که سهوا بوده باشد در این
صورت ظاهر اینست هرگاه اعاده نماید بنحو صحیح نماز صحیح بوده باشد و این در مثل تدارک [illegible] بعد مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی که تکرار تکبیرة الاحرام موجب بطلان نماز است نظر باینکه آنچه در اول اعاده شد صیغه تکبیرة الاحرام نبوده
است پس تکراری نخواهد بود و در صورت عمد چونکه مفروض اینست که آنرا بقصد تکبیرة الاحرام متعمدا گفته پس
چنین قولی با چنین قصدی [illegible] مقتضی فساد است پس استیناف نماز لازم است و در صورت سهو
چونکه [illegible] نیست پس اکتفا باعاده تکبیر بر وجه صحیح کفایت میکند لکن این تفرقه بنا بر [illegible] ظاهر است و اما بنا بر تحقیق
که [illegible] محل خارج از عمل است و موقوف علیه صحت آن است و اکتفا [illegible] در [illegible]
در هر دو حالت اکتفا باتیان بتکبیرة الاحرام میشود بلی ثمره که هست باعتبار اثم و عدم آنست که در صورت عمد آثم است
بخلاف صورت سهو و اما هرگاه امتداد در الف جلاله یعنی الف متخلل ما بین لام و هاء جلاله را زیاد نماید بنحوی که ضعف آنچه
این امتداد حاصل میشود در اینصورت ظاهر اینست که حکم بفساد و لزوم استیناف نمیتوان نمود بلکه ظاهر اینست که [illegible]
بوده باشد چنانچه مفصلا بیان شد و اما هرگاه ضمه هاء جلاله را اشباع نماید بنحوی که واو حاصل شود پس این محل
اشکال است نظر باینکه در ظهور جواز مثل مد الف جلاله نیست و در عدم جواز مثل اشباع همزه جلاله بنحوی که [illegible] الله
[illegible] نیست لکن چون [illegible] اطلاقات تکبیر با امثال این ظاهر نیست و نمیتوان ادعا قطع نمود بر اینکه مخالف
با اصل [illegible] و [illegible] آن [illegible] است [illegible] مقتضی فساد و عدم حصول امتثال است بطلاق مقتضای
[illegible] التعظیم [illegible] اصل و اما اشباع فتحه با در اکبر بنحوی که مولد الف بوده باشد پس حکم بفساد در آن
اظهر است اگرچه [illegible] بوده باشد [illegible] این هیئة موضوع [illegible] بوده باشد چنانچه تنبیه بآن شد و هم چنین
است حال در اشباع فتحه همزه اکبر [illegible] مخفی نماند اگرچه مضمار کلام در این مقام خارج از
حد اعتدال شد لکن چونکه در مباحث مذکوره اهتمامی بوده در کلمات اصحاب رحمهم الله تعالی اقدام [illegible] شد بعون
تأیید الهی [illegible] ختم نمود بحث چهارم در بیان لزوم اعتبار قیام است در جمیع اجزاء تکبیرة الاحرام بدانکه لازم است
بر مکلف در صورتی که متمکن از قیام بوده باشد اتیان بتکبیرة الاحرام نماید در حال قیام پس هرگاه در صورت تمکن از قیام
اتیان بآن ننماید یا عمدا در حین اراده قیام یا شروع نماید بتکبیر قبل از آنکه راست ایستاده باشد اگرچه ختم و اتمام
تکبیر در حال ایستاده بوده باشد در جمیع این صور نماز باطل است و هم چنین است هرگاه انتهاء نماید بتکبیر در حال
انحناء بجهة رکوع اگرچه در وقتی ماموم مسبوق بوده باشد پس مسئله متصور بچند صورت میشود اول آن است که

کاه تکبیر را در غیر حالت قیام بعمل آورد خواه حال جلوس بوده باشد یا حال اراده قیام در اثنای آن **دوم** آنست که شروع
بتکبیر نمود در غیر حالت القیام لکن ختم آن در حال قیام نمود **سیم** آنست که شروع بتکبیر نمود در حال قیام لکن ختم آن نمود در
حال انحنا بجهت رکوع لکن در حق غیر ماموم مثل کسی که غافل از قرائت شد یا تسبیح بدل قرائت شد شروع نمود با انحنا بجهت رکوع
چهارم مثل سیم است لکن در حق ماموم خواه تکبیر واحد بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع هر دو گفته باشد یا همان بقصد
تکبیرة الاحرام فقط اتیان نموده باشد در جمیع صور مذکوره نماز باطل است خواه عمداً چنین نموده باشد یا سهواً ظاهر این
است در هیچ یک از صور بجز رکوع خلاف نبوده باشد مگر در ماموم که مرحوم شیخ در اینجا فرموده که اگر تکبیر واحد بگوید بقصد
تکبیر افتتاح و تکبیر رکوع و شروع بآن نموده باشد در حال قیام نماز صحیح خواهد بود اگرچه انتهای تکبیر در حال انحنا بجهت رکوع
بوده باشد این قول ضعیف است مخفی نماند چنانچه واجب است رعایت قیام در حال تکبیرة الاحرام واجب است رعایت
جمیع واجبات نماز در آن مثل طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و استقرار و ستر عورت و غیر ذلک بنحوی که اخلال
بهر یک از اینها نماید اگرچه در جزوی از اجزای تکبیرة الاحرام بوده باشد نماز باطل خواهد بود **مبحث پنجم** در بیان بطلان نماز
است بسبب زیادتی تکبیرة الاحرام پس بدانکه تکبیرة الاحرام از اجزای رکنیه نماز است چنانچه نماز باطل میشود بسبب اخلال
آن باطل میشود بسبب زیادتی آن خواه عمداً بوده باشد یا سهواً بنا بر این هرگاه اتیان بتکبیرة الاحرام نماید ثانیاً نماز
باطل میشود و هرگاه ثالثاً اتیان نماید نماز صحیح خواهد بود و هم چنین است حال در هر فرد از آن نماز صحیح میشود و در زوج
باطل چنانچه شیخ شهید در کتاب دروس تصریح بآن فرموده لکن در این کلام اجمال هست محتاج بتوضیح است پس میگوئیم
توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود کسی که تکبیر گفت بقصد دخول در نماز دخول در صلوة در حق او محقق میشود
در این صورت تکبیر دیگر که بقصد دخول در نماز میگوید یا با فعل منافی است از جمله آن نیت قطع نماز است بنابر اینکه نیت
قطع را مبطل بدانیم مطلقاً یا در صورت تقیید بآنچه سابق بیان شد بتکبیر ثانیه دخول در نماز محقق میشود پس
این صورت از محل کلام خارج خواهد بود و هرگاه با عدم فعل منافی است تشکیکی در این نیست تکبیر ثانیه بقصد
مذکور مبطل نماز است خواه عمداً بوده باشد یا سهواً و خواه عالم بوده باشد بحکم یا جاهل بوده باشد بنا بر این تکبیر ثالثه
که میگوید بقصد دخول در صلوة نظر باینکه نماز اول باطل شد بسبب اتیان بتکبیر ثانیه پس گویا که داخل در نماز نشده بوده است
تکبیر ثالثه بقصد مذکور دخول در نماز محقق میشود و از آنچه مذکور شد حکم تکبیر رابعه و خامسه و هکذا مشخص شد از آنچه مذکور
ظاهر میشود که حاجت نیست باینکه گوئیم چونکه تکبیرة الاحرام میباید متصل باشد به نیت پس حکم باینکه با تکبیر ثالثه مثلاً دخول
در نماز محقق میشود در صورتیست که با نیت بوده باشد وجه عدم حاجت بجهت آنست چونکه مفروض آنست که او تکبیر بجهت
دخول در نماز است پس انفکاک او از نیت محال است لکن کلامی که در این مقام هست اینست کسی که تکبیر گفت بقصد دخول
در نماز تکبیر دیگر بهمین قصد میگوید است که در صورت اعراض از قصد اول و فعل منافی یا در حالت ذهول از اول یا در صورتی
که معتقد این بوده باشد که بسه تکبیر مثلاً دخول در نماز محقق میشود که هر یک از تکبیرات ثلث علت ناقصه بوده باشد بجهة
دخول در نماز بمجموع من حیث المجموع دخول در نماز محقق میشود اول دانسته شد که از محل کلام خارج است بجهة اینکه بعد از
اعراض از تکبیر اول و فعل منافی متحقق است دخول در صلوة بتکبیر دوم خواهد بود و ثالث محل اشکال است بجهة اینکه ممکن است
کسی بگوید تکبیر گفتن بقصد اینکه با این تکبیر دخول در نماز محقق نمیشود بلکه منضم خواهد بود پس کل باطل خواهد بود پس
بهیچ یک دخول در نماز محقق نخواهد شد بلکه بمجموع من حیث المجموع نیز دخول در نماز محقق نخواهد بود نظر باینکه کل
شرایط خواهد بود و در این صورت که مذکور شد جوابش آنست که میگوئیم همان فرض ثانی که تکبیر ثانی بقصد دخول در نماز

ازاین

درصورت

درصورت ذهول از اول کفایت میکند در تصحیح آنچه فرموده اند که در زوج باطل و در فرد صحیح خواهد بود **مبحث ششم** در
بیان شد که لازم است در حق کسی که اتیان بتکبیرات سبع افتتاحیه مینماید تعیین تکبیرة الاحرام نماید مذکور شد که تعیین آن
یکی از سه طریق میشود **اول** آنست که قصد نماید که این تکبیر واجب است **دوم** آنست که قصد نماید که این تکبیرة الاحرام
یا تکبیر افتتاح در نماز است **سیم** آنست که قصد نماید که این تکبیریست که بآن دخول در نماز محقق میشود بهر یک از این
ثلثه که بوده باشد کفایت مینماید و در صورتی که مکلف نادر آن بوده باشد که اتیان نماید بهر تکبیرة الاحرام را
همین قصد کفایت مینماید در امتیاز پس حاجت بمیزه نخواهد بود [illegible] پس فی الحقیقة با مال اولی
اینست که این تکبیرة الاحرام است مثلا این نیت تکبیرة الاحرام بودن یا تکبیر واجب بودن مثلا لازم است کلامی که در این
مقام هست اینست که آیا در نیت انفراد نیز لازم است بنا بر این هرگاه قصد تشریک نماید مثل اینکه نیت نماید که
این تکبیر چنانچه تکبیرة الاحرام است تکبیرة الرکوع نیز بوده باشد لکن در حق ماموم مسبوق مثل اینکه در حال امام بود [illegible]
رکوع اتیان بتکبیر واحد نمود بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیرة الرکوع صحیح خواهد بود یا نیت مثل این تشریک مضر خواهد بود تحقیق
مقام مقتضی اینست که گفته شود در اینجا دو مقام است **اول** آنست که نیت تشریک نماید باین نحو که این تکبیر چنانچه
مصداق تکبیرة الاحرام است مصداق تکبیرة الرکوع نیز بوده باشد و این بعلاوه تشکیک در تداخل مستلزم این است
که شئ واحد شخصی بعنوان تشخص که دارد مصداق از برای واجب و مستحب هر دو بوده باشد و این مستلزم اجتماع
ضدین است اختلاف حیثیت با وحدت نحو وجود شرعی نخواهد بود **مقام ثانی** آنست که نیت این نماید که این تکبیره
تکبیرة الاحرام بوده باشد لکن مجزی از تکبیرة الرکوع مثل تداخل اغسال مستحبه و غسل واجب بانیت که غسل واجب
مجزی از اغسال مستحبه بوده باشد که فی الحقیقة مأجور و مثاب از هر دو شده باشد در این مقام این مطلب را مقتضی
عدم دلیل نظر بعدم اجماع و خلاف و روایت معویة بن شریح و فتوای جماعت از اعاظم اصحاب **مبحث هفتم** در بیان
رفع یدین است در حال تکبیرة الاحرام بلکه جمیع تکبیرات نماز بدانکه مستحب این است چنانچه سابق اشاره بآن شد که دو
دست را در حال ضم جمیع انگشتان حتی دو انگشت ابهام در حال تکبیر بلند نمود مشکلی در این نیست کلامی که هست
کیفیت رفع یدین و زمان آنست اما کیفیت رفع یدین پس اختلاف کرده اند در آن فقها بسه قول مشهور
مختار آنست که ابتدای رفع یدین در حال ابتدای تکبیر بوده باشد و انتهای رفع با انتهای تمام تکبیر پس شروع بپائین
آوردن دستها بعد از فراغ از تکبیر خواهد بود **قول دوم** آنست که اتیان بتکبیرات بعد از رفع یدین مینماید باین نحو که اول
دستها را بلند مینماید و اتیان بتکبیر مینماید در حال بلند داشتن دستها بعد از فراغ از تکبیر دستها را پائین می آورد **قول سیم** آنست
که اول دستها را بلند میکند و اتیان بتکبیر مینماید در حال پائین آوردن دستها مختار ما بین اقوال قول اول است ظاهر این است
که تفاوت ما بین در این کیفیت ما بین تکبیرة الاحرام و سایر تکبیرات نماز نیست پس در جمیع آنها خواه تکبیرات افتتاحیه
بوده باشد یا تکبیر رکوع یا تکبیرات سجود رفع یدین بنحوی که مذکور شد مستحب است ظاهر اینست تا دیر سنت میشود برفع
یدین در حال تکبیر بهر نحو که بوده باشد لکن کیفیت مذکوره افضل افراد بوده باشد **مبحث هشتم** در بیان امر اعراب
در این مقام اگرچه در اینجا اهمیتی نیست [illegible] دانستن معنی تکبیر و [illegible] بآنست در حال تکبیر و عمل بمقتضای
آن نمود پس میگوئیم در بیان حال معلوم است لفظ اکبر بمقتضای وضع لغوی صیغه تفضیل است و [illegible] مفضل
علیه در حدیث نقل شد بکلی من کل شئ یا الله اکبر من کل شئ [illegible] از جهتی **دوم** من ان یوصف ای
الله اکبر و اجل من ان یوصف خداوند عالم عز شانه اجل از آنست که وصف و اصغر توان نمود [illegible]

و اما بعد در رفع یدین که رجوع مقدار بابه
بر فع نمود پس بعد از این بیان خواهد شد

وصف نمايد تفسير ثانى را شيخ صدوق در كتاب معانى الاخبار از مفضل ... از جناب حضرت امام جعفر صادق عليه السلام
روايت نموده بعد از آنكه آن حضرت رد تفسير اول نموده پس مختار تفسير ثانى است و تفسير اول مناسب نيست اگرچه او وفق
بوضع لغوى الفاظ است بيان عدم مناسبت آن اين است كه ما سواى حق جل وعلا از هر چه هست كل مخلوق خدا اند و او
واضعف عبيد آن قادر مطلق است پس اين تفسير كه عبارت از الله اكبر من كل شىء بوده باشد مناسب نيست نه قبل از خلقت
اشياء و نه بعد اما قبل از خلقت آنها پس در آن وقت چيزى نبود كه توان گفت كه اكبر تر خدا و عالم جل جلاله است نسبت با آنها
و اما بعد از خلقت پس مشخص است كه قاطبه مخلوقين كه بمحض حضرت جهان آفرين مخلوق شده اند و عبيد خالق سموات
و ارضين است بعد از آنكه كسى معرفت بعلو و كمال خالق بقدر ... در هم رسانيد و عالم بقصور و قصور مخلوق گرديد و دانست
كه اصل وجود و قاطبه كمالات آنها محض از تفضل فيض آن فياض مطلق است و اينكه هيچ نسبت ما بين طرفين نيست
مگر نسبت خالقيت كه منتهاى مرتبه كمال و غايت مرتبه جلالت و مخلوقيت كه غايت مرتبه ذلت و منتهاى مرتبه نقص است
است بالاضافه بخالق با وجود اين اطلاع در مقام تعظيم و تجليل چنين خالق جليل كه خدا اكبر از همه مخلوق
خود است بسيار ركيك كلام بلكه واهى است بخلاف معنى ثانى كه بسيار معنى عالى و متين و مناسب در مقام تعظيم
و تجليل است و بعد از آنكه معنى كلام را فهميد مناسب اين است در آن وقت متذكر اين معنى كه غايت عظمت معبود است
شده بمقتضاى آن متصور خضوع و خشوع ظاهرى و باطنى گشته آثار عبادت و بندگى از او ظاهر گرديده ظاهر اين است
كه حكمت در اختيار اين لفظ كريم در آن مقام عظيم جهت تنبيه و تذكير بر اين مطلب عظيم بوده باشد هذا ما القاه الله بفضله و كرمه الى
الصراط المستقيم و ثبتنا بالقول الثابت والنهج القويم بحق محمد و آله الطاهرين صلى الله عليهم اجمعين چهارم از واجبات نماز قرائت است و در آن
چند بحث است بحث اول بدانكه وجوب قرائت در نماز بر دو قسم است عينى و تخييرى اما وجوب عينى پس آن در هر دو ركعت
از نمازهاى دو ركعتى مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشاى سفرى و نماز كسوف و خسوف و زلزله و مثل اينها و نماز جمعه و عيدين و هم
چنين در هر دو ركعت اولين نماز چهار ركعتى و سه ركعتى باين نحو كه متعين است قرائت حمد در اينها بالاتفاق و اما تخييرى
پس در ركعت ثالث نماز مغرب و در ركعت ثالث و رابع از نماز چهار ركعتى نظر باينكه مكلف مخير است در اينها ما بين قرائت حمد
و تسبيحات اربع چنانچه در بيان خواهد شد مخفى نماند كه چنانچه معين است قرائت فاتحة الكتاب در نمازها در بعضى و هم
چنين معين است در صلوات مندوبه و ترتيب ماهيت نماز مطلقا اگرچه نافله بوده باشد در حال عدم منعقد نمى شود مگر
بقرائة فاتحة الكتاب و اما نماز ميت كه خالى از حمد است پس آن در حقيقت نماز نيست و اطلاق نماز بر آن مجاز است در عموم علما
مخالفت نموده در نماز سنتى و قايل شده بعدم اعتبار سوره حمد در آن پس بنا بر مذهب ايشان امتثال از نماز سنتى حاصل
ميشود بچهار صورت اول با قرائت حمد است و سوره دوم با اخلال بهر دو سيم با قرائت حمد و اخلال بسوره
چهارم عكس آن است و اول اكمل اقسام است چنانچه ثانى اخس آنها است و ثالث اوسط است نسبت باول و اكمل است
نسبت بباقى چنانچه رابع اخس است نسبت بثالث و اولى است نسبت بباقى و اما بنا بر مختار امتثال ممكن نيست
مگر بيك صورت از آنها با قرائت حمد و سوره يا اقتصار بحمد تنها بحث دوم در بيان مبطلات نماز است با اخلال
بقرائة سوره حمد بدانكه همچنانكه اخلال نمايد بقرائة سوره حمد عامدا در نماز از فرايض مذكوره نماز او باطل است
قطعا و همچنين است هرگاه اخلال آيه يا كلمه از آن نمايد عمدا يا جهلا بلكه همچنين است حال اگر چه اخلال بحرفى از حروف آن نمايد
و از اين قبيل است هرگاه تبديل حرفى از حروف آن نمايد بحرف ديگر مثل تبديل حاء بهاء و طاء بتاء و عين با الف و ضاد بظاء
و هكذا و همچنين نماز باطل ميشود باين سبب كه تبديل اعراب بجاى حرفى بحرف ديگر و باعث اين نيست مگر مسامحه ...

در امر بين كه اكتفا ميشود در امور نماز با غير در حين طفوليت از زبان يا از ملا مكتبى اخذ نموده پس از آنهم امور بحق آباد نسبت
باولاد آن است كه در اوايل تعليم اهتمام نموده بنا بر تعليم اطفال از كسى قرار دهند كه رعايت اين امور نمايد كه در بدايت امر
امر اطفال بنوع صحيح و مستحكم شود همين كه در اوايل امر اطفال معتاد بغلط شدند صعوبت دارد بعد و لهذا از آنجمله عادت
بان جارى شده و مناسب در اين مقام آن است كه بيان مخارج حروف شود تا اطلاع بآن موجب حفظ از مفاسد تبديل حرفى به
حرف ديگر شود و قبل از شروع بمقصود مناسب است كه تعيين اقسام دندان انسان بدانكه دندان انسان بر چهار قسم است
اول ثنايا و اين چهار دندان پيش است دو در فوق و دو در تحت دوم رباعيات است بفتح را و تخفيف يا بعد از ثنايا ...
و اين نيز چهار دندان است دو در فوق و دو در تحت در جانب يمين و يسار ثنايا سيم انياب است و اين نيز چهار است در جانب
يمين و يسار رباعيات دو در فوق و دو در تحت و اين دوازده دندان است كه ديه هر يك در شريعت مطهره ... مثقال شرعى
طلا است كه هر مثقال هجده نخود بوده باشد پس ديه هر يك از اين دندانها ... اشرفى باجا قلو است كه مجموع شش صد
عدد اشرفى باجا قلو است چهارم اضراس است و اين شانزده دندان است هشت در فوق چهار در جانب يمين انياب و چهار در
جانب يسار آن و هشت در تحت كذلك و ديه هر يك از اينها در شريعت مطهره بيست و پنج مثقال شرعى طلا است كه بيست
و پنج عدد اشرفى باجا قلو بوده باشد كه مجموع چهار صد عدد اشرفى باجا قلو ميشود كه مجموع ديه دندانها يك هزار اشرفى
باجا قلو است و اين اضراس را قسمت نموده اند بضواحك و طواحن و ضواحك چهار دندان است دو در فوق و دو در تحت
جانب يمين و يسار انياب و بقيه را طواحن گويند بنا بر آنچه مذكور شد عدد دندانها بيست و هشت است گاه هست
كه از زمان بلوغ تا بيست سى سالگى چهار دندان ديگر در آيد متصل بطواحن دو در فوق و دو در تحت در جانب يمين و يسار
بلكه غالب چنين است و اين مشهور است بنواجذ و اين را از اقسام اضراس شمرده اند بنا بر اين اضراس بر سه قسم ضواحك و
طواحن و نواجذ و لكن در بعضى اخبار اطلاق نواجذ بر ضواحك شده بعد از انضمام اين چهار بر بيست و هشت ميرسد
عدد دندانها بسى و دو و لكن ديه در شريعت مطهره مقرر شده در بيست و هشت بنحوى كه مذكور شد بعد از آنكه اين مطلب
مشخص شد ميگوئيم حروف منقسم شده بسه قسم حلقى و شجرى و شفوى اما حلقى پس شش حرف است همزه و ها و عين و حاى بى نقطه و
غين و خاى با نقطه را بنهايه الحروف حلقى ميگويند باعتبار اينكه مخرج آنها حلق است مخرج همزه و ها اول حلق است بنا بر اينكه اعتبار
اوليت از جانب سينه شود و آخر حلق است بنا بر اينكه اعتبار اوليت از جانب دهن شود و مخرج عين و حاى بى نقطه وسط حلق است
و مخرج غين و خاى با نقطه آخر حلق است بنا بر اعتبار اوليت از سينه و اول حلق است بنا بر اعتبار اوليت از جانب دهن و اما شجرى
هجده حرف است اول قاف و مخرج آن اقصى زبان است با آنچه محاذى آن است از بالا دوم كاف است مخرج آن بعد از محاذى از مخرج
قاف قريب بآن از جانب سر زبان سيم و چهارم و پنجم جيم و شين و يا دو نقطه در تحت مخرج اين سه حرف وسط لسان است با ...
ششم ضاد نقطه دار است مخرج آن طرف لسان است كه منضم شود ببعضى از ضواحك فوقانى يا ببعضى از طواحن در فوق
خواه از جانب يمين يا از جانب يسار لكن از جانب يسار آسان تر است هفتم لام است مخرج آن طرف زبان است كه نزديك بسر
زبان بوده باشد با آنچه محاذى آن است با اثر [؟] رباعيات و انياب در جانب فوق از جانب چپ هشتم نون است مخرج آن
سر زبان است با اثر ثنايا در فوق بحيثيتى كه دندانهاى پيش بالا نهم راى بى نقطه است مخرج آن بعد از محاذى از مخرج
نون است از جانب پشت زبان مجملا مخرج را طرف زبان است كه بكار داده شود بر بيخ بعضى از ضواحك در جانب
بالا دهم و يازدهم و دوازدهم طا و دال بى نقطه و تاى دو نقطه در فوق آنچه حاجت بتصريح بر آن نبوده اند آنست كه
مخرج اين سه حرف سر زبان است با بيخ ثناياى فوقانى لكن لسان با ... نمايد در وقت ادا ... حنك اعلى ...

وقت ادای تا بسر لب پائین و در وقت ادای دال با بیخ این دو عضو لیکن ظاهر اینست که تفرقه شود ما بین
تلفظ طا و تا و دال در مخرج خصوصا در وقتی که طا و حرکة کلمه بوده باشد مثل صراط الذین باین نحو که مخرج طا پائین تر از آن
زبان بوده باشد قریب بمخرج شین یا آنچه محاذی اوست از حنک بالا **سیوم** و **چهارم** و **پانزدهم** ظای با نقطه و ذال با نقطه
و ثای مثلثه است و مخرج این سه حرف سر زبان است با سر ثنایای فوقانی **شانزدهم** صاد بی نقطه **هفدهم** سین بی نقطه
هجدهم زای با نقطه و دال است اختلاف کرده اند در مخرج این سه حرف بعضی گفته اند که مخرج اینها میان زبان است با طرف ثنایای
فوقانی و مذکور در جمله از رسائل مولف در علم قرائت این است که مخرج اینها سر زبان است با زیر ثنایای تحتانی و ابن حاجب
تصریح نموده که مخرج اینها طرف زبان است با فوق ثنایا و ظاهر اینست که آنچه مستفاد از ظاهر این اقوال تلفظ میشود صحیح
صحیح نبوده باشد بلکه حق این است که مخرج پائین تر از سر زبان است با منتها الیه اسفل ثنایای بالا که قول کلام بوده باشد و قول
ابن حاجب که مخرج اینها طرف لسان است با فوق ثنایا مدعی نیست که اشتباه شده باشد بتلفظ بعض الحروف که صاد
و سین و زا بوده باشد و این توهم است بجهة آنکه صاد مرکب از سه حرف است ص و آ و د و هر یکی از اینها مخرجی دارد بلکه مراد
در این مقام تعیین مخرج آنچه مقصود بای سه حرف است و مخرج آن طرف زبان و نفس ثنایا نیست بلکه مخرج آن بنحوی است که
مذکور شد و ممکن است توجیه شود کلام ابن الحاجب بنحوی که راجع شود با آنچه ذکر شد باین نحو که مراد از طرف پائین
تر از سر زبان بوده باشد و مراد از ثنایا منبت آن بوده باشد که بیخ ثنایا یا آن حرف گوشت و پوست بوده باشد بنا
بر این امر هر دو قول اولی اسهل است چون هر دو راجع میشود با آنچه گفته شد و اما مخرج سین و زا پس از بالاتر از مخرج
صاد است بجهة قربت بسر زبان با بیخ دندانهای پیش و بعضی از مولفین از اهل سمرقند تحقیق مخرج این سه حرف بنوع
دیگر نموده باین نحو که مخرج ص و س و ز تیزی سر زبان است با میان دندانهای پیشین و این نیز مثل سابق است اما
حروف شفوی پس عدد آن چهار است **اول** فا مخرج آن وسط لب پائین است با طرف ثنایای فوقانی **دوم** واو **سیم** میم
چهارم با موحده است مخرج این سه حرف میان دو لب است میم از خارج و با از اندرون داخل و واو از میان داخل و خارج بلکه
مناسب در این مقام اینست که تنبیه شود بر طریق استعلام مخارج حروف میگوئیم تا حال بحدیثی که در آن تعیین مخارج
حروف شده باشد بر نخورده ام بلکه مظنون اینست که چنین حدیثی نبوده باشد بلکه طریق تشخیص آن تتبع و تصفح محاوره
و استعمالات فصحای اهل لسان است نظر با اینکه قرآن مجید بلغت عرب منزل شده مشخص است که در آن تغییر و تبدیل
در مخارج حروف نشده است پس مخارج حروف آن نحوی است که بوده خلاق عالم جل جلاله فرموده و ما ارسلنا من رسول الا بلسان
قومه و فرموده انا انزلناه قرآنا عربیا ظاهر است وجه اختلاف در تعیین مخارج حروف اختلاف در استنباطات هر کسی است
بنحوی که تامل در استعمالات فصحا استنباط نموده ثبت نموده بنابراین ظاهر اینست که رعایت این دقایق که مذکور شد حق تعالی
علیه صحت قرائت نبوده باشد بلکه لازم همان قدر است که تلاوت شود بنحوی که امتیاز ما بین حروف متحقق شود و علاوه بر آن
از محسنات قرائت است قدری که معتبر در صحت عمل است همان قدر است که مذکور شد یعنی تلاوت باید بنحوی که حروف ممتاز شود
از همدیگر و این قدر که هست موقوف است باداء حروف بنحوی که مذکور شد که هست چنین نیست مجملا معتبر بتلفظ حروف
آنست که در چنین تلفظ هر گاه اهل لسان مطلع شوند که مراد این شخص فلان حرف است بتلفظ نموده اگر چنین باشد حکم به بطلان
خواهد بود بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوئیم مطلب اینست که اخلال بحرفی از حروف فاتحة الکتاب و هم چنین است کلی
اذکار واجبه در نماز مثل تکبیرة الاحرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم اخلال بحرف و اخلال از هر یک بوده باشد موجب
بطلان نماز است خواه متروک آن حرف بوده باشد یا تبدیل او بحرف دیگر مخفی نماند که چنانچه نماز باطل میشود بسبب اخلال بحرف

در آنچه

در آنچه مذکور شد هم چنین باطل میشود بسبب اخلال بتشدید نظر باینکه اخلال بتشدید مستلزم اخلال بحرف است و اما اخلال
بمد پس میگوئیم یا متصل است یا منفصل یا غیر هما و توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود مد در لغت بمعنی کشیدن است و در اصطلاح
قراء عبارت از کشیدن صوت است بنهج مخصوص و این مد یا ذاتی حرف است یا عارضی اول است کلام در اول نیست نظر باینکه آن
لازم تلفظ بطبیعت حرف است بلکه کلام در مد عارضی است که نسبت بامر خارج عارض میشود و آن امر خارج یا همزه است یا سکون اما
که همزه سبب میشود آن را مد متصل و مد منفصل میگویند و بسببیت سکون در غیر مد متصل و مد منفصل است مثل مد سکون عارض و مد
سکون لازم مدغم و غیر هما و وجه سببیت همزه از برای مد در متصل و منفصل بجهة سهولت امر ادای همزه است از مخرج خود چنانچه
و جمیع آن بعد از تامل در تلفظ اولئک و ما انا ظاهر میشود که مد متصل آنست که حرف مد و سبب مد هر دو در یک کلمه جمع شوند و حرف
مد سه تا است الف ما قبل مفتوح و واو ساکن ما قبل مضموم و یای ساکن ما قبل مکسور پس هر گاه حرف مد که عبارت از یکی از آن
سه حرف بوده باشد و سبب مد که همزه بوده باشد در یک کلمه جمع شوند آن مد را مد متصل خوانند نظر باتصال حرف مد و سبب
آن که همزه بوده باشد مثل جا و اولئک و جی و سوء و مد منفصل آنست که حرف مد در کلمه بوده باشد و سبب مد در کلمه دیگر
لکن لا مطلقا بلکه باین نحو که حرف مد در آخر کلمه اول بوده باشد و سبب مد در اول کلمه ثانیه مثل انا انزلناه و فی انفسکم و قوا انفسکم
و فی انفسهم منفصل مقال انکه بعد از حرف مد یا همزه است یا حرف ساکن اگر همزه بوده باشد دانستی که مد در اینجا است مد متصل
یا منفصل بر نامند و اگر حرف ساکن بوده باشد این نیز بر دو قسم است نظر باینکه این سکون یا ذاتی است یا عرضی سکون ذاتی را
منقسم بر سه قسم کرده اند اول مد سکون لازم مدغم و آن آنست که سبب مد سکون حرفی بوده باشد که در مثل [illegible]
مثل دابة و الحاقة و ... و لا الضالین قسم **دوم** مد در اوایل سور است مثل حم و یس و ص و ق و ن و الم و المص و کهیعص و حم عسق
ون ن در بعضی یکی است و در بعضی دو و در بعضی سه مد تفصیل آن اینست که در حم و یس و ص یک مد است در میم حم و سین یس و صا
و نون بای نحو که یای ساکن ما قبل مکسور ملفوظ در حم حرف مد است و سکون در میم ملفوظ سبب مد و حرف مد و سبب مد در نون ن
است در مکتوب و هم چنین در یس که یای ساکن ما قبل مکسور ملفوظ حرف مد است و سکون نون ملفوظ سبب مد و در ص الف
ملفوظ حرف مد است و سکون دال ملفوظ سبب مد و در ن واو ساکن ما قبل مضموم ملفوظ حرف مد است و سکون نون ملفوظ
سبب مد و در الم دو مد است در اول حرف مد الف ملفوظ است و سبب مد سکون میم ملفوظ و در ثانی حرف مد یای ساکن ما قبل
ملفوظ است و سبب مد سکون میم ملفوظ است و در المص سه مد است در اول حرف مد الف ملفوظ است که ظاهر شد
سبب تلفظ بلام و سبب مد سکون میم ملفوظ است و در ثانی حرف مد یای ساکن ما قبل مکسور ملفوظ است و سبب مد سکون
میم ملفوظ است و در ثالث حرف مد الف ما قبل مفتوح ملفوظ است و سبب مد سکون دال ملفوظ است و در کهیعص دو مد
حرف مد در اول الف ما قبل مفتوح ملفوظ است و سبب مد در آن سکون فا ملفوظ است و حرف مد در ثانی الف ما قبل مفتوح
ملفوظ است که متوسط تلفظ بصاد ملفوظ است و سبب مد سکون دال ملفوظ است که متوسط آن نیز ملفوظ است پس در
ها و یا و عین مد نیست اصلا نظر باشتقاق سبب مد در ها و یا و اشتقاق حرف مد در عین و در حم عسق سه مد است یکی
در میم و دیگری در سین و قاف و در ها و عین مد نیست نظر باشتقاق سبب مد در اول و حرف مد در ثانی و این قسم ثانی از مد
را بعضی مد در اوایل سور و بعضی مد فواتح سور و حروف هجاء و مد سکون لازم مظهر نامند قسم **سیم** از اقسام مذکوره مد
مد ابدال و مد انقلاب گویند و این در جائی است که حرف مد منقلب از همزه بوده باشد خواه سبب سکون حرف مد
بوده باشد یا غیر آن مثل آلان که در اصل ءالان بود و همزه بود همزه اول حرف استفهام است و همزه ثانی جزء
کلمه است نظر باجتماع دو همزه همزه ثانی قلب بالف شده پس حرف مد در اینجا الف ما قبل مفتوح منقلب از همزه

است و سبب مدّ سکون لازم و این قسم از مدّ در قرآن در شش موضع واقع شده دو در سورهٔ انعام اوّل قوله تعالی ثمانیة
ازواج من الضأن اثنین و من المعز اثنین قل آلذکرین حرّم ام الانثیین و قوله تعالی و من الابل اثنین و من البقر
اثنین قل آلذکرین حرّم ام الانثیین اصل کلمه آالذکرین بود اجتماع همزتین موجب شد که همزهٔ ثانی قلب بالف شد
اگرچه طریق مشهور در همزهٔ الوصل ثابت لکن در این مقام خصوصیتی هست که مانع از آن است بیان این
مطلب آنست که هرگاه همزه ال حذف شود باید قرائت شود قل الذکرین با همزهٔ استفهام این موهم این است
که همزه که موجود است ساقط شود و ثابت شده بل لابد است که قلب بالف شود تا مشخص شود که همزهٔ موجوده از
ادات استفهام است معنی ظاهر آیه شریفه آنست که خلق فرموده است خداوند عالم جلّ جلاله هشت زوج
نوع بر چند معنی اطلاق میشود یکی آنست که دو فرد چیزی را گویند که با او ملاحظه شود چیز دیگر از جنس او
هر یک را بملاحظهٔ دیگری زوج اطلاق کنند در اینجا ظاهراً همین معنی مراد است با اختلاف در ذکوریت و
انوثیت بعد از آن بیان فرموده هشت زوج را فرموده من الضأن اثنین یعنی از گوسفند دو تا یکی نر و دیگری
ماده و من المعز اثنین یعنی از بز دو تا یکی نر و دیگری ماده قل آلذکرین حرّم ام الانثیین این رد بر کفار است یعنی
بگو ای رسول من از این رو صنف از اصنام فرموده است خلّاق عالم جلّ جلاله یا ماده اینها در استفهام در اینمقام
استفهام انکاری است حاصل معنی آنکه هیچیک از اصنام را حرام نفرموده و کسی که مدّعی تحریم است کاذب خواهد بود و از
اینجا ظاهر معنی آیه دیگر ظاهر میشود دو موضع دیگر در سورهٔ یونس که فرموده آلآن وقد کنتم به تستعجلون و آلآن وقد
عصیت قبل در اصل آالآن بوده همزه استفهام است در دو موضع مذکور از سورهٔ یونس نه مطلق الآن و لا لفظ الآن
غیر مصدّر بهمزهٔ استفهام مشکل است که قوله تعالی قالوا الآن جئت بالحق و قوله تعالی فالآن باشروهن و قوله تعالی الآن خفف
الآن خفف الله عنکم و قوله تعالی الآن حصحص الحق و غیر ذلک موضع پنجم در سورهٔ یونس قال الله تعالی آلله اذن ششم در سورهٔ
نمل فرموده آلله خیر امّا یشرکون اینجا مذکور شد در اقسام مدّ بوده که سبب مدّ سکون لازم حرف بوده و امّا سبب مدّی که
سکون عارض بوده پس در جایی است که اصل آن حرف متحرک بوده باشد لکن سکون عارض او شود بجهت وقف بر آن مثل وقف
بر آخر کلمه که ماقبل آن حرفی از حروف مدّ بوده باشد مثل العالمین الرحیم و الدین و نحو اینها و کلاً هست اینجا و قسم سیم
که سبب آن سکون لازم کلمه بوده و مدّی که سبب ظاهر آن کلمه بوده باشد با هم جمع میشوند در کلمه واحده مثل ولا الضالین در اینجا
مدّ سکون لازم مدغم و مدّ سکون عارض هر دو جمع شده در کلمه اوّل الف هذا حرف مدّ است و سکون لام مدغم سبب
مدّ و در ثانی حرف مدّ یای ساکن ماقبل مکسور است و سبب مدّ سکون عارض بوقف بعد از توضیح این مراتب
گوئیم مرد حق اینست که آیا رعایت این اقسام مدّ با سرها لازم است یا نه پس میگوئیم امّا مدّ منفصل ظاهر اینست که حکم
بعدم لزوم رعایت آن در نماز و غیره از اشکالی نداشته باشد نظر باشعار بتخفیف لزوم و امّا مدّ متصل پس جماعتی از علما
منا قرین حکم فرموده اند بلزوم رعایت آن و بطلان نماز بسبب اخلال بآن مثل شیخین سعیدین شهید اوّل و ثانی بلکه
محقق ثلث در تعلیقات خود بر شرایع دعوای نفی خلاف در آن نموده بنا بر این حکم بجواز اخلال مشکل بلکه ممکن نیست
پس رعایت مدّ متصل لازم خواهد بود و امّا مدّ سکون لازم مدغم پس رعایت آن نیز لازم است نظر باینکه اخلال بآن
موجب اخلال بتشدید است و سابق بیان عدم جواز اخلال بآن شد و امّا مدّ غیر آن پس ظاهر اینست رعایت آن لازم نبوده
باشد و هم چنین است مدّ بدل نظر باینکه اخلال بآن موجب اخلال بحرفی است لکن قدر لازم همان قدری است که الف منقلب
از همزه تلفظ شود علاوه بر این ظاهر اینست که لازم نبوده باشد و امّا مدّ عارض پس حکم بلزوم آن نمیتوان

آنچه سکون در

نمیتوان نمود بلکه ظاهر این است که لازم نبوده باشد محقق نماند آنچه مذکور شد در بیان اخلال بحروف و مدّ بود
و امّا اخلال باعراب و حرکات پس میگوئیم این چند قسم متصوّر میشود اوّل این است که مخالف قواعد عربیه و مغیّر
معنی بوده باشد مثل انعمت بضم تا شکی در بطلان نماز در اینصورت نیست دوّیم آنست که مخالف قواعد عربیه
بوده باشد لکن مغیّر معنی نبوده باشد مثل الحمدِ لله بکسر دال الحمد و ضمّ هاء لله در اینصورت نیز حکم ببطلان نماز
نیز خالی از اشکال است سیّم آنست که موافق قواعد عربیه لکن مخالف قرائت مشهوره است مثل ربَّ العالمین بنصب
با وجود رفع حکم بعدم جواز اگرچه خالی از اشکال نیست لکن اجتناب اقرب بسبیل نجات است مبحث سیّم بدانکه سابق
اشاره شد باینکه قرائة فاتحة الکتاب در نماز گاه هست واجب عینی است و گاه هست واجب تخییری پس میگوئیم
واجب تخییری در رکعت ثالثهٔ نماز مغرب است و در رکعتین اخیرتین نماز ظهر و عصر و نماز عشا است نظر باینکه
در اینها مخیّر است ما بین قرائت سورهٔ حمد و تسبیحات اربع اشکالی بلکه خلافی در این مقام نیست خلافی که هست
این است که آیا این تخییر در حق کسی است که اتیان بقرائت فاتحة الکتاب در رکعت اولیین نموده باشد و امّا هرگاه
قرائت حمد را فراموش کرده باشد در اینصورت تخییر در حق او نیست بلکه معیّن است قرائت
حمد چنانچه مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف این قول را اختیار فرموده و نقل شده از شیخ مفید یا آنکه تخییر ثابت است
اگرچه قرائت حمد را در هر یک از رکعتین اولیین فراموش نموده باشد مشهور ما بین فقها و مختار در مسئله
ثانی است پس تخییر ثابت است مطلقا اگرچه اخلال بسورهٔ حمد نموده باشد در هر یک از رکعتین اولیین مجملاً
مکلّف در رکعت ثالثه نماز مغرب و در رکعتین اخیرتین نماز چهار رکعتی مخیّر است مابین قرائت حمد و تسبیحات اربع
هر یک که خواهد اتیان نماید امتثال حاصل است بعد از بیان این مطلب مناسب اینست که تنبیه شود بر چند امر
اوّل آنست که تخییر در این مقام ثابت است بعنوان اطلاق پس امتثال حاصل میشود بچهار طریق اوّل باتیان قرائت سورهٔ
مبارکه حمد در هر یک از رکعتین اخیرتین دوّیم باتیان تسبیحات کذلک سیّم باتیان بقرائت حمد در رکعت ثالثه و به
تسبیحات در رکعت رابعه چهارم عکس این ظاهر این است که امتثال حاصل میشود بهر یک از صور اربع که مذکور شد
دوّیم آنست که آیا تخییر در اینمقام تخییر مابین متساویین است یا تخییر مابین راجح و مرجوح است بدانکه اختلاف است
در اینمقام مابین فقها بهشت قول اوّل آنست که تسبیح افضل است مطلقا دوّیم افضلیت قرائت حمد است کذلک
سیّم افضلیت قرائت حمد است در حق امام و منفرد چهارم افضلیت قرائت حمد است در حق امام و تسبیحات است در حق
مأموم و مساوات است در حق منفرد پنجم افضلیت قرائت حمد است در حق امام و افضلیت تسبیحات است در حق منفرد
ششم قول بمساوات و عدم رجحان احدهما است بر دیگری خواه در حق امام بوده باشد یا مأموم هفتم افضلیت
قرائت است در حق امام و مساوات آن در حق منفرد هشتم افضلیت قرائت است در حق امام و مساوات در حق مأموم و منفرد
مختار قول اوّل است پس تسبیحات افضل است در حق امام و مأموم و منفرد سیّم در بیان عدد تسبیحات است کلمات فقها قدس الله
ارواحهم بحسب ظاهر در این مختلف است و حاصل اختلاف راجع میشود بشش قول اوّل آنست که عدد تسبیحات ده تا
است باین نحو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر سه مرتبه اتیان باین اذکار اربعه مینماید این قول
ظاهر میشود از کلام شیخ در نهایه و اقتصاد و از بعضی نسخ مقنعه دوّیم آنست که عدد تسبیحات ده است باین نحو که همین
اذکار را سه مرتبه بخواند لکن تکبیر را در مرتبه اولی اسقاط مینماید این قول مختار شیخ صدوق است در هدایه و شیخ
مفید است در مقنعه و سلار بن عبد العزیز است در مراسم و سید جن زهره است در کتاب غنیه و ابن ادریس در سرایر سیّم

در بیان عدد تسبیحات

انست که عدد تسبیحات نه است باسقاط تکبیر در هر سه مرتبه و این ظاهر میشود از اکثر نسخ فقیه و حکایت کرده اند این قول
را از حریز بن عبد الله السجستانی چهارم آنست که عدد تسبیحات ده است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و این
قول مرحوم ابو الصلاح است در کافی و اما نسبت قول جمع را بابی الصلاح چنانچه صادر شده از مرحوم علامه در مختلف
شاید ماخوذ از غیر کافی بوده باشد پنجم قول بجواز اجتزاء بمطلق ذکر است اگرچه الله اکبر فقط یا الحمد لله یا غیر اینها بوده
باشد ششم تعیین چهار تسبیح و عدم وجوب زاید بر آنست و این قول مشهور ما بین اصحاب و مختار ما بین اقوال است به
این نحو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر همان قدر واجب است علاوه بر آن واجب نیست بلی افضل و مستحب
آنست که اتیان باین سه مرتبه نماید دفعه اول واجب و دو مرتبه بعد مستحب بعد از فراغ از تکبیر بعد از سه مرتبه مستحب
این است که استغفار نماید باین نحو که بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه یا بگوید اللهم اغفر لی ذنوبی بلکه ممکن است
که بگوید اللهم اغفر لی اولی و انسب است چنانچه بعد از آن از مطالع الانوار مبین است چهارم اختلاف کرده اند فقها در تعیین
اخفات در تسبیحات اربع بل احمد و جواز جهر در آن ابن ادریس در کتاب سرائر تصریح فرموده بجواز جهر و عدم تعیین اخفات
و مرحوم علامه در تذکره و نهایة الاحکام اختیار این قول نموده و هم چنین شیخ ابو العباس در محرر و موجز و صاحب ذخیره
در ذخیره و کفایه و علامه مجلسی در بحار جماعت علما مذکوره در کتب مذکوره تصریح فرموده اند بجواز جهر و عدم تعیین
اخفات و این ظاهر میشود از مرحوم علامه در کتاب تحریر احوط بالظهر در مسئله تعین اخفات و عدم جواز اجهار آن
و این قول محققین از فقها است و شهید ثانی در شرح ارشاد و شرح الفقیه این قول را نسبت بمشهور داده است و هم
چنین شیخ حسین بن عبد الصمد در شرح الفقیه پنجم ظاهر اینست که تخییر ما بین سوره مبارکه حمد و تسبیحات اربع قبل
از شروع بیکی از این دو است و اما هرگاه شروع بیکی از این دو نمود ظاهر اینست که اختیار را از شروع نموده در حق او متعین میشود
عدول از آن بدیگری در این صورت جایز نخواهد بود چنانچه مرحوم شیخ شهید تصریح فرموده باین در کتاب ذکری نظر باینکه
هرگاه عدول نماید از حمد بعد که شروع بان نموده بتسبیحات در این وقت لازم می آید که زاید نموده باشد در واجبات نماز عمدا
با عدم دلیل که دلالت نماید بر جواز آن پس میگوییم این زیادتی است در واجبات نماز عمدا پس مبطل نماز خواهد بود نظر بحدیث
صحیح که روایت شده از ... از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده من زاد فی صلوته فعلیه الاعادة و اما
ما اکثر بر تخییر ما بین الامرین قابل معارضه با این نیست چنانچه وجه آن بر متامل ظاهر است بلی هرگاه مقصود مکلف قبل
از شروع بنماز این بود که تسبیحات اربع را خوانده باشد نه سوره مبارکه حمد را باین قصد شروع در نماز نمود لکن در محل
تسبیحات بغفلت شروع نمود بحمد در اثنا حمد متذکر شد بحقیقت حال در این وقت ظاهر این است که احتراز باین حمد که
شروع نموده بغفلت نتواند نمود نظر باینکه امتثال عبادت بر وجه تعلق نیت است بان مفروض آنست که نیت او تخصیص
متعلق بتسبیحات بوده بنحوی که اگر کسی از او استفسار مینمود میگفت اتیان بتسبیحات خواهم نمود بنا بر این بی اعتنا
باخیر شروع نموده نمیتواند نمود بلکه لازم است عدول از آن نماید بسوی تسبیحات اربع از این قبیل است جریان عادة
بعنوان استمرار بقرائت تسبیحات نظر باینکه اطراد عادت بمنزله تعلق قصد است بلکه چنین است حال اگر چه متذکر
شود بحقیقت حال بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد مادامی که داخل در رکوع شروع نشده باشد و همچنین است حال هرگاه
مقصود او این بود که سوره مبارکه حمد را تلاوت نموده باشد و بغفلت شروع نمود بتسبیحات اربع بعد از آنکه متذکر شد
بحقیقت حال در اینصورت نیز ظاهر این است که اعتنا باخیر در آن شروع نموده نتواند نمود بلکه لازم است عدول از آن
نموده کلامی که در اینمقام هست این است که آیا بعد از عدول لازم است نماید بحال منوی یا نه بلکه جایز است بعد از عدول

از اخیر

در تعیین صفات ... در تسبیحات اربع

از اخیر شروع نموده بود همان را نیت نموده اتیان بان نماید ظاهر این است که جایز بوده باشد نظر باطلاق ادله تخییر
توضیح مقام مقتضی اینست که گفته شود مسئله متصور بچند قسم میشود اول آنست که مکلف در حین نیت ناوی
این بود که در رکعتین اخیرتین نماز چهار رکعتی مثلا اتیان بتسبیحات نموده باشد و بهمین نیت شروع در نماز نمود
و بعد از بلوغ برکعتین اخیرتین بمقتضای نیت خود اتیان بتسبیحات نمود این احسن اقسام و اسلم آنها است دویم
آنست که مکلف در حین نیت مطلقا متعرض تعیین هیچیک از سوره مبارکه حمد و تسبیحات نشد تا آنکه ایستاد در
رکعت ثالثه آن وقت تعیین نمود سوره مبارکه حمد یا تسبیحات را و شروع در آن نمود این قسم اگرچه در آن اشکال میتوان
نمود نظر باینکه عمل در حین نیت باید متعین بوده باشد و لازم این فرض آنست که منوی متعین نبوده باشد نظر باینکه تعیین
عمل نیز باجزای مختلفه بتعیین اجزای آن میشود و مفروض در این قسم آنست که تعیین این جزء نشده است لکن جواب
این آنست که قدر لازم تعیین نماز ظهر یا عصر یا عشا است و این محقق است و اما تعیین احد جزئین که دلیل شرع دلالت
کرده بر اینکه هر یک را که خواهد اتیان میتواند نمود نظر باطلاق دلیل تخییر در حین نیت لازم نیست بلکه تعیین آن در حین اتیان بان
می باید بشود نظیر این کلام است در تعیین قصر یا اتمام در اماکن اربعه مشرفه چنانچه تحقیق آن در مباحث نیت مذکور شد
بلکه امر در اینجا اشکال است نسبت بمحل کلام قسم سیم آنست که در حین نیت تعیین نمود احد امرین را که در آن تخییر ثابت
مثل اینکه در حین نیت نماز قصد او این بود که در رکعت ثالثه مثلا اتیان بتسبیحات نماید لکن بعد از آن رای او تغیر یافته قبل
از بلوغ برکعت ثالثه بوده باشد یا بعد از آن لکن قبل از شروع بتسبیحات خواهد سوره مبارکه حمد را تلاوت نماید پس
گوییم مبنی مسئله دو چیز است اول آنست که نیت متعلقه باحد امور تخییریه را یا متعین او میشود اگرچه قبل از شروع بان
بوده باشد یا نه ظاهر این است که موجب تعیین نشود نظر باطلاق دلیل تخییر دویم آنست که عمل نیز اجزای متعدده هر
گاه در حین شروع بان نماید بعضی از اجزای آن منوی نشود و لکن در حین بلوغ بمحل آن جزء آن جزء منوی شود بعد از آن
شروع نماید بان آیا این عمل قدر کفایت میکند در صحت عمل ظاهر این است که کفایت کند چنانچه در قسم ثانی اشاره بان
شد بنا بر این پس این قسم صحیح خواهد بود نظیر این مسئله بلکه اصعب از آن اینست که کسی در اماکن تخییر که مخیر است ما بین قصر
و اتمام در حین نیت هرگاه عازم این شد که قصر یا تمام نماید و باین نیت شروع در نماز نمود ظاهر این است که عدول از
قصر یا تمام در اول و از اتمام بقصر در ثانی جایز بوده باشد قال العلامة فی نهایة الاحکام لو نوی الاتمام فی المواطن
الاربعة التی یستحب فیها الاتمام لم یجب و کذا لو نوی القصر لم یبق علی التخییر عملا بالاستصحاب و همچنین نظیر اینست
از راه مسافری که قصد اقامت نمود بنیة اقامه شروع در نماز ظهر مثلا نمود بنیت تمام در رکعت اولی یا رکعت ثانیه رای او
تحول شد از اقامه در این صورت عدول از اتمام بقصر در حق او متعین است و هم چنین هرگاه بنیت قصر شروع در نماز نمود
در رکعت اولی یا رکعت ثانیه جازم شد باینکه ده روز قصد اقامه در اینجا خواهد ماند در اینصورت لازم است که عدول از
قصر باتمام نماید نماز او در هر دو صورت صحیح است با آنکه در اول منوی او نماز تمام بود نه قصر و در ثانی منوی او نماز قصر بود نه
تمام نیت اتمام در اثنای نماز شده بعد از نیت اقامه عشرة ایام در اثنای نماز مبحث چهارم در بیان جزئیت بسم الله
الرحمن الرحیم بدانکه خلافی ما بین علمای شیعه نیست در اینکه بسم الله الرحمن الرحیم جزء سوره فاتحة الکتاب است بلکه
آیه از آیات آنست و خلاف ما بین علمای عامه است اگرچه اکثر علمای عامه موافقت کرده اند با علمای شیعه در این باب و
حکایت کرده اند از جماعتی از فقهای حنفیه که قایل شده اند باینکه بسم الله الرحمن الرحیم جزء از هیچ سوره از سور قرآنیه
نیست مگر سوره نمل فی قوله تعالی انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم در اینجا بعض آیه از آن سوره است بخلاف بسم الله

در اینکه بسم الله الرحمن الرحیم جزء سوره است مگر سوره برائت

مثل اوایل سور که جزء هیچ سوره نمی‌باشد و این طایفه اختلاف کرده‌اند بعضی میگویند این آیات از قرآن نازل شده جهت فصل
بین السور لکن جزء هیچ سوره نیست و بعضی دیگر گفته‌اند نازل شده است مگر جزء سوره نمل در مواضع دیگر کاتب
و تالی اتیان نموده جهت تیمن و تبرک اشکالی در بطلان این اقوال نیست و اخبار حقه از طرق عامه مستفیض است بر اینکه فاتحة
الکتاب هفت آیات است اول آن هفت آیه بسم الله الرحمن الرحیم است و کلا معتبرین از ایشان هستند که فاتحة الکتاب هفت آیه است کسانی که
بسم الله الرحمن الرحیم را یک آیه میدانند بقیه سوره را تا آخر شش آیه میدانند و کسانی که منکر این میباشند میگویند آیه ششم
صراط الذین انعمت علیهم میباشد و هفتم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین است و حاصل شبهه نیست که بسم الله الرحمن الرحیم
جزء از سوره فاتحة الکتاب بلکه جزء جمیع سوره قرآنیه میباشد مگر سوره برائت و خلافی در میان علما شیعه نیست مگر اینکه
نقل از ابن الجنید شده که ایشان گفته جزء آیه اند بخصوصه در فاتحة الکتاب لکن منکر آن شده نسبت بسایر سوره قرآنیه
و این نیز قطعی البطلان است بلکه کلامی که در این مقام هست این است چونکه سوره والضحی و الم نشرح یک سوره است و همچنین
سوره فیل و لایلاف آیا بسمله که جزء این دو سوره هست یکی است یا متعدد است یکی در اول و دیگری در وسط مثل سوره
النمل ظاهر اول است و اعاده بسم الله در اول الم نشرح با آنکه جزء سوره والضحی است و همچنین اعاده آن در لایلاف با آنکه جزء
سوره فیل است ظاهر آن است که وجه آن این بوده باشد که چونکه الم نشرح را منفصل کرده‌اند از والضحی مثل سایر سوره رسم
کردن اسم آن را و هم چنین رسم عدد آیات آن را علیحده جهت متابعت عامه که هر یک را سوره مستقل میدانند باین سبب اعاده
بسم الله نموده‌اند و عادة در مصاحف باین نحو مطرح شده پس اعتمادی باین اعاده بسم الله در این دو مقام نیست مثل
رسم اسم الم نشرح و عدد آیات آن و هم چنین رسم اسم قریش در لایلاف قریش و عدد آیات آن توضیح مطلب مقتضی آن است که
گفته شود ما که ملاحظه سوره قرآنیه میکنیم در مصاحف مطلقا تفاوتی در سوره و سوره بعد از آن نیست ما بین الم نشرح
و لایلاف از حیثیت ثبت آیتین دو سوره و ثبت عدد آیهما و بین سایر سوره قرآنیه در این باب اصلا و این مقتضی این است که با
هر یک از این دو سوره مستقل بوده باشند مثل سایر سوره قرآنیه چنانچه مذهب عامه برآن است و لهذا بسمله را در جمیع
سوره سوای برائت ثبت نموده‌اند با آنکه جزء سوره نمیدانند و لهذا اینها را از جمله آیات هیچ سوره محسوب نداشته‌اند و
باین کیفیت مصاحف نزد علما شیعه نیز متداول شده و لکن چونکه اجماع ما مستفیض در کلمات علمای ما یافت شده که
والضحی و الم نشرح سوره واحده است و هم چنین فیل و لایلاف پس ما فهمیدیم که این اثبات در مصاحف بطریقه عامه است
پس اتفاقا قواعد عامه در باب این اثبات نیست پس فی الحقیقه سوره والضحی و اللیل اذا سجی ما ودعک ربک و ما قلی و للآخرة
خیر لک من الاولی و لسوف یعطیک ربک فترضی الم یجدک یتیما فآوی و وجدک ضالا فهدی و وجدک عائلا فاغنی
فاما الیتیم فلا تقهر و اما السائل فلا تنهر و اما بنعمة ربک فحدث الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک الذی
و هکذا الحال فی الفیل و لایلاف بنا بر این بسمله که جزء این دو سوره است همان بسمله متصل بوالضحی و الم ترکیف فعل ربک
باصحاب الفیل است بنا بر این پس هرگاه کسی در نماز بخواهد قرائت این دو سوره نماید اعاده بسمله در اثنا لازم نیست بلکه
مشکل است **مبحث پنجم** در وجوب تعلم است بدانکه هر گاه کسی صحیح نداند فاتحة الکتاب را یا غیر آن را نداند بلا اشکال
واجب است بر او تعلم آن با تمکن از آن و این تعلم گاه هست واجب عینی فوری است بتاخیر آن اثم خواهد بود و این
در صورتی است که در آن وقت متمکن از تعلم هست و بتاخیر عالم است بعدم تمکن از آن بلکه عالم بتمکن از آن نیست و
گاه هست واجب تخییری است مثل کسی که متمکن است از اتیان نماز جماعت در وقت معین چنانچه متمکن است از
تعلم در این حالت ممکن است که بگوییم تعلم فاتحة الکتاب در این وقت در حق این شخص فوراً مطلوب نبوده باشد لکن در

سوره والضحی و الم نشرح سوره واحده و کذا الفیل و لایلاف

صورتی

۲۱۰
صورتی که قاطع بوده باشد بتمکن از آن فیما بعد بلی اشکالی که در این مقام میتوان نمود آنست که علم بتمکن از اتیان نماز
در جماعت بسیار مشکل است نظر بقیام احتمالات متکثره از جمله احتمال وارد امری که مفسد نماز بوده باشد در اثنای نماز
در حق امام حادث بشود مثل تطرق حدث در اثنای نماز یا آنکه امام شروع بنماز نماید باعتقاد طهارت در اثنای نماز رفع
اعتقاد او بوجود امام ظاهر شود یا موت در حق او اتفاق افتد یا در اثنای نماز مطلع شود بر فسق امام یا بعضی از این امور
که مبطل نماز است در حق خود ماموم طاری شود در اثنای نماز مجملا چونکه تکلیف بنماز در حق او ثابت است علم به
تمکن از درک نماز در جماعت با این احتمالات متکثره مشکل است بنا بر این پس مفری از مطلوبیت تعلم نخواهد بود
و لکن ممکن است که گفته شود که گاه هست در صورت اختیار سبیل از رجال امام علم عادی حاصل شود باستغنای اموری که مذکور
بنا بر این مخیر خواهد بود در آن حین مابین تعلم فاتحه و اتیان نماز در جماعت و مناسب این است که در اینمقام تنبیه
شود بر چند امر **اول** آنست که آیا لازم است که قرائت میباید از حفظ بوده باشد یا نه بلکه مخیر است مابین قرائت از
حفظ و قرائت از روی مکتوب تشکیکی در جواز قرائت از روی مکتوب در صورت عدم تمکن از حفظ نمیباشد مثل ضیق
وقت و اما در صورت تمکن از حفظ آیا میتواند که ترک آن نموده قرائت از مکتوب نماید این محل خلاف ما بین فقها است
مختار جواز آنست اگر چه احتیاط اجتناب است **دوم** آنست که هرگاه وقت مضیق بوده باشد بنحوی که هرگاه مشغول
بتعلم شود متمکن از درک نماز در وقت نخواهد شد ظاهر اینست که اشتغال بتعلم در آن وقت در حق او جایز نبوده
باشد بلکه لازم است اتیان بنماز نماید بنحوی که مقدور او بوده باشد لکن در اینمقام تفصیلی است که تنبیه بر آن مناسب
است بیان آن این است که این شخص یا اجتماع شرایط تکلیف در سعه وقت با متمکن از تعلم بود و مع ذلک اخلال
بآن نمود تا ضیق وقت یا متمکن نبود و در صورت اول ممکن است که گفته شود نماز مطلوب در این وقت در حق چنین
شخصی نماز با فاتحة الکتاب یا اخلال بآن اثم است و با اتیان نماز با عدم فاتحه امتثالی در حق او نیست و عدم تمکن
از تعلم آن با ثبوت تکلیف باتیان نماز با قرائت در وقت منافی در حق چنین شخصی نیست نظر باینکه الامتناع بالاختیار
لا ینافی الاختیار و در صورت ثانیه خالی از این نیست این شخص یا بعضی از فاتحه معلوم او هست یا نه و علی التقدیرین
یا چیزی از قرآن غیر از فاتحه معلوم او هست یا نه و در صورت اخیره که عدم تمکن از تعلم بوده باشد یا عالم باو چنین
واذکار هست یا نه پس مسئله منقسم بچند قسم میشود **اول** آنست که بعضی از فاتحه معلوم او هست و هم چنین بعضی
از قرآن غیر از فاتحه نیز معلوم او هست در اینصورت ظاهر این است که اکتفا بهمان مقدار معلوم از فاتحه میتواند
نمود و انضمام قرآن غیر از فاتحه بمقدار معلوم از فاتحه بحدی که معادل فاتحه شود ظاهر اینست که لازم نبوده باشد
و همچنین تکرار مقدار معلوم از فاتحه بمقدار فاتحه آن نیز لازم نیست **دوم** آنست که هیچ چیز از فاتحه معلوم او نیست
لکن مقداری از قرآن غیر فاتحه معلوم او هست خواه بمقدار معلوم معادل فاتحه باشد یا نه در این صورت ظاهر اینست
که عدول از قرآن نتواند نمود بلکه لازم است تلاوت از قرآن نماید و احتیاط مقتضی این است که با امکان اقتصار باقل
از مقدار فاتحة الکتاب ننماید و اتقن آنست که با امکان عدد حروف و آیات را رعایت کند نماید اگر چه آیات مختلف بوده
باشد با آیات فاتحه در حروف چه تحصیل نمودن مثل آیه در قرآن که معادل با کلمات و حروف مثل آیه فاتحه بوده باشد
بسیار مشکل است و تعلم فاتحه چنین مقابل اسهل از آنست **سیم** آنست که عالم بقرآن مطلقا نبوده باشد لکن عالم بذکر
بوده باشد در این صورت اگر چه اجتزاء بمطلق ذکر جایز است و رعایت مقدار فاتحه واجب نیست لکن احتیاط در اتیان
بتکبیر و تهلیل و تسبیح است بمقدار فاتحه **چهارم** آنست که عالم بذکر مطلقا نبوده باشد انصاف اینست که این فرض نظر بتمامی

در بیان وجوب تعلم قرائت و اینکه گاه وجوب تخییری است

در بیان جواز قرائة المکتوب یعنی قرائت از روی نوشته و عدم تعین تعلم از حفظ در حالت اختیار

بعد کرده احتیاج بتکلم نیست چه مکلفی که عالم باصول دین و ارکان و اجزای نماز بوده باشد و عالم بذکر نبوده باشد

در بیان کیفیت قرائت اخرس

معذور است انشاء الله عالم بکلمه توحید و تکبیرة الاحرام که اعظم اذکار است هست **بحث ششم** در بیان کیفیت قرائت اخرس یعنی
گنگ است بدانکه جمیع اجزای قولیه نماز مثل تکبیرة الاحرام و قرائت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم در حق کسی که متمکن از
قرائت اینها بوده باشد ظاهر است و اما در حق کسی که متمکن نیست مثل اخرس پس واجب در حق او این است که زبان
را حرکت داده باشد و چون که حرکت لسان بجهة اغراض بسیاری میشود لا جرم مخصص در این مقام ضرور است که مبین
این بوده باشد که این حرکت زبان بجهت تکبیرة الاحرام یا بجهة قرائت است و هکذا و آن مخصص در این مقام این است که در
حین حرکت لسان اعتقاد نماید بقلب خود که این حرکت بجهت تکبیرة الاحرام یا بجهة قرائت یا بجهة غیر اینها است و اما اشاره
بانگشت که منصوص در حدیث هست یا اشاره است بهمین مطلب که عقد قلب بوده باشد یا بیکه این حرکت زبان بجهة قرائت
مثلا یا محمول بر ظاهر است یا بمعنی که اخرس اشاره بانگشت نماید چون که اشاره را عاقل مستدعی وجود مشار الیه است ممکن است
مشار الیه در این مقام این بوده باشد یعنی چیزی که صحیح اللسان در این وقت تلاوت مینماید یعنی اخرس در حین قرائت زبان
خود را حرکت میدهد و اشاره بانگشت مینماید که این حرکت زبان قایم مقام چیزی است که صحیح اللسان در این وقت تلاوت
مینماید ظاهر این است که همان عقد قلب کفایت کند حاجت باشاره بانگشت نبوده باشد **بحث هفتم** در بیان لزوم

در بیان وجوب قراءة سوره بعد از حمد در نماز واجب

قرائت سوره است با حمد بدانکه معتبر در صلوات مندوبه همان قرائت حمد است و انضمام سوره با حمد لازم نیست
اگر چه در حالت اختیار باشد مگر بعضی صلوات موظفه که بکیفیت مخصوصه موظف شده مثل نماز جناب رسول خدا صلعم
و نماز جناب امیر المؤمنین علیه السلام و نماز جناب سیدة النساء صلوات الله و سلامه علیها و امثال اینها مستحب است امثال این صلوات
موظفه موقوف است باتیان اینها بهمان نحو موظف و با عدم آن امتثال باوامر متوجهه باینها حاصل نمیشود کلام در فضیلت
که صلوات مندوبه از این حیثیت که صلوات مندوبه است قرائت سوره در اینها معتبر نیست بلی معتبر در کمال آن است
در جهت آن بخلاف صلوات مفروضه که بنا بر مختار و مشهور در حال اختیار و سعه وقت لازم است قرائت فاتحة الکتاب
در آن واجب است بعد از آن پس میگوییم لازم است در هر رکعت از نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشا و مغرب و هم
چنین در هر رکعت از رکعتین اولیین نماز سه رکعتی بعد از فراغ از قرائت سوره مبارکه حمد یک سوره از سور قرآنیه را که
مذکور خواهد شد تلاوت نماید و اخلال بان جایز نیست مگر در چند صورت **اول** مریض که قرائت سوره در حق او لازم
نیست پس جایز است در حق مریض در صلوات مفروضه اقتصار بقرائت حمد تنها نماید اگر چه مشقتی که مناط سقوط تکلیف است
در قرائة سوره در حق او متحقق نبوده باشد **دویم** مستعجل و این بر دو قسم است **اول** آنست که وصف استعجال بعد از
دخول در نماز عارض شد مثل اینکه ایستاد بنماز بعد از دخول در صلوة متذکر شد که با مومنی وعده کرده است که
بجهت انجام امر مهمی نزد او رفته باشد غفلة در همان وقت شروع در نماز نموده میداند شخص موعود له منتظر است یا اینکه
شروع در نماز نمود شخص عزیزی حاضر شد مطلب مهمی با او دارد در کمال استعجال و خواهش اینها در چنین صورت ترک قراءة سوره
و اقتصار بحمد تنها در حق او مجوز است **دویم** آنست که وصف استعجال قبل از شروع در نماز حاصل بوده باشد و این بر دو قسم
میشود **اول** آنست که هرگاه ترک نماز در آن وقت نماید بجهت اشتغال بانجام آن حاجت تشویش فوات صلوة در وقت داره
دویم آنست که چنین نبوده باشد ظاهر این است حکم کفایت از اقتصار بحمد و ترک سوره بوده باشد در هر دو صورت
ثابت بوده باشد خصوصا در صورت اول و ظاهر این است این حکم من باب الرخصة است باین معنی که ترک قرائت سوره
در حق مریض و در صورت استعجال بنحوی که مذکور شد جایز بوده باشد نه اینکه ترک در حق او متعین بوده باشد که

قراءت

قرائت سوره نسبت باو جایز نبوده باشد بلکه قرائت سوره نیز جایز خواهد بود بلکه در این نسبت بعضی عبارات
اصحاب که سؤال دعا نماید که قرائت سوره اقرب باحتیاط بوده باشد مگر در صورتی که تعسر که مناط در سقوط تکلیف
است **سیم** در ضیق وقت است باین معنی که وقت وسعت قرائت حمد و سوره هر دو را نداشته در این صورت اقتصار

در بیان سقوط سوره در صورت ضیق وقت بتفصیلی که مذکور شد

حمد فقط و ترک سوره جایز است این قدر اگر چه فی الجملة مسلم است لکن اجمالی دارد و مطلب بنحوی که باید محقق نیست
توضیح حال مقتضی این است که گفته شود این مطلب یا در حق کسی است که مستجمع جمیع شرایط تکلیف بوده مگر در آخر وقت جمیع
شرایط تکلیف شده و درک نموده از آخر وقت مقداری که کفایت قرائت حمد و سوره هر دو نمیکند در این صورت اقتصار
بحمد و ترک سوره جایز است یا اعم است از مستجمع شرایط تکلیف و غیره پس در این مقام چند احتمال است **اول** آنست که
کسی که مستجمع شرایط تکلیف نبوده مگر در آخر وقت بعد از استجماع شرایط تکلیف از وقت درک ننموده مگر مقداری که کفایت
یک رکعت با فاتحه بدون سوره می نماید کلامی که در این صورت این است که آیا این مقدار کفایت میکند در حکم بتنجز
تکلیف بنماز در حق چنین شخص یا نه ظاهر این است که کفایت کند پس لازم است اتیان یک رکعت نماید با اقتصار در آن
بحمد تنها و ترک سوره جایز بلکه متعین است **دویم** مثل اول است مگر اینکه وقت باقی وسعت چهار رکعت یا هشت
رکعت بدون سوره را دارا بود یا در چنین صورت جایز است اقتصار بحمد تنها نماید تا کل نماز را اتیان در وقت
نموده باشد یا خیر بلکه لازم است اتیان بسوره نماید نظر بعموم من ادرک رکعة من الوقت فقد ادرک الصلوة
چه مفروض این است که این شخص متمکن از درک یک رکعت با حمد و سوره هست پس لازم است اتیان بان نماید
علاوه بمقتضی عموم المشابهة لکن ممکن است که گفته شود نظر بعموم و اطلاق اجماعات منقوله که در ضیق وقت اقتصار
بحمد جایز است ممکن است که گفته شود در محل کلام نیز اقتصار بحمد مجوز بوده باشد **سیم** آنست که در اول وقت
مستجمع شرایط تکلیف بود لکن نظر باتکال بر سعه وقت تاخیر نموده یا بغفلة تاخیر اتفاق افتاد و وقتی ملتفت شد
ظاهر شد که وقت وسعت قرائة حمد و سوره هر دو را ندارد دور نیست حکم در این قسم مثل دو قسم مذکور بوده باشد
اگر باقی از وقت کفایت یک رکعت بدون سوره نماید اتیان بنماز با اقتصار بحمد جایز بل متعین لکن در رکعت اولیه
اما در رکعت ثانیه پس اقتصار بحمد جایز نیست بلکه قرائت سوره بعد از فاتحه لازم است و اگر وقت باقی کفایت چهار
رکعت بدون سوره نماید در این وقت ظاهر این است اقتصار بحمد و ترک سوره در هر رکعت جایز بوده باشد **چهارم**
آنست که متعمدا تاخیر در نماز نمود تا حد مذکور در این صورت ظاهر این است که در این تاخیر آثم و اقتصار بحمد و ترک
سوره در حق او جایز نبوده باشد در هیچیک از رکعتین بلکه نماز او در چنین صورت قضا است و تدارک آن با حمد
و سوره در رکعتین بعلاوه توبه لازم است **چهارم** خایف است و اندراج این تحت مستعجل ظاهر است و حکم آن
مفصلا بیان شد پس حاجت بیان دیگر نیست مجملا در غیر صورت مذکوره تلاوت سوره بعد از فراغ از قراءة حمد فاتحه
لازم است در هر رکعت از صلوات ثنائیه و در دو رکعت اول از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و این قول مشهور ما بین فقهاست
و بعضی از قدمای فقها و جماعتی از متاخرین قایل شده اند باستحباب آن و این قول ضعیف است **بحث هشتم** در بیان
عدم جواز قراءة بعضی سور قرآنیه است در نماز بدانکه جایز نیست قراءة نمودن سوره طویله که وقت بسبب قراءة
آن فوت شود و این مختلف میشود باختلاف طول سوره و قصر آن و اختلاف سعه وقت و خلاف آن گاه هست
جایز است قراءة سوره در وقتی که شروع در نماز نموده باشد در اول وقت و قرائت آن جایز نیست در صورتی که
شروع در نماز نموده باشد در آخر وقت مجملا جایز نیست اختیار نمودن سوره که وقت بسبب قرائت آن فوت شود و هم چنین

جایز نیست قرائت سوره عزائم یعنی سورهائی که مشتمل بر آیه ایست که بجهت تلاوت آن سجده بر قاری واجب میشود و آن
چهار سوره است **اول** الم تنزیل و تعبیر جماعتی از فقها مثل شیخ صدوق و سید مرتضی و ابن ادریس بسجده لقمان شاید
از بابت تسمیه شئی باسم مجاور بوده باشد **دویم** سوره فصلت **سیم** سوره والنجم **چهارم** سوره علق است بدانکه تم
در اینمقام تفصیل به چند امر است **اول** آنست که منع از قرائت سور عزائم مختص بفرایض است خواه فرایض یومیه
باشد یا غیر یومیه مثل نماز کسوف و خسوف و غیر اینها پس منع در صلوات مندوبه ثابت نیست و اینقول یعنی عدم
جواز قرائت سور عزائم در نمازهای واجبی مشهور و معروف مابین فقها است و دعوی اجماع بر این مستفیض است
و مخالف در مسئله از قدماء اصحاب ابن جنید است و شبهه در ضعف این قول نیست اگرچه جماعتی از متاخرین میل به
این قول نموده اند **دویم** آنست که چنانچه حرام است قرائت این سور در صلوات مفروضه موجب بطلان نماز نیز میشود
فرقی در این باب ما بین جاهل و عالم نمیباشد در هر دو صورت آن نماز باطل است مگر در مقام تقیه که در آنوقت قرائت این
سور جایز و نماز صحیح است **سیم** آنست که چنانچه قرائت کل سوره عزیمه در نماز جایز نیست هم چنین است قرائت بعض
این سور که خود آیه سجده بوده باشد پس قرائت نفس آیه نیز موجب بطلان نماز است و اما قرائت بعضی از این سوره که
غیر آیه سجده بوده باشد پس این منقسم بچند صورت میشود **اول** آنست که منوی مکلف قرائت کل سوره سجده بوده باشد
بقصد سوره واجبه در نماز بعد از قرائت بعضی از آن که غیر آیه سجده بوده باشد نادم شد عدول بسوره دیگر نمود
دویم مثل همین است مگر در قصد سوره واجبه در نماز بعضی نیت قرائت کل سوره شروع در قرائت سوره
نمود لکن نه بقصد قرائة سوره واجبه در نماز ظاهر اینست که صحیح از این دو صورت جایز نبوده باشد لکن صورت
اولی بعلاوه حرمت موجب بطلان نماز میشود و در ثانی حکم به بطلان مشکل است احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد
از اتمام **سیم** آنست که منوی بعض سوره غیر آیه سجده بوده باشد چنانچه منوی نیز همان بعض بوده باشد نه
قصد قرائت ثابته در نماز ظاهر اینست که حرجی در این قسم نبوده باشد در هر موضعی از مواضع نماز که بوده باشد که هم
در محل قرائت سوره بوده باشد **چهارم** مثل سیم است مگر اینکه قرائت بعض آیات از سوره سجده غیر آیه سجده بقصد
قرائت در نماز بوده باشد این قسم جایز نیست بلکه موجب بطلان است چنانچه در مسئله قران مذکور خواهد شد ان شاء الله
تعالی مخفی نماند آنچه مذکور شد در صورتی بود که قرائت سوره عزیمه کلا او بعضا عامدا او جاهلا بوده باشد
اما هرگاه سهوا بوده باشد این منقسم بچند قسم میشود نظر باینکه تذکر بحقیقت حال یا بعد از دخول در رکوع است
یا قبل از دخول در رکوع و در صورت اخیره یا بعد از فراغ از سوره است یا قبل از فراغ از آن و در صورتی که قبل از فراغ
سوره باشد یا بعد از فراغ از آیه سجده است یا در اثنای آیه سجده یا قبل از شروع بآیه سجده و در صورتی که قبل
از شروع بآیه سجده بوده باشد یا بعد از تجاوز از نصف سوره است یا قبل از آن پس مسئله منقسم میشود باین
اقسام مذکوره اول آنست که متذکر بقرائة سوره عزیمه بعد از دخول در رکوع است تشکیکی در صحت نماز در این
صورت نیست کلامی که در اینمقام هست این است که سجده بر این شخص واجب هست یا نه بیان خواهد شد ان شاء
الله تعالی **دویم** آنست که متذکر بحقیقت حال شد بعد از فراغ از سوره لکن قبل از دخول در رکوع کلامی که در این
این مقام هست اینست که آیا اجتزاء باین سوره مقروه در حق این شخص جایز هست یا نه بلکه لازم قرائت سوره دیگر
نماید ظاهر اینست که اکتفا بسوره مقروه عزیمه نتواند نمود بلکه لازم است عود نموده قرائت سوره دیگر نماید تا
او در این صورت صحیح خواهد بود و حکم سجده مذکور خواهد شد **سیم** آنست که متذکر بحقیقت حال شد

بعد از فراغ از آیه سجده قبل از اتمام سوره و این در صورتی میشود که سوره مقروه یا الم تنزیل یا حم فصلت بوده باشد
حکم بعدم جواز اجتزاء در صورت ثانیه مستلزم حکم بعدم جواز اجتزاء در این قسم است بطریق اولی پس لازم است
عدول از این سوره نموده قرائت سوره دیگر نموده نماز را تمام نماید کلامی که در اینمقام هست حکم سجده است
این اقسام ثلثه مذکوره نیز میگوئیم ناسی در این مقام یا ناسی حکم است یعنی نمیدانست که این چهار سوره مشتمل بر
آیه ایست که قرائت آن موجب سجده است لکن فراموش نمود و فرض میکنیم نسیان مستند بتقصیر او نبوده باشد نظر
باینکه ناسی مقصر حکم عامد است و نماز او باطل خواهد بود یا اینکه مراد از ناسی آنست که غفلت نمود هو کلا شروع نمود بقرائت
این سوره خواه ناسی حکم بمعنی که مذکور شد بوده باشد یا نه ظاهر اینست که در هر یک از اقسام ثلثه که بوده باشد بعد
جواز واجب بوده باشد لکن بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه ناسی بحکم بامعنی بوده باشد یعنی میدانست که قرائت سور
عزائم در نماز جایز نیست و اینمعنی را فراموش نمود و قرائت نمود بعد از فراغ از آیه سجده سجده را بجا آورد بعد از آن متذکر شد
خواه بعد از دخول در رکوع بوده باشد یا قبل از دخول در رکوع ظاهر اینست که نماز او باطل باشد استیناف نماز لازم بوده باشد
اگرچه اتمام آن بوده باشد و اما هرگاه قبل از اتیان بسجود متذکر شد ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد لکن اتیان بسجده بعد از
فراغ از نماز نماید و لازم است عدول از آن سوره بسوره غیر عزیمه نموده نماز را تمام نماید و جمیع این صور احتیاط اعاده نماز
است بعد از اتمام **چهارم** آنست که متذکر شد بحقیقت حال در اثنای قرائت سوره لکن قبل از بلوغ بنصف سوره بلکه قبل از
تجاوز از نصف در این صورت بی اشکال عدول از این سوره بسوره دیگر غیر از سوره عزیمه دیگر لازم است و تشکیکی در صحت نماز
نیست **پنجم** آنست که متذکر بحقیقت حال شد بعد از تجاوز از نصف قبل از شروع بقرائت آیه سجده **ششم** آنست که متذکر
شد در اثنای قرائت آیه سجده لکن قبل از فراغ از آیه در این دو صورت نیز ظاهر این است که عدول از آن سوره بسوره دیگر
لازم و نماز بعد از عدول صحیح بوده در صورت اخیره لازم نبوده باشد اگرچه بعد از فراغ از نماز بوده باشد **امر چهارم** از
امور مذکوره آنست که چنانچه قرائت آیه سجده در نماز واجبی جایز نیست همچنین استماع یعنی گوش دادن آیه سجده نیز در نماز
واجبی جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است لکن مصرح بر سر کلام شهید جماعتی از فقها لزوم ایما است بجهت سجود در اثنای نماز و
لزوم سجود است بعد از فراغ از نماز بنابراین احتیاط مقتضی این است که اتمام نماز همین نحو نموده بعد از اتیان بسجود نماز را
اعاده نماید و اما سماع آیه سجده یعنی شنیدن بی اختیار پس باکی در آن نیست **پنجم** آنست که عدم جواز قرائت سوره سجده
یا آیه سجده چنانچه اشاره شد مختص بصلوات مفروضه است پس قرائة کل سوره سجده یا نفس آیه سجده در صلوات مندوبه جایز
است و لکن تاخیر سجده تا فراغ از نماز نافله جایز نیست بلکه لازم است بعد از فراغ از آیه سجده اتیان بسجود نماید مثل خارج نماز
بعد از اتیان بسجده اتمام نافله نماید بلی هرگاه آیه سجده در اواسط سوره بوده باشد مثل الم تنزیل و حم فصلت بعد از قیام
از سجود اکتفا باتمام همان سوره نماید و اما هرگاه آیه سجده در آخر سوره باشد مثل النجم و العلق در این صورت مستحب اینست
که بعد از قیام اعاده فاتحه نموده بعد از فراغ از آن داخل در رکوع شود و معلوم است لزوم سجده در اثنای نافله در صورتی
است که تلاوت آیه سجده نماید و اما هرگاه کل سوره سجده را تلاوت نماید که آیه سجده را در اینوقت مطلقا حرجی بر او نیست
اگرچه در حین شروع بسوره عازم تلاوت کل سوره بوده باشد مخفی نماند که چنانچه واجب است سجده در حق قاری آیه سجده
در نماز نافله هم چنین واجب است سجود در حق مستمع در اثنای نماز نافله و اما نسبت بسامع اگرچه واجب نیست لکن رعایت
نمودن اقرب باحتیاط است **مبحث نهم** در بیان عدم جواز تلفظ بلفظ آمین است در احوال نماز بدانکه مشهور
و معروف مابین علمای شیعه حرمت گفتن آمین است بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد و قول ابن الجنید بکراهت آن شاذ

استماع آیه سجده در نماز
واجبی جایز نیست

قرائت سوره عزائم در صلوات
مندوبه جایز است تاخیر سجده
در اثنای نافله جایز نیست

در بیان حرمت آمین
در اثنای نماز

وضعیف است پس قول بحرمت متعین است بلکه چنانچه حرام است موجب بطلان نماز نیز هست وظاهر اینست که حرمت آن
اختصاص ندارد به بعد از فراغ از سورهٔ حمد بلکه حرمت آن ثابت است در جمیع احوال نماز کلامی که در این مقام هست این است که آیا
این حکم مختص بصلوات مفروضه است یا در صلوات مندوبه نیز ثابت است ظاهر ثانی است مجملاً تلفظ باین لفظ در مطلق نماز
جایز نیست خواه بعد از فراغ از حمد بوده باشد یا در حالت دیگر در جمیع احوال مگر در حال قنوت خواه قنوت در نماز واجب
بوده باشد یا در نماز سنتی ظاهر اینست در قنوت در جمیع نمازها جایز بوده باشد و جمله از قنوتات مرویه از ائمهٔ طاهرین علیهم السلام
مشتمل است بر آن چنانچه مفصلا در مطالع مذکور شده است پس منع از گفتن این لفظ در حال القنوت ثابت نیست لکن نظر
بتصریح جماعتی از علمای بحرمت حتی در حال قنوت احتیاط اجتناب است **مبحث دهم** در عدم جواز قرآن میان دو
سوره است در نماز واجبی بدان قران در این مقام عبارت است از جمع نمودن میان دو سوره یا یک سوره و بعض سورهٔ دیگر بعد
از فراغ از سورهٔ مبارکهٔ حمد بقصد اینکه از قرائت مطلوبه در نماز است خلاف است مابین فقها در جواز و عدم جواز آن ظاهر این
است که جایز نبوده باشد بلکه موجب بطلان نماز میشود بنا براین هرگاه کسی شروع بسوره نمود بعد از حمد در اثنای قرائت مشخص
شد بلکه از ان سوره فراموش شده در آن صورت هرگاه در اثنای نماز چاره نتواند نمود که کلمه منسیه را تلاوت نماید لازم آید
عدول بسورهٔ دیگر نماید این قران منهی عنه نخواهد بود و هم چنین شروع بسوره نمود غفلتاً یعنی قبل از انکه تعیین آن سوره نماید که
هم بعد از قرائت کل سوره مذکور شد بتحقیق حال در این صورت ظاهر این است که اعتبار باین سوره نمیتواند نمود چنانچه بیان
خواهد شد بلکه لازم است عود نموده قرائت سورهٔ دیگر نماید بعد از تعیین یا همان سورهٔ مقروه را تعیین نموده قرائت نماید و
قران در اینمقام نخواهد بود اگرچه بعد از نیت قرائت سوره دیگر با یدد و هم چنین است حال در صورتی که شروع بسوره نمود قبل از تجاوز
از نصف عدول نماید بسورهٔ دیگر در صورتی که عدول از ان سوره جایز بوده باشد این نیز از جمله قران منهی عنه نیست و اوضح
از اینها در عدم صدق قران قرائت آیات قرآنیه است در قنوت پس مطلقا اشکالی در آن نیست مخفی نماند که عدم جواز مختص
بواجبات است و اما صلوات مندوبه پس جواز قران در آن محل تامل نیست لکن کلام در رجحان و مرجوحیت است ظاهر تفصیل است مابین نوافل
لیلیه و نهاریه پس اگر نوافل لیلیه بوده باشد جمع میان دو سوره یا سه سوره در هر رکعت از رکعات ان افضل است بخلاف نوافل نهاریه
پس جمع در آن اگرچه جایز است لکن رجحانی ندارد **مبحث یازدهم** در بیان رعایت جهر و اخفات است بدانکه اقوال تا بسته
در صلوات یومیه از حیثیت جهر و اخفات منقسم به سه قسم میشود لازم الجهر ولازم الاخفات و جایز الامرین و اما لزوم الجهر پس آن در
قرائهٔ حمد و سوره است در رکعتین از نماز فریضهٔ فجر و در رکعتین اولیین از نماز مغرب و در رکعتین اولیین از نماز عشا و اما لزوم اخفات
پس آن در قرائت حمد و سوره است در ظهر و عصر و در رکعتین اولیین از ظهر و عصر جمعه و هم چنین در قرائهٔ حمد یا بدل او از تسبیحات در
رکعتین اخیرتین ظهرین و عشا و رکعهٔ ثالثه مغرب و اما جواز امرین پس در ما عدای اینها است و این قسم ثالث منقسم میشود بسه قسم
قسم راجح الجهر و راجح الاخفات و متساوی الامرین و اما رجحان جهر مثل قنوت پس جهر در آن راجح است خواه نماز جهری بوده یا
یا در نماز اخفاتی خواه در حق امام بوده باشد یا در حق منفرد یا در حق ماموم در صورتی که اسماع امام محقق شود اخفات در آن
راجح است بلکه ممکن است قول برجحان اخفات در حق ماموم مطلقا اگرچه سماع نسبت بامام محقق نشود و هم چنین
جهر راجح است در سمع الله لمن حمده در حال بسمله در نمازهای اخفاتیه در حق امام و منفرد و هم چنین باز جهر راجح است
در قرائهٔ حمد و سوره در نماز جمعه و هم چنین در ظهر روز جمعه در سفر و در رکعتین اولیین از ظهر روز جمعه در حضر و در سمع الله
لمن حمده و دعای بعد از ان در جمیع نمازها اگرچه اخفاتی بوده باشد در حق امام و منفرد و هم چنین است حال در جمیع اذکار و ادعیه
در جمیع صلوات لکن در حق امام مگر تکبیرات ست افتتاحیه که اخفات در آن راجح است در حق او چنانچه در سابق بیان

وهمچنین است

[حاشیه: در بیان حقیقت قرآن در … حرمت … دون السوره … از قراءة م]
[حاشیه: در بیان تقسیم اقوال … لازم … الاخفات … جایز …]

وهمچنین است رجحان جهر در حق منفرد در جمیع اذکار و ادعیه در نماز جهریه که نماز صبح و نماز مغرب و عشا بوده باشد اگرچه
در رکعت ثالثه مغرب و رکعتین اخیرتین نماز عشا بوده باشد و اما رجحان اخفات پس در استعاذه است در حق جمیع خواه
امام بوده باشد یا ماموم مگر قرائت در حق او مطلوب بوده باشد یا منفرد و هم چنین است حال در حق منفرد در نماز اخفاتیه
در جمیع اذکار و ادعیه مگر قنوت که مذکور شد پس راجح در حق منفرد این است که جهر نماید در نماز جهری در تکبیرة الاحرام و در
تو جه و تکبیر رکوع و ذکر رکوع و سمع الله لمن حمده و دعای بعد از رکوع و تکبیرات سجود و ذکر در سجدتین و تشهد و تسلیم و غیر اینها و
اخفات نماید در نماز اخفاتی در همهٔ اینها چنانچه راجح در حق امام این است که جهر نماید در همهٔ اینها خواه نماز جهری بوده
باشد یا اخفاتی و اما متساوی الامرین پس ممکن است که گفته شود که آن مثل تکبیرات ست افتتاحیه در حق منفرد مطلقا
اگرچه نماز جهری بوده باشد بدانکه مهم در اینمقام اینست که تنبیه بر چند امر شود اول آنست که جهر افراد متعدده در ضمن
او مندرج است بخلاف اینها امتثال حاصل میشود اقل مرتبهٔ این است که نفس شود قرائت بنحوی بوده باشد که اگر شخص
با اعتدال قوهٔ سامعه در جنب او بوده باشد جوهر صوت او را در همهٔ حروف بشنود و اخفات نیز در ضمن افراد متعدده
محقق میشود ادنی مرتبهٔ این است که قرائت بنحوی بوده باشد که سماع نسبت بنحو متعارفی در صورت اعتدال قوهٔ سامعه
محقق شود لکن نه جوهر صوت و این دو مراتب مختلف هست گاهست سماع نسبت بیک نفر یا دو نفر محقق میشود و گاه
نسبت بده و نفر محقق میشود و هکذا قدر مشترک ما بین همهٔ آنست که جوهر صوت در هیچیک از اینها مسموع نمیشود به
خلاف جهر که معتبر در جمیع احوال افراد آن آنست که جوهر صوت مسموع شود بخلاف اخفات پس نسبت مابین
تباین کلی خواهد بود **دوم** آنست که اعتبار جهر در بعضی از صلوات و اخفات در بعضی دیگر از قرائت که مذکور شد
مشهور و معروف ما بین قدما و متاخرین از فقها است و خلاف در مسئله حکایت شده از ابن الجنید و سید جلیل
سید مرتضی که فرموده اند که رعایت جهر و اخفات بتفصیلی که مذکور شد از باب ندب و رجحان است نه حتم و الزام
بنا براین هرگاه اخفات نماید در موضع جهر یا بالعکس نماز او صحیح است لکن تارک استحباب خواهد بود و این قول ضعیف است
اگرچه جماعت از متاخرین مثل صاحب مدارک و غیره موافقت با ایشان فرموده اند پس اعتبار جهر و اخفات در آنچه مذکور
شد من باب الحتم و الالزام است **سیم** در بیان اختصاص حکم است برجال بدانکه آنچه مذکور شد که واجب است جهر در قرائت در
صلوات مذکوره مختص برجال است در حق نسا ثابت نیست یعنی لازم نیست بر زن که جهر نماید در قرائت در نماز صبح و غیره
بلکه مخیر است مابین جهر و اخفات مگر در صورتی که معلوم او بوده باشد که اجنبی صوت او را میشنود در این صورت
اخفات در حق او متعین است ظاهر این است در عدم لزوم جهر فرقی نبا شد ما بین آنکه زن امام بوده باشد یا غیر
امام پس در صورتی که زن امامت زنان نماید لازم نیست جهر در قرائت بنحوی که سماع در حق ماموم محقق شود
مذکور شد در عدم لزوم جهر بوده بر زنان در صلوات جهریه و اما اخفات بر زنان در صلوات اخفاتیه بلکه در مواضعی که مذکور
شد اخفات در آنجاها لازم است پس ظاهر اینست که لازم بوده باشد بنا بر این فرقی که ما بین زن و مرد هست در
جهر است که بر مرد لازم است رعایت آن نماید در قرائت در صلوات مذکوره و بر زن لازم نیست و اما در لزوم رعایت
اخفات در قرائت و بدل او در مواضعی که مذکور شد فرقی مابین رجال و نسا ظاهراً نباشد بنا براین هرگاه زن جهر
قرائت نماید در نماز ظهر مثلاً عمداً نماز او باطل خواهد بود اگرچه در بعضی کلمات بوده باشد مخفی نماند که آنچه مذکور شد
در جهر لازم بوده و اما در جهر مستحب بتفصیلی که مذکور شد مثل جهر در بسمله و ادعیه و اذکار در صلوات جهریه پس ظاهر
این است آن نیز چنین بوده باشد یعنی مختص برجال بوده باشد پس در حق نسا این استحباب ثابت نیست بلکه اخفای

[حاشیه: در بیان حقیقت جهر و اخفات است]
[حاشیه: مرتبهٔ ادنی آنست که سماع … محقق میشود …]
[حاشیه: در حکم اخفات در … جهر و اخفات …]
[حاشیه: جهر و اخفات … در حق رجال … زنان … واجب نیست]
[حاشیه: جهر در صلوات م]

جهر را اینجا بطریق اولی خواهد بود چهارم در بیان اختلاف فقهاست در جهر به بسمله در صلوات اخفاتیه یعنی در مواضعی که اخفات
در قرائت در آن مواضع متعین بوده باشد بدانکه مختار حقیر چنانچه مذکور شد استحباب جهر است در بسم الله الرحمن الرحیم در صلوات
اخفاتیه بمعنی که مذکور شد و این اصح اقوال در مسئله مشهوره ما بین فقهاست قول ثانی استحباب جهر است در رکعتین
اولیین و حرمت آنست در رکعتین اخیرتین و این قول ابن ادریس است و قول سیم استحباب جهر است به بسمله در حق امام و عدم
استحباب آنست در حق غیر امام و این قول سید مرتضی و ابن ادریس حکایت فرموده اند از بعضی اصحاب و مرحوم علامه فرموده
اند مظنون این است که آن بعض اصحاب ابن جنید بوده باشد بجهت آنکه حکم بعدم استحباب در حق غیر امام اگرچه مستلزم
عدم جواز نیست صریحا منقول لکن دلیلی که مرحوم علامه بر این قول اقامه فرموده اند مقتضی عدم جواز است در حق منفرد چهارم
وجوب جهر است در جمیع صلوات و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ صدوق و مرحوم ابو الصلاح و مرحوم ابن براج در مهذب پنجم
مثل چهارم است لکن در خصوص رکعتین اولیین از نماز ظهر و عصر و لزوم اخفات است در رکعتین اخیرتین ظهرین مثل
رکعتین اخیرتین نماز عشا و رکعت ثالثه نماز مغرب این قول مرحوم ابی الصلاح است در کتاب کافی و مختار محقق مسئله قول اول است
پس مستحب است جهر به بسمله در غیر نماز صبح و رکعتین اولیین مغرب و عشا یعنی مطلقا خواه رکعتین اولیین ظهرین بوده باشد یا در رکعتین اخیرتین
آن مثل رکعتین اخیرتین عشا و رکعت ثالثه مغرب هرگاه قرائت حمد را اختیار نماید خواه در حق امام بوده باشد یا در حق منفرد و اما
در حق ماموم ظاهر این است که چنین نبوده باشد بلکه مستحب در حق او اخفات است سیما در صورتی که امام بشنود هرگاه جهر نماید
پنجم در بیان معذوریت جاهل است در این مقام بدانکه هرگاه کسی اخلال بجهر یا اخفات نماید یعنی که جهر نماید در محل اخفات
یا اخفات نماید در محل جهر یا عامدا خواهد بود یا جاهلا یا ناسیا اگر عامدا بوده باشد نمازش باطل خواهد بود قطعا اگرچه اخلال
بآن در کلمه بوده باشد و اگر اخلال جاهلا بوده باشد یعنی که نمیدانست که رعایت جهر در قرائت در نماز صبح لازم بوده یا رعایت
اخفات در قرائت نماز ظهر لازم بوده اخفات در اول و جهر در ثانی نمود یا آنکه عالم بود لکن ساهیا بعکس چنین نمود نمازش صحیح است
خواه جاهل عالم شود بعد از دخول در رکوع یا قبل از دخول در رکوع لکن بعد از فراغ از قرائت یا در اثنای قرائت و هم چنین است
ساهی خواه متذکر شود بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع یا قبل از آن بعد از فراغ از قرائة یا قبل از آن مجملا در جمیع احوال نمازش
صحیح و نفی عیب است و ظاهر این است که چنین بوده باشد اگرچه عالم شود یا متذکر شود در اثنای آیه اخیره اگر قرائت نموده
محکوم بصحت است اکتفا بهمان میباید اعاده آن ضرور نیست اگرچه بخلاف کیفیت معتبره در آن اتیان نموده باشد و در مابقی
بعد از علم یا تذکر بحقیقت حال لازم است که رعایت کیفیت معتبره در آن نماید و اما هرگاه علم بحقیقت حال یا تذکر در اثنای
کلمه واحده بوده باشد ظاهر این است که در این صورت اعاده آن بعض کلمه که قرائت نموده با کیفیت معتبره در آن لازم بوده باشد
و هم چنین است حال هرگاه علم یا تذکر در اثنای دو کلمه واحده بوده باشد مثل اینکه ما بین جار و مجرور یا ما بین مضاف و مضاف
الیه در این صورت اعاده جار یا مضاف با رعایت کیفیت معتبره در آن نماید مناسب در این مقام بیان دو مطلب است اول
آنست که هرگاه اخلال بجهر یا اخفات نمود ساهیا آیا سجده سهو بر او لازم است بجهت این سهو یا نه این مسئله محل خلاف است
لکن ظاهر این است که واجب نبوده باشد دوم آنست که هرگاه کسی عالم بوجوب جهر و اخفات بوده باشد لکن اشتباه در محل آن نموده
باشد مثل اینکه جهر نموده در نماز اخفاتی و اخفات نموده در جهری ظاهر این است که این مختص حکم جاهل نبوده باشد پس هرگاه
عالم شود بحقیقت حال اگرچه بعد از فراغ از نماز بوده باشد اعاده نماز لازم است بلکه دور نیست که چنین بوده باشد
اگرچه عالم شود در اثنای نماز اگرچه قبل از دخول در رکوع بوده باشد ششم آنست اخیر مذکور شد که لازم است رعایت جهر
در قرائت در رکعتین اولیین نماز مغرب و عشا ظاهر این است که این حکم مختص بغیر ماموم مسبوق بوده باشد و اما ماموم

در بیان معذوریت جاهل است در جهر و اخفات

در بیان صحت صلوة هرگاه اخلال کند بجهر یا اخفات جهلا یا سهوا

در عدم وجوب سجده سهو بجهت اخلال بجهر یا اخفات سهوا

در عدم معذوریت عالم بوجوب جهر و اخفات هرگاه جاهل بمحل آن

در وجوب جهر در قرائت نماز مغرب و عشا بغیر ماموم مسبوق

مسبوق

مسبوق مثل اینکه ملحق بامام شد در رکعت ثانیه امام در رکعت ثالثه امام که ثانیه ماموم بوده باشد قرائت بر ماموم
لازم است لکن ظاهر این است که جهر در قرائت در این صورت بر او واجب نبوده باشد بلکه دور نیست که جهر جایز نبوده باشد
لکن این در صورتی است که باقی بر وصف ایتمام بوده باشد اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه بعد از فراغ از تسلیم امام
بوده باشد یا عدول از ایتمام بانفراد نموده باشد معلوم است که در این حالت رعایت جهر لازم است بحث دوازدهم
در بیان موالات است بدانکه واجب است رعایت موالات در آیات فاتحة الکتاب و آیات سوره و همچنین میان آیه و سوره
و معنی موالات در این مقام این است که آیات را متوالی یکدیگر تلاوت نماید یعنی در اثنای قرائت آیات هریک از فاتحه و سوره
احداث چیزی ننماید که ماحی صدق قرائت حمد یا قرائت سوره بوده باشد و همچنین ما بین حمد و سوره خواه شیء متخلل از قرآن بوده
باشد یا دعا یا ذکر یا سکوت پس هرگاه احداث چنین چیزی نماید اگر عمدا بوده باشد آن موجب بطلان قرائت است مگر مثل سکوتی
که بجهت تنفس بوده باشد مثل اینکه در اثنای قرائت سوره آیه یا کلمه از آن سوره از خاطر او محو شده تامل نماید شاید بخاطرش
آن معنی شود باشد اتفاقا اخطار در این سکوت هم رسید بحدی که ماحی صدق قرائت او گردید در این صورت اگرچه
حکم تکلیفی که مستلزم ترتب اثم بوده باشد منتفی است لکن حکم وضعی که عبارت از بطلان قرائت بوده باشد ثابت است چنانچه هرگاه
اتیان بچیزی از قرآن و دعا و ذکر سهوا بوده باشد کلامی که در این مقام هست این است که هرگاه هریک از امور مذکوره
که بوده باشد متخلل شد بحدی که موجب اخلال بموالات بمعنی که مذکور شد گشت آیا بآن قرائت عیب وارد شود و نظر باخلال
در شرط آن که عبارت از موالات بوده باشد کلامی که در این مقام هست آنست که آیا این موجب بطلان نماز میشود یا نه بلکه
همان موجب بطلان قرائت است محل خلاف است اختلاف کرده اند در این بر حسب قول مختار در مسئله آنست که این امر خارج
از حقیقت نماز که در اثنای قرائت متخلل شده یا ماحی صورت صلوة هست یا نه اگر اول است موجب بطلان نماز است مطلقا خواه عمدا بوده
باشد یا سهوا قول بوده باشد یا محض سکوت یا هر دو و اگر ثانی است یعنی ماحی صورة صلوة نیست لکن ماحی صورت قرائت هست اگر
عمدا بوده باشد ظاهر این است که استیناف نماز لازم بوده باشد و اگر سهوا بوده باشد دور نیست که نمازش صحیح بوده باشد اکتفا
بهمان استیناف قرائت نماید بحث سیزدهم در بیان عدول از سوره بسوره دیگر است بدانکه سوره که شروع نموده در نماز
غیر جمعه یا سوره جحد و توحید است یعنی سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد یا غیر این دو سوره است و در صورتی
که یکی از این دو سوره بوده باشد یا در شب جمعه است یا روز جمعه یا در غیر آن و بر جمیع تقادیر یا قبل از تجاوز از نصف
سوره است یا بعد از آن و در جمیع تقادیر سوره که شروع نموده قبل از شروع آن سوره یا منوی او بوده است یا نه پس مسئله
منقسم میشود باقسام مذکوره ما مقدم میداریم بیان حکم اقسام را در صورتی که سوره منوی مکلف بوده باشد حین
شروع در آن بعد از آن بیان میکنیم حکم مسئله را در صورتی که سوره منوی نبوده باشد ان شاء الله تعالی پس میگوئیم در این صورت
مسئله متصور بچند صورت میشود اول بیان حکم عدول است از سوره منوی بسوره دیگر بعد از تجاوز از نصف لکن در غیر
روز جمعه در این صورت فی الجمله اشکال عدول جایز نیست اگرچه سوره سوره غیر جحد و توحید بوده باشد و سوره که خواهد
عدول نماید سوره موظفه در آن نماز بوده باشد در عدم جواز عدول در این فرض مذکور در جمیع احتمالات مذکوره
تامل نیست پس لازم است نماز را بهمان سوره که شروع نموده باتمام برساند چنانچه عدول از سوره بسوره دیگر جایز
نیست همچنین عدول از فرض بنفل نیز جایز نیست دوم مثل اینست لکن در روز جمعه بوده باشد عدم جواز عدول
در این صورت نیز محل تامل نیست کلامی که در این مقام هست اینست که آیا جایز است در این وقت عدول نماید از نماز فریضه
بنافله و اتمام نماز نماید بر نیت نافله بعد از آن اتیان بنماز فریضه نماید بسوره جمعه و منافقین یا نه این محل خلاف ما بین فقهاست

در بیان حکم عدول از سوره بسوره دیگر است

ظاهر اینست که این عدول جایز بلکه مستحب بوده باشد بجهت درک فضیلت نماز با سوره جمعه و منافقین و لکن در صورت
نسیان یعنی شروع نمود در آن نماز بسوره قل هو الله احد یا غفلت و ذهول از اینکه روز جمعه است یا از استحباب دو سوره
در ظهر روز جمعه مثلا بنا بر آن هر گاه متذکر گردید اینکه روز جمعه است و سوره جمعه و منافقین در آن مستحب است شروع نمود بسوره قل هو
الله احد در چنین صورت بعد از تجاوز از نصف نه عدول از سوره بسوره دیگر و نه عدول از فرض بنفل هیچیک جایز نیست مخفی
نباشد که حکم مذکور که عبارت از جواز عدول از فرض بنفل بوده باشد مختص بنماز ظهر روز جمعه است در نماز شب جمعه ثابت
نیست و همچنین در نماز صبح نیز ثابت نیست کلام در اینست که آیا مختص است بظهر روز جمعه یا ثابت است در نماز جمعه و عصر
روز جمعه نیز تعمیم ظاهر میشود از عموم ملاحظه تذکره و ظاهر اینست که در نماز عصر ثابت نبوده باشد بلکه ثبوت حکم در نماز جمعه نیز
محل اشکال است پس حکم مختص بنماز ظهر روز جمعه خواهد بود بلی چیزی که هست اینست که آیا حکم مزبور مختص است برکعت اولی از
نماز ظهر یا در رکعت ثانیه نیز ثابت است خالی از اشکال نیست اگر چه ثبوت در رکعتین اقرب بصواب است صورت ثالثه
در حکم عدول است از سوره جحد و توحید قبل از تجاوز از نصف میگوئیم این یا در غیر روز جمعه است یا در روز جمعه اگر اولی است
فی اشکال عدول جایز نیست اگر چه عدول بسوره جمعه و منافقین بوده باشد و قول بجواز عدول با کراهت چنانچه مرحوم
محقق مائل شده بسیار ضعیف است و اگر ثانی است یعنی در روز جمعه شروع نمود بقرائت سوره توحید یا جحد در نماز قبل
از تجاوز از نصف سوره پس خواهد عدول نماید از هر یک از سورتین که بوده باشد بسوره دیگر در این صورت میگوئیم سوره
معدول الیها یعنی سوره که میخواهد عدول نماید بسوی آن یا غیر جمعه و منافقین است یا خود جمعه و منافقین اگر غیر
سوره جمعه و منافقین بوده باشد شکی در عدم جواز عدول باز نیست و اما اگر سوره جمعه و منافقین بوده باشد پس عدول
جایز است لکن خلافست مابین فقها که آیا این حکم که عبارت از جواز عدول از سوره جحد یا توحید بوده باشد بیکی از دو سوره
مختص است بصورت نسیان باین معنی که شروع نمود بیکی از دو سوره با غفلت از اینکه این روز جمعه است یا با غفلت از استحباب
قرائت سوره جمعه مثلا در این نماز یا عام است شامل صورت نسیان و صورت تعمد و تذکر هر دو میباشد مختار ما بین قولین قول
ثانی است پس اگر چه با تذکر اینکه روز جمعه است و قرائت سوره جمعه در این نماز راجح است شروع نمود بقرائت سوره توحید
مثلا میتواند رجوع نمود بسوره جمعه ما دامی که از نصف تجاوز نکرده باشد مناسب در این مقام تنبیه بر چند امر است اول آن
که این حکم که عبارت از جواز عدول از سوره جحد یا توحید بوده باشد بسوره جمعه یا منافقین یا مختص است بنماز جمعه
و ظهر روز جمعه یا ثابت است در نماز عصر روز جمعه با رکعات منتها در آن مختلفات لکن مختار ما در مسئله ثبوت حکم است
بعنوان اطلاق خواه در نماز جمعه بوده باشد یا ظهر جمعه یا عصر آن بلکه در حق ثبوت آنست در نماز صبح روز جمعه با زیادتی
در هر یک از صلوات مذکوره که بوده باشد ظاهر اینست که عدول از هر یک از سوره جحد و توحید در صورت عدم تجاوز
از نصف بسوره جمعه یا منافقین میتواند نمود دویم آنست که چنانچه در صلوات مذکوره عدول جایز است از سوره
جحد و توحید بسوره جمعه مثلا همچنین عدول جایز است از غیر سوره جحد و توحید در صورت عدم تجاوز از
نصف در صلوات مذکوره بسوره جمعه یا منافقین بلکه حکم در این مقام ثابت است بطریق اولی مجملا احتمالات در این مقام
چهار است اول عدول از سوره جحد و توحید بسوره جمعه و منافقین در روز جمعه در صلوات مذکوره دویم عدول
از غیر سوره جحد و توحید بسوره جمعه و منافقین سیم عدول از سوره جمعه و منافقین بسوره جحد و توحید
چهارم عدول از سوره جمعه و منافقین بسوره غیر جحد و توحید عدول در دو قسم اول اگر چه ثابت است لکن در
دو قسم اخیر ثابت نیست بلکه قطع لا اشکال است سیم عدول مکرر از توحید و جحد ثابت است بسوره جمعه و منافقین

در بیان عدول از جحد و توحید به جمعه و منافقین و جواز عکس آن

در صلوات

در صلوات مذکوره یا عدول از هر یک از سورتین است بهر یک از سورتین یا از بعض است ببعض توضیح مقام مقتضی ۲۲۴
اینست که گفته شود احتمالات در این مقام چهار بلکه پنج است اول عدول از هر یک از سورتین است بهر یک از سورتین مثلا عدول
از توحید بسوره جمعه و همچنین عدول از توحید بسوره منافقین و همچنین عدول از جحد بسوره جمعه و عدول از جحد به
سوره منافقین دویم عدول از توحید بسوره جمعه و عدول از جحد بسوره منافقین سیم عکس آن چهارم عدول از
توحید بسوره جمعه و منافقین و عدول از جحد بیکی از این دو سوره پنجم عکس آنست لکن اینها بعضی ذکر احتمالات در
مسئله است مختار قسم اول است پس هر گاه شروع نمود بسوره قل هو الله احد جایز است عدول نماید از آن بسوره جمعه چنانچه جایز است
عدول نماید بسوره منافقین و همچنین هر گاه شروع نمود بسوره قل یا ایها الکافرون جایز است عدول نماید بسوره جمعه چنانچه
جایز است عدول نماید بسوره منافقین لکن نه بر وجه اطلاق بلکه باین نحو عدول نماید در رکعت اولی از توحید یا جحد بسوره
جمعه و در رکعت ثانیه از هر یک از سورتین که بوده باشد عدول نماید بسوره منافقین پس عدول از هر یک از سورتین که بوده باشد
بسوره منافقین در رکعت اولی جایز نیست چنانچه در رکعت ثانیه عدول از هر یک از سورتین که بوده باشد بسوره جمعه جایز نیست
صورت رابعه در حکم عدول از غیر سوره جحد و توحید است از سایر سور قرآنیه قبل از تجاوز از نصف میگوئیم این نیز یا در
روز جمعه است یا در غیر روز جمعه اشکالی در جواز عدول در هر دو حال نیست خصوصا در روز جمعه بسوره جمعه و منافقین بلی
کلامی که در این مقام هست اینست که گفته شود عدول از سوره بسوره دیگر که جایز هست آیا در صورتیست که عدول
از غیر موظف بموظف بوده باشد یا ثابت است مطلقا اگر چه از موظف بغیر موظف بوده باشد تنقیح در این مقام مقتضی اینست
است که گفته شود در اینجا چهار احتمال است اول عدول است از موظف بموظف دویم عدول است از غیر موظف بغیر
موظف سیم عدول است از غیر موظف بموظف چهارم عکس آنست تحقیق مقام مقتضی تکلم است در هر یک از اقسام پس میگوئیم
اما عدول از موظف بموظف مثل اینکه فرض میکنیم دو سوره در رکعات نماز موظف بوده باشد مثل سوره توحید و سوره
جمعه در رکعت اولی از نماز صبح روز جمعه نظر باینکه مستحب است قرائت هر یک از سورتین که بوده باشد در این پس هر گاه مکلف شروع نمود
بسوره توحید و عدول نمود از آن بسوره جمعه یا شروع نمود بسوره جمعه بعد از آن عدول نمود بسوره توحید پس در هر یک از شقین که
بوده باشد عدول است از موظف بموظف اما عدول از غیر موظف بغیر موظف مثل اینکه در ظهر روز جمعه شروع نمود بقرائت سوره
کوثر میخواهد عدول نماید بسوره فتح و هکذا و اما عدول از موظف بغیر موظف مثل اینکه در ظهر روز جمعه شروع نمود بسوره جمعه
بعد میخواهد عدول نماید بسوره کوثر و اما عکس این که عبارت از عدول از غیر موظف بموظف بوده باشد پس معلوم است بعد
از آنکه این مذکور شد میگوئیم ظاهر اینست که عدول در جمیع اقسام مذکوره جایز بوده باشد نظر بعموم صحیحه حلبی که فرموده من
افتتح سورة ثم بدا له ان یرجع فی سورة اخری فلا باس لکن ظاهر اینست که در صورتی که عدول از غیر موظف بموظف بوده
باشد بعلاوه جواز عدول در آن مقام مستحب بوده باشد پس چنانچه در آن تخصیص در آن مقام مثاب و ماجور میشود بجهت قرائت
سوره موظف همچنین مثاب و ماجور خواهد بود بجهت نفس عدول در چنین صورت بخلاف اینکه هر گاه عدول از موظف
بغیر موظف یا از غیر موظف بغیر موظف بوده باشد در این صورت عدول محض جواز و رخصت خواهد بود و ثواب
و فضیلتی نخواهد داشت بلکه فی حد ذاته مرجوح است بلی شاید باسباب خارجیه راجح شود لکن کلام فی نفسه است و اما هر گاه
عدول از موظف بموظف بوده باشد پس در این مقام حکم بر رجحان بعنوان اطلاق ممکن نیست گاه هست موظفین متساوی اند
در فضیلت و گاه هست مختلفند و در صورت اختلاف گاه هست معدول الیه راجح است از معدول عنه و گاه هست
بعکس این است مخفی نماند آنچه مذکور شد از اول تا در این مقام در صورتی بود که سوره معدول منها سوره مکلف بوده و در وقت

در جواز عدول از توحید بسوره جمعه در رکعت اولی و بسوره منافقین در رکعت ثانیه و هکذا از جحد بسورتین در رکعتین

شروع در قرائت آن واما هرگاه فرض شود که سوره در وقت شروع منوی مکلف نبود بلکه بغفلت و ذهول شروع نموده ظاهر این است
که در این وقت آن سوره از محل کلام خارج است بلکه عدول از آن سوره لازم است یا جمعی که اجتزا بقرائت چنین سوره نمی
توانند نمود اگرچه ضد کرده شود بعد از فراغ از سوره لکن قبل از دخول در رکوع تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود مکلف
قبل از شروع در سوره یا سوره معینه منوی او بوده یا نه در صورت اول سوره که شروع نموده یا عین همان سوره منویه است
یا غیر آن است قسم اول همان بود که مذکور شد مفصلا بان نحو که بعد از تجاوز از نصف عدول از آن سوره بسوره دیگر
مطلقا جایز نیست و اگر قبل از آن بوده باشد گاه هست عدول جایز و گاه هست عدول جایز نیست و در صورت جواز گاه
هست راجح است و گاه هست راجح نیست و اما قسم ثانی یعنی سوره مقروه مغایر سوره منویه او بوده باشد در این قسم اگر متذکر شد
بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع نماز صحیح است لکن نه بجهت اتکا اعتماد بر این سوره مقروه بوده باشد بلکه بجهت اتکا عقل
تلافی سوره منقضی شده مثل کسی که اخلال بسوره نموده سهوا و متذکر بان شد بعد از دخول در رکوع و اما هرگاه متذکر بحقیقت
حال شد قبل از دخول در رکوع خواه بعد از فراغ از قرائت سوره بوده باشد یا در اثنای آن ظاهر این است که اعتماد بر این قرائت نمی
توان نمود پس لازم است که عود نموده قرائت همان سوره مقروه نماید بعد از قصد آن یا قرائت همان سوره منویه سابقه نماید
یا سوره مغایر با هر دو و تحقیق در این صورت این تفصیل می خواهد بود ما بین سه چیز **اول** آنست که عود نموده قرائت همان
سوره مقروه نماید بعد از قصد آن **دویم** آنست که قرائت همان سوره منویه نماید **ثالث** آن است که قصد سوره نماید که
مغایر با هر دو سوره بوده باشد لکن گاه هست قرائت همان سوره منویه راجح بلکه متعین است چنانچه بیان خواهد شد
کلامی که در این مقام هست در اعاده بسم الله الرحمن الرحیم است بدانکه اعاده بسمله در مسئله سابقه که عبارت از عدول سوره
بسوره دیگر بوده باشد یعنی اعاده بسم الله در چنین اراده سوره معدول الیها لازم و متعین است بلکه محل تامل
نیست و اما در این مسئله یعنی در صورتی که سوره مقروه مغایر با سوره منویه بوده باشد پس گاه هست اعاده آن لازم
است و گاه هست لازم نیست توضیح حال مقتضی این است که گفته شود چون که مذکور شد که این شخص اکتفا بان سوره مقروه
نمیتواند نمود پس لا محاله تلافی و تدارک آن لازم است و مذکور شد که امتثال در حق این شخص بیکی از سه وجه ممکن است
و تفصیل آن مذکور شد پس هرگاه عود نمود و خواهد قرائت همان سوره مقروه نماید اعاده بسم الله لازم است و هم
چنین هرگاه خواهد قرائة سوره نماید که مغایر با سوره مقروه و سوره منویه هر دو بوده باشد و اما هرگاه خواهد قرائة
همان سوره که منوی او بوده نموده باشد در این صورت ممکن است که تفصیل داده شود ما بین طول سوره مقروه و ما
بین قصر آن پس اگر سوره مقروه از قصار سور بوده باشد مثل سوره کوثر و نصر و نحو اینها ظاهر این است که اعاده بسم الله
لازم نبوده باشد بلکه جایز نبوده باشد بقصد جزئیة سوره نظر با اینکه مفروض این است که منوی او آن سوره بوده و هم
چنین فرض این است که عدول از آن نیت ننموده بوده است پس فی الحقیقة بسم الله که گفته است بقصد همان سوره بوده
و غفلة بعد از بسمله سوره دیگر را قرائت نموده است پس در این وقت همان نیت سابق او بوده پس اعاده بسمله
بقصد جزئیت موجب زیادتی در اجزای قرائت خواهد بود و این نیز جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز میشود و اما هرگاه
از سور طول بوده باشد در این صورت اگرچه امر بسمله باز بهمان نحو است که مذکور شد لکن نظر بلزوم رعایت موالات ما بین آیات
سوره و تخلل چنین سوره موجب اخلال بآن است پس لا محاله اعاده بسم الله لازم خواهد بود و اما هرگاه سوره مقروه بحدی بوده
باشد که تخلل آن موجب شک باختلال موالات بوده باشد دور نیست حکم در این صورت حکم عدم اختلال بموالات بوده باشد
پس اعاده بسمله لازم نخواهد بود بجهة اینکه تخلل آن سوره مقروه یا مخل است اختلال بموالات یا مخل است عدم آن یا مشتبه

الحال است

یامعین

الحال است در صورة اول اعاده بسمله لازم و در صورت اخری لازم نیست و اما هرگاه سوره معینه منوی مکلف نبوده
در این صورت یا در حین شروع در نماز سوره مطلقه منظور نظر او بود یا نه قسم ثانی بسیار مستبعد بلکه ممکن نیست نظر
با اینکه هرگاه کسی عالم بوده باشد بوجوب سوره در نماز مقصود او اتیان نماز بوده باشد نیت نماز در این صورت
منفک نمیشود از قصد سوره هرگاه معین بوده باشد آن سوره بوصف تعیین و هرگاه مطلق بوده باشد بعنوان اطلاق
مثل فاتحة الکتاب نظر با اینکه خصوص اینها واجب در نماز است نیت نماز در حق عالم بحقیقت حال ممکن الانفکاک
از نیت فاتحة الکتاب نیست لهذا بسم الله در اینجا گفته نمیشود مگر بجهة فاتحة الکتاب و اما سوره واجبه بعد از فاتحة
الکتاب نظر با اینکه سوره معینه واجب نیست بلکه واجب سوره مطلقه است یعنی یک سوره لا علی التعیین لهذا قصد آن در حین شروع
در نماز بدو طریق میشود یکی آنست که منوی مکلف سوره معینه است مثل سوره قدر در رکعت اولی و سوره توحید در رکعت ثانیه
این قسم حکم آن مفصلا بیان شد قسم دیگر آنست که منوی او سوره مطلقه است نظر با اینکه واجب در حق او نیست مگر یک سوره غیر
معینه تشکیکی در صحت نیت در هر دو قسم نیست کلامی که در این مقام هست این است که آیا چنانچه در قسم اول که رسید بمحل قرائت
سوره لازم نبود اول ملتفت این شود که بسم الله میگوید بجهت آن سوره منویه بعد از آن شروع در بسمله نماید آیا در قسم ثانی
نیز چنین است پس بهمان قصد سوره مطلقه بسم الله میگوید بعد از آن هر سوره که خواهد شروع نماید پس بجهة بسمله
تعیین سوره واجب نخواهد بود باین نحو اولا تعیین نماید که من قرائت سوره قدر مثلا مینمایم بعد از آن بسمله بگوید بهمین قصد
پس بسمله بجهت سوره معینه واجب نخواهد بود بعبارة اخری بل اولی پس تعیین سوره قبل از بسمله واجب نخواهد بود
یا نه چنین نیست بلکه لازم است قبل از بسمله تعیین سوره نماید بعد از تعیین شروع در بسمله نماید مختار نزد حقیر ثانی است
پس تعیین سوره قبل از بسمله اوفق بالاحتیاط و اقرب بسبیل النجاة است محل تشکیک نیست بلکه گاه است مقتضی عادة مکلف معتاد
شده است بقراءة سوره معینه در نماز در چنین صورت بمان عادت معین همان سوره است دیگر محتاج بتعیین دیگر نیست
مگر در صورتی که خواهد بخلاف معتاد عمل داشته باشد در این صورت البته محتاج بتعیین است و هرگاه بغیر تعیین
شروع در سوره دیگر نماید حکم این همانست که در قسم اول مذکور شد یعنی در صورتی که قبل از شروع در سوره منوی مکلف
سوره معینه بود بغفلة شروع در سوره دیگر نمود حکم آن مفصلا بیان شد **بحث چهاردهم** در بیان امور مستحبه است بدانکه
مستحب در این مقام چند چیز است **اول** استعاذه است یعنی مستحب است در رکعت اول از هر نماز خواه واجب بوده یا
مستحب قبل از شروع بفاتحة الکتاب استعاذه یعنی گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان
الرجیم و قول بوجوب استعاذه چنانچه مرحوم شیخ شهید در ذکری و در دروس و مرحوم شیخ بهائی از شیخ ابی علی بن شیخنا الطوسی
حکایت فرموده ضعیف و شاذ است و دور نیست مراد آن مرحوم مبالغه در استحباب بوده باشد مؤید آن این است که
والد بزرگوار مرحوم در خلاف دعوی اجماع بر استحباب فرموده است و این بسیار بعید است که والد ادعای اجماع بر استحباب
نماید و ولد قائل بوجوب شود بلکه انصاف این است که دعوی اجماع محقق بر عدم وجوب ممکن است و مستحب رعایت اخفات است
در استعاذه اگرچه در نماز جهری بوده باشد حتی در حق امام چنانچه سابق بر این اشاره بان شد **دویم** از مستحبات مؤکده
جهر بر بسم الله الرحمن الرحیم است در صلوات اخفاتیه یعنی در مواضعی که اخفات در قرائت در آن متعین است اگرچه
در رکعت ثالثه مغرب و در رکعتین اخیرتین نماز عشا بوده باشد لکن ظاهر این است این در حق امام و منفرد باشد پس
در حق ماموم ثابت نیست چنانچه سابق بیان شد مخفی نماند حکم باستحباب جهر به بسمله ثابت است اگرچه در صلوات
مندوبه بلکه در صلوات مندوبه نمازی بوده باشد **سیم** انضمام قرائت سوره است بقراءة فاتحة الکتاب در صلوات

لازم است که چرا اشکال در آن مینوان نمود لکن با اینکه تعیین سوره قبل از بسمله م

شده و بیر بدانکه نمازهای مستحبه بعضی موظف است بکیفیت مخصوصه معتبره در آن که کیفیت مخصوصه است چنانچه
بیان خواهد شد انشاء الله تعالی چنین قسم از نافله محل کلام در این مقام نخواهد بود بلکه محل کلام در بحث نوافل
روزانه یعنی نوافل یومیه و مثل آنهاست که قید معتبره در آنها همان قرائت فاتحة الکتاب است در هر رکعتی و
قرائت سوره در هر رکعت اگرچه لازم نیست لکن مستحب است بلکه مستحب در هر رکعت از آن قرائت زیاده از سوره
واحده است لکن در نوافل لیلیه نه نهاریه مستحب قرائة سور قصار است در نافله نهاریه و نافله مغرب و قرائة سور
طوال است در نافله لیلیه و کیفیت توظیف در رکعتین اولیین از نماز شب و نماز وتیره در مباحث اوقات بیان
شد و هم چنین مستحب است رعایت اخفات در نافله نهاریه مگر در جمعه و رعایت جهر در نافله لیلیه چنانچه سابق اشاره
شد **چهارم** در بیان استحباب قرائة بعض سور قرآنیه در بعضی از صلوات یومیه و بعضی دیگر در بعضی دیگر
گوییم در سابق بیان شد قرائة هر سوره از سوره قرآنیه که بوده باشد بعد از قراءة فاتحة الکتاب مجزیست که
اجزا در سابق استثنا شد کلام در این مقام در بیان استحباب و رجحان قرائت بعضی سورها است در بعضی از صلوات
بدانکه در حدیث مروی در اواخر کافی تقسیم سور قرآنیه شده است بچهار قسم **اول** سور طوال بطا که سوره
کقصار جمع طویله **و ثانی** مئین بمیم و همزه مکسوره جمع مائة مثل سنین جمع سنة **و سور** مثانی و سور مفصل
جماعتی از علمای در تفصیل این اقسام چنین فرموده اند که سور طوال هفت سوره است از سوره بقره تا سوره
یونس بنابر آنکه سوره انفال و توبه را یک سوره حساب نموده اند و سور مئین نیز هفت سوره است اول سوره بنی اسرائیل است
و آخر سوره مؤمنین و فرموده اند این سور را باصد مئین گفته اند بجهت آنکه یا زیاده از صد است بقلیلی یا کمتر از صد است بقلیلی باین سبب
تسمیه شده بمئین قال شیخنا الطبرسی و هی کل سورة یکون نحوا من مائة آیة او فویق ذلک او دوینه و فرموده اند سور مثانی
از سوره یونس است تا سوره بنی اسرائیل و از سوره فرقان است تا سوره محمد و مراد از سور مفصل از سوره محمد است تا
آخر قرآن و صاحب قاموس ده قول در تفسیر مفصل ذکر نموده **اول** از سوره قتال تا آخر قرآن و مراد از سوره قتال
سوره محمد است صلی الله علیه وآله **دوم** از سوره حجرات است تا آخر قرآن و صحح این قول را فلیح نموده **سیم** از سوره
جاثیه است تا آخر **چهارم** از سوره صافات است تا آخر **پنجم** از سوره صف است تا آخر **ششم** از سوره تبارک است
تا آخر **هفتم** از سوره ق است تا آخر **هشتم** از سوره انا فتحنا تا آخر **نهم** از سوره سبح اسم است تا آخر **دهم** از سوره
والضحی است تا آخر و ظاهر این است این اختلاف اقوال در میان علمای عامه بوده باشد علی ای حال مختار ما از این اقوال
قول اول است بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوییم جماعت از متأخرین علمای ما سور مفصل را تقسیم فرموده اند بسه قسم
مطولات فرموده اند این از سوره محمد است تا سوره عم و متوسطات و این از سوره عم است تا سوره والضحی و
قصار و این از سوره والضحی است تا آخر و این تقسیم اگرچه محل مناقشه است بجهت آنکه از جمله سور مطوله بنابر این سوره
جمعه و سوره قیمه خواهد بود و این دو سوره اگر اقصر از سوره عم نباشد اطول نخواهد بود بلکه اقصر اند از آن و هم
چنین سوره طارق و سوره اعلی و سوره شمس از سور متوسطه خواهد بود و اینها اقصر از سوره بینه است که از جمله
قصار است لکن امر در امثال این امور سهل است بجهت فرموده اند مستحب است قرائة سور مطوله در نماز صبح و قرائة سور
متوسطه در نماز عشا و قرائة سور قصار در نماز ظهر و عصر و مغرب و تا حال حدیثی که مشتمل باین توظیف بوده باشد
ندیده ایم بلکه آنچه مدلول علیه حدیث صحیح مروی در تهذیب است خلاف آنست و آن حدیثی است که محمد بن مسلم نقل
نموده که بخدمت کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق عرض کردم که در نماز قرائت موظف هست در جمله

فرمودند

در بیان تقسیم سور قرآنیه باقسام اربعه

در بیان تقسیم سور مفصل است بنه قسم

فرمودند نه مگر نماز جمعه که در آن قرائت باید بشود بسوره جمعه و منافقین بعد از آن محمد بن مسلم میگوید که عرض کردم که کدام
از سورها باید قرائت شود در نمازها در جواب فرمودند اما نماز ظهر و نماز عشا پس قرائت باید بشود در آنها بسوره سبح اسم
ربک الاعلی و سوره والشمس و مثل اینها و اما نماز عصر و مغرب پس قرائت باید بشود در آنها بسوره اذا جاء نصر الله و الهیکم
التکاثر و مثل اینها و اما نماز صبح پس قرائت باید بشود در آن بسوره عم و هل اتیک حدیث الغاشیة و لا اقسم بیوم القیمة
و هل اتی علی الانسان چنانچه از این ظاهر میشود اشتراک ما بین نماز ظهر و عشا و از این روایت که مرحوم شیخ شهید قدس الله سره السعید
حکم فرموده است در کتب خود باشتراک ما بین نماز ظهر و نماز عشا و باشتراک ما بین نماز مغرب و نماز عصر و هم چنین مقتضای این خبر
فرموده جماعت از متأخرین علما آن است که سوره عم از وظایف نماز عشا است و مقتضای حدیث مذکور آنست که از وظایف
نماز صبح است و هم چنین مقتضای فرموده ایشان آنست که سوره بینه از وظایف نماز ظهر و عصر و مغرب بوده باشد و مذکور آنست
که گفته شد مقتضای حدیث آنست که این سوره از جمله وظایف نماز ظهر و عشا بوده باشد مخفی نماند که مقتضای حدیث
صحیح اولی است بدانکه از اخبار مذکوره ظاهر میشود دو قول در مسئله اول آن بود که مطولات مفصل از وظایف نماز صبح است
و متوسطات آن از وظایف نماز عشا و قصار آن از وظایف نماز ظهرین و مغرب و ثانی مثل اینست که اینکه نماز ظهر مثل عشا است
در اینکه وظیفه هر دو از متوسطات مفصل است چنانچه قصار مفصل از وظیفه نماز عصر و مغرب است قائلین بقول اول متفرق شده
فرقه اند فرقه تقسیم سور مفصل نموده اند باقسام ثلثه مذکوره با تحدید اقسام بنحوی که مذکور شد و فرقه دیگر اگرچه بهمین اقسام
تقسیم کرده اند و لکن تحدید اقسام نموده اند و اینها که تحدید اقسام ثلثه نکرده اند بعضی متوسطات را وظیفه عشا و ظهر هر دو
و تحفه م دانسته اند و قصار را وظیفه نماز عصر و مغرب مثل شیخ شهید و بعضی متوسطات را از نماز عشای فقط دانسته اند و قصار را
از وظیفه ظهرین و مغرب مثل علامه در تذکره و منتهی و تحریر و قواعد و کلام شیخ شهید اوفق است بحدیث صحیح چنانچه اشاره شد
و قول ثالث در مسئله آنست که افضل در جمیع فرایض در رکعت اولی قرائة حمد و سوره مبارکه قدر است و در رکعت ثانیه قرائة
حمد و سوره مبارکه توحید است مگر در نماز عشای شب جمعه و نماز عصر جمعه و نماز صبح روز پنجشنبه که وظیفه اینها مذکور خواهد
شد و این قول مرحوم شیخ صدوق است بدانکه مناسب در این مقام تنبیه بر چهار مطلب است **اول** آنست که میگوییم بمقتضای
آنچه مذکور شد از حدیث صحیح و حکایت جمله از کلمات اصحاب آنست در نماز صبح هر روزی از روزها مطولات بوده باشد
کسی بعد از سوره مبارکه حمد قرائت هر سوره از مطولات مفصل نماید ایشان بوظیفه عمل کرده خواهد بود مگر سوره والنجم که مشتمل
است و این چنین است که مذکور شد لکن مرتبه بعضی از این سورها نسبت بنماز صبح بعضی ایام هست مثل سوره هل اتی
نسبت بنماز صبح روز پنجشنبه و روز دوشنبه از این راه است که ما متعرض این شده اند که اگر کسی در این دو روز قرائت
سوره دیگر از آن سور نماید آتی بوظیفه نخواهد بود بلکه دلیل بر تخصیص ذکر همان فرمایش است بیان آن اینست که شیخ
صدوق در کتاب ثواب الاعمال از مخزن الاوائل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرموده
هر کس که بخواند در صبح روز پنجشنبه سوره هل اتی علی الانسان را وقایه الله علی الاطلاق جل شانه بتزویج او خواهد در آورد هشتصد
حور باکره و چهار هزار زن و هشت هزار ثیب و مصاحب خواهد فرمود او را با حضرت خیر الکاینات صلوات الله و سلامه علیه اگرچه تصریحی
در این حدیث نیست بر اینکه قرائت باید در نماز فریضه بوده باشد لکن اینقدر قطعی که الاراده است بعلاوه در فهم اصحاب خصوصا بعد
از ملاحظه بعضی اخبار دیگر و اما روز دوشنبه پس راوی روایت نموده از جناب حضرت امام علی النقی صلوات الله و سلامه علیهم
که من در روز سه شنبه خدمت آن بزرگوار مشرف شدم فرمودند دیروز ترا ندیدیم عرض کردم چونکه روز دوشنبه بود خوش ندانستم
که بیرون آمده باشم حضرت فرمودند که کسی که خواهد حفظ کند عالم جل شانه او را محافظت فرماید از شر این روز دوشنبه پس بخواند

در رکعت اولی از نماز صبح هل اتی علی الانسان و در رجاء بن ابی الضحاک که در خدمت با سعادت مرجع طالبه اهل تقوی و هدی
جناب حضرت امام رضا علیه آلاف التحیة والثنا مشرف بوده در طریق خراسان روایت کرده که آن سرور کل ایام در رکعت اولی از نماز
صبح اینده و روز تلاوت میفرموده حمد و سوره هل اتی علی الانسان را و در رکعت ثانیه تلاوت میفرموده حمد و سوره هل اتیك
حدیث الغاشیة را و از این راه است که مرحوم شیخ صدوق و شیخ شهید و غیرهما حکم باستحباب قراءة این دو سوره مبارکه
فرموده اند در نماز صبح اینده و روز **دویم** در بیان اختلاف فقها است در وظیفه نمازهای شب و روز جمعه بدانکه اختلاف
کرده اند فقها در سوره موظفه در نماز مغرب و نماز عشای شب جمعه بچهار قول **اوّل** اول قول باستحباب قراءة سوره جمعه
است در رکعت اولی از هر دو نماز و استحباب سوره قراءة اعلی است در رکعت ثانیه هر دو نماز و این قول مرحوم سید مرتضی
در اقتصاد و شیخ طوسی است در مبسوط و نهایه و ابن ادریس است در سرایر و محقق و مرحوم علامه است [illegible] قدیم بلکه مرحوم
سید مرتضی در این دعوی اجماع امامیه نموده است و **دویم** قول شیخ طوسی است در کتاب مصباح و اقتصاد و این متحد است با قول
اول در نماز عشا و هم چنین در نماز مغرب در رکعت اولی لکن مغایر است با او در رکعت ثانیه که فرموده مستحب است در این قراءة
توحید **سیم** قول باستحباب سوره انا انزلناه است در رکعت اولی نماز مغرب و توحید است در رکعت ثانیه و در نماز عشا
مثل [illegible] بر قول سیم متحدات با قولین در نماز عشا لکن مغایر است با هر دو در نماز مغرب چنانچه ظاهر میشود بملاحظه
عربیه قول **چهارم** قول است که حکایت شده از ابن ابی عقیل که مستحب قراءة سوره جمعه و المنافقین در عتمه شب جمعه غالب العشاء
لفظ عتمه استعمال شده است در نماز عشا اگر مراد کلام ابن ابی عقیل او همین معنی است پس حکم نماز مغرب از کلام او مستفاد نشده
و اگر مراد او از نماز مغرب و نماز عشا است پس مقتضای آن حکم باستحباب سوره جمعه و منافقین است در هر دو نماز علی جمیع
این اقوال اضعف است مگر قراءة منافقین در نماز مغرب که مستند بر صحت آن ندیده ایم آنچه مذکور شد در بیان توظیف در نماز
مغرب و نماز عشا و شب جمعه بود و امّا نماز صبح روز جمعه پس ظاهر از کلام فقها آنست که مستحب در آن در رکعت اولی
سوره جمعه است و در رکعت ثانیه سوره توحید و ظاهر از شیخ صدوق در فقیه و سید مرتضی در انتصار استحباب سوره
جمعه است در رکعت اولی و استحباب منافقین است در رکعت ثانیه بلکه مرحوم سید بر این دعوی اجماع امامیه فرموده و مستحضر
کلام در استحباب جمعه در رکعت اولی نیست بلکه محل کلام استحباب منافقین است در رکعت ثانیه مختار ثبوت استحباب است نظر
بدلالة جمله از نصوص معتبره چنانچه جمله از نصوص معتبره دیگر دال بر استحباب سوره توحید است در آن بنا بر این پس استحباب
در رکعت ثانیه نماز صبح تخییری خواهد بود یعنی مکلف مخیر است ما بین قراءة هر یک از سورتین مذکورتین و باشد باتیان هر یک اتی
بموظف خواهد بود چنانچه این ظاهر میشود از مرحوم علامه در کتاب قواعد بنا بر این عدول از جحد یا توحید در رکعت ثانیه
نماز صبح بسوره منافقین بی اشکال خواهد بود چنانچه در بحث عدول مذکور شد امّا توظیف در ظهر و عصر روز جمعه بسوره جمعه
در رکعت اولی و بسوره منافقین در رکعت ثانیه هر یک از صلوتین پس بی اشکال است و هم چنین در نماز جمعه بلکه ظاهر از مرحوم شیخ
صدوق در فقیه وجوب قراءة سورتین است در نماز ظهر روز جمعه و ظاهر این است که مراد او از ظهر اعم از نماز جمعه و ظهر است و مرحوم ابو
الصلاح نیز با ایشان موافقت فرموده در وجوب قراءة سورتین در ظهر روز جمعه و در نماز جمعه بلکه عبارت آن مرحوم در وجوب سورتین
در نماز جمعه اظهر است از کلام مرحوم شیخ صدوق و این قول که حجه ایشان در بر کلام آن قایل شده اند لکن بسیار ضعیف است و مستند
آن ماوّل است چنانچه مفصلا در مطالع الانوار بیان شده است **مطلب سیم** در بیان اینکه قراءة انا انزلناه قایم مقام هر یک
از سور موظفه میشود در همه نمازها بدانکه [illegible] روایت نموده از ثقة جلیل القدر حمیری که او عریضه نوشت بخدمت امام زمان
صاحب الامر علیه السلام با این مضمون روایت کرده شده است که حضرت عالم علیه السلام فرموده عجب است چگونه قبول شود نماز کسی که قراءت نه

در بیان سورهٔ موظفه در نماز صبح روز جمعه

در بیان سورهٔ موظفه در صلوة جمعه و ظهر و عصر جمعه

در بیان اینکه سورهٔ قدر و توحید در نماز قایم مقام جمیع سور موظفه میشود

نموده باشد

نموده باشد در آن نماز سوره انا انزلناه و روایت کرده شده است که نیست از برای نمازی خیر که در آن قراءت نشود سوره مبارکه
قل هو الله احد و روایت شده است که هر کس سوره همزه را تلاوت کند در نمازهای واجب خود ثواب داده خواهد شد بقدر دنیا تا
جایز است کسی قراءت سوره همزه کند و ترک کند سایر سوره را که ذکر شد با اکثر روایت شده نماز مقبول نیست و نمایی از برای
نمازی نیست که بآن سوره [illegible] لازم الاذعان حتی [illegible] از آن جناب صادر شده ثواب در قراءت این سوره مخصوص است که روایت شده
و هرگاه کسی ترک کند سوره را که در آن ثواب هست و تلاوت نماید سوره قل هو الله و سوره انا انزلناه را عطا خواهد شد ثواب
این سوره که قراءت نموده بعلاوه ثواب آن سوره را که ترک نموده بجهت تفضیلی که از برای این دو سوره مبارکه هست این حدیث
نظر بعلو سند و صحت آن چنانچه [illegible] از اول جلد ثالث مطالع الانوار در مباحث نماز جمعه بیان نموده ایم [illegible] دلالت
از امام زمان علیه الصلوة والسلام عمل بآن فی غیبة است و مؤید این حدیث است احادیث متعدده از جمله آنها حدیثی است که ثقة
الاسلام در کتاب کافی و شیخ الطائفه در تهذیب روایت فرموده اند از ابی علی بن راشد که او گفت من عرض کردم خدمت جناب
موسی بن جعفر علیهما السلام خداوند عالم جل شانه مرا فدای تو کرده باشد شما نوشته اید بمحمد بن فرج در مقام تعلیم او بهترین سوره در
فرایض سوره انا انزلناه و قل هو الله احد است و سینه من تنگ شده بسبب قراءة این دو سوره در نماز صبح گویا طالب این
بود که در نماز صبح سور مطوله تلاوت نموده باشد جناب حضرت در جواب فرموده اند البته تنگ نشود سینه تو بسبب
این دو سوره بجهت اکثر فضیلت قسم بذات اقدس خداوند عالم جل شانه در قراءت این دو سوره است و حدیث دیگر
حدیثی است که شیخ صدوق در کتاب عیون روایت نموده از ابی الحسن الصائغ که او از عم خود روایت نموده که او گفته در
خدمت جناب حضرت امام رضا علیه السلام مشرف بودم در سفر خراسان و جناب حضرت عادة ایشان این بود که در رکعت اولی
از فرایض تلاوت میفرموده اند سوره مبارکه حمد و انا انزلناه و در رکعت ثانیه تلاوت میفرموده اند سوره مبارکه حمد و قل
هو الله احد گرچه از روایت رجاء بن ابی الضحاک که در همان سفر بخدمت آن بزرگوار مشرف بوده ظاهر میشود که این
در غیر روز جمعه و صبح روز پنجشنبه و روز دوشنبه بوده **مطلب چهارم** در بیان کیفیت قراءت سوره موظفه است
نمازها بدانکه سابق مذکور شد که مستحب است قراءت مطولات در نماز صبح و قراءت متوسطات در نماز عشا یا ظهر و عشا
و قراءت قصار در باقی مقصود در اینمقام این است که آیا افضل این است سوره که قراءت میشود در رکعت ثانیه مغایر بوده باشد
با سوره که در رکعت اولی تلاوت نموده یا ضرر چنین نیست ظاهر اول است لکن در صورتیکه متمکن از قراءت سورتین در
رکعتین بوده باشد در این صورت هرگاه سوره واحده در هر دو رکعت تلاوت نماید مرجوح است هر سوره که بوده باشد
مگر سوره مبارکه توحید که آن مستثنی است بجهة قراءت سوره واحده در رکعتین از فرایض [illegible]
است خواه از سور موظفه در آن نماز بوده باشد یا غیر آن مگر قراءة سوره توحید که چنین نیست بنابر این هرگاه
کسی سوره قل اعوذ برب الفلق را در رکعتی تلاوت نماید و قل اعوذ برب الناس را در رکعتی دیگر آن مرجوح نخواهد بود
بخلاف آنکه هرگاه یک سوره را در هر یک از رکعتین تلاوت نماید توضیح مطلب بتقریر این است که [illegible] احتمالات
در اینمقام متعدد است یکی آنست که سوره مطوله که در نماز صبح موظف است هرگاه تلاوت یک سوره از آن در
رکعتی نماید و سوره دیگر در رکعت دیگر مطلقا منقصتی در آن نخواهد بود و امّا هرگاه قراءت سوره واحده
در هر یک از رکعتین از آن نماز نماید آن مکروه خواهد بود خواه این سوره واحده از سور مطوله بوده باشد
یا از غیر و امّا هرگاه اتیان بدو سوره نماید هر سوره در رکعتی آن مکروه نخواهد بود اگرچه هر دو سوره از غیر سور
مطوله بوده باشد محصّل مطلب اینست امتثال در نماز صبح از حیثیت قراءة سوره بچند طریق میشود اوّل آنکه

در بیان کراهت سوره واحده در هر دو رکعت [illegible] مگر توحید

که تلاوت یک سوره از سور مطوله نماید در رکعت اولی و تلاوت سوره دیگر نماید در رکعت دیگر این اکمل اقسام است
قطع نظر از حکایت تبدیل بسوره قدر دویم آنست که قرائت سوره از سور مطوله نماید در رکعتی و تلاوت سوره
غیر از سور مطوله نماید در رکعت دیگر این اگرچه ادون از قسم اول است لکن اکمل از بقیه اقسام است سیم آنست
که تلاوت دو سوره از غیر سور مطوله نماید در همین نماز صبح در هر رکعتی سوره چهارم آنست که تلاوت سوره
واحده از سور مطوله نماید در هر یک از رکعتین مقصود اینست این قسم مرجوح است از جمیع اقسام مذکوره اگرچه قسم تمام
بوده باشد پنجم آنست که قرائت سوره واحده غیر مطوله نماید در هر یک از رکعتین همین نماز مشخص است که این ادون
از همه اقسام است مذکور شد که ظاهر این است این در غیر سوره مبارکه توحید است پس هرگاه قاطبه صلوات را اتیان
نماید بسوره توحید در جمیع رکعات آن مکروه نخواهد بود اگرچه آنچه مرجوح بالاضافه است بر بعض صور در بعض صلوات
بوده باشد چنانچه تفصیل آن از سابق معلوم میشود مخفی نماند این اقسام بنحوی که در نماز صبح مذکور شد نسبت بسور
مطوله بعینها متحقق است در نماز عشا نسبت بسور متوسطه و در نماز عصر مثلا نسبت بسور قصار استخراج آن بر متامل
ظاهر است ششم از جمله امور مستحبه ترتیل در قرائت است و مراد از ترتیل از قراری که ظاهر میشود از جمله اخبار وارده از ائمه
اطهار علیهم السلام آنست که اقتصار در قرائت نماید باین معنی اجتناب نماید از سرعت مفرطه و بطوء مفرط یعنی قرائت
را بسیار سریع ننماید و همچنین بسیار بطی ننماید بحدی که افتراق مابین کلمات حاصل شود مخفی است مراد در
صورتی است که سرعت بحدی نبوده باشد که اخلال بکلمه یا بحرف شود و هم چنین بطوء بمرتبه نبوده باشد
که تقطیع مابین حروف یا کلمات حاصل شود و الا قرائت باین نحو موجب بطلان نماز خواهد بود و از مرحوم محقق
در کتاب معتبر و علامه و غیرهما ظاهر میشود تقسیم ترتیل بترتیل واجب و ترتیل مستحب اما ترتیل مستحب پس راجع میشود
بانچه مذکور شد و اما ترتیل واجب پس اخراج حروف است از مخارج و وجوب اخراج حروف از مخارج سابق بر این بیان شد
بعضی از علما ترتیل واجب را باین نحو تفسیر نموده اداء حروف از مخارج و حفظ احکام وقوف باین نحو که وقف بحرکت و وصل
بسکون ننماید تحقیق حال در این مقام مقتضی اینست که گفته شود اما وقف بحرکت پس آن مهجور است نزد قاطبه اهل
لسان پس اجتناب از آن لازم و با عدم اجتناب نماز محکوم ببطلان نخواهد بود اما وصل بسکون ظاهر اینست که بعنوان
اطلاق اجتناب از آن لازم نبوده باشد بلکه در آن تفصیل است توضیح حال در بیان مرام مستدعی این است که
گفته شود در این مقام چهار احتمال است وقف بسکون و وقف بحرکت و هم چنین وصل بسکون و وصل بحرکت اما
قسم اول پس آن احسن اقسام است و محل تشکیک نیست دویم حکم آن مذکور شد و قسم رابع نیز محل تامل نیست
مگر در صورتی که کلمه موصول الیها مفتتح بهمزه وصل بوده باشد و اسقاط آن همزه نماید مثل رب العالمین الرحمن
الرحیم با اظهار فتحه نون و اثبات همزه الرحمن الرحیم در این صورت حکم بصحت مشکل بلکه بطلان اقرب بصواب است
و اما قسم سیم که عبارت از وصل بسکون بوده باشد پس این منقسم بچند قسم میشود اول آنست که فصل متخلل شود
مابین فراغ از کلمه سابقه و شروع بکلمه لاحقه و لکن قطع نفس ننماید در این صورت ظاهر این است که صحیح و واجب
بوده باشد بلکه ممکن است که بگوییم این وقف بسکون بوده باشد نه وصل بسکون نظر بعدم اعتبار قطع نفس در
حقیقت وقف پس چنانچه وقف صادق است در صورت قطع نفس بعد از فراغ از کلمه و قبل از شروع بکلمه دیگر اگرچه
فصل بینی متخلل فیما بین نشود هم چنین صادق است در صورت تخلل فصل اگرچه قطع نفس نشده باشد دویم
آنست که فصل متخلل نشود فیما بین کلمه سابقه و شروع بکلمه لاحقه لکن کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل نبوده باشد

در بیان وقف بسکون و وقف بحرکت و وصل بسکون و وصل بحرکت

مثل الرحمن

مثل الرحمن الرحیم مالک یوم الدین با اظهار حرکت میم الرحیم نماید و شروع نماید با آنچه بعد با عدم قطع نفس و عدم
تخلل فصل در این صورت در نظر حقیر حکم ببطلان قرائت نمیشود بلکه ظاهر اینست که صحیح بوده باشد سیم مثل
دویم است مگر آنکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد و در این صورت حکم بصحت مشکل بلکه دور نیست که
باطل بوده باشد پس در سه صورت قرائت محکوم ببطلان میشود اول در صورت وقف بحرکت دویم در صورت وصل
بحرکت لکن در موضعی که کلمه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد و اثبات آن همزه نماید سیم در صورت وصل بسکون در صورت
عدم تخلل فصل عرفا بعد از فراغ از کلمه سابقه و قبل از شروع بکلمه لاحقه در جائی که کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد
و هم چنین در سه صورت قرائت محکوم بصحت است اول در صورت وقف بسکون یعنی با قطع نفس خواه کلمه لاحقه
مفتتح بهمزه وصل بوده باشد یا نبوده باشد دویم در صورت وصل بحرکت لکن مشروط با آنکه هرگاه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل
بوده باشد اسقاط آن همزه نماید سیم در صورت وصل بسکون یعنی با عدم قطع نفس بشرط آنکه هرگاه کلمه لاحقه
مفتتح بهمزه وصل بوده باشد فصلی عرفا متخلل سازد فیما بین فراغ از کلمه سابقه و شروع بکلمه لاحقه و اما هرگاه کلمه لاحقه
مفتتح بهمزه وصل نبوده باشد قرائت صحیح است اگرچه با عدم تخلل فصل بوده باشد لکن احتیاط در این مقتضی
اجتناب از مثل آنست بعد از آنکه این مطلب بتفصیل مذکور دانسته شد میگوییم پس وصل بسکون بعنوان اطلاق
منافی با تحقق ترتیل نیست بلکه با وصل بسکون نیز ترتیل متحقق است و لهذا ندیده ایم احدی از علما را خلاف آن
پس مناسب این است که جمله از عبارات جماعت از اعاظم علما را ذکر کنیم تا حقیقت حال مشخص شود پس میگوییم قال الشیخ
الطائفه فی النهایة ینبغی ان یرتل قرائته و یضع الحروف مواضعها هرگاه این کلام که عبارت از و یضع الحروف مواضعها
بوده باشد تفسیر ترتیل بوده باشد پس ترتیل عبارت از اخراج حروف از مخارج خواهد بود و اگر چنین نبوده باشد تفسیر
ترتیل از کلام نهایه ظاهر نمیشود و محقق در معتبر فرموده یعنی بالترتیل فی القرائة تبیینها من غیر مبالغة و بر قال الشیخ
پس بنا بر این ترتیل در قرائت عبارت از ظاهر کردن اجزای قرائت و بعینه همین تفسیر فرموده مرحوم علامه در منتهی
که یا مراد از غیر مبالغه اجتناب از بطوء مفرط بوده باشد و علامه در نهایة الاحکام فرموده بعد از حکم باستحباب ترتیل
در قرائت و یعنی به بیان الحروف و اظهارها و لا یمده بحیث یشبه الغناء و لو ادرج و لم یرتل و اتی بالحروف بکمالها صحت
صلوته و ابن ادریس در سرائر فرموده و ینبغی ان یرتل قرائته و یبینها و لا یعجل فیها مجملا مستفاد از کلمات مذکوره و غیر اینها
آنست که ترتیل عبارت از اجتناب از سرعت مفرطه در قرائت بنا بر این ممکن است تحقق ترتیل با قرائت فاتحة الکتاب بنفس
واحد که مطلقا رعایت وقف در سر آیه ها ننماید و از این راه است که مرحوم محقق در شرایع و غیره بعد از حکم باستحباب
ترتیل حکم فرموده اند باستحباب رعایت وقوف بجهة منافات وصل بسکون با ماهیة ترتیل غیر مستفاد است بدلیل و
مدلول علیه بکلام احدی از علما نیست چنانچه ظاهر شد هفتم از جمله امور مستحبه رعایت وقوف است و آنچه ذکر در محله وقف را
تقسیم نموده اند بچهار قسم وقف تام و حسن و کافی و قبیح وقف تام وقف بر کلمه ایست که ارتباطی و تعلقی بما بعد خود نه
داشته باشد نه ارتباط لفظی و نه ارتباط معنوی مثل وقف بر یوم الدین و نستعین و وقف کافی وقف بر موضعی
که متعلق بما بعد خود بوده باشد از حیث معنی فقط و ارتباط لفظی نداشته باشد مثل وقف بالغیب فی قوله تعالی
الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة الایة و وقف بر ینفقون فی قوله تعالی و مما رزقناهم ینفقون و الذین یؤمنون بما
انزل الیک و ما انزل و وقف بر من قبلک فی قوله تعالی بما انزل الیک من قبلک و بالاخرة هم یوقنون کسی که بگوید و یقیمون الصلوة
در اول عطف است بر یؤمنون و هم چنین و الذین یؤمنون عطف است بقوله تعالی الذین یؤمنون بالغیب پس هر یک از اینها

اجتناب از این احدی ندیده تحقق
ماهیة ترتیل دانسته باشد
بلکه ظاهر از کلمات علما

در بیان تقسیم وقف باقسام اربعه

چنانچه ارتباط معنوی بما قبل دارد و ارتباط لفظی نیز دارد بجهت آنکه مراد از آنچه مذکور شد که وقف کافی وقف بر کلمه ایست
که ارتباط معنوی بما بعد داشته باشد و ارتباط لفظی نداشته باشد یعنی آن کلمه موقوف علیها ارتباط لفظی نداشته با
ما بعد اینجا مقصود آنست که کلمه بعد از موقوف علیها ارتباط لفظی دارد بما قبل که موقوف علیهاست این مفهوم نیست و از آنچه مذکور شد
در تعریف وقف تام و وقف کافی ظاهر میشود چنانچه هریک از اینها در رؤس آیات تحقیق میشود ممکن است در وسط آیات نیز
تحقیق شود مخفی نماند از آنچه مذکور شد در تعریف وقف تام و وقف کافی ظاهر میشود که وقف بر بسمله در سوره توحید وقف
تام بوده باشد و وقف بر بعض آیات وقف کافی بوده باشد و وقف حسن بنا بر آنچه قراء ذکر کرده اند وقف بر کلمه ایست که ارتباط
لفظی بما بعد داشته باشد لکن ارتباط معنوی نداشته باشد عکس وقف کافی و بنا بمقتضای قول قراء در چهارده موضع
در سوره فاتحة الکتاب وقف میتوان نمود چهار موضع وقف تام مثل وقف در بسمله و یوم الدین و نستعین و الضالین و ده
موضع وقف حسن و آن در بسم الله و در الرحمن و در الحمد لله و العالمین و الرحمن و الرحیم و نعبد و المستقیم و انعمت علیهم
و المغضوب علیهم و وقف کافی در فاتحة الکتاب بنا بر این نخواهد بود تقریر کرده اند ما بین این سه قسم در لزوم اعاده
کلمه موقوف علیها در وقف تام و وقف کافی اعاده آن لازم نیست بل ابتدا بکلمه بعد از آن جایز خواهد بود بخلاف وقف
حسن که بنا بر قول بعضی قراء اعاده کلمه موقوف علیها لازم پس ابتدا بما بعد آن جایز نخواهد بود و عدم لزوم اعاده در اولین
اگرچه مسلم است لکن لزوم اعاده در ثانی مسلم نیست لکن ظاهر اینست مراد قراء از لزوم و عدم لزوم رجحان و عدم رجحان است
یعنی اعاده کلمه موقوف علیها در وقف تام و وقف کافی رجحان ندارد و در وقف حسن راجح است بنا بر این مضایقه از
این معنی نداریم لکن در قرائة فاتحة الکتاب در نماز نظر باینکه امتثال بقرائة اول حاصل شد اعاده آن بقصد لزوم
بلکه بقصد رجحان مشکل است قسم چهارم از اقسام وقف وقف قبیح است و آن وقف بر کلمه ایست که متعلق بوده باشد
بما بعد خود لفظا و معنی مجملا کلمه را اگر ملاحظه میکنیم بالاضافه بما بعد خود یا متعلق باو است لفظا و معنی یا متعلق
باو نیست که کافی یا متعلق است بحسب لفظ دون معنی یا متعلق است بحسب معنی دون لفظ وقف در قسم اول قبیح
پس جایز نخواهد بود و در سه قسم دیگر جایز است قسم دویم مسمی است بوقف تام نظر بتمامیت آن در محل وقف بودن
از دو قسم دیگر قسم سیم مسمی است بوقف حسن و قسم چهارم بوقف کافی کلامی که در این مقام هست اینست که قسم سیم
که کلمه متعلق بما بعد خود باشد بحسب لفظ دون معنی بحسب ظاهر ممنوع است نظر باینکه تعلق لفظی مستلزم تعلق معنوی
است مثل بسم الله تعلق لفظی آن بما بعد آنست که موصوف است و ما بعد آن صفت است پس لامحاله تعلق معنوی متحقق
خواهد بود و همچنین در الرحیم نسبت بالرحمن و نحو اینها مگر آنکه مراد اینها از ارتباط و تعلق معنوی و لفظی معنی دیگر باشد
بعد از آنکه این مطلب منقح شد عود میکنیم باصل مطلب پس میگوییم جماعتی از فقها رحمهم الله بعد از حکم باستحباب ترتیل
مستحب است حفظ وقوف مراد این نیست که حفظ هر وقفی مستحب بوده باشد چنانچه توهم این هست لفظ الوقوف در
کلمات ایشان نظر باینکه جمع محلی باللام است بلکه مراد اینست هرگاه مکلف وقف نماید باختیار وقف در محل یکی از این مواضع
اولی خواهد بود نسبت بموضع دیگر نه آنکه مراد این بوده باشد که مستحب در چهارده موضع در سوره فاتحة الکتاب وقف
نماید قطعا چنین نیست بعلاوه آنکه ممکن است که کمتر شود آنچه مذکور شد در بیان تقسیم وقف باقسام مذکوره بنا بر
اصطلاح قراء ممکن است در این مقام اینها مراد نبوده باشد بلکه مراد وقف بر آیات بوده باشد یعنی مستحب است در قرائة فاتحة
الکتاب مثلا در نماز رعایت وقف نماید در رؤس آیات لکن انصاف این است حکم باستحباب این بعنوان اطلاق مشکل
نظر باینکه لازم این آنست که هرگاه کسی بعد از بسمله یعنی الحمد لله تا مالک یوم الدین وقف ننماید تارک مستحب بوده باشد

واین

در بیان تحقیق حفظ وقوف

واین مشکل است و ممکن است مراد از وقوف در کلمات ایشان وقوف تامتر بوده باشد بنا بر این حکم باستحباب اشکالی نخواهد
داشت مجملا مراد از حفظ وقوف در این عبارات یا مراد استحباب رعایت وقف است در هر آیه یا مراد استحباب رعایت وقوف
تامتر است یا مراد معنی است که اول مذکور شد حاصل آن اینست در صورت حاجت بوقف اجتناب نماید از وقف
قبیح پس اختیار نماید یا وقف حسن را یا وقف کافی را یا وقف تام را بنا بر این مراد از حفظ وقوف حفظ احکام وقف
خواهد بود لکن حمل عبارات را بر این معنی بسیار بعید است پس اولی اینست که حمل شود بر احد معنیین که اول مذکور شد
مخفی نماند که وقف بر کلمه که متعلق بما بعد بوده باشد لفظا و معنی اگرچه در کلمات قراء محکوم بعدم جواز شده لکن ظاهر
اینست که مراد مرجوحیت بوده باشد پس وقف جایز خواهد بود لکن احتیاط اجتناب است از وقف بر مضاف نظر به
شدت تعلق او بمضاف الیه حتی که با کلمه واحده بوده باشد بنا بر این اجتناب باید نمود از وقف بر مضاف در رب العالمین
و مالک یوم الدین و غیر المغضوب علیهم و نحو اینها مجملا مراد قراء از رجحان اجتناب است نه تعیین آن پس عمل بمقتضای قول قراء راجح
نه لازم که آنچه سابق بر این تنبیه بر آن شد اما رعایت آنچه در تنوین و نون ساکنه بالاضافه باتصال اینها بهریک از
حروف هجا ذکر نموده اند پس از تمیز من باب الحتم و اللزوم نیست بلکه از محسنات قرائت است بلکه حکم برجحان رعایت آن بعنوان
اطلاق بمقتضای انصاف مشکل است توضیح حال در بیان این مرام مقتضی اینست که کیفیت تنوین و نون ساکنه با ملاحظه حرفی
از حروف هجا که بعد از هریک از اینها که بوده باشد قسمت نموده اند بچهار قسم اول ادغام دویم اظهار سیم قلب چهارم اخفا
مقصود از این بیان کیفیت تلفظ بتنوین بلکه بحرف منون و نون ساکنه است با ملاحظه حرفی که بعد از اینها واقع میشود
پس میگوییم قسم اول ادغام است و ادغام در لغت بمعنی ادخال است و در اصطلاح بنا بر آنچه در شرح تسهیل
تفریع بیان شده عبارت است از رفع لسان و وضع آن بدو حرف در یک دفعه بدانکه شش حرف از حروف هجا بنا بر قول قراء
آنست که هرگاه یکی از این شش حرف واقع شود بعد از حرف منون یا بعد از نون ساکنه باید تنوین بلکه حرف منون را یا آن
نون ساکنه را بلکه حرفی که مقدم بر نون ساکنه است ادغام نمود در هریک از این شش حرف که بوده باشد و این شش حرف عبارت
است از ی ن م و ل ر و این ادغام را منقسم بدو قسم کرده اند یکی ادغام مع الغنه است و آن نسبت بچهار حرف اولست تنوین با
الاضافه بیا مثل وجوه یومئذ خاشعة و وجوه یومئذ ناعمة و نون ساکنه نسبت بآن مثل سیذکر من یخشی و تنوین
نسبت بنون مثل عاملة ناصبة یومئذ ناعمة و نون ساکنه نسبت بآن مثل فذکر ان نفعت الذکری و تنوین نسبت
بمیم مثل فیها سرر مرفوعة و اکواب موضوعة و نون ساکنه نسبت بآن مثل خلق من ماء دافق و تنوین نسبت بواو مثل
فما له من قوة و لا ناصر و نون ساکنه نسبت بآن مثل و الله من ورائهم محیط و این قسم را ادغام مع الغنه گویند و غنه
صوتی است که از قبل دماغ خارج میشود و مقصود قراء از اینکه این قسم را ادغام مع الغنه میگویند آنست که در حین
قرائت حرف منون را با تنوین ظاهر نکرده بلکه میباید آن حرف را ادغام کرد در یکی از این حروف اربعه حتی کأنه آن حرف
مشدد بوده و تلفظ بنوعی کرده که صوت میل بدماغ کند و این در مثل حرف منون یا نون ساکنه با میم اگرچه ظاهر است
مثل خیر من الف شهر و من ماء و همچنین با نون لکن با واو و یا غیر ظاهر است مجملا این مطلب که عبارت از ادغام حرف
منون یا حرفی که مقدم بر نون ساکنه بوده باشد بیکی از چهار حرف مذکوره اگرچه بالاضافه بمیم و نون ظاهر و وجیه و مسلم
لکن بالاضافه بواو و یا ظاهر و مسلم نیست خصوصا بالاضافه بیا بنا بر این هرگاه در مثل من قوة و لا ناصر تنوین تا را اظهار
نکند بلکه تا را ادغام در واو نماید بنحوی که واو مشدد ادا شود حکم بجواز آن مشکل است و هکذا در مثل اللهم صل علی محمد
و آل محمد در تشهد و نحو اینها و همچنین است حال در نون ساکنه بالاضافه بواو مثل من ولیهم و همچنین است حال

بیان احکام نون ساکنه و تنوین نزد حروف هجا

وهمچنین از جماعت را
اتصال تلاوت نماید

در مجموع بوده باشد تا عمرو یا من یخشی که باین نحو قرائت نماید مییخشی و همچنین عن ید را عید قرائت نماید بلکه
حکم بجواز این اشکال از سابق است شاید از این راه بوده که شارح مفصل غنه را تفسیر کرده است در جمیع حروف ادغام باین
نحو که باید بنوعی تلفظ شود که اثری از نون باقی بماند و بعضی از علما صرف تفرقه قرار کرده اند ما بین نون ساکنه و تنوین
حکم نموده بوجوب ادغام در اول و بجواز آن در ثانی و قسم دوم ادغام بلا غنه است و این در صورتی است که هریک از
حرف نون و نون ساکنه متصل شود بلام یا را مثل غفور رحیم و من ربک انهم عدو لک و لم یکن له اما ادغام بجهت که
حرف نون یا حرفی که مقدم بر نون ساکنه است ادغام میشود بهریک از لام و را و اما بلا غنه بجهت آنکه در مقابل مع
الغنه است و شارح تسهیل جواز غنه را در این قسم نیز از سیبویه نقل نموده و همچنین از عاصم و ابن عامر کرده و بعضی از روات
قرائت و قسم دویم اظهار است و این در صورتی است که تنوین یا نون ساکنه متصل شود بهریک از حروف حلقیه که
بوده باشد و آن چنانچه سابق بیان شد شش حرف همزه و ها و عین و حا مهملتین و غین و خای معجمتین و وجه تسمیه
این باظهار بجهت آنست که باید حین قرائة حرف نون بلکه تنوین آن را اظهار نمود و همچنین نون ساکنه را مثل عذاب الیم
و من آیاته ان هی الا حیوتنا الدنیا او لم ننهک عن العالمین امتر علی ربه لایات نحن و هل یستوی و الانعام و هو کل
علی مولاه من حاد و عزیز حکیم و علیم خبیر و من غل و علیم خبیر و من خلق السموات والارض و اظهار هریک از تنوین
و نون ساکنه در حال اتصال بهریک از حروف سته حلقیه مذکوره مشهور ما بین قراء و ائمه صرف است لکن زمخشری حکایت
نموده است از جماعتی که مخالفت کرده اند در عین و حای مهملتین حکم این دو حرف را مثل قاف دانسته اند در اخفا نمودن
تنوین و نون ساکنه را در حال اتصال بهریک از آنها که بوده باشد نظر بقرب مخرج این دو حرف بمخرج قاف و قسم سیم
قلب است و آن در صورتی است که هریک از تنوین و نون ساکنه متصل شود بباء موحده اتصال نون ساکنه بباء خواه
در کلمه واحد بوده باشد یا در کلمتین باین نحو که تنوین یا نون ساکنه در آخر کلمه اولی بوده باشد و باء در اول کلمه ثانیه مثل
بصیر بعباده و من بعد معلوم است اتصال تنوین بباء ممکن نیست مگر در دو کلمه لکن اتصال نون ساکنه بباء چنانچه در
دو کلمه ممکن است در کلمه واحده نیز ممکن است خواه فعل بوده باشد مثل اذ انبعث یا اسم بوده باشد مثل عنبر و منبر
و این قسم را قلب نامیده اند بجهت آنکه بنابر اعتقاد قراء و ائمه صرف میباید نون ساکنه یا تنوین را قلب بمیم نمود و وجهی که
جهت قلب نون بمیم ذکر کرده اند آنست چون که نون ساکنه را اخفا میشود در حال مثل خیشوم و باء از حروف شفویه است ادا
میشود از میان دو لب پس تلفظ بنون اولا بعد از آن تلفظ بباء تعسری دارد پس نون قلب کرده بمیم نظر بآنکه میم مثل باء است
در شفوی بودن و همچنین است حال در تنوین نظر بعدم انفکاک آن از نون در حین تلفظ قسم چهارم اخفاست و این
در صورتی است که هریک از تنوین و نون ساکنه متصل شود بغیر از سیزده حرف مذکور یعنی متصل شود بپانزده حرف
باقی که عبارتست از ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ک مثل ان عبد بهم ام لهم الهدی تمتعهم من ثواب ازواجا
ثلثه نجی المؤمنین و کلا جعلنا من دونهم عملا دون ذلک عن ذکر ربهم کل نفس ذائقة الموت انزلناه و من کل زوجین
ینسلون و لا سجان فلا تظلم نفس شیئا و ان من شیء و انصروا کل صادق من ضر قوما ضالین ینطقون ینظرون ینفعکم
کل فی فلک من قبل سیئا قلیلا ان کل نفس شیئا کثیرا و تسمیه این قسم باخفا در مقابل اظهار است یعنی چنانچه تنوین
و نون ساکنه باید اظهار شود در حین اتصال بحروف حلقیه باید اخفا شود هریک از این دو که بوده باشد در حال
اتصال بهریک از پانزده حرف که بوده باشد یعنی اظهار نماید و در شرح مفصل چنین معنی نموده معنی اخفا آن آنست
که نون ساکنه کنار زده شود بحال خود یا معنی که ادغام نمیشود با حروف چنانچه در حروف یرملون ادغام میشد

نظر

نظر بآنکه مخرج نون ساکنه نزدیک بمخارج این حروف نیست بنزدیکی تام چنانچه در حروف یرملون بود و همچنین اظهار
نمیشود چنانچه در حروف حلقیه یعنی در حال اتصال بآن حروف اظهار میشد نظر بآنکه مخرج نون ساکنه نسبت بمخارج این
حروف چنانچه نزدیک نیست بنزدیکی تام بعید هم نیست ببعید تام مثل حروف حلقیه زمخشری از ابو عثمان مازنی حکایت
کرده که او حکم کرده بجنیه اظهار نون ساکنه با غیر حروف حلقیه انصاف این است که کلمات آنها در این مقام وافی بآن
مرام نیست بنا بر این حکم بجنیه قرائت در صورت اظهار نون ساکنه در حال اتصال آن بیکی از پانزده حرف مذکوره نمیتوان
نمود بلکه حکم برجحان قرائت بمقتضای آنچه مذکور شد در اقسام اربعه بعنوان اطلاق مشکل است چه جای اینکه حکم بلزوم
شود خصوصا در صورتی که تبدیل حرف بحرف دیگر شود مثل تبدیل نون بمیم در قلب نظر بآنکه امتثال بحسب ظاهر
در صورتی متحقق است که اتیان بکلمات نماید بحروفها مگر در صورتی که دلیلی که توان اعتماد نمود قائم باشد بجواز تبدیل
بعض حرف بحرف دیگر و آنچه در این مقام از کلمات قراء و غیرهم در این باب بنظر رسیده وافی باین مدعی نتواند شد چنانچه تنبیه بر این
مطلب شد در ادغام مع الغنه هفتم از جمله امور مستحبه در حق قاری خواه در حال صلوة بوده باشد یا نه آنست که
بعد از فراغ از قرائة آیه مشتمله بر عطایا و نعم الهیه تامل نموده با خضوع سؤال آن نعمت را از خلاق عالم جل شانه نماید
چنانچه بعد از فراغ از آیه مشتمله بر عذاب استعاذه از آن نماید و همچنین است هرگاه تلاوت نماید آیه مشتمله بر امر بتلفظ
بکلامی که دال بر تمجید الهی جل شانه بوده باشد تلفظ بآن کلام نماید یا مشتمل بوده باشد بر تنزیه آله عز شانه از نقایص
یا اتصاف باری تعالی شانه بصفت کمالات اذعان و اعتراف بآن نماید و همچنین هرگاه مشتمل بوده باشد بر امر باستعاذه
بخداوند عالم از مضار استعاذه نماید بخداوند عالم جل جلاله از شر آن و همچنین هرگاه مشتمل بوده باشد بر خطاب
باری جل شانه بعباد با کمال خضوع تلفظ بلبیک نماید مثل اینکه بعد از فراغ از قرائت و جزاهم بما صبروا جنة و حریرا
بگوید اللهم ارزقنی منهما و بعد از فراغ از قرائت ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا بگوید اللهم اجعلنی
منهم و بعد از قرائت انا اعتدنا للکافرین سلاسل و اغلالا و سعیرا بگوید اللهم لا تجعلنی من اهل السلاسل و
الاغلال و السعیر و بعد از قرائت انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا بگوید اللهم اجعلنی من الخائفین منک و
من الآمنین من شدائد ذلک الیوم و بعد از قرائت قل هو الله احد بگوید الله احد و از حضرت مفخر اهل سعادت و
نقاوه عترت امام رضا علیه التحیة والثنا ماثور است که میفرموده اند هو الله احد و این اوفق بظاهر لفظ است و بعد از فراغ
از سوره توحید بگوید کذلک الله ربی سه مرتبه یا دو مرتبه و اولی مرتبه استحباب اختیار تکرار است ظاهرا و نیست
فرقی در این باب ما بین اینکه سوره را تلاوت نماید در رکعت اولی از فرایض یا رکعت ثانیه و بعد از قرائت قل
اعوذ برب الفلق بگوید اعوذ برب الفلق چنانچه بعد از فراغ از قرائت قل اعوذ برب الناس بگوید اعوذ برب الناس و
بعد از فراغ از قرائت یا ایها الناس اعبدوا ربکم و یا ایها الذین آمنوا بگوید لبیک ربنا و لبیک اللهم لبیک مجملا مستفاد
از اخبار وارده از ائمه طاهرین علیهم السلام آنست که مناسبت در حق قاری که بعد از قرائت آیه تلفظ نماید بآنچه که
مناسب آن آیه است خواه از قبیل آنچه مذکور شد بوده باشد یا غیر آن مثل اینکه بعد از قرائت لیلة القدر خیر من
الف شهر بگوید اللهم وفقنی للیلة القدر و اجعلها لی خیرا من الف شهر و بعد از قرائت سبح اسم ربک الاعلی بگوید سبح
ربی الاعلی او سبحان ربی الاعلی و عنوان از آیات دیگر یاد نکرده مناسب در این مقام آنست که تنبیه شود بر دو مطلب
اول آنست که آنچه مذکور شد از آداب صلوة است یعنی از امور مستحبه در نماز است یا از آداب قرائت در حق قاری
مستحب که چنین نماید خواه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز ثمره در نیت ظاهر میشود بنا بر اولی نیت نتواند

مستحب بر صغار و بر خواص مبتلای
نماز بوده باشد بایشان نماز آن
است که تلفظ ادعیه نماید که
مناسب با آیه بوده باشد

نمودکه این از امور موظفه در نماز است بخلاف بنا بر ثانی ظاهر اینست که از آداب قرائت و وظیفه قاری است خواه در اثنای
نماز بوده باشد یا خارج نماز و حکم باینکه از امور موظفه در نماز است ممکن نیست اگرچه سیاق بعضی نصوص معتبره موهم
توظیف است دویم آن است که آیا این استحباب در حق قاری است یا در حق مستمع بلکه در حق سامع نیز ثابت است اگرچه
خارج نماز سهل است کلام که هست در اثنای نماز است مثل اینکه امام تلاوت نمود امثال آیات مذکوره را اظهر در حق امام
ثابت هست بعد از فراغ از تلاوت آیات در حق مأموم هم جاری هست یا نه ممکن است تفصیل داده شود ما بین الفاظی که
مشتمل بر سؤال و خطاب باخلاق حق جل شانه بوده باشد یا مصداق استغفار و ذکر بوده باشد یا نه اگر مشتمل بر سؤال و
خطاب بوده باشد مثل اللهم اجعلنی یا اللهم ارزقنی او لا تجعلنی و لا تعذبنی و نحو اینها جواز امثال اینها در حق مأموم محل
اشکال نبوده باشد و هم چنین استغفار مثل اینکه امام تلاوت کرد واستغفروه انه کان توابا مأموم بگوید استغفر الله ربی
انه کان توابا یا اگر کلام مشتمل بر تعظیم و ثنای الهی جل شانه بوده باشد آن نیز محل اشکال نیست بنا بر این دور نیست
بعد از فراغ امام از سوره توحید جایز بوده باشد در حق مأموم که بگوید کذلک الله ربی نظر باینکه این اشاره است به
انچه مدلول علیه است بتمام سوره پس مدلول آن ثنا و تعظیم باری تعالی شانه است و جواز مثل این در جمیع احوال صلوه در حق
قاطبه مصلین ثابت و مسلم است مبحث پانزدهم در بیان معنی حمد است بدانکه مناسب در این مقام اینست که بیان شود — در بیان تفسیر سوره فاتحه و توحید
تفسیر سوره مبارکه حمد و توحید بنحو مختصری که عامه ناس باعانة الله الموفق المجید از آن منتفع شوند پس میگوییم بسم الله
الرحمن الرحیم که از جمله آیات مبارکه این سوره و سایر سور است متعلق حرف جر در آن محذوف است تقدیر متعلق بالمقا(?)
بفعلی که این بسمله بجهت آن متکلم میشود معلوم میشود مثل اکل در حین اراده اکل و اشرب در حین اراده شرب و البس
حین اراده لبس و اکتب حین اراده کتابت و اقوم حین اراده قیام و اقرا حین اراده قرائة و هکذا ممکن است تقدیر اراده ابتدا
جمیع اینها بعد از اینکه این مطلب دانسته شد میگوییم قرائة در کجا متعلق بچیزی بوده باشد که بسمله جزو او نبوده باشد مثل
سوره برائة و امثال(?) و غیر اینها در این صورت توصل بر بسمله در قرائت آن چیز ظاهر است و اما در کجا مقصود قرائت
چیزی بوده باشد که بسمله جزو او بوده باشد مثل سوره حمد و غیر آن از سور قرآنیه سوای برائت در این صورت توصل
بر بسمله از بابت توصل بجزء چیز است بالاضافه بکل آن و بعبارة اخری توصل بجزء سوره است در قرائت ما عدای آن جزء
از بقیه اجزای آن سوره بعد از بیان این مطلب میگوییم اگر مراد از الله در بسمله لفظ جلاله است پس اضافه اسم باو
اضافه بیانی خواهد بود حاصل معنی در این وقت این خواهد بود که استعانت میجوییم در این قرائت بنامی که این
لفظ جلاله است و ممکن است مراد از اسم ظاهر او نبوده باشد بلکه مراد مسمی بوده باشد در این وقت اضافه لامی
خواهد بود و ثانی اقرب است بحسب معنی چنانچه اول اقرب است بحسب لفظ و الرحمن الرحیم بنا بر ثانی صفت خواهد
نسبت بمسمی و هم چنین است بنا بر اول باعتبار دلالت لفظ بر مسمی و اما بنا بر اصطلاح اینکه اسم عبارت از ذات
ملحوظ مع الصفة است پس امر ظاهر است و اما احتمال اقحام اسم او ادخال اسم ما بین جار و مجرور یا تعیین لفظ جلاله
با عدم حاجت بر او پس مناسب در کلامی که در آن نهایت بلاغت و فصاحت رعایت شده نیست و ممکن است در این
مقام احتمال دیگر بیان آن اینست که گفته شود مراد از الله در این مقام ذات اقدس حق جل جلاله بوده باشد نظر باینکه
استعمال هر لفظ چند نحو میشود اول آنست که ذکر شود و اراده شود از آن مسمی نظر باینکه اسم علامت مسمی است
پس مقصود بالذات مسمی است و ذکر اسم باعتبار این است که علامت مسمی است دویم آنست که مقصود نفس
لفظ است اول مثل اینکه میگوییم الله خالق السموات و الارضین و ثانی مثل اینکه گفته شود الله علم للذات المقدس(?)

الحایز

الحایز لجمیع المحاسن والبری عن جمیع النقایص در هر دو مقام لفظ مذکور است و معنی مفهوم لکن مقصود با
لذات در اول معنی است و ذکر اسم بجهت توصل باو است در ثانی بعکس اینست یعنی مقصود بالذات ذکر لفظ است
و انتقال بمسمی بجهت بودن لفظ است علامت آن نظر باینکه اشتغال بعلامت مستلزم انتقال بذی العلامه است در حقیقت(?)
عالم بحقیقت حال پس بنا بر این قسم باز توصل و استعانت باسم محقق خواهد بود بنا بر این الرحمن الرحیم صفت از لله(?) خواهد
بود و ممکن است که گفته شود تقدیر کلام باین نحو بوده باشد ابتدا بر فی القرائة متبرکا باسم الله الرحمن الرحیم او مستعینا
به و در این وقت ظرف متعلق بمتبرکا یا بمستعینا خواهد بود یعنی ابتدا میکنم در قرائت حمد یا میخوانم این سوره مبارکه
را در حالتی که تبرک جوینده ام باسم خداوند عالم که روزی دهنده کافه مخلوقین است در دار دنیا و بخشنده است
در دار آخرت بشرط ایمان و در بعضی اخبار تعرض شده ما بین این دو لفظ حاصل آن این است که رحمن عام است
باعتبار معنی و خاص است باعتبار لفظ و رحیم خاص است باعتبار معنی و عام است باعتبار لفظ و مراد در اول از عموم
باعتبار معنی آنست که نعمت تفرقه در دنیا در حق مؤمن و کافر هر دو ثابت است و از خصوصیت باعتبار لفظ آنست که
لفظ رحمن اطلاق نمیشود مگر در حق ذات اقدس حق جل شانه و مراد از عموم و خصوص در ثانی آنست که لفظ رحیم چنانچه
اطلاق میشود در حق باری تعالی اطلاق میشود بر مخلوقین باز و لکن مغفرت و امرزش مختص بمؤمنین است در حق کفار
ثابت نیست و ممکن است در این مقام تقدیر بنحو دیگر هم احتمال داده شود و آن این است که گفته شود مراد این معنی است که
استعین او اتبرک فی کل الامور باسم الله الرحمن الرحیم و باین نحو تقدیر کرده شود در جمیع موارد و افعال مخصوص
در موارد مخصوصه جزئی از جزئیات این عموم خواهد بود بنا بر این حاجت بر بعض تکلفات سابقه نخواهد بود
الحمد لله یعنی هر گونه کامل ثنا باو و هر جنس ثنا از افراد ثنا مختص ذات پاک خداوند عالم است که جامع جمیع صفات کمال و معری
از جمیع نقایص است رب العالمین و این صفت دارد که مالک و خالق جمیع عالمیات است الرحمن الرحیم روزی دهنده کافه
ذی حیوة است در دنیا و امرزنده کافه اهل ایمانست در عقبی و اعاده کردن این دو صفت باینکه در ضمن بسمله مذکور بود
شاید وجه آن این بوده باشد که اول مذکور بوده در مقام استعانت و ثانی مذکور است در مقام اظهار شکر مالک یوم الدین
یعنی مالک کل امور و صاحب اختیار در آنها است در روز جزا که روز جزا بوده باشد یا مالک خود روز جزا است بمعنی
مالک که خلاق عالم جل شانه اگرچه مالک جمیع امورات در جمیع اوقات است لکن اضافه بروز جزا باعتبار آنست که در آن وقت بر
هر ذی جبروت ظاهر میشود حقیقت حال بخلاف در غیر آن روز که بر بسیاری مخفی نیست معلوم است مراد از یوم در این مقام
حرکت دوره فلک بطریق معهود نیست بلکه مراد امتداد است که در آن واقع میشود محاسبه عباد و جزا و عتاب بدانکه اختلاف
کرده اند قراء در این مقام از جماعتی مثل عاصم و کسائی و یعقوب و خلف نقل شده قرائت بنحو مذکور و جماعتی قرائت نموده
ملک بکسر لام و حذف الف از این دو نحو قرائت مشهور است و علی التقدیرین جایز است قرائت برفع کاف و بنصب آن لکن قرائت
مشهوره بجر است و این اولی است ایاک نعبد یعنی ای پروردگار عالم ترا عبادت میکنیم و بس و ایاک نستعین و از تو استعانت
میجوییم در توفیق عبادت و غیر آنها اهدنا الصراط المستقیم یعنی ثابت و محکم بدار ما را براه راست که موصل بجنة است نقل
کرده اند بعد از آنکه روح مقدس جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باعلی درجات جنان عود نمود جمعی [illegible] نوشتند
نزد صحابه بجناب رسول خدا باین مضمون که سوره فاتحة الکتاب از جانب شما بما رسیده و تأمل در معنی آن نمودیم شبهه
بجهت ما هم رسیده در معنی اهدنا الصراط المستقیم بیان آن اینست که شما قاطعید در حقیقت دین شما پس شما اعتقاد نموده اید
حق را پس طلب کردن آن تحصیل حاصل خواهد بود و اگر قاطع و جازم نیستید پس ایمان در حق شما ثابت نیست پس کرده

شبهه ما کرده ماعدهب السلام را قبول خواهیم کرد بعد از آنکه نامهٔ قیصر بحجاج رسید و مطلع بر مضمون آن شد لله عاجز
شد از جواب آن مطلب را بعرض سید اوصیا جناب امیر المؤمنین علیه السلام رسانید آنجناب فرمودند در مقام جواب از آن
شبهه چیزی که حاصل آن اینست یعنی ای شیخ بغیر این است ثابت دار ما را که راست در دنیا و بما ماداره بهشت را در
روز قیامت و باز نقل شده در آخر مکتوب قیصر نوشته شده بود کدام سوره است از سور قرآنیه که نیست در آن هفت
حرف ما در انجیل دیده ایم کسی که چنین سوره از سور قرآنیه را بخواند بهشت او واجب میشود جناب حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در جواب آن فرموده اند این سوره سورهٔ فاتحة الکتاب است هفت حرفی که در آن نیست ثا و جیم و خا و فا
معجمتین و شین و ظا و فا است نقل شده بعد از آنکه این جواب بقیصر روم رسید منکشف شد برای او حقیقت دین اسلام
و اعتقاد بر آن نمود لکن اظهار اسلام خود نزد قوم خود ننمود و اسرای مسلمانان که نزد او بود مرخص نمود فرستاد بمدینه
صراط الذین انعمت علیهم یعنی راهی را که انعام فرموده بر انبیا و مقربین و شهدا و صالحین و سایر مؤمنین غیر المغضوب
علیهم مغضوب علیهم معشر است بیهود چنانچه تفسیر شده و لا الضالین بنصاری و ممکن است اعم بوده باشد چنانچه
مؤید عموم است مقابلهٔ این با انعمت علیهم **بحث از افعال نماز رکوع است** در آن چند مبحث است **مبحث اول**
در حقیقت رکوع است بدانکه رکوع در شریعت در حق مختار عبارت از انحنای است بعد از قرائت یا بدل از حقیقة
او اعتقادا او حکما که متمکن شود بسبب او از رسانیدن دست بدو زانو و فاقد الیدین او قاصر الیدین یا طویل الیدین
منحنی میشود بقدر مستوی الخلقة بدانکه رکوع واجب است در هر رکعت یک مرتبه مگر نماز آیات که هر رکعت از آن مشتمل است
بر پنج رکوع و این رکوع چنانچه واجب است در صلوات مفروضه رکن نیز هست که اخلال عمدا بآن موجب بطلان
نماز است عمدا بوده باشد یا سهوا در رکعتین اولیین بوده باشد یا اخیرتین و این مشهور ما بین فقها و احد الاقوال در مسئله
است قول ثانی تفرقه است ما بین رکعتین اخیرتین و غیر آنها در حق ناسی که مرحوم شیخ حکم فرموده اند هرگاه اخلال برکوع
کند سهوا در رکعتین اخیرتین و متذکر شود بآن بعد از سجود اسقاط سجده نموده عود مینماید برکوع بعد از آن اتیان به
سجود مینماید و این قول ضعیف است اگرچه ابن حمزه با آن مرحوم موافقت فرموده حاصل این قول تفرقه است ما بین صلوة
ثنائیه که اخلال برکوع مبطل است عامدا بوده باشد او ساهیا و هم چنین است در رباعیه در رکعتین اولیین و اما در رکعتین
اخیرتین پس هرگاه اخلال برکوع سهوا بوده باشد این موجب بطلان نماز نمیشود بلکه عود برکوع متروک مینماید بعد از
آن اتیان بمابقی برمینماید نماز صحیح خواهد بود قول سیم مثل قول ثانی است با تعمیم حکم در جمیع صلوات حاصل این قول تفرقه
است ما بین حالت عمد و سهو پس هرگاه عمدا اخلال برکوع نماید نماز باطل خواهد بود و اما هرگاه سهوا اخلال بآن نماید
این موجب بطلان نماز نمیشود خواه در نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی در رکعتین اولیین بوده
باشد یا غیر و این قول را مرحوم شیخ در کتاب مبسوط از بعض اصحاب نقل فرموده اند قول چهارم تفصیل است ما بین تذکر
با اخلال برکوع در حال سجود و تذکر بآن بعد از دخول در رکعت دیگر در اول نماز باطل و در ثانی اسقاط میکند آن رکعت
دیگر را اخلال برکوع آن شده و بنا میگذارد بر رکعت بعد از آن و این قول شیخ است در کتاب نهایه قول خامس قول تفرقه است ما
بین سهو رکوع در رکعت اولی و سهو رکوع در غیر آن در اول نماز محکوم بفساد است بخلاف ثانی پس هرگاه سهو در
رکوع نمود در رکعت ثانیه مثلا در حالت سجود یا بعد از آن متذکر شد این رکعت را اسقاط میکند بنا میگذارد بر
رکعت اولی اتمام نماز مینماید و هم چنین هرگاه اخلال برکوع نمود در رکعت ثالثه و متذکر شد در حالت سجود یا بعد از
آن اسقاط این رکعت مینماید و بنا میگذارد بر ثانیه نماز را تمام میکند و این قول محکی است از والد بزرگوار شیخ صدوق

و ثلاثیه و رباعیه
در ثلاثیه و ثنائیه

مابین

مابین اقوال قول اول است پس با اخلال برکوع نماز باطل میشود استیناف نماز لازم است خواه عمدا بوده باشد این محل خلاف
نیست یا سهوا در نماز چهار رکعتی بوده باشد یا غیر آن در رکعت اخیرتین بوده باشد یا غیر آن متذکر شود بآن در حال
سجود یا بعد از آن ظاهر اینست که مسئله محل تامل نبوده باشد کلامی که در این مقام هست این است که آیا تذکر بآن بعد از
سجدهٔ اولی کفایت میکند در حکم بطلان نماز یا نه ظاهر اول است اگرچه تذکر قبل از اشتغال بذکر واجب بوده باشد و اما
هرگاه متذکر بآن شد قبل از دخول در سجود ظاهر این است نماز صحیح بوده باشد اگرچه بعد از وضع یدین بر زمین بجهة سجود
و انحنا بجهة آن سجود بوده باشد مادامی که جبهه بمحل سجود نرسیده باشد تامل در این مطلب باید نمود بلی اشکالی که در این
مقام هست اینست که آیا لازم است قیام یعنی واجب است بعد از تذکر بحقیقت حال بایستد اولا بعد از آن منحنی شود
بجهت رکوع یا نه بلکه میتواند برخیزد تا بحد رکوع رسد اکتفا بآن نماید ظاهر اول است و این در صورتی که انحنا در اول
بجهة سجود بوده باشد محل تامل نیست و اما هرگاه چنین نبوده باشد بلکه انحنا بجهت رکوع بود لکن قبل از بلوغ بحد رکوع
شرعی غافل شد گذشت بجهة سجود بعد از آن متذکر شد در این صورت نیز باعتقاد حقیر لازم است راست بایستد بعد از
آن منحنی شود بقصد رکوع نظر بآنکه قیام متصل برکوع رکن است که از او منتقل بشود برکوع شرعی نه مطلق قیام بعد از فراغ
از قرائت مثلا و مفروض این است در این مقام قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل شد از رکوع و منحنی شد بقصد سجود پس قیام
متصل برکوع بعمل نیامده خواهد بود پس لازم است قیام تا آنکه قیام متصل برکوع بعمل آمده باشد توضیح مطلب آنکه
مراد از رکوع در کلام علما قیام متصل برکوع رکوع شرعی است و رکوع شرعی چنانچه مذکور شد انحنای است که متمکن بوده
باشد از بلوغ یدین برکبتین و اتصال قیام باین ممکن نیست پس مراد قیامی است که از آن منتقل شود برکوع شرعی و مفروض
عدم تحقق آنست پس لازم است قیام بجهة تحصیل آن فرقی در این باب ما بین دو صورت مذکوره نیست **مبحث دویم** در
تحقیق انحنای است که بآن رکوع شرعی متحقق میشود و تشبیه تفرقه ما بین رکوع رجال و نساء پس میگوییم سابق مذکور شد رکوع
شرعی در حق مختار عبارت از انحنای است که متمکن بوده باشد مکلف بسبب آن از رسانیدن یدین برکبتین مقصود
در این مقام دو چیز است **اول** آنست که تنبیه شود بر اینکه وصول رؤس اصابع کفایت نمیکند در تحقق رکوع شرعی
بلکه لابد است از انحنائی که متمکن بوده باشد بسبب آن از رسانیدن کفین برکبتین و این بدو نحو متحقق میشود یکی آنکه
کم منحنی شود بحدی که سینهٔ دست که تعبیر از آن براحة دست میشود برسد بزانوها ثانی آنست منحنی شود بحدی که باطن
انگشتان بزانو برسد ظاهر اینست هردو کفایت میکند در اتیان بمامور به اگرچه اول اکمل است **دویم** آنست که تنبیه شود
بر اینکه آنچه مذکور شد در حق رجال است پس در حق زنان چنین نیست بلکه انحنای واجب در حق زنان کمتر از این قدر
است که مذکور شد بلکه هرگاه زن منحنی شود بحدی که رؤس اصابع بزانوها برسد این قدر کفایت مینماید در تحقق رکوع و
در حق زن بلکه دور نیست که کمتر شود بکفایت اقل از این بقلیل مجملا مقصود این نیست که انحنائی که محصل امتثال در حق
مرد هست آن محصل امتثال در حق زن نبوده باشد بلکه مقصود تنبیه بر آن است که زن اکتفا میتواند نمود باقل از آن مقدار
پس هر انحنائی که کفایت میکند در حق رجال کفایت میکند در حق نساء و اما عکس نیست یعنی بعض افراد انحنا در زن اکتفا بآن
میتواند نمود بخلاف مرد بلکه راجح در حق زن آنست که انحنای او در رکوع اقل از انحنای مرد بوده باشد اگرچه مثل انحنای مرد نیز کفایت
مینماید در حصول امتثال و تقیید بقایم بسبب آنست که در حق قاعد چنین نیست و کیفیت رکوع قاعد در بحث قیام مفصلا مذکور
شد و تقیید بمختار بجهت آنست که در حق غیر مختار چنین نیست بلکه اگر متمکن از انحنا مطلقا نبوده باشد اکتفا مینماید به
ایماء برأس و اگر متمکن از ایماء برأس نبوده اکتفا مینماید بایماء بعینین و اگر متمکن بوده باشد از انحنا لکن بقدر مذکور متمکن نبوده

در بیان قیام متصل برکوع است

در بیان اینکه وصول رؤس اصابع برکبتین کفایت نمیکند در تحقق رکوع شرعی

در بیان تفرقه ما بین رکوع مردان و زنان

باشد لازم است منحنی شود بقدر ممکن و در بحث رکوع درحق قایم مختار عبارتست از انحناء بحد مذکور و درحق قاعد مختار د
نیز چنین است که مذکور شد در بحث قیام و درحق غیر مختار یا انحنا است لکن نه بحد مذکور یا ایمای براس است یا
ایمای بعین بتفصیلی که مذکور شد در بحث قیام و درحق غیر مختار یا انحنا است لکن نه بحد مذکور یا ایمای براس است
یا ایمای بعین بتفصیلی که مذکور شد ممکن است کسی بگوید رکوع در شریعت عبارتست از انحناء بحد مذکور و آنچه درحق
غیر مختار مذکور شد مثل ایمای بعین مثلا این رکوع نیست بلکه قایم مقام رکوع است کلامی که در این مقام هست آنست
که ایمای بعین یا ایمای براس مثلا مثل رکوع است در احکام پس هرگاه کسی که تکلیف او ایمای براس بود مثلا در مقام رکوع
اخلال بان کند ناسیا بعد از دخول در سجود یا بعد از فراغ از سجود متذکر شد خواه سجود اختیاری بوده باشد یا قایم مقام
آن مثل ایمای براس در صورت عدم تمکن از سجود نماز محکوم بفساد است اعاده آن لازم است یا نه چنین نیست مسئله
محل اشکال است نظر باینکه ایماء در اینمقام بدل رکوع است ثابت است درحق بدل آنچه ثابت بود در مبدل منه پس لازم
است استیناف نماز ظاهر این است که حکم ببطلان نماز نتوان نمود پس نماز صحیح خواهد بود و استیناف نماز لازم
نخواهد بود نظر باینکه بدلیت ایمای براس مثلا نسبت برکوع منصوص نیست باین خصوصیت داشته باشیم هذا بدل منه
او بمنزلته تا آنکه بعموم بدلیت او بعموم منزلت استدلال توانیم نمود بمشارکت در جمیع احکام بلکه موجود در نصوص امر بایماء است
در صورت عدم تمکن از رکوع و اینقدر کفایت نمیکند در حکم بمشارکت در جمیع احکام و لهذا مقتضی فساد که مشتمل بر لفظ رکوع است
منصرف بما نحن فیه نیست و در صحت ثابته محکوم ببقا است و ارتفاع آن مخصص نیست بعلاوه ممکن است استدلال کرده شود
در اثبات صحت بعموم صحیحه زراره لا تعاد الصلوة الا من خمسة الطهور والوقت والقبلة والرکوع والسجود که مقتضی اعاده
نماز بسبب اخلال عمدا و سهوا نظر بحیثیت مذکوره منحصر است در اخلال بیکی از امور خمسه مذکوره و عدم اندراج محل کلام در غیر
رکوع ظاهر است و هم چنین در رکوع نظر باینچه مذکور شد پس ما نحن فیه مندرج در تحت عموم مستثنی نیست بلکه مندرج
در عموم مستثنی منه است پس اعاده واجب نخواهد بود بسبب اخلال بان سهوا لکن احتیاط اعاده نماز است بعد از
اتمام بلی دقیقی که در اینمقام هست این است که آیا عود بجهت تدارک منسی لازم هست یا نه ظاهر تفصیل است در
این مقام ما بین آنکه سجود این شخص بطریق معهود بوده یا بطریق ایماء در اول حکم میکنیم بعدم لزوم عود بلکه بعدم
جواز آن فی اشکال نظر با ادله داله بعدم لزوم عود بمنسی در صورتیکه متذکر شود بعد از دخول در سجود بخلاف
در ثانی پس حکم بعدم جواز عود بمنسی در این صورت اشکال میتوان نمود مگر اینکه بگوئیم عود بجهت تدارک منسی
مستلزم زیادتی در نماز میشود یا اخلال با ایماء سجودی ما دام هر یک موجب بطلان نماز است نظر باینکه هرگاه عود
نمود بجهت تدارک منسی پس ایماء بجهت رکوع یا اعاده مینماید ایماء بجهت سجود را یا نه اگر اعاده نمود لازم می آید زیادتی
در اجزای نماز و اگر لازم می آید اخلال بسجود یا اخلال بما ینوب مناب او بعد از رکوع یا قایم مقام آن و علی التقدیرین
نماز باطل میشود اما بنا بر ثانی پس ظاهر است نظر بلزوم تقدم رکوع بر سجود و اما بنا بر اول نظر بحدیث صحیح مروی
در کافی از جناب فخر الاوایل و الاواخر امام محمد باقر علیه السلام که فرموده اذا استیقن انه زاد فی صلوة المکتوبة لم یعتد
بها و استقبل صلوته استقبالا اذا کان قد استیقن یقینا **بحث ششم** در بیان رکوع منحنی است بدانکه هرگاه منحنی بوده
باشد خواه در اصل خلقت چنین بوده یا باعتبار عارضی مثل مرض یا بجهت پیری در این صورت اگر انحنای او کمتر از حد رکوع
شرعی بوده باشد لازم است در حین رکوع منحنی شود تا بحد رکوع برسد و اما هرگاه انحناء بحد رکوع شرعی بوده باشد
در این صورت اگر متمکن بوده باشد از تقلیل انحنا باینمعنی که متمکن هست از کم کردن آن انحنا بحدی که از حد رکوع

در اینکه ایمای بعین و ایمای براس بدل رکوع است در جمیع احکام یا نه

شرعی

یا معین

شرعی میل بقیام نماید ظاهر اینست این تقلیل لازم بوده باشد بعد از آن منحنی میشود بقصد رکوع و اگر متمکن نبوده
باشد از این لکن متمکن از انحناء زیادتر بوده باشد لازم است آن انحنای زیادتی را بعمل آورد بقصد رکوع تحصیلا
للامتثال و اما هرگاه منحنی بحدی که بوده باشد تقلیل انحنا درحق او ممکن نبوده باشد و هم چنین زیادتی در این
صورت ظاهر این است ایماء بجهت رکوع درحق او متعین بوده باشد نه احتراز بهمان انحنا بجهت رکوع نتوان نمود
بحث چهارم در بیان امور واجبه متعلقه برکوع است بدانکه امور متعلقه برکوع یا واجب است یا مستحب است یا
مکروه پس در اینجا چند مقام است مقام **اول** در امور واجبه متعلقه برکوع است بدانکه واجب متعلق برکوع چند
چیز است **اول** باقی بودن است در حالت رکوع بمقدار ذکر واجب و بعبارة اخری لازم است شروع بذکر واجب
نماید بعد از بلوغ بحد رکوع شرعی و شروع برفع راس نماید قبل از فراغ از آن پس هرگاه شروع نمود بذکر واجب قبل
از بلوغ بحد رکوع شرعی یا رفع راس نمود قبل از فراغ از آن عامدا نماز باطل خواهد بود **دویم** طمأنینه است بقدر
ذکر واجب در حال اتیان بآن و مراد بطمأنینه در اینمقام سکون بدن مصلی و استقرار آنست پس حرکت بعض اعضا
بلکه حرکت دست محض منافی با طمأنینه بمعنی مذکور نیست پس هرگاه اتیان بذکر واجب نماید کلا یا بعضا
در حالت عدم استقرار بدن عمدا نماز باطل خواهد بود مخفی نماند طمأنینه بقدر ذکر واجب واجب است اگر فرض
شود عالم بذکر نبوده باشد **سیم** ذکر است بدانکه ذکر واجب در رکوع در حالت اختیار تسبیحه واحده کبری است
یا سه تسبیح صغری و مراد بتسبیحه کبری در اینمقام سبحان ربی العظیم وبحمده است و مراد بتسبیحه صغری سبحان الله
است پس مکلف مخیر است ما بین آنکه سه مرتبه بگوید سبحان الله یا یک مرتبه سبحان ربی العظیم وبحمده لکن
تسبیحه کبری افضل از سه صغری است و در حال ضرورت اکتفا بیک مرتبه سبحان الله میتوان نمود و قول بجواز
اکتفا در حال اختیار بمطلق ذکر اگرچه تکبیر بوده باشد یا تهلیل ضعیف است محصل کلام در اینمقام آنست که گفته
شود اختلاف کرده اند علما که آیا در رکوع و سجود اکتفا بمطلق ذکر میتوان نمود یا نه بلکه تسبیح متعین است جماعتی از
فقها اختیار نموده اند اول را لکن مختار قول ثانی است پس اکتفا بمطلق ذکر نمیتوان نمود بلکه تسبیح متعین است لکن
قائلین بتعیین تسبیح اختلاف نموده اند بر شش قول **اول** قول بتعیین سه تسبیحه کبری و این قول منقول است که مرحوم علامه
در تذکره نقل فرموده از بعض علما و ممکن است حمل شود بر این کلام شیخ مفید در مقنعه **دویم** قول بوجوب سه
تسبیحه لکن مخیر است میان سه کبری و سه صغری و این ظاهر میشود از شیخ صدوق در فقیه و هدایه و مقنع و ابی الصلاح
در کافی **سیم** قول به تخییر ما بین تسبیحه واحده کبری و سه تسبیحه صغری و این قول مختار محققین از فقها است **چهارم** قول به
تعیین واحده کبری و این ظاهر میشود از صاحب مراسم و مرحوم علامه در کتاب تبصره و شیخ شهید در کتاب بیان **پنجم**
تخییر است میان تسبیحه واحده کبری و تسبیحه واحده صغری و این ظاهر میشود از صاحب غنیه و صاحب اشاره و قول
ششم قول بجواز اجتزاء بمطلق تسبیح است حتی مثل سبحان الله و این قول را نسبت داده اند بسید مرتضی در کتاب انتصار
لکن دلالت عبارت این کتاب بر این مطلب ظاهر نیست و مذکور شد که مختار ما بین اقوال قول سیم است پس مکلف مخیر است
ما بین تسبیحه کبری و سه صغری لکن با افضلیت کبری و کلامی که در این مقام هست این است آیا لفظ وبحمده جزء
تسبیحه کبری هست یا نه این مطلب محل خلاف ما بین فقها است مختار در نزد حقیر جزئیت است پس مخیر است ما بین آنکه
سه مرتبه بگوید سبحان الله یا یکمرتبه بگوید سبحان ربی العظیم وبحمده لکن اخیر افضل بلکه احوط نیز هست بدانکه مختار
در این مقام این است که در ختم بحث شود بیان معنی این ذکر پس میگوئیم تفسیر این بحث و چه شده است هم این وجوه

در مطالع الانوار بیان نموده ایم احسن وجوه آنست که بگوییم واو در وبحمده عاطفه است و مجرور متعلق است بفعل
محذوف و مصدر یعنی حمد مضاف بفاعل است و مقصود جمع میان تسبیح و تحمید است کانّه قال سبحان الله و
الحمد لله حاصل معنی آنکه چون تنزیه و حمدی که لایق بجلال احدیت هست تسبیح و حمد الهی است جل شانه بخلاف
تسبیح و حمد دیگری پس معنی چنین خواهد بود که من معتقد این هستم که خداوند عالم جل شانه منزه است از
جمیع نقایص و قصور و مبرّاست از جمیع معایب و عیوب و حمد او میکنم بصورت توسّل بحمد باری تعالی شانه نفس
خود را پس تقدیر چنین خواهد بود اسبّح سبحان ربّی العظیم و احمده بحمده **چهارم** رفع رأس از رکوع است بنحوی که راست
بایستد لکن لازم است که رفع رأس بعد از فراغ از ذکر واجب بوده باشد چنانچه لازم بود که شروع بذکر واجب بعد از بلوغ
بحدّ رکوع و استقرار بوده باشد پس هرگاه شروع بذکر نمود قبل از بلوغ بحدّ مذکور و استقرار یا شروع نمود برفع رأس از
رکوع قبل از فراغ از ذکر واجب نماز باطل خواهد بود هرگاه عمداً بوده باشد تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود که گاه
که قبل از بلوغ بحدّ رکوع در آن شروع نموده یا بقصد استحباب در آن نموده یا بقصد وجوب یا نه قصد استحباب در آن
نموده و نه قصد واجب در جمیع تقادیر یا احتراز بهمین ذکر نموده در رکوع یا غیر بلکه اتیان بیک ذکر تام در رکوع نموده
و در هر تقادیر یا سهواً چنین نموده یا عمداً پس مسئله متضمن بیست و دو صورت میشود در شش صورت سهو تاملی در صحت
نماز نیست لکن مشروط بر آنکه در صورت احتراز بهمان ذکر متذکر نشده باشد بحقیقت حال مگر بعد از رفع رأس از رکوع
اگر چه قبل از انتصاب بوده باشد **واما** هرگاه متذکر شد بحقیقت حال در رکوع و احتراز بهمان ذکر نمود شبهه در بطلان
نماز نیست نظر باخلال بذکر واجب عمداً بجهة آنکه ذکر ماتی به بر نحو مذکور مأمور به نبود پس ماتی به غیر مأمور به و مأمور به
غیر ماتی به پس خارج از عهدهٔ تکلیف نخواهد بود **واما** شش صورت عمد تشکیکی در بطلان نماز در سه صورت آن نیست
و این در سه صورتیست که احتراز بهمان ذکر نموده باشد یعنی ذکری که قبل از بلوغ بحد رکوع شروع در آن نموده عالما عامدا
بوده باشد بحد رکوع یا جاهل چنانچه در حق بسیار از عوام که اعتقاد نموده اند که اتیان باین ذکر میبایست بعد از مضی شده
نمود خواه بحد رکوع شرعی رسیده باشد یا نه خواه بقصد وجوب در آن ذکر نموده باشد یا بقصد استحباب یا نه بقصد آن
نموده باشد و نه بقصد استحباب اشکالی که هست در سه صورت باقیست یعنی در سه صورت عدم احتراز بآن ذکر است
با اتیان ذکر تام در حد رکوع شرعی خواه عالم بوده باشد بحد رکوع شرعی یا جاهل وجه حکم بصحت آنست که معروض اینست
که ذکر تام را اتیان نموده است در حد رکوع شرعی این کفایت میکند در حکم بصحت و اخیرا اتیان نمود قبل از آن در حکم
عدم و لغو خواهد بود و وجه حکم ببطلان آنست که اتیان بذکر بقصد ذکر رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع حرام و بدعت خواهد
بود پس منهی عنه است لکن ممکن است که گفته شود این موجب بطلان همان ذکر میشود نه اصل نماز نظر باینکه معروض این
است که اتیان بذکر رکوع در محل شرعی آن نموده است مگر در صورتی که مقصود این شخص در حین اخذ بصلوة این بوده
باشد که ذکر رکوع را باین نحو اتیان نموده باشد در این وقت ممکن است که گفته شود که نهی متوجه اصل نماز شود پس مقتضی
فساد نماز خواهد شد لکن ممکن است اشکال با قطع نظر از این معروض در بعضی صور مسئله از راه دیگر **توضیح** آن اینست
هر یک از سه صورت معروضه متصور میشود بسه صورت پس اقسام متصوره در این سه صورت نه قسم میشود حاصل میشود
از ضرب سه در سه **اول** آنست که قصد وجوب نموده در آن ذکری که شروع در آن نموده قبل از بلوغ بحد رکوع و بعد رکوع
که اتیان مینماید بآن در حد رکوع یا بقصد وجوب مینماید یا بقصد استحباب یا نه قصد وجوب مینماید و نه قصد استحباب
در صورت اول لازم میاید قصد وجوب دو چیز کرده باشد در نماز در حالی که واجب یکی است در ثانی لازم میاید قصد

استحباب

٢٠٤ استحباب در واجب نظر باینکه اخیرا قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی شروع نموده بنیت وجوب مطلوب در نماز نموده است
پس واجب آن ذکریست که اتیان بآن مینماید در حد رکوع شرعی معروض اینست که قصد استحباب در آن نموده است
در قسم ثالث اگر چه سالم از این محذور هست لکن اتیان کرده است در نماز بقصد مطلوبیت چیزی را در حالی که در
آن حالت مطلوب نبوده است و از آنچه مذکور شد تصویر شش قسم باقی در حال ایضا مشخص میشود که ممکن است حکم کرده شود
در کل این اقسام بعدم حصول امتثال نظر باینکه داخل کرده است در عبادت مطلوبیت غیر مطلوب را بقصد مطلوبیت بنا بر این
ممکن است تفصیل داده شود ما بین آنکه اتیان نماید بقصد مطلوبیت در آن حالت و ما بعد یا بقصد مطلوبیت ذکر
یعنی میداند ذکر در رکوع مطلوب هست لکن نمیداند در چه حالت مطلوب هست پس اتیان بذکر مینماید بقصد اتیان
مطلوب در اول حکم بشود بفساد نماز بخلاف ثانی بجهة ظاهر اینست در جمیع صور معروضه نماز باطل باشد لکن احتیاط مقتضی
اتمام نماز است بعد از فراغ اعاده نماید بخصوص نماز آنچه مذکور شد حکم شروع بذکر رکوع بود قبل از بلوغ بحد رکوع واما حالت
رفع رأس از رکوع قبل از فراغ از ذکر پس حکم در آن چندان اشکالی ندارد نظر باینکه آن ذکر یا ذکر واجب است یا مستحب و علی
التقدیرین یا سهوا این عمل واقع شده یا عمدا در صورت سهو نماز محکوم بصحت است و در صورت عمد اگر ذکر واجب بوده
است نماز باطل و اگر ذکر مستحب بوده نماز صحیح مگر در صورتی که بنحوی کنیم تقدیم مستحب را بر واجب در این صورت نیز
نماز باطل خواهد بود **پنجم** از امور واجبه متعلقه برکوع طمانینه بعد از رفع رأس است مراد از طمانینه در اینمقام اینست
بعد از آنکه رفع رأس از رکوع نمود بنحوی بایستد که صادق باشد بر آن که بعد از آن شخص ساکن و مستقر است همین قدر سکونی کفایت
میکند چنانچه سابق بیان شد حرکت بعض اعضا مثل اصابع بلکه حرکت ید مضر نیست **بحث پنجم** در بیان اینست که آیا
امور مذکوره که عبارت از انحنا بمقدار مذکور و ذکر و بقای در حد رکوع بمقدار ذکر واجب و طمانینه بمقدار آن در رفع رأس
از رکوع و طمانینه بعد از آن آیا مختص است بصلوات مفروضه یا نه بلکه ثابت است در صلوات مندوبه یا نه تحقیق در این
مطلب محتاج بتفصیل است بیان آن اینست که سابق بیان شد که جایز است اتیان بنوافل راکبا و ماشیا در حال اختیار
و اضطرار در سفر و حضر و در صورتی که اتیان بنوافل نماید سواره و پیاده تشکیکی نیست که هیچیک از امور مذکوره
لازم نیست مگر ذکر پس چیزی از امور دیگر در نوافل در صورت مذکوره لازم نیست بلکه در رکوع و سجود اقتصار میشود
بایما پس نه انحنا بحد رکوع لازم است و نه غیر آن از اموری که مترتب بر انحنا میشود و اما هرگاه اتیان بنوافل
شود ایستاده در این صورت ظاهر اینست که لازم باشد رعایت کل امور معتبره بجهة اخلال بهیچ یک جایز نبوده باشد
بلی تفاوتی که هست ما بین فرایض و نوافل این است که رعایت امور مذکوره واجب است در نوافل بوجوب شرطی
نه شرعی بخلاف آنها در فرایض ظاهر اینست که واجب بوجوب شرعی بوده باشد **مقام ثانی** در بیان امور مستحبه
متعلقه برکوع است بدانکه مستحب در اینمقام چند چیز است **اول** تکبیر جهت رکوع است و مراد بتکبیر در اینمقام تکبیری
است که بعد از فراغ از قرائت یا بعد از قنوت یا بعد از فراغ از تسبیحات بدل قرائت گفته میشود و این تکبیر از مستحبات
اداب رکوع است و قول بوجوب این تکبیر چنانچه ظاهر میشود از صاحب مراسم و حکایت شده از ابن ابی عقیل ضعیف
و شاذ است ظاهر اینست که استحباب این تکبیر در حال قیام و انتصاب پیش از اتیان باین در حال هوی برکوع شرعیت
آن ظاهر نیست و شهید ثانی در شرح ارشاد و شرح نفلیه دعوی شهرت بر این مطلب فرموده اگر چه جماعتی از فقها حکم
باستحباب آن فرموده اند اگر چه در حال هوی بسوی رکوع بوده باشد لکن تمام نیست بلکه بعد از فراغ از تکبیر هوی میشود بقصد
رکوع و مستحب است در حال تکبیر رفع یدین نماید بنحوی که در مباحث تکبیرة الاحرام بیان شد **دوم** وضع یدین است بر

رکبتین بدانکه گذاشتن دست بر زانو در حال رکوع واجب نیست پس ترک آن موجب بطلان نماز نمیشود و لکن
مستحب موکد است اخلال بآن با امکان مناسب نیست و ظاهر اینست بوضع کفین بر رکبتین بر هر نحو که بوده باشد
تادیه سنت میشود لکن افضل این است که در رکوع در گذاردن دست بر زانو چند امر رعایت شود اول آنست که
سینه دست را که تعبیر از آن براحت میشود بر عین رکبه که عبارتست از محل وصل ما بین استخوان ران و استخوان ساق
بگذارد و انگشتان دستها را از هم جدا نموده محیط سازد بر اطراف زانو دویم آنست که اول دست راست را بر زانوی
راست بگذارد بعد از آن دست چپ را بر زانوی چپ بگذارد سیم آنست که دستها را بقوت بگذارد بر زانو یعنی
که زانوها را رد نماید بجانب خلف بیل بها مستحبات دیگر بیاشد در مستحب سیم از جمله مستحبات این است که در
حال رکوع اجزای ظهر را مساوی و محاذی هم دیگر قرار دهد یعنی بعضی ارفع و بعضی اخفض نباشد بلکه مساوی نگه دارد
بنحوی که اگر قطره آبی بر پشت واقع شود میل بهیچ سمت ننماید چهارم آنست که گردن خود را در حال رکوع بکشد و آنرا محاذی
ظهر نگه دارد پنجم تصفیف ما بین قدمین است یعنی رعایت صف ما بین قدمین نماید یعنی بعد ما بین عقبین یعنی دو
پاشنه پا را مثل بعد ما بین ابهامین یعنی دو انگشت بزرگ پا قرار دهد یعنی انفراج ما بین ابهامین را زیاده تر از انفراج
ما بین عقبین و کمتر از آن قرار ندهد و هم چنین عقبین را محاذی هم دیگر قرار دهد و بعبارة اخری انگشتان هر قدمی محاذی
انگشتان قدم دیگر قرار دهد محاذات ابهامین با هم مستلزم محاذات سایر انگشتان هر یک با قرین خود خواهد بود هرگاه
مستوی الخلقه بوده باشد و بعبارة دیگر بعد ما بین هر انگشت احد قدمین از قدم مساوی قرار دهد یا بعد از قرین آن انگشت
از قدم دیگر از قبل ششم آنست که انفراج ما بین قدمین در حال رکوع بقدر یک وجب بوده اگرچه در حال قیام کمتر از
این قدر سنت بوده میشود مجملا مستحب اینست بعد ما بین قدمین در حال رکوع بقدر یک وجب بوده باشد اگرچه در
حال قیام این قدر نبوده باشد هفتم آنست که نظر او در حال رکوع بمیان دو قدم او بوده باشد هشتم تجنیح
عضدین است یعنی دو بازو را ببدن و اضلاع پهلو نچسباند بلکه باز نماید مثل جناح مرغ در حال طیران و این مستلزم
این است که عضدها از زیر بغل دور شود و ذراعین از محاذات جنبین بیرون رود و این موضعیت تمام دارد در تسویه
ظهر مطلوب نهم اینست که قبل از شروع بذکر رکوع این دعا را بخواند اللهم لک رکعت و لک اسلمت و بک امنت و
علیک توکلت و انت ربی خشع لک قلبی و سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته
قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر تفسیر ظاهر این اینست که پروردگارا از برای تو رکوع میکنم و بتو اسلام
آورده ام و بتو ایمان آورده ام و بر تو توکل کرده ام و تو پروردگار منی خشوع و تذلل میکند از برای تو قلب و گوش من و چشم من و
موی من و گوشت من و خون من و مغز استخوان من و پیهای بدن من و استخوانهای من و هم چنین خشوع میکند از برای تو
هر چیز که بر دو قدم من حامل اوست استنکاف از عبادت تو ندارم و استکبار در این ندارم بلکه تعب و مشقت
و رنج خود را در این نمیبینم بلکه لذت و راحت خود را در عبادت و خشوع در خدمت تو میدانم دهم آنست که ذکر
رکوع را سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه بگوید مراد از سه مرتبه وضعا سه مرتبه گفتن تسبیحه کبری است و این ظاهر
است پس مراد این است یک مرتبه این ذکر واجب است کفایت میکند در حصول امتثال لکن مستحب اینست که سه مرتبه
اتیان نماید یعنی انضمام دو تسبیح را بیکی واجب مستحب است تا ختم بسه مرتبه و هم چنین انضمام چهار تا بواجب و انضمام
شش مرتبه بیک مرتبه واجب مجملا مراد اینست در ذکر رکوع ختم بسه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه افضل است مخفی
است با اشتراک این سه در اصل فضیلت متفاوت خواهند بود در شرافت و کمال پس ختم بسبع افضل از ختم

در بیان دعا قبل از ذکر در رکوع

و پوست من

در تفصیل ذکر سه مرتبه و پنج و هفت مرتبه

بعد از آن

بعد از آن ختم به پنج بعد از آن ختم بسه و این امور از تحدید فوق است مناسب اینست که تتمیم میشود در این مقام بدو
مطلب اول آنست که بیان شود که ختم ذکر رکوع را به هفت مرتبه آیا این منتهای مرتبه فضیلت است که زیاده بر این فضیلت
ندارد بلکه رجحان نیز ندارد یا چنین نیست بلکه فضیلت دارد اگرچه توهم میشود از بسیاری از کلمات فقها قدس الله ارواحهم
احتمال اول لکن ظاهر اینست که چنین نیست بلکه علاوه بر هفت جایز بلکه راجح و افضل است و مستند این مطلب نصوص و ترغیب
بر رجحان تطویل در رکوع و سجود بقدر استطاعت بعلاوه حدیث موثق حاکی نقل جناب کاشف الاسرار والدقایق جناب
امام جعفر صادق علیه السلام که آنجناب در نماز جماعت ایشان بذکر رکوع فرموده اند سی و سه مرتبه یا سی و چهار مرتبه بعلاوه
حدیث معتبر ابان بن تغلب که فرموده که داخل شدم بخدمت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حالتیکه آنحضرت
مشغول نماز بوده پس شمردم ذکر رکوع و سجود آن حضرت شصت مرتبه فرموده اند کلمات کثیر از فقها محمول بر غالب است
نظر باینکه بمشاغل ناس تعدی از هفت مرتبه نمیشود شاید وجه اقتصار بهفت در بعضی اخبار همین بوده باشد یعنی
کثرت مشاغل و توفر دواعی ایشان بر اقتصار باین عدد شده مطلب ثانی آنست که ختم بعدد وتر راجح و مستحب است
مجملا از جمله مستحبات در رکوع و سجود آنست که در ذکر آنها ختم شود بعدد وتر و این مطلب تا عدد هفت مسلم و فتوی داده
میشود از بسیاری از فقها و اما ما فوق هفت محل کلام است مقتضای کلمات اصحاب در این مطلب مختلف است از جمله شیخ
شهید قدس الله روحه السعید ظاهر میشود در کتاب ذکری و دروس و لمعه استحباب ختم بوتر مطلقا اگرچه بعد از تجاوز
از هفت بوده باشد و موافقت فرموده است با ایشان شهید ثانی و غیره و مقتضای کلام ابن ادریس در سرایر و کلام
محقق در شرایع خلاف آنست قال فی السرائر ثم یقول سبحان ربی العظیم و بحمده ان شئت ثلثا و ان شئت خمسا و ان شئت
سبعا و الزاید افضل نظر باینکه کلام ایشان والزاید افضل دلالت میکند بر اینکه زیاده بر هفت مرتبه افضل از هفت و ما
دون آنست خواه ختم بشفع بشود یا بوتر و هم چنین کلام محقق در شرایع فرموده است در مقام بیان امور مستحبه در رکوع
و ان یسبح ثلثا او خمسا او سبعا فما زاد و مقتضی کلام ایشان فما زاد همان است که مذکور شد در کلام ابن ادریس و مثل این در
عبارات بعض عبارات دیگر دو رفته است اختیار قول بافضلیت ختم بوتر مطلقا اگرچه ختم بشفع در ما فوق سبع جایز و مشروع بوده
باشد کلامی که در این مقام هست اینست که آیا ما دون سبع مثل این است یعنی ختم بوتر افضل و ختم بشفع نیز مشروع است بلکه
بالاضافه بما دون افضل است اگرچه نسبت بما فوق مرجوح بوده باشد یا چنین نیست ظاهر اول است اگرچه توهم از بسیاری
عبارات اصحاب ثانی است نظر باینکه تصریح فرموده اند بیک مرتبه و سه مرتبه و پنج مرتبه و هفت مرتبه اصلا ندیده ام تصریح
بجواز ختم بشفع نموده باشد ثمره این دو احتمال جواز ختم است در ذکر رکوع و سجود بدو ذکر و چهار ذکر و شش ذکر و عدم
آنست پس بنابر مختار ما که اقتصار بدو ذکر نماید جایز بلکه افضل خواهد بود نسبت بختم بیک مرتبه اگرچه مرجوح است بالاضافه
بختم بسه ذکر و هم چنین است ختم بچهار ذکر نسبت بختم بسه ذکر و پنج ذکر و ختم بشش ذکر نسبت بختم به پنج و ختم بهفت پس هر یک از اینها
راجح است نسبت بما تحت و مرجوح است بالاضافه بما فوق و دلیل بر این مطلب حدیث ابی بکر حضرمی است که قاطبه اصحاب
تلقی بقبول فرموده اند و این حدیث اینست که ابی بکر گفته عرض کردم خدمت جناب حضرت ابی جعفر علیه السلام ای شیء حد الرکوع و
السجود قال تقول سبحان ربی العظیم و بحمده ثلثا فی الرکوع و سبحان ربی الاعلی ثلثا فی السجود فمن نقص واحدة نقص ثلث صلوته
و من نقص اثنتین نقص ثلثی صلوته و من لم یسبح فلا صلوة له و مخفی نیست که حدیث دلالت دارد بر اینکه هرگاه نسبت بنقص واحدة
و اثنتین و این ظاهر است و وجه استفاده مدعی از این حدیث آنست که این حدیث صریح است بر اینکه ختم بدو افضل است
از ختم بواحده اگرچه مرجوح است نسبت بختم بسه و این عین مدعا است و لقد جزا الله تعالی صاحب الوسیلة خیرا

بحسن تعبیره واصابة تعبیرنا بهما علیه قال والمندوب عشرون فعلا وکیفیته فالفعل اربعة وثلثون الاستقبال بعد الصلوة الا انت
قال وقول ما زاد علی التسبیحة واحدة فی الرکوع من التسبیح الی اخر ما ذکره الطوسی بقوله قوله ما زاد علی التسبیحة مطلق ما زاد
و لو بعشر واحدة ومثله فحسن التعبیر صاحب الجامع جزاهما الله تعالی خیر جزاء المحسنین **یازدهم** از امور مستحبه جواب
سمع الله لمن حمده است وهم چنین دعای بعد از آن بعد از رفع راس از رکوع تحقیق این مطلب محتاج است بنقل کلام جمعی
امر **اول** آنست که محل سمع الله لمن حمده ودعای بعد از آن آیا بعد از آنست که منتصب شد یا خیر بلکه سمع الله در حالت
رفع راس است ودعا بعد از رفع راس ظاهر از صاحب غنیه ثانی است ومشهور اولست واین مختار است پس مستحب قول سمع الله
لمن حمده ودعاست بعد از رفع راس وانتصاب در حالت رفع راس مشروعیت آن معلوم نیست **دویم** در بیان دعائیست که بعد
از سمع الله لمن حمده است بدانکه کلمات علما در این مختلفست متکلم در کتاب مقنعه وغنیه وغیرهما چنین است الحمد لله
رب العالمین اهل الکبریاء والعظمة والجبروت ولکن مختار در بیان این نحویست که صحیحه زراره مروی در کافی مشتمل بر آن
است وآن چنین است که بگوید بعد از سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله
رب العالمین ودر ترکیب این چند وجه محتملست **اول** آنست که واو والکبریاء واو عاطفه بوده باشد ومدخول آن
معطوف بوده باشد بجبروت والعظمة مرفوع بوده باشد بابتدائیه وخبر مبتدا لله رب العالمین بوده باشد **دویم** آنست
که والعظمة نیز معطوف بوده باشد مثل والکبریاء و لله رب العالمین خبر مبتدای محذوف بوده باشد والتقدیر هو لله
رب العالمین ای الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین **ثالث** آنست که واو والکبریاء واو استینافیه بوده باشد
ومدخول آن مرفوع بوده باشد بابتدائیه والعظمة معطوف بوده باشد بر آن خبر مبتدا که لله رب العالمین بوده باشد احسن
وجوه ثلثه وجه اولست وجه اولویت ظاهر میشود بتامل ومرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری لفظ لله را ذکر نفرموده اند
دعا را چنین ذکر فرموده اند الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة رب العالمین بنا بر این اهل
الجبروت مبتدا خواهد بود والکبریاء والعظمة معطوف بر آن ورب العالمین خبر مبتدا خواهد بود لکن مذکور
در نسخ معتبره کافی بنحویست که ذکر نموده ایم وهمچنین بنحو مذکور شده در اکثر نسخ تهذیب مرحوم شیخ بهائی فرموده اند همین نحو
مذکورست در نسخه تهذیب که بخط مرحوم والد ایشان بوده که استنساخ نموده بودند از نسخه اصل تهذیب بلکه شهید ثانی
نور الله تعالی روحه السعید فرموده اند باین نحو دیده ام در نسخه اصل تهذیب که بخط مرحوم شیخ بوده ومرحوم شیخ صدوق
در فقیه بنحوی دیگر ذکر فرموده اند باین نحو سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم اهل الجبروت والکبریاء
والعظمة وباخبار دیگر نیز نقل کرده اند وآنچه در مطالع الانوار مذکورست احسن از هر نحویست که مشتمل است بر آن صحیحه
زراره وآنچه مذکور شد اگرچه عمل بهر یک خوبست بلکه اقتصار بالحمد لله رب العالمین نیز چنین است یا منفی بعد از
آنکه سمع الله لمن حمده گفت بگوید الحمد لله رب العالمین **سیم** آنست که استحباب سمع الله لمن حمده ودعای بعد از آن
ثابتست در حق امام وماموم ومنفرد بنا بر مشهور ما بین اصحاب ومختار ما بین اقوال وظاهر از مرحوم محقق در کتاب معتبر
ومرحوم علامه در کتاب منتهی ومحقق ثانی در جامع المقاصد دعوی اطباق علمای شیعه است در این عموم ودر کتاب خلاف
وغنیه هردو دعوی اجماعست بر این بجملة اختلاف در موقف بعد از رفع راس از رکوع راجع میشود بچهار قول **اول** آنست که
استحباب سمع الله لمن حمده در این مقام ثابتست خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد واین مشهور ما بین فقها
است وظاهر از جماعت از اعاظم علما دعوی اتفاق علمای شیعه است در این مطلب قول **ثانی** مقابل آنست یعنی استحباب سمع الله
نیست مطلقا خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد بلکه مستحب در این مقام در حق جمیع ربنا لک الحمد است واین قول

ممکن است

ممکن است از ابن الجنید قول **سیم** مثل اولست در حق امام ومنفرد ومثل ثانیست در حق ماموم پس مستحب در حق امام
ومنفرد سمع الله لمن حمده است ودر حق ماموم ربنا لک الحمد واین قول را مرحوم شیخ شهید از صاحب فاخر حکایت
نموده ودر کتاب دروس میل باختیار این قول فرموده است قول چهارم مثل قول اولست مگر در حق ماموم پس مستحب در حق
امام ومنفرد تسمیع است بخلاف ماموم پس ثابت در حق او تحمید است یعنی قول الحمد لله رب العالمین واین قول را
ملا ابن ادریس اختیار فرموده است مختار قول اولست واقوال ثلثه باقیه ضعیفست خصوصا قول ثانی بعد از آن ثالث و
قول رابع اگرچه مدلول علیه بظاهر حدیث صحیح است لکن جواب از آن مفصلا مذکور در مطالع الانوار است **للمحقق**
کلام آنست که استحباب سمع الله ودعای بعد از آن ثابتست در حق مصلی اگرچه ماموم ومنفرد بوده باشد پس اولی
جمع نماید ما بین سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین این اکمل
اقسام است وارفق از این اقتصار بقول الحمد لله رب العالمین است بعد از سمع الله بهتر از این اقتصار بسمع الله
لمن حمده است واما اقتصار بتحمید تنها پس بعنوان اطلاق ثابت نیست بلکه نسبت بخصوص ماموم بالخصوص مشروعیت
خالی از اشکال نیست نظر باوامر بعض اصحاب از بعضی مستند آن **چهارم** ظاهر آنست که استحباب سمع الله لمن حمده
مختص بصلوة یومیه نیست بلکه در جمیع صلوات مفروضه ثابت است لکن در صلوات آیات ثابتست بعد از رفع
راس از رکوع خامس که بعد از آن بسجود میروند پس بعد از رفع راس از رکوع اول وثانی وثالث ورابع ثابت نیست
بجهة استحباب سمع الله مختص بصلوات یومیه نیست بلکه ثابت است در جمیع صلوات مفروضه بلکه اختصاص بصلوات
مفروضه ندارد پس ثابت است در صلوات مندوبه نیز باین ظاهر اینست که این مطلب محل اشکال وتامل نبوده باشد بلکه
در اینمقام هست این است که آیا استحباب سمع الله مختص است بصورتی که اتیان بنماز شود قائما یا نه بلکه ثابت است
خواه قائما بوده باشد یا جالسا واجب بوده باشد یا ندب مستحب جمعی که موهم اختصاص اینست بصلوة قائم صحیحه زراره
است که فرموده اند ثم قل سمع الله لمن حمده وانت منتصب قائم لکن این توهم باطل است بلکه وجه این اینست نظر به
صدر حدیث مفروض است در صلوة قائم قال اذا قمت فی الصلوة فلا تلصق قدمک بالاخری پس تقیید وانت منتصب قائم
آن اینست که نسبت اختصاص حکم بصلوة قائم پس ظاهر ثبوت استحباب است اگرچه نماز جالسا بوده باشد نظر باینکه صلوة
جالسا همان صلوة بطریق قیام است ماهیت صلوة در هر دو یکی است تفاوت نیست مگر بتحقق قیام وعدم آن پس مدلول حمل
جالسا نیست مگر اینکه اجزا را بعنوان قیام اتیان میکرده همان را بعنوان جلوس اتیان کند پس اجزای واجبه ومستحبه هم
بر حال خود باقی خواهد بود مگر آنچه را که دلیل شرع دلالت کند بر عدم آن **للمحقق** مقال اگر نماز نافله جالسا بجا آورد
نماز نافله است قائما چنانچه نماز مفروضه جالسا همان نماز مفروضه است قائما مفروض اینست در هر یک از نماز نافله و نماز
مفروضه در صورت ثانی سمع الله ثابت است پس در هر یک از اینها جالسا نیز چنین خواهد بود بعلاوه ممکن است استدلال
کرده شود در اثبات مدعی بعموم حدیث مفضل مروی در اصول کافی قال قلت لابی عبدالله علیه السلام جعلت فداک علمنی
دعاء جامعا فقال لی احمد الله فانه لا یبقی احد یصلی الا دعا لک یقول سمع الله لمن حمده ووجه استدلال ظاهرست
نظر باینکه حاصل معنی کلام این است هر گاه کسی حمد خدا کند نماز گذارنده در عالم نیست مگر اینکه دعا
کند در حق او باین نحو که میگوید یا بگفتن سمع الله لمن حمده یعنی اجابت فرماید جناب اقدس باری عز شانه
هر کسی را که حمد او نموده پس مقتضای اینکلام ثبوت سمع الله است در حق قاطبه مصلین خواه نشسته بوده باشد یا
ایستاده پس حکم باستحباب سمع الله در حق مصلی جالسا خواه نافله بوده باشد یا مفروضه محل تامل نیست بلی اشکالی که هست در

حق مصلی است که رکوع او با ایما بوده باشد خواه ایما براس باشد یا بعینین خواه نماز مضطجعا بوده باشد یا
مستلقیا یا ماشیا مثل نماز ناظر مقتضای عموم حدیث مذکور ثبوت سمعله است در حق چنین مصلی با آنچه مرقوم
این ظاهر است از معنی حدیث که مذکور شد لکن ظاهر کلمات اصحاب خلاف آنست نظر باینکه فرموده اند استحباب این
وظیفه را بعد از رفع راس از رکوع یا بعد از انتصاب و معلوم است مصداق این در غیر حالت ایما
لکن ممکن است که گفته شود کلام اصحاب محمول است بر نماز بطریق معتاد نه اینکه مقصود نفی ما عدا بوده باشد
پس مقتضای عموم حدیث مذکور سالم از معارض است شاید همین قدر بنظر در اینجا سخن کفایت کند
در حکم باستحباب **پنجم** در بیان معنی سمع الله لمن حمده است بدانکه سمع اگرچه متعدی است کما فی قوله تعالی یوم
یسمعون الصیحة و قولک سمعت کلاما منه و نحوهما لکن در اینمقام این معنی مراد نیست بلکه در اینمقام از باب تضمین
است تضمین عبارتست از اینکه اعتبار شود در لفظی معنی لفظ دیگر پس معامله میشود با لفظ اول معامله لفظ ثانی
پس در اینمقام میگوییم تضمین شده است سمع معنی قبول او استجاب و هر یک از قبول و استجاب استعمال میشود باللام
و لهذا گفته شده سمع الله لمن حمده یعنی قبول فرماید خداوند عالم طاعات حامدین را یا اجابت فرماید خداوند عالم
جل شانه دعای حمد کنندگان را ظاهر اینست این محمول بر دعا است یعنی پروردگارا اجابت کن دعای حامدین
را چنانچه مناسب در اینمقام همین است و احتمال مدح و ثنای حامدین اگرچه قایم است یعنی خداوند عالم اجابت
میفرماید دعای حامدین را که بطریق اخبار بوده باشد من باب المدح لکن اراده این معنی بعد از رفع راس از
رکوع مناسب نیست چنانچه و چون ظاهر است بعلاوه حدیث مذکور ظاهر الدلالة است بر اینکه این دعا است
بجهت اجابت مطالب حامدین از آنجمله خود مصلی است نظر باشتمال ذکر رکوع بر حمد لقوله و بحمده **ششم** در بیان
رعایت جهر و اخفات است در موقف در رکوع و بعد از رفع راس از آن پس میگوییم مصلی یا امام است یا ماموم یا
منفرد است پس اگر امام بوده باشد مستحب در حق او اینست رعایت جهر نماید در آنچه در رکوع میخواند از دعای قبل
از ذکر و در نفس ذکر و در آنچه بعد از رفع میخواند از سمعله و تحمید و بعد از آن پس جهر در حق امام در جمیع آنها راجح
چنانچه اخفات در حق ماموم چنین است خواه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی و اما در حق منفرد پس اگر نماز
جهری بوده اجهار در همه آنها راجح است و اما هرگاه نماز اخفاتی بوده باشد ظاهر این است که باز جهر راجح باشد
در خصوص سمع الله لمن حمده و دعای بعد از آن و اما در ذکر رکوع و دعای قبل از آن ظاهر اینست که اخفات راجح
بوده باشد **دوازدهم** از جمله امور مستحبه در رکوع صلوات بر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر آل اطهار
آن سرور است و هم چنین در حال سجود بدانکه مشهور جواز صلوات بر آنجناب و بر آل اطهار ایشان در جمیع احوال
نماز نیست خواه با وجود سبب بوده باشد مثل آنکه اسم شریف ایشان از لسان این شخص جاری شد یا استماع اسم
شریف ایشان نمود بلکه در غیر نیست در حالت سماع نیز چنین بوده باشد و هم چنین است هرگاه عطسه نمود یا عطسه
از عاطس شنید یا با وجود سبب نبوده باشد **مجملا** صلوات بر آنجناب در جمیع احوال صلوة جایز است فرقی در این
باب در اثنای نماز یا در خارج نماز نیست پس بعلت ذاتی در حال خود باقیست اشتغال بصلوة موجب رفع آن نمیشود
این محل کلام در این مقام نیست بلکه کلام باعتبار توظیف است یعنی از آداب رکوع و مستحبات آن اینست که در رکوع
صلوات بر آنجناب و بر آل اطهار ایشان فرستاده شود و کیفیت آن بعد بطریق ماثور است **اول** اللهم صل علی محمد و آل
محمد **دویم** صلی الله علی محمد و آل محمد و هو دوست لکن در حدیث تصریح شده که بیاید بعد از فراغ از ذکر رکوع و سجود بوده

باشد

در بیان کیفیت جهر و اخفات

باشد چنین نیست بلکه منصوص صلوات بر آنجناب است در رکوع و سجود مقتضای اطلاق ادله سنت است خواه
قبل از اشتغال بذکر بوده باشد یا بعد از آن ممکن است که گفته شود اشاره است بمعهود و معهود در آن زمان بعد بوده باشد
و علی ای حال بعد از فراغ از ذکر قطع الاراده است اگرچه بروجه خصوصیت معلوم نبوده باشد پس جزم در آن قصد
ایشان در رکوع و سجود است در رجحان بعد از ذکر بدانکه مستند چنانچه مشتمل بر صلوات بر آنجناب است در رکوع و سجود
مشتمل بر صلوات در حال قیام هم هست پس حکم باستحباب صلوات در حال قیام نیز خالی از عیب است بدانکه مشهور ما بین اصحاب
اینست که از برای رفع راس از رکوع تکبیری ثابت نیست و هم چنین رفع یدین در اینوقت راجح نیست بلکه عدم ثبوت تکبیر ظاهر
این است که محل اتفاق بوده باشد اما رفع یدین در این حالت پس عدم رجحان آن مشهور ما بین فقها است و دعوی شهرت
در این مطلب مستفیض است بلکه ظاهر محقق در کتاب معتبر دعوی اتفاق علما و شعر است لکن چنین نیست بلکه شیخ
صدوق در فقیه قایل شده است برفع یدین در این وقت و شیخ شهید موافقت با ایشان فرموده در جمله از کتب خود
مثل ذکری و بیان و دروس و نقل فرموده اند این قول را از شیخ بزرگوار والد صدوق و صاحب فاخر لکن مختار عدم رجحان آن
مستند آن محمول بر تقیه است و جواب آن را مفصلا در مطالع الانوار بیان نموده ایم **مقام ثالث** در بیان امور مکروهات
در حال رکوع و این چند چیز است **اول** داخل کردن دستها است در زیر ثیاب در حال رکوع مخفی نماند در این کلام اجمالی
هست تفصیل این مذکورات در مبحث لباس هر کس خواهد رجوع بآن مقام نماید **دویم** از مکروهات تطبیق است مراد
از تطبیق که اینجا مراد گرفته اند است بر کف دیگر و داخل کردن هر دو است در میان دو زانو در حال رکوع بعضی از علما
قایل بوجوب این شده اند در عهد شیخ در کتاب خلاف دعوی اجماع نموده بر حرمت آن و شیخ شهید در کتاب مقتصر قایل بحرمت شده
و در کتاب ذکری و بیان و دروس قایل بکراهت شده حق در مسئله تفصیل است باین نحو که اگر این کیفیت را بعمل می آورد
بقصد مشروعیت حرام و الا مکروه خواهد بود **سیم** تبازخ است با زاء معجمتین مراد باین تسریح ظهر است یعنی در حال
رکوع سر و سینه را بلند نماید تا پشت او شبیه بزین اسب شود مراد این است رکوع باین نحو نمودن مکروه است **چهارم**
تدبیح است بدال و حای مهملتین و این مقابل تسریح است تسریح سر کوبیدن را بلند میکرداند تدبیح آنست سر کوبیدن
را بزیر بیاندازد **پنجم** تدبیح است بجای جیم و این مثل تدبیح است بجای مهمله فرقی که هست در مهمله پشت مساوی
و سر کردن را پایین میاندازد در معجمه اگرچه سر کردن را پایین میاندازد لکن پشت را بلند میکند **ششم** اقعا است
بالوزن و فای معجمه و اقعاء بر دو قسم میشود یک قسم شبهه در عدم جواز آن نیست و موجب بطلان میشود و آن اینست
عقب پا را از زمین بلند میکند و سینه پا را بر زمین میگذارد و زانو را پیش میآورد استخوان زانو و استخوان ساق پا
بقوس میشود و این قسم نظر باخلال باعتنای واجب نماز باطل میشود و این محل کلام در این مقام نیست قسم ثانی آن
است که زانو را پیش میآورد لکن نه باین نحو بلکه اعتنای واجب را بعمل میآورد این قسم محل کلام و محکوم بکراهت
است **هفتم** قرائت قرآن است یعنی مکروه است قرائت قرآن در رکوع نظر بوده نهی از قرائت قرآن در حال رکوع در جمله اخبار از جمله
حدیثی است مروی در معانی الاخبار باین مضمون که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده نهی کرده مرا از قرائت قرآن
در رکوع و سجود اما رکوع پس تعظیم خداوند عالم نمایید در آن که یا امر این باشد موقف در رکوع کلامی است که
دال بر ثنا و عظمت آنجل شانه بوده باشد و اما سجود پس بسیار دعا کنید در آن نظر باینکه سزاوار این است دعا در
سجود مستجاب شود بدانکه مناسب در اینمقام ختم مبحث است بذکر دو مطلب **اول** آنست که ذکر واجب در رکوع
و سجود معین است در واقع یا موکول باختیار و تعیین مکلف است **توضیح** مطلب اینست که سابق بیان شد که مقلا

واجب از ذکر بکیر تهر است تثلیث ذکر یا تخمیس یا تسبیع آن مستحب است کلامی که در این مقام هست اینست که آیا ذکر واجب
همان و فعل اول است خواه قصد وجوب در آن بکند یا نه یا چنین نیست بلکه تعیین واجب موکول بتعیین مکلف است
پس هرگاه قصد وجوب در سیم نموده ذکر اول مستحب خواهد بود و واجب همان سیم است و هکذا پس اگر قصد وجوب در
چهارم نمود در این صورت واجب محفوف خواهد بود بذکر مستحب متساوی یا مختلف بنا بر این ممکن است که واجب اول
بوده باشد یا آخر یا متوسط بالمساوات او بالاختلاف ظاهر از کلام شیخ شهید در کتاب دروس و ذکری ثانی است تسبیح
تعیین وجوب موکول باختیار مکلف است هر یک را که تعیین نمود همان واجب خواهد بود قال فی الدروس لا یوصف الطمأنینة
الزایدة فیما فوق الانتصاب منه بالوجوب الا فی صورة تقدیم الذکر المستحب علی الاقرب انتهی ظاهر اینست مراد آنست
از این عبارت این بوده باشد که طمأنینه در رکوع واجب است بقدر ذکر واجب علاوه بر این قدر واجب نیست مگر در
صورتی که ذکر را در اول اتیان میکند نیت نماید که آن ذکر مستحب بوده باشد در این صورت اگرچه طمأنینه
بمقدار ذکر واجب بعمل آمده است لکن چون ذکر واجب را تأخیر انداخته است و مخصوص است طمأنینه در ذکر واجب
واجب است پس طمأنینه علاوه بر آنچه که بعمل آورده است واجب خواهد بود علاوه بر آنکه هرگاه آن ذکر را واجب قرار داده
بود طمأنینه دیگر واجب نبود پس این کلام مقتضی این است که اتصاف احد اذکار ثلثه در رکوع مثلا بوصف وجوب یا استحباب
موکول بتعیین مکلف خواهد بود کسی را میرسد که بگوید بعد از تسلیم ما ذکر حصر ممنوع است نظر باینکه ممکن است
کسی بعد از وصول بحد رکوع بمقدار ذکر واجب تأمل کند یا انکار اتیان بدعای مقدم بر ذکر نموده باشد حمل عبارت را
بر این معنی صحیح نیست نظر بلفظ تقدیم و لفظ ذکر نظر باینکه متعارف نه که در رکوع و سجود دعا معهود نیست
و در کلام شهید در خود دروس شاهد بر این مطلب هست و قال فی الذکری الاقرب ان الواجب هی الاولی لانه خاطب
بذلک حال الرکوع فلا یفتقر الی قصد ذلک ثم لو نوی وجوب غیرها فالاقرب الجواز لعدم تعین التضییق و
الطمأنینة للمستحبات لاریب فی استحبابها لان جواز ترکها یمنع وجوبها الا اذا قدم المستحب فان الظاهر وجوب الطمأنینة
تخییرا لاتیانه بالواجب بعده و کذا الکلام فی طمأنینة السجود انتهی کلامه رفع مقامه انصاف اینست بحری که در عنوان
تقریر شد کلام این بزرگوار در ذکری دال بر آن نیست بلکه صریح در خلاف آنست نظر باینکه تصریح فرموده که واجب همان است
که در اول گفته میشود اگرچه قصد وجوب در آن نموده باشد و کلام بیانیه اگرچه احتمال دارد آنچه را که در عنوان مذکور
شد لکن دور نیست که مقصود همان است که در ذکری فرموده اند محصل فرموده ایشان آنست که واجب در ذکر رکوع
و سجود همان مرتبه اولی است پس باتیان در مرتبه اولی امتثال از امر واجب حاصل میشود اگرچه قصد وجوب در آن ننموده
باشد بلی هرگاه قصد وجوب غیر اول نماید باین معنی که قبل از شروع بذکر قصد این نماید که این ذکر که در دفعه اولی اتیان مینمایم
ذکر مستحب بوده باشد و ذکر واجب آن ذکر است که در مرتبه سیم اتیان مینمایم در این صورت واجب همان میشود که قصد کرده
در آن نموده است پس ذکر مستحب مقدم میشود و ذکر واجب مؤخر اشکال در این ظاهر است بیان آن اینست بعد از آنکه معلوم
کردیم که واجب مرتبه اولی است بجهت آنکه اگر کسی ذکر بگوید و قصد وجوب و استحباب هیچیک نکرده باشد واجب محسوب
شود چگونه میتواند مکلف این را مؤخر داشته باشد یا آنکه بتعیین شارع این مقدم است بمعنی آنکه واجب مرتبه
اولی است آنست که شارع واجب دانسته است ذکر واجب در رکوع و سجود را اول مرتبه اتیان نماید و مع ذلک تأخیر آن منافی
با ایجاب شارع است پس باید جایز نباشد پس فرض وجوب مرتبه اول با تجویز تأخیر غیر معقول است بلی هرگاه
قایل بوجوب مرتبه اولی نشویم یعنی نگوییم که بر ما واجب است واجب را در مرتبه اولی اتیان نماییم بلکه چنین گوییم که بر ما

واجب است

واجب است ذکر رکوع را که مرتبه اتیان نماییم و بعلاوه واجب در دو مرتبه اتیان آن مستحب است در این صورت معقول است
که کسی گوید مخیریم ما بین تقدیم واجب و تأخیر و توسط آن و اما با اعتراف باینکه واجب مرتبه اولی است پس این غیر
معقول است نظر بآنچه بیان شد معنی آنکه واجب مرتبه اولی است اینست که بر مکلف واجب است اتیان بواجب در مرتبه
اولی نموده باشد پس تأخیر جایز نخواهد بود پس محصله در این مقام این است که بیان این مطلب شده باشد که آیا مکلف
مخیر است در صورت تعدد ذکر هر یک را که خواهد واجب قرار دهد و بعبارة اخری مخیر است ما بین تقدیم مستحب و تأخیر
واجب و عکس آن یا آنکه چنین نیست بلکه واجب است اول اتیان بواجب نموده باشد بعد از آن اگر خواهد اتیان به مستحب
نماید و اگر خواهد ترک نماید و غایة آنچه ممکن است که استناد کرده شود بآن در اثبات اول حدیث معتبر هشام بن
سالم است قال سألت ابا عبد الله عن التسبیح فی الرکوع والسجود فقال تقول فی الرکوع سبحان ربی العظیم و فی
السجود سبحان ربی الاعلی الفریضة من ذلک تسبیحة والسنة ثلث والفضل فی سبع و صحیحة علی بن یقطین عن
ابی الحسن الاول علیه السلام قال سألته عن الرکوع والسجود کم یجزی فیه من التسبیح فقال ثلثة و تجزیک واحدة اذا امکنت
جبهتک من الارض لکن انصاف اینست دلالت این دو حدیث بر این مطلب تمام نیست اما ثانی پس ظاهر است نظر
باینکه ظاهر اینست که مراد از ثلثه که در اول فرموده اند تسبیحه صغری است که عبارت از سبحان الله سبحان الله سبحان الله
بوده باشد دلیل بر این کلام راوی است که سؤال از آنچه مجزی است از تسبیح نموده پس مراد از جواب اینست که اقل تسبیحی که مجزی
در رکوع و سجود هست سه تسبیحه صغری است و مراد از واحده که بعد فرموده اند مجزی است تسبیحه واحده کبری است چرا که
مراد واحده صغری نمیشود صحیح و مناسب نبود اول جواب فرموده باشند پس عدول بعد نموده باشند یکی از این سه مجزی
است ظاهر است بعلاوه صحیحه زراره شاهد است قوی بر این مطلب و این صحیحه اینست که زراره اخبار نموده که من عرض کردم
خدمت سید الاولیاء والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چه قدر است آنچه مجزی است در رکوع و سجود حضرت در جواب
فرموده اند سه تسبیحه و تسبیحه واحده تامه مجزی است پس تفصیل بنا بر قرینه ظاهر است که مراد از سه در اول سه تسبیح غیر تام است و هم
نیز ظاهر است باینکه مراد از واحده در صحیحه علی بن یقطین واحده تامه است پس حدیث منساق شده از برای افاده این مطلب
که مکلف مخیر است در ذکر رکوع و سجود ما بین سه تسبیحه صغری و تسبیحه واحده کبری هر یک که اتیان نماید امتثال حاصل
است پس حدیث را مدخلیتی در این نیست که در صورتی که اختیار سه تسبیحه کبری نمود این شخص مخیر است ما بین اینکه
تقدیم مستحب بر واجب نماید یا تقدیم واجب بر مستحب و این مطلب ظاهر است و از آنچه مذکور شد در این مقام جواب از استناد
بحدیث اول نیز ظاهر شد نظر باینکه حدیث منساق شده در مقام تنبیه بر اینکه یک مرتبه واجب است و سه مرتبه سنت است
و فضیلت در هفت مرتبه و اما اینکه مکلف مخیر است در تقدیم و تأخیر و توسیط واجب مطلقا استفاده از حدیث نمیشود
بلکه متیقن از این حدیث آنست آنچه را که اول ذکر میکند آن واجب میشود بعلاوه آنکه چنین قایل در مسئله ندیدیم که کسی بگوید
که مکلف مخیر است در این باب هر یک را که قصد وجوب مینماید آن متصف میشود بوصف وجوب و آنچه را مرحوم شیخ شهید
قایل شده متخصص شده که حمل با معنی ندارد بعلاوه آنکه دانستی مقتضای فرموده ایشان آنست که قصد وجوب شده
در اول دائما و مؤید اینست هرگاه مکلف بقصد اتیان سه ذکر شروع بذکر نمود یک مرتبه را باین قصد اتیان نمود لکن
قصد وجوب و استحباب هیچ یک ننمود ظاهر اینست اکتفا بهمین دفعه میتواند نمود بر او لازم نیست اتیان بدفعه
دیگر نماید و اگر واجب معین نمیشود لازم بود که اکتفا نتواند نمود مثل اینکه کسی منظورش بود که اتیان به تکبیرات افتتاح
نموده باشد بهمین قصد اتیان بیک تکبیر نمود لکن قصد اینکه این تکبیرة الاحرام است ننمود بعد از او محسوب شد اتیان

بتکبیرات افتتاحیه مختص است که اکتفا باین تکبیره که گفته است میتواند نمود مکان تکبیرة الاحرام نظر باینکه تعیین او بنیت
مکلف بود اگر ما نحن فیه چنین بود می بایست مثل این بوده باشد و حال آنکه چنین نیست پس از همه آنچه مذکور شد
مشخص شد که واجب در رکوع و سجود همان ذکر اوّلست خواه قصد وجوب در آن بکند یا نه مطلب ثالث که اعجاز
جمیع مطالب و مآرب در این مقام آنست که در رکوع و سجود که عبارت از از آن حالات مکلفات در نماز ملتفت
این شود که این ذلت از برای کیست و حیث مدر بیست که حکمت در وضع تکبیره در حین اراده رکوع و سجود این بوده باشد
که موجب تذکر عظمت حضرت معبود عظیم متعال گردد در قلب عابد نظر باینچه در سابق دانسته شد که معنی تکبیر اینست که
عظمت ذات اقدس معبود مطلق مقدس اجل از اینست که وصف واصفی احاطه بساحت عظمت او تواند نمود پس از
گفتن الله اکبر متذکر عظمت چنین معبودی میشود و آن ذلت ظاهری که از انحناء اعضاء و جوارح است موجب استیلاء
خوف و رهبت الهی جلت عظمته بر قلب خود گردانند خشوع قلب را بتذکر عظمت معبود که زینت قلوب خاضعین و
راحت نفس محبین و لذت مذاق مشتاقین است سرمایه افتخار خود کرده اند متذکر این شود که حکمت در این انحناء
اظهار مذلت عبد خسیس حقیر است در خدمت مولای جلیل مقتدری که از خشیت او انبیا و مرسلین و اوصیای
کاملین و ملائکه مقربین دل تپان بوده اند و اوست عالم بجمیع خطورات قلبیه و بر خفیات هو الذی یعلم ضمیر
الضامرین در ملاحظه موجبات هر چیز خاطر کسی خلید اگر خطور ضمایر خواه صحیح بوده باشد یا باطل حسن بوده و
باشد یا قبیح از امور متعلقه بدنیا بوده باشد یا آخرت مکشوف معبود جلیل است که مخفی شده بجهت اظهار تذلل و
خشوع در خدمت او و احتراز کنند از اینکه داخل در رکوع یا سجود شود بجهت اظهار مذلت و خشوع در خدمت معبودی
که غایب نمیشود از ساحت علم او مثقال ذره در آسمان و زمین و حال آنکه قلب تو مطلقا توجه و التفات بمعبود
جلیل متعال نداشته باشد چنین خصلتی نعوذ بالله تعالی موجب طرد از ساحت حضور مقدس و بعد از کبریای جلال
اقدس است و اغفلتاه و واحسرتاه عبادتی که اساس قرب و سعادت و اعظم وسائل وصل و کرامت است موجب
طرد از درگاه واهب کریم غفار گردد ای برادر عزیز من تذکر احوال محبین و مشتاقین عبادت معبود مطلق دائم جل
تا موجب تاثیر قلوب ما غافلان و مستولی بانواع جنایت غفلت و عصیان در اخبار ماثور است صنفی از اصناف
ملائکه مقربین مخلوق و ساکنند در آسمان هفتم از وقتی که خلق شده اند در سجود میباشند از خوف و خشیت الهی و
در سجود خواهند بود تا روز قیامت اعضاء و جوارح آنها پیوسته از دهشت و عظمت آن حضرت جل شانه در اضطراب و
ارتعاش است از هر قطره از اشکهائی که از خوف و خشیت خلاق عالم عز شانه از آنها منفصل میشود بتقدیر جناب قادر
مطلق و جل جلاله ملکی خلق میشود و این صنف از ملائکه مقربین معروفند باین حالت سعادت قرین میباشند تا روز قیامت
در آن وقت پرده وحشت سر انقیاد طاعت را از سجود که اشرف اجزاء عبادت است بر میدارند و در مقام اظهار تقصیر و
اعتذار بلسان ندامت و انکسار عرض عرض ساحت عظمت ذو الجلال جلت قدرته میرسانند باین کلام حقیقت
انتظام که ما عبدناک حق عبادتک و از جناب سعادت مآب مفخر موجودات و باعث خلقت ارضین و سموات علیه
و آله الاف التحیة و الصلوات حدیثی مرویست که حاصل مضمون آن اینست که هر بنده در اوان اشتغال بنماز هرگاه قلب
او التفات بغیر معبود متعال نماید خطابی از جناب سعادت مآب خداوند متعال باو میرسد که ای بنده من
بجانب که ملتفت شده که را طلب میکنی آیا بهره کار غیر مرا اراده نموده و محافظت کننده سوای مرا طلب مینمائی و مهیج
کننده و بخشنده غیر مرا میخواهی منم اکرم الاکرمین و اجود الاجودین و افضل المعطین که جزای عمل و خواهم جزای

خواهم داد

خواهم داد که احدی قدر و مقدار او را نتواند احصا نمود اقبال بسوی من کن و قلب خود را متوجه بجانب من ساز من اقبال
بجانب تو کرده ام و ملائکه من همه بجانب تو متوجه شده اند پس هرگاه این بنده ذلیل متنبه و نادم از عمل قبیح خود شد و
قلب خود را از ما عدای خداوند عالم جل شانه صرف نمود و توجه و اقبال بحضرت ذو الجلال نمود وهاب علی الاطلاق
عفو میفرماید از تقصیر آن بیچاره در عوض لی مبالات او ثانیاً اگر التفات بغیر خود باز همین مقاله حضرت
اقتران از جانب حضرت ذو الجلال بجانب او القا میشود و همچنین تا مرتبه چهارم که قلب او ملتفت غیر خداوند عالم شد
آن وقت حق جل و علا اعراض میفرماید از آن بنده و حضرت ملائکه مقربین از او اعراض مینمایند و خطابی میرسد از
جانب خلاق عالم عظم شانه باین مضمون که ما واگذاردیم ترا بآنچه که قلب خود را متوجه او نموده نعوذ بالله تعالی من
مذلة الطرد من ساحة حضوره مجملاً تعظیم مستحق تعظیم بانحاء مختلفه میشود تعظیم بلسان میشود مثل اینکه اظهار ثنا
و مدح و ذکر کمال و صفات او مینماید چنانچه گاه هست بحرکت دست قصد تعظیم میشود و گاه هست بحرکت
سر که کرنش میشود و گاه هست بخمیده شدن میشود و این نیز مختلف میشود باختلاف افراد انحناء هر قدر انحناء
زیاد تر است تعظیم در آن بیشتر است و این اول و اکمل از ما بقی است و گاه هست بخاک مذلت افتادن و این
افضل و اکمل است از همه نماز جامع اینهمه انحاء تعظیم است و چون که اکمل افراد تعظیم و ادل حالات تکریم بخاک افتادن
است و مذلت در این از همه زیاد تر است لهذا مناسب در آن وصف معبود است باکمل صفات قرار داده شد که ذکر
سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده و در رکوع چون تعظیم و مذلت این حد نیست ذکر شده در آن بدل اعلی العظیم قرار داده
بگویند سبحان ربی العظیم و بحمده ظاهرا این است حکمت در اعتبار العظیم و اعتبار الاعلی در سجود جهت اختلاف
این مرتبه است سجود که اذل حالات است مناسب در آن اعظم اکمل و ادل بر تعظیم است و رکوع نظر باینکه ذلت
در آن نسبت بسجود کمتر است حاجت در آن بمثل این مبالغه نیست مناسب بنده مطیع این است باین دقایق
بر خود و تامل در این مراتب نموده آنچه مذکور شد فتح باب است در حق ارباب ذکاوت و بصیرت تامل در آن بنظر عنایت
موجب فتح ابواب است در وصول بمراتب سعادت و در این اختلاف مذلت لکن از آن احوال که حالت بخاک افتادن
است خصوصا با الیدین که اشرف اعضای انسان که جبهه بوده بخاک در خدمت رب الارباب همین سرمایه افتخار سعادت
و تاج سر اعتبار و راحت و لذت از جمیع ملاذ و کرامت است ملائم این مقام نظم بخاطر رسیده مناسب دانسته که
ایراد نماید نظم لذت اگر بایدت طاعت معبود کن ۞ عزت اگر بایدت ذلت معبود کن ۞ گر تو طلب میکنی عزت هر
دو سرای ۞ ورد سحرگاه را ذلت معبود کن ۞ اعاننا الله تعالی بفضله للوصول الیه و اعاذنا بکرمه عن الحرمان عنده بحق
محمد و آله الطاهرین علیه و علیهم الاف التحیة من رب العالمین انه الرؤف الرحیم بعباده الطائعین و الحمد لله رب العالمین
ششم از افعال واجبه نماز سجود است بدانکه سجود در لغت استعمال شده در معانی متعدده ذکر آنها
در این مقام چندان ثمری ندارد لکن در شرع عبارت از وضع جبهه است در حالت اختیار یا وضع چیزیست که قائم مقام
جبهه بوده باشد در حالتی که متمکن از وضع جبهه نبوده باشد بر زمین یا بر چیزی که قائم مقام زمین بوده باشد
بدانکه سجودات متداوله مابین فقها چهار قسم است سجده تلاوت و سجده شکر و سجده سهو و سجود در ضمن نماز
تحقیق هر یک از این اقسام باعانت الله الملک العلام بیاید خواهد شد قبل از خوض در بیان اقسام میگوئیم که
چه ظاهر آنچه مذکور در کتب فقهیه است حصر اقسام سجود است در اقسام مذکوره لکن ممکن است که گفته
شود بعدم صحت حصر نظر باینکه سجود من حیث انه سجود مطلوب و محبوب است مناسب این است اول آنکه

شود بجمله از اقسام اربعه والله بر چهار سجود بعنوان اطلاق کرچه خارج از اقسام مذکوره بوده باشد بعد از آن شروع بشود در
مقصود پس میگوئیم از جمله حدیثی است که از کتاب اعلام الدین نقل شده مضمون آن اینست شخصی عرض کرد بخدمت جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله که مرا تعلیم فرما عملی که بسبب آن خداوند عالم دوست بدارد مرا بسبب اتیان آن عمل و محشور کرداند مرا با شما
در جواب فرمودند هرگاه میخواهی محشور کرداند ترا خداوند عالم با من پس طول بده سجود را بجهت خلاق عالم جل شانه و
از جمله حدیثی است در کتاب علل مرویست حاصل مضمون آن اینست که جناب کاشف الاسرار والدقایق جناب امام جعفر
صادق علیه السلام فرمودند بابی بصیر بر تو باد بتطویل در سجده بدرستیکه تطویل در سجود از عادات اوابین است و از جمله
حدیثی است باز مروی در کتاب علل حاصل مضمون آن اینست راوی عرض کرد بخدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام وجه تسمیه
حضرت ابرهیم علی نبینا و علیه السلام بخلیل چه چیز است حضرت در جواب فرمودند وجه آن کثرت سجود آن حضرت بود بر زمین و به
این سبب مسمی شد بخلیل و از جمله حدیثی است در کتاب مجالس صدوق مأثور است محصل مضمون آن اینست کسی بخدمت
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که گناهان من بسیار است و اعمال حسنه من ضعیف و کم است حضرت در جواب
فرمودند بسیار سجود بکن که کثرت سجود میریزد گناهان را چنانچه باد میریزد برگ درختان را و از جمله حدیثی است مرویست
در کافی از مرحوم ثقة الاسلام از جناب حضرت امام رضا علیه آلاف التحیة والثناء اقرب احوال بنده بدرگاه جناب احدیت در حالتیست که
بنده در سجده باشد و اظهر از این احادیث در افاده مرام حدیث معتبر کالصحیح مرویست در ثواب الاعمال از جناب کاشف اسرار
و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خود علیهم السلام از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده من سجد سجدة حط
عنه بها خطیئة و رفع بها درجة یعنی کسی که سجده از او صادر شود این موجب حط خطایا و رفع درجات او میشود میگوئیم
مستفاد از این اخبار و غیرها آنست که سجده من حیث انه سجود مطلوب و مستحسن است اگرچه مندرج در تحت هیچیک
از اقسام مذکوره نباشد مثل اینکه سجده بکند بجهت محض خضوع در درگاه احدیت یا انکه حاجتی دارد سجده میرود تا در
سجود مسئلت آن حاجت نماید که بشرف اجابت مشرف شود مجملا مشروعیت سجده اگرچه در ضمن نماز نبوده باشد که
از اقسام ثلثه باقیه نیز نبوده باشد در نظر حقیر محل تشکیک نیست اگرچه مرحوم شهید در کتاب بیان تأملی در آن فرموده
کلامی که هست در رکوع است آیا شرعیت رکوع در غیر حالت نماز ثابت هست یا نه مرحوم علامه در نهایة الاحکام
حکم بشرعیت آن فرموده با اشکال قال و یجوز التقرب بسجدة ابتداء من غیر سبب و کذا بالرکوع علی اشکال و حکم
فرموده اند شیخ شهید در کتاب بیان بعدم شرعیت آن قال اما الرکوع المجرد فلم یرد شرعیته و همچنین صاحب کشف اللثام
قال اما الرکوع المجرد فلم یرد به الشرع فلو نذر السجود المجرد لزم و لو نذر الرکوع المجرد لم یلزم لکن مروی فی روضة الکافی عن
حفص بن غیاث قال رأیت ابا عبدالله علیه السلام یتخلل بساتین الکوفة فانتهی الی نخلة فتوضأ عندها ثم رکع و سجد فاحصیت
فی رکوعه خمسمائة تسبیحة ثم استند الی النخلة فدعا بدعوات ثم قال یا حفص انها والله النخلة التی قال لمریم علیها السلام
وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا بنابر این میگوئیم اگر مراد مرحوم شهید اینست که رکوع مجرد از نماز
دلیل بر شرعیت آن نداریم حدیث مذکور حجت است بر ایشان و اگر مراد اینست که رکوع مجرد اگرچه مجرد از سجود بوده
باشد امر چنان است که فرموده اند بعد از انکه این مطالب منقح شد میگوئیم تنقیح مرام مقتضی ایراد کلام است در چهار
مقام **مقام اول** در تحقیق سجودیست که در ضمن نماز است و تحقیق حال در این مطلب محتاج است بایراد کلام
در چند مبحث **مبحث اول** در وجوب سجده است در نماز بدانکه واجب است در هر رکعتی از نمازهای واجبه دو سجده
بوجوب شرعی اگرچه شرطیت این ثابت است در جمیع صلوات مندوبه بوده باشد یا مفروضه لکن واجب بوجوب شرعی

در بیان سجود واجب در نماز

در بیان سجود واجب در نمازات

بودن

بودن مختص بصلوات مفروضه است بلکه علاوه وجوب دو سجده در هر رکعت از رکعات صلوات مفروضه از اجزاء
رکنیه نیز هست که اخلال بهر دو موجب بطلان نماز است اگرچه سهوا بوده باشد و همچنین زیاده هر دو و فرقی در این
باب نیست مابین انکه نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی و در چهار رکعتی مابین آنکه در رکعتین
اولیین بوده باشد یا اخیرتین و این مشهور مابین اصحاب و مختار مابین اقوال است قول **ثانی** تفصیل است
مابین نسیان سجدتین در رکعتین اخیرتین از صلوات رباعیه و غیرها در اول موجب بطلان نماز نمیشود بخلاف
ثانی حاصل این قول راجع باین است که نسیان سجدتین در صلوات ثنائیه و نماز سه رکعتی و در دو رکعت اولیین
از نماز چهار رکعتی اگرچه موجب بطلان هست لکن در اخیرتین از نماز چهار رکعتی چنین نیست بلکه هرگاه در رکعت
ثالثه از نماز چهار رکعتی دو سجده را فراموش کرده متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت رابعه در این وقت
اسقاط رکوع مینماید میرود بسجود و اتیان بدو سجده می نماید این رکعت را رکعت ثالثه قرار میدهد بعد از آن اتیان
برکعت رابعه مینماید نماز صحیح حاجت اعاده نیست این قول را مرحوم شیخ در جمل و مبسوط اختیار فرموده و مرحوم
ابن حمزه با ایشان در این قول موافقت فرموده قول سیم مثل قول ثانی است بدون تفصیل بین صلوات یعنی نسیان
سجدتین موجب بطلان نماز نمیشود مطلقا خواه نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی خواه در رکعتین
اولیین از چهار رکعتی بوده باشد یا اخیرتین مرحوم شیخ طوسی این قول را در کتاب مبسوط نقل فرموده است از
بعض اصحاب مختار مابین اقوال مذکوره قول اول است قول ثانی و ثالث ضعیف است خصوصا ثالث که قطع ببطلان
پس نسیان سجدتین در رکعت واحده در هر جا که بوده باشد موجب بطلان نماز است در صورتی که متذکر نشود مگر
بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر و در این محل اشکال نیست **و اما** نسیان سجده واحده باین نحو که سجده واحده
را فراموش نمود و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر پس در این نیز اختلاف کرده اند بچهار قول **اول**
آنست که این موجب بطلان نمیشود مطلقا خواه در رکعتین اولیین بوده باشد یا غیرهما **دویم** مقابل اینست
یعنی موجب بطلان نماز است مطلقا در نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی در رکعتین اولیین بوده باشد
یا اخیرتین فرقی مابین سجده واحده و سجدتین نیست این قول ظاهر میشود از مرحوم ثقة الاسلام در کافی **سیم** تفصیل است
مابین اخلال بان در رکعتین اولیین و غیر آن اول محکوم به بطلان است دون ثانی و این قول را مرحوم شیخ طوسی قدس
الله تعالی روحه در کتاب خلاف نسبت داده به بعض اصحاب و اختیار فرموده اند در کتاب تهذیب **رابع** از اقوال قولیست
که مرحوم علامه در مختلف حکایت فرموده از شیخ ابن بابویه علی بن بابویه حاصل آن اینست که سجده را در رکعت اولی فراموش
کرد متذکر بان نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت ثانیه پس قضا میکند سجده منسیه را در رکعت ثالثه و هرگاه سجده
را در رکعت ثانیه فراموش کرد و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت ثالثه قضا میکند آن را در رکعت رابعه و هرگاه
سجده را در رکعت ثالثه فراموش کرد و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت رابعه قضا میکند آن را بعد از تسلیم مختار مابین
اقوال مذکوره قول اول است و این قول مشهور مابین فقها است و در کتاب غنیه و تذکره دعوی اجماع بر این شده پس نماز صحیح
است لکن قضای سجده منسیه بعد از تسلیم لازم است و اشکالی که در این مقام هست اینست که سجده در هر رکعت با
هم رکن است و رکن نماز آن است که اخلال بان موجب بطلان نماز است اگرچه سهوا بوده باشد و اخلال بجزء موجب
اخلال بکل است پس اخلال بسجده واحده موجب اخلال برکن است پس میباید حکم شود به بطلان نماز جواب
از این اشکال باین نحو که نص معتبر دال بر صحت نماز در صورت اخلال بسجده واحده سهوا دلیل است بر اینکه اخلال به

نسیان سجده واحده موجب بطلان نماز نمیشود

رکنی که موجب بطلان نماز است در سجده آنست که اخلال بآن در ضمن هر دو سجده شده باشد **توضیح** مطلب مقتضی آنست
که هر گاه اخلال بکل بدو طریق متصور میشود یک قسم اخلالی است در ضمن اخلال بجز محقق شود قسم دیگر اخلالی
است در ضمن اخلال بکل محقق شود جمع مابین کلمات فقها آنکه رکن آنست که اخلال بآن موجب بطلان نماز است اگرچه سهوا
بوده باشد با حکم مشهور معروف باینکه نسیان سجده واحده موجب بطلان نمیشود قرینه است بر تقیید این حکم را بدو
ما نحن فیه یا اخلالی که در ضمن اخلال بکل بوده باشد پس اشکال مندفع است **بحث دویم** در بیان امور واجبه در
حال سجود است و آن شش چیز است **اول** که از برای هفت عضو است بر زمین مثلا و این هفت عضو عبارتست
از جبین و کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین یعنی پیشانی و دو کف دستها و دو زانو و دو انگشت بزرگ دو پا بدانکه
مناسب در این مقام این است که نقل کلام شود در دو مطلب **اول** در بیان اعضای سبعه مذکوره است پس می
گوئیم **اما** جبهه عبارتست از مقداری که احاطه کرده است بر آن از فوق رستنگاه موی سر و از طرفین جبین و سیاده
جبین و از تحت ابتدای از حاجبین و موضع خالی از موی بین حاجبین پس جبهه یعنی پیشانی عبارتست از این
مقدار است که محدود است بحدود اربعه مذکوره **واما** کف دست پس متبادر از حرف کف دست عبارتست از منتهی
الیه انگشتان است تا قریب بزند و این معنی در اینمقام ظاهر میشود از بسیاری از فقها مثل مرحوم علامه و شیخ شهید و ابن
فهد و محقق ثانی و غیرهم چنانچه در مطالع الانوار بیان شده و باین معنی راجع میشود کلام جماعتی که تفسیر راحت کف
نموده اند مثل صاحب صحاح و صاحب قاموس و این حکایت از دیوان و سامی نیز نقل شده است نظر باینکه راحت عبارتست
از تحت اصابع است تا قریب بزند **مجملا** متبادر از کف در عرف همین معنی است که مذکور شد اگرچه کلمات فقها در
مباحث تیمم دلالت میکند بر اینکه کف در تیمم عبارتست از زند تا سر انگشتان **واما** رکبه پس عبارتست از محل اجتماع دو
استخوان ران و استخوان ساق پا **واما** ابهامان پس مراد از آن دو انگشت بزرگ دو پا است **مطلب ثانی** بدانکه بعد از
اطباق فقهای شیعه بلکه تدین استفاده احوم بر لزوم وضع هفت عضو در حال سجود بر زمین و تطابق کلمات آنها در اوله
یعنی جبهه و چهارم و پنجم یعنی رکبتین کلمات ایشان مختلف میباشد در تعبیر از ثانی و ثالث و سادس و سابع **اما** در ثانی
و ثالث پس عبارات اصحاب در اینها بسیار مختلف واقع شده بسیاری از فقها تعبیر نموده اند بکفین چنانچه مذکور شد و در جمله
از عبارات تعبیر شده بیدین و سید مرتضی و ابن ادریس تعبیر نموده اند بمفصل کفین نزد زندین و فرق بین ظواهر کلمات
مذکوره ظاهر است نظر باینکه مقتضای اعتبار وضع کفین آنست که امتثال حاصل نشود مگر بوضع راحت کف بر زمین
در حال سجود و مقتضای اکتفا بوضع یدین اعم از این است نظر باینکه بوضع اصابع یدین صادق است وضع یدین به
خلاف وضع کفین **مجملا** هر وضع کفین صادق است بر آن وضع یدین بخلاف وضع یدین و اما نسبت مابین
وضع کفین و مفصلین عند الزند پس باحتمالی تباین خواهد بود و باحتمال دیگر عموم و خصوص پس اگر مراد نفس
مفصل بوده باشد تباین خواهد بود و اگر مراد بر امری که در اخر کف بوده باشد یعنی منتهی الیه کف در جانب
زند پس عموم و خصوص مطلق خواهد بود و مراد بزند محل اجتماع استخوان ذراع و استخوان کف است بسیار بعید
است مراد این دو بزرگوار نفس مفصل بوده باشد دور نیست که مراد اخر کف که قریب بزند بوده باشد و اطلاق
مفصل بر آن مجاز بوده باشد بعد از آنکه مقتضای عبارات مختلف شد میگوئیم مختار در مسئله لزوم رعایت صدق
کف است **واما** انچه از بعضی در اینمقام صادر شده که مراد از کف در این مقام اعم شامل اصابع نیز هست کلام اوست
عاری از برهان بلکه از جمله عبارات ظاهر میشود خلاف آن چنانچه ظاهر میشود از مطالع الانوار **اما** سادس و سابع پس

در لزوم وضع اعضای سبعه بر زمین

در بیان اختلاف عبارات فقهاست در بیان اعضای سبعه

اختلاف

اختلاف کلمات فقها در این چهار عضو است بسیاری از فقها تعبیر نموده اند با بهامی الرجلین یعنی دو انگشت بزرگ دو پا
و در کتاب مبسوط و مختصر و اشاره و یک موضع از موجز و تنقیح تعبیر شده است با طراف اصابع الرجلین و در کتاب دروس و سلسله
و موضع دیگر از موجز تعبیر شده است با صابع رجلین و در کتاب خلاف تعبیر نموده اند بقدمین و اختلاف عبارات
مستلزم اختلاف مقتضیات آنها است و مقتضای اکتفای بوضع قدمین آنست که بهر نحو صادق باشد که قدمین
بر زمین گذارده کفایت نماید اگرچه هیچیک از ابهامین بزمین نرسیده باشد و مقتضای اعتبار وضع اصابع رجلین آنست
که لازم بوده باشد وضع جمیع اصابع پس هرگاه اخلال ببعض آنها بشود یا باکتفا نتوان نمود و مقتضای اعتبار اطراف
اصابع رجلین اینکه معتبر وضع اطراف اصابع است نه وضع اصابع بهر نحو که بوده باشد ظاهر این است که این اختلاف
مسامحه در تعبیر بوده باشد و مراد از همه یک چیز بوده باشد علی ای حال لازم وضع ابهامین است یعنی وضع دو انگشت
بزرگ دو پا لازم و متعین است ظاهر این است که باین که از دو انگشت امتثال حاصل شود خواه سر این دو انگشت
بوده باشد یا ظهر آن یا بطن آن بهر یک از سه نحو که بوده باشد احتیاط میتوان نمود مخالف در این مقام ظاهرا نیست
مگر صاحب موجز که حکم نموده است بتعیین ظهر ابهامین و وضع راس ابهامین و بطن آنها را تجویز نکرده است و این
ضعیف است بلکه مصرح به در کلام شهید ثانی حکم باحوطیت وضع راس ابهامین است **مخفی** نماند از آنچه مذکور شد
اینکه استیعاب ابهامین در وضع لازم نبوده باشد بلکه استیعاب ممکن نیست مگر اینکه مراد استیعاب ظهر ابهامین
یا بطن آن بوده باشد بلکه ظاهر این است که افضلیت استیعاب در وضع در این مقام غیر از استیعاب ثابت نیست
بلکه ظاهر از صحیحه حماد افضلیت غیر استیعاب است نظر باینکه مصرح به در آن این است که جناب حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام در مقام تعلیم انامل ابهامین را گذارده بودند بر زمین در حال سجود انامل جمع انمله است انمله سر انگشت است
و کلام حماد در اتیان بصیغه جمع مسامحه است **مجملا** مصرح به در کلمات اصحاب کفایت مسمی است در اینمقام بلکه ظاهرا از
جماعت فقها در این مقام دعوی اتفاق است در این باب **محصل** کلام در این مقام آنست که ابهامین در این مقام
متعین است اجتزاء بوضع راس ابهامین و بطن آن و ظهر آن هم میتوان نمود و عدول از ابهامین با تمکن بوضع
غیر ابهامین که سایر اصابع رجلین بوده باشد جایز نیست کلامی که هست در صورت تعذر از وضع ابهامین است
کلاهما یا احدهما یا وضع سایر انگشتان دو پا لازم هست در صورت تعذر از وضع هر دو باعتبار انتفای ابهامین یا به
اعتبار عروض مرضی که مانع از وضع آنها بوده باشد بر زمین یا نه و هم چنین در صورت تعذر از وضع احد ابهامین
و تمکن از وضع دیگری آیا بدل غیر مفقود در وضع سایر انگشتان از همان پا لازم هست یا نه مصرح به در کلمات جماعتی
از اصحاب وجوب است و این خالی از قوت نیست **مجملا** جواز اکتفا بمسمی در ابهامین محل تامل نیست ظاهر این است که
چنین بوده باشد حال در کفین پس جواز اکتفا بمسمی در کفین نیز محل تامل نیست صحیحه زراره که فرموده و ابسطهما علی الارض
بسطا محمول بر استحباب است و هم چنین است حال در کفایت مسمی در رکبتین اگرچه این مطلب در رکبتین چندان ثمره نه
دارد و نقل باینکه فرض مسمی و غیره در آن خالی از تکلف نیست **مجملا** اکتفا بمسمی در اعضای ستة مذکوره محل تامل نیست
بلکه از جمله از عبارات ظاهر میشود اتفاق و خلاف در مسئله ای که هست در جبهه است نظر باینکه اختلاف کرده اند در
در این چند قول **اول** مثل اعضای ستة مذکوره است پس اکتفا میشود در جبهه نیز بمسمی و این قول مشهور مابین اصحاب است
دویم عدم جواز اجتزاء است بلکه از درهم یعنی لازم است بقدر درهم از جبهه را اضافه کند که محل سجده اجتزاء باقل
از این مقدار جایز نیست و این قول مختار شیخ صدوق است در فقیه و شیخ شهید است در کتاب ذکری و دروس **سیم** مثل

ظاهر شده

محصل آنکه اکتفا بوضع راس ابهامین و بطن آن و ظهر آن

ملحق

ثانی است لکن در صورت عذر مثل اینکه علتی در جبهه او بوده باشد در این صورت هر گاه بمقدار درهم از جبهه
را برساند بزمین کفایت میکند پس در صورت انتفاء عذر احتراز باین نمیتوان نمود و این قول ابن ادریس است در
کتاب سرایر **چهارم** تخییر است ما بین مقدار درهم و سر انمله یعنی سر انگشت و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ شهید
در بیان و شاید این قول ظاهر شود از مرحوم ثقة الاسلام در کافی نظر باینکه ذکر نفرموده الا از اخبار مسئله مگر حدیثی
را که مشتمل است بر تخییر ما بین قدر درهم و سر انمله مختار در مسئله قول اولست و سایر اقوال ضعیف است مستند
آنها محمول بر فضیلت است بدانکه واجب است وضع اعضای سبعه مذکوره بنحوی بوده باشد که اعتماد مکلف
بهمه آنها بوده باشد و بعبارة اخری واجب است در حال سجود ثقل بدن خود را واقع سازد بر همه مساجد چنانچه
مقتضای طبیعت اینست که چیز ثقیل که واقع شود بر محلی حامل ثقل آن جمیع اجزاء آن محل میشود پس هر گاه به
سبب معاونة نفس ثقل را بیک طرف بیندازد مجزی نخواهد بود لکن تسویه ما بین مساجد لازم نیست پس
هر گاه اعتماد نسبت به بعض اعضا زیاده تر شود نسبت به دیگری باکی نیست بلکه نسبت بمحل جبهه راجح است
چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی **دوم** از شش چیزی که واجب است در حال سجود نماز مراعات آن شود آن
است که وضع جبهه نماید بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد و تحقیق مایصح السجود علیه بتفصیل تمام در فصل
ششم از فصول لمعه در بیان مقدمات نماز بیان مذکور شد کسی که خواهد مطلع بحقیقت حال شود رجوع نماید
بآن بحث مراد در این مقام آنست که واجب است در حال سجود پیشانی را بگذارد بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده
باشد و صحیح نماز اخیر در سابق مذکور شد معلوم شد که وضع همه پیشانی لازم نیست بلکه بنا بر مختار که مشهور
ما بین اقوالست آنچه لازم هست وضع جزئی از اجزای پیشانیست بر آن محلا مشخص شد چهار قول در مسئله قدر
لازم نزد صاحب هر قول همان است که قایل بآن شده است صحیح نماند تخصیص وجوب بجبهه بجهة انتفاء آن است
نسبت باعضای سبعه باقی پس رعایت مایصح السجود علیه در محل کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین لازم نیست و
این محل وفاق است کلامی که هست در استحباب آن است نسبت بکفین استحباب آن مسلم است پس مستحب اینست
که وضع بدین نماید بما یصح علیه السجود و اما نسبت برکبتین و ابهام الرجلین پس مقتضای کلام مرحوم شیخ در
مبسوط و ابن ادریس در سرایر و شیخ شهید در دروس استحباب آنست فرموده انه افضل است حاصل کلام ابن
ادریس آنست که باکی نیست در مستحب بودن اعضای سجود غیر از جبهه در وقوع آنها بر چیزی که سجده بر آن جایز
نبوده باشد و اگر چه مکشوف بودن آنها و وضع آنها بر ما یصح السجود علیه افضل است مختار خلاف آن است
پس مکشوف بودن رکبتین و وضع آنها بر ما یصح السجود علیه راجح نیست و این ظاهر میشود از اکثر اصحاب بلکه کشف
رکبتین بعلاوه عدم ملایمت بمحاسن آداب ممکن است که گفته شود منافی با احتیاط است نظر باختلافی ما بین
فقها در تحدید عورت ابن براج قایل شده براینکه عورت مردی که واجب است ستر آن در نماز عبارت از ناف
تا زانو و نقل کرده اند از ابو الصلاح که تحدید عورت فرموده اند از ناف تا نصف ساق و کلام آن مرحوم در کافی
اگر چه مطابق با این حکایت نیست لکن کفایت مینماید در حکم برجحان ستر رکبتین و مرجوحیت کشف آن قال فی
الکافی عورة الرجل من سرته الی رکبتیه ولا یمکن ستر ذلک فی الصلاة الا لساتر من السرة الی نصف الساق لیصح
سترها فی حال الرکوع و این کلام صریح است در اینکه تحدید عورت در نزد این بزرگوار همان تحدید است که منسوب با بن
براج است لکن حکم بلزوم ستر فرموده تا نصف ساق من باب المقدمة و علی ای حال کلام این دو بزرگوار کفایت میکند در حکم

برجوحیت

بمرجوحیت کشف رکبتین مطلقا یا در خصوص حال سجود بلی حدیثی ثقة الاسلام در کتاب دعای اصول کافی روایت
فرموده حاصل مضمون آن اینست که هر گاه نازل شود بلیه شدیده بر مرد باید برهنه نماید دو زانوی خود را و ذراع
خود را و بچسباند آنها را بزمین و هم چنین سینه خود را بچسباند بزمین آن وقت حاجت خود را از درگاه قاضی
الحاجات مسئلت نماید در حال سجود و این حدیث اگر چه دلالت دارد برجحان کشف رکبتین در حال سجود لکن ظاهر
سیاق آن در غیر سجود نماز است و آن محل کلام در اینمقام نیست و اما انگشتان پا اگر چه مقتضای کلام محقق در معتبر
و علامه در نهایة الاحکام و منتهی و تذکره و تحریر عدم رجحان کشف و وضع آنها است بر ما یصح السجود علیه لکن حکم
برجحان دور نیست نظر بعموم التعلیل فی قوله اصنعوا الیدین حیث تضعوا الوجه فانهما یسجدان کما یسجد الوجه
و عموم فتوی مبسوط و سرایر و دروس بانضمام مکشوف نمودن ابهامین را و وضع آنها را بر زمین اولی بوده بوده
باشد از غیر آن بدانکه مناسب در اینمقام بیان حال سجود مجهول است پس میگوئیم مجهول در صورتی که ما یصح السجود
علیه بوده باشد حکم آن محتاج به بیان نیست که سجده بر آن در حالت اختیار جایز نیست کلامی که هست در مجهول است که ما
یصح السجود علیه بوده باشد میگوئیم این بد و طریق متصور میشود یک قسم آنست که آن مجهول منفصل و جدا است
از جبهه بنحوی که در حال سجود جبهه را بر آن میگذارد این قسم صحیح و در صحیحیات دور نیست که محل خلاف نبوده باشد که
چه جا حق از عبارت خلاف استفاده خلاف نموده اند لکن چنین نیست چنانچه وجه آن در مطالع الانوار بیان نموده
و قسم ثانی آن مجهولی است که ملاصق بجبهه بوده یعنی مجهولی است که بجبهه چسبیده است مثل اینکه موی را داخل بپیچد ما
بین جبهه و کلاه عمامه که در حال قیام و غیره ملاصق بوده باشد بر پیشانی مجدد که حالت سجود از حیثیت موضوع بودن بر
جبهه مثل حالت قیام بوده این قسم ظاهر اینست که در حال اختیار جایز نبوده باشد **سیم** از امور ستّه واجبه در سجود آن است
که مساوی بوده باشد محل جبهه با محل وقوف یا بلند بوده باشد بقدر لبنه و بس و این محقق میشود بمنحنی شدن مطلق تا
باین حد پس انحنا واجب است من باب المقدمة و مشهور در تفسیر اینمقام بحثی است که حاصل آن اینست **سیم** از
جمله واجبات سجود منحنی شدن است از برای سجود تا اینکه مساوی شود موضع جبهه او با موقف او و تحقیق مقام مقتضی
اینست که گفته شود انحنای بعد از رکوع متصور میشود بچند نحو **اول** آنست که منحنی میشود بقصد سجود و بس **دوم**
آنست که منحنی میشود از برای غیر سجود کذلک مثل اینکه منحنی شد بقصد اینکه کشتن عقرب یا جبهه برداشتن چیزی
از زمین **سیم** آنست که منحنی میشود بقصد هر دو هم بقصد سجود و هم بقصد اخذ چیزی **چهارم** آنست که خارج از اقسام
ثلثه مذکوره باشد مثل اینکه افتاد در رو بروی زمین شکی نیست در قسم اول نیست و اما قسم ثانی پس مقتضای کلام
مرحوم محقق در شرایع و علامه در نهایة الاحکام و تذکرة و التحریر و کلام شیخ شهید در ذکری و دروس و صاحب موجز
غیر اینها عدم اجزاست بلکه تصریح بر جمله از آنها بطلان نماز است بسبب آن مختار در نزد حقیر خلاف آنست
نتیجه مقام مقتضی اینست که گفته شود سابق بیان شد که سجود عبارت از وضع جبهه است بر زمین پس مقصود بالذات
امر متوجه بسجود همان وضع جبهه است بر ارض و انحنا مطلوبیت من باب المقدمة بجهة توصل بوضع جبهه بر زمین
پس هر گاه کسی از حال قیام منحنی شد بقصد سجود و سجده را بعمل آورد در این وقت آن شخص بعمل آورده است هم مطلوب
بالتبع و هم مطلوب بالذات را و اما هر گاه آن شخص منحنی شد لکن نه بقصد سجود بلکه بجهة اخذ چیزی از زمین در این
صورت اگر چه مطلوب بالتبع را بعمل آورده لکن مع ذلک ممکن است که گفته شود بر این شخص لازم نیست که برخیزد
ثانیا منحنی شود بقصد سجود نظر باینکه بعد از آن که گذشت بقصد دیگر انحنا باقی نماند بر وصف مطلوبیت پس ...

در بیان لزوم وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه

واجب است محاذات جبهه و مساوات موضع جبهه با موقف یا ارتفاع آن بقدر لبنه
بمقدار لبنه

مابین مقامین آنست در صورتی که متحقق شد بقصد سجود هم مطلوب بالتبع وهم مطلوب بالذات هر دو را بعمل آورده
اما هرگاه متحقق شد لکن نه بقصد سجود در این صورت اگرچه مطلوب بالتبع را بعمل نیاورده است چیزی را که مقصود مطلوب
بالتبع است پس لازم نیست بر چیزی دو ثانیا متحقق شود بقصد سجود نظر باینکه آنچه مطلوب بود بجهت توصل بسجود
نیز بود بلکه بجهت تلاقی لازم نیست و فرقی نیست در این باب ما بین اینکه متحقق شود بقصد چیزی باینکه مثل اینکه اتفاقا
وقت نیز میگوئیم لازم نیست بایستد بعد از آن متحقق شود بقصد سجود از آن راه که مذکور شد بلی هرگاه فرض
کنیم اتفاق بجهتی که جبهه او بمحل سجود واقع شد و مطلقا قصد سجود نداشت در این صورت باین وضع جبهه
بر ارض بجز مسطور اکتفا نمیتوان نمود بلکه لازم است رفع راس نموده بجهتی که بعد از آن صادق باشد که وضع جبهه
بجهت سجود نموده و فرق این است نظر باینکه سجود که مطلوب بالذات است عبارتست از وضع جبهه بر ارض و امتثال
حاصل نمیشود از امر متوجه بسجود مگر اینکه وضع جبهه نماید بقصد سجود بخلاف انحنا از قیام که مطلوبیت بجهت توصل
بسجود است و این بخلاف رکوع است نظر باینکه سابق بیان شد که رکوع در شریعت عبارتست از انحناء مخصوص
هرگاه متحقق شد نه بقصد رکوع اجتزا بآن نمیتوان نمود بلکه لازم است راست شود بعد از آن بقصد رکوع متحقق شود
و توهم نشود که این موجب زیادتی رکن میشود پس مبطل نماز خواهد بود نظر باینکه آنچه در اول بعمل آورده بقصد
رکوع شرعی نبوده و زیادتی انحنای مطلق موجب بطلان نمیشود مخفی نماند بنا بر آنچه در سجود مذکور شد در صورتی
که انحناء بقصد سجود نبوده باشد خواه بجهت غیر سجود بوده باشد یا نه بجهت سجود و نه بجهت غیر سجود بوده باشد
مثل اینکه افتاده باشد در هر دو صورت جایز است بهمان حالت که هست بسجود رفته اتمام عمل نماید کلامی که در این
مقام هست اینست که آیا جایز است بایستد بعد از آن بقصد سجود متحقق شود ظاهر اینست که جایز بوده باشد نه احتمال
در حق چنین شخص بدو طریق ممکن خواهد بود و این ثمره خلاف در مسئله است که بنا بر مختار اجتزاء بهمان حالت میتواند
نمود و عود بقیام واجب نخواهد بود بخلاف بنا بر قول اول بلکه مصرح بر در جمله از عبارات مثل تذکره و نهایة الاحکام
بطلان نماز است مطلقا اگرچه عود بقیام نماید اگرچه دور نیست که مراد در صورت اجتزاء بوده باشد و ممکن است
که حکم شود بعدم جواز اجتزاء مطلقا نه باعتبار مدخلیت انحناء در ماهیت سجود بلکه باعتبار انصراف سجود بطریق متعارف
و آن سجودی است که بعد از قیام متحقق شده باشد بقصد آن پس سجود بغیر این طریق کفایت نمیکند در حصول امتثال
مجملا دلیلی که دلالت کند بر اینکه وضع جبهه بهر نحو که بوده باشد محصل امتثال است نداریم بلکه اطلاقات است و اطلاق
منصرف میشود بسجود معهود متعارف و آن سجودی است که مذکور شد و این خیالی است متین و کلمات فقها قدس الله
تعالی ارواحهم که واجب است متحقق شود بقصد سجود دور نیست که اشاره بوده باشد بهمین مطلب و ظاهر
اینست که مراد مرحوم علامه در تذکره و نهایة الاحکام در حکم ببطلان باعتبار لزوم تغییر در هیئت مطلوبه همین
معنی بوده باشد قال فی التذکرة یجب ان لا یقصد بهویه غیر السجود فلو سقط الی السجود لم یجزیه ولا تبطل
الصلوة بوجود ما ینافیها ولا تر یوجب تغییر الهیئة الصلوة وفی نهایة الاحکام ولا یجوز ان یقصد بهویه غیر السجود
فلو سقط الی لم یجزیه ولا تبطل البطلان لا تغییر الهیئة الصلوة و این قول قویست لکن بطلان در صورت اجتزاء
بآن و عدم عود بقیام بجهت انحناء بجهت سجود است و اما هرگاه عود نماید بقیام و بعد از آن متحقق شود بجهت
سجود نماز صحیح و بی عیب خواهد بود لکن این در صورتی است که متحقق شده بقصد غیر سجود یا قصدی در
انحناء نداشته باشد و اما هرگاه متحقق شده باشد بقصد سجود و غیر سجود دور نیست که اجتزاء بآن تواند

نمود

لکن بعمل آورده است

هرگاه راز انحنا را که بعمل آورده نه بقصد سجود [illegible] مطلوبیت در آن حال [illegible] شد پس

نظر باینکه مطلوبیت آن [illegible] متحقق شد [illegible] رکوع [illegible] لکن [illegible] رکوع بلکه [illegible] در اینصورت اجتزا بآن نمیتوان نمود

نمود بلکه عود بقیام در این صورت مشکل است و احتیاط در اعاده بعد از اتمام بهمان حالت است بعد از آنکه این
مطلب منقح شد میگوئیم لازم است که متحقق شود بقصد سجود بجهتی که محل سجود او مساوی با محل وقوف او بوده باشد
یا محل سجود ارفع بوده باشد از محل وقوف بمقدار لبنه اما مساوات پس محل کلام نیست و اما ارفعیت محل جبهه
از موقف بمقدار لبنه پس این مطلب محل بحث و جایز است یکی صحت نماز در صورت ارفعیت محل جبهه از موقف
بمقدار لبنه یا کمتر دویم عدم صحت نماز است در صورت ارفعیت محل جبهه از محل وقوف مطلقا زیاده بر این قدر مطلب
دویم محل وفاق ما بین فقها است و اما اول یعنی صحت نماز در صورت ارفعیت محل جبهه بمقدار لبنه پس این
مشهور و معروف ما بین فقها است بلکه خلاف در این ظاهر نیست مگر اینکه ظاهر میشود از کلام محکی از ابن
الجنید که اعتبار نموده مساوات را در حالت اختیار و تجویز فرموده ارتفاع بمقدار چهار انگشت مضموم را در
حالت اضطرار لکن شهرت در ضعف و شذوذ این نیست بعلاوه آنکه تحدید در حالت ضرورت باین مقدار [illegible]
است مجملا معتبر در صحت نماز در حالت اختیار این است که محل جبهه بلندتر از محل قدم نبوده باشد یا کمتر از مقدار
لبنه و این متحقق میشود در ضمن چهار صورت اول آنست که ارفع بوده باشد از محل قدم بمقدار لبنه دویم آنست که
ارفع بوده باشد از آن بکمتر از مقدار لبنه سیم آنست که محل جبهه با محل قدم مساوی بوده باشد چهارم آنست
که محل جبهه اخفض بوده باشد از محل قدم ظاهر اینست که جواز در هر یک از اقسام اربعه ثابت بلکه [illegible]
است کلامی که در این مقام هست اینست که آیا امر در انخفاض مثل امر در ارتفاع است پس اخفضیت محل سجود
از محل قدم جایز است بقدر لبنه و کمتر دون زیادتر یا خیر تحدیدی در انخفاض نیست ظاهر ثانی است که
چرا احتیاط در اولست نظر باینکه مرحوم شیخ شهید تفرقه ما بین ارتفاع و انخفاض نگذاشته و منع فرموده در اکثر
از مقدار لبنه در هر دو مقام و جماعتی از اجله بعد از آن مرحوم با ایشان موافقت فرموده بدانکه مناسب اینست
که تنبیه شود در این مقام بر اینکه چرا بجز مساوات افضل از ارتفاع هست افضل از انخفاض نیز هست یا خیر
بلکه مساوی با انخفاض است در فضیلت و کمال در مسئله محل خلاف ما بین فقها است ظاهر اولست پس
مساوات افضل است مطلقا اگرچه بالاضافه با انخفاض بوده باشد لکن ظاهر این است که انخفاض افضل از
ارتفاع بوده باشد اگرچه مرجوح بوده باشد بالاضافه بمساوات قال شیخنا الشهید فی البیان فی بیان المستحبات
هذا لفظه و مساوات مسجده لموقفه او قصره عنه ولا یزید عن لبنة انتهی وهو یحتمل مساوات الانخفاض
للمساوات در مرجوحیت عنده لکن مع رجحانه عن الارتفاع فتامل جیدا تنقیح لک الحال بدانکه مناسب این است
که در این مقام تنبیه شود بر چند مطلب اول آنست که بیان شود که مقدار لبنه که مناط در جواز است و جواز
و عدم آن پس میگوئیم مذکور شد ارفعیت محل جبهه از محل قدمین بمقدار لبنه جایز است و علاوه بر آن جایز نیست
لا محاله میباید مقدار لبنه شیء معینی بوده باشد تا ارتفاع از آن مقدار که تجاوز نموده حکم شود بعدم جواز و
در صورت عدم تجاوز حکم شود بجواز چه اگر قدر معینی در واقع نبوده باشد بلکه هر لبنه که بوده باشد مناط تواند
شد لازم میآید مقدار ارتفاع در سجود در نسبت بشخص جایز بوده باشد و در سجود دیگر نسبت بهمان شخص جایز
نبوده باشد و هکذا و این بین البطلان است و چون تحدیدی در اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام نرسیده ظاهر
اینست که نبوده باشد پس میگوئیم مناط در این لبنه معهوده در زمان صدور اخبار خواهد بود اطلاق
لبنه در عرف منصرف بآن میشود و این در کلام جماعتی از اعاظم تحدید شده بمقدار ارتفاع چهار انگشت مضموم

تحدید مقدار لبنه بعدد اصابع مضموم

وارده

با برابر هرگاه محل جبهه ارفع بوده باشد از محل قدم بمقدار ارتفاع چهار انگشت مضموم

جایز خواهد بود و اگر زیاده تر بوده باشد جایز نخواهد بود و از این راه است که مرحوم شهید ثانی در شرح لمعه
متعرض ذکر لبنه نشده است بلکه مناط در جواز و عدم جواز مقدار ارتفاع اصابع مضمومه را قرار فرموده است مطلب ثانی
آن است که آیا حکم مذکور که عبارت از عدم جواز ارتفاع مسجد از موقف با کثر از مقدار لبنه بوده باشد مختص است
بمحل جبهه پس در غیر مواضع اعضای باقیه از موقف علاوه بر آن مقدار جایز خواهد بود یا اختصاص بجبهه ندارد بلکه
نسبت بسایر اعضا نیز چنین است در این خلاف است پس قول اول عدم اختصاص بجبهه است حیث ما چنانچه این حکم
در محل جبهه است معتبر در محل سایر اعضا نیز هست پس محل کفین نیز مثلا جایز نیست ارفع از محل وقوف
اکثر از لبنه بوده باشد و این قول را شیخ شهید در بعضی از کتب اختیار فرموده و شهید ثانی در شرح الفیه با ایشان موافقت
فرموده و قول ثانی مثل این است در غیر صورت اختصاص و این قول مرحوم علامه است در نهایة الاحکام توضیح
مطلب مقتضی اینست که ذکر عبارت آن مرحوم شود بعد از آن توضیح آن تا مطلب مفهوم شود پس میگوییم قال فی
نهایة الاحکام یجب تساوی الاعالی و الاسافل او انخفاض الاعالی مراد از این عبارت اینست که اعضائی که
واجبست در حال سجود مکلف آنها را بگذارد بر زمین مثلا بعضی از آنها اعالی است مثل جبهه و یدین و بعضی اسافل
مثل رکبتین و ابهامین مقصود از این عبارت این است که مواضع اعضای عالی مساوی بوده باشد با مواضع
اعضا و اسافل یا آنکه مواضع اعالی اخفض بوده باشد از مواضع اسافل پس اختلاف در مواضع اعالی و اسافل در
صورت انخفاض اعالی مضر نیست و اما در غیر حالت انخفاض مضر است پس معتبر مساوات محال اعالی است در غیر حالت
انخفاض اعالی و عدم اعتبار مساوات مطلقا خواه در حالت انخفاض و مراد از مساوات چنانچه از کلام آن مرحوم
ظاهر میشود اعم است از مساوات و اختلاف بقدر لبنه پس مراد این است که جایز نیست محال اعضای عالیه اگر
چه محل کفین بوده باشد ارفع بوده باشد از محل قدمین یا کثر از مقدار لبنه ثالث اقوال اعتبار این معنی است در
محل جبهه نسبت بموقف و عدم اعتبار اینست در محال اعضای دیگر و این ظاهر میشود از اکثر فقها نظر باینکه
باعتبار این فرموده اند در جبهه نسبت بموقف و متعرض غیر جبهه نشده اند و این دلیل بر عدم اعتبار آنست نسبت
بسایر اعضا و الا می بایست تنبیه بر این فرموده باشند چنانچه تنبیه فرموده اند در جبهه مختار قول ثالث است
ولکن احتیاط در رعایت است مطلب ثالث در بیان اینست که این حکم مذکور که عبارت از عدم جواز ارفعیة
محل جبهه بوده باشد از موقف با کثر از مقدار لبنه آیا مختص است بعلو قائم مثل بلندی که در دیوار یا مثل خشب
و نحوها بوده باشد یا ثابت است در حال تحدیر با مثل اینکه در زمین پست و بلندی ایستد محل وقوف پست
و جبهه را واقع میسازد در موضع مرتفع فی الواقع محل جبهه ارفع از محل وقوف میباشد با کثر از مقدار لبنه
از کلمات بسیاری تعمیم است و این مصرح بر است در کلام ابن الجنید و ذکری و موجز و روض الجنان و مقاصد
العلیه و مسالک و مدارک و این مختار است لکن با این تفصیل اگر موضع قدم اخفض بوده باشد و مسجد ارفع
ارفعیت محل سجود با کثر از مقدار لبنه جایز نیست خواه در ارض منحدره بوده باشد یا علو قائم و اما عکس این یعنی
محل جبهه اخفض بوده باشد از محل وقوف ظاهر اینست اخفضیت مسجد از موقف در ارض منحدره مضر نبوده
اگر چه علاوه از قدر لبنه بوده باشد لکن حسن احتیاط در این مورد نیز ظاهر است مطلب چهارم اینست هرگاه جبهه
واقع شد بر موضع مرتفعی که ارتفاع آن علاوه از قدر لبنه بوده باشد در این صورت اگر متمکن از کشیدن جبهه
بموضع مساوات یا مرتفعی که بقدر لبنه فنازلا بوده باشد نباشد رفع جبهه متعین است و اما هرگاه متمکن

و هم چنین محل رکبتین

از کشیدن

از کشیدن جبهه بوده باشد بمحل جواز اختلاف کرده اند در این فقها بسه قول اول تعیین جر جبهه است بموضع جواز
و عدم جواز رفع است و این قول شیخ طائفه است در استبصار و محقق است در معتبر و صاحب مدارک است در مدارک
دویم تعیین رفع و عدم جواز جر است و این قول مرحوم علامه است در تذکره و شیخ شهید است در کتاب ذکری و بیان
و دروس سیم تخییر میان جر و رفع است پس مکلف در این حالت مخیر است ما بین اینکه رفع جبهه نماید و وضع نماید
بمحل معتدل یا بکشد جبهه را بمحل معتدل و این مختار علامه است در منتهی و نهایة الاحکام و تحریر و محقق ثانی است در
جامع المقاصد و شهید ثانی است در روض الجنان مختار قول ثالث است لکن با اولویت جر از رفع بلکه مناسب در این
مقام این است که بیان شود که آیا مساوات محل جبهه با موقف یا ارتفاع آن بمقدار لبنه را مدخلیت در تحقق ماهیت سجده
هست بنا بر این هرگاه جبهه را بگذارد بر محلی که ارتفاع آن علاوه بر مقدار لبنه ... سجده محقق نشده خواهد بود
یا مدخلیت چنین نیست بلکه بوضع جبهه اگر چه بر مرتفعی که ارتفاع او اکثر از قدر لبنه بوده باشد سجده محقق خواهد بود
لکن اجتزاء بآن در نماز نمیتوان نمود کلمات فقها در این مختلف است صریح تذکره و نهایة الاحکام و ذکری و جامع المقاصد
و روض الجنان اول است و صریح شیخ الطائفه در استبصار ثانی است و این قول اقوی است ظاهر این است بوضع جبهه
اگر چه بر مرتفعی که ارتفاع او اکثر از قدر لبنه بوده باشد سجده محقق هست و مساوات محل جبهه با موقف مثلا واجبی از
واجبات سجود صلوتست و لهذا ظاهر این است در سجود شکر و سجده تلاوت اجتزاء بآن سجده میتوان نمود و شبهه زیادتی سجده
در نماز در صورت رفع راس پس باید نماز باطل باشد مدفوع است باینکه زیادتی سجده که موجب بطلان نماز میشود آن
سجده ایست که مستجمع شرایط صحت بوده باشد و در اینجا اگر چه سجده محقق شده است لکن سجده که مستجمع شرایط صحت بوده
باشد نیست و سجده که مستجمع شرایط صحت هست آنست که محل جبهه مساوی با موقف بوده باشد یا ارفع از آن بوده باشد
بمقدار لبنه اشکالی که در این مقام هست اینست هرگاه مساوات محل جبهه یا ارفعیت آن بمقدار لبنه را مدخلیت در ماهیت سجده نه
باشد و ماهیت سجده با ارتفاع اکثر از این قدر محقق شود و زیادتی سجده که موجب بطلان نماز شود سجده باشد که محل جبهه
مساوی با موقف باشد یا ارفع از آن بمقدار لبنه پس بایست حکم شود بجواز سجده تلاوت در نماز بشرط آنکه محل جبهه ارفع
بوده باشد از موقف با کثر از مقدار لبنه و حال آنکه احدی از علما تکلم باین کلام ننموده بلکه حکم بعنوان اطلاق فرموده اند
بعدم جواز سجده تلاوت در اثنای نماز و هم چنین حکم ببطلان نماز بلکه سجده چنانچه از اینجا ظاهر میشود مساوات محل جبهه
یا ارتفاع بمقدار لبنه مذکوره را مدخلیت در تحقق ماهیت سجده هست بر فرض عدم تسلیم این دو قول باینکه ... سجده محقق
میشود اگر چه ارتفاع محل جبهه علاوه از مقدار لبنه بوده باشد باید بگوییم فعل سجده در اثنای نماز موجب بطلان نماز است
مطلقا و ممکن است که جواب گفته شود از این اشکال باین نحو که سجده که موجب بطلان نماز هست آنست که محل جبهه مساوی
با موقف یا ارفع از این بوده باشد بمقدار لبنه و سجودی که چنین نیست موجب بطلان نیست مگر در صورتی که دلیل قائم
باشد بر بطلان و در سجده تلاوت چنین است نظر باجماع و تظافر نصوص بر اینکه سجده تلاوت موجب بطلان نماز هست مطلقا
و در غیر آن دلیل بر بطلان علی وجه الاطلاق معلوم نیست و تامل مطلب پنجم آنست که بیان شد هرگاه جبهه واقع شود بر
محلی که ارتفاع آن از موقف علاوه از مقدار لبنه بوده باشد لازم است رفع جبهه یا کشیدن آن بمحلی که معتدل بوده باشد و
اما هرگاه واقع شود بر محلی که ارتفاع آن بقدر لبنه یا کمتر بوده باشد شکی نیست که اجتزاء بآن میتوان نمود چنانچه
دانسته شد و رفع راس در این صورت بقصد وضع جبهه بر موضع مساوی یا موقف جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است
لکن مستحب این است که جبهه را بکشد تا برساند بمحلی که مساوی یا موقف بوده باشد و این حکم مقطوع به در کلمات بسیاری از

اصحاب و منصوص است در اخبار ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله و السلام است مخفی نماند جر جبهه جهت تحصیل مساوات مقصود
میشود به دو طریق اوّل آنست که جر جبهه مستلزم انفصال جبهه از ارض نمیشود بلکه جبهه به نحوی مستمر مماس با ارض هست
تا منتهی شود بمحلی که مساوی یا موقف بوده باشد این در صورتی است که جبهه واقع شده باشد در مرتفع از محل سجده
دوم آنست که جر جبهه جهت تحصیل مساوات مستلزم انفصال جبهه هست از زمین مثل اینکه جبهه واقع شود بر سنگ بلندی
که بلندی او بقدر لبنه فما دون بوده باشد در این صورت جر جبهه مستلزم این هست که جبهه منفصل از ارض شود تا محلی
در میان جر در قسم اول نیست کلامی که هست در قسم ثانی است نظر با استلزام جر در آن انفصال جبهه را از ارض با سبب
موهم تعدد سجود است نظر باینکه در سابق بیان شد که سجده عبارت از وضع جبهه است بر ارض لکن ظاهر این است که
حکم که عبارت از استحباب جر جبهه باشد در هر دو قسم ثابت بوده باشد بنا بر این انفصالی که متحقق هست انفصالی است که
در ضمن رفع جبهه از محل جبهه بوده باشد نه انفصالی است که در ضمن خفض بوده باشد بجهت تحصیل مساوات و لفظ جر که
ظاهر در هر دو است در قسم اول لکن فرض وقوع جبهه بر حجر در وقت تعبیر اراده تعمیم است کما لا یخفی علی المتأمل مطلب ششم در بیان

در بیان جبهه که واقع شود بر ما لا یصح السجود علیه

اینست هرگاه جبهه واقع شود بر مکانی که مساوی یا موقف بوده باشد یا ارفع از آن بوده باشد بقدر لبنه فما دون لکن
در هر دو حالت جبهه واقع شده باشد بر چیزی که سجده بر آن جایز نبوده باشد و عالم بحقیقت حال شده باشد قبل از
فراغ از ذکر واجب بدانکه در این صورت عدم جواز اکتفا بهمان حالت محل تشکیک نیست کلامی که هست این است که آیا لازم
است بر آن شخص در آن حالت جبهه را بکشد تا رساند بما یصح السجود علیه یا لازم است رفع جبهه نماید بعد از آن بگذارد بما
یصح السجود علیه یا آنکه مخیر است ما بین هر یک از این دو امر که مذکور شد این محل خلاف ما بین فقهاست پس قول ثالث
ظاهر میشود از مرحوم علامه در نهایة الاحکام چنانچه ثانی ظاهر از آن مرحوم است در تذکره و اول مختار شیخ شهید است در کتاب
بیان و دروس و ذکری و محقق ثالث و شهید ثانی است در جامع المقاصد و روض الجنان و صاحب مدارک است در مدارک الاحکام
مختار است لکن باین نحو که مخیر است ما بین جر جبهه تا رساند بما یصح السجود علیه یا رساندن ما یصح السجود علیه را بجبهه بلکه دور
نیست که رساندن ما یصح علیه السجود را بجبهه بر بعض جهات اعتباریه اولی و ابعد بوده باشد از بعض مناقشات وارده مخفی
نماند آنچه مذکور شد در صورتی بود که عالم شده بود بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب و اما هرگاه عالم شود بآن
بعد از اتیان بذکر واجب خواه بعد از رفع رأس از سجود بوده باشد یا قبل از آن در هر دو صورت سجود صحیح و چیزی بر او نیست
خصوصاً هرگاه علم بحقیقت حال بعد از رفع رأس بوده باشد بلی هرگاه عالم شود بآن در سجود بعد از فراغ از ذکر واجب و قبل از
اتیان بذکر مستحب در حقی اولی این است که جبهه را بکشد تا برساند بما یصح السجود یا ما یصح السجود علیه را برساند بجبهه
تحقیق این مباحث در بحث ما یصح السجود علیه بیان شد و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم اینکه هرگاه عالم شود بحقیقت
حال بعد از اخذ بذکر واجب و قبل از فراغ از آن در این صورت ظاهر این است که آنچه را که اتیان نموده محکوم بصحت است
لازم است اتمام آن نماید بعد از رسانیدن ما یصح علیه السجود را بجبهه یا بعکس لکن این در صورتی است که طول نکشیده
باشد رسانیدن ما یصح السجود علیه را بجبهه یا بعکس که موجب اختلال بنظم کلام شود و اما هرگاه طول داشته باشد که
موجب اختلال بنظم ذکر شود استیناف آن بعد از تحقق اتصال ما یصح السجود علیه بجبهه یا ایصال جبهه را بآن لازم است
و این در صورتی است که متمکن از احداهما بوده باشد و اما هرگاه متمکن از هیچیک نبوده باشد مگر
بارتکاب فعل منافی در این صورت اگر وقت وسعت داشته باشد قطع نماز لازم است بعد از تحصیل ما یصح السجود
علیه استیناف نماز نماید و اگر در ضیق وقت بوده باشد باین نحو که قطع نماز و تحصیل ما یصح السجود علیه موجب انقضاء

وقت نماز

وقت نماز شود در این صورت ظاهر این است که اعتبار ما یصح السجود علیه ساقط است لکن بتفصیلی که در مباحث ما یصح السجود
علیه بیان شد مخفی نماند آنچه مذکور شد در حق کسی بوده که عالم بحقیقت حال بود لکن باعتقاد آنکه محل ما یصح السجود علیه است
وضع جبهه بر آن نمود بعبارة اخری عالم بحکم بود لکن جاهل بموضوع در این حال فساد اعتقاد او منکشف شد و اما هرگاه
عالم بموضوع بود لکن جاهل بحکم چنین میدانست که آن چیز فرش است مثلاً لکن نمیدانست که سجده بر فرش جایز نیست و
در اثنای سجده عالم بحکم شد پس اگر این در غیر سجدهٔ اولی بوده باشد پس هرگاه بعد از فراغ از ذکر واجب بوده باشد ظاهر
این است که باز نماز او باطل بوده باشد و دور نیست که چنین بوده باشد اگر چه قبل از فراغ از ذکر واجب بوده

نماز باطل و استیناف لازم است
و اما هرگاه در سجدهٔ اولی بوده
باشد

باشد و اما هرگاه در سجدهٔ اولی بوده باشد لکن قبل از شروع بذکر واجب بوده باشد در آن وقت عالم بحکم
شد در این صورت هرگاه ایصال ما یصح السجود علیه نمود بجبهه یا ایصال جبهه نمود بآن بعد از آن اتیان بذکر
نمود دور نیست که حکم بشود بصحت نماز خصوصاً در صورتی که وقت مضیق بوده باشد و این شخص تقصیر
در تعلم نکرده باشد و الله العالم بحقایق احکامه مطلب هفتم در بیان حکم عجز از انحناء بدانکه هرگاه کسی متمکن
از انحناء نبوده باشد بحدی که محل جبهه مساوی یا موقف یا ارفع از آن بوده باشد بمقدار لبنه یا متمکن از انحناء
هست فی الجملة یا متمکن از آن نیست مطلقا و در صورت تمکن از انحناء یا متمکن هست از وضع جبهه بما یصح السجود
علیه یا نه و در صورتی که متمکن از انحناء مطلقا نیست یا متمکن هست از ایمای بسر یا نه و در صورت عدم تمکن
از ایمای بسر یا متمکن هست از ایمای بچشم یا نه پس در این مقام چند احتمال است اوّل آنست که مکلف متمکن از
انحنای بمقدار معهود نیست لکن متمکن از انحناء فی الجملة هست و همچنین متمکن از وضع جبهه هست بر چیزی
که سجده بر آن صحیح است بعد از انحناء مقدور یا بگذارند جبهه را بموضع بلندی که سجده بر آن صحیح بوده باشد
یا بصعوبت بلند کردن ما یصح السجود علیه را تا بآن حد که بعد از انحنای مقدور وضع جبهه نماید بآن در این صورت انحناء
بقدر مقدور لازم و هم چنین وضع جبهه بعد از انحنای مقدور در این صورت عدول از انحنای مقدور بایمای
بسر یا بعین جایز نیست قسم ثانی مثل اول است مگر اینکه متمکن از وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه نیست نه بوضع جبهه
بر موضع مرتفع و نه بر رفع نمودن ما یصح السجود علیه ظاهر این است در این صورت متحتم نیست انحنای بقدر مقدور لازم
باشد بلکه جایز است که اجتزاء نماید بایمای براس مخفی نماند در قسم اول که متمکن از وضع جبهه هست بر ما یصح
السجود علیه بطریقی که مذکور شد ظاهر این است که لازم بوده باشد وضع اعضای باقیه مثل یدین و ابهامین مثلا
بر ارض اشکالی که در این مقام هست این است که هرگاه وضع جبهه بما یصح السجود علیه موقوف بوده باشد بر اینکه
این شخص چیزی باید آنرا بلند نماید تا جبهه بر آن بگذارد و این مستلزم این هست که وضع ید بر ارض متعذر بوده باشد
در صورت ترجیح با کدام است رفع ید از وضع ید نماید تا وضع جبهه بما یصح السجود علیه میسر شود یا رفع ید از رفع
جبهه نماید تا وضع ید متحقق شود ظاهر اول است و اما در قسم ثانی که متمکن نیست از وضع جبهه بچیزی که سجده
بر آن صحیح بوده باشد آیا لازم است وضع اعضای باقیه بر ارض دور نیست که بنا بر واجب بوده باشد لکن لازم است
که بعد از رکوع بنشیند بجهت وضع یدین و رکبتین بر ارض و بعد از جلوس ایما براس نماید بجای سجود و در حال ایماء
وضع یدین و ابهامین و رکبتین نماید بر ارض قسم سیم آنست که متمکن از انحناء مطلقا نیست لکن متمکن از
ایماء براس هست قسم چهارم مثل سیم است مگر اینکه متمکن از ایماء براس نیست بلکه متمکن از ایماء بعین هست حکم
در این دو قسم آنست که در اول ایمای براس بجهت سجود متعین است چنانچه در ثانی ایمای بعین لازم است و حکایت

وضع اعضای باقی بخوبیست که مذکور شد لکن ممکن است اشکالی در حکم بوجوب آن شود بیان آن اینست که در
هیچیک از نصوص مشتمل بر ایماء ذکری بلکه ایمائی بوضع اعضاء باقیه نشده است حتی اخباری که مشتمل بر ایماء در صلوة
ایستاده است مثل صلوة عراة از صلوة قاطبه نصوص از این مطلب و هم چنین خلو کلمات اصحاب قدس اسرارهم
از آن ظاهر میشود عموم اعتبار آن در این اقسام مذکوره نزد سایر این اقسام که سجود در آن بعنوان ایماست بر العجیم
و عموم المیسور لا یسقط بالمعسور قابل این نیست که مؤسس این حکم مخالف اصل تواند شد بلکه اشتغال ذمه با ایمای
براس یا بعین بدل سجود در صورت عدم تمکن از آن در سجود ثابت است در رکوع نیز ثابت است و تحقیق حال در ایمای
بدل رکوع و در مباحث قیام مفصلا مذکور شد کسی که خواهد رجوع باینجا نماید چهارم از امور مستره مذکوره طمانینه است
در سجود بمقدار ذکر واجب و تحقیق مرام در این مقام مقتضی نقل کلام است در چند بحث اوّل در تفسیر طمانینه است
بدانکه کلام در تفسیر طمانینه اگرچه در مباحث رکوع مذکور شد لکن مناسب در این مقام عود باین مرام است بجهة
تنبیه بعض فواید پس میگوئیم سر احتمال در تفسیر طمانینه قائم است اوّل آنست که بگوئیم طمانینه در حالتی از احوال مثل
سجود عبارتست از وقوف و کون انسان در سجود بحدی که هر عضوی از اعضای او مستقر و ساکن شود و این ظاهر
میشود از بسیاری از اعاظم فقها قال فی المعتبر معنی الطمانینه السکون حتی یرجع کل عضو الی مستقره و ان قل یعنی معنی
طمانینه در سجود بمقدار ذکر واجب آنست که جمیع اعضای مکلف در اوان اشتغال بذکر واجب ساکن و مستقر بوده باشد
و هم چنین است حال در طمانینه در تکبیرة الاحرام و قرائت و رکوع و غیر اینها دوّم آنست مراد از طمانینه در سجود بمقدار
ذکر واجب آنست که مکلف باقی باشد بحالت سجود در وقتی که مشغول بذکر شده است تا فراغ از ذکر اگرچه اعضا
و جوارح مستقر و ساکن نبوده باشد و این معنی ظاهر میشود از جملهٔ عبارات مثل عبارت مرحوم علامه در نهایة الاحکام
حیث قال یجب الطمانینة بقدر الذکر فی کل واحدة منهما و ایقاع الذکر مطمئنا فلو شرع فیه قبل وصول الجبهة الی الارض
او رفع قبل انتهائه بطل سجوده و مثل عبارت فی التذکرة و زاد فی آخره عند علمائنا اجمع سیّم آنست که مراد از طمانینه در
سجود بمقدار ذکر واجب آنست که مکلف از حین اخذ و شروع بذکر واجب تا فراغ از آن مستقر و ساکن باشد یعنی در
عرف بگویند که آن شخص در این مدت ساکن و مستقر است شخص است صدق این معنی موقوف بسکون کل اعضا
مثل اصابع یدین نیست بلکه کل یدین مثلا نیست پس حرکت اصابع و یدین منافی با تحقق طمانینه یا بمعنی نیست اوّل از
تفاسیر مذکوره اخص ثلثه است معنی ثانی اعم از همه است نظر باینکه با اضطراب بدن مکلف با سر این معنی صادق
است کما لا یخفی و تفسیر ثالث اعم از اوّلست و اخص از ثانی ظاهر اینست که مراد از طمانینه واجبه در احوال صلوة خواه
حالت تکبیرة الاحرام یا حالت قرائت یا حالت رکوع و بعد از رفع راس از رکوع و حال سجود و بعد از رفع راس از سجود
همین معنی است یعنی تفسیر ثالث پس استقرار و سکون جمیع اعضا و جوارح معتبر در تحقق طمانینه نیست و واجب
نخواهد بود همین قدر که صادقست که مکلف ساکن است عرفا در آن حالت کفایت میکند ظاهر این است که مراد فقها
اعلی الله تعالی مقامهم از طمانینه در احوال الصلوة همین معنی است و مسامحه در تعبیر واقع شده است تحقیق حال در
این مقاله مسطور در مطالع الانوار است بحث ثانی در بیان اینکه وجوب طمانینه بمعنی که مذکور شد محل تامل
نیست از حین شروع بذکر واجب تا فراغ از آن و این محل وفاق است کلامی که در این مقام هست این است که آیا طمانینه
از واجبات رکنیه است در این مقام و هم چنین در مباحث رکوع یا از واجبات غیر رکنیه است این محل خلاف ما بین فقها
محلا فظاهر است نظر باینکه هر گاه از واجبات رکنیه بوده باشد اخلال بآن اگرچه ساهیا بوده باشد موجب بطلان

نماز نیست

در تفسیر طمانینت

نماز است و اگر از واجبات غیر رکنیه بوده باشد اخلال بآن سهوا موجب بطلان نماز نیست مشهور میان فقها ثانیست و شیخ
طوسی قدس الله تعالی روحه در کتاب خلاف تصریح فرموده برکنیت آن بلکه بر آن دعوی اجماع فرموده و این قول ظاهر میشود از کلام
که مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری و از ابن الجنید نقل فرموده مختار قول مشهور است و در نیست مراد مرحوم شیخ از رکن
در اینمقام رکن بمعنی مشهور نبوده باشد مؤید این آنست که در همان کتاب اطلاق رکنیت فرموده بر صلوات در تشهد و مع
ذلک تصریح فرموده باینکه اخلال بآن ساهیا موجب بطلان نماز نیست قال فی الخلاف الصلوة علی النبی صلی الله علیه و آله فرض فی
التشهد و رکن من ارکان الصلوة ثم قال من ترک التشهد و الصلوة علی النبی صلی الله علیه و آله ناسیا قضی ذلک بعد التسلیم
و سجد سجدتی السهو و قال الشافعی یجب علیه قضاء الصلوة دلیلنا اجماع الفرقة ظاهر اینست که اطلاق رکنیت بر طمانینه
نموده آن نیز از این قبیل بوده باشد مؤید این مطلب چند چیز است اوّل ادعای اجماع در مسئله فرموده با اینکه این قول شاذ
و ضعیف است دوّم آنست در مقابل این قول ابو حنیفه را ذکر فرموده که حکم کرده است بعدم وجوب آن و عبارت مرحوم
این است الطمانینة فی الرکوع رکن من ارکان الصلوة و به قال الشافعی و قال ابو حنیفة انها غیر واجبة و لا یجب عنده ان
ینحنی بقدر ما یضع یدیه علی رکبتیه دلیلنا اجماع الفرقة سیّم آنست که آن مرحوم در همان کتاب اطلاق رکنیت فرموده بر
صلوات در تشهد و بر رفع راس از سجود و هم چنین بر رفع راس از رکوع و طمانینه در آن قال الطمانینة فی السجود رکن و رفع
الراس من السجود رکن و قال ایضا و رفع الراس من الرکوع و الطمانینة فیه واجب و رکن معلوم است اراده معنی معروف
از رکن در جمیع اینها بسیار بعید است و بر فرض تسلیم اینکه مراد معنی معروف بوده باشد میگوئیم صحیح نیست دلیل بر این مطلب
صحیح زراره است که فرموده لا تعاد الصلوة الا من خمسة الطهور و الوقت و القبلة و الرکوع و السجود نظر باینکه مراد از حدیث
حصر مقتضی اعاده است بسبب اخلال عمدا و سهوا در امور خمسه مذکوره پس ما عدای اینها مندرج خواهد بود در مستثنی
منه از جملهٔ محل کلام است پس مدلول حدیث این است که طمانینه از جملهٔ چیزی نیست که اخلال بآن اگرچه سهوا بوده باشد
موجب اعاده شود و هو المطلوب بحث سیّم آنست که سابق بیان شد طمانینه که واجب است طمانینه بمقدار ذکر واجب است
یعنی از حین شروع بذکر واجب تا فراغ از آن و این محل اشکال نیست کلامی که در اینمقام هست آنست که آیا طمانینه بمقدار
ذکر مستحب هم لازم هست یا نه معلوم است وجوب شرعی که خواهد بود کلام در وجوب شرطی است یعنی با عدم طمانینه
صحیح نیست و این دو احتمال دارد اوّل آنست طمانینه در ضمن ذکر مستحب شرط صحت نماز است پس هر گاه اخلال بطمانینه
در ذکر مستحب شود لازم می آید نماز حکم به بطلان شود نظر بانتفای شرط صحت این احتمال صحیح نیست نظر بانتفای دلیل
بر شرطیت بعلاوه کلمات اصحاب جدا ناطق بر فساد این احتمال است نظر باینکه تقیید فرموده اند وجوب طمانینه بمقدار ذکر واجب
پس هر گاه اشتراط صحت نماز بطمانینه در ذکر مستحب مراد بود در رکوع ثابت میبود میبایست تنبیه بر این میفرمایند مثل سایر
شروطی که موقوف علیه صحتست از قبیل طهارت و ستر عورت و غیر اینها ظاهر اینست که این محل تامل نبوده باشد
کلامی که هست این است که طمانینه در ذکر مستحب در رکوع و سجود آیا شرط صحت خود ذکر مستحب هست یا نه
مجملا مراد اینست که ترک طمانینه در اوان اشتغال بذکر مستحب در رکوع و سجود اگرچه مضر بصحت صلوة نیست
لکن کلام در این است که آن مضر بصحت آن ذکر هست پس کسی که این شخص تارک ذکر مستحب در آن بوده یا مضر بصحت
ذکر مستحب نیست مقتضای اطلاقات امر بذکر ثانی است و این معتضد بکلمات اصحابست نظر باینکه فرموده اند
در هر یک از رکوع و سجود طمانینه که واجب است بمقدار ذکر واجب است و ظاهر این کلام اینست که هر گاه اخلال به
طمانینه بشود در ذکر مستحب این باعث خلل در ذکر مستحب نشود بعلاوه در بعضی از عبارات تصریح شده باستحباب طمانینه

در ذکر مستحب بعد از تصریح بوجوب آن در ذکر واجب قال فی السرائر والطمأنینة واجبة فی القیام وکذلک فی الرکوع بمقدار
ما ینطلق بالذکر الواجب وما زاد علی ذلک فمستحب الی غایت اخیر که ممکن است کسی متمسک شود در این مقام بحدیثی که
کرد ثقة الاسلام در کتاب کافی در روایت فرموده از سلیمان بن صالح از کاشف اسرار ربوبی جناب امام جعفر الصادق علیه السلام
قال لا یقم احدکم الصلوة وهو ماش ولا راکب ولا مضطجع الا ان یکون مریضا ولیتمکن فی الاقامة کما یتمکن فی الصلوة
فانه اذا اخذ فی الاقامة فهو فی صلوة بناء علی ان الظاهر من قوله کما یتمکن فی الصلوة اعتبار التمکن فی جمیع احوال الصلوة
ولو کان فی اجزائها المستحبة ولا یخفی ذکر الماشی والراکب فی صدره وان کان یوجب الوهن فی ارادة الظاهر من التمکن لاحتمال
ان یکون المراد منه خلاف المشی والرکوب لکنه لیس بحیث یوجب حمل اللفظ علی خلاف ظاهره ممکن است جواب از این استدلال
باین نحو که غایت آنچه از این حدیث ظاهر میشود تخصیص موضوع است یعنی تمکن در حال اقامة میباید مثل تمکن در حال
صلوة بوده باشد **واما** حکم آن که بعنوان وجوب یا استحباب پس مطلقا مستفاد نیست بعلاوه آنکه حکم تمکن در احوال
صلوة مختلف است در افعال و اقوال واجبه بطریق وجوب شرطی است و این معنی در اقامه ممکن الاراده نیست بعلاوه آنکه
متخصص شد تمکن در اقامه متصف بوصف وجوب شرعی میتواند شد امر مردد است مابین آنکه متصف بوصف
وجوب شرطی بوده باشد یا استحباب اقربیت بحقیقت در اینجا مرجح حمل بر اول است اکثریت استعمال مرجح حمل بر ثانی است
و بر فرض اراده اول مثمر ثمر در محل کلام نیست نظر باینکه شرطیت تمکن در حال اقامه مستلزم شرطیت تمکن در جمیع احوال
صلوة حتی در اجزاء مستحبه نیست قدر متیقن در ما نحن فیه و امثال آن رجحان تمکن است در آن و این مسلم است و اثبات
رجحان تمکن لازم نمیاید شرطیت آن لعدم استلزام العام الخاص فلا یستقیم الاستدلال لا سیما فی مقابلة الادلة المطلقة
المثبتة للذکر فی احوال الرکوع والسجود لوضوح ان مقتضاها تحقق الامتثال بالاتیان بالذکر علی ای نحو کان ولو مع عدم
التمکن والاطمینان پس حکم بشرطیت طمأنینه در احوال اذکار مستحبه از این راه که مذکور شد ممکن نیست **بلی** قدر متیقن آنست
که با طمأنینه بوده باشد ولکن این با وجود اطلاق موجب حکم بتعیین نمیتواند شد بنا بر این هرگاه بعد از اتیان بذکر
واجب در حالت اطمینان و سکون بدن شروع نمود بذکر مستحب با عدم سکون بدن صحیح خواهد بود یعنی امتثال امر متعلق
بذکر مستحب کرده خواهد بود خواه در یک حالت اتیان نماید یا شروع بذکر مستحب نماید در حالت کون در اکمل افراد
رکوع و فارغ شود از آن قبل از تجافی از اقل مراتب آن در هر دو صورت اتیان بذکر مستحب کرده خواهد بود با اخلال به
طمأنینه مستحبه لکن متحقق است آنچه مذکور شد نظر بتحقیق مسئله است بالاضافه بعدم آنکه گذشت معلوم است جزم در بودن
دین مقتضی عدم اخلال بطمأنینه است خواه در تسبیح مستحبی بوده باشد یا در صلوات بلکه در دعائی که قبل از شروع بذکر اتیان
در آن نیز اخلال نماید لکن اینجا هم در صورتیست که اتیان بدعا و ذکر مستحب نماید در احوال رکوع و **اما** هرگاه شروع بدعا
نماید قبل از بلوغ بحد رکوع یا فارغ از ذکر مستحب شود بعد از تجافی از حد رکوع خروج از محل کلام خارج خواهد بود بلکه باید
و مشروع آنچه خواهد بود چنانچه در مبحث رکوع بیان شد **پنجم** از امور واجبه در سجود ذکر است بدانکه ظاهر میشود از
جماعتی از اصحاب حکم بذکر در سجود حکم ذکر در رکوع است از حیثیت خلاف در تعیین **کما و کیفا** ظاهر این است که چنین نیست
نظر باینکه از بعضی از اعاظم فقها ظاهر میشود قول بتعیین تسبیح کبری یعنی **سبحان ربی الاعلی و بحمده** در این مقام و حال
آنکه در رکوع قایل شده اند بتخییر ما بین تسبیح کبری و سه تسبیح صغری و لا اله الا الله مثل مرحوم شیخ ابو الفتوح در کتاب
نهایه بلکه دعوی نیست که گفته شود همین مطلب ظاهر میشود از آن بزرگوار در کتاب مبسوط و هم چنین مرحوم محقق در
کتاب شرایع در مبحث رکوع حکم فرموده اند بتعیین تسبیح و قول بجواز اجتزاء بمطلق ذکر را نسبت بقیل داده و در سجود حکم بعکس

فرموده

فرموده باین معنی اول حکم فرموده بوجوب ذکر که مستلزم اکتفا است بمطلق ذکر و قول بتعیین تسبیح را نسبت بقیل داده
قال فی الشرایع فی مباحث الرکوع فی مقام بیان الامور الواجبة فیه ما هذا لفظه **الخامس** التسبیح فیه وقیل یکفی الذکر ولو
کان تکبیرا او تهلیلا وفیه تردد وقال فی مباحث السجود بعد الحکم بان واجبات السجود سبعة ما هذا کلامه **الرابع** الذکر فیه
وقیل یختص بالتسبیح کما قلناه فی الرکوع والفرق بین التعبیرین کالاختلاف مقتضاهما ظاهر ولهذا قال بعض الفقها باینکه اختلاف در
این مقام مثل اختلاف در مباحث رکوع است کما و کیفا باین معنی که هر کس که قایل بتعیین تسبیح در اینجا شده در اینجا نیز قایل
شده و هر کس منکر تعیین تسبیح است در اینجا در این نیز هست و هم چنین در کیفیت تسبیح و ذکر صحیح خواهد بود بعلاوه اختلاف در
این مقام مثل مبحث رکوع در این است که آیا تسبیح در ذکر سجود متعین است یا نه جمعی از اعاظم اصحاب قایل شده اند بتعیین
تسبیح چنانچه جماعتی قایل شده اند بعدم تعیین آن و منکرین تعیین تسبیح مفترق شده اند بدو قول طایفه قایل شده اند بجواز
اکتفا بهر ذکر که بوده باشد و این قول اکثر متأخرین اصحاب است و بعضی اکتفا قایل شده اند بعدم تعیین تسبیح لکن اکتفا
بمطلق ذکر نفرموده اند بلکه حکم فرموده بتسبیح و فرموده هرگاه تهلیل بگوید یا تکبیر بگوید یا صلوات بفرستد بعدد تسبیح کفایت
میکند و این قول ظاهر میشود از شیخ صدوق در کتاب مجالس بلکه این ذکر فرموده در ضمن اموری که حکم فرموده بثبوت آنها
در دین امامیه و هم چنین قائلین بتعیین تسبیح مفترق شده اند بشش قول چنانچه در مباحث رکوع مفصلا بیان شد
مختار در نزد این احقر انام در سجود و مقام تعیین تسبیح است و مکلف مخیر است ما بین تسبیح کبری اعنی سبحان ربی
الاعلی و بحمده و سه تسبیح صغری لعنی سبحان الله بالافضلیة و اصالة کبری از سه صغری چنانچه در رکوع بیان شد
ششم از امور واجبه متعلقه بسجود رفع راس از آن است یعنی سر برداشتن از سجده است خواه سجده اولی بوده
باشد یا ثانیه فرقی که هست بعد از رفع راس از سجده اولی لازم است جلوس با طمأنینه اگر چه قلیل بوده باشد بخلاف
سجده ثانیه که بعد از رفع راس از آن جلوس لازم نیست چنانچه بیان خواهد شد و حق این است که غایت
سجده برفع راس از آنست خواه سجده اولی بوده باشد یا سجده ثانیه لهذا رفع راس را از جمله امور واجبه در سجود که فی
فی حد ذاته است **مبحث سیم** در آداب سجود و مستحبات آنست و آن چند چیز است **اول** تکبیر گفتن است در حال اراده
سجود بدانکه در هر سجده از سجدات صلوة دو تکبیر مستحب است اول در حال اراده سجود و مقدم بعد از رفع
راس از آن پس در هر دو سجده چهار تکبیر متحقق است مستحب در تکبیر اول این است که بعد از آنکه اراده سجود نمود در حال
قیام اتیان بآن نماید بعد از فراغ از تکبیر متوجه برای سجود و مستحب در تکبیر ثانی آنست که اتیان بآن نماید بعد از
آنکه رفع راس از سجود اول نمود و متمکن بر جلوس شد و القاء تکبیر ثانی در غیر مستحب نیست اتیان بآن نماید در حال
جلوس بعد از اراده سجود ثانی بعد از فراغ از تکبیر متوجه شود بجهت سجود و مستحب در تکبیر رابع آنست که اتیان
نماید بآن بمثل تکبیر ثانی یعنی بعد از تمکن از جلوس بعد از رفع راس از سجود ثانی و قول باستحباب تکبیرات مذکوره
مشهور ما بین فقها است و ظاهر از مرحوم سید مرتضی و صاحب مراسم وجوب است و این قول ممکن است از ابن ابی عقیل
و ضعف آن ظاهر است و ظاهر این است هرگاه شروع بتکبیر اول در حال قیام نماید و فارغ از آن شود در حال انحنا
الی سجده خواهد بود لکن بوصف مرجوحیت نسبت بفراغ در حال قیام و آنا تمام در تکبیر ثانی و ثالث و رابع نیز چنین است
با این معنی که هرگاه شروع باین دو تکبیر نمود در حین رفع راس از سجود و فارغ از تکبیر شد در حال انحنا او جلوس در ثالث و رابع
و سجود در تکبیر ثانی و ثالث است خواهد بود لکن با وصف مرجوحیت بالاضافه باتیان آنها در حال جلوس یا غیر چنین
نیست بلکه موظف اتیان باین دو تکبیر است بعد از آنکه رفع راس از سجود نمود و متمکن از جلوس شد تعمیم در توظیف

بلغ مقابلة

متحقق نیست مگر بتحقق اتیان باینکه دو تکبیر است بعد از تمکن از جلوس و در صحیحه حماد المشهورة ثم رفع رأسه من السجود فلما
استوی جالسا قال الله اکبر و نظیر این اگرچه مذکور است در آن صحیحه در تکبیر اول که اتیان بآن فرموده در حال قیام لکن
چون در آن معارضی موجود است که دلالت میکند بر مشروعیت اتیان بآن در حال هوی بسجود لهذا مذکور در صحیحه حماد
محمول است بر رجحان و لکن در تکبیر ثانی معارضی ظاهر نیست تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود که کلمات فقها در افاده
مرام در این مسئله مختلف است حاصل اختلاف راجع میشود بسه قول اول تعیین اتیان باین دو تکبیر است یعنی تکبیر ثالث
و تکبیر رابع در حالت تمکن از جلوس و منع از اتیان باینها است قبل از آن و این ظاهر میشود از کلام شیخ صدوق در فقیه
قال فی الفقیه ثم ارفع رأسک من السجود واقبض الیک یدیک قبضا فاذا تمکنت من الجلوس فارفع یدیک بالتکبیر الی ان
قال ثم ارفع رأسک من السجدة الثانیة و تمکن من الارض وارفع یدیک وکبر ثم قم الی الثالثة قوله واقبض الیک یدیک قبضا یعنی
بعد از رفع رأس از سجود دو دست خود را بسوی خود بکش بعد از آنکه درست نشستی آن وقت دو دست را بلند کن؟
تکبیر مراد آن مرحوم این است که چون رفع رأس از سجود دست را بلند نکن اولا دستها را بسوی خود بکش بعد از تمکن از
جلوس آن وقت دستها را بلند کن و تکبیر بگو و مدلول این کلام الی آخره تعیین اتیان بتکبیر ثالث و تکبیر رابع است بعد از تمکن
از جلوس و منع از اتیان بانها است قبل از آن و این مطلب یعنی تعیین اتیان بتکبیر ثالث و تکبیر رابع بعد از تمکن از جلوس
ظاهر میشود از کلام ابو الصلاح قال فی الکافی اذا فرغ من تسبیح السجدة جلس مطمئنا علی الیسری جمیعا مستوکا علی فخذه الیمنی
ثم یکبر و یقول بعد التکبیر ما ذکرناه ثم یکبر و یسجد ثانیة کالاولی فاذا رفع رأسه منها جلس مطمئنا ثم کبر ثم نهض و هم ...
این مطلب ظاهر میشود از ابن براج در مهذب لکن در تکبیر ثانی قال فیقول سبحان ربی الاعلی و بحمده مرة واحدة او ثلثا او ما زاد
علی ذلک کان افضل فاذا اکمل التسبیح رفع رأسه ثم استوی جالسا و قال الله اکبر گفتیم در تکبیر ثانی نظر باینکه کلام ایشان ...
در تکبیر رابع ظاهر است در اینکه تکبیر در حال رفع رأس است قال ثم یکبر للسجدة الثانیة و یرفع یدیه جمیعا و یسجد و یفعل
فی سجوده کما فعل فی السجدة الاولی و یرفع رأسه بالتکبیر و یجلس کما جلس اولا فاذا استقر کل عضو منه قام الی الرکعة الثانیة
و قول ثالث در مقابل اینست یعنی اتیان باین میباید در حال رفع رأس از سجود و این ظاهر میشود از شیخ مفید در مقنعة
و ابن ادریس در موضع از سرائر قال فی المقنعة ثم یرفع رأسه من السجود و یرفع یدیه بالتکبیر مع رفع رأسه و فی موضع من
السرائر ثم یرفع رأسه من السجود رافعا یدیه بالتکبیر مع رفع رأسه قول سیم حکم باستحباب و افضلیت اتیان باین دو
تکبیر است در حال تمکن از جلوس و این مطلب اینست که در غیر این حالت مرجوح بوده باشد نه ممنوع عنه و این ظاهر
میشود از اکثر فقها قدس الله تعالی ارواحهم قال فی السرائر یستحب ان یکبر اذا رفع رأسه من السجود بعد التمکن من الجلوس و فی
المعتبر یستحب التکبیر اذا استوی جالسا عقیب الاولی ثم یکبر للسجدة الثانیة قاعدا ثم یسجد ثم یکبر بعد جلوسه و بمثله عبر
فی المنتهی و التذکرة و نهایة الاحکام و القواعد و الذکری و البیان و الدروس و غیرها اگرچه ممکن است این کلمات راجع
شود بقول اول باین نحو مراد این بوده باشد که استحباب تکبیر در حالت استواء در جلوس بوده باشد این مقتضای
این مدلول انتفاء استحباب است در غیر این حالت پس مشروع نخواهد بود نه اینکه مراد این بوده باشد که اصل تکبیر
راجح بوده باشد در این مقام و اتیان آن در این حالت افضل بوده باشد اراده این معنی که مبنای جمیع عبارات مذکوره
است بقول اول که جمع ... است لکن در بعضی از کتب مذکوره قرینه موجود است که مراد معنی ثانی است قال فی الذکری
و ... التکبیر لرفع ... رافعا یدیه الی ان قال و التکبیر للرفع من الاولی معتدلا ثم الهوی الی الثانیة ثم للرفع منها معتدلا
و لو فعل فی الهوی و الارتفاع کان ادون فضلا انتهی کلامه رفع مقامه و نظر باینکه عبادات توقیفی است جزم در این اتیان

باین

باین دو تکبیر است در حال جلوس و استقرار نظر باینکه در این حالت مرجو النفع و مأمون الضرر است و اما در غیر این
حالت امن از ضرر مشخص نیست بلکه چنین است حال در تکبیر ثالث یعنی تکبیر بعد از رفع رأس از سجده ثانیه که تقریب اشکال
در آن حال جلوس و اطمینان است باین نحو که بعد از فراغ از آن میل بسجود نماید و در تکبیر اول که در حدیث حماد که فعل
جناب علی بن الحسین علیهما السلام نمیبود که آن بزرگوار اتیان بآن تکبیر در حال هوی و میل بسجود میفرموده اند در اینجا نیز اشکال بوده
در حکم بجواز آن در غیر حالت قیام و اطمینان مجملا از آنکه مذکور شد مشخص شد که از آداب و مستحبات هر سجده از سجود
نماز دو تکبیر است اول در حال اراده سجود خواه قائما بوده باشد یا در حال میل بسجود لکن اول افضل است دویم بعد از
رفع رأس از سجود و تمکن و استقرار در جلوس پس در هر دو سجده چهار تکبیر مستحب خواهد بود و در هر یک از تکبیرات مذکوره
رفع یدین مستحب است و اولی در رفع یدین همان کیفیتی است که در تکبیرة الاحرام و غیرها مذکور شد و مرحوم شیخ صدوق قدس
در تکبیر ثالث و رابع اولی دستها را بسوی خود بکشد بعد از تمکن از جلوس در حال تکبیر گفتن رفع یدین بتکبیر نماید ظاهر
مراد این است که دو دست را در حال رفع رأس از سجده بسوی خود بکشد و بر زانوها بگذارد بعد از آن رفع نماید بتکبیر و ...
رفع یدین و مقدار آن ظاهر نیست بهر قدر که بوده باشد موجب سنت بوده باشد لکن اولی اینست که رعایت محاذات نرمی
گوش نماید دویم از جمله آداب و مستحبات در این مقام اینست که در حینی که بسجود میرود اول دو دست را بزمین
گذارد و بعد زانوها را مثل هیئت خوابیدن شتر مستحب اینست و دو دست را باهم بگذارد بزمین احدهما مقدم در
وضع و دیگری موخر باشد سیم آنست دو کف را محاذی منکبین بگذارد متصل بگوش و صورت نگذارد کل انگشتان
دست را باهم بچسباند و کفها را منبسط نموده بزمین بگذارد محاذی روش چهارم آنست ذراع را بزمین نچسباند بلکه
از زمین بلند نموده مرفقین را از جنبین دور نماید پنجم آنست که در حال سجود طرف دماغ را بر خاک یا غیر خاک
از چیزهائی که سجده بر آن صحیح است بگذارد و این محل وفاق است ما بین فقها علاوه فرقی هست در تعیین موضع
انف است مرحوم سید مرتضی و ابن ادریس فرموده اند مستحب وضع طرف اعلای انف است یعنی طرفی که متصل به
حاجبین است شیخ شهید و غیره حکایت فرموده اند از ابن الجنید که ایشان فرموده اند مراد وضع طرف اسفل انف است
و ظاهر از اکثر فقها آنست که سنت موفق میشود بوضع انف یعنی بجزئی از انف که صادق باشد بر آن که انف را بر
ارض گذارده خواه طرف اعلی بوده باشد یا طرف اسفل یا مابین و احتمال تبادر طرف اسفل قائم است پس این متیقن
الاراده است ششم از مستحبات خواندن دعای مأثور است قبل از شروع بذکر و آن دعا اینست اللهم لک سجدت و بک
امنت و لک اسلمت و علیک توکلت و انت ربی سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره الحمد لله رب العالمین
تبارک الله احسن الخالقین بعد از آن شروع بذکر نماید سبحان ربی الاعلی و بحمده یکمرتبه یا سه مرتبه سبحان الله واجبات
چنانچه سابق مذکور شد اتیان بسه مرتبه تسبیحه کبری یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه افضل است و معلوم است سه مرتبه و ما فوق آن با
اشتراک در فضیلت متفاوت میباشند در فضیلت در هفت مرتبه حکم ختم بعدد وتر یا شفع و علاوه بر هفت بحدی نیست که مذکور شد
در ذکر رکوع بدانکه مناسب در این مقام ذکر ترجمه معنی مذکورات است پس میگوئیم اللهم لک سجدت یعنی پروردگارا و
معبودا بجهت امتثال امر تو یا بجهت رضای تو سجده میکنم و بک امنت یعنی تصدیق بوجود تو با اتصاف تو بجمیع صفات
کمال و تنزیه تو از جمیع نقایص میکنم و لک اسلمت و مطیع و منقاد توام اراده انقیاد در این مقام مناسب است نظر بسیاق فقره
با ایمان و چنانچه در دعای رکوع اراده اسلام مناسب است نظر بسابقه او با ایمان و علیک توکلت بر تست توکل و اعتماد
من و انت ربی و توئی پروردگار من سجد وجهی و خضوع میکند وجه من از برای کسی که ایجاد کرده است او را و ... آورده

وشکافتن است گوش وچشم را ونسبت دادن گوش وچشم را بوجه جهت آنست که اینها در آن ظاهر شده است ومراد از
شکافتن بصر شکافتن محل بصر است ومراد از شکافتن گوش قرار دادن سوراخ است بجهت گوش وبعد از آن که ذکر وضع
گوش وبصر در وجه شد بنده باید متذکر چنین نعمتی شود که واهب متعال عزت عظمته چنین صنعتی در آن بکار برده که عقلا
عقلا از درک آن عاجز وحیران وچه جای اینکه اضعاف آن کسی تواند نمود ووضع قرار چشم در وجه که متصل بسر است از برای
آنست که مشاهده جمیع اعضا وجوارح بدن را تواند نمود چه اگر در اسفل میبود اعضای فوق مرئی نمیشد وهم چنین تا
بقدری که قامت انسان مساعدت نماید مطلع بر منافع ومضار در خارج تواند شد تا بمقتضای آن معمول دارد وکره محبت
وبود چنین نمیشد بعد از اینکه بنده دلیل متذکر آن نعمت عظیم وعطیه کبری شد مناسب وشایسته از این است اظهار حمد و
ثنای چنین منعم متعال نموده باشد لهذا مقرر فرموده که بگوید الحمد لله رب العالمین حمد وثنای مجید متعال الحق ذات پاک
پاک خداوندی است که مستجمع جمیع محامد ومحاسن ومنزه از جمیع نقایص ومعایب است ومفیض وجود وکمال وتربیت کننده
قاطبه موجودات است هر فردی از افراد آن را بحسب مرتبه او تبارک الله زاد الله خیره وبرکته چه بسیار زیاده وافزاست عطا
وبرکت خداوند عالم جل شانه بقاطبه موجودات یا مراد چه بسیار جلیل است عظمت الله جل شانه احسن الخالقین بهترین
خلق کنندگانست از اینجا ظاهر میشود که اطلاق خالق بغیر ذات اقدس جناب احدیت جلت عظمته جایز بوده باشد لکن
بطریق مجاز خواهد بود منظور باینکه مراد از خلق نسبت بخلاق عالم جل شانه اخراج از عدم بساحت وجود است واین از
غیر جناب احدیت عز شانه محالست ومتبادر از خالق همین معنی است ومراد بالاضافه بغیر معنی صنعت است مثل بنا و
نجار وخوانیدن مخفی نماند دعای مستحب در سجود مخصر نیست در این دعا ومذکور بلکه مستحب است دعا در جمیع سجودات
بجهت جلب منافع اخرویه ودنیویه ودفع مفاسد آنها واخبار در ترغیب دعا در سجود مستفیض است خواه در سجده آخر
بوده باشد یا در سجود آن واز جناب حضرت امام جعفر صادق وامام موسی بن جعفر علیهما السلام ماثور است که آن دو بزرگوار در سجده
میخواندند اللهم انی اسئلک الراحة عند الموت والعفو عند الحساب ودر حدیثی وارد است که جناب حضرت امام موسی علیه السلام
باین لفظ تردد ها ظاهر این است که مراد از تردید تکرار این بوده باشد ودر حدیث صحیح از معمر بن خلاد از جناب
امام محمد باقر علیه السلام ماثور است که فرموده بزید الشحام بخوان بجهت طلب رزق در نماز فریضه در حالت سجود این دعا را یا خیر
المسئولین ویا خیر المعطین ارزقنی وارزق عیالی من فضلک الواسع فانک ذو الفضل العظیم بدانکه عیال بعین
مکسوره است قال فی القاموس عیال الکتاب من یتکفل بهم مخفی نماند از حدیث ظاهر نمیشود که این دعا هم چنین
دعای سابق باید در سجده آخر خوانده شود بعد از فراغ از ذکر بلکه مقتضای اطلاق حدیث دو دعای اخیر آنست در هر
یک از سجدات که بخواند خوبست ودعای اول حکایت فعل ائمه است مخصص نیست در هر کدام یک از سجود بوده بعد از فراغ
از ذکر بوده یا قبل پس احتیاط در این مقتضی این است که هر گاه خوانده شود در سجده اخیر بعد از فراغ از ذکر بقصد خصوصیت
در آن محل نماید بلکه بقصد آنکه دعا در سجود راجح است اتیان نماید هفتم از مستحبات سجود صلوات فرستادن بر افضل
انبیا ورسل وآل اطهار آن سرور خواه بلفظ اللهم صل علی محمد وآل محمد بوده باشد یا بلفظ وصلی الله علی محمد وآل محمد
باین نحو طریق ماثور است حکایت صلوات در سجود مثل صلوات در رکوع است با این معنی که قدر ثابت ومنصوص صلوات
در سجود است اما بودن آن بعد از فراغ از ذکر رکوع منصوص نیست مگر ادعای مشهور نیست شود در زبان نزول اخبار که بعد
از فراغ از ذکر بوده لهذا حمل بشود بر آن جزم در این مقتضی نیست که اتیان شود دان بعد از ذکر بقصد رجحان اتیان
بآن در سجود نه بقصد رجحان اتیان بآن بعد از فراغ از ذکر هشتم از جمله مستحبات آنست که جلوس فیما بین السجدتین بطریق بلغ

تورّك

تورّک بوده باشد وکیفیت آن این است که بنشیند بر ورک چپ ودو پا را از جانب راست بیرون بیاورد وظهر قدم چپ را
بگذارد بر زمین وظهر قدم راست را بگذارد بر بطن قدم چپ مستفاد از صحیحه حماد این است جلوس تورکی بعد از آن است
که اتیان بتکبیر مستحب نماید در حالت جلوس استوایی یعنی بعد از رفع رأس از سجده اول بنشیند بنحوی که ظهر قدمین بر موضع
بر ارض باشد بعد از آن اتیان بتکبیر نماید بعد از آن بنشیند بطریق تورک یعنی بکیفیتی که مذکور شد نهم از جمله مستحبات
فیما بین السجدتین در حال تورک استغفار است باین نحو استغفر الله ربی واتوب الیه در کافی بلفظ جلالة مذکور
نیست باین نحو است استغفر ربی واتوب الیه لکن در فقیر وتهذیب مذکور است اولی آنست وهم چنین مستحب است
ما بین السجدتین دعا باین نحو اللهم اغفر لی وارحمنی واجرنی وادفع عنی انی لما انزلت الی من خیر فقیر قوله
اجرنی ممکن است براء مهمله بوده باشد چنانچه مذکور در کافی است مشتق از اجاره بجیم یعنی پناه بده مرا بجهت
پناه بردن وتوسل بتو جسته ام پناه بده مرا از عذاب آخرت یا از معصیت کردن در دنیا یا از فقر وذل وارادهٔ هر انسب بحال
ما هما است واحتمال دارد بزاء با نقطه بوده باشد از جزی یجزی یعنی جزای خیر با عطا فرما حاصل معنی آنکه
نظر باعمال ناقص ما نفرما بلکه بفضل وکرم خود جزای خیر با فرما مذکور در تهذیب با آنکه نقل از کافی شده است و
اجبرنی از جبر بمعنی درست کردن شکسته شده حاصل معنی آنکه قصور ونقایص ومعایب ما را باصلاح بیاور
هر سه خوبست واگر جمع ما بین هر سه نماید تا بعین صادر از معصوم علیه السلام که خواهد بود مخفی نماند حدیث صحیح حماد
مشتمل بر استغفار تنها است چنانچه حدیث صحیح حلبی مشتمل بر دعا تنها است پس جمع ما بین هر دو بقصد توظیف
مشکل است واما بقصد دعا در مطلق احوال صلوة بی عیب توضیح مرام مقتضی این است که گفته شود تا محل نجات
که مشتمل بوده باشد بر امر بدعا ما بین سجدتین بعنوان اطلاق ندیده ایم تا آنکه صورت جمع ما بین هر دو را مستند باو
توانیم نمود بلکه حدیث مشتمل بر استغفار حکایت فعل جناب کاشف الاسرار والدقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
حماد اخبار نموده باین نحو فلما استوی جالسا قال الله اکبر ثم قعد علی فخذه الایسر وقد وضع ظاهر قدمه الایمن علی
بطن قدمه الایسر وقال استغفر الله ربی واتوب الیه ثم کبر وهو جالس وسجد السجدة الثانیة وحدیث مشتمل
بر دعای مذکور حدیث قولی است حضرت فرموده اذا رفعت رأسک فقل بین السجدتین اللهم اغفر لی تا آخر دعای
مذکور پس بحدیث نظر باشتمال بامر بخواندن این دعا ما بین سجدتین دلالت میکند بر توظیف این دعا فقط
چنانچه حدیث حماد دلالت میکند بر توظیف استغفار فقط پس جمع ما بین هر دو بقصد توظیف مقتضی آن
ظاهر نیست بعلاوه در صورت جمع اگر تقدیم استغفار نماید بر دعا ظاهر حدیث مذکور منافی آن است نظر باعتبار
آنکه حرف فائی که داخل است بر فعل امر افادهٔ تعقیب بلا مهلت میکند پس تقدیم استغفار منافی با آنست نظر
اینکه این فاء فاء جزائیه است وفائی که مفید تعقیب بلا مهلت است فاء عاطفه است بلکه باعتبار آنکه اذا کلام
معصوم اذا رفعت اذا توقیت است حاصل کلام چنین است میگوید این دعا را در وقت رفع کردن سر از سجود
پس با گفتن استغفار قبل از آن چنین نخواهد بود واگر اتیان باستغفار متاخر از دعا نماید دلیلی که دلالت کند
بر توظیف باین نحو در نظر نیست پس جزم در این ترک جمع ما بین هر دو است مگر در صورت قصد دعا نه توظیف
در این صورت اگر چه بی عیب است لکن اقتصار باحدهما بالقصد توظیف اولی خواهد بود بلکه نهایت چیزی که در این
مقام میتوان گفت آنست که کلام اصحاب در حکم باستحباب دعا بین السجدتین مطلق است واز جمله عبارات ظاهر می
شود دعوی اجماع بر این مطلب قال المحقق فی المعتبر یستحب الدعا بین السجدتین وهو مذهب الاصحاب وقال العلامة

فی التذکرة یستحب الدعاء بین السجدتین عند علمائنا اجمع پس صورت جمع را مستند باین اطلاقات میتوان نمود
لکن اشکالی که در این هست این است که اطلاقات موهون است در این مقام نظر باینکه ظاهر این است که از کلمات
اشاره بوده باشد بما فهمیدن اطمینان در استناد بانها نخواهد بود دهم از جمله استحباب جلوس بعد از رفع راس از
سجده ثانیه است در رکعت اولی در جمیع صلوات و در رکعت ثالثه در صلوات رباعیه و اما جلوس بعد از رفع راس
از سجده ثانیه در رکعت ثانیه در جمیع صلوات خواه دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی پس وجوب آن
محل تشکیک نیست مثل وجوب جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثالثه در نماز مغرب نظر بلزوم اتیان به
تشهد در حال جلوس پس جلوسی که محل کلام هست جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه است در رکعت اولی در جمیع
صلوات و جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه است در رکعت سیم در نماز چهار رکعتی مشهور ما بین فقها استحباب
آنست و تعبیر میکنند از این جلوس باستراحت و مرحوم سید مرتضی رحمه الله قائل شده بوجوب آن و کلام آن مرحوم در کتاب
انتصار اگرچه دال است بر وجوب آن بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت اولی لکن کلام ایشان در ناصریات شامل رکعت
ثالثه نیز هست مختار استحباب است و قول بوجوب ضعیف است ظاهر اخبار استحباب معتبر میشود جلوس بهر نحوی که بوده
باشد لکن اولی اینست مثل جلوس ما بین سجدتین بوده باشد بنحوی که مذکور شد که تعبیر از آن بجلوس متورک میشود پس این
کیفیت مستحب در مستحب خواهد بود یازدهم نظر کردن است در حالت سجود بجانب طرف دماغ و در حالت جلوس بدامن خود چنانچه
در سابق بیان شد دوازدهم وضع علاوه از آنچه قدر مشترک است در اعضای سبعه در حال السجود اگرچه استیعاب در هر یک
نیست سیزدهم اعتماد نمودن است در وقت قیام بر دو کف دست بعضی در وقت قیام دو کف دست بر زمین بگذارد اول دو زانو
را از زمین بردارد و بعد از آن دستها را چهاردهم از جمله مستحبات در این مقام دعا خواندن است در وقت ایستادن خواه
ایستادن بجهت رکعت ثانیه بوده باشد یا رکعت ثالثه یا رابعه و این دعا بطریق ماثور است اول بحول الله و قوته اقوم
واقعد دوم اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم واقعد بهر یک از دو طریق که بوده باشد خوبست بدانکه مناسب در این
مقام اینست که تنبیه شود بر چند چیز اول آنست که استحباب این دعا در حال ایستادن ثابت است خواه نماز یومیه بوده
باشد یا غیر یومیه خواه واجبی بوده باشد یا سنتی پس استحباب دعای مذکور ثابت است در حال ایستادن بجهت
رکعت ثانیه در جمیع نوافل دوم آنست که استحباب دعای مذکور ثابت است در صورتی که نماز اتیان شود
بطریق معهود که مشتمل بر قیام و رکوع و سجود بوده باشد پس هرگاه چنین نباشد استحباب این ثابت نیست مثل اینکه
اتیان بنماز ایستاده مینماید بالا ایمای سر را بعین بجهت رکوع یا سجود و هم چنین است هرگاه نماز در حال جلوس بوده باشد
بجلا نظر باینکه دعای مذکور ثابت است در حالتی که منتقل شود در اثنای صلوة بعد از سجدتین از جلوس بقیام پس هرگاه
نماز او بطریق قیام بوده باشد و بس یا بطریق جلوس بوده باشد کذلک یا بطریق اضطجاع یا استلقا بوده باشد استحباب
دعای مذکور ثابت نیست نظر باشتغال و انتقال از حال جلوس بقیام بعد از سجود سیم آنست که بعضی احادیث صحیحه که مشتمل
است بر دعا بطریق ثانی ذیل آن حدیث چنین است و ان شئت قلت وارکع واسجد این دو احتمال دارد اول آنست که بجای
نماید اقوم واقعد را بارکع واسجد پس میگوید اللهم ربی بحولک و قوتک ارکع واسجد یعنی مخیر است ما بین اینکه بگوید اللهم
ربی بحولک و قوتک اقوم واقعد یا بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک ارکع واسجد دوم آنست که ارکع واسجد را علاوه
نماید بر آن پس چنین بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم واقعد وارکع واسجد مؤید ثانی است اینکه حدیث سفر بن عبد
است در آخر سرای و ان شئت قلت در آن مذکور نیست پس اراده این خواهد بود اگر خواهد اقتصار نماید باین اللهم ربی

بحولک و قوتک اقوم واقعد یا علاوه نماید بر آن وارکع واسجد را و علی ای حال استحباب این زیادتی که عبارت از و
ارکع واسجد بوده باشد ثابت نیست در صورتی که بگوید بحول الله و قوته اقوم واقعد بلکه در صورتی ثابت است
که بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم واقعد چهارم آنست که لفظ تعالی در حدیثی که مشتمل بر دعا بطریق اول آمده
مذکور نیست پس اتیان باین لفظ بقصد توظیف جایز نیست که باین نحو بگوید بحول الله تعالی و قوته و اما هرگاه اتیان
بان نماید بقصد تعظیم نه بقصد توظیف پس ظاهر اینست که عیبی نداشته باشد نظر باینکه در این وقت مندرج در مطلق ذکر
خواهد بود و اتیان بذکر در جمیع احوال نماز جایز است بدانکه سزاوار در این مقام ختم بحث است بذکر چند مطلب مطلب
اول در بیان اقسام جلوس است بدانکه اقسام متعارفه در جلوس هفت است اول جلوس است بر ورک ایسر بنحوی که سابق
بیان شد باین نحو که دو قدم را از جانب یمین قرار دهد و پشت قدم چپ را بر زمین بگذارد و پشت قدم راست را بر بطن قدم
چپ بگذارد دوم جلوس بر ورک ایمن است بعکس نحو اول که مذکور شد پس دو قدم را بجانب چپ قرار میدهد و
پشت پای راست را بر زمین میگذارد و پشت پای چپ را بر بطن قدم راست میگذارد سیم آنست که دو طرف نشیمن موضوع
بوده باشد بر روی زمین ما بین دو قدم چهارم آنست که پشت پاها را فرش نماید بر زمین و نشیمن را واقع سازد بر
پاشنه پا پنجم آنست که پشت پای چپ را بر زمین بگذارد و پشت پای راست را بر بطن پای چپ بگذارد یا بعکس
و بنشیند بر پاشنه پا ششم آنست که انگشتان پا را بر روی زمین بگذارد و دو قدم را نصب نماید و نشیمن را بر پاشنه پا قرار
دهد هفتم آنست که نشیمن را بر زمین قرار داده و هم چنین دو قدم را بر زمین و ساق و ران دو پا را نصب نماید و این دو
قسم اخیر را اقعاء می نامند ظاهر اینست جلوس واجب فیما بین سجدتین و جلوس مستحب بعد از سجده ثانیه بهر یک از
اقسام سبعه مذکوره که اتیان شود امتثال حاصل میشود لکن این اقسام متفاوت الرتبه است قسم اول اکمل اقسام و افضل آنها
و قسم سادس و سابع اخس اقسام و ادنی آنها است و تتمه اقسام که قسم ثانی و ثالث و رابع و خامس بوده باشد متوسط ما بین
امرین است در فضیلت مثل اول نیست و در مرجوحیت مثل سادس و سابع بعبارة اخری مکلف مخیر است در مقام اتیان به
جلوس واجب فیما بین سجدتین بهر نحوی از انحاء سبعه که بوده باشد لکن اتیان کردن این واجب را در ضمن قسم اول افضل مستحب
است و در ضمن قسم سادس و سابع مکروه است و در ضمن بقیه اقسام اگرچه مرجوح است نسبت بقسم اول لکن راجح است
نسبت بقسم سادس و سابع لکن مرجوحیت بحدی نیست که موجب حکم بکراهت شود چنانچه رجحان بالاضافه بسادس و سابع
بحدی نیست که حکم باستحباب شود و هم چنین است حال در اتیان بجلوس مستحب یعنی جلوس بعد از رفع راس از سجدتین در رکعت
اولی و رکعت ثالثه یعنی مکلف مخیر است در اتیان این امر مستحب را در ضمن هر یک از اقسام سبعه مذکوره که بوده باشد لکن
اتیان جلوس مستحب در این مقام را در ضمن قسم اول مستحب است پس رعایت آن کیفیت را در این جلوس مستحب مستحب در مستحب خواهد
بود چنانچه اتیان کردن از جلوس مستحب را در قسم سادس و سابع مرجوح و مکروه خواهد بود و لکن اتیان آن را در ضمن بقیه
اقسام اگرچه مرجوح خواهد بود نسبت بقسم اول لکن راجح است نسبت بقسم سادس و سابع اما مرجوحیت در این اقسام
بحدی نیست که کفایت کند در حکم بکراهت چنانچه رجحان نیز بحدی نیست که کفایت کند در حکم باستحباب مخفی نماند که دو قسم
آخر که در هر دو مقام حکم بکراهت آنها شده تفاوتی در میان آنها هست باین نحو که مرجوحیت در قسم سابع اکثر است از مرجوحیت
در قسم سادس اگرچه هر دو قسم از اقسام جلوس اقعائی است لکن قسم سابع مثل اقعاء کلاب است و قسم سادس مثل اقعاء مستحب
نزد عامه است یعنی جلوس بعد از رفع راس از سجدتین را باین نحو مستحب میدانند بدانکه اقسام اقعاء متعدد است اول اقعاء
کلبیت و این بچند طریق میشود اول آنست که مذکور شد یعنی نشیمن را واقع سازد بر زمین با نصب ساق و ران دو پا دوم مثل

خواه رکبتین را بر زمین بگذارد یا نه م

در اقسام اقعاء

دربیان سجده بر جبین و دقن است

این است با وضع یدین بر زمین سیم مثل ثالث است مگر اینکه نشیمن مرفوع از ارض نیست و این سه قسم را اقعاء کلب میباشد
لکن قسم دویم اشبه است بجلوس کلب از دو قسم دیگر چنانچه بر متامل ظاهر است ظاهرا جلوس کلب ظاهرا است اکتفا بر این
نحو در میان دو سجده جایز نبوده باشد و همچنین این نحو بعد از رفع راس از سجدتین موجب سنت نبوده باشد و قسم ثالث
بلکه قسم چهارم از جلوس اقعاء اخ کلبات است و کیفیت آن بنحویست که مذکور شد یعنی انگشتان پاها را بر زمین میگذارد
و دو قدم را نصب نماید و نشیمن را بر عقب دو پا واقع سازد **مطلب ثالث** در بیان سجود بر جبین و ذقن است بدانکه بنحو در
سابق بیان شد که واجب است وضع جبهه آن در صورتیست که سجده بر جبهه ممکن بوده باشد اگر چه بوضع بعض اجزا
جبهه بوده باشد پس هرگاه مانعی در جبهه نبوده باشد مطلقا مکلف مخیر است بوضع هر جزو از اجزای جبهه که
بوده باشد امتثال بآن حاصل است اگر چه استیعاب بما امکن افضل است و هرگاه در بعضی از اجزای جبهه مانعی بوده
باشد وضع جزو دیگر متعین است بهر نحو که بوده باشد اگر چه بحفر گودالی بوده باشد مثل اینکه در وسط جبهه دمل
یا جراحتی بوده باشد بحدی که وضع جبهه ممکن نبوده باشد مگر بحفر گودالی یا بوضع جبهه بر چیز مختلف السطح بر
تقعیر و تحدیب در این صورت سجده بر جبهه متعین است باین نحو که جبهه را در گودی بنحوی که موضع دمل یا جراحت
واقع شود بر آن گودال و اطراف دمل مثلا واقع شود بر اطراف گودال بحدی که جزو سالم از جبهه واقع شود بر ما یصح السجود
علیه در این صورت این متعین است و با عدم امکان این مثل اینکه ورم مستوعب جمیع اجزای جبهه بوده باشد یا
از وضع بنحو مسطور نبوده باشد در اینصورت لازم است که سجده بر جبین نماید و با عدم امکان این سجده بر ذقن
و این احد اقوال در مسئله بلکه مشهور ما بین اصحاب است قول **ثانی** قولیست که نقل نموده اند از ابن حمزه حاصل آن لزوم تقدیم
سجود بر جبین است بر [illegible] و بعد از عدم تمکن از هر دو سجده نماید بر ذقن قول **سیم** تخییر ما بین [illegible]
مثلا و سجود بر جبین و با عدم امکان سجود بر جبین تخییر است ما بین [illegible] و سجود بر ذقن و این قول ظاهر میشود از
مرحوم شیخ طوسی در کتاب مبسوط و نهایه جمیع اقوال ثلثه مذکوره مشترک میباشند در عدم جواز سجود بر ذقن
با تمکن سجود از جبین **رابع** اقوال تخییر ما بین سجود بر جبین و سجود بر ذقن است در صورت عدم تمکن سجود بر جبهه
و این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ در کتاب خلاف مختار ما بین اقوال قول **اول** است و ممکن است ارجاع غیر مختار بمختار
بنا بر این مسئله محل خلاف نخواهد بود و تحقیق این مطلب ظاهر میشود از مطالع [illegible] بلی انکه مناسب در این مقام آنست
که تنبیه شود بر دو مسئله **مسئله اولی** آنست که لازم است در صورت سجود بر جبین تقدیم جانب ایمن بر ایسر با امکان
پس انتقال سجود بجانب جبین ایسر با عدم تمکن از سجود بجانب ایمن خواهد بود **مسئله ثانیه** آنست که در صورت سجود بر
ذقن اگر ذقن مستور بوده باشد بمغیر شعر لحیه ظاهر اینست که کشف آن لازم بوده باشد و لکن کشف آن از شعر لحیه
یعنی از موی ریش ظاهر اینست که لازم نبوده باشد مخفی نماند آنچه مذکور شد تا این مقام در تحقیق سجودی بوده که در

دربیان سجود تلاوت است

ضمن نماز و از اجزای آن بود **مقام ثانی** در سجده تلاوتست تحقیق حال در بیان این مطلب محتاج است بنقل کلام
در ضمن چند فصل **فصل اول** در بیان سجود تلاوتست که واجب بوده باشد و همچنین در سجودات مستحبه بدانکه
اجماع علمای امامیه منعقد است بر اینکه سجود واجب در تلاوت منحصر است در چهار موضع **اول** در سوره اقرأ باسم **دویم**
در سوره والنجم **سیم** در سوره حم فصلت **چهارم** در سوره الم تنزیل و بعضی چنانچه حکی از [illegible] بر نفی آن سجده لقمان مثل
شیخ صدوق در فقیه و سید مرتضی در انتصار و شیخ الطائفه در خلاف و ابن ادریس در سرائر و مرحوم محقق در معتبر
و مرحوم شیخ شهید در بیان و شیخ ابی العباس در موجز [illegible] باشد باسم مجاهد مجملا تشکیکی [illegible]

سجده

دربیان سجودات مستحبات

سجده در سور اربع مذکوره نیست و اجماع علمای شیعه بر این منعقد است و اخبار از ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
بر این مطلب مستفیض است بلی در کتاب خلاف نقل خلاف از اهل خلاف شده با شیخین که شافعی منکر وجوب در جمیع سجدات
قرآن و قایل باستحباب آن شده حتی در سور اربع مذکوره و تشکیکی در ضعف آن نیست مجملا شبهه در وجوب سجود در
سور اربع و در حصر سجود واجب در این چهار موضع نیست **و اما** سجودات مستحبه پس معروف ما بین اصحاب در **یازده موضع**
است **اول** در سوره اعراف **دویم** در سوره رعد **سیم** در سوره نحل **چهارم** در سوره بنی اسرائیل **پنجم** در سوره مریم **ششم**
در سوره حج **هفتم** باز در سوره حج **هشتم** در سوره فرقان **نهم** در سوره نمل **دهم** در سوره ص **یازدهم** در سوره
اذا السماء انشقت تشکیکی در مراتب مرقومه نیست لکن مناسب در این مقام تنبیه بر چند مطلب است **اول** در بیان
سبب سجده و محل آن است در سجودات واجبه و مستحبه پس میگوئیم اما در سجودات واجبه پس موجب سجده در سوره
اقرأ باسم ربک و سوره والنجم قرائت آیه اخر است در هر دو سوره مثلا و در سوره الم تنزیل قرائت این آیه است انما
یؤمن بآیاتنا الذین اذا ذکروا بها خروا سجدا و سبحوا بحمد ربهم و هم لا یستکبرون و محل سجده بعد از فراغ از قرائة آیه
در هر یک از سه سوره مذکوره و اشکالی در این نیست کلامی که هست در موجب سجده است در حم تنزیل و همچنین در
محل آن در این مقام دو خلاف است یک خلاف ما بین علمای شیعه و جماعتی از علمای عامه است که آیا موجب سجده قرائت
بلی آیه است یا دو آیه آنست نقل کرده اند از شافعی و بصری و اهل کوفه و غیرهم که سبب سجده قرائة دو آیه است و حکم
کرده اند محل سجده بعد از فراغ از آیه فان استکبروا فالذین عند ربک یسبحون له باللیل والنهار و هم لا یسأمون
و ظاهر میشود از علمای شیعه انطباق آنها بر خلاف آن و اینکه موجب سجده قرائة آیه متقدم بر این آیه است و خلاف
ثانی ما بین علمای شیعه است که آیا محل سجده بعد از فراغ از قرائة آیه متقدم بر آیه مذکوره است که عبارت از این آیه است
و من آیاته اللیل والنهار والشمس والقمر لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون
یا غیر بلکه محل سجده بعد از قرائة اسجدوا لله است مرحوم محقق در معتبر قایل باین شده که محل سجده بعد از فراغ از
قرائة اسجدوا لله است و اینقول مختار صاحب موجز و صاحب کشف الالتباس است و همین قول را مرحوم محقق در [illegible]
نسبت داده بمرحوم شیخ در خلاف و این نسبت مطابق واقع نیست بلکه کلام آن بزرگوار صریح در خلاف آنست
بلی اول عبارت ایشان اگر چه موهم این هست لکن ذیل آن صریح بر خلاف آنست چنانچه سبق شده در مطالع [illegible]
بنا بر فرموده مرحوم محقق موجب سجده یا نفس قرائت و اسجدوا لله است یا قرائت اول آیه است تا فراغ از قرائت این
کلمه و بنا بر فرموده دیگران قرائت کل آیه است و محل سجده بعد از فراغ از ایاه تعبدون و این مختار و مشهور ما بین
اصحاب است بلکه مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری دعوی اجماع بر این فرموده **مطلب دویم** در بیان سبب سجود در
در سجودات مستحبه در احد مذکوره پس میگوئیم سبب سجده در سوره اعراف قرائت آیه اخر این سوره یا استماع آنست
و آن آیه اینست ان الذین عند ربک لا یستکبرون عن عبادته و یسبحونه و له یسجدون و در سوره رعد آیه شریفه و لله
یسجد من فی السموات والارض طوعا و کرها و ظلالهم بالغدو والاصال و در سوره نحل اگر چه در کتب فقها تعیین
اسباب سجدات مندوبه در نظر نیست که فرموده باشند لکن بنا بر آنچه علامه مجلسی از علمای اسلام نقل نموده
آیه شریفه یخافون ربهم من فوقهم و یفعلون ما یؤمرون است عبارت منقوله در بحار این است و فی النحل و یفعلون
ما یؤمرون اگر مراد همین آیه است که مذکور شد در اینجا سبب ظاهری بجهت سجود استفاده نمیشود مجملا در این سوره سه آیه
دو آیه مذکوره است که مناسب با مدعا است آیه اولی او لم یروا الی ما خلق الله من شیء یتفیؤا ظلاله عن الیمین والشمائل

سجدا لله وهم داخرون و آیهٔ ثانیه ولله یسجد ما فی السموات وما فی الارض من دابة والملائکة وهم لا یستکبرون بنا براین
مناسب این بود که حکم شود مثل سوره باستحباب سجود در بعضی مواضع از این سوره مثل سوره حج لکن شاید وجه عدم
اتصال آیتین بوده باشد یعنی سبب سجدهٔ قرائت هردو آیه یا استماع آن بوده باشد وعلی ای حال شاید وجه کلام علامه
همین بوده باشد یعنی چونکه آیه یخافون ربهم الی آخره متصل باین دو آیه است که مذکور شد ومرتبط است باینها
بحسب معنی لهذا محل سجود را اینجا قرار داده و در سورهٔ بنی اسرائیل اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا ویقولون
سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا ویخرون للاذقان یبکون ویزیدهم خشوعا و در سورهٔ مریم اذا تتلی علیهم آیات
الرحمن خروا سجدا وبکیا و در سورهٔ حج الم تر ان الله یسجد له من فی السموات ومن فی الارض والشمس والقمر والنجوم
والجبال والشجر والدواب وکثیر من الناس وکثیر حق علیه العذاب ومن یهن الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما
یشاء و در همین سوره باز آیهٔ شریفه یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون
و در سورهٔ فرقان واذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن انسجد لما تأمرنا وزادهم نفورا و در سورهٔ نمل الا یسجدوا
لله الذی یخرج الخبء فی السموات والارض ویعلم ما تخفون وما تعلنون و در بحار نقل فرموده از [illegible] که محل سجده رب
العرش العظیم است و آن ذیل آیه است تمام آیه الله لا اله الا هو رب العرش العظیم و این آیه متصل است بآیه مذکوره مخفی
نیست که مراد صاحب [illegible] این است که این دو آیه سبب سجده است یا آیه اخیره است و در سورهٔ ص فاستغفر ربه
وخر راکعا واناب و در سورهٔ اذا السماء انشقت واذا قرئ علیهم القرآن لا یسجدون **مطلب ثالث** در بیان صحت بعض
سجودات مستحبات در [illegible] وعدم صحت آنست ظاهر کلمات اکثر اصحاب صحت است ومستفاد از کلام [illegible] شیخ
صدوق عدم صحت است قال فی الفقیه ویستحب ان یسجد الانسان فی کل سورة فیها سجدة الا ان الواجب فی هذه العزائم الاربع مخصوص
[illegible] عبارت شامل [illegible] مذکوره هست [illegible] این عبارت نسبت ببعض [illegible]
الظهر است از بعض [illegible] مثل اینکه در سورهٔ آل عمران لیسوا سواء من اهل الکتاب امة قائمة یتلون آیات الله
آناء اللیل وهم یسجدون وایضا در سورهٔ مذکوره یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی و در سورهٔ زمر است امن هو
قانت آناء اللیل ساجدا وقائما یحذر الآخرة و در سورهٔ مبارکهٔ فتح است تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و
رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و در سورهٔ مبارکهٔ دهر است ومن اللیل فاسجد له وسبحه لیلا طویلا
و در حدیث صحیح مروی در اواخر سرائر از محمد بن مسلم که گفت من سؤال کردم [illegible] حضرت امام محمد باقر علیه السلام
باشد کرده بود که جناب علی بن الحسین علیهما السلام عوض داشت اینکه سجده کند در هر سوره که مشتمل بر سجده بوده باشد و محدث
کاشانی در وافی در روایت نموده باین لفظ فی الحدیث اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد اعتزل الشیطان یبکی فیقول یا ویله امر
هذا بالسجود فسجد فله الجنة وامرت بالسجود فعصیت فلی النار حاصل مضمون آنکه وقتی که ابن آدم تلاوت کند آیه سجده
را پس سجود کند شیطان از او دور میشود [illegible] این شخص مأمور شد بسجده پس سجده نمود مستوجب
این شد که بهشت [illegible] من مأمور شدم بسجده پس مخالفت کردم [illegible] مستوجب جهنم گردیدم بنا بر این بعد از فراغ
از هر یک از آیات مذکوره که بوده باشد سجده نماید [illegible] خواهد بود لکن نظر باینکه امر [illegible] ما بین استحباب
وحرمت بنا بر این شاید احتیاط در ترک بوده باشد نظر بانعقاد اجماع بعدم وجوب [illegible] اجماع [illegible]
[illegible] موضع از مرحوم شهید در کتاب ذکری [illegible] مذکور شد [illegible] صورت است که سجود بقصد
خصوصیت سجدهٔ تلاوت بوده باشد واگر قطع نظر از خصوصیت کرده شود [illegible] نیست [illegible]

فصل دوم

فصل دوم در بیان آنکه سجدهٔ تلاوت چنانچه واجب است در حق قاری واجب است در حق مستمع یعنی کسی که باختیار خود
گوش داده و شنیده واما در حق سامع پس محل خلاف مابین فقهاست مرحوم ابن ادریس قائل شده بوجوب آن و محقق ثانی
وهمچنین شهید ثانی در مسالک ومباحث قرائت روضه موافقت با ایشان فرموده اند و اکثر فقها قائل بعدم وجوب
واستحباب آن شده اند واین قول مختار در کتاب خلاف ومبسوط وجامع وشرایع ومنتهی وتحریر وقواعد وتذکره وبیان
وموجز ومهذب البارع ومسائل ولوامع وغیره وکفایه ودر کشف اللثام ودر کشف الالتباس ودر روضة المتقین این قول را
نسبت بمشهور داده اند بنا بر این اختلاف در مسئله میان علمای امامیه قدس الله تعالی ارواحهم بر دو قول است وجوب و
استحباب لکن خلاف مابین علمای عامه بر سه قول است قول بوجوب واین قول را نسبت داده اند بابو حنیفه وجماعتی وقول
باستحباب واین قول منسوب بشافعی است وقول بعدم وجوب وعدم استحباب واین قول را نسبت داده اند بعثمان وجماعتی
از ایشان ومختار در مسئله قول باستحباب است اگرچه احتیاط در عدم اخلال بآن است در صورتی که سامع مشغول نماز نبوده
باشد کلامی که در این مقام هست آنست که در سابق بیان شد موجب سجده در حق قاری قرائت کل آیه است بنا بر این تلاوت
بعض آیه اگرچه لفظ سجده یا امر بسجده بوده باشد موجب سجده نیست ظاهر اینست که در حق مستمع نیز همچنین بوده باشد پس
استماع بعض آیه موجب سجده نمیشود اگرچه استماع امر بسجود بوده باشد بدانکه حکم سجودات مستحبه در آنچه مذکور شد حکم
سجودات واجبه است یعنی هرچه مستحب است اتیان بسجود در حق قاری مستحب خواهد بود در حق مستمع بلکه استحباب آن
حق سامع نیز ثابت است بنا بر این هرگاه کسی گوش داد و شنید قرائت آیات سجودات مندوبه را مستحب است در حق او اتیان
بسجده نماید وهمچنین است حال در حق سامع **فصل ثالث** در بیان امور متعلقه باین سجودات نفیا واثباتا واین چند
چیز است **اول** تکبیر است بدانکه ظاهر میشود از تتبع در کلمات اصحاب قدس الله ارواحهم اطباق علمای شیعه بر انتفای شرعیت
تکبیر گفتن قبل از سجود واخبار از ائمه طاهرین علیهم السلام براین مطلب مستفیض است بلکه اکثر علمای عامه قائل باستحباب تکبیر شده اند
بلکه منقول از شافعی اینست که قائل شده بود بدو تکبیر **اول** تکبیر افتتاح **دوم** تکبیر جهت دخول در سجود واین بدعت است واز آنچه ثابت است
ولکن استحباب تکبیر بعد از رفع رأس از سجود مسلم است بلکه مستفاد از ظاهر کلام مرحوم شیخ شهید وجوب آنست قال فی الذکری
لا یجب فیها ذکر ولا تکبیر الا فی الرفع نظر باینکه ظاهر عبارت آنست که تکبیر معطوف است بذکر پس تقدیر کلام این است که لا یجب
التکبیر فی هذه السجود مگر در حالت رفع رأس واین صورت تکبیر واجب است لکن کلام آن مرحوم در دروس صریح در استحباب
بنا بر این نظر باینکه تصنیف دروس متأخر از تصنیف ذکری است پس کلام دروس یا دلیل است از عدول از آنچه در ذکری فرموده
یا دلیل است بر حمل کلام ذکری بر خلاف ظاهر باینکه گفته ولا تکبیر عطف بوده باشد بر لا یجب ومراد این بوده باشد که
تکبیری ثابت در این سجود نیست مگر در حالت رفع رأس از آن بنا بر این مقتضای کلام ثبوت تکبیر است در این حالت
واین مسلم است نه وجوب آن **دوم** استقبال است یعنی آیا لازم است که مکلف در حالتی که اتیان باین سجده میکند
نماید متوجه قبله باشد یا نه ظاهر اینست اشکالی نبوده باشد در عدم وجوب استقبال که وجوب شرعی و نه وجوب
شرطی بلکه ظاهر اینست که محل خلاف نبوده باشد اگرچه از جمله عبارات توهم خلاف میشود مثل عبارت محقق در
شرایع وشیخ شهید در دروس وغیر ایشان لکن تصریح بتحقق خلاف شده در این کلام خلد آشیان مرحوم مغفور مولانا
ملا محمد تقی المجلسی در شرح فقیه وعبارت آن مرحوم این است که آیا شرط است که رو بقبله بوده باشد و سجده
بر چیزی کند که صحیح باشد سجده کردن بر آن [illegible] در هر خلاف است و
اظهر عدم اشتراط وجوب است واحوط آنست که رعایت کند هرچه را رعایت مینماید در سجده نماز تا اینجا کلام آن

در بیان انتفای تکبیر قبل از وضع جبهه در سجده و ثبوت آن بعد از رفع راس

در بیان عدم لزوم رعایت استقبال در سجده تلاوت

مرحوم است ظاهر اینست که مخالفی در مسئله از علمای شیعه نبوده باشد چه معهود نیست که کلمات اعاظم مذکوره که دال بر تحقق
خلاف است بجهت مذهب عامه بوده باشد نظر باینکه قول باشتراط استقبال در این سجود حکایت از عامه شده و مرحوم علامه در کتاب
منتهی و تذکره ذکر استدلال از قبل ایشان فرموده باین توجیه که این سجده نماز است پس شرط است در آن آنچه شرط است
در نماز و ظهور فساد این استدلال مغنی از سعی در اظهار آنست سیم طهارت از حدث و خبث است اما طهارت از خبث
پس این محل خلاف است مرحوم شیخ جلیل القدر شیخ مفید در کتاب مقنعه حکم فرموده اند بعدم جواز اتیان باین سجود با نجاست
ثوب یا بدن و مشهور ما بین اصحاب خلاف آنست پس اتیان باین سجود مشروط بطهارت ثوب یا بدن مکلف نیست بلکه با نجاست
هر دو ممکن از ازاله و تطهیر اتیان باین سجود می تواند نمود و این قول مختار است و مستند این علاوه بر اصل و عدم ظهور
دلیلی که مخرج از حکم اصل بوده باشد اخبار معتبره ایست که دلالت میکند بر اینکه جایز است در حق حایض که اتیان باین سجود نموده
باشد از جمله این احادیث حدیث صحیح است که مروی در کتاب کافی است عن ابی عبیدة الحذاء قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن الطامث
تسمع السجدة قال ان کانت من العزائم فلتسجد اذا سمعتها و وجه استدلال ظاهر است نظر باینکه غالب اینست که حایض
منفک از نجاست نیست و اما طهارت از حدث پس این نیز محل خلاف است خواه حدث اصغر بوده باشد یا حدث
اکبر و ظاهر از مرحوم سید جلیل سید مرتضی در کتاب انتصار اشتراط آن فرموده است بعد از حکم باینکه جایز است قرائة جمیع
سور قرآنیه در حق جنب مگر سور عزائم در منع آن تعریف و وجه عدم جواز قرائة سور عزائم کلامی که حاصل مضمون آن اینست
نظر باینکه سور عزائم مشتمل بر سجده واجب است و سجده جایز نیست مگر در صورتی که مکلف با طهارت بوده باشد بنابر آنکه
هرگاه محدث بحدث اکبر بوده باشد خواه جنابت بوده باشد یا حیض یا غیر اینها پس اتیان باین سجده در حق او مجوز
نخواهد بود و مقتضای این کلام عدم جواز است اگر چه محدث بحدث اصغر بوده باشد و این قول را محقق ثانی در
جامع المقاصد نقل فرموده از ابن الجنید و شیخ الطائفه در نهایه لکن کلام مرحوم شیخ در کتاب نهایه دلالت بر این مطلب
نیست غایت آنچه مدلول علیه این کلام هست عدم جواز سجود است در حق حایض و معلوم است این مستلزم این نیست
که این سجده مشروط بمطلق طهارت بوده باشد بعلاوه اگر آن مرحوم عدول فرموده اند از این قول در تهذیب و استبصار
پس حکم فرموده اند باستحباب سجده در حق حایض و مختار در مسئله در هر دو مقام عدم اشتراط است پس جایز است سجده
با نجاست ثوب و بدن و در حق محدث بحدث اصغر و اکبر بلکه واجب است یعنی اخلال بآن در حق جنب و غیره و بسبب
نجاست بدن و ثوب جایز نیست و این قول مشهور ما بین فقها است و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود سه قول در حق حایض
عدم جواز سجود و این مقتضای کلام مرحوم سید است در انتصار و مدلول علیه کلام شیخ است در نهایه و استحباب
سجود و این مدلول علیه کلام شیخ است در تهذیب و مقتضای کلام ایشانست در مبسوط و قول ثالث وجوب سجود است
خواه در حال استماع بوده باشد یا قرائت آیه سجده اگر چه قرائت بر او حرام بوده باشد لکن هرگاه این فعل حرام را
عمل آورد سجده کردن بر او واجب میشود و این مختار در مسئله بلکه ظاهر اینست که مشهور ما بین فقها بوده باشد
چهارم ستر عورت بدانکه آنچه ظاهر میشود از کلام مرحوم علامه در تذکره آنست که قایل بوجوب ستر عورت در این
سجود ما بین علما اما ستر نیست و نسبت خلاف داده اند بجماعتی از عامه لکن ظاهر میشود از عبارت ... وجوب ...
میان علمای شیعه ظاهر اینست که خلافی نبوده باشد بر فرض تسلیم ضعیف است پنجم وضع جبهه است بر چیزی که
سجده بر آن صحیح بوده باشد اگر چه ظاهر میشود از جماعتی از اعاظم فقها عدم اعتبار این لکن ظاهر لزوم آن است
فرقی در این جهت ما بین سجده نماز و این سجود نیست ششم وضع اعضای سبعه است بعلاوه وضع جبهه

معتبر

در بیان اینکه سجده تلاوت مشروط بطهارت بدن از حدث و خبث نیست

در بیان عدم لزوم ستر عورت و اعتبار وضع جبهه در این سجده و در بیان لزوم رعایت وضع اعضای سبعه و عدم آن است

مصرح بوده و بجز او در بیان و کنز العرفان وجوب آنست و حکم بوجوب در مثل اینها مبین بسیار بعید است نظر باینکه بلا وضع
جبهه و وضع بدون در کیفیت و ظهور قولین تشکیکی در تحقق سجود نیست و انصراف لفظ ... بدون این ظاهر نیست
هفتم در بیان ذکر در این سجود است کلام در این مقام از دو وجه است اول در بیان اذکار وارده در این است
این ذکر در این مقام به پنج نحو وارد شده است اول نحوی است که حدیث صحیح مشتمل بر آن است و آن اینست که ابو بصیر
از کاشف اسرار دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که فرموده هرگاه کسی بخواند آیه سجده از عزایم
را باید بگوید در سجده سجدت لک تعبدا و رقا لا مستکبرا عن عبادتک و لا مستنکفا و لا متعظما بل انا عبد ذلیل
خائف مستجیر دوم روایت فرموده در فقیه حاصل آن این است که گفته میشود در سجود عزائم لا اله الا الله حقا حقا
لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا لا مستنکفا و لا مستکبرا
بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر سیم آنست که ذکر فرموده در فقیه هرگاه کسی بخواند آیه عزیمه را باید سجده کند و باید
گوید در سجود الهی آمنا بما کفروا و عرفنا منک ما انکروا و اجبناک الی ما دعوا الهی فالعفو العفو ثم یرفع رأسه
چهارم دعائی است که شیخ شهید در کتاب ذکری و بیان ایراد فرموده فرموده است روایت کرده شده است اینکه
گفته میشود در سجود عزائم لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا
سجدت لک یا رب تعبدا و رقا پنجم آنست که ذکر فرموده در اعتبار از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که فرموده تکبیر در سجود عزائم نیست و لکن در سجود میگوئی آنچه را که میگوئی در سجود صلوة دوم در بیان وجوب
و استحباب این ذکر است بدانکه آنچه از تتبع کتب اصحاب ظاهر میشود آنست که احدی از علمای شیعه قایل بوجوب
ذکر در این سجود نشده نظر باینکه اصحاب ما که متعرض سجده تلاوت شده اند بر سه فرقه اند بعضی با آنکه حکم فرموده اند
بوجوب سجده متعرض ذکر در آن نشده اند اصلا مثل مقنعه و نهایه و تهذیب و استبصار و خلاف و نزهه و معتبر و شرایع و
قواعد و غیر اینها فرقه ثانیه اگر چه متعرض ذکر شده اند لکن تصریح بعدم وجوب ذکر فرموده اند با تصریح باستحباب آن مثل
تذکره و تحریر و نهایة الاحکام و دروس و ذکری و بیان و موجز و کشف الالتباس و کنز العرفان و حبل المتین و لوامع و مشرق
المتقین و کفایه و ذخیره و قسم ثالث تعبیر با امر فرموده اند بذکر مثل شیخ صدوق در فقیه و مجالس قال فی الفقیه من قرأ شیئا
من العزائم الاربع فلیسجد و لیقل الهی آمنا بما کفروا الی آخره و فی المجالس و اما سجدة العزائم فیقول فیها لا اله الا الله حقا حقا
الی آخره و حکی فی البیان عن معتبر الراوندی انه قال من قرأ فی نافلة اقرأ اسجد و قال آمنا بما کفروا الی آخره میگوئیم امر اگر
چه ظاهر در وجوب است لکن حمل بر وجوب عینی در این مقام ممکن نیست قطعا پس ما باید حمل شود یا بر استحباب یا
تخییر لکن حمل بر استحباب اولی است نظر باشتهار و اکثریت استعمال پس نسبت وجوب بمحض اشکال بظاهر امر ممکن نیست
مجملا مظنون اینست که قایل بوجوب ذکر در این سجود در میان علمای شیعه نبوده باشد بلی قول بوجوب ذکر از بعضی علمای
عامه نقل شده و این ضعیف است هشتم در بیان حکم تکبیر و تشهد و تسلیم است در این سجود میگوئیم اما تکبیر پس سابق
بیان شد که قبل از دخول در سجود یا در حال نزول در آن ثابت نیست باتفاق علمای شیعه و اخبار معتبره بر نفی آن مستفیض
است بلکه قول بثبوت تکبیر در این مقام منقول از جماعتی از عامه است و این بدعت است و عجب از این آنست که بعضی
از آنها قایل بتکبیر بدو تکبیر شده اند یکی بجهت افتتاح در سجود و ثانی بجهت دخول در آن شکی در ضعف آن
نیست بلکه بدعت در بدعت است نظر باینکه مقتضای قول بتکبیر افتتاح آنست که بسبب آن تکبیر هیئت صوری
بهم میرسد و این تکبیر ثانی در آن هیئت صوری واقع میشود پس تکبیر ثانی بدعت در بدعت خواهد بود و اما بعد از

در بیان اذکار وارده در سجود است

در بیان اینکه قایل بوجوب ذکر از علمای شیعه نیست

در بیان عدم ثبوت تکبیر قبل از دخول در این سجود

سبب وجوب سجده تلاوت و قرائت آیه سجده و استماع آن است

رفع راس از آن پس شهید در بیان آن بحث کلامی کرده هست در وجوب و استحباب آن است ظاهر تأملات لکن
مستفاد از جمله از عبارات اعاظم اصحاب وجوبست مثل عبارت شیخ صدوق در مجالس و فقیه و عبارت شیخ طوسی در خلاف
و مبسوط و اظهر از اینها کلام شیخ شهید است در ذکری پس رعایت آن احوط است اگرچه حمل عبارات ممکن است و اما تشهد
و تسلیم پس احدی از علمای شیعه قایل بثبوت آن نشده است لکن مرحوم شیخ در کتاب خلاف نقل خلاف از بعض اهل خلاف
نموده که قایل بثبوت هر یک از تشهد و تسلیم بعد از این سجده شده اند و شبهه در ضعف این نیست **فصل چهارم** در
بیان امور متعلقه باین سجده است و این چند مطلب است **اول** اول در بیان سبب این سجده است بدانکه در سابق
بیان شد که سبب وجوب این بنابر مختار دو چیز است **اول** تلاوت آیه از آیات ما بقراءت **دویم** استماع آن بعضی
در هر یک از این دو صورت از کسی که مستجمع شرایط تکلیف بوده باشد و وقتی در مکلف در این مقام و مکلف به
صلوة ظاهر است نظر بانکه صلوة موقوف و مشروط بشرایط وجوبیه بوده چنانچه موقوف و مشروط بشرایط وجودیه بوده
و این سجده نیز مشروط بشرایط وجوبیه و شرایط وجودیه هر دو است لکن نسبت مابین شرایط وجوبیه در صلوة و شرایط
وجوبیه در این مقام عموم و خصوص من وجه است که بعض شرایط وجوبیه در صلوة شرطیت از برای او در این مقام چنانچه باشد مثل
زوال نسبت بظهرین و غروب نسبت بعشائین و فجر نسبت بصلوة صبح و خلو از حیض و نفاس نسبت بقاطبه صلوات
چنانچه بعض شرایط وجوبیه در این مقام شرطیت بجهة او نسبت بصلوة مطلقا ثابت نیست مثل اینکه از جمله شرایط وجوبیه این
مقام تلاوت آیه سجده یا استماع آنست و بعض شرایط وجوبیه در صلوة شرایط وجوبیه است در این مقام نیز مثل بلوغ و عقل
و اما شرایط وجودیه پس نسبت مابین آنها عموم و خصوص مطلق است باین معنی که هر شرایط وجودیه در این مقام شرایط وجودیه
در صلوة هست و لکن عکس نیست نظر بانکه بسیاری از شرایط وجودیه در صلوة شرطیت نسبت باو در این مقام چنانچه
در سابق بیان شد مثل استقبال و خلو بدن و ثوب از نجاسات و رفع حدث اکبر بوده باشد مثل جنابت یا اصغر چنین
شرط وجودی در این مقام که شرطیت آن در صلوة مسلم است مثل وضع جبهه علی ما یصح السجود که این موقوف علیه
در هر دو مقام بعد از انکه این مطلب مشخص شد میگوییم ثمره این چند چیز است **اول** آنست که ممکن است کسی که مکلف به
صلوة نبوده باشد نظر بانتفای شرط وجوب آن مکلف باین سجده بوده باشد مثل حایض و ذات نفاس که مکلف بصلوة نمی
باشند لکن هرگاه استماع آیه سجده نمایند بی تشکیک سجود از آنها مطلوبست پس لازم است در همان حالت اتیان
بسجده نمایند تاخیر در حق آنها جایز نیست مثل دیگران **ثانی** آنست چونکه مذکور شد که بسیاری از شرایط وجودیه
صلوة نسبت باو در این مقام غیر ثابت نیست بنابراین هرگاه کسی با انتفای آن امور اتیان بسجود نماید تحصیل امتثال
خواهد نمود پس هرگاه کسی تلاوت آیه سجده یا استماع آن نمود در صورتی که بدن او یا ثوب او نجس بوده باشد اتیان بسجده
در همان حالت صحیح بلکه تاخیر آن تا ازاله آن که هست جایز نیست بلکه غالب چنین است و هم چنین هرگاه استماع آیه
سجده نمود در حالت جنابت یا در حالتی که محدث بحدث اصغر بوده باشد یا منکشف العورة بوده باشد اتیان بسجود
در جمیع این احوال لازم است و سر آن اینست که مذکور شد یعنی چونکه طهارت از حدث و خبث از شرایط وجودیه
سجود نمی باشد لهذا تحقق سجود توقف بعدم وجود اینها ندارد پس با وجود اینها مطلوبیت سجده تلاوت و تکلیف
بآن ثابت است **مطلب ثانی** در بیان آنکه معتبر در سببیت استماع تحقق است خواه قاری مستجمع شرایط تکلیف بوده
باشد یا نه مذکور بوده باشد یا اناث ظاهر اینست خلافی در این باب میان علمای شیعه نبوده باشد بنابراین هرگاه استماع
آیه سجده محقق شد در حق مکلف لازم است که اتیان بسجده نماید اگرچه تلاوت آیه از غیر مکلف بوده باشد مثل

صبی

در بیان تکرر سجده بتکرر سبب

صبی یا مجنون اشکالی در این نیست بلی علمای عامه در این خلاف کرده اند نظر بانکه جماعتی از رؤسای ایشان مثل مالک و شافعی و
غیرهما معتبر دانسته اند در استماع که موجب آید قاری کسی بوده باشد که امامت مستمع تواند نمود بنابراین هرگاه قاری زن بوده یا
یا مجنون یعنی خواه اینها سجده بر مستمع لازم نخواهد بود تشکیکی در بطلان این نیست کلامی که در اینمقام هست اینست که هرگاه کسی
استماع آیه سجده از نایم یا از بعض طیور نموده مثل طوطی آیا این استماع نیز موجب سجده میشود یا نه حکم خالی از اشکال نیست
ممکن است که گفته شود مقتضای عموم در حدیث صحیح علیه ان یسجد کلما سمعها حکم بوجوبست و هم چنین است حال حدیث
اذا سمعت آیة السجدة فاسجد لکن انصاف اینست انصراف امثال این عموم در مثل مورد بحث بسیار مشکل است پس خروج از مقتضای
اصل بمحض اشکال باین عموم ممکن نیست اگرچه احتیاط مقتضی عدم اخلال است **مخفی** نماند معتبر در تحقق این محض استماع
است خواه قاری معروف مستمع بوده باشد یا نه مرئی او بوده باشد یا غیر قریب بوده باشد یا بعید بنابراین هرگاه
که مستمع در خانه بوده باشد و قاری در خانه دیگر اتیان بسجده بر مستمع لازم است **مخفی** نماند از جمله مطالبی که مذکور
شد این بود که هرگاه مرد استماع آیه سجده از زن نمود باید اتیان بسجده نماید اشکال در این نیست در صورتی که زن از
محارم او بوده باشد یا اینکه مصداق آیه شریفه والقواعد من النساء اللاتی لا یرجون نکاحا بوده باشد و اما هرگاه چنین
نبوده باشد و قایل باشیم باینکه صوت زن عورت است چنانچه تصریح نموده اند باین مرحوم علامه در منتهی و تذکره و
نهایة الاحکام بلکه فاضل معتمد معروف بفاضل هندی طاب ثراه این قول را نسبت باکثر داده در شرح قواعد در بحث جهر
و اخفات یا اینکه استماع صوت نمود در حالت ریبه و التذاذ ظاهر اینست در این صورت نیز سجده واجب بوده باشد غایت
ما فی الباب آن است که استماع برای او حرام بوده باشد لکن این باعث این نمیشود که ثمره مترتب بر استماع مترتب نشود نظر بعدم منافات
حرمت سبب و وجوب مسبب چنانچه در حق قاری جنب که قرائة سوره عزیمه برای او حرام است لکن هرگاه او مرتکب شد
میگوییم سجده برای او واجب است و ما نحن فیه نیز از این بابت است و مناط در وجوب عموم مستندات و این ثابت است که هم
استماع حرام بوده باشد مثل قالب مباحث کفارات در مباحث صوم و حج و غیرهما **مطلب سیم** در بیان تکرر سبب آن
تکرر سبب بدانکه متکرر یا قرائة آیه سجده است یا استماع آن و علی التقدیرین یا با تخلل سجده است یا با عدم آن و در صورت عدم
یا فصل که تخلل نمود بیشتر باشد متخلل شده است یا نه و در صورت اخیره یا سبب متکرر مماثل با اول است یا مغایر و در صورت مغایرت
متحد با اول است در نوع مثل اینکه اول قرائة آیه اقرأ بوده و ثانی قرائة آیه والنجم مثلا یا مختلفند مثل اینکه اول استماع آیه
سجده بوده و ثانی تلاوت آیه سجده خواه آیه مقروئه بعینها اولی بوده باشد یا نه و بعبارة اخری آیه مقروئه بعینها همان آیه مستمع
بها بوده باشد یا غیر آن و این احتمالات در صورت تخلل فصل نیز جاریست پس اقسام مسئله متعدد است **اول** آنست که سجده
متخلل شده باشد ما بین سببین در این صورت من غیر اشکال اتیان بسجده در ثانی لازم است خواه سبب ثانی مماثل
با اول بوده باشد مثل اینکه اول قرائة آیه سجده نموده اتیان بسجده نموده و ثانیا باز قرائة همان آیه نموده یا غیر آن یا اول
استماع آیه سجده نموده و ثانیا استماع همان آیه نموده بعد از اتیان بسجده نمود چنانچه در مقام تعلیم غالبا اتفاق میافتد یا استماع
غیر آن نمود یا مغایر بوده باشد مثل اینکه اول استماع آیه سجده نمود بعد از آن قرائة آیه نمود بعد از اتیان بسجود خواه آیه مقروئه
بعینها آیه مستمع بها بوده باشد در جمیع صور مذکوره بلا اشکال اتیان بسجده ثانیا لازم است اجتزاء آن
بسجده اولی نمیتوان نمود قطعا **دویم** آنست که سجده متخلل نشده باشد لکن فصلی که منافی فوریت بوده باشد آن نیز متخلل
نشده باشد و متعلق قرائت در ثانی عین متعلق آن در اول بوده باشد یا متعلق استماع در ثانی عین متعلق استماع
در اول بوده باشد در این صورت اگرچه ظاهر از مرحوم علامه در نهایة الاحکام و مرحوم شیخ شهید در کتاب بیان و شیخ

لابی العباس در موجز وجوب تکرار به تجویل است ولکن حکم بلزوم تکرار در سجده در این مقام در نظر حقیر خالی از اشکال نیست
بلکه دور نیست که اجتزا به سجده واحده توان نمود نه باعتبار تداخل فیما بین سجدتین بلکه باعتبار عدم معلومیت دلیل بر
تعدد سبب در صورت مفروضه خصوصا در صورتی که تکرار و امر منظور را این بود که دو دفعه متصل بهم قرائت نموده
یا استماع نموده باشد بعد از آن سجده نماید بر فرض تسلیم ظاهر اینست که اجتزا به سجده واحده از راه تداخل توان نمود در
سیم مثل ثانی است لکن با تخلل فصل که منافی با فوریت بوده باشد یعنی قرائة آیه سجده نمود و اتیان بسجده ننمود بجهت
عایق یا عدا فصلی که مخل بفوریت است متخلل شد بعد از آن اعاده قرائة همان آیه را نمود و هم چنین است حال در استماع آیه
سجده حکم بتحقق تعدد سبب در این مقام فی اشکال است و تعدد سبب مقتضی تعدد مسبب است لکن احتمالات در مقام امتثال
امتثال متعدد داشت اول آنست که اتیان بسجده بجهت ثانی نماید یعنی بعین شروع بعد از فصل در سجده نیت نماید که این سجده
بجهت قرائة تأخیر است یا استماع ثانی است و سجده بجهت قرائة اولی یا استماع اول بعد از آن بعمل آورد دوم عکس این است
یعنی سجده اول را نیت نماید که بجهت قرائة اولی است یا استماع اول و سجده ثانی را بجهت قرائة تأخیر یا استماع ثانی سیم
آنست قصد تداخل نماید یعنی یک سجده بعمل آورد و قصد نماید که بجهت هر دو بوده باشد وجه اول آنست چونکه مطلوبیت
فوری در این سجده ثابت است مفروض اینست که اخلال بفوریت نسبت باول متحقق شد بخلاف ثانی پس لازم است که
اتیان بسجده ثانیه نماید تا اتیان بواجب فوری نموده باشد و اتیان بسجده بجهت قرائة اول مثلا مستلزم اخلال بفوریت سجده
بجهت قرائة تأخیر است پس جایز نخواهد بود و وجه ثانی آنست اگرچه بسبب تأخیر در سجده با وجود تحقق سبب اخلال
بواجب فوری نموده لکن چنین نیست که فوریت بعد از آن منتفی شود یعنی تأخیر با عدم عذر جایز بوده باشد خصوصا در
صورتی که تأخیر در اول مستند بعذر مثل نسیان بوده باشد پس عدم جواز تأخیر بر حال خود باقی و برقرار خواهد بود پس
رعایت فوریت در هر دو مطلوب است تقدم سبب اول مرجح اتیان بسبب او خواهد بود و وجه در ثالث جمع ما بین حقین
و هر دو از اهل تحقیق است و این مختار است نظر بجواز تداخل در امتثال مقامات چنانچه در جلد رابع مطالع الانوار
تحقیق آن را نموده ام بلی اشکالی که در این مقام متوجه است آنست که اخلال بفوریت سجود در اول موجب این است
که سجده بعد از آن متصف بوصف قضا شود و مفروض در سجده ثانیه این است که اداست نظر بعدم اخلال بفوریت پس
قصد تداخل موجب اتصاف شی واحد است بوصف ادا و قضا و این مستلزم اجتماع متقابلین خواهد بود لکن جواب
از این آنست که این اشکال در صورتی متوجه است که قایل باشیم که سجده ملحق بما می در زمان ثانی قضا بوده باشد
و این مسلم نیست چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و بر فرض تسلیم لزوم محذوری در صورتیست که قصد ادا و قضا در
هر دو نماید و این لازم نیست بلکه در ما نحن فیه اتیان بیک سجده نماید و قصد این میکند که این مجزی از هر دو بوده باشد
و تداخل لازم در این صورت آنست که شی واحد مجزی و مسقط تکلیف از ادا و قضا بوده باشد نه متصف بوصف قضا
نظیر این در تداخل اغسال است در صورتی که غسل واجب و مستحب هر دو ثابت بوده باشد و خواهد امتثال هر دو بیک غسل
نموده باشد اتیان بیک غسل نماید بقصد اینکه آن غسل مجزی از هر دو بوده باشد چهارم آنست که متعلق قرائت در ثانی مغایر
باشد با متعلق قرائة در اول و هم چنین متعلق استماع خواه فصل متخلل شده باشد ما بین سببین در هر دو مقام یا نشده باشد
در این قسم نیز تشکیکی در تعدد سبب نیست در جمیع اقسام مذکوره اگرچه در صورت عدم تخلل فصل بوده باشد قائلین بتکرار
سجود در سابق قایل باشند بتکرار آن در این اقسام بطریق اولی کما لا یخفی چنانچه حکم بعدم تکرار در ما نحن فیه مستلزم عدم تکرار است
در سابق بطریق اولی لکن حکم بتکرار در این قسم مستلزم حکم بتکرار در سابق نیست چنانچه حکم بعدم در سابق مستلزم حکم بعدم در این

مقام

مقام نیست نظر بتغایر ظاهری بین المقامین پس میگوییم تعدد سبب در این قسم محل تامل نیست و تعدد سبب مقتضی تعدد
مسبب است لکن امتثال در این مقام بنحویست که در سابق مفصلا بیان شد حاجت باعاده آن نیست بلی فرقی که هست اینست
چونکه بعضی از صور مفروضه در این قسم آنست که فصل ما بین سببین متخلل نشده باشد پس ممکن است با اتیان بتعدد سجده
شود که اخلال بفوریت نسبت بهیچیک متحقق نشود چونکه مفروض در این مقام اینست که مقروء در ثانی مغایر با مقروء
در اول است بنابراین اشکال در عدم تعدد سبب در این مقام بی وجه است اگرچه فصل متخلل نشده باشد بخلاف صورت
سابق نظر بانکه مفروض در آنجا این بود که مقروء در ثانی عین مقروء در اول بوده باشد اشکال در تعدد سبب در صورت
عدم تخلل فصل بجا بود خصوصا در صورتی که مقصود قاری در بدو امر این بود که بعد از فراغ از قرائة آیه سجده بلا
فصل باره دیگر قرائة نماید همان آیه را و اتیان بسجده بعد از فراغ از هر دو نماید چنانچه در سابق مثال بآن شد پنجم آن
است که اتیان بدو سبب نماید و سبب ثانی مغایر بوده باشد با اول در نوع مثل اینکه اولا استماع آیه سجده نمود
و بعد از آن تلاوت آیه سجده نمود یا عکس آن خواه مقروء بعینه مستمع بوده باشد یا مغایر آن این قسم نیز یا با تخلل
فصل بین سببین متغایرین است یا با عدم تخلل فصل است حکم آن نیز از آنچه در سابق بیان شد ظاهر میشود و ظاهر
اینست که تداخل در جمیع این اقسام جایز بوده باشد بلکه در بعضی از صور مفروضه اولی از تداخل بوده باشد و وجه آن از
سابق ظاهر میشود و لله الحمد والمنة مطلب چهارم در بیان اینست که کفایت میکند در اتیان بسجده ابقاء جبهه
بر حالت سجود توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود هر گاه کسی در سجود بوده باشد در غیر سجده آیه سجده را کسی
تلاوت نمود و این شخص شنید یا استماع نمود یا تلاوت آیه سجده نمود در اثنای سجده تشکیکی در مطلوبیت سجده در حق
او نیست وجوبا در حالت قرائة و استماع در صورتی که مقروء از سور عزائم اربع بوده باشد و استحبابا یا در صورت
سماع یکی از این آیات و قرائة و استماع و سماع غیر این آیات از آیات سابقه که آیات سجدات مندوبه بوده باشد کلامی که
در این مقام هست اینست که آیا بعد از استماع آیه سجده مثلا میتواند قصد این نماید که اکتفا بهمان سجده در مقام امتثال
سجده مطلوبه با ابقاء سجود را بهمان حالت یا بجر جبهه بموضع دیگر خصوصا در صورتی که موضع دیگر اخفض از
موضع اولی بوده باشد خواه منفصل شود جبهه از ارض چنانچه مقتضای قول بعضی از علماء است که تجویز نموده
در سجده ثانیه صلوة نقل کردن جبهه بموضع اخفض از موضع اول یا اخیر این قدر کفایت نمیکند بلکه لابد است از
رفع جبهه از ارض و سجده بعد از آن ظاهر بلکه مقطوع بر این است که رفع متعین است و اکتفا بابقاء جبهه بلکه بجر آن
اگرچه بموضع اخفض بوده باشد نمیتوان نمود و اشکالی در این نیست کلامی که در این مقام هست اینست که آیا مجرد رفع
جبهه از ارض کفایت میکند اگرچه بمقدار قلیل بوده باشد یا لابد است از انتصاب یا نزدیک است و نزد آن بلکه معتبر رفع
زائد است قدر معتدا به اگرچه بحد انتصاب نرسد و وجه اعتبار مطلق رفع آنست که سجده عبارت از وضع جبهه
بارض و اعتبار مطلوبیت بالاصالة ندارد بلکه مطلوبیت آن بجهت توصل بوضع جبهه است پس مطلوبیت رفع آن در
صورت حاجت بآن است و در صورتی که جبهه را قلیلی از ارض مرتفع نمود اعتبار مجدد محتاج الیه نیست تا مستقیم
شود بجهت تحصیل آن پس اعتبار مطلق رفع جبهه از ارض میتوان نمود و وجه رعایت انتصاب آنست که اوامر متعلق بجهه
بسجود منصرف میشود بحالت معهوده در غالب اشخاص و این حالت انتصاب است پس در صورت عدم حصول انتصاب
انتصاب لازم خواهد بود لکن دعوی غلبه در این باب ممنوع است بلکه حالت غالب نسبت بقراء اگر خلاف انتصاب نه
باشد انتصاب غلبه انتصاب نمیتوان نمود نظر باینکه معتاد در حالت قرائة اعتنا فی الجملة هست بر فرض تحقق عین از

ارتفاع غلبه و هوس غلبه را انتصاب میتوان نمود بنا بر این مختار احتمال ثالث خواهد بود مترتب بر این میشود که هرگاه
در حال قرائت بطریق سهو و غفلت باشد در آن حالت قرائت آیه سجده نمود لازم نیست در حق او منتصب شود بعد از
آن بسجود برود بلکه بهمان حالت که هست میتواند بسجود رفته تحصیل امتثال نماید چنانچه هرگاه قرائت در حالت سجود
اتفاق افتد اکتفا برفع راس فی الجمله میتواند نمود اگرچه جزم در وجوب رعایت انتصاب نیست در جمیع احوال والحمد لله اکرم
الموفق المتعال **مطلب پنجم** در بیان حکم این سجده است در صورت اخلال بآن در اول وقت امکان سکوتیم منا
در این مقام نقل کلام است در دو بحث **بحث اول** در بیان فوریت این سجده است بدانکه مستفاد از جمله نصوص معتبره
وارده در مسئله آن است که این سجده مطلوبیت فوراً یعنی لازم است بر مکلف بعد از تحقق سبب مبادرت در اتیان به
سجده نماید و تاخیر در حق او جایز نیست در سجودات واجبه و ظاهر آن است این مطلب محل اختلاف ما بین علماء شیعه رضوان
الله تعالی ارواحهم نبوده باشد و دعوی اجماع از بعضی علما در این باب مستفیض است پس در صورت تحقق سبب
هرگاه کسی با علم عمداً ترک مبادرت در اتیان بسجود نماید آثم خواهد بود و مستفاد از جماعت از اجله فقها آن است که امر در
سجودات مستحبه نیز چنین است یعنی مطلوبیت آنها فوری است لکن تصویر این مطلب در واجب ظاهر است نظر باینکه تاخیر
اثم و معصیت است و هم چنین در مستحبه که هرگاه اخلال بفوریت شود استحباب بعد ثابت نبوده باشد و اما هرگاه استحباب
در جمیع احوال ثابت بوده باشد تصویر فوریت در آن خالی از اشکال نیست مگر اینکه گفته شود در صورتی که اخلال بمبادرت
نمود بعد قضا خواهد بود چنانچه ظاهر میشود از کلام مرحوم شیخ در مبسوط و خلاف و هم چنین شیخ شهید [illegible]
محصل کلام آن است که اتیان شد بنحوی که صادق باشد که اخلال بفوریت نشده است ادا خواهد بود و الا قضا
بود و این فرق ... نیست لکن ادا نیت و قضا نیت ممنوع است چنانچه بیان خواهد شد اولی این است که چنین گفته شود که
مقتضای فوریت در واجب اثم در تاخیر است و در مستحب مرجوحیت تاخیر پس هرگاه مستحب چنین بوده باشد ...
در آن راجح بوده باشد و تاخیر آن مرجوح بوده باشد اگرچه استحباب با تاخیر نیز ثابت بوده باشد این مستحب
مستحب فوری خواهد بود و آنچه ظاهر میشود از کلمات فقها قدس الله اسرارهم این مطلب که عبارت از رجحان
مسارعت و مرجوحیت تاخیر با بقاء استحباب بوده باشد از جمله امور مسلمه است نزد ایشان لکن باید تقیید در
رجحان با مرجوحیت قایل شد بمقدار معینی و الا منتقض میشود بر بسیاری از مستحبات که مسارعت در اتیان با آنها راجح
است و تاخیر مرجوح است و مع ذلک اطلاق فوریت در آنها ظاهر نیست **بحث دوم** در بیان اینست که هرگاه کسی اخلال
بسجود واجب یا مستحب نمود فوراً تدارک آن ثابت است بعنوان وجوب در واجب و بطریق ندب در مستحب و این قدر در کلمات اصحاب محل
تامل نیست کلامی که هست در این است که آیا این تدارک بر نیت قضا است یا اداء یا بر نیت قضا است در آن اختلاف کرده اند در این مقام
بر دو قول **اول** آن است که این تدارک بر نیت قضا است و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ در کتاب مبسوط و خلاف و مرحوم شیخ شهید
در کتاب ذکری و بیان و دروس **دوم** آن است که بر نیت اداء است و این ظاهر میشود از مرحوم محقق در کتاب معتبر و علامه در منتهی و
شهید ثانی در مسالک و غیر ایشان مختار قول ثانی است و این مختار محقق ثانی و صاحب مدارک است نظر باینکه هر یک از اداء و
قضا در اصطلاح در عبادات موقته است یعنی هرگاه عبادتی موقت شد یعنی وقتی در شریعت بجهت او معین شد که آن وقت محل
باشد بدایت و نهایت مثل نماز ظهرین مثلاً که وقت آنها محدود است از زوال تا غروب و مغربین و عشائین و صلوة صبح پس هرگاه آن
در وقت شد گفته میشود که اداء است و هرگاه اتیان شد بعد انقضای وقت گفته میشود که قضا است ادا و قضا در اصطلاح عبارت
از مثل این است که مذکور شد و هم چنین سجود در محل کلام مطلقاً ثابت نیست بجهة فوریت است ما بین مضیق موقت و فوری نسبت ...

آنها

آنها عموم و خصوص مطلق است هر مضیق موقت مستلزم فوریت هست اما هر فوری مستلزم موقت بودن نیست مثل
حج و ادای دین و نظایر اینها و هر فوریتی مستلزم مضیق بودن هست لکن بمعنی عدم جواز تاخیر نه بمعنی مساوی وقت با آنچه
محصل کلام آن است که مضیق اطلاق میشود بدو معنی خاص و عام اول محدود است بحدی که مذکور شد و اینها مضیق وقت
مینامند و مضیق مطلق اعم از این است و آن عبارت از عدم جواز تاخیر است اگر موقت بوده باشد تعبیر از آن به
مضیق موقت مینمایند و الا مضیق مطلق و هر فوریتی مستلزم مضیقیت باین معنی هست لکن مستلزم موقتیت نیست
بجهة ظاهر این است که مراد قائلین باداء همین معنی بوده باشد نه اینکه مراد این بوده باشد که در وقت خود اتیان شد
باشد مثل واجب موسع و الا لازم می آید که قائل بعدم ترتب اثم بر تاخیر بوده باشد و این خلاف اجماع است **مطلب ششم**
در استدلال در اثبات فوریت این سجده است بعنوان تفصیل یعنی اقامه دلیل بر اینکه سجده تلاوت از واجبات فوریه است
واجب است بعد از تحقق سبب سجده مبادرت کردن در اتیان بآن و تاخیر و ترک مبادرت در اتیان بآن در صورت
اتفاق بعمد جایز نیست پس میگوییم مستند فوریت در این مقام چند چیز است **اول** اجماعات منقوله در مسئله است بلکه
ممکن است دعوی اجماع محقق در این مطلب **دویم** حدیث معتبر مروی در کافی از زراره عن احدهما علیهما السلام قال لا یقرأ فی
المکتوبة بشیء من العزائم فان السجود زیادة فی المکتوبة وجه دلالت این حدیث بر مدعی آن است که حضرت منع فرموده اند از
قرائت سوره عزایم در صلوات مفروضه و این منع را مستند فرموده اند بکلامی که حاصل آن این است که قرائت سوره عزیمه
در صلوات مفروضه مستلزم زیادتی سجده است در فریضه و این استدلال صریح در فوریت سجده است چه اگر
سجود فوراً مطلوب نبود ممکن بود سوره عزیمه در صلوات واجبه تلاوت کرده شود و اتیان بسجده از بعد از فراغ از
نماز نموده باشد و این ظاهر است **سیم** احادیث معتبره مشتمله بر امر بسجود وقت سماع یا قرائت آیه سجده یا استماع آن مثل
حدیث موثق اذا قرأت السجدة فاسجد و موثق دیگر من قرأ اقرأ باسم ربک فاذا ختمها فلیسجد و حدیث صحیح وارد [illegible]
فلتسجد اذا سمعتها وجه استدلال آن است که امر بسجده فرموده اند بعد از قرائت بکلمه فاء که مدلول آن لزوم اتیان بعد حصول
آنست بدون تامل و این معنی فوریت است و مناقشه در آن چنین نمود که فاء در این مقام فاء جزائیه است و فاء که مقتضی
تعقیب من غیر مهلت هست فاء عاطفه است مثل جاءنی زید فعمرو نه فاء جزائیه چنانچه ابن هشام تصریح باین مطلب
نموده پس اولی در مقام استدلال تمسک بشرط و جزا است **توضیح** مطلب مقتضی این است که گفته شود مدلول کلام معصوم
که فرموده اند اذا قرأت السجدة فاسجد وجوب اتیان بسجده است در زمان تحقق قرائت آیه سجده و این مستلزم فوریت است و
هکذا قوله علیه السلام فلتسجد اذا سمعتها و بعینه **چهارم** حدیث صحیح محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن الرجل یقرأ السجدة فینساها
حتی یرکع و یسجد قال یسجد اذا ذکر وجه استدلال آن است که ظاهر میشود از سؤال سائل با جواب ... که معتقد این بوده که وقت
سجده بعد از فراغ از قرائت آیه سجده بوده و لهذا اطلاق نسیان نموده و مقصود از سؤال این است نظر باینکه لازم بوده که اتیان
بسجده شود نموده باشد و فراموش نمود ... یا بعد تدارک بجهة سجده منسیه میباشد یا نه و معصوم تقریر سایل فرموده اند بجهة
اعتقاد و این دلیل بر صحت آن اعتقادات بعلاوه جوابی که فرموده اند یسجد اذا ذکر دلالت میکند بر لزوم تدارک آن فوراً
بر مقتضای این حدیث چنانچه فوریت اصل سجود است لزوم مبادرت در تدارک آن نیز هست **تتمیم** بدانکه حدیثی در این مقام
روایت شده از اصحاب ... صلوات الله علیه و آله که ... نهی از اختصار السجدة و ظاهر این است که بطریق ...
و اختصار سجده را بدو نحو تفسیر کرده اند **اول** آن است که قرائت غیر سوره سجده را نماید مگر آیه سجده را که ... ترک
نماید که سجده ننماید **دوم** آن است که اقتصار نماید بهمان قرائت آیه سجده از برای اینکه سجده نماید و وجه کراهت ...

ظاهر نیست دور نیست که باین سبب بوده باشد که مرحوم علامه در کتاب تذکره تفسیر اول را اختیار فرموده **مقام ثالث**
در بیان سجده شکر است بدانکه سجده شکر عبارتست از سجده که بنده ذلیل بعمل آورد در مقام اظهار امتنان و ایراد شکر نعمت منعم متعال
و اعتراف بعظم عطایای حضرت کریم ذو الجلال عظمت آلاؤه و اقرار بعجز و انکسار و مذلت خود و قبل از شروع در مطلب میگوییم باید دانست
که قسم اول از انواع اربعه سجود که اشاره بانها شد منحصر است در واجب خواه وجوبش ترتبی بوده باشد چنانچه در ضمن صلوات
مفروضه است یا وجوبش بنذر و عهد و یمین چنانچه در ضمن صلوات مندوبه و قسم ثانی از انواع اربعه در واجب منحصر شد چنانچه متصف میشد گاهی
بوجوب مثل آیات سجده در سور عزایم اربع معهوده است یا استماع آنها هم چنین متصف میشود باستحباب چنانچه
در حق سامع مطلقا بنا بر مختار و در حق قاری و مستمع در غیر سور اربع معهوده و اما این قسم از سجود که عبارتست از سجده شکر
بوده باشد پس متصف نیست بالاصالة الا بوصف استحباب لکن از مستحبات مؤکده است و لهذا در بعضی از اخبار کالصحیحه
صحیحه حکم بوجوب آن شده در بعضی از مواد و مراد استحباب مؤکد است تنقیح مطلب محتاج است بایراد کلام در چند بحث

نوعی از انواع سجود در بیان سجده شکر است

بحث اول در بیان اسباب این سجود است بدانکه اسباب این سجود بسیار است **اول** تجدید نعمتی است از نعمای الهی جلت
عظمته بر بنده پس هرگاه نعمتی از نعم الهیه عظمت آلاؤه متوجه شد بر بنده ذلیل مناسب در طریقه بندگی و موافق با قاعده
حق شناسی و معلوم با اظهار شکر بندگی آنست که خود را بخاک مذلت انداخته اظهار امتنان و مذلت کند در برابر الطاف و عطایی
است نموده باشد **دوم** تذکر نعمتست یعنی بنده ذلیل خود در حالت عسرت و رخا یا در حالت ضیق و عنا بوده باشد
هرگاه متذکر این شد که وقتی از اوقات چنین نعمتی از جانب منعم متعال باو رسیده مستحب در حق او اینست که در همان حین که
متذکر چنین نعمتی شد خود را بخاک مذلت انداخته اظهار شکر بندگی نماید **سیم** دفع بلیات است یعنی هرگاه بنده

در بیان اسباب سجده شکر است

مبتلی به بلیه شد بمعونت و مساعدت توفیق الهی جل شانه آن بلیه از او دفع شد مناسب در حق او این است که بجهت
ادای شکر دفع آن بلیه خود را بخاک مذلت انداخته سجده شکر بعمل آورد **چهارم** متذکر شدن بدفع بلیات است یعنی هرگاه بنده در
حالتی از احوال متذکر شد که وقتی از اوقات مثل چنین بلیه بودیم خداوند عالم جل شانه از فضل و کرم خود آن بلیه را از من
دفع نمود مناسب این است که در آن حال تذکر بشکرانه این نعمت خود را بخاک مذلت انداخته سجده شکر بعمل آورد **پنجم** حصول
امریست که موجب سرور بنده شود مثل اینکه مؤمنی بدست ظالمی بطریق تعدی گرفتار شده بود یا مبتلی به بلیه شدیده شده
بود خبر باین شخص رسید که آن شخص مؤمن از دست ظالم مستخلص شده یا از آن بلیه نجات یافت یا اینکه مسافر عزیزی
داشت بسفر شدید الخطری رفته و مثل سفر که معظم در این اعصار ضرر بوده آن را جا و بحار سانیده یا اینکه طالب این بود که خدای جل
شانه باو فرزند ذکوری عطا فرماید یا اخبار این مژده را باو رسانیدند یا آنکه خبر رسید که دشمنی از دشمنان شریعت مطهره یا بعث
الهی جل شانه را واصل شد یا به بلیه شدیده مبتلی شده و همچنین سجده هر امری که موجب مسرت او شود مطلع بآن شد در همین
اطلاع مستحب است که بشکرانه این مسرت خود را بخاک مذلت انداخته سجده شکر بعمل آورده باشد **ششم** بعد از فراغ از ادای
نمازست فریضه بوده باشد یا نافله خصوصا از بعض نصوص ظاهر میشود مستحب در حق بنده اینست که بعد از فراغ از آن سجده
شکر بعمل آورد مخفی نماند که اسباب مذکوره را با مر طاعت آنچه در اول مذکور شد ممکن است نظر باینکه فی الحقیقة هر یک از
اینها نعمتیست از نعمای الهی عز شانه لکن باختلاف حیثیات مختلف و متعدد است و لهذا از باب استقصای اسباب ذکر هر یک به
تفصیل مناسب است **بحث دوم** در بیان نصوصی که دلالت میکند بر رجحان و فضیلت این سجده نظر باینکه اطلاع بر این موجب
رغبت مؤمنان است در عدم اخلال بآن بعلاوه موجب اطلاع بر مستند حکم برجحان سجده است در موارد مذکوره بدانکه احادیث در این
باب بسیار است و لکن در این مقام اقتصار میکنیم بذکر چند حدیث **اول** حدیث صحیحی است که شیخ صدوق در فقیه روایت نموده

از عبدالرحمن

از عبدالرحمن بن الحجاج از کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرموده کلامی که حاصل
مضمون آن این است که هرگاه کسی سجده شکر بعمل آورد در هنگامی که نعمتی که خلاق عالم جل شانه باو عطا فرموده و در حال اینکه
باین سجود با وضو بوده باشد بامر خلاق عالم جل جلاله در نامه عمل او ثبت میشود ده رحمت از رحمتهای الهیه یا ده نماز و محو
میشود از نامه اعمال او ده معصیت از معاصی عظیمه مخفی نماند که تردید ما بین ده رحمت یا ده نماز بجهت این است که حدیث
مشتمل بر لفظ صلوات است لکن مؤید معنی اول حدیث صحیحی است که بابویه شیخ صدوق روایت فرموده در ثواب الاعمال از
مرازم از آن سرور علیه السلام که فرموده ایما مؤمن سجد سجدة لشکر نعمة فی غیر صلوة کتب الله بها عشر حسنات و محی عنه عشر
سیئات و رفع له عشر درجات فی الجنان **دویم** حدیثی است که حکایت شده از سعد بن عبدالله در کتاب بصایر الدرجات
بسند صحیح از معویة بن وهب که گفت من در خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مدینه مشرفه بودیم در وقتی که حضرت
بر حماری واقف سوار بودند و میرفتیم بسمت بازار تا نزدیک بازار رسیدیم حضرت پیاده شدند و بسجود رفتند و سجده را طول دادند
و من منتظر ایشان بودیم بعد از آن سر را از سجده برداشتند عرض کردم خداوند عالم مرا فدای تو گرداند این عمل چه بود فرمودند
متذکر نعمتی از نعمای الهی جل شانه بر خود شدم بعنوان سجده بجهت تذکر آن نعمت کردم **سیم** حدیثی است که ثقة الاسلام در
اصول کافی در باب شکر بسند موثق از عثمان بن عیسی که از اصحاب اجماع است از یونس بن عمار روایت نموده از جناب حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام که فرموده هرگاه احدی از شما متذکر شود نعمتی را که خداوند عالم باو عطا فرموده باید روی خود را بخاک بگذارد بجهت ادای
شکر الهی جلت عظمته و اگر سواره باشد در همان وقت پیاده شود و روی خود را برخاک بگذارد و اگر نتواند پیاده شود بجهت تقیه
یا مانع دیگر روی خود را بر شاخ زین بگذارد و اگر این هم قدرت نداشته باشد پس روی خود را بگذارد بر کف خود بعد از
آن حمد کند خداوند عالم جل شانه را بر آن نعمت **چهارم** حدیث موثق است که ثقة الاسلام در همان باب روایت نموده از
عبدالله بن مسکان از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده جناب پیغمبر خاتم صلوات الله علیه و آله در سفری بر شتری
از خود سوار بودند در وقتی پیاده شدند پس پنج سجده کردند بعد از آنکه سوار شدند عرض کردیم یا رسول الله صلی الله علیک شما
صادر شد که قبل از این ندیده بودیم که چنین عملی از شما صادر شود فرمودند بلی جبرئیل بر من نازل شد چند بشارتی بمن داد
از جانب خداوند جلیل بازای هر بشارتی سجده کردم **پنجم** حدیثی است که شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع روایت نموده از
مفضل و اوایل از جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرموده که والد بزرگوارم جناب علی بن الحسین علیهما السلام نعمتی
از نعمای الهی را متذکر نمیشد مگر آنکه سجده مینمود و هم چنین نه شد تلاوت آیه از آیات قرآنیه که مشتمل بر سجده بوده باشد
مگر آنکه سجده مینمود و هم چنین نشد که دفع فرماید خداوند عالم جل شانه بدی را که خایف از آن بود یا مکر کننده را از ایشان
دفع فرماید مگر آنکه سجده مینمود و هم چنین نشد که از ادای نماز فریضه فارغ شود مگر آنکه سجده مینمود و هم چنین نشد که اصلاح
میان دو نفر فرماید مگر آنکه سجده مینمود و اثر سجود در جمیع اعضای سجده آن حضرت ظاهر بود پس باین جهت مسمی شد بسجاد
ششم حدیث صحیحی است که شیخ جلیلین در فقیه و تهذیب روایت فرموده اند از مرازم بسیم مضمونه از جناب حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود سجده شکر واجب است بر هر مسلمانی از جمله ثمرات آن این است که باعث تمامیت و کمال
نماز تو میشود و باعث این میشود که حضرت پروردگار تو جلت عظمته از تو راضی شود و ملائکه از تو خوشنود میشوند هر
بنده که نماز کند و بعد از فراغ از نماز این سجده شکر نماید خلاق عالم جل شانه رفع حجاب مابین آن بنده و ملائکه مینماید
آن وقت خطابی از جانب خداوند عالم جل جلاله صادر میشود بسوی ملائکه که ای ملائکه من نظر نمایید بسوی بنده من که ادای
نماز نموده که بر او واجب کرده بودم بعد از آن سجده شکر بعمل آورده تا شکر نعمت من کرده باشد ای ملائکه من چه چیز از جانب

من بجهت او مقرر شود هنگام عرض می کند ای پروردگار ما رحمت تو خطاب دیگر میرسد دیگر چه چیز عرض می کند بهشت تو خطاب
ثالث میرسد دیگر چه عرض می کند کفایت امور مهم را خطاب رابع میرسد دیگر چه تا اینکه باقی نمیماند هیچ چیزی از خیرات
مگر اینکه عرض مینماید بعد از آن خطاب میرسد که دیگر چه چیز باشد بجهت آن بنده هنگام عرض مینماید اعلم یا پروردگار ما
دیگر ما عالم نیستیم آن وقت خداوند تعالی شانه میفرماید من شکر آن بنده میکنم چنانچه او شکر من کرده و اقبال میکنم بجهت
جانب او بفضل و کرم خود و از جمله احادیث در این باب حدیثی است که مرحوم شیخ صدوق در مجالس روایت نموده از
جناب امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرموده اند هرگاه بنده برخیزد بعد از نصف شب و بایستد در مقابل پروردگار
خود پس چهار رکعت نماز بعمل آورد بجهت رضای آن جل شانه در آن وقت شب تا آنکه بعد از فراغ از چهار رکعت نماز
برود بسجود بقصد سجده شکر پس در سجده شکر بگوید یکصد مرتبه ماشاء الله تعالی میرسد از جانب خداوند عالم تعالی
بآن بنده که ای بنده من تا کی میگوئی ماشاء الله منم پروردگار تو مشیت امور تو با من است بتحقیق که خواستم اجابت حاجت
ترا هر مطلب که داری بسوال کن حاصل العنوان شریف آنست که هرگاه کسی را حاجتی بوده باشد بعد از نصف شب برخیزد و
اتیان چهار رکعت نماز نماید بعد از آن برود بسجده بقصد سجده شکر در آن سجده یکصد مرتبه بگوید ماشاء الله بعد از
آن استدعای حاجت خود نماید خداوند عالم انجاح حاجت او خواهد فرمود مخفی نماناد که ظاهر حدیث اینست که این
ثمره عظیم مترتب میشود بسجده شکر بخصوص ملکه بعد از اتیان چهار رکعت نماز خواه آن چهار رکعت از نماز شب بوده
باشد یا غیر آن بدانکه احادیث در فضیلت سجده شکر بسیار است و آنچه مذکور شد کفایت میکند در این مقام بذکر علاوه
نصوص وارده در این باب است **مبحث سیم** در بیان کیفیت این عبادت بدانکه اخبار در این باب مختلف است و حاصل
اختلاف راجع است به پنج نحو **اول** آن است که امتثال حاصل میشود بیک سجده و این ظاهر میشود از اکثر نصوص وارده
در این باب مثل حدیث صحیح عبد الرحمن بن حجاج و حدیث صحیح ... و حدیث صحیح معویة بن وهب و حدیث موثق عبد الله
بن مسکان که مذکور شد و غیر از اینها از اخبار که مذکور شد باندک تاملی در آنها وجه ظهور آنها بر مدعی ظاهر میشود **دویم**
آنست که امتثال حاصل میشود بوضع خدین بر ارض یعنی بگذارد روی را بر زمین اعم از انکه یکطرف رو بوده باشد یا هر دو
طرف بلکه دور نیست که ظاهر بر اول بوده باشد مثل حدیث معتبر یونس بن عمار که مذکور شد و مثل این است حدیثی که
در تهذیب روایت شده از اسحق بن عمار از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده هرگاه متذکر نعمتی از نعمای
الهی بوده باشی در جائی که کسی ترا نبیند پس بچسبان روی خود را بر زمین و هرگاه بوده باشی
در میان ناس پس بگذار دست خود را بر پائین شکم خود و کج کن پشت خود را و باید این بجهت محض خضوع و تواضع و شکر
خداوند عالم بوده باشد و این نحو محبوب تر است از اینکه روی خود را در چنین صورت بر زمین بگذارد مخفی نماناد این
بجهت تفصیلات که چنین تفصیل فرموده اند بجهت فرار از ریا و تحصیل خلوص است ظاهر اولست و لفظ ناس در حدیث
مؤید این است **سیم** مثل ثانی است لکن باعتبار خدین بخصوص هر دو طرف رو و این مدلول علیه است بحدیث صحیحی که
مروی در تهذیب است از اسحق بن عمار از جناب حضرت صادق علیه السلام که فرموده عادت حضرت موسی بن عمران علیه السلام باین
نحو مستمر شده بود هر وقت از نماز که فارغ میشد روی راست خود را بر زمین میچسبانید و همچنین روی چپ را و اخبار باین
مضمون بسیار است و در بعضی از اسانید سند منتهی شده بجناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام و ظاهر از روایات ائمه طاهرین
علیهم السلام این مطلب را ثبوت رجحان آنست در این شریعت نیز و فرق ما بین وجوه ثلثه این است که مقتضای اول
اعتبار وضع جبهه است بخلاف وجه ثانی که بنا بر این حاجت بوضع جبهه نیست بلکه امتثال حاصل است بوضع احد

خدین

خدین و فرق میان ثانی و ثالث آنست که معتبر بنا بر ثالث وضع هر دو طرف روست بخلاف ثانی **چهارم** آنست که معتبر
وضع جبهه است با وضع خدین و این مدلول علیه است بحدیثی که مروی در کافی است از محمد بن سلیمان از پدرش که گفت
در خدمت جناب امام موسی کاظم علیه السلام مشرف بودیم در خدمت ایشان بیرون رفتیم بسوی بعضی از مزارع یا باغات آن
حضرت پس حضرت ایستادند بنماز ظهر بعد از آنکه فارغ شدند از نماز رفتند بسجده تا آنکه حکایت نمود که آن حضرت جانب
صورت مبارک خود را چسبانید بزمین بعد از آن جانب چپ را بزمین چسبانیدند **پنجم** مثل چهارم است بعلاوه
عود بسجده در آخر یعنی اول بسجده میرود بعد از آن جانب راست صورت خود را میچسباند بزمین بعد از آن جانب چپ
بعد از آن عود مینماید بسجده ظاهر اینست که تادیه سنت میشود باول و چهارم و پنجم لکن رابع افضل از اولست و خامس
افضل از همه و اما ثانی و ثالث پس اگر چه ظاهر از کلمات اصحاب اعراض از آنها ست ظاهر اینست و چون این بوده باشد
که سجده ظاهر است در وضع جبهه و این در این قسم متحقق نیست و این مطلب اگر چه حق است لکن ظاهر اینست که سنت
چنانچه موقتی میشود بوضع جبهه موقتی میشود بوضع خدین ایضا اجمالا وضع خدین در این مقام مطلوب است خواه منفک
بوده باشد از وضع جبهه یا منضم باشد بالجمله وضع جبهه نیز مطلوب است خواه منفک از وضع خدین بوده
باشد یا منضم بآن بوده باشد بنا بر این هرگاه در صورت انفکاک هر یک از یکی امتثال حاصل شود متحقق است که
در اجتماع اکمل خواهد بود و اکمل از همه عود بسجده است بعد از وضع خدین چنانچه بیان شد مخفی نماناد چنانچه مذکور
شد در بیان کیفیت وضع جبهه و خدین بودن ذراعین و صدر و شکم پس مستحب این است که ذراعین را بزمین
چسباند و همچنین سینه و شکم را بزمین بچسباند بخلاف آنچه که در سجده نماز مطلوب میباشد که در آنجا مستحب اینست که
ذراعین مرتفع از زمین بوده باشد و همچنین است سینه و شکم **مبحث چهارم** در بیان ادعیه مأثوره در این سجود است
بدانکه ادعیه وارده در این سجود بسیار است لکن در این مقام اقتصار مینمائیم بذکر جمله از آنها بلکه عمده آنها این مینمائیم
دعائی در این سجده بچند طریق وارد شده است **اول** دعائیست مذکور در حدیث صحیح که مروی در کافی و تهذیب است از
عبد الله بن جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال مهمله که او روایت نموده از ... جناب امام موسی کاظم علیه السلام
که فرموده که بگو در سجده شکر اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیاءک و رسلک و جمیع خلقک
انک انت الله ربی والاسلام دینی و محمدا نبیی و علیا والحسن والحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن
محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد والحسن بن علی والحجة بن الحسن بن علی
ائمتی بهم اتولی و من اعدائهم اتبرأ اللهم انی انشدک دم المظلوم سه مرتبه ظاهر اینست که مراد این باشد سه مرتبه
دعا که عبارت از اللهم انی اشهدک تا دم المظلوم را سه مرتبه بخواند اللهم انی انشدک بایوائک علی
نفسک لاعدائک لتهلکنهم بایدینا و ایدی المؤمنین اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم
بعدوک و عدوهم ان تصلی علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر ایضا
سه مرتبه بگو ممکن است مراد گفتن اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر سه مرتبه بوده باشد چنانچه ممکن است مراد سه مرتبه
ان تصلی علی محمد تا آخر بوده باشد و احتمال دارد از اللهم انی انشدک تا آخر بوده باشد جمیع را سه مرتبه بگوید لکن ظاهر
اول است خصوصا بعد از ملاحظه تفسیر که لفظ ثلثا را قبل اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر ذکر فرموده ثم ضع خدک الایمن
علی الارض و تقول یا کهفی حین تعیینی المذاهب و تضیق علی الارض بما رحبت و یا بارئ خلقی رحمة بی و کنت عن خلقی
غنیا صل علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد ثم تضع خدک الایسر علی الارض و تقول یا مذل کل جبار و یا معز

كه ذليل لقد وعزتك بلغ مجهودى اين را سه مرتبه ميگويد ثم تقول يا حنان يا منان يا كاشف الكرب العظام ايرا ثم تعود
ميگويد ثم تعود للسجود وتقول مائة مرة شكرا شكرا ثم تسأل حاجتك انشاء الله تعالى ظاهر اين دعاى شريف اين است كه
خداوندا من گواه ميگيرم ترا و جميع ملائكه و پيغمبران و جميع مخلوقين ترا باينكه تو پروردگار منى و باينكه اسلام دين من است
و جناب محمد خاتم انبيا پيغمبر و نبى من است و جناب امير المؤمنين و يازده فرزند ان بزرگوار ايشان امامان و پيشوايان منند و من
ايشان را دوست دارم و از دشمنان ايشان برى و بيزارم خداوندا من قسم ميدهم ترا بحق خون بمظلوم و بناحق ريخته جناب حضرت
امام حسين مظلوم عليه السلام و من قسم ميدهم ترا بحق وعده كه فرموده كه بدست مؤمنين دشمنان خود را هلاك نمائى
و من قسم ميدهم ترا بحق وعده كه فرموده بدوستان خود كه جناب رسول خدا و وليه امام بوده باشد كه انها را نصرت دهى
و غالب گردانى بر دشمنان خود و بر دشمنان ايشان كه صلوات و رحمت فرستى بر فخر انبيا جناب محمد مصطفى و بر كسانى كه آنها را حافظ
اسرار و كتاب و سنت و احكام شرعيه فرموده كه عبارت از ائمه طاهرين عليهم السلام بوده باشد بنا بر اين المستحفظين اسم مفعول خواهد
بود بفتح فا و التقدير ان تصلى على محمد و على الذين استحفظتهم الدين اى طلبت منهم حفظ الدين بنا بر اين من آل محمد بيان
مستحفظين خواهد بود خداوندا از تو سوال ميكنم بمر را سانيدى بعد از هر عسرى و سختى كه بجهت من عارض ميشود بعد از آن
جانب راست رو را بر زمين بگذارد و بگويد اى پناه من در وقتى كه مرا عاجز كند مذاهب و در هر جهت كه مرا دار مرا تنگ گردانند
در روز قيامت بوده باشد نظر باينكه وارد شده است در اخبار كه در روز قيامت پنجاه موقف ميباشد در استاده و توقف
در هر موقفى بقدر هزار سال است كه استاده در پنجاه موقف پنجاه هزار سال ميشود بنا بر اين مراد اين خواهد بود اى پناه من در
هنگامى كه عاجز ميكند مرا و توقف در آن مواقف و تنگ ميشود بر من زمين با وجود وسعت آن اى خلق كننده من از روى رحمت بر من
و حال انكه مطلقا احتياج بخلق كردن من نداشتى يعنى خلق نكردى مرا بجهت حاجت بمن كه از من جلب نفع نموده باشى بلكه خلق نمودى
مرا بجهت وصول منافع بمن صلوات و رحمت بفرست بر محمد و بر كسانى كه حافظ اسرار دين و حافظ كتاب و سنت مى باشند
كه عبارت از آل و عترت آن سرور است بعد از آن رو جانب چپ را بر زمين بگذارد و بگويد اى ذليل كننده هر جبار و ظالم و اى عزت
دهنده هر ذليلى در اين نشانكه متحقق عزت بوده باشد قسم بعزت تو بتحقيق كه طاقت من باخر رسيده در تحمل مشقت كه
ديگر طاقت تحمل آن را ندارم مخفى نماند كه بايد بنحوى باشد كه مطابق واقع باشد تا كذب لازم نيايد مثل اينكه قصد نمايد
كه طاقت من در مفارقت از زيارت جناب خليفة الرحمن جناب صاحب الزمان عجل الله فرجه باخر رسيده تحمل
آن ندارم يا طاقت در تحمل الم مصيبت جناب سيد الشهدا باخر رسيده كه ديگر طاقت تحمل آن را ندارم تعجيل در انتقام
از قاتلين آن حضرت فرما و يا مشقت ديگر كه در انوقت عارض شده باشد بنابر اين مخفى نبوده باشد فصل آن نمايد بعد از آن بگويد
اى بغايت مهربان نعمت كننده اى برطرف كننده هموم و غموم عظيمه بعد از آن عود بسجده ميكند
و ميگويد يكصد مرتبه شكرا شكرا بدانكه لفظ ثلث در دعائى كه بعد از وضع خد ايمن است در كافى نقل ننموده ولكن در
تهذيب در اينجا نيز لفظ ثلث مذكور است و در تهذيب لفظ ثلثا در دعاى اول در سر موضع مذكور است و در كافى در دو موضع
بنحوى كه مذكور شد موضع سيم كه در تهذيب مذكور است بعد از و على المستحفظين من آل محمد در تهذيب دعائى آخر يا حنان
يا منان تا آخر مذكور نيست حديث فى مقتضاه اللهم انى انشدك باودائك على نفسك لاعدائك لتهلكنهم بايديهم و
ايدى المؤمنين مذكور نيست دعاى دوم از اذكار وارده در اين سجده دعائى است كه ثقة الاسلام در كافى روايت نموده از جعفر بن
سليمان كه او از پدر خود روايت نموده كه گفت بيرون رفتم با جناب امام عالمقدار جناب موسى بن جعفر
عليهما السلام بسوى بعضى از مزارع يا باغات آن سرور پس آن حضرت مشغول شدند بنماز ظهر بعد از فراغ از نماز ظهر رفتند بسجده پس

ششم

شنيدم كه بصوت حزين ابتدا مينمودند و ميخواندند و اشك از ديدهاى مبارك آنحضرت جارى بود رب عصيتك
بلسانى ولو شئت وعزتك لاخرستنى وعصيتك ببصرى ولو شئت وعزتك لاكمهتنى وعصيتك بسمعى ولو شئت
وعزتك لاصممتنى وعصيتك بيدى ولو شئت وعزتك لكنعتنى وعصيتك برجلى ولو شئت وعزتك لجذمتنى
وعصيتك بفرجى ولو شئت وعزتك لعقمتنى وعصيتك بجميع جوارحى التى انعمت بها علىّ وليس هذا جزاؤك
منى ظاهر معناى اين فقرات حقيقت اين است اى پروردگار عالميان اين است اى پروردگار من معصيت كرده ام بزبان خود
قسم بعزت تو اگر ميخواستى گنگ ميكردى و اى پروردگار من معصيت تو كرده ام بچشم خود قسم بعزت تو اگر ميخواستى كور ميكردى
و اى پروردگار من معصيت تو كرده ام بگوش خود قسم بعزت تو اگر ميخواستى كر ميكردى و اى پروردگار من معصيت تو
كرده ام بدست خود قسم بعزت تو اگر ميخواستى دستها را شل ميكردى و اى پروردگار من معصيت تو كرده ام بپاى خود قسم
بعزت تو اگر ميخواستى پاهاى مرا قطع ميكردى و اى پروردگار من معصيت تو كرده ام بفرج خود قسم بعزت تو اگر ميخواستى
مرا عقيم و بى اولاد مينمودى و معصيت تو كرده ام بهمه جوارح خود كه آنها را بمن انعام و احسان فرموده و اى پروردگار من
جزاى احسان تو اين نبود كه باين نحو كرده باشم راوى ميگويد آنسرور را ديدم بعد از فراغ از آن شروع فرمودند بالعفو گفتن شنيدم
هزار مرتبه گفتند العفو بدانكه جايز است رفع العفو و جايز است نصب آن بنا بر رفع تقدير چنين خواهد بود العفو
من صفاتك او العفو حاجتى منك و بنا بر نصب تقدير چنين ميشود ارجو منك العفو بعد از آن صورت راست
مبارك خود را بچسبانيد بزمين و بصوت حزين سه مرتبه اين دعا را ميخواندند بؤت اليك بذنبى عملت سوءا و
ظلمت نفسى فاغفر لى ذنوبى انه لا يغفر الذنوب غيرك يا مولاى يعنى بازگشت كردم از معاصى خود و پناه آوردم بسوى
تو و بد كرده ام و ظلم بر نفس خود كرده ام پس بيامرز از براى من گناهان مرا بدرستى كه نيست كسى كه بيامرزد گناهان را غير
از تو اى مولا و اقاى من بعد از آن جانب چپ از صورت مبارك خود را بر زمين چسبانيدند اين دعا را سه مرتبه خواندند
ارحم من اساء واقترف واستكان واعترف يعنى اى پروردگار من رحم كن كسى را كه بد كرده و مرتكب گناه گرديده است
و اظهار مذلت و اعتراف بيدى خود كرده باشد دعاى سيم دعائى است كه شيخ سعيد شيخ مفيد قدس الله روحه
السعيد در مقنعه ذكر فرموده فرموده است كه بخوانند در حال سجود اللهم اليك توجهت وبك اعتصمت وعليك توكلت
اللهم انت ثقتى ورجائى فاكفنى ما اهمنى وما لا يهمنى وما انت اعلم به منى عز جارك وجل ثناؤك ولا اله غيرك
صل على محمد وآل محمد وعجل فرجهم بعد از آن جانب راست از سجده بردارد و بگذارد جانب راست صورت خود را بر
موضع سجود خود و بگويد ارحم ذلى بين يديك وتضرعى اليك ووحشتى من الناس وانسى بك يا كريم يا كريم يا كريم بعد از آن جانب
چپ را بجاى آن بگذارد و بگويد لا اله الا انت ربى حقا حقا سجدت لك يا رب تعبدا ورقا اللهم ان عملى ضعيف
فضاعفه لى يا كريم يا كريم بعد از آن صورت خود را بر دارد و عود كند بسجده پس بگويد در سجده صد مرتبه
شكرا شكرا و اگر سه مرتبه بگويد كافى است لكن اكثر افضل است و يكصد مرتبه افضل از همه است و اين سنت آنست
چهارم دعائى است كه ثقة الاسلام باز در كافى ذكر فرموده روايت نموده از سليمان بن حفص كه او گفته بود نوشتم
بخدمت امام موسى كاظم عليه السلام استدعا نموده بوده باشم كه تعليم فرموده باشند چيزى را كه در سجده شكر خوانند
جناب حضرت در جواب او قلمى فرموده كه يكصد مرتبه شكرا شكرا و اگر خواهى بجاى شكرا شكرا بگو عفوا عفوا بدانكه ظاهر
اينست كه سنت موكد ميشود بسجده واحده اگر چه منفك از ذكر بوده باشد لكن با ذكر اكمل و افضل خواهد بود پس ذكر
و دعا مستحب در سجده خواهد بود و اقل اذكار وارده در اين سجده سه مرتبه شكرا لله است يا اينكه در سجده بگويد شكرا

شکر الله شکر الله مجملاً مخصوص شد از آنچه در سابق بیان شد که میتوان اقتصار نمود بسجدۀ واحده چنانچه میتوان اکتفا
نمود بوضع خد واحد لکن افضل از همه آنست که اول اتیان بسجده نموده بعد از آن صورت یمین را بموضع سجود بگذارد
و بعد از آن طرف چپ را بعد از آن عود بسجده نماید با اعداد کار مذکوره یا با عدم آن لکن مداومت در بعضی تا آنکه
مصدر است باین رب عصیتک الی آخره بسیار مناسب است و هر کلامی که متضمن عجز و مسکنت شدید باشد عارض شود در آن وقت
اتیان بهما اولی مناسب است و اگر خواهد اکتفا بچهار شکر الله نماید یکی در سجدۀ اولی و ثانی در حال وضع خد یمین و
ثالث در حال وضع خد یسار و رابع در سجدۀ اخری فی عیب خواهد بود بلکه در است شد که ترک ذکر بالمره نیز میتوان
نمود پس در این صورت آن مستحبی است و تارک مستحبی دیگر باید دانکه از کاشف اسرار دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام
ما نقول است هرگاه بنده بسجود رود در آن سجده یا رب یا رب ایقدر بگوید تا نفس او قطع شود خطاب رسد که لبیک
کریم جهان آفرین میرسد که ای بنده من هر حاجت که داری بخواه که بسعادت شرف اجابت مشرف خواهد شد مبحث
پنجم در بیان بعض آداب مستحبۀ بعد از این سجود است بدانکه شیخ صدوق و شیخ طوسی نور الله مرقدهما در فقیه و تهذیب
نقل نموده اند حدیثی که حاصل مضمون آن این است که هرگاه حزن و غمی عارض شود بعد از رفع راس از سجود دست را بموضع سجود
بمالد بعد از آن دست را بجانب چپ بصورت چپ و بر پیشانی بعد از آن بجانب راست بصورت راست بعد از آن سه مرتبه این
دعا بخواند بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الهم والحزن یعنی این عمل موجب
رفع هم و غم او میشود و مقتضای حدیث مذکور این است که این وظیفه در حال اصابت هم و غم بوده باشد و اینکه مسح ید
یک مرتبه و قرائت دعای مذکور سه مرتبه است و مقتضای حدیث مذکور در مقنعه و کلام ابن زهره … مقتضای کلام شیخ
در مصباح مطلق است یعنی این وظیفه را بعد از رفع راس از این سجده خواه هم و غم بوده باشد یا نبوده
در موضعی از مواضع بدن او بوده باشد دست بر آن موضع بمالد موجب رفع آن علت میشود و مصرح به در کلام مقنعه
غیره آنست که این وظیفه دست راست است چنانچه مصرح به در کلام مصباح آن است که دست مالیدن بر موضع سجود
و صورت چپ و راست سه مرتبه است در هر مرتبه باید دعا را بخواند لکن دعای مذکور در این دو کتاب فی الجمله مغایر است
با دعای مذکور در حدیث مذکور در فقیه و تهذیب قال فی المقنعة ثم رفع رأسه من سجدة الشکر و یجلس مطمئنا علی الارض و یضع
باطن کفه الایمن علی موضع سجوده ثم یرفعها فیمسح بها وجهه من قصاص شعر راسه الی صدغیه ثم یمرها علی باقی وجهه و یمرها
علی صدره فان ذلک سنة و فیه شفاء ان شاء الله تعالی و قد روی عن الصادقین علیهم السلام انهم قالوا ان العبد اذا سجد امتد
من اعناق السماء عمود من نور الی موضع سجوده فاذا رفع احدکم راسه من السجدة فلیمسح بیده موضع سجوده ثم یمسح بها وجهه
و صدره فانها لا تمر بداء الا نفعته و قال فی موضع من المصباح ثم امر یدک علی موضع سجودک و امسح بها وجهک من الجانب
الایسر و تمرها علی جبینک الی الجانب الایمن ثلث مرات تقول فی کل واحدة منها اللهم لک الحمد لا اله الا انت عالم الغیب والشهادة
الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الهم والحزن والفتن ما ظهر منها و ما بطن و ان کانت بک علة فامسح موضع سجودک و امسح
علی العلة و قل سبع مرات مکررة یا من کبس الارض علی الماء و سد الهواء بالسماء واختار لنفسه احسن الاسماء صل علی محمد
و آل محمد و افعل بی کذا و کذا و ارزقنی و عافنی من کذا و کذا انتهی مخفی نماند کیفیت مسح چنانچه مستفاد از عبارت مقنعه است
مغایر است با کیفیت مستفاده از حدیث فقیه و تهذیب و عبارت مصباح چه مستفاد از عبارت مقنعه آنست که مسح
ما الیدین دست ابتدا نماید از رستنگاه موی سر با انتها و صدغ و صدغ موضعی است ما بین چشم و گوش تعبیر بکیفیت
مذکوره شاید وجه آن این بوده باشد که اول از رستنگاه اصلاً مسح کرده تا بصدغ آن طرف بمالد بعد از آن از رستنگاه طرف

دیگر

دیگر تا بصدغ طرف دیگر بعد از آن دست را بر بقیه وجه بمالد و اگر مراد این نحو میبود مناسب این بود که فرموده باشد
فیمسح بها وجهه من قصاص شعر راسه الی آخر الوجه کما لا یخفی مخفی نماند که مقتضای عبارت مصباح و امسح علی العلة و قل
سبع مرات الی آخره اینست که دست مالیدن بر موضع سجود یک مرتبه است و خواندن دعا هفت مرتبه این مقتضای
عبارتی است که در تعقیب نماز صبح ذکر فرموده اند و لکن مقتضای کلام ایشان در تعقیب نماز عصر عکس اینست قال و
ان کانت بک علة فامسح موضع سجودک سبعا و امسح علی العلة و قل یا من کبس الارض علی الماء الی آخر الدعاء بدانکه مرحوم مجلسی
حکایت فرموده از سرایر حدیثی که حاصل مضمون آن این است وقتیکه میرسد بتو هم پس بمال دست خود را بر موضع سجود
خود و بمال آن دست را بر صورت چپ و بر جبین خود تا بصورت راست سه مرتبه و در هر مرتبه این دعا را بخوان بسم الله
الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن والسقم والعدم والصغار و
الفواحش ما ظهر منها و ما بطن بدانکه فرق میان هم و حزن بعضی باین نحو ذکر کرده اند که هم بر مکروهی است که واقع نشده باشد
و حزن بر مکروهی است که واقع شده باشد مثل اینکه طفل کسی ناخوش است تا آن است بجهة تشویش موت او قبل از وقوع
موت ان تام را هم میگویند و بعد از وقوع آن را حزن می نامند و بهمین نحو تفرقه شده ما بین هم و غم که هم بر غیر واقع است
و غم بر واقع یا هم چیزیست که از اثر آن معتد در ایشان بوده باشد کالفقر و غم چیزیست که از اثر آن معتد در این مشخص بوده
باشد یا هم چیزیست که سبب آن معلوم نیست و غم چیزی است که سبب آن معلوم است سقم بضم و سکون سین بمعنی مرض است قال فی الصحاح
السقام المرض و کذلک السقم والسقم و هما لغتان مثل حزن و حزن و عدم بمعنی فقر است والصغار بفتح الصاد کما فی
الصحاح الذل بدانکه ادعیه وارده در این سجده بسیار است آنچه مذکور شد در این مقام کفایت میکند شاید مبحث ششم
در تنبیه بر عدم اعتبار اکثر اموری که رعایت آنها در سجدۀ صلوة لازم بود در این سجده و اعتبار بعضی از آنها در این مقام
بدانکه خلافی نیست در اینکه شرط نیست در این سجده طهارت از حدث و خبث بنا بر این هرگاه کسی محدث بوده باشد بی
اشکال اتیان باین سجده در حق او جایز خواهد بود اگرچه محدث بحدث اکبر بوده باشد پس جنب و حایض اتیان باین سجده
میتوانند نمود و همچنین شرط نیست در این سجده ستر عورت و استقبال قبله پس با کشف عورت و خلاف جهت قبله اتیان
باین میتوان نمود و همچنین است حال در طمأنینه پس رعایت آن در این سجده لازم نیست مقصود تنبیه بر عدم اشتراط
و اعتبار این امور است در این سجده و الا شبهه در رجحان رعایت این امور در این مقام نیست بلکه از جمله مندوبات
مستحبه و منسوبه جهت اتیان باین سجده است بلی کلامی که در این مقام است در دو چیز است اول آنست که آیا وضع اعضای
سبعه در این سجده لازم مثل سجدۀ نماز یا خیر بلکه قدری که لازم همان وضع جبهه است و وضع شش عضو دیگر
لازم نیست … در این مقام تمسک میتوان نمود در حکم بلزوم وضع اعضای سبعه آنست که سجده باین نحو معهود
شده پس خصوص … بر رجحان این سجده منصرف باین نحو میشود پس رعایت آن لازم خواهد بود لکن متوجه میشود
در این مقام نظر آنچه در سجدۀ تلاوت مذکور شد حاصل آن اینست که تشکیکی نیست در تحقیق سجود با وضع جبهه و وضع
رکبتین و کفین و وضع ظهر قدمین اگرچه وضع ابهامین تحقق نشده باشد لکن چونکه وضع ابهامین بر زمین اکثر بوده
باشد کفایت میکند اگرچه ظهر آن بوده باشد و این تحقق است در صورت تحقق ظهر قدمین بر زمین بحسب معهود که
سر انگشتان ابهامین را از زمین بلند نماید و این معهود نیست پس معهود وضع ابهامین نیز خواهد بود بلی ثمره در جائی
ظاهر میشود که ظهر قدمین را بر بطن دیگری گذارده باشد بنا بر این اگرچه احد ابهامین موضوع بر زمین هست
لکن ابهام دیگر موضوع بر بطن دیگریست بنا بر اعتبار وضع ابهامین بر زمین مثلا باید حکم بحصول امتثال نتوان نمود

فی النهایة فرق بین الهم والحزن والهم والغم

پس کیفیت مذکوره باید جایز بوده باشد لکن حکم باعتبار وضع ابهامین بنحو مسطور که با کیفیت مذکوره است تا بها حاصل شود بسیار
مشکل است نظر باطلاق حدیث صحیح من سجد سجدة الشکر وهو متوضی کتب الله له بها عشر صلوات ... مذکوره در سجده
واکتفا و تقیید در خصوص محل کلام سیما بعد از ملاحظه اخبار مشتمله بر وضع خد کقوله علیه السلام اذا ذکر احدکم نعمة الله عز و جل فلیضع
خده علی التراب شکرا لله دویم آنست که وضع جبهه بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد لازم است در این سجده یا نه معنی بر
در عبارت مذکوره جامع المقاصد عدم لزوم است و این ظاهر چنین شود از جمیع دیگر از فقها لکن ظاهر بعضی تجویز لزوم رعایت آن است
پس وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه در این سجده نیز لازم است و اما ذکر و دعا در این سجده پس سابق بیان شد که ظاهر این است که
لا شرط باشد یعنی تمامیت سنت توقف بر آن نداشته باشد بلکه سنت متحقق میشود باصل سجود و لکن با ذکر و دعا اکمل و افضل خواهد بود
و هم چنین چسبانیدن پیشانی تمام بر زمین از جمله آداب این سجده است نه اینکه اصل امتثال توقف بر آن داشته باشد و هم
چنین است حال در چسبانیدن سینه و شکم بر زمین و هم چنین تعقیب سجده به تعفیر یعنی گذاردن دو صورت راست را بر
زمین و بعد از آن گذاردن جانب چپ را بر آن در میان دو سجده پس کفایت بسجده واحده میتوان نمود لکن تعفیر بعد از سجده و عود به
سجده بعد از تعفیر افضل و اکمل خواهد بود و افضل از همه اتیان بذکر و دعا است در هر یک از احوال اربع مذکوره بدانکه مطلبی که
در این مقام مناسب این است که تنبیه بر آن شود این است که کیفیت مذکوره که عبارت از سجدتین و التعفیر بینهما بعینه که
ثابت است در سجده شکری یا مختص است به بعض موارد جمله از احادیث وارده در این مقام اگر چه موهم اختصاص و عموم آنست
کموثقه عثمن بن عیسی عن یونس بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام اذا ذکر احدکم نعمة الله عز و جل فلیضع خده علی التراب شکرا لله
و صحیحه علی بن عطیه عن هشام بن احمر قال کنت اسیر مع ابی الحسن علیه السلام فی بعض اطراف المدینة اذ ثنی رجله عن دابته فخر
ساجدا فاطال ثم رفع رأسه و رکب دابته فقلت جعلت فداک قد اطلت السجود فقال انی ذکرت نعمة انعم الله تعالی بها علی
فاحببت ان اشکر ربی و الصحیح عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان موسی بن عمران اذا صلی لم ینفتل حتی
یلصق خده الایمن بالارض و خده الایسر بالارض و لکن ظاهر این است که کیفیت مذکوره در هر سجده شکری ثابت است خواه بعد از
نماز بوده باشد یا غیر آن قال فی الشرایع سجدتا الشکر مستحبتان عند تجدد النعم و دفع النقم و عقیب الصلوات و یستحب بینهما التعفیر
و فی نهایة الاحکام و هو مستحب عقیب الفرایض و عند تجدد النعم و دفع النقم الی ان قال و یستحب فیها التعفیر و فی القواعد سجدتا
الشکر مستحبتان عند تجدد النعم و دفع النقم و عقیب الصلوة و یعفر بینهما و المستند فی التعمیم عموم المستند ففی الصحیح الذی
فی الکافی عن عبد الله بن جندب قال سألت ابا الحسن الماضی علیه السلام عما اقول فی سجدة الشکر فقد اختلف اصحابنا فیه فقال قل
و انت ساجد اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک انک انت الله ربی و الاسلام دینی و محمد نبیی
و علیا و فلانا و فلانا الی آخرهم ائمتی بهم اتولی و من عدوهم اتبرأ اللهم انی انشدک دم المظلوم ثلثا اللهم انی انشدک بایوائک
علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم بعدوک و عدوهم ان تصلی علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد اللهم انی اسئلک الیسر بعد
العسر ثلثا ثم ضع خدک الایمن علی الارض و تقول یا کهفی حین تعیینی المذاهب و تضیق علی الارض بما رحبت و یا بارئ
خلقی رحمة بی و قد کان عن خلقی غنیا صل علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد ثم ضع خدک الایسر و تقول یا مذل کل جبار
و یا معز کل ذلیل قد و عزتک بلغ مجهودی ثلثا ثم تقول یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام ثلثا ثم تعود للسجود فتقول
مائة مرة شکرا شکرا ثم تسأل حاجتک و وجه دلالت این بر مدعی آنست که راوی سوال نموده از ذکر و دعا در سجده
شکر و جناب حضرت ترک استفصال و تقریر فرموده جواب فرموده بکیفیت مذکوره و این دلیل بر ثبوت این کیفیت است
در جمیع افراد سجده شکر و هو المطلوب و حدیث بنحوی که مذکور شد در کافی است و در فقیه باین نحو است روی عبد الله

بن جندب

بن جندب عن موسی بن جعفر علیهما السلام انه قال تقول فی سجدة الشکر اللهم انی اشهدک الی آخره پس دلالت حدیث بنا بر فقیه بر
اثبات مدعی بعنوان اطلاق خواهد بود اگر چه در نسخ مذکوره در فقیه نقل بعض بوده باشد بدانکه این حدیث اگر چه در سابق
مذکور شد لکن در این مقام اعاده شد بجهت تنبیه بر بعض مطالب بعضی از آن از آنچه مذکور شد ظاهر شد دیگر آنکه لفظ
ثلثا در حدیث در چهار موضع مذکور است و در موضع اخیر اشتباهی در متعلق آن نیست کلامی که هست در دو موضع اول
اما در موضع ثانی پس سه احتمال قائم است اول از آن احتمالات ثلثه آنست که مراد این بوده باشد که اللهم انی اسئلک الیسر بعد
العسر سه مرتبه بگوید دویم آنست از آن تصلی علی محمد و آل محمد تا آخر را سه مرتبه بگوید سیم آنست از اللهم انی انشدک
بایوائک علی نفسک الی آخره را سه مرتبه بگوید ظاهر از این احتمالات ثلثه احتمال اول است و اما در موضع اول پس در آن
دو احتمال قائم است اول آنست که متعلق ثلثا خصوص اللهم انی انشدک دم المظلوم بوده باشد دویم آنست که متعلق
آن اللهم انی اشهدک بوده باشد تا دم المظلوم و ظاهر در این مقام نیز احتمال اول است و مرحوم شیخ بهائی در مفتاح الفلاح در
هر دو موضع حمل بر آن نموده بلکه احتمال دیگری نداده بدانکه بنا بر آنچه مذکور شد در کافی لفظ ثلث در دعائی که بعد از
وضع خد ایمن هست مذکور نیست پس مقصود خواندن آن دعا است یک مرتبه و لکن در فقیه مذکور است و مرحوم شیخ
شهید قدس الله تعالی روحه السعید در ذکری عین حدیث را ذکر فرموده اند بنحوی که نه موافقت با کافی دارد و نه
موافقت با فقیه باین معنی که لفظ ثلث در دعائی که بعد از وضع خد ایسر است مطلقا مذکور نیست و در موضع ثالث
لفظ ثلث را مقدم بر اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر ذکر فرموده اند و هم چنین لفظ انشدک را تبدیل باسئلک فرموده اند
باین نحو اللهم انی اسئلک بایوائک علی نفسک لاعدائک لتهلکنهم بایدینا و ایدی المؤمنین اللهم انی انشدک
بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم علی عدوک و عدوهم اللهم انی اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و علی المستحفظین
من آل محمد ثلثا اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر پس اختلاف ما بین مذکور در ذکری و مذکور در کافی و فقیه در سه جزء است
اول آنست که لفظ ثلث در کافی و فقیه در دعائی که بعد از وضع خد ایسر است مذکور است و در ذکری مذکور نیست
دویم آنست که لفظ ثلث در کتابین بعد از اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر مذکور است و در ذکری قبل از آن و دو
فقره انشدک بایوائک علی نفسک مذکور است و در ذکری اسئلک بدانکه از آنچه مذکور شد در این مقام و در سابق
ظاهر شد که لفظ ثلث در هر یک از کافی و فقیه مذکور است در چهار موضع در کافی و در پنج موضع در فقیه و موضع
دعای در سجده اول در کافی در سه موضع در آن دعا در فقیه و دو موضع در دعائی که بعد از وضع خد ایسر است بنا بر
کافی و یک موضع بعد از وضع خد ایمن و یک موضع بعد از وضع خد ایسر بنا بر فقیه پس در مجموع کافی لفظ ثلث در
چهار موضع مذکور است و در فقیه در پنج موضع و در تهذیب ذکر فرموده بنحوی که مطابق با کافی است نظر
باینکه حدیث را نقل از کافی فرموده اند بنا بر این آنچه که در مصباح ذکر فرموده اند که این لفظ را هفت مرتبه
ذکر فرموده اند ماخذ پنج موضع اگر چه معلوم است که جمع ما بین کافی و فقیه بکند فقیه است و ماخذ موضع ششم
کافی است نظر بآنچه در سابق بیان شد که در دعای آخر یعنی در دعائی در حالی اینکه خد ایسر بر ارض باشد در فقیه یا
حنان یا منان تا آخر مذکور نیست بلکه مذکور در کافی است و لکن ماخذ موضع سابع متحقق نیست و آن این است
که در مصباح فرموده در حالی که جبهه موضوع بر ارض بوده باشد قبل از دعای اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر
تقول اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاعدائک لتهلکنهم و لتخزینهم بایدینا و ایدی المؤمنین ان تصلی علی
محمد و علی المستحفظین من آل محمد ثلثا بحث هفتم در بقیه امور متعلقه باین مقام است و این چند چیز است اول

اَنْ که تعفیر مستحب در این مقام یعنی ما بین دو سجده شکر عبارتست از وضع خدّین است بر محل سجود چنانچه سابق بیان شد و اما خبر
مشتمل بر لفظ خدّ بسیار است و در حدیث مشهور که بعد از علامات مؤمن در آن شده تعفیر الجبین مذکورست هکذا تعفیر الجبین
لهذا مناسب این است که جمع ما بین وضع جبینین و خدّین نماید اگرچه ممکن است که جبین حمل شود بر خدّ و این اولی است از جهت
نظر بکثرت اخبار مشتمله بر لفظ خدّ و عمل اصحاب بظاهر آن دویم آنست که تکبیر در این سجده یعنی قبل از دخول در آن ثابت
نیست مثل سجدهٔ تلاوت و اما بعد از رفع رأس پس ظاهر از اکثر اصحاب آنست که نیز چنین است لکن مرحوم شیخ در مبسوط و
علامه رفع الله تعالی قدرهما در نهایة الاحکام حکم بثبوت آن فرموده اند و اجتناب اقرب باحتیاط است سیم از جمله امور
متعلقه باین مقام این است که اتیان نماید بسجده شکری که عقیب صلوات مفروضه هست بعد از فراغ از تعقیب یعنی این سجده
را آخر تعقیب قرار دهد یعنی اولی اتیان بتعقیب نماید بعد از فراغ از تعقیب اتیان باین سجده نماید چهارم اختلاف کرده اند
فقها در اینکه آیا راجح اینست که اتیان بسجده شکری که بعد از نماز مغرب هست بعد از اتیان بنافله مغرب شود یا قبل از
آن جماعتی از اعاظم فقها قایل شده اند باولی و بعضی قایل بتخییر شده اند یعنی اولویتی بجهت قبل و بعد نمی باشد مختار در نظر
حقیر اولویت اتیان بسجده است قبل از نافله پس بتقدیم و توسیط و تأخیر اگرچه تادیه سنت میشود لکن اولی تقدیم است بلکه
بعد از فراغ از نافله اتیان بسجده دیگر مستحب است بجهت شکر توفیق در اتیان بنافله بنابراین در صورت تأخیر قصد تداخل می
توان نمود یعنی هرگاه تأخیر سجده نماید تا بعد از فراغ از نافله بعد از فراغ اتیان بسجده نماید و نیت نماید که این سجده بجهت
شکر توفیق در اتیان بفریضه و نافله هر دو باشد مثاب و ماجور خواهد بود انشاء الله تعالی پنجم آنست که
از جملهٔ مواردی که سجدهٔ شکر در آن مستحب است در صورتیست که مطلع شود بر امری که موجب مسرت است در آن وقت
مستحب این است که سجدهٔ شکر نماید چنانچه در سابق بیان شد مثل اینکه مطلع شد جماعتی که معاند شریعت فخر کاینات بوده اند
مثل طایفه صوفیه ضلّلهم الله تعالی و فی عباده من شرهم مضمحل شده اند یا اهانتی بر یکی از ایشان واقع شده یا مضرتی رسیده
هکذا اگر مثلاً مطلع شد بر ظهور امری از امور که موجب مسرت او شود مستحب است در این وقت سجده شکر بعمل آورده باشد چنانچه
وارد شده که عادت فخر انبیا و سید رسل این بود که هرگاه خبری بایشان میرسید که موجب مسرت بود اتیان بسجده شکر میفرمودند
میفرمودند و مرویست که در وقتی که سر بعضی … ابو جهل لعین را آوردند بجناب فخر کاینات صلوات الله و سلامه علیه سجده
شکر نمودند و داخل در این قسم اگرچه ممکن است در تحت آنچه در اول بحث مذکور شد که استحباب این سجده بوده باشد در
صورت تجدد نعم لکن نظر بجعل انصراف تجدد نعم … بعنوان دیگری که موجب مسرت است … موجب سجده شود
انسب است و همچنین مستحب است این سجده در وقتی که کسی را ببیند که مبتلی به بلیه شده است مثل مرض کوفت و …
این یا اینکه کسی را ببیند که مشغول معصیت باشد لکن اولی در صورت اول آنست که اتیان بسجده نماید بنوعی که آن شخص مبتلی مطلع
بر آن نشود بجهت خوف تالم آن شخص چنانچه در صورت ثانی نیز اولی آنست که اتیان بسجده نماید بنحوی که شخص فاسق مطلع شود
بجهت اجتناب نمودن آن از ارتکاب معصیت بلکه هر نوع از انواع اربعه سجودات مذکوره که اول سجده در ضمن صلوة بوده
باشد دویم سجده تلاوت سیم سجده شکر نوع رابع سجده سهو است و تحقیق آن انشاء الله بعد از این خواهد آمد هفتم از
افعال نماز تشهد است و تنقیح مقام در بیان مرام محتاج باین کلام است در چند بحث بحث اول در بیان تشهد واجب است
بدانکه تشهد واجب است در هر نماز دو رکعتی یکبار خواه نماز صبح بوده باشد یا نماز سفری یا نماز جمعه یا نماز آیات و عیدین و
واجب است در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه یکی بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثانیه بعد از جلوس مطمئنا دویم
بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثالثه در نماز سه رکعتی و در رکعت رابعه در نماز چهار رکعتی بعد از آنکه مطمئن …

شد

شد تخفیف نماید چنانچه مذکور شد در حالت اختیار است و اما در حالت اضطرار اگرچه رفع راس از سجود ممکن نیست لکن قائم مقام آن
پس مناسب این است که گفته شود بعد از رفع راس از سجده ثانیه یا بعد از قائم مقام آن مثل ایماء براس یا بعین در حال اطمینان
در جلوس یا قائم مقام آن این تعمیم در نماز نافله ثابت است اگرچه در حالت اختیار بوده باشد نظر بجواز اتیان بنماز نافله در حال
مشی در حالت اختیار با ایماء بجهت رکوع و سجود بحالا تشهد ثابت است در صلوات مفروضه بعد از رکعت ثانیه در نمازهای دو رکعتی
و بعد از ثانیه و ثالثه در نماز مغرب و بعد از رکعت ثانیه و رابعه در نمازهای چهار رکعتی و اما در صلوات مندوبه پس ثابت
است بعد از یک رکعت مثل نماز وتر و بعد از رکعت ثانیه مثل غالب نوافل و بعد از رکعت ثانیه و رابعه مثل صلوة اعرابی بحث
دویم در بیان تشهد و کیفیت قدر واجب آن است پس در اینجا چهار مقام است مقام اول در بیان تشهد است بدانکه
تشهد عبارتست از شهادتین و صلوات است بدانکه اعتبار شهادتین یعنی شهادت بر وحدانیت و شهادت برسالت
در تشهد ثانی محل وفاق است و کلامی که هست در تشهد اول است معروف ما بین اصحاب آنست که چنانچه شهادتین
معتبر در تشهد ثانی هست معتبر است در تشهد اول خلافی نقل شده در این مقام از صاحب فاخر که آن مرحوم مخالفت نموده در
تشهد اول و قایل شده بجواز اجتزا بشهادت بر وحدانیت فقط در آن و این قول ضعیف بلکه قطعی البطلان است پس اعتبار
شهادتین در تشهدین محل تشکیک نیست مقام ثانی در بیان کیفیت قدر واجب از شهادتین است و این محل خلاف است
و حاصل اختلاف راجع میشود بشش قول اول آنست که قدر واجب از شهادتین عبارتست از اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و این مختار مرحوم محقق است در نافع و معتبر و شیخ شهید
است در دروس و لمعه و شیخ ابی العباس است در موجز و شهید ثانی است در شرح ارشاد و شرح الفیه قول ثانی آن است
که قدر واجب اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله است علاوه بر این مستحب است و این مختار مرحوم محقق است
در شرایع و مرحوم علامه است در تبصره سیم قول بتخییر است ما بین سه چیز اول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله دویم مثل این با اسقاط واو عاطفه در شهادت برسالت پس بگوید اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان
محمدا رسول الله سیم باز مثل اول است مگر اینکه شهادت در آن اسقاط میشود پس میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول
الله و این مختار مرحوم علامه است در نهایة الاحکام و تذکره چهارم تخییر است ما بین شش چیز سه چیز بنحوی که مذکور شد
و سه دیگر یا اضافه رسول است بضمیر راجع بجلاله اول و اشهد ان محمدا رسوله دویم اشهد ان محمدا رسوله ثالث و ان
محمدا رسوله و این مختار مرحوم علامه است در قواعد و عبارت آن مرحوم اگرچه ابهامی دارد لکن ظاهر اینست که مراد همین
معنی باشد که مذکور شد خامس اقوال تخییر است ما بین آنچه مذکور شد در قول اول و قول ثانی پس مخیر است ما بین
آنکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله یا آنکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا رسول الله این مختار شیخ شهید است در بیان و مرحوم محقق ثانی است در جعفریه قول سادس منسوب
قول است که ظاهر میشود از مرحوم شیخ مفید در مقنعه فرموده است ادنی چیزی که مجزی است در تشهد اینست که بگوید اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله حاصل این قول آنست که در شهادت بر توحید مثل قول ثانی است
و در شهادت برسالت مثل قول اول است بعلاوه صلوات بر نبی و آل آن سرور بعد از ذکر اسم شریف ایشان و مختار ما بین اقوال
مذکوره قول اول است پس ادنی چیزی که معتبر در تشهد نماز هست اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله است مقام ثالث در بیان اعتبار صلوات است در تشهد بدانکه اختلاف کرده اند فقها در این مقام بر
چهار قول اول اعتبار صلوات است بر سرور انبیا و سید رسل و بر آل اطهار آن سرور در تشهد اول و تشهد ثانی و این مشهور معروف

در اعتبار صلوات در تشهد

ما بین علمای شیعه است و اعاظم علمای شیعه مثل این دعوی اجماع نموده اند مثل سید مرتضی در کتاب ناصریات و شیخ الطائفه در محمد
مبسوط و خلاف و فاضل ابن البراج در شرح جمل و سید ابن زهره در غنیه و مرحوم محقق در معتبر و مرحوم علامه در منتهی و تذکره و
شیخ شهید در ذکری و محقق ثانی در جامع المقاصد و فاضل مقداد در کنز العرفان و قول ثالث عدم وجوب صلوات است در تشهد
مطلقا و این ظاهر میشود از شیخ صدوق در فقیه و مقنع و امالی قال فی المقنع ثم تشهد و قل بسم الله وبالله والحمد لله والاسماء الحسنی کلها
لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة ثم تسلم
الرکعتین لا تزاد ابن واقرا فی کل رکعة منها الحمد وحدها وان شئت سبحت فقل سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
ثلث مرات فاذا صلیت الرکعة الرابعة وقل بسم الله وبالله والاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و
اشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة الی ان قال ثم سلم و لم یذکر الصلوات علی النبی و آله اصلا
و عبارت آن مرحوم در فقیه مثل این است پس مقتضای کلام آن مرحوم در کتب مذکوره عدم اعتبار صلوات است در تشهد مطلقا
بلکه کلام آن مرحوم موهم عدم رجحان و استحباب است نظر باینکه بسیار است که ذکر نموده و قطع با شغفای وجوب آنها حاصل است بلکه
از امور معتبرات و مع ذلک اتفاق بصلوات ننموده اند و این بسیار بسیار غریب است قول ثالث قولی است که مرحوم
شیخ شهید در ذکری نقل فرموده اند از ابن الجنید و مرحوم صدوق مقتضای آن عدم اعتبار صلوات است در تشهد اول و اعتبار آن
در تشهد ثانی رابع از اقوال اعتبار صلوات است در احد تشهدین و عدم اعتبار آن در تشهد دیگر و این نقل شده است از ابن
الجنید و تشکیک در ضعف این اقوال ثلثه نیست مطلب رابع در کیفیت صلوات واجبه در تشهدین است این نیز محل خلاف است
ظاهر اکثر اصحاب این است که متعین است بلفظ اللهم صل علی محمد و آل محمد بوده باشد بنابراین پس اکتفا بلفظ صلی الله علی
محمد و آله جایز نخواهد بود و آنچه از کلام شیخ مفید در مقنعه ظاهر میشود خلاف آنست نظر باینکه در تشهد ثانی بعد از الصینی ذکر
فرموده اند اشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة صلی الله علیه و آله الطاهرین و سلم تجاه
القبلة الی آخر ما ذکره و در تشهد رکعت ثانیه نماز ظهر اشاره فرموده اند که تشهد مذکور را بجا آورند و در تشهد رکعت چهارم نماز ظهر
و نماز عصر و نماز عشا و رکعت ثالثه نماز مغرب و تشهد نماز صبح چنین ذکر فرموده اند اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقریر ما بین
مقام این بسیار بعید است با اینکه بعضی که در رکعت ثانیه نماز ظهر در مقام تشهد متعین بوده باشد صلی الله علیه و آله الطاهرین
جایز بوده باشد اللهم صل علی محمد و آل محمد و هم چنین مستبعد است که در تشهد در رکعت ثانیه اجتزا توان نمود در مقام
در رکعت رابعه مثلا اگر چه استبعاد در این مقام مثل استبعاد در اول نیست پس مقصود جواز اجتزا خواهد بود
در هر یک از دو مقام بهر یک از دو صیغه که بوده باشد و مرحوم شیخ طوسی در مصباح بعکس این عمل داشته در تشهد نماز ظهر
و آل اللهم صل علی محمد و آل محمد ذکر فرموده و در تشهد اول نماز ظهر اصل الدیان نموده و در تشهد ثانی نماز ظهر صلی الله علیه و آله
ذکر فرموده و بسیار مستبعد است که منظور نظر آن مرحوم تعیین این در تشهد ثانی بوده باشد با تعیین اللهم صل علی محمد و آل محمد
در این مقام تجویز نفرمایند با اینکه منصوص در هر دو مقام این کیفیت است و هم چنین عکس خالی از استبعاد نیست پس حکم بجواز
اجتزا بهر یک از کیفیتین کرده باشد اقرب بحکم بتعین است و آنچه ظاهر میشود از مرحوم علامه در کتاب نهایة الاحکام این
است که امر اوسع از این است قال اجد الحکم بوجوب اللهم صل علی محمد و آل محمد ولو قال صلی الله علی محمد و آله او صلی الله علیه
و رسوله و آله فالاقرب الاجزاء مقتضای این عبارت این است که در مقام صلوات در تشهد هر کلام که اتیان بهر یک از چهار لفظ نماید مجزی
است اول اللهم صل علی محمد و آل محمد دویم صل علی محمد و آله سیم صلی الله علیه و آله چهارم صلی الله علی رسوله و آله پس هر کلام که
اللهم صل علی محمد و آل نظر بفرموده ایشان این نیز بی عیب باید بوده باشد بنابراین بمقتضای کلام آن مرحوم اتیان بهر یک از

بخ لفظ

نمیتوان نمود بلکه عدول از آنها را مضار جایز نخواهد بود مادام که اضمار از آنها ممکن است اللهم صل علی محمد و آله

او قال صلی الله علیه و آله

بخ لفظ که بوده باشد بی عیب خواهد بود لکن مقتضای کلام آن مرحوم در کتاب تذکره و قواعد جواز اجتزا بیکی از دو لفظ است
اول اللهم صل علی محمد و آل محمد دویم اللهم صل علی محمد و آله پس اقوال در این مقام چهار است اول آنست که متعین است اللهم صل
علی محمد و آل محمد و این مختار اکثر فقها است و شیخ شهید در کتاب ذکری این قول را نسبت بمشهور داده و مختار آن مرحوم در ذکری
بیان و دروس و اظهر همین قول است دویم مثل این است لکن بجای واو مجوز اضافه آل را بضمیر یعنی نحو اللهم صل علی محمد و آله این
مختار مرحوم علامه است در قواعد و تذکره سیم تخییر ما بین اللهم صل علی محمد و آل محمد و ما بین صلی الله علیه و آله الطاهرین این
ظاهر میشود از مرحوم شیخ مفید و صاحب مدارک چهارم جواز اجتزا بیکی از چهار صیغه که مذکور شد بلکه هر صیغه که هو اوسع الا
کان لا یکف اصیفها و این ظاهر میشود از مرحوم علامه در نهایة الاحکام مختار ما بین اقوال قول اول است بدانکه مناسب در این
مقام تنبیه بر چند مطلب است اول آنست که تنبیه میشود که وجوب صلوات بر فرض ثابت و آل اطهار آن سرور در تشهد چنانچه
ثابت در حق امت ایشان ثابت بوده در حق خود آن سرور در کیفیت صلوات صادره از ایشان مختلف نقل شده از مرحوم علامه
و غیره آنچه ظاهر میشود این است که صلوات صادره از ایشان در مقام تشهد مثل صلوات امت ایشان بوده پس صلوات صادره
از ایشان بلفظ اللهم صل علی محمد و آل محمد بوده مروی است در تذکره عن کعب بن عجره انه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول
فی صلوته اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابرهیم و آل ابرهیم انک حمید مجید کما هو المروی علیه بالروایة فی باب العلة
التی من اجلها صارت الصلوة رکعتین و اربع سجدات من العلل الی ان قال ثم رفع راسه ثم شهد فقال اشهد ان
لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور اللهم صل علی محمد و
آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابرهیم و آل ابرهیم انک حمید مجید اللهم تقبل شفاعته
فی امته و ارفع درجته الحدیث پس بنابراین فرق در لفظ صلوات بین آن سرور و بین سایر مکلفین نمی باشد لکن مستفاد از حدیث
صحیح مروی در باب نوادر از اواخر کتاب صلوة کافی خلاف آنست قال علیه السلام انا او من الله البیت اما محمد صلی علی نفسک و علی اهل بیتک
فقال صلی الله علی و علی اهل بیتی و مثل آن مروی است در باب علل الوضوء و الاذان و الصلوة از کتاب علل الشرایع پس اختلاف
روایات شده در کیفیت صلوات آن سرور اینها در مقام تشهد بدو طریق است اول مثل سایر مکلفین اللهم صل علی محمد و آل محمد
دویم مغایر آنست پس صلوات ایشان چنین بوده صلی الله علی و علی اهل بیتی مطلب دویم در بیان مراد از آل که صلوات
فرستاده میشود بر ایشان بعد از صلوات بر فخر کاینات در مقام تشهد یا غیر تشهد پس بکوییم آنچه تصریح فرموده است بآن
مرحوم علامه در کتاب تذکره آنست که مراد از آل در مقام تشهد و نحو جناب سید اوصیا و سیده نسا و یازده نفر از فرزندان
آن بزرگواران که عطیات عصمت متصف بوده اند می باشند و ظاهر از کلام مرحوم شیخ طوسی رفع الله درجته در کتاب وفی
از کتاب مبسوط آنست که این مطلب اجماعی علمای شیعه است قال ان آل النبی صلی الله علیه و آله عندنا اهل بیته و هما من الذی
هم ولده الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و قال فی کنز العرفان الذین یجب الصلوة علیهم فی الصلوة و تجب
فی غیرها هم الائمة المعصومون لا صحاب لا طباق الاصحاب علی انهم هم الآل و لان الامر بذلک مشعر بغایة التعظیم المطلق
الذی لا یستوجبه الا المعصومون و اما فاطمة علیها السلام فتدخل ایضا لانها بضعة منه صلی الله علیه و آله بنابراین پس مراد
از آل در این مقام و نحو آن دوازده امام و سیده نسا است و صلوات الله و سلامه علیهم خواهد بود لکن شیخ صدوق در کتاب
معانی الاخبار حدیث موثق کالصحیح روایت نموده در بیان معنی آل و اهل بیت و عترت حاصل مضمون آن حدیث
اینست که مراد از آل نبی ذریه آن جناب است و مراد از اهل بیت نبی ائمه معصومین علیهم السلام میباشند و مراد از عترت نبی
اصحاب عبا است که عبارت از جناب امیر المؤمنین و سیده نسا و حسنین علیهم السلام میباشد و مقتضای حدیث مذکور اگر چه این

ظاهر اینست تعمیم از مصباح مرحوم شیخ حکایت شده راجع بانچه در مرحوم

در بیان مراد از آل که صلوات الله علیهم

ثم بعنوان حتم و الزام اگرچه بعد از ذکر اسم شریف ایشان بوده باشد اعم از اینکه در خود ذاکر بوده یا مستمع

معنی است که مذکور شد لکن این تغییر چنانچه از باب اشتراک در لفظ بوده باشد مجملا ظاهر اینست که مراد از آل در مقام
صلوات همان معنی است که در اول مذکور شد مطلب سیم در بیان رجحان صلوات بر سید کاینات و آل اطهار آن باعث
خلقت ارضین و سموات است در جمیع اوقات و اینکه این رجحان بطریق ندب در رجحان است پس در این مطلب دو مقام است
اول در بیان رجحان صلوات بر آنجناب است بدانکه اخبار در این مطلب مستفیض و بسیار است و ما اقتصار مینمائیم در
این مقام بذکر چند حدیث اول حدیثی است که ثقة الاسلام نور الله مرقده روایت فرموده در کتاب دعا از اصول کافی از
کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده حدیثی که حاصل مضمون آن این
است که هر کس صلوات بر من فرستد خداوند عالم جل شانه و ملائکه بر او صلوات می فرستند پس هر کس خواهد کم صلوات
بفرستد و هر کس خواهد بسیار صلوات بفرستد حدیث دوم حدیثی است باز ثقة الاسلام روایت نموده از امام بحق ناطق
جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده هرگاه مذکور شود جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پس بسیار صلوات بر ایشان بفرستید
بجهة اینکه هر کس یک مرتبه صلوات بر او می فرستد خداوند عالم عز شانه هزار مرتبه صلوات بر او میفرستد در هزار صف از ملائکه
این حدیث چند احتمال دارد اول آنست که خداوند عالم خلق هزار مرتبه صلوات میفرماید در هزار صف از ملائکه پس صلوات
از جانب خلاق عالم جل شانه میباشد در هزار صف از ملائکه مظهر صلوات الهی خواهند بود دوم آنست که کلمة فی بمعنی مع
بوده باشد پس در این صورت مظهر هزار مرتبه صلوات الهی هزار صفوف ملائکه خواهند بود بعد از آنکه هزار صف از
ملائکه مطلع بر صلوات الهی میشوند هزار صف ملائکه صلوات میفرستند مقام ثانی اینست که رجحان صلوات بر آل پیغمبر
موجودات و شفیع عرصات صلوات الله و سلامه علیه و آله من رب الارباب و الرجحان است نزد هر متکلم و الزام اگرچه در حین ذکر
اسم شریف آنجناب بوده باشد و این مشهور و معروف ما بین فقها است بلکه اعاظم علما ادعای اجماع بر این مطلب
نموده اند مثل مرحوم سید جلیل القدر سید مرتضی در کتاب ناصریات و شیخ الطائفه مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف و تاج
الفقها مرحوم محقق در کتاب معتبر و رئیس فقها مرحوم علامه در کتاب منتهی و تذکره و مخالفی در بین علمای شیعه ظاهر نبوده
است تا زمان مرحوم فاضل مقداد و ایشان در کنز العرفان قایل شده اند بوجوب صلوات هر وقتی که اسم شریف ایشان مذکور شود
و جماعتی از متاخرین با ایشان موافقت نموده اند در این مطلب مثل صاحب مدارک و مرحوم شیخ بهائی و مرحوم جنت
مکان علامه مجلسی و شیخ حر عاملی و این قول را صاحب کنز العرفان ذکر کرده که بعضی حکایت نموده است از شیخ صدوق قدس سره
این نسبت با آنکه منافی است با قول بعدم وجوب صلوات در تشهد که ظاهر میشود از آن بزرگوار ظاهر نیست مگر اینکه ذکر
فرموده است در فقیه حدیثی را که مشتمل است بر امر بصلوات در هر وقت که ذکر اسم شریف آن جناب مذکور شود و این با اخبر در
اول فقیه ذکر فرموده است که من ذکر میکنم در آن کتاب آنچه را که معتقد بر من بوده باشد مقتضی این است که مضمون این حدیث
معتقد بر او بوده باشد لکن انصاف این است که بمحض همین قدر نسبت قول بوجوب بآن بزرگوار بسیار مشکل است خصوصا کلام
ایشان در جمله از کتب معتبره ایشان مثل فقیه و غیره مقتضی عدم قول بوجوب صلوات است در تشهد با ذکر اسم شریف آنجناب
مذکور است مجملا قایل بقول مذکور در میان علمای شیعه ظاهر نبوده است تا زمان صاحب کنز العرفان و آخر آن مرحوم ذکر فرموده
از بعضی که این قول را حکایت نموده است از ابن بابویه و صحت این نسبت معلوم است نزد آن بلکه ظاهر این مرحوم محقق
در کتاب معتبر و مرحوم علامه در کتاب منتهی و تذکره آنست که قایل باین قول منحصر است در عامه و چنین قولی میان علمای امامیه
نبوده است نظر باینکه ادعای اجماع فرموده اند بر عدم وجوب صلوات بر آنجناب در خارج نماز و بعد از آن دعوی اجماع متعرض
ایراد و دفع آن شده اند حاصل ایراد آنست که شما که ادعای اجماع میکنید که صلوات بر آنجناب در خارج نماز واجب نیست و حال

انکه

۴۳ انکه کرخی قایل شده است بر اینکه صلوات در عمر یکمرتبه واجب است و طحاوی قایل شده است بوجوب آن هر وقت که اسم
شریف آنجناب مذکور شود پس دعوی اجماع صحیح نخواهد بود حاصل جوابی که فرموده اند این است که قول ایشان مسبوق و ملحوق
باجماع است پس اعتنائی بمخالفت این دو نفر نیست مخفی نیست که ظاهر این کلام از این دو بزرگوار این است که آنها
معتقد این نمیباشند که چنین قولی در میان علمای شیعه میباشد علاوه بر اینکه تنبیه شد که حکایت این قول از ابن بابویه معلوم
نیست پس اعتماد و وثوق باین نسبت نیست مجملا قول بوجوب ضعیف است پس مختار استحباب است مختصر مقال در اینمقام
اینست صلوات بر آن جناب در حال تشهد نماز واجب است خواه تشهد اول بوده باشد یا ثانی و در غیر این حالت مستحب
است خواه بعد از ذکر ایشان بوده باشد یا نه خواه در حق ذاکر بوده یا مستمع یا سامع لکن دور نیست که توان گفت احتیاط
در حق ذاکر این است که اخلال بآن ننماید و هم چنین در حق سامع و مستمع و این احتیاط در حق سامع و مستمع اقوی است
نسبت بذاکر و جهت آن از تتبع اخبار وارده در این مقام ظاهر میشود مخفی نماند استحباب صلوات در حق مستمع و سامع ثابت
است اگرچه در اثنای نماز بوده باشد بلکه استحباب ابتدائی در حق مصلی نیز ثابت است با خفیه که استحباب صلوات
ثابت است اگرچه در حالت نماز بوده باشد و استماع و سماع ذکر آنجناب هیچیک متحقق نشده باشد بحث سیم در بیان امور
مستحبه در مقام تشهد است و این بر دو قسم است استحباب قولی و استحباب فعلی پس در اینجا دو مقام است اول در بیان مستحب
قولی است و این قبل از تشهد واجب است و بعد از آن اما اول بعض مستحب قولی که قبل از تشهد واجب ماثور شده پس این بر سه قسم است
اقصر و اوسط و اطول اگرچه تفاوت میان ثانی و ثالث قلیل است اول اقصر جملات باین نحو که بگوید الحمد لله اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اوسط بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا
الله الی آخره و اطول بسم الله و بالله و لا اله الا الله و الاسماء الحسنی کلها لله و اما اطول مرحوم ابی الصلاح قبل از تشهد اول ذکر
نموده باین نحو بسم الله و بالله و الحمد لله و الاسماء الحسنی کلها لله ما طاب و زکی و نمی و خلص لله و ما خبث فلغیر الله تا بحال
اتفاق آن خصوص مخصص چیزی نشده مخفی نماند ظاهر اینست هرگاه از اخبار تکثیر را که ذکر نمودیم میتوان اختیار نمود در تشهد اول
و تشهد ثانی و تشهد در نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و ظهر و عصر و عشای سفری و غیر اینها لکن اسلم این است در نمازی که در آن
دو تشهد هست مثل ظهرین و عشائین اول را در تشهد اول اتیان نماید و ثانی را در تشهد ثانی یا هر دو تشهد اطول بطریق
ثانی اتیان نماید پس اجتناب نمودن از اول در تشهد ثانی اوفق بطریق سداد است چنانچه اجتناب نمودن از ثالث در هر
یک از دو تشهد در نمازی که در آن دو تشهد است شاید اقرب بسداد بوده باشد اگرچه جواز اختیار هر یک تنها به
نحوی که در سابق بیان شد در هر یک از دو تشهد که بوده باشد محل تشکیک نیست لکن در صورت عدم اختیار بآن
و اراده اتیان بوجه رعایت نمودن بمقتضای آنچه مذکور شد شاید اقرب بسلامت بوده باشد و اما مستحب قولی
که بعد از شهادتین ماثور است پس بعضی از آن مختص است بتشهد اول و بعضی در تشهد ثانی توظیف بآن ثابت نیست
و بعضی مختص است بتشهد ثانی و بعضی در تشهد اول موظف نیست و بعضی مشترک بین التشهدین است اما اول پس آن
دعای و تقبل شفاعته وارفع درجته است که موظف است در تشهد اول و توظیف آن در تشهد ثانی ثابت نیست و
هم چنین موظف است در تشهد نمازی که نبوده باشد در آن مگر تشهد واحد مثل تشهد نماز صبح و ظهرین و عشای سفر
مجملا توظیف آن در تشهد ثانی ثابت نیست بدانکه آنچه بعضی مذکور وارد شده است در حدیث معتبر فی غایة الاعتبار
از مبین ظواهر و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده التشهد فی الرکعتین الاولیین الحمد لله اشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته وارفع درجته حدیث

ابی بصیر فی التشهد اعلاء فرموده هکذا او تقبل شفاعته فی امته وارفع درجته قال العظیم ثم تحمد الله مرتین او ثلثا بنابر این دعا
که بعد از شهادتین مختص بتشهد اول است چنین خواهد بود و تقبل شفاعته فی امته وارفع درجته الحمد لله رب العالمین
دو مرتبه یا سه مرتبه و اما دعائی که بعد از شهادتین مختص بتشهد ثانی است تحیات است چنانچه در حدیث موثق
مأثور است عبارت همین حدیث موثق که مقتضی اختصاص دعای و تقبل شفاعته است بتشهد اول و مقتضی اختصاص
تحیات است بتشهد ثانی این است که فرموده فاذا جلست فی الرکعة الثانیة فقل بسم الله وبالله والحمد لله وخیر الاسماء لله
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة اشهد انک
نعم الرب وان محمدا نعم الرسول اللهم صل علی محمد وآل محمد وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته ثم تحمد الله مرتین او ثلثا
ثم تقوم فاذا جلست فی الرابعة فقل بسم الله وبالله والحمد لله وخیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة واشهد انک نعم الرب وان محمدا نعم
الرسول التحیات لله والصلوات الطاهرات الطیبات الزاکیات الغادیات الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب
وزکا وطهر وخلص وصفا فلله واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا
ونذیرا بین یدی الساعة اشهد ان ربی نعم الرب وان محمدا نعم الرسول واشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله
یبعث من فی القبور والحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الحمد لله رب العالمین اللهم صل علی
محمد وآل محمد وبارک علی محمد وعلی آل محمد وسلم علی محمد وعلی آل محمد وترحم علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت وبارکت وترحمت
علی ابرهیم وعلی آل ابرهیم انک حمید مجید اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد واغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان
ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم اللهم صل علی محمد وآل محمد وامنن علی بالجنة وعافنی من النار
اللهم صل علی محمد وآل محمد واغفر للمؤمنین والمؤمنات ولمن دخل بیتی مؤمنا ولا تزد الظالمین الا تبارا ثم قل السلام علیک
ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علی انبیاء الله ورسله السلام علی جبرئیل ومیکائیل والملائکة المقربین السلام علی
محمد بن عبد الله خاتم النبیین لا نبی بعده والسلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ثم تسلم و اما مستحب قولی که بعد از شهادتین
است و مشترک ما بین هر دو تشهد است پس از این حدیث شریف نیز معلوم شد و آن ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین
یدی الساعة اشهد انک نعم الرب وان محمدا نعم الرسول میباشد که در هر دو تشهد ذکر فرموده اند بعد از شهادتین و قبل از
صلوات مخفی نماند که شهادتین در این حدیث الی نعم الرسول مکرر مذکور شده یکبار قبل از تحیات و بعد از تحیات در تشهد
ثانیه بعد از آن و مرحوم شیخ مفید و ابو الصلاح و سلار بن عبد العزیز و ابن ادریس شهادتین را قبل از تحیات
اسقاط نموده اند و ابتدا به تحیات نموده اند و اکتفا بذکر شهادتین بعد از تحیات فرموده اند لکن مرحوم شیخ
صدوق و شیخ طوسی و محقق و علامه مثل حدیث شهادتین را قبل از تحیات ذکر فرموده اند هر دو خوبست لکن رعایت [حاشیه: وبعد از تحیات]
ظاهر نص اولی است مناسب در این مقام این است که ترجمه این تشهد که در این حدیث شریف مذکور است بیان شود
پس میگوییم مناسب این است که بای بسم الله بمعنی مصاحبت بوده باشد و بای بالله بمعنی استعانت بوده پس
معنی چنین میشود که ابتدا میکنم بمصاحبت اسم خداوند عالم جل شانه بجهت تیمن و تبرک و استعانت میجویم در جمیع امور
خود هم از خداوند عالم عز شانه و قاطبه ثنا مختص ذات متعال جناب احدیت است و بهترین اسماء و اعظم و اشرف اسما
از برای خداوند عالم است شهادت میدهم براینکه مستحق عبادتی نیست مگر ذات مقدس باری عز شانه که جامع جمیع صفات
و کمالات است و محال است تکثر و تعدد اصلا در آن نیست و شریکی در ذات و صفات بجهت او متصور نبوده و شهادت [حاشیه: بلغ]

میدهم

میدهم براینکه جناب سید انبیا محمد مصطفی بنده و فرستاده او است فرستاده است او را بسوی کافه ناس از برای اینکه بشارت
دهد مطیعان را بثواب و بترساند عاصیان را از عقاب فرستاده است او را پیش روی قیامت یعنی شریعت مطهره آنجناب
متصل است بقیامت و این معنی کنایه است باینکه ایشان خاتم الانبیا میباشند که بعد از ایشان پیغمبری نخواهد بود و
شهادت میدهم براینکه این خالق من خوب پروردگاریست و جناب محمد مصطفی خوب پیغمبریست خداوندا رحمت واسعه خود را
شامل احوال آنسرور و آل اطهار ایشان کن و شفاعت ایشان را در حق ماها قبول فرما و درجات ایشان را رفیع و عالی گردان
بعد از آن دو مرتبه یا سه مرتبه میگوئی الحمد لله رب العالمین یعنی کل ثنا مختص ذات کبریائیست که جامع جمیع محاسن و
کمالات است این ترجمه کلماتیست که در تشهد اول ذکر فرموده اند و اول تشهد ثانی الی قول علیه السلام والتحیات چونکه عینا
بوده که در تشهد اول مذکور شد بنابراین حاجت بترجمه دیگر نیست پس شروع میکنیم بترجمه باقی التحیات لله این بچند وجه
ممکن است که تفسیر کرده شود اول تفسیریست که در حدیث معتبر وارد شده حاصل آن این است که سلطنت و پادشاهی
و عظمت مختص ذات احدیت است دوم تحیة بمعنی ما یحیی به حاصل آن این است هر چه چیزی که متعارف شود با آن
تعظیم کرده میشود یعنی در مقام ثنا و تعظیم ذکر نمایند آن مختص ذات احدیت است یعنی سزاوار این است که نسبت بخلاق
عالم جل شانه بعمل آورده نه غیر سیم مثل دوم است لکن از جانب خداوند عالم نسبت بمخلوقین یعنی تحیه و ثنائی که بمخلوق
عطیه است از جانب خداوند عالم بر بنده که اثر سعادت و رئیس قاطبه کرامات است لکن نظر باین معنی مناسب اینست که کلام
بمعنی من بوده باشد مؤید این معنی الفاظی است که بعد مذکور است یعنی والصلوات الطاهرات نظر باینکه دور نیست که مراد
این بوده باشد رحمتهای کامل و از هر طیب و طاهر کل مخصوص خداوند عالم است که از جانب آن جهان آفرین افاضه میشود
بعباد خلوصیت قرین بعضی صلوات را حمل کرده اند بر صلوات خمس یومیه و طیبات را حمل کرده اند بر سایر اعمال حسنه صالحه
معنی بنابراین این است که طاعات و تذلل و عبادت مختص ذات احدیت است که معبود مطلق است دور نیست
که مراد از زاکیات رحمتهائی است که بتدریج متزاید شود بنابراینکه زکی از نمو بوده باشد یعنی رحمتهائی که آنا فانا در نمو
و تزاید است چنین چیزی از جانب خداوند عالم است و بس و ممکن است که مراد بغادیات رحمتهائی بوده باشد که نازل
میشود در وقت صبح یعنی از صبح تا زوال و مراد از رائحات رحمتهائی که افاضه میشود در رواح یعنی از زوال تا غروب و مراد از
سابغات رحمتهای کامله است و ممکن است که مراد از ناعمات نعمتهای تازه و مختلفه بوده باشد در ترجمه اقتصار میکنیم باین
مقام بدانکه شیخ الطائفه در کتاب مصباح در تشهد در رکعت ثانیه را چنین ذکر فرموده بسم الله وبالله والاسماء الحسنی
کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وآل محمد وتقبل شفاعته
فی امته وارفع درجته و تشهد در رکعت رابعه را چنین ذکر فرموده بسم الله وبالله والاسماء الحسنی کلها لله اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله صلی الله علیه وآله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره
علی الدین کله ولو کره المشرکون التحیات لله والصلوات الطیبات الطاهرات الزاکیات الرائحات الغادیات الناعمات لله ما
طاب وطهر وزکی وخلص وما خبث فلغیر الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله
بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة واشهد ان الجنة حق والنار حق وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی
القبور واشهد ان ربی نعم الرب وان محمدا نعم الرسول واشهد ان ما علی الرسول الا البلاغ المبین اللهم صل علی محمد وآل محمد و
بارک علی محمد وآل محمد وارحم محمدا وآل محمد کافضل ما صلیت وبارکت وترحمت وتحننت علی ابرهیم وآل ابرهیم
انک حمید مجید السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علی جمیع انبیاء الله وملائکته ورسله السلام علی الائمة

در بیان انکه ... تشهد ثانی ظاهر نیست

الهادین المهدیین السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ثم یسلم مخفی نماند ذکر کردن دعای وتقبل شفاعته در تشهد اول قول
دیگر آنکه در تشهد ثانی مطول اختصاص بتوظیف است در اول وعدم ثبوت آنست در ثانی واین ظاهر میشود از کلام اکثر اصحاب قال الفاضل
ابن البراج فی المهذب بعد الامر بالجلوس للتشهد ماصورته فیجلس متورکا ثم یتشهد ویقول بسم الله وبالله والاسماء الحسنی
کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة اللهم
صل علی محمد وآل محمد وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته ثم قال ان کانت الصلوة ثنائیة وان کانت ثلاثیة او رباعیة لم
یسلم وینهض بغیر تکبیر بل یقول بحول الله وقوته اقوم واقعد الی ان قال فاذا فعل ذلک جلس للتشهد الاخیر وقال بسم الله وبالله
والاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدی ودین الحق
لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون التحیات لله والصلوات الطیبات الطاهرات الزاکیات الرائحات الناعمات الغادیات
المبارکات لله ما طاب وطهر وزکی وخلص ونمی وما خبث فلغیر الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة الی ان قال السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته وذکر وتقبل شفاعته
فی الاول دون الثانی مع ذکر کثیر مما فی الاول فی الثانی دلیل علی اعتقاده عدم ثبوته فیه وقال فی البیان یستحب فی التشهد الاول
بسم الله وبالله والحمد لله وخیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا
بین یدی الساعة واشهد ان ربی نعم الرب وان محمدا نعم الرسول اللهم صل علی محمد وآل محمد وتقبل شفاعته فی امته وارفع
درجته الحمد لله مثنی وثلاث وفی التشهد الثانی الی نعم الرسول التحیات لله الصلوات الطیبات الطاهرات الزاکیات الغادیات
الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب وزکی وطهر وما خلص وصفی فلله ثم یکمل التشهد الی الساعة واشهد ان الساعة
آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور اللهم صل علی محمد وآل محمد وفی الرسالة النفلیة الا انه ترک بعض الالفاظ من
جمل عامل ویستحب التورک الی ان یقول قبل بسم الله وبالله والحمد لله وخیر الاسماء لله وبعد عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا و
نذیرا بین یدی الساعة واشهد ان ربی نعم الرب وان محمدا نعم الرسول وبعد الصلوة علی النبی وآله وتقبل شفاعته فی امته وارفع
درجته ثم یقول الحمد لله رب العالمین مرة وان کان ثلاثا ویقول فی التشهد الاخیر اذا بلغ وان محمدا نعم الرسول التحیات لله و
الصلوات الطاهرات الطیبات الزاکیات الغادیات الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب وزکی وطهر وخلص وصفی فلله
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة واشهد ان الساعة
آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور اللهم صل علی محمد وآل محمد الی آخر ما ذکره مجملا وچون حکم عبادات توقیفی است
پس حکم بتوظیف دعا وذکری در آن محتاج بمقتضی آنست مقتضی ما بذکر مختص است بتشهد اول یعنی در تشهد ثانی مختص
ظاهر نیست وعدم ظهور کفایت میکند در عدم امکان حکم بتوظیف مختص مطلب در این مقام اینست که از اخبار وارده از ائمه
اطهار علیهم صلوات الملک الغفار واز کلمات علما اخبار نمیتوان بجزم حکم نمود بلی اعتماد نمود در حکم بموظفیت دعای که
در تشهد ثانی بلی کلام مرحوم شیخ در نهایه ظاهر است در این باب که چنین فرموده ویستحب ان یقول الانسان فی التشهد الاول بسم الله
وبالله والاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا
بین یدی الساعة اللهم صل علی محمد وآل محمد وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته وان قال هذا فی التشهد الثانی وجمیع
الصلوات لم یکن به باس غیر انه یستحب ان یقول فی التشهد الاخیر بسم الله وبالله والاسماء الحسنی کلها لله الی آخر ما ذکره لکن بر
این کلام باین تعبیر اعتماد نمیتوان نمود در حکم بتوظیف خصوص ما در مقابل حدیث مذکور پس اسلم اجتناب از اثبات آن در تشهد
ثانی مختص است بکلام من حیث التوظیف است بنا بر این اتیان آن نه باین قصد بلکه بقصد دعا مطلق محل تشکیک نیست لکن

بنا بر این

بنابراین حال تشهد معتبره مساوی خواهد بود در این باب **مقام ثانی** در مستحب فعلی در این مقام است بدانکه آنچه مذکور شد از
اول بحث تا اینجا همه در واجبات قولیه تشهد ومستحبات قولیه آن بود کلام در اینمقام در واجب فعلی ومستحبات فعلیه است
پس میگوئیم **اما** واجب فعلی پس جلوس است بمقدار تشهد واجب بدانکه حکم این متعارف در مباحث پیش بتفصیل گذشت وبیان شد
ظاهر این است که تشکیکی نبوده باشد در حصول امتثال در هر شش قسم از اقسام جلوس **اول** جلوس است بر ورک ایسر بنحوی که
در سابق بیان شد باین کیفیت که قدمین را بجانب یمین قرار دهد وپشت قدم چپ را بر زمین بگذارد وپشت قدم راست را
بر بطن قدم چپ بگذارد **دویم** جلوس است بر ورک ایمن یعنی عکس این یعنی دو قدم را در جانب چپ قرار دهد وپشت قدم
راست را بر زمین بگذارد وپشت قدم چپ را بر بطن قدم راست بگذارد **سیم** آنست که پشت هر دو قدم را بر زمین بگذارد
وفصل مابین قدمین قرار دهد ونشیمن را بر زمین بگذارد در مابین دو قدم **چهارم** مثل سیم است لکن فصل مابین دو قدم قرار
ندهد مثل قسم سیم بلکه نشیمن را قرار دهد بر پاشنه ها **پنجم** آنست آنست که پشت پای چپ را بر زمین بگذارد وپشت پای
راست را بر بطن پای چپ ونشیمن را بر پاشنه پا قرار دهد **ششم** عکس این حالت است یعنی پشت پای راست را بر زمین بگذارد
وپشت پای چپ را بر بطن پای راست ونشیمن را بر پاشنه پا بگذارد ظاهر اینست که حصول امتثال در هر یک از اقسام
ششگانه مذکوره که بوده باشد محل تشکیک نبوده باشد بلکه در هیئت که قسم هفتم از اقسام جلوس وغیر چنین بوده باشد وآن آنست
است که نشیمن وبطن قدمین را بر زمین بگذارد ودو ساق ودو ران را از زمین بلند نماید ظاهر این است هرگاه تشهد را در هر یک
از اقسام جلوس مذکوره اتیان نماید امتثال حاصل شود اگر چه قسم اول اکمل اقسام است لکن در حق رجال وچیزی قسم آخر اکمل
اقسام است در حق نساء کلامی که هست در جلوس اقعا است واین نحوی که از اخبار وارده در این مقام ظاهر میشود این است
که اصابع قدمین را بر زمین بگذارد وپاشنه پا را بالا از زمین بلند نماید یعنی دو قدم را نصب نماید ونشیمن را بر پاشنه پاها
بگذارد واین معنی اقعا است ظاهر از مرحوم صدوق در فقیه ومرحوم شیخ در نهایه عدم جواز است واکثر قائل شده اند به
جواز لکن باکراهت وقائلین بکراهت متفرق بوده دو فرقه شده اند فرقه حکم فرموده اند بکراهت مغلظه یعنی کراهت شدید و
جماعتی دیگر حکم کرده اند بمطلق کراهت حکم بحرمت اگر چه مشکل است لکن احتیاط شدید در اجتناب است **واما**
مستحبات فعلیه پس **اول** آنها آنست که اختیار نماید در حال تشهد قسم اول از جلوس را که تعبیر از آن بجلوس بعنوان تورک
مینمایند مذکور شد این در حق رجال است در نسوان **دویم** وضع یدین است در حال تشهد بر رانها باین نحو که دست
راست را بر ران راست بگذارد قریب بسر زانو ودست چپ را بر ران چپ بگذارد هم چنین در حالتی که دو دست مضمومة
الاصابع بوده باشد یعنی انگشتان دو دست را با هم چسبانده وانگشت بزرگ را چسبانده با انگشتی که در جنب اوست
سیم آنست که نظر او در حال تشهد بدامن خود بوده باشد مثل کسی که اظهار غایت حیا نماید در حضور مولی در حال تکلم با مولای
خود **هشتم از افعال واجبه نماز تسلیم است** تحقیق حال در بیان حکم در این مقام محتاج است بایراد کلام در چند بحث
بحث اول در بیان اختلاف فقها است در این مقام بدانکه فقها اختلاف کرده اند در این مسئله لکن قول بوجوب تسلیم مختار
محققین از فقها است مثل سید جلیل القدر سید مرتضی در کتاب ناصریات وشیخ طوسی در اقتصاد وابن حمزه در وسیله
وابی الصلاح در کافی وسلار بن عبد العزیز در مراسم وسید بن زهره در غنیه ویحیی بن سعید در جامع ومرحوم محقق
در شرایع ونافع ومعتبر ومرحوم علامه در منتهی وتبصره وفخر المحققین در ایضاح ومرحوم شیخ شهید در ذکری وبیان و
دروس ولمعه والفیه وشیخ ابی العباس احمد بن فهد در مهذب ومقتصر وموجز وشیخ مفلح در کشف الالتباس وشیخ
بهائی در حبل المتین واثنا عشریه واین قول مختار معتمدین از مشایخ عظام است قدس الله تعالی ارواحهم که بشرافت

در بیان اقسام جلوس

در بیان مستحبات فعلیه در تشهدات

در بیان تسلیم

سعادت خدمت ایشان مشرف شده ام قول ثانی استحباب تسلیم است و این قول مختار ابن براج است در شرح جمل و مهذب
لکن بعوض کلام ایشان در شرح جمل و مرحوم علامه است در تذکره و نهایة الاحکام و تحریر و تلخیص و مختلف و قواعد و ارشاد
و محقق ثانی است در جامع المقاصد و شهید ثانی است در شرح ارشاد و شرح لمعه و محقق اردبیلی است در مجمع الفایده و صاحب
ذخیره و صاحب بحار است در رضیعه و کفایه و بحار قول ثالث در مسئله قول بوجوب صیغه السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین است و استحباب السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و ابن ادریس
در سرایر مبحث دویم در بیان صیغه تسلیم است بدانکه صیغه سلام دو است یکی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و دیگری
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و اما السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته اگرچه جماعتی قایل بوجوب آن شده
اند مثل صاحب فاخر چنانچه شیخ شهید در کتاب بیان حکایت نموده و صاحب کنز العرفان بعد از آنکه قول بوجوب
آنرا حکایت نموده از بعض مشایخ معاصرین خود لکن مشهور در ضعف این قول نیست مثل قول راوندی که قایل شده بانکه
هرگاه کسی بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته در این صورت این تسلیم با آنکه مستحب است قایم مقام السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته میشود در اینکه خارج از صلوة میشود بجهة آن و این قول ضعیف است پس صیغه سلامی که
مخرج از نماز هست یکی از دو صیغه مذکوره است لهذا اجماع فقها منعقد است بر اینکه هر دو مدخلیت در خروج
از نماز دارند باین معنی که واجب بوده باشد بر مکلف که اتیان بهر دو صیغه نموده باشد چنین نیست بلکه اکتفا بیکی از این
دو صیغه میتوان نمود لکن خلاف در اینست که آیا السلام علیکم متعین است در این باب پس ترک آن و اختیار السلام
علینا متعین است پس عدول از آن جایز نیست اول ظاهر میشود از مرحوم سید مرتضی در ناصریات و ابو الصلاح در کافی
قال فی موضع من الکافی و عند ذکر التشهد و التسلیم ما هذا لفظه السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین السلام علی محمد و آل المصطفین ثم تسلم التسلیم الواجب و قال فیما قبل فی مقام بیان
الامور الواجبة فی الصلوة و الفرض الحادی عشر السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و این قول ظاهر میشود از ابن زهره
در غنیه دویم ظاهر میشود از یحیی بن سعید در جامع و هم چنین کلام شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و کلام ابن
ادریس که در سرایر ظاهر اینست که هیچیک از دو قول صحیح نبوده باشد بلکه مکلف مخیر است در اختیار هر یک از دو صیغه
که بوده باشد پس هرگاه اختیار نمود صیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین را باین اتیان که خواهد بود
بتسلیمی که معتبر است در خروج از نماز چنانچه هرگاه اختیار نماید صیغه السلام علیکم را همچنین خواهد بود و این قول ظاهر
شود از مرحوم شیخ مفید در مقنعه و صاحب مراسم و محقق و غیر هم لکن در صورت اختیار السلام علینا خروج از نماز
محقق میشود و در اشکال اتیان بصیغه السلام علیکم بعد از آن مستحب است و اما هرگاه اختیار نماید السلام علیکم را
در حکم باستحباب اتیان بصیغه السلام علینا بعد از آن اشکال است نظر بعدم معلومیت مستند لکن نظر بصدور
فتوی بآن از جماعت از اعیان اصحاب حکم باستحباب دور نیست مبحث سیم در بیان کیفیت هر یک از دو صیغه تسلیم مذکوره
است پس میگوییم اما صیغه اولی ظاهر اینست که واجب بوده باشد اتیان بمجموع السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
پس هرگاه اخلال کند ببعضی از کلمات بلکه ببعضی حروف آن منافی با حصول امتثال است و هم چنین است حال
هرگاه تبدیل نماید ببعضی کلمات آنرا اگرچه بلفظ بوده باشد که مفید معنی مبدل منه بوده باشد مثل اینکه تبدیل
لفظ جلاله نماید بضمیر راجع بآن مثلا یا اینکه تبدیل صالحین نماید بمتقین باین نحو السلام علینا و علی عباده
المتقین و هم چنین است هرگاه تبدیل متکلم مع الغیر نماید بمتکلم وحده مثل اینکه بگوید السلام علی و علی عباد الله

در بیان استحباب السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و وجوب احد السلامین اخیر

جایز نیست السلام علینا م م

در بیان کیفیت هر یک از دو صیغه تسلیم مذکوره

الصالحین

الصالحین اگرچه مصلی منفرد بوده باشد مجملا معتبر در این صیغه خصوص الفاظ مذکوره بهیئت مذکوره میباشد و اما صیغه
السلام علیکم پس مستفاد از کلمات فقها آنست که اختلاف کرده اند در آن بسه قول اول جواز اجتزا است بلفظ السلام
علیکم این قول مختار معتبر و منتهی و ذکری و موجز و بحر است و شیخ شهید در کتاب بیان این قول را نسبت باکثر فقها داده و قول
ثانی آنست که لازم است السلام علیکم و رحمة الله این قول را جماعتی از فقها نسبت داده اند بابی الصلاح لکن کلام آن مرحوم
در کتاب کافی در نسخه که نزد حقیر هست مطابق با این نیست بلکه مطابق با ثالث است سیم بانضمام و برکاته است پس
واجب السلام علیکم و رحمة الله و برکاته است این قول ظاهر میشود از محقق در شرایع و نافع و مرحوم شیخ شهید در کتاب بیان اولی
اختیار نموده مختار قول اول است لکن احتیاط رعایت ثالث است مجملا ظاهر اینست که اکتفا بصیغه السلام علیکم تواند
نمود و انضمام و رحمة الله و برکاته اولی و احوط است لکن لازم نیست اما رعایت هیئت مذکوره ظاهر اینست که لازم
بوده باشد پس هرگاه علیکم را مقدم دارد یا اسقاط لام نماید و بگوید سلام علیکم صحیح نخواهد بود و خلافی در این ظاهر
نیست مگر در صورت اسقاط الف و لام که مرحوم محقق و علامه قایل بجواز شده اند مبحث چهارم در بیان اینکه آیا بر
مکلف لازم است قبل از شروع بصیغه سلام نیت آن نماید بعد از آن شروع بآن نماید یا لازم نیست میگوییم این مسئله
مبتنی بر اینست که آیا صیغه تسلیم جزء نماز است یا خارج از آن است اگر اول است حاجت بنیت جدید نیست چه
نیت نماز در اول متعلق بجمیع اجزای نماز هست پس محتاج بنیت جدیدی نخواهد بود در مقام تسلیم مثل سایر اجزای نماز
و اگر جزء نماز نبوده باشد یا میگوییم نیت آن نماید بعد از آن شروع بآن نماید لکن مختار اینست که تسلیم جزء آخر نماز است
پس حاجت بنیت جدید نخواهد بود بلکه ممکن است قایل بشویم بعدم احتیاج بنیت مطلقا اگرچه قایل باشیم بعدم
جزئیت نظر باینکه در حین اشتغال بصلوة تسلیم در آخر صلوة منوی مکلف هست اگرچه فرض کنیم که جزء صلوة نبوده باشد
مگر در صورتی که فرض شود که جاهل بوده باشد بوجوب تسلیم و آن از محل کلام خارج است بعلاوه اینکه ممکن است که گفته شود
صدور فعل از فاعل با عدم نیت ممکن نیست مگر در صورتی که فرض شود که غافل بالمره بوده باشد و در این صورت بنا بر عدم
جزئیت اول کفایت میکند در حکم بصحت نظر باینکه معتبر در صحت صلوة همان استدامت حکمیه است و غفلت بالمره در بعض
اجزاء صلوة منافی با تحقق آن نیست و اما بنا بر خروج تسلیم پس هرگاه اکتفا بنیت اول محل اشکال است چنانچه بعضی از آن بعد از
تامل ظاهر میشود و لکن چون احتمال خروج بسیار ضعیف است پس اعتنا باو نیست بلی تکلم باین فرع بنا بر قول باستحباب تسلیم
مناسب است باین نحو نظر باینکه قول باستحباب تسلیم اعراض از آن و اخلال بآن جایز است پس در حین نیت ممکن است
منوی مکلف نماز بوده باشد مختوم بصلوات پس در این صورت در حین شروع بنماز تسلیم منوی مکلف نبوده بعد از اتمام
بصلوات که خواهد اتیان بتسلیم نماید میباید نیت نماید پس میباید تقریر مسئله باین نحو شود بنا بر قول باستحباب تسلیم
اگر منوی مکلف حین اشتغال بصلوة صلوة با تسلیم بوده باشد پس در حین تسلیم حاجت بنیت دیگر نخواهد بود و اگر با عدم
تسلیم بوده بعد از فراغ از صلوة اراده او منحرف شد و خواهد اتیان بتسلیم نماید میباید نیت تسلیم نموده اتیان بتسلیم نماید لکن
چون قول باستحباب تسلیم ضعیف است پس محتاج بآن نیستیم بلی بنا بر مختار نظر باینکه کلام جاریست در تسلیم ثانی نظر باینکه
یکی از دو صیغه واجب است و دیگری مستحب خواهد بود پس هرگاه مقصود مکلف این بود که اقتصار بتسلیم واجب نموده باشد
بعد از اتیان بآن بنا بر اولی او قرار گرفت که اتیان بتسلیم مستحب نیز نموده باشد در این صورت محتاج است که اول نیت آن نماید بعد
از آن اتیان بآن نماید اما ممکن است که گفته شود اگرچه امر چنین است که مذکور شد لکن تعلق اراده در اتیان مستحب به
آن صورت عین نیت است پس انفکاک این فرض از نیت نیست تا کسی محتاج باشد باینکه در این صورت نیت باید بکند

در بیان عدم لزوم نیت قبل از شروع بتسلیم

ملي

باشد **مبحث پنجم** در بیان این است که در مقام خروج از نماز آیا تعیین مُخرج ضرور هست یا نه **توضیح** مرام مقتضی این است
که گفته شود بنا بر مختار که قول بوجوب تسلیم و دخول آن در نماز بوده باشد خروج از نماز محقق نمیشود مگر باتیان بتسلیم
شکی که در این بحث کلام کرده در این مقام هست این است که تحقق خروج از نماز بصیغه تسلیم موقوف بر این است که مکلف
تعیین نماید که باین صیغه خارج از نماز خواهد شد خواه صیغه السلام علینا این قصد را نماید یا در صیغه السلام علیکم خواه
این قصد را در آخر اول اتیان بآن نموده نماید یا در ثانی پس در صورتیکه اتیان بالسلام علینا و السلام علیکم نموده باین ترتیب که
اول اتیان بالسلام علینا نموده و ثانی بالسلام علیکم خروج از نماز بالسلام علینا در صورتی محقق میشود که قصد خروج
آن نماید پس در همین صورت هرگاه قصد خروج بالسلام علیکم نموده خروج بالسلام علینا محقق نمیشود بلکه بالسلام علیکم
محقق میشود و همچنین است حال در صورت عکس یعنی اول اتیان بالسلام علیکم نماید بعد از آن بالسلام علینا مجملا
بنا بر فرض مذکور تحقق خروج از نماز موقوف است بقصد خروج و تعیین مُخرج یا ضرور چنین نیست بلکه مُخرج از نماز آن است
که شرع ناطق باو شده است که آن مُخرج است محتاج بتعیین از مکلف نیست مختار در نظر قاصر ثانی است پس در صورت اقتصار
بر یکی از دو صیغه که بوده باشد همان مُخرج است خواه تعیین نماید یا نه و اما در صورت اتیان بهر دو صیغه و تقدیم السلام
علینا و تأخیر السلام علیکم همان صیغه اولی مُخرج است اگرچه تعیین ننماید که آن مُخرج باشد و همچنین صورت عکس
پس مُخرج از نماز هر یک از دو صیغه مذکوره است که اول اتیان بآن نموده اگرچه قصد ننماید که آن مُخرج باشد مجملا تعیین
نمودن اینکه این صیغه مُخرج است لازم نیست و این مشهور ما بین فقها است بلکه قایل بلزوم آن ظاهر نیست بلی عبارت
مرحوم صاحب جامع در بادی امر اگرچه موهم لزوم آن هست لکن بعد از ملاحظه سابق آن ظاهر میشود که مقصود آن
مرحوم استحباب است نه وجوب و چون که عبارت آن مرحوم مشتمل بر ذکر فرعی بوده موهم لزوم است مناسب آن است
که تبیین شود بر حقیقت حال در این مطلب پس میگوییم قال فی الجامع باب کیفیة الصلوة الصلوة تحتوی علی الفعل و الترک
و الکیفیة و لکل منهما ضربان واجب و ندب الی ان قال و الکیفیة الواجبة ان ینوی فیکبر الی قوله و الکیفیات المندوبة ترفع
الیدین الی محاذاة شحمة اذنیه مع کل تکبیرة الی ان قال و الایماء بالتسلیم تجاه القبلة الی الجانب الایمن للامام و المنفرد و الی الیمین
للمأموم و الی الیسار ان کان علی یساره احد او حائط و ینوی به الخروج من الصلوة انتهی کلامه رفع مقامه این کلام صریح است
در اینکه مراد آن مرحوم این است که نیت خروج در تسلیم از جمله امور مستحبات است نه واجبه و این کلام نظیر کلام مرحوم ابن حمزه است
در وسیله حیث قال فی مقام تعداد الامور المستحبة و الایماء بالتسلیم تجاه القبلة الی الجانب الایمن للامام و المنفرد ناویا
به الخروج من الصلوة و همچنین نظیر کلام مرحوم شیخ است در مبسوط که فرموده است و من قال من اصحابنا ان من فرض
فی تسلیمة واحدة یخرج من الصلوة ینبغی ان ینوی بها ذلک مجملا قول بوجوب تعیین مُخرج ظاهر نیست لکن استحباب آن را ظاهرا
نادیدم و آنچه مذکور شد در تعیین مُخرج بود و اما لزوم نیت خروج مطلقا یا بنحوی که قصد نماید که من از نماز خارج میشوم قطع
نظر از خصوص مُخرج نموده پس این هم ثابت نیست مثل اینکه حاجی محلّ یا بتقصیر قصد تحلیل اشیاء محرمه در حال احرام مینماید
تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود نظر باینکه امر چنین است که بمحض دخول در نماز حرام میشود بر مکلف ارتکاب
آن امور مثل اکل و شرب و تکلم و استدبار و غیر آنها مقصود در این مقام این است که لازم نیست بر مکلف که در حین تسلیم
نیت این نماید که اشیاء محرمه بر من حلال میشود بسبب تسلیم چنانچه نیت حاجی این مطلب لازم است و همچنین ظاهر
این است که لازم نیست که در حال التسلیم نیت این نماید که من از نماز خارج میشوم اگرچه عالم باینکه تسلیم آخر نماز است مستلزم
این مطلب هست لکن کلام در ثبوت تکلیف است در این وقت باین نحو که لازم بوده باشد نیت این نماید که من از نماز خارج میشوم

بجنوبکه مرحوم

فرق است ما بین اینکه چیزی لازم فعل بوده باشد یا مکلف بر بوده باشد مقصود نفی ثانی است **مبحث ششم** در بیان
اینکه در مقام تسلیم اتیان بیکی از چند طریق میتوان نمود که بهر یک از آنها امتثال حاصل است **اول** آنست که جمع نماید ما
بین هر دو صیغه لکن با تقدیم السلام علینا بر السلام علیکم **دوم** عکس این است پس السلام علیکم را مقدم میدارد بر السلام
علینا ظاهر این است که هر دو قسم جایز بوده باشد و امتثال بهمان صیغه اولی حاصل میشود و اتیان بصیغه دیگر مستحب هم
بود لکن تقدیم السلام علینا و تأخیر السلام علیکم اولی از عکس است چنانچه بیان شد **سیم** آنست که اقتصار نماید بصیغه
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین **چهارم** آنست که اقتصار نماید بصیغه السلام علیکم و رحمة الله و برکاته هر یک از
دو صورت اخیره که بوده باشد جایز و بی عیب است لکن کلام در اولویت احدهما است بر دیگری باین معنی که بعضی اقرب باحتیاط
بوده باشد از دیگری و حکم بر این خالی از اشکال نیست نظر بتعارض مقتضی احتیاط در این مقام **توضیح** مطلب مقتضی این است که
گفته شود اگرچه مقتضای کلام سید مرتضی در ناصریات و کلام ابو الصلاح در کافی و کلام ابن زهره در غنیه حکم بوجوب
عینی بودن السلام علیکم است بنا بر این احتیاط مقتضی رعایت این صیغه است لکن مقتضای کلام شیخ مفید در مقنعه و
شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و یحیی بن سعید در جامع عکس این است یعنی صیغه السلام علینا واجب عینی بوده باشد
پس مقتضای این قول این است که اخلال بالسلام علینا جایز نبوده باشد پس چنین نیست که در اختیار احدهما یقین خروج از
خلاف محقق شود و در دیگری چنین نبوده باشد بلکه اختیار هر یک که بوده باشد چنانچه مطابق بفرموده جماعتی از
اجلاء اصحاب هست مخالف بفرموده جماعت دیگر است لکن دور نیست که حکم شود باولویت اقتصار بالسلام علیکم از اقتصار
بصیغه دیگر نظر باینکه کلام مرحوم سید مرتضی و ابو الصلاح و ابن زهره آن مرحوم در حکم بوجوب صیغه السلام علیکم و بودن صیغه دیگر
بعنوان اطلاق اظهر است از حکم بوجوب السلام علینا و استحباب السلام علیکم که مدلول علیه بکلام مرحوم شیخ مفید و غیره هست
توضیح مرام مقتضی این است که گفته شود دور نیست که مراد جماعت از اعاظم مذکوره که فرموده اند انصراف از نماز بصیغه السلام
علینا محقق میشود و صیغه السلام علیکم مستحب است در صورت اتیان بصیغه السلام علینا بوده باشد مقدم بر السلام علیکم
بنا بر این هرگاه اقتصار بالسلام علیکم نماید خروج از نماز بآن خواهد شد و این واجب خواهد بود پس اخلال بواجب ننموده هم خواهد
بود بخلاف کلام سید مرتضی و غیره که کلام ایشان در تعیین صیغه السلام علیکم و عدم جواز عدول از آن اگرچه در صورت اتیان
بصیغه السلام علینا بوده باشد اظهر است لکن انصاف این است این مطلب بلا ملاحظه کلام مقنعه و مبسوط و خلاف ظهوری است
اما نسبت بکلام جامع چنین نیست و عبارت آن مرحوم در این مقام این است و التسلیم الواجب الذی یخرج به من الصلوة السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین چه دلالت این کلام بر حصر واجب و مخرج در این صیغه محل تأمل نیست مگر اینکه گفته شود این مطلب
در عبارت جامع اگرچه مسلم است لکن در عبارت مقنعه و مبسوط و خلاف مسلم نیست بخلاف کلام ناصریات و کافی و غنیه مجملا
کلام این اعاظم مذکوره کالصریح است در اینکه خروج از نماز و واجب منحصر است در صیغه السلام علیکم خواه در صورت انضمام
بالسلام علینا بوده باشد یا صورت انفکاک از آن و اما کلام مقنعه و مبسوط و خلاف در حکم باستحباب السلام علیکم ممکن است
که گفته شود مراد صورت انضمام بالسلام علینا است نه مطلقا پس در صورت اقتصار بالسلام علینا مخالفت نسبت بهر عبارات خواهد
است بخلاف صورت اقتصار بالسلام علیکم که مخالفت در این صورت بخصوص کلام جامع ظاهر است نه غیره پس اقتصار بالسلام
علیکم از این جهت اولی است از اقتصار بالسلام علینا مجملا تأمل در جواز اقتصار بهر یک از دو صیغه که بوده باشد نیست کلامی که
هست در رجحان و مرجوحیت است و آن بنحویست که مذکور شد **مبحث هفتم** در بیان رجحان رعایت بعضی احوال است که در حق
مصلی در حالت تسلیم پس میگوییم مصلی یا منفرد است یا امام است یا ماموم در اینجا سه مقام است **مقام اول** در وظیفه منفرد است

در وظیفهٔ منفرد
در حال التسلیم

در حال تسلیم این محل خلاف است ما بین فقها چهار قول اول آن است که منفرد اتیان بصیغه سلام مینماید در حالت استقبال قبله با
ایمای بانف بجانب یمین خود این قول شیخ صدوق است در فقیه دویم مثل اول است لکن با انحراف قلیل بوجه بجانب یمین این
قول سید مرتضی است در جمل و انتصار و ابن ادریس است در سرایر بلکه مرحوم سید در کتاب انتصار بر این دعوی اجماع نموده مخفی
نماند که ممکن است ارجاع قول اول بثانی نظر باینکه میل بینی بجانب راست ممکن نیست مگر بتحریک وجه بجانب راست عبارت شیخ
صدوق در این باب این است وان صلیت وحدک قلت السلام علیکم مرة واحدة وانت مستقبل القبلة وتمیل بانفک الی
یمینک قول سیم آن است که سلام منفرد بجانب قبله است چنانچه مذکور شد لکن بگوشه چشم راست اشاره میکند بجانب
راست خود رابع اقوال اکتفای بایما است مطلقا بلکه مطلوب رعایت استقبال است و این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ
در مبسوط و جمل مختار ما بین اقوال مذکوره ثالث اقوال است پس مستحب در حق منفرد این است که در حال تسلیم بگوشه چشم
راست اشاره نماید بجانب راست مقام دویم در وظیفه امام است در حالت تسلیم و این نیز محل خلاف است چند قول
اول قول شیخ صدوق است که فرموده است که وظیفه امام آن است که در حال تسلیم اشاره بچشم مینماید بجانب راست
خود دویم آن است که ایماء در حق امام مطلوب نیست مطلقا بلکه مطلوب اتیان تسلیم است با رعایت استقبال
تفرقه ما بین منفرد و امام در این باب نیست و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ در جمل و مبسوط ثالث اقوال آن است که امام
بصفحه روی خود اشاره مینماید بجانب یمین قول و این قول سید مرتضی است در جمل العلم والعمل و قول ابن ادریس است در
سرایر چنانچه در حق منفرد چنین قایل شده اند و این قول مختار محقق و علامه و غیر ایشان است رابع اقوال آن است که امام
و منفرد اشاره مینمایند بطرف انف بجانب یمین و این مختار شیخ طوسی است در اقتصاد و ارجاع این قول بقول ثالث ممکن است
چنانچه در مقام اول مذکور شد قول خامس در این مقام آن است که امام مثل منفرد بگوشه چشم خود راست اشاره مینماید بجانب
یمین و این قول شیخ طوسی است در مصباح و ابن براج است در مهذب و این مطلب اگرچه در حق منفرد مسلم است لکن در حق
امام مسلم نیست بلکه مستحب در حق امام قول ثالث است یعنی سنت در حق امام آن است که بصفحه روی خود اشاره نماید بجانب
یمین خود در حیثیت حکمت در این باب بوده باشد چونکه قصد امام در السلام علیکم تعلق میگیرد بماموین و این سلام برایشان
است چنانچه مستفاد از بعض نصوص معتبره است پس مناسب این است سلام نوعی بوده باشد که مشخص بماموین شود
که امام قصد آنها نموده است پس مناسب این است که اشاره بصفحه رو نماید و ترجیح یمین بجهت اشرفیت خواهد بود و اما
منفرد پس نظر باینکه مسنوع او ملائکه است چنان بیان خواهد شد بنا بر این حاجت بایماء بوجه نیست همان ایمای بگوشه چشم
کفایت میکند در این مقام مقام سیم در بیان وظیفه ماموم است در مقام تسلیم بدانکه مشهور ما بین فقها
آن است که ماموم در صورتیکه در جانب یسار او کسی نبوده باشد اکتفا مینماید بتسلیم واحد در حالت توجه بقبله و بصفحه
صورت خود اشاره مینماید بجانب یمین و اما هرگاه در جانب یسار او کسی بوده باشد در این صورت اتیان بسلام ثانیا
مینماید بوجه و بصفحه صورت اشاره مینماید در سلام ثانی بجانب یسار پس وظیفه ماموم اتیان بتسلیم واحد است در صورتی
که در جانب یسار او کسی نبوده باشد و بدو تسلیم است بنحوی که مذکور شد در صورتی که در جانب یسار او کسی بوده باشد
و مخالف در این مقام مرحوم شیخ صدوق است از دو راه یکی اینکه قایل شده اند بسه صیغه سلام در حق ماموم یکی بجهت رد سلام
امام و ثانی بجانب یمین و ثالث بجانب یسار ثانی اینکه حکم فرموده اند بثبوت تسلیم بجانب یسار اگرچه احدی نبوده باشد لکن بشرط
وجود دیوار در جنب آن پس بنا بر فرموده ایشان کفایت میکند در حکم بثبوت تسلیم بجانب یسار تحقق احد امرین یا انسان یا
حایط در آن جانب و موافقت فرموده اند با ایشان در مطلب ثانی صاحب جامع و مستند در سر سلام را اگرچه روایت فرموده

در بیان وظیفه ماموم در حال تسلیم

در حال

٣٤٢

در حال لکن مستند کفایت حایط در جانب یسار در حکم بثبوت تسلیم از غیر معلوم نیست پس حکم بثبوت آن مشکل است سیما
بعد از آنکه بمقتضای مفهوم در جمله از نصوص معتبره خلاف آن باشد تنقیح مقام محتاج است باین چند مطلب اول آن است که آیا
میل وجه بجانب یمین در صورتی است که در جانب یمین کسی بوده باشد یا مطلق است میگوئیم اگرچه بعضی از احادیث که فرموده
سئل علی بن جعفر ... و شمالک موهم اختصاص است لکن ظاهر مطلق است نظر باطلاق در جمله از نصوص معتبره و تصریح در کلمات
جماعت از اجله پس تسلیم بجانب یمین ثابت است اگرچه مطلقا در جانب یمین احدی نبوده باشد مطلب دویم آن است که آیا در حکم
بشرعیت تسلیم ثانی بجانب یسار کفایت میکند وجود انسانی اگرچه از جمله ماموین نبوده باشد یا مختص باین است که آن شخص
از جمله ماموین بوده باشد میگوئیم اگرچه مقتضای حدیث صحیح ... لکن ظاهر این است که
حکم مختص بماموم بوده باشد نظر بمقتضای تعلیل در حدیث صحیح که فرموده لان عن یسارک من یسلم علیک نظر باینکه امر بتسلیم بجانب
یسار معلل است بقصد رد سلام از کسی که در جانب یسار بوده باشد و معلوم است که آن مختص بماموم است لکن اشکالی که در این
مقام میتوان کرد این است میگوئیم بنا بر آنچه که مذکور شد وجود ماموم مطلقا کفایت نمیکند در حکم بمشروعیت سلام بجانب یسار
بلکه علت شرعیت قصد رد سلام است از آنکس بنا بر این هرگاه فرض شود در جانب یسار این شخص ماموم باشد لکن سلام
از او بجانب یمین صادر نشود پس حکم بشرعیت سلام بجانب یسار در چنین صورت ممکن نخواهد بود جواب از این میتوان
گفت که وجود یک نفر از ماموین در جانب یسار که سلام نماید بجانب یمین خود کفایت میکند در حکم بشرعیت سلام بجانب
یسار اگرچه شخص متصل باین شخص ترک سلام بجانب یمین نماید بل اشکال متوجه است در صورتیکه فرض شود موجود در جانب
یسار یک نفر باشد و آن ترک سلام نماید یا فرض شود که مختص باشد که احدی از اشخاص موجوده در جانب یسار سلام بجانب
یمین ننماید پس باید حکم بشرعیت سلام بجانب یسار در چنین صورت نتوان نمود تحقیق در جواب از اشکال این است که لازم
در صورت متوجه است که حمل شود کلام معصوم علیه السلام لان عن یسارک من یسلم علیک بر اخبار و این صحیح نیست نظر بلزوم
کذب ... و لازم می آید که حکم بشرعیت سلام بجانب یسار توقف داشته باشد بعلم بقصد رد سلام از کسی که در جانب یسار بوده
باشد پس در صورت عدم علم لازم می آید که حکم بشرعیت آن نتوان نمود اگرچه علم بعدم نبوده باشد پس شرعیت سلام بجانب
یسار مختص نخواهد بود در صورت علم بقصد رد سلام از کسی که در جانب یسار بوده باشد اطلاقات نصوص وارده در مسئله و
کلمات اصحاب بلکه اجماعات منقوله در مسئله ابی از این است پس حدیث محمول بر انشا است بنا بر این معنی حدیث چنین خواهد
بود که تو باید اتیان بسلام نمائی بجانب یسار نظر باینکه در جانب یسار کسی هست که سلام بر تو از او مطلوب است پس مناط
در شرعیت سلام بجانب یسار بنا بر این مطلوبیت سلام است از کسی که در جانب یسار بوده باشد خواه اتیان بسلام
نماید یا خیر بنا بر این مطلقا اشکالی وارد نیست و از این جواب مندفع میشود اشکال دیگر تقریر اشکال این است هرگاه سلام
بر جانب یسار بجهت رد سلام کسی بوده باشد که در جانب یسار بوده باشد لازم می آید این شخص که در جانب یمین هست اتیان
بسلام بر جانب یسار نتواند نمود مگر بعد از قصد رد سلام از کسی که در جانب یسار هست پس لازم خواهد بود که این شخص تاخیر
نماید تا سلام از هر کسی که در جانب یسار هست صادر شود بعد از آن تسلیم بجانب یسار نماید بنا بر این هرگاه فرض شود عدد اشخاص
که در صف میباشند صد نفر بوده باشد می باید آن شخص که در اول صف ایستاده است تامل نماید در سلام بجانب یسار تا سلام
از نود و نه نفر صادر شود آن وقت اتیان بسلام بجانب یسار نماید و همچنین است شخص ثانی باید تامل نماید تا سلام از نود و
هشت نفر صادر شود و هکذا تا آخر و این منطوی الفساد است و همچنین هرگاه فرض کنیم جانب یسار ماموم مسبوق بوده باشد امام که
فارغ شد از نماز و این شخص مسبوق سر رکعت دیگر از نماز او باقی باشد پس باید بگوئیم آن شخص که در جانب یمین این ماموم مسبوق

هست در آن وقت که از نماز فارغ شده اتیان بسلام بجانب یسار در حق او مشروع باشد مگر بعد از فراغ آن مسبوق از نماز پیش از تمام

در اتیان بسلام بجانب یسار تامل نماید تا آن شخص از نماز فارغ شود و این مرفوع است بخصوص وارده در مسئله و کلمات فقهای

اصحاب قدس الله ارواحهم اینجا هم دو صورت بود که حدیث مذکور حمل بر اخبار شود ما هرگاه حمل بر انشا شود بعضی که

مذکور شد مطلقا اشکال نیست چنانچه تغییر آن شد پس حمل بر انشا متعین است و اشکالات مذکوره مطلقا وارد نیست

مطلب سیم در بیان این است که این ایمای مذکور خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد در کدام یک از صیغه سلام است

بدانکه کلمات فقها در این باب مختلف است مستفاد از کلام صاحب جامع این است که این ایماء در صیغه السلام علینا است نظر به

اینکه آن مرحوم در سه موضع از کتاب مذکور کلامی ذکر نموده اند جمع ما بین کلمات آن مرحوم در سه موضع مقتضی این است که

مذکور شد مناسب این است کلام آن مرحوم در مواضع مذکوره ذکر شود تا حقیقت حال مشخص شود اول گفته خارج از وضع

رساله است بی تکلف قال فی موضع من الجامع الصلوة یحتوی علی الفعل و الترک و الکیفیة و لکل منها ضربان واجب و ندب

والفعل الواجب ضربان رکن و غیر رکن الی ان قال و غیر الرکن قرائة الحمد و سورة معها فی الفرض مع التمکن و الختار و تسبیح الرکوع و

السجود و رفع الرأس منهما و قرائة الحمد او التسبیح فی الثالثة و الرابعة و جلستا الفصل و الجلوس و التشهد و الشهادتان و

الصلوة علی النبی و الصلوة علی آله و التسلیم و به یتحلل منها انتهی و قال فیما بعد ذلک فی بیان الکیفیات المندوبة ما هذا لفظه

والکیفیات المندوبة رفع الیدین الی محاذاة اذنیه مع کل تکبیرة الا الانتقال و الایماء بالتسلیم تجاه القبلة الی الجانب الایمن

للامام و المنفرد و الی الیمین للماموم و الی الیسار ان کان علی یساره احد او حائط و ینوی به الخروج من الصلوة و قال فیما بعد

ذلک التسلیم الواجب الذی یخرج به من الصلوة السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و المستفاد من الکلام الاول

ان التسلیم من الافعال الواجبة الغیر الرکنیة للصلوة و انه مما یتحقق به الخروج من الصلوة و من الکلام الثانی ان التسلیم الذی

یومی به تجاه القبلة الی الجانب الایمن للامام و المنفرد هو الذی ینوی به الخروج من الصلوة و من الکلام الثالث ان التسلیم

الواجب الذی یخرج به من الصلوة هو السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فاللازم من الجمیع ان السلام الذی یومی به الی

الجانب الایمن هو السلام علینا کما لا یخفی و هذا هو الظاهر من موضع من المقنعة و المراسم قال فی المقنعة فی بیان التسلیم

فی صلوة الظهر و العصر و المغرب و العشاء و صلوة الغداة السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و یومی بوجهه الی القبلة

و یقول السلام علی الائمة الراشدین السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و ینحرف بعینه الی یمینه فاذا فعل ذلک فقد فرغ

من صلوته و خرج منها بهذا التسلیم و اقتصر تلمیذه الجلیل فی المراسم فقال فی مقام بیان التسلیم فی الصلوات المذکورة السلام علیک

ایها النبی و رحمة الله و برکاته و یومی بوجهه الی القبلة السلام علی الائمة الراشدین السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

و ینحرف بعینه الی یمینه فقد تمت صلوته و هذا الکلام من شیخنا المفید و تلمیذه السدید یدل علی ان الایماء المذکور فی السلام

علینا کما لا یخفی مع انها ذکر فی مقام بیان تسلیم ما قبله الزوال ما هو صریح فی ان فی السلام علیکم قال فی المقنعة و یسلم تجاه القبلة

تسلیمة واحدة یقول السلام علیکم و رحمة الله و یمیل مع التسلیمة بعینه الی یمینه فاذا سلم فقد فرغ من الرکعتین و مثله کلام المراسم و فی

المراسم و یسلم تجاه القبلة تسلیمة واحدة یقول السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و ینحرف بوجهه یمینا و یتم ثمانی رکعات کل رکعتین

بتسلیمة علی کیفیة ما رسم و الجمع بین کلامیهما بعد امکان دعوی القطع بعدم اختصاص احکام الصیغتین بالنافلة و الاخری بالفرض

یتوقف علی ان یقال ان مرادهما ان الایماء المذکور انما هو فی التسلیم المخرج من الصلوة فان جعلتا السلام علینا فهو و ان جعلته

السلام علیکم فهو فیه از اینجا مذکور شد ظاهر شد دو قول در مسئله **اول** آنکه این ایماء در صیغه السلام علینا است نظر باینکه

تسلیم واجب مخرج از نماز منحصر است در آن و این قول صاحب جامع است **دوم** آنست که مخرج از نماز مردد است ما بین دو صیغه

مذکوره هر یک را که اختیار نماید همان مخرج است پس هرگاه السلام علیکم را اختیار نمود همان مخرج خواهد بود چنانچه

هرگاه السلام علینا را اختیار نمود همان مخرج خواهد بود هر یک را که اختیار نمود ایما بجانب یمین را در آن باید بعمل

آورد و این مستفاد میشود از کلام شیخ مفید و تلمیذ سلار چنانچه اشاره به آن شد ما به الاشتراک ما بین قول این

آنست که ایما بجانب یمین مثلا در سلام مخرج از نماز است و ما به الامتیاز بینهما آن است که مخرج بنا بر قول صاحب

جامع السلام علینا است لا غیر و بنا بر قول شیخ مفید و غیره مخرج مردد ما بین دو صیغه است هر یک را که اختیار نمود ایما

در آن ثابت است **ثالث** اقوال آنست که این ایما در صیغه است که در السلام علیکم بوده باشد خواه مسبوق باشد به صیغه

السلام علینا یا غیر منفک از او بوده باشد یا غیر و این مشهور ما بین متاخرین است قال فی المقنع بعد ان اورد التشهد

المشتمل علی السلام علینا و غیره ما هذا لفظه فاذا کنت اماما فسلم و قل السلام علیکم مرة واحدة و انت مستقبل القبلة

و تمیل بعینک الی یمینک و ان لم تکن اماما فقل السلام علیکم و تمیل بانفک الی یمینک و بمثله اورده فی الفقیه و هو الظاهر

منه فیما ذکره فی اواخر المجالس فی جملة الامور التی ذکر انها ثابتة فی دین الامامیة قال الشیخ الطائفة فی المصباح ثم یسلم

تجاه القبلة یومی بمؤخر عینه الی یمینه فیقول السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و قال فی النهایة عند ذکر التشهد الاخیر

فی مقام التسلیم السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علی جمیع انبیاء الله و ملائکته و رسله السلام علی الائمة

الهادین المهدیین السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ثم یسلم بحسب ما قدمناه و باین مضمونها آن فرموده اند چنانچه که

در سابق ذکر فرموده اند و آن این است فاذا فرغت من صلوتک سلمت فان کنت وحدک سلمت مرة واحدة تجاه القبلة

اشرت بمؤخر عینک الی یمینک و ان کنت اماما فعلت ایضا مثل ذلک الا انک تومی ایماء بوجهک الی یمینک و ان کنت ماموما

سلمت عن یمینک مرة و عن یسارک اخری پس جمع ما بین دو کلام آن مرحوم در این کتاب مقتضی آنست که اشاره بمؤخر عین در

حق منفرد و بصفحه وجه در حق امام در السلام علیکم است نه السلام علینا چنانچه تصریح باین فرموده اند در مصباح چنانچه

ظاهر از اکثر فقها آن است که ایماء خواه بمؤخر چشم بوده باشد یا بصفحه وجه در السلام علیکم است نه السلام علینا

و این مستفاد است از جمله نصوص معتبره وارده در مسئله و مختار در این مقام این قول است مستند آن در مطالع الانوار

مذکور است بنابر این که هست این وظیفه منقول است و که هست مستحب است در واجب و که هست مستحب است

در مستحب بیان این اجمال اینست هرگاه مصلی اقتصار نمود بالسلام علینا و اتیان بالسلام علیکم ننمود مطلقا در این صورت

ایماء نخواهد بود و هرگاه اقتصار بالسلام علیکم نمود یا جمع ما بین دو صیغه نمود با تقدیم السلام علیکم در این صورت

ایمای مذکور مستحب در واجب خواهد بود بنابر مختار که وجوب تسلیم بوده باشد و هرگاه جمع ما بین هر دو صیغه نمود با تقدیم

السلام علینا در این صورت ایماء مستحب در مستحب خواهد بود **مطلب چهارم** در بیان آنچه مصلی اراده مینماید از صیغه السلام

علیکم بدانکه مشخص است که این لفظ مشتمل بر صیغه خطاب است پس محتاج بتعیین مخاطب و اراده آن است کلمات فقها در بیان این

مطلب مختلف است مرحوم شیخ در مبسوط فرموده و من قال ان فرض بتسلیمة واحدة یخرج من الصلوة و ینبغی ان ینوی بها ذلک

و الثانیة ینوی بها السلام علی الملائکة او علی من کان معه مرحوم شهید ثانی ره در مسالک فرموده است ظاهر این است که مراد از این تسلیم السلام علیکم

بوده باشد پس حاصل مراد از این کلام این است کسی که حکم کرده بوجوب السلام علیکم بگفتن السلام علیکم یکمرتبه از نماز بیرون

میرود و مصلی مرتبه ثانیه قصد میکند بآن سلام بر ملائکه یا قصد میکند بآن سلام بر کسانی که بجانب یسار او هستند مقتضای

این کلام اینست که اتیان بالسلام علیکم دو مرتبه مینماید باعتبار اول از نماز خارج میشود و مرتبه ثانیه قصد ملائکه میکند یا قصد

مینماید کسانی را که بجانب یسار او هستند مقتضای این کلام این است این قصد در سلام اول نیست بلکه در سلام ثانی است و این

در سلام ثانی مخیّر است ما بین اینکه قصد ملائکه نماید یا قصد نماید کسانی را که در جانب یسار او هستند مخفی نماند که این مطلب
از چند وجه محل تأمل است اوّل آنست که مقتضای این کلام این است که این قصد در السلام علیکم که در مرتبهٔ اوّل میگوید
نیست ظاهر اینست که چنین نبوده باشد چنانچه مقتضای کلام آن مرحوم در مصباح و نهایه است دوّم آنست که مقتضای
کلام مذکور آنست مطلوب در حق هر کس آنست که در مرتبهٔ ثانیه قصد نماید بالسلام علیکم که مرتبه بطریق وجوب در مرتبهٔ ثانیه نیز بطریق اولی
و این مطلب که چنین مسلّم است الا در حق ماموم لکن در حق امام و منفرد مسلّم نیست چنانچه کلام آن مرحوم در جملهٔ از کتب صریح است
در این کلام آن مرحوم در مبسوط بعد از آن بر خلاف آنست بلکه در کتاب خلاف بر خلاف آن دعوی اجماع نموده که مطلوب در حق امام
و منفرد تعدد سلام نیست سیّم آنست که کلام مسطور مقتضی این است که این شخص مخیّر است در اینکه قصد نماید ملائکه را
یا کسانی را که در جانب یسار او هستند و این تخییر و تخصیص هیچ یک صحیح نیست و اگر کلام حمل شود بر حق خصوص ماموم اگر چه ایراد
ثانی مندفع میشود لکن ایراد اوّل و ثالث برقرار است و اگر کلام او حمل شود بر معنی واو مطالبهٔ تخصیص چندان باقی است بالجمله
عبارت مذکوره محل تأمل است اگرچه مرحوم علامه در نهایة الاحکام در این تعبیر موافقت با ایشان فرموده قال و ینوی
بها الخروج من الصلوة و بالثانیة السلام علی الملائکة او علی من یساره تحقیق کلام در این مقام آنست که کلمات فقها
در بیان این مطلب مختلف است و حاصل اختلاف راجع بچند قول است اوّل قولی است که ظاهر میشود از مرحوم شیخ در مبسوط
و علامه در نهایة الاحکام حاصل آن اینست که در تسلیم ثانیه قصد مینماید ملائکه یا کسانی را که در جانب یسار او هستند قول
ثانی ظاهر میشود از کلام مرحوم ابو الصلاح در کافی فرموده است و الفرض الحادی عشر السلام علیکم و رحمة الله و برکاته تحیة
محمّد و آله و الحفظة ان کان منفردا بالصلوة فتسلیمة واحدة تجاه القبلة و یشیر بها ذات الیمین و ان کان اماما فواحدة تجاه
القبلة عن الیمین و ان کان ماموما فواحدة ذات الیمین و اخری ذات الشمال و مقتضای این کلام اینست که منوی مکلف ان
ضمیرها طیب جناب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و آل اطهار آن سرور و حفظه از ملائکه است و این را قصد مینماید در عنوان
تسلیم واجب و ظاهر کلام این است فرقی در این باب ما بین منفرد و امام و ماموم نیست یعنی منوی در هر سه حالت منحصر
در آنچه مذکور شد مضایقه از اصل مطلب نداریم چنانچه بعد از این اشاره خواهد شد لکن تشکیک در انحصار مقصود در حق
امام و ماموم است در آنچه مذکور شد چنانچه بیان خواهد شد و غیر مقصود بودن حفظه در این مقام ظاهر است نظر
بحضور آنها و امّا و غیر مقصود بودن غیر از انبیا و آل اطهار آن جناب در ضمن صیغهٔ تسلیم شاید و غیر آن استثنا
صلوات تامّه در تشهد بر آن جناب و آل ایشان بوده باشد همین قدر کفایت میکند در قصد نمودن ایشان در این مقام در ضمن
صیغهٔ السلام علیکم قول سیّم ظاهر میشود از مرحوم علامه در منتهی حاصل آن این است که منفرد قصد مینماید ملائکه
را و امام بعلاوه ملائکه قصد مینماید ماموین را و ماموم بعلاوه ملائکه قصد مینماید هر کسی را که با او هست این
است کلام آن مرحوم در کتاب مذکور و معنی نیست مراد از هر کس که با ماموم هست امام و کل ماموین بوده باشد خواه
با او در یک صف بوده باشد یا خیر قول چهارم قولی است که ظاهر میشود از مرحوم علامه در قواعد حاصل آن بعد از
تمحّض معین از مصاحبه که در آن شده اینست که امام و منفرد قصد میکنند حاضرین از ملائکه و مصلین از انس و جن را
همچنین است ماموم لکن در یکی از دو صیغه که ایشان مینمایند و در صیغهٔ دیگر قصد مینماید امام را چونکه مقتضای قوله
ایشان این است که ماموم هرگاه در جانب یسار او کسی نیست اکتفا میکند بیک سلام و هرگاه در جانب یسار او کسی هست
اتیان مینماید بصیغهٔ سلام ثانیا عبارت آن مرحوم اینست لیسلّم المنفرد الی القبلة مرّة و یومئ بمؤخر عینه الی یمینه و الامام
بصفحة وجهه و کذا الماموم و لو کان علی یساره احد سلّم ثانیة و یومئ بصفحة وجهه عن یساره و یومئ بالسلام علی من علی ذلک

الجانب

الجانب من الملائکة و مصلّی الانس و الجن و الماموم ینوی باحدیهما الامام مقتضای اطلاق ینوی باحدیهما الامام ثبوت تخییر است
در اینکه هر یک را که خواهد قصد رد امام نماید این خالی از تشکیک نیست نظر باحتمال تعیین در ... و چونکه تعدد صیغه
در حق ماموم در صورتی است که در جانب یسار او کسی باشد اکتفا بیک سلام مینماید در این صورت باید مراد آن مرحوم این
باشد که بهمان یک سلام قصد امام و غیر امام خواهد نمود اگر چه قصد منحصر در امام بوده باشد لازم میآید قصد بدیگری صیغه
باشد اولی اینست که بگوییم مراد آن مرحوم این است که ماموم اتیان بیک سلام نماید باشاره بصفحهٔ وجه بجانب یمین در صورتی
که در جانب یسار او کسی نبوده باشد رد سلام مینماید باشاره بجانب یسار در سلام ثانی در صورتی که جانب یسار کسی بوده
باشد در سلام اوّل مقصود کسانی است در جانب یمین بوده باشد و در سلام ثانی مقصود کسانی است که در جانب یسار
بوده باشند و امّا امام نیز مانند ماموم مخیّر است در اینکه در سلام اوّل قصد نماید اولی اینست در این صورت مقصود در سلام اوّل
امام و حضّار در جانب یمین خواهد بود یا در سلام ثانی پس قصد در سلام اوّل منحصر بغیر امام خواهد بود و حمل عبارت
بر این معنی اولی است و وجه اولویت ظاهر میشود بعد از تامّل خامس اقوال ظاهر میشود از مرحوم شیخ شهید در ذکری حاصل
آن اینست که مصلّی خواه امام بوده باشد یا منفرد قصد میکند انبیا و ملائکه و حفظه و ائمه علیهم السلام و ماموم قصد
کند در سلام اوّل رد بر امام را و در سلام ثانی قصد میکند ماموین را مقتضای این کلام این است که ماموم مقصود
امام نبوده باشد بنا بر این پس قصد رد از ماموین در سلام اوّل بیجا خواهد بود و ایضا اینکه منفرد و امام قصد انبیا
و ملائکه و حفظه و ائمه علیهم السلام میکنند و ماموم این قصد را عنوان نمینماید بلکه قصد او رد امام است در اوّل و خصوص
ماموین است در ثانی وجه این معلوم نیست پس کلام آن مرحوم در بیان اولویت روشن است قال فی البیان ثم الامام
یقصد التسلیم علی الانبیاء و الائمة و الحفظة و الماموین و کذا المنفرد الا فی قصد الماموین و الماموم یقصد باحدیهما الرد
علی الامام و بالاخری یقصد الامام و وجه اولویت از آنچه مذکور شد ظاهر میشود سادس اقوال ظاهر میشود از کلام آن
مرحوم در لمعه حاصل آن اینست مصلّی خواه امام بوده باشد یا منفرد قصد میکند انبیا و ملائکه و ائمه علیهم السلام را و همچنین
مسلمین از انس و جن را و همچنین است ماموم بعلاوه قصد رد امام هم میکند مقتضای این کلام این است منفرد قصد
میکند آنچه را که مذکور شد خواه کسی در آنجا بوده باشد یا نه القای صیغهٔ خطاب محتاج بوجود مخاطب است و اینها
قصد مسلمین از جن در صورتی مناسب است که این شخص عالم باشد بحضور آنها و این ثابت نیست قال فی الذکری
یستحب ان یقصد الامام التسلیم علی الانبیاء و الائمة و الحفظة و الماموین لذکر اولئک و حضور هؤلاء و الصیغة صیغة
خطاب و الماموم یقصد باولی التسلیمتین الرد علی الامام الی ان قال و یقصد الماموم بالثانیة الانبیاء و الائمة و الحفظة
و الماموین و امّا المنفرد فیقصد بتسلیمه ذلک و لو اضاف الی الجمیع الی ذلک قصد الملائکة اجمعین و من علی الجانبین من
مسلمی الجن و الانس کان حسنا انتهی کلامه و مراد بکلام آن مرحوم لذکر اولئک و حضور هؤلاء اشاره بهمین مطلب است
که مذکور شد توضیح مراد مقتضی این است که گفته شود چنانکه فرموده مستحب در حق امام آنست که قصد نماید انبیا
و ائمه الی آخره مقصود از این کلام تنبیه بر جهت این قصد است یعنی القای صیغهٔ خطاب بلفظ السلام علیکم بجهت این
است که انبیا و ائمه ذکر شده است در تشهد نظر باینکه تشهد طویلی که موثقهٔ ابی بصیر مشتمل بر آنست مشتمل است
بر انبیا و ائمه پس این قدر کفایت میکند در حکم بر صحت القای صیغهٔ خطاب بجانب ایشان و مشار الیه در کلام آن مرحوم
که فرموده هؤلاء حفظه و ماموین است امّا حضور ماموین ظاهر است و امّا حفظه پس مدلول علیه است بآیهٔ
شریفهٔ ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون لکن اشکال در این است این در صورتی متمر میتواند

باشد نبود و صورتی که
در جانب یسار او کسی

الطهارة

هرگاه ایشان شود بتشهدی که مشتمل بر انبیا و ائمه علیهم السلام بوده باشد و اما هرگاه ایشان نشود پس باید این را فقط ارتکاب نمود
کلام مرحوم شهید ثالث در این باب از این جهت لایق ببالاست که فرموده بعد از حکم باینکه مصلی قصد مینماید انبیا و
ملئکه و ائمه علیهم السلام و مسلمین از انس و جن را باین نحو که آنها را حاضر میسازد در قلب خود در وقت القای صیغه خطاب بجانب
ایشان مینماید کلام آن مرحوم متین بود هرگاه مستندی در این میداشتیم یعنی ناظر بود که دلالت میکرد بر اینکه باید مصلی قصد نماید
انبیا و ائمه و ملئکه و مسلمین از انس و جن را بخصوص [illegible] لکن باین نحو دلیلی تا حال ندیدیم پس حق در این مقام
اینست که بگوئیم اما در السلام علینا و علی عباد الله الصالحین پس قصد نماید از عباد الله الصالحین ما طبیه انبیا و ائمه علیهم السلام
و ملئکه و ما طبیه صلحا از انس و جن را خواه مصلی منفرد باشد یا امام باشد یا ماموم و اما مراد از ضمیر متکلم مع الغیر در علینا
پس مناسب اینست که امام اراده نماید خود و ماموین را و اما هریک از ماموین پس مناسب این است که اراده نماید خود و
امام و سایر ماموین را و اما منفرد پس اگر دیگری همراه او باشد در آنجا که مشغول بنماز هست مناسب اینست که اراده نماید خود
و هر کسی که در آن مکان با او هست و اگر همچه کسی در آن مکان نباشد میتواند همان قصد خود با انفراده نماید و میتواند [illegible]
که خواهد باملئکه حفظه نموده باشد اراده نماید و اما در صیغه السلام علیکم پس مناسب این است که عمل شود در آن بمقتضای حدیثی
که مرحوم شیخ صدوق در علل الشرایع ایراد فرموده باحدیث صحیحی که اشاره بان خواهد شد محصل آن اینست که شود در صیغه السلام
علیکم قصد نماید دو ملکی را که مستحفظ است بر او و امام بنحو چنین قصد را مینماید بعلاوه اراده مینماید ما طبیه ماموین که با و اقتدا
کرده اند و اما ماموین پس هریک از آنها بصیغه مذکوره قصد رد سلام مینماید چنانچه نیت افتتاح بسلام مینماید اما قصد رد پس
نسبت بامام نظر بانچه مذکور شد که امام در صیغه مذکوره نیت سلام بر ما طبیه ماموین مینماید پس رد سلام نسبت بما طبیه آنها متعلق
و این مطلب بعلاوه استفاده از حدیث مذکور استفاده میشود از حدیث صحیح که فرموده [illegible] تسلیمه من یمینک و تسلیمه
عن یسارک لان عن یسارک من یسلم علیک نظر باینکه حیثیت خصوصیت جانب یسار [illegible] بر سلام نظر اراده
[illegible] قصد در سلام است و این در ما نحن فیه بعضی از امام نسبت بما طبیه ماموین متحقق است پس رد از هریک از ماموین
مطلوب [illegible] و اما نیت افتتاح بسلام پس [illegible] ملکی که مستحفظ هریک از ماموین است و هم چنین با
[illegible] ملکی که مستحفظ امام است [illegible] قصد سلام نسبت بامام مینماید چنانچه قصد ابتدای سلام
نماید نسبت بدو ملک که مستحفظ خود [illegible] بدو ملک که مستحفظ امام است و هم ماموم [illegible] که در اول صف میباشد
ابتدای سلام مینماید نسبت باکسی که در جانب یمین او ایستاده است از ماموین چنانچه مستفاد میشود این مطلب از تعلیل مذکور در
حدیث صحیح و همچنین قصد سلام مینماید نسبت بدو ملکی که مستحفظ آنکس هست که در جانب یمین او ایستاده است چنانچه مستفاد
میشود از حدیث علل [illegible] وظیفه ماموم قصد رد سلام است نسبت بامام و قصد افتتاح در سلام است نسبت بدو ملک مستحفظ خود
و نسبت بدو ملک مستحفظ امام این نسبت بماموری است که منفرد ایستاده باشد یا در اول صف ایستاده باشد و اما هرگاه در اول
صف نباشد در این صورت علاوه مینماید قصد ابتدای سلام را نسبت باکسی که در جانب یمین او ایستاده است چنانچه همچنین قصد
مینماید نسبت بدو ملک او پس [illegible] علیه در حق ماموم [illegible] ابتداء [illegible] از ماموم که منفرد ایستاده باشد یا در اول صف ایستاده باشد
پنج خواهد بود اول امام دوم [illegible] سیم ملکین امام [illegible] چهارم ماموم دیگر که در جانب یمین او ایستاده است
پنجم دو ملکی که مستحفظ من فی الیمین است من فی الیمین اگر یک نفر بوده باشد قصد سلام مختص با و خواهد بود و دو ملک او و اما
هرگاه دو یا سه یا چهار نفر مثلا بوده باشد این قصد را نسبت بهمه مینماید و اما هرگاه ماموم منفرد ایستاده باشد یا در اول صف ایستاده
باشد مسلم علیه در این صورت سه خواهد بود یکی رد امام و دو افتتاح [illegible] مذکور شد در سلام اول ماموم بود بنا بآنکه گاه هست

درحق ماموم

درحق ماموم مطلوب سلام ثالث هم هست و این در صورتی است که در جانب یسار او کسی از ماموین بوده باشد در این صورت مستحب
اینست که اتیان بسلام ثالث نماید چنانچه در سابق بیان شد مقصود در این مقام این است که در این سلام ثالث قصد مینماید آن
ماموم را که در جانب یسار است و دو ملک او را خواه متعدد بوده باشد من فی الیسار یا نه اما قصد من فی الیسار پس مستفاد
میشود از حدیث صحیح مذکور چنانچه همچنین قصد و قصد ملکین او مستفاد میشود از حدیث علل بنا بآنکه جمیع آنچه مذکور شد از
قصد منفرد در تسلیم سلام بر ملکین را و هم چنین قصد امام ملکین را و ماموین را و قصد ماموم بتفصیلی که مذکور شد کلا اجماعا محمول بر استحباب
است قصد بر امام ظاهر اینست مسئله محل اشکال بلکه محل خلاف نبوده باشد و قول بوجوب که شهید ثانی قدس الله سره نقل فرموده
در شرح ارشاد از بعضی نموده ظاهر اینست که ما فقه آن کلام مرحوم شیخ شهید قدس الله روحه در [illegible] بوده باشد
ظاهر این است که آن محمول بر ظاهرش نباشد چنانچه در مطالع الانوار مبین شد و ممکن است ما خذ کلام شیخ شهید کلام شیخ
صدوق باشد در فقیه نظر باشتمال آن بر لفظ امر فرموده و ان کنت خلف امام تاتم به فسلم تجاه القبلة واحدة ردا علی الامام و
تسلم علی یمینک واحدة و علی یسارک واحدة لکن نسبت وجوب بجهت اشکال با مثال این الفاظ در کلمات قدمای اصحاب [illegible] در مثل
این مسئله که احدی تصریح بوجوب ننموده بسیار مشکل است و [illegible] الحکم باستحباب در این مقام محل تامل نیست لکن اشکالی
که در این مقام است اینست که حکم باستحباب آنچه مذکور شد بنا بر قول باستحباب تسلیم محل اشکال نیست و اما بنا بر قول به
وجوب تسلیم محل بحث واقع است بیان آن اینست که حکم باستحباب قصد مذکور موجب اجتماع ضدین است توضیح مرام مقتضی
اینست که گفته شود بنا برمختار که وجوب تسلیم بوده باشد تسلیم واجب خواهد بود بنا براینکه میگوئیم مستحب است درحق
ماموم در تسلیم اول قصد رد امام نماید پس لازم می آید این صیغه سلام شخصی هم متصف بوصف وجوب بوده باشد و هم
متصف بوصف استحباب از این حیثیت که جزء نماز و مخرج از آنست واجب و از این حیثیت که باین قصد رد سلام امام نموده
مستحب و هم چنین است حال درحق امام نظر باینکه نیت سلام بر ماموم باین صیغه مستحب و حال آنکه اصل تسلیم واجب بجهة
از این جهت که توجیه سلام است بر ماموین مستحب مثل ابتدا بسلام در خارج نماز و حال آنکه جزء واجب نماز است و هم
چنین است حال در حق منفرد و غیر او نسبت بملکین و اجتماع ضدین محال مستلزم محال محال است پس باید قصد مذکور
بنا بر قول بوجوب تسلیم جائز نباشد چه جای آنکه حکم باستحباب آن شود جواب از این اشکال آنست که آن اشکال بر تقدیر
تسلیم متوجه است بنا بر قول بوجوب تسلیم و تعیین السلام علیکم و اما بر قول بوجوب تسلیم و ثبوت تخییر بین صیغه
مذکوره و صیغه السلام علینا اشکال وارد نیست در صورت اتیان بالسلام علیکم بعد از اتیان بالسلام علینا نظر باینکه در
این صورت واجب همان السلام علینا خواهد بود و السلام علیکم در این صورت مستحب است [illegible] در این وقت
بلی اشکال در صورت اقتصار بالسلام علیکم است یا در صورت تقدیم آن بر السلام علینا جواب از اشکال چنین میگوئیم صیغه
السلام علیکم در شریعت مطهره در مقام تسلیم وارد شده است و آن مشتمل بر صیغه خطاب است مختص است صیغه خطاب
محتاج بمخاطب است بحسب الواقع مخاطب بآن باید متعین بوده باشد خواه مصلی عالم بآن بوده باشد یا نه و در صورت
علم اراده آن نماید بحسب اللفظ بلکه با خیر مختص است عدم اراده مخاطب موجب این نمیشود که صیغه خطاب از صیغه
خطاب بودن خارج شود تا انکه آن صیغه فی الواقع شامل مخاطب نشود باینمعنی که شمول صیغه خطاب موقوف باشد بر اراده
کردن قاریه آن مخاطب را قطعا چنین نیست مثل [illegible] وسایر اذکار و ادعیه موظفه در نماز [illegible] اصلا
معنی [illegible] میباشد دلالت آن الفاظ بر آن مدلول ثابت است خواه کسی اراده بکند آن مدلول را از آن الفاظ یا نه بعد از
انکه این مطلب مشخص شد میگوئیم شارع السلام علیکم را در آخر نماز قرار فرموده مشخص است منظور نظر شارع صیغه بوده که

[illegible]

جواب اشکال اجتماع ضدین

صیغهٔ خطاب در آن استعمال شود واجب همان لفظ است که در آن معنی مستعمل شده است امتثال حاصل میشود بلا وقت که بآن
لفظ خواه مکنی عنه یعنی مدلول آن لفظ عموم باشد یا نه در صورت معرفت مدلول اراده نماید آن مدلول را با تر مثل سلام
تا بتر در صلوة پس میگوئیم مخاطب بالسلام علیکم در حق منفرد ملکین اوست و در حق امام ملکین اوست مع ماموین
و همچنین خواه این تخصیص عالم باین بوده باشد یا نه بهمان تلاوت لفظ امتثال حاصل میشود لکن مستحب آن است که این معنی را اراده
نماید بمجرد لفظ السلام علیکم است که در معنی مذکور مستعمل شده لکن معرفت این معنی و اراده آن مستحب است پس نیست در این واجب
مقام مگر معرفت معنی واجب و اراده آن از لفظ در این مقام پس جمع ما بین واجب و مستحب نیست اصلا بلکه متعلق استحباب
معرفت معنی واجب و اراده آن است از لفظ فالمعنی واحد و التخییر مذکور شد ظاهر میشود که انچه مذکور شد جمله از
عبارات است که ماموم قصد رد امام می نماید در صیغه اولی محل مناقشه است بلکه صحیح نیست اگر چه ما هم در سابق چنین
تعبیر نموده ایم ظاهر این است که نه قصد رد صحیح است و نه قصد ابتدا در سلام علیکم بلکه اراده امام بالاراده ملکین می نماید
بد انکه نظر با تخییر مذکور شد اگر چه اشکال مذکور وارد نیست لکن حکم باینکه مخاطب بالسلام علیکم در حق منفرد ملکین اوست و در
حق امام نیز ملکین اوست با ماموین محض باین تخصیص شارع قرار داده و همچنین مخاطب در حق ماموین مجموع است که بیان شد
مفصلا محتاج است بدلیل که اعتماد بآن توان نمود فرق است مابین این مقام و مقام امور مستحبه که مسامحه در ادله آن می توان
نمود این مقام بیان معنی است که شارع لفظ را تعیین نموده که مکلف استعمال در آن نماید نیست بمجرد کذا و نسبت با امام
کذا و نسبت بماموم کذا با اختلاف شد بعضی از فقها در بیان آن معنی چنانچه در سابق ظاهر شد پس مهم در این مقام بیان مستند
آن حدیثی است مروی در علل مناسب ذکر آن حدیث است و نقل کلام در سند آن پس میگوئیم روی شیخنا الصدوق فقال
حدثنا علی بن احمد بن محمد رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن ابی عبد الله الاسدی الکوفی قال حدثنا محمد بن اسمعیل
البرمکی عن علی بن عباس قال حدثنا القاسم بن الربیع الصحاف عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر قال سألت ابا
عبد الله علیه السلام عن العلة التی من اجلها وجب التسلیم فی الصلوة قال لانه تحلیل الصلوة قلت فلای علة یسلم علی الیمین
ولا یسلم علی الیسار قال لان الملک الموکل الذی یکتب الحسنات علی الیمین والذی یکتب السیئات علی الیسار و الصلوة
حسنات لیس فیها سیئات فلهذا یسلم علی الیمین دون الیسار قلت فلم لا یقال السلام علیک و الملک علی الیمین واحد
لکن یقال السلام علیکم قال لیکون قد سلم علیه و علی من علی الیسار و فضل صاحب الیمین علیه بالایماء الیه قلت فلم
لا یکون الایماء فی التسلیم بالوجه کله و لکن کان بالانف لمن یصلی وحده و بالعین لمن یصلی بقوم قال لان مقعد الملکین
من ابن آدم الشدقین فصاحب الیمین علی الشدق الایمن و یسلم المصلی علیه لیثبت له صلوته فی صحیفته قلت فلم یسلم
المأموم ثلثا قال یکون واحدة ردا علی الامام و تکون علیه و علی ملکیه و تکون الثانیة علی یمینه و الملکین الموکلین به و تکون
الثالثة علی من علی یساره و ملکیه الموکلین به و من لم یکن علی یساره احد لم یسلم علی یساره الا ان یکون یمینه الی الحائط و یساره
الی المصلی معه خلف الامام فیسلم علی یساره قلت فتسلیم الامام علی من یقع قال علی ملکیه و المأمومین یقول لملکیه اکتبا
صلوتی لما یفسدها و یقول لمن خلفه سلمتم و امنتم من عذاب الله عز و جل قلت فلم صار تحلیل الصلوة التسلیم قال لانه تحیة
الملکین و فی اقامة الصلوة بحدودها و رکوعها و سجودها و تسلیمها سلامة للعبد من النار و فی قبول صلوة العبد فی
القیمة قبول سائر اعماله فاذا سلمت له صلوته سلمت له جمیع اعماله و ان لم تسلم صلوته و ردت علیه رد ما سواها من الاعمال
الصالحة فنقول اما علی بن احمد بن محمد فالظاهر انه کان فی نسخة العلل التی عندی اشتباه و الظاهر علی بن احمد بن موسی
کما یظهر من شیخنا الفقیه فی طریقه الی حدیث سلیمان بن داود قال و ما کان فیه من حدیث سلیمان بن داود علیهم فی بعض

این مطلب مستند قول اکثر ... تمام نیست بکه معنی کر اخبار شد با ابراهیم مذکور شد که مستند

عزوجل

عزوجل نطق بهما بالسوق و الاعناق فقد رویته عن علی بن احمد بن موسی عن محمد بن ابی عبد الله الکوفی و ذکر الفاضل
الاسترابادی فی رجاله علی بن احمد بن موسی الدقاق روی محمد بن علی بن بابویه عنه عن محمد بن ابی عبد الله و غیره مترضیا و
فی نقد الرجال علی بن احمد بن موسی من مشایخ الشیخ محمد بن علی بن بابویه و فی اصل الظاهر انه تصحیف فالظاهر انه علی بن احمد
بن موسی و ذکر شیخنا الصدوق ایاه مترضیا دلیل جلالته سیما بعد ما عرفت من النقد انه من مشایخه و اما محمد بن ابی عبد الله
فالظاهر انه محمد بن جعفر بن محمد بن عون الاسدی ابو الحسین الکوفی و ذکر النجاشی انه ساکن الری یقال له محمد بن ابی عبد الله کان ثقة
صحیح الحدیث الا انه روی عن الضعفاء و کان یقول بالجبر و التشبیه و فی رجال الشیخ انه احد الابواب و اما محمد بن اسمعیل البرمکی
فقد وثقه النجاشی و قال العلامة بعد ان حکی عن ابن الغضائری تضعیفه قول النجاشی عندی ارجح و اما علی بن عباس فهو مجهول
الحال و اما القاسم بن الربیع الصحاف فعن ابن الغضائری انه ضعیف فی حدیثه قال و یعد فی الثقات پس این حدیث ضعیف
است نظر باشتمال سند آن بر دو نفری که مذکور شد بعلاوه اشتمال سند بمحمد بن سنان و مفضل بن عمر لکن امر در این دو نفر
سهل است نسبت بآن دو نفر که مذکور شد پس اعتماد باین حدیث که مراد از مخاطب بصیغه خطاب مدلول علیه است ممکن
نیست اما اراده هر یک از حفظه منفرد بوده باشد یا امام یا ماموم دو ملکی که حفظه اوست پس اشکالی در آن نیست نظر باینکه
همین حدیث دال بر این مطلب است و قدر مشترک ما بین جمیع اقوال سابقه است پس حدیث نسبت باین مطلب منجبر بعمل اصحاب است
لکن منفرد اقتصار می نماید بهمین قدر نظر باینکه در علاوه بر آن مستندی ظاهر نیست و اما امام پس علاوه ملکین خود قصد می نماید
حاضرین ماموین را و القاء صیغه خطاب میکند باایشان مستند این نسبت باراده دو ملک مذکور شد و اما نسبت بماموین
پس نصوص معتبره است اول حدیث صحیح حاکی نماز فخر کاینات است در شب معراج در آخر آن حدیث مذکور است ثم التفت
فاذا بصفوف من الملئکة و المرسلین و النبیین فقیل یا محمد سلم علیهم فقال السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و موثقه یونس بن
یعقوب قال قلت لابی الحسن علیه السلام صلیت بقوم صلوة فقعدت للتشهد ثم قمت و نسیت ان اسلم علیهم فقالوا ما سلمت علینا
فقال لا بأس علیک و لو نسیت حین قالوا لک ذلک استقبلتهم بوجهک فقلت السلام علیکم و اما ماموم پس بصیغه خطاب در
سلام اول قصد میکند بعلاوه دو ملک خود امام را هرگاه در جانب یمین او کسی بوده باشد و هرگاه در جانب یمین او کسی نبوده
باشد او را علاوه می نماید بر قصد دو ملک امام و در سلام ثانی قصد میکند کسی را که در جانب یسار او بوده باشد
و هرگاه در جانب یسار او کسی نبوده باشد اقتصار می نماید بهمان سلام اول مستند این از سابق ظاهر میشود و در سابق بیان شد
که شیخ صدوق اکتفا فرموده اند در حکم بشرعیت سلام ثانی در حق ماموم در جانب یسار بوجود دیواری در آن جانب که جمیع
ماموم نبوده باشد موافقت آن نموده در این مطلب صاحب جامع و شیخ شهید در ذکری و بیان و صاحب موجز در
موجز در سابق اشاره شد باینکه مطلع بر مستند این مطلب نشده ایم و اما اخبار پس حدیث مفضل بن عمر که ذکر شد مذکور است
در آن این است و من لم یکن علی یساره احد لم یسلم علی یساره الا ان یکون یمینه الی الحائط و یساره الی المصلی معه خلف الامام فیسلم
علی یساره پس مقتضای آن اعتبار حایط است در جانب یمین بعلاوه مخالف با مفروض است نظر باینکه مفروض در اول که من لم
یکن علی یساره احد و مع ذلک بعد از آن ذکر شده و یساره الی المصلی معه خلف الامام و این نمیشود مگر اینکه در جانب یسار
او کسی بوده باشد پس منافی با مفروض است و این مؤکد عدم امکان اعتماد باین حدیث است منهج دویم در بیان افعال
مستحبه متعلقه بنماز است و این منقسم میشود بر سه قسم مقدم بر نماز و متأخر از آن و در اثنای نماز پس در این مقام سه
فصل است **فصل اول** در امور مستحبه که مقدم بر نماز است خواه قبل از دخول وقت صلوة بوده باشد یا بعد از آن
و این چند چیز است **اول** مهیا شدن است قبل از دخول وقت نماز بتحصیل اموری که موقوف علیه نماز است بجهة اینکه نماز در اول

وقت اتیان نماز بود و فی الذکری روی ما وقر الصلوة من اخر الطهارة لها حتی یدخل وقتها استفاداز این حدیث آنست که اتیان
بطهارة بجهت صلوة قبل از دخول وقت راجح است که چه مقصود اتیان بصلوة در اول وقت بوده باشد دویم دفتن بیایه آب
بجهت بجهت اتیان نماز و علت آن از کشف اسرار بود که تو جناب امام جعفر صادق علیه السلم روایت حدیثی که حاصل مضمون آن اینست
که هر کس پیاده بمسجد برود نگذارد قدم خود را بر تر و خشکی یعنی بر هیچ چیزی مگر اینکه تسبیح کند او را تا هفت
طبقه زمین و آداب دخول در مسجد و خروج از آن در محل خود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی سیم اذان و اقامه است و تحقیق آن
بوجه کمال در ضمن مقدمات نماز بیان شد چهارم مستحب است در وقتی که ایستاده بنماز این دعا را که در حدیث صحیح وارد شده است
بخواند اللهم انی اقدم الیک محمدا بین یدی حاجتی واتوجه به الیک فاجعلنی به وجیها عندک فی الدنیا والاخرة ومن المقربین
واجعل صلوتی به مقبولة و ذنبی به مغفورا و دعائی به مستجابا انک انت الغفور الرحیم ظاهر اینست که قبل از شروع در اذان یا
فیما بین اذان و اقامه یا بعد از اقامه هر یک از آن سه وقت که بخواند معنی سنت خواهد بود چنانچه در مبحث قیام اشاره باین
مطلب شد پنجم تکبیرات افتتاحیه و ادعیه متعلقه بانها است و این در مبحث تکبیرة الاحرام بسیط تمام مذکور شد قطع نظر
که تکبیرات افتتاحیه و ادعیه از قسم اول در وقتی خواهد بود که تکبیرة سابعه را تکبیرة الاحرام قرار دهد و اما هرگاه تکبیرة اولی را
تکبیرة الاحرام قرار دهد بنا بر این تکبیرات غیر از تکبیرة الاحرام و ادعیه همه از قبیل قسم ثانی خواهد بود و هرگاه تکبیره
وسطی را تکبیرة الاحرام قرار دهد بعضی از قسم اول خواهد بود و بعضی از قسم ثانی فصل دویم در امور مستحبات است که
در اثنای نماز میباشد و این بسیار است اکثر از آنها بیان شد در ضمن نیت و قیام و تکبیرة الاحرام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد
و تسلیم چنانچه بعضی ملاحظه مباحث مذکوره مشخص میشود و در این مقام بیان بعضی از این امور است که بیان نشده پس
گوئیم از جمله آنها قنوت است و تحقیق حال در بیان احکام مقتضی اطاله کلام است در چند بحث بحث اول در بیان معنی قنوت
است بدانکه جوهری در صحاح چنین گفته است القنوت الطاعة هذا هو الاصل و منه قوله تعالی والقانتین والقانتات ثم سمی
القیام فی الصلوة قنوتا مقتضای این کلام این است که قنوت حقیقت است در طاعت فقط و صاحب قاموس در تفسیر لفظ
قنوت پنج معنی ذکر نموده اول طاعت دویم سکون سیم دعا چهارم قیام در صلوة پنجم امساک از کلام و صاحب مغرب اقتصار کرده است
بر سه معنی از این معانی چنانکه عبارت از طاعت و دعا و قیام در صلوة و حکم کرده بر اینکه اشهر این معانی دعا است و صاحب
نهایه یعنی ابن اثیر و صاحب غریبین که احمد بن محمد ادیب هروی بوده باشد از جمله معانی قنوت خشوع را ذکر نموده بنا
بر این ممکن است حدیث مشهور افضل الصلوة ما طال قنوته حمل شود بهر یک از سه معنی اول دعا یعنی بهترین نمازها
نمازیست که طول دعای آن بیشتر بوده باشد دویم قیام یعنی بهترین نمازها نمازیست که قیام در آن بیشتر بوده باشد
زیاده قیام خواه در ضمن قرائت بوده باشد یا در ضمن دعا یا در ضمن هر دو سیم خشوع یعنی بهترین نمازها نمازی است که
خشوع در آن بیشتر بوده باشد و معنی ثالث بحسب اعتبار اقوی است چنانچه اولی و ثانی بحسب لفظ اقرب است آنچه مذکور شد در
معنی لفظ قنوت بوده در لغت اما در شرع پس کلام در تفسیر آن مختلف است صاحب مدارک چنین تفسیر فرموده آنرا که مخصوص
است در موضع معینی از نماز و شیخ بهائی تبدیل فرموده ذکر را بدعا چنین فرموده آن دعائیست در اثنای نماز در محل معین
خواه با رفع یدین بوده باشد یا نه پنجم مقام در اینجا مقتضی اینست که تنبیه شود بر فرق میان ذکر و دعا تا مشخص
شود فرق مابین تفسیرین پس میگوئیم آنچه ظاهر میشود از کلمات جماعت از اعاظم فقها آنست که ذکر کلامی است که دلالت کند
بر مدح و ثنای جناب احدیت جل شانه و اما دعا پس استعمال میشود در دو معنی اول ظاهر است و آن کلامی است که مشتمل بوده
باشد بر طلب از ذات اقدس بعالی مثل قول ما اغفر لنا و لآبائنا و امهاتنا و اخواننا و اخواتنا و اعمامنا و اخوالنا و ثانی اعم از این است

در بیان معنی قنوت

ازاین قبیل است کلام بسیاری از فقها که فرموده اند مستحب است دعا قبل از رکوع و سجود اول اشاره است بانی اللهم لک رکعت و لک
اسلمت و بک آمنت الی آخره و دوم اشاره است بانی اللهم لک سجدت و بک آمنت الی آخره و هم چنین فرموده اند دعا بخوانند وقت
قیام از سجود و این اشاره است باین بحول الله و قوته اقوم و اقعد معنی مجملا آنچه ظاهر میشود آنست که بیان دعا و ذکر عموم و خصوص
من وجه است افتراق دعا از ذکر در مثل اغفر لنا و لآبائنا و امهاتنا و اهل بیتنا جمیعا و افتراق ذکر از دعا در مثل الله اکبر و لا اله الا الله
و ماده اجتماع بسیار است مثل کلمات فرج لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم الی آخره بعد از آنکه این مطلب منقح
شد میگوئیم مقتضای تعریف اول جواز اقتصار است در قنوت بمثل الله اکبر دون الثانی مگر اینکه گفته شود مراد از مخصوص غیر این است
و مقتضای تعریف ثانی جواز اقتصار است بمثل اغفر لنا و لآبائنا و امهاتنا و اهل بیتنا قشر در هر یک از این تعریفین وارد است چنانچه
بعد از این ظاهر خواهد شد بحث دویم در حکم محل قنوت است بدانکه مشهور ما بین فقها آنست که محل قنوت در غیر از رکعت
ثانیه صلوة جمعه بعد از فراغ از قرائت حمد و سوره و قبل از رکوع است خواه در رکعت اولی بوده باشد مثل صلوة جمعه یا در رکعت
ثانیه مثل اغلب صلوات و مرحوم محقق در معتبر قائل شده اند بتخییر ما بین اتیان بقنوت قبل از رکوع و بعد از رکوع با افضلیت
تقدیم و شیخ شهید ثانی اختیار این قول نموده مختار قول اول است پس تاخیر آن از رکوع جایز نیست مگر در صورت قضا چنانچه
مفصلا بیان خواهد شد در رکعت ثانیه نماز جمعه که قنوت در آنجا بعد از رفع رأس از رکوع است و قنوت ثانی وتر بنا بر آنکه
دعای بعد از رفع رأس از رکوع در وتر قنوت باشد چنانچه تصریح فرموده باین محقق در معتبر و علامه در تذکره و منتهی
و تحریر و نهایة الاحکام و شهیدین در دروس و شرح لمعه لکن محقق اردبیلی در این مطلب تامل فرموده فرموده است ثابت
بودن این دعا ثابت نشده است بحث سیم در حکم قنوت است بدانکه اختلاف کرده اند فقها در حکم قنوت هر
در این بعض بو معتبر بسه قول اول قول بوجوب قنوت خواه در صلوة جهریه بوده باشد یا اخفاتیه این قول شیخ صدوق
است و مرحوم شیخ بهائی این قول را اختیار فرموده اند قول ثانی قول باستحباب قنوت است مطلقا و این مشهور ما بین
فقها است سیم تفصیل است ما بین صلوة جهریه پس قنوت واجب است در آن و صلوات اخفاتیه پس مستحب است این قول
را نسبت داده اند باین ابی عقیل مختار استحباب قنوت است در جمیع صلوات مفروضه بوده باشد یا مندوبه فرایض یومیه
بوده باشد یا غیر یومیه پس قنوت در همه نمازها مستحب خواهد بود مگر در صلوة عیدین که ظاهر اینست که قنوت در رکعتین
از نماز عیدین واجب بوده باشد چنانچه در بحث صلوة عیدین بیان خواهد شد انشاء الله تعالی یعنی در صورت وجوب صلوة
عیدین و اما در صورت عدم وجوب صلوة عیدین مشخص است انتفای وجوب قنوت نیست بکل مستلزم انتفای آنست نسبت
بهر جزئی از اجزای آن مجملا قنوت در جمیع صلوات مگر عیدین مندوب است لکن در فرایض اهتمام در آن بیشتر است و در جهریه
سیما صلوة غداة و مغرب مبالغه و اهتمام در محافظت آن بیشتر است بحث چهارم در بیان توسعه در امر قنوت است بدانکه
مستفاد از اخبار و کلام اخیار آنست که هر دعائی که خواهد میتواند اکتفا نمود فی الصحیح عن اسمعیل بن الفضل قال سألت ابا عبد الله
علیه السلم عن القنوت و ما یقال فیه فقال ما قضی الله علی لسانک و لا اعلم فیه شیئا موقتا یعنی سؤال کردم از کاشف اسرار و حقایق
جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلم از قنوت و آنچه گفته میشود در حال قنوت حضرت در جواب فرموده اند قنوت هر
دعائیست که جاری شود بقدرت خداوند عالم بر زبان تو و نمیدانم دعائی را که در آن معین باشد یعنی دعائی در آن معین
نیست که تجاوز از آن نتوان نمود پس بهر دعائی که بوده باشد اکتفا میتوان نمود مجملا معتبر در قنوت اصل دعا یعنی
اعم است هر چه مصداق دعا باین معنی بوده باشد اکتفا بآن میتوان نمود عقیده در این علاوه بر آنچه مذکور شد نیست
و هم چنین عقیده در آن در جانب کثرت نیست بسند صحیح وارد است افضل الصلوة ما طال قنوتها یعنی بهترین نماز نمازیست که

در بیان محل قنوت

در بیان اختلاف فقها در وجوب و استحباب قنوت

قنوت در آن طویل بوده باشد و اما در جانب قلت پس استفاده آن از اخبار چند نوع شده اول مدلول علیه حدیث صحیح است که
فرموده مجزی میکند از تو در قنوت اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والآخرة انک علی کل شیء قدیر دوم مدلول علیه
حدیثی که حاکی فعل هادی طریق هدی جناب حضرت امام رضا علیه آلاف التحیة والثناء است که عادت آن مقتدای انام این بوده

در بیان آنکه در قنوت تنها به تسبیح میتوان بود (؟)

که قنوت ایشان در جمیع صلوات این بوده رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم سیم مدلول علیه
حدیثی مروی در کافی و تهذیب است در مقام جواب از سؤال از ادنی قنوت فرموده پنج تسبیح یعنی ادنی قنوت آنست که پنج
مرتبه بگوید سبحان الله چهارم مدلول علیه حدیثی است که مروی در تهذیب است که فرموده مجزیست در قنوت سه مرتبه تسبیح
یعنی سه مرتبه بگوید سبحان الله و چونکه سه تسبیح اقل اذکاریست که روایت شده در اینمقام لهذا مرحوم محقق در شرایع و علامه
در تحریر و تذکره حکم فرموده اند که ادنای قنوت سه تسبیح است مستند آن مذکور شد و مرحوم شیخ سعید شهید در کتاب بیان (؟)
دروس و مرحوم شیخ مفلح در کشف الالتباس حکم فرموده که اقل قنوت سه تسبیح است یا سه بسمله مستند سه تسبیح معلوم شد

در بیان آنکه در قنوت اقتصار بر بسمله میتوان نمود (؟)

اما مستند سه بسمله پس استفاده جواز این از همان حدیث که مشتمل بر سه تسبیح است ممکن است بجهت آن نظر باینکه بسم الله
الرحمن الرحیم از اعظم اذکار است بعلاوه مرحوم شیخ در زیادات تهذیب روایت فرموده از جناب علی بن محبوب عن علی
محمد بن سلیمان قال کتبت الی الفقیه اساله عن القنوت فکتب اذا کانت ضرورة شدیدة فلا ترفع الیدین وقل ثلث مرات
بسم الله الرحمن الرحیم میگویم اگرچه مورد حدیث در مقام تقیه است لکن ظاهر اینست که تفرقه ما بین حالت تقیه و غیر حالت
این باب نبوده باشد و لهذا امر بترک رفع یدین فرموده با امر بگفتن بسمله سه مرتبه پس بمقتضای حدیث مذکور تحقق قنوت
بگفتن بسمله سه مرتبه پس بمقتضای آنچه مذکور شد آنست که ادنی قولی که بآن قنوت متحقق میشود قول بسمله است سه مرتبه
یا قول سبحان الله است سه مرتبه قال فی السرائر والذی ینبغی ان یکون فی القنوت علی الجملة حمد الله والثناء علیه والصلوة
علی نبیه وآله علیهم السلام و در نیت مراد آنکه مرحوم این بوده باشد که بعد از حمد الله تعالی و صلوات اکتفا توان نمود که اینکه مقتضی
قنوت کامل بوده باشد قال شیخنا الصدوق فی الفقیه ادنی ما یجزی من القنوت انواع منها ان یقول رب اغفر وارحم وتجاوز
عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم ومنها ان یقول سبحان من دانت له السموات والارض بالعبودیة ومنها ان یسبح ثلث
تسبیحات مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که اقتصار کردن در تحدید قنوت بر یکی از مذکور واضح نیست بلکه میباید
جمع نمود ما بین همه و باین نحو که قنوت ذکر مخصوص یا دعای مخصوص است در اینجا با غایت نظر بعدم صدق دعا بر بسم الله
الرحمن الرحیم و سبحان الله بخلاف ذکر و عدم صدق ذکر بر اغفر لنا والا باشا خلاف (؟) مجملا آنچه مذکور شد تحقیق قنوت بوده
جانب قلت و اما در جانب کثرت پس در سابق اشاره شد که حد آن ندارد در کتاب مجالس از فخر کاینات صلوات الله علیه وآله
و ثواب الاعمال مأثور است که فرموده اطولکم قنوتا فی دار الدنیا اطولکم راحة یوم القیمة قنوتات مأثوره از ائمه طاهرین بسیار
است مقام گنجایش ایراد همه را ندارد لکن مصرح بوده کلام شیخ الطایفه در مبسوط و مصباح و جمعی از اعاظم فقها
آنست که افضل ادعیه در مقام قنوت کلمات فرج است و این افضلیت را سید مرتضی و ابن ادریس نسبت بروایت
داده اند قال السید فی الجمل روی فی القنوت لا اله الا الله الحکیم الکریم الی آخره و فی السرائر روی ان افضل ذلک کلمات

در بیان کلمات فرج است

الفرج پس مناسب در اینمقام بیان کلمات فرج و تحقیق حال در آنست میگوییم کلمات علما در بیان آن مختلفات قال
شیخ الطائفة فی المصباح افضل ما یقنت به کلمات الفرج وهی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان
الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وما تحتهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین
و کلام آن مرحوم در نهایه در بیان کلمات فرج مثل مصباح است تفاوت نیست مگر در دو چیز اول بنقصان یعنی در نهایه لفظ

وما فیهن

وما فیهن نیست دوم تقدیم بزیادتی باین نحو و هو رب العرش العظیم قال شیخنا المفید فی المقنعة فاذا فرغ من قراءة السورة
بعد الحمد رفع یدیه بالتکبیر ثم قلبهما فجعل باطنهما الی السماء وظاهرهما الی الارض وقنت فقال لا اله الا الله الحلیم الکریم لا
اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم
وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین مذکور در مراسم و مهذب و کتاب منتهی الجلال (؟) مثل مقنعه است و تفاوت
ما بین مقنعه و کتب مذکوره و بین مصباح باز بزیادتی و نقصان است اما زیادتی پس بجهت آنست که لفظ وسلام علی
المرسلین بعد از العظیم در مقنعه مذکور است و در مصباح مذکور نیست و اما نقصان بجهت ذکر وما تحتهن در مقنعه و غیره
مذکور نیست و در مصباح مذکور است مجملا از تتبع کلمات اصحاب ظاهر میشود اختلاف در کلمات فرج از چند راه اول بیان
کلام شیخ است در دو کتاب مذکور و این باین نحو است که لفظ وما فیهن در نهایه نیست و در مصباح و غیره مذکور است چنانچه
لفظ هو در نهایه موجود است هکذا وهو رب العرش العظیم و در مصباح نیست چنانچه مذکور شد دوم آنست که کلمات
فرج مشتمل است بر وسلام علی المرسلین بعد از ورب العرش العظیم و مشتمل بر وما تحتهن نیست و این مقتضای مقنعه و مراسم و
مهذب است و غیرها است و مقتضای مصباح و نهایه عکس آنست یعنی کلمات فرج مشتمل است بر وما تحتهن و مشتمل بر وسلام علی
المرسلین نیست سیم آنست که کلمات فرج مشتمل بر هر دو لفظ هست باین نحو لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی
العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وما تحتهن ورب العرش العظیم وسلام
علی المرسلین والحمد لله رب العالمین و این مقتضای کلام شیخ صدوق است در باب غسل میت از فقیه و مقتضای کلام سید تقی (؟)
است در جمل و شیخ الطائفه است در جنائز مبسوط و علامه است در نهایة الاحکام و تذکره و محقق ثانی است در جعفریه و
کفعمی است در جنة الواقیه و بلد الامین و شهید ثانی است در شرح لمعه و شرح ارشاد چهارم مثل سیم است باز زیادتی و
ما فوقهن قبل از وما تحتهن و زیادتی هو قبل از رب العرش العظیم این مقتضای کلام ابن زهره است در غنیه قال افضله
کلمات الفرج وهی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع
وما فیهن وما بینهن وما فوقهن وما تحتهن وهو رب العرش العظیم وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین پنجم
مثل سیم است باز لکن بازیادتی صلوات در آخر این مقتضای کلام کفعمی است در جنة الواقیه قال اعنی الی کلمات الفرج
وهی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما
فیهن وما بینهن وما تحتهن ورب العرش العظیم وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله الطیبین
بدانکه این اختلافات است که ظاهر میشود از کلمات اصحاب در بیان کلمات فرج لکن مختار در اینمقام آنست که گفته
شود کلمات فرج قدریست که مشتمل است بر آن صحیح مروی در باب تلقین المیت از کافی و آن حدیثی است که روایت
کرده زراره از جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده اذا ادرکت الرجل عند النزع فلقنه کلمات الفرج لا اله الا الله
الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وما تحتهن
ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین این حدیث صحیح دلالت میکند بر اینکه کلمات فرج همین است معروض
اینست که مستحب است قرائت کلمات فرج در قنوت پس قدر مستحب بمقتضای حدیث صحیح همین است که مذکور شد و
مستند در ما عدا بجهت سایر اختلافات ظاهر نیست مگر قول سیم ظاهر اینست که مستند آن حدیثی است که مرحوم صدوق
در باب غسل میت از فقیه روایة فرموده مرسلا قال قال الصادق علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله دخل علی رجل من بنی هاشم وهو
فی النزع فقال له قل لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع

وما بينهن وما تحتهن ورب العرش العظيم وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين فقالها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله
الحمد لله الذي انقذه من النار وهذه الكلمات هي الكلمات الفرج مظنون اينست كلمات اعاظم مذكوره در قول سيم ماخوذ از اين حديث بوده
باشد لكن انصاف اينست كه اعتماد در اين مطلب باين نميتوان نمود اما اولا پس بجهت اينكه وسلام على المرسلين اگرچه مذكور است در
دعاء مذكور لكن اين قدر كفايت نميكند در حكم باينكه وسلام على المرسلين جزء كلمات فرج بوده باشد بلكه دلالت در صريح مسلم بوده
كه هذه الكلمات هي كلمات الفرج از كلام معصوم نبوده واين مسلم نيست بلكه از كلام مرحوم صدوق است ودليل بر اين مطلب اينست
كه حديث مذكور بسند صحيح مرويست در كافي ودر آنجا اين ذيل مذكور نيست روى في الباب المذكور اعني باب تلقين الميت عن
الكافي عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله دخل على رجل من بني هاشم وهو يقضي فقال له رسول الله
صلى الله عليه وآله قل لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضين السبع
وما بينهن ورب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين فقالها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله الحمد لله الذي استنقذه من النار
انتهى الحديث واگر ذيل مذكور در فقيه از تتمه حديث ميبود ثقة الاسلام اعراض از آن نميفرمود بلكه عدم ذكر آن در كافي دليل
بر اينست كه از كلام معصوم نيست بلكه از كلام صدوق است پس در كلام معصوم اطلاق كلمات فرج نشد بر مشتمل وسلام على
المرسلين تا توانيم حكم نمود باينكه وسلام على المرسلين مثلا جزء كلمات فرج ميباشد غايت ما في الباب آنست كه مرحوم صدوق اين
اطلاق را فرموده مستحضر است اين بعيد نيست كه توانيم اعتماد بر آن نمود در تعيين مسمى شرعي خصوصا در مقابل حديث صحيح مذكور
يعني حديث زراره ممكن است وجه اطلاق آن مرحوم چنين بوده باشد اول مشاركت ومشابهت بسيار كه الفاظ با كلمات فرج دارد
جهت اطلاق اين لفظ را فرموده بود تا آنكه تقديم اشتباه شده باشد وجه اشتباه همين است كه مذكور شد يعني چونكه در اكثر
امور اين دعا مشاركت داشت با كلمات فرج اطلاق اين لفظ بر آن فرموده مسامحه واشتباه در امثال اين امور بسيار مي‌شود
داعي بر اشتباه ظاهر است چنانچه بعد از تامل در آخر حديث صحيح زراره مشتمل بر آنست و تامل در آخر اين حديث مشتمل بر آنست
ظاهر ميشود ثالث آنست چونكه كلمات فرج كلماتي است كه تلقين مريض ميشود در حال احتضار چنانچه مدلول عليه حديث
صحيح زراره است كه مدلول مذكور شد واين حديث مشتمل است بر اينكه فقرات اينها ماراند در حال احتضار تلقين آن شخص نمودند
فرموده اين باعث شده كه مرحوم شيخ صدوق اطلاق كلمات فرج بر آن فرموده اند بالاشتراك در غالب الفاظ اينها وجهي كه
كم باعث اشتباه ميشود لكن اينهم تمام نيست چه شهرت چنانچه ثمره كه بر كلمات فرج مترتب ميشود در حال احتضار بر اين دعا
نيز مترتب نشود با آنكه معلوم نبوده باشد با كلمات فرج واما ثانيا پس بجهت آنكه دانسته شد كه همين واقعه مروي در كافي
است بسند صحيح وهيچيك از لفظين يعني وما تحتهن وسلام على المرسلين در آن مذكور نيست واين موجب وهن ميشود
خصوصا در مقابل حديث صحيح واما ثالثا پس بجهت آنكه مروي در فقيه مرسل است ومروي در كافي صحيح بالوجه واقعه واحده
محكي بل اعتماد بما في الكافي است واحتمال تعدد واقعه بعيد است باذكر مردي از بني هاشم واينكه در حالت احتضار بوده كما لا
يخفى مخفي نماند اينها بعضي كه مرويست در كافي است چونكه مشتمل بر لفظ وما فيهن نيست ممكن هست مستند شيخ مرحوم در نهايه
همين بوده باشد در اسقاط اين لفظ فتامل وساير اختلافات ديگر وجه آنها معلوم نيست مگر بعضي نسخ فقيه كه مذكور است در آن
تحتهن وما فوقهن دوم حيثين وما تحتهن بجلا از جميع آنچه مذكور شد ظاهر شد آنچه را كه فيما اشكال الحكم توان نمود كه كلمات فرج
همان فقرات است كه صحيح زراره مذكوره مشتمل بر آنست واين ظاهر ميشود از ثقة الاسلام ومحقق در معتبر وعلامه در منتهى وشيخ
بهائى در مفتاح الفلاح وصاحب مدارك وصاحب ذخيره پس وسلام على المرسلين خارج از كلمات فرج است ودوم حيثين
وما تحتهن وما فوقهن كلامي كه در اين مقام هست اينست كه جميع الفاظ مذكوره از اجزاي كلمات فرج ميباشد يا بعضي

بجواز

بجواز قراءة آنها در اثناي كلمات فرج در اثناي قنوت صلوات مفروضه باينكه بگويد اما وما تحتهن وكذا وما فوقهن نبايد تامل
شود در جواز اتيان بآنها در اثناي كلمات فرج در قنوت نظر بعمومات وارده در مباحث قنوت خصوصا مثل محل كلام كه دالّ
بر ثنا وعظمت الرجل شانه مي باشد پس مندرج خواهد بود تحت حديث صحيح اثن على ربك وصل على نبيك واستغفر
لذنبك الوارد في مقام الجواب عن القنوت فيه قول معلوم فقال اثن على ربك الى آخره لكن در صورتي كه مقصود قاري
همين بوده باشد در جزئيت كلمات فرج واما وسلام على المرسلين پس حكم در اين اگرچه لفظ ان ولفظ مذكور است لكن بازهم
بايد تامل در جواز شود نظر باينكه ابتدا عاري است بجهت اينكه طلب رسلين يعني طلب رحمت است از خلاق عالم در حق ما طبرين
پس در صورت اتيان باين قصد نبايد تامل شود در جواز بلي بنا بر گفتن آن در خصوص قنوت صلوة جمعه وارد شده
نزد شيخ الطائفة در المصباح عن سليمان بن حفص المروزي عن ابي الحسن علي بن محمد الرضا عليهم السلام قال لا تقل في صلوة الجمعة في
القنوت وسلام على المرسلين لكن حكم بعدم جواز بمحض استناد باين روايت مشكل است نظر بعدم صلاحيت حديث بجهت
تخصيص عمومات مذكوره بر فرض تسليم انحصار بوده حديث لازم است تعدي از آن بغير قنوت صلوة جمعه ممكن نيست كما
مرحوم مجلسي در بحار اين لفظ را مطابق احتياط دانسته در كل قنوت اگر مراد اولويت ترك بوده باشد باكي نيست **بحث
پنجم** در جواز قنوت بغير لغت عرب وعدم جواز است بدانكه فقها اختلاف كرده اند در اين مسئله اكثر فقها قايل شده اند

در حكم قنوت بغير لغت عرب

بجواز مثل شيخ صدوق در فقيه بعد از حكايت آن از شيخ خود محمد بن الحسن بن الوليد ومحقق در معتبر وعلامه در منتهى و
تذكره وتحرير ونهاية الاحكام ومختلف وشيخ شهيد در بيان ودروس وفاضل مقداد در تنقيح وكنز العرفان ومحقق اردبيلي
در مجمع الفائدة وفاضل سبزواري در ذخيره وكفايه وعلامه مجلسي در بحار وقول بعدم جواز را حكايت كرده اند از ثقة
جليل القدر سعد بن عبد الله ومحقق ثاني در جامع المقاصد ظاهر ميشود كه قايل بمنع منحصر در آن مرحوم است تحقيق
مقام مقتضي اينست كه گفته شود در اين بحث دو مقام است **مقام اول** آنست كه مناجات وتكلم با خداوند عالم جل شانه
نمايد در جميع احوال نماز خواه حالت قنوت باشد يا حالت سجود يا حالت تشهد يا حالت قيام بهر لساني كه بوده باشد كه
حيثيت قنوت بعربي داشته باشد كه همان مطلب را تعبير بعربي نمايد اين مطلب ظاهر اينست كه جايز بوده باشد نظر بنصوص
معتبره وارده دالة بر اين مطلب **مقام دوم** آنست كه آيا جايز است در قنوت اختيار نمايد بغير لغت عرب وقصد اتيان به
قنوت موظف نمايد با آن لغت انصاف اينست حكم بجواز اين مشكل است بلكه ظاهر اينست كه حكم بجواز نتوان نمود نظر بآنكه
مستفاد از نصوص معتبره وارده در مسئله علاوه از جواز رفع حرج نيست واما كلمات فقها پس آنها نيز مختلف است از بعضي علاوه از
آنچه در مقام اول مذكور شد معلوم نميشود بجلاء تكلم ومناجات با قاضي الحاجات وطلب حاجت واستدعاي مطلب بر لساني كه بوده
باشد در جميع احوال نماز جايز است اگرچه غير حالت قنوت بوده باشد واما اقتصار بر اين قدر واجتزاء بآن از قنوت موظف
در صلوة پس آن ثابت نيست بلكه ظاهر اينست مراعات ترتيب در آن متعين بوده باشد **بحث ششم** در بيان قنوت صلوة جمعه
است بدانكه هر نماز قنوت در آن در يك ركعت واحده است مگر صلوة عيدين كه قنوت در آن در هر ركعت است بلكه در هر ركعت از
دو ركعت متعدد است ظاهر اينست خلافي در اين نيست كلام ابن ادريس صريح است كه فرموده عندي ان الصلوة لا يكون فيها الا
قنوت واحد اية صلوة كانت بحال است بر مسامحه مراد غير از صلوة عيدين باشد دوم حيثين صلوة جمعه لكن اين محل خلافست فقها
قدس الله تعالى ارواحهم اختلاف كرده اند در قنوت نماز جمعه كه واحد است يا متعدد جماعتي از اعاظم قايل شده اند كه قنوت در نماز جمعه
يكي است واكثر از فقها قايل شده اند بتعدد قنوت در آن لكن جمعي از فريقين اختلاف كرده اند اما قائلين بوحدت قنوت
پس اختلاف كرده اند در اينكه قنوت واحد در ركعت اولي است يا در ركعت ثانيه شيخ مفيد ومرحوم علامه در مختلف وصاحب

قابل شده اند بر اینکه قنوت در نماز جمعه مکرر است و آن در رکعت اولی است و این ظاهر میشود از مرحوم ثقة الاسلام در کافی
شیخ صدوق در فقیه اگر چه قایل بوحدت قنوت شده اند لکن حکم نموده اند بر اینکه مثل سایر صلوات در رکعت ثانیه است بعد
از فراغ از قرائت و کلام ابن ادریس در سرایر اگر چه صریح در وحدت قنوت است لکن محتمل است که مراد اتیان بقنوت واحد
بوده باشد در رکعت اولی چنانچه ممکن است مراد اتیان بآن بوده باشد در رکعت ثانیه و ممکن است که ادعای ظهور شود در
احتمال ثانی اگر چه اگر مراد اتیان بقنوت واحد در رکعت اولی بود نظر بعدم اعتبار مناسب این بود که تنبیه بر آن نماید و اما
قائلین بتعدد قنوت پس ایشان نیز اختلاف کرده اند حاصل اختلاف در این مقام راجع میشود بسه قول **اول** آن است
که هر یک از دو قنوت در رکعت اولی قبل از رکوع است و در رکعت ثانیه بعد از رفع راس از رکوع و این مختار شیخ طایفه است
در تهذیب و ابن براج است در مهذب و محقق است در شرایع و نافع و علامه است در منتهی و تحریر و قواعد و
ارشاد و مختار شهیدین است در دروس و بیان و شرح ارشاد و شرح لمعه قول ثانی مثل قول اول است لکن در حق
امام بعنی امام در صلوة جمعه در رکعت اولی اتیان بقنوت می نماید قبل از رکوع و در رکعت ثانیه بعد از رکوع این قول
شیخ صدوق است در هدایه و شیخ طایفه است در مبسوط و خلاف و نهایه و سلار بن عبد العزیز است در مراسم و
محقق است در معتبر و علامه است در تذکره قول **سیم** مثل دو قول مذکور است در تعدد قنوت لکن مخالف با آنها است
در اینکه هر دو قنوت قبل از رکوع است خواه رکعت اولی بوده باشد یا رکعت ثانیه این قول حکایت شده است از ابن
ابی عقیل و مقتضای حکایت اعم است از اینکه امام بوده باشد یا ماموم و این ظاهر کلام ابو الصلاح است در کافی
قال یقنت فی الرکعة الاولی والثانیة نیز نظر باینکه معهود نزد علما اشهر آنست که قنوت بعد از فراغ از قرائت
و قبل از رکوع است اگر مراد ابو الصلاح غیر از آن بود مناسب این بود که تنبیه بر آن نموده باشد مختار ما بین اقوال
قول اول است پس قنوت در صلوة جمعه متعدد است در رکعت اولی قبل از رکوع و در رکعت ثانیه بعد از رکوع
مرحوم شهید ثانی در شرح ارشاد و صاحب مدارک و صاحب کفایه این قول را نسبت بشهرت داده اند مخفی نماند
که آنچه مذکور شد در خصوص صلوة جمعه بود بعنی دو رکعت و اما هر گاه ظهر جمعه بوده باشد بعنی چهار رکعت خواه
منفردا اتیان شود یا بجماعت در آن صورت مثل سایر نمازهای چهار رکعتی است قنوت در آن واحد است در رکعت
ثانیه قبل از رکوع خلاف در مسئله ظاهر نیست مگر از مرحوم شیخ در تهذیب مقتضای اطلاق کلام آن بزرگوار در کتاب
مذکور آنست که صلوة روز جمعه مشتمل بر دو قنوت است در رکعت اولی قبل از رکوع و در رکعت ثانیه بعد از رکوع در صورتی
که اتیان شود بجماعت و اما هر گاه اتیان شود منفردا پس ثابت در آن یک قنوت است در رکعت ثانیه قبل از
رکوع مقتضای این کلام قول بتعدد قنوت است در صورت اتیان نماز بجماعت اگر چه چهار رکعت اتیان نماید
بلکه اگر چه نماز عصر بوده باشد مؤید اراده اطلاق استثنای انفراد است از این حکم لکن این قول ضعیف است
پس تعدد قنوت در چهار رکعت ثابت نیست اگر چه اتیان شود بجماعت **بحث هفتم** در حکم قنوت است در
صورت اخلال بآن که اخلال بقنوت در محل آن نمود یا عمدا باشد یا سهوا هر گاه اخلال بقنوت نمود عمدا بدون
صورت تدارک و تلافی بجهت آن ثابت نیست مطلقا خواه در اثنای نماز بوده باشد یا بعد از فراغ از آن بلی هر گاه
کسی بجهت عروض مرضی ترک قنوت نمود عمدا بعد رفع آن متهم شد در اثنای صلوة یا بعد از فراغ از آن شرعیت تدارک
قنوت در این صورت ثابت نیست بنا بر این هر گاه ماموم مسبوق ترک قنوت نمود بجهت لحوق بامام در
رکوع تدارک قنوت در این صورت ثابت نیست و اما هر گاه اخلال بقنوت نمود سهوا پس این متصور میشود بچند

در حکم قنوت در صورت اخلال بآن

صورت

صورت **اول** آن است که متذکر شد بآن بعد از میل بجهت رکوع لکن قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی در این صورت ظاهر این است
که جایز باشد عود نموده تدارک قنوت منسی نماید بعد از آن برکوع رود **دوم** آنست که متذکر شد بعد از بلوغ بحد رکوع خواه
قبل از اشتغال بذکر بوده باشد یا در اثنای ذکر یا بعد از فراغ از ذکر در این صورت مستحب در حق او این است که بعد از رفع
راس از رکوع اتیان بقنوت نماید و این مشهور ما بین فقها است بلکه جمله از عبارات اجلۀ اصحاب ظهور اشعار خلاف در مسئله
است لکن ظاهر آنچه مرحوم علامه حکایت فرموده از ابن ابی عقیل منع تدارک و تلافی است در ما نحن فیه این ضعیف
است پس مختار استحباب تدارک است **سیم** آنست که متذکر بعد از رفع راس از رکوع و قبل از انحنا بجهت سجود بوده باشد ظاهر
اینست در همان حالت استحباب تدارک ثابت بوده باشد **چهارم** آنست که متذکر شد باخلال بقنوت بعد از انحنا بجهت
سجده و قبل از بلوغ بحد سجده **پنجم** آنست که متذکر شد بآن بعد از وصول بحد سجود یا در سجده ثانیه یا فیما بین سجدتین
یا بعد از رفع راس از سجده ثانیه لکن قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه در این دو صورت اگر چه مقتضای کلمات فقها
مختلف است چنانچه مفصلا در مطالع الانوار بیان شده لکن مختار عدم ثبوت تدارک است **ششم** آنست که متذکر
شد بحقیقت حال بعد از دخول در قیام ثالث الی آخر الصلوة حکم بعینه عدم ثبوت تدارک در این صورت اظهر از سابق
است مجملا در جمیع صور ثلث تدارک قنوت منسی در اثنای نماز ثابت نیست و اما رجحان تدارک بعد از فراغ از نماز پس
اگر چه مقتضای کلام مبسوط و مستفاد خلاف آنست لکن مختار ثبوت رجحان است و این ظاهر میشود از کلمات اکثر اصحاب
پس بعد از فراغ از نماز راجح در حق او این است که تدارک قنوت منسی نموده باشد بهمان حالت جلوس پس بعد از قیام
بجهت تدارک قنوت منسی ضرور نیست بلکه رجحان عود ثابت نیست **هفتم** آنست که متذکر شد بحقیقت حال بعد
از فراغ از نماز لکن قبل از انصراف و انتقال از مکان نماز **هشتم** مثل هفتم است مگر انکه تذکر بحقیقت حال بعد از انتقال
از مکان نماز بوده خواه وقت نماز باقی بوده باشد یا نه ظاهر اینست رجحان تدارک قنوت منسی در این دو صورت نیز
ثابت بوده باشد پس در حال تذکر اگر مستقبل القبله بوده باشد بهمان حالت اتیان بقنوت می نماید و اگر مستقبل
نبوده باشد مستحب این است رو بقبله نموده بعد از آن اتیان بقنوت منسی نماید **بحث هشتم** در بیان امور مهمه
در این مقام است بدانکه در این مقام تنبیه بر چند مطلب مناسب است **اول** آنست که قنوت منسی بعد از تدارک آن
آیا متصف بوصف قضا است یا ادا میگوئیم ظاهر از کلمات بسیاری از فقها آنست که قضا است تحقیق مطلب
مقتضی اینست که گفته شود یک قسم از آن تشکیکی در ادا بودن آن نیست چنانچه یک قسم نیز تشکیکی در قضا بودن آن نیست بغیر
دیگر محل تامل است اما قسم اول پس آن در قسم اول از اقسام مذکوره است و حیرت آن بالاتفاق ظاهر است و اما
قضا پس آن قنوتی است که اتیان بآن شده باشد بعد از انقضای وقت نماز و هم چنین است قنوتی که اتیان شده
باشد بآن با بقای وقت بقدر یک رکعت یا دو رکعت در قنوت نماز چهار رکعتی نظر باینکه محل قنوت در رکعت ثانیه
است با اشکال در آن چنانچه مذکور خواهد شد و اما در سایر اقسام پس آنچه بنظر این قاصر میرسد ادا است بجهت انکه قضا
در اصطلاح ائمه اصول و فقها عبارت است از اتیان بهمان بعد از انقضای وقت است و آنچه در این مقام محقق است آن است که
اتیان بجزء صلوة شده در غیر محل خود نه بعد از خروج وقت توضیح مرام مقتضی این است که گفته شود تا اجمال حقیقی بر خودش
که در آن بیان وقت اجزای نماز شده باشد بلکه ظاهر اینست که وقت اجزای عبادت موقته همان وقت کل است و لهذا هر گاه
اتیان بصلوة شود در اول وقت هر جزء از آن بوقت خود شده خواهد بود و هم چنین هر گاه اتیان شود در وسط وقت
یا آخر وقت مجملا وقت اجزای عبادت موقته تابع وقت نفس آن عبادت خواهد بود پس اگر وقت نفس عبادت موقع

در بیان انکه قنوت منسی قضا است یا اداست

و قضا بودن آن نیز چنین خواهد بود و بنابراین هرگاه اداء قنوت در نماز ظهر شده باشد منه

بوده باشد وقت ادای آن نیز چنین خواهد بود و اگر وقت نفس عبادت مضیق بوده باشد و متذکر شد بآن بعد
از فراغ از نماز ظهر پس اگر باقی ماند وقت ظهر بوده باشد قنوت در وقت خود اتیان شده خواهد بود پس باید ادا
بوده باشد بلی هرگاه وقت ظهر خارج شده باشد مثل آنکه تا غروب شمس باقی نمانده مگر بمقدار ادای عصر در این وقت
قنوت مذکور بعد از انقضاء وقت خود خواهد بود پس قضا خواهد بود و اما هرگاه متذکر شد بحقیقت حال ما از
وقت ظهر باقی نمانده مگر بمقدار دو رکعت در این صورت ممکن است که بگوئیم قنوت مأتی به قضا بوده باشد
نظر باینکه محل قنوت در رکعت ثانیه بعد از فراغ از قرائت بود بنابر مفروض وقت رکعتین اولیین منقضی شده پس
صادق است که قنوت مفروض بعد از انقضای وقت خود شده لکن نظر بعموم من ادرک رکعة فقد ادرک الوقت در صورت
مفروضه رکعتین اولیین در وقت خود خواهد بود و جزو تابع کل است پس در این صورت ادا خواهد بود و هم چنین است
حال در قنوت عصر هرگاه متذکر شد بعد از فراغ از صلوة عصر در حالتی که باقی مانده باشد از وقت مگر بمقدار رکعت
یا رکعتین پس قنوت مأتی به در جمیع صور ادا خواهد بود مگر قنوتی که اتیان شود بعد از انقضای وقت بعد از اتمام
و تامل در اخیر مذکور شد باید تامل در آن شود بنابراین مراد فقها از اطلاق قضا بمعنی معروف نباشد بلکه مراد این
است چونکه قنوت بعد از محل خود اتیان شده از این جهت تعبیر از آن بقضا نموده اند اگرچه در اکثر صور متصف
بوصف ادا بوده باشد مخفی نماند آنچه مذکور شد که قنوت در غیر محل خود واقع شده در غیر صورت اولی است و اما
در صورت اولی پس در محل خود واقع شده است **مطلب ثانی** آنست که حکم مذکور چنانچه ثابت است در صلوات مفروضه
ثابت است در صلوات مندوبه بجهت اطلاق که در صلوات مفروضه مذکور شد **مطلب ثالث** آنست که جهر راجح است در
قنوت مطلقا خواه در نماز جهری بوده باشد یا در نماز اخفاتی لکن در حق امام و منفرد و اما در حق مأموم پس اخفات
آن راجح است اگرچه در نماز جهری بوده باشد این در صورتی که با جهر سماع امام متحقق شود تأمل در آن نیست و اما
در صورتی که بعید از امام بوده باشد بحدی که اجهار موجب اسماع امام نشود محل تأمل است لکن ظاهر آنست که جهر
در حق او هم جمع و اخفات راجح بوده باشد چنانچه در بحث قرائت بیان شد بدانکه ضبط سدید در جهر و اخفات در
یومیه مقتضی این است که گفته شود که اقوال ثابته در نماز مغرب و عشا باعتبار رجحان جهر و اخفات منقسم میشود بچهار قسم
واجب الجهر و واجب الاخفات و راجح الجهر و راجح الاخفات اما وجوب جهر پس در قرائت حمد و سوره در رکعتین اولیین و اما وجوب
اخفات پس در قرائت یا بدل او تسبیحات اربع در رکعتین اخیرتین در نماز عشا و رکعت ثالثه در نماز مغرب و اما رجحان اخفات
پس در استعاذه است و اما رجحان جهر پس در غیر آنچه بیان شد از اذکار واجبه ثابته در آن و در بسمله در رکعتین اخیرتین
نماز عشا و رکعت ثالثه مغرب در حق امام و منفرد و اما در حق مأموم پس وجوب جهر و رجحان جهر نمیباشد بلکه یا لازم
الاخفات است این در مثل قرائت در حق مأموم مسبوق در رکعتین اولیین و در قرائت و بدل آن در غیر رکعتین اولیین
یا راجح الاخفات است که در غیر آنچه مذکور شد معلوم است آنچه مذکور شد در صورتی است که مأموم باقی بر وصف مأمومیت
بوده باشد و اما هرگاه باقی نبوده باشد منفرد خواهد بود و یا امام حکم هر یک بجهتی که مذکور شد مخفی نماند
حکم تکبیرات ست افتتاحیه در حق امام مثل استعاذه است که اخفات در آن راجح است و اما نماز صبح پس
آن در حق امام و منفرد باعتبار جهر و اخفات منقسم میشود بر سه قسم لازم الجهر و راجح الجهر و راجح الاخفات و
لزوم اخفات در آن نمیباشد تا لزوم جهر پس در قرائت است و اما رجحان اخفات پس در استعاذه است نسبت
با امام و منفرد و همچنین در تکبیرات ست افتتاحیه لکن در حق امام و اما رجحان جهر پس در غیر آنچه مذکور شد و اما

در تقسیم اقوال ثابته در نماز مغرب و عشا باعتبار جهر و اخفات بر چهار قسم

درحق مأموم

درحق مأموم پس ثابت نیست مگر رجحان اخفات این در صورتی است که مأموم بعید نبوده باشد که استماع صوت
امام نکند و اما هرگاه بعید باین حد بوده باشد پس اقوال ثابته در نماز در حق او منقسم میشود براجح الجهر و راجح الاخفات
اول در قرائت و ثانی در غیر آن از اذکار واجبه ثابته در آن نماز و لکن در رجحان جهر اگرچه در صورت مفروضه بوده باشد
اشکال هست و اما نماز ظهرین پس باعتبار اقوال ثابته در آن منقسم میشود بلازم الاخفات و راجح الاخفات و راجح الجهر
پس لزوم جهری در آن نمیباشد لزوم اخفات در قرائت در رکعتین اولیین و در قرائت یا بدل آن در اخیرتین و رجحان الجهر در بسمله و
قنوت و در دعای بعد از رفع رأس از رکوع یعنی سمع الله لمن حمده و دعای بعد از آن که عبارت بوده باشد از الحمد لله رب
العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین و اما رجحان اخفات پس در غیر اینها است که مذکور شد
لکن آنچه مذکور شد در حق منفرد است و اما در حق امام نیز آن نیز چنین است یعنی اقوال ثابته در دو نماز مذکور منقسم میشود
بر سه قسم مذکور لکن نه بنحو مذکور بلکه راجح الجهر در حق امام در غیر قرائت و بدل او و غیر از استعاذه و تکبیرات ست افتتاحیه
است و راجح الاخفات در تکبیرات ست افتتاحیه و استعاذه و اما در لازم الاخفات پس فرقی مابین امام و منفرد
نمیباشد و اما مأموم پس رجحان جهری در حق او نمیباشد بلکه یا لازم الاخفات است یا راجح الاخفات لازم الاخفات در
حق مسبوق در رکعتین اولیین یا اصلیتها در قرائت و بدل او و در حق غیر مسبوق و راجح الاخفات در ما عدای آن **مطلب
چهارم** در بیان قرائت آیات قرآنیه است در قنوت بدانکه اشکالی نیست در جواز قرائت آیات قرآنیه در قنوت در نظر حقیر نیست
و صبر اشکال بنظر نمیرسد مگر شبهه قرآن و این تشکیک نیز وجهی ندارد بجهت اینکه قرآن قرائت اکثر از سوره واحده است
بعنوان جمع بقصد قرائت مطلوبه در نماز و این در محل کلام ثابت نیست لکن کلامی که در این مقام هست این است که اگرچه تشکیکی
در جواز قرائت آیات قرآنیه در حال قنوت نیست لکن کلام در اینست که آیا احتراز باین قرائت میتوان نمود از قنوت مطلوب
در نماز یا خیر ظاهر در این مقام تفصیل است بیان آن اینست که اگر آیه مقروه از آیات مشتمل بر عجز و انکسار و طلب عفو از
خلاق عالم جل شانه بوده باشد مثل ربنا ظلمنا انفسنا فان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین یا مشتمل بر
طلب فقط بوده باشد مثل ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار و نحو اینها ظاهر این است که
در جواز احتراز بآن محل تشکیک نبوده باشد و همچنین هرگاه مشتمل بر تمجید و تحمید و تهلیل الله جل شانه بوده باشد
مثل آیة الکرسی و الحمد لله رب العالمین اقتصار بعین با قرائت کل سوره یا بعض سوره و نحوها با ظاهر این است که
تامل نباید نمود بجواز احتراز نظر بعموم حدیث صحیح ان علی ربک و عموم ما [illegible] و لا اعلم فیه شیئا موقتا و حدیث
بسمله ثلثا چنانچه سابق بیان شد شاهد است بر این مطلب و اما مثل اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی
المرافق و مثل یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع الی آخره یا مشتمل
بر قصص بوده باشد مثل اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رأیت احد عشر کوکبا الی آخره و نحو اینها پس ظاهر این است که احتراز
بامثال آیات مذکوره نمیتوان نمود در اتیان بموظف مخصص کلام آنست که در اینجا دو مقام است **اول** جواز قرائت آیات
قرآنیه در مقام قنوت و ثانی جواز احتراز بآن از قنوت موظف اول ثابت است بعنوان اطلاق ثانی در آن تفصیل
است که مذکور شد نظیر این در دعا بغیر لغت عرب در مقام قنوت بیان شد **مبحث نهم** در بیان استحباب رعایت
امور چندی است در مقام قنوت **اول** تکبیر است بدانکه اختلاف کرده اند فقها در این مقام مرحوم علامه در کتاب
مختلف حکایت فرموده اند از علی بن بابویه که والد بزرگوار مرحوم شیخ صدوق بوده باشد که آن مرحوم قائل شده اند
باینکه تکبیر از برای قنوت ثابت نیست و این قول ظاهر میشود از مرحوم سید جلیل القدر سید مرتضی در کتاب جمل العلم

در تقسیم اقوال ثابته در نماز ظهرین باعتبار جهر و اخفات بر سه قسم

در بیان قرائت آیات قرآنیه در قنوت

بلغ

مرحوم علامه نقل فرموده اند از شیخ طوسی قدس الله تعالی روحه که آن بزرگوار حکایت فرموده از شیخ سعید شیخ مفید نور الله
تعالی روحه السعید که آن مرحوم در آخر عمر این شریف ایشان مستقر شده بود بر عدم تکبیر از برای قنوت ولکن مشهور ما
بین فقها نور الله تعالی ضرایحهم آنست که تکبیر جهت قنوت مستحب است و این قول مختار است پس در وقت اراده قنوت سنت
است که ابتدا تکبیر نماید با رفع یدین و این تکبیر از آداب قنوت و مستحبات آنست و در سابق بیان شد که تکبیرات ثابته
در پنج نماز یومیه نود و پنج است پنج تکبیر در هر رکعتی جهت رکوع و سجود پس در نماز چهار رکعتی عدد تکبیرات رکوع و سجود
بیست است بنا بر این عدد تکبیرات رکوع و سجود در نماز ظهر و عصر و عشا شصت است و عدد تکبیرات رکوع و سجود در نماز
مغرب پانزده است و عدد تکبیرات رکوع و سجود در نماز صبح و مغرب بیست و پنج است بعد از انضمام بیست و پنج بشصت عدد
تکبیرات میرسد بهشتاد و پنج بعد انضمام پنج تکبیرة الاحرام و پنج تکبیر جهت قنوت عدد تکبیرات میرسد بنود و پنج و اجله از اجله
مستحبات قنوت اینست که در حین اراده قنوت تکبیر بگوید با رفع یدین در صلوات یومیه و ظاهر اینست که این استحباب
در نوافل نیز ثابت بوده باشد و هم چنین در نماز کسوف و خسوف و زلزله و سایر مخوفات سماویه و نماز طواف و اما
نماز عیدین پس اگر چه تکبیر در آن قبل از شروع بقنوت ثابت است لکن تکبیر جهت قنوت چون ثابت نیست و اما نماز
جمعه پس ثبوت اصل تکبیر قبل از قنوت معلوم نیست چه جای اینکه بگوئیم که آن تکبیر جهت قنوت است باید خواه در قنوت
اول جمعه باشد یا در قنوت ثانی **دویم** رفع یدین است در حال القنوت بدانکه رفع یدین مدخلیتی در ماهیت قنوت ندارد
بلکه قنوت عبارت از اصل دعا یا ذکر یا هر دو میباشد در محل معین که چه رفع یدین با او نباشد پس رفع ید مستحبی جدا
خواهد بود در حال القنوت بنا بر این هرگاه کسی گرفتار شود در مقام تقیه ترک قنوت ضرور نیست غایتش ما فی الباب ترک رفع
یدین مینماید و این مستحبی است در حال قنوت چنانچه بحقیر رسیده که ... اتفاقی ... بهم حاج ... شده
جهت ... در مقام قنوت جهت محافظت از شر آن ... اللهم احفظنا من بین
ایدینا و من خلفنا و عن ایماننا و عن شمائلنا و من جمیع نواحینا من شر الاشرار و المفسدین بحق محمد و اهل بیته الطاهرین و ترک رفع
ید مینموده بجهت تقیه بحمد الله که رفع ید مستحب است در هر قنوت که در قنوت بعد از رفع راس در نماز وتر که جمع کثیری از فقها
حکم فرموده اند که دو ترو قنوت است یکی قبل از رکوع و دیگری بعد از رفع راس از رکوع و رفع یدین در حالی که بعد از رفع
راس است ثابت نیست و اما در قنوت صلوة عیدین پس ظاهر از اکثر فقها آنست که رفع یدین در قنوت نماز عیدین ثابت نه بلکه
بنا بمقتضای فرموده اکثر فقها آنست که رفع یدین در حال تکبیرات میکنند بخلاف دعا فیما بین التکبیرین لکن صاحب وسایل
و مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری حکم فرموده اند باستحباب رفع یدین در حال قنوت در عیدین باز علی ای حال اینست پس حکم
باستحباب رفع یدین در قنوتات عیدین مضایقه نداریم بنا بر این امر رفع یدین در حال تکبیرات در صلوة عیدین بنا بر
قول بعدم ثبوت رفع یدین در حال قنوت ظاهر است و اما بنا بر قول باستحباب رفع یدین در حال قنوتات عیدین پس
امر رفع یدین در تکبیرات ظاهر است در رکعت اولی و ثانیه و اما در غیر تکبیرة اولی پس تادیه سنت بدو طریق ممکن است
اول آنکه دو دست که در حال قنوت مرتفع هست پائین آورد بعد از آن رفع نماید جهت تکبیر **دویم** آنست که همین
که حالت قنوت هست رفع یدین نموده ابتدا تکبیر نماید بعد از آن رفع نماید جهت قنوت نظیر این حال در تکبیر رکوع است بعد
از فراغ از قنوت در نزد بعض بوده مثلا پس آن نیز بهمین دو طریق ممکن است **اول** آنست که بعد از فراغ از قنوت دو دست را
پائین آورد بطریق متعارف بعد از آن رفع یدین نماید در حال تکبیر جهت رکوع **دویم** آنست که بعد از فراغ از قنوت در
حالت که هست رفع یدین نموده تکبیر بگوید مگر در صورتی که بسیار بلند نموده باشد بحدی که قریب بمنتهای الیه رفع

در بیان استحباب رفع یدین در حال قنوت

در تکبیر با آن متابعت بوده باشد در این صورت اکتفا بهمان حالت کفایت میکند در تادیه سنت **سیم** از امور مذکوره ۳
در بیان کیفیت رفع یدین است در حال قنوت و کیفیت آنست پس میگوئیم ظاهر میشود اختلاف فقها در این مسئله چند
قول **اول** آنست که رفع یدین مینماید در حالت بسط کفین تا محاذی کند یدین محاذی با صورت مصلی شود و ظهر کفین بجانب
زمین باشد و بطن بجانب آسمان و این مشهور ما بین فقها است و مرحوم شیخ شهید این قول را نسبت باصحاب داده **دویم**
مثل اینست در کیفیت و اقل از آن است در حد یدین یعنی بهمین نحو بلند مینماید تا محاذی کمتر بل سینه مصلی شود این قول مختار
ابن براج و ابن ادریس است **سیم** آنست که ظهر کفین را بسوی آسمان نگهدارد و بطن کفین را بسوی زمین و اما مقدار
رفع یدین پس مخصوص نیست این قول است که مرحوم محقق در معتبر نسبت بقیل داده **رابع** القول بجواز امر بیست
یعنی تادیه سنت میشود برفع یدین خواه ظهر کفین را بسوی آسمان نگهدارد یا بطن آنرا با اولویت قول اول بطن کفین
را بسوی آسمان این قول را مرحوم محقق در معتبر و مرحوم علامه در منتهی اختیار فرموده اند مختار قول اول است لکن بعد یک
مذکور بعنوان ندب و رجحان است نه حتم و الزام پس تادیه سنت میشود مطلق رفع یدین لکن اولی اینست که نوع
مذکور در رفع یدین مراعی شود لکن ظاهر اینست که اتصال یدین احدهما بالاخری هم باشد پس سنت مؤدی میشود
خواه یدین را متصل بهم نگهدارد یا منفصل اولی اینست که انگشتان دست را بهم بچسباند مگر انگشت بزرگ را و ابهام
و ظیفه دست مصلی در احوال نماز نسبت بضم اصابع و عدم ضم بر سه قسم است **اول** رجحان ضم اصابع است کلا مگر
انگشت بزرگ این مخصوص بحالت قنوت است چنانچه مذکور شد **دویم** تفریج اصابع است یعنی همه انگشتان را از هم جدا
نماید و این مستحب است در حالت رکوع **سیم** ضم کل انگشتان است حتی انگشت بزرگ و این راجح است در جمیع احوال صلوة مگر در
حالتی که مذکور شد خواه قیام بوده باشد یا جلوس یا سجود **چهارم** از امور مذکوره آنست که مرحوم علامه در کتاب منتهی در این
مقام قولی نقل فرموده که آن قول این است که مستحب است در حق مصلی آنست که بعد از فراغ از قنوت دستها را بصورت خود بمالد لکن
این قول را رد فرموده که چنین مبنی ثابت نیست و مرحوم شهید این قول را از جعفی که یکی از قدمای علمای شیعه است نقل فرموده
بعلاوه لحیه و سینه با این نحو که این قایل فرموده بعد از فراغ از قنوت مستحب اینست که دست را بصورت و ریش و سینه خود بمالد
بعد از ذکر این قول فرموده که این قول بعض از علما و مافیه است این خادم شریعت سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیه مضایقه
از این معنی ندارم لکن در قنوت نوافل نه در فرایض نظر بحدیث معتبر بل صحیحی که در اواخر احتجاج مرویست از جناب حجة الله
الامام الا نس و الجان حضرت صاحب العصر و الزمان عجل الله تعالی فرجه حاصل آن اینست که بعد از فراغ از قنوت مالیدن دست
بر سر و صورت فضیلت وارد در نوافل لیلیه و نهاریه و در فرایض چنین عمل جایز نیست و این حدیث معتضد است بحدیثی
که در باب تعقیب در تهذیب مذکور است مرسلا هکذا قال ابو جعفر علیه السلام ما بسط عبد یدیه الی الله عز و جل الا استحیی الله ان
یردها صفرا حتی یجعل فیها من فضله و رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یدیه حتی یمسح بهما علی راسه و وجهه قال و فی
خبر آخر علی وجهه و صدره حاصل ظاهر مضمون این حدیث شریف آنست که نیست هیچ بنده که دست خود را بلند نماید در
مقام دعا مگر اینکه خداوند عالم جل شانه شرم میآید که آن دست را خالی برگرداند تا اینکه قرار بدهد از فضل و رحمت خود
در آن دست آنچه را که صلاح داند پس هرگاه یکی از شماها دعا کند دست خود را بر نگرداند تا اینکه آن دستها را بر سر و
روی خود بمالد در حدیث دیگر چنین وارد شده باید دست خود را بر نگرداند تا اینکه آن دست را بر صورت و سینه
خود بمالد و ثقة الاسلام این حدیث را روایت نموده در کتاب دعا از اصول کافی از کاشف اسرار و دقایق جناب امام
جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده ما ابرز عبد یده الی الله العزیز الجبار الا استحیی الله عز و جل ان یردها صفرا حتی یجعل

در بیان اختلاف فقها در کیفیت رفع یدین در حال قنوت

در بیان وظیفه انگشتان دست در احوال نماز

فیها من فضل رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یدیه حتی یمسح علی وجهه و راسه و صفر یعنی خالی است بدانکه از اخبار ضا
قاموس ظاهر میشود آنست که این لفظ بضم صاد و فتح و کسر هر سه جایز است و اینحدیث در فصل اول از باب عاشر
از مکارم الاخلاق نیز مذکور است مختصرا است حدیث بعنوان عموم شامل احوال صلوة نیز هست عموم این احادیث
اگرچه نسبت بغیر ایشان مخصص است بحدیث معتبر مذکور لکن نسبت بنوافل موید این است مخفی نماند آنچه مذکور شد
معنی ظاهر حدیث بود لکن مهم در این مقام اینست در این حال که اذل حالات است که شکل گدا دست را در مقام سوال بلند
نموده ملتفت این شود که این ذلت در حضرت کیست و سعی نماید که مبادا سوال بنحوی نماید که موجب حرمان از
اجابت عظمت حضرت مسئول شود و در مقام سوال نوعی نماید که نعوذ بالله تطلب جناب مسئول با او معمول دارد عز
از سائل اینا متذکر شدت احتیاج و افتقار خود شود و غایت غنا و عظمت مسئول و معبود را در نظر آورده بمقتضای
شدت حاجت خود و کمال غنا و عظمت مسئول سوال نماید در همه امور برحقی در باب احتیاط در دین از کاشف اسرار دقایق
جناب امام جعفر صادق علیه السلام حدیثی مرویست که آن حضرت از والد بزرگوار خود و آن سرور از مقنن قواعد تضرع و ابتهال
و مؤسس بنای محکم الاساس مناجات جناب سجاد صلوات الله علیه روایت فرموده که جناب موسی بن عمران علیه السلام مرور
کردند بمردی در حالتی که آن مرد دست خود را بلند نموده بود بجانب آسمان اظهار حاجت و مسئلت خود مینمود بدرگاه
عظمت اقتدار خلاق جهان عز شانه و جناب حضرت موسی آن مرد را بهمین حالت مشاهده فرموده تشریف برده بسمت حاجتی
که منظور نظر همایون ایشان بود تا هفت روز طول کشید پس از آن معاودت فرموده آن مرد را دید بهمان حالت
باقی است در آن وقت رافت نبوت بر آن سرور غالب شد روی تضرع و ابتهال بدرگاه حضرت ذو الجلال نموده
عرض ساحت جبروت چنین رسانید که ای پروردگار عالم این بنده ذلیل تو است دستها را بجانب رحمت تو بلند نموده
استدعای حاجت خود مینماید از وقت سوال تا حال هفت روز منقضی شده ابواب اجابت بسوی او مفتوح نفرموده
در آن وقت وحی از جانب عالم بما فی الضمایر و الاسرار بجانب آن سرور از درگاه حضرت غفار رسید که یا موسی لو دعانی حتی یسقط
یداه و ینقطع لسانه ما استجبت له حتی یاتینی من الباب الذی امرته به یعنی ای موسی اگر بخواند مرا آنقدر که دستهای او بیفتد و قطع
شود زبان او اجابت او نخواهم نمود تا اینکه بخواند مرا بنحوی که من قرار داده ام نعوذ بالله من الخذلان و الحرمان عن شرافة اجابة
از رحمن دویم از جمله امور که در اثنای نماز مستحب است وظیفه مکلف است باعتبار چشم در احوال صلوة بدانکه وظیفه
مکلف باعتبار چشم آنست که در حال قیام نظر نماید بموضع سجود و این ثابت است در جمیع احوال قیام مگر حال قنوت که مستحب
در آن وقت آنست که نظر نماید بباطن کف خود شاید حکمت در هر دو این بوده باشد که در حال نظر کردن بموضع سجود ملتفت
این شود که این موضعی است که اشرف و اعلای اعضای خود را بخاک مذلت میاندازد بجهت رعایت غایت تعظیم معبود
جلیل و اظهار منتهای مرتبه تذلل در حضرت رب کریم بمقتضای این تعبیر معمول دارد در احوال صلوة و اما نظر در حال قنوت
بکفین بجهت آنکه متنبه شود که این دست بلند نموده و باز نموده که منتهای مرتبه ذلت است بجهت سوال رحمت و حاجت
از خلاق آسمان و زمین پس این ذلت خود را وسیله راه نجات و فوز بسعادات گرداند و اما وظیفه مکلف در حال رکوع آنست
که نظر نماید بمیان دو قدم خود و در حال سجود وظیفه او آنست که نظر نماید بطرف بینی خود و در حالت جلوس خواه بجهت تشهد
بوده باشد یا تسلیم یا ما بین سجدتین وظیفه آنست که نظر نماید بدامن خود شاید حکمت نظر در هر یک از احوال مذکوره این بوده
باشد که نظر باین نحو مناسب ادب و حیا است در مقابل آنکه کمال غایت حیا از آن مطلوب و مستحسن عقول است سیم از
جمله امور مذکوره وظیفه مکلف است باعتبار یدین در احوال نماز بدانکه وظیفه مکلف باعتبار دو دست در حال قیام آنست

در بیان وظیفه مکلف باعتبار چشم

در بیان وظیفه مکلف در حال نماز باعتبار یدین در حال صلوة

کرد دوست

که دو دست را در حال قیام بگذارد بر دو ران خود مقابل دو زانو باید جمیع انگشتها باهم چسبانیده چنانچه بیان شد رعایت این وظیفه
در جمیع احوال قیام ثابت است مگر در حال قنوت که وظیفه مکلف باعتبار دو دست در حال قنوت آنست که دستها را بلند نماید بمقابل
رو نگه دارد تا فارغ از قنوت و وظیفه او در حال تکبیرات آنست که دو دست را بلند نماید بنحوی که در سابق مفصلا بیان شد
و وظیفه مکلف باعتبار یدین در حال رکوع آنست که دست راست را مفرجات الاصابع بگذارد بر زانوی راست و هم چنین دست
چپ را بهمین هیئت بر زانوی چپ و وظیفه او باعتبار یدین در حال سجود آنست که دو دست را بگذارد بر زمین مقابل صورت
بنحوی که انگشتان مقابل گوش بگذارد و وظیفه او در حال سجود رفتن آنست که اول دو دست را بر زمین رساند بعد دو زانو را
و در وقت ایستادن دو دست را از زمین بردارد بعد از آنکه دو زانو را از زمین برداشته باشد یعنی اول دو زانو را از زمین
جدا نماید بعد از آن دو دست را از زمین جدا نماید و وظیفه مکلف باعتبار دو دست در حال تشهد بلکه در حال جلوس مطلقا
آنست که دو دست را بر ران بگذارد نزدیک بزانو چنانچه در بحث تشهد مفصلا بیان شد فصل سیم در بیان مستحبی
است که بعد از فراغ از نماز است و آن تعقیب است تنقیح مقام محتاج است بایراد کلام در چند مطلب اول در بیان معنی تعقیب
است پس میگویم صاحب صحاح گفته است التعقیب فی الصلوة الجلوس بعد ان تقضیها لدعاء او مسئلة مخفی نماند مقتضای این
کلام اینست که کفایت میکند جلوس بعد از صلوة بجهت دعا در صدق تعقیب اگرچه مشغول دعا نبوده باشد ظاهر اینست که
چنین نبوده باشد و ایضا ذکر دعا مغنی از ذکر مسئله است نظر باعمیت دعا از مسئله و ذکر خاص بعد از عام نظر باعتنای شان
خاص و اهتمام آنست اگرچه بابی است واسع لکن مناسب آن ذکر بواو است نه باو شاید از این راه بوده باشد که صاحب قاموس
اقتصار کرده است بدعا و تنها گفته التعقیب الجلوس بعد الصلوة لدعاء و این اگرچه سالم از ثانی است لکن سوال اول
وارد میشود بر هر دو که مقتضای کلام این دو نفر آنست که معتبر بوده باشد جلوس در ماهیت تعقیب بنابر این هرگاه اتیان بدعا
نماید بعد از نماز در سجده باید تعقیب نبوده باشد و هم چنین هرگاه اتیان بدعا نماید قائما یا ماشیا توهم این نشود که آنچه آنها
ذکر کرده اند معنی لغوی است نه شرعی نظر بآنکه مراد از صلوة در کلام ایشان معنی شرعی است نه معنی لغوی و این محل تشکیک است
و ایضا مقتضای این است که باید مراد آنها در این مقام تکرر مستعمل فیه لفظ بوده باشد در شرع نه معنی لغوی و جمله از کلمات قدماء
اصحاب مثل مرحوم شیخ در نهایه و مبسوط و ابن براج در مهذب و ابن ادریس در سرائر و غیر ایشان اگرچه موهم این است که
جلوس معتبر در تعقیب بوده باشد لکن کلمات آن بزرگوار محمول است بر افضلیت چون ثابت است که جلوس معتبر در ماهیت
تعقیب نیست پس هرگاه بعد از تسلیم بسجود رود و در آن مشغول ادعیه شود این بتعقیب خواهد بود و هم چنین اتیان
بدعا قائما یا ماشیا و از این راه است که محققین از متاخرین علما نور الله مضاجعهم مثل شیخ شهید در شرح لمعه و محقق
اردبیلی در آیات الاحکام و شرح ارشاد و شیخ بهائی در حبل المتین و فاضل معتمد فاضل هندی و بعضی از این اعاظم تصریح فرموده
اند بعدم اعتبار جلوس در مفهوم تعقیب و بعضی تعریف فرموده اند الاشتغال عقیب الصلوة بدعاء او ذکر و اولی
اینست که قرآن نیز علاوه شود باین نحو که تعقیب عبارت است از مشغول شدن بعد از نماز بدعا یا ذکر یا قرآن یا بعد بر سر
مطلب ثانی در اینکه جمله از اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام است در بیان فضیلت تعقیب تا اطلاع بر مضمون آنها موجب رغبت
مومنین شود در مداومت بآن پس میگویم از جمله اخبار مذکوره حدیثی است مروی در کافی و تهذیب از کاشف اسرار دقایق جناب حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرموده هرکس ادا نماید نماز مفروضه را و مشغول بتعقیب شود تا نماز دیگر چنین شخص مهمان خداوند
عالم است و مشخص است که حق است بر خداوند عالم جل شانه اکرام مهمان خود خواهد فرمود و از جمله آن اخبار حدیثی است مروی در تهذیب از کتاب
المکارم فی السر و العلن جناب حضرت امام حسن علیه السلام آن حضرت روایت فرموده از والد بزرگوار خود جناب حضرت امیر المومنین علیه السلام

در بیان معنی تعقیب

در بیان اینکه جلوس معتبر در حقیقت تعقیب نیست

در بیان فضیلت تعقیب است

که آن حضرت فرموده که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده هر کسی که بنشیند در جایی که نماز صبح را در آن جا ادا نموده
و مشغول باشد بذکر خداوند عالم جل شانه تا طلوع شمس اجر او مثل اجر کسی است که زیارت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
کرده باشد و از جمله آن اخبار حدیث صحیحی است مروی در تهذیب از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از والد بزرگوار خود و
آن بزرگوار از جناب حضرت امام حسن علیه السلام روایت فرموده که فرموده هر کس نماز کند پس بنشیند در محل نماز خود تا آفتاب
طلوع نماید این عمل پوشش میشود از آتش جهنم و از جمله اخبار مذکوره حدیث صحیحی است از کاشف اسرار حقایق جناب امام
جعفر صادق علیه السلام که فرموده تعقیب انفع است در طلب روزی از مسافرت در بلاد و از جمله آنها حدیثی است مروی در کتاب
معیشت کافی از آن سرور اخیار که فرموده نشستن هر مردی در عقب صلوة فجر انفع است در طلب روزی از مسافرت در دریاها
و از جمله آن اخبار حدیثی است مروی از عبد الله بن یعفور که گفت که عرض کردم خدمت حضرت معصوم که آیا چنین است که هیچ چیزی
در طلب رزق انفع نیست از تعقیب بعد از فراغ از نماز صبح تا طلوع آفتاب فرمودند بلی چنین است ولکن انفع از هیچ چیزی
شارب و کوتاه کردن ناخنهاست در روز جمعه و اخبار در این باب بسیار است و جمله از آن در مباحث آتیه مذکور خواهد شد

مطلب سیم در بیان جمله از تعقیبات ماثوره است و مشتمل بر دو مقام است مقام اول در بیان تعقیبات
مشترکه یعنی تعقیباتی که ثابت است در تعقیب هر یک از صلوات مفروضه و این چند چیز است اول آنها سه تکبیر است بدانکه
بعد از فراغ از صیغه سلام مستحب است که ایشان بگوید الله اکبر سه مرتبه و مستحب این است که در حال تکبیر دستها را بلند نموده تا محاذی
گوش دو رسد شرعیت این تکبیرات در حال جلوس بوده باشد هر چند شرعیت ایشان در غیر این حالت مخصوص نیست دویم
از مستحبات بعد از فراغ از نماز آن است که دستها را بلند نماید بنحوی که بالای سر خود برساند در حدیث صحیح مروی در فقیه و
تهذیب مذکور است که جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بعد از فراغ از نماز دو دست مبارک خود را بلند می‌نمودند
تا بالای سر بهر صورت تادیه سنت شود بمطلق رفع یدین اگرچه منفک از ذکر و دعا بوده باشد لکن هر گاه در آن حالت
اتیان بذکر نماید افضل خواهد بود و اولی آنست این ذکر را که از جمله کلمات ماثوره است در آن حالت تلاوت نماید لا اله
الا الله وحده وحده انجز وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء
قدیر سیم تسبیح سیدة نساء فاطمه زهرا علیها السلام است تنقیح مرام مقتضی ایراد کلام است در چند مطلب مطلب اول در بیان فضیلت
این تسبیحات بدانکه نصوص معتبره در کمال فضیلت این تسبیح مستفیض است از جمله حدیثی است مروی در کافی از مخبر
الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرموده که عبادتی که بهتر باشد از [illegible] خداوند عالم جل شانه
بچیزی از تحمید که افضل بوده باشد از تسبیح فاطمه علیها السلام و فرموده اگر چیزی افضل از این تسبیح بود آنرا جناب رسول خدا صلی الله علیه
و آله البته عطا میفرمودند بفاطمه علیها السلام و در حدیث دیگر از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ماثور است که فرموده تسبیح حضرت
فاطمه علیها السلام در هر روز در عقب هر نمازی محبوبتر است نزد من از نماز هزار رکعت نماز در هر روز مطلب ثالث در بیان کیفیت
این تسبیحات بدانکه مشهور ما بین فقها در کیفیت این تسبیح آن است که اول اتیان بتکبیر نماید سی و چهار مرتبه و بعد از آن سی و سه مرتبه
بگوید الحمد لله و بعد از آن سی و سه مرتبه بگوید سبحان الله که مجموع یکصد مرتبه میشود در تکبیر و تحمید بعد از فراغ از هر مرتبه یا
وقف نماید یا وصل بحرکه باین نحو که را مضموم اکبر را وصل نماید بلام جلاله در لفظ جلاله را اسقاط خواهد شد در لفظ دوم چنین
هاء مکسوره لفظ جلاله در الحمد لله را وصل نماید بلام ساکن الحمد با اسقاط همزه وصل معلوم است این در غیر مرتبه آخر خواهد بود
یا وصل بسکون نماید لکن با تخلل فصل ما بین فراغ از مرتبه و شروع بمرتبه دیگر مجملا تلفظ هر یک از تکبیر و تحمید بشش نحو متصور
اول با عدم اظهار حرکت را در تکبیر هم چنین با عدم اظهار حرکت ها در لفظ جلاله از تحمید لکن با قطع نفس در هر دو و تخلل

فاصله واقع سازد بعد از فراغ از مرتبه و قبل از شروع بمرتبه دیگر یا نحو دویم مثل اول است در عدم اظهار حرکت آخر حرف
لکن قطع نفس ننماید اما با تخلل فصل بعد از فراغ از مرتبه و قبل از شروع بمرتبه دیگر سیم آنست که حرکت آخر حرف را اظهار
نماید لکن آخر حرف را وصل نماید بلام در لفظ جلاله در تکبیر و بلام در لفظ الحمد در تحمید چهارم مثل دویم است لکن با عدم تخلل
فصل پنجم آنست که قطع نفس نماید با اظهار حرکت در آخر هر یک از تکبیر و تحمید ششم آنست که باز اظهار حرکت حرف
آخر نماید را در هر دو لفظ نماید لکن قطع نفس ننماید و هیچ یک از این دو را وصل بلام ننماید از آنچه مذکور شد ظاهر
شود که هر یک از سه قسم اول که بوده در عربیات اول وقف بسکون می نامند دویم وصل بسکون سیم وصل بحرکه
و اول از سه قسم آخر را باز فصل بسکون می نامند و دویم وقف بحرکت سیم را فصل بحرکت ظاهر این است که هیچ یک از سه قسم
مذکور محصل امتثال و موجب سنت نبوده باشد و اما تسبیح پس قرائت آن بچهار نحو متصور میشود اول عدم اظهار
حرکت حرف آخر است با قطع نفس دویم مثل این است با عدم قطع نفس هرگاه فصل متحقق شود ما بین آنها سیم با اظهار
حرکت حرف آخر است با عدم قطع نفس بلکه وصل نماید آخر که قطع نفس ننماید با عدم اظهار حرکت چهارم مثل سیم است لکن با قطع نفس
یک از سه قسم اول که بوده باشد امتثال حاصل است بخلاف قسم چهارم و اما حدیث التکبیر جزم پس تمسک بآن در عدم جواز وصل بحرکه
در محل کلام محل کلام است بجهت عدم وجود حدیث مذکور در طرق شیعه پس حدیث مذکور از طرق عامه منقول خواهد بود
اعتماد بآن در مخالف مقتضای قواعد لغت و روایت نمیتوان شود بر فرض تنقیح ازاین مرحله در ضمن که تکبیر [illegible] اشاره با
تکبیرة الاحرام یا کل تکبیرات ثابتة در نماز بعلاوه تمسک بآن در این مقام محل اشکال است شاید از این راه بوده باشد که مرحوم
شیخ شهید قدس الله تعالی روحه در الشعبد و غیره متمسک بآن شده اند در تکبیرة الاحرام و حکم فرموده اند بر آنکه مستحب
است ترک اعراب در آخر تکبیرة الاحرام بجهت این حدیث متخصص است الحدیث مستلزم رجحان است در تعیین رجحان ترک
اعراب نسبت بالظهار اعراب بقطع نظر از امر خارجی مسلم است لکن بحثی که مذکور شد در مطلقا مختص نماند آنچه مذکور شد
در کیفیت تسبیح سیدة نساء صلوات الله علیها و علی ابیها و بعلها و اولادها مشهور ما بین فقهاست و ظاهر میشود از شیخ
صدوق نور الله مرقده در جمله از مصنفات ایشان مثل مجالس و اعتقادات و هدایة و مقنع و فقیه تقدیم تسبیح بر تحمید و این
ظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی در کتاب اقتصاد و حکایت شده است از والد بزرگوار شیخ صدوق و ابن الجنید و این
قول اگرچه ظاهر میشود از این اعاظم مذکورین لکن شیخ صدوق در کتاب مجالس این نحو ذکر فرموده در ضمن امر بکثرت ذکر
فرموده است انها ثابت است در هر دو اما متین لکن قول مذکور ضعیف است مختار تقدیم تحمید است بر تسبیح چنانچه
که مذکور شد و قول در مسئله است ثالث اقوال قول مرحوم شیخ است در مبسوط و ابن حمزه از مرتضی است بعضی قائل
حاصل میشود بتقدیم تسبیح بر تحمید و یا العکس مطلب سیم در بیان استحباب تهلیل و استغفارات بعد از فراغ از
تسبیح بدانکه مستحب است بعد از فراغ از تسبیحات تهلیل بفقره لا اله الا الله در کتاب کافی حدیثی روایت فرموده حاصل مضمون
آن این است که کسی که اتیان نماید بر تسبیح سیدة نساء فاطمه زهرا علیها السلام بعد از ادای فریضه بعد از فراغ از تسبیح بگوید لا اله الا
الله کنا هان او امر زیده میشود و از کتاب دعائم از قابل ارباب معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام ماثور است
حدیثی که حاصل مضمون آن این است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که بعضی از پادشاهان عجم کنیزی بهدیه فرستاده
بودند خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله من گفتم بجناب سیدة نساء برو بخدمت جناب رسول خدا و استدعا
کن که ایشان خادمی بشما داده باشند که متوجه خدمات شما شده باشد سیدة نساء خدمت سید ابرار مشرف شده و استدعای
مطلب نمود نذر آن مخزن اسرار و وسیله نجات مطیع و عاصی در جواب فرمود ای فاطمه تو چیزی خواهم داد که بهتر باشد

در بیان استحباب تهلیل بعد از تسبیح سیدة النساء علیها

ازبرای تو از خادم و از دنیا و هرچه در دنیاست و آن این است که بعد از فراغ از هر نمازی سی و چهار مرتبه تکبیر میگوئی
و سی و سه مرتبه میگوئی الحمد لله و سی و سه مرتبه میگوئی سبحان الله بعد از فراغ از تسبیح میگوئی لا اله الا الله این بهتر است
از برای تو از خادمی که خواهش نموده و بهتر است از دنیا و از هرچه در دنیاست و اما استحباب استغفار پس مدلول
علیه است بحدیثی که رئیس المحدثین در ثواب الاعمال ذکر فرموده حاصل مضمون آن این است که هر کسی که اتیان بتسبیح
سیدة نساء علیها السلام نمود بعد از فراغ از آن استغفار نمود گناهان او آمرزیده میشود ظاهر اینست که امتثال حاصل میشود
بگفتن استغفر الله ربی و بگفتن اللهم اغفر لی بلکه بتعبیر از این معنی اگرچه بغیر لغت عربی بوده باشد ظاهر اینست هر یک
از تهلیل و استغفار مستحب علی حده است پس جمع اکمل و اصلح خواهد بود **مطلب چهارم** در بیان اینکه استحباب تسبیح سیدة
نساء علیها السلام آیا مختص است بعد از صلوات مفروضه یا نه بلکه استحباب آن ثابت است بعد از فراغ از نماز اعم از اینکه نماز
واجبی بوده باشد یا سنتی بدانکه استحباب تسبیح سیدة نساء صلوات الله علیها عقیب صلوات مفروضه ثابت است اگر
چه غیر از صلوات یومیه بوده باشد و اما استحباب آن عقیب صلوات مندوبه پس میگوئیم اگرچه کلام شیخ صدوق در
اواخر مجالس [illegible] اختصاص بفرایض است فرموده [illegible] ان تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلام فی دبر کل صلوة فریضة
لکن ظاهر ثبوت استحباب آن است اگرچه عقیب نوافل بوده باشد و این مصرح به در کلام شیخ مفید در مقنعه و تهذیب
[illegible] آن مرحوم سلار بن عبد العزیز است و عبارت آن مرحوم در موضعی از مقنعه این است و یستحب ان یسبح الانسان
فی عقب کل صلوة تسبیح الزهراء فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیهما و آلهما معلوم است عموم کل صلوة شامل نوافل
نیز هست بعلاوه چونکه این کلام را بعد از بیان هشت رکعت نافله زوال ذکر فرموده اند این قرینه است که قطعا مراد آن مرحوم
[illegible] نافله زوال هم هست بجلا دلالت عبارت مذکوره بر ثبوت استحباب تسبیح مزبوره عقیب هشت رکعت نافله زوال
نص است و دلالت آن در عقیب مطلق نافله ظاهر است و عبارت آن مرحوم در موضع دیگر از مقنعه که بعد از آن موضع
است که مذکور شد ظاهرتر است در افاده این مطلب فرموده و تسبیح الزهراء علیها السلام فی اعقاب الصلوات المفترضات سنة
مؤکدة و هو فی اعقاب النوافل مستحب و عبارت مراسم [illegible] فرموده است بعد از بیان تسبیح و یفعل فی عقب کل فرض و
نفل این عموم مدلول علیه است بحدیث [illegible] که [illegible] تکبیر الله بعد کل صلوة و اما التمسک فی اثبات التعمیم
بما رواه فی الکافی عن ابی خالد القماط قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول تسبیح فاطمة فی کل یوم فی دبر کل صلوة احب الی
من صلوة الف رکعة فغیر تمام کما یظهر وجهه للمتأمل حاصل از آنچه مذکور شد حکم بثبوت استحباب این تسبیح است
عقیب هر نمازی واجب بوده باشد یا سنت لکن تأکید در محافظت آن عقیب فرایض بیشتر است بدانکه [illegible]
در این مقام تکلم در تکبیرات ثلث مذکوره است آیا هم آن هم تسبیح است پس استحباب آن ثابت است بعد از نوافل هم چنانکه
است بعد از فرایض یا مختص است بفرایض شاید مستفاد از کلام شیخ مفید قدس الله روحه استحباب [illegible] بوده
باشد نظر باینکه تسبیح و غیره از تعقیبات را ذکر فرموده اند عقیب نافله زوال و اعراض از تکبیرات فرموده اند بعضی
مطلقا در این مقام ذکر نفرموده اند یا اینکه ذکر فرموده اند بعد از فرایض یومیه مقدم بر همه تعقیبات از اینجا ظاهر
میشود که معتقد اختصاص بوده اند جواب از این آنست که ذکر در فرایض و عدم ذکر در نافله مظهر عدم اعتقاد
شرعیت است عقیب نافله مختص است عدم اعتقاد شرعیت اعم از اعتقاد عدم شرعیت است نظر باینکه عدم اعتقاد
شرعیت چنانچه با اعتقاد عدم شرعیت هست با تشکیک در شرعیت نیز هست قدر متیقن تنافی است بنا بر این نسبت
خلاف بمرحوم شیخ مفید نمیتوان داد مرحوم شیخ طوسی در مقام ذکر نافله زوال امر فرموده اند باتیان این سه تکبیر عقیب

دو رکعت

[illegible] تسبیح سیدة نساء [illegible] صلوات [illegible]

دو رکعت اول نافله زوال و مرحوم شیخ بهائی امر فرموده اند باتیان آن بعد از فراغ از شش رکعت اول نافله زوال و هم
چنین بعد از فراغ از رکعت چهارم و رکعت ششم و از مرحوم شیخ الطائفه در کتاب نهایه ترخص ظاهر میشود قول باستحباب
این تکبیرات ثلث عقیب مطلق نوافل و این قول در نظر حقیر بعید نیست **مطلب پنجم** در بیان اینکه چنانچه مستحب
است تسبیح سیدة نساء علیها السلام بعد از فراغ از صلوات مستحب است در وقت اراده نوم چنانچه مستفاد میشود از حدیث معتبر
مروی در کتاب دعا از اصول کافی حاصل مضمون آن حدیث این است وقتی که اراده خواب [illegible] شد در اتیان کن به
تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام باین نحو که اول سی و چهار تکبیر میگوئی بعد از آن سی و سه مرتبه الحمد لله میگوئی بعد از آن سی و سه
مرتبه سبحان [illegible] ظاهر اینست تأدیه سنت میشود باتیان تسبیح در حال اضطجاع خواه در حال جلوس بوده باشد یا در حال اضطجاع
یا استلقاء لکن از حدیث صحیح ظاهر میشود که اتیان آن در حال خوابیدن اولی است از اتیان در حال جلوس و آن حدیثی است
مروی از کاشف علوم الاوایل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام حاصل مضمون آن اینست که هر گاه کسی دست راست
خود را بالش خود قرار دهد ظاهر اینست که مراد این بوده باشد که دست راست خود را زیر سر خود بگذارد بنا بر اینکه
بایدکه بر پهلوی راست بخوابد باید بخواند اللهم انی اسلمت نفسی الیک و وجهت وجهی الیک و فوضت
امری الیک و الجأت ظهری الیک و توکلت علیک رهبة منک و رغبة الیک لا ملجأ و لا منجا منک الا الیک آمنت
بکتابک الذی انزلت و برسولک الذی ارسلت بعد از آن اتیان بتسبیح سیدة نساء صلوات الله علیها نماید [illegible] از [illegible]
که تسبیح حضرت سیدة نساء علیها السلام در آن وارد است بجهت دفع ثقل گوش نقل خواهیم کرد از کتاب مشکوة الانوار روایت شده
حاصل مضمون آن اینست که شخصی خدمت کاشف الاسرار و الدقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مشرف شده بجهت
ثقل [illegible] و [illegible] از [illegible] کما [illegible] آن [illegible] بود [illegible] در جواب فرموده
کلامی که حاصل مضمون آن اینست که چرا غافل از [illegible] بتسبیح سیدة نساء فاطمه زهرا علیها السلام [illegible] کلام است
تسبیح آنحضرت [illegible] سی و چهار مرتبه تکبیر میگوئی و سی و سه مرتبه الحمد لله میگوئی و سی و سه مرتبه سبحان الله میگوئی
گفت که آن شخص [illegible] زمانی که این تسبیح را گفتم [illegible] که در گوش من بود زایل شد [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] اتیان بتسبیح است عقیب صلوات اگرچه ممکن است لکن بعید است **مطلب ششم** در بیان امور [illegible] آن
است در مقام اتیان بتسبیح بدانکه این بحث [illegible] است **اول** آنست که [illegible] از موارد [illegible] **دوم**
[illegible] است ما بین جمیع اما امری که مختص است بتسبیحی که بعد از نماز است پس بیان آن اینست که میگوئیم اولی اینست که
[illegible] در آن جمیع آداب و شرایط صلوة نظر باینکه شیخ شهید در کتاب ذکری فرموده و ورد ان ما یضر بالصلوة یضر بالتعقیب
و مرحوم شیخ بهائی در حبل المتین فرموده ورد کلما یضر بالصلوة یضر بالتعقیب بنا بر این اولی اینست که در حال اشتغال
بتسبیح با طهارت بوده و اجتناب نماید از حدث و همچنین در آن حال رو بقبله باشد و ترک تکلم نماید [illegible]
بلکه ترک قاطبه منافیات نماز نماید [illegible] حدیث صحیح وارد است من سبح تسبیح الزهراء علیها السلام قبل ان یثنی رجلیه من صلوة
الفریضة غفر له [illegible] عبارت [illegible] آنها است حاصل مراد آن است کسی که اتیان بتسبیح نماید قبل از
آنکه دو پای خود را [illegible] در تشهد بر آن حالت بوده آمرزیده میشود گناهان او [illegible] اولی اینست که در حال
اشتغال بتسبیح رعایت نماید جمیع آنچه را که معتبر در نماز است لکن رعایت این طریق [illegible] است [illegible]
الزام بنا بر این [illegible] از [illegible] اتیان نماید [illegible] سنت خواهد بود لکن اتیان آن بوجه کمال موقوفست بر رعایت امور
مذکوره و اما امری که مختص است بتسبیح [illegible] اراده خواب [illegible] اینست که اتیان بتسبیح در حال خوابیدن

بر پهلوی راست اولی بوده باشد از جمیع احوال مقصوده در خواب که دست راست را بزیر سر گذارد چنانکه مذکور شد

از خوابیدن بر پهلوی راست و هم چنین حکم باستحباب شرایط نماز در آن نمیتوان نمود پس حکم باستحباب طهارت بجهت

این تسبیح بخصوصه نمیتوان نمود و هم چنین حکم بر رجحان استقبال در آن بخصوصه و ترک تکلم و غیرها و اما امری که مختص

است بتسبیحی که بجهت دفع ثقل در گوش باشد است پس بیان آن اینست که ظاهرا چنانکه تأثیر سنت میشود با اتیان

تسبیح بجهت این غایت خواه قائما اتیان نماید یا جالسا در حالت استقبال و طهارت بوده باشد یا در غیر آن و هکذا و

اما امری که مشترکست باین مواد مذکوره پس آنست که اتیان بفصول تسبیح و انواع آن متوالی بوده باشد یعنی فصل طویل

ما بین فصول و انواع آن متخلل نشود و در حدیثی وارد است که جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عادت شریف ایشان

این بود که در حال تسبیح تسبیح را وصل میکردند و قطع نمینمودند ظاهر اینست که مراد این بوده باشد که فصول و انواع

آن را متصل بهم اتیان مینمودند بعلاوه متبادر از اخبار که سی و چهار مرتبه تکبیر گوید و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه

سبحان الله اینست که بطریق توالی بوده باشد اگر فصل بین از جوی تا در تمام میگوییم در تحقق آن اینست و اطلاق در

دست نداریم که توانیم امتثال بصورت عدم توالی مستند بآن کنیم اگرچه هر تسبیحی در حال نوم یا بجهت دفع ثقل گوش

بوده باشد **مطلب هفتم** در بیان اینکه امتثال حاصل میشود باتیان تکبیر و تحمید و تسبیح بعلاوه که مذکور شد ضبط عدد

و شماره آن بهر چیز که بوده باشد خواه بر بند انگشتان بوده باشد یا بسنگ ریزه یا بتسبیح یا بغیر اینها جمله مقصود اتیان

بعدد مذکور است خواه ضبط عدد بتسبیح بوده باشد یا بغیر تسبیح در فصل دوم از فصول مذکوره در باب نهم از مکارم

الاخلاق چنین روایت شده که در اوایل امر تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ضبط عدد این تسبیح را میفرموده اند بر ریسمانی از پشم که

گره زده شده بود آن بعدد تکبیرات و عادت آن معصومه چنین بود تا جناب حمزه بدرجه بلند رتبه شهادت فایز گردید آن

وقت از تربت مقبره آن جناب تسبیحی ساخته شد و بآن ضبط عدد تسبیح مینمودند و دیگران نیز در این باب تأسی بآن معصومه

نموده بودند تا آنکه جناب سید الشهدا بدرجه عالیه شهادت فایز گردیدند آن وقت مردم عدول کردند از تربت مقبره شریف

جناب حمزه بتربت متعلقه بجناب حضرت امام حسین صلوات الله و سلامه علیه نظر باشرفیت و افضلیت آن تربت پس حکم مذکور

است تسبیحی که از تربت مقدس جناب سید الشهدا در دست کسی باشد تسبیح مینماید اگرچه آن شخص تسبیح نماید که با مراد

این بوده باشد بودن چنین تسبیحی در دست کسی باعث این میشود که آن شخص از جمله مسبحین محسوب شود اگرچه

تسبیح نماید و در حدیث دیگر وارد است کسی که بگرداند تسبیحی را که از تربت جناب سید الشهدا علیه السلام باشد مرتبه با استغفار

یا بغیر استغفار یا امر خلاق عالم جل شانه در نامه عمل او ثبت میشود هفتاد مرتبه **چهارم** از جمله تعقیبات مأثوره مختصر

دعائیست که وارد شده در حدیث صحیح که ثقة الاسلام روایت نموده از کاشف علوم الاوائل و الاواخر حضرت امام محمد

باقر علیه السلام که فرموده اقل دعائی که مجزیست بعد از نماز فریضه اینست که بگوید اللهم انی اسئلك من کل خیر احاط به

علمك واعوذ بك من كل شر احاط به علمك اللهم انی اسئلك عافیتك فی اموری کلها واعوذ بك من خزی الدنیا

وعذاب الآخرة **پنجم** از جمله تعقیبات مذکوره آیة الکرسی است چه در کتاب قرب الاسناد بسند معتبر از فخر عالم

صلی الله علیه و آله روایت که فرموده یا علی مداومت کن بخواندن آیة الکرسی در عقب نماز واجب بجهت آنکه محافظت

نمیکند بر آن مگر نبی یا صدیق یا شهید و شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از سرور اتقیا جناب امام رضا علیه آلاف التحیة

والثنا روایت نموده که آن حضرت فرموده من قرأ آیة الکرسی بعد کل صلوة لم یضره ذو حمة یعنی کسی که تلاوت کند آیة

الکرسی را بعد از هر نماز ضرر نمیرساند باو صاحب نیش یعنی ببرکت تلاوت آیة الکرسی بعد از هر نماز دفع ضرر صاحب نیش

مثل عقرب

مثل عقرب و ثعبان از او رفع میشود و همین حدیث ثقة الاسلام نیز در باب فضل القرآن روایت فرموده و در فصل ثانی از فصول

مذکوره در باب دهم از مکارم الاخلاق روایت نموده از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده من قرأ آیة الکرسی فی

دبر صلوة مکتوبة لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت بدانکه مهم در این مقام معرفة آیة الکرسی است نظر باینکه آیة الکرسی

وارد شده است در تعقیب نمازهای پنجگانه و در غالب صلوة مندوبه بلکه بسیاری از آنها بخصوصیت مشخص است مواد دوم

امتثال در این مواد موقوف بمعرفت آیة الکرسی است لهذا میگوییم خلافی ما بین علما در آیة الکرسی من حیث البدایة نیست

یا بعض کل علما متفق بر این میباشند که اول آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم است لکن خلافی که هست در آخر آیة

یعنی آیة الکرسی متعدد است تا هم فیها خالدون پس آیة الکرسی عبارت خواهد بود از سه آیه باین نحو آیة الله لا اله الا هو

الحی القیوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما

خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم لا اکراه

فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله

سمیع علیم الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور

الی الظلمات اولئك اصحاب النار هم فیها خالدون پس آیة الکرسی عبارت خواهد بود از مجموع آیات مذکوره یا عبارت تا وهو

العلی العظیم این محل اختلاف ما بین علما است قول اول ظاهر میشود از جماعت از اعاظم ایشان شیخ الطائفه شیخ الطوسی قدس الله

روحه قال فی المصباح فی عمل یوم ذی الحجة مشیرا الی الیوم الرابع والعشرین منه ما هذا لفظه و فی هذا الیوم تصدق امیر المؤمنین علیه السلام

بخاتمه وهو راکع روی عن الصادق علیه السلام انه قال من صلی فی هذا الیوم رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة شکرا لله علی ما من

به علیه وخصه به یقرأ فی کل رکعة ام الکتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون

وعشر مرات انا انزلناه عدلت عند الله عز وجل مائة الف حجة ومائة الف عمرة ولم یسأل الله عز وجل حاجة من حوائج الدنیا والآخرة

الا قضاها کائنة ما کانت ان شاء الله تعالی وهذه الصلوة رویناها فی یوم الغدیر بعینها ومنهم سیدنا الجلیل السید ابن

طاوس فان کلامه فی الاقبال مطابق للکلام المذکور لشیخ الطائفه قال فصل فیما نذکره من عمل زائد فی هذا الیوم العظیم الشأن

روینا ذلك عن جماعة من الاعیان والاخوان اسنادهم حدثنا ابو جعفر الطوسی الی ان قال روی عن الصادق علیه السلام انه قال

من صلی فی هذا الیوم رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة شکرا لله علی ما من به علیه وخصه به یقرأ فی کل رکعة ام الکتاب

مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آیة الکرسی الی هم فیها خالدون وعشر مرات انا انزلناه فی لیلة

القدر عدلت عند الله مائة الف حجة الی ان قال وهذه الصلوة بعینها رویناها فی یوم الغدیر ومنهم العلامة رحمه

الله تعالی فی محل الکرامة فی جملة من کتبه المعتبرة قال فی القواعد وصلوة الغدیر رکعتان قبل الزوال بنصف ساعة یقرأ فی کل

منهما الحمد مرة وکلا من القدر والتوحید وآیة الکرسی الی هم فیها خالدون عشرا و فی التذکرة یستحب ان یصلی قبل الزوال بنصف

ساعة یوم الصدقة بالخاتم وهو الرابع والعشرون من ذی الحجة شکرا لله رکعتین یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة والاخلاص عشر مرات والقدر عشر مرات

وآیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون وقال الشیخ وهذه الصلوة بعینها رویناها فی یوم الغدیر وهو یعطی ان آیة الکرسی الی قوله

هم فیها خالدون و فی نهایة الاحکام یستحب ان یصلی یوم الرابع والعشرین من ذی الحجة وهو یوم الصدقة بالخاتم قبل الزوال

بنصف ساعة رکعتین یقرأ فی کل رکعة الحمد وکل واحدة من الاخلاص وآیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون والقدر عشر مرات

قال الشیخ وهذه الصلوة بعینها رویناها فی یوم الغدیر وهو یعطی ان آیة الکرسی فی صلوة الغدیر الی خالدون ومنهم شیخنا

الکفعمی قال فی الجنة الواقیة فی مقام بیان صلوة یوم الغدیر باین کلام و صفة صلوة هاتین الرکعتین ان یقرأ فی کل منهما الحمد

للتوحيد وآية الكرسي الى خالدون والقدر عشرا فعلى تعدل عند الله تعالى مائة الف حجة ومائة الف عمرة ولم يسئل الله تعالى
حاجة من حوائج الدنيا والآخرة الا قضاها له كائنة ما كانت ثم قال وصلوة يوم الصدقة بالخاتم وهو الرابع والعشرون من ذي الحجة
وهي كالغدير كما وكيفا ووقتا وثوابا وفي البلد الامين صلوة يوم الغدير ركعتان وهي مروية عن الصادق عليه السلام قال من صلى فيه
ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة شكرا لله تعالى على ما من به عليه وخصه به يقرأ في كل ركعة الحمد مرة وكلا من التوحيد وآية
الكرسي الى الآتيين والقدر عشرا مثل الاخر وقوله الآتيين الظاهر انه بتقدير الى آخر الآتيين والقرينة كلامه في الجنة الواقية
مناسب در اين مقام تغيير بعضى دلالت عبارات مذكوره است بر اينكه صاحبان اين عبارات را اعتقاد اين است كه
آية الكرسي تا هم فيها خالدون است پس ميگوييم اما عبارت شيخ الطائفة كه ذكر فرموده وهذه الصلوة قد رويناها في يوم الغدير
بعينها اين اشاره است بكلامى كه در آن كتاب در بيان صلوة غدير ذكر فرموده اند و آن اينست اذا كان يوم الغدير وحضرت عند
امير المؤمنين عليه السلام او في مسجد الكوفة او حيث كان من البلاد فاغتسل في صدر النهار منه فاذا بقي الى الزوال نصف ساعة
فصل ركعتين تقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله احد عشر مرات وآية الكرسي عشر مرات وانا انزلناه عشر مرات الى
آخره چونكه آية الكرسي را در نماز روز عيد وچهارم تفسير فرموده اند تا هم فيها خالدون وبعد ذكر فرموده اند اين بعينها همان نمازست
كه در روز عيد غدير ذكر فرموده اند با آنكه در آنجا آية الكرسي مطلقا ذكر فرموده اند مشخص است اين عين آن در وقتى ميشود كه آن
مرحوم معتقد اين بوده باشد كه آية الكرسي مطلق تا هم فيها خالدون بوده باشد وهو المطلوب بلكه ممكن است كه گفته شود
تفسير مذكور در صلوة روز عيد وچهارم از ضمنا آن مرحوم بوده باشد بجهت مذكور در حديث مطلق آية الكرسي بوده باشد و اين تفسير
نظر با اعتقاد خود آن مرحوم بوده باشد لكن اين خالى از بعد نيست بنا بر اينكه تفسير مذكور از معصوم بوده باشد چنانچه ظاهر اين است
دليلى ميشود بر اصل مدعى كه آية الكرسي تا حد مذكور ميباشد مطلقا واحتمال اينكه در آن محل مخصوص مراد تا الخالدون بوده و در مواضع
ديگر چنين نيست بسيار بعيد است بلكه صحيح نيست و از آنچه مذكور شد مشخص ميشود كه مراد آن مرحوم از آية الكرسي در كتاب مبسوط
ونهاية در اين نماز تا موضع مذكور است تا قال في المبسوط مشيرا الى يوم الغدير يستحب ان يصلي ذلك اليوم اذا بقي الى الزوال نصف
ساعة بعد ان يغتسل ركعتين يقرأ في كل ركعة منها الحمد مرة وقل هو الله احد عشر مرات وآية الكرسي عشر مرات وانا انزلناه عشر مرات
الى آخر ما ذكره ومثل اين است عبارت آن مرحوم در نهاية پس آنچه در مصباح ذكر فرموده اند مبين مراد ايشان است در اين دو كتاب بلكه
در هر جا كه لفظ آية الكرسي در كتب ايشان مذكور ميشود مگر آنكه قرينه بر خلاف يافت شود وحمل كردن اينكه مراد آن مرحوم از لفظ
بعينها اصل آية الكرسي است نه آنكه تا حدى كه ذكر فرموده اند خلاف ظاهر است بسيار دور است بلكه بآن نيست مجملا ظاهر از
آنچه از آن مرحوم در كتاب مصباح ذكر شد اين است كه آن بزرگوار معتقد اين ميباشند كه مراد از آية الكرسي مطلق كه در نماز روز عيد
غدير در آن كتاب ذكر فرموده اند تا خالدون ميباشد وهم چنين در ساير كتب واين مطلب ظاهر نيست كه آية الكرسي نزد ايشان
عبارت از همين است كه مذكور شد چنانچه وجه آن با اندك تأملى ظاهر است و موكد آنچه مذكور شد همين است كه مذكور ميشود
در بيان وجه دلالت عبارت علامه وغيره مخفى نماند آنچه مذكور شد در كلام شيخ الطائفه در اثبات اين مطلب بعينه جاري است در
كلام سيد بن طاوس واما دلالت عبارت مرحوم علامه در قواعد بر اين مطلب كه آية الكرسي تا خالدون ميباشد در نزد آن مرحوم
وجه آن اينست كه مستند نماز روز غدير مشتمل بر لفظ آية الكرسي مطلق است وتفسير از معصوم كه منصب وبيان و شرح مطلب است
شده مگر بجهة اينكه آن مفسر معتقد اين است و اين ظاهر است فالمناسب في المقام ايراد المستند المذكور فان الاطلاع عليه اعظم
ما له مدخلية في الوصول الى المرام فنقول روى شيخ الطائفة في التهذيب عن مولانا الصادق عليه السلام انه قال من صلى فيه اي في يوم الغدير ركعتين
يغتسل عند زوال الشمس من قبل ان تزول مقدار نصف ساعة يسئل الله عز وجل يقرأ في كل ركعة سورة الحمد مرة وعشر مرات قل هو الله

احد

احد وعشر مرات آية الكرسي وعشر مرات انا انزلناه عدلت عند الله عز وجل مائة الف حجة ومائة الف عمرة وما سأل الله عز وجل ٢٤٤
حاجة من حوائج الدنيا والآخرة الا قضيت له كائنة ما كانت الحاجة وان فاتتك الركعتان والقرائة قضيتها بعد ذلك واين حديث
مستند كلام مرحوم علامه وغير علامه است اطلاق آية الكرسي در مستند وتقييد آن در عبارات بجهة تفسير آنست كه مراد از آن
در مأخذ آن است وهو المراد از آنچه مذكور شد در وجه دلالت كلام مرحوم علامه در قواعد ظاهر ميشود حال در كلام مرحوم كفعمي
در جنة الواقية وبلد الامين وغيره بنا بر اين حاجت ببيان ديگر نخواهد بود ومنهم شيخنا الشهيد قدس الله روحه در السعيد في
البيان قال ثالثها صلوة يوم الغدير قبل الزوال بنصف ساعة يقرأ في كل ركعة الحمد مرة وكلا من التوحيد وآية الكرسي والقدر عشرا
وثوابها مائة الف حجة وعمرة ويعطي ما سأل الى ان قال ورابعها صلوة يوم الرابع والعشرين من ذي الحجة وفيه تصدق امير عليه السلام
بخاتمه بعينه فيه قبل الزوال بنصف ساعة بصفة صلوة الغدير انتهى وجه دلالت اين كلام بر اينكه مراد آن مرحوم از آية الكرسي تا هم فيها
خالدون است آنست كه آية الكرسي در صلوة روز عيد وچهارم تفسير شده است كه مراد تا هم فيها خالدون است چنانچه ذكر بيان
شد وهو المذكور ابتدا وآن چنانچه فرموده بصفة صلوة الغدير مستلزم اينست كه صاحب كلام معتقد آن بوده باشد كه مراد با آية
الكرسي مطلق در آنجا همين معنى بوده باشد واين ظاهر است كه صاحب كلام معتقد اين بوده باشد كه آية الكرسي مطلق عبارت است
تا محل مذكور مخفى نماند كلام مرحوم علامه در كتاب مختلف قريب بكلام مرحوم شهيد است در بيان مجملا ظاهر از كلام مرحوم شيخ شهيد
در بيان آنست كه مذكور شد لكن ظاهر از كلام آن مرحوم در كتاب ذكرى خلاف آنست قال ومن الصلوات المستحبة صلوة يوم الغدير وهي
مشهورة بين الاصحاب ثم ذكر الحديث المذكور ثم قال ومنها صلوة يوم المباهلة وهو الرابع والعشرون من ذي الحجة في اظهر الروايات وقد روي
انه الخامس والعشرون منه الى ان قال روي عن الصادق عليه السلام انه يصلي فيه ركعتان بصفة صلوة يوم الغدير الا انه قال في آية الكرسي الى
قوله هم فيها خالدون الى آخر ما ذكره ومنهم المحقق الثاني قال في الجعفرية ومنها صلوة يوم الغدير قبل الزوال بنصف ساعة وهي ركعتان يقرأ في
كل ركعة الحمد مرة وكلا من القدر والتوحيد وآية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون عشرا الى آخر ما ذكره وجه دلالت ظاهر است از آنچه سلف ومنهم
السيد السند السيد طاهر بن السيد رضي الدين الحسيني في شرحه على الجعفرية فانه في مقام شرح العبارة المذكورة مع السكوت عن القدح
عليه بوجه يظهر منه الاذعان بذلك مضافا الى انه صرح باستناد ذلك بقوله للرواية والمراد بالرواية هو الحديث الذي اوردناه فيما
سلف ومعلوم ان ذلك انما يستقيم عند اعتقاد ان آية الكرسي المطلق يكون عبارة عن ذلك كما لا يخفى ومنها قال ومنهم شارحه
الآخر وكلامه في المقام اظهر مما ذكر ومنهم شيخنا البهائي قال في مفتاح الفلاح في تعقيب صلوة الصبح ثم اقرأ فاتحة الكتاب وآية الكرسي الى
هم فيها خالدون ومنهم المولى المحقق الخوانساري قال في ترجمته ما هذا لفظه بعد از آن بخوان فاتحة الكتاب وآية الكرسي را تا
لا اله الا هو الحي القيوم وذكر فرموده اند تا هم فيها خالدون اگر چه آنچه ذكر فرموده اند ترجمه عبارات مفتاح الفلاح است لكن
چون مطلقا متعرض قدح در آن نشده اين مظهر اذعان بحقيقت آن است ومنهم المحدث القاساني قال في خلاصة الاذكار ليوم
الغدير صلوة ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة تقرأ في كل ركعة الحمد مرة وقل هو الله احد عشر مرات وآية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون
عشر مرات والقدر عشر مرات صادقا ما في بعضه مروي عن الصادق عليه السلام وقد اوردنا الرواية وانها مشتملة على آية الكرسي وقال العياشي في
الفصل الحادي عشر الموضوع لبيان اداب المسافر ما هذا لفظه لا شك ان المسافر ان يقرأ خلفه آية الكرسي الى هم فيها خالدون الى
جمله قدما و اصحاب كه در كلام ايشان ظهوري يا ايمائي هست كه آية الكرسي تا موضع مذكور ميباشد همين شيخنا ثقة الاسلام علي
بن ابراهيم في تفسيره وهذا انا اورد كلامه بالتمام للاطلاع على حقيقة الحال قال واما آية الكرسي فانه حدثني ابي عن الحسين بن خالد
انه قرأ ابو الحسن الرضا عليه السلام الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم اي نعاس له ما في السموات وما في الارض وما
بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم كان ما

ايديهم فامور الانبياء وما كان وما خلفهم اى ما لم يكن بعد قوله الا بما شاء اى بما يوحى اليهم ولا يؤده حفظهما اى لا يثقل عليه
حفظ ما فى السموات والارض قوله لا اكراه فى الدين اى لا يكره احد على دينه الا بعد ان قد تبين له وتبين الرشد من الغى فمن
يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله وهم الذين غصبوا آل محمد حقهم قوله فقد استمسك بالعروة الوثقى يعنى الولاية لا انفصام
لها اى حبل لا انقطاع له الله ولى الذين آمنوا يعنى امير المؤمنين عليه السلام والائمة عليهم السلام يخرجهم من الظلمات الى النور والذين
كفروا وهم الظالمون آل محمد اولياؤهم الطاغوت وهم الذين اتبعوا من غصبهم يخرجونهم من النور الى الظلمات اولئك اصحاب
النار هم فيها خالدون والحمد لله رب العالمين كذلك نزلت حدثنى ابى عن النضر بن سويد عن موسى بن بكر عن زرارة عن
ابى عبد الله عليه السلام قوله وسع كرسيه السموات والارض ايهما اوسع الكرسى او السموات والارض قال بل الكرسى وسع السموات
والارض وكل شىء خلق الله فى الكرسى انتهى حجة لظهوره فيما ذكر ان احدهما انه لو كان معتقدا بان آخر آية الكرسى هو العلى العظيم
كان المناسب ذكر الحديث المتعلق بالكرسى هناك وعدم ذكره هناك وذكره بعد الآيتين يرشد الى اعتقاده استمرارها
بامتدادها كما لا يخفى والثانى قوله كذلك نزلت بناء على ان الظاهر انه ليس اشارة الى خصوص ما ذكره فى الاخير من قوله والحمد لله
رب العالمين لعدم الافتقار الى ادخال الكاف واللام فى اسم الاشارة ح فيكون اشارة الى جميع ما رواه عن مولانا الرضا
عليه السلام الى آخره فتامل ومنهم المولى المتقى التقى المجلسى فرموده در كتاب صوم لوامع در بيان نماز روز عيد غدير كه در اين
روز دو ركعت نماز كنند بانكه قبل از زوال نيم ساعت غسل كنند در هر ركعتى يكمرتبه حمد و ده مرتبه قل هو الله احد و ده مرتبه
آية الكرسى تا هم فيها خالدون ومنهم صاحب الذخيرة فرموده است در كتاب مفاتيح النجاة در بيان عمل روز بيست و چهارم
سنت است نماز [illegible] كه در روز عيد غدير گذشت بجاى آورد انتهى و چونكه مستند نماز روز بيست و چهارم مشتمل است
آية الكرسى تا هم فيها خالدون چنانچه بيان شد و مستند نماز روز عيد غدير مشتمل است بر مطلق آية الكرسى پس حكم بانكه تا
روز بيست و چهارم نماز روز غدير است حد و قتى صحيح است كه آية الكرسى ممتد باشد تا هم فيها خالدون ومنهم العلامة
السمى المجلسى قال فى مرآة العقول ما هذا لفظه قوله والآيتين بعدها اى ذكر آيتين بعدها وعدهما من آية الكرسى واطلاق
آية الكرسى عليها على ارادة الجنس فيكون ثلث آيات كما يدل عليه بعض الاخبار انتهى كلامه رفع مقامه وتوضيح مرامه يستدعى
ايراد الحديث الذى ذكر الكلام المذكور تفسيرا له فنقول روى فى روضة الكافى عن محمد بن خالد عن حمزة بن عبيد عن اسمعيل
بن عباد عن ابى عبد الله عليه السلام ولا يحيطون بشىء من علمه الا بما شاء وآخرها وهو العلى العظيم والحمد لله رب العالمين وآيتين
بعدها انتهى فقدس الله روحه اورد الكلام المذكور فى تفسير هذا الحديث والضمير فى قوله فيكون ثلث آيات عايد
الى آية الكرسى فدلالته على امتداد آية الكرسى عنده الى خالدون مما لا اخفاء فيه ومنهم صاحب زاد المعاد در بيان
اعمال روز عيد غدير چنين فرموده است اما كيفيت نماز روز عيد غدير كه نماز مشهور پس آنست كه از حضرت صادق
عليه السلام روايت كرده اند كه هر كه در اين روز نيم ساعت پيش از زوال شمس دو ركعت نماز بجاى آورد در هر ركعت سوره حمد
يك مرتبه و قل هو الله احد و انا انزلناه و آية الكرسى تا هم فيها خالدون هر يك را ده مرتبه بخواند برابر باشد نزد حق تعالى
با صد هزار حج و صد هزار عمره مخفى نماند از اينكه اختصاص مذكور كه كلمات صاحب [illegible] دال بر آنست كه آية الكرسى
نزد ايشان تا هم فيها خالدون ميباشد از اعاظم علما و اكابر فضلا مى باشد شايد از آن راه بوده باشد كه جنت
مكان و جلالت آشيان مرحوم شيخ جعفر نجفى قدس الله تعالى روحه القدسى در كشف الغطاء ايضا قول را اختيار نموده در
مقام بيان الامور المكروهة حال التخلى ما هذا لفظه ومنها الكلام على الخلاء ويستثنى منه ذكر السر وقراءة آية الكرسى
الى خالدون تا اين مقام بيان اختصاص بوده كه كلمات ايشان دال بر اين بود كه آية الكرسى ممتد است تا هم فيها خالدون

وانما اختصاص

وانما اختصاص كه كلمات ايشان دال بر اين است كه آية الكرسى منتهى ميشود بالعلى العظيم پس ايشان نيز جماعتى از اجلة علما اند
منهم شيخنا الشهيد الثانى قال فى شرحه على الارشاد والظاهر ان المراد بآية الكرسى الآية التى يذكر فيها الكرسى اولها الله لا
اله الا هو الى العلى العظيم ومنهم المولى المحقق الاردبيلى قال فى مجمع الفائدة والظاهر آية الكرسى الى قوله وهو العلى العظيم
كما هو المقرر عند القراء والمفسرين ومنهم صاحب مجمع البحرين قال وآية الكرسى معروفة وهى الى قوله وهو العلى العظيم
ومنهم المولى الجليل القزوينى قال فى شرحه على الاصول آيت سيم آية الكرسى است كه در سوره بقره است الله لا اله الا
هو الحى القيوم الى ان قال ولا يؤده حفظهما وهو العلى العظيم و در چند موضع تصريح بر اين فرموده ومنهم المولى الصالح
المازندرانى قال الظاهر ان آية الكرسى من قوله الله لا اله الا هو الى العلى العظيم ومنهم السيد الجليل السيد على
صدر الدين الحسينى الحسنى فى شرحه على الصحيفة السجادية على منشئها الاف السلام والثناء والتحية قال فى اول التنبيهات التى
اوردها فى اواخر شرحه المذكور ما هذا لفظه آية الكرسى اولها الله لا اله الا هو الحى القيوم الى قوله العلى العظيم نص على ذلك
بعض اصحابنا المتأخرين وهو المشهور انتهى كلامه رفع مقامه ولا يخفى ان نسبة التصريح الى بعض الاصحاب يشعر بعدم الحكم
لا اشتهاره ثم اقول ولقد [illegible] وهذه الدعوة العلامة السمى المجلسى قال فى البحار المشهور ان آية الكرسى الى العلى العظيم و
يظهر من بعض الاخبار انها الى خالدون وقد سبق كلامه فى مرآة العقول ايضا وهذا القول هو الظاهر من اكثر المفسرين
من الخاصة والعامة والمستند للقول الاول ما رواه شيخ الطائفة فى المصباح قال روى عن الصادق عليه السلام انه قال من صلى
فى هذا اليوم اى فى اليوم الرابع والعشرين من ذى الحجة ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة شكرا لله على ما من به عليه وخصه
به يقرأ فى كل ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آية الكرسى الى قوله هم فيها
خالدون وعشر مرات انا انزلناه الى آخر ما حكينا عنه فيما سلف ورواه سيدنا ابن طاوس عن جماعة من الاعيان
منهم شيخ الطائفة حيث قال ذكر الى اليوم الرابع والعشرين من ذى الحجة ما هذا لفظه فصل فيما نذكره من عمل زايد
فى هذا اليوم العظيم الشأن رويناه ذلك عن جماعة من الاعيان والاخوان اسنادهم الى ابى جعفر الطوسى فيما يذكره فى
المصباح الى آخر ما حكينا عنه فيما سلف وجه الدلالة هو ان الظاهر من هذا الكلام هو ان التحديد المذكور انما هو لآية
الكرسى لما فى آخرها وانتهائها من الخفاء الموضوع انه لو لم يكن الى خالدون من آخر الكرسى لم يكن المناسب ان يقول
آية الكرسى الى هم فيها خالدون كما لا يخفى على المتأمل بل المناسب ان يقال وآية الكرسى مع آيتين بعدها كما لا يخفى وهذا
المعنى هو الذى فهم منه شيخ الطائفة وسيدنا السيد ابن طاوس لما حكينا عنهما فيما سلف من حيث انهما بعد ان اوردا الحديث
تا هذه الصلوة بعينها ورواها فى يوم الغدير وقد عرفت مما نبهنا عليه ان الحديث فى صلوة يوم الغدير مشتمل على لفظ آية
الكرسى فقط ومعلوم ان هذا البيان انما يليق اذا فهم من قوله عليه السلام آية الكرسى الى قوله هم فيها خالدون انه بيان لآية الكرسى كما
لا يخفى على المتأمل ومثلهما العلامة كما يظهر منه فى القواعد والتذكرة ونهاية الاحكام سيما الاول وشيخنا الشهيد فى البيان
وشيخنا الكفعمى فى الجنة الواقية والبلد الامين والمحقق الثانى فى الجعفرية وشارحاها اللذان شرحاها وصاحب الذخيرة
والعلامة المجلسى والمحدث القاسانى فلاحظ ما حكينا عنهم حتى يتضح لك الحال وقد عرفت ان الحديث ظاهر فى المعنى
المذكور وهذا الظهور يعتضد بفهم هؤلاء الفحول ومنها ما رواه شيخنا الكفعمى فى بعض الحواشى التى كتبها فى اوايل البلد الامين
حاكيا عن كتاب الفرج بعد الشدة عن النبى صلى الله عليه وآله انه قال من قرأ اول البقرة الى المفلحون والهكم اله واحد
الآية وآية الكرسى الى خالدون وان ربكم الله فى الاعراف الى المحسنين واول الصافات الى لازب ويا معشر الجن والانس
فى الرحمن الى تنتصران وآخر سورة الحشر وقل اوحى فى الجن الى قوله شططا كفى كل شيطان مارد وسلطان عاد [illegible]

الدالة التي يظهر مما ذكروه منها ما رواه في روضة الكافي عن محمد بن خالد عن حمزة بن عبيد عن اسمعيل بن عباد عن ابي عبد الله
عليه السلام ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وآخرها وهو العلي العظيم والحمد لله رب العالمين وآيتين بعدها بناء على
ان المرجع للضمير في قوله وآخرها آية الكرسي وقوله وآيتين بعدها فيه حذف والتقدير وذكر آيتين كما هو الصريح من كلام
العلامة المجلسي في المرجع للضمير بعدها الآية المذكورة والمعنى ان آية الكرسي هي الآية المذكورة والاثنتان بعدها
وهو المناسب لسوق الكلام واما ما ذكره السيد السند السيد علي صدر الدين في رياض السالكين بقوله ان الرواية وردت
بنصب اثنتين ولا وجه للنصب الا بعامل مقدر والتقدير واقرأ اثنتين بعدها فيكون الكلام قد تم عند قوله والحمد
لله رب العالمين وهو في محل النصب على تقدير القول اي وقل الحمد لله رب العالمين واثنتين بعدها فيه ما
للظاهر اذ المفروض انه في مقام التحديد لآية الكرسي صلى الله عليه وآله وآخرها العلي العظيم فتقدير القراءة غير ملائم لسوق
الكلام قطعا فمثل هذا الاحتمال غير مضر لصحة الاستدلال كما لا يخفى على اولي التأمل والافضال والحاصل ان ما
ذكره من انه لا وجه للنصب الا بعامل مقدر وان كان مسلما لكن الفعل المقدر في كلامه غير ملائم لسوق الكلام اصلا
لوضوح ان حاصل الكلام ح يكون هكذا آخر آية الكرسي وهو العلي العظيم وقل الحمد لله رب العالمين واقرأ اثنتين
بعدها فان تقدير القول في الاول انما يناسب لو كان المراد هكذا اذا علمت آخر آية الكرسي العلي العظيم فاشكر الله وقل
الحمد لله رب العالمين فح لا وجه للامر بقراءة الآيتين بعد آية الكرسي كما لا يخفى وان اغمضنا النظر عن ذلك و
قلنا ان المراد ان آخر آية الكرسي العلي العظيم لكن كلما قرأت آية الكرسي في اي موضع كان فقل الحمد لله رب العالمين واقرأ
اثنتين بعدها فح ينتفي الثمرة المترتبة من التحديد المذكور اذ التحديد بالعلي العظيم يستدعي الحكم بان الامتثال بها
لقراءتها اليه كما ان الامر بقراءتها على انها على القول باستدادها الى ما فيها خالدون وعلى التقدير المذكور بناء على
المذكور ينتفي الثمرة المذكورة كما لا يخفى على من فطنته واما سبق الكلام في حض التمييز وذلك ليس مما يعتني به
لا يخفى ان التقدير المذكور في كلام السيد المسطور منحط عن درجة القبول بحيث ثم انه مقتضا و معنى اول آنست
كه الحمد لله رب العالمين نيز جزو آية الكرسي بوده باشد شايد ماخذ كلام مولانا المتقي النقي المجلسي اين حديث
بوده باشد كه مذكور شد فرموده اند در شرح فقيه در مقام بحث از كراهة تكلم در بيت الخلا واستثناى آية الكرسي
كه اين عين آنست در آية الكرسي بحسب كه نازل شده در روايات اهل البيت عليهم السلام بعد از العلي العظيم والحمد لله رب
العالمين هست وبعد از له ما في السموات وما في الارض وارد شده است وما بينهما وما تحت الثرى عالم
الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذي آخر اين روايت را علي بن ابراهيم وكليني وشيخ طوسي وسيد بن
طاوس وغير ايشان ذكر كرده اند وما مذ اين را بآية الكرسي على التنزيل ميخوانيم كلام آنچه در روضه كافي مذكور
است دو حديث اول علي بن ابراهيم عن احمد بن محمد عن محمد بن خالد عن محمد بن سنان عن ابي جرير القمي وهو
محمد بن عبيد الله وفي نسخة عبد الله عن ابي الحسن عليه السلام له ما في السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى
عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه ثاني محمد بن خالد عن حمزة بن عبيد عن
اسمعيل بن عباد عن ابي عبد الله عليه السلام ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وآخرها وهو العلي العظيم والحمد لله رب
العالمين وآيتين بعدها ظاهر اينست آنچه را كه نسبت بكليني داده اشارة باين دو حديث بوده باشد واما علي
بن ابراهيم پس آنكه حديث الحمد لله رب العالمين مذكور در تفسير آن مرحوم هست لكن در باب بحكم الحمد لله رب العالمين
بعد العظيم مذكور باشد بلي اما صلاة عيد كلام علي بن ابراهيم در سابق مذكور شد ملاحظه كن تا حقيقت حال مشخص

شود و اما نسبت

شود واما نسبت بشيخ طبرسي پس مذكور در تفسير مجمع البيان وجوامع الجامع مطابق با آن نيست بلكه در تفسير آية
الكرسي آنچه مذكور هست اينست روى علي بن ابراهيم عن ابيه عن الحسين بن خالد انه قرأ ابو الحسن الرضا عليه السلام الله
لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب
والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه علاوه بر اين در مجمع البيان در تفسير آية الكرسي مذكور
نيست مطلقا ذكر الحمد لله رب العالمين بعد از عظيم مذكور نيست شايد در موضع ديگر مذكور شده باشد مخفي
نماند اين فضلى كه مرحوم مجلسي ذكر فرموده ونسبت بروايات ائمه عليهم السلام داده منافات باينكه مرحوم سيد مذكور
در شرح صحيفه ذكر فرموده چنانچه در جزو آن بعد از تأمل ظاهر ميشود ومنها ما رواه ثقة الاسلام في باب الدعاء في دبر الصلوة
من كتاب الدعاء من الكافي عن بكر بن محمد عمن رواه عن ابي عبد الله عليه السلام قال من قال هذه الكلمات عند كل صلوة مكتوبة حفظ
في نفسه وداره وماله وولده اجير نفسي ومالي وولدي واهلي وداري وكل ما هو مني بالله الواحد الاحد الصمد الذي لم يلد
ولم يولد ولم يكن له كفوا احد واجير نفسي ومالي وولدي واهلي وداري وكل ما هو مني برب الفلق من شر ما خلق الى آخرها
وبآية الكرسي الى آخرها وجه الدلالة انه هو انه لو كان آية الكرسي عبارة الى العلي العظيم كان المناسب الاكتفاء بلفظ آية
الكرسي وعدم الاكتفاء بذلك والاتيان بقوله عليه السلام الى آخرها للتنبيه على امتدادها زائدا على الآية المذكورة فيكون منتهاه
الى خالدون لاشعار الواسطة واما مستند قول ثاني يعني آية الكرسي تا وهو العلي العظيم است پس آن نيز چند حديث
است مروي در اواسط جزو ثامن عشر از امالي شيخ جليل القدر ابي علي پسر شيخ الطائفة بسند متصل بشيخ الطائفة قال اخبرنا
جماعة عن ابي المفضل حدثنا عبد الله بن سفيان ابو محمد القرشي الشعراني املاء من اصل كتابه بالموصل قال حدثنا ابراهيم
بن عمرو بن بكر قال حدثنا محمد بن شعيب بن شابور القرشي قال حدثنا عثمان بن ابي العاتكة الهلالي عن علي بن يزيد انه
اخبره ان ابا عبد الرحمن القاسم بن عبد الرحمن عن صدي ابي امامة الباهلي انه سمع علي بن ابي طالب عليه السلام يقول ما ارى رجلا
ادرك عقله الاسلام وولد في الاسلام يبيت ليلة سوادها قلت وما سوادها يا ابا امامة قال جميعها حتى يقرأ
هذه الآية الله لا اله الا هو الحي القيوم فقرأ الآية الى قوله ولا يؤوده حفظهما وهو العلي العظيم ثم قال فلو تعلمون
ما هي او قال ما فيها لما تركتموها على حال ان رسول الله صلى الله عليه وآله اخبرني قال اعطيت آية الكرسي من كنز تحت العرش
ولم يؤتها نبي كان قبلي قال علي عليه السلام فما بت ليلة قط منذ سمعتها من رسول الله صلى الله عليه وآله حتى اقرأها ثم قال يا ابا
امامة اني اقرأها بثلث مرات في ثلث احايين كل ليلة قلت وكيف تصنع في قراءتك لها يا ابن عم محمد قال اقرأها قبل
الركعتين بعد صلوة العشاء الآخرة فوالله ما تركتها منذ سمعت هذا الخبر من نبيكم عليه السلام حتى اخبرتك به الحديث ودلالته على ان آية
الكرسي الى العلي العظيم وانها هي بتمامها لا تخفى وفيه حديث منها حديثي است كه ثقة الاسلام روايت فرموده در باب فضل
القرآن در كتاب فضل القرآن وشيخ صدوق در ثواب الاعمال از عمرو بن جميع رفعه الى علي بن الحسين عليه السلام قال قال رسول
الله صلى الله عليه وآله من قرأ اربع آيات من اول البقرة وآية الكرسي وآيتين بعدها وثلث آيات من آخرها لم ير في نفسه وماله
شيئا يكرهه ولا يقربه شيطان ولا ينسى القرآن وجه دلالت اين حديث بر مدعى كه صحيح محل ما قبل است نظر باينكه مراد از آيتين
بعد از آية الكرسي لا اكراه في الدين الى آخره بوده موقوف بر اينست كه ثابت بوده باشد كه مراد از آية الكرسي تا هو العلي
العظيم بوده باشد والا اين ثابت نبوده باشد ممكن است كه مراد از آية الكرسي سه آيه بوده باشد ومراد از دو آيه بعد
از آية الكرسي دو آيه بعد از خالدون بوده باشد پس تمسك بحديث مذكور در اين مقام خالي از مصادره نيست لكن اين حديث
بعمومات حديث ديگر كه شيخ طبرسي در مجمع البيان ذكر فرموده موافق عقيده احقر بوده واين حديث اينست كه فرموده رو

و برب الناس الى آخرها

واما

عن عبد الله بن مسعود قال من قرأ عشر آیات من سورة البقرة فی کل لیلة فی بیت لم یدخل ذلک البیت شیطان حتی یصبح
اربع آیات من اولها وآیة الکرسی وآیتین بعدها وخواتیمها وجه دلالت این است چون که در این حدیث تصریح شده به
ترتیب پس باید مراد از آیة الکرسی همان یک آیه بوده باشد و مراد از دو آیه بعد از آن لا اکراه بوده باشد تا خالدون والا
عدد آیات دوازده میشود نه ده کما لا یخفی علی المتامل از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که تمسک بحدیث ثانی در مقام استدلال
اولی خواهد بود نظر بآنکه اقوی است در دلالت لکن چون حدیث اول اوثق است پس تمسک بآن از این جهت اولی است حدیث
سیم حدیثی است که صاحب کتاب طب الائمة علیهم السلام که عبارت است از حسین بن بسطام و برادرش ابو عبد الله بن بسطام بوده
باشد چنانچه از نجاشی ظاهر میشود روایت نموده در ثلث اول از کتاب مذکور از محمد بن کثیر دمشقی از حسن بن علی بن یقطین
از محمد از اهل سعادت و هدی از جناب حضرت امام رضا علیه السلام که فرموده اند این عوذه حرز و امان است از هر درد و خوفی و آن
عوذه اینست بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله اخسئوا فیها ولا تکلمون اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا او غیر تقی اخذت
بسمع الله وبصره علی اسماعکم وابصارکم وبقوة الله علی قوتکم لا سلطان لکم علی فلان بن فلانة ولا علی ذریته ولا علی ماله ولا
علی اهل بیته سترت بینه وبینکم بستر النبوة التی استتروا بها من سطوات الفراعنة جبرئیل عن ایمانکم ومیکائیل عن یسارکم
ومحمد صلی الله علیه وآله واهل بیته امامکم والله تعالی مطلع علیکم یمنعه الله وما اراده هو وذریته واهل بیته منکم ومن الشیاطین
ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم انه لا یبلغ جهله اناتک ما لا یبلغ مجهود نفسه فعلیک توکلت
وانت نعم المولی ونعم النصیر حرسک الله وذریتک یا فلان بما حرس به اولیاءه صلی الله علی محمد واهل بیته وتکتب
آیة الکرسی الی قوله وهو العلی العظیم ثم تکتب لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ولا ملجأ من الله الا الیه حسبی الله
ونعم الوکیل دل سام فی راس الشهبا الیها طلسلسا ها شلسلا والظاهر آن قرائت علیهم السلام الی قوله وهو العلی العظیم
بعد آیة الکرسی والمراد تکتب آیة الکرسی وهی الی قوله وهو العلی العظیم فدلالته علی المرام مما لا یکاد یخفی علی احد
من اولی الاحلام مؤید آنست آنچه در همین کتاب بعد از آن بچند ورق ذکر شده در بیان عوذه ماخوذ و مسحور روایت
نموده از احمد بن بدر از اسحق صحاف از جناب موسی بن جعفر علیهما السلام که صحاف نقل نموده که آن حضرت فرمودند یا صحاف
قلت لبیک یا ابن رسول الله صلی الله علیه وآله قال انک ماخوذ عن اهلک قلت بلی یا ابن رسول الله منذ ثلث سنین
قد عالجت بکل دواء والله ما نفعنی قال یا صحاف افلا اعلمتنی قلت یا ابن رسول الله والله ما خفی علی ان کل شیء عندکم
فرجه ولکن استحییت قال ویحک وما صنعک الحیاء فی رجل مسحور ماخوذ اما انی اردت ان اعلمک بذلک قل
بسم الله الرحمن الرحیم ادر بابک ایتها النحرة عن فلان بن فلانة بالله الذی قال لابلیس اخرج منها مذؤما مدحورا
مدحورا الی ان قال الرحیم وما هم بخارجین من النار باذن الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم
له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه
الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم ان الهکم لواحد رب السموات و
الارض وما بینهما ورب المشارق الی آخر ما فیه مورد حجت و تایید آنست که در امثال مقامات در ایضا استعاذه و تمسک
بآیة الکرسی شده و این مقتضی اینست که آخر آیة الکرسی لعلی العظیم بوده بعد از آن و روایت نیز مذکور شده
باشد که نهج اقتصار بآنچه مذکور شده مشعر است بانتهای آیة الکرسی است بالعظیم و هو المطلوب حدیث چهارم حدیثی است
که شیخ صدوق در کتاب خصال روایت فرموده در ضمن الخصال التی سال عنها ابوذر رحمة الله علیه قال دخلت علی
رسول الله صلی الله علیه وآله وهو جالس فی المسجد وحده فاغتنمت خلوته الی ان قال قلت فای آیة انزلها الله علیک

اعظم

اعظم قال آیة الکرسی و همین حدیث را صاحب مکارم الاخلاق در اواخر کتاب مذکور روایت نموده وجه دلالت این حدیث
آنست که مطابق سؤال سائل ای آیة انزلها الله علیک سؤال از آیه واحده است که اعظم بوده باشد ظاهر در مقام جواب
از این سؤال بآیة الکرسی اینست که آیة الکرسی یک آیه بوده باشد چنانچه ظاهر لفظ مقتضی اینست و این مستلزم اینست
که آیة الکرسی منتهی میشود بقوله تعالی العلی العظیم نظر بآنچه مذکور شد که شکی نیست در اینکه اول آیة الکرسی الله لا اله
الا هو الحی القیوم و قول بآنکه از لفظ جلاله تا القیوم یک آیه است و از لا تاخذه سنة تا عظیم آیه دیگر است چنانچه
مرحوم طبرسی از بعضی حکایت فرموده ضعیف است حدیث پنجم حدیثی است مروی در جمله از کتب معتبره علما بمثل
کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول روایت نموده از ابی هریره که جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده ان لکل شیء
سناما وان سنام القرآن سورة البقرة وفیها آیة هی سیدة آی القرآن وهی آیة الکرسی حدیث ششم باز حدیثی است مروی
در کتاب مذکور و غیره از ابی بن کعب از جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرموده یا ابا المنذر ای آیة من
کتاب الله معک اعظم قلت الله لا اله الا هو الحی القیوم فضرب فی صدری فقال لیهنک العلم یا ابا المنذر حدیث هفتم
حدیثی است مروی در کتاب مصابیح و تیسیر الوصول الی جامع الاصول وغیرهما عن ابی هریرة قال وکلنی رسول الله صلی الله
علیه وآله بحفظ زکوة رمضان فاتانی آت فجعل یحثو من الطعام فاخذته وقلت لارفعنک الی رسول الله صلی الله علیه وآله
قال انی محتاج وعلی عیال ولی حاجة شدیدة قال فخلیت عنه فاصبحت فقال النبی صلی الله علیه وآله یا ابا هریرة ما فعل
اسیرک البارحة قلت یا رسول الله شکی حاجة شدیدة وعیالا فرحمته فخلیت سبیله فقال اما انه سیعود فرصدته فجاء یحثو
من الطعام فاخذته فقلت لارفعنک الی رسول الله صلی الله علیه وآله قال دعنی فانی محتاج وعلی عیال لا اعود فرحمته
فخلیت سبیله فاصبحت فقال رسول الله صلی الله علیه وآله یا ابا هریرة ما فعل اسیرک البارحة قلت یا رسول الله شکی حاجة
شدیدة وعیالا فرحمته فخلیت سبیله فقال اما انه کذبک وسیعود فرصدته فجاء یحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنک
الی رسول الله صلی الله علیه وآله وهذا آخر ثلث مرات انک تقول لا تعود ثم تعود فقال دعنی اعلمک کلمات ینفعک الله
بها اذا اویت الی فراشک فاقرأ آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم حتی تختم الآیة فانک لن یزال علیک من الله حافظ
ولا یقربک شیطان حتی تصبح فخلیت سبیله فاصبحت فقال لی رسول الله ما فعل اسیرک فقلت زعم انه یعلمنی کلمات ینفعنی
الله بها فقال اما انه صدقک وهو کذوب بعض صدق ما فی آیة الکرسی و ذکر خواصه لکنه کذب در عدم العود و جه الدلالة
المدعی ظاهر و وضوح آن قوله حتی تختم الآیة یدل علی انتهاء آیة الکرسی بآخر الآیة و قول و ان لم یکن حجت لکن تقریر صلی الله علیه وآله یکفی
فی ذلک ممکن است جواب گفته شود از مستندی که در اثبات قول اول ذکر کردیم اما از حدیثی که شیخ مرحوم در مصباح
ذکر فرموده اند پس آن مقدوح است سنداً او دلالة اما بحسب سند نظر بآنکه حدیث مرسل است سند آن مطلقا
معلوم نیست همین قدر مرحوم شیخ فرموده اند روی عن الصادق علیه السلام راوی معلوم است و نه واسطه ما بین مرحوم
شیخ و راوی پس اعتماد بآن در بیان مراد شارع نمیتوان نمود خصوص در صورتی که مخالف ظاهر لفظ بوده باشد و اما
قصور در دلالة پس بجهة آنکه ممکن است الی قوله هم فیها خالدون از کلام مرحوم شیخ بوده باشد و این تفسیر موافق
با اعتقاد آن مرحوم بوده باشد یعنی چون که اعتقاد آن مرحوم این بوده که آیة الکرسی منتهی الی خالدون لهذا آیة الکرسی را
تفسیر فرموده اند بآنچه مذکور شد بر فرض تسلیم آنکه تفسیر مذکور از حدیث بوده باشد چنانچه این ظاهر است میگوییم
کلام محتاج بحذف است چنانچه در سابق اشاره بآن نمودیم و آن محذوف چنانچه ممکن است هر چیز باشد پس تقدیر چنین
خواهد بود و عشر مرات آیة الکرسی وهی الی قوله هم فیها خالدون ممکن است بجهة دیگر باین نحو و عشر مرات آیة الکرسی و ما بعدها

الی قوله هم فیها خالدون و بر تقدیر اول اگرچه دلالت بر مدعی ثابت است لکن بنا بر ثانی ثابت نیست بلکه دلالت بر خلاف
ثابت است فاذا قام الاحتمال بطل الاستدلال بنا بر آنچه لازم از حدیث مذکور است این است که در نماز روز بیست و چهارم
ذی الحجه موظف است که سوره را بعد از حمد مرتبه تلاوت نماید و این مستلزم این نیست که آیة الکرسی مطلق هر جا ذکر وارد شده
باشد حمل شود بر این معنی و هو ظاهر و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود جواب از حدیثی که از حاشیه بلد الامین مذکور شد پس
احتیاج باعاده کلام در آن نیست و اما حدیث روضه کافی پس آن نیز مقدوح است سنداً و دلالة اما قدح در سند پس
بجهت الحکم بن عتیبه مذکور در کتب رجال است و هم چنین راوی که اسماعیل بن عباد نقل از اینکه اسماعیل بن عباد مذکور در
رجال نیست که ایشان نقل از مشایخ مرحوم در رجال در اصحاب مولانا الرضا علیه السلام ذکر نموده و در بعضی نسخ راوی حدیث را
نموده از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بنا بر این پس راوی مذکور در رجال بخواهد بود بر فرض تسلیم اتحاد مذکور در
رجال المجهول الحال است و اما قدح در دلالت پس بجهت آنست که لفظ آیة الکرسی مطلقا مذکور در حدیث نیست تا الکلام
آخرها راجع شود به آن پس میگوئیم چنانچه ممکن است ضمیر مذکور راجع باشد به آیة الکرسی ممکن است راجع باشد باصل آیه
نقل باختلاف مفسرین که اشتمل الله تا العلی العظیم در آیات است اول اشتمل الله لا اله الا هو الحی القیوم تا آیه لا تاخذه سنة و لا
نوم تا العلی العظیم بنا بر این مقصود از حدیث تنبیه بر فساد قول متعدد است پس بعضی آخرها و هو العلی العظیم اخر آیه
که مصدر است با الله لا اله الا هو تا العلی العظیم است علاوه ممکن است بگوئیم که حدیث مجمل است بلکه بعید است که باین نحو صادر از
معصوم شده باشد که اول فرموده باشد و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء و آخرها و هو العلی العظیم بلکه مناسب این بود که مراد
نحو بود آیة الکرسی با آیه بوده باشد که اول کلام مصدر شود با اول آیه باین نحو الله لا اله الا هو الحی القیوم و آخرها و هو العلی العظیم یا
فرموده باشد آیة الکرسی آخرها و هو العلی العظیم بلکه مناسب بنا بر قول باستداد آیة الکرسی الی خالدون این بود که فرموده باشد
و آخرها خالدون و این ظاهر است پس مطلقا اعتماد باین حدیث در حکم باستداد آیة الکرسی الی خالدون نمیتوان نمود چنانچه و جبر آن
بنا بر قول در آنچه مذکور شد ظاهر میشود **اما جواب** از حدیث آخر یعنی حدیث مرحوم در کتاب دعوات از کافی پس میگوئیم لفظ الی آخرها
نیز بجهت آنست که مذکور شد بلکه بجهت رفع توهم اکتفاء بلفظ آیة الکرسی است باین نحو اصیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و
داری و کل ما هو منی بآیة الکرسی یعنی اگر لفظ الی آخرها مذکور نبود توهم این میشد که مراد این باشد که باین نحو تلاوت نماید بیان لفظ
لفظ الی آخرها رفع توهم اراده این معنی است و اینکه مراد این است که باین نحو تلاوت نماید اصیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری
و کل ما هو منی باشتمل الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم الی آخر الآیه مجملا فائده لفظ الی آخرها چنانچه ممکن است آن
بوده باشد که در حصر استدلال مذکور شد ممکن است این بوده باشد که در این مقام مذکور شد اگر ادعای ظهور ثانی نکنیم ادعای
ظهور اول ممکن نیست اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال پس اعتماد باخبار مذکوره در حکم باستداد آیة الکرسی الی خالدون ممکن
نیست بلی چیزی که در این مقام هست کلمات مذکوره از اجلاء علما رحمهم الله است پس میگوئیم انصاف این است که کلام شیخ الطائفه نور الله
تعالی مرقده دال بر این هست که آن مرحوم معتقد این بوده باشد که آیة الکرسی ممتد بوده باشد تا خالدون چنانچه در مقام
استدلال بحدیث اول مذکور شد و هم چنین کلام سید بن طاوس و اما دلالت کلمات باقی اصحاب بر این مطلب متحقق نیست توضیح
مرام مستدعی این است که گفته شود کلام مرحوم علامه در بعض تالیفات منقول راجع باین است که تصریح فرموده اند که آیة الکرسی در نماز
روز عید غدیر تلاوت نماید تا هم فیها خالدون باتکه حدیثی که مستند این صلوة است مشتمل بر لفظ آیة الکرسی فقط است پس
این تعبیر از اعاظم علما مذکوره بجهت این است که آیة الکرسی بنا باعتقاد ایشان ممتد است تا خالدون انصاف این است که این در کمال
متین لکن میگوئیم چنانچه ممکن است که این تعبیر [illegible] بجهت بوده باشد که مذکور شد ممکن است بجهت شدت اعتماد بر مرحوم شیخ

سید بن طاوس

بوده باشد

بوده باشد باین معنی نظر باینکه صلوة مذکوره از صلوات مندوبه است باطباق علما و مسامحه در امور مندوبه ثابت است و چون که
مدلول علیه بکلام مرحوم شیخ این است که تلاوت آیة الکرسی در صلوة روز عید غدیر باید تا هم فیها خالدون باشد لهذا مرحوم علامه
و غیره حکم فرموده اند باین مطلب نظر بقاعده مسامحه مستحب پس تعبیر مذکور از علما مذکوره شاید از این راه بوده باشد که مذکور
شد نه بجهت اعتقاد باستداد اصل آیة الکرسی تا محل مذکور پس حکم بر اینکه اجله علمای مذکوره معتقد این میباشند که مطلق آیة
الکرسی ممتد است تا خالدون ممکن نخواهد بود مؤید این مطلب است کلام مرحوم علامه در نهایة الاحکام و تذکره قال فی
نهایة الاحکام یستحب ان یصلی یوم الرابع و العشرین من ذی الحجة و هو یوم الصدقة بالخاتم قبل الزوال بنصف ساعة رکعتین
یقرء فی کل رکعة الحمد مرة و کل واحدة من الاخلاص و آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون و القدر عشر مرات قال الشیخ و هذه
الصلوة بعینها ترویها فی یوم الغدیر و هو یعطی ان آیة الکرسی فی صلوة الغدیر الی خالدون پس اگر آن مرحوم معتقد این مطلب
می بود حاجت باین کلام نبود کما لا یخفی و قریب بکلام نهایه است کلام آن مرحوم در تذکره قال بعد از نقل کلام شیخ الطائفه و هو
یعطی ان آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون و در نهایة الاحکام دلالت کلام شیخ بر این مطلب بخصوص در صلوة غدیر داده
و در تذکره مطلقا چنانچه ظاهر است هم چنانکه در سابق وجه آن بیان شد پس تمسک بکلمات مذکوره از مرحوم علامه و غیره
در حکم بر اینکه این بزرگواران معتقد این میباشند که آیة الکرسی ممتد است تا خالدون صحیح نخواهد بود مؤید این مطلب
کلام مولانا التقی المجلسی یا الکرمانی شد که تصریح فرموده اند در نماز روز عید غدیر بنحوی که در سابق بیان شد تصریح فرموده
اند در کتاب صلوة همین شرح در مبحث تعقیب هر جا که آیة الکرسی گویند مراد تا العلی العظیم است بلی کلام شارح جعفریه
که متمسک شده در مقام استدلال در نظم اثبات استحباب صلوة روز غدیر بنحوی که مذکور شد و اما الحاق که متعلق بآن
بوده باشد مثل کلام مرحوم شیخ بهائی و کلام ثانی محقق ثالث قاسانی پس مستند این همه کلام بخصوص صحال در نظر نیست که ملاحظه
شود که مثل مستند نماز روز بیست و چهارم ذی الحجه است یا ذکر بخصوص آن است حال این بخصوص که مذکور شد و اگر همین نیست
بلکه آیة الکرسی در مستند در اینجا و مقام مطلق بوده است در اینصورت کلام اینها در عموم دلالت دارد بر اینکه ایشان معتقد
استداد آیة الکرسی تا خالدون بوده اند لکن مضر نیست نظر باینکه مسئله خلافیه در مسئله نیستیم تا باید تقریر رای مرحوم
شیخ و غیره خواهد بود در این قول مخفی نماند از آنچه مذکور شد متحقق میشود که مختار در مسئله این است که آخر آیة الکرسی
هو العلی العظیم بوده باشد نظر بضعف مستند قول باستداد تا خالدون در سند و دلالت چنانچه مفصلا بیان شد و
که در اثبات قول ثالث ذکر کردیم اگرچه بحسب سند آن نیز ضعیف است لکن بحسب دلالت اکثر آنها تمام است اگرچه در بعضی
مناقشه توان نمود و ضعف سند در این مقام مضر نیست نظر باینکه مدلول لفظ آیه متحقق است اضافه بکرسی بجهة اشتمال
آنست بلفظ کرسی مثل آیه ملک پس آیة الکرسی عبارت خواهد بود از آیه معهوده که مشتمل بر لفظ کرسی است اینقدر متیقن
است نصوص مذکوره که دال بر این معنی است مؤید این مطلب است بعلاوه اعتضاد بشهرت محکیه در کلام علامه
مجلسی و غیره بلی در حکم باینکه مراد از آیة الکرسی علاوه بر این مطلب است محتاج هستیم بدلیل دیگر و چون که نصوص مذکوره
قابل این نبود که توانیم اعتماد نمود در اثبات این مطلب چنانچه مفصلا بیان شد لهذا اعراض از آن و اختیار ثالث متعین
خواهد بود بلی در نماز روز بیست و چهارم ذی الحجه چونکه حدیث سابق دلالت میکند بر اینکه تلاوت نائبه در آن
نماز تا هم فیها خالدون است و حدیث مزبور در آن مقام معتضد بعمل اجله علما است لهذا عمل بمقتضای آن در آن نماز
بی عیب است بلکه متعین است کلام در خصوصیت اطلاق آیة الکرسی است چنانچه عالم صفی است در آن وقت
اجتزاء تا هو العلی العظیم میتوان نمود بلکه اتیان بعلاوه بقصد توظیف مشکل است بلی بقصد تلاوت قرآن بی عیب است

بقول الرواية ظاهر است در اینکه [illegible]
کلمات علمای مذکوره که
متعلق است بصلوة روز عید غدیر

و اگر در مقام دیگر دلیل یافت
شود که اعتماد بر [illegible]
باید عمل بمقتضای آن نمود حسب

قال شیخنا الشهید الثانی فی شرح الارشاد والظاهر ان المراد بآیة الکرسی الآیة التی یذکر فیها الکرسی اولها الله لا اله الا هو
الی العلی العظیم ثم ذکر فی صلوة یوم المباهلة انه یقرء الی خالدون فدلالة لا یزید علی التعدی الی غیرها فان کان فعلها
وکلام این بزرگوار متین است واحتمال آخر نموده وان کان فعلها بقرائت که مقصد توظف بوده باشد چنین نیست و
قطع نظر از آنکه چنین است که فرموده اند واقامتان نزد عید غدیر مشخص شد که آیة الکرسی در آن مطلق است لکن
نظر باینکه اعیان علما مثل شیخ الطائفه وسید بن طاوس ومرحوم علامه وشیخ شهید ومحقق ثانی وشیخ کفعمی ودو بزرگوار
مجلسیین وصاحب ذخیره ومحدث کاشانی و... شیخ جعفر قدس الله تعالی ارواحهم کالتصریح فرموده اند باینکه مراد
از آیة الکرسی در این نماز تا هم فیها خالدون است ولهذا عمل نمودن بی عیب است اگرچه در سابق اشاره شد باینکه
ممکن است که مرحوم علامه ومن تأخر عنه اعتماد بکلام شیخ در مصباح نموده باشند ومبنای فرموده مرحوم شیخ اعتقاد آن
مرحوم بوده باشد بامتداد آیة الکرسی الی خالدون بجهة لا قرائت آیة الکرسی تا خالدون در این نماز نظر بتصریح اعاظم علما
مذکوره بی عیب بلکه مستحسن است والله تعالی العالم مخفی نماند از اخبار مذکوره شد مشخص میشود آیة الکرسی که در تعقیب صلوات
وارد شده کفایت میکند در امتثال وتأدیه سنت قرائت الله لا اله الا هو الحی القیوم الی العلی العظیم لکن هرگاه منضم
نماید باین دو آیه بعد را تا خالدون عیبی ندارد بلکه احسن خواهد بود چنانچه بعد بیان خواهد شد ششم از تعقیبات
حتمه در تعقیب فرایض یومیه قرائت سوره مبارکه توحید است دوازده مرتبه وتلاوت دعای مأثوراست بعد از فراغ از
آن از قبیل ... معرفت ویقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرموده کسی که دوست دارد وقت انتقال
از دار دنیا بدار آخرت خالص وپاک باشد از جمیع معاصی چنانچه طلا خالص پاک میشود از کدورت وغش واصلی در آخرت
از او مطالبه ننماید باید بخواند در عقب نمازهای یومیه سوره مبارکه قل هو الله احد را دوازده مرتبه بعد از فارغ
شدن دو دست خود را بلند نموده اینجا بخواند اللهم انی اسئلک باسمک المکنون المخزون الطاهر الطهر المبارک
واسئلک باسمک العظیم وسلطانک القدیم ان تصلی علی محمد وآل محمد یا واهب العطایا یا مطلق الاساری یا فکاک
الرقاب من النار اسئلک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تعتق رقبتی من النار وان تخرجنی من الدنیا امنا وتدخلنی
الجنة سالما وان تجعل دعائی اوله فلاحا واوسطه نجاحا وآخره صلاحا انک انت علام الغیوب بعد از آن
جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کلامی فرموده اند که حاصل معنی آن اینست که این تعقیب را اختیار نموده ام از جمله چیزهائی
که جناب فخر کاینات رسول خدا صلی الله علیه وآله بمن تعلیم نموده اند وآنجناب امر فرموده اند مرا که تعلیم کنم آنرا بحسنین علیهما السلام
مخفی نماند که این حدیث مذکور در فقیه وتهذیب روایت شده است بعنوان ارسال لکن مرحوم شیخ صدوق در
کتاب معانی الاخبار همین حدیث را روایت فرموده اند مسندا بدانکه مقتضای حدیث مذکور اعتبار قرائت سوره
مبارکه توحید است دوازده مرتبه لکن مقتضای حدیث مرویست در کافی در باب فضل القرآن وثواب الاعمال جواز اقتصار
بقرائت سوره مذکوره اگرچه یکدفعه بوده باشد حاصل مضمون آن حدیث آنست که از کاشف اسرار ودقایق جناب حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مرویست کسی که ایمان بخدا وروز جزا داشته باشد واعتقاد بروز قیامت دارد باید ترک نکند تلاوت
قل هو الله احد در تعقیب فریضه پس بدرستی کسی که بخواند این سوره مبارکه را خداوند عالم جل جلاله جمع میکند برای
جهت او خیر دنیا وآخرت را ومی آمرزد گناه او را وگناه والدین او وگناه اولاد او را هفتم از جمله تعقیبات مذکوره
دعائیست مرویست در کافی وفقیه وآن دعا اینست اجیر نفسی ومالی وولدی واهلی وداری وکل ما هو منی بالله
الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد واجیر نفسی ومالی وولدی واهلی وداری وکل ما هو

منی برب الفلق

یامعین

منی برب الفلق من شر ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب ومن شر النفاثات فی العقد ومن شر حاسد اذا حسد ۳۴۵
واجیر نفسی ومالی وولدی واهلی وداری وکل ما هو منی برب الناس ملک الناس اله الناس من شر الوسواس
الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس وفی التهذیب والکافی وبآیة الکرسی الی آخرها ظاهرا این است
که مراد این بوده باشد که چنین بگوید اجیر نفسی ومالی وولدی واهلی وداری وکل ما هو منی بالله لا اله الا هو الحی القیوم
الی آخر زیرا که کاشف اسرار ودقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر کس این کلمات را بخواند عقب هر نماز فریضه
حفظ نفس ومال وخانه واولاد او میشود هشتم از تعقیبات مذکوره آیاتیست که مشتملست بر آن حدیث موثق مرویست در
باب فضل القرآن از کافی از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده چونکه آیات آتیه مأمور شدند براینکه نازل شوند بر
اهل زمین چسبیدند بعرش وعرض کردند خدای پروردگارا ما را میفرستی بسوی اهل معاصی وخطایا پس وحی از جناب خداوند
جلیل رسید بان آیات که نازل شوید باهل زمین قسم بعزت وجلال خودم هر کس از آل محمد وشیعه ایشان شما را تلاوت کنند در
عقیب صلوات مفروضه ما نظر رحمت والتفات میکنیم بسوی او هر روزی هفتاد مرتبه اجابت میکنیم از انها هر روزی هفتاد
حاجت را آیات مذکوره عبارتست از ام الکتاب وشهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله
الا هو العزیز الحکیم وآیة الکرسی وآیة الملک که عبارت از آیه قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک
ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر مخفی نماند که مراد از ام الکتاب ممکن است
که فاتحة الکتاب بوده باشد لکن اطلاق آیه بر آن خالی نیست خلاف ظاهر است وممکن است که مراد از ام الکتاب در این مقام آیه سوره
مبارکه آل عمران بوده باشد که عبارتست از هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات فاما الذین
فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویله وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون آمنا به
کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب ظاهر اینست که مراد از ام الکتاب در اینمقام همین معنی بوده باشد نهم از
تعقیبات مذکوره تلاوت تسبیحات اربع است بعد از هر فریضه سی مرتبه نظر بحدیث صحیح مرویست در ثواب الاعمال حاصل مضمون
آن حدیث صحیح آنست که روزی فخر کاینات جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله خطاب فرموده اند باصحاب که بسعادت خدمت
ایشان مشرف بوده اند آیا چنین میدانید که هرگاه کل اشیاء ... جمیع ... بعضی را بر بعضی دیگر بگذارید چنین
احتمال میدهید که اگر چنین نمائید باسمان برسد عرض کردند خیر چنین نمیدانیم فرموده اند میخواهید دلالت کنم شما را چیزی که بیخ
او در زمین بوده باشد وشاخ او در آسمان عرض کردند بلی یا رسول الله فرموده اند بگوئید بعد از فراغ از فریضه سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر سی مرتبه بدرستی که هرگاه کسی چنین نماید محفوظ میماند از خراب شدن عمارت بر سر او وسوختن
در آتش واز غرق شدن واز افتادن در چاه ومحفوظ میماند از مردن بد واز هر بلیه که از آسمان نازل شود در آن روز واین کلمات
باقیات الصالحات خواهد بود بجهت او مخفی نماند مقتضای حدیث مذکور استحباب تعقیب مذکور است در حق هر مصلی
خواه در حضر بوده باشد یا در سفر لکن مبالغه آن در سفر در عقب صلوات مقصوره بیشتر است بجهت تشبیه باین مبالغه در
حدیث تعبیر از آن بوجوب شده است وشیخ صدوق در کتاب مجالس حدیثی روایت نموده که حاصل مضمون آن اینست
که هرگاه کسی در عقب نماز فریضه چهل مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر قبل از اینکه بگرداند
خود را از آن حالتی که بوده بر آن حالت در حالت تشهد بعد از آن مطلبیکه دارد مسئلت نماید از درگاه واهب العطایا بشرف اجابت
مشرف خواهد شد دهم دعائیست مرویست در محاسن برقی بحدیث صحیح حاصل مضمون آن اینست کسی که بگوید بعد از
فراغ از نماز قبل از آنکه بگرداند زانوی خود را از آن حالت که بوده است بر آن حالت در حال تشهد اشهد ان لا اله الا الله

وحده لا شریک له الهاً واحداً احداً صمداً لم یتخذ صاحبة ولا ولداً ده مرتبه محو میشود بعد از آن خداوند عالم جل شانه چهل هزار هزار گناه
و بامر خلاق عالم عز شانه در نامه عمل او ثبت میشود چهل هزار هزار حسنه و مثل کسی باشد که ختم نماید قرآن را دوازده مرتبه یازدهم
دعائی است که مشتمل بوده باشد بر استعاذه از نار و طلب جنت و حور العین ثقة الاسلام روایت نموده حدیثی که حاصل
مضمون آن اینست که سزاوار است که خداوند عالم جل شانه با آنها مشغول گرداند کلام خلایق را عطا فرموده بهشت و آتش جهنم
و حور العین پس هر بنده که از نماز فارغ شد بگوید اللهم اعتقنی من النار وادخلنی الجنة وزوجنی من الحور العین آتش جهنم
میگوید ای پروردگار عالم بدرستی که بنده تو سؤال کرد که او را آزاد کنی از من پس او را آزاد کن و بهشت میگوید ای پروردگار
من بنده تو سؤال کرد از تو مرا پس او را ساکن گردان در من و حور العین میگویند ای پروردگار ما بنده تو ما را از تو خواست
پس تزویج کن ما را با او و اگر اول بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد بعد از آن این دعا بخواند افضل خواهد بود در اجابت
خواهد بود دوازدهم توسل بدوازده امام علیهم السلام است ثقة الاسلام از جناب هادی طریق رشاد و سوی جناب
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرموده که بعد از آنکه فارغ شدی از نماز واجبی بگو رضیت بالله
ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بعلی اماما و بالحسن والحسین وعلی بن الحسین و محمد بن
علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد والحسن بن علی والحجة بن
الحسن بن علی علیهم السلام ائمة اللهم ولیک الحجة فاحفظه من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله
ومن فوقه ومن تحته وامدد له فی عمره واجعله القائم بامرک المنتصر لدینک وأره ما یحب وتقر به عینه
فی نفسه وذریته واهله وماله وفی شیعته وفی عدوه وأرهم منه ما یحذرون وأره فیهم ما یحب وتقر به
عینه واشف به صدورنا وصدور قوم مؤمنین ظاهر اینست ضمیر فی ارهم راجع باشد بعدو پس معنی ظاهر آن چنین
خواهد بود بنما باعادی و دشمنان آنحضرت از جانب حضرت حجت چیزی را که خایف بوده اند از آن از مسلط شدن آن حضرت بر آنها
و کشته شدن آنها بسبب آن حضرت و معنی اره فیهم ما یحب بنما بآن حضرت در دشمنان آنحضرت چیزی را که آنحضرت دوست
میدارد از ذلت و استیصال با ایمان آنها بدانکه این تعقیب را ثقة الاسلام در کافی و شیخ صدوق در فقیه نور الله
تعالی روحهما ذکر فرموده اند با اندک اختلافی مذکور در کافی در تعقیب که ذکر شد و در فقیه بمحمد نبیا بعد الاذعان بالاسلام
قرآن ذکر فرموده باین نحو رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بمحمد نبیا کیفیت مذکوره در کافی
انسب است اگرچه در بعضی جهت ترتیبی که مذکور در فقیه است میتوان گفت بهتر و این تعقیب را ابن ... از ...
که از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام و امام محمد تقی و امام علی النقی علیهم السلام است روایت نموده اند که او از جناب حضرت امام
محمد تقی علیه السلام روایت نموده و مرحوم شیخ طوسی در تهذیب نیز ذکر فرموده لکن از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و با
لکعبة قبلة را علاوه فرموده لکن ذیل آن مشتمل نیست بر دعائی که بجهت جناب خلیفة الرحمن حضرت صاحب الزمان
عجل الله تعالی فرجه است مذکور در تهذیب چنین است که در عقب هر نماز بگو رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام
دینا و بالقرآن کتابا و بالکعبة قبلة و بعلی ولیا واماما و بالحسن والحسین والائمة صلوات الله علیهم اجمعین اللهم
انی رضیت بهم ائمة فارضنی لهم انک علی کل شیء قدیر مخفی نماند که این دعا مشتمل بر اعتراف بربوبیت و نبوت
و امامت ائمه اثنا عشر است سزاوار اینست مداومت بآن شود خصوصاً با انضمام دعا بجهت جناب صاحب العصر عجل الله تعالی
فرجه و نظر بکثرت گرفتاری و مشاغل و قلت همت اغلب ناس جمع ما بین کل ادعیه بسیار صعوبت دارد لکن مهما
امکن اهمال بآن تعقیب نشود که نجاة دنیا و آخرت در توسل بائمه علیهم السلام سیما بجناب صاحب الزمان عجل الله

تعالی ظهوره

تعالی ظهوره میباشد بنا بر ذکر بعضی از فقرات دعا که محتاج ببیان بود تفسیر شد قوله علیه السلام وتقر به عینه ممکن است از ثلاثی
مزید باب افعال بوده باشد و چنانچه ممکن است از ثلاثی مجرد بوده باشد بنا بر اول صیغه خطاب بضم تا خطاب و کسر قاف
خواهد بود و بنا بر ثانی بفتح تا صیغه غایب خواهد بود و بکسر قاف و فتح آن هر دو جایز است بنا بر اول عین بقرار باب
بنصب خواهد بود و بنا بر ثانی از باب علم خواهد بود معلوم است بنا بر اینکه ثلاثی مزید فیه بوده باشد عینه منصوب
و مفعول خواهد بود و بنا بر ثلاثی مجرد مرفوع و فاعل خواهد بود و معنی بنا بر ثلاثی مزید چنین خواهد بود خداوندا بنما به
جناب صاحب الامر آنچیزی را که محبوب او است از نصرت و غلبه بر قاطبه اهل ادیان فاسده و اعیان آنها با مقتول شدن آنها
بضرب سیف قاطع ایشان و روشن بگردان بآن چشم ایشان را و بنا بر ثلاثی مجرد بنما بایشان چیزی را که چشم ایشان بآن
روشن شود از آنچه مذکور شد ثلاثی مجرد در اینمقام انسب است تکمله از جمله ادعیه که بعد از هر نماز فریضه وارد شده
است این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بلغ مولانا صاحب الزمان اینما کان وحیثما کان من مشارق الارض
ومغاربها سهلها وجبلها عنی وعن والدی وعن ولدی واخوانی التحیة والسلام عدد خلق الله وزنة
عرش الله وما احصیه کتابه واحاط به علمه اللهم انی اجدد له فی صبیحة هذا الیوم وما عشت فیه
من ایام حیوتی عهداً وعقداً وبیعة له فی عنقی لا احول عنها ولا ازول اللهم اجعلنی من انصاره و
نصاره الذابین عنه والممتثلین لاوامره ونواهیه فی ایامه والمستشهدین بین یدیه اللهم فان حال بینی
وبینه الموت الذی جعلته علی عبادک حتماً مقضیاً فاخرجنی من قبری مؤتزراً کفنی شاهراً سیفی مجرداً
قناتی ملبیاً دعوة الداعی فی الحاضر والباد اللهم ارنی الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة واکحل بصری بنظرة
منی الیه وعجل فرجه وسهل مخرجه اللهم اشدد ازره وقو ظهره وطول عمره واعمر اللهم به بلادک
واحی به عبادک فانک قلت وقولک الحق ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس فاظهر
اللهم لنا ولیک وابن بنت نبیک المسمی باسم رسولک صلواتک علیه وآله حتی لا یظفر بشیء من الباطل
الا مزقه ویحق الله الحق بکلماته ویحققه اللهم اکشف هذه الغمة عن هذه الامة بظهوره انهم یرونه
بعیداً ونریه قریباً وصلی الله علی محمد وآله از کاشف حقایق و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست
که هر کس این دعا را بعد از هر نماز فریضه بخواند برؤیت سعادت مآب جناب صاحب الامر علیه السلام مشرف خواهد شد
در بیداری یا در خواب از اینکه این دعا مشتمل است بر صباح الخیر تبلیغ سلام بآن ملاذ کافه انام و تجدید عهد
بیعت است بآن مقتدای قاطبه اسلام و همچنین مشتمل است بر استدعای ... بشرف سعادت خدمت
آن امام زمان علیه و علی آبائه الالف التحیة والاکرام مداومت بآن بسیار بسیار بموقع است اگر بعد از هر نماز نشود
اقلا بعد از نماز صبح خوانده شود عجالةً در هر وقت از اوقات که بوده باشد خواندن این دعا خوب است اگرچه بعد
فراغ از صلوات نبوده باشد سیزدهم از جمله تعقیبات مذکوره لعن کردن است بر دشمنان و ظالمین ائمه انام
علیهم الالف التحیة والسلام ثقة الاسلام و شیخ الطائفه در کافی و تهذیب روایت نموده اند که جناب امام جعفر صادق علیه السلام
در عقب هر نماز چهار مرد و چهار زن را لعن میفرمودند فلان و فلان و فلان و معویه و فلانه و فلانه و هند و ام
معویه و ام الحکم خواهر معویه و در حدیث وارد شده است نماز ترک لعن جبت و اعتبرا بعد از فراغ از نماز بنا بر
اینکه چیزی که بآن امتثال حاصل میشود آنست که بگوید بعد از فراغ از هر نماز اللهم العن بنی امیة قاطبة لکن
الاکمل والاتم والافضل خواندن دعای صنمی قریش است لهذا مناسب دانست که آن دعا را در این مقام ذکر نماید تا شیعیان

[illegible]

ائمه طاهرین علیهم السلام از فواید عظیمه که مترتب میشود بر خواندن آن محروم نشده باشد بدانکه این دعائیست جلیل مروی است
از ابن عباس مشهور که اسم ابو عبد الله است مرحوم علامه در کتاب خلاصه ذکر فرموده ایشان را بنهایت تعظیم و احترام فرموده مانند که
محبا لعلی علیه السلام و تلمیذه حاله فی الجلالة و الاخلاص لامیر المؤمنین علیه السلام اشهر من ان یخفی و قد ذکر الکشی احادیث تتضمن قدحا فیه
و هو اجل من ذلک و قد ذکرناها فی کتابنا الکبیر و اجبنا عنها رضی الله عنه انتهی عبارة الخلاصه مجملا روایت شده است این دعا
از عبد الله بن عباس موصوف که ایشان روایت نموده اند از مقتدای ارباب معرفت و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که
فرموده اند که هر کس که این دعا را بخواند مثل کسی خواهد بود که در غزوات جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ احد و حنین
و بدر هزار هزار تیر بکفار انداخته باشد و دعا این است اللهم العن صنمی قریش و جبتیهما و طاغوتیهما و افکیهما و
ابنتیهما اللذین اکلا انعامک و جحدا الائک و خالفا امرک و انکرا وحیک و عصیا رسولک و قلبا دینک و حرفا
کتابک و عطلا احکامک و ابطلا فرائضک و الحدا فی آیاتک و عادیا اولیائک و والیا اعدائک و افسدا عبادک
و اضرا ببلادک اللهم العنهما و انصارهما فقد اخربا بیت النبوة و ردما بابه و نقضا سقفه و الحقا سمائه
بارضه و عالیه بسافله و ظاهره بباطنه و استأصلا اهله و ابادا انصاره و قتلا اطفاله و اخلیا
منبره من وصیه و وارث علمه و جحدا امامته و اشرکا بربهما فعظم ذنبهما و خلدهما فی سقر و ما
ادریک ما سقر لا تبقی و لا تذر اللهم العنهم بعدد کل منکر اتوه و حق اخفوه و منبر علوه و مؤمن
ارجوه و منافق ولوه و ولی آذوه و طرید آووه و صادق طردوه و کافر نصروه و امام قهروه و فرض
غیروه و اثر انکروه و شر آثروه و دم اراقوه و خبر بدلوه و حکم قلبوه و کفر ابدعوه و کذب دلسوه
و ارث غصبوه و فیء اقتطعوه و سحت اکلوه و خمس استحلوه و باطل اسسوه و جور بسطوه و ظلم نشروه
و وعد اخلفوه و عهد نقضوه و حلال حرموه و حرام حللوه و نفاق اسروه و غدر اضمروه و بطن فتقوه
و ضلع کسروه و صک مزقوه و شمل بددوه و ذلیل اعزوه و عزیز اذلوه و حق منعوه و امام خالفوه اللهم
العنهما بکل آیة حرفوها و فریضة ترکوها و سنة غیروها و احکام عطلوها و ارحام قطعوها و شهادات
کتموها و وصیة ضیعوها و ایمان نکثوها و دعوی ابطلوها و بیعة انکروها و حیلة احدثوها و خیانة
اوردوها و عقبة ارتقوها و دباب دحرجوها و ازیاف لزموها اللهم العنهما فی مکنون السر و ظاهر
العلانیة لعنا دائما ابدا سرمدا لا انقطاع لامده و لا نفاد لعدده لعنا یعود اوله و لا یروح آخره
لهم و لاعوانهم و انصارهم و محبیهم و موالیهم و المسلمین لهم و المائلین الیهم و الناهضین باحتجاجهم و المقتدین بکلامهم
و المصدقین باحکامهم بعد از ان چهار مرتبه بگو اللهم عذبهم عذابا یستغیث منه اهل النار فی النار آمین رب العالمین
ای برادر عزیز ببین که شناعت اعمال و شقاوت نفس بچه مرتبه رسیده که جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با آن اخلاق
و کمالات نفسانی که کاشف از عموم آن است و لقد امر علی اللئیم یسبنی فمضیت ثمة قلت لا یعنینی این مرتبه لعن
و طعن در حق ایشان فرموده نعوذ بالله من شقاوة النفس و فساد العمل **چهارم** از جمله تعقیبات عقیب صلات
مغرب زیارت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله افضل الصلوات میباشد مناسب است که ختم تعقیب را بآن نمایند در کتاب
قرب الاسناد زیارت عقیب صلوات مفروضه را باین نحو ذکر فرموده السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته
السلام علیک یا محمد بن عبد الله السلام علیک یا خیرة الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة
الله السلام علیک یا امین الله اشهد انک رسول الله و اشهد انک محمد بن عبد الله و اشهد انک قد نصحت لامتک

دعای صنمی قریش

صادق

وجاهدت

و جاهدت فی سبیل ربک و عبدته مخلصا حتی اتاک الیقین فجزاک الله یا رسول الله افضل ما جزی نبیا
عن امته اللهم صل علی محمد و آل محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید بدانکه ادعیه
وارده عقیب صلوات مفروضه مذکوره در کتب ادعیه اکثر از آنست که در این مقام توان استقصا نمود لکن بمضمون
ما لا یدرک کله لا یترک کله اقتصار نمود بآنچه مذکور شد **مقام ثالث** در ذکر تعقیباتی که مختص است ببعضی از
فرایض یومیه و در این چند بحث است **بحث اول** در بیان بعضی از اذکار و ادعیه مأثوره بعد از نماز صبح در احادیث
معتبره و روایت در کتاب دعای اصول کافی و غیره مأثور است که هر گاه کسی بعد از فراغ از نماز مغرب و نماز صبح بگوید بسم الله الرحمن
الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم دفع میشود از او هفتاد نوع بلا و سهلتر ایشان جذام و برص و جنون
و در بعضی از اخبار بقصد مرتبه نیز وارد شده است و در حدیث صحیح مأثور است که هر کس بگوید بعد از نماز صبح یکصد مرتبه
ما شاء الله کان لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم نخواهد دید در آن روز چیزی که موجب کراهت او شود و ایضا
در باب الدعاء در عقیب صلوة از کتاب مذکور مأثور است که هر گاه کسی بخواند بعد از نماز صبح این دعا را هر حاجتی از حاجات
عالم جل شانه خواهد بر آورده میشود و کفایت میفرماید خداوند عالم امور مهمه او را بسم الله و صلی الله علی محمد و آل محمد
و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد فوقیه الله سیئات ما مکروا لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین حسبنا الله و نعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من
الله و فضل لم یمسسهم سوء ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ما شاء الله لا ما شاء الناس
ما شاء الله و ان کره الناس حسبی الرب من المربوبین حسبی الخالق من المخلوقین حسبی الرازق من
المرزوقین حسبی الذی لم یزل حسبی منذ قط حسبی الله الذی لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش
العظیم و ایضا از عیاشی نقل شده که او از کاشف اسرار و حقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده بجهت
طلب سعه در معیشت وارد شده این دعا را بعد از نماز صبح بخواند توکلت علی الحی الذی لا یموت و الحمد لله الذی
لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا اللهم انی اعوذ بک من
البؤس و الفقر و من غلبة الدین و السقم و اسئلک ان تعیننی علی اداء حقک الیک و اداء حق
الناس الی الناس مداومت نمودن باین دعا با توجه و حضور دل تاثیر تمام است در حاجات مطلب مذکور مناسب
است که در وقت خواندن دستها را بلند نماید و ایضا شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال و کتاب خصال از کاشف علوم
الاوائل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده مضمونی که حاصل مضمون آن اینست که شخصی بشرافت
سعادت خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و عرض کرد که من شخص پیری بسیار عالم و قوت من ضعیف
شده است و نمیتوانم اقدام نمود بآنچه در سابق عادت من بود از نماز و روزه و حج و جهاد پس تعلیم فرما بمن دعائی که
خدا نفع عالم مرا بسبب خواندن آن نفع بخشد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند بعد از آنکه از نماز صبح فارغ
شوی ده مرتبه بگو سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم این باعث این میشود که محفوظ
باشی از کوری و دیوانگی و جذام و فقر و پیری عرض کرد یا رسول الله این از برای دنیای من از برای آخرت من چه باشد فرمودند
میگوئی در عقیب هر نماز اللهم اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و انزل علی
من برکاتک و در کتاب مجالس فرزند ارجمند سعادتمند مرحوم شیخ طوسی قدس الله روحهما روایت از جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله که آنسرور انبیا بعد از آنکه از نماز صبح فارغ میشدند این دعا میخواندند با رفع صوت بنحوی که اصحاب آنسرور

از انواع

می‌شنید اللهم اصلح لی دینی الذی جعلته لی عصمة سه مرتبه اللهم اصلح لی دنیای التی جعلت فیها معاشی
ایضاً سه مرتبه اللهم اصلح لی آخرتی التی جعلت فیها مرجعی سه مرتبه اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک
واعوذ بعفوک من نقمتک سه مرتبه اللهم انی اعوذ بک منک لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما
منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد بدانکه این فقره آخر مشکل است مراد معنی حاصل معنی آن این است
که صاحب شوکت وغنا را شوکت وغنای او مستغنی و بی‌نیاز نمیکند از احسان تو یعنی ممکن نیست کسی مستغنی
از تو شود اگر چه سلطان جهان باشد مرحوم شیخ طوسی در کتاب مصباح در تعقیب نماز صبح این دعا را ذکر فرموده
اللهم صل علی محمد وآل [illegible] واهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم
بعد از آن سه مرتبه لا اله الا الله الهاً واحداً ونحن له مسلمون لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین
ولو کره المشرکون لا اله الا الله ربنا ورب آبائنا الاولین لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر سبحان الله کلما سبح الله شیء وکما یحب الله ان یسبح وکما هو اهله وکما
ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله ولا اله الا الله کلما هلل الله شیء وکما یحب الله ان یهلل وکما هو اهله وکما ینبغی
لکرم وجهه وعز جلاله والحمد لله کلما حمد الله شیء وکما یحب الله ان یحمد وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه و
عز جلاله والله اکبر کلما کبر الله شیء وکما یحب الله ان یکبر وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله
وسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر علی کل نعمة انعم بها علی وعلی احد من خلقه ممن کان او یکون
الی یوم القیمة **مبحث دویم** در بیان بعضی ادعیه واذکار مختصر تعقیب نماز ظهر است شیخ طوسی علیه الرحمة — در بیان تعقیب نماز ظهر — بلغ
در کتاب مصباح از جمله تعقیبات مختصه بنماز ظهر این دعا را ذکر فرموده یا سامع کل صوت یا جامع کل فوت یا
باری النفوس بعد الموت یا باعث یا وارث یا سید السادة یا اله الآلهة یا جبار الجبابرة یا مالک
الدنیا والآخرة یا رب الارباب یا مالک الملوک یا بطاش یا ذا البطش الشدید یا فعالاً لما یرید یا محصی
عدد الانفاس ونقل الاقدام یا من السر عنده علانیة یا مبدئ یا معید اسئلک بحقک علی خیرتک
من خلقک وبحقهم الذی اوجبت لهم علی نفسک ان تصلی علی محمد واهل بیته وان تمن علی الساعة
بفکاک رقبتی من النار وانجز لولیک وابن نبیک الداعی الیک باذنک وامینک فی خلقک وعینک فی
عبادک وحجتک علی خلقک علیه صلواتک وبرکاتک وعده اللهم ایده بنصرک وانصر عبدک وقو اصحابه
وصبرهم وافتح لهم من لدنک سلطاناً نصیراً وعجل فرجه وامکنه من اعدائک واعداء رسولک یا ارحم
الراحمین ومرحوم کفعمی وشیخ بهائی از جمله تعقیبات مختصه بنماز ظهر این دعا را ذکر فرموده اند یا من اظهر الجمیل و
ستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة ولم یهتک الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا باسط الیدین بالرحمة
یا صاحب کل نجوی یا واسع المغفرة یا منتهی کل شکوی یا مقیل العثرات یا کریم الصفح یا عظیم المن یا
مبتدئاً بالنعم قبل استحقاقها یا رباه یا سیداه یا غایة رغبتاه اسئلک بک وبمحمد وعلی وفاطمة و
الحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن
علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والقائم المهدی الائمة الهادیة علیهم السلام ان تصلی علی محمد وآل محمد و
اسئلک ان لا تشوه خلقی بالنار وان تفعل بی ما انت اهله بدانکه این دعا از حضرت جلیل القدر عظیم المنزلة
مرویست در کتاب توحید و صدوق از مفخر انبیا و سید رسل و ملجا اولیا روحی فداه صلوات الله علیه وآله که فرموده

امین

امین ملک جلیل حضرت جبرئیل با ایشان نازل شد در حالتی که آثار سرور از ایشان ظاهر بود نازل شد حضرت بود
وگفت السلام علیک یا محمد صلی الله علیه وآله حضرت در مقام جواب فرمودند وعلیک السلام یا جبرئیل پس عرض کرد که
خداوند عالم جل جلاله هدیه برای شما فرستاده فرمودند کدام است آن هدیه حضرت جبرئیل عرض کرد آن هدیه کلماتیست از
گنجهای عرش کسی بر آن مطلع نیست بجهت اکرام واحترام شما خداوند جلیل جل شانه شما را باین سرافراز فرموده
فرمودند کدام است آن کلمات ای جبرئیل عرض کرد آن کلمات اینست یا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لم یؤاخذ
بالجریرة ولم یهتک الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل ٤٦
نجوی ومنتهی کل شکوی یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدئاً بالنعم قبل استحقاقها یا ربنا یا سیدنا ویا مولانا
ویا غایة رغبتنا اسئلک یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار جناب شافع عصاة در عرصات صلی الله علیه وآله فرمودند
چه قدر است ثواب خواندن این کلمات عرض کرد چه بسیار است ثواب این کلمات هرگاه جمع شوند ملائکه هفت آسمان و
هفت طبقه زمین وخواهند ثواب این کلمات را وصف نمایند تا روز قیامت نمیتوانند وصف نمود ثواب یک جزو آنرا پس
هرگاه بگوید بنده یا من اظهر الجمیل وستر القبیح خداوند عالم جل شانه عیوب او را ستر میفرماید ورحمت میکند براو در دنیا وموجب زینت او
میگرداند این دو صفت حضرت خدا را پرده که ساتر عیوب او بوده باشد جهت او قرار میفرماید در دنیا و آخرت وهرگاه بگوید یا من لم یؤاخذ با
لجریرة ولم یهتک الستر خلاق عالم جل شانه حساب نخواهد فرمود او را در روز قیامت معاتب نخواهد نمود و ستر او را ظاهر نخواهد فرمود
در روزی که معاتب خلایق بوده میکنند وهرگاه که گفت یا عظیم العفو پیوسته کار رحمت عالم عز شانه گناهان او را میآمرزد اگر چه مثل
کف دریا بوده باشد وهرگاه که گفت یا حسن التجاوز با تبعات وجنایت وشهادت خلاق عالم جل جلاله تجاوز میکند از گناهان او — میکند م
اگر مثل زنا و شرب خمر و غیر اینها از معاصی کبیره بوده باشد وهرگاه که گفت یا واسع المغفرة خداوند عالم تعالی شانه هفتاد در از
رحمت برای او باز خواهد فرمود پس در رحمت حق تعالی بی‌شمار مستولی بر او خواهد بود تا از دنیا بیرون رود وهرگاه که گفت یا باسط
الیدین بالرحمة خداوند عالم جل شانه بقدرة کامله خود رحمت را بر او بسط خواهد فرمود وهرگاه که گفت یا صاحب کل نجوی و
منتهی کل شکوی خلاق جهان آفرین عطا میفرماید باو ثواب هر مصیبت زده وثواب هر صحیح وثواب هر مریض وثواب هر کوری و
ثواب هر مسکینی وثواب هر فقیری وثواب هر صاحب مصیبتی تا روز قیامت وهرگاه که گفت یا کریم الصفح کرامت خداوند عالم عز
شانه نسبت باو خواهد فرمود مثل کرامت انبیا علیهم السلام وهرگاه که گفت یا عظیم المن عطا خواهد فرمود خداوند عالم باو جمیع
حوائج او را نسبت بخود و نسبت بتمامی خلایق وهرگاه که گفت یا مبتدئاً بالنعم قبل استحقاقها خداوند عالم باو عطا خواهد
فرمود ثواب بعدد هرکسی که شکر نعمت خداوند عالم کرده وهر وقت که گفت یا ربنا ویا سیدنا خداوند عالم میفرماید ای ملائکه
من شاهد باشید که من آمرزیدم گناهان او را وعطا کردم باو ثواب بعدد هرکسی که خلق کرده‌ام در هفت آسمان و هفت طبقه — در بهشت و دوزخ و بعدد هر کس که خلق کرده ام
زمین و بعدد شمس و آفتاب و ماه و ستارها و قطرهای باران و کوهها و سنگ ریزه و بعدد ریگ بیابان و بعدد عرش و کرسی و هر وقت
که گفت یا مولانا خداوند عالم قلب او را مملو از ایمان خواهد فرمود وهرگاه که گفت یا غایة رغبتنا خداوند عالم جل شانه عطا
خواهد فرمود باو در روز قیامت مثل آنچه که بتمامی خلایق عطا میفرماید و بعد از آنکه گفت اسئلک یا الله ان لا تشوه
خلقی بالنار خلاق عالم تعالی شانه میفرماید بنده من از من استدعا کرده که او را از آتش جهنم آزاد کنیم ای گروه ملائکه من شاهد
باشید که من او را و پدر و مادر او را و برادران و اولاد و عیال و همسایگان او را آزاد کردم از آتش جهنم و در شفاعت هزار نفر
از جمله اشخاصی که مستوجب جهنم باشند باو دادم بعد از آن حضرت جبرئیل خدمت رسول جلیل صلی الله علیه وآله عرض کرد که این
کلمات را تعلیم نما بمؤمنین ومتقین وعابدین تعلیم فرمائید بدانکه حضرت امام این دعا را جلیل القدر در هر وقت از اوقات که

توجه و اقبال باشد مناسب است خصوصاً در قنوت نماز شب و در حدیث مذکوره که بعد از تعقیب نماز ظهر است مذکور نیست لکن
شیخ کفعمی در جنة الواقیة و بلد الامین و مرحوم شیخ بهائی رحمهما الله این دعا را از جمله تعقیبات مختصه بنماز ظهر ذکر فرموده لهذا
خواندن این دعا را عقیب نماز ظهر باین قصد بی عیب است اگرچه مرحوم شیخ طوسی قدس الله روحه این دعا را از جمله تعقیب
بعد از هشت رکعات نافله عصر ذکر فرموده بلکه اگر خواننده این دعا بخواند که در حدیث مذکور است بجهت که اشاره کردیم بآن
یا من یحول بیننا و یا سیدنا و یا مولانا و یا غایة رغبتنا اسئلك یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار زیادتی که در اول ذکر شد
مذکور در این حدیث نیست لکن در مصباح شیخ طوسی و جنة الواقیة مذکور است هر کس زیاد نموده زیادتی بود و فرموده است جزاه
الله تعالی خیر جزاء المحسنین و هم چنین در فقرات قبل از آن چه مذکور شد باز اختلافی هست لکن مذکور در حدیث کویا
باشد و مرحوم شیخ بهائی یا سامع کل نجوی ذکر فرموده و این احسن از صاحب است بعد از اینکه نظم کلام باینجا رسید مناسب
اینست که عنان قلم را در ترجمه ظاهر فقرات دعا جلوه داده شود تا اطلاع بر ترجمه آن موجب زیادتی رغبت بندگان بخواندن
آن شود پس میگوئیم معنی یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح اینست ای کسی که عمل حسن و جمیل را اظهار میفرماید و عمل قبیح را ستر میفرماید
این چند احتمال دارد **اول** آنست که از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام ماثور است حاصل آن اینست که هیچ
مؤمنی نیست مگر اینکه از برای او مثالی و شبیهی در عرش موجود است بعد از اینکه بنده مشغول باعمال حسنه مثل رکوع و سجود شد
چنین عمل از مثال او هم در عرش ظاهر میشود فاطمه ملائکه مشاهده آن را مینمایند پس ملائکه دعا و طلب مغفرت از برای او میکنند و هرگاه
بنده مشغول معصیتی شود اگرچه آن نیز از مثال او استفاده میشود لکن خلاق عالم جل شانه ستری و پرده بر او میفرماید
که ملائکه مطلع نشوند تا مطلع بر آن عمل معصیت نشوند **دویم** آنست که امر فرموده باظهار جمیل و عمل خوب بجا بجهت امر فرموده
بستر قبیح یعنی کسی که از شخصی اعمال حسنه مشاهده کرد مستحسن و راجح این است که آن را اظهار نماید بخلاف اینکه هرگاه عمل قبیح از
کسی دیده نهی فرموده از اظهار آن **سیم** آنست اعمال حسنه که از عباد صادر میشود تا ثیرش در فاعل آن میکند باعتبار آن قلوب دیگران
مایل باو میشود و آن اعمال حسنه موجب آن میشود که حب عامل در قلوب عباد واقع میشود بخلاف اعمال قبیحه که چنین نیست پس
حکم باینکه خداوند عالم اعمال حسنه را اظهار فرموده باعتبار اظهار آثار آنست بخلاف اعمال قبیحه که چنین نیست مخفی نماند
معنی اول منافی با دو معنی دیگر نیست شاید وجه عدم تغییر در آن ظهور معنی بوده باشد بخلاف معنی اول که از معارف
توقیفات اطلاع بآن ممکن نیست مگر با علام حجج الهیه صلوات الله علیهم لهذا تغییر باین فرموده ای یا من لم یواخذ بالجریرة
مراد از جریره در اینمقام معصیت است یعنی ای کسی که مواخذه نمیکند بر معاصی فاعل مراد اینست که تعجیل در عقوبت در دار
دنیا نمیفرماید نظر باینکه دنیا دار عمل است نه دار مکافات و جزا بنا براین منافات ندارد با عقوبت در دار آخرت و لم یهتك
الستر یعنی ای کسی که علم و اطلاع بر مساوی صادره هر بنده هست و قدرت بر انتقام و افتضاح دارد در صدد افتضاح
او بر نیاید بر رفع نمودن پرده و مخفی که ساتر او است یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یعنی ای کسی که عفو او بزرگ است
یعنی عفو از معاصی عظیم میفرماید و ای کسی که تجاوز او از معاصی میفرماید بنحو حسن و بطریق مستحسن که هست کسی که
از خطا و تقصیر دیگری در گذرد لکن با ذلت بسیار و تعییر و توبیخ بیشمار مقصود اینست که در گذشتن خلاق عالم جل شانه از تقصیر و معاصی
عباد چنین نیست یا واسع المغفرة یعنی ای کسی که وسعتی در مغفرت او هست که شامل هر وضیع و شریف و معاصی کبیره
و صغیره هر هست و یا باسط الیدین بالرحمة ای کسی که رحمت او احاطه کرده است هر چیز را یا صاحب کل نجوی در مصباح
و جنة الواقیة و بلد الامین چنین مذکور است یا صاحب کل حاجة در حدیث مذکور یا صاحب کل نجوی و در مفتاح الفلاح
یا سامع کل نجوی یعنی ای کسی که عالم است بهر راز ها و منتهی کل شکوی و ای کسی که منتهی الیه هر شکایتی یعنی شکایت از هر الم و

دا ابن انسب ...

هر ظالم

هر ظالم و جابر بسوی او است یا کریم الصفح ای کسی که بلطف و کرم خود میگذرد از تقصیر یا عظیم المن ای آنکسی که منت او
بر کافه موجودات عظیم و بزرگ است یا مبتدیا بالنعم قبل استحقاقها ای آنکسی که ابتدا کننده است در نعمت بعطای
عباد قبل از آن که عملی از ایشان صادر شود که بسبب آن عمل مستحق آن نعمت شوند اسئلك ان لا تشوه خلقی بالنار
یعنی سوال میکنم از تو که بسبب معذب نمودن باتش جهنم مرا که بر المنظر بر مادر را دور اینست که مرا معذب باتش جهنم نفرمائی

مبحث سیم در بیان نبذه از تعقیب مختص بنماز عصر است بدانکه از جمله تعقیبات مختصه بنماز عصر هفتاد مرتبه
استغفار است احادیث در فضیلت این بسیار است در بعض احادیث چنین وارد است که هفتاد مرتبه استغفار موجب
این میشود که هفتاد گناه او معفو میشود در جامع الاخبار حدیثی مرویست که حاصل مضمون آن اینست که هفتاد مرتبه
استغفار بعد از نماز عصر باعث این میشود که خداوند عالم جل شانه هفتاد ساله گناه او را می آمرزد و شیخ صدوق در مجالس
حدیثی روایت نموده از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده که هر کس هفتاد مرتبه استغفار کند بعد از نماز عصر غفار ذنوب
جل شانه هفتصد معصیت را از او معفو میفرماید مخفی نماند که اخبار در بیان این هفتاد مرتبه استغفار بسیار است نقل این با کمال
سهولت بسیار مشکل است از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که هر کس
بگوید بعد از نماز عصر در هر روز یکمرتبه استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذا الجلال و الاکرام و اسئله ان یتوب
علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستجیر لا یملك لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا امر میفرماید
خداوند عالم جل شانه دو ملك را که صحیفه او را پاره کنند نامه عمل او را یعنی نامه عمل او که مشتمل بر معاصی است و از جمله تعقیبات
مختصه بنماز عصر خواندن سوره مبارکه انا انزلناه است ده مرتبه از کتاب فلاح السائل از جناب امام محمد تقی علیه السلام روایت شده
که حاصل مضمون آن اینست که هر که سوره انا انزلناه را بعد از نماز عصر ده مرتبه بخواند در روزی که عرض اعمال عباد میشود
این عمل او را موقوف عرض میرساند بمثال اینکه گویا عمل خلایق مجتمع او بوده است و از جمله ادعیه بعد از نماز عصر دعائی است
که ابن طاوس از جناب کاشف طریق یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده که آن حضرت اختیار بعد از نماز عصر این دعا را
خواندند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم سبحان الله بالغدو و الآصال سبحان الله بالعشی و الابکار سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و له الحمد فی السموات و الارض و عشیا و حین تظهرون سبحان ربك رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین سبحان ذی الملك و الملکوت سبحان ذی العزة و الجبروت سبحان الملك الحی الذی لا یموت سبحان القائم الدائم سبحان الحی القیوم سبحان العلی الاعلی سبحانه و تعالی سبوح قدوس رب الملائکة و الروح اللهم انی امسیت منك فی نعمة و عافیة ... اللهم صل علی محمد و آل محمد و اغفر لی و ارحمنی انك حمید مجید اللهم تم نورك فهدیت فلك الحمد و عظم حلمك فعفوت فلك الحمد و جهك ربنا اکرم الوجوه و جاهك اعظم الجاه و عطیتك افضل العطاء یا مطاع ربنا فتشکر و تعصی فتغفر و تجیب المضطر و تکشف الضر و تنجی من الکرب و تغنی الفقیر و تشفی السقیم و لا یجازی آلائك احد و انت ارحم الراحمین

مبحث چهارم در بیان نبذه از تعقیبات وارده بعد از نماز مغرب بعضی از آن در ضمن تعقیبات نماز صبح مذکور شد بنقل الاسلام روایت نموده از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که هر کس بعد از نماز مغرب فارغ شد سه مرتبه بخواند الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره عطا کرده میشود خیر بسیار و ایضا روایت نموده است از آن مقتدای اخیار که فرموده بعد از اینکه از نماز فارغ شده پس بمال دست خود را بر پیشانی خود و بگو سه مرتبه بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة الرحمن

در بیان تعقیب مختص بنماز عصر

در بیان نبذه از تعقیب مختص بنماز مغرب

انکه از م

الرحیم اللهم اذهب عنی الهم والحزن وایضا بسند معتبر روایت نموده که شخصی که غالب اوقات مبتلا بود بناخوشی
چشم وایذا بعضی جناب کاشف الاسرار والدقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلم رسانید آن حضرت فرمودند
میخواهی ترا تعلیم کنم دعائی که نافع تو باشد در دنیا واخرت وکفایت کند ترا درد ناخوشی چشم عرض کرد بلی فرمودند
بگو در عقب نماز صبح ونماز مغرب اللهم انی اسئلک بحق محمد وال محمد علیک صل علی محمد وال محمد واجعل النور فی
بصری والبصیرة فی دینی والیقین فی قلبی والاخلاص فی عملی والسلامة فی نفسی والسعة فی رزقی والشکر لک
ابدا ما ابقیتنی ابن طاوس در مجالس خود بسند خود از شیخ طوسی باین نحو نقل کرده است اللهم انی اسئلک بحق محمد وال محمد علیک
ان تصلی علی محمد وال محمد وان تجعل النور فی بصری والبصیرة فی دینی والیقین فی قلبی والاخلاص فی عملی و
السلامة فی نفسی والسعة فی رزقی والشکر لک ابدا ما ابقیتنی نظیر باینکه سند این دعا بر هر دو کتاب بسیار
معتبر است ترک مداومت بان بسیار حیف است وشیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال روایت نموده از جناب محمد
بن جعفر علیهما السلم که فرموده هر کس بگوید بعد از نماز صبح ونماز مغرب قبل از انکه پاهای خود را در حالت تشهد بکردا
یا قبل از انکه با احدی تکلم کند ان الله وملئکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما
اللهم صل علی محمد وذریته قاضی حوائج او گرداند جل جلاله بکصد حاجت او را اجابت خواهد فرمود هفتاد از آن
در دنیا وسی از آن در آخرت ثقة الاسلام روایت نموده از جناب حضرت صادق علیه السلم که آنجناب از جناب رسول خدا صلی الله علیه
واله که آن حضرت فرموده بعد از نماز صبح قبل از انکه زانوهای خود را بگرداند از آن حالی که در حال تشهد بآن حالت بوده بگوید
ده مرتبه لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر
وهو علی کل شیء قدیر ده مرتبه بعد از نماز مغرب چنین کند عمل این شخص در روز عمل بیار گاه عزت افضل از عمل هر
کس خواهد بود مگر کسی که مثل او این عمل را بعمل آورده باشد وایضا مستحب است که بگوید بعد از نماز مغرب وبعد از نماز صبح
سبحانک لا اله الا انت اغفر لی ذنوبی کلها جمیعا فانه لا یغفر الذنوب کلها جمیعا الا انت **مبحث پنجم** در
تعقیبات مختصه بنماز عشا است اعتبار در این مقام بسیار است از جمله دعائیست که سید جلیل القدر ابن طاوس
روایت نموده از مقتدای ارباب معرفت ویقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که آن سرور اکثر اینها را بعد از نماز
عشا تلاوت میفرمودند اللهم صل علی محمد وال محمد واحرسنی بعینک التی لا تنام واکنفنی برکنک الذی
لا یرام واغفر لی بقدرتک علی یا ذا الجلال والاکرام اللهم انی اعوذ بک من طوارق اللیل والنهار ومن جور
کل جائر وحسد کل حاسد وبغی کل باغ اللهم احفظنی فی نفسی واهلی ومالی وجمیع ما خولتنی من
نعمک اللهم ما خولتنی من نعمک اللهم تولنی بما عندک مما غبت عنه ولا تکلنی الی نفسی فیما
حضرته یا من لا تضره الذنوب ولا تنقصه المغفرة اغفر لی ما لا یضرک واعطنی ما لا ینقصک انک
انت الوهاب اللهم انی اسئلک فرجا قریبا وصبرا جمیلا ورزقا واسعا والعفو والعافیة فی الدنیا
والاخرة اللهم صل علی محمد وعلی ال محمد واغفر لی ولوالدی وللمؤمنین والمؤمنات الاحیاء منهم و
الاموات اللهم اجعلنی ممن یکثر ذکرک ویتابع شکرک ویلزم عبادتک ویؤدی امانتک اللهم
طهر لسانی من الکذب وقلبی من النفاق وعملی من الریاء وبصری من الخیانة انک تعلم خائنة الاعین
وما تخفی الصدور اللهم رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما اقلت ورب الریاح وما ذرت
ورب کل شیء واله کل شیء واخر کل شیء ورب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل واله ابرهیم واسمعیل واسحق

مطلب

مرکز

در بیان تعقیبات نماز عشا

وما اقلت

تعقیب

۱۳۰

تعقیب اسئلک ان تصلی علی محمد وعلی ال محمد وان تتولانی برحمتک وتشملنی بعافیتک وتسعدنی
بمغفرتک ولا تسلط علی احدا من خلقک اللهم الیک فقربنی وعلی حسن الخلق فقونی ومن شر
الجن والانس فسلمنی وفی اناء اللیل والنهار فاحرسنی وفی اهلی ومالی وولدی واخوانی وجمیع ما
انعمت به علی فاحفظنی واغفر لی ولوالدی ولسایر المؤمنین والمؤمنات یا رب الباقیات الصالحات
انک علی کل شیء قدیر ونعم المولی ونعم النصیر برحمتک یا ارحم الراحمین والحمد لله رب العالمین وصلواته علی
سیدنا محمد النبی واله الطاهرین **بدانکه** در کتاب مجالس ولد ارجمند سعادتمند شیخ الطایفه صدیقی
مرویست که حاصل مضمون آن اینست که کسی بخدمت سراسر سعادت جناب کاشف الدقایق حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم عرض کرد که ای مولا وآقای من شکایت میکنم بخدمت شما از ظالم دینی که احاطه بر من کرده است ومن چنین
شکایت میکنم از ظلم وجور سلطانی که تعدی بمن کرده ومیخواهم استدعا والتماس من اینست که دعائی بمن تعلیم
فرموده باشی که ببرکت آن دعا خلاق عالم جل شانه قرض مرا ادا فرماید ودفع شر وظلم ظالم از من کند پس حضرت
فرمودند بعد از انکه شب داخل شد وظلمت شب مستولی شد در آن وقت دو رکعت نماز بکن در رکعت اول
سوره مبارکه حمد وایة الکرسی بخوان ودر رکعت ثانیه سوره حمد وایه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا
متصدعا من خشیة الله وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب
والشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر
سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض و
هو العزیز الحکیم را بخوان بعد از سلام قرآن را بر بالای سر گذارد بگوید اللهم بحق هذا القرآن وبحق من ارسلته به و
بحق کل مؤمن مدحته فیه وبحقک علیهم فلا احد اعرف بحقک منک پس ده مرتبه بگوید یا الله بعد
ده مرتبه بگوید یا محمد ده مرتبه یا علی ده مرتبه یا فاطمة ده مرتبه یا حسن ده مرتبه یا حسین ده مرتبه یا علی بن الحسین
ده مرتبه یا محمد بن علی ده مرتبه یا جعفر بن محمد ده مرتبه یا موسی بن جعفر ده مرتبه یا علی بن موسی ده مرتبه
ده مرتبه یا محمد بن علی ده مرتبه یا علی بن محمد ده مرتبه یا حسن بن علی ده مرتبه یا حجة بن الحسن بعد از آن حاجت
خود را بخواهد مؤلف میگوید ذکر این عمل در این مقام اگرچه مقتضای مقام نبوده نظر باینکه کلام در تعقیب نماز عشا
است واین عمل از جمله تعقیبات نیست لکن نظر باینکه عملیست در شب وارد شده اثار اجابت از کیفیت وترتیب
اقوال آن در آن ظاهر بود بجهت رعایت احوال ارباب حوائج از برادران ایمانی بهمین مناسبت اکتفا نموده ذکر در این مقام
نمود واگر این عمل تکرار شود که بساعت استجابت دعا واقع شود تواردد اسباب اجابت خواهد شد مظنه قوی اینست
که بشرف اجابت مشرف گردد بلکه هرگاه با خضوع وخشوع وتوجه واقبال واقع شود بلکه انصاف اینست در چنین
صورت قطع باجابت میتوان نمود مگر در صورتی که حاجت مصلحت بوده باشد که صلاح عبد در اجابت آن نبوده باشد
فلله الحمد علی الائه ونعمائه **خاتمه کتاب** در بیان امور یست که اختلاف ما بین رجال ونساء خواه افعال بوده
باشد یا اقوال متعلق بنماز قبل مقدم بر نماز بوده باشد یا بعد از آن پس در اینجا چهار مقام است **مقام اول** در
افعالی که زنان مخالفت دارند در آن با مردان واینها چند چیز است **اول** آنست که مستحب است در حق زن آنست که در حال
قیام جمع میان دو قدم نماید یعنی فاصله میان دو قدم قرار ندهد چنانچه مستحب است در حق رجال انفراج ما بین قدمین است
تا یک شبر که طول وجب بوده باشد **دویم** آنست که زن در حال قیام دو دست خود را بر دو پستان خود بگذارد بخلاف مرد که

در بیان دعائی که بجهت دفع قرض ودفع ظلم ظالم

در بیان مخالفت زنان با مردان در افعال نماز

مستحب در حق او اینست که دستها را بران بگذارد مقابل دو زانو چنانچه در بحث قیام مذکور شد که مستحب در حق زن
اینست دو دست را بر پستان بقوت بگذارد تا پستان بسینه بچسبد مخفی نماند که وضع دو دست بر دو پستان بچند نحو
میشود اول آنست که باطن کف دست راست را بر پستان راست بگذارد و باطن کف دست چپ را بر پستان چپ بگذارد
و این قسم متعارفست دویم آنست که باطن کف دست راست را بر پستان چپ بگذارد و باطن دست چپ را بر پستان راست
بگذارد سیم وضع کف دست راست است بر پستان چپ با وضع بعضی از ذراع دست چپ بر آن و وضع کف دست چپ
است بر پستان راست با وضع بعضی از ذراع دست راست بر آن دور نیست که تادیه سنت بهر یک از اقسام ثلثه کرده باشد
بشود لکن دور نیست که متعارف قسم اول بوده باشد و قسم ثالث انسب بظاهر نص است سیم از جمله اموری که ما به
الاختلاف میان مرد و زن هست اینست که زن در حال رکوع دستهای خود را بر زانو نگذارد بلکه بر ران فوق زانو نزدیک
بزانو بگذارد بعضی در اینجا اقتصار کرده‌اند بهمین قدر که دست برسد بر ران فوق زانو علاوه بر این مخفی نشود بخلاف مرد که
مستحب در حق او اینست که دستها را بر عین زانو بگذارد چنانچه مفصلا در مباحث رکوع مذکور شد چهارم آنست که زن
در حال جلوس تربع را اختیار نماید خواه جلوس در حال تشهد بوده باشد یا مابین دو سجده باین نحو که دو طرف نشیمن را
بر زمین قرار دهد و هم چنین دو قدم را و ساق و ران را از زمین بلند نماید و دو زانو را با هم بچسباند این قسم جلوس جلوس
تربع می‌نامند بخلاف مرد که در سابق بیان شد جلوس راجح در حق رجال جلوس بعنوان تورک است و کیفیت آن در مباحث
سجود و تشهد مفصلا بیان شد پنجم آنست که زن در حالتی که از قیام بسجود میرود اول دو زانو را بزمین برساند بعد از
آن دو دست را یعنی همچه راست بوده نشیند نه اینکه مخفی بشود که عقب خود را بلند کند و دستها را بزمین رساند قبل از زانوها
بخلاف مرد که مستحب در حق او اینست که در وقتی که مخفی میشود جهت سجود اول دستها را بزمین رساند بعد زانوها را چنانچه
مفصلا بیان شد ششم آنست که زن در حال سجود اعضای خود را بزمین بچسباند یعنی ذراعین را از زمین بلند نه
نماید بلکه ذراعین را بر زمین بگذارد و بازو را بچسباند و هم چنین تجافی بعمل نیاورد یعنی شکم را از زمین بلند ننماید بخلاف مرد که مستحب
در حق او تجافی است چنانچه در مباحث سجود مذکور شد هفتم آنست که زن در وقتی که بر میخیزد دو دست را بجانب
یمین و یسار بر زمین بگذارد و اعتماد و تکیه بر آن نموده برخیزد نه اینکه دستها را پیش روی خود بزمین بگذارد و عقب را
در حالتی که مخفی است از زمین بلند نماید مخفی نماند مطلوبیت جمیع امور سبعه مذکوره نموده باشد چنین نیست
که اخلال بآنها موجب فساد نماز یا موجب اثم بوده باشد بنا بر این هرگاه زن در حال قیام دستها را بر پستان نگذارد بلکه مثل
مرد بر ران بگذارد موجب بطلان نماز و اثم نخواهد بود و هم چنین است هرگاه پاها را از هم جدا و منفصل نماید و هم چنین هرگاه
در حال رکوع مخفی شود بقدر انحنای مرد و دستها را بر زانو بگذارد در حال رکوع یا اگر ترک جلوس تربع نماید بلکه در حالت
تشهد و غیره مثل مرد بنشیند یا در حالتی که بسجود میرود اول دو دست را بزمین رساند بعد دو زانو را یا اگر در حال سجود
تجافی بعمل آورد یعنی شکم و ذراعین را از زمین بلند نماید یا اینکه در حالت قیام دستها پیش روی بگذارد و اعتماد بآنها نماید بجهة
اخلال بکل امور مذکوره موجب بطلان نماز یا معصیت نیست بلکه از آداب و مستحباب نماز است و رعایت آنها نمودن
بسیار بموقع است **مقام ثانی** در بیان اختلاف میان مرد و زن است در اقوال متعلقه بنماز که قبل از شروع در نماز است بدانکه
اینطلب مقتضی این است که گفته شود دعائی که مشتمل بر صیغه مذکر بوده باشد زن هرگاه خواهد آن دعا را خوانده باشد
میباید صیغه مذکر را تبدیل بمؤنث نماید مثل اینکه در بحث قیام مذکور شد که مستحب است در وقتی که ایستاد بجهت نماز این دعا را
بخواند اللهم انی اقدم الیک محمدا ... فاجعلنی بهم وجیها فی الدنیا والآخرة زن هرگاه خواهد این دعا را بخواند در چنین خواندن

تبدیل

مذکوره در حق نسا تنوانند ورجحان است یعنی مستحب است که رعایت امور مذکوره

در بیان اختلاف ... در اقوال ... نماز

تبدیل نماید وجیها را بوجیهة و هم چنین دعای دویم از ادعیه ثلثه در تکبیرات افتتاحیه که در بحث تکبیرة الاحرام بیان
شد نظر باینکه دعای مذکور مشتمل است بر لفظ عبدک و ابن عبدیک بنا بر این هرگاه زن این دعا را بخواند تبدیل نماید عبدک
را بامتک چنین گوید امتک و ابنت عبدیک ... بین یدیک لکن این بنا بر اظهر است که شیخ صدوق در فقیه ذکر
فرموده و اما بنا بر آنچه ثقة الاسلام در کافی ذکر فرموده حاجت بتبدیل نیست دعا بنحوی که مذکور در هر دو کتاب
جلیل در بحث تکبیرة الاحرام مذکور است و اما دعای ثالث که دعای توجه بوده باشد پس نظر باشتمال او بلفظ
و انا من المسلمین آیا تبدیل این بمسلمة نماید و هم چنین و ما انا من المشرکین نیز بگوید و ما انا من المشرکات و انا
من المسلمات یا ضمیر ظاهر اینست در اینمقام و بعنوان تبدیل مذهب باشد نظر بقاعده تغلیب مرحوم شیخ شهید ثانی در
کتاب تمهید القواعد تصریح باین فرموده‌اند قال اذا صلت المرأة واتت بدعاء الاستفتاح فهل تقول و ما انا من المشرکین
و انا من المسلمین او تاتی بجمع المؤنث احتمالان الی ان قال والوجه جواز کل منهما لا الاشکال فی دخولهن تبعا مع فصلها
انتهی کلام رفیع مقامه **مقام ثالث** در بیان تفرقه ما بین رجال و نسا است در اقوال تا بعد از اثنای نماز بدانکه
اختلاف در این باب میان مرد و زن در اقوال واجبه تا بعد از اثنای نماز نیست و هم چنین در اکثر اقوال مستحبه اختلاف
هست مثل اینکه در دعائی که قبل از شروع بذکر رکوع مستحب است از جمله غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر زن
چنین گوید غیر مستنکفة و لا مستکبرة و لا مستحسرة و هم چنین در دعا ما بین سجدتین زن بگوید اللهم انی لما
انزلت الی من خیر فقیرة **مقام رابع** در بیان تفرقه ما بین رجال و نسا است در ادعیه وارده در مقام تعقیب
بدانکه شکی نیست در اینکه تعقیب چنانچه مستحب است در حق مردان مستحب در حق زنان نیز هست کلامی که هست
در خصوصیات ادعیه و الفاظ است مثل سابق بیان شد از جمله تعقیبات وارده در عقیب هر نماز این دعاست اللهم
اعتقنی من النار و ادخلنی الجنة و زوجنی من الحور العین شبهه نیست در رجحان خواندن فقره اولی و ثانیه خواه مرد باشد یا
زن کلامی که هست در فقره ثالثه است نظر باینکه طلب تزویج حور العین مختص برجال است حور عین عبارت از زنانی
است که خداوند عالم جل شانه خلق فرموده بجهة مؤمنان چنانچه از حدیثی که مشتمل بر همین دعاست ظاهر میشود که مومنه
بعد از اینکه بنده از نماز فارغ شد و باید عار را خواند حور عین بدرگاه کبریا حضرت عزت جل شانه عرض میکنند ای پروردگار
بنده تو خطبه کرد ما را از تو پس ما را با او تزویج کن و در حدیث صحیح مروی در تفسیر علی بن ابرهیم مذکور است ان
المؤمن یتزوج ثمانمائة عذراء واربع الاف ثیب و زوجتین من الحور العین یعنی بامر خلاق عالم جل شانه تزویج
هر مؤمنی میشود در آخرت هشتصد دختر باکره و چهار هزار زنان ثیب و دو زوجه از حور عین راوی بعد
از آنکه چنین نعمت و احسان را از جناب امام معصوم علیه السلام شنید تعجب کرد عرض کرد در مقام تعجب هشتصد
دختر حضرت فرمودند بلی هشتصد دختر هر وقت آن مؤمن پیش آنها میرود یا بعد آنها را باکره در می یابد
عرض کردم که حور عین از چه چیز خلق شده‌اند حضرت فرمودند از خاک نورانی بهشت نزاکت و شفافی بدن آنها
برتبه ایست که دیده میشود مغز استخوان آنها در عقب هفتاد جامه از حلهای بهشت از آنچه مذکور شد
مشخص شد که طلب کردن زن تزویج حور العین را بی معنی است پس زن این فقره را نباید بخواند بلی
هرگاه معنی دیگر را قصد نماید مثل اینکه طلب نماید باین کلام که خلاق عالم جل شانه حور العین را با او عطا
فرماید که خدمت کار او باشد آن چیز دیگر است لکن کلام در استعمال این لفظ است در این معنی و اما ادعیه
که مشتمل بر صیغه مذکر بوده باشد پس ظاهر اینست که خواندن آن در حق زنان عیب باشد لکن با تبدیل صیغه

و کلمه ... اعمال مستحب ...

در بیان تفرقه ما بین ... در ادعیه الفاظ وارده در مقام تعقیب نماز

مذکور بود که مثل دعائی که بعد از قرائت سورهٔ مبارکهٔ توحید وارد شده وآن دعا مشتمل بر این است وان تخرجنی
من الدنیا آمنا وتدخلنی الجنة سالما ثم تبدیل نماید آمنا را بآمنة و سالما را بسالمة وهکذا و هم چنین است
حال در امثال این والحمد لله رب العالمین وصلواته علی اکمل البریة
اجمعین وابن عم الخلیق من طینته الملجاء فی یوم
الدین وآله الطیبین الاکرمین
الطاهرین
تم

قوبل مع اصله الاصیل
والحمد لله اولا وآخرا
وهو ربنا الجلیل
فی لیلة ثالث عشر
شهر رجب ۱۲۳۲

بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی واعتمادی

در بیان احکام شک و سهو است در این رساله و مقامات است مقام اول در احکام شک است بدانکه شک عبارت است از تردد ذهن
میان دو احتمال متقابل بنحوی که رجحانی از برای احد طرفین بر دیگری نبوده باشد پس هرگاه بعد از رجوع بوجدان احد
طرفین راجح بوده باشد بر طرف دیگر خواه ابتداءً یا بعد از تأمل در قرائن طرف راجح ظن است و طرف مرجوح وهم مثلا
بعد از انکه مقداری از شب منقضی شد کسی بخاطرش میرسد که بر چند نصف شب منقضی شده است یا نه اگر هست احتمال
انقضای نصف شب نزد او غیر محتمل است این قطع و علم میگویند این در وقتی است که قلیلی از شب منقضی شده باشد و اگر
هست احتمال انقضای نصف شب نزد او محتمل است لکن این احتمال بعد از رجوع بوجدان ضعیف است و احتمال راجح
اینست که منقضی نشده باشد این احتمال راجح را ظن و طرف مرجوح را وهم میگویند این در صورتی است قدر معتدا به
از شب گذشته باشد و گاه هست که تأمل مینماید احتمال انقضای نصف شب و عدم آن نزد او مساوی است پس ذهن
متردد میشود ما بین انقضای نصف شب و عدم آن این تردد ذهن میان این دو احتمال متقابل را شک میگویند بعد
از انکه این مطلب متحصل شد میگوئیم در اینجا دو مطلب است مطلب اول در احکام شک است بدانکه شک یا در شرط
صلوة است یا در اجزای صلوة است یا در نفس صلوة پس تنقیح مقام مقتضی ایراد کلام است در سه مبحث مبحث اول
در حکم شک در شرط نماز است مثل شک در وضو مثلا میگوئیم این شک یا قبل از شروع در نماز است یا در اثنای نماز
است یا بعد از فراغ از نماز اگر قبل از شروع در نماز است لازم است اتیان بمشکوک فیه نماید اتیان بنماز با عدم آن
جایز نیست و اگر بعد از فراغ از نماز است مثل اینکه بعد از انکه از نماز فارغ شد با تحقق فصل یا با عدم فاصله شک میکند
که قبل از شروع بنماز من اتیان بوضو نمودم پس نماز صحیح خواهد بود یا نه پس نماز باطل خواهد بود و هم چنین هرگاه شک
در بعضی اجزاء وضوء یا در بعضی شرایط آن بوده باشد پس در این صورت اعتنائی باین شک نیست پس نماز صحیح خواهد
بود بلکه این مطلب است در جمیع عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و غیرها پس هر شکی که بعد از فراغ این اعمال بوده باشد
آن شک معتنی به نیست لکن نسبت بعملی که این شک بعد از فراغ از آن حادث شده و اما نسبت بنمازی که بعد اتیان
مینماید پس اتیان بشرط مشکوک فیه در این صورت لازم است و اما هرگاه شک در اثنای نماز بوده باشد مثل اینکه بعد از
اتیان بدو رکعت نماز ظهر شک میکند که من قبل از شروع بنماز اتیان بوضو نمودم یا نه ظاهر اینست که قطع نماز لازم که
جایز نبوده باشد پس اتمام نماز مینماید احتیاط مقتضی اعاده آن نماز است بعد از اتیان بطهارت مبحث دوم شک در
نفس صلوة است یا بمعنی که شک دارد که نماز بعمل آورده است یا نه و این اگر در وقت نماز بوده باشد مثل اینکه قبل
از غروب شک میکند که اتیان بنماز ظهر و عصر کرده است یا نه در این صورت لازم است که اتیان بهر دو نماز نموده باشد
و هم چنین هرگاه قطع دارد بر اینکه نماز ظهر را بعمل آورده است لکن شک دارد که اتیان بنماز عصر نموده است یا نه در این

صورت

صورت لازم است که اتیان بنماز عصر نموده باشد اما هرگاه عکس این فرض شود باین معنی که قاطع است بر اینکه اتیان بنماز
عصر نموده است لکن شک دارد که اتیان بنماز ظهر نموده است یا نه در این صورت آیا لازم است اتیان بهر دو نماز یا به
اما ظهر بجهت شک در اتیان آن با بقای وقت و اما عصر بجهة لزوم تأخیر آن از ظهر یا جایز است اکتفا بظهر تنها یا اتیان
بهیچ یک لازم نیست اما عصر بجهت قطع باتیان آن و اما ظهر بجهت اینکه ظاهر حال مسلمی که عالم بوده باشد تأخیر
عصر از ظهر آنست که مشغول نماز عصر نشود مگر بعد از برائت ذمه از صلوة ظهر ظاهر احتمال ثانی است اما اتیان به صلوة
ظهر بجهت آنچه که مذکور شد و اما عدم لزوم اعاده صلوة عصر بجهة اینکه امتثال مقتضی اجزاست و تقدیم که مسلم است
آن است که با علم به بقای تکلیف بظهر اشتغال بعصر جایز نیست و این در محل فرض متحقق نیست لکن احتیاط مقتضی اعاده
صلوة عصر است بعد از اتیان بصلوة ظهر و ممکن است که گفته شود این فرض از محل کلام خارج است نظر باینکه ظاهر مکلف
این است که مشغول بنماز عصر نشود مگر بعد از اعتقاد برائت ذمه او از نماز ظهر بنا بر این بعد از التفات چون صدور نماز ظهر از
آن شخص مظنون میشود از عنوان شک خارج مندرج تحت عنوان ظن میشود که بعد با عانت الهی در بیان مواضع ظن بیان خواهد شد
و آنچه مذکور شد در صورتی بود که شک بعد در صلوة با بقای وقت صلوة بوده باشد و اما هرگاه این شک بعد از انقضا
و خروج وقت نماز بوده باشد مثل اینکه در روز شک میکند که نماز مغرب و عشاء را بجا آورده یا نه از او صادر شده
است یا نه و هکذا ظاهر اینست که در این مقام حکم بلزوم قضا ممکن نبوده باشد اگر چه اتیان بقضای هر یک احوط
در حق کسی که عادة قاضی بر اتیان نماز در وقت در حق او نبوده باشد مبحث سیم در حکم شک در اجزای نماز است
میگوئیم این شک یا در عدد رکعات نماز است یا غیر آن پس در اینجا دو مقصد است مقصد اول در حکم شک
اجزائی است که غیر از عدد رکعات بوده باشد مثل شک در تکبیرة الاحرام یا قرائة حمد و سوره یا شک در احد هما
یا شک در آیات آنها یا در کلمات آیات و هکذا بدانکه شک در اجزای مذکوره یا قبل از دخول در فعل دیگر است یا بعد
از آن اگر قبل از دخول در فعل دیگر است لازم است اتیان بمشکوک فیه نماید مثل شک در قرائة حمد قبل از دخول در سوره
یا شک در سوره قبل از دخول در رکوع بلکه شک در آیه از حمد قبل از دخول در آیه دیگر و هم چنین شک در کلمه قبل از دخول
در کلمه دیگر و اگر بعد از دخول در فعل دیگر است اعتنائی بآن شک نیست یعنی بنا بر صدور مشکوک فیه میگذارد بمقتضای
آن معمول داشته نماز را باتمام میرساند پس هرگاه شک در تکبیرة الاحرام نمود بعد از دخول در قرائة یا شک در قرائة حمد نماید
بعد از دخول در سوره یا شک در سوره نماید بعد از دخول در رکوع التفاتی بآن شک نیست بلکه همچنین است حال هرگاه
شک در آیه از آیات فاتحة الکتاب یا سوره نماید بعد از دخول در آیه بعد از آن بلکه دور نیست حکم کلمه نیز چنین بوده
باشد یعنی هرگاه شک در کلمه نماید بعد از دخول در کلمه دیگر ایضا بنا بر تحقق مشکوک فیه میگذارد و عود بجهة اتیان بمشکوک فیه
لازم نیست آیا حکم در اجزای مستحبه مثل اجزای واجبه است میگوئیم این منقسم بسه صورت میشود اول آنست شک
در فقره م
در جزو مستحب نماید بعد از دخول در جزو دیگر از آن مستحب مثل شک در فقره از فقرات قنوت نمود بعد از دخول در فقره
دیگر از آن دوم آنست که شک در واجبی از واجبات نماز نمود بعد از دخول در مستحبی از مستحبات نماز مثل
شک در تکبیرة الاحرام نماید بعد از دخول در استعاذه یا بعد از فراغ از آن قبل از تسمیه سیم عکس آنست مثل شک
در استعاذه نمود بعد از دخول در تسمیه یا بعد از فراغ از آن ظاهر اینست حکم در جمیع اینها همان است که مذکور شد
پس اعتنائی بشک در هیچ یک از اقسام مذکوره نیست بلکه بنا بر صدور مشکوک فیه میگذارد در جمیع اقسام مذکوره
کلامی که در این مقام هست اینست که حینا بعد از دخول در جزو از اجزاء نماز که بعد از مشکوک فیه است مانع است از

عود بجهة اتیان مشکوک فیه را با دخول در مقدمات جزئی که بعد از مشکوک فیه است مثل دخول در جزء است پس هر
گاه شک در رکوع نموده بعد از آنکه نشست بجهة سجود یا شک در سجود نمود بعد از آنکه حرکت نمود بجهت ایستادن
قبل از آنکه منتصب شود در قیام ظاهر اینست دخول در مقدمات مانع از عود نباشد بنا بر این هر گاه میل نمود بجهت
ایستادن مادامی که راست نه ایستاده است هر گاه شک نمود که سجده بعمل آورده است یا نه عود مینماید و سجده مشکوک
فیها را بعمل میآورد و چنانچه حدیث صحیح دال بر این مطلب است بنا بر این هر گاه شک در تشهد نماید بعد از آنکه حرکت
نموده بجهت قیام مادامی که راست نه ایستاده است می نشیند تشهد میخواند بعد از فراغ از تشهد اتمام نماز مینماید لکن
از حدیث صحیح که وارد شده است در رکوع خلاف اینست بنا بر این طریقه احتیاط مقتضی اینست که هر گاه شک در رکوع
نماید بعد از میل بسجود و قبل از وصول بحد سجود و در این صورت عود نموده نماز را اتمام نماید بعد از فراغ اعاده نماز
مخفی نماند فرقی در این مقام نیست ما بین آنکه مشکوک فیه رکنی از ارکان نماز بوده باشد یا نه پس هر گاه شک در رکوع نماید در
حالتی که ایستاده است لازم است رکوع نماید و اگر بعد از دخول در سجود شک نماید بنا بر تحقق مشکوک فیه میگذارد
نماز را اتمام نموده اعاده هم ضرور نیست و هم چنین حال در تکبیرة الاحرام و غیرها الی فرقی که هست ما بین رکن و غیر رکن
آنست که هر گاه اتیان بمشکوک فیه نموده در جائی که لازم بود که اتیان بآن نماید بعد مشخص شد که اتیان بآن نموده بود
است در سابق پس اگر مشکوک فیه رکن بوده باشد نماز باطل و استیناف آن لازم است و اگر غیر رکن بوده باشد نماز
صحیح آن زیادتی موجب بطلان نماز نمیشود جماعتی از اعاظم علما در رکوع تفصیل داده اند باین نحو که اگر بعد از رفع
راس از رکوع متذکر شد که رکوع را بعمل آورده است نماز باطل خواهد بود و اگر در اثنای رکوع متذکر شد در حالتی که
بسجود میرود یعنی رفع راس ننموده بسجود میرود نماز در این صورت صحیح خواهد بود و این قول ضعیف است بلکه
نماز در هر دو صورت باطل است خواه متذکر بفعل رکوع بعد از رفع راس از رکوع شود یا در اثنای رکوع در هر دو صورت
زیادتی رکن محقق است بلکه زیادتی معتد به لازم می آید یکی قیام متصل برکوع و دیگری خود رکوع مخصوص است که رفع راس
را مدخلیتی در تحقق ماهیت رکوع نمیباشد بلکه آن واجبی است خارج پس بمحض دخول در رکوع زیادتی در رکن محقق میشود
دلیلی که دلالت کند زیادتی رکن در این مقام مضر نیست نداریم پس مقتضی بطلان باقی است با عدم معارض پس عمل بمقتضای
آن لازم است بدانکه فرقی در آنچه مذکور شد ما بین نماز واجبی و سنتی نیست پس شک در اجزای نماز نافله مثل شک
در اجزای نماز مفروضه است با بقای محل عود مینماید بخلاف آنکه هر گاه شک بعد از تجاوز از محل بوده باشد **مقصد دویم**
در حکم شک در عدد رکعات نماز است بدانکه این شک اگر در نماز دو رکعتی بوده باشد مثل نماز صبح و ظهر و عصر و عشاء در سفر
و نماز جمعه و نماز آیات یا در نماز سه رکعتی مثل نماز مغرب باعث بطلان نماز میشود پس استیناف آن لازم است اشکالی در این
نیست کلامی که در این مقام هست اینست که آیا بمحض شک در عدد رکعات در آنچه مذکور شد موجب بطلان است پس
استیناف نماز در این صورت لازم است اگر چه بعد از تروی و تامل احد طرفین نزد او مظنون شود یا ضرر چنین نیست
بلکه هر گاه تروی نمود احد طرفین مظنون شد عمل بمقتضای مظنه جایز بلکه متعین است ظاهر جمله نصوص معتبره اگر
چه موهم اول است یا بعضی که بمحض شک مبطل بوده باشد لکن ظاهر تفصیل در مسئله است اگر بعد از شک و قبل از تروی
یعنی تفکر و تامل در قرائن در تحصیل اعتقاد باحد طرفین مباشر فعلی از افعال واجبه نماز شد نماز باطل و استیناف
آن لازم است خواه بعد از آن مظنه باحد طرفین هم رسد یا نه بلکه ظاهر بطلان است در این صورت اگر چه بعد از
آن قاطع شود بحقیقت حال و اگر مباشر نشد و تامل نمود و بعد از تامل ظن او متعلق باحد طرفین شد ظاهر این

نماز صحیح بوده باشد بمقتضای مظنه خود عمل مینماید چنانچه هر گاه شک نمود و مبطل از او صادر نشد بعد از آن قاطع
شد بحقیقت حال ظاهر اینست که صحت صلوة در این صورت محل اشکال نبوده باشد بلی هر گاه تامل نمود و ظن او
متعلق باحد طرفین نشد در این صورت نماز باطل و استیناف آن لازم است و مستند در تروی حدیث صحیح است مروی
در کافی از جناب امام موسی بن جعفر علیهما السلام که آن حضرت فرمود بصفوان اگر ندانی چند رکعت نماز کرده و وهم تو متعلق نشود
بچیزی پس اعاده نماز بکن مراد از وهم مظنه است پس امر باعاده نماز در کلام آن بزرگوار معلق است بشک در عدد رکعت
نماز و عدم تعلق مظنه باحد طرفین پس هر گاه شک متعلق بعدد رکعت نماز شد لکن مشخص نیست که مظنه باحد
طرفین تعلق خواهد گرفت یا نه قطع نماز و اعاده آن ثابت نیست و معلوم است این نمیشود مگر بتامل نظر باحتمال اجتماع شک
و ظن نسبت بچیزی واحد در آن واحد و دلالت میکند بآن حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که حاصل مضمون آن اینست هر گاه یکی
از شما شک کند در نماز پس تامل نماید بآنچه اقرب بصواب است بنا بر عمل خود دارد بآن بگذارد بنا بر این هر گاه شک در عدد رکعات
نماز کند اگر تامل ننموده اگر ظن او متعلق باحد طرفین شد عمل بمقتضای آن نموده یعنی بنا بر مظنون گذارد و نماز را اتمام نماید و اگر ظن
او متعلق باحد طرفین نشد عمل بمقتضای آن نموده نماز را قطع نموده استیناف آن نماید آنچه مذکور شد در صورتی بود که شک
در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی بوده باشد و اگر شک در نماز چهار رکعتی بوده باشد پس اگر در عدد رکعت اولی بوده باشد حکم آن حکم
شک در نماز دو رکعتی است که مذکور شد پس هر گاه بعد از تروی احد طرفین مظنون شد عمل بمقتضای آن مینماید و اگر
شک باقی ماند نماز باطل و استیناف آن لازم است و اگر شک در غیر رکعت اولیین است پس این منقسم میشود باقسام
و در بسیاری از این اقسام نماز باطل و چنانچه در جمله اینها نماز صحیح است تفصیل مقام مقتضی اینست که گفته شود شک در نماز چهار
رکعتی بچند قسم میشود **اول** شک است ما بین یک و دو یعنی نداند رکعتی که در آن مشغول هست رکعت اول است یا رکعت
ثانیه خواه در حالت قیام بوده باشد قبل از شروع بقرائت یا در اثنای قرائت بوده باشد یا بعد از فراغ از قرائت قبل از هوی
جهت رکوع یا بعد از هوی بجهت رکوع لکن قبل از وصول بحد رکوع شرعی یا در حالت رکوع یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجده
اولی بوده باشد یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده ثانیه بوده باشد یا بعد از رفع راس از آن پس این ده قسم میشود در هر
قسم نماز باطل است **دویم** شک است ما بین رکعت اولی و رکعت ثالثه یعنی نداند رکعتی که در آن مشغول هست رکعت اولی است
یا ثالثه در هر یک از اقسام عشره که بوده باشد باز در جمیع احتمالات مذکوره نماز محکوم ببطلان است **سیم** شک است ما بین
یک و چهار در هر یک از احوال عشره که بوده باشد **چهارم** شک است میان یک و دو و سه و چهار پس حکم اقسام مذکوره بر سبیل
جمیع نماز در جمیع آنها باطل و استیناف آن لازم است در صورتی که بعد از تروی احد احتمالات مظنون نشود و با تعلق مظنه
باحد طرفین عمل بمقتضای مظنه لازم است چنانچه مذکور شد **پنجم** شک است میان دو و سه در هر یک از احتمالات عشره که بوده
باشد در حال قیام یا در حال رکوع یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجده اولی یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده ثانیه یا بعد از رفع
راس از سجده **ششم** شک میان دو و چهار بانحاء احوال عشره مذکوره **هفتم** شک است میان دو و سه و چهار در هر یک از
اقسام عشره مسطوره که بوده باشد و هفت قسم از این اقسام مذکوره باز نماز باطل است و این اقسام با تمام چهل قسم مذکوره
رسد عدد اقسام به شصت و هفت نماز در جمیع اینها باطل است در سه قسم اخیر از اقسام ثلثه اخیره یعنی شک میان دو و سه
و دو و چهار و دو و سه و چهار در هر یک از اینها بعد از رفع راس از سجده ثانیه نماز صحیح در اول بنا بر سه میگذارد بعد از اتمام نماز
اتیان بیک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نماز نشسته مینماید اختیار یک رکعت ایستاده افضل بلکه احوط است و در ثانی بنا بر چهار
میگذارد بعد از سلام اتیان بدو رکعت نماز ایستاده مینماید و در ثالث نیز بنا بر چهار میگذارد بعد از فراغ از سلام اتیان بدو رکعت

نماز ایستاده و دو رکعت نماز نشسته بنماید و دو رکعت نماز ایستاده را مقدم میدارد بر دو رکعت نشسته پس عدد اقسام مذکوره
تا حال بهفتاد رسیده در شصت صورت نماز صحیح و در شصت و هفت صورت نماز باطل است **هشتم** شک است میان سه
چهار و پنج در هر یک از احتمالات عشره مذکوره که بوده باشد نماز صحیح است بنا بر چهار میگذارد و اتمام نماز نموده بعد از سلام یک
رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نماز نشسته بعمل میاورد و اختیار نماز نشسته در این مقام افضل است پس عدد اقسام مذکوره منتهی شد
بهشتاد و سیزده صورت آنها نماز صحیح و در بقیه نماز باطل است **نهم** شک است میان دو و پنج در جمیع احتمالات عشره
مذکوره نماز باطل است و منضم این اقسام با اقسام سابقه موجب اینست که عدد اقسام بنود برسد **دهم** شک است میان سه
و پنج در شش قسم از اقسام مذکوره نماز باطل است مثل اینکه این شک در حال رکوع بوده باشد یا بعد از رفع راس از رکوع یا در
سجده اولی یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده ثانیه یا بعد از رفع راس از آن و در چهار قسم ممکن است که بگوئیم نماز صحیح باشد
این در صورتیست که این شک در حال قیام قبل از شروع در قرائة یا در اثناء قرائت یا بعد از فراغ از قرائت قبل از میل بجهت
رکوع یا بعد از آن لکن قبل از بلوغ بحد رکوع بوده باشد در این صور قیام را منهدم ساخته می نشیند در این وقت شک او راجع می
شود بدو و چهار بعد از اکمال سجدتین حکم آن مشخص شد عدد اقسام بعد از انضمام این با سابق منتهی میشود بیک صد و سه صورت
نماز صحیح و در بقیه که عبارت از هشتاد و سه قسم بوده باشد نماز باطل است **یازدهم** شک میان چهار و پنج است و این در پنج صورت
ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد مثل اینکه در حال رکوع بوده باشد یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجده اولی بوده باشد یا
بعد از رفع راس از آن یا در سجده ثانیه بوده باشد و در پنج صورت ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد **اول** آنست که این شک
بعد از رفع سجده اخیره بوده باشد در این صورت بنا بر چهار میگذارد و نماز را تمام نموده بعد از آن دو سجده سهو بعمل میاورد — را سواز مر
دویم آنست که این شک در حال قیام بوده قبل از شروع در قرائت **سیم** آنست که این شک در اثنای قرائت بوده
باشد **چهارم** آنست که شک مذکور بعد از فراغ از قرائت بوده باشد قبل از هوی بجهة رکوع **پنجم** آنست که این
شک بعد از هوی بجهة رکوع بوده باشد لکن قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی در این صور خمس ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد — بجده
لکن بعد از آن حالت که هست آن حالت را منهدم ساخته و می نشیند شک او راجع میشود بسه و چهار بنا بر چهار میگذارد و اتمام نماز
نموده بعد از تسلیم یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نماز نشسته بعمل میآورد مذکور شد دو رکعت نشسته در این مقام افضل
است احتیاطا اتیان بدو سجده سهو مینماید طریق احتیاط مقتضی اعاده اصل نماز است در کل این اقسام خمسه مذکوره بعد
از انضمام این اقسام با اقسام سابقه عدد مجموع میرسد بیک صد و ده قسم در بیست و دو قسم بنا بر آنچه مذکور شد نماز صحیح
است و در هشتاد و هشت قسم نماز باطل خواهد بود بدانکه مناسب اینست در این مقام تنبیه شود بر وجه صحت در این
اقسام خمسه مذکوره در شک چهار و پنج و هم چنین در وجه بطلان در حصر یا قید پس در این مقام دو مطلب است
مطلب اول در بیان وجه صحت است در اقسام مذکوره پس میگوئیم اما صحت با دو سجده سهو در وقتی که این شک
بعد از رفع راس از سجده ثانیه بوده باشد پس مدلول علیها است باحادیث صحیحه چنانچه مذکور خواهد شد و اما صحت
در اقسام باقیه اربعه پس میگوئیم چیزی که در این مقام متحقق هست که موهم حکم به بطلان است دو چیز است **اول** احتمال
زیادتی در نماز نظر باحتمال اینکه این رکعت که هست رکعت پنجم بوده باشد پس در بعضی قیام فقط و در بعضی قیام با
انضمام بعض قراءة و در بعضی با انضمام کل قرائت و در بعضی علاوه بر اینها میل بجهة رکوع متحقق است و زیادتی در نماز
موجب بطلان نماز است **دویم** احتمال نقصان است که در این اقسام قائم است نظر باینکه احتمال دارد که این رکعت رکعت
چهارم بوده باشد چونکه منهدم ساخته پس نقصان در اجزای نماز بلکه در اعظم اجزاء آن واقع شده مثل رکوع و سجود

غیرها

غیرها حاصل است از آن اینست که هیچیک از احتمالین مقر نیست بصحه صلاة چنانچه این نقصان که موجب بطلان نماز شود اما **اول**
بجهت آنکه ما میبینیم قطع بمثل این زیادتی در موضعی متحقق هست و دلیل شرع قائم شده بر صحت مثل اینکه فرض میکنیم که
ایستاده باعتقاد آنکه این رکعت رکعت چهارم است قبل از قرائة یا در اثنای آن یا بعد از فراغ از قرائة قبل از میل بجهة
رکوع یا بعد از میل بجهة رکوع لکن قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی عالم شد باینکه این رکعت رکعت پنجم است در این صورت
مادامی که بحد رکوع شرعی نرسیده همان حالت را منهدم نموده بلا تامل می نشیند و اتیان بتشهد و تسلیم مینماید و نماز صحیح
خواهد بود پس میگوئیم هر گاه قطع بزیادتی اینها مضر بصحت نبوده باشد نظر بدلیلی که دال بر آن هست پس صحت
با احتمال زیادتی اینها بطریق اولی خواهد بود بعبارة اخری هر گاه قطع بزیادتی اینها موجب بطلان نبوده باشد عدم
بطلان با احتمال زیادتی بطریق اولی خواهد بود و اما ثانی یعنی قیام احتمال نقصان در این مقام موجب بطلان نمیتواند
شد بجهة آنکه میبینیم همین احتمال در موضعی متحقق هست و دلیل شرع ناطق بر صحت است بالاتفاق بعد از رکعت نماز نشسته بعد
تسلیم مثل اینکه در حال قیام مثلا شک میکند که این رکعت رکعت سیم است یا چهارم شارع حکم فرموده که آن رکعت را رکعت
چهارم قرار دهد نماز را اتمام نماید با آنکه احتمال اینکه این رکعت رکعت سیم بوده قائم است چنانچه مفروض است پس بنا بر
این احتمال یک رکعت ناقص شده بلکه بنا بر اینکه هر گاه این رکعت رکعت سیم بوده باشد اخلال برکعت چهارم شده با
لزوم خلاف آنچه در محل کلام متحقق است که در اینجا چنین نیست بلکه قیام رکعت را بهم با کل قرائة مثلا در بعضی صور متحقق
شده چنانچه دانسته شد اگر چه بعد از انهدام فرقی نخواهد داشت اگر کسی اعتراض نماید باینکه غایت آنچه متحقق شد
از آنچه مذکور شد اینست که دو احتمال مذکور مقتضی بطلان نمیتواند شد مسلم است لکن میگوئیم عدم قیام مقتضی بطلان
کفایت نمیکند در حکم بصحت بلکه لا بد است در حکم بصحت وجود مقتضی صحت جواب میگوئیم بعد از آنکه دو احتمال مذکور
مقتضی بطلان نتوانست شد مقتضی صحت استصحاب صحت است که قبل از حدوث این شک ثبوت بود مقتضای
استصحاب حکم ببقای آن صحت است تا مستقضی نشود و ناقض نیست بکل آنچه مذکور شد از آنچه معین شد مشخص شد که آن قابل
ناقضیت نداری نیست لا تم است که حکم بثبوت آن شود بعلاوة استصحاب ممکن است که استدلال کرده شود بر صحت در این مقام
بجمله از احادیث معتبره وارده در رباعیات شک منها الصحیح الذی فی الکافی عن ابن ابی یعفور قال سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل لا یدری رکعتین صلی ام اربعا قال یتشهد و یسلم ثم یقوم فیصلی رکعتین و اربع سجدات یقرء فیهما بفاتحة الکتاب
ثم یتشهد و یسلم فان کان صلی اربعا کانت هاتان نافلة و ان کان صلی رکعتین کانت هاتان تمام الاربع و منها الصحیح الذی فی
الکافی ایضا عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا لم تدر اثنتین صلیت ام اربعا و لم یذهب وهمک الی شیء فتشهد و
سلم ثم صل رکعتین و اربع سجدات تقرء فیهما بام القرآن ثم تشهد و تسلم فان کنت انما صلیت رکعتین کانتا هاتان تمام الاربع
و ان کنت صلیت الاربع کانت هاتان نافلة و منها غیرهما و جه استدلال آنست که مستفاد از این احادیث آن است
که هر گاه مکلف در مقام شک در عدد رکعات اتیان نماید بعد از آنچه احتمال میدهد ناقص شده باشد این کفایت
مینماید در حکم بصحت نماز اگر چه در نفس الامر اتیان نموده باشد آنچه در او احتمال اتیان نموده تمام مقام و خواهد شد و اگر
اتیان شده باشد در واقع آنچه در او احتمال اتیان نموده نافله خواهد بود مثاب و ماجور میباشد و در
اتیان بان پس مقتضای این اخبار آنست که هر گاه در ما نحن فیه که احتمال نقصان یک رکعت از نماز قائم است اتیان یک رکعت نماز
بعد از فراغ از تسلیم نماید این کفایت مینماید در حکم بصحت و هو المطلوب بظاهر این دلیل دلالت کرد که آنکه حکم در اینجا ثابت نیست مثل
شک در نماز های دو رکعتی یا سه رکعتی یا در اولیین از چهار رکعتی و جواب میگوئیم که با اعتبار آن دلیل هر گاه معارض مقتضی است عمل

و غایتم بمقتضای نصوص مذکوره و ممکن است از راه دیگر استدلال کرده بخصوص مذکوره در اثبات مدعی باین این
است که هر گاه در صورت احتمال نقصان دو رکعت از نماز اتیان به دو رکعت بعد از تسلیم کفایت نماید در حکم بصحت
کفایت اتیان بیک رکعت بعد از تسلیم در صورت احتمال نقصان یک رکعت بطریق اولی خواهد بود مجملا نماز در صورت
شک در چهار و پنج در اقسام خمسه مذکوره ظاهر اینست که صحیح بوده باشد از این راه که مذکور شد و اما شک [?] حکم
بصحت در اقسام اربعه مذکوره بنصوص وارده در مقام شک در سه و چهار ظاهر اینست که تمام نموده باشد بجهت آنکه
ظاهر از آن اخبار شک میان سه و چهار است ابتدا نه اینکه راجع شود باین بعد از هدم رکعت چنانچه ظاهر شد
و حصر این کلام بعد از رجوع و تامل در آن اخبار پس مرجع در صحت نماز در صور اربع مذکوره آنست که مذکور شد لکن
احتیاط در اعاده نماز بعد از اتیان بدو سجده سهو است **مطلب ثانی** در بیان مستند بطلان نماز است در اقسام خمسه
باقیه بعلت عدم انفکاک آنها از امری که دلیل شرعی ناطق است بر مبطلیت آن سهوا و عمدا اما در صورتی که این شک در رکوع
بوده باشد پس هر گاه حکم شود بصحت این نماز یا با اتمام آن رکعات یا با هدم آن اما اتمام رکعت پس این صحیح نیست بجهت
آنکه اتمام رکعت بقصد امتثال موقوف بر امر است و ثبوت امر در این مقام معلوم نیست بعلت آنکه مفروض آنست
احتمال بودن این رکعت رکعت چهارم مثل احتمال بودن آنست رکعت پنجم با عدم رجحان احد احتمالین بر دیگری و امر بالاضافه
برکعت خامسه قطعی العدم است پس قصد امتثال ممکن نیست و با عدم این قصد حکم بصحت بی معنی است و اما در صحت
هدم پس بجهت آنکه این مستلزم [?] است بجهت آنکه این رکعت یا رکعت چهارم است یا پنجم چنانچه مفروض این آنست
که مردد است ما بین این دو اگر پنجم است اگر چه با هدم رکعت پنجم تمام نشده که یک رکعت در نماز زیاد شده باشد لکن زیاده
رکن شده بلکه زیادت دو رکن یکی قیام متصل برکوع و دیگری نفس رکوع زیادتی رکن سهوا و عمدا مبطل است و اگر رکعت
چهارم بوده اتمام آن در واقع لازم بوده بلکه موقوف علیه صحت عمل بوده مفروض آنست که اخلال آن نموده پس نماز باطل
خواهد بود پس هدم متعذر از مبطل نمیتواند شد بخلاف اینکه این شک هر گاه قبل از دخول در رکوع بوده باشد در این صورت
اگر در واقع رکعت چهارم بوده باشد اگر چه هدم آن مبطل میبود لکن چون چهارم بودن آن مشخص نیست نظر
باینکه احتمال پنجم قائم است بر این تقدیر آنچه زاید شده قیام فقط یا قیام با قرائت است زیادت این اگر چه عمدا مبطل است
لکن سهوا مبطل نیست در این مقام این زیادت سهوا شده پس با هدم در آن مقام قطع ببطلان حاصل نیست بخلاف آنکه
شک بعد از دخول در رکوع بوده باشد چنانچه مبین شد و از آنچه مذکور شد حکم ببطلان در چهار قسم دیگر ظاهر میشود یعنی
شک در صورتی که بعد از رفع راس از رکوع یا در سجده اولی یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده ثانیه بوده باشد چنانچه
و حصر آن بتامل ظاهر میشود اشکالی که در این مقام میتوان نمود اینست که این فی الحقیقه راجع میشود بنقض اجمالی بیان
این آنست که آنچه مذکور شد در مقام بطلان نماز تمام نیست در اقسام مذکوره مسطوره در صورت اتمام نماز تمام نیست
بجهت آنکه مقتضای آن بطلان نماز است که چه این شک بعد از رفع راس از سجده ثانیه بوده باشد نظر باینکه میگوییم
اتمام نماز بقصد امتثال موقوف بامر است و امری در این مقام معلوم نیست بنحوی که در آنجا مذکور شد جواب میگوییم
این ایراد در صورتی متوجه بود هر گاه مخصوص نص در مسئله شک در چهار و پنج نمیبود و همین نص که دال بر جواز اتمام است
کفایت مینماید در تعلق امر و قصد امتثال لکن تمسک باین نص در غیر این صورت که بعد از رفع راس از سجده ثانیه بوده
باشد ممکن نیست نظر بعدم اطمینان نفس در شمول آن در غیر صورت مذکوره توضیح حال مقتضی ایراد نص است در این مقام
تا حقیقت حال مشخص شود پس میگوییم مروی است شیخنا الصدوق و شیخ الطائفة عن عبیدالله بن علی الحلبی عن ابی عبدالله

علیه

علیهم انه قال اذا لم تدر اربعا صلیت ام خمسا ام نقصت ام زدت فتشهد و سلم واسجد سجدتین بغیر رکوع و لا قراءة
تتشهد فیهما تشهدا خفیفا و جبر ظهوره فیما قلناه من کون الشک بعد رفع الراس من السجدتین امران الاول قوله علیه السلام
اربعا صلیت ام خمسا لوضوح ان اربعا صلیت او خمسا انما یقال حقیقة عند اکمال الرکعة الرابعة مثلا و هو انما یتحقق
برفع الراس من السجدة الثانیة فلو لم یکن المراد ذلک ینبغی ان یقال فی الرکعة الرابعة کنت او الرکعة الخامسة والثانی
قوله علیه السلام فتشهد الی اخره لکونه جزاء لقوله علیه السلام اذا لم تدر و ظاهر الترتیب یقتضی ان یکون الشک بعد رفع الراس من
السجدة الثانیة کما لا یخفی و مما ذکر یظهر الحال فیما رواه ثقة الاسلام فی الصحیح عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله
علیه السلام قال اذا کنت لا تدری اربعا صلیت ام خمسا فاسجد سجدتی السهو بعد تسلیمک ثم سلم بعدهما و فی
الصحیح عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا لم تدر خمسا صلیت ام اربعا فاسجد سجدتی السهو بعد تسلیمک
و انت جالس ثم سلم بعدهما مجملا مقتضای اخبار مذکوره شد که مکلف در مقام عمل میباید تا در امتثال بوده باشد و قصد
امتثال موقوف است بثبوت امر و ضرورة قاضی بر این است که نماز ظهر مثلا چهار رکعت است پس در حین اتیان برکعت
رابعه مکلف میباید قاطع بوده باشد که این رکعت رابعه است یا ظان این بوده باشد مفروض انتفای قطع و ظن
هر دو هست نظر باینکه آنچه مفروض است این است که احتمال بودن این رکعت رکعت چهارم مثل احتمال بودن آن است
که رکعت پنجم بوده باشد قطع حاصل است بر اینکه رکعت پنجم مامور به نیست پس اتیان آن رکعت با شک بر اینکه مامور به
هست یا نه بقصد امتثال معقول نیست احادیث مذکوره که موجب اطمینان در قصد امتثال هست شمول آنها بغیر صورت
مذکوره ظاهر نیست پس قطع عمل بر آن صورت متعین است و حکم بصحت در چهار صورت دیگر که مشخص شد نه از آن
راه است که احادیث مذکوره شامل آنها است بلکه از آن جهت است که تعبیر بر آن نمودیم و مع ذلک احتیاط مقتضی
اینست که بعد از اتمام نماز و نماز احتیاط و سجده سهو اعاده اصل نماز نماید در هر یک از چهار قسم که بوده باشد مخفی نماند که
جمیع اقسام شک که مذکور شد خواه شک مبطل بوده باشد یا نه اول میباید مکلف تروی نماید یعنی تامل و تفکر نماید
شاید متذکر امری شود که مفید قطع یا ظن باحد طرفین شود بعد از تامل هر گاه ظن متعلق باحد طرفین شد لازم است
عمل بمقتضای مظنه مثلا هر گاه در حال رکوع شک کند که رکعت چهارم است یا پنجم قبل از قطع نماز اول تامل و تفکر نماید اگر
مظنون او شد که رکعت چهارم است نماز صحیح بنا بر چهار که مظنون است میگذارد نماز را تمام نموده نماز صحیح و بی عیب
و نه حاجت باعاده نماز است و نه سجده سهو و هر گاه مظنه حاصل نشد آن وقت قطع نموده استیناف نماز نماید کلام
که در این مقام هست اینست که آیا اتمام این نماز بقصد احتیاط جایز است باین معنی که این نماز را احتیاطا اتمام نموده و بعد
فراغ اعاده نماید به قصد وجوب بسیار مشکل است نظر باینکه امر در این صورت مردد است ما بین حرمت و استحباب
باعتقاد کسی که نماز را در چنین صورت باطل میداند نظر باینکه مقتضی اتمام نماز موجود نیست پس اتمام آن مستوجب
نماز در پیش حرام خواهد بود و غایت آنچه میتوان گفت در باب وجوب مقتضی آنست که بعضی از علما قائل شده اند که بجهت
نماز در این صورت وجوب اتمام است بجهت احتراز از مخالفت چنین قائلی اتمام مینماید جواب از این آنست که این در صورتی
صحیح است که فعل مامون الضرر و مرجو النفع بوده باشد و این از جمله در این مقام نیست بلکه مظنون الضرر است پس اتمام
نماز در این صورت نظر باتقای امر باعتقاد کسی که نماز را باطل میداند بمنزله آنست که کسی اتیان نماید بچیزی که مظنون
الحرمة است بجهة قیام احتمال وجوب این بی معنی است بلی احتیاط معقول است بنا بر قول کسی که نماز را در چنین صورت
صحیح میداند پس اتمام نماز بنا بر این قول لازم است و امتثال بامر بصلوة با تمام حاصل میشود پس با تمام نماز این شخص یقین

الذمه شد ولکن چونکه قولی هست که نماز باطل است و این احتمال در واقع قائم هست بنا بر این احتیاط جهت احتراز از نهایت
خلاف بعد از برائت ذمه از تکلیف ظاهری مستحسن است و فرق مابین مقامین ظاهر است و محتاج برجوع با دله احتیاط آنچه
مذکور شد در بیان ترویج عده در صورتی که شک مابین چهار و پنج در حالت رکوع شده باشد و اگر این شک در حال
قیام بوده باشد باز لازم است که تروی و تامل نموده اگر مظنون شد که رکعت رکعت پنج است قیام را منهدم نموده
نشیند اتیان بتشهد و تسلیم می‌نماید نماز صحیح و اتیان بسجده سهو می‌باید بجهت زیادتی و اگر مظنون شد که رکعت
رکعت چهارم است بنا بر این میگذارد رکعت را تمام نموده چیزی بر او نیست و اگر بعد از تفکر مظنه باحد طرفین حاصل
نشد بلکه باقی ماند بحال شک در آن وقت نیز آن قیام منهدم نموده می‌نشیند شک راجع میشود بسه و چهار
مقتضا را آن معمول میدارد مجملا در جمیع شکوک خواه مبطل بوده باشد شک یا نه ترویه و تامل در تحصیل مظنه
لازم است و در حال تروی اگر شک مبطل بوده باشد لازم است ترک اشتغال بافعال نماز نموده باشد چنانچه
سابق تنبیه بر آن نمود و اگر مبطل نیست چنین بوده باشد در مطلق تروی اگر چه شک مبطل نبوده باشد نظر باینکه
هرگاه شک مبطل نبوده باشد مثل اینکه فرض شود شک میان سه و چهار نموده هرگاه بمحض شک بنا بر چهار گذارد
و مشغول نماز شود در حال تروی گاه هست بتروی ظن او متعلق میشود باینکه این رکعت رکعت سه است عمل بمقتضا
آن مظنه لازم است پس لازم است قرار دهد که این رکعت رکعت سیم است پس لازم می‌آید عملی که بهیئت رکعت چهارم
نموده از رکعت سیم محسوب شود و این مشکل است بلکه با عدم مسوغ صحیح نخواهد بود پس اسلم در مطلق شک اگر
چه مبطل نبوده باشد این است که در حال تروی مطلقا مباشر فعلی از افعال الصلوة نشود بلکه در شک میان سه و چهار
مثلا بعد از عروض چنین شک قبل از تروی قرار ندهد که این رکعت رکعت چهارم است بلکه اول شروع نماید بتروی
حالت که هست و بعد از یاس از حصول مظنه آن وقت قرار دهد که رکعت رکعت چهارم است بعد از آن شروع نماید
در اتیان بافعال الصلوة و هم چنین است حال در هر شکی که باید بنا باکثر گذارد مثل دو و چهار و دو و سه و چهار
معرفت در شک میان چهار و پنج که بعد از اکمال سجده تین بوده باشد حکم آن نیز چنین بوده باشد یعنی قبل از
تروی شروع بتشهد ننماید نظر باحتمال اینکه بعد از تروی ظن او متعلق شود باینکه رکعت رکعت خامس است پس
ابطال نماز لازم و تشهد خواندن بقصد اتمام نماز بدعت خواهد بود بنا بر این تمحض مرجح نخواهد بود
مابین طاعت و بدعت پس قصد قربت ممکن نخواهد بود و اجتناب از این ممکن نیست مگر بترک التشهد در زمان
تروی پس ترک آن باید لازم باشد مخفی نماند آنچه مذکور شد از اقسام شک که یکصد و ده قسم بوده باشد این
در صورتی است که ملاحظه رکعت ششم نشود و اگر رکعت ششم نیز ملحوظ شود با رکعت ثانیه و ما فوق آن عدد
اقسام حاصله از این میرسد بپنج حاصل میشود از ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی مابین نحو شک میان دو و شش
و دو و سه و شش و دو و سه و چهار و شش و دو و سه و چهار و پنج و شش و شک میان سه و شش و سه و چهار و شش و سه
و چهار و پنج و شش و شک میان چهار و شش و چهار و پنج و شش و شک میان پنج و شش و ملاحظه هر یک از اقسام عشره
مذکوره را با احوال عشره در هر یک بجزوه که در سابق بیان شد میرسد عدد اقسام بیکصد و انضمام این اقسام را با یکصد و ده
قسم سابق موجب بلوغ عدد اقسام است بدویست و ده و لکن مذکور در غالب کتب فقهیه از این اقسام نیست مگر سه قسم
یا چهار قسم کثیر الوقوع حکم در آن چهار قسم اگر چه دانسته شد از آنچه در سابق مذکور شد لکن کلام در این اقسام را اعاده
اعاده مینمائیم بجهت تنبیه بر بعض فواید پس میگوئیم **اول** از این اقسام شک آنست میان دو و سه **دویم** شک است میان سه و چهار

سیم شک است میان دو و سه و چهار **چهارم** شک است میان دو و چهار معروف مابین اصحاب آنست که در جمیع اقسام
اربعه لازم است که بنا گذارد بر اکثر و سید مرتضی در انتصار متعرض سه قسم اول شده و دعوی اجماع نموده بر لزوم بنا
بر اکثر چنانچه مرحوم شیخ طوسی در خلاف متعرض دو قسم اول و قسم رابع شده و دعوی اجماع نموده بر لزوم بنا بر اکثر در
آنها و شیخ صدوق با آنکه بنا بر اکثر را ذکر فرموده در اواخر مجالس در ضمن امور که فرموده انها ثابت است در دین
امامیه ظاهر میشود از ایشان در فقیه تخییر مابین بنا بر اقل و اکثر قال فی اوایل مباحث احکام السهو فی الصلوة و من شک
فی الثانیة والثالثة او فی الثالثة والرابعة اخذ بالاکثر فاذا سلم اتم ما ظن انه نقص ثم قال فی اواسط البحث بعد
ان اورد ما اشتمل علی البناء علی الیقین ما هذا لفظه ولیست هذه الاخبار مختلفة وصاحب السهو بالخیار بای خبر منها
اخذ فهو مصیب مخفی کلام اینکه خلاف در این مقام از چند راه است **اول** آنست که بنا بر اکثر در اقسام مذکوره بطریق
تعیین است یا بطریق تخییر این نحو که مخیر است مابین اینکه بنا بر اکثر بگذارد تلافی محتمل النقصان را بنماز احتیاط بنحوی
که مذکور شد نماید یا بنا بر اقل متیقن گذارد بی حاجت بنماز احتیاط خواهد بود معروف مابین اصحاب اول است و ثانی
ظاهر میشود از کلام شیخ صدوق در فقیه و شیخ شهید در کتاب ذکری این قول را نقل فرموده از ابن الجنید ایضا و ضعف
این قول و شذوذ آن ظاهر است و اضعف از این چیزیست که ظاهر میشود از سید مرتضی در ناصریات و آن تعیین بنا بر
اقل است پس در مسئله سه قول است **اول** تعیین بنا بر اکثر و این معروف مابین اصحاب است **ثانی** تعیین بنا بر اقل و این
ظاهر میشود از سید مرتضی در ناصریات و عبارت سید در این کتاب اینست بعد از آنکه عنوان نموده کلام جد خود را در این
شک فی الاولیین استأنف الصلوة و من شک فی الاخریین بنی علی الیقین هذا مذهبنا و هو الصحیح عندنا الا ان ما ذکره
ممکن است که گفته شود اسم اشاره در کلام ایشان اگر چه بحسب ظاهر آنست که اشاره بهر دو بوده باشد لکن از ذیل کلام
ایشان ظاهر میشود که مراد ایشان استیناف صلوة است در صورت شک در رکعت اولیین مؤید اینست دعوی اجماع
ایشان در انتصار بر بنا بر اکثر و قول سیم تخییر ما بین الامرین و حدیث مشتمل بنا بر اقل محمول بر تقیه است **دویم**
آنست که در جمیع اقسام اربعه مذکوره لازم است بنا بر اکثر و بعد از تسلیم لازم است که تلافی محتمل النقصان نماید
بنماز احتیاط بطوری که مذکور شد و ساقط بلفظ نماز نیست بلکه جایز نیست یا یعنی که قطع نماز نموده بعد از آن اعاده
نماید اگر چه در شک میان دو و چهار بوده باشد ظاهر میشود خلاف در این صورت از شیخ صدوق در مقنع که فرموده است
هرگاه شک کنی و ندانی که نماز تو دو رکعت است یا چهار رکعت پس اعاده کن نماز را و نسبت داده تسلیم و اتیان بدو
رکعت نماز ایستاده را در این صورت بروایت و این قول نیز ضعیف است بلکه ظاهر میشود از کلام محقق در معتبر و کلام
علامه در تذکره و منتهی که قول باعاده در هر یک از صور مذکوره که بوده باشد مخالف اجماع است بلکه شیخ صدوق که
در صورت مذکوره حکم باعاده فرموده در مقنع ظاهر میشود از آن بنحوی که خلاف یعنی بنا بر اکثر و اتیان بدو رکعت
نماز فاما در فقیه نقل با یکه ذکر فرموده صحیحه حلبی را که مشتمل بنا بر اکثر است یا دو رکعت نماز بعد از تسلیم و ذکر
است در اول همین کتاب که فقیه بوده باشد احادیث مذکوره در این کتاب مضامین آنها مفتی بر ایشان است
سیم در موضعی که شک متعلق بوده باشد بدو و ما فوق آن مثل دو و سه و دو و چهار و دو و سه و چهار معتبر در آن
اکمال رکعت است باتفاق علما یا یعنی بعد از تمام شدن رکعت هرگاه شک کند مابین دو و ما فوق آن لازم است
که بنا گذارده شود باکثر و اما قبل از تمام شدن رکعت هرگاه چنین شکی نماید نماز باطل و اعاده آن لازم است و این
حکم وجوبی و عدم صحت محل تامل نیست لکن خلاف است مابین علما که اکمال رکعت بچه چیز میشود و اختلاف مابین

علما در این باب راجع است بچهار قول اول آنست که اکمال رکعت می شود برفع راس از سجدهٔ ثانیه پس هرگاه شک
کند میان دو و سه بعد از سجدهٔ ثانیه اگرچه بعد از تفریغ از ذکر بوده باشد و بعد از تروی ظن باحد طرفین متعلق نشود نماز باطل خواهد
بود دوم آنست که رکعت تمام می شود بفراغ از ذکر در سجدهٔ ثانیه و این مختار محقق ثانی است در حاشیهٔ شرایع و شهید ثانی است
در رساله و شرح لمعه سیم آنست که اکمال رکعت میشود بدخول در سجدهٔ ثانیه و این ظاهر صحیحه از شیخ شهید در ذکری است رابع
اقوال آنست که اکمال رکعت می شود بدخول در رکوع و این قول نقل شده از سید ابن طاوس و محقق در رسالهٔ عزیه مختار ما بین اقوال قول
اول است و سایر اقوال ضعیفست چنانچه در جواب و سؤال مفصلا بیان نموده ایم در این مقام میگوییم اما قول چهارم که اضعف
اقوال است کفایت میکند در ضعف و وهن آن اینکه میگوییم تشکیکی ندارم در اینکه صلوة اسم است از برای رکعات و اقوال و هیآت
متحققه در آنها بطریق معهود هرگاه رکعت تمام شود بدخول در رکوع پس دو سجده خارج از حقیقت رکعت خواهد بود در هر
رکعت که فرض شود چنین میگوییم پس کل سجودات خارج از رکعات خواهد بود و این قطعی الفساد است مجملا مقطوع به نزد اهل
شریعت انست که چنانچه رکوع جزو رکعت است دو سجده نیز چنین است رکعت اولی اسم است از برای تکبیرة الاحرام و قرائت و
قیام در ضمن آنها و رکوع و سجود و هکذا الحال در رکعت ثانیه بعد از اسقاط تکبیرة الاحرام پس قول باینکه اکمال رکعت حاصل
در رکوع میشود بین الفساد است و هم چنین دو قول دیگر نیز صحیح نیست اصح الاقوال قول اول است و حصر آن در جواب و سؤال
مبین است پس اکمال رکعت میشود برفع راس از سجده بلکه حکم باکمال رکعت باین علی الاطلاق مشکل است بلکه این مسلم است
در رکعت اولی و در رکعت ثالثه در صلوات رباعیه و اما در رکعت ثانیه در مطلق صلوات و در رکعت ثالثه در نماز مغرب و رکعت
رابعه در نماز چهار رکعتی ممکن است که گفته شود اینقدر کفایت نمیکند در اکمال رکعت نظر باینکه مقطوع به است که تشهد
جزو نماز است پس بی این جزو یکی از رکعات بوده باشد معلوم است تشهد اول در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی جزو رکعت
ثالثه نیست قطعا پس جزو رکعت ثانیه خواهد بود پس اکمال رکعت ثانیه باتیان تشهد میشود بنا بر این رفع راس از سجدهٔ ثانیه
کفایت نمیکند در اکمال رکعت در رکعت ثانیه مرتب خلاف در اینمقام آنست چونکه مسلم منصوص است در صورتیکه شک متعلق
بدو و ما فوق بوده باشد صحت نماز مشروط بمحفوظیت رکعتین است بنا بر این هرگاه شک میان دو و سه نماید در حال رکوع بنا
برقول چهارم نماید صحیح باشد بخلاف سایر اقوال و هم چنین هرگاه چنین شک کند بعد از دخول در سجدهٔ ثانیه بنا بر قول رابع
و ثالث نماز صحیح است بخلاف قول اول و ثانی و هم چنین هرگاه همین شک بعد از فراغ از ذکر در سجدهٔ ثانیه بوده باشد بنا
بر قول ثانی و ثالث و رابع صحیح خواهد بود بخلاف آن بنا بر مختار مخفی نماند اگرچه مقتضای آنچه مذکور شد چنانچه
بگوییم هرگاه چنین شک نماید بعد از رفع راس از سجدهٔ ثانیه باید بگوییم نماز صحیح بوده باشد نظر باینکه تحقق تشهد معلوم نیست
و مذکور شد تشهد در رکعت ثانیه جزو آنست پس با شک بعد در تشهد قطع بتحقق رکعتین ممکن نیست لکن
اجماع منعقد است همین که این شک واقع شد بعد از رفع راس از سجدهٔ ثانیه نماز محکوم بصحت است عمل بمقتضای
شک لازم است چهارم در شک میان دو و سه و چهار است مذکور شد که بنا بر چهار میگذارد و دو رکعت نماز ایستاده
و دو رکعت نماز نشسته ترتیبا یا تخییرا بعمل میآورد مرحوم علامه رفع الله مقامه تجویز فرموده اند بجای دو رکعت نماز نشسته
یک رکعت نماز ایستاده را باین نحو که دو رکعت ایستاده را با تشهد و تسلیم و همچنین یک رکعت ایستاده با تخییر در تقدیم
و تاخیر بلکه اینرا افضل دانسته از دو رکعت نشسته و شهید ثانی در رساله و شرح ارشاد تقویت این فرموده این بسیار مشکل است
نظر بمخالفت با ظاهر نص و اجماع منقول که در اینجا هست در مقابل نص است و قول ثالث اتیان بسه رکعت نماز ایستاده لکن بدو
تشهد و دو سلام باین نحو بعد از دو رکعت تشهد میخواند و سلام میگوید و هم چنین بعد از یک رکعت لزوم تقدیم اول بر ثانی

معلوم نیست

معلوم نیست این قول ظاهر میشود از صاحب مدارک رابع اقوال آنست که لثانیان میاید در این شک بیک رکعت ایستاده و دو
رکعت نشسته این قول را شیخ شهید در ذکری نقل فرموده از صدوق و قدماء العماد ابن الجنید مختار ما بین این اقوال قول اول
احتیاط مقتضی تقدیم دو رکعت ایستاده است بر دو رکعت نشسته بدانکه مناسب در این مقام اینست که ختم بحث
شود بذکر چند مطلب مطلب اول آنست در اقسام شکوک مذکوره لازم است عمل شود بنحوی که مذکور شد پس هرگاه
عنوان این نماید بنحو مثل اینکه در حین وهن یکی از این شکوک استیناف نماز نماید تشکیکی نیست در حرام بودن و لکن
کلام که هست در اینست نماز که استیناف نموده صحیح است یا باطل است حق در اینمقام تفصیل است باین نحو که
مبطلی از مبطلات نماز را بعمل نیاورده است استیناف نماز نمود ظاهر اینست که نماز او باطل بوده باشد نظر باینکه تکلیف
او این بود که اتمام نماز نماید بعد از آن عمل نماید بمقتضای آنچه مذکور شد پس این نمازیکه استیناف نموده مامور به نبوده حق
او نبوده است اقتضاء امر مستلزم انتفای صحت است و اگر منافی از منافیات نماز را بعمل آورده مثل اینکه استدبار قبله نموده
یا حدث از وی صادر نموده باختیار در این صورت اگرچه این شخص آثم است از چند راه یکی بجهت ترک مامور به ثانی
بجهت ابطال عمل ثالث بجهت ترک تعلم احکام شک در صورتیکه تحصیل علم با آن ننموده باشد لکن ظاهر این است که در
این صورت نمازیکه استیناف نموده محکوم بصحت بوده باشد مطلب دوم آنست هرگاه یکی از اقسام شکوک
مذکوره عارض شد در حق کسیکه مکلف بوده است به نماز نشسته باشد مثل مریضی که متمکن از قیام نباشد در نماز ظهر مثلا
چنین شکی در حق او اتفاق افتد پس هرگاه شک در دو و سه بوده باشد بعد از اتمام چنانچه قائما مخیر بوده ما بین یک رکعت
ایستاده و دو رکعت نشسته آیا در صورت مفروضه باز چنین است پس این شخص در این حالت مخیر خواهد بود ما بین دو
رکعتی که در این بوده باشد که قائم مقام یک رکعت ایستاده است و دو رکعت دیگر که ثابت بوده یا آنکه تخییر در اینجا منتفی است
نظر باینکه تخییر به رکعت ایستاده بود مفروض اینست که غیر مقدور است و انتقال از آن ببدل آن محتاج بدلیل است پس
در اینصورت متعین در حق این شخص دو رکعت نشسته است که در آن وقت ثابت بوده بطریق تخییر غایة ما فی الباب
است که احد فردین مقدور نیست و این موجب سقوط مقدور نمیشود یا آنکه میگوییم مسئله شک از حیثیت
بنا بر اکثر چون مخالف اصل است نظر باینکه مقتضای اصل عدم وقوع شکوک مذکوره است لازم است اقتصار در مخالفت
اصل بمورد نص و آن در صورت تمکن از قیام است پس در صورت عدم تمکن از قیام لازم است عمل بمقتضای اصل
و آن بنا بر اقل است پس حاجت بنماز احتیاط نخواهد بود جواب از این آنست اگرچه نصوص مشتمل بر نماز
احتیاط ظاهر در صورت تمکن از قیام است لکن نصوص داله بر بنا بر اکثر در صورت شک عام است مثل حدیث
موثق مروی در فقیه از عمار انه قال له اجمع لک السهو کله فی کلمتین متی ما شککت فخذ بالاکثر فاذا سلمت فاتم ما ظننت
انک نقصت و حدیث موثق دیگر مروی در تهذیب کلما دخل علیک الشک فی صلوتک فاعمل علی الاکثر فاذا انصرفت
فاتم ما ظننت انک نقصت مستفاد از این دو حدیث آنست هر کس که شک در عدد رکعات کند باید بنا بر اکثر
بگذارد اگرچه متمکن از قیام نبوده باشد بنا بر این پس ظاهر اینست در صورت مفروضه در صورت شک
میان دو و سه اکتفا بیک رکعت نشسته تواند نمود نظر باینکه مقتضای این دو حدیث و سایر نصوص وارده در مسئله
آنست که می باید نماز احتیاط معادل محتمل الترک بوده باشد در حالت تمکن از قیام چونکه مامور به نماز قائما
بوده محتمل السقوط یک رکعت ایستاده بود در فرض مذکور امر شارع تعلق گرفت بیک رکعت یا دو رکعت نشسته که
قائم مقام یک رکعت محتمل السقوط بود و در این مقام چون قیام غیر مقدور است مامور به نماز نشسته است پس محتمل

السقوط در حق این شخص یک رکعت نشسته است پس باید اجتزاء بآن نماید و دو رکعت نشسته اگرچه در حق این شخص
حال معتذر است لکن امر باین در آن وقت بجهت این بود که این قائم مقام رکعتی بود که در آن وقت مقدور بوده و
مفروض در این وقت عدم مقدوریت است از آنچه مذکور شد مشخص شد حکم شک در سه و چهار و دو و چهار و دو
و سه و چهار پس در اول اقتصار نماید بیک رکعت نشسته و در ثانی بدو رکعت نشسته و در سیم بسه رکعت نشسته بدو
سلام باین نحو دو رکعت بیک سلام و رکعت دیگر بیک سلام و احتیاط در جمیع صور اعاده نماز است نظر بخروج مفروض
از مورد نص و فتوی یکی کلامی که هست در این مقام در صورت تخالف است توضیح حال در اینکه مرام مقتضی این است
که گفته شود حالت مکلف در حین اراده نماز احتیاط یا موافق است با حالت او در حین نماز یا مخالف در صورت توافق
حکم آن مذکور شد اول آنست که حالت اتیان بنماز متمکن از قیام بود و همچنین حالت اتیان بنماز احتیاط دویم آنست
که در هر دو حالت متمکن از قیام نبود حکم این دو صورت مشخص شد و اما صورت تخالف مثل اینکه حالت اتیان بنماز متمکن
از قیام نبود ولکن بعد از فراغ از نماز متمکن شد ظاهر اینست حکم این شخص در رعایت وصف قیام و جلوس حکم
کسی است متمکن از قیام بوده باشد در هر دو حالت یعنی حالت اتیان باصل نماز و بنماز احتیاط پس در صورت تخییر
در نماز احتیاط مابین یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته در صورت شک دو و سه و چهار اتیان نماید بیک رکعت
ایستاده و دو رکعت نشسته و اما صورت عکس این مثل اینکه حالت اتیان بنماز متمکن از قیام بود و حالت اراده نماز
احتیاط متمکن از قیام نبوده باشد ظاهر اینست حکم این شخص حکم کسی است که متمکن از قیام در هر دو حالت نبوده باشد
پس در صورت شک میان دو و سه و سه و چهار اکتفا بیک رکعت نشسته نماید و در صورت شک میان دو و چهار اتیان
بدو رکعت نشسته چنانچه در صورت شک میان دو و سه و چهار اتیان بسه رکعت نشسته بدو سلام بنحوی که مذکور شد
نماید ملخص کلام در این مقام آنست احادیثی که مشتمل بر تخییر ما بین نماز ایستاده و نشسته هست مختص است بکسی که
متمکن از قیام بوده باشد و دو حدیث موثق که مذکور شد که مستند اینست هر کس که شک میکند باید بنا را بر اکثر بگذارد و هر
نماز ایستاده باشد یا نشسته مقتضی اینست که نماز احتیاط مرا باید معادل محتمل الترک بوده باشد پس در صورتی که نماز
نشسته میکند هرگاه شک کند میان دو و چهار بنا بر چهار میگذارد بعد از تسلیم اتیان بدو رکعت نشسته که معادل
محتمل الترک است نماید و هکذا الحال و غیره **مطلب سیم** در بیان کیفیت نماز احتیاط است هرگاه یک رکعت
بوده باشد یا دو رکعت و سایر احکام متعلقه باین نماز بدانکه ظاهر اینست که این نماز نماز مستقلی است معتبر
در این نیت و تکبیرة الاحرام نیت چنین نماید که اتیان بیک رکعت نماز ایستاده مثلا مینمایم بجهت شکی که از من صادر
شده است در میان سه و چهار مثلا واجب قربة الی الله تعالی بعد از آن اتیان بتکبیرة الاحرام مینماید بعد از آن شروع مینماید
بقرائة حمد و قرائة سوره در این مقام ثابت نیست ظاهر اینست که حمد متعین بوده باشد عدول از حمد بتسبیحات اربع جایز
نباشد اگرچه مرحوم شیخ مفید و ابن ادریس قایل شده اند باینکه مکلف مخیر است مابین قرائة حمد و تسبیحات اربع و
این قول ضعیف است بدانکه تنقیح کلام در این مقام محتاج است باین چند بحث **اول** لازم است مبادرت در اتیان
این نماز بعد از فراغ از تسلیم بدون فاصله خواه نماز اداء بوده باشد یا قضاء مرحوم علامه در تذکرة الاحکام تراخی را
تجویز نموده اند بنا بر اینکه حدث متخلل موجب فساد صلوة نشود اقوی عدم جواز تاخیر است و اتیان بتکبیرات بعد
از تسلیم هست اگرچه ظاهر اینست که منافی با مبادرت نبوده باشد لکن حکم بجواز تکبیرات در این مقام مشکل است
نظر باینکه این تکبیرات از جمله تعقیب نماز است مخصوص است اتیان بتعقیب بعد از فراغ از نماز است بطریق محمود پس

حکم

حکم بمشروعیت اتیان بتکبیرات در این مقام مشخص نیست پس اشتغال بنماز احتیاط باید قبل از اتیان بتکبیرات بوده باشد
بلکه میتوان ادعا نمود بعضی از ادعیه و اذکار و قرآن که در اثنای نماز اتیان بانها جایز بوده در اینمقام یعنی بعد از تسلیم و قبل
از اتیان بنماز احتیاط جایز نبوده باشد نظر باخلال بفوریت مستفاده از ظواهر جمله از نصوص وارده در مسئله
بحث دویم در حکم حدث است قبل از شروع بنماز احتیاط بدانکه در اینجا دو مقام است **یکی** آنست که آیا جایز است
مکلف معتمدا حدث از خود صادر نماید قبل از اتیان بنماز احتیاط یا نه ظاهر اینست که جایز نبوده باشد **ثانی** آنست
هرگاه اتفاق افتاد حدث از مکلف صادر شد آیا این موجب بطلان اصل نماز میشود پس اعاده نماز لازم خواهد بود
یا نه مسئله محل خلاف مابین علما است محقق در کتاب شرایع و علامه در کتاب مختلف و شیخ شهید در ذکری قائل شده اند
بر بطلان نماز بتخلل منافی و اما آنچه مرحوم علامه در مختلف از شیخ مفید نقل نموده مقتضای آن عدم جواز اتیان بر
منافی است قبل از نماز احتیاط بجهت بطلان نماز است بتخلل منافی و جماعتی قائل شده اند بعدم بطلان نماز بلکه لازم است
بعد از اتیان بطهارت اتیان بنماز احتیاط نماید و این قول ابن ادریس و صاحب جامع و علامه در ارشاد و شیخ شهید در
کتاب دروس و بیان و شهید ثانی در مسالک و شرح لمعه و شرح ارشاد و صاحب مدارک و صاحب ذخیره و غیر
اینها است و این اقوی است و احتیاط مقتضی اعاده اصل نماز است بعد از فراغ از نماز احتیاط رعایت این احتیاط
بسیار مناسب است بلکه چنین است حال اگرچه حدث عمدا بوده باشد پس موجب بطلان اصل نماز نمیشود اگرچه این
شخص در اینصورت بجهت اخلال بمبادرت آثم خواهد بود و همچنین است حال در جمیع منافیات نماز مثل استدبار
و اکل و شرب و ضحک و امثال آنها بلکه حکم بحرمت تکلم فی الجمله که منافی با مبادرت در اتیان بنماز احتیاط نبوده باشد
نمیتوان نمود **و اما** حدیثی که مشتمل بر سجده سهو است بجهت تکلم صراحتی ندارد بر اینکه تکلم بعد از تسلیم و قبل از
شروع در نماز احتیاط بوده بلکه مطلقا ظهوری ندارد در این مطلب ممکن است در اینمقام تفصیل داده شود ما
بین تبین نقص در صلوة و عدم آن در اول حکم شود ببطلان نماز مثل حدث و استدبار بر خلاف ثانی **بحث سیم**
هرگاه قسمی از اقسام شکوکی که موجب نماز احتیاط شود در حق کسی اتفاق افتاد بعد از تسلیم فراموش نمود که اتیان
بنماز احتیاط نماید بعد از شروع بنماز لاحقه متذکر شد این بدو قسم متصور میشود **یک** صورت آنست که وقت صلوة
لاحقه مضیق باشد مثل اینکه اصل شک در نماز ظهر بوده شک نموده مابین دو و چهار مثلا بنا بر چهار گذارده بعد از
فراغ غافل از نماز احتیاط شد بعد از شروع بنماز عصر متذکر شد در وقتی که وقت نماز عصر مضیق است در این صورت
فی اشکال نماز عصر صحیح است قطع آن جایز است و نمیتوان عدول از آن نماز عصر بنماز احتیاط بلکه لازم است اتمام نماز عصر
نموده بعد از آن اتیان بنماز احتیاط نماید ظاهر اینست که نماز ظهر صحیح باشد نظر باینکه هرگاه کسی نماز ظهر را فراموش کند در
اثنای نماز عصر متذکر شود و وقت نماز عصر مضیق بوده باشد فی اشکال متعین است که اتمام نماز عصر نموده نماز ظهر را بعد از فراغ
از نماز عصر اتیان نماید پس ثبوت این حکم در نماز احتیاط که متعلق بنماز ظهر است بطریق اولی و اگر وقت نماز عصر موسع بوده
باشد در این صورت اگر عدول بنماز احتیاط ممکن بوده باشد مثل اینکه در رکعت ثانیه نبوده باشد در فرض مذکور توهم این
میشود که عدول نماید از نماز عصر بنماز احتیاط نظر بعموم حدیث معتبری که در کافی از زراره روایت نموده از امام جعفر
صادق علیه السلام که فرموده اذا نسی الصلوة او نام عنها صلی حین تذکرها و ان ذکرها و هو فی صلوة بدء بالتی نسی الحدیث
ظاهر است که مراد از بدء بالتی بقرینه قوله علیه السلام و هو فی صلوة عدول است از نماز لاحق بنماز سابق لکن ظاهر اینست
که مراد از نماز در حدیث خصوص نماز پنجگانه بوده باشد نظر بمعهودیت آن و انصراف آن بمثل نماز احتیاط که محل کلام است معلوم

نيست بعلاوه ميگوئيم عدول از نمازى بنماز ديگر در صورتى است كه مغايرت مابين معدول منه ومعدول اليه بوده باشد
در ما نحن فيه چنين نيست نظر باينكه ركعت اولى از نماز عصر مشتمل بر حمد وسوره هر دو هست و نماز احتياط مشتمل بر
سوره نيست پس ركعت باقى بماند با حمد وسوره را نميتوان محسوب دارد بنماز احتياط لكن ظاهر اينست كه اتمام نماز
عصر در اينصورت بقصد نماز عصر جايز بلكه لازم بوده باشد نظر باستصحاب صحت وعموم لا تبطلوا اعمالكم بعد از فراغ از
نماز عصر اتيان بنماز احتياط نمايد ظاهر اينست كه هرگاه چنين نمايد امتثال حاصل باشد نسبت بهر دو نماز لكن اگر احتياطا
نمايد باعاده نماز ظهر بلكه باعاده نماز عصر هم شايد اوفق بطريق سداد واقرب بسبيل نجات بوده باشد تحقيق نماند از
آنچه مذكور شد ظاهر ميشود كه هرگاه كسى شكى كه موجب نماز احتياط بوده باشد در نماز ظهر نموده و قرار داده كه نماز احتياط را
بعد از تسليم بعمل آورد بعد از تسليم مشخص شد كه وقت نماز عصر مضيق است جايز كه اشتغال بنماز احتياط موجب فوت
نماز عصر است در وقت خود در اينصورت لازم است كه ترك نماز احتياط نموده مشغول بنماز عصر شود بحث چهارم
در بيان كيفيت در قرائت نماز احتياط است ظاهر اينست كه مكلف مخير بوده باشد در قرائة مابين جهر واخفات
نظر باطلاقات قرائة و عدم نصوص وارده در مسئله اگر كسى گويد اين نماز احتياط بدل است از ركعتين اخيرتين معتبر است در
بدل آنچه معتبر است در مبدل منه جواب اين در صورتى صحيح است كه بدليت منصوص بوده باشد بنحوى كه صلوة الاحتياط
بدل عن الركعتين الاخيرتين لفظ تا حال در اخبار نديده ايم اخبار مذكوره در اخبار همين است كه هرگاه در واقع از چنين م
نماز نقصى شده باشد اين نماز احتياط متمم او خواهد بود و اين قدر كفايت نميتواند نمود در حكم باعتبار هر چه معتبر
بوده در ركعتين اخيرتين در نماز احتياط مؤيد اين آنست كه تخيير مابين قرائة وتسبيحات اربع در ركعتين اخيرتين
ثابت است و مذكور شد كه در نماز احتياط معين است قرائة حمد بلى رعايت اخفات اقرب بطريق سداد بلكه
اوفق باحتياطات است نظر باينكه بعضى از اعاظم فقها حكم نموده اند بتعيين اخفات بحث پنجم در بيان جواز
اقتدا در اين نماز و عدم جواز آنست تنقيح مقام مقتضى اين است كه گفته شود اين مسئله منقسم بسه قسم ميشود اول
اقتدا نمودن مصلى بنماز احتياط است بمصلى بنماز احتياط دويم اقتدا نمودن مصلى بنماز احتياط است بمصلى غير نماز
احتياط سيم عكس اين است يعنى اقتدا نمودن مصلى بغير نماز احتياط است بمصلى نماز احتياط اما قسم اول پس آن
متصور بدو صورت ميشود مماثل يا مخالف و على التقديرين مشكوك فيه طرفين متحد است يا مختلف پس اين چهار
صورت ميشود اول آن است امام شك نموده در نماز ظهر مابين سه وچهار و ماموم نيز در همين نماز شك نموده
بهمين شك و امام بعد از تسليم اختيار دو ركعت نماز نشسته نمايد و ماموم اختيار يك ركعت نماز ايستاده در اينصورت
ظاهر اينست كه اقتدا جايز نبوده باشد نظر بعموم لا يؤم القاعد القائم دويم عكس اينست امام در نماز احتياط اختيار
نموده يك ركعت ايستاده را ماموم اختيار نموده دو ركعت نشسته را حكم در اينصورت خالى از اشكال نيست نظر
باطلاقات داله بر حسن رعايت جماعت پس بايد جايز بوده باشد و نظر باينكه مسئله جماعت مخالف اصل است
اقتصار در مخالفت اصل بر موضع متيقن لازم است و ما نحن فيه از اين قبيل نيست نظر باينكه شمول ادله جماعت در
محل كلام ظاهر نيست سيم آنست كه هر دو اختيار يك ركعت ايستاده نمايند چهارم آنست كه هر دو اختيار دو ركعت
نشسته نمايند در اين دو صورت ظاهر اينست كه اقتدا جايز بوده باشد خصوصا در صورت سيم پنجم آنست كه
دو مكلف هر دو شك كرده اند در نماز ظهر لكن يكى در ميان دو و چهار و ديگرى در ميان سه و چهار در اين صورت
معين است در حق اولى اتيان بدو ركعت ايستاده نمايد و ثانى مخير است مابين يك ركعت ايستاده يا دو ركعت نشسته

در اين صورت

يا بعين

در اين صورت صاحب شك سه و چهار در يك ركعت ايستاده ظاهر اينست كه اقتدا تواند نمود بديگرى و هم ٢٠٨
چنين بالعكس يعنى صاحب شك دو در ركعتى اقتدا تواند نمود بديگرى در صورتى كه اختيار يك ركعت ايستاده نمايد
واما هرگاه اختيار دو ركعت نشسته نمايد اقتدا صاحب دو در ركعت ايستاده باين جايز نيست و بالعكس محل اشكال
است چنانچه بيان شد ششم آنست كه احدهما شك در نماز ظهر كرده و ديگرى در نماز عصر ظاهر اينست حكم اين
چنان است كه مذكور شد در هر صورتى كه در صورت توافق مشكوك فيه اقتدا جايز بود در صورت تخالف هم
جايز است و در هر صورتى كه در آنجا جايز نبود در اينجا نيز جايز نخواهد بود هفتم اقتدا مصلى در نماز احتياط
بمصلى غير نماز احتياط مثل اقتدا در نماز احتياط نمود بكسى كه مشغول نماز ظهر بوده اين خالى از اين نيست
نماز احتياط يا جهت شكى است كه در نماز ظهر شده يا در غير نماز ظهر اگر نماز احتياط جهة شكى است كه در نماز
ظهر نموده اقتدا در نماز احتياط بمصلى ظهر مثلا يا خالى از اين نيست اين اقتدا در ركعتين اوليين از نماز ظهر است
يا در ركعتين اخيرتين اين بنا بر جزئيت نماز احتياط نسبت بنماز مشكوك فيه ظاهر ميشود كه هيچ اشكالى نداشته
باشد خصوصا اگر اقتدا در ركعتين اخيرتين بوده باشد لكن در صورتى كه اتيان بنماز مشكوك فيه بجماعت
بوده باشد و اما هرگاه فرادى اتيان نموده باشد در اينصورت بر فرض اقتدا لازم مى آيد اقتدا در نماز واحد بعد از
آنكه مسبوق بوده باشد بانفراد تلفيق در نماز واحد از جماعت و انفراد اگر چه ظاهر است لكن در صورتى است
كه وصف انفراد مسبوق بوده باشد بوصف جماعت و اما عكس آن پس معهود نزد فقها نيست لكن اينها همه بنا
بر جزئيت نماز احتياط است بالاضافه بنمازى كه شك در آن شده است سابق بيان شد كه اين ضعيف است بلكه
تحقيق اينست كه اين نماز نماز مستقل است بنا بر اين فرض جماعت در اين صورت كه محل كلام است لازم مى آيد اقتداء
اين نوع از نماز بنوعى ديگر و اين محتاج بدليل است و آن معلوم نيست هشتم عكس اين صورت است يعنى اقتداء
مصلى بغير نماز احتياط بمصلى نماز احتياط اين نيز ثابت نيست بحث ششم در ظهور تطابق و تخالف وعلم آن است
بدانكه هرگاه شكى اتفاق افتاد بهر قسم از اقسام شكوك مذكوره كه بوده باشد بمقتضاى آن عمل نموده يا قرار داده كه عمل نموده
باشد بعد از آن حقيقت حال اگر مشخص نشد كلامى در آن نيست يعنى عمل بنحوى كه نموده مبرء ذمه او از تكليف هست و اگر
حقيقت حال مشخص شد يا قبل از شروع بنماز احتياط است يا بعد از فراغ از آن يا در اثناى نماز احتياط بر جميع تقادير آنچه
مشخص شده يا مطابق با آنچه بنا بر آن قرار داده يا مخالف پس اقسام شش است اول آنست كه قبل از شروع بنماز
احتياط حقيقت حال مشخص شده و معلوم شد آنچه بنا بر آن گذاشته مطابق واقع بوده ظاهر اينست كه در اين صورت
حاجت بنماز احتياط نيست بلكه لازم است كه عمل بمقتضاى واقع نموده باشد مثلا شك كرده بود ميان سه و چهار بنا
را بر چهار گذاشته بعد از تسليم قبل از شروع بنماز احتياط مشخص شد كه نماز او در واقع چهار ركعت بوده در اين صورت
نماز او صحيح و بى عيب است حاجت بنماز احتياط نيست بلكه اتيان نمودن آن بقصد نماز احتياط مشكل بلكه جايز نيست
دويم مثل اول گشت لكن قبل از شروع بنماز احتياط مشخص شد كه آنچه بنا بر آن گذارده مخالف واقع است يعنى بنا
گذارده بود بر چهار مشخص شد در اين صورت كه نماز او سه ركعت بوده ظاهر اينست كه در اين صورت باز
بنماز احتياط حاجت نباشد بلكه بر مصلى بدون نيت و تكبيرة الاحرام يك ركعت نماز را بطريقى كه ركعت آخر نماز را
اتيان مى نمود اتيان مى نمايد نماز او صحيح است بجهت زيادتى سلام اتيان بسجده سهو مى نمايد بلى هرگاه فرض شود
كه ظهور حقيقت حال بعد از صدور حدث بوده باشد ظاهر اينست كه در آن صورت لازم است اعاده نماز بعلّت

طهارت وچنین است حال در هر منافی که موجب بطلان است سهواً و عمداً مثل استدبار سیم آنست که در اثنای نماز
حقیقت حال مشخص شد معلوم شد آنچه بنا بر آن گذارده مطابق واقع بوده در این صورت اصل نماز صحیح است
پس صحت آن موقوف بنماز احتیاط نیست لکن اتمام نماز احتیاط مینماید بنیت نافله گرچه یک رکعت واحده بوده باشد
و این منافی نیست با قاعدهٔ مشهوره که یک رکعت در نماز نافله جز نماز وتر نیست الا که این قبیل از شروع در نماز است
چهارم مثل سیم است لکن در اثنای نماز مشخص شد که آنچه بنا بر آن گذارده مخالف واقع بوده است مثل اینکه بنا بر چهار گذارده
بوده مشخص شد که سه رکعت بوده در این صورت ظاهر اینست که اتمام نماز احتیاط کفایت کند در حصول امتثال خواه
نماز احتیاطی که اختیار نموده موافق باشد یا ناقص مثل اینکه مشخص شد که نماز سه رکعت بوده و این شخص یک رکعت ایستاده
را اختیار نموده یا مخالف بوده باشد لکن مخالفی که بمنزلهٔ موافق بوده باشد مثل اینکه در فرض مذکور دو رکعت نشسته را اختیار
نموده باشد و هرگاه آنچه را اختیار نموده مخالف یا ناقص بوده باشد و این خالی از این نیست آن ناقص یا ازید است از آنچه
اختیار نموده یا کمتر از آن است اول مثل اینکه در صورت مفروضه اختیار نموده یک رکعت ایستاده را قبل از فراغ از این یک
رکعت مشخص شد که نماز او دو رکعت بوده ظاهر اینست که باید یک رکعت دیگر را علاوه نماید بآن یک رکعت که شروع
نموده بعد از اتمام آن ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد و زیادتی نیت تکبیر مضر نخواهد بود نظر باحادیث وارده
در مباحث شک و احتمال اینکه اتمام همان رکعت که شروع نموده کفایت نماید در حکم بصحت ضعیف است نظر باینکه
مقتضای تعلیل مذکور در احادیث آن است که یک رکعت ایستاده در صورت شک میان سه و چهار کفایت میکند در صحت
بجهت اینکه در صورتی که محتمل النقصان همان یک رکعت میباشد و لهذا در صورتی که محتمل النقصان دو رکعت بوده باشد
شارع احتراز بیک رکعت نفرموده مفروض اینست در این مقام مشخص شده که ناقص دو رکعت بوده پس احتراز بیک رکعت
ایستاده بالقطع بر اینکه ناقص دو رکعت بوده بی معنی است این در صورتی بود که ناقص شده از نماز ازید بوده باشد
از آنچه اختیار نموده و اما هرگاه مشخص شود که ناقص شده از نماز اقل بوده باشد از آنچه اختیار نموده از نماز احتیاط مثل
در شک دو و چهار بنا بر چهار گذارده بعد از تسلیم شروع نمود بدو رکعت نماز ایستاده در اثنای این نماز مشخص شد که نماز
او سه رکعت بوده این متصور بدو صورت میشود یکی آنست که علم بحقیقت حال قبل از دخول در رکعت ثانیه
بوده باشد خواه در قیام رکعت اولی بوده باشد یا در رکوع رکعت اولی یا سجود سجدهٔ آن یا بعد از رفع راس از سجدهٔ
ثانیه در دو صورت در کل این صور اتمام همان یک رکعت کفایت کند در حکم بصحت نماز بلکه لازم باشد که چنین نماید
و هم چنین است حال اگر چه در قیام رکعت ثانیه عالم شود بحقیقت حال اگر چه بعد از فراغ از قرائة حمد ما دامی که برکوع
رکعت ثانیه داخل نشده لکن در اینجا آن قیام را منهدم نموده بنشیند اتیان بتشهد و تسلیم نماید و اتیان بسجدهٔ سهو
نماید بجهت زیادتی احتیاطاً و احتمال اینکه در جمیع صور لازم بوده باشد اتمام دو رکعت و با اتمام آن نماز صحیح بوده
باشد نظر باطلاق مستند بسیار ضعیف است نظر بتعلیل مذکور در بعض احادیث که مقتضای آن اینست که اتیان بدو
رکعت بعد از تسلیم بجهت آنست که محتمل النقصان در این نماز دو رکعت است پس بعد از قطع بر اینکه محتمل النقصان
یک رکعت است حدیث شامل آن نیست تا توان تمسک باطلاق آن شد مخفی نماند اینها همه در صورتی است
که منافی از منافیات نماز که مبطل نماز بوده سهواً و عمداً بعد از تسلیم و قبل از شروع بنماز احتیاط از مکلف صادر
نشده باشد و اگر چنین منافی در آن وقت از مکلف صادر شده ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد پس اعادهٔ
نماز بعد از تبیین حقیقت حال لازم خواهد بود و اما اگر علم بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع رکعت ثانیه

بوده باشد

بوده باشد پس حکم این دارد که عالم بحقیقت حال شده باشد بعد از فراغ از دو رکعت و آن مذکور خواهد شد پنجم
آنست که عالم بحقیقت حال شد بعد از فراغ از نماز احتیاط و مشخص شد که آنچه بنا بر آن گذارده مطابق واقع
بوده مثل اینکه در هر قسم از اقسام که بوده باشد بنا بر اکثر که گذارده بود در واقع چنین بود در این صورت نماز صحیح
خواهد بود و نماز احتیاط که اتیان نموده بمنزلهٔ نماز نافله خواهد بود در آن باب ماجور و مثاب میباشد انشاء الله تعالی
ششم مثل پنجم است لکن مشخص شد بعد از فراغ از نماز احتیاط که آنچه بنا بر آن گذارده مخالف واقع بوده در این
مقام نیز همان تفصیل سابق جاری است با این نحو که بعد از ظهور حقیقت حال و علم بتحقق نقصان در نماز و مخالفت ما
بها از نماز احتیاط یا ناقص شده از نماز خالی از این نیست که آنچه ناقص شده در نماز اکثر است از آنچه اتیان نموده از نماز
احتیاط یا اقل از این است اگر اکثر بوده باشد مثل اینکه شک در سه و چهار بوده بنا بر چهار گذارده بعد از تسلیم اتیان به
یک رکعت ایستاده یا بدو رکعت نشسته نموده بعد از فراغ از نماز احتیاط مشخص شد که دو رکعت از اصل نماز کم بوده در این
صورت حکم آن است که تفصیل داده شود ما بین اینکه این علم بحقیقت حال قبل از تخلل فعل منافی که مبطل صلوة بوده
باشد سهواً و عمداً بوده یا بعد اگر قبل بوده باشد بگوییم که لازم است برخیزد یک رکعت نماز دیگر را اتیان نماید و بعد
از تسلیم اتیان بسجدهٔ سهو نماید احتیاطاً و اگر بعد از تخلل چنین منافی بوده باشد حکم شود ببطلان نماز و لزوم اعادهٔ
آن اگر چه احتیاط مقتضی اعادهٔ نماز بعمل اول نیز هست و احتمال اکتفا بهمان نماز احتیاط در هر دو صورت نظر باطلاق
مستند قائم است لکن ضعیف است نظر بوهن شمول اطلاق نسبت بمحل کلام و اگر ناقص شده از نماز کمتر بوده باشد
از آنچه اتیان نموده از نماز احتیاط مثل شک در دو و چهار بوده بعد از اتیان بدو رکعت نماز احتیاط مشخص شد که اصل نماز
سه رکعت بوده در اینجا نیز احتمال صحت قائم است نظر باطلاق مستند لکن ضعیف است نظر بملاحظهٔ تعلیل پس ظاهر
اینست که نماز باطل بوده اعادهٔ آن لازم باشد لکن با بقای وقت و اما هرگاه وقت باقی نبوده باشد و تقصیری در اعادهٔ نماز
بعد از علم بحقیقت حال ننموده باشد حکم بوجوب قضا نمیتوان نمود اگر چه احتیاط مقتضی عدم اخلال بآن است
مطلب چهارم در ترتب شکوک است بدانکه در صورت ترتب شکوک عمل بمقتضای شک اخیر لازم است مثل اینکه
اول شک نمود میان دو و چهار بنا بر چهار گذارده و قرار داده بعد از فراغ از تسلیم اتیان بدو رکعت نماز ایستاده نماید بعد
از آن اشتغال در اتمام رکعت چهارم مشخص او شد که دو رکعت نیست بلکه مردد است ما بین اینکه سه بوده باشد
یا چهار بنا بر این در این وقت شک او میان سه و چهار خواهد بود نه دو و چهار پس بعد از تسلیم اتیان بدو رکعت نشسته
یا یک رکعت ایستاده باید نموده باشد نه دو رکعت ایستاده چنانچه مقتضی این شک اول آن بوده و هرگاه تردد در اثنای
نماز بجهت مکلف حاصل شد لکن نمیداند این شک است یا ظن حکم آن حکم شک خواهد بود مطلب پنجم در بیان
حکم کثیر الشک است بدانکه آنچه مذکور شد از اول مبحث تا اینمقام در حکم شک خواه شک در اجزای نماز غیر رکعات بوده
باشد یا در عدد رکعات نماز در صورتی است که مکلف کثیر الشک نبوده باشد و اما هرگاه کثیر الشک بوده باشد حکم
آن چنین نیست که مذکور شد تنقیح مقام مقتضی اینست که نقل کلام شود اول در تعریف کثیر الشک بعد از آن در حکم
آن پس میگوییم در اینجا دو بحث است بحث اول در تعریف کثیر الشک بدانکه کثیر الشک نظر باخبار حدیث صحیح
ظاهر میشود آنست که در هر سه نماز شک کند مثل اینکه شک در نماز ظهر و عصر و مغرب در هر سه نماز یا در هر نماز از این سه
نماز یا در یکی از اینها و هم چنین در نماز عشا و صبح و ظهر و هکذا ظاهر حدیث این است ازینکه سه نماز کل فریضه بوده باشد
چنانچه مذکور شد یا کل نافله بوده باشد مثل شش رکعت نافلهٔ ظهر مثلاً یا ملفق از فریضه و نافله بوده باشد مجال ظاهر از

از آن حدیث صحیح آنست که کثیر الشک کسی است که در هر سه نماز فریضه شک نموده باشد و چونکه اشکالی بظاهر این تعریف
متوجه است نظر باینکه بنا بر این معتبر در معرفت کثیر الشک آنست که در هر سه نماز منفک از شک نبوده باشد عالم
بر این مطلب نیست سوای علام الغیوب مگر اینکه فرض شود نظر باطراد عادت در هر سه نماز بنا بر علم عادی هم میرسد که در هر
سه نماز این شخص منفک از شک نخواهد بود و مع ذلک حکم بتوقف تحقق کثیر الشک باین معنی صحیح نیست لهذا جماعتی
از فقها کثیر الشک را چنین تعریف فرموده اند که در یک نماز سه مرتبه شک کند یا در سه نماز متوالی شک نماید شاید این مطلب
یعنی کفایت شک در سه نماز متوالی را در صدق کثیر الشک از آن حدیث صحیح که اشاره شد استفاده فرموده باشند و
آن حدیث روایت شده در فقیه از جناب ... دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده اذا کان الرجل ممن یسهو فی
کل ثلث فهو ممن کثر علیه السهو و ظاهر حدیث اگرچه آن معنی است که اول مذکور شد لکن چون این معنی صحیح نبود حمل
کرده اند بر معنی ثانی بنا بر این باید تقدیر در حدیث چنین نمود اذا کان الرجل ممن یسهو فی ثلث صلوات کلها فهو
ممن کثر علیه السهو پس هر گاه شک در سه نماز متوالی موجب صدق کثیر الشک شود پس سه شک در یک نماز بطریق
اولی خواهد بود و ممکن است لفظ کل در حدیث باعتبار اجزای نماز بوده باشد خواه هر سه نماز فریضه بوده باشد یا نافله یا
ملفق پس معنی حدیث چنین خواهد بود هر گاه کسی شک در سه نماز کرده باشد خواه هر سه نافله بوده باشد
یا هر سه واجب بوده باشد یا مختلف در آن وقت این شخص کثیر الشک خواهد بود حق در این مقام اینست که این مختلف
میشود باختلاف احوال انسان باعتبار جمع حواس و تفرق آن گاه هست کسی باعتبار تفرق حواس مکرر شک میکند لکن
کفایت نمیکند در صدق این معنی بلکه مرجع در این باب آنست که ملاحظه کرده شود حال این شخص را نسبت بغالب افراد
انسان در اعتدال احوال پس اگر بعد از ملاحظه بغالب اشخاص در اعتدال احوال متحقق شد که شک این بیشتر است آن
وقت این شخص را کثیر الشک میگویند بحث ثانی در حکم کثیر الشک است بدانکه حکم کثیر الشک آنست که بنا بر اتیان
بمشکوک فیه گذارد خواه عدد رکعات بوده باشد یا اجزای دیگر خواه عدد رکعات نماز سه رکعتی بوده باشد یا دو رکعتی
یا غیر و خواه جزو مشکوک فیه رکن بوده باشد یا غیر رکن خواه محل آن باقی بوده باشد یا تجاوز نموده باشد مگر
در صورتی که فعل مشکوک فیه موجب بطلان نماز بوده باشد در این صورت بنا بر عدم میگذارد پس هر گاه شک نمود که
تکبیر گفته است یا نه هنوز داخل در قراءة نشده است قرار میدهد که تکبیر نموده است و هم چنین قراءت حمد و سوره و اتیان م
غیرهما پس هر گاه شک میکند در حال قیام که اتیان برکوع نموده است یا نه و در حال جلوس شک میکند که اتیان بسجدتین
نموده است یا نه قرار میدهد که اتیان نموده است و اما هر گاه شک نمود که یک رکوع نموده است یا دو قرار میدهد که یکی
نموده و هکذا و هم چنین هر گاه شک نمود که این رکعت رکعت اول نماز است یا رکعت ثانی قرار میدهد که رکعت ثانی است
و هر گاه شک کند که رکعت سیم است یا چهارم قرار میدهد که رکعت چهارم است در نماز چهار رکعتی و اما هر گاه نماز سه
رکعتی بوده باشد قرار میدهد که رکعت سیم است چنانچه در نماز چهار رکعتی هر گاه شک کند که رکعت رکعت چهارم است یا
پنجم قرار میدهد که چهارم است بجهة کثیر الشک در جمیع موارد بنا بر میگذارد بر تحقق مشکوک فیه مگر در صورتی که تحقق
آن موجب بطلان نماز شود در اینصورت بنا بر عدم میگذارد کلامی که در این مقام هست اینست که گاه است کسی
کثیر الشک در نماز معینی هست و در نماز دیگر نیست و گاه هست در نماز چهار رکعتی کثیر الشک است و در نماز دو رکعتی نیست
و گاه هست در نماز چهار رکعتی کثیر الشک است در رکعتین اخیرتین و در رکعتین اولیین نیست و گاه هست کثیر
الشک در رکعات نماز هست و در اجزای دیگر نیست و گاه هست بعکس آنست مستفاد از احادیث معتبره آنست همین که

کثیر الشک شد

کثیر الشک شد در نماز دیگر اعتنائی و التفاتی بشک او نیست پس هر گاه فرض کنیم کسی کثیر الشک است در نماز چهار رکعتی
و اتفاق افتاد در نماز دو رکعتی شک نمود بنا بر صحت میگذارد و اعتنا باین شک نمیکند و هم چنین هر گاه کسی کثیر الشک شد در
رکعتین اخیرتین از نماز چهار رکعتی و لکن در رکعتین اولیین از نماز چهار رکعتی کثیر الشک نیست و اتفاق افتاد شک در
رکعتین اولیین از نماز چهار رکعتی نمود باز بنا بر صحت میگذارد التفات باین شک نیست و هم چنین هر گاه کثیر الشک شد
در رکعات نماز کثیر الشک نیست نسبت باجزا و اتفاق افتاد شکی در اجزای دیگر نمود یا کثیر الشک است در اجزای غیر رکعات
و لکن در رکعات کثیر الشک نیست در جمیع موارد بنا بر صحت میگذارد اعتنا بشک نمیکند بدانکه کثیر الشک چنانکه در
نماز شک او اعتبار ندارد هم چنین است در شرایط نماز مثل وضو و غسل و تیمم پس هر گاه کثیر الشک شد در هر یک از اینها که
بوده باشد التفات بشک نباید بکند و اما هر گاه کسی کثیر الشک در نماز هست نه در شرایط آن هر گاه شک کند در
شرایط آن آیا حکم آن در شک در شرایط حکم کثیر الشک است یا نه حکم در مسئله خالی از اشکال نیست اگرچه ظاهر اینست
که حکم شک در شرایط در این صورت حکم کثیر الشک نبوده باشد بدانکه از جمله امور مهمه تنبیه بر حکم ظن کثیر الشک است
پس میگوئیم هر گاه کثیر الشک ظن او متعلق شد باحد طرفین آیا حکم این ظن علم است یا حکم شک اشکالی نیست در
صورتی که مظنون تحقق مشکوک فیه بوده باشد نظر باینکه در صورت شک بعد در مشکوک فیه بنا بر تحقق آن میگذارد
پس بنا بر بعد در صورت ظن بطریق اولی خواهد بود بلی اشکالی که هست در این صورت آنست که هر گاه مظنون
تحقق امر مبطل بوده باشد مثل اینکه مظنون او این شد که دو رکوع در یک رکعت بعمل آورده یا مظنون این شد که نماز دو
رکعتی را مثلا سه رکعت بعمل آورده یا سه رکعتی را چهار رکعت یا چهار رکعتی را پنج رکعت در این صورت اگر ظن او معمول
به بوده باشد می باید حکم بفساد نماز کنیم و هم چنین است هر گاه مظنون عدم جزئی از اجزای نماز شد مثل اینکه در حالت
قیام مظنون او این شد که قراءة را بعمل نیاورده یا رکوع را بعمل نیاورده یا در حالت جلوس مظنون او این شد که نماز او
سه رکعت است آیا لازم است که اتیان بقراءة و رکوع در اول و اتیان بیک رکعت در آخر نماید یا نه بلکه حکم ظن کثیر
حکم شک در الشک مثل حکم شک او است پس اگر مظنون صدور مبطل بوده باشد بنا بر عدم میگذارد و هم چنین اگر مظنون عدم چیزی است که
اسقاط آن مبطل است بنا بر وجود میگذارد ظاهر از حدیث موثق ثانی است و آن حدیث اینست که مرحوم شیخ روایت
نموده از عمار عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یکثر علیه الوهم فی الصلوة فیشک فی الرکوع فلا یدری ارکع ام لا و یشک
فی السجود فلا یدری اسجد ام لا فقال لا یسجد و لا یرکع و یمضی فی صلوته حتی یستیقن یقینا نظر باینکه مدلول علیه باقی حدیث
لزوم بنا بر صحت نماز است و عدم التفات بشک مگر در صورتی که عالم باخلال بوده باشد پس در صورت ظن بعدم اخلال
لازم است بنا بر صحت گذارده التفات بمظنون ننماید بعلاوه حکم کثیر الشک بنا بر اتیان بمشکوک فیه و عدم اعتنا بشک
است پس هر گاه خلاف آن نماید یعنی که اتیان بمشکوک فیه نماید نماز او صحیح نخواهد بود مظنون بحث سیوم در حکم ظن
است بدانکه ظن یا متعلق بنفس صلوة است یا بشرط صلوة است یا بجزء صلوة پس در این مقام سه بحث است بحث
اول در ظن متعلق بنفس صلوة است میگوئیم این یا با بقای وقت است یا با خروج وقت پس اگر با بقای وقت است
مثل اینکه وقت نماز باقی است نمیداند اتیان بنماز نموده است یا نه لکن مظنون او آنست که اتیان بنماز نموده است
خالی از این نیست یا مستند است بسببی از اسباب شرعیه یا نه پس اگر اول است مثل اینکه دو نفر عادل اخبار نموده باشند که
اتیان بنماز نموده در این صورت اعتماد بآن مظنون میتواند نمود و هم چنین است هر گاه عادل واحد اخبار نماید بصدور نماز
از آن در اینصورت نیز ظاهر اینست که اعتماد بآن مظنون میتواند نمود و اما هر گاه این مظنون مستند بسبب شرعی نبوده باشد

ظاهر اینست که حکم ظن در اینصورت حکم شک بوده باشد پس اعتماد باین مظنه نمیتوان نمود بلکه لازم است که اتیان بنماز نماید و اگر این مظنه بعد از انقضای وقت است باین معنی که بعد از تحقق غروب مثلا ملاحظه نمود که نماز ظهر و عصر از او در وقت صادر شده است با امر قاطع بصدور نماز نیست لکن مظنون او آنست که اتیان بنماز نموده باشد ظاهر اینست که حکم بوجوب قضا نتوان نمود مخصوصا هرگاه ظن مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل قول عدلین بلکه قول عدل واحد نیز چنین است واما هرگاه ظن متعلق بعدم صدور نماز بوده باشد مثل اینکه مظنون او آنست که اتیان بنماز در وقت ننموده است پس اگر این ظن مستند بسبب از اسباب شرعیه بوده باشد مثل اینکه دو نفر عادل اخبار نمود باینکه از اول زوال تا غروب من با تو بودم اتیان بنماز ننمودی در این صورت قضای این نماز لازم است بلکه دور نیست که چنین بوده باشد اگر چه مظنه مستند بوده باشد باخبار عدل واحد واما هرگاه ظن مستند بسبب شرعی نبوده باشد حکم بوجوب قضا مشکل است لکن احتیاط عدم اخلال بقضا است اگر چه اتیان بنماز در وقت مظنون بوده باشد لکن در صورتی که ظن مستند باخبار عدلین نبوده باشد **بحث دوم** در حکم ظن بشرایط نماز است میگوئیم این ظن یا متعلق بانتفاء شرطی است یا بتحقق آن پس در این دو مطلب است **مطلب اول** در حکم ظن بانتفاء شرطی است بدانکه این مظنه یا قبل از شروع در نماز است یا در اثنای نماز است یا بعد از فراغ از نماز پس در این سه بحث است **بحث اول** در حکم مظنه است قبل از شروع بنماز بدانکه هرگاه مظنه بهم رسید بانتفای شرطی قبل از شروع در نماز بی اشکال اتیان بان شرط لازم است و با عدم آن شروع بآن نماز نمیتوان نمود و این مطلب است در جمیع شرایط مگر مثل طهارت از خبث در صورتی که این ظن مستند بسبب از اسباب شرعیه نبوده باشد تفصیل و مقال مقتضی این است که گفته شود هر شرطی از شرایط صلوة هرگاه قبل از شروع در نماز مظنون الانتفاء بوده باشد تحصیل آن شرط لازم و با عدم آن اشتغال بنماز صحیح نیست مثل اینکه مظنه دارد که محدث می باشد یا مظنه دارد که این سمت سمت قبله نیست یا این لباس از جنس ما یصح فیه الصلوة نیست و یا این چیز مما یصح السجود علیه نیست در جمیع این صور اشتغال بنماز با این مظنه جایز نیست بلکه در صورت شک تحقق انها نیز چنین است چنانچه سابق اشاره بان شد بلی هرگاه ظن بتحقق خبث داشته باشد که مستلزم ظن بانتفای طهارت ثوب یا بدن شد مثل اینکه مظنون اینست که جامه این شخص یا بدن او نجس است در این صورت اگر این مظنه مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل اینکه دو عادل اخبار بنجاست آن نموده بلکه یک عادل نیز چنین است یا قبل عالم بود بنجاست ثوب یا بدن حال باعتبار باعث علم رفع شده لکن مظنه بنجاست حاصل است در این صورت اجتناب لازم است واما هرگاه ظن ابتدائی بوده باشد مثل اینکه جامه از کسی گرفت مظنون اینکه اینست که آن شخص اجتناب از نجاست نمینماید یا نجاستی در جائی ترشح نمود ظن بوصول ان ببدن مصلی یا ثوب او حاصل شد در مثل این صورت اجتناب لازم نیست پس صادق است که ظن بانتفای شرطی که طهارت بدن یا ثوب مصلی بوده باشد متحقق است و با ظن بانتفای شرط اشتغال بنماز جایز است در مثل این صورت اگر چه میتوان گفت صحت نماز مشروط بعدم علم بنجاست ثوب یا بدن مصلی است و این در صورت مفروضه متحقق است پس نمیتوان گفت با ظن بانتفای شرط شروع در نماز نموده و هم چنین است ظن بحدث در صورتی که مسبوق بوده باشد بقطع بطهارت مثل اینکه با وضو بود نعاسی بهم رسید و معانعس شد اما قاطع نیست بلوغ آن بر تبه که عقل تا قضیت رسیده باشد لکن مظنون اینست در این صورت نیز با ظن بصدور حدث اتیان بطهارت لازم نیست مگر در صورتی که مذکور شد **بحث دوم** در حکم مظنه است بعد از فراغ از نماز بدانکه هرگاه این مظنه بعد از فراغ از نماز بوده باشد

مطلقا اعتنائی باین مظنه نیست یعنی نماز ما فی بر محکوم بصحت است اعاده آن لازم نیست اگر چه با بقای وقت بوده باشد حکم مظنه در اینمقام حکم شک بعد از فراغ از عمل است مگر در صورتیکه این مظنه نسبت بتحقق حدث بوده باشد و مظنه مستند بوده بسبب شرعی مثل اخبار عدلین مثل اینکه بعد از فراغ از نماز ظهر دو نفر عادل اخبار نمود که نماز تو با حدث بود یعنی حدثی که موجب وضو بود از تو صادر شد قبل از اتیان بوضو و اتیان بنماز نمودی در این صورت ظاهر اینست که اعاده آن نماز بعد از اتیان بوضو لازم بوده باشد و هم چنین است حال در قبله در صورتی که عدلین اخبار نمایند که نماز تو در خلف قبله اتیان شده است یا بجانب مشرق یا مغرب واقع شده لکن بشرط بقای وقت نماز در این صورت نیز تلافی مافات بر لازم است در غیر این دو صورت اعاده آن نماز لازم نیست مثل اینکه مظنون او شد که در حال نماز ملبوس او از جلد لباسی بود که نماز در آن صحیح نبود یا مظنه بهم رسید که انچه سجده بر آن نموده سجده بر آن جایز نبوده است یا در حال نماز بدن او یا ثوب او نجس بوده در جمیع این صور اعتنائی باین مظنه نیست اگر چه مستند بوده باشد باخبار عدلین بلکه حال چنین است اگر چه علم حاصل شود **بحث سیم** در حکم مظنه بانتفاء شرطی است در اثنای نماز بدانکه هرگاه مظنه بانتفای شرطی در اثنای نماز حاصل شود پس اگر مظنه بانتفای طهارت ثوب یا بدن مصلی بوده باشد مطلقا اتفاقی باین مظنه نیست در صورتی که این مظنه مستند بسبب شرعی نبوده باشد و اگر مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل اینکه دو نفر عادل اخبار نمود بنجاست ثوب او در حینی که نزع آن لباس ممکن بوده باشد بنحوی که مستلزم فعل کثیر نبوده باشد لازم است نزع آن ثوب نجس نموده اتمام نماز نماید اعاده نماز ضرور نیست اگر چه متمکن شود که در حین شروع در نماز آن نجاست بوده باشد بشرط اینکه بعد از اخبار عدلین بنجاست ثوب سکوت نموده مباشر نزع از افعال نماز نشود تا نزع آن ثوب نماید والا نماز باطل خواهد بود استیناف آن لازم است و اگر اخبار بنجاست در اثنای نماز نسبت ببدن مصلی بوده باشد پس اگر تطهیر آن در اثنای نماز ممکن بوده باشد بنحوی که مستلزم فعل منافی نبوده باشد لازم است تطهیر نموده نماز صحیح خواهد بود لکن بشرطی که مذکور شد والا نماز باطل استیناف آن لازم است و اگر هیچیک از نزع ثوب و تطهیر ممکن نبوده باشد مگر بعد از ارتکاب فعل منافی در این صورت قطع نماز لازم و استیناف آن متعین است و اگر مظنه بانتفاء طهارت از حدث بوده باشد پس اگر این مظنه مستند بسبب شرعی بوده باشد متعین است قطع نماز و استیناف آن بعد از طهارت و اگر این مظنه مستند بسبب شرعی نبوده باشد پس اگر این مظنه مسبوق بعلم بطهارت بوده باشد مثل اینکه قطع دارد که قبل از شروع در نماز متطهر بوده و متذکر شد در اثنای نماز که بعد از آن طهارت نوم بر او غلبه نموده و مظنون او شد که آن نوم بحد ناقض بوده یا چنین نومی در اثنای نماز سهوا و اتفاق افتاد باین جهت ظن بنقض طهارت هم رسید در این صورت حکم ببطلان نماز ممکن نیست بلکه ظاهر اینست که این شخص شرعا متطهر است پس نماز او محکوم بصحت است و اشکالی که هست در این مقام اینست که مظنه بعدم طهارت از حدث از قبیل اول است که نماز محکوم بفساد شده و نماز از قبیل قسم ثانی است که توان حکم بصحت نماز نمود بلکه تشکیک و مظنه بعدم اصل طهارت است در ناقضیت آن با فرض که قبل از شروع در نماز زمانی قاطع بصدور حدث از خود بود و با اعتقاد طهارت شروع در نماز نموده در اثنای نماز شک در طهارت کرده و مظنه حاصل شد بعدم طهارت که اگر این مظنه بلکه شک هرگاه قبل از شروع در نماز بود لازم بود اتیان بطهارت نماید و با عدم آن شروع بنماز جایز نبود اما حکم این در اثنای نماز مثل حکم قبل از نماز است پس اتیان بطهارت لازم و اتمام نماز با عدم اتیان بطهارت جایز نیست در این مقام سه احتمال است **اول** آنست که قطع نماز نموده استیناف نماز نماید بعد از اتیان بطهارت **دوم** آنست که اتمام نماز نماید بهمان حالت **سیم** آنست که اتمام نماز نماید لکن بعد از اتیان

بطهارت در صورتی که اتیان بطهارت موجب ارتکاب منافی از منافیات نماز نشود مختار اولست نظر بحدیث معتبره که
در قرب الاسناد از ثقه جلیل القدر علی بن جعفر حیث سأل اخاه موسی بن جعفر علیهما السلام عن رجل یکون علی وضوء و شک
علی وضوء هو ام لا قال اذا ذکر و هو فی صلوته انصرف فتوضأ و اعادها و ان ذکر و قد فرغ اجزاء ذلک وجه دلالت این
حدیث بر اثبات مطلق اولست ممکن نیست حمل شود کلام سائل عن رجل یکون علی وضوء بر ظاهر خود نظر باینکه هرگاه کسی
با وضوء بوده باشد در وقتی بعد از آن شک در نقض وضوء کند باجماع متعقدات بر اینکه اعتماد بحال وضوی سابق می
تواند نمود در دخول عبادات و اعاده وضوء لازم نیست بلکه ممکن است که قائل باستحباب وضوء شوم لکن در صورتی که
این شک قبل از دخول در نماز بوده باشد و اما هرگاه این شک در اثنای نماز بوده باشد حکم باستحباب ممکن نیست نظر بحرمت
قطع نماز پس میباید حمل شود کلام سائل بر اینکه مراد از یکون علی وضوء از اعتقاد یکون علی وضوء یعنی اعتقاد او این بوده که با
وضوء بوده بعد از آن شک در این مطلب نموده حضرت در جواب فرموده اذا ذکر و هو فی صلوته انصرف فتوضأ و اعادها
یعنی هرگاه این شک در حال اشتغال بنماز بوده باشد نماز را بهم زند و اتیان بوضوء نماید بعد از آن اعاده نماز نماید
و از این ظاهر میشود که اگر قبل از شروع در نماز بوده باشد لزوم اتیان بوضوء بطریق اولی خواهد بود و اگر این شک بعد از
فراغ از نماز بوده باشد اعتنا باین شک نیست پس هرگاه شک در طهارت در اثنای نماز موجب قطع نماز و
لزوم اتیان بطهارت شود پس قطع نماز بالظن بعدم طهارت در اثنای نماز بطریق اولی خواهد بود مخفی نماند اینچه مذکور شد
در حکم ظن بانتفای طهارت بود و اما سایر شروط مثل اینکه در اثنای نماز شک کند که جامه او از جلد یا اسرار است که نماز در آن صحیح
باشد و عدم صحت مظنون شد یا مظنون شد که مکان غصبی است در این صورت اگر ظن مستند بسبب شرعی بوده باشد
چنانچه در سابق بیان شد عمل بمقتضای آن لازم است یعنی اجتناب لازم خواهد بود و هرگاه چنین نبوده باشد بمقتضای
استصحاب عمل بحکم صحت است پس اجتناب لازم نیست و اما هرگاه چنین فرض شود که بعد تحقیق شود یعنی مظنون آن شد
که سجود بر آن جایز نیست ... اجزا ... در سابق شد حکم بصحت است و در لاحق ظاهر اینست که اجتناب لازم بوده باشد
پس وضع جبهه نماید بغیر آن و با عدم امکان قطع نماز نماید مطلب ثانی در حکم ظن بتحقق شروط است بدانکه این نیز مثل سابق
منقسم میشود بسه قسم اول ظن بتحقق شرایط نماز است قبل از شروع در نماز و این ظن اگر مستند بسببی از اسباب شرعیه
باشد متبع است مطلقا مثل اینکه جامه نجس بوده و دو عادل یا یک عادل اخبار نمود بتطهیر آن یا اخبار نمود بطهارت
از حدث در این صورت بی اشکال اکتفا باین مظنه میتوان نمود و اما هرگاه چنین نبوده باشد یعنی طهارت از حدث یا
چنین طهارت از خبث هر دو مظنون هست لکن این ظن مستند بسبب شرعی نیست در اینصورت اگر هر یک از حدث و
خبث در حالت سابقه مقطوع بود ظاهر اینست در مثل این صورت اکتفا بچنین مظنه نتوان نمود پس لازم است تحصیل
طهارت از حدث یا خبث نموده باشد و اما هرگاه تحقق هر یک از حدث و خبث در سابق متحقق نبوده باشد بلکه قاطع بر
خلاف آن بود مثل اینکه اتیان بوضوء یا غسل نموده بود و حال آن طهارت مظنون البقا است یا تطهیر از خبث نموده باشد
و بقای آن مظنون است در نظر او در اینصورت بی اشکال عمل بآن مظنه می تواند نمود بلکه چنین است حالا اگر چه ظن مبدل
بشک شود بلکه بوهم نیست که چنین نبوده باشد اگر چه مبدل بوهم شود باشد چنانچه در مباحث سابقه بیان شد دوم
ظن بتحقق شرایط است در اثنای نماز یعنی در حین شروع در نماز قاطع بتحقق شرایط بود لکن در اثنای نماز باعتبار باعثی
قطع مبدل بظن بتحقق شرایط شد در اینصورت ظاهر اینست که عمل بمقتضای آن مظنه می تواند نمود اگر چه مستند بسببی
از اسباب شرعیه نبوده باشد سیم ظن بتحقق شرایط است بعد از فراغ از عمل بحکم در اینکه شک بعد از فراغ عمل معتنی به

نیست

نیست مختلف است از نکم در این کما لا یخفی مبحث ستم در حکم ظن متعلق بجزء صلوة است این منقسم بدو قسم می شود
اول آنست که این مظنه در اثنای نماز حاصل میشود دوم آنست که این ظن حاصل میشود بعد از فراغ از نماز قسم اول
یعنی ظن متعلق بجزء نماز در اثنای نماز بدانکه این جزء یا از رکعات نماز است یا غیر رکعات پس هرگاه ظن متعلق
بجزء غیر از رکعات بوده باشد خالی از این نیست این ظن یا متعلق باتیان آن جزء است یا باخلال آن علی التقدیرین
یا بعد از دخول در رکنی است که بعد از آن جزء هست یا قبل پس در این مقام چند احتمال است اول آنست که ظن
دارد باتیان جزئی از اجزای صلوة مثل تکبیرة الاحرام یا قرائة یا بعضی اجزای آن یا رکوع یا سجود و هکذا در این صورت شکی
نیست که عمل بمقتضای این مظنه میباید نمود خواه این مظنه بعد از دخول در رکن بوده باشد یا قبل از آن پس لازم نیست عود بآن
جزء بلکه جایز نیست مطلقا خواه آن جزء رکنی از ارکان نماز بوده باشد یا غیر رکن نظر باینکه با شک در اتیان بآن عود به مشکوک
غیر جایز بود چنانچه مفصلا بیان شد پس عدم جواز عود بآن با ظن باتیان بطریق اولی خواهد بود و این در صورتی که در
جزئی که بعد از آن بوده باشد شده باشد ظاهر است و اما هرگاه داخل نشده باشد مثل اینکه مظنه دارد در اتیان بقرائة
حمد قبل از شروع در سوره یا مظنه دارد بسوره قبل از هوی بسوی رکوع یا مظنه دارد در اتیان برکوع قبل از دخول در سجود
مجملا در جمیع موارد یکه اگر شک می بود لازم بود که عود نماید آیا حکم مظنه در این صورت حکم شک است پس میباید عود
نماید یا حکم علم است پس عود جایز نیست خواه داخل شده باشد در جزء بعد یا نه ظاهر ثانی است پس ظن در این مقام حکم علم را
اگر چه متعلق بظن رکن بوده باشد نظر بعموم نبوی معتضد باشتهار ما بین اصحاب اذا شک احدکم فلینظر احری ذلک
الی الصواب فلیبن علیه دوم آنست که ظن متعلق باخلال بآن جزء است در این صورت اگر این مظنه قبل از
دخول در رکن بوده باشد عود بآن جزء که مظنون الاخلال بود لازم خواه داخل در جزء بعد از آن شده باشد یا
نه اما در صورت عدم دخول پس ظاهر است نظر باینکه در این صورت اگر اخلال آن مشکوک فیه می بود اتیان بآن
لازم بود پس لزوم اتیان بآن با ظن باخلال بطریق اولی خواهد بود و اما در صورت دخول در جزء بعد از آن نظر باصالة
عدم و اشتمال نصوص و اکثر بر عدم عود بلفظ شک که ظاهر در تساوی طرفین است و عموم نبوی مذکور پس در این صورت
بعد از اتیان بآن جزئی که مظنون الاخلال بود لازم است اعاده نماید چنانچه اگر اتیان ننموده بود بآن و اگر حصول این
مظنه بعد از دخول در رکن بوده باشد پس اگر آن مظنون الاخلال غیر رکن بوده باشد نماز صحیح عود بآن جایز
نیست و اگر نظر باینکه اگر آن جزء سهوا قطعی الاخلال می بود نماز صحیح بود و عود بآن جایز نبود چنانچه بیان آن خواهد
شد پس صحت و عدم جواز عود در صورت ظن باخلال بطریق اولی خواهد بود و اما هرگاه آن جزء مظنون الاخلال
رکن بوده باشد پس ظاهر اینست که نماز باطل و استیناف آن لازم است نظر بعموم نبوی مذکور بعد از ملاحظه آنچه
مشخص خواهد شد که اگر اخلال برکنی از ارکان نماز شود و متصل است گر سهوا شود و مگر بعد از دخول در رکن دیگر نماز
محکوم ببطلان خواهد بود کلامی که در این مقام هست این است که مظنون الاخلال مثل مقطوع الاخلال در تلافی بعد
از فراغ از نماز و لزوم سجده سهو است یا نه ان شاء الله تعالی بعد از بیان احکام سهو تنبیه بر این مطلب خواهد نمود مخفی
نماند آنچه مذکور شد حکم جمیع احتمالات مسئله ظاهر شد و اینچه مذکور شد در صورتی بود که مظنه متعلق بود
باجزای نماز غیر از رکعات و اما هرگاه ظن متعلق بوده باشد بعدد رکعات ظاهر اینست که مدار اینجا نیز بر ظن و مظنه
میگذارد در جمیع صلوات خواه نماز دو رکعتی بوده باشد مثل نماز صبح و ظهرین و عشاء در سفر و نماز آیات یا سه رکعتی
بوده باشد یا چهار رکعتی و در چهار رکعتی خواه ظن متعلق برکعتین اولیین بوده باشد یا رکعتین اخیرتین پس هرگاه شك

اولیین هم

که در اینکه رکعت اول است ظن او متعلق برکعتی که شد بنابر آن که اگر بمقتضای آن اتمام نماز می‌نماید و هم چنین هرگاه شک در
دوم و سوم بوده یا سوم و چهارم مجملاً عمل بمقتضای مظنون نماید خواه آن ظن مقتضی صحت نماز باشد یا بطلان مثل اینکه در نماز دو رکعتی
بعد از دخول در رکوع شک کرده که دو رکعت است یا سه و مظنون او این شد که سه رکعت است نماز باطل خواهد بود و هم
چنین در نماز مغرب شک کرد بعد از دخول در رکوع که رکعت سیم است یا چهارم مظنون او این شد که رکعت چهارم است
نماز باطل خواهد بود و هم چنین در نماز چهار رکعتی در صورتی که شک کرد که رکعت چهارم است یا پنجم نماز باطل اما
آن لازم است بی ظن در این مقام حکم قطع خواهد بود خواه در زیادتی بوده باشد یا نه قسم ثالث آنست که این ظن حاصل
شود بعد از فراغ از نماز اشکالی در تغییر رکعت و ارکان نیست یا یعنی که بعد از فراغ از نماز مثلاً مظنون او این شد که اخلال
بقرائت در بعضی از رکعات یا در کل رکعات نموده یا زیاد نموده و هم چنین تشهد و طمأنینه در احوال نماز تشکیکی در صحت صلوة
نیست و اما هرگاه مظنون این شد که بعضی از ارکان نماز را اخلال نموده یا زیاد نموده یا مظنون او این شد که یک رکعت زیاد
نموده در این صورت مسئله خالی از اشکال نیست لکن حکم بصحت از بعضی ابعث نظر با اینکه آخر مسلم است آنست که حکم
مظنون در احوال نماز حکم علم است اما بعد از فراغ از نماز پس اشتراک ثابت نیست و استصحاب صحت مقتضی عدم اعاده است
لکن با تفصیل باین نحو که اگر بعد از فراغ از نماز بدون فاصله این مظنون هم رسید اگر غیر رکن است نماز صحیح مثل صورت
قطع باخلال آن و اگر رکن بوده باشد نماز محکوم ببطلان است اعادهٔ آن نماز لازم است مگر در صورتی که مظنون اخلال یک
سجده در رکعت اخیره بوده باشد در این صورت اعادهٔ نماز لازم نیست بلکه اتیان بدو سجده می‌نماید بعد از آن اتیان به
تشهد و تسلیم می‌نماید ایضا در صورتی بود که این مظنون بعد از فراغ از تسلیم بلا فصل حاصل شود و اما هرگاه بعد از تحقق
فصل حاصل شود ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد اعادهٔ نماز ضرور نبوده باشد **مقام دویم** در احکام سهو است بدانکه
سهو یا در شرایط نماز است یا در اجزای نماز علی التحقیق یا متذکر بآن یا در اثنای نماز می‌شود یا بعد از فراغ از نماز پس در این مقام
چند بحث است **بحث اول** سهو در شرایط نماز است که متذکر بآن شده باشد در اثنای نماز و این بر چند قسم است
اول سهو است در طهارت از حدث مثل سهو در وضو یا در غسل یا تیمم باین معنی که شروع بنماز نمود باعتقاد اینکه
با وضو است مثلاً و در اثنای نماز فساد اعتقاد او ظاهر شد در این صورت نماز باطل استیناف آن بعد از اتیان بوضو
لازم است و هم چنین است حال در غسل و تیمم **دویم** سهو است در طهارت از خبث باین معنی که عالم بود بنجاست ثوب
یا بدن خود و غافل شد از تطهیر آن قبل از شروع در نماز و در اثنای نماز متذکر شد که ثوب او یا بدن نجس بوده با عدم ازاله
آن نجاست شروع بنماز نموده در این صورت نیز ظاهر اینست که نماز باطل باشد پس استیناف نماز لازم است بعد
ازالهٔ نجاست یا نزع آن لباس نجس **سیم** سهو در قبله است یعنی اتیان نماز نموده بسمتی باعتقاد اینکه آن سمت
سمت قبله است در اثنای نماز فساد اعتقاد او منکشف شد مشخص شد که سمت قبله سمت دیگر است بدانکه این مقصود
بچند صورت میشود **اول** آن است که در اثنای نماز مشخص شد که آنچه از نماز که اتیان نموده پشت بقبله بوده **دویم**
آنست در اثنای نماز مشخص شد که آنچه از نماز که اتیان نموده بسوی یمین یا یسار بوده یا یعنی که سمت قبله سمتی بود
که اگر متوجه آن می‌شد این سمت که بعضی از نماز را اتیان بآن سمت نموده در جانب یمین او یا یسار او واقع میشد
ظاهر اینست که در این دو قسم نماز باطل است استیناف نماز لازم بوده باشد **سیم** آنست که در اثنای نماز مشخص شد
که آنچه از نماز که اتیان نموده واقع شده ما بین یمین و یسار یعنی که مذکور شد در این صورت ظاهر اینست که نماز
صحیح بوده باشد لکن لازم است بعد از اطلاع بلا فصل متوجه سمت قبله شود و هم چنین توجه قطع اشتغال بافعال نماز

نماز نماید

نماز نماید بلکه افعال مستحب نیز همچنین است **چهارم** سهو است در چیزی که سجده بر آن نموده یعنی در اثنای نماز مشخص
شد که آنچه سجده بر آن نموده سجده بر آن جایز نبوده این منقسم بدو قسم میشود **اول** آنست که اطلاع بحقیقت حال بعد
از رفع راس از سجود بوده باشد در این صورت نماز صحیح است لکن آنچه از سجود نماز باقی مانده باشد سجده بر آن جایز نیست بلکه
اگر بعد از اطلاع متعمداً سجده بر آن نماید نماز باطل خواهد بود **دویم** آنست که در حین سجده علم بحقیقت حال شد این صورت
خالی از این نیست یا بعد از فراغ از ذکر واجب است یا قبل پس اگر بعد از فراغ از ذکر واجب بوده باشد باز نماز محکوم بصحت
است لکن در این صورت اگر متمکن بوده باشد از رسانیدن ما یصح السجود علیه را بجبهه بی کشیدن جبهه را تا برساند
بما یصح السجود علیه در اذکار مستحب ظاهر اینست که این مستحب بوده باشد و اما هرگاه علم بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر
واجب بوده باشد در این وقت مناسب اینست که تفصیل داده شود ما بین اینکه این شخص را تمکن هست از رسانیدن جبهه بچیزی
که سجود بر آن صحیح بوده باشد یا رسانیدن آن چیز را بجبهه یا نه اگر ممکن بوده باشد چنین نماید بعد از آن اتیان بذکر نماید اولی
آنست با تمکن از رسانیدن جبهه بآن چیز این را مقدم بدارد بر رسانیدن آن چیز را بجبهه مگر در صورتی که آن موضعی که سجده بر آن
جایز بوده باشد بلندتر بوده باشد از آن موضعی که جبهه بر آن واقع شده در این صورت اولی آنست آن چیز را برساند بجبهه
بعد از آن اتیان بذکر نماید و اگر متمکن از آن نبوده باشد تفصیل داده شود ما بین اینکه این امر در سجدهٔ آخر نماز مشخص شد یا
در غیر سجدهٔ آخر اگر در سجدهٔ آخر بوده باشد بگوئیم در این صورت لازم است که اتیان بذکر نموده نماز را تمام نماید قطع نماز
جایز نبوده باشد و اگر در غیر سجدهٔ آخر بوده باشد خالی از این نیست یا بعد از رفع راس متمکن خواهد بود از تحصیل ما یصح السجود
علیه یا عدم ارتکاب فعل منافی یا نه اگر متمکن بوده باشد در این صورت نیز بگوئیم لازم است اتیان بذکر نماید در همان
حالت بعد از رفع راس تحصیل ما یصح السجود علیه نموده وضع جبهه بر آن نماید در سجودات باقیه و اگر متمکن نبوده باشد
در این صورت قطع نماز لازم است در همان حالت سجود و اتیان بذکر سجود در آن حالت بقصد اتمام نماز جایز نیست بلکه
لازم است قطع نماز نموده بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه استیناف نماز نماید مگر در صورتی که فرض شود که این واقعه در ضیق
وقت بوده باشد بحیثیتی که اگر قطع نماز نماید بجهت ما یصح السجود علیه درک نماز را در وقت نتواند نمود در این صورت هم چنین
سجده را در همان حالت که هست تمام نموده در بقیه سجودات سجده بر ثوب یا محمول از قطن یا کتان و با عدم امکان سجود آن
بر ثوب سجود بر ثوب یا محمول از ابریشم نماید و با عدم تمکن سجود بر ثوب سجده بر کف نماید **پنجم** سهو است در مکان باین
معنی باعتقاد اباحهٔ مکان شروع در نماز نمود مثل اینکه در خانهٔ کسی شروع بنماز نموده در اثنای نماز مطلع شد که خانه
مغصوب بوده در آن صورت قطع نماز متعین و استیناف نماز در مکان مباح لازم است مگر در صورتی که وقت
مضیق بوده باشد در این صورت آنچه از نماز که اتیان نموده قبل از ظهور فساد اعتقاد محکوم بصحت است و بقیهٔ نماز
را در حین خروج از آن مکان مغصوب بعمل می‌آورد **ششم** سهو در لباس است یعنی در حین اخذ بنماز معتقد
این بود که لباس او از جمله لباسی است که اتیان بنماز در آن بی عیب است در اثنای نماز مشخص شد فساد اعتقاد او یعنی
مشخص شد که آن لباس از لباسی است اتیان بنماز در آن جایز نیست مثل اینکه حریر بوده یا نجس بوده و این شخص جاهل
بنجاست آن بود یا از جلد غیر مذکی بوده یا ماخوذ از حیوان غیر ماکول اللحم بوده در این صورت اگر نزع آن بنحوی که
موجب فعل منافی نبوده باشد ممکن بوده باشد نزع نموده اتمام نماز نماید و اگر با عدم فعل منافی نزع آن ممکن نبوده
باشد قطع نماز نموده بعد از تلبس بلباسی که اتیان بنماز در آن بی عیب است استیناف نماز نماید **بحث دویم**
بازگشت سهو در شرایط نماز است مثل سابق لکن متذکر بآن شده باشد بعد از فراغ از نماز و این نیز منقسم میشود

باقسام سابقه اول سهو در طهارت از حدث است دویم سهو از طهارت از خبث است که متذکر شود بهر یک از
دو که بوده باشد بعد از فراغ از نماز باین معنی که باعتقاد آنکه با وضو است مشغول نماز شد یا نجاستی که در بدن او
یا ثوب او بود در حین شروع بنماز غافل شد از ازاله آن و بعد از فراغ از نماز متذکر شد که با علم نجاست که سابق بر این عالم
بان بود اتیان بنماز نموده در هر دو صورت نماز باطل اعاده آن لازم است اگرچه بعد از انقضای وقت متذکر شود بآن و هم
چنین است حال در غسل و تیمم سیم سهو در قبله است باین معنی که باعتقاد اینکه این سمت سمت قبله است اتیان بنماز نموده
بعد از فراغ از صلوة مشخص شد که اشتباه نموده در این وقت اگر نماز واقع شده باشد ما بین یمین و یسار یعنی که مذکور شد
نماز صحیح و بی عیب است احتیاج باعاده نیست اگرچه بعد از علم بحقیقت حال متمکن از اتیان نماز در وقت بوده باشد و
اگر نماز بسوی یمین و یسار یعنی که دانسته واقع شده یا خلاف جهت قبله اگر عالم بحقیقت حال در وقت شده باشد اعاده نماز
لازم و اگر بعد از انقضاء وقت شده باشد قضا لازم نیست لکن احتیاط مقتضی عدم اخلال بقضا است چهارم سهو در
چیزیست که سجده بر آن نموده باین معنی باعتقاد اینکه آن چیز چیزیست که سجده بر آن صحیح است سجده نمود بعد از فراغ
از نماز مشخص شد خلاف آن در این صورت نماز صحیح است مطلقا اگرچه عالم بحقیقت حال با بقای وقت بوده
باشد پنجم سهو در لباس است ششم سهو در مکان باین معنی که در حال نماز معتقد این بود که این لباس لباسی
است که نماز در آن صحیح است و هم چنین است حال در مکان و بعد از فراغ از نماز مشخص شد خلاف آن یعنی لباس لباسی
بوده که نماز در آن صحیح نبوده و هم چنین مکان مکانی بوده که نماز در آن صحیح نبوده در هر دو صورت نماز صحیح اعاده
لازم نیست اگرچه متمکن از اعاده آن در وقت بوده باشد بحث ششم سهو در اجزای صلوة است یا در امری که
متعلق باجزای صلوة بوده باشد و متذکر بآن شد در اثنای نماز و این بر دو قسم است یک قسم آنست که عود بآن
جایز نیست اگرچه متذکر شود بآن قبل از دخول در رکن و این مثل اخلال بطمأنینه است در اجزای صلوة مثل حال تکبیرة
الاحرام یا حال قرائة حمد و سوره یا در حال اتیان بذکر رکوع و سجود پس هرگاه کسی اخلال بطمأنینه در یکی از اینها کرده
شد نماید سهوا و متذکر شد بر این مطلب عود بجهت تدارک آن لازم بلکه جایز نیست اگرچه متذکر شود باین قبل از
دخول در فعل دیگر و هم چنین هرگاه اخلال نماید سهوا بکیفیت معتبره در قرائة مثل اینکه اخلال بجهر نموده در صلوات جهریه
یا اخلال باخفات نماید در مواضع اخفات بعد از آن متذکر باین شد عود بجهت تدارک این نیز لازم بلکه جایز نیست
اگرچه قبل از انتقال بفعل دیگر بوده باشد و هم چنین است حال در ذکر رکوع و سجود یعنی هرگاه اخلال نماید بذکر رکوع و
سجود هرگاه متذکر شود بآن بعد از رفع راس از رکوع و سجود عود برکوع و سجود بجهت تدارک ذکر جایز نیست بلکه موجب بطلان
نماز است قسم ثانی آنست که عود بجهت تلافی آن لازم است هرگاه متذکر شود باخلال آن قبل از دخول در رکنی که
بعد از آنست و این مثل اخلال بقرائة کلا او بعضا هرگاه متذکر شد بآن قبل از دخول در رکوع و هم چنین سجود هر دو یا یکی
و تشهد کلا او بعضا پس هرگاه قبل از دخول در رکوع رکعت ثانیه متذکر شد که دو سجده یا یک سجده را در رکعت اولی
فراموش نموده لازم است عود نماید سجده منسیه را بعمل آورد بعد از اتیان بسجده اتیان بقرائت نموده نماز را اتمام نماید و
هم چنین هرگاه قبل از دخول در رکوع متذکر شد که اخلال ببعضی از آیات حمد و یا ببعضی از کلمات حمد نموده بلکه اخلال
بحرکه یا سکون نیز چنین است در این صورت لازم است عود نماید تلافی منسی نموده و اعاده مابعد آن نماید واما هر
گاه بعد از دخول در رکوع یا رکن دیگر متذکر شود بآن پس این منقسم بسه قسم میشود یک قسم آنست که موجب بطلان نماز و
استیناف نماز لازم است و این در صورتیست که منسی رکنی از ارکان نماز بوده باشد مثل اینکه تکبیرة الاحرام را فراموش

نموده

نموده یا دو سجده از یک رکعت را فراموش نموده بعد از دخول در رکوع متذکر شد یا رکوع را فراموش نموده بعد از دخول
در سجود متذکر شد اگرچه دخول در سجده اولی بوده باشد قسم ثانی آنست که موجب بطلان نماز نمیشود لکن
تلافی آن بعد از فراغ لازم است یا بسجده سهو و آن مثل یک سجده که فراموش نموده یا تشهد را فراموش نموده و متذکر نشد مگر
بعد از دخول در رکوع در این صورت نماز صحیح اتمام نماز نموده بعد از فراغ از نماز بلا فصل لازم است اتیان بمنسی نموده
ظاهرا است او در اجزای تشهد و صلوات در تشهد نیز چنین بوده باشد پس هرگاه در نماز چهار رکعتی یک سجده را متذکر
نشود مگر بعد از دخول در رکن دیگر و در رکعت اخیره بعد از فراغ از تسلیم متذکر شود نماز صحیح است لازم است اتیان
بچهار سجده منسیه نموده باشد و اما هرگاه میداند دو سجده را فراموش کرده لکن نمیداند دو سجده از یک رکعت است
یا از دو رکعت نماز باطل است استیناف آن نماز لازم است قسم سیم نسیان ما عدای آنچه در این دو قسم مذکور
شده پس هرگاه کسی در نماز چیزی را اخلال نماید و آن منسی از ارکان نماز نبوده باشد و هم چنین تشهد و سجده
نیز نبوده باشد و اجزای تشهد و صلوات نیز نبوده باشد و متذکر بآن نشود مگر بعد از تجاوز از محل در این صورت
نماز صحیح و تدارک منسی بعد از فراغ از نماز واجب نیست مثل اینکه قرائت را فراموش نموده کلا یا بعضا یا تسبیحات
اربع را فراموش نموده یا طمأنینه را در حالتی از احوال نماز که بوده باشد فراموش نموده یا رفع راس از رکوع را فراموش
نموده متذکر نشد مگر بعد از دخول در سجده یا ذکر سجده را فراموش نموده متذکر نشد مگر بعد از رفع راس از
سجده در جمیع این صور نماز صحیح است بعد از فراغ از نماز اتیان بمنسی لازم نیست تنقیح مقام مقتضی نقل کلام
است در چند بحث بحث اول ظاهرا اینست که لازم بوده باشد رعایت شود در اجزای منسیه که تلافی آن
بعد از فراغ از نماز لازم است آنچه را که لازم است رعایت آن شود در نماز پس لازم است اتیان کرده شود در حالتی
که مکلف با طهارت از حدث و خبث بوده باشد و متوجه قبله باشد با ستر عورت و با حضر مکان و لباس و
بودن لباس از جمله لباسی که اتیان نماز در آن جایز بوده باشد و لازم است در سجده منسیه وضع جبهه نماید بچیزی
که سجده بر آن جایز بوده و در سجود اتیان نماید بهمان ذکری که در اثنای نماز اتیان مینمود مجملا لازم است در اجزای
منسیه رعایت نماید و اجتناب نماید در آن آنچه را که لازم بود در حال نماز اجتناب نماید از آن پس لازم است مبادرت
در اتیان بآن و جایز نیست مرتکب شود قبل از اتیان بجزء منسیه چیزی که از ارتکاب آن در اثنای نماز جایز نبود بحث
دویم در بیان اینست که هرگاه منسی یک سجده بوده باشد و متذکر شود بآن قبل از دخول در رکوع بیان شد که عود
بجهت تدارک سجده منسیه لازم است مقصود در این مقام اینست آیا بعد از عود قبل از دخول در سجود لازم است
که بنشیند یا نه وجه حکم بلزوم جلوس در این وقت آنست اما در صورتیکه بعد از رفع راس از سجده اخلال بجلوس
نموده باشد نظر باینکه معتقد این بود که این سجده ثانیه است و جلوس بعد از سجده ثانیه که تعبیر از آن بجلوس استراحت
میشود مستحب بود و ترک مستحب جایز بود و لهذا ترک جلوس نموده پس وجه جلوس قبل از سجده در اینصورت ظاهر است
نظر باینکه جلوس در این مقام واجب است مفروض اینست که اخلال بآن نموده و وقت تلافی آن باقیست پس لازم
اتیان بآن نماید واما هرگاه اخلال بجلوس نموده باشد پس وجه حکم بجلوس در این صورت آنست که امتثال
موقوف بر نیت است و واجب بر این شخص این بود که جلوس فیما بین السجدتین بعمل آورده باشد و این شخص مفروض
اینست که جلوس را بعمل آورده است لکن جلوس فیما بین سجدتین را بقصد جلوس مستحب بعد از سجده ثانیه بعمل آورده
پس ما اتی به غیر مامور به خواهد بود و مامور به غیر ما اتی به پس باقی در عهده تکلیف خواهد بود بنا بر این در هر دو

صورت جلوس قبل از دخول در سجود لازم خواهد بود و ممکن است تفرقه شود ما بین صورت اولی و صورت ثانیه
باین نحو که حکم شود بوجوب جلوس در اولی دون ثانیه اما وجوب در اولی پس ظاهر است ظاهر شد و اما عدم وجوب در
ثانیه نظر بانچه ظاهر میشود از تتبع در اخبار از عدم ظاهرین علیهم که رعایت افعال نماز علی ما هو علیها حین نیت کفایت
میکند در حکم بصحت نماز اگر چه در اثنای نماز سهوا در فعل متعرض خلاف صفت آن شود روی شیخ الطائفة فی باب احکام
السهو من زیادات التهذیب فی الصحیح عن عبد الله بن المغیرة قال فی کتاب حریز انه قال انی نسیت انی فی صلوة فریضة
حتی رکعت و انا انویها تطوعا قال فقال هی التی قمت فیها ان کنت قمت و انت تنوی فریضة ثم دخلک الشک فانت
فی الفریضة وان کنت دخلت فی نافلة فنویتها فریضة فانت فی النافلة و فی الموثق المروی فی الباب عن معویة قال
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل قام فی الصلوة المکتوبة فسهی فظن انها نافلة او کان فی النافلة فظن انها مکتوبة
قال هی علی ما افتتح الصلوة علیه **مجملا** فقها در این مسئله اختلاف کرده اند بسه قول **اول** آنست که لازم نیست
مخصص در صورت مفروضه تشهد اولی بعد از آن بسجود بعد خواه جلوس بعمل آورده باشد یا نه و این مختار شیخ طوسی
است در مبسوط و مختار علامه در منتهی قول **دوم** آنست که واجب است قبل از سجده بنشیند اگر چه جلوس را بعمل
آورده باشد لکن بقصد جلسه استراحت و این قول صاحب مدارک المختار فرموده قول **ثالث** تفصیل است ما بین
اتیان بجلوس اگر چه بقصد جلسه استراحت بوده باشد و اخلال بان در ثالث واجب است جلوس قبل از دخول در سجده
و در اول واجب نیست و این قول مختار ما بین اقوال است **مخفی** نماند آنچه مذکور شد در صورت بود که عالم بوده
باشد باخلال بجلوس یا باتیان بان اما هر گاه شاک در این مطلب بوده باشد پس ممکن است گفته شود در این مقام
اینکه یا در حال قیام بود یا بعد از هوی بجهة سجود رسیده اگر اول بوده باشد قائل شویم باینکه تدارک و تلافی جلوس
لازم نبوده باشد نظر باینکه دلیل شرع ناطق است براینکه مشکوک فیه در چنین صورت محکوم بوقوع است نظر بخبر
صحیح مروی از محمد بن مسلم از جناب فخر الاوایل و الاواخر جناب امام محمد باقر علیه السلام که فرموده کلما شککت فیه مما قد مضی
فامضه کما هو ظاهر اینست که مراد از فامضه کما هو این بوده باشد یعنی چنین قرار بده که آن مشکوک بعمل آمده است
پس اتیان بان لازم نیست بلکه در جواز اتیان بان کلام است و اما اگر بعض ثانی است میگوئیم اتیان بمشکوک فیه لازم نبوده
باشد نظر باصالة العدم و انتفاء معارض در این حال بجهة عدم اعتقاد بعدم تقاعد از اشتغال **بحث سیم** سابق بیان شد
که هر گاه کسی رفع راس از رکوع را فراموش نموده داخل در سجود شده باشد یعنی جبهه را بمسجد گذارده متذکر شده
ظاهر اینست که لازم است عود نماید بعد از قیام و انتصاب و طمأنینه آن وقت بسجود رود خواه دستها را بزمین رسانیده باشد یعنی
سجده و نزدیک باشد که جبهه بمحل سجده برسد یا نرسد اما هر گاه اخلال بطمأنینه بعد از رفع راس نموده باشد سهوا و متذکر بان شود بعد
از جلوس بجهة سجود ظاهر اینست که عود بجهة تدارک طمأنینه لازم بلکه جایز نبوده باشد **بحث چهارم** بدانکه سابق بیان شد از جمله
که قضای آن لازم بود سجده واحده بود که متذکر باخلال بان شود بعد از دخول در رکوع و هم چنین است تشهد و صلوات
کلام که در این مقام هست اینست هر گاه متذکر سجده واحده در رکعت اخیره از نماز شد در این صورت چونکه رکوعی بعد از آن
نیست حکم آن چه چیز است و هم چنین است کلام در تشهد که در رکعت اخیره متحقق است خواه نماز ذات تشهدین بوده مثل
نماز سه رکعتی و چهار رکعتی یا ذات تشهد واحد بوده باشد مثل نماز دو رکعتی حکم در این مقام اینست که هر گاه متذکر
سجده منسیه در رکعت اخیره قبل از اتیان بصیغه سلام مخرج از نماز مثل اینکه در اثنای تشهد متذکر بان شد یا متذکر شد بعد
از فراغ از تشهد قبل از اتیان بسلام مستحب یا بعد از اتیان بان در این صورت ظاهر اینست که عود بجهة اتیان بسجده منسیه لازم

بوده باشد

بوده باشد و اما هر گاه متذکر شود بان بعد از اتیان بصیغه سلامی که مخرج از نماز بوده باشد نماز صحیح و اتیان بسجده منسیه فقط
لازم خواهد بود مثل اینکه متذکر بان شد بعد از دخول در رکن دیگر در غیر صورت مفروضه و هم چنین است حال در تشهد منسی در
رکعت اخیره پس هر گاه متذکر بان شد قبل از خروج از نماز عود می نماید بجهة اتیان بتشهد منسی و اتمام نماز مینماید بطریق
معهود و هر گاه متذکر بان شد بعد از خروج از نماز اکتفا بقضای تشهد منسی مینماید و اما هر گاه فرض شود منسی هر دو سجده بوده
باشد در رکعت اخیره پس هر گاه متذکر بان شد قبل از اتیان بصیغه سلام که مخرج از نماز بوده باشد لازم است عود نمود
اتیان بهر دو سجده نماید بعد از آن اتمام نماز نماید بطریق معهود و اما هر گاه متذکر بان شد بعد از اتیان بصیغه سلامی که موجب
خروج از نماز میشود در این صورت دو احتمالات **اول** آنست که حکم شود ببطلان نماز نظر باینکه دو سجده در هر رکعت از
ارکان نماز است بعد از فراغ از نماز مشخص شده که اخلال بان نموده و اخلال برکن موجب بطلان نماز است بنا بر این استیناف
نماز لازم خواهد بود و این احوط است از اینکه متذکر بان شود بعد از اتیان بفعل منافی سهوا و عمدا یا قبل از آن **دوم** آنست
که تفصیل داده شود ما بین تذکر بحقیقت حال بعد از اتیان بفعل منافی سهوا و عمدا یا قبل از آن در صورت اول حکم میشود
ببطلان نماز بخلاف صورت ثانیه که نماز محکوم بصحت است لکن با عود و اتیان بسجدتین و تشهد و تسلیم با ترتیب انما
البطلان فی الاول فللاخلال بالرکن و البطلان مع ما اطبق علیه الاصحاب مضافا الی صحیحة زرارة لا تعاد الصلوة الا من
خمسة الطهور و الوقت و القبلة و الرکوع و السجود و اما الصحة فی الثانی فلمضی ما یدل علی الصحة بعد الاتیان بالمنسی
فیما اذا سلم فی غیر محله کالتسلیم فی الرکعتین او فی الرکعة الثالثة و تذکر بالنقصان قبل الاتیان بالمنافی پس هر گاه کسی اتیان
بتسلیم نمود در رکعت سیم در نماز چهار رکعتی باعتقاد اینکه رکعت چهارم است بعد از فراغ از سلام بدون فاصله و بدون ارتکاب
فعل منافی از منافیات نماز سهوا و عمدا عالم شد بحقیقت حال که سلام او در رکعت سیم واقع شده در این صورت
برخیزد و اتیان برکعت چهارم می نماید و نماز او صحیح است با اینکه اخلال بیک رکعت نموده بود که مشتمل بر سه رکن از ارکان
نماز است مثل رکوع و قیام متصل برکوع و سجده و در صورت مفروضه اخلال بیک رکن که عبارت از سجدتین بوده باشد نموده پس
حکم بصحت با اخلال در صورتی که اخلال بیش از رکن شده باشد مقتضی حکم بصحت است در صورتی که اخلال بیک رکن نموده باشد
بطریق اولی بنا بر این در صورت مفروضه عود میکند بجهة بعد از اتیان بسجدتین اعاده تشهد و تسلیم مینماید ممکن است جوابا
گفته شود از این استدلال باینکه فرق است ما بین نقص رکعت و اخلال برکنی که در رکعات است پس هر گاه کسی در نماز چهار
رکعتی در رکعت سیم سلام گفت باعتقاد اینکه رکعت چهارم است بعد از سلام بلا فصل و بدون فعل منافی عالم بحقیقت حال شد
در این صورت محل تلافی رکعت باقی است و رخصت در این مقام مکرر یاد رفت تشهد و سلام در غیر محل و دلیل شرع ناطق
است که امثال این مضر بصحت نماز نیست **مجملا** در مثل این صورت دلیل که مقتضی فساد بوده باشد نداریم بلکه مقتضی
صحت داریم مثل حدیث موثق مروی از عمار قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل صلی ثلث رکعات و هو یظن انها اربع
فلما سلم ذکر انها ثلث قال یبنی علی صلوته متی ما ذکر و یصلی رکعة و یتشهد و یسلم و یسجد سجدتی السهو و قد جازت صلوته
و صحیحة لا تعاد الصلوة الا من خمسة الی آخرها منافی نیست نظر باینکه ظاهر از آن اینست اخلال برکوع یا سجود یا بغیر
در رکعت بشود با اتیان سایر اجزای رکعت و فرض در محل کلام اینست که اخلال بکل رکعت شده و برفرض تسلیم شمول لابدست
از تخصیص این بغیر صورت مفروضه نظر بحدیث موثق مذکور بعینه که معتضد بعمل اصحاب است بخلاف صورت
که محل کلام هست یعنی صورت اخلال بدو سجده در رکعت اخیره که متذکر شده باشد بان بعد از فراغ از تسلیم که تمسک
در شمول حدیث نسبت باین نیست و معلوم است مقتضای آن حکم بفساد است و تمسک باولویت تمام نیست نظر باینکه

۴۹۵ محل است حکم بر صحت در صورت اخلال بیک رکعت مثلا در صورت مفروضه نظر بقا محل رکعت بوده باشد
بخلاف جزء رکعت و تذکر بان بعد از اتیان بتسلیم و موید این مطلب است آنچه مذکور شد یعنی هرگاه بعد از فراغ از
تسلیم متذکر شد با خلال بسجده واحده در رکعت اخیره در این صورت ظاهر است بی اشکال اکتفا مینماید بر
قضای همان سجده تنها و اعاده تشهد و تسلیم ضرور نیست بلکه اعاده آن بقصد جزء صلوة جایز نیست و فرقی در تجاوز
از محل ما بین آنکه منسی یک سجده بوده باشد یا دو نیست پس هرگاه محل تدارک نسبت بسجده واحده منقضی شده با
و لهذا عود بسجده و اتیان ما بعدش بترتیب معهود لازم نیست همچنین است حال در انقضا محل نسبت بهر دو سجده
پس محل تدارک سجدتین بعد از فراغ از تسلیم باقی نیست پس نماز باطل خواهد بود و کسانی که حکم ببطلان نماز در این
صورت فرموده اند یعنی هرگاه منسی دو سجده بوده باشد و متذکر نشود مگر بعد از اتیان بسلام شهید ثانی است
در شرح ارشاد و صاحب مدارک است در مدارک و مرحوم مجلسی است در بحار بلکه ظاهر میشود از کلام بحار انکه
حکم ببطلان در این صورت مشهور ما بین فقها است بلکه تا حال قائل بر صحت یعنی کسی که تصریح بصحت نماز نماید
ندیده ام بلی احتمال صحت مذکور در کلام بعضی از اکابر علما موجود است لکن ضعیف است بحث پنجم سابق بیان
شد اجزاء منسیه نماز که لازم است اتیان شود با نها بعد از فراغ از نماز چند چیز است اول سجده منسیه است یعنی یک
سجده خواه در یک رکعت بوده باشد یا در رکعات متعدده دویم تشهد است کلا و بعضا سیم صلوات در تشهد است و
همچنین بیان شد که لازم است مکلف رعایت نماید در حال اتیان با جزاء منسیه آنچه را که لازم بود در حال نماز رعایت نماید
کلامی که در این مقام هست اینست هرگاه فرض شود حدثی صادر شود
از مکلف بعد از فراغ از سلام و قبل از شروع بجزء منسی آیا این
موجب بطلان نماز میشود یا نه خلاف کرده اند
فقها در این مقام مرحوم علامه حکم
حکم فرموده ببطلان
نماز در کتاب
تذکره
سلم